tarikhema.org

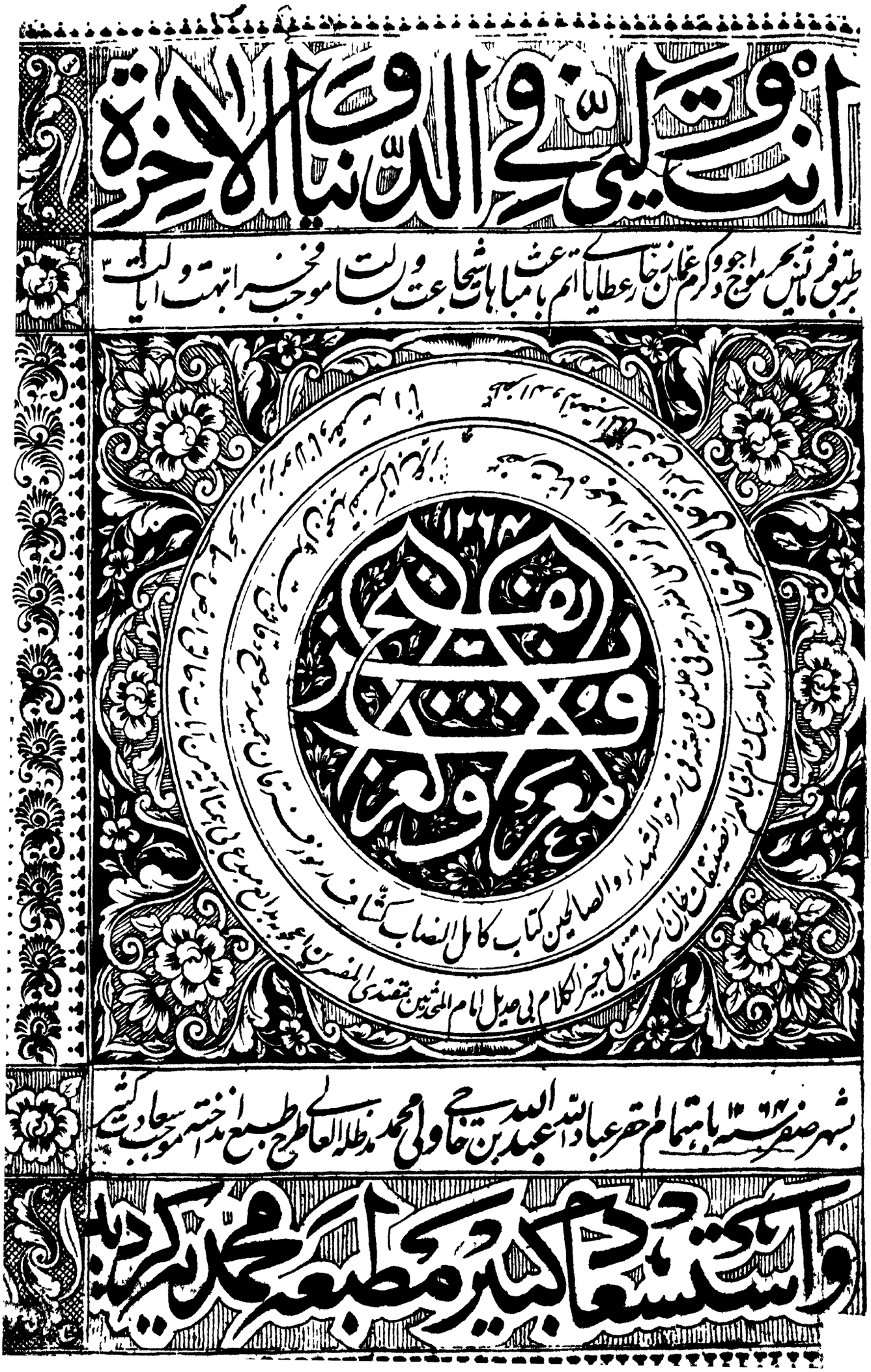
انت ولیی فی الدنیا والاخرة

برطبق فرمائش بحر موج وکرم عمان جناب عطایای ام مباهات شجاعت دولت موجب فخر ابهت ولایت

کتاب کامل النساب

بشهر صفر سنه ۱۲۶۴ باهتمام اخر عباد الله عبد الله بن خاوری محمد مدظله العالی طرح طبع انداخته موجب سعادت گشته

واستشعا بیر مطبعه محمدیه گردید

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد را با تو نسبتی است درست + بر در هر که رفت بر در تست + سپاس تقدیس اساس جمیع السنه را جمع بدرگاه اوست و ستایش مبرا از آلایش و جمیع از منه نثار بارگاه او جوارح آفریده را چه یارا که آفریننده را در خور کبریای او ستایند + از دست و زبان که برآید + که عهده شکرش بدر آید + و بنده بهر کرانه شتابد را چه روی که مدح کوی او را بجای آرد + را بحرف نامقبول و صوت بی اصول خود سر انجام دهد + زبان شسته شدم گسسته امید + خاکی چه کند سپاس حق شید + و درود و ثنا محمد را از ازل تا ابد حمد و ثنار ذات عالی صفات آن متمم مکارم اخلاق و برگزیده انفس آفاق اشرف افراد عالم و افضل جمیع بنی آدم + خاکی در اوج عرش منزل + ای و کتابخانه دل پاک قدم بسیط افلاک + والا گهر محیط لولاک + آدم سرشت آب و گل دوشت + کو حکم ملک جان و دل دوشت + که منهمکان ظلمت بت پرستی و مستغرقان دریای بد مستی را بنور شمع هدایت از کمرای غوایت برآورده براه مستقیم نمود و بابواب نور و سرور وصال بمقام قرب حضور برد و هزار هزار آفرین از ازل تا ابد بر روان و اصحاب او باد **اما بعد** این مستمل الذات ناقص الفکر اجوف الباطن حرف ترخیم سقط و ماند الف وصل کنام معرا از شعور و تمیز همی **عبد العزیز** غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه که اگر نظر باتصال صوری و مقام تعریف نسب خود بگوید نتواند گفت که ابن لسان العرفان ترجمان القرآن خاتمة المحدثین وارث علوم سید المرسلین حکیمت مصطفوی معجزه از معجزات نبویه **حضرت شاه ولی الله** محدث دهلوی ابن الابن صاحب الحالات السنیه و المقامات العلیه قدوه اهل سلوک و عرفان جامع جذب و جریان **حضرت شیخ عبد الرحیم** دهلویست علی الله رجاتهما فی اعلی علیین و حشرهما فی زمرة الشهداء و الصدیقین انا نظر بفقدان این نسبت معنوی میرسد که چون دعا را نفس و چون کرم تنک آب نگردد در سنه یکهزار و دوصد و هشت از هجرت مقدسه نبویه علی صاحبها الف الف صلوة و الف الف تحیة بجاذبه شوق و داعیه عزم براورد دینی جوهر تحقیق حق گزینی سالک راه خدا جوئی ملازم طریقه صدق متحلی بحلی جناب علی قباب خلائق آب لاماو بالفضل اولانا **فخر الملة و الدین** محمد قدس الله سره الاحد **شیخ مصدق الدین** عبد الله وفقه الله لما یحبه و یرضاه و عامله باللطف و الاحسان فی اولاه و اخراه که اولا برای ایضاح معانی سوره فاتحة الکتاب و دسی پاره آخرین از حضرت قرآن مجید بعضا الله آیاته فی الدنیا و الاخرة که اکثر مسلمین در صلوات خمسه جمیع جماعات بحاضر روح اقدس انبیاء و اولیاء و زیارت قبور صلحاء و عرفا بتلاوت آیین سور با تشرف و استماع و سنیا بند و تعطش بدریافت مضامین آنها بهم میرسانند و تا میا با استیناف از

mandegar.tarikhema.org
مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سوره و نفیر که حکم سه شربت الحکاسا بعد کاسن فما نفد الشراب ولا رویت من مزید عجب بل صاق و فاق کلام الهی قرار داده و صحف شریفه
سلیس فارسی عجب ترجمه متعارف این دیار و استعمال تمثیلات رایج این روزگار و حذف تطویلات لاطائل اهل عربیت و سقاط توجیهات بعیده صعبه بی
لی و دان ملائمو آن برادر دینی لفظ بلفظ او در سلک تحریر کشیده ندانی آنکه مراجعت بکتابی با تسویدی و تخالی در میان باشد بر خرد متعداد
بلند و فطرت ارجمند و قدرت معنی آفرینی و دقت خیال کرنی و ربطی بسیدا فیاض و ولی بقواعد تصفیه مرتاض جمعیت ظاهر و طمانیت خاطر که
شرائط سته و ان تشغل از یک قلم سقوط اند و انواع توزع خاطر و صاف قشت باطن و طراوت امراض و معاسات آلام ضعف ان و ماغ یکی طرف یکی
یاغ که موانع قویه این عمل اند همه بوفور موجود و آنا بعد از اتمام دیده شد که چون کچلول در ریوزه کران بریزه نوالهای کونا کون است مانند رقع در دوشاب
بهیئت اجتماعیه قطعات بوقلمون چشمه است از صنا نظران بلند فکرت و ارباب استعداد ارجمند فطرت آنکه چون برین سفره خانه کرامی دست بسیدر قعه
آمد اوراق شان کوارا آید نوشجان فرمایند و هر نواله که کام شان لذت بخشد تناول نمایند و کام و زبان را کار فرموده زکات و نذران نوالک و سه جانع
اوراق را بیش از سفره چینی مرتبه نهند کانما انا قاسم والله یعطی و تفسیر کلام الله که مانند ذات پاک متکلم جامع شئون لا انتهاست بریک عطا مانند فیض الهی
را در یک طرفه خاص منحصر نه انگارند و اگر باطن عرفان مواطن ایشان قرین حفاظ و مسرت کرد و از جناب حضرت عزت سوال نمایند و انا نضاشل
من فضله ان یوفقنی لاتمامه کما وفقنی لحتامه وهو الذی بعزته وجلاله یتم الصالحات وعلیه المعول فی جمیع الحالات وصلی الله
تعالی علی سیدنا ومولانا محمد النبی الکریم وآله واصحابه واز واجه وذریاته وانبائه وخدامه بسم الله الرحمن الرحیم بنام خدای بخشاینده مهربان و رستمه این اسم
اختیار فرموده اند تا در شروع هر کار استعانت باین سه اسم حاصل شود و وجه اختیار این سه اسم آنست که هر کار از کارهای دنیوی یا اخروی بر سه چیز موقوف
است اول فراهم آمدن اسباب آن کار و این از تصرفات اسم الله است که دلالت بر جمیع صفات میفرماید دوم بقای آن اسباب از ابتدای کار
تا انتهای آن و این مقتضای صفت رحمن است که بقای عالم بآن منوط است سوم ترتب ثمرات آن کار بحصول نتائج آن و این مقتضای
صفت رحیم است که سعی بندگان را رایگان نمی فرماید شان نزول سوره فاتحه آنست که مولانا یعقوب چرخی از حضرت امیر المومنین علی کرم الله
وجهه و عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت کرده اند که این سوره در مکه نازل شده است و کیفیت واقعه آنکه رسول الله صلعم فرمودند
که چون بصحرا میرفتم آوازی می شنیدم که یا محمد و شخصی نورانی هیدیدم بر بخشی از زمین و میان آسمان و زمین معلق ایستاده من از آن آواز
ترس خورده میگریختم چون این حادثه مکرر شد با ورقه بن نوفل که برادر عم زاده حضرت بی بی خدیجه هم بود این واقعه بیان کردم و او مرد
عالم بود و بتوریت و انجیل و از علمای نصاری علم بسیار داشت گفت که چون آواز شنوی مکرر بگو شنیدار تا چه میگوید چنین کردم چون باز
آواز آمد یا محمد گفتم لبیک گفت انا جبرئیل وانت نبی هذه الامة باز گفت بگو اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله
باز گفت بگو الحمد لله تا آخر سوره الحمد لله رب العالمین همه ستایش و ثنا برای خداست که پروردگار عالمهاست این سوره بزبان
بندگان نزول یافته یعنی بنده را باید که در حالت مناجات و دعا این طور بگوید و صفت رب العالمین برای آن آورده تا ستایش و ثنا
خاص بیک ذات باریتعالی گردد زیرا که این صفت در غیر او تعالی موجود نیست تفصیل این اجمال آنکه ربوبیت یعنی پرورش کردن است یعنی
چیزی را بتدریج بحد کمال رسانیدن مثل باغبان که تخم در زمین می کارد و چون نهال شود آب دادن و شاخ بریدن و غیر ذلک تربیت آن
میکند تا بحد کمال خود رسد و برگ و بار آرد و همچنین پدر و مادر در حق فرزند و این ربوبیت کاهی خاص می باشد یک شخص مثل پدر و مادر که
در حق فرزندان خود این عمل می نمایند یا باغبان که در حق یک باغ یا دو باغ این عمل میکند یا بادشاه و امیر در حق متوسلان و لشکریان خود و این
قسم ربوبیت خاص را هیچکس از موحد و مشرک قابل عبادت نمیداند و کاهی ربوبیت عام میباشد که یک نوع یا دو نوع یا چند نوع را شامل
می باشد مثل ربوبیت آفتاب و ماهتاب یا ربوبیت عناصر یعنی روحانیات متعلقه آن عناصر مثل جوالاکه متعلق باتش است

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دهبرون کنعانیان باب بهت این قسم ربوبیات عامه را شیر کین نیافت عبادت میدانند و عبادت میکنند چنانچه در مذهب اشرافیین ارباب انواع
می کویند و در مذهب فلاسفه ارواح و نفوس میخوانند و در اصطلاح اهل دعوت موکلات می نامند لیکن این ربوبیت عامه محض در یک عالم از عوالم
است مثلا ربوبیت آفتاب در عالم حرارت و یبوست است و ربوبیت ماهتاب در عالم برودت و رطوبت و علی هذا القیاس و چون این ربوبیات
هم خاص شد قابل عبادت و لائق ثنا و ستایش نماند زیرا که خاص کننده آنها دیگریست که در حقیقت قابل عبادت و لائق ثنا و ستایش اوست
تعالی شانه و عظم برهانه و آن رب العالمین است که در جمیع عوالم ربوبیت او و ابر و مسلم است و لهذا چون فرعون از حضرت موسی علیه السلام سوال کرد که
ما رب العالمین ایشان در جواب فرمودند که رب السموات والارض وما بینهما فرعون را ازین معنی تعجب حاصل شد حضرت موسی بار دیگر فرمودند که
ربکم و رب اباءکم الاولین بار اول عموم ربوبیت در مکانات بیان فرمودند و بار دوم عموم ربوبیت در زمانه ارشاد کردند فرعون چون از معنی
رب مستعد است که یک ذات واحد در امکنه متعدده و در زمانهای متطاول چه قسم ربوبیت تواند کرد در حق حضرت موسی اعتقاد جنون پیدا
کرد حضرت موسی بار سوم ارشاد فرمودند که رب المشرق والمغرب وما بینهما یعنی چنانچه ربوبیت او عام است در امکنه و ازمنه همچنان
عام است در اوضاع غیر متناهیه پس معلوم شد که قابل عبادت و لائق ثنا و ستایش همان ذات است که هر چیز با و محتاج است در ربوبیت و مفید
بحسب نوعی و شخصی نیست و غرضی و عوضی در ربوبیت او منظور نیست و دیگر باید دانست که هر چند ربوبیات غیر او تعالی بظاهر ربوبیات اند لیکن در حقیقت
ربوبیت خاص عام مختص ذات او تعالی است زیرا که حقیقت ربوبیت بدون پیدا کردن شی از عدم محض پیدا کردن اسباب انتفاع و پرورش او و قدرت دادن بر انتفاع و رفع موانع
انتفاع متصور نیست یعنی در غیر ذات او تعالی ثابت نیست زیرا که ارباب دیگر مخلوقات او تعالی را در ربوبیت خود بکار میبرند و قدرت بر رفع موانع و تحصیل شرائط ندارند زیرا
مانی الباب آنکه آن ارباب خود نیز از جمله شرائط و وسائط پرورش اند و لهذا حضرت ابراهیم خلیل الله صلوات الله و سلامه علی نبینا و علیه این چیزها را مطلقا از نظر
ساقط فرمودند و ملت حنفی اختیار کردند چنانچه در قرآن مجید از ایشان منقول است انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین
حق تعالی این اعتقاد را از ایشان پسندید و ایشان را امام مل کردانید اکرحم الراحمین باید دانست که از لوازم پرورش دو قسم رحمت است قسم اول رحمتی
که در عین پرورش می باشد و آن رحمت اگر نباشد پرورش متصور نشود و حقیقت آن رحمت توجه تام در دفع حاجات پرورده خود و تعهد ضروریات او در
هر وقت و نقد بایست او و در هر آن است و ازین رحمت باهم رحمان تعبیر فرموده اند و قسم دوم از رحمت آنست که بعد از پرورش بحصول
کمالات آن کمالات مترتب فرمایند و آن کمال را ارزانی دارند و الا از لهو و لعبی میش نباشد مثلا شخصی بجهت تمام نهال را پرورده و از آن بار
و ثمر نیابی و ثمره و میوه و اجاری و مانند دلک دست نساخت تا خواص آن علی مرالدهور مستمر میماند در حق آن بار این رحمت نشد و ازین
جهت تعبیر فرموده اند برحیم پس آوردن این دو اسم در یک مقام اشارت باینست که پرورش الهی در حق جمیع عوالم هم در حال قیام مبنیه آن عالم است
و هم در حال انهدام مبنیه آن عالم و همین است معنی معاش و معاد اگر عاقلی تامل کند در هر فرده از افراد عالم معاش و معادی است مثلا طعام
که انسان مصور را ابتدای کار تست جهت بلغایت بهم رسیدن کیلوس معاش طعام است و بعد از آن معاد است که پاره از آن خون شده
جزو بدن میشود و پاره اخلاط و دیگر که هم کابا های مضره می صرف میشوند و پاره فضلات شده از راه بول و براز بیرون می آید و پاره آب دهن و آب بینی و آب دهن و
چرکه چشم و موی بدن و غیر ذلک شده می رود و علی هذا القیاس در جمیع چیزها معاش و معاد متحقق است و انتظام معاش هر چیز در هر عالم و ابسته بصفت
جزا ست و حسن معاد هر چیز در عالم باقتضای صفت جزا ست مالک یوم الدین خداوند روز جزا و در تعبیر قرات ملک یوم الدین
یزدان است و معنی آن پادشاه روز جزا در بجا باید دانست که مالک جمیع اشیاء در هر وقت علی الحقیقه غیر از ذات او تعالی نیست چه خالق همه اشیا او
رب الکل هم او باشد و چنین ملک و پادشاهیت علی الحقیقه نیز خاصه اوست در هر وقت امار روز جزا ملک و ملک او در نظر خاص و
عام بمنصه ظهور خواهد فرمود و در اوقات دیگر حکمت او تعالی اقتضا فرموده است که دیگران را نیز بهره از ملک و ملک باشد

mandegar.tarikhema.org
مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تا کارخانه عمل درست افتد تفصیل این اجمال آنکه آدمی مستعد تکلیف بقبول احکام الهی است بسبب خود و بعد او را اجزای عالم کارآفریده اند
پس اگر بعضی اشیا در ملک او نباشد و بعضی دیگر اگر بنحوی خود حکم او جاری نکرد و اعمال صالح و طالح از وی چه قسم صورت بندد علی الخصوص
آن اعمال که تعلق بمال و نوع حیوانات و اعطاء صدقات و اجرای نفقات دارند و همچنین آن اعمال که تعلق بسیاست رعیت و معامله با ملک دارند
بدون حکمرانی او صورت نمی گیرند پس بنا بر مقتضای حکمت تکلیف درین دار دنیا ملک و ملک با وی نیز عطا فرموده اند تا روز جزا عذر ربانی ملکی و ملکی
درمیان نیارد و حجت او بالکلیه زائل شود آما روز جزا پس وقت باز داش آن اعمال است و دران وقت هیچ تصرف از ملک و ملک بکسی نداده والا
معنی جزا تحقق نشود و برای همین سر در اینجا یوم الدین مذکور فرموده اند که بمعنی یوم الجزا است نه یوم القیامة و نه یوم البعث والنشور و غیر ذلک
من اسماء یوم القیامة تا اشاره باشد بوجه اختصاص ملک و ملک بذات پاک دران روز و وجه عدم اختصاص ملک و ملک بآن ذات
غیر آن روز و نیز باید دانست که حضرت حق تعالی حمد را در اول امر بهر سه ذات متعلق فرموده و بعد ازان سه صفت آورد اول صفت ربوبیت. دوم صفت
رحمت سوم صفت جزا و در آوردن این سه صفت نکته ایست دقیق آن آنست که در عالم هر که ستایش و ثنای کسی می کند از سه چیز بیرون
نمی باشد یا آنکه در زمان سابق پرورده نعمت و مشمول نعمت او بوده است که حالا ازوی نفعی ندارد و نه آینده توقع فائده و یا آنکه با فعل ازوی
انتفاع دارد که در زمان سابق نداشت و نه آینده متوقع است یا آنکه توقع نفعی از انکس دارد که در زمان سابق و حال با و منتفع نشده است و این هر سه
چیز در عالم دنیاداری و دینداری به تجربه می رسد چنانچه پوشیده نیست پس در آوردن این سه نعت اشاره بآن است که اگر بندگان
بعبودت و حمد خدای خود را بلاحظه نعمتهای سابقه نمایند نیز جای آن دارد که مر اصفت ربوبیت ثابت است از سابق نعمتهای بیشمار
برایشان دارم و اگر نظر بنعمتهای عاجل نمایند آن نیز نقد وقت است که رحمن و رحیم ام و اگر آخرینی و دور اندیشی پیش گیرند نیز شایان آنم که کار
جزا و ابسته بمن است و بازگشت نقیر و تطمیر بسوی من پس بهر صورت مستوجب حمد و ثنا امم ایاک نعبد تا این وقت که بنده مشغول بنعمت
او بود ازوی غائب بود چه نظر او بسوی نعمتهای او و بسوی خود و دیگر عوالم که همه نعمتهای اویند متوجه بود و حالا که صفات او را بخوبی ملاحظه نمود از نعمت مصور
آمد و متوجه بصاحب نعمت گشت و رتبه خطاب یافت ناچار بلفظ ایاک نعبد تکلم کرد یعنی خاص ترا بندگی میکنم و حقیقت عبادت آنست که اقصی مراتب تعظیم
بجا آرد و آن در شرع شریف منقسم است بتمام بسیار بعضی بظاهر تعلق دارد و بعضی بباطن آما انچه بظاهر تعلق دارد پس یاد کردن است بزبان و ملازمت
قرآن و تسبیح و تهلیل و دیگر اوراد و عیه خواندن و دعا کردن و انچه تعلق بچشم دارد دیدن مشاهد خیر مثل کعبه شریفه و قرآن مجید و دیدن بزرگان مثل انبیا و اولیا
و زیارت قبور شهدا و صالحان که جان خود را در راه او باخته اند و اوقات عزیز خود را در یاد او کذرانیده و دیدن مخلوقات او از فلک و ستاره
و دریا و کشتی و غیر ذلک تا دلیل بر قدرت و حکمت او تواند بود و بگوش شنیدن قرآن مجید و شنیدن ذکر و سماع انچه محبت او تعالی را در دل افزاید
و شوق طاعت او برانگیزد و بدست و پا نوشتن قرآن و نوشتن اسمای او و رفتن بمسجد و حج و برای زیارت صلحا و برای جهاد اعدا آمدن و بکار روائی بندگان
بیچاره او و انچه تعلق بباطن دارد پس فکر است در آیات او و در معنی قرآن و در حکم شریعت و این همه عبادت عقل است و اما عبادت نفس صبر
کردن است بر ترک مالوفات برای او مثل روزه و اعتکاف و صبر کردن بر مصائب و ترک جزع و فزع و صبر کردن از محرمات و معاصی و اما عبادت
قلب پس محبت است بجنون او و بغض داشتن بهمچو ضان او و امید داشتن از ثواب او و ترسیدن از عذاب او و اما عبادت روح پس سعی کردن است
در مشاهده او و انس و لذت یافتن از مراقبه او و اما عبادت سر پس مستغرق بودن در معرفت او و انچه تعلق بمال دارد پس زکات و صدقه
و خیرات و علی هذا القیاس ازینجا معلوم شد که عبادت در حقیقت مشغول کردن است تمام اعضا و قوی ظاهر و باطن را در راه او و بر عبادات
او و ایاک نستعین یعنی از تو مدد میخواهم این لفظ برای آن آورده شد تا از نسبت عبادات بخود عجبی در دل پیدا نشود پس گویا میگوید که
عبادت تو بدون طلب مدد از تو صورت نمی بندد و نیز در عالم سه طائفه اند جبریان می گویند که هیچ اختیار نداریم و مانند سنگ و چوب بی اختیار از ما

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حرکات پیروی میکند و قدرتیان می گویند که اختیار کلی داریم و حرکات و افعال ما بایجاد ما از ما صادر می گردد و این هر دو طائفه مردود و بر طریقه ناصواب اند چه طائفه اول ابطال شرائع و تکلیفات می کنند و طائفه دوم دعوی شرکت در کارخانه خالقیت می نمایند پس این دو نظر برای رد عقیده آن هر دو طائفه آورده ایاک نعبد رد عقیده جبریست و ایاک نستعین رد عقیده قدریست راه راست نصیب طائفه سوم است که سنیان باشند میگویند که بندگی میکنیم و توفیق از تو می جوئیم و بعضی اهل معرفت گفته اند که استعانت در بجا طلب عون غیب مطلب عین و طلب غایبست یعنی عبادت از طرف ماست و مرتبه معاینه دادن و یعین الیقین رسانیدن کار تست شیخ سفیان ثوری رحمة الله علیه روزی در نماز شام امامت میکرد چون ایاک نعبد و ایاک نستعین گفت بیهوش افتاد و چون بخود آمد گفتند ای شیخ تراچه شده بود گفت چون ایاک نستعین گفتم ترسیدم که مرا بگویند که ای دروغ گوی چرا از طبیب دارو میخواهی و از امیر روزی و از پادشاه یاری میجوئی و لهذا بعضی از علما گفته اند که مرد را باید که شرم کند از آنکه هر روز و شب پنج نوبت در مواجهه پروردگار خود ایستاده و دروغ گفته باشد لیکن در بجا باید فهمید که استعانت از غیر بوجهی که اعتماد بر آن غیر باشد و او را مظهر عون الهی نداند حرام است و اگر التفات محض بجناب حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بکارخانه اسباب و حکمت او تعالی در آن نموده بغیر استعانت ظاهری نماید و در از عرفان نخواهد بود و در شرع نیز جائز و روا است و انبیا و اولیا این نوع استعانت بغیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لاغیر اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ یعنی ما را راه راست بنما یدانکه هر چند شخصی و بعضی از طرق راه راست باشد لیکن او را از طلب راه راست چاره نیست زیرا که بعد از هر مرتبه کمال مرتبه دیگر است بالاتر از آن پس صاحب مرتبه سفلانی طالب راه راست مرتبه فوقانی است و همچنین الی غیر النهایة و استقامت راه و راستی آن بچند وجه تواند بود و اول قرب راه را گاه نزدیک راست تر می باشد بنسبت راه دور دوم بصفای مسافت و نبودن سنگ و خار و امثال آن که بهمین معنی گفته است انگشت سه راه راست بر اگرچه دور است چهارم امن از قاطعان طریق و سباع درنده و نایافت آب و دانه و دیگر موذیات و بهر سه معنی استقامت راه شرط وصول بمطلب است و اگر کسی بر راه راست باشد یک معنی او را لازم است که راستی بدو معنی دیگر نیز طلب نماید بتفصیل این اجمال آنکه راه توجه بوجه خاص و افتادن علائق نفسانیه بذکر و استغراق در مشاهده اقرب است از راه عبادت و فکر در آیات مبثوثه در انفس و آفاق و راه اتباع شریعت مامون تر است از محض توجه بوجه خاص و راه تمسک بجست و امثال تیسرات شرعیه صاف تر است از راه ریاضت و تشدد و نیز استقامت بر سه قسم است استقامت اقوال و استقامت افعال و استقامت احوال صاحب یک استقامت را طالب و استقامت دیگر ضرور است پس طالب راه راست هیچکس از مبتدیان و متوسطان مستغنی نیست لهذا این دعا را در وقت مناجات اختیار فرموده بندگان بالتعلیم خود اند و استقامت یعنی توسط و عدم افراط و تفریط در هر باب محمود است مثلا در عقائد هر که مبالغه در تشبیه میکند و معبود خود را در رنگ مخلوقات دیگر می بیند که در مکانی یا در جهتی مقید است و محتاج باسباب مذهب او باطل است و او راه تفریط پیموده است و هر که مبالغه می کند و معبود خود را معطل می انگارد او راه افراط پیموده علی هذا القیاس در عقائد دیگر و توسط در اخلاق آنست که قوت نظریه را از افراط او که جربزه است نگاهدارد و از تفریط که عبادت و بلاهت است نگاهدارد و همچنین قوت شهویه را از فجور که افراط اوست و از خمود که تفریط اوست نگاهدارد و همچنین قوت غضبیه را از تهور و جبن محفوظ دارد تا مرتبه اوسط که شجاعت است حاصل آید و در اعمال نیز استقامت و توسط مطلوب است زیرا که تکثیر اعمال بسبب ترویح و لطافت است و این تاثیر بدون مداومت حاصل نمی شود و مداومت بدون توسط ممکن نیست و چون بنده را تعلیم فرمود زیادت براه راست طلب بدلالت آمد ذکر کسانی که بواسطه آنها راه راست بر بندگان رسیده است و بدیدن اعمال و شنیدن اقوال آنها راه راست از غیر راه راست تمیز شده و الا هر کسی از اهل مذاهب مختلفه دعوی می کند که من بر راه راستم پس جماعت بالتعیین باید کرد و در دین خود که بیان کننده راه راست باشد لهذا بیان راه راست باین طریق تعلیم فرمود صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ یعنی راه کسانی که انعام کرده بر ایشان و این لفظ را در جای

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دیگر از قرآن مجید تفسیر فرموده اند بچهار فرقه که انبیا و صدیقان و شهدا و صالحان باشند پس معلوم شد که راه راست این چهار فرقه است و در وقت مناجات
باید پیروی کار بندگان راه را باید که این هر چهار فرقه کلی را بخوبی نظر اجمالی سازد و راه آنها طلب کند چنانچه در قرآن مجید در سوره نساء میفرماید و من یطع الله و
الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا یعنی هر
اطاعت خدا و رسول را بجا آرد و بگفته آن هر دو عمل کند پس او در راه همراه کسانی میرود که انعام کرده است الله تعالی بر آنها و آنها چهار فرقه اند انبیا
و صدیقان و شهیدان و صالحان و این گروه نیک رفیق اند پس اهدنا الصراط المستقیم چستن راه حق است و در صراط الذین انعمت علیهم
طلب رفیق است که الرفیق ثم الطریق و در اینجا باید دانست که عوام مومنین را رفاقت صالحان طلب باید کرد و صالحان را رفاقت شهیدان و شهیدان
را رفاقت صدیقان و صدیقان را رفاقت انبیا و اگر کسی از عوام مومنین خواهد که رفاقت انبیا نماید او را رفاقت این سه گروه در درجه بدرجه ناچار است
چنانچه اگر کسی رفاقت پادشاه خواهد بدون رفاقت جماعه داری که او در رفاقت رسالداری و او در رفاقت امیری از امرای کبار باشد ممکن نیست
و لهذا دخول در طریق اهل الله توسل بآنها چسبیده اهل اسلام شده و نیز باید دانست که چون اصل راه از عالم غیب بحضرات انبیا تعلیم فرموده اند
و از ایشان بصدیقان و از صدیقان بشهدا و از شهدا بصالحین رسیده لازم آمد که اول معرفت انبیا حاصل شود و بعد ازان معرفت این سه گروه
دیگر تا طلب رفاقت آنها میسر گردد پس حقیقت نبی آنست که او انسانی است و هر انسان را دو قوت است قوت نظریه که بان دانست اشیا می تواند
کرد و قوت عملیه که بان کردارهای نیک بد از و صادر میگردد و باین انسان را حق تعالی بلا واسطه بزیست بشری کامل فرماید باین طریق که تاثیر
نور القدس در قوت نظریه او بوحی واقع می شود که غلط و اشتباه در معلومات او راه نمی یابد و در قوت عملیه او ملکه پیدا میکند که بسبب آن اعمال صالحه کما ل
رغبت صادر میگردد و از اعمال بد بکمال نفرت محفوظ می ماند و چون قوی بدنی او بحد کمال میرسند و عقل تجربتی نیز بانتها میرسد او را بتحمل خلق میفرستند
میسازند و باز بمعجزات تصدیق او میفرمایند و معجزه کاهی از جنس اقوال می باشد مثل قرآن مجید و کاهی از جنس افعال مثل جاری کردن آب از
انگشتان و همراه معجزات آیات عقلیه نیز او را میدهند که موجب ایمان خواص و دوم میگردد چنانچه معجزات موجب ایمان عوام میشود و آن آیات عقلیه چند قسم میباشد
از انجمله است اخلاق کریمه و از انجمله است علوم صادقه و از انجمله است بیان شافی و حجج واضحه و از انجمله است انوار صحبت و چون قاصران اهتدا باین معجزات میکنند
کاملان اهتدا بکمالات میکنند خصوص چون معالجه امراض روحانیه و تکمیل نفوس ناقصه فیضان اشعه انوار بر مصحبتان از ایشان مشاهده میشود و یقین جازم
بنبوت ایشان حاصل میگردد و بنبیا بعضی اوقات چیزها بیان میکنند که عقل نیز آنرا باور میکند چنانچه وجود حضرت حق تعالی و صفات کمال او و بعضی اوقات
چیزی را بیان میکنند که عقل بالاستقلال در نمی یابد چنانچه احکام هر روزه باری تعالی و حق بندگان و بیان تفصیلات ثواب و عقاب بر اعمال صالح
و اعمال فاسده و بیان حال افعالی که کاهی نیک میشوند کاهی بد پس اگر تصدیق معجزات و آیات عقلیه همراه انبیا نباشد عقل محض خصوصا در عوام سخن آنها
باور نکنند و فائده بعثت متحقق نگردد و چون معنی نبی بقدر ضروری دانسته شد حالا معنی صدیق باید شناخت صدیق آنست که قوت نظریه او مثل قوت
نظریه انبیا کامل باشد و از ابتدای عمر در دروغ گفتن و سخن دروغ آوردن شایان او نباشد و در مقدمات دینی اخلاص تمام از وی سر زند که اصلا شوب حظ
نفس در وی نباشد و از علامات صدیق آنست که در عزم خود ترد و نکند و در نماز هر چند حادثه صعب پیش آید بیچ وجه التفات نکند و سر علانیه او برابر باشد
و کسی لعن نماید و علم تغیر و باخبر داند و شهید آنست که قلب او مشاهده متحقق باشد و بچه انبیا باور سانیده اند بنحوی قلب او آن را قبول کند که گویا می بیند و لهذا
داد و جان در امر دین نزد او سهل کاری باشد که بسبب ظاهر متزلزل نشده باشد و قوت عملیه او در کمال قرب بقوت انبیاست و صالح آنکه هر چند قوت
او از مرتبه کمال انبیا پست تر افتاده لیکن بسبب کمال متابعت ظاهر خود را از معاصی پاک کرده باشد و باطن خود را از اعتقادات فاسده و اخلاق
ذمیمه دور داشته از یاد حق آنقدر پر کرده باشد که بجایش چیز دیگر در ان نماند و تمام ولی هر چند شامل این هر سه گروه است لیکن بمشتهر این لفظ بر صالحان
اطلاق کرده شود چیزی که شامل این چهار فرقه است یعنی انبیا و صدیقان و شهدا و صالحین از علامات آنست که حضرت حق ایشان را خود

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

میدارد و تکفل رفت ایشان می فرماید بنحوی که ممتاز از سایرین باشند و از عطای خود ایشان را محفوظ میدارد و همیشه ایشان می باشند در غربت و در نفوس ایشان عزتی میدهد که بسبب آن عزت بخدمت ملوک و امرا راضی نمی شوند و همت ایشان را بلند میفرماید پس راضی نمی شوند تا نگاه بقاع و دیار و آلوده کردن دنیا و دنیائی ایشان را نفور میسازد پس ایشان را چیزها معلوم میشود که غیر ایشان از ارباب نظر و فکر آن را نمی بینند بلکه بعد شدید و عمر طویل و سینه های ایشان را گشاده میسازد پس بحسنای نیاو مصیبت های آن و مردن اقارب و یکر تکلیفات و شدائد تنگدل نمیشوند و نیز برای ایشان هیبتی میدهد که قلوب سرکشان و جبارین را تاثیر میکند در کلام و در انفاس و در افعال و در مکانات ایشان و در صحبتان ایشان و در اولاد و نسل ایشان و در زیارت کنندگان ایشان و در دعای ظاهر میکرداند و نزد خود ایشان را جاهی و مرتبه می بخشد که دعای ایشان مستجاب میشود بلکه هر که در حاجتی بایشان توسل نماید حاجت او روا میگردد و خصوصیات و علاماتی که ایشان در عالم برزخ و موقف قیامت و در عالم ملکوت میدهند از ان قبیل است که عوام مومنین آن را تدلال توانند کرد الا بعد از شناسائی آن عوالم و در اینجا شبهه طاری میگردد که بسبب آن شبهه صراط مستقیم باغیر مستقیم مشتبه میگردد و تیسیر حال نمیشود تفصیلش آنکه بعضی فرقها خود را یکی از این هر چهار گروه که صراط مستقیم را منسوب میکنند و خود را شیع آن بزرگوار میدانند حال آنکه آن طریق را گذاشته و طریق شیطانی را سلوک نموده اند پس بسبب این نسبت طریق کج آنها در نظر مردم طریق مستقیم می نماید و در حقیقت بهره از طریق مستقیم ندارد مثل یهود و نصاری که خود را از اتباع حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام می انگاشتند از راه آن دو بزرگ بعد المشرقین دور افتاده و در دست مانده فرقه شیعه خود را بایمه اهل بیت نسبت میکنند و بسی از عقائد و اعمال و اخلاق آن بزرگان دور خود ندارند و همچنین صوفیه و دیگر مقلدان و ملحدان که خود را بهر روی و قادری و چشتی میگویند و در اعمال و اشغال اصلا مناسبت با آن طریق ندارند پس برای دفع این مظنه عبارت دیگر آورده و فرموده اند غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ یعنی نه بآنچنان که خشم الهی بر ایشان شده است و نه گمراهان که با تعلیم فرموده اند که در طلب راه مستقیم احتیاط باید کرد و راه گمراهان و مغضوبان را که خود را بارباب طریق مستقیمه انبیا و اولیا نسبت کنند راه مستقیم نباید دانست بلکه در طلب احتراز از ان راه فاسد شده منظور باید داشت و غضب در آدمی کیفیتی است که بسبب آن خون دل جوش میکند و روح حیوانی برای دفع مکروه و قهریت او بسوی خارج بدن متوجه میگردد و این معنی در حق ذات پاک تعالی از محالات است و حقیقت غضب الهی آنست که اسباب حکمت را در حق مغضوب قاصر گرداند تا بغایت خود نرسد و مبدا غضب کفران نعمت است و اثر او لعن و مذمت و مقابل او رضاست که حقیقتش رسانیدن اسباب حکمت است تا غایت آن و مبدا او شکر است و اثر او ثنا و عطاست و ضلال اختیاری است که مطلب نرساند و این اختیارگاهی غلبه میباشد مثل اینکه لذات جسمیه بر لذات روحانیه و لهذا از دو طفل بازی از سلطنت بهتر است و گاهی مسبب بکمی نفس نفسی خواهش خود است بسبب شبهه و غلط نمی که او را پیش می آید مثل اینکه گویند نقد بهتر از نسیه است و دنیا نقد است و آخرت نسیه حال آنکه این غلط است زیرا که دو روپیه نسیه بهتر از یکروپیه نقد است و چون این نسیه متیقن باشد و آخرت نزد انبیا و اولیا و علما متیقن است و اگر کافران گویند که نزد ما متیقن نیست گوئیم بر شما لازم است تقلید انبیا و اولیا کردن اگرچه شما را در آن شک باشد زیرا که مریض تلخی دوا متیقن میداند و در شفا شک میکند اما بری تقلید طبیب واجب است و گاهی بسبب غلبه خواهش نفس دل میباشد آن غلبه جدی میرساند که تنگدل میشود از عمل خیر و مشرح میشود خاطر او در عمل بدین مرض بسیار مخوف است زیرا که بعد از تکرر بحدی میرساند که انتارت آن فرموده اند در آیه کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون بعد از ان نوبت بغشاوه و از ان بطبع و از ان بختم و از ان بقفل میرسد باز مرتبه موت قلب است که بعد از ان کل بیع و الایات و النذر و مدرکس این مرتبه کرباد جود کشاکش نفس صبر بر حسنات نماید موت اشراح صدر میگردد باز حد متیقن قلب للتقی حاصل میشود باز مرتبه زوال سکینت است و چون این مرتبه بنهایت رسد عصمت حاصل گردد و این لفظ را برای آن آورده که عدول از طریق مستقیم بدو نوع میباشد نوع اول اینچنین است و نوع دوم را بضلال حکم فرموده اند خواه بحد کفر رسد یا نرسد پس مغضوب علیه کسی است که معاند در کفر باشد و دیده و دانسته بخلاف حکم الهی باید یا مستمر ارتکاب معاصی کند چنانچه در حق یهود مذکور است الذین اتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم وان فریقا منهم لیکتمون الحق وهم یعلمون و نیز فرموده اند

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ولقد علموا لمن اشتراه ماله فی الاخرة من خلاق لبئس ما شروا به انفسهم لو کانوا یعلمون و مثال کسی است که در نظر فریب شود بتقلید آباء و بزرگان خود یا بسبب تقصیر فکر و فهم چنانچه در حق نصاری فرموده اند اضلوا کثیرا و ضلوا عن سواء السبیل یا کسی در معاصی واقع شود بسبب اعتماد بر کرم الهی و عفو و تعالی یا بسبب قصد توبه و غیر آن علی ما وقت که برای آن طاعت مقرر است مثل شتر اجیر را ندن کسی را که بسبب خواب بی تاب بی قرار است و علی هذا القیاس

چون از تفسیر سوره فاتحه فارغ شدیم لازم آمد که چیزی از لطائف و نکات که متعلق باین سوره است مذکور شود باید دانست که علم لطائف و نکات قرآن علمیست نهایت ندارد و هر روز در تزاید و ترقی است زیرا که هر صاحب فن بقدر حوصله و استعداد خود آنچه متعلق بفن خود است ازین کلام مجید می آرد پس انتهای این علم در دنیا ممکن نیست لهذا از ذکر این علم درین تفسیر سکوت کرده شد مگر درین سوره بطریق نمونه چیزی ذکر کرده می آید حالا باید شنید که نکات و لطائف این سوره دو قسم است اول آنچه با یات او فرادی فرادی تعلق دارد دوم آنچه بمجموع سوره تعلق دارد پس از قسم اول آنچه متعلق به بسمله است این است که جمیع علوم چهار کتاب الهی سنه سبع است و قرآن مجید حاوی آن جمیع علوست و علوم آن در سوره فاتحه و علوم سوره فاتحه در بسم الله الرحمن الرحیم و علوم بسم الله در حرف با آنصاح این ابهام آنکه مقصود از جمیع علوم وصول بنده بجناب حضرت حق است و بسبب آنکه بنده در کمال دنائت و تلطخ به نجاسات طبیعیه واقع است و او تعالی در کمال نزاهت و قدس پس طریق وصول نیست الا بذکرهای او چسپیدن بنام پاک او و استغراق دریاد او بحدی که ذکر و اذکار و مذکور یکی گردد و دوئی از میان برخیزد و چیزی که دلالت برین چسپیدن میکند حرف باست که موضوع برای الصاق و چسپانیدن است و نیز ابتدای تعلیم اطفال بحرف اب میکنند لابتدای کتابها بسم الله بحرف با واقع شد زیرا که اب بسبب تطاول رفع محل نظر رحمت الهی نشد و حرف با بسبب انجسار و افتادگی مقبول جناب کبریائی آمد که من تواضع لله رفعه الله و نیز عادت است که پادشاهان چون متاعی را برای خود میخرند بران مهری نهند تا در دان و دران طمع نکنند مجانور ان را چون دواب و اصطبل خاص پادشاهی داخل میکنند داغ بر آنها می نهند تا سرقت و قطاع الطریق دست تعدی بغارت را از انها کوتاه دارند پس بنده چون در عمل طاعت شروع کردی باید که از زیر مهر خدائی داخل کند و داغ او بر آن نهد که مضمون بسم الله الرحمن الرحیم است گویند که حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام چون بر کشتی سوار شد از خوف غرق هراسان بود برای نجات از غرق بسم الله مجریها و مرسیها گفت کشتی او از غرق سالم ماند پس بعضی این کلمه چون حصول نجات واقع شده باشد کسی که تمام این کلمه را طول العمر در ابتدای هر کار مواظبت نماید چه قسم محروم از نجات خواهد ماند گویند عارفی بسم الله الرحمن الرحیم را نویسانیده وصیت فرمود که کفن من بکذارید مردم از وجه آن پرسیدند گفت شنیده ام که گدای بر در دوازده کلان بلند ایستاد و سوال کرد چیزی اندک باو دادند رفت و پیشه آورد و در دوازه را بدم کردن آغاز نهاد صاحب خانه برآمد و گفت که چه میکنی گفت که یا در دوازه را لائق بخشش خود و کن یا بخشش خود را لائق در دوازه و چون این آیه در دوازه کتاب اوست روز قیامت مراوست آویزی است محکم که از و معامله رحمت را در خواست نمایم گفته اند بسم الله الرحمن الرحیم نوزده حرف است و موکلان دوزخ نیز نوزده کس اند بهر حرف بلای یکی از انها دفع می تواند شد و نیز گفته اند که روز و شب بیست و چهار ساعت است برای پنج ساعت پنج نماز مقرر فرموده اند و برای نوزده باقی این نوزده حرف داده اند تا در هر نشست و برخاست و حرکت و سکون آن نوزده ساعت را بذکر خدا که درین نوزده حرف است مستغرق سازد و نیز گفته اند که سوره برات را که مشتمل بر حکم قتل کفار است از بسم الله الرحمن الرحیم خالی داشته اند و وقت فتح نیز مقرر فرموده اند که بسم الله الله اکبر نگویند و بسم الله الرحمن الرحیم نگویند زیرا که صورت فتح صورت قهر است و رحمت اقتضای آن نمی کند پس هر که این کلمه رحمت را هر وقت هر آن مداومت کند و لااقل در هر روز و شبانه بار در نماز فرض البته بزبان خود جاری نماید یقین است که از غضب عذاب محفوظ و بر رحمت و ثواب محظوظ گردد و از خواص این آیت آنست که آنحضرت فرموده است که چون آدمی بیاخانه رود می باید که بسم الله بگوید تا حجابی واقع شود در میان عورتگاه او و نظر جنیان و چون این کلمه در میان شخص و در میان دشمنان دنیوی او حجاب شود در میان شخص و در میان عذاب عقبی البته حجاب خواهد شد و آنچه متعلق بالحمد لله است این است که در هر چیز است حمد و مدح و شکر پس هر چه زنده و غیر زنده را می باشد چنانچه مرغ باغ و بوستان و شهر و جواهر و دیگر جمادات رائج و مشهور است و حمد محض زنده را می باشد و نیز مدح گاهی قبل از احسان میباشد و گاهی

بیان بعضی از لطائف و نکات سوره فاتحه و آنچه متعلق بجمیع آنست
مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ان وصف مکرر بعد از احسان نیز مدح کاهی ممنوع میباشد ولهذا آنحضرت فرموده اند احثوا التراب فی وجوه المداحین یعنی خاک اندازید در
دهان مدح کنندگان و حمد تعمیه جایز بلکه مستحب چنانچه آنحضرت فرموده اند من لم یحمد الناس لم یحمد الله یعنی هر که مردم را ستایش
نخواهد کرد و شکر نمی باشد مکرر نعمتی که از کسی سیده است و حمد بر نعمت رسیده و نارسیده بلکه بر کمال ذاتی شخص نیز میشود پس باین جهات حمد را بر مدح و شکر اختیار فرموده
اند و نیز مقام مقتضی آن نبود که از زبان بنده احمد الله یعنی حمد میکنیم خدا را بفرماید لیکن از سبکه آدمی عاجز است بحمد الهی نمی تواند رسید پس مناسب
دانست که او را فوق الطاقه تکلیف نفرماید بلکه باین عبارت فرمودند که الحمد لله یعنی کمال حمد حق و ملک است خواه بنده قادر بر ادای آن شود یا نشود
گویند که حضرت داود علی نبینا و علیه الصلوة و السلام در جناب باری تعالی عرض کردند که یا رب کیف اشکرک من چه قسم از عهده شکر تو توانم
برآمد زیرا که شکر من نیز بتوفیق تعلیم تست و این انعام دیگر شد بر ان شکری دیگر می باید پس تا سه لازم آمد حضرت حق فرمود ای داود چون خود را از
شکر من عاجز دانستی ادای شکر کردی و نیز اگر احمد الله میگفتند دلالت میکرد بر آن که این گوینده حق تعالی را احمد میکند حال آنکه او تعالی قبل از احمد بر
نه باشد محمود است و لهذا فرمودند که الحمد لله یعنی حمد و ثنا لائق اوست از ازل تا ابد کوینده موجود باشد یا نباشد و آنچه مردم پندارند که بر صفات
نعمت مستحق حمد میشود از انکس که بر و نعمت کرده است مثلا پدر از مرید و استاد از شاگرد و بادشاه عادل از رعیت و مادر و پدر از فرزند پس تعلیم حمد چه حق
و ملک او تعالی شد پس جواب آنست که منعم حقیقت در پرده این جنبه تنها او تعالی است زیرا که در دل هر صاحب نعمتی اراده انعام را پیدا کردن و این
نعمت را باو دادن و او را بران نعمت مسلط کردن که بدیگری نرسد و کسی را که نعمت ما رسیده بآن نعمت منتفع ساختن و از خوف فوات انقطاع
مامون ساختن کار او تعالی است و لهذا فرموده اند که وما بکم من نعمة فمن الله پس در کار در حقیقت مثل خدمتکاران و عمالان اند که حکیم مالک الملک
احکام می برند نعمت آنها نسبت بخدمتی که بجا می آرند و نعمتی که بمخلوق خود میرسانند لا بعوضی از ان منتفع طلب دارد یا ثواب یا ثنای نیک یا تحصیل
امن مخاوف یا دفع خلل یا زیادت جنبت از خود و هر که طالب عوض شد منعم نماند و در حقیقت مستحق حمد نیست و او تعالی که کامل الذات است هیچ وجه طلب
کمال و دفع نقصان از خود بطور ندارد زیرا که تحصیل حاصل محال است پس انعام او محض است و مستحق بغیر ذات او تعالی فاعلی در کار نیست لهذا بعد ذکر
بر حمد دست نهاد گفته شود سبحان الله و الحمد لله در بین دو کلمه چرا تحمید را مقدم فرموده اند جواب آنست که تسبیح بر تحمید مقدم است که در کلام مذکور شود و در
سوره حشر تحمید را بر تسبیح مقدم ساخته اند بنابر آنست که مقام تنزیه مقام تسبیح و مضمون تحمید داخل است زیرا که مضمون تسبیح آنست که ذات او تعالی و صفات
او از جمیع نقصانات مبرا و پاک است و مضمون تحمید آنکه هر کمالی و نعمتی که در ذهن و خیال بشر است همه از ان جناب است و چون جمیع کمالات و نعمتها را اعتقاد و
لازم آمد که هیچ نقصان در و نباشد گفته اند که لفظ احمد مشتق است از حمد در بهشت و حمد را بدو چیز تعلق است اول بماضی که شکر نعمتهای سابقه از
نفس آن او ایشود دوم بمستقبل که این کلمه شکر است و شکر تقاضای مزید نعمت میکند لان شکرتم لازیدنکم پس موجب تعلق اول دروازهای دوزخ
روی حمد کننده مسدود شد زیرا که مواخذه و عتاب بسبب ادای شکر نماند و موجب تعلق دوم مستحق کشادن دروازهای بهشت گردید علما گفته اند که احمد سد کلمه
ایست نزرگ لیکن می باید که در موضع لائق گفته شود تا ثمره آن بوجه احسن حاصل گردد آنحضرت سری سقطی قدس الله سره العزیز منقولست که میفرمود که من یکبار احمد گفتم
و ازان باز سی سال است که استغفار میکنم بهمین آنکه یکبار در بغداد آتش گرفت و بازاری که دکان من در آن بود همه بسوخت کسی نزد من آمد و گفت که همه
دکانها بسوخت و دکان تو محفوظ ماند گفتم الحمد لله بار چون تامل کردم شناختم که این کلمه از من مخالف حق دین و مروت واقع شد که بمصیبت مسلمانان دو
اندوهناک گشتم و منفعت قلیله خود خوشی کردم لهذا استغفار مشغولم و بنابرین گفته اند که حمد بر نعمتهای دین بهتر است از حمد بر نعمتهای دنیا و حمد بر حالات محمود
دل بهتر است از حمد بر اعمال حسنه بدن و حمد بر نعمتها ازین حیثیت که عطایای محبوب حقیقی اند بهتر است از حمد بر آن نعمتها ازان جهت که لذیذ و خوش آیند
نفس اند پس این مقامات را در گفتن این کلمه رعایت باید کرد و هر مقام لائق واقع شود منقولست که هنوز روح حضرت آدم تا ناف نرسیده بود که انیسا را عطسه
آمد الحمد لله رب العلمین فرمودند و در قرآن مجید است که آخر کلام اهل جنت نیز الحمد لله رب العلمین است پس فاتحه عالم انسانی

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مبنی برجمد آمد و خاتمهٔ آن عالم نیز مبنی برجمد شد بنده را میباید که اول اعمال و آخر اعمال خود را مقرون بکلمهٔ جمد سازد و در بجا باید دانست که نزول این سوره برای تعلیم بندگانست تا در مقام مناجات الهی این قسم بگویند پس میبایست که میفرمودند قولوا الحمد لله لیکن قولوا را مضمر داشتند و صریح نفرمودند برای نکته آن آنست که اگر صریح میفرمودند و مردم در امتثال امر صریح قصوری ورزیدند سزاوار عتاب شدید میگشتند بنابر آنکه پدر اگر پسر خود را بگوید که فلان کار بکن و پسر امتثال آن ننماید داغ عقوق بر خود نهد بخلاف آنکه فلان چیز خوب است یا کردنی است در این صورت در عدم امتثال عقوق صریح نمیشود پس رحمت کاملهٔ الهی تقاضا فرمود که بطریق تلقین بحمد ایشان ستایش خوبیان فرمودند تا بحکم بندگی بآن عمل نمایند و آنچه متعلق برب العالمین است این است که هر چه در عالم دیده و شنیده و دریافته میشود از دو حال بیرون نیست یا وجود بالذات است یعنی موجود یکه بخود موجود باشد و بودنش محال و آن ذات او تعالی است فقط و یا ممکن لذاته است که هر دو طرف وجود و عدم او برابر است و بایجاد کردن او تعالی موجود میشود پس آنچه از نخستین موجود شده است یا موجود شده است بالذات و یا موجود شده است بالغیر و آن را عالم گویند و عالم مشتق از علامت است و منقسم است از این جهت عالم نامیده اند که علامت اسماء و صفات الهی است زیرا که هر فرد از افراد آن مظهر اسمی و صفتی است و جمله انواع آن مظاهر اسمای کلیه و صفات جلالیه اند و چون هر فرد از افراد عالم مظهر اسمی خاص است از اسمای او تعالی پس عوالم از این جهت غیر متناهی اند اما اصول و کلیات عالم پس موافق آنچه در شرایع مقدسه بیان کرده میشود و تفصیلش آنکه آنچه در عالم موجود است یا ذات است یا صفات است و ذات آنست که در وجود خود محتاج بچیزی نباشد مثل آسمان و زمین و صفت چه در وجود خود محتاج بچیزی دیگر باشد مثل رنگ و بو و غیر ذلک و ذات را در عرف معقولیان جوهر گویند و صفت را عرض نامند ذات نیز دو قسم است جسم و روح جسم آنست که مقداری و شکلی معین دارد و آنچه مقدار و شکل را نگیرد روح آنچه مقدار و شکل معین ندارد و باشکال مختلفه متضاده متنافره ظاهر میشود و جسم نیز دو قسم است علوی و سفلی علوی نیز منقسم بسیار و در عرشست که سدرة المنتهی لوح و قلم و معدن بهشت و معدن دوزخ و ستارگان و ثوابت و سیاره و آسمانهای هفتگانه و سفلی دو قسم است بسیط چون عناصر اربعه که زمین و آب و هوا و آتش است و مرکب آن نیز دو قسم است زیرا که از جمیع عناصر مرکب است یا از بعض آن از اول تام و ثانی را ناقص گویند و مرکب تام منحصر در سه عالم است عالم معادن و عالم نبات و عالم حیوان هر یک زمین هر سه شامل است بجمیع عوالم سیاره که تفصیل آن بطریق مجمل خواهد آمد و مرکب ناقص نیز سه قسم است بخار یعنی آب هوا و غبار یعنی خاک و هوا و دخان یعنی آتش و هوا و از این هر سه عوالم بسیار پیدا میشود پس از غبار محض کوه و باد و ابر بخیر و تخلف الالوان و کرد باد پیدا میشود و از بخار باران میبارد و چون بخار بلند تر رود و در عالم سرد رسد منجمد گشته ژاله و برف پیدا میشود و از دخان برق و صاعقه و شهاب و ستاره های دم دار و صورتهای پیدا میگردد و چون بخار و دخان منعکس شده در زمین مجبوس میشوند زیر زمین کوه و باد و بخیر و از ارزلزله گویند و چون بخار زمین رفته محتبس میشود و بقوت هوا بیرون می آید چشمها جاری میگردد و اگر بخار لطیف و میان تهی زمین بسبب سردی شب بخاری پذیرد و باز بزمین فرو آید شبنم گویند و اگر منجمد شده و میان تهی زمین را گنده می ماند از آن صقیع نامند و در لغت هندی کهل نامند و در بعضی بلاد و شهرها چون بخارات لطیفه منجمد شده برنگ شکر سفید و سرخ بر زمین میبارد و از آن انگبین و خشکانگبین و من و شیرخشت گویند و اینست اقسام مرکب ناقص و سبب این عادت و کاهی بطریق خرق عادت چیزهای عجیب و غریب گون پیدا کرده و در میان آسمان و زمین معلق نگاه داشته و کاهی بر سطح زمین فرو افتد و تفصیل این مقام خود مذکور است و در کتب عجائب کائنات اجمالا مسطور و روح یا نیک محض است و از آن فرشته گویند یا بد محض و از آنها شیاطین مانند یا مختلط از نیک و بد و از آنها دو قسم اند جن و ارواح بنی آدم و فرشتها نیز سه قسم اند اول فرشتهائیکه متعلق بجهام اند خواه بجهام علوی تعلق داشته باشند مثل حاملان عرش و خازنان کرسی و داروغهای بهشت و دوزخ و ساکنان سدرة المنتهی و مجاوران بیت المعمور و کشندگان ستارها و محرکان سماوات و دربانان آنها و خواه بجهام سفلی تعلق داشته باشند مانند فرشتهائیکه بابر و باد مربوط اند و همراه هر قطره نزول میکنند و بر دریا و کوه ها و درختان موکل و بحفظ بنی آدم و نوشتن اعمال ایشان و امداد و اعانت تالیان آسمانی و عزیمت خوانان ارتباط دارند دوم فرشتهائیکه در عبادت مستغرق اند در خدمت ایشان یاد کردن خداوند خود است و بهمان کثرت یعنی بهمان قدر که احاطهٔ آن ممکن نیست چنانچه در حدیث شریف وقوع شده است که در آسمانها جای یک انگشت نیست مگر که در آن فرشته است مشغول بعبادت ایستاده

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یا در رکوع یا در سجود سوم ملائکه مقربین که امور عظام در عالم تدبیر ایشان و توسط ایشان صورت بگیرد و مثل ازال وحی و شریعت و ایصال رزق و دولت و امداد و نصرت و بهزمین و دولتها و ملکها و قبض ارواح بنی آدم و ملائکه اربعه یعنی حضرت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و جنود و اعوان ایشان در همین قسم داخل اند و در حال فرشتها مطلقا و بیان کثرت ایشان حق تعالی فرموده است که وما یعلم جنود ربک الا هو صفت تیز عالمهای بسیار دارد مثل مکان و زمان و کم و کیف و وضع و نسبت و جهت و انتهای این عوالم در کتب فلسفه مکتوب است بالجمله هر کرا احاطه باحوال موجودات و تفاصیل آنها بیشتر باشد بر تفسیر رب العالمین زیاده تر وقوف یابد در بخاد و غدغه بخاطر میرسند که چون نزول این سوره برای آنست که بندگان در مقام مناجات پرورد کار باین نوع شکر نعمتهای او تعالی بجا آرند پس ذکر تربیت همه عالم در بخاچه مناسبت و اردی بایست که تربیت عالم انسانی فقط در بخاند کور میفرمودند جواب این وغدغه آن است که ربوبیت الهی هر عالم را بعالم دیگر ربطی داده است که باهم محتاج یکدیگر اند پس بوبیت عالم انسانی بدون دیافت بوبیت جمیع عوالم ممکن نیست که متصور شود و چون بندگان بدانند که تمام عوالم را در تربیت ما مصروف داشته است قدر نعمت او تعالی در اذهان ایشان عظمی پیدا کند و بر طبق آن عجز از شکر او تعالی حالی کرده و انکسار نفس جهت انعام منعم حقیقی که لب شکر و خلاصه حمد است حاصل شود و تفصیل این اجمال طول طویل بخواهد اما برای نمونه قدری از بیان کرده می آید مثلا تربیت الهی که در حق آدمی ظهور فرموده است ابتدای آن از وجود است و انتهای آن تا حصول سعادت ابدی است و سعادت ابدیه را چون بر شکافتیم سه چیز می برآید اعتقاد حق و عمل صالح و خلق نیک و هر سه چیز بدون چهار چیز بدنی تمام نمی شود صحت و قوت و جمال و طول عمر و این چهار چیز موقوف بر چهار چیز دیگر است مال و اهل و جاه و قبیله که ممد و معاون باشند و فضائل بدنی را ربط با فضائل نفسی که اجزای سعادت ابدیه اند متصور نمیشود پس پنج چیز دیگر که اول الذکر هدایت است یعنی شناختن طریق خیر و شر بالعقل و شرع دوم ثمره مجاهدات یعنی لمعان نوریکه از عالم نبوت و عالم ولایت بعد از کمال مجاهده ظهور میکند سوم مرشد یعنی چیزیکه باعث باشد بر توجه بجهت سعادت چهارم توفیق و تایید یعنی آسان شدن حرکت بصوب صواب و وصول مطلوب و اسرع اوقات بسبب سعادت اسباب یعنی تهیای عزم قوی تا آخر امر و انفتاح بصیرت در کار پس این همه شانزده چیزست که تربیت آدمی بر آنها موقوف است و ادنی ترین این همه با صحت و اسبابی است که تفصیل آن در کتب طب موجود است و ادنی ترین آن اسباب خوردنست و چون خوردن فعل اختیاری است محتاج بحسی هست که دری قدرت و اراده و علم در کار است و هر چند در نباتات که قدرت و اراده و علم ندارند نیز قوت جذب غذا بعرق داده اند و بهمین جهت نبات را از جماد و کامل تر گردانیده اند لیکن نبات از طلب غذای بعید عاجز است زیرا که نه او را معرفت است بمکان آن غذای بعید نه او را قوت انتقال و پس حیوان را حواس خمسه داده اند که یکی از انها قوت لامسه است تا بسبب آن احساس کند گرمی آتش و سردی یخ و بریدن شمشیر را پس بگریزد و محفوظ ماند لیکن حیوانی که او را همین یک قوت است و بس مثل دیدان عاجز میماند از انکه از دشمن بعید بگریزد یا مرغوب بعید را طلب نماید پس ... معرفت اشیای بعید قوتی دیگر عطا فرمودند که آنرا متخیله گویند تا ادراک را که نماید و چون با ادراک را نچه جهت مطلوب و مرهوب کما ینبغی دیافت می ... دیگر داده اند که آنرا باصره گویند و بسبب آن ادراک جهت اشیای مطلوبه مرهوبه متوانند شد لیکن این قوت همه محبوبات را ادراک نمی تواند کرد پس طالب هر به ... خواهد شد مگر بعد از قرب آن پس برای ادراک محبوبات قوتی دیگر داده اند که آن را سمع گویند و اگر شخصی را رغبت بعدای بهرسید که از حواس خمسه او عاجز است برای طلب کردن آن از بنی نوع خود کلامی داوند منتظم از حروف تا فرمایش کند که فلان چیز و فلان چیز از بازار بیاید و درست سازید باز چون غذا بهرسید برای دریافت لذت او قوت ... نشد تا بسبب اقبال طبیعت بران غذا بسیار شود و جذب و طبیعت را سهل کرده و باحس مشترک ... حیوانات نیز بخشیدند تا مجموع محسوسات را در خیال نگاهدارد و وقت رغبت خواهش کند مثلا ترنج را شیرین و زرد و خوشبو بتوسط سه حاسه یافته ... که آن را در خیال داشت تا وقت حاجت طلب نماید باز قوت شهوانیه که محرک بمطلوب باشد و قوت کارنده که موجب کار برای رفته مطلوب شود و قوت غضب که برای دفع ضرر کمی که غذای حاصل کرده را غصب نماید نیز داده اند تا از طلب هرب نشود ... دست برای گرفتن و دهان برای رسانیدن و دندان برای رسانیدن طعام

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بمعده و هر دو بجنبین و دندانها برای طحن کردن طعام با اطلاع آن آسان شود و زبان برای تحریک طعام در دهن و برای چشیدن مزه و سرای یاد کردن طعم عند الطلب و لعاب برای عجن کردن و مری و حنجره برای دفع طعام سوی معده و معده را برای آنکه آماده شود طعام را در خود بگیرد و با نضج شود تا طعام بدان مدتی بماند و طبخ پذیرد و مشابه الاجزا مثل آشوکرد و برای طبخ و پختن طعام در معده حرارت کبد و طحال و ترب ضروری شد این اعضا را نیز با وعایت کرد معده نیز برای آنکه طعام بعد از طبخ لیلوش شده از مجاری عروق در کبد رسد و در انجا طبخ دیگر خورده خون گردد و بسبب حرارت طبخ پاره از ان سوداء شود و مساعد آن از طحال جذب کند و پاره صفرا شود و متصل کبد و آنرا انچه بخون جذب نماید و هنوز در خون که زیادت رقت و رطوبت باقیست محتاج بآن است که تصفیه آن نموده شود پس برای این کار کلیتین را دند تا جذب بایست نماید و چون خون مستعد تغذیه شد لابد از تقسیم تا بدن باید نمود و برای این کار عروق عنایت فرمودند از عروق عظام گرفته تا شعریات باز چون فضله طبخ اول که اکرد معده میماند موجب مرضهای صعب میگشت بمساعدت قوت دافعه راقوتی دادند در راهی گشادند که پاره از صفرا را بامعا فرستد و آن صفرا المعا را بجار و تا حاجت دفع فضله بهم رسد و چون بدن را تمام و تکمل است لابد چیزی از سود اکه طحال آنرا جذب کرده بود و در ان حموضتی و قبضی بهم رسیده بار دیگر از انجا بفم معده رسانیدند تا قوت شهوانیه بحرکت آید و طبیعت مطلب غذا نماید و انچه کلیه از نمائیت جذب کرده بود بقدر غذای خود کرفته باقی را بمثانه اندازد تا در راه باریک که منتهی باحلیل است مندفع کرد و باز آدمی را از بیش خوردنها چیزی بسیار در کار است که تخم آن را محفوظ دارد و در صورت تلف تخم ها آدمی کرسنه میماند پس لابد او را حرفتی دیگر تعلیم کردند که بسبب آن تخمها بدست آرد و آن حرفت فلاحت است و دران سه رکن است اول خاک که تخم را در ان نگاهدارد دوم سوم آب و هوا تا آن تخم منتفخ شده شاخ و برک برارد و هوا را لابد است از تحریک لطیف تا نفوذ کند در زمین و در اجزای تخم در آید و از دو دانه ای در میان هر سه واقع شود و با وصف این همه از کرمی بهار و تابستان نیز ناکزیر است زیرا که بدون کرمی هوا الت و ارت اجزای تخم نمی تواند کرد چه ظاهر است که هوای سرد موجب جمود میشود نه موجب هیجان باز آب را تا زمین در زراعت رسانیدن محتاج بکندن نهر و جاری کردن چشمه و درست کردن سواقی و آلات سقی از چاه است در زمینهای بلند که آب انهار و عیون و آبار بآنها نمی تواند رسید برای آنها ابر ها پیدا کرده اند و باد ها را بران ابرها مسلط ساخته اند تا هر طرف رانده ببرند و چون آب باران در هر وقت میسر نیست کوهستان را خزانه آب باران ساخته اند تا از آنها نهر ها و چشمها بتدریج جاری شود و بلاد و شهر ها را غرق نکند و برای کرمی آفتاب را در وقت حاجت سخر کردند تا نزدیک برسد و انکرمی خود در هوا پیدا شود و چون نبات از زمین بلند شد صلاح و انعقاد در ان پیدا آید و رطوبت آب و هوا آن کمتر رسد و بخور رطوبت بسیار در کار است برای این رطوبت ماه را مسخر کردند و همچنین نیز هر ستاره را که در آسمان است در امر زراعت فائده است که علم تقویم معلوم میشود و تسخیر شمس و قمر و دیگر ستاره های آسمانی بدون حرکات افلاک متصور نیست و حرکات افلاک را فرشتگان سر انجام میدهند و بعضی از فرشتگان برای تغییر امر غذا در بدن آدمی نیز موکل اند زیرا که فائده غذا آن است که جزوی از طعام قائم مقام جزوی از بدن که بسبب حرکات متحلل شده است کرد و پس لابد فرشته میباید که غذا را سوی کوشت و استخوان کشیده ببرد زیرا که غذا جسم ثقیل است بالطبع حرکت بپائین دارد نه بجانب دیگر و فرشته دیگر میباید که آن غذا را در عضو نگاهدارد و فرشته سوم نیز میباید تا صورت خون را از ان غذا طلع کند و جهام نیز تا صورت کوشت و استخوان به پوشاند و پنجم نیز تا دفع فضله نماید و ششم نیز تا حس را بجنبش پاینده بکیان نماید و هفتم نیز تا مراعات مقدار نماید و پس تا بلندی در صورت عضو پیدا نشود پس این هفت فرشته برای غذای هر عضو در کار اند و بعضی اجزای بدن مثل چشم و دل زیاده از صد فرشته را محتاج اند و همه این فرشتهای ارضی را مدد از ملائکه آسمانی است و آنها را از حملة العرش پس این یک شعبه است از شعبهای تربیت الهی که بصورت خوردن ظهور فرموده و خوردن یک سببی است از اسباب صحت و صحت ادنی چیزیست که غایت تربیت بدان موقوف است و هر که جمیع اسباب صحت را باز جمیع ما یتوقف علیه الربیه را بنظر تفصیلی مشاهده نماید بالیقین جازم شود که حقیقت تربیت بدون ربط هر عالم بعالم متصور نیست لهذا مقام امتنان نعمت الهی را بنظر رب العالمین آورده اند تا شاکر باشد باینکه تربیت همه عالم در تربیت هر فرد داخل است

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و در حقیقت ملکیت تمام عالم ربست او است ولنعم ما قیل قطعه ای ربا دو مه و خورشید و فلک در کارند + تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری +
همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار + شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری + باید دانست که لفظ رب در لغت عربی چند معنی آمده است و همه آن معانی
درین جا مناسبت دارد پس معنی اول مالک است و مالکیت او تعالی همه عوالم را پر ظاهر است زیرا که هر چیز چون مخلوق اوست مملوک او نیز باشد
و ملک آدمی اول مطلق نیست دوم بعاریت است از مالک حقیقی معنی دوم موجد است یعنی خالق و باین معنی نیز مناسب مقام حمد است بلکه
خالقیت مستلزم اتم محامد است که نعمت های او قبل از استحقاق بمخلوقات رسیده است و بیرسد معنی سوم سید است یعنی سرور فرقه و بهمین معنی رب
النوع گفته میشود و حقیقت این معنی علو رتبه است و آن نیز مستدعی اعلی محامد است معنی چهارم مربی است یعنی اصلاح او کننده و رساننده هر چیز تا علی
مراتب او مثلا نطفه را با خون مخلوط فرموده علقه ساخت و علقه را منجمد کرده مضغه ساخت و مضغه را اعضای مختلفه داد باز افاضه روح فرمود
و هر عضو را قوتی که لائق بآن عضو است بخشید باز روح را بشریعت و طریقت و حقیقت تکمیل نموده پس مستحق اکمل محامد شد و نیز باید دانست که تربیت
دو قسم است قسمی آنست که شخصی چیزی را برای منفعت خود پرورش کند تا آن چیز کار او بیاید و این قسم تربیت شان مخلوقات است که بایند
اغراض و حاجات خود اند و قسم دوم از تربیت آن است که برای فائده آن چیز او را پرورش نمایند و همین است شان خالق سبحانه و تعالی
زیرا که مرتبه او از ان بلند تر است که مخلوقات خود استکمال فرماید و لهذا در حق او تعالی در حدیث شریف وارد است که ان الله تعالی
یحب الملحین فی الدعاء و نیز وارد است که من لم یسئل الله یغضب علیه و ازین مقام دانسته شد که رب العالمین اکمل صفات
او است جل شانه زیرا که از ابتدای ظهور نور وجود تا انتهای وصول هر کس بمعاد خود در حیطه این اسم اعظمست و هر نسبتی و علاقه که در عالم دیده و شنیده
میشود پرتوی از انوار این اسم مبارک است و لهذا بعد از اسم مبارک الله این اسم را در مقام حمد آورده اند زیرا که اسم الله دلالت بر تمام کمال میکند
و این اسم بر ما فوق التمام و الکمال دلالت میکند آنچه متعلق به الرحمن الرحیم است اینست که حقیقت رحمت در حق باری تعالی ایصال خیر و دفع شر است
و رحمت او تعالی دو قسم است ذاتی و صفاتی نیز دو قسمست عام و خاص عام افاضه وجود است که هر موجود از ان نصیبی دارد و خاص سعداء تقرب الی الله بخشیدن
است که بعضی بجان خود و ایمان مخصوص داشته است و صفاتی نیز دو قسمست عام و خاص عام بخشیدن آنچه لائق است بهر موجود از صفات و اعراض و خاص
هر موجود چیزی دادن که بآن مزیت و فضیلت بر دیگران حاصل تواند کرد پس از ینجا معلوم شد که باز آوردن رحمن و رحیم درین سوره با وجود آنکه در تسمیه نیز این
دو اسم مذکور شده تکرار نیست زیرا که رحمتی که در تسمیه مذکور است ذاتیست و رحمتی که در ینجا مذکور است صفاتیست چون ذاتی دو قسم است عام و خاص و
دلالت بر آن دو قسم دو اسم رحمن و رحیم در تسمیه کور فرموند و چون صفاتی نیز دو قسمست عام و خاص برای دلالت بر آن دو قسم نیز دو اسم آوردند رحمن و رحیم
بعضی گفته اند که ذکر رحمن جسم در تسمیه برای تسکین بیمی است که از ذکر اسم الله در ینجا در دل امد هوش میکند و در ینجا برای امید وار ساختن بندگان است تا از خوف
مالک یوم الدین بیتاب نشوند و چون در کلام آینده مذکور عبادت است و عبادت فعلیست نهایت شاق لابد است که فائده رجا و سائق خوف همراه
داده شود و در ینجا مقام دو اسم آوردن برای آنست که یکی دلالت بر تسکین بیمت عوام کند و عوام را امیدوار سازد و دوم برای خواص و نیز گفته اند که
ابتدای ظهور عالم رحمتی است عام و خاص و انتهای آن نیز رحمتی است عام و خاص پس در تسمیه اشارت برحمتهای ابتدائی است و در ینجا اشارت برحمتهای
انتهائی و نیز سبد احمد رحمتهای عالم خاص است عام در نظر عام و خاص در نظر خاص پس میباید که منتهای حمد نیز دو قسم رحمت باشد بهمین تفصیل نیز اشاره
بآن است که هر چند حمد کامل و تام باشد لیکن مکافات نعمتهای سابقه او تعالی خواه عام باشند خواه خاص نمی تواند کرد چه جای انکه رحمت موجب حمد
مزید گردانه شده تکرار نیست زیرا که دو قسم رحمت دیگر با این حمد منضم شوند و موجب خوای مزید کردند عام را برای مزید عام و خاص را برای مزید خاص نیز اشارت است تا گفته شود
رحمت دنیا دو قسمست عام که ایجادی است و خاص که تفضلی است همچنین رحمت آخرت دو قسمست عام که سبب نجات است و [illegible]
آن است که رحمت او تعالی سبب حمد اوست بلا واسطه خاص و واسطه حمد خاص است و عام سبب حمد عام و نیز همان رحمت موجب عبادت است بواسطه ملاحظه

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مضمون مالک یوم الدین عامه برای عبادت عامه و خاصه برای عبادت خاصه پس حمد لایق وجهت ضرور باید دانست اول آنکه مقتضای رحمت است دوم
آنکه مقصود از عبادت است و عبادت مقصود است از خلق انسان و خلق انسان مقصود است از خلق عالم فائده دیگر بعضی گفته اند که رحمن و رحیم دو لفظ اند بیک
معنی مثل ندمان و ندیم پس جمع کردن درین دو لفظ محض برای تاکید است مثل آنکه گویند فلانی تیز و تند است و بعضی گفته اند که رحمن ابلغ است از رحیم زیرا که
زیادت لفظ دلالت بر زیادت معنی میکند و رحمن پنج حرفیست و رحیم چهار حرفی و لهذا رحمن بهمت مخصوص بذات پاک حضرت حق و بطریق غلبه حکم علم
پیدا کرده پس که غیر او تعالی را رحمن گوید کافر گردد و مبالغه که در رحمن است بسه طریق توان فهمید اول کثرت افراد رحمت ایجادی دوم کثرت افراد
مرحومین و این هر دو نوع از قبیل زیادت و کمیت است سوم زیادت و کیفیت که هم رحمن خاص است بر حمتهای بزرگ دائم و آنچه بعضی گفته اند که رحمن
الدنیا و الاخرة و رحیم الدنیا اشاره بیکی ازین وجوه ثلاثه مبالغه است و بعضی گفته اند که رحمن الدنیا و رحیم الاخرة از جهت گویند که
رحمت دنیا عام است مومن و کافر و نیک و بد دران شریک اند بخلاف رحمت آخرت و نیز گفته اند که رحمن لفظ خاص است و در معنی عام زیرا که غیر از ذات
پاک باری تعالی را آنان وصف نکنند پس لفظ او خاص باشد و از بسکه خالقیت و رازقیت و منافع دادن شامل جمیع موجودات است معنی او عام باشد
و رحیم و لفظ عام است و در معنی خاص زیرا که مخلوقات را نیز بآن وصف کنند گویند فلانی رحیم است و لطف و توفیق که مدلول این اسم است
مخصوص مومنین است ضحاک گفته است که رحمن اشاره بظهور رحمت او است بر اهل آسمانها و رحیم اشاره به نزول رحمت او است بر اهل زمین ابن مبارک
گفته است که رحمن کسی است که چون از و سوال کنند ببخشد و رحیم کسی است که چون از و چیزی نخواهند بخشم آید و بعضی گفته اند که نعمتهای کونین دنیا
و آخرت از آثار رحمت رحمانی است و دفع بلیات و آفات دارین بمقتضای رحمت رحیمی است و بهر تقدیر اگر رحمن ابلغ از رحیم است پس در
ذکر اولا باز رحمن باز رحیم مناسبت تنزیلی است که اول ذکر اسم ذات فرمودند باز ذکر اسمی از اسمای صفات که مانند اسم ذات است در اختصاص باذکر
اسمی دیگر از اسمای صفات که عام است لیکن در اینجا شبهه طرد میشود که چون لفظ رحمن مذکور شد با وصف دلالت بر کمال رحمت باز حاجت ذکر
لفظ رحیم چه بود جواب آنست تکمیل ذکر رحیم از قبیل ارداف و تتمیم است زیرا که لفظ رحمن نعمتهای بزرگ و کلیات و اصول منافع را در گرفت و لفظ رحیم نعمتهای حقیر و
جزئیات و فروع را شامل گشت و این تتمیم برای آنست که تا بنده را در طلب حاجات حقیر مثل نمک و پاپوش و علف جانور از جناب شرم و انکسار نشود
و بی محابا از ان جناب مسئلت نماید گویا میفرمایند که اگر خود را من میگفتیم از ما استحیا میکردی و سوال چیزهای سهل از مابی ادبی میدانستی حالا که خود را رحمن
و رحیم گفتیم اجازت و پروانگی دادیم تا هر امر عظیم و هر امر حقیر از ما بخواهد و این تفضلی است بر خلاف عادت بادشاهان و میران و جباران زمین و در کتابی
دیده شده که شخصی در مقدمه سهلی عرضی بحضور بادشاه گذرانید بادشاه فرمود تا او را تادیب نمایند که مقدمات سهل را از مرد مهم بایستی طلب کرد و بجا کمال رحمت الهی ظهور
میفرماید که بنده را باین مرتبه دلیر میکنند و بعضی گفته اند که رحمن دلالت میکند بر نعمتهائیکه وصول آنها از جهت بندگان متصور نیست مثل زندگی او ان
و قوت شنوائی و بینائی عطا کردن و فرزند دادن و رحیم دلالت میکند بران نعمتها که در کمان مردم از مردم نیز توان حاصل کرد مثل تشخیص من و تعیین
بدو او تعیین و زینه و دویت و اعانت در امور معاش و معاد پس گویا میفرمایند که من رحمانم نطفه کنده را بمن حواله میکنی من او را مرخوش قامت نیک
منظر کرده بتو میدهم و تخم خشک بی سیده را بمن میسپاری من او را درخت با شاخ و برگ بار کرده بتو عطا میکنم و طاعتی ناقص برای من بذل میکنی
و من او را کوشکی بلند مشتمل بر حور و قصور و اشجار و انهار کرده بتو حواله مینمایم و هم من رحیم که آنچه پدر و مادر تو و خاوند و مالک تو و استاذ و پیر و طبیب و عطار
و آقا و مربی تو بتو میتوانند نمود از من توقع دار و لهذا گفته اند **شعر** لکل شئی اذا فارقته عوض + ولیس لله ان فارقت من عوض

در اینجا شبهه ایست مبنی بر اشکال و آن آنست که اگر رحمن و رحیم است پس چرا شر و قبائح را آفریده و افعال مذمومه و اخلاق رذیله و عموم هموم و افکار و حجاب
را راه داد این کدام مقتضای رحمت است جواب این شبهه آنست که در حقیقت کونه نظری ما است که این چیزها را خلاف رحمت بدانیم آیا نمی بینی
پسر را تادیب نمیکند البته بمقتضای رحمت رفته باشد حال آنکه صورت تادیب صورت عذاب است از طفل باید پرسید که هرگاه صبح بر خیزد و

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نسبه از اهل و مانوسات خود برآورده بمکتب برند که معلم کریه المنظر تازیانه در دست و چین بر جبین کرفته نشسته است و او را وحشت میدهد که لحظه بازی کنند یا
استراحت نمایند باز چون روز جمعه از این مهلکه خلاصی یابد به حجام میسپارند تا ناخن او را کیرد و موی سر او را بتراشد باز چون در خانه باید او را آب کرم غسل میدهند و چرکی
را از بدن او بالیدن کیرد و بیالایند و اکر احیانا او را تخمه یعنی هم سر آب و طعام از دهن نمانند تمام خانه را می بیند که طعمه لطیفه و اشربه لذیذه میخورند و می اشامند
و این برای یک لقمه و یک جرعه محتاج می طپد و هر چند فریاد میکند کسی کوش بر آن نمی نهد پس این صورت صورت کمال عذاب است و در حقیقت عین رحمت
است من لم یرحم لم یرحم الا بوان اذا بالملوان هر چند طفل ناقص العقل هرکز نمی فهمد که این همه در حق او رحمت است پس چه در عالم از قبیل محنت و بلا در حقیقت
رحمت و نعمت است عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم و الله یعلم و انتم لا تعلمون قصه حضرت موسی
و حضرت خضر را برای عبرت در مقام کافی و شافی است جائیکه این قسم پیغمبری اولوالعزم را السرار بعضی افعال الهی واضح نشد و بر حضرت خضر آن افعال
پیش آمد دیکر از اکه بنور کشف ظواهر عالم میرسید بحکمتهای او تعالی را دریافت چه امکان بسیل حکم و خاص آنکه او را رحیم مطلق و حکیم برحق اعتقاد کنند و خود را
مثل طفل ناقص العقل نا عاقبت بین نشناسند که هر چند آن طفل جهد میکند هرکز بی وجه تعذیب و تادیب والدین نمی برود و دیکر باید دانست که چیزها که در دنیا
و آخرت بر خلق میرسد چهار قسمت قسم اول آنست که هم نافع باشد و هم ضروری مثل نفس دنیا که اکر یک لحظه منقطع شود شخص میرود و مثل معرفت الهی در آخرت که اکر
یک لحظه از دل زائل کردد موجب عذاب ابد شود قسم دوم آنچه نافع است و ضروری نیست مثل مال دنیا و کثرت علوم و معارف و کثرت نوافل طاعات در آخرت
قسم سوم آنچه ضروری است و نافع نیست مثل آفات و امراض در دنیا و این قسم را در آخرت نظیر نیست قسم چهارم آنچه نه نافع است و نه ضروری مثل فقر در دنیا
و عذاب در آخرت پس آنچه نافع است خواه در دنیا خواه در آخرت مقتضای رحمت خاص است و آنچه ضروری است خواه در دنیا خواه در آخرت مقتضای
رحمت عام است که نسبت بکل عالم تعلق کرفته است و آنچه نافع است و نه ضروری هم در دنیا و هم در آخرت مقتضای رحمت امتنانی است تفصیلش آنکه اکر در دنیا
فقر نباشد غنا و لوازم غنا از پادشاهت و امارت صورت نه بندد زیرا که چون هیچکس را بهیچکس احتیاجی نباشد چرا در سر انجام کارهای او خود را ذلیل سازند و اوقات
خود را در اطاعت او امر و نواهی او صرف نمایند پس این همه صنایع هم نشوند و انتظام از هم کسسته شود بلکه تمدن و اجتماع بنی آدم و تعاون و تناصر عالم بکلی
از صدم کیرد و خلقت انسانی مثل خلقت جانوران برجای ۱۲ اقامت کردن برجای ۱۲ باشد پس رحمت امتنانی او تعالی که بنسبت هر نصب و هر مرتبه و هر حرفت و هر صنعت
تعلق کرفته است مقتضی فقر و احتیاج و بحوق امراض و مصائب و آفات کردیده فرض باید کرد که اکر در عالم وزد نباشد پاسبان چه خواهد کرد و اکر مرض
نباشد طبیب و عطار و جراح و سالوری معطل خواهند ماند اکر فقر و احتیاج نباشد پادشاه بی لشکر و امیر بی خدمتکار و تاجر بی کماشته و متصدی بی پیشکار چه
خواهند کرد اینجا حقیقت رحمت الهی واضح شد که در هر بلاء آفت مکنون و مختفی است و معهذا آفات و بلایا را بوجه واژه در تمام اهل عالم پراکنده ساخته اند بسا
پادشاه ذوی الاقتدار که در امراض کرفتار اند و محتاج باطباء و عطاران و دواسازان و بسا فقیران که از هیچکس خوف ندارند و با این تمام میکذرانند حاجت
لشکر و پاسبان ندارند و پادشاهان و ایران و غیاث شک بحال ایشان می برند پس من پادشاه رحمتی است عظیم و در حق طبیبان و فقرا و احتیاج طبیبان رحمت
در حق پادشاهان بر همین قیاس باید کرد و جمیع بلیات و آفات را که بظاهر خلاف رحمت مینماید آری کسی را از مخلوقات جمیع انواع رحمت نداده
اند و الا فساد و نظام ظاهر کردد و صفت قهر و غضب بی مظهر ماند و دیکر آنکه سبب لطیف که حضرت مریم را رحمتی دادند که سبب نجات ایشان از طعن
کفار کردید چنانچه در قرآن مجید فرموده اند ولنجعله ایة للناس و رحمة منا و جمیع امت مصطفوی را رحمتی عمده عنایت فرموده اند قال الله تعالی
و ما ارسلناك الا رحمة للعالمین پس چه بعید است که بسبب این رحمت از عذاب دوزخ خلاص شوند و آنچه متعلق بمالک یوم الدین است
آنست که مقتضای عدالت فرق است در میان محسن و بدکار و مطیع و عاصی و مخالف و موافق و این فرق ظاهر نشود الا در روز جزا زیرا که اکر در دنیا
نیکان را نعمت و دولت و عافیت دهند و بدان را فقر و مصیبت و مرض حواله نمایند مردم با طبع راه نیکی کیرند و از بدی پرهیز نمایند بطمع حصول دولت
و عافیت و صحت و جنت ایمان در میان نباشد پس امر تکلیف برهم شود و این کارهای نیک باضطرار و بی اختیار از مردم بظهور آید نه بحکم الهی و لهذا

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سوء جزا را از روی عمل جدا و ممتاز گردانیده تا حجت تکلیف و معاملهٔ امتحان بالتحقق تواند شد آید دولت که بخاطر و قرارت متواتره
صحیحه است مالک ملک و بهر دو طریق خواندن این لفظ درست است لیکن علما در ترجیح یکی ازین دو قرارت بر دیگر سخنها گفته اند کسانیکه
قرارت مالک میخوانند میگویند که این قرارت ارجح است بچند وجه اول آنکه ملکیت عام است بمردم و غیر مردم نیز متعلق میشود
بخلاف ملک بادشاهیت که خاص بمردم است دوم آنکه مالک را جملهٔ ملوک کمال قدرت است تا که خواهد ملوک خود را بفرماید یا
بخشد بخلاف بادشاه که این قدرت بر رعیت ندارد سوم آنکه نسبت مالکیت قوی تر از نسبت بادشاهیت است زیرا که ملوک
را از ملک مالک برآمدن ممکن نیست و رعیت را ممکن است که از رعیت کردن بادشاه خود را باختیار خود برآرند چهارم ملوک
مالک بدو مرتبه ملوک اقرون تر است از ملوک مرتبهٔ بادشاه بر رعیت زیرا که ملوک در حالتی دون و پست تر است از رعیت پس استیلا
و قهر و مالکیت بیشتر باشد از بادشاهیت پنجم عبید را خدمت سید و رعیت را خدمت بادشاه واجب میشود ششم عبد بغیر
اذن خاص هیچ نمیتواند کرد بخلاف رعیت بدون پروانگی بادشاه بتقدیم بندهٔ را طبع از خداوند لازم است و بادشاه را بالعکس در
رعیت طمع میباشد هشتم نهایت انچه از بادشاه متوقع است عدل و انصاف است بس بیست و سیاست و عبد را از مولای خود
طلب خوراک و پوشاک و تربیت و رافت و رحمت بیشتر متوقع است پس قرارت مالک اقرب بامید است و آدمی را احتیاج
بعفو و تربیت و رافت و رحمت بیشتر است از احتیاج بهیبت و سیاست و عدل و انصاف چنانچه در حدیث قدسی واقع است
یا عبادی کلکم جائع الا من اطعمته فاستطعموني اطعمکم یا عبادی کلکم عار الا من کسیته فاستکسوني اکسکم یعنی ای
بندگان من همه شما گرسنه اید مگر کسی که او را من بخورانم پس طلب طعام کنید از من تا طعام دهم شما را ای بندگان من همه شما برهنه اید
الا کسیکه من بپوشانم او را پس طلب پوشش کنید از من تا بپوشانم شما را پنجم بادشاه چون موجودات لشکر خود می بیند پیر را ضعیف
را شکسته حال را مریض و عاجز را نظری میکند و مالک چون تفقد غلامان خود میکند بشیعان و مرضیان و پیران زیاده تر رحمت میفرماید و
بمعالجه و اعانت می پردازد پس مرتبهٔ مالک بهتر از مرتبهٔ بادشاه است و هم مالک یکحرف زاید دارد از ملک پس ثواب او بیشتر باشد
یازدهم در قیامت بادشاهان بسیار باشند و همه بحالت خود گرفتار و مالک غیر از خدا نباشد و دوازدهم بنده را با خداوند خود اتصالی است
قوی تر از اتصال رعیت به بادشاه زیرا که در قصه بیان کرده میشود که چون خداوند غلامی بهت سفر کردن اقامت نمود غلام بی اختیار مسافر
و مقیم میگردد بخلاف رعیت و کسانیکه لفظ ملک میخوانند میگویند که هر بادشاه مالک هست و هر مالک بادشاه نیست پس وصف بادشاهی بهتر
از وصف مالکیت است و نیز حکم بادشاه بر مالک نافذ است حکم مالک بر بادشاه نافذ نیست و نیز سیاست بادشاه اقوی و اتم و اشمل و اعم
است نیز مالک بر یک بادشاه نمی تواند شد و مالکان بسیار در شهر موجود اند و بادشاه غیر از یک ذات نمی باشد و لفظ رب العلمین
دلالت بر مالکیت میکند پس اگر در نجا هم لفظ مالک خوانده شود تکرار لازم آید و نیز لفظ ملک منسوب نه نام حسنی واقع است و مالک در آن جا نیست
آری مالک الملک است که بمعنی ملک است و نیز لفظ ملک در قرآن مذکور است ملک الناس ختم کلام بر چیز اشرف میشود پس افتتاح کلام نیز بان چیز باید
نمود طاعت بادشاه بر کل موجودات طاعت مالک واجب نیست کسی بر بندگان او این است انچه بذهن قاصر من رسید و در حین تحریر مذکور شود و دین بخواهش زیرا که بادشاه
که بغیر مردم تعلق نمی پذیرد انچه است که خبر ایشان سر فرو نمی بادشاه نمی فهمند و میدانند بادشاهیت عام حضرت سلیمان علیه السلام حاصل شد و نیز بادشاهی موجی عموم نیست زیرا که بادشاه را
استیلا و تصرف بر احرار و عبید حاصل میشود و استیلا بر احرار نیست رعیت را که خروج از ولایت بادشاه ممکن است و اقعست است که ولایت او عام نباشد و دیگر چون اضافت
یوم الدین واقع شد عموم ولایت مفهوم گشت و غلام کافر حربی را جائز است که بعد الاسلام گریخته باید از ملک خود بیرون آید بلکه او را شرعا جائز است که مولای خود را متهور نموده استرقاق
کند چنانچه غلام خدمت خود را میکند و رعیت را فرمان بردن بادشاه چنین نیست و این هم نیست که غلام را بادشاه استیلا دارد بلکه استیلا بدون مولی حاصل می شود چنانچه در حدیث

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عبد ماذون از کتب فقه مذکور است و رعیت را اخذ حقوق و جزای حدود و قصاص بدون اذن بادشاه متصور نیست و خاوند را بر چیزی طمع در مال غلام نیست اما در خدمت غلام و منافع دیگر همیشه طامع میباشد و نیز اورا بر غلامان خود هیبت و سیاست میباشد و عفو و رافت و رحمت و رئیست در ضعفای رعیت از بادشاه نیز متوقع است زیرا که بر ذمه بادشاه واجب است که ضعفا را طعام و کسوت و دیگر حوائج ضروریه از مال صدقات برساند و معهذا در باب تمدن و اجتماع اهالی بیت و سیاست بیشتر میباشد و لهذا بادشاه رعیت را از دشمنان محفوظ میدارد و این بهترین انواع تربیت و رعایت است و کثرت ثواب بکثرت حروف مدح وقتی است که هر حرفی ثواب برابر باشد اما اگر کلمه قلیل الحروف اشرف و افضل باشد از کلمه کثیر الحروف پس نفس جمع ثواب بالعکس است چنانچه در سوره اخلاص نسبت بسوره های دیگر و معهذا میتوان گفت که لفظ ملک کوتاه از لفظ مالک است پس بهتر باشد زیرا که از خواندن لفظ مالک تطویل الف لازم می آید چه جائز است که قبل از تمام تلفظ موت و رسد و اتمام آن ممکن نشود و اما آنچه در وجوه ترجیح قرأت مالک از بعضها توان گفت آنچه در وجوه ترجیح قرأت ملک است آنست که بادشاهت بادشاه بنسبت بمالکیت مالک در اکثر صورت عام میباشد که مالک را اضافت بکل موجودات ننمایند و چون مالک را در بیجا بیوم الدین که ظرف محیط است اضافت فرمودند و عموم بامالک را برنابشد و حکم مالک که در بادشاه نافذ نیست ازان جهت است که بادشاه در ملک او دخل نیست و در بیجا ذکر ملکی است که مالکیت او شامل جمیع ملوک و رعایا است و سیاست مالک چون تا توان ندارد اقوی است و مالک که معاونت بادشاه نتواند کرد همان مالک است که مالکیت او عام نیست و آنچه گفته اند که در شهر مالکان بسیار میباشند و بادشاه جز یک کس نمی باشد این هم در همان مالک است که ملک او شامل نباشد و در بیجا مذکور مالک علی الاطلاق است که غیر از یکذات نتواند بود و ذکر مالک یوم الدین بعد از رب العالمین از قبیل ذکر خاص بعد از عام است که کرامتیست و لازم نیست که هر جا در نوزده نام مذکور باشد افضل و اعلی از غیر آن باشد چنانچه ظاهر است و چون مالک الملک در نوزده نام مذکور شد زیرا که ذکر مقید مستلزم ذکر مطلق است و ضمن آن مقید و ذکر ملک در آخر قرآن مجید موقتی مقید شرف و فضیلت میکرد و که در تخصیص آن در آن مقام فایده دیگر منظور باشد و در اینجا فائده دیگر منظور است چنانچه باید آن شاء الله تعالی بهر حال وجوه ترجیح از هر جهت موجود است و تواتر در هر طرف متحقق پس تطویل کلام در اینمقام محض فضولی است ناچار تحقیق دیگر پردازیم باید دانست که یوم در عرف از ابتدای طلوع آفتاب تا غروب آن گیرند و در شرع شریف از طلوع صبح صادق تا غروب آفتاب است و گاهی به معنی مطلق وقت می آید خواه روز باشد خواه شب خواه ماه خواه سال باشد چنانچه گویند روزیکه فلانی بیاید چنین خواهد شد یعنی وقتیکه فلانی بیاید و نیز گویند روز معین چنین و چنان وقائع واقع شد و روز خندق چنین اتفاق افتاد و حال آنکه این مدتهای ماه ها و روزها بود پس در بیجا چون بدین اضافت فرمودند معلوم شد که مراد مطلق وقت است و حد آن وقت از ابتدای نفخه ثانیه است و انتهای آن تا آنکه اهل بهشت در بهشت و اهل دوزخ در دوزخ مستقر شوند و هر چند درین بین وقائع بسیار و حالات بی شمار واقع خواهند شد لیکن چون مقصود از همه آن وقائع جزا است آن روزها اضافت بدین فرمودند که یعنی جزا است و هر چند صورت جزا در بعض اوقات در دنیا نیز واقع میشود اما حقیقت جزا که انعام صرف و انتقام صرف است در دنیا متصور نیست زیرا که هر انعامی که در دنیا است ممزوج بنوعی از انتقام است و هر انتقامیکه در دنیا است مخوف و مغفوف در وجود انعام است باقی ماند آنکه حمد را بر ین مالکیت چرا معلق فرمودند و وجه تخصیص حمد بین مالکیت چیست جواب آنست که در آن روز بندگی تفضل و احسان خالق تعالی بکمال مرتبه ظهور خواهد فرمود که بر یک کلمه و بر عمل یکساعت ثواب غیر متناهی ابدی عنایت خواهد فرمود و نیز کمال عدل او ظهور خواهد فرمود که با وجود اسباب غضب و نهایت قدرت بر انتقام در جزا از حد مناسب افعال و اعتقادات تجاوز نخواهد شد و نیز حکمت او تعالی ظهور خواهد فرمود که تفرقه درمیان نیکوکار و بدکار مقتضای کمال حکمت است و نیز جزا فی نفسه نعمتی است عمده که اصلاح ظاهر و باطن جنبانید و موجب طمانینه را که از متابعت شهوت و غضب تا کم می نمایند دفع میسازد و امر تمدن و اجتماع بآن صورت میگیرد و نیز مالک یوم الدین صفتی است که بر رحمن و رحیم

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مترتب است زیرا که رحمت خاص حقیقت سعادت ابدی است که ظهور آن یوم الدین خواهد بود و نیز بر ربوبیت تفرع دارد زیرا که منتهای ربوبیت اصلاح ظاهر و باطن انسان است تا مقتضی سعادت ابدیه گردد و ربوبیت مقتضای الوهیت است پس هر صفت را بر صفت مافوق خود ترتب و تفرع است حالا باید دانست که درین سوره دو مضمون است اول حمد و ثنا که از زبان بنده در جناب الهی معرض میشود دوم خواهش مطلب که بعد از اینهای حمد و ثنا منظور و او درین سوره پنج نام از نامهای الهی مذکور فرموده اند اسد رب رحمن رحیم مالک یوم الدین که مراوف و بیان است این پنج اسم را با هر دو مضمون کمال ارتباط و تناسب است زیرا که حمد اول باعتبار کمال ذاتی او تعالی است که مفاد لفظ اسد است بعد ازان باعتبار افاضه وجود و توابع وجود که مفاد اسم رب است بعد ازان باعتبار نعمت تیسیر اسباب معاش و بقاء در دنیا که از لفظ رحمن مفهوم میگردد بعد ازان باعتبار توفیق اصلاح معاد که مضمون رحیم است بعد ازان بر نعمت جزا که مترتب است بر اکمال حمد و شکر با اخلال انها و آنچه سوال آن منظور است چند چیز است اول عبادت و آن مقتضای الوهیت است دوم استعانت و آن مقتضای ربوبیت است سوم طلب هدایت و آن مقتضای رحمانیت است چهارم استقامت راه و آن مقتضای رحیمیت است پنجم انعام و آن مقتضای مالکیت است امازویک استقامت چنانچه مغضوب نیز مقتضای مالکیت است و صورت عدم استقامت است و نیز در وجه تخصیص این پنج اسم تعلیق حمد چنین گفته اند که حمد و ستایش و بیان مردمان برای یکی از چهار وجه میباشد اول کمال ذاتی محمود کوم صاحب احسان نباشد دوم وصول احسان آن شخص بجا در سوم طمع و توقع احسان از وی چهارم خوف و ترس از غضب او پس کمال ذاتی را باسم ذات یعنی لفظ مبارک اسد که دلالت بر اجتماع کمالات دارد بیان فرمود و وصول احسان را با فاضه وجود و توابع آن بلفظ رب العالمین ارشاد نمود و اصلاح معاش و معاد که از جناب الهی هر بنده را متوقع است بدو لفظ رحمن و رحیم واضح ساختند و خوف و ترس را از روز جزا بمالک یوم الدین دلالت نمودند پس گویا چنین ارشاد شد که اگر بندگان تعظیم من بجهت کمال ذاتی من نمایند پس لائق و سزاوار آنم زیرا که نام من اسد است و اگر نظر بوصول احسان تعظیم من نمایند نیز شایان آنم که رب العالمین صفت من است و اگر بجهت توقع انعام و احسان من در دنیا و آخرت ستایش من کنند نیز جا دارد که رحمن و رحیم ام و اگر بملاحظه خوف عقاب ثنا و حمد کنند نیز روا است که مالک روز جزا اسم ربا ع من بندگیت بجا بیارم چکنم + احسان ترا که زیر بارم چکنم + خوبیت ترا و بیم امید زتو + هیچم که وجود از تو دارم چکنم + و نیز گفته اند که تخصیص این پنج اسم برای آنست که نعمتهای عمده بر آدمی آثار این پنج اسم است زیرا که اول او را از نهانخانه عدم بمقتضای الوهیت بجلوه ظهور آورد و باز بانواع نعم بمقتضای ربوبیت پرورش کرد و باز عصیان و عیب او را در دنیا ستور داشتند و فضیحت نفرمود و این مقتضای صفت رحمانیت است باز بمجانین توبه داد و اگر توبه کند قبول فرمود و امرزش کرد و این بمقتضای صفت رحیمی است باز موافق اعمال او جزا داد و این مضمون مالک یوم الدین است و آنچه متعلق باک نعبد است آن است که تقدیم مفعول نزد اهل عربیت مفید اختصاص است یعنی بکس را سوای تو عبادت نکنیم و از لفظ نعبد کلیه اختصاص مفهوم میشود و وجه اختصاص عبادت بآن ذات پاک آنست که حقیقت عبادت نهایت تذلل است برای نهایت تعظیم غیر خود چون باختیار صادر شود پس تذلل تسخیری و تسخر و تعظیم کمتر از نهایت آن عبادت نمی شود و همچنین چون تذلل باضطرار باشد نیز در عبادت محسوب نیست حقیقت عبادت بالبداهه لیاقت آن ندارد که برای کسی کرده شود الا برای کسی که ازوی نهایت انعام باین کس رسیده باشد و آن ذات نیست مگر ذات او تعالی و تفصیلش آنکه بنده را حال است ماضی و حاضر و مستقبل اما ماضی پس بنده در آن معدوم محض بود او را از کتم عدم بتشریف وجود مشرف ساختند و قد خلقتك من قبل ولم تك شيئا باز در حالت طفلی مرده بود او را زنده گردانیدند و کنتم امواتا فاحیاکم و نیز جاهل بود او را تعلیم فرمودند و اسباب علم که حواس و عقل است باو بخشیدند اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة و اما حاضر پس حاجات او از حد شمار افزون است از اول عمر تا آخر آن و جوه احتیاج او را قیاس باید کرد که چه بیان میشود و با وجود

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

انواع تقصیرات و نافرمانیها که دمبدم از وی صادر میشود و در وقت [illegible] تفضل و احسان منقطع نمیگردد و اما مستقبل پس از ابتدای موت تا وصول بجنت و وجوه انعام و حفظ از فنون عذاب و عقاب محض از جناب حق متوقع است پس بنده را در هیچ حالت از احوال ملجا و پناه غیر از ذات او نیست پس عبادت بنده را نیز مستحق همان ذات است لاغیر و هر چه در عالم دیده و شنیده میشود یا چیزی است که انتفاع آن نقد وقت است نه قبل از وجود و نه بعد از موت خواهد شد مثل آفتاب و ماهتاب و دریا و زمین و کوه یا نفعی از آن در زمان ماضی رسیده منقطع گردیده مثل آبار و اجداد او و شیر ده و مانند آنها یا توقع نفع از آن در زمان آینده است مثل امداد ارواح طیبه کسیکه نفع او هر سه حال بنده را محیط شده باشد غیر از ذات او تعالی نیست و نیز آنچه باسوای او تعالی است ممکن و فقیر یعنی محتاج بجناب او است و هر محتاج بحاجت نفس خود کفایت پس او را فائده بغیر رسانیدن فی امداد غنی مطلق که رافع حاجات هر مخلوق است همان ذات مقدس است پس استحقاق عبادت منحصر در ذات اوست لهذا فرموده اند وقضی ربك الا تعبدوا الا ایاه آمدیم بر آنکه یعنی ملاحده بطریق شبهه میگویند که چون او تعالی غنی مطلق است پرای عبادت ما ندارد پس ما را چه ضرورت است که تحمل مشقت بی فائده نمائیم و سر در ایجاب عبادت برای او تعالی که متفق علیه جمیع ادیان است چیست جواب آنکه او تعالی بجهت کمال ذات و صفات و افعال خود تقاضا میفرماید که هر که خالی از نقصان نباشد برای او تذلل کند و نهایت تعظیم او نماید برای رعایت حکمت که وضع کل شئی فی موضعه است پس ایجاب عبادت مقتضای حکمت است نه بنا بر انتفاع و حاجت و ظاهر است که هر کمال تقاضا میکند که در مقابله آن صاحب نقصان تذلل و پستی نماید و الا مساوات نقصان و کمال لازم آید و آن خلاف حکمت است و ازین است که در دنیا هر صاحب کمالی را ارباب مراتب و دون معظم و مکرم میدارند و نیز چون انعام او تعالی در دنیا بر نوع انسان خاصه به نهایت رسیده است که بالاتر از آن متصور نیست زیرا که او را نامتناهی از دفتر حضرت الوهیت ساخته اند و از صفات کامله خود که وجود و حیات و علم و اراده و قدرت و سمع و بصر و کلام است پرتوی بر وی انداخته و عالم را بمثابه روی او نیت نهاده چنانچه شمه از آن سابق مذکور شد پس لازم آمد که آدمی منتهای او تعالی را با و معرف سازد و برای چیزی که آن نتها مخلوق شده است بذل نماید پس عقل برای معرفت داده اند و آلات جسمانیه برای آنکه جوارح را تکلیف کند بهیئت عبادت و عبادت را کمیان معرفت ساخته اند اگر عبادت نباشد تخم معرفت محفوظ نماند بلکه اکثر اوقات زائل گردد و اس المال آدمی معرفت است و عبادت طریق تثمیر و تنمیه آن است برای آنکه ملکه حضور و توجه کامل تر میشود چون اعمال بدن اعمال قلب را مساعدت میکنند زیرا که ارتباط قوی باهم واقع است هر عمل قلبی را تاثیری است در عمل بدنی و هر عمل بدنی را تاثیری است در عمل قلبی پس انسان که مخلوق برای معرفت و عبادت است اگر این دو چیز را اصل سازد انسان نماند ازینجا معلوم شد که عبادت چنانچه مقتضای حکمت کل است مقتضای صورت نوعیه انسان نیز است و اگر کسی از ملاحده بگوید که حاجت بشرع چیست و معرفت و عبادت عقل کفایت میکند گوئیم عقل را بطور خود و انگذاشته اند بلکه وهم و خیال را بال آن کرده در مقام معارضه و منازعه میباشد اگر تائید بشرع نباشد عقل انرا در اکثر امور متعلقه معرفت و عبادت عاجز آید پس عقل بمنزله بصارت است و شرع بمنزله شعاع آفتاب بدون آن بدین اشیا کما ینبغی ممکن نیست و نیز آدمی مدنی بالطبع است و در مکانی خود محتاج به معاونات و معاملات است و در مکانی او چون زندگانی جانوران نیست که تنهائی در بنی نوع خود تمام میتوانند نمود لهذا ابتدا بالطبع کرده اند او را بر اجتماع و معاملات و معاونائی که فیمابین مردم جاری میشود پایدار و استوار نمانده الا باجرای قواعد عدل و میزان است الا چون آن قواعد از جناب خدا باشد و مردم بدانند که این حکم خداست بدان باید کرد یعنی تا نشود الا بتائید و خوف عقاب و امید ثواب میسر نمیشود الا چون صفات نفس را بتکرار ورود امر بر دل بحد اعتدال مقرر نگردد کمال نشود و صورت استمرار و دوام نیابد و چون افعال جوارح نیز با او مساعدت نمایند هیئت عبادت و نیز کمال اینانی آن است که این [illegible] صفات و افعال

mandegar.tarikhema.org
Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پذیرد و محاذی منظر حق واقع شود و بجد صفائی دلهای ملائکه ملحق گردد والا زنگ بر آن آئینه دهد م باتباع شهوات مظلمه تراکم کرفته بسبب بهایم خواهد رسانید و انجلاء و صفائی آئینه دل حاصل نمی شود مکر بمجاهده و حقیقت مجاهده قمع و قلع تاریکیهای روحانی است که امراض قلب اند و روح را زدیک مفارقت از بدن الم شدید میرسانند و این قلع و قمع بدون عبادت متصوّر نیست و لهذا عبادت است که قلب را بمشاهدهٔ نورانی میفرماید و زبان را بذکر مشرف میسازد و اعضا و جوارح را بخدمتزین میکند پس عبادت هرچند در ظاهر ذلّ است لیکن در باطن کمال تعزز و تجمل است و معهذا هر که در عبادت مشغول میشود لذتی و بهجتی او را حاصل میشود که در بیان نمی آید خنکی چشم و نورانیت دل و بهجت روح همه در آن موجود است و هر که انکار لذت عبادت کند مثابه عنین است که لذت جماع را نا شناخته انکار مینماید یا مثابه کوری که لذت ابصار را منکر میکردد و حقیقت عبادت انتقال است از عالم غرور بعالم سرور و سفر است از ظلمتکدهٔ خلق بحضرت نور حق و مشاهدهٔ جمال ازلی است بلکه اثبات لیست بلکه امکان است و از همین است که موجب انشراح صدر میکردد چنانچه در قرآن مجید اشاره بآن فرموده اند که ولقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون فسبح بحمد ربک وکن من الساجدین واعبد ربک حتی یأتیک الیقین باقی ماند آنکه لفظ ایاک نعبد را با مالک یوم الدین چه مناسبت و ارتباط است که عقب آن آورده اند جوابش آنست که عبادت را سه درجه است اول آنکه برای رغبت در ثواب واقع شود از حور و قصور و جنات و انهار و این در حقیقت معامله رسا بداله است زیرا که چون عاقل بیقین بداند که دنیا و لذائذ و امتعهٔ آن همه فانی است و مکدر بآلام و مشوب بنقصانات و جهانی دیکر اشرف ازین و باقی تر پیش آمدنی است اوقات عزیز خود را ازین فانی مصروف داشته در تحصیل آن باقی بذل میکند و ثمرهٔ این عبادت حاصل خواهد شد مکر بروز جزا زیرا که جمیع اقسام ثواب در همان روز رسیدنیست دوم آنکه برای خوف از عقاب باشد زیرا که انبیاء قاطبة آمده ترسانیده اند که اکر بندکان عبادت نکنند مستوجب عقاب کردند و خبر یکی از صادقین بلند شنیدند یقین میکردد چه جای شخص یک لک و بست و چهار هزار کس که پیغمبران صادقان دست کویان بتوند پس این عبادت مثل طاعت غلام و کنیز کست که از ترس ضرب و شلاق چار ناچار در خدمت خاوند خود قصور نمی توانند کرد و ظهور ثمرهٔ این عبادت که خلاصی و نجات از دوزخ و عقاب و عتاب است نیز متعلق بروز جزاست سوم آنکه برای مشاهدهٔ حق واقع شود و این اعلی درجات است و لهذا در نماز همین تعلیم شده است که اصلی الله و لثواب الله و الخلاص من عذاب الله تعلیم نشده است و در حقیقت رابطه که در میان خداوند بنده واقع است با قطع نظر از ثواب و عقاب تقاضای عبادت مینماید چه آلهیت موجب عزت و هیبت است و عبودیت مقتضی خضوع و ذلت و ظاهر است که مشاهدهٔ حق تمام نخواهد شد کر در آن روز مشاهدهٔ دیدار با آن مشاهد هیچ نسبت نیست اکرچه در آنجهان در حالت سکر بر خلاف این دم زده باشند چنانچه کوینده کفته است بیت امروز چون جمال تو بی پرده ظاهر است ✦ در حیرتم که وعدهٔ دیدار چیست پس عبادت را در هر سه درجه تعلق بروز جزاست و لهذا ایاک نعبد را اقتران بمالک یوم الدین ساختند و ذکر معبود را مقدم فرمودند تا موجب خشیت و اجلال کردد و در عبادت انتقالی بجد و راست نماند چنانچه مشهور است که شخصی از پهلوانان نامی با یکی از مردم دون کشتی کرفت و در عین کشتی کرفتن مردم بآن دون کفتند که هیچ میدانی که این کیست فلان پهلوان و استاد است بحر و این کفتن بیفتاد و مغلوب شد و چون نام استاد پهلوانان باین مرتبه موجب خشیت و اجلال شده باشد نام قوی متین چه قدر موجب خشیت و اجلال خواهد بود و نیز تقدیم ذکر او تعالی برای آن است تا بنده را قوتی حاصل شود که بسبب آن قوت ثقل عبودیت آسان کردد چنانچه کسی که کار بزور میخواهد که سر انجام دهد پیش از ان یا قوتی یا غذای مقوی تناول مینماید تا اعانت بران کار تحصیل بهمرسد و نیز چون نام او تعالی قبل از عبادت بلوکر د حضور معنوی محبوب حاصل شد و عاشق را بحضور محبوب خود هیچ کلفت مدرک و محسوس نمیکردد پس بنده بحضور محبوب خود هیچ کلفت و ملال در عبادت بهم نرساند و بشوق و ذوق ادا نماید و نیز خاصیت ذکر الهی است که شیطان را ذلیل می کرداند قال الله تعالی

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

لذین اهوا هم صفوف طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون پس بدرستی که متقین چون بیمار شوند
تا شیطان کرده و عبادات بست بکسل عمل نقصان نکند و عبادت او محفوظ ماند و نیز باید دانست که عبادت کننده یک کس است
و صیغهٔ نصب برای جمع است یعنی عبادت میکنیم نامه را اختیار این صیغه چه نکته است نکته آنست که بنده عبادت ناقصهٔ خود را در جماعت
کاملهٔ جمیع عابدان مخلوط کرده بحضور اقدس عرض مینماید تا بموجب کرم تمیز در عبادات نکنند و دل سامی نقصان بعض نفرمایند و همراه
عبادت انبیا و اولیا بلکه ملائکه مقربین نیز این عبادت ناقصه مقبول افتد چنانچه در قصه مذبوحه میفرمایند که اگر شخصی دو چیز یک قیمت بفروشد
و بعضی آن چیزها ناقص و بعضی جید باشند خریدار را نمیرسد که جید را بگیرد و ناقص را رد پس او بلکه باید همه را قبول کند یا همه را رد نماید و چون
معامله با اکرم الاکرمین است و متصور نیست که جرم همه مقبول خواهند و لنعم ما قیل شعر می پذیرند بدان را بطفیل نکویان بخشند و اینجا
هر که کهتر میگوید و نیز در آوردن صیغهٔ جمع اشارت است بفضیلت جماعت در نماز گویا مقام عبادت مقام اجتماع است و بدون اجتماع
عبادت ناقص میشود و نیز در تلقین صیغهٔ جمع تشریف است از جناب الهی بنده را گویا چنین فرموده اند که چون عبودیت خود را با من در دست ساختی
و از بندگی من ننگ نکردی تو را در حکم یک دانستم و تلقین لفظ جمع نمودیم قال الله تعالی ان ابراهیم کان امة و نیز اگر ایاک اعبد بمفرد
مضمونش آن میشد که من بنده توام و چون ایاک نعبد لفظ جمع مضمونش چنین شد که من یک بنده ام از بندگان تو و این مضمون خیلی مناسب
مقام ادب و تواضع است و آنچه تعلق بایاک نستعین دارد این است که حقیقت استعانت طلب معونت است و معونت بر کار چهار قسم است
اول آنچه قدرت بر کار بخشد دوم آنچه آن کار را آسان نماید سوم آنچه آن کار را نزدیک کند چهارم آنچه بر آن کار برانگیزد و رغبت دهد
مثلاً عقل و شعور و دست و پا بخشیدن برای عبادت از قسم اول است و رفع موانع و اشتغال و فراغ خاطر دادن از قسم ثانی است
و دانستن آن در رسول اند حتمن و حسن آن را در نظر عقل جلوه دادن و لذت عبادت را و انشراح خاطر را افزودن از قسم سوم است
و هدایت را از انبیا و اولیا پیدا ساختن تا دمبدم به پند و نصیحت تحریص و تاکید بر عبادت نماید از قسم چهارم است و تقدیم ایاک بر نستعین
نزد بعضی جا مفید حصر و اختصاص است یعنی از غیر تو استعانت نداریم و این استعانت یا خاص است برای عبادت یا عام است و جمیع امور دنیا
و دین اگر خاص است پس سر استعانت آنست که عبادت هر چند بسبب عمل بدن است لیکن عمل بدن بسبب خواطر نفسانی است که قبل از
وقوع آن بدن را شعور آن نمی باشد پس میشد که پیدا کردن خدا و نیز علم نفع و ضرر عبادت باز آن علم را در دل جا دادن و راسخ
کردن این همه پیدا کرده خداست بنده را در این دخل نیست و نیز کار عقل آنست که عاقبت بینی نماید و آنچه مآل آن اصلح باشد آن را
اختیار کند اگرچه فی الحال مر آن مشقتی و مونتی لازم آید و خواهش نفس همیشه آنچه فی الحال نافع باشد اختیار میکند و عواقب امور بر آن
پوشیده میماند پس عقل و خواهش نفس همیشه در کشاکش میباشند و تنازع مینمایند غالبا لشکر هوا غلبه میکند و منجر بهلاکت قلب میگردد و
دفع آن لشکر ممکن نیست الا بعون الهی و نیز عبادت آسان نمی شود مگر بدفع عوائق و آن چهار چیز است دنیا و خلق و شیطان و نفس
و نیز متن نمی شود الا بدفع عوارض و آن چند چیز است مصائب و خطرات مصائب و انواع هموم و غموم و نیز درست نمیشود
کما ینبغی له قوادح عبادت مثل ریا و سمعه و عجب و غیر ذلک و نیز تمام نمیشود الا بجود و بوجه که خوف و رجا و اشتیاق مشاهده حق
است و همه این چیزها عطیات شمرده اند که قطع آنها فوق عون الهی متصور نیست مالیکن و بیخاد و شهد دارد میشود و نمی آنکه اگر عبادت
مقدر است اعانت هم خواهد شد فائده استعانت چیست گوئیم که عون الهی در غالب اوقات کسانی را حاصل میشود که استعانت بجناب او
مینمایند پس این سبب عادیست برای حصول عون و در اسباب عادیه خوان گفت گرچه فائده دارند فائده آنها همین است که حق تعالی بجریان
عادت خود آن چیز را بواسطه آن مطلوب ساخته است چنانچه خوردن طعام بواسطه حصول سیری مگر آشامیدن آب بواسطه رفع تشنگی پس اگر عون

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جبری و قدری ساقط است دوم آنکه استعانت بر عمل قبل از شروع مناسب است نه بعد از آن پس استعانت را میبایستی که بر عبادت در
ذکر هم مقدم میکرد در جواب آنکه عبادت وسیله است و استعانت حاجت است و وسیله را بر حاجت تقدم است و چون استعانت برای
اتمام عبادت است و اتمام هر چیز بعد از شروع در آن چیز میشود استعانت را نیز بعد از عبادت آورد گویا بنده چنین میگوید که من
در عبادت تو بحکم تو شروع کرده ام اما اتمام آن بدست من نیست مبادا مانعی مانع شود و معارضی در پیش آید پس بتو استعانت میکنم
در اتمام آن فان قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن و اگر عام است در امور دنیا و دین پس وجه این اختصاص آنست که
هر که غیر خود را اعانت میکند منتهای کار او آنست که در دل او داعیهٔ اعانت آن غیر را بیاندازد و این فعل فعل او تعالی است پس گویا
بنده میگوید که غیر ترا اعانت من ممکن نیست مگر چون او ترا اعانت فرمائی تا اسباب اعانت بهم رساند یا در دل او داعیهٔ اعانت
من اندازی پس من از وسائط قطع نظر میکنم و غیر از اعانت ترا نمی بینم توضیح این مقام آنست که بنده را بظاهر قدرتی داده اند که
بسبب آن قدرت گمان میکند که کردن و نکردن بدست من است لیکن ترجیح فعل بر ترک هر گز او را از خود میسر نیست زیرا که اگر
مرجحی از جانب بنده باشد دران مرجح نیز سخن خواهد بود تا آنکه تسلسل لازم آید پس آن مرجح نمیباشد الا از جانب خدا پس استعانت
لائق نیست الا از خدا و نیز دیده ایم که جمیع خلائق مطلوبات خود را طلب میکنند حال آنکه در قدرت و عقل و شعور و کوشش و جد و جهد با یکدیگر
تفاوت بسیار میکنند و بمطلب نمیرسند الا بعض ایشان پس حصول مطلب نیست الا باعانت غیبی و نیز ما دیده شد که انسان از انسان و دیگر جانوران
را طلب نموده و آن شخص مدتهای دیر مدافعت کرده و بلیت و لعل گذرانیده بازنا گاه حاجت او را برآورده ازینجمین جا معلوم شد
که القای داعیهٔ انجاح در قلب آن شخص از جانب غیب است پس مؤمن را که از شرک می گریزد از اول و له باید که اعانت غیر را که بظاهر
اعانت است و در معنی اصلا قدرت ندارد از نظر نیندازد و با اعانت قادر حقیقی التفات نماید گویند که چون حضرت خلیل را منجنیق بستند
و پا بسته و در آتش انداختند حضرت جبرئیل در رسیدند و گفتند اگر ترا حاجتی بمن باشد بفرما حضرت خلیل در جواب فرمود که بسوی تو حاجت
ندارم حضرت جبرئیل گفت از خدا التجا کن حضرت خلیل فرمود او دانای نهان و آشکارست حاجت عرض من نیست چون بندهٔ
مؤمن در نماز سر و پای او از رفتن و حرکت کردن بند شد و هر دو دست او از گرفتن معطل اند و زبان او غیر از قرات و ذکر هیچ نمی تواند
گفت گویا اسباب طلب هر چند که در حقیقت بیکار بود و بظاهر نیز بیکار نمود در عین وقت آن اسباب را بیکار دیده پی بحقیقت کار برد و گفت
ایاک نستعین و نیز گفته اند که چون بندهٔ مؤمن ایاک نعبد گفت ترسید که مبادا نسبت عبادت بخود کرده مورد عجب افتاده م را ی ازالهٔ
این ترس ایاک نستعین تعلیم فرموده اند و ازین جا سر تقدیم نعبد بر نستعین واضح گردید گویند که درین سوره دو مقام است مقام
معرفت ربوبیت و مقام معرفت عبودیت و چون این هر دو مقام جمع شود معاملهٔ بنده با خدا تمام گردد و معنی او فوا بعهدی اوف بعهدکم جلوه
ظهور یابد ای سوره تا مالک یوم الدین بیان مقام ربوبیت است ار سدا تا سعاد و ایاک نعبد بیان ابتدای مقام عبودیت است و ایاک نستعین
بیان کمال آن و چون دعا بعد از هر دو جانب تحقق شد ثمرهٔ که بر آن مترتب گشت اهدنا الصراط المستقیم است اکثر علما در وجه التفات از غیبت
بحضور که در ایاک نعبد و ایاک نستعین واقع است چنین گفته اند که مصلی وقت شروع نماز بحضور حق سبحانه و تعالی و ستایش و ثنای خدا بلفظ غیبت آغاز نهاد و چون ثنا را
بکمال رسانید جا بجا بکه در میان بنده و حق هیچ حجاب نماند و بعد سیدل بقرب گردید در حضرت بیگانگی انجامید پس قائل آن شد که بلفظ خطاب تکلم نماید و نیز گفته اند که دعا سوال
از حضرت بهترست سوال عاجز از کار کرده ستایش را در غیبت و پس پشت گفتن اولی است تا محمول بر خوش آمد نشود و پنجاباد
دلیلست که در تخصیص عبادت و استعانت مشرکین را با اهل اسلام خلاف است بعضی از ایشان اجسام معدنیه را مثل کوههای بزرگ و درختهای سیم
عبادت میکنند و بعضی ازیشان را مثل مریم و عیسی علیهما السلام و بعضی جانیان غیبیه را که برای خود قرار داده اند بلکه بعضی از ایشان هر اسلمه

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

را روحی از ارواح طلیه مدبر و مربی تناسند و هر نوعی را از انواع عالم نیز روحی مدبر و مربی اعتقاد کنند و برای دفع هر مرض و حصول هر کیفیت و بدن از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست روحی را مقرر کرده اند که بآن استعانت نمایند و چون آن ارواح از نظر غائب اند صورتها و تمثالها برای آنها ساخته بغایت تعظیم و تضرع پیش آیند و بعضی از ایشان کاملین افراد انسان را عبادت نمایند و بعضی اجسام بسیطه را خواه سفلیه باشند مثل آتش که معبود مجوس است و گویند که این جسم خیلی لطیف و نورانی است و معهذا در هر صنعت آدمی دخل دارد پس ظهور ربوبیت الهی در وی اتم است و همچنین از انواع حیوانات باین عنصر معاش خود احتیاج بیشتر دارد پس این عنصر بیشتر مختص بنوع انسان و ربوبیت خاص انسان درین عنصر ظهور فرموده قابل آنست که نهایت تذلل نسبت بآن کرده آید و جماعه اجسام علویه را مثل ماه و آفتاب و دیگر ستارها پرستش نمایند و گویند که تدبیر عالم موقوف بر تبادل نور و ظلمت است که روز و شب بآن منظم دارد و نیز موقوف بر تبدل فصول و اختلاف هوا و زیادتی رطوبت و یبوست در بعض اوقات و قوت یبوست در بعض دیگر است و این چیزها از آثار همین اجسام است پس نسبت باین اجسام غایت تعظیم را رعایت باید کرد و معهذا این اجسام ارواحی دارند که کمال مناسبت با اجسام الهی بهم رسانیده اند پس بالاولی قابل عبادت باشند جمیع این مذاهب را مسلمان باین دو کلمه رد میکند و حقیقت ملت حنفی که آورده حضرت ابراهیم خلیل الله است تفصیل همین دو کلمه است که ایاک نعبد و ایاک نستعین باقی ماند تفصیل عبادت و استعانت از غیر و آن اینست که عبادت یعنی غایت تذلل برای نهایت تعظیم مطلقا مخصوص درین ملت بحضرت حق است همچکس از ارباب حقوق مثل پدر و مادر و استاد و پیر و افاضل و خاوندها و همچکس را از مظاهر انعام حق مثل عناصر و فلکیات و ارواح غیبیه جایز نیست زیرا که اسباب غایت تعظیم در انها متحقق نیست و چون اسباب غایت تعظیم متحقق نشد نهایت تذلل بهیچ موقع و بهیچ است و آلاف حق ملک الملک علی الاطلاق است و ظلیت عظیم اعاذنا الله منه و استعانت یا بچیزیست که توهم استقلال آن چیز فرد و هم و فهم همچکس از مشرکین و موحدین نمیکند و مثل استعانت بحبوب و غلات در دفع گرسنگی و استعانت بآب و شربت باد در دفع تشنگی و استعانت بر الهی راحت بسایه درخت و مانند آن هر دو در دفع مرض باد و یه و عقاقیر و در تعیین هر یه معاش بامیر و بادشاه که در حقیقت معاونه خدمت بال است و موجب تذلل نیست یا باطباء و معالجان که بسبب تجربه و اطلاع زائد از انها طلب مشوره است و استقلالی متوهم نمی شود پس این قسم استعانت بلا کراهت جائز است زیرا که در حقیقت استعانت نیست و اگر استعانت است استعانت بخدا است و یا بچیزی است که توهم استقلال آن چیز در مدار کی مشرکین جا کرفته مثل استعانت بارواح و روحانیات فلکیه یا عنصریه یا ارواح سائره مثل بهوانی و شیخ سدو و زین خان و امثال ذلک و این نوع استعانت عین شرک است و منافی ملت حنیفی است و اگر کسی دلیل بر حصر عبادت و استعانت طلب نماید کوئیم سته آیه سابق دلیل این حصر است زیرا که عبادت و استعانت یا برای آن است که آن شخص کمال ذاتی دارد و یا برای آن است که نعمتهای سابقه او موجب شکر و طلب مزید است تا بدوام اعانت او تصرف الی غیر النهایه یا بسبب آن است که ربوبیت او شامل و محیط کل خلائق است و اعانت نیز همه حق ربوبیت است یا بجهت تخلص از تلف نعمتی و کمالی یا بحق فقری و نقصانی است و این چیزها بوصف عموم و احاطه و از حیثیت خلق و ایجاد و اقتدار و تکمیل مخصوص بذات او تعالی اند پس عبادت و استعانت چون متفرع برین چیزها است نیز مخصوص بآن ذات باشد درینجا باید دانست که چند عبارت برای این مطلب نخاطر میکذرد از انجمله این یک عبارت را اختیار فرموده اند نکته آن چیست جواب آنکه ایاک نعبد و نستعین نگفتند بلکه ایاک اکرام آورده اند تا کسی توهم نکند که استعانت بعبادت است بلکه بجز و متصل الهی است و لک نعبد نیز نگفتند تا کسی توهم نکند که در عبادت بنده حق تعالی را قضی است زیرا که لام در لغت عرب برای نفع می آید چنانچه در مائده عالیه مشهور است همچنین بلک نستعین نگفتند تا کسی توهم نکند که حق تعالی را واسطه لازم آمده است در میان حق و دیگران مطلوب خود که ایاک نعبد را ایاک نیز نگفتند تا نکته درین عبارت مفترح نبقی بود زیرا که اشعار فرموده

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

- تبلث التفات بنفیات یعنی صلی را در مقام مناجات التفاتی نیست بر بیست اثبات مقصد خود است و عبادتی الک نیز گفتند ما استعانت
- بوقوع فرات در آن عبادت که مفاد اهم از تجدد می است و ایاک نعبد تا آخر و بعضی نیز گفتند که کسی توهم نکند که از عبادت فارغ شده و آنرا
- ترک نموده و ایاک نعبد را نیز گفتند تا استعانت بر تقصیر آن عبادت کویا بسبب کمال ضعف قابل تأکید مثل و ایاک نعبد بخش نیز گفتند
- تا استعانت باشد بقصور عبادت جمیع خلق از حق آن کو ایاک این عبادت ناقصه تتوان کفت که اینها عابد اند بالجمله این ترکیب که اختیار شده است
- بهترین جمیع ترکیبات متصوره و متخیله است و نیز اعنا نگفتند مثل اهدنا تا اشعار کند بانکه حاجت بنده و صفت طلب عبادت است و ذکر استعانت
- بعد ذکر عبادت از جهت طلب حاجت است و آنچه متعلق باهدنا الصراط المستقیم است که معنی هدایت نشان دادن
- مطلب است یا بالهام مثل کبیس بستان کردن تا مال و تلمذ تعلم را القا میفرماید و مثل اینها از خطابات کریمه که در بعضی از مواضع
- شکم مادر تعلیم میشود و بازدون حواس ظاهره و باطنه یا بدانست عقل یا دلائل نظریه یا بارسال رسولان پس مراتب هدایت سه است
- اول هدایت الهامی است که در تمام طرق مشترک است بعد از ان هدایت حسی است که چون حواس آدمی در ظاهر و باطن
- مستقیم میگردد خیرهای نیک و بد را می شناسد و نتیجه حواس آن میرسد بعضی و یافت آن هدایت عقل یاد داده اند ما از مدرکات
- حواس ظاهره و باطنه کلیات انها را انتزاع نموده و بکار برده و هر چه هدایت عقل بآن میرسد بعضی و یافت آن و دلائل نظریه عطا فرموده
- اند که از این و دلائل استنتاج مایده و هر چیز را نظر عقل بآن راه است و حسن و قبح آن ثبوت عقلیه مدرکی توانند دریافت آن وهم و خیال
- بعبارت نمیتوانند ادای و دریافت آن خبر ها نمیرسد زیرا که اداره اند و بدینی که بارسال رسولان و از آن کتابها خاص است و دوست عام
- و خاص تمام آن است که در شرایع و اضح شده است و این هم و تمامت آیات قرآنی و توفیق تعالی شرح ما به الرسول است بعضی که هم
- احتمال و شک و شبهه در فهم مراد نمیماند و این را در عرف فهما نمیگویند و توفیق عبارت است بعضی که اسباب سلک بهدایت انبیاء و حق شخص
- فراهم آید و بعضی متمسک و اعتصام بحبل الله و اعتصام بحبل الله بارسال رسول که او هو بالتمام الصراط المستقیم و بعضی بین توفیق بامت است
- و اعزت بلعه بایت حق است و ایاک خاص است که بعضی از اقسام هدایت بآن مختص و مقدم که این مختص و مقدم شود و بآن شان خاص
- علی ابی علیه السلام آمد و این هم سه قسم شد و بعضی از اقسام هدایت چنانچه مذکور شد قال ان الهدی الله هو الهدی یا الی الله اشارت
- خیانچه در سوره انی ذاهب الی ربی سیهدین یا بارسال رسول چنانچه در حدیث شریف وارد شده که لولا الله ما اهتدینا
- و بعضی از اقسام بعد تعیین هدایت خاص است انچنان که از اهدنا بعضی تعیین و تشخیص و تسلیم و تسلسل حالا فحالا و مقاما بعد مقام و بین حالا بعد حال
- کی کند از هدایت عنان دادن راه مراد میشود او را بالی تعدیه میکنند و اگر رسول راه مقصود می افتد تلام تعدیه میکنند و اگر قطع کنایه دن را
- و رسانیدن بمقصد متصور میباشد متعدی بنفسها میسازند پس در لفظ اهدنا الصراط المستقیم لهما کمال عجز و ناتوانی بنده است لاکن فهم این
- دادن راه و رسانیدن راه بمطلب نمی تواند کرد تا آنکه وسیله هدایت او تعالی بر سبیل راه و طریق مسافت و دست کش نباشد و از اینجهت
- جمع و احد نا برای همان نکته است که در قصد مذکور شد علی الخصوص که در این مقام و مخاطب دعائی جماعه مسلمین اند و بسیاری
- است و نیز مخاطب شامل جمیع عابدین ساخته اند و ایاک نعبد نیز شامل عبادت همه است و استعانت نیز از طرف همه بیان شده است لام
- طلب هدایت نیز برای کل میباید و نیز اگر شخصی را از تمام خانه یا محله یا یک شهر یا یک ملک نوعی از هدایت حاصل شد و دیگران را در ورطه
- ضلالت کرفتاری ماند این شخص را که راه بمطلب یافته است خیلی دشواری پیش می آید اگر موافقت آنها کند دیده و دانسته در هلاکی می افتد و اگر
- مخالفت پیش کیرد ضحکه و مسخره تمام آن مردم میشود و بسیجها فرو طی میکردد و اوقات بقیل و قال و جنگ و جدال بتلکر میکذرد و علاقهای قرابت
- و صداقت و تعاون و تناصر همه بر هم میشود ناچار خود را بوی نوع خود را و دعای هدایت شامل یابد کردن از کشاکش این قبایح محفوظ توان ماند و لفظ صراط مراد خطیرین و سبیل

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

است که یعنی راه است و در خبر این لفظ را برای آن اختیار فرموده‌اند که سلمانان را از دو گروه این لفظ جمع سبیل ضرط بیاید و بیاید که گفته‌اند راه گذشتنی است و گذشتن آن بدون سلوک طریق مستقیم ممکن نیست و مشهور است که طریق مستقیم سلوک راه حق است بر میان افراط و تفریط که آن هر دو مذموم اند مثلاً در عبادت افراط آن است که هر چیز را مظهر صفتی از صفات الهیت دیده شود بی اختیار بر پرستش آن کرده آید چنانچه مذهب هنود است و تفریط آنکه از اشتغال دنیا و طلب معاش خود را فارغ نسازد و بعالم غیب توجه نشود چنانچه جمعی از فرقه انگریز و دیگر ملاحده است و افراط در استعانت آنست که هر چیز را متوهم سببیت در خود نپنداشته و در کارهای مطلوبه بآن رجوع کنند و تأثیرات نجوم سعادت و نحوست ایام و خواص مخفیه معدنیات و نباتات و حیوانات را در عنایت کنند و شوهر در میان زن و شوهر و از واج و اولاد و غلامان و کنیزان و سپاهان و حویلی و شمشیر و دیگر چیزها بجای آرند و اوقات نزدیکی را بر خود تنگ کنند و مثل سعد ایام را مؤثر چیز پندارند و از هر چیز توقع انتفاع عظیم دارند و تفریط آنکه اسباب معتبره را مثل دوا و غذا و پرهیز و مثل صحبت نیکان در صحبت بدان و مدعا را تجارت و جناب الهی ساقط الاعتبار انگارند و علی هذا القیاس در جمیع امور توسط محمود و افراط و تفریط مذموم است چنانچه تفصیل هر یک مبسوط علم اخلاق و غیره مذکور است و اگر بطریق نمونه در اینجا مذکور کرده شود میتوان گفت که آدمی را سه قوت است قوت نظریه که آنرا عقل نیز گویند صفت آن دانستن اشیاء و دیانت حقائق ذات و حقائق صفات باری تعالی است یا افعال و آثار او و دیگر دانستن این قسم را علم الهی گویند و افراط و تفریط در این قسم آنست که خلق در ذات و صفات او تعالی نمایند و در دیانت هر آن شیء را صفات و اطلاق نفی کنند برای تنزیه یا اثبات آن صفات نمایند بهیچ تشبیه که خالق را با مخلوق هم رنگ سازند و یا صفاتی را که شرائع ثابت کرده اند بتاویل باطل انکار کنند مثل کلام جسم و بصر و سمع و دیانت در صفت یا افعال او تعالی را مثل افعال خود منسوب نفرض انکار و یا اصلح و الطف را موافق حکمت او دانستن خود پرستی و حب ستائش و افعال بد را بدین نسبت کنند و فعل و تاثیر او تعالی را در این افعال منکر شمایند و مثل جاه و دل اعتقاد نمایند و جبری گردد و الی غیر ذالک من العقائد الباطلة المائلة الی جانب الافراط و التفریط و دیگر ارواح ملائکه و انبیاء و اولیاء و ائمه دین و این قسم را علم بتوات گویند و افراط و تفریط در این قسم آنست که اصلا این مراتب و مناسب را انکار کنند یا معتقد عصمت بمعنی نیست ایشان از خطا و گناه نباشد و مثل خود ملحوظ باغراض دنیوی و طلب مطالب خسیسه منظور حاجات نفسانیه انگارد و یا رتبه انبیاء و اولیاء را بر رتبه اجنبیاء و مرسلین آورد و انبیاء و مرسلین را لوازم البشریت از علم غیب و شنیدن فرشتگان و دیدن ایشان در هر جا و قدرت بر جمیع مقدورات ثابت کند و ملائکه را ارواح انبیاء و اولیاء را در پرده صور و تماثیل و متبوع و تغیرها بمجرد سازد و در رزق و فرزند و حضرت و منصب از ایشان بالاستقلال مدد خواهد و شفاعت و عرض ایشان را در جناب او تعالی موجب قبول کرده آن جناب باشد بدانند یا معاملات قبور و دوزخ و بهشت حساب و میزان و دیگر امور آخرت است و این علم را علم معاد و علم سمعیات نیز گویند و افراط و تفریط در این قسم آنست که مثلا ایمان را بهیچ وجه مؤثر در نجات نشناسد که اصلا در بین هیچ صورتی بخاطر او خطور نکند و بداند که هیچ گناه با وجود ایمان ضرر نخواهد کرد و یا ایمان را بحدی ساقط الاعتبار گرداند که بهر گناه و زوال تاثیر آن خواهد شد و گناهکاران با ایمان مثل کافران بی ایمان در دوزخ جاوید خواهند ماند یا اعمال نیک بدرجه تاثیر ذاتی در آخرت ثابت کنند و بداند که حضرت او تعالی در مقام مجازات بی اختیار تابع اعمال بنده است هر گناه و نامقبولی طاعت از بنده نیست یا بهشت و دوزخ و لذت و الم آنها از قبیل انقلابات و نیازائل مغالی اعتقاد کنند و علی هذا القیاس یا جمیع امور دیگر اند که آنرا علم بجوا هر الاعراض گویند و علم طبعی و ریاضی نیز نامند و افراط و تفریط در این قسم آنست که مثلا در شرح و بسط این چیزها تعمق تمام نماید و در مرکز خود را تحصیل لایعنی از احوال و اوضاع و خواص و تاثیرات آنها مصروف سازد و مثل تعمق در علم هیات و هندسه و حساب و فنون ریاضی موسیقی و جر اثقال و مناظر و تعبیه و طلسمات و نیرنجات و علم ملاحت علم حیوان و خواص نباتات و جماد و طب و غیر ذالک این چیزها را مطلقا انکار کند و از انها بالکل بی بهره و بی نصیب بماند که در این دنیا

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نافع شود پس متوجه قوت شهویه گردد تا جذب منافع و وسیله خواهش مرغوبات است و افراط او فجور است و مذلت یعنی انهماک در لذات و مرغوبات زیاده از آنچه میباید و تفریط او را جمود گویند یعنی سکون از آنچه ترغیب میکند و آن عقل میکند مثل نکاح طعام لذیذ بی شهوه مرتبه وسط آن عفت است یعنی تابع گردانیدن شهوت را بحکم عقل و شرع تا از عبادت به سلامت حاصل آید و این وسط اخلاق محموده بسیار متولد میشود مانند حیا و صبر و قناعت و تورع و جوانمردی و سخاوت و از تولید سخاوت ایثار و کرم و عفو و مروت و مسامحه است در معاملات و قوت غضبیه گویند آن قدرتی است که بدان دفع مضرت خیالی میشود از خود و از متعلقان خود و افراط این قوت تهور است یعنی جرأت کردن در جایی و بر چیزی که نمی باید و تفریط آن جبن یعنی ترسیدن از آنچه نمی باید ترسید و توسط آن شجاعت است و از شجاعت اخلاق محموده بسیار متولد میشود مثل علو همت و استقلال و حلم و تحمل و حمیت و غیرت و ملاک توسط استعمال قوت نظریه را حکمت گویند و از این قوت سرعت فهم و صفای ذهن و آسانی تعلم کردن و حسن تحفظ و تذکر و تعقل حاصل میشود و طرف افراط او را جربزه گویند و طرف تفریط را بلاهت و غباوت نامند و چون هر سه قوت توسط حاصل آید از آنها عدالت نامند و از توابع عدالت دوستی و الفت و وفا و شفقت و مکافات احسان و پاس علاقها و حسن صحبت و مشارکت و توکل و ابقای حق سبحانه و تعالی و ملائکه او و پیغمبران او و اولوالامر و انبیا و اولیا و امر و نواهی شرعیست و همین است کمال انسانی لیکن در اینجا نکته باید دانست و آن آنست که قوت نظریه ذاتی انسان است که روح او را پیش از تعلق به بدن حاصل بود و قوت شهویه و غضبیه به تعلق بدنی حاصل شود پس کمال توسط در قوت نظریه آنست که او را در استعمال بجدی رساند که زیاده از آن ممکن نیست و کمال توسط در قوت شهویه و غضبیه آن است که آنها را بقدر ضروری استعمال کند بجدی که کمتر از آن ممکن نیست الا جرم طریق توسط را دریافتن بغیر ولایت انبیاء و خلافت صدیقان نمیدانند و صالحان و شواریست و لهذا گفته اند که صراط مستقیم اقتدا بانبیاست و قدر مشترک آنست که انسان بدل الجهد از بسوی معرض باشد و قلب و فکر خود را بالکلیه بسوی خالق خود متوجه کرده حتی که اگر از این جناب فرمان رسد که بسر خود بدو اما نمی ممکن اطاعت نماید مثل حضرت خلیل علیه السلام و اگر ارشاد شود که جان خود را در راه ما نثار کن بکمال بشاشت و خوشی بقبول کند مثل حضرت اسمعیل و اگر بفرمایند که خود را در دریای زخار بیندازد فرمان برداری کند مثل حضرت یونس و اگر بعد از عنایت منصب اجلی و بخشش مرتبه اعلی اشاره فرمایند که خود را در سلک شاگردان پیش شخصی مجهول الحال بسان هیزم کش درآورد یک دم سخن بکار بیاموزد عار نکند و ننگ را بخود راه ندهد مثل حضرت موسی که بسوی خضر شتافت و شاگردی ایشان را اختیار کرد و در حدیث شریف است که صحابه کرام من را در کمه معظمه چون از دست کفار اذیت بسیار رسید شکایت بحضور جناب رسالت پناه بردند آن حضرت در سایه کعبه نشسته بودند فرمودند که قبل از شما مردم با ایمان را از دست کفار مصیبتهای سخت رسیده است بحدی که بعضی را از ایشان زمین کافته شاه میکردند و از فرق تا قدم را اره بر سر او می راندند تا پاره پاره می افتاد و هرگز از دین خود برنمیگشت و بعضی را شانه های آهنین پوست و گوشت میکندند و صلاحیت خلاف مذهب خود بر زبان نمی آوردند گویند که خط مستقیم کوتاه ترین خطهاست که در میان دو نقطه فرض توان کرد کوتاه کردن که صراط مستقیم را بجز اهل عجز و ضعف خود را بیان میکند یعنی لائق ناتوانی من نیست که طریق مستقیم و لهذا اگر پیری یا ناتوانی را بحاجتی رفتن منظور می افتد راه نزدیک را تلاش میکند و از راه دور میگریزد و نیز گفته اند که بنده تا در دنیاست در کشمکش شیطان و هوا و هوس است زن و فرزند بر او می خوانند و او در پی برای دیگر و دوستان و مشفقان برای دیگر و دشمنان و حاسدان برای دیگر و نفس خودش برای دیگر و شیطان برای دیگر و هر شهوت و هر تعصب و هر اعتقاد برای دیگر و عقل ضعیف و عمر کوتاه و عرصه بس تنگ حیران و دلخور را به درگاه خداوند خود آورده فریاد میکند که اهدنا الصراط المستقیم و بجانب خود اشاره میکنند که چون مسلمان را این عاجزی تعلیم شده است که در نماز بحضور پروردگار بزبان او بدین لفظ میگوید امید است زیرا که مومن مصلی را تا این حد هدایت حاصل

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مسئله است که بحضور رسیده و باز تحصیل حاصل پرخاش دارد و جواب آن است که مراد است هدایت چنانچه مذکور شد بسیار است پس شخصی در شرح قرات از سوال
هدایت مستغنی میشود گفته اند که علم آدمی بیک چیز در دو طریق همیشه مترائی است اول دوم آن علم یعنی تحصیل اوقات الفعات و قلت قرات دوم
بتدایت اولیه علیکه سبک و سهل حاصل شود است برابر علمی که تجدید و تحصیل حاصل شود نمی تواند بود و هر حدوث اقسام ممکنات در عالم موجود است
بر وجود دلالتی بر وجود ذات الهی و علم و قدرت و حکمت او تعالی موضوع و مخصص است چنانچه گفته اند شعر وفی کل شی
له آیة + تدل علی انه واحد + فرد هر گیاهی که از زمین روید + وحده لا شریک له گوید + پس علم آدمی در هر وقت زیادت پذیرد مستعد ترقی
کثیر است فرد در بند آن مباش که مضمون نادان است + صد سال میتوان بمن ارزانی هر کفت + معهذا اشتمال جمیع اوامر و نواهی او تعالی
تحصیل فضائل و مراتب عالیه سبحانی است نهایت عرضین و اهم از همه ثبات است بر آنچه این شخص را از مراتب هدایت حاصل است و ابدا
از حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه منقول است که اهدنا را تفسیر فرموده اند ثبتنا علی الهدایة و در قرآن مجید کویا برای شرح این کلمه در جای دیگر
ارشاد فرموده اند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و نیز در جای دیگر ارشاد میشود که بزبان خود چنین مطلب را غیر خود تعالی از درجه بیان شاید
یا یاد دادن است کسی را که از این مطلب بهره نداشته باشد یا به تحصیل است تحصیل را بر موجود و این هر دو جهت در حکم تعلق و حوادث صحیح نمی تواند
پس قائل باین در حق است و این دعا مخصوص که دعا مناقی رضا نقضا است که تسلیم کاهی حکمت حکم تقاضا میکند اهل طالب را
چنین تضرع و زاری بلند دارد تا نفس او شکسته و قوت کبر او پست شود و پس نماید تذلل ناکاران و شرمندگی که در حکمت او تعالی مرتبت
صحبت کیرد فرد تا کودک طفل کی بوشد لبن + تا نگرید ابر کی خندد چمن + و دعا مناقی رضا نقضا نیست بلکه جایز است که رضای الهی چنین باشد که بنده
تذلل زاری باید و عطا بعد از طلب باو واقع شود و حالا باید فهمید که سوال هدایت را بر اثبات صراط الذین انعمت علیهم و خاص بعام
تفرع نموده است و هر عبادت نیز بر وجه استعانت مترتب است زیرا که عبادت چون بجا بده کمال پذیرد و مقصد هدایت تصوری کردد و
قال الله تعالی الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین بنابر این ترتیب ذکر رحمت بعد ذکر ربوبیت و مالکیت روز جزا
مالک یوم الدین نیز ظاهر است زیرا که کمال نفع بر ایشان در دو نظاهر خواهد شد بواسطه عبادت کاملة کونین و اعانت او تعالی میسر است
و تفرع این هر سه چیز بر رحمت عامه و خاصه بلکه بر رب العالمین که هر دو را مستلزم است ظاهر است و آنچه متعلق
بصراط الذین انعمت علیهم است آنست که حقیقت نعمت منتفی است که بدون آن نعمت بلکه مطلق خود در آن نباشد و لهذا انعم منتفی
غیر از او تعالی نیست زیرا که مخلوقات را در انعام منافع بغیر ملاحظه و منظور داشته چنانچه کذشت و نیز نعمت الهی در حق کافر و فاسق
حقیقة نعمت نیست زیرا که احسان باوی منظور نیست هر چند از ضمن منافع بکافران و فاسقان عطا شده است بصورت نعمت
معنی بلا و آفت است پس در رنک آن است که زهر هلاهل صورت حلوای لذیذ فهمند یا حلوای لذیذ فی نفسه سموم شخصی فاسد المزاج
بخشند تا در معده او تحلیل یافته حکم زهر هلاهل پیدا کند یا شخصی را حلوای لذیذ بدهند آن شخص آن را بوقت یا بر قدر زاید
از حد شبع تناول کند و موجب تخمه و بیضه کردد و لهذا در قرآن مجید می فرمایند ولا تحسبن الذین کفروا انما نملی لهم
خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و آزین جاست که نعمت الهی را قرآنیه دیکر خاص شرح نموده اند به چهار کروه
که عبارت از انبیا و صدیقان و شهدا و صالحان باشند پس لفظ انعمت علیهم هر چند بظاهر شمولی دارد لیکن در حقیقت
مخصوص بهمین چهار کروه است و ایجا کفته اند که حق تعالی صراط الذین انعمت علیهم فرموده و صراط من انعمت علیهم
نفرموده برای آنکه لفظ من کاهی در لغت عرب نکره موصوفه میباشد پس علم باشخاص معرفین که بانعام الهی مذکور و مشهور شده
اند حاصل نشود و چون علم بآن اشخاص باحیانهم حاصل نشد طلب متابعت مجهول لازم آمد و آن محال است و لفظ

بیان صراط الذین

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

انعمت فرموده و اسناد انعام بذات الهی نمودند اشعار بکمال انعام باشد چه ذات الهی بهر جهت کامل است و آنچه از کامل آید کامل است
و لفظ خطاب آوردند تا بنده را بعد از حضور بغیبت رجوع نشود و گویند آن حور بعد از کور یعنی نقصان بعد از کمال است و علیهم را مقدم
نفرمودند زیرا که تخصیص مفاد میشد و تخصیص ما نحن فیه طلب مثل است و بنده در صدد طلب مثل آن انعام است پس تخصیص منافی غرض
او است و النعمت را بصیغه ماضی آوردند تا کسی توهم نکند که آن انعام مشکوک است چه مستقبل محل شک است و مفعول انعام را حذف
کردند تا شامل انعام دنیاوی و اخروی گردد و در اینجا شبهه وارد میشود که صراط مستقیم راه واحد است و این چهار گروه مختلف الطریق
پس راه واحد را این چهار گروه چه قسم میتوانند شد و نیز هر یکی وضعی و شرعی دیگر داشت و هر دلی اشغال و اذکار جداگانه در طریقت
معمول دارد پس با وجود کثرت طرق که در قول مشهور الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق مذکور است وحدت راه چه قسم راست
آید جواب این شبهه بمثیلی خاطرنشان توان کرد و آن آنست که طلب یونانیان مثلا راه مستقیم علاج است و از وقت بقراط و جالینوس
تا عهد علویخان محفوظ و مسلوک یا وجود آنکه معالجات بقراط و جالینوس در زمان خود بوضعی دیگر بوده و معالجات علویخان و حکیم علی اکبر خان
در وقت خود بوضع دیگر اینها مفردات را استعمال میکردند و از تفیه بعضد و بهال کمال احتراز داشتند و اینها مرکبات را از معالجین
و اشربه بکار می بردند و در هر مرض اقدام بر تنقیه فصد و بهال مینمایند پس معلوم شد که این قسم اختلافات و کثرتها منافی وحدت
طریق نیست و نیز بعضی از اطبای یونانی واضع قواعد گذشته اند و بعضی مقلدان قواعد پس این اختلاف نیز موجب اختلاف
راه نمی شود و در رنگ آنکه یک قافله از شهری بشهری در یک راه روانه میشود و بعضی از آن قافله تجار میباشند و بعضی حمالان و گاه
کش و بعضی بدرقه و پاسدار حال آنکه همه بیک راه میروند لیکن کارهای مختلفه بحسب خدمات و مناصب خود بعمل می آرند همچنین انبیا
در همین راه راه بر و بدرقه اند و صدیقان و شهیدان و صالحان مرتبه بمرتبه رفیق و دست کش و بار بردار و پاسدار این همه مراتب
وحدت طریق را منافی و مخالف نیست و اختلافی که در شرائع انبیا واقع است در اصل دین نیست بلکه بسبب اختلاف استعدادات امم و اختلاف
مصالح هر وقت احکام متغایره در نظر عوام پیدا شده گمان مخالفت انداخته است و در حقیقت منظور همه انبیا قدر مشترک است غیر مختلف مثلا طبیبی که
مریضی حار المزاج را در موسم تابستان در آبزن نشستن فرماید و او مریض بارد المزاج را در موسم زمستان در حمام نشستن و او مریض گرم خورون ادویه مخففه استعمال نمودن فرماید گرچه هم مخالف مینمایند اگر طبیب اول بجای طبیب دوم یا دوم بجای اول میشد
و مریض یکی نزد دیگری میرفت همان حکم بعینه میکرد و لهذا در حدیث شریف وارد است لو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی و آنچه متعلق
به غیر المغضوب علیهم و لا الضالین است آنست که چون انعام الهی در دنیا و آخرت نصیب بنده شد پس احتمال غضب و گمراهی بر اصل دین
بنده در افتاد حاجت احتراز از غضب و گمراهی چیست جواب این سابق گذشت که جاده که خود را باصحاب نعمت یعنی انبیا و اولیا نسبت
میکنند و در ورطه غضب و گمراهی گرفتار اند و راه خود را راه انبیا و اولیا پندارند مبادا آن راه منحرف باشد راه مستقیم و راه آن عوام مشتبه گردد و خواهش
انجاعه را اتباع انبیا و اولیا گمان برند و در غضب و ضلال افتند برای دفع این اشتباه این لفظ آورده اند و اکثر مفسران در تعیین مغضوب علیهم و ضالین
کلمات مختلف آورده اند بر خی از آن مذکور میشود بیضاوی گوید مغضوب علیه عاصیان اند و ضال جاهلان زیرا که تمام نعمت الهی در حق دین
آنست که او را معرفت حق و عمل نیک هر دو عنایت شوند و کسی را که از این هر دو نصیب نشد نعمت تمام نشد پس اگر معرفت حق دارد و عمل خیر
ندارد فاسق است و محل غضب و کسی که معرفت حق ندارد گو عمل نیک میکند جاهل و گمراه است و سابق گذشت که مغضوب علیه و قرائن
کافر معاند که دین و دانسته انکار می نماید و عاصی متعمد که دیده و دانسته ارتکاب گناه میکند و ضال نیز دو قسم اند کافر
که بتقلید مذهب کفر افتاده باشد یا بسبب قصور نظر حقیقت دین باو واضح نشد و عاصی که اعتماد بر کرم و عفو الهی نموده

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ارتکاب گناه کنند یا بسبب تصحیح قول و طلب علم و سوال اهل ذکر از او سنت مرتکب مناهی گردد و بعضی گفته اند مغضوب علیهم کافرست و ضالین مبتدع و بعضی گفته اند مغضوب علیه کسی است که از روی یا بیقین مانتقام روز جزا خواهند گرفت و ضال عام است محتمل هر دو هم وارد و در حدیث صحیح از پسر حاتم طائی که عدی نام و بشرف صحبت پر نور حضرت پیغمبر رسیده بود مروی است که او از ان جناب معنی این دو لفظ پرسید فرمودند که مغضوب علیهم یهودیان هستند و ضالین نصارای و بعضی گفته اند هر کدام بقدر این دو فرقه در قرآن مجید واقع است در حق یهود و باؤا بغضب من الله و در حق نصاری و ضلوا عن سواء السبیل و بعضی گفته اند هر که در اعتقاد حق و خلق نیک و عمل صالح بطرف تفریط افتاد و از انچه باید کوتاهی نمود مغضوب علیه است و هر که بطرف افراط رفت گمراه است و در دعا باید دانست که بظاهر حاجت این لفظ نمی نماید اگر چنین میفرمودند که اهدنا صراط الذین انعمت علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین کافی و شافی میبود ذکر ضلال و غضب چندان در کار نبود و لیکن ایمان و جناح دارد که بقوت آن در جناح مومن را سیر سلوک این راه میسر میشود و آن در جناح عبارت از خوف در جاند و هر دو میباید که باعتدال باشند و بلند اور قرآن مجید جا بجا وعید و تهدید ساخته اند و بتصریح ارشاد فرموده که نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم و ان عذابی هو العذاب الالیم و در حدیث شریف وارد است که لو وزن خوف المؤمن و رجاؤه لاعتدلا پس چون ذکر انعام دلالت بر رجا نمود لازم آمد که ذکر غضب و ضلال نیز فرمایند تا دلالت بر خوف کند و هر دو رکن ایمان برابر آید و نیز باید دانست که غضب را نسبت بذات حق نفرموده اند و همچنین گمراهی را بخلاف انعام زیرا که انعام محض تفضل است بی سابقه استحقاق و غضب بسبب شوم اعمال بندگان و گمراهی بسبب قصور ادراک ایشان است پس گویا حق تعالی فاعل حقیقی نیست گمراهی را و غضب و ضلال بشرکت بندگان و استحقاق ایشان از وی هر دو را میپذیرد و در اینجا غیر الذین غضب علیهم نفرموده تا احتراز خاص از اشخاص معلومین که بغضب و ضلال شهرت گرفته اند بشود و نیز منعم علیه را مقابل آورده اند که مغضوب علیه است و ضالین که در مقابل مهتدین است مناسب مقابلهٔ منعم علیهم نمی نماید لیکن چون منعم علیهم بالیقین مهتدین بلکه هادین اند چه راه آنها را طلب میکند و هدایت آن راه میخواهد ناچار ضالین نیز در مقابلهٔ منعم علیهم افتاده اند و نیز باید دانست که تقدیم مغضوب علیهم بر ضالین اشاره ای دارد باینکه حالت آنها تباه تر و در آخرت آنها سوا تر از نسبت ضالین پس در تفسیر این جناح مغضوب علیهم را در بدایت رعایت باید نمود تا خلاف نظم قرآنی لازم نیاید و از قسم دوم یعنی آنچه متعلق بتفسیر تمام سوره است بهیئت مجموعی است که این سوره را در نماز واجب القرائت گردانیده اند و اعمال محسوسه در نماز هفت رکن است و آیات این سوره نیز هفت از کان سبعهٔ نماز قیام و رکوع و قومه و سجدهٔ اولی و جلسه بین السجدتین و سجدهٔ ثانیه و قعده است و این اعمال سبعه مثل هفت اندام جسم انسانی حکم روح است و این سوره بمنزلهٔ روح است و چون روح بجسد متصل شود حیات در زندگی حاصل آید پس بسم الله الرحمن الرحیم را مقابل قیام تصور باید نمود زیرا که قیام وجود هر چیز بظهور اسم الهی است و در آن چیز و نیز بسم الله برای ابتدای هر کاری مقرر است و قیام ابتدای اعمال نماز است و الحمد لله رب العالمین مقابل رکوع است زیرا که در حمد باین صیغه هم نظر بحق است و هم نظر بخلق و هم ملاحظهٔ منعم است و هم ملاحظهٔ نعمت پس حالتی است متوسط بین الغفلة و الاستغراق چنانچه رکوع نیز حالتی است متوسط درمیان قیام و سجود و آن است که چون در حمد نعمتهای بیشمار او تعالی را ملاحظه کرد پشت این ماذکر بنای در توشد و تخمی نشست و صورت رکوع بهم رسید و الرحمن الرحیم مناسب قومه است زیرا که هر بنده که حالت علو خود را برای خدا بحالت پستی بدل کند رحمت او تعالی بطریق التزام او را بحالت اصلی خود باز گرداند که من تواضع لله رفعه الله و مالک یوم الدین مناسب سجدهٔ اولی است زیرا که دلالت میکند بر تجلی قهری جلالی که موجب فنا شدید و مشعر بنهایت تذلل و خضوع و خاک شدن و در خاک ماندن است و نیز ابتدای یوم الدین بعد از موت است موت رجوع بمبدء انسانی بسوی اصل خود است که خاک است و ایاک نعبد و ایاک نستعین مناسب قعدهٔ بین السجدتین است زیرا که ایاک نعبد بیان فرعیت از سجدهٔ

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اولی است که غایت تذلل در آن واقع شده و ایاک نستعین طلب مدد برای سجدهٔ دوم است و لفظ اهدنا الصراط المستقیم
سوال مطلب اهم است پس مناسب سجدهٔ دوم است که محل اجابت است و صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین
گویا فال است بحصول مطلب مسئول انعام الهی پس مناسب قعده است زیرا که عادت مستمرهٔ ملوک و سلاطین بر آن جاری است
که چون بندگان ایشان نهایت تواضع از خطاب و جواب و تسلیمات فارغ شوند حکم بنشستن آنها نمایند و اکرام و انعام بر آنها فائز شود
و نشستن بحضور خداوند خود کمال مرتبهٔ انعام است و بعد از حصول این مرتبه تحیات که مشتمل بر ثنای منعم حقیقی و درود و سلام
بر وکیلان این طریق و ایقان این راه است مقرر شده و بعضی چنین گفته اند که لفظ بسم اسم مناسب طهارت است زیرا که نور اسم الهی
ظلمت حدث را رفع میکند و لفظ رحمن که در بسم الله است مناسب استقبال قبله است زیرا که رحمت ایجاد حاصل آن توجه حق بسوی
اشیا و متوجه گردانیدن اشیا بسوی حق است و در استقبال نیز توجه بدن بسوی مبدأ ترابی آن که از کعبه است و جوهر تراب غالب
ترین عناصر در بدن است و تراب همه از نقطهٔ کعبه منبسط گردیده است چنانچه در اخبار مذکور است و این حالت موجب توجه روح
بمبدأ خود میگردد و که بعد از بنای کعبه بر آن بقعهٔ مبارکه متجلی است پس ایراد و لفظ یعنی رحمن و رحیم اشاره باستقبال بدنی
و توجه روحانی است و حمد مناسب قیام است زیرا که اشعار میکند بقیام الخلق بالحق حتی که جمیع محامد خلق راجع بحق گردید و رب العالمین
مناسب رکوع است زیرا که شامل است رب و مربوب را چنانچه رکوع شامل است معنی قیام و قعود را و ذکر رحمن و رحیم مناسب
اعتدال است چه بعد از فنا بقا لازم است و بقا مستلزم اعتدال و مالک یوم الدین مناسب سجود است زیرا که همه خلق در آن روز
در غایت تذلل باشند و ایاک نعبد مناسب جلسه بین السجدتین است زیرا که سجود کمال تقرب حاصل کشت و متقرب حضور
مستحق جلوس است و ایاک نستعین مناسب سجدهٔ ثانیه است زیرا که استعانت موجب مزید تذلل است که از تکرار سجود لازم
می آید و اهدنا الصراط المستقیم مقابل قعدهٔ تشهد زیرا که اشعار میکند باکرام صاحب استقامت و صراط الذین انعمت علیهم تا آخر مناسب
قرارت قنوت و درود و دعا است چنانچه پوشیده نیست و در یخا شبهه نجا طر عوام خطور میکند که از ارکان نماز سجده راجح اکمر رفرموده اند جواب
آنست که سجدهٔ اولی مناسب انزال است و سجدهٔ دوم مناسب ابد و جلسه که بینهما است صورت دنیا است پس بزلیت او تعالی پی برده میشود
بانکه لاول و لیس قبله و بابدیت او تعالی پی برده میشود بانکه لا آخر له پس نظر باین صفت سجدهٔ دیگر میباید
و نیز سجدهٔ اولی اشارت بفنای دنیا در آخرت است و سجدهٔ ثانیه اشارت بفنای آخرت در جلال الهی و نیز سجدهٔ اولی اشارت بفنای
کل مخلوقات است فی حد ذاتها و سجدهٔ دوم اشارت به بقای همه کائنات است ببقای او تعالی و نیز سجدهٔ اولی انقیاد عالم شهادت است
زیر حکم قدرت و سجدهٔ دوم انقیاد عالم ارواح است در ملاحظهٔ هیبت عزت و نیز سجدهٔ اولی سجدهٔ شکر است بر نعمت معرفت ذات و صفات
و سجدهٔ ثانیه سجدهٔ خوف است از تقصیر در ادای حقوق کبریائی و نیز مشهور است که نماز نشسته از نماز ایستاده نصف اجر دارد پس سجود چون
در حالت جلوس ادا میشود تواضع و سجود بر تواضع یک رکوع شد و نیز در هر باب دو شاهد معتبر درکار است و در قیامت این دو سجده
دو شاهد عادل اند برای بندگی بجمع و نیز ابتدای وجود از وحدت بکثرت است و از فردیت بزوجیت پس مناسب انبساط وجود همین
است که دو سجده مقرر شود و نیز راستی قامت صفت انسانست و پشت خم مانند صفت چهارپایان و سر بر زمین ماندن صفت حشرات و بهائم است
پس سجود کوچ هفتم نفس و یک مرتبه است و در سجود بدو مرتبه لاجرم سجود را مکرر کرده اند تا هفتم نفس مقهور حاصل شود و فائده دیگر در سورهٔ فاتحه و چیز
هست پنج چیز از صفات ربوبیت آمد رب رحمن رحیم مالک پنج چیز از صفات عبودیت عبادت استعانت طلب هدایت طلب استقامت طلب نعمت و پناه
از غضب عبادت به الله تعلق دارد و استعانت برب و طلب هدایت برحمن و طلب استقامت برحیم و طلب نعمت و پناه از

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غضب بالک نیز آدمی مرکب از پنج چیز است بدن و نفس شیطانی و نفس سبعی و نفس بهیمی و جوهر ملکی که عقل است پس اطمینان جوهر ملکی بتجلی
اسم الله است الا بذکر الله تطمئن القلوب وزی و انقیاد نفس شیطانی بتجلی اسم رب است رب انی اعوذ بک من همزات
الشیاطین و اصلاح نفس سبعی بتجلی اسم رحمن است الملک یومئذ الحق للرحمن و اصلاح نفس بهیمی بتجلی اسم رحیم است و من رحمته
جعل لکم اللیل و النهار لتسکنوا فیه و لتبتغوا من فضله لعلکم تشکرون و ازالهٔ غلظت و کثافت بدن بتجلی صفت مالکیت است
لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و چون بسبب این تجلیات آدمی بحسب اجزاء صالح و مهذب شود رجوع بتقرری مطلب خود نمود
برای طاعت بدن ایاک نعبد گفت و برای طاعت نفس بهیمی تارک لذات و ایاب منکرات آمد ان گردد و ایاک نستعین
آورد و برای خلاصی از استیلای نفس سبعی اهدنا گفت و برای دفع مکاید نفس شیطانی طلب استقامت نمود و برای اصلاح جوهر
ملکی مراقبت ارواح مقدسه در خواست نمود و از ارواح متدنسه به غیر المغضوب علیهم و لا الضالین دوری خواست و نیز چون
بنده در مقام مناجات استاد و صفات کمال ذات باری تعالی را از الحمد لله گرفته تا مالک یوم الدین ملاحظه نمود بی اختیار او را شوق
سیر الی الله انگیزد آنگاه چار قصد این سفر مصمم گردد و در هر سفر زادی و توشه باید زاد این سفر عبادت است ایاک نعبد گفت و چون دانست
که سفر نهایت طویل و زاد بغایت قلیل است و نیز قوت بقطع این مسافت وفا نمیکند مرکبی میباید لاجرم ایاک نستعین آورد
تا برکت او زاد و مرکب برای قطع مسافت از جناب امداد شود و آنحضرت ابراهیم ادهم را منتهی است که ایشان بی مرکب در راه حج
میرفتند اعرابی بایشان گفت که ای شیخ تو را چه حالت که این سفر طویل را بی مرکب قاصد شده ایشان فرمودند که نزد من سواریهای

حکایت حضرت ابراهیم ادهم

بسیار است اگر بایمه باید مرکب صبر است اگر نعمتی بر سد مرکب شکر است اگر قضائی مقدر شود بر سواری رضا سوار میشوم و اگر نفس خلل انداز شود
بر سواری قناعت و زهد سوار میشوم و اگر شیطان وسوسه کند ببدرقهٔ ذکر در پناه سیمانم اعرابی گفت تو را این سفر مبارک است و
در حقیقت تو سواری و من پیاده و چون بنده از تحصیل توشه و سواری خاطر خود جمع ساخت راههای مختلف در نظر او نمود و ارشد
ناچار طلب راه مستقیم سر کرد و چون راه مستقیم ظاهر شد در آن راه دلیلی و رفیقی میبایست بنی را دلیل خود ساخت و اولیا را رفیقان
خود گردانید و از حجابها و خارها و سنگهاکه در آن راه در پیش می آید بلفظ غیر المغضوب علیهم و لا الضالین ازان اجتناب کرد باید دانست

اسامی سوره فاتحه

کاین سوره را نامها بسیار است پاره ازان نامها را با شرح وجه تسمیه آورده شود تا فوائدی که در تمام این سوره ودیعت نهاده اند منکشف
گردد از انجمله است فاتحة الکتاب و وجه تسمیه باین نام آن است که کتاب الهی باین سوره فتح میکنند و شروع مینمایند در نوشتن و در خواندن
نماز بلکه تسمیه و حمد این سوره مبدأ هر کتاب است و وجود هر چیز بظهور اسم الهی در آن چیز است و بقای آن چیز برحمت او تعالی است
و ازانجاست که این سوره را بفاتحه نیز مسمی کرده اند زیرا که فتح میکند فضائل علوم را پس بسم الله اشاره بذات و سمای الهیت
که از هزاران مجهول است و تمام دین و شریعت برای معرفت او و عبادت اوست و لفظ الرحمن الرحیم اشارت است بظهور ذات او تعالی بوجود و صفات
کمال در عالم و منتهای علوم و انست این سه حرف و حرف با که برای الصاقست اشاره میکند بتخلق و تحقق باسماء و صفات الهی که غایت کمال نوع انسانیست و حمد
اشاره بشکر منتهای او که در تمام عالم آکنده و منتشر اند و از جمله آن در بدن انسانی خاص موافق آنچه متبحرین اطبا ذکر کرده اند نیز بهره منفعت است و اعتقاد را که
بجمیع محمدتها او تعالی قائلیم کنیم از نسبت قطره بدریا و خار بکسی آید و در ضمن این معرفت نفس حاصل میشود که بسبب آن معرفت کل خلایق را مسخر و مورب العالمین
اشارت است باقسام موجودات از ارواح و اجسام نباتی و مثالی و اعراض و الرحمن الرحیم اشاره است بجمیع خیرات و وجوه تخلیص
از جمیع آفات و این مبحث از اعظم مقاصد علوم است و مالک یوم الدین اشاره است بمعاد و بقای نفوس بعد مفارقت از ابدان
و سعادت بعضی و شقاوت بعضی و تخریب عالم اعلی و عالم اسفل و نفخ در صور و کیفیت احیا بعد الموت و وقوف در عرصات

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وحساب ومیزان و درجات جنت و درکات نار و مراتب شفاعت انبیا و علما و شهدا و این مطلب از اجل مطالب علم اعتقاد است
وایاک نعبد اشارت است بانواع عبادت قلبی و قالبی که در کتب فقه و سلوک و رسائل اوراد و اشغال هر طریقه شمه از آن
سمت بیان کرفته و ایاک نستعین اشاره است بانواع حرفتها و صناعتها که در عالم رایج و معمول است چه جمیع حرفتهای
بنی آدم و صناعتهای ایشان استعانت است بمخلوقات الهی مثلا صنعت فلاحت و زراعت استعانت است بمقتضای
صورت نوعیه تخم و مقتضای کیفیت زمین و آب و هوا و آفتاب و ماهتاب و آهن و کاو و چرم و غیر ذلک که همه مخلوقات الهی اند
و علی هذا القیاس جمیع حرفتها و صناعتها باید فهمید و لهذا کفته اند که صناعات بنی آدم راجع بسه چیز است استنتاج و استخدام و نقل و حکایت
استنتاج آن است که چیز را با چیزی جمع کند تا چیز ثالث حاصل کردد مثل زراعت و درخت که از جمع کردن تخم و زمین پیدا میشود و
باشل نسلی و شیر و جبرات و روغن که از جمع کردن زحیوان با مادهٔ آن حاصل میشود یا فواید تحلیل و حیوانات و پیوند و تلقیح در اشجار
و نباتات و قسم صغری بکبری و قضیهٔ شرطیه و استثنائیه در قیاسات و استخدام آن است که قوت و منفعت چیزی را بکار خود صرف
کرده شود مثل سواری بر جانوران و خدمت کرفتن از غلامان و کنیزکان و سائیسان و خیاطان و ملاحان و دیکر اجیران خاص
و مشترک و نقل و حکایت آنست که بتوسط بعضی مخلوقات در بعض مخلوقات دیکر هیئتی و شکلی و کیفیتی حادث کنند که حاکی چیز مرغوب باشد مثلا چون خواهند
زر و سیم را در پوشیدن استعمال کنند اول آنها را باستعانت مصالح و تسلیط آتش آب کرده بر ریسمان پنبه یا ریشم بدوانند تا در خشندکی
و تابش و صفائی زر و سیم در پنبه پیدا شود و پنبه حکایت زر و سیم نماید مثل کناری و طاس و بادله و علی هذا القیاس در حکایت
اصوات طیور و نغمات اوتار و در روائح کلها و ریاحین و زنکهای طبیعی او راد و اذکار تامل باید کرد که علم موسیقی و عطاری و صباغی
ازان پیدا شده و اهدنا الصراط المستقیم اشارت است بدو طریق تحصیل علوم و معارف که استدلال و تصفیه است و اول را طریق
مشائین و دوم را طریق اشراقیین نامند و صراط الذین انعمت علیهم اشاره است بمباحث نبوت و ولایت و اعتقادات صحیحه و اخلاق فاضله
و اعمال صالحه و تواریخ انبیا و تذکرهای اولیا و مقامات و ملفوظات ایشان و غیر المغضوب علیهم و لا الضالین اشاره است بفرقهای کفار و
مبتدعان و مقالات اهل عالم و کنایت است از اعمال فاسده و اخلاق رذیله و اعتقادات باطله که در اقالیم مختلفه و در قرون بعیده پراکنده
و منتشر بوده و هست و از انجمله است سورهٔ الحمد زیرا که ابتدای این سوره بلفظ حمد است و حمد این سوره مشتمل است بر جمیع محامد قرآن و غیر قرآن
چنانچه ان شاء الله تعالی در مقام خود بیان کرده شود و از انجمله است سورهٔ الشکر زیرا که حمد اساس شکر است و درین سوره وجوه شکر را جمع
فرموده اند و آن سه وجه است بحسب دل و زبان و خدمت باعضا چنانچه تفصیل این همه کذشت و از انجمله است سورهٔ الکنز زیرا که حضرت
امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه فرموده اند که نزلت سورة الفاتحة من کنز تحت العرش یعنی از اسرار معارف که شامل اند
معرفت ذات و اسما و افعال و معاد و صراط مستقیم و جزا و علم خاصه و علم احکام پس الله اسمی است جامع ذات و اسما و بحرف بای الصاق
اشاره بآن فرموده اند که وجودات اشیا قائم بذات و اسمای او تعالی است چنانچه قیام جسد بروح است و همین است سر وجود اشیا اما بطریق ایجاب
نیست بلکه بمقتضای رحمت او است که افاضهٔ وجود کمالات ذاتیه میفرماید پس در لفظ رحمن و رحیم معرفت افعال بیان شده و سر افعال نیز هویدا
کشت که افعال او بنا بر کمال ذاتی او است که مقتضی حمد است چه ایشان کامل اند که تکمیل غیر کنند نه استکمال نفس خود زیرا که او منزه است پس افاضهٔ
کمالات کل مخلوقات از ذات او است و از تحصیل کمالی بان افاضه میفرماید طالب عوض نیشد و لام استغراق و لام اختصاص بان فرموده اند که حمد او تعالی محیط است
بر آنکه هر چیز که در عالم بوجهی استحقاق حمد دارد همه افاضهٔ ذات او تعالی ما لا و لی بالحمد محمود باشد و لهذا کفته اند بیت حمد را با تو نسبتی است درست ✤ بر در هر که رفت بر در تست
باز اشاره میفرماید بسر حمد زیرا که او تعالی بحمد ذاتی محمود است بیت میفرماید که عالم را ربیت رحمت که اول امر چیز را چنانچه باید پیدا کرد باز آنچه در بقای خود بان محتاج است با و بخشید و سایر کمالات غیر متناهی که بجهت دوام و بقاء

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اشاره فرموده اند بمالک یوم الدین و باحاطه بالکیت نیز اشاره فرموده اند باضافت الکیت بسوی زمانی که محیط بهمه کان است
یعنی یوم الدین و سر معاد نیز اشاره فرموده اند که مقتضای رحمت است زیرا که بر مظلوم رحمت [illegible] دون انتقام گرفتن برای
او از ظالم و نعمت عبادت عابدان عالم نشود مگر بچشیدن ملک الموت بر یک کلمه بر یک علی [illegible] بصراط مستقیم فرموده اند و آن
نور کن دار و تجلیه بعبادت و تزکیه باستعانت و سر صراط مستقیم را بیان فرموده [illegible] حاصل شکایت کرا از لفظ محمد مفهوم شد و سر
است کرا از لفظ عبادت ظاهر گشت باز اشعار فرموده اند به لب لبیاب عبادت که دعاست زیرا که [illegible] این است تضرع و زاری را
که اظهار نسبت امکان و افتقار است و آن روح عبودیت است و اشاره فرموده اند بجزا اند کرا انعام و غضب [illegible] سر جزا نیز بیان فرموده اند کرا از
عبادت و استعانت پیدا میشود زیرا که حق ربوبیت عبادت است و حق عبودیت اعانت و چون هر دو حق جمع شد لابد صراط [illegible] جزا
برای هر سالک طریق هدایت یا ضلال ضروری آمد و بعلم محاجه ارشاد فرموده اند بانکه او تعالی الوهیت و ربوبیت و رحمت و مالکیت
بلا واسطه نسبت بهر فرد از افراد عالم دارد پس حاجت توسط و وسائط چیست و شرک در این امور اعتقاد کردن برای چه و نیز چون همه مربوب
و مرحوم و مملوک او شدند تساوی عابد با معبود لازم آمد و وجه غایت تذلل و یکطرف و غایت تعظیم و طرف دیگر نماند و بعلم احکام
اشاره بعبادت و استعانت فرموده اند که جامع جمیع عبادات و معاملات است و از آن جمله است سوره المناجات زیرا که مصلی مناجات
بکند باین سوره با پروردگار خود و او تعالی امور و انجات میدهد از شدائد دنیا و آخرت و از آن جمله است سوره التفویض زیرا که
در وی استعانت را بحضرت حق خاص فرموده اند و از انجمله است سوره وافیه زیرا که مضمون آن وفا میکند بمعراج صلوة چه بانی العالم
اشاره است بظهور موجودات از وی پس او اظهر اشیاست لیکن بسبب غایت ظهور مخفی است تا آنکه رحمت او عام شد با فاضه وجود و سایر کمالات
تا آنکه مستحق جمیع محامد گشت و تربیت فرمود هر چیز را اولا بخشش خاص ثانیا بخشش خاص تابع ماهیات این کمالات مقتضای ذوات اشیا بود زیرا که در روز قیامت
بسبب قهر او تعالی همه کمالات از ذوات منفک خواهند گردید آری عوض آن کمالات اهل عبادت و استعانت را کمالات دیگر عطا
خواهند شد پس طریق طلب آن کمالات آنست که هدایت و استقامت و انعام از و خواهند و نقصان رجوع الی النقصان بعد الکمال را مضمحل
از آن پرهیز کنند و از انجمله است سوره الشفاء و الشافیه زیرا که در حدیث شریف وارد است فاتحة الکتاب شفاء من کل داء و جهش آنست
که نور اسم الهی ظلمتی را که منشا اسباب مرض است دور میکند و رحمت او تعالی منافی آفت است که از مرض متوقع میباشد و حمد او تعالی جالب
نعمت است بمقتضای لئن شکرتم لازیدنکم و نعمتی که در حالت مرض در کار است شفا و صحت است و اقرار بربوبیت مقتضی فیضان اثر
تربیت است که بسبب آن شفا کامل میشود و نیز در رحمت کمال افعال خود را میخواهد که مترتب بر کمال صحت است و مالکیت یوم الدین
قهر اسباب مرض را و تقویت اسباب شفا را بطریق جزای حمد طلب مینماید و در طلب هدایت اشاره بصحت از خطا و در تجویز دوا و تشخیص مرض
رغبت میکند و باستقامت استقامت احوال بدن که مطیه روح است درخواست مینماید و با انعام اشاره میکند که انتفاع بلذائذ و طیبات بدون
که تابع شفا است میسر شود و بدفع غضب و ضلال از سورتدبیر منکس اسباب مرض احتراز میکند و از انجمله است رقیه زیرا که صحابی بر مصروعی گذشته
بود این سوره را بر و خوانده دم کرد آن مصروع شفا یافت و وجه مناسبت گذشت و از انجمله است اساس زیرا که شعبی از ابن عباس رض
نقل کرده است که اساس کتابهای آسمانی قرآن است و اساس قرآن تحته الکتاب است پس هر کار پیش شود میباید که اساس قرآن التجا بوی شفا حاصل
کنی و نیز این سوره در کن نماز است و نماز اساس جمیع طاعات لانها تنهی عن الفحشاء و المنکر و نیز با تمام مناجات و تعاهد و تیسیر کردن اساس جمیع کمالات
است و نیز در این سوره معاد را مبدأ ربط داده اند بترتیب مراتب هر یک بر دیگر است مثلا انعام و غضب مترتب بر هدایت و استقامت مبتدا آنهاست هدایت
متوقف بر استقامت است و عبادت و عبادت متوقف بر دانستن افعال الهیت دنیا و آخرت که رحمن و رحیم و مالک یوم الدین از ان افعال

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

لشمار میکنید و افعال الهی آثار اسماء و صفات او تعالی است که حمد بر آنها مترتب است و از انجمله است سورة الصلوة زیرا که در نماز خواندن این سوره مروی است ابوهریره رضی الله عنه از این حضرت صلعم روایت میکند و آن حضرت از حضرت ربوبیت حکایت میفرماید که نماز را من قسمت کرده ام در میان خود و در میان بنده خود و حصه بنده را بر بنده میکوید بسم الله الرحمن الرحیم حق تعالی بجهت ملائکه میفرماید که به بینید بنده من مرا یاد کرد یعنی ذکری که جامع جمیع اسماء صفات و افعال من است از وی بظهور آمد و چون بنده میکوید الحمد لله رب العلمین حق تعالی میفرماید که بنده من مرا ستایش کرد یعنی ستایش آورد که جامع جمیع ستایشها است و چون بنده میکوید الرحمن الرحیم حق تعالی میفرماید که به بزرگی و تعظیم یاد کرد مرا بنده من چه هر چیز را من بنسبت کرده ام است که ایجاد هر چیز از من موافق حکمت و منفعت است و چون بنده میکوید مالک یوم الدین حق تعالی میفرماید خاص کرد بنده من مرا به بزرگی زیرا که روزی را او کرد که در آن روز دیگری را ملک و ملک اصلا نیست و چون بنده میکوید ایاک نعبد و ایاک نستعین حق تعالی میفرماید که مضمون این آیت مشترک است در میان من و در میان بنده من چه عبادت من حق است که مقتضای ربوبیت است و اعانت حق بنده است که از لوازم عبودیت است پس بلفظ ایاک نعبد حق مرا ادا کرد و بلفظ ایاک نستعین حق خود درخواست و چون بنده میکوید اهدنا الصراط المستقیم تا آخر سوره حق تعالی میفرماید که این همه برای بنده من است و بنده را سوال او داده ام یعنی طلب هدایت و استقامت و انعام و امان از غضب و ضلال این همه منافع بنده اند و بنده بطریق تذلل که رجوع عبودیت است آن را تقاضا میکند پس حق ربوبیت مقتضی آنست که او را باین مطالب رسانند و از انجمله است سبع المثانی یعنی هفت آیتی که تکرار کرده میشود در هر نماز و آن هفت آیت این است بسم الله الرحمن الرحیم که مفتاح باب ذکر است و الحمد لله رب العالمین که مفتاح باب شکر است الرحمن الرحیم که مفتاح باب رجا را میدهد است مالک یوم الدین که مفتاح باب خوف و بیم است ایاک نعبد و ایاک نستعین که مفتاح باب اخلاص است و اخلاص بتواند میشود از معرفت عبودیت و معرفت ربوبیت و اهدنا الصراط المستقیم مفتاح باب دعا و تضرع است و صراط الذین انعمت علیهم تا آخر سوره مفتاح باب اویست است و اقتدا با رواح طیبه استنزال برکات و انوار آنها است که بسبب آن سالک را از رجوع و نزع امن حاصل میکرد و در حکم قرآنی که اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم چون کلمه شنیدم را که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم است باین هفت ضم کرده شود هشت معالیدند و جانیه برای هشت باب بهشت بدست آید و از آن جمله است قرآن عظیم زیرا که این سوره از جمیع سور اعظم و افضل است در ثواب و از انجمله است سوره تعلیم المسئله زیرا که آداب سوال از پروردگار در این سوره بندگان را تعلیم شده است که اول ثنا بعد از آن اخلاص بعد از آن دعا نمایند و از انجمله است کافیه زیرا که در حدیث شریف است که این سوره از غیر آن کفایت میکند و هیچ سوره دیگر از این کفایت نمیکند و از آن جمله است ام الکتاب و ام القرآن زیرا که این سوره بر هر سه علم که موجب کمال علمی و عملی بنده است مشتمل است و آن سه علم علم شریعت است یعنی تکلیفات شرعیه علم طریقت یعنی شناختن معاملات قلوب و علم حقیقت یعنی دریافت مکاشفات ارواح اعالم شریعت پس و قسم دوم اول اصول عقاید و دوم فروع احکام از علم اصول در این سوره اول معرفت ذات است آنکه چیزیست که موجودات همه بآن چیز قائم اند مانند قیام اجسام بارواح باز معرفت وجود آن ذات مقدس است باین دلیل که اند رحمت خواهد الطرفین ممکن را ترجیح داده است پس لابد موجودی باید باز معرفت صفات او تعالیست بآنکه آن صفات همه کمالات اند که موجب حمد کمال اند و دلیل آن تربیت است زیرا که پرورش بدون حیات علم و اراده و قدرت متصور نیست و نیز دلیل آن رحمت است زیرا که حقیقت رحمت بخشیدن آنچه در کار است و این بخشیدن بدون دانستن احوال مرحومین بتفصیل و دانستن آنچه لایق هر یک است باستیفاء قدرت بر سانیدن هر چیز بهر کس بطرق عالم شق یا کید یکدیگر و میان تدبیر متضاد و جمیع کثرات ممکن بیست و نیز دلیل آن جزا است زیرا که جز ابغیر شیدن و دیدن احوال مکلفین و افعال آنها و بغیر کلام که بآن تکلیف شده ممکن نیست باز معرفت اسمائی تعالیست بآنکه حقائق اسماء سابقه تدریجه اند میان او و میان خلق او و بآن

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حقایق می بیند و می شنود و مهربان می شود و تفضیل میدهد بعضی را بر بعضی باز معرفت توحید است باین دلیل که او رب کل ماعدا است و هر چه سوای او است مربوب او است پس او در مرتبه و منصب با و شریک نمی تواند شد و با وجود او اصناف دیگری باقی نمی ماند پس اگر آن را دیگر فرض کنیم لغو باشد و غیر قابل الوهیت میشود باز معرفت استحقاق او برای عبادت است باین دلیل که هر چیز را در هر حالت و هر حاجت رجوع با و است و احتیاج به جناب او در حالت ابتدا ربوبیت او در حالت وسط بدایت و رحمیت او در حالت انتها مالکیت او روز جزا را و چون او است که در این حالات و در این حاجات انعام و تفضل میفرماید پس مستحق عبادت او باشد باز معرفت نبوت و ولایت و مراتب ایمان در صراط المستقیم و صراط الذین انعمت علیهم مذکور است و معرفت شر و بدعت و فسق و غضب و ضلال منظور و معرفت سعادت و شقاوت ازین دو معرفت حاصل میشود و معرفت فضل و عدل باین دو صفت که الرحمن الرحیم و مالک یوم الدین معرفت حکمت او تعالی از ایجاد یافته میشود که از عبادت استقامت روی میدهد و از استقامت انعام و بر شقاوت و ضلالت غضب مترتب میشود و معرفت قضا و قدر از ذکر عبادت و استعانت حاصل میکرد و زیرا که اگر خلاف تکلیف مقدر نمی فرمود استعانت را و چی نمیشد و معرفت مبدأ به بسم الله است تا مالک یوم الدین و معرفت معاد از مالک یوم الدین تا ذکر انعام و غضب و از علم فروع معرفت عبادات به تعبد و معرفت معاملات و مناکحات و حکومات به تستعین زیرا که هوا معارض عقل در معاملات میشود پس واجب و مندوب و مباح و صحیح را بهدایت توان دانست و حرام و مکروه و فاسد را بغضب و ضلال توان شناخت و ماخذ معاملات و عبادات که امر و نهی است از ذکر عبادت و غضب معلوم میشود و ثمرهٔ امر و نهی که وعد و وعید است بانعام و غضب منکشف میکرد و علم طریقت که معرفت کمال قوت نظریه و عملیه است بصراط مستقیم ادا کرده شد و نقصان این هر دو قوت را بغضب و ضلال ذکر کرده آمد و در طریقت انچه رعایت او واجب است در ابتدای سلوک بعبادت مسمی است و در وسط سلوک باستعانت ملقب است و در نهایت آن باستقامت نامزد است و معرفت اوصاف نفس از ذکر غضب و ضلال معلوم توان کرد که حقیقت آن انحراف نفس از جادهٔ استقامت است و معرفت اوصاف قلب باستقامت و هدایت توان شناخت و معرفت تجلیه بعبادت و استعانت و تجلیه بهدایت و استقامت و در تجلیه لابد است از خلوص عن الشهوتین و آن را تعبیر فرموده اند بعبادت که ضد شهوت است و نیز لابد است از خلوص از غضب و آن بذکر رحمت الهی اشاره فرموده اند زیرا که هر که امید وار رحمت الهی باشد او را غضب مرحوم الهی چه ستم روا بود و در حدیث شریف وارد است الراحمون یرحمهم الرحمن ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء و پرهیز از هوا باستقامت بیان فرموده اند زیرا که هوا مشتمل از جادهٔ استقامت می انگیزاند و از فروع شهوت و غضب و هوا چند چیز است اول حسد و خلاصی ازان بالحمد لله رب العلمین است زیرا که دلالت میکند که بنده راضی و خشنود شد بعطایای الهی و در حق کافهٔ خلائق او و حسد ضد این خشنودی است دوم بخل است و طریق خلاصی ازان بملاحظهٔ معنی رب العالمین است زیرا که هر نعمت چون پیدا کردهٔ خدا است پس بخل آنچه ملک این کس نباشد چه معنی دارد سوم عجب است و طریق خلاصی ازان بمضمون ایاک نعبد است و چهارم کبر است و طریق خلاصی ازان بمضمون ایاک نستعین است و پنجم کفر و بدعت است و طریق خلاصی ازین هر دو احتراز از غضب و ضلال است و نیز در تجلیه لابد است از توسط در اخلاق مذمومه مثل تعنف و شجاعت و سخا و در اعتقادات نیز که مائل بافراط و تفریط نشود و در اعمال نیز که از حد سهایت محفوظ شود از مرتبهٔ اهمال و تقصیر تجاوز کند و باین توسط اشاره واقع شده است بصراط مستقیم و نیز در تجلیه لابد است از زهد و محبت و شوق و این همه را بالحمد ادا فرموده اند زیرا که چون همه نعمت ها را از خدا و بیاسباب و نظر از ساط کشت و زهد در اسباب حاصل آمد و محبت و شوق منعم جبلی هر انسان بلکه هر حیوان است او نیز در تجلیه لابد است از اظهار احتیاج و آن باستعانت میشود از تامل قرآن بعبادت مفهوم میشود از معرفت عزت ربوبیت و ذلت بشریت ما مضمون ان مجموع رب العالمین ایاک نعبد و نیز در تجلیه لابد است از معرفت حاجات و معرفت استعاذه فرموده اند

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بیای الصاق یعنی اتصال روحانی که بنده را با خالق خود حاصل است بیت اتصالی بی تکیف بقیاس ✣ هست رب الناس را با جان ناس ✣
واز مقام ذکر یاد کردن اسمای خمسه دین سوسه نشان داده اند و از مقام شکر بحمد و از مقام رضا بحمت سوال از مقام خوف بمالکیت روز جزا و ذکر
غضب و از مقام اخلاص بایاک نعبد و از مقام دعا باهدنا و از مقام اویست ارواح طیبه بصراط الذین انعمت علیهم و تحذیر از مقام
بدو توسل بارواح خبیثه بلفظ غیر المغضوب علیهم ولا الضالین بیت نخست موعظت پیر صحبتم این است ✣ کز مصاحب ناجنس احتراز کنید ✣
وعلم حقیت که علم مکاشفه است ازین سوره باین طریق فهم توان کرد که معرفت سر ربوبیت بکلمه الحمد لله حاصل میشود زیرا که رجوع جمد کل بسوی
او نیست الا بقیام وجود کل باو و همین است مدلول بای تسمیه معرفت تجلی جلالی بمالک یوم الدین و ذکر غضب و معرفت تجلی جمالی
بذکر رحمن و رحیم و انعام و معرفت کمالات الهی از الحمد لله تا یوم الدین و معرفت اسمای الهی بذکر اسمای خمسه و معرفت نفس بذکر ضلال و
معرفت تقلب باستعانت و معرفت روح بهدایت و معرفت سر خفی و مافوقه بذکر استقامت و انعام و معرفت سر نبوت بالحمد لله رحیم و بذکر
انعام معرفت وحی بلفظ باز برا که حقیقت وحی اتصال بعض ارواح ببعض دیگر است تا آنکه این سلسله اتصالی واصل بحق گردد و منتهی شود و
بحث فرق درمیان نبوت و ولایت بذکر تابع و متبوع در صراط الذین انعمت علیهم توان دانست و بحث احوال و مقامات
بایاک نعبد و ایاک نستعین و ذکر هدایت و استقامت و انعام توان فهمید و مرتبه علم الیقین بذکر الفاظ غیبت که از الحمد لله تا مالک
یوم الدین است حاصل میگردد و عین الیقین بخطاب ایاک و معرفت حق الیقین و ذکر رحمت و هدایت و انعام و استقامت و سر قضا و قدر
بلفظ رحیم که مفید تخصیص هر یک بقدر استعداد او است توان فهمید و معرفت اسرار عبادات از تفریع آن بر اسمای خمسه توان دانست
و اسرار معاملات را بتفریع هدایت بر استعانت توان شناخت و اسرار امور اخروی با انعام بر صراط مستقیم و غضب بر غیر مستقیم و ضالین
و تغیر عالم شهادت برای عالم غیب از لفظ استعانت مفهوم شد و فنای ماسوی الله در آن ذات بمالک یوم الدین افاده
فرمود و بقا باستقامت و انعام ارشاد نموده اند در یخا باید دانست که مداخل شیطان که بیشتر در آمد او در دل آدمی از این جهت است
و اصل سه راه است شهوت و غضب و هوا شهوت را بهیمیت گویند و غضب را سبعیت و هوا را شیطانیت و مرتبه غضب بالاتر از شهوت
است و مرتبه هوا بالاتر از غضب گویند که انسان بسبب شهوت بر جان خود ظلم میکند و بسبب غضب بر غیر خود و بسبب هوا بر هر دو کار خود و
لهذا در حدیث شریف وارد است که الظلم ثلثة فظلم لا یغفر و ظلم لا یترکه و ظلم عسی الله ان یترکه فالظلم الذی لا یغفر هو الشرک
بالله و الظلم الذی لا یترک ظلم العباد بعضهم بعضا و الظلم الذی عسی الله ان یترکه هو ظلم الانسان نفسه و نتیجه شهوت
در آدمی دو چیز است حرص و بخل و نتیجه غضب نیز دو چیز است عجب و تکبر و نتیجه هوا نیز دو چیز است کفر و بدعت و از اجتماع این شش چیز در آدمی
خصلتی مذمم پیدا میشود که نهایت اخلاق ذمیمه است و آن را حسد گویند حکمای حکمت ایمانی چنین فرموده اند که مرتبه حسد در اخلاق ذمیمه مثل مرتبه
شیطان در اشخاص معونه است چون این تمهید معلوم شد باید دانست که اسمای ثلثه که در بسم الله واقع شده اند برای دفع اخلاق ثلثه
اصلیه اند و آیات سبعه فاتحه واقع اخلاق سبعه فرعیه اند بیانش آنکه هر که الله را شناخت شیطان هوا از و گریخت و هر که رحمانیت
او را دریافت از غضب بالکلیه پاک شد و هر که رحیمیت او را بخود دید روا نخواهد داشت که بر نفس خود ظلم کند و با فعال بهیمیه
او را ملطخ سازد و چون الحمد لله گفت مرتبه شکر حاصل نمود و قناعت بموجود نصیب او شد و بت شهوت را شکست و هر
رب العالمین را معتقد شد حرص او بکلی دور شد و بخل او نیز راه عدم گرفت چه حرص در آن چیز است که نزد خود موجود نیست
و بخل در آن چیز که نزد خود موجود است و هر چه از موجود و غیر موجود می بیند همه را بر موجد حقیقی او تعالی حواله میکند و هر که مالک یوم جزا
را شناخت بعد ازان که رحمن و رحیم را دانسته بود غضب او زائل گشت و هر که ایاک نعبد و ایاک نستعین بر زبان آورد تکبر را

بیان مدخل شیطان در آدمی
mandegar.tarikhema.org
Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فایده در بیان بعضی فضائل این سوره

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مردویه و دیلمی و ضیائی مقدسی در احادیث مختاره خود روایت میکند که آنحضرت فرموده اند چهار چیز از کنج عرش بدر آمده اند یکی از چهار ایشان کنج بسوی این چهار از ان کنج بسی بدر آمد آیت الکرسی خاتمه سوره بقره و سوره کوثر و ابو نعیم و دیلمی از ابو الدرداء روایت کرده اند که آنحضرت فرموده که فاتحة الکتاب کفایت میکند از هیچ چیز از قرآن کفایت نمیکند و اگر فاتحة الکتاب را در یک پله ترازو نهند و تمام قرآن دیگر را در پله دیگر البته فاتحة الکتاب هفت چند قرآن آید و ابو عبید در فضائل قرآن از حضرت حسن بصری رض روایت میکند که آنحضرت فرموده است هر که فاتحة الکتاب را بخواند گویا توریت و انجیل و زبور و فرقان را خوانده باشد و بیهقی در تفسیر کبیر و کتاب المصاحف ابن انباری و کتاب الشعلبه ابو الشیخ و حلیة الاولیای ابو نعیم وارد است که ابلیس علیه اللعنة چهار بار در عمر خود نوحه و زاری و خاک بر سر انداختن اتفاق افتاد اول وقتیکه از رحمت رانده شد و وقتیکه او را از آسمانها بزیر آورده بر زمین انداختند و وقتیکه بعثت آنحضرت صلعم واقع شد و وقتیکه فاتحة الکتاب نازل شد و ابو الشیخ در کتاب الثواب آورده است که هر که را حاجتی باشد میباید که فاتحة الکتاب بخواند و بعد از ختم حاجت خود بخواهد ان شاء الله تعالی آن حاجت برآید و ثعلبی از شعبی روایت کرده است که شخصی نزد او آمد و شکایت درد گرده کرد شعبی باو گفت که ترا لازم است که هیچ القرآن بخوانی و بر جای درد دم کنی باو گفت که اساس القرآن چیست شعبی گفت فاتحة الکتاب و در اعمال مجربه مشایخ مذکور است که سوره فاتحه اسم اعظم است برای هر مطلب میتوان خواند و این را بر چهار طریق است اول آنکه باین سنت فجر و بعد از فرض اتصال صبح بسم الله بالام احمد چهل و یک مرتبه تا چهل روز بخوانند بر مطلبی که باشد ان شاء الله تعالی کرده و اگر شفای مریض یا کشاده شدن شوهر مطلوب باشد در وقت دم کردن آن مریض و سحر بنوشانند و دوم آنکه روز یکشنبه اول ماه در سان سنت و فرض فجر بی فاصله اتصال صبح بالام هفتاد مرتبه بخوانند بعد از ان هر روز بهمان وقت ده ده بار کم کنند تا روز شنبه ختم شود اگر در ماه اول مطلب حاصل نشود در ماه دوم و سوم نیز بهمین کنند و لو خشن این سوره بر کاسه چینی بگلاب و مشک و زعفران و شسته خوراندن آن برای شفای امراض مزمنه جهل روز مجرب است و دندان محمود در شکم و دیگر دردها هفت بار خوانده دم کردن نیز مجرب است بسم الله الرحمن الرحیم سوره البقره یعنی سوره که در آن ذکر بقره است مدنی است دو صد و هشتاد و شش آیت است شش هزار و صد و بیست و یک کلمه است و سیصد و پانصد حرف است و این دراز ترین سورتهای قرآنی است و احکام شرعیه که ازین سوره مستنبط میشوند آنقدر از هیچ سوره مستنبط نشده اند اهل تفسیر نوشته اند که پانصد حکم شرعی درین سوره مندرج است و یک آیت مداینت که در وی است اطول آیات قرآنی است و در بیست حکم شرعی مشتمل است و هر چند درین سوره انواع امر عجیبه اصناف شیون غریبه الهیه مذکور و مسطور است اما در تسمیه و تخصیص باضافت بسوی بقره فرموده اند و این سوره را سورة البقر نامیده اند بدو وجه اول آنکه بقره که ذکر او درین سوره آمده در هیچ سوره دیگر نیست سوای این سوره مذکور نشده پس قصه بقره خاصه این سوره است و در مقام امتیاز باضافت بخاصه شی فرد است دوم آنکه قصه بقره بر جمیع مهمات دین دلالت میکند پس آن قصه گویا خلاصه تمام قرآن است و علی الخصوص خلاصه مطالب این سوره است تفصیل این اجمال آنکه مهم اعظم دینی اثبات وجود صانع است و ازین قصه این مهم بهمین طریق مستفاد میشود که زنده شدن کشته از ذات خود نبود و الا هر کشته زنده میشد و نه بزدن اعضای بقره بری و الا هر وقت بزدن اعضای بقره بر میت آن میت زنده میشد پس نبود الا بمحض قدرت او تعالی و بهمین سبب بلکه نزد این سبب و بهمین جا قدرت او تعالی نیز ثابت بلکه حکمت او نیز زیرا که از زنده کردن این مرده شعار فرمود تا که دل مرده را نیز بدرجه نفس اماره زنده میتوان کرد و مهم دیگر اثبات نبوت است و این مهم از ان قصه صریح ثابت شد زیرا که آن قصه معجزه حضرت موسی بود علی نبینا و چون نبوت حضرت موسی ثابت شد نبوت جمیع انبیای متقدمین و متاخرین ثابت شد زیرا که جمیع انبیا از دو حال بیرون نیستند یا مصدق حضرت موسی بود و یا مصدق موسی و مصدق مصدق صادق صادق اند و در ضمن اثبات نبوت و رفعه اشاره ای است خفی مفید بانکه اطاعت انبیا علیهم السلام مطلقه

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وجه حکم بر مردم واجب است تا موت کم شود و فضیحت واقع نشود مانند آنچه کویندکان اتخاذ نام دارا پیش آمد باز مهم سوم استقامت است و این مطلب ازین قصه باین نوع مستفاد شد که قاتل آن مقتول طلب دنیا کرد و ذلیل شد پس معلوم شد که طلب دنیا ذلت است و طلب ماسوی الله خطا باز مهم چهارم مجاهده است و این قصه بر مجاهده و شرائط مجاهده بوجه اشباع دلالت میکند مثلاً باید که مجاهد بقتل نفس اماره در زمان پیری نباشد زیرا که چون هوای نفسانی در قوی و جوارح رکود پیشه و اندیشه استحکام پذیرفته باشد قلع آن بسیار دشوار است علی الخصوص که وقت ضعف و تساقط قوی است از ضعیف نمی آید که درخت قوی را از بیخ برکند و نیز باید که در زمان سستی جوانی و عنفوان شباب هم نباشد زیرا که عقل در آنوقت کم و بی تجربه است طاقت محاربه هوا ندارد و غالب که مغلوب خواهد شد و نیز از شرائط مجاهده صغرت صلاح است که بنظر الناظرین شان اوست و سلامت است از انهماک در اعمال دنیوی مثل زراعت و تجارت و صحت استعداد است و بیماغ بودن جوهر روح و علی هذا القیاس باز مهم پنجم معاد است و این مهم نیز حسب از ین قصه ثابت میشود زیرا که حیات مفارقه از بدن مقتول باز بسوی آن بدن عود کرد و همین پنج مهم است که خلاصه مطالب این سوره است و باقی امور متممات و مقدمات این امور پنجگانه اند باید دانست که در مسند امام احمد و دیگر کتب معتبره حدیث وارد شده که آن حضرت فرموده اند که سورهٔ بقره بمنزله کوهان قرآن است همراه هر هر آیتی ازان هشتاد هشتاد فرشته نازل شد و آیت الکرسی که بهترین آیات قرآن است از زیر عرش آورده و درین سوره گذاشته اند و ازین حدیث معلوم میشود که آیت الکرسی بمنزلهٔ دل این سوره است و فی الواقع بعد از تامل و امعان نظر دریافته میشود که جمیع مطالب این سوره گرداگرد همین آیت دوران میکنند آنچه بمنزلهٔ جان است لفظ الحی القیوم است که در آیت الکرسی واقع است و جمیع آیات سوره شیون و مظاهر این کلمه اند چنانچه جمیع اعضای انسانی مظاهر شیون جان پاک اند تفصیل این مقام بحدی طویل است که این تفسیر تحمل گنجایش آن ندارد و الحکم ما یدرک کله لا یترک کله بطوق نمونه چیزی نوشتن ضرور است بعون ربانی شنید چیزی که افاضهٔ آن در ین سوره منظور است حیات و قیومیت اوتعالی است که بر نگارنگ ظهور در عالم جلوه گر شده اول حیات هر هر فرد از افراد انسانی است که کنتم امواتا فاحیاکم بآن اشاره میفرماید باز حیات و قیام تمام نوع است بایجاد ابوالاباد اعطای منصب خلافت او را و استقرار و تمکین او در زمین که واذ قال ربك للملئکة انی جاعل فی الارض خلیفة تا آخر قصه شرح آنست باز حیات قیام خاندانی است از خاندانهای این نوع که مانند آن خاندان خاندانی دیگر در عظمت و جاه عدد اصد و طول مکث دیگری تا وقت نزول این سوره موجود نشده بود و ابتدای شرح این حیات و قیام از آغاز کوع یابنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم که در حسیاره واقع است امتداد کشیده و از خلال اقسام حیات که در خاندان عالی ظهور فرموده است اول آن قسم را بیان فرموده اند که در وقت فرعون که قصد ازالهٔ حیات این خاندان کرده بود بذبح ابناء و ابقای نساء ظهور نمود بعد ازان حیات قلوب این خاندان بداون توریت با وصف انکه جاهلان این خاندان بگوساله پرستی در فکر ازالهٔ این حیات شده بودند ارشاد شده و طریق دفع مضرت گوساله پرستی که بصورت قتل بود و یعنی احیای خاندان مانند قطع عضو متآکل نیز ضمیمهٔ آن ارشاد شده باز حاجهٔ دیگر که بی ادبانه سوال رویت کرده حیات خود را باد دادند بدعای حضرت موسیٰ خلعت حیات از سر نو پوشیدند باز تمام بنی اسرائیل چون بنافرمانی حضرت موسیٰ در تیه گرفتار شده قریب بود که فقد حیات خود را دریابند از جانب غیب اول از سحاب حی و قائمی آبنا سایه بر ایشان دراکردند من و سلوی نازل فرمودند بعد ازان بدیهی نشان دادند بعد ازان چشمهای آب روان از سنگ خارا و در نتا صورت حیات ایشان برهم نشود و چون درین خاندان فرقه بتک حرمت سبت مستحق ازالهٔ حیات انسانیه شده خلعت حیات خسیسه حیوانیه او بدل آن حیات طیبهٔ انسانیه در بر گشیده مسوخ گشتند عنایت الهی شهر آنها را از بیخ برانداخت و این قصه برای دیگران عبرت ساخت بقیه حیات قیام این خاندان بامثال امعاسی مختل نشود باز در قصهٔ بقره حیات عجیبه غریبه دیگر فرموده دستور العمل بدلهای ایشان ارشاد نموده و

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

باوصف این همه قسوت قلوب اینها بقتال و تشاجر مشغول شدن و بسبب نفاق فیمابین نقض عهود و مواثیق الهی کردن و فکر ازالهٔ قیام این خاندان منهمک گشتن و ظهور عنایات الهی پی در پی ارشاد شده تا آنکه کلام متحرشد به بیان حرص ایشان برحیات و فرار از موت باوجود آنکه اسباب حیات را از هیچ برنمیکنند و دواعی موت را از هرطرف برای خود جمع میساختند پس فعل ایشان مناقض خواهش ایشان بود و عجب تر باوجود شدت حرص برحیات و قیام خاندان خود یافرشته که برین کار موکل است و حیات و قیام هر خاندان دینی بامداد اعانت اوست دشمنی می ورزند چنانچه در آیت قل من کان عدوا لجبریل مذکورست و بطریق تنبه این کلام اشتغال این فرقه بسحر و دیگر کلمات کفر که مزیل حیات غیبیه الهیه اند نیز در معرض بیان آمد تا آنکه قصهٔ این خاندان تمام شد من بعد بیان حی و قائمی خاندان دیگر از بنی اسمعیل شروع فرموده اند و ابتدای آن از آیت واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات آغاز نهاده اول قیام خاندان اسمعیل به بنا کعبهٔ معظمه و بنای آنخانه بتجلی اشیانه و آن بقعهٔ متبرکه ارشاد شده بعد ازان امر باستقبال آن خانه در عبادات و تعظیم و حرمت آن که سبب قیام آن خاندان بود اشعار فرموده و چون از بیان حی و قائمی این دو خاندان عمده فارغ شدند چند قسم از حیات که بظاهر منافی حیات معلوم میشوند و در حقیقت خلاصهٔ اقسام حیات اند بطریق تنبیه سرکرده اند از آنجمله است شهادت فی سبیل الله که بمقتضای ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون بهترین انواع حیات است و لهذا از اسباب این نوع حیات تشجیع فرموده و دلیر کرده اند و به صبر بر مصائب و عدهٔ اجر جزیل و بشارت عمده عنایت فرموده و از آنجمله است مقدمهٔ قصاص که بظاهر سلب حیات از قاتل است و در حقیقت سبب زندگی عالمی و از آنجمله است حیات معنوی هریست بانفاذ وصیت او بی تبدیل و تغییر و از آنجمله است حیات روح بکرسنه و تشنه داشتن بدن در صوم و از آنجمله است حیات دین بمشغولی بجهاد و قتال با اعدای دین که در آیهٔ وقاتلوا فی سبیل الله تا آخر قصه مذکورست و از آنجمله است حی و قائمی ملت باقامت شعائر حج و مکانی که منسوب و منشا این خاندان حالیست و ایام حج باز متوجه میشوند حی و قائمی هر هر خانه به بیان آداب نکاح و منع از قربان در حالت حیض که موجب ابقای حیات خبیثهٔ فاسده است و منع از اتلاف حقوق زوجیت به بهانهٔ قسم که آزاد در عرف شرع ایلا نامند و پرسش یتیمان کیفیت انفاق بر اقارب نیز در ضمن خانه داری مذکور شده بعد ازان اگر نوبت بانفساخ عقد نکاح و برهمی خانه داری واقع شود که آزاد در عرف شرع طلاق نامند در بقای آن نکاح و قائم داشتن حقوق آنخانه داری بمحافظت عدت و دادن متعه و ارضاع اولاد چه قسم باید کوشید تا حی و قائمی آن عقد بالکلیه هم نشود و این مضامین تا آیت الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم ممتدست و چون ازین همه فارغ شدند چند قصهٔ عجیبه از جنس حیات غیبیه بی اسباب ظاهر ارشاد فرموده اند تا معنی حی و قیوم قبل از نزول این کلمه بعد از نزول آن در اذهان سامعان مستقر پذیرد آنچه قبل از نزول این کلمه ست دو قصه ست اول قصهٔ حیات لبعی از بنی اسرائیل که از وبا فرار کرده مردند و باز بدعای حضرت حزقیل زنده شدند دوم قصهٔ حضرت سموئیل و طالوت که بعد از زوال قیام خاندان بنی اسرائیل اعادهٔ آن قیام نمودند و آخر بدست حضرت داود و آمدن تابوت السکینه قیومیت اتم و ارفر ظهور نمود و آنچه بعد از نزول این کلمه ست چند قصه ست اول قصهٔ نمرود با حضرت ابراهیم که احیا و اماتت الهی را نفهمید و خود را بمحی و ممیت قرار داد دوم قصهٔ حضرت عزیر که احیای حیات و قیام شهر و بران را باستعباد نمودند تا آنکه بحق الیقین بوجود و بسعاری خود اعاده حیات و قیام را معلوم کردند سوم قصهٔ حضرت ابراهیم که کیفیت احیای موتی توقف داشتند تا آنکه بعین الیقین کیفیت آن را بر مرغان سر بریده و پر کنده دیدند و این مضامین تا آیت مثل الذین ینفقون اموالهم ختم شد بعد ازان نوبت ذکر حی و قائمی اموال شروع شد و حی که موجب حیات و قائمی اموال و اولاد است از ربوا خواری و در حقیقت موجب اتلاف آن اموال است عند الله مفصل بیان شده و بعکس آن انفاق و نصرت فی سبیل الله که اولاد ان مزید موجب تلف اموالست عند الله موجب حیات و تضاعف آن تقویت آن نیز ارشاد شده و برای حی و قائمی اموال در دیگر معاملات

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مشروعه از مبایعات و مداینات و سور العلی و رباب کتابت و شهادت و عنایت فرمودند و سوره را ختم فرمودند پس معلوم شد که مطالب این
سوره همه شرح و بسط حی و قیوم اند و این کلمه نیز از جان این سوره است و آیت الکرسی بمثابه قلب این سوره و تمام این سوره و نیز اعضا
و جوارح و الله اعلم و نیز این سوره در میان تحدیدات زمانیه و مکانیه شرعیه خصوصیتی دارد که سوره دیگر را آن خصوصیت نیست اول ذکر از دین
حضرت موسی است علی نبینا و علیه السلام که اصل معتبرست نزد ارباب ملت سوره یا نهست باز ذکر ماه مبارک رمضان و تعین مدت صوم
مفروض بآن باز ذکر اشهر الحج که عبارت از شوال و ذی القعده و عشره ذی حجه است باز ذکر شهر الحرام که چهار اند و ابتدای قتل در آنها
حرام بود و حسنات در آنها متضاعف میشوند و سیئات متکاثف باز بیان مدت حیض که قربان منکوحه و مملوکه در آن حرام است باز
ذکر مدت ایلا که چهار ماه است باز ذکر عدت طلاق که مدت سه حیض یا سه طهر است باز ذکر عدت وفات که مدت چهار ماه و ده روز
است و نهایتش تا یکسال نیز میکشد این است بیان تحدیدات شرعیه که تعلق بزمان دارد آما تحدیداتی که تعلق بمکان دارد پس
از انجمله است استقبال که بکعبه معظمه و مسجد الحرام تعلق دارد و حرمت تمام شهر مکه و کرد و پیش او که عبارت از حرم است و مقام ابراهیم
مصلی ساختن از توابع آنست و از انجمله است صفا و مروه که طواف و سعی در میان آن هر دو واجب است و از ان جمله است عرفات
و مشعر الحرام و منی که در آیه فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه و من تاخر فلا اثم علیه اشاره به بیتوتت در آن مقام است و بیان جزای
ارتکاب محظورات احرام در صورت عدم استطاعت از صوم سه روز در منی همین شش و علی هذا القیاس شرعیت تمتع را بسکان
حرم خاص ساختن و ایجاب صوم عشره کامله در صورت عدم تیسر هدی بر متمتع نیز در منی آمده و علم بخصوصیات زمانیه و مکانیه که احکام
شرعیه بآنها تعلق دارند از ان قبیل است که بدون وحی اصلا دریافته نمی شود و تقیدی محض است که عقل را هیچ حیله امکان
وقوف بر آن نیست پس سوره تی که مشتمل بر این علم باشد کمال عراقت دارد و در وحی بودن و لهذا این سوره را باین سبب خصوصیتی
بهمرسیده که در چند چیز از جمیع سور قرانی ممتاز است از انجمله آنکه ابن ابی شیبه از ابن مسعود رضی روایت میکند که من حلف بسورة البقرة فعلیه
بکل اية منها یمین یعنی هر که سوگند خورد بسوره بقره پس بر وی بشمار هر آیت از ان سوره یک قسم میشود پس گویا بسوره بقره قسم خوردن
دو صد و هشتاد و شش قسم خوردن است و همین مضمون را ابن ابی شیبه از مجاهد مرفوعا روایت میکند که قال رسول الله صلعم من
حلف بسورة البقرة فعلیه بکل اية منها یمین صبر فمن شاء برّ ومن شاء فجر و از انجمله است که در صحیح مسلم از انس بن مالک رضی روایت
آورده که کان الرجل اذا قرأ البقرة و ال عمران جدّ فینا یعنی وقتیکه شخصی از زمره ما سوره بقره و سوره ال عمران خوانده تمام میکرد
او را در میان ما عظمتی و جاهی پیدا میشد و لهذا در حدیث شریف آمده است که آنحضرت لشکری میفرستادند و در تعین امیر تردد و تشتت هر یک
را از اهل لشکر بخصوص خود طلبیده تفتیش فرمودند که کدام کدام سوره از قرآن یاد دارید هر کس آنچه یاد داشت میخواند تا آنکه نوبت بنوجوانی رسید
که در سال از همه خردتر بود از و نیز پرسیدند که تو کدام کدام سوره از قرآن یاد داری عرض کرد که فلان سوره و فلان سوره و سوره بقره نیز
آنحضرت فرمودند که آیا سوره بقره نیز یاد داری عرض کرد که آری یا رسول الله فرمودند برو تو امیر این لشکری در آن وقت شیخی از کبرای
آنقوم عرض کرد که یا رسول الله من هم میتوانستم سوره بقره را یاد گرفت لیکن ترسیدم که اگر سوره بقره را یاد گیرم آنرا در تهجد بسبب طول
آن هر روز نخواهم توانست خواند ازین جهت این سوره را یاد نگرفتم فرمودند این خیال نکنید و قرآن را یاد موزید زیرا که هر که قرآن
را یاد موزد و در تهجد بخواند مثال او مانند انبانی است پر از مشک که دهان آنرا وا کرده گذاشته اند بوی آن در هر مکان میرسد و کسی که قرآن
را یاد میگیرد و باز نخواند و قرآن در سینه او میباشد مانند انبانی است پر از مشک که سر بند آنرا محکم بسته اند و بحدیث ترمذی و نسائی و ابن ماجه و
در شعب الایمان از ابو هریره و بیهقی در کتاب الدلائل از عثمان بن ابی العاص رضی روایت آورده که من جمع مسائل العلوم و با وجود آن آنحضرت مرا صعوبه در ازی

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شهر طائف واوند باین جهت که من سوره بقره خوانده بودم و از انجمله آنست که بطریق تواتر از آنحضرت ثابت شده که میفرمودند که بقره را در خانهای خود بخوانید زیرا که شیطان از انخانه میگریزد که در وی سوره بقره خوانده شود و ابو یعلی و طبرانی و بیهقی در شعب الایمان از سهیل ابن سعد روایت کرده اند که آنحضرت فرمودند هر چیزرا کوهانی است و کوهان قرآن سوره بقره است هر که این سوره را در خانه خود در روز نخواند شیطان تا سه شب دران خانه مذر آید و از انجمله آنست که در حدیث متواتر در حق این سوره فرمودند که لا یستطیعها البطلة یعنی توانائی معارضه این سوره ندارند ساحران و نیز فرمودند که تعلموا سورة البقرة فان تعلمها برکة وترکها حسرة و از ان جمله آنست که در حدیث شهرت دارد شده که سوره بقره و سوره آل عمران روز قیامت بصورت دو ابر یا دو سایبان سیاه خواهند آمد و در میان این هر دو سوره خطی و در خشانی خواهد بود یا مانند دو فرقه از مرغان پرنده مانند کبوتران و کلنگان صف زده خواهند آمد و از طرف خواننده خود در شفاعت مجادله و اصرار خواهند کرد تا آنکه او را بهشت خواهند برد و کذا این دو سوره را از بهر این لقب داده اند اصفهانی در کتاب الترغیب خود از عبد الواحد بن این روایت آورده که آنحضرت میفرمودند که هر که سوره بقره و آل عمران را در شب جمعه بخواند او را اجری میدهند که مابین لبید او عروبا پر میکند لبید ارض زمین هفتم و عروبا نام آسمان هفتم است و ازان جمله آنست که ابو عبید از ام الدرداء رضی روایت میکند که شخصی از خوانندگان قرآن شب هنگام بر همسایه خود تاخت و او را کشت و وقت صبح آن شخص را گرفته بقصاص کشتند چون او را در قبر ساختند تمام قرآن سوره سوره از سینه او گریخته میرفت تا آنکه سوره بقره و آل عمران همراه او تا یک جمعه ماندند و او را از عذاب محافظت کردند بعد از یک جمعه سوره آل عمران نیز گریخته رفت و سوره بقره تا یک جمعه دیگر محافظت او نمود و فرشتگان عذاب را آمدن ندادند تا آنکه از جناب رب العزة ندا در رسید که ما أبدل القول لدی وما أنا بظلام للعبید بشنیدن این ندا سوره بقره نیز آمده رفت ام الدرداء میگفت که وقتیکه این سوره برآمد چنان نمود که ابر کلانی برآمد و از انجاست که بخاری تعلیقا و مسلم و دیگر اصحاب صحاح بسند صحیح روایت کرده اند که اسید بن حضیر روزی وقت شب در خانه خود سوره بقره میخواند و اسپ او نزدیک آن جا بسته بود ناگاه اسپ جولان شروع کرد و اسید از خواندن باز ماند بمجرد سکوت اسپ ساکن شد باز خواندن شروع کرد باز اسپ جولان نمود باز سکوت کرد اسپ ساکن شد چون چند بار همین قسم رو داد برخاست و پسر خود را که یحیی نام داشت و متصل آن ایستاده بود برداشته آورد که مبادا آن اسپ در شوخی و جولان خود او را پایمال بر ساند درین بین که سر خود را بسوی آسمان بر داشت دید که سائبانی پر از چراغان از زمین بسوی آسمان عروج کرده میرود و دانست که سبب جولانی اسپ همین روشنی بود و آن سائبان را در نظر داشت تا آنکه غائب شد وقت صبح او این ماجرا بحضور آنحضرت عرض نمود آنحضرت فرمودند که اینها فرشتگان بودند که ابو بخوانندن این سوره نزول کرده بودند اگر تا صبح خوانده میرفتی تا صبح در نظر مردم می آمدند و هرگز پوشیده نمی شدند و ابو عبید از زیش اسپندان مدینه منوره روایت کرده است که اهل محله انصار روزی وقت صبح نزد آنحضرت آمده عرض کردند که یا رسول الله دیشب در محله ما طرفه عجوبه نمودار شد که تمام خانه ثابت بن قیس بن شماس از چراغان پر شده و بر بوسعب این معلوم نیست آنحضرت فرمودند شاید او در خانه خود سوره بقره خوانده باشد از وی پرسید مردم پس ثابت بن قیس گفتند و پرسیدند که شب دیشب چه خوانده بودی گفت که سوره بقره و بیهقی در شعب الایمان از ابن عمر روایت کرده که حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب رض سوره بقره را با حقائق و دقائق آن در مدت دوازده سال خوانده فارغ شدند و در ختم شتری را کشته طعام وافر پخته بیاران حضرت پیغمبر خوراینیدند و از ابن عمر نیز روایت کرده که تا مدت هشت سال در خواندن سوره بقره توقف کردند و بعد از هشت سال ختم کردند باجمله این سوره بحضور آنحضرت و دیگر صحابه کرام عظمتی داشت که سوره دیگر ندارند و از خواص مجربه این سوره آنست که هنگام برآمدن آبله و طاعون که آنرا جیچک خوانند وقت صبح ناشتا ناشکسته این سوره را تجوید در تیل بحضور طفلی که خواهند خوانده دم کنند و طفل

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هم ناشتا ناشکسته نابسد بفضل آلهی آنطفل را در آن سال اگر چیک نه برآید و اگر برآید سهل و آسان کرده و تیسیر باو رسد لیکن شرط آنست که وقت شروع قرأت
آن دو نیم یا دو پنج باشد و حضرات بقدر حاجت مستحق را در همان مجلس بخورند و آن مستحق بخصوص قاری و طفل بخورد و دیگر جا باید دانست که علما
را اختلاف است در آنکه ترتیب سور قرآنی بتوقیف و فرموده شارع است یا از اجتهادیات صحابه است که بعقل خود مناسبت در میان
سور تهای قرآن دین و دریافته یکی را بعد دیگری نوشته اند و بهر دو تقدیر از بیان وجه بطین السورتین لابد است زیرا که اگر این ترتیب توقیفی
است از شارع پس شارع حکیم است و فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة و اگر باجتهاد صحابه است پس تحقیق وجه مناسبت بنا بر آن است که صحابه
را چه باعث شد که این سوره خاص را بعد از ین سوره خاص نوشته اند و الا اصل فعل صحابه بر مجرد جزاف و دین لازم آید و هو باطل
لان سیر قمر تشهد بخلاف ذلك و نیز مفروض آنست که این ترتیب اجتهادی است جزافی نیست و اجتهاد را ماخذی میباید و بیان
وجه بطی گویا اشاره بآن ماخذ است و نیز باید دانست که ترتیب آیات یکیک سوره بالاجماع بتوقیف واقع شده و درین ترتیب اصلا
اختلاف نیست اختلافی که هست در ترتیب سور فیما بینها است بوجهی که در مصحف عثمانی ثبت گردیده و صحابه رض قاطبة بر آن اجماع کردند
و نسخ آن مصحف بآفاق مختلفه رسید و همه مجتهدین تلقی بالقبول کردند و کسانیکه مخالف این ترتیب نوشته بودند مثل ابن مسعود و ابی
بن کعب از مخالفت دست برداشتند طوعا او کرها مذهب اکثر علما از مالکیه و حنفیه و شافعیه و غیرهم آنست که این ترتیب باجتهاد صحابه
وقوع یافته و آن حضرت ص در ان هیچ نفرموده اند بلکه مفوض بامت خود گذاشته از ین عالم انتقال نموده اند و دلیل این طائفه آنست
که اگر این ترتیب توقیفی می بود آنحضرت ص آن را ارشاد فرموده بودند مخالفت این ترتیب حرام محض و بدعت شنیعه میشد حال آنکه
ابن مسعود و ابی بن کعب که از کبرای صحابه رض اند مخالف این ترتیب اختیار کرده اند و تا دم مرگ همان ترتیب را مراعات مینمودند و
صحابه دیگر نیز در هنگام احتجاج برین دو بزرگ غیر از اجماع جمهور دلیلی نیاوردند و ذکر نکرده اند که آن حضرت ص خلاف ترتیب شما فرموده
رفته اند پس معلوم شد که این ترتیب توقیفی نبود والا مخالفت آنها و سکوت ایشان در مقام احتجاج از ذکر توقیف وجهی نداشت و طائفه
از علما بآن رفته اند که این ترتیب هم توقیفی است باشاره و فرموده آنحضرت ص بعمل آمده و دلیل این طائفه آنست که صحابه در محقرات
امور از فرموده آنحضرت ص تجاوز نمیکردند و هرگز از طرف خود چیزی احداث نمیکردند در نیمقدمه عمده چه مستم بعقل خود دخل می نمودند
تا آنکه فرموده آنحضرت ص نزد ایشان نمی بود و اجماع بدون آن فرموده چه مستم تحقق میگشت و محاکمه بین الفریقین آنست که هر فریق
راست میگوید کسانی که این ترتیب را باجتهاد صحابه میدانند بآن معنی است که صاحب این ترتیب و واضع هر سوره در موضع خود صحابه
اند و آن حضرت ص خود بنفس نفیس خود این عمل و این شغل نفرموده اند بلکه بطور مجتهدین صحابه رض واگذاشته تشریف برده اند و کسانی که این ترتیب
را توقیفی میگویند بآن معنی است که صحابه رض بمجرد عقل خود این عمل نکرده اند بلکه باتباع اقوال و افعال آنحضرت ص دریافته بودند بحدی
که نزد جمهور ایشان متیقن شده بود که اگر آن حضرت ص به نفس نفیس خود این عمل نفرموده بودند همین وضع نمیفرمودند لاغیر و همین است شان اجماعیات
صحابه رض که بدون مستند قوی از نصوص متکثره که فرادی فرادی کدام موجب قطع و یقین نشود اما هیئت اجماعیه قطعی و یقینی باشد هرگز
اقدام بر اجماع نمیکردند و همین محاکمه حل میشود اختلافات بسیاره در توقیفی بودن بعضی از امور شرعیه و اجتهادی بودن آنها مثل
نصب حضرت ابوبکر رض بخلافت که باجماع بود یا بنص و علی هذا القیاس و کبرای صحابه رض که مشاهده اسباب نزول نموده بودند
و معانی وحی را نیک می شناختند و بسبب طول صحبت خواندن آنحضرت ص یک سوره را بعد از سوره دیگر ترتیب بسیاری می شنیدند
برین معنی وقوف تمام داشتند کودیگر از این وقوف میسر نشود چنانچه در مصنف ابن ابی شیبه عن ایاس من اهل المدینة قال الحکواری
فیهم ابا جعفر و ایت آمن که کان رسول الله صلعم یقرأ فی الجمعة بسبحة الجمعة والمنافقین اما سورة الجمعة فیثبتها

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

المؤمنین ویحرضهم واما سوءة المنافقین فیؤس بها المنافقین ویوبخهم وخطابی حکایت کرده است که چون صحابه کبار بجمع مصحف
مجید پرداختند سوره قدر را بعد از سوره علق نوشتند و استدلال کردند بتقدم سوره علق بر سوره قدر بآنکه ضمیر انزلناه در سوره قدر راجع
بقرآن است که از لفظ اقرأ مفهوم میشود التزاما و حضرت عثمان رض در میان سوره انفال و سوره براءة فرموده که راثیا فقصتها شبیهة
بقصتها از اینجا معلوم شد که در بعضی مواضع بعقل خود نیز کار فرموده ارتباط واضح را اعتبار نموده اند چنانچه این وضوح ارتباط در
سوره طلاق و تحریم و سوره تکویر و انفطار و سوره ضحی و الم نشرح و سوره فیل و لایلاف و در میان معوذتین اظهر من الشمس است
ولهذا قاضی ابو محمد عبد الحق بن عطیه در ترتیب سور قائل بتفصیل گشته و گفته که ترتیب اکثر سور قرآن در زمان آن حضرت معلوم نبود
مثل سبع طوال و حوامیم و مفصل و ترتیب بعضی از انها بعد از رحلت آنحضرت صحابه بظاهر عقل دریافتند و بموجب آن بعمل آوردند
و الحق سخن این بزرگ بسیار استوار است زیرا که در صحیح مسلم و دیگر کتب معتبره حدیث وارد است یؤتی بالقرآن یوم القیمة واهله
الذین کانوا یعملون به تقدمه سورة البقرة وآل عمران الحدیث و در مصنف ابن ابی شیبه از سعید بن خالد مرویست که صلی رسول
الله بالسبع الطوال فی رکعة و نیز در مصنف مذکور است که کان یجمع المفصل فی رکعة و در صحیح بخاری از عبد الرحمن بن یزید روایت
میکند قال سمعت عبد الله بن مسعود یقول فی بنی اسرائیل والکهف و مریم وطه والانبیاء انهن من العتاق الاول
وهن من تلادی و در صحیح بخاریست عن عائشة رض عنها ان النبی صلعم کان اذا اوی الی فراشه کل لیلة جمع کفیه ثم نفث
فیهما فقرأ فیهما قل هو الله احد وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس الحدیث و در مصنف ابن ابی شیبه مرویست
عن امیر المؤمنین عمر رض قرأ فی رکعة واحدة الم تر کیف فعل ربك باصحاب الفیل ولایلاف قریش فی رکعة واحدة و اکثر
متبع کتب حدیث و کتب فضائل القرآن و کتب تفسیر ماثوره نموده شود قدر کثیر ازین جنس می برآید و آنچه بعضی ناواقفان این فن گمان
میکنند که صحابه رض در وقت ترتیب قرآن چرا ترتیب نزول را رعایت نکردند پس وجواب واضح یکی آنکه ترتیب آیات هر سوره بالجماع المسلمین توقیفی
است که آنحضرت بموجب فرموده جبرئیل بعمل آورده اند و دوم آنکه اگر ترتیب نزول را اعتبار می نمودند طرفه بی انتظامی در میان سور لازم می آمد و سوره
قصیره بر سوره طویله مقدم میگشت و تخلل سور طویله در میان سور قصیره و بالعکس رو میداد و ترتیب مصحف مجید خیلی نازیبا میبود بلاتشبیه مانند آنکه
شاعری در صدد جمع دیوان خود شود و آنچه اول نظم نموده بود آن را در ترتیب مقدم سازد و آنچه در زمان متاخر نظم کرده بود پس
اول ذوی بنویسد بعد ازان غزلی بعد ازان فردی دیگر و رباعی دیگر بعد ازان قصیده بعد ازان مثنوی لیلی و مجنون و قس علی هذا مثال
ذلک بعد ازان باز فردی و قطعه و علی هذا القیاس که نهایت کرده نزد اهل عقل و اهل طبع مذموم مینماید و لهذا شعراء وقت تالیف دواوین
تقدم و تاخر نظم و فکر را اعتبار نمیکنند بلکه اول قصائد را مینویسند بعد ازان مثنویات را بعد ازان غزلیات را بعد ازان قطعات و رباعیات و فرد
را و اگر کسی از انها تقدم و تاخر نظم و فکر را اعتبار کند ملام و مطعون گردد و معهذا مراعات تقدم و تاخر نزول با وصف این بی انتظامی نیز ممکن نمیشد
زیرا که فلک آیات یکسوره از بیدء تا ختم ممکن نبود پس تقدیم متاخر و تاخیر متقدم لازم بود که ازان گزیر نیست ارتکاب این بی انتظامی مذموم چه حال آنکه
و چون این تمهید ذهن نشین شد پس حین ربط این سوره باسوره فاتحه باید شنید سوره فاتحه بر سبیل اجمال متضمن جمیع معانی قرآن است و سوره بقره ابتدای
تفصیل آن نیز در سوره فاتحه آیت اهدنا الصراط المستقیم بندء اطلب هدایت تعلیم نموده اند و در سوره بقره آیت هدی للمتقین تا اولئك علی هدی من ربهم بیان فرموده
اند که دولت هدایت کرا میسر شده و این نعمت کرا یافت و این سعادت که را دست داد و نیز در آخر سوره فاتحه ذکر زمره مومنان و دو فرقه کافران بود و در آغاز سوره

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بقره نیز فکر زمره مومنان و دو فرقه کافران از مجاهدان و منافقان ارشاد شده و نیز در سوره فاتحه اول از صفات الهیه بربوبیت
مذکور است و در این سوره نیز اول شرح ربوبیت او تعالی است نسبت بنوع انسانی که کیف تکفرون بالله وکنتم امواتا فاحیاکم
و در یا ایها الناس اعبدوا ربکم ایمنی را بطریق تمهید تفصیل مستتبع فوده اند باز در سوره فاتحه انواع رحمت دینی و دنیوی بدو اسم
الرحمن الرحیم ارشاد شده و در این سوره تفصیل انواع رحمت دینی و دنیوی است که انسبت بدو فرقه بنی اسرائیل و بنی اسماعیل باز
پیش گاه حضرت خداوندی عنایت شده باز در سوره فاتحه مقدمه جزا آمدن مالک یوم الدین اشاره فرموده و لذا در این
سوره در ذکر بنی اسرائیل مقابل هر کفران و عصیان ایشان مجازات ایشان بعقوبات دنیوی مذکور شده و باز در سوره فاتحه بیان
عبادت و استعانت است و در این سوره از آیت فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون تا آخر مسائل جهاد مع شرح انواع عبادت
است و از آیت یسئلونک عن الیتامی تا آخر مسائل صدقات و بر تفصیل اقسام استعانت است و در آیات من الرسول بیان صراط
مستقیم است که در حقیقت بر طلب آن مطالب سوره فاتحه منتهی شد پس این سوره حکم شرح سوره فاتحه دارد و مرتبه شرح بعد از مرتبه
متن است و در اینجا باید دانست که سوره بقره از جمله آن بیست و سه سوره است که ابتدای آن سوره بحروف مقطعه واقع شد و حروف تهجی
مکررات چهارده حرف اند الف و لام و میم و صاد و را و کاف و ها و یا و عین و طا و سین و حا و قاف و نون که لفظ صراط علی
حق نمسکه جامع آن حروف است و در وارد کردن این حروف چهارده گانه در این سوره بیست و نه نکات و دقائق مرعیست که در بیضاوی
و دیگر شی آن مذکور و مسطور است و آنچه در اینجا بیان آن مهم است آنست که معنی این حروف چیست بدون تمهید مقدمه بیان آن نتوان کرد
لهذا اتقدیم آن مقدمه پرداخته میشود و آن آنست که علمای محققین را اختلاف است در آنکه دلالت الفاظ بر معنی وضعیه آنها بمحض وضع است
که واضع هر چه را خواست برای هر چه خواست وضع نمود بی آنکه در ذات لفظ مناسبتی بآن معانی متحقق باشد اکثر علماء این مذهب را اختیار
نموده اند و بعضی از علما گفته اند که در میان لفظ و معنی مناسبتی است طبیعی که تقاضای اختصاص آن لفظ برای آن معنی میکند و اگر آن مناسبت
نباشد واضع را در وضع کردن لفظ برای معانی ترجیح بلا مرجح لازم آید دلیل مذهب اول آنکه اگر دلالت لفظ بواسطه اقتضای ذات لفظ میبود اختلاف زبانها باختلاف
فرقها و شهرها متحقق نمیشد و هر کس معنی هر لفظ را می فهمید و نقل لفظ از معنی لسبوی معنی دیگر محال میگشت زیرا که انفکاک بالذات محال است
و یک لفظ را برای دو معنی متنافی مثل خون که سیاه و سفید را گویند و قرء که حیض و طهر را گویند محال میشد و دلیل مذهب دیگر آن است
که بعد از تتبع معلوم میشود که حروف را فی حد ذاتها خواص مختلف است مثل جهر و همس و شدت و رخاوت و استعلاء و استفال و هیات ترکیب را نیز
خواص مختلفه است مثل فعلان بتحریک که بر حرکت دلالت میکند کالنزوان و الخفقان و باب فعل بضم العین بر افعال طبیعیه لازمه دلالت
میکند و فعل بالتشدید بر کثرت دلالت میکند پس اگر واضع این خواص را با وجود دانستن آن خواص رعایت نکند و تناسب را اهمال
نماید حق کلمه را ادا نکرده باشد و این منافی حکمت است حال آنکه واضع ذات پاک حضرت حق است که حکمت حکیمان جهان قطره ایست از
دریای بی پایان حکمت او تعالی و تحاکمه بین الفریقین آنست که تناسب ذاتی در میان الفاظ و معانی البته مرعیست اما کسانی که انکار این تناسب میکنند غرض آنها
آنست که این تناسب فقط در فهم معانی کفایت نمیکند و الا محذورات مذکوره الصدر لازم آید بلکه همراه تناسب ذاتی در وضع واضع در فهم معانی نیز محتاج الیه است زیرا که نسبت
الفاظ را که عبارت از حروف بجا باشد در ترکیبات مختلفه مناسبات متخالفه سمجید و آن مناسبات متخالفه مقتضی وضع مختلفه میگردد و نیز آنکه عناصر اربعه با آنکه
دارند اجزای مرکبات تمام عالم اند اما کیفیات آنها با انضمام کیفیات دیگر و اختلاف وجوه انضمام از غلبه بعضی و اعتدال بعضی مراتب ترکیب
را خارج از حد حصر احصا نموده و آثار آن کیفیت را از نظر عقل ظاهرین پنهان ساخته هرگز غیر از ذات علام الغیوب
نمی تواند دریافت که اثر این کیفیت و این ترکیب خاص چه خواهد بود والا بعد از تجربه مثلا کیفیت برودت و یبوست که در افیون

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مست غالب تر از کیفیت آب وخاک نخواهد بود حال آنکه قدری که از افیون میکشد اضعاف مضاعف آن قدر از آب وخاک تغییر مزاج نمیکند تا بکرتن نرسد ولهذا عقل ظاهر بین این قسم خلص را مستند بصور نوعیه ساخته بسلی خاطر خود میکند ومیگوید که این فعل از این مرکب باین خاصیت صادر شد مقتضای کیفیات اجزای آن مرکب بود وعلی هذا القیاس در اینجا باید فهمید که واضع بکمال علم محیط خود مناسبت بسائط الفاظ را در هر ترکیب دانسته هر ترکیب را بازای معنی وضع فرموده است لیکن چون عقول ظاهر بینان بدریافت آن مناسبت نمیرسد چاره بغیر از حواله بارادهٔ واضع نمیدانند وارادهٔ واضع را بجای صورت نوعیه عصای اعتماد خود میسازند والحقیقت الامر همان است که مذکور شد ولهذا علمای اشتقاق بعد از تامل متتبع تراکیب مناسبتی بحقیقت کار برده اند وفرق درمیان تراکیب متقاربه بنموده مثل قسم بقاف وقسم بغاف که قسم شکستن چیزیست بی آنکه جدا شود وقسم گسستن چیزیست تا آنکه جدا شود وعلی هذا القیاس چیدن وجذب ومدح وحمد ونیز مناسبات بسائط الفاظ بحسب فرقه وهر ملک باین طریق مختلف میشود که فرقه یکان ملک در معنی از معانی چیزی را دیده یا بند که دیگران آن چیز را دیده نمی یابند لهذا فرقهٔ اول مراعات آن چیز لفظی را بازای آن معنی وضع میکنند ودیگران ازان چیز غافل شده مراعات آن در وضع لفظ بازای آن معنی نمی نمایند ازین جهت اختلاف در الفاظ ولغات هر فرقه بهم میرسد وعلاوه برین امر جبلی مکتسبه هر قوم را که از عوارض سماویه وارضیه صورت گرفته باشد نیز در کیفیات اصوات حاکیه از معانی دخلی است تمام وازینجاست که زبان کوهیان سلب وثقیل ترمینماشد بنسبت زبان صحرائیان وزبان صحرائیان بنسبت بزبان شهریان وعلی هذا القیاس عادات هر فرقه وهر ملک را نیز دخلی است کلی وبهمین سبب هر کس زبان هر کس می تواند فهمید وصاحب سلم از بعض شیوخ خود نقل کرده که او را یکی از برهمنان که سوالک که شمالی هندوستان واقع است ملاقات اتفاق افتاده بود که نزد آن برهمن قواعد کلیه محفوظ بود که بسبب آن قواعد بزبان بوجه کلی میتوان فهمید العهدة علی الناقل اری این مخذور وقتی لازم میشود که تناسب ذاتی کافی باشد در دلالت الفاظ بر معنی چنانچه مذهب عباد بن سلیمان وغیره است لیکن حق آنست که تناسب ذاتی فقط کافی نیست ونفهام معانی از لفظ بلکه سبب مجعج است ودر نظر واضع حکیم و این مبحث را اگر خواهند که تحقیق واقعی نمایند در مبحث حسن وقبح افعال نظر کنند که این حسن وقبح را اشاعرهٔ شرعی محض دانسته اند بی آنکه در ذات فعل اقتضای حکمتی باشد پس نزد ایشان اگر بالفرض شارع زنا را واجب ونماز را حرام کرداند میتواند شد وظاهر بینان این فرقه احکام شرعیه را محض جزاف وتحکم می انگارند مانند جمهور علمای ظاهر بین در وضع الفاظ بازای معنی همین قسم جزاف وتحکم را معتقد شده اند وفرقهٔ معتزله عقل را حاکم مستقل دانسته اند وحسن وقبح افعال را ذاتی آن افعال می انگارند وبر ایشان در صورت نسخ وتبدل حسن بقبح وازه قیل وقال خیلی تنگ میشود وعلی هذا القیاس اجتماع نقیضین ودر مانند والله لا کذبن خدا بر ایشان لازم می آید مانند مذهب عباد بن سلیمان نیز دریں مبحث ومحققین ماتریدیه گویند که حسن وقبح عقلی است لیکن نه بآن معنی که موجب حکمی باشد در حق عبد بلکه بآن معنی که در فعل چیزی میباشد که آن فعل را مستحق حکمی می گرداند از جانب حکیم علی الاطلاق که ترجیح مرجوح شان او نیست وتا وقتیکه حکیم علی الاطلاق حکم نفرماید در حق مکلفین متحقق نمی شود وازینجاست که بلوغ دعوت شرط تکلیف است مانند مذهب مختار دریں مبحث پس مخذور آنکه بر قول بالتناسب مذکور کرده اند باولی تال همراه هم میباشد چون این مقدمه ممهد شد پس باید دانست که هر حرف از حروف هجا باعتبار هیات ومحل خروج آن که در عرف قرا آنرا مخرج نامند وهم باعتبار خروج صوت وتاثیر آن در سامع بقرع وحدت وامثال آن که در عرف قرا آنرا صفت حرف نامند حالتی است بسیط اجمالی که واضع وقت وضع آنرا باعتبار فرموده در ترکیبات مختلفه بازای معانی متفاوته بکار برده است وعلمای اشتقاق مثل امام راغب اصفهانی وغیره آن حالات را بقوت ذکا دریافته اند وآن حالت بسیطه در استعمال واضع مجرد از خصوصیات ترکیبیه پنداری عقل را ممکن است که آن حالت را از خصوصیات ترکیبیه تجرید نموده بنظر دقیق تعین نماید از آن بمیقتی از کیفیات معلومهٔ خود تعبیر نماید تا تعبیر اهل هر وقتی از ایشان نغمات بصور وادوقات

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وحکایت اہل نجوم تطبیق کواکب را باقسام کائنات وایمعنی را حضرت سلطان العارفین اسوۃ الحکماء المتالہین حضرت شاہ ولی اللہ الدہلوی قدس سرہ العزیز
در آخر کتاب خیر کثیر کہ ملقب بخزائن الحکمت است باشواہد ودلائل تفصیل تمام فرموده اند ودر آخر کتاب فوز کبیر فی علم التفسیر تقدیری کہ در تفسیر مقطعات
قرآنی بکار آید اکتفا نموده چنانچہ عبارت سر ایشان از کتاب فوز کبیر منقول میشود میفرمایند باید دانست کہ حروف ہجا کہ اصول کلمات
عرب است ہر یکی را از انہا معنی ہست بسیط کہ از غایت نازکی تعبیر از ان بتعبیر مجملی نمی توان کرد واینجا جاست کہ بسیاری از مواد
متقاربہ متفق با متقارب میباشند در معنی مانند آنکہ اذکیا از اہل ادب ذکر کرده اند کہ ہر کجا نون وفا جمع شده است دلالت میکند بر معنی
خروج بوجہی از وجوہ مانند نفر ونفث ونفح ونفخ ونفق ونفد ونقد وہر کجا فا ولام جمع شده است دلالت میکند بر معنی شکافتن مثل فلق وفلج
وفلح وفلذ وفلو وامثلہ جاست کہ اذکیا از اہل ادب میدانند کہ عرب بسیار است کہ یک کلمہ را بر وجوہ بسیار نطق کنند بتبدیل حروف
متقاربہ مثل ودق ودک ولج ولز باجملہ شواہد این معنی بسیار است ومارا اینجا مقصود تنبیہی است لاغیر واین ہمہ لغت عرب است اگرچہ عرب فتح تفتیح
آن نرسند ونجات نیز ادراک نکنند چنانچہ مفہوم تعریف جنس ما خواص تراکیب اگر از عرب فحص پرسی بر تفتیح حقیقت آن قادر نباشد ہرچند اعمال
اینہا میکند باز موشگافان کلام عرب نیز بریک طبقہ نیستند بعض الطف است ودر ذہن از بعض بسا مفہوم کہ جمعی از تفتیح کرده ودیگران تفتیح
آن نرسیده اند واین علم نیز از لغت عرب است اما دست اکثر موشگافان از تفتیح آن مفہوم قاصر است پس حروف مقطعہ اسمای سوره اند بآن
معنی کہ مجملا دلالت میکنند بر انچہ مفصلا در سوره مذکور میشود شبیہ بآنکہ نام کتابی چیزی مقرر کنند کہ حقیقت آن کتاب را پیش از مطالعہ
واضح کرده اند چنانکہ بخاری کتاب خود را الجامع الصحیح المسند فی حدیث رسول اللہ نام کرده است پس معنی الم این است غیب غیر متعین
متعین شده بنسبت عالم شہادت کہ متدنس است زیرا کہ ہمزه وہا ہر دو بمعنی غیب اند الا آنکہ ہا غیب این عالم است وہمزه غیب عالم
مجرد ولہذا در وقت استفہام او را میگویند ودر وقت عطف او زیرا کہ امر مستفہم عنہ امر منتشر است وآن غیب است بنسبت متعین وہمچنین
متردد فیہ غیب است واول امر ہمزه زیادت کنند تا دلالت کند بر آنکہ صورتی بخاطر او بستہ است کہ تفصیلش فلان ماده باشد ودر ضمائر ہا را اخفیا
کرده اند زیرا کہ غیب این عالم است ومتعین را فی الجملہ اجمالی حاصل شد ولام بمعنی تعین لہذا در وقت تعریف لام زیاده میکنند وسیم
چون ہر دو شفت بآن مجتمع میشود دلالت میکند بر ہیولای متدنس کہ حقایق شتی در آن مجتمع شدند ومقید گشتند واز فضای تجرد بحیز تقید
وتحیز افتادند پس آلم کنایہ از فیض مجرد است کہ بعالم تحیز در آمد وبحسب عادات وعلوم ایشان متعین شد وقلب ایشان را بند کرد
مقابلہ کرد وقوال فاسد واعمال کاسده را لجاجہ وتحدید بر وایغم مصادمہ نمود وتمام سوره شرح وبیان این است واز مثل آلم است الا
آنکہ را بر تردد دلالت میکند یعنی غیبی کہ متعین شد بدنس باز مرة دیگر متدنس در آمد ومتعین شد وسوم باز نیز ہمچنان واین کنایہ است از علوم
مصادمہ بقیاحتہای بنی آدم مصادمہ بعد مصادمہ وآن صادق است بقصص انبیا ومقالات ایشان مرة بعد اخری وسوال وجواب
کرر وطا وصاد ہر دو عبارت است از حرکت ارتفاع از عالم دنس بعالم متعالی الا آنکہ طا دلالت میکند بر عظم وفخامت یا ثلوث وتدنس
آن متحرک وصاد بصفاوت لطافت وتعین دلالت میکند بر سبکیان ومتلاشی شدن وپراکنده گشتن ودر ہمہ آفاق پس طی مقامات انبیاست
کہ آثار متوجہ شدن ایشان است بعالم اعلی کہ صورت غیبی پیدا کرد در این عالم بیان اجمالی وذکر شدن در کتب ایشان ومانند آن وہم مقامات
انبیاست کہ آثار حرکات نورانیہ ایشان است کہ ساری شد در عالم متدنس وپراکنده گشت در آفاق وہا ہمان ہاست کہ معنی آن
گفتہ شد الا آنکہ چون شعشانی وظہوری وتمیزی داشتہ باشد او را بجا تعبیر کنند پس معنی جمع اجمالی است نورانی ومتشعشع کہ در پیوست بخصائص عالم متدنس
از عقائد باطلہ واعمال فاسدہ واین کنایت است از رد اقوال ایشان وظہور حق در شبہات ومناظرات وعادات ایشان وتعین ودلالت میکند بر ظہور
وشعشعانیہ ومتعین شدن وقاف مثل میم دلالت میکند بر این عالم لیکن از جہت قوت وشدت ومیم از جہت اجتماع صور روحی وتراکم

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آن پس عشق حق متشعشع است ساری شد در عالم و بس و نون عبارت است از نوری که در ظلمت ساری و پراکنده شود مانند حالتی که در وقت صبح صادق یا نزدیک غروب شمس میشود یا همچنان که آنکه دریای نور انیت کمتر فهمیده میشود به نسبت نون و یقین کمتر پس بنابرین پس کنایت از معانی است که منتشر شود در عالم و حق هیئتی که پیدا شد نزدیک توجه انبیا به پروردگار خویش جبلة و کسبا و قاف قوتی و شدتی و کری که بین عالم متعین شد چنانکه کسی گوید مرمی قصد من این هیئت است که درین عالم پیدا شده از جهت کثرت مصادمه و کما مثل قاف است الا آنکه معنی قوت کمتر از قاف فهمیده میشود پس معنی تخصیص عالم متدنس ظلمانی که در و متعین شد بعض علوم غیر متشعشعه و متشعشعه نزدیک حجب به پروردگار اعلی بالجمله معنی این کلمات را بطریق ذوق فهمیدند و آن معانی اجالیه را بجز این کلمات که به تحریر در آمد تقریر کردن ممکن نیست هرچند این کلمات وافی بکنه آن نیستند بلکه همین اندمن وجه دون وجه والله اعلم بالصواب انتهی و شیخ کبیر شیخ صدرالدین قونوی رحمه الله در رساله است در بیان معانی اجالیه این حروف و در آن هر و رساله قریب بهمین مضامین مذکور فرموده اند مثلا در یک رساله میفرماید الالف کل قیوم محیط مستقل بما هو مقام به کآدم و عیسی علیهما السلام والکعبة اللام کل وصلة تستقل الا بها کل ما یقصد له کالوسل للمستقلة الیم کل تمام وفی بمقصده کالفلک والارض وعلی هذا القیاس و در رساله دیگر میفرمایند الالف غیب واحاطة اللام وسع وصله فی لطف الیم تمام اظهر مثال حس وعلی هذا القیاس و نزد علمای جفر حروف را طریقی است جدا و در بیان مناسبات حروف با رکان این عالم و آن طریق همین بر نهال خطیه این حروف است بالجمله حروف هجا را معانی اجالیه بودن و نظر بآن معانی مناسبتی با حقائق کلیه داشتن امریست که نزد یک اهل کشف و تحقیق و اهل اشتقاق و تصریف هر مسلم است اگر ظاهر بینان متکلمین و فقها آن را انکار کنند در حساب نیست اما آنچه از قدمای مفسرین در تحقیق این مقطعات منقولست پس همگی شانزده قول است اول آنست که این حروف اسرار محبت است که از اغیار پوشیده به پیغمبر حبیب خود صلعم نشان داده اند گویند که التخاطب بالحروف المفردة سنة الاحباب فان سر الحبیب مع الحبیب یجب ان لا یطلع علیه الرقیب و این قول را تائید کرده اند بآنچه از حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی مروی است که فی کل کتاب سر و سر القرآن اوائل السور و بآنچه از حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه مرویست که لکل کتاب صفوة و صفوة هذا الکتاب حروف التهجی و نیز گفته اند که علم منزله دریای بی پایان است که از ان نهری جاری کرده اند و از ان نهر جدولهای متفرقه بسیار از ان جدول ها آنقدر که بتکلیف دهند که آب تمام دریا را متحمل شود نمی تواند متحمل کرد و لهذا حق تعالی فرموده است انزل من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها پس دریای بی پایان علم نزد خداست و از ان دریا انهار مختلفه به پیغمبران عنایت شده و از ان انهار جداول صغار بعلمای هر قرن رسیده و از ان جداول بعوام الناس سواقی بقدر استعداد میرسد و هر سافل متحمل اعالی خود نمی تواند شد و لهذا در بعض اخبار وارد شده که للعلماء سر و للانبیاء سر و للملائکة سر لله تعالی من بعد ذلک کله سر پس علما را ممکن نیست که بر سر خلفا مطلع شوند و علی هذا القیاس تا بیش است که عقول ضعیفه متحمل اسرار قویه نمی دارند چنانچه بصر خفاش متحمل نور آفتاب ندارد و این قول از بعضی منقولست که او را از معانی این حروف سوال کرده بودند گفت سر الله فلا تطلبوه و آنچه در رد این قول گفته اند که اگر مقدمه چنین باشد قرآن معلوم المعنی نباشد پس جواب آنست که فائده نزول قرآن و فهم معانی آن منحصر نیست بسانکه مجرد ایمان مطلوب میشود چنانچه در جمیع متشابهات همین معنی مطلوب است و موافق بعض و ما یعلم تاویله الا الله الی قوله کل من عند ربنا و چنانچه افعال مکلف بها در شریعت دو قسم آمده اند یعنی ازان قبیل اند که وجه حکمت در ان ظاهر است مثل نماز که تواضع معبود است و شکر منعم است و روزه که کسر نفس و قهر شهوت است و زکوة که رفع حاجت مساکین و دفع رذیله بخل است و بعضی ازان قبیل است که اصلا وجه حکمت در ان ظاهر نمیشود مثل اکثر افعال حج و تکلیف بهر دو قسم واقع شد تا بسبب امتثال آن تکلیف بتکلیف در مراتب کمال اخ ترقی نمایند بلکه کمال انقیاد در قسم ثانی بیشتر ظاهر میشود همچنان کلمات قرآنی نیز هر دو قسم در و دیافته تا قوت ایمان در قسم ثانی بیشتر ظهور نماید

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قول دوم آنکه الحروف مقطعه اسامی سوره اند و این مذهب اگرچه متکلمین است و خلیل و سیبویه نیز همین را اختیار نموده اند قول سوم آنکه این حروف اسامی الهیه اند و این قول از ابن مسعود و دیگر صحابه اختیار رمن مروی است و از حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه نیز منقول است که ایشان در دعای خود میفرمودند یا کهیعص یا حمعسق و قریب بهمین است که این حروف ابعاض اسامی الهی اند در بعض جاها ما از ترکیب ممکن است مثلا الرحیم نون را جمع کرده الرحمان برآوردیم و در بعض ممکن نیست و هو المروی عن سعید ابن جبیر رمن قول چهارم آنکه این حروف نام های قرآن است و همین است مذهب کلبی سدی و قتاده رمن قول پنجم آنکه هریک از این حروف بطریق اشاره و دلالت میکند بر اسمی از اسمای الهی مثلا الف اشاره باحد اول و آخر ازلی و ابدی است و لام اشاره بلطیف و میم اشاره بملک و مجید و منان و کاف بکافی و ها بهادی و یا بحکیم و عین بعالم و صاد بصادق و کبیر و کریم و جیم و عزیز و عدل نیز مشار الیه میتوانند شد از ابن عباس نیز همین قول منقول است لیکن کاهی ایشان از این حروف صفات مرکبه را نیز استنباط میکردند مثلا در الف لام میم انا الله اعلم میکفتند و در الف لام میم صاد انا الله اعلم و افضل و در الرا انا الله اری و محمد بن کعب قرظی صفات افعال از این حروف می برآورد و میکفت الف آلای الله لام لطف الهی است میم مجد او است قول ششم آنکه الف مأخوذ از الله است و لام از جبرئیل و میم از محمد یعنی الله این کتاب را بواسطت جبرئیل بر محمد فرستاده است و بعضی از صوفیه کفته اند که الف انا و لام لی و میم منی یعنی در تمام عالم ظاهر منم و هر چیز ملک و خلق من است و از من پیدا شده قول هفتم عبدالعزیز ابن یحیی کفته است که طریقه تعلیم صبیان آنست که اول ابجاد حروف تعلیم میکنند بعد از ان مرکبات می آموزند و آوردن این حروف مقطعه اشاره بهمان طریقه است قول هشتم قطرب نحوی کوید که کفار چون این قرآن را میشنیدند مستهزا و لغو میکردند چنانچه در قرآن مجید فرموده وقال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه حق تعالی این حروف مقطعه را برای آن نازل فرمود تا از راه تعجب شنیدن کیرند و معنی قرآن بدل اینها هجوم کنند من حیث لا یشعرون قول نهم مبرد کفته است که ایراد این حروف مقطعه در اوائل بعض سور برای ایقاظ و تنبیه است کافران را در وقت تحدی که بشنیدن این قرآن از همین حروف که شما نیز از ان کلام خود را ترکیب میکنید مرکب کرده نازل فرموده ایم اکر کلام ما نباشد شما همه چرا عاجز آئید از معارضه آن قول دهم ابو العالیه کفته است که این حروف بحساب ابجد اشاره بآجال و مدتهای انقلابات عمده این امت است که بعضی از ان معلوم است و بعضی از ان نامعلوم و مؤید این قول است آنچه بخاری در تاریخ خود و ابن جریر در تفسیر خود بسند ضعیف از ابن عباس رض روایت میکنند از جابر بن عبدالله که روزی ابو یاسر بن اخطب با جماعتی از یهود بیان متصل آن حضرت میکذشت شنید که آنحضرت اول سوره بقره را میخواندند و مجلس پیش برادر خود حیی بن اخطب رفت و کفت که امروز من چیزی عجیبی از محمد شنیده ام که در کتاب ابن لفظ الم را تلاوت میکردند حیی کفت تو کوش خود شنیدی کفت آری حیی برخاست و جماعت علمای یهود را همراه کرفته پیش آنحضرت آمد و کفت که این حرف را جبرئیل پیش شما از نزد خدا آورده است آنحضرت فرمودند آری حیی همراهیان خود را کفت که هیچ پیغمبر از پیغمبران سابقین مدت حکومت خود معلوم نشد این پیغمبر را چرا بر این مدت آکاه ساخته اند باز بهمراهیان متوجه شده کفت که شما کنید الف یک است و لام سی و میم چهل پس مدت این دین یکی هفتاد و کسال است این دین را که این مدت قلیل دارد چرا قبول کنیم باز متوجه شد بآنحضرت و پرسید که سوای این حروف حروف دیکر هم بر تو نازل شده است آنحضرت فرمودند آری الص کفت این مدت دراز تر است یکصد و شصت و یک سال می شود باز پرسید که چیزی دیکر هم داری آنحضرت فرمودند الر و المر حیی کفت که یا محمد تو برما کار را مشتبه ساختی نمیدانیم که مدت رواج ملت تو کم است یا زیاده و چون برخاسته رفت با یاران خود کفت شاید این همه مدتها برای امت محمد جمع کرده باشند لیکن ادوار و انقلابات احوال امتش درین مدتها بر نمک دیکر ظاهر شود همراهیانش کفتند که هنوز امر مشتبه است هیچ معلوم نشد کویند که حق تعالی بعد انقضاء این آیت فرستاد هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ام الکتاب و اخر متشابهات قول یازدهم آنکه این حروف دلالت بر انقطاع کلامی و ابتیناف کلام دیگر میکنند قول دوازدهم آنکه حق تعالی
این حروف قسم خورده است و حرف قسم محذوف است چنانچه بمخلوقات دیگر در اوائل سور دیگر قسم خورده است و فی الواقع این حروف
شرافتی دارند که بسبب آن شرافت قابل قسم اند نه آنکه اصول لغات اند و بسبب آنها تعارف ما فی الضمیر آدمیان حاصل میشود و مادهٔ
ذکر الهی اند و اصول کلام او تعالی و خطاب او به بندگان قول سیزدهم الفاشاره است باستقامت بر شریعت در اول امر سلوک
چنانچه فرموده اند ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا و لام اشاره است به چیزیکه عند المجاهده حاصل میشود چنانچه فرموده اند والذین
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و میم اشاره است باینکه بنده در مقام محبت مانند دائره میگردد که نهایتش عین بدایتش میباشد چنانچه
عارفی فرموده است بیت نهایت در بدایت شود + چو شاگرد مرد و رسن تاب هون + قول چهاردهم آنکه الف از نیخ حلق
می برآید و لام از طرف زبان که میانه مخارج است و میم از لب که آخر مخارج است اشاره باین شد که اول کلام بنده و وسط او و آخر
او باید که ذکر الهی باشد قول پانزدهم آنکه این علامت تعریف است و میم علامت جمع گویا اشاره میفرمایند که نزول قرآن برای
تعریف جمیع امم است احکام الهی را و حق خود بدانند و مرضیات و نامرضیات او را بشناسند قول شانزدهم آنکه این حروف مقطعه
در اوائل سور برای اثبات اعجاز است زیرا که نام حروف را بدون نوشتن و خواندن نمی توان شناخت امی محض که کاهی در مکتب
ننشسته باشد اورا نامهای حروف اصلا معلوم نمیشود آنگاه چون حروف نطق می کند پس چون آنحضرت صلعم بدون نوشت و خواندن این اسما
را ذکر کنند یقین حاصل کرد و که بوحی معلوم کرده اند خصوصا چون نظر امعان نموده آید منکشف میگردد که در آوردن این حروف آن قدر از
دقائق و نکات مرعیست که در عربیت و ان امر را رعایت انها ممکن نیست از آن جمله است که چهارده حروف وارد کرده اند که نصف
حروف هجا است اگر الف را بسه حرف شمار نکنند و در بیست و نه سوره که عدد حروف هجا است با الف پس نصف اسامی حروف و عدد
مسمیات وارد کردن اشاره است که الف را با همزه مشارکت تمام است فرق درمیان انها بسکون و تحرک است و از انجمله آن است
که عدد وارد کردن این حروف اشاره بجمیع اقسام حروف است که نصف نصف هر قسم را وارد کرده اند مثلا حروف رخوه قسم اند مهموسه و مجهوره
مهموسه حروف سکتک خصفه و این حروف ده کانه حاء و ها و صاد و سین و کاف که نصف حقیقیش باشد در مقطعات قرآنی وارد است و از حروف
مجهوره نیز نصف حقیقی یا نصف اقل مذکور است و آن لام و نون و یا و قاف و طا و عین و همزه و میم و را است و نیز حروف دو قسم اند
شدیده و رخوه شدیده هشت حرف است همزه و جیم و دال تا طا یا قاف کاف و نصف این حروف که الف و قاف و طا و کاف است در نیز
مقطعات مذکور است و از بیست حروف باقی که رخوه اند دو حرف مذکور است حا میم سین عین لام با نون صاد را ها و نیز حروف دو قسم اند
مطبقه و منفتحه از مطبقه که چهار حرف اند صاد و ضاد و طا و ظا نصف آن را مذکور کرده اند که صاد و طا است و از باقی حروف که منفتحه اند نیز
نصف آنرا مذکور کرده اند که دوازده حرف است و از حروف قلقله که پنج حرف است قاف و دال طا با جیم نصف اقل را مذکور فرموده اند
که قاف و طا است تا اشاره باشد بعلت این حروف در کلام عرب و از دو حرف لین که واو و یا است یا را اختیار فرموده اند زیرا که در
تقل کمتر از واو است و از حروف مستعلیه که هفت اند قاف و صاد و طا را که نصف اقل میشود اختیار فرموده اند و حاء و عین و ضاد و ظا را
ترک کرده و از حروف منخفضه که بیست و یک حرف باقی است نصف اکثر را که یازده حرف است مذکور فرموده و از حروف بدل که
یازده حرف است موافق مذهب بعضی الف و جیم و دال و طا و واو و یا و میم و نون و ها و همزه را حرف ذکر فرموده اند و از این حروف که در مثل خود
مدغم میشوند دو و قریب المخرج خود مدغم میشوند و آن پانزده حرف است همزه و با و عین و صاد و طا و میم و یا را ذکر کرده اند که نصف اقلش میشود و حاء و عین و صاد و طا
و سین را و واو را ترک کرده اند و از این حروف که در هر مدغم میشوند هم در مثل خود و هم در قریب المخرج خود و آن نیز پانزده است نصف اکثرش را مذکور فرموده اند که حاء و قاف

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و کاف در او سین و لام و نون است تا اشاره باشد بانکه ادغام موجب سبکی کلام و فصاحت است هر چه ادغام بیشتر قبول کند رعایت بحال آن کثر است و از ان حرف چهار کانه که در قریب المخرج خود او غام نمی پذیرد و قریب المخرج آنها در آنها ادغام می پذیرد و آنحروف میم و را و شین و فا است نصف آنرا مذکور فرموده اند که میم و را است و حرف زلقیه که در ربیع منقل مجموعست و حروف علقیه که حا و خا و عین و غین و ها و همزه است بیشتر در کلام عرب واقع میشوند و دو ثلث مذکور فرموده اند تا اشاره باشد بکثرت وقوع آنها در کلام عرب و از زواید عشره که در سالتمونیها جمع است هفت حرف را مذکور فرموده اند تا اشاره باشد بانکه البته مزید از سباعی تجاوز نمی کند و آن هم بر سبیل استقلال و افصلال باز این حروف را کاهی مفرد آورده اند مثل صاد و قاف و نون و کاهی دو کانه مثل حا میم و سین و طا سین و کاهی سه کانه مثل طسم و الم و کاهی چهار کانه مثل المص المر و کاهی پنجکانه مثل کهیعص و حمعسق تا اشاره باشد بانکه حروف مفرده در سه قسم اسم و فعل و حرف موجود میشوند در اسم مانند کاف خطاب و در فعل مانند قل و ول که صیغه امر است از وقی یقی و ولی یلی و در حرف مانند بای جر و کاف تشبیه و چهار جا دو کانه آورده اند طه طس یس حم تا اشاره باشد بانکه ترکیب دو کانی کاهی در اسم میشود بغیر حذف مثل یل راه و کاهی در فعل میشود بحذف مثل قل و کاهی در اسم میشود بغیر حذف مثل من و بحذف نیز مثل م و نه جا تا اشاره باشد بانکه این ترکیب در هر یک از اقسام ثلثه اسم و فعل و حرف بر سته وجه واقع میشود ضم و فتح و کسر پس در اسمای من و اذ و مذ و در افعال قل و بع و خف و در حروف ان و من و مذ و سه ترکیب سه کانی را در او فرموده اند که الم و الر و طسم باشد تا اشاره شود بانکه این ترکیب در اقسام ثلثه اسم و فعل و حرف واقع شده و در سیزده سوره تا اشاره باشد بانکه اصول ابنیه مستعمله سیزده بنا است ده برای اسم مثل فلس و فرس و کتف و عضد و جبرئیل و جعنب و ابل و قفل و صرد و عنق و سه برای فعل ماضی مانند نصر و علم و شرف و ترکیب چهار کانی را در دو جا در فرموده اند المر و المص و بهمین ترکیب خماسی را نیز در دو جا در او فرموده اند کهیعص و حمعسق تا اشاره باشد بانکه هر یک را از ترکیب رباعی و خماسی و قسمت اصل چون جعفر و سفرجل و ملحق چون قردد و جحفل برای همین اشارات این حروف را بر سوره تها تفریق کرده مذکور فرموده اند و بکجا در اول قرآن مجموعه نیاورده و الله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم الم یعنی اصل لازم الاتباع محکم که منکران را معجزه است و مستدلان را مفید که مطالب عالیه این کتاب روشن مثبت است و شبهات واهیه را مزیل و ما حی ذلک الکتاب یعنی آن کتاب است که بسبب علو درجه کمال خود و دقت اسرار و دقائق خود از وهم و فهم ساسعان غائب و از حای جولان افکار و انظار بعید است و لهذا در حق او آن کتاب نگفته میشود که دلالت بر بعید دارد نه این کتاب که دلالت بر قرب میکند و درین جا باید دانست که اصول احکام دین چهار چیز است کتاب و سنت و اجماع و قیاس زیرا که بعض احکام دین از کتاب ثابت شده مثل نماز و روزه و زکوة و حرمت خنزیر و حلت کاو و مانند آن و بعضی از قول و فعل پیغمبر که آن را سنت نامند مثل نماز جنازه حرمت خر و اشتر و مانند آن و بعض باجماع مجتهدین است مثل حرمت بیع کنیز ک که از مالک خود فرزندی آورده باشد و حرمت جمع در میان دو خواهر در وطی بملک یمین و بعضی بقیاس ظاهر که غیر منصوص را بر منصوص قیاس کرده باشند مثل حرمت سوختن در فلوس و تنکها که صریح حق بر و سیم میشود درین باب لیکن اصلیکه لازم و محکم است غیر از کتاب دیکری نیست زیرا که قیاس را مستندی میباید که در اصل بوجب آن حکم شرع ثابت شده باشد و مستندش یا کتاب است یا سنت یا اجماع و اجماع نیز در اصل نیست زیرا که اجماع نام قیاسی است که جمیع مجتهدین بر آن توارد و قیاس کرده باشند پس او را نیز مستندی خواهد بود از کتاب و سنت و سنت نام فعل و قول پیغمبر است تا وقتیکه نبوت پیغمبر ثابت نشود قول و فعل او معتبر نمیکردد و نبوت پیغمبر صلعم بقرآن ثابت است که معجزه مستمره است پس در حقیقت اصل محکم که بر هر کس از پیغمبر و امت و مجتهد و عامی لازم الاتباع است همین قرآن است و بس و کتاب هر چیز در اصل لغت یعنی مکتوب است که هر نوشته را کویند چنانچه لباس یعنی ملبوس اما در اصطلاح شرع خاص است بآن است که اکر کفته شود که فلان

بیان اصول دین

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چیز در کتاب است فهمیده میشود که در قرآن است و قرآن را سوای قرآن و کتاب نامهای بسیار است که در عین قرآن مذکور خواهند شد از آنجمله
آنست فرقان که در آیه تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده مذکور است و وجه تسمیه اش بفرقان دو چیز است اول آنکه قرآن تفرقه
میکند در میان حق و باطل دوم آنکه در نزول متفرق آمد در بست و سه سال از آغاز تا بانجام رسیده و از آنجمله است تذکره و ذکری و در
چنانچه در آیه وانه لتذکرة للمتقین و آیه وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین و آیه وانه لذکر لک ولقومک مذکور است یعنی تذکره و ذکر
و ذکریاد و اندرز است یعنی این قرآن بندگان را احکام الهی یاد میدهد و پند میدهد و بعضی گفته اند که ذکر بمعنی شرف و فخر است و از آنجمله است تنزیل
در آیه وانه لتنزیل رب العالمین و از آنجمله است احسن الحدیث یعنی بهترین سخنان در آیه الله نزل احسن الحدیث و از آنجمله است موعظه
یعنی پند در آیه یا ایها الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم و از آنجمله است حکم و حکمت و حکیم و محکم در آیه وکذلک انزلناه حکما عربیا
و در آیه حکمة بالغة و در آیه یس والقرآن الحکیم و در آیه کتاب احکمت آیاته و از آنجمله است شفا و رحمت در آیه ونزل من القرآن
ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و از آنجمله است هدی و رهنمایی که هدی للمتقین و در آیه ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم و از آنجمله
است صراط مستقیم در آیه وان هذا صراطی مستقیما و از آنجمله است حبل الله در آیه واعتصموا بحبل الله جمیعا یعنی قرآن رسن خداست
مانند کمندی که از بالای کوشک بلندی بیاویزند تا هر که خواهد بدست گرفته بالا برآید و ترقی حاصل کند و از آنجمله است روح در آیه و
کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا زیرا که قرآن سبب حیات ارواح است چنانچه روح سبب حیات ابدان است پس قرآن بمنزله
روح شد و از آنجمله است قصص حق در آیه ان هذا لهو القصص الحق زیرا که هر که قصه را بیان میکند غالبا لغو و باطل نیز در ان
آمیزش میکند سوای این کلام که غیر از حق چیزی دیگر در آن نیست از آنجمله است بیان و تبیان و مبین در آیه هذا بیان للناس و تبیانا
لکل شئ و قرآن مبین و از آنجمله است بصائر یعنی حجت های روشن در آیه هذا بصائر من ربکم و از آنجمله است قول فصل در آیه
انه لقول فصل و از آنجمله است نجوم در آیه فلا اقسم بمواقع النجوم و از آنجمله است مثانی زیرا که در وی قصص و اخبار و وعد و وعید را مکرر فرموده و در
در آیه مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم و از آنجمله است متشابه زیرا که هر آیت او مشابه است آیه دیگر در فصاحت و بلاغت و اعجاز و لطف
اسلوب و از آنجمله است برهان در آیه قد جاءکم برهان من ربکم و از آنجمله است بشیر و نذیر در آیه قرآنا عربیا لقوم یعلمون بشیرا و نذیرا
و از آنجمله است قیم در اول سوره کهف و از آنجمله است مهیمن در وسط سوره مائده در آیه مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و مهیمنا علیه و از آنجمله
است نور در آیه واتبعوا النور الذی انزل معه و از آنجمله است حق و حق الیقین در آیه یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم و در آیه انه لحق الیقین
و از آنجمله است عزیز در آیه انه لکتاب عزیز و از آنجمله است کریم در آیه انه لقرآن کریم و از آنجمله است عظیم در آیه ولقد آتیناک سبعا من المثانی و
القرآن العظیم و از آنجمله است مبارک در آیه کتاب انزلناه الیک مبارک و از آنجمله است نعمت موافق تفسیر ابن عباس که نعمت
در آیه واما بنعمة ربک فحدث بقرآن تفسیر فرموده و شرح این اسامی ان شاء الله تعالی در مقام خود بیاید و این کتاب از ان
جهت اصل لازم الاتباع محکم گردیده که لاریب فیه یعنی هیچ شک و شبهه در آن گنجایش ندارد و بسبب آنکه خود این کتاب بر مطالب
خود حجت های روشن اقامت میکند و شبهات را بتقریر ثانی دفع می نماید باز موید باعجاز است که در دفع شبهات منکران سیف قاطع
است باز کتب الهیه که قبل از ان بوده اند و نزد طوائف انام وحی بودن آنها مسلم الثبوت است تصدیق آن کرده اند باز تشوف
اولیا و ارباب مجاهدات حقه مطابق این کتاب آمده اند بعد از نزول آن بلکه صدق تشوف بسبب مطابقت آن دانسته
میشود و ادله عقلیه محضه کم است که از معارضات و مناقضات و نقوض خالی باشد پس شایان آن نیستند که اصل محکم لازم الاتباع
گردانیده شوند و ادله نقلیه که ماخوذ از کتب دیگر است احتمال تحریف دارد و ماخوذ از انبیای سابقین علیه السلام بسبب انقطاع سند

mandegar.tarikhema.org
مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وشیوع کذب وبهتان وامثال آنها محل اعتماد نیست ومعهذا آنچه از علوم حقه ومعارف صادقه ودر کتب سابقه الهیه واخبار امنیه نبویه پراکنده ومتفرق بود ودرین کتاب یکجا جمع است پس اتباع این کتاب گویا اتباع جمیع کتب الهیه وسایر انبیای سابقین است بمثابه آنکه کتاب متاخر در هر فن حاوی خلاصه کتب متقدمین آن فن می باشد وآن کتاب واحد ناظر خود را از جمیع کتب متقدمه مستغنی میسازد وچون این کتاب اصل لازم الاتباع محکم است پس هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ یعنی هدایت باشد برای متقیان زیرا که متقی نام کسی است که خود را نگاهدارد از آنچه او را ضرر میکند در آخرت خواه آن ضرر کننده اعتقاد باشد یا خلق یا عمل پس معرفت مضرات آخرت از اعتقادات واخلاق واعمال بدون این اصل محکم لازم الاتباع متعسر است درینجا باید دانست که تقوی را در شرع شش مرتبه مقرر کرده اند مرتبه اول خود را از عذاب جاوید نگاهداشتن است واین ادنای مراتب تقوی است که بسبب دور داشتن نفس خود از انواع شرک حاصل میشود وبهمین معنی است در آیت وَالْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ مرتبه دوم خود را از گناهان دور داشتن است وبهمین معنی است ولو ان اهل القری امنوا واتقوا در اصطلاح اهل شرع همین مرتبه را تقوی نامند مرتبه سوم آنکه از شبهات نیز خود را نگاهدارد واز بعض مباحات که منجر بارتکاب گناه میشوند نیز اجتناب نماید وباطن خود را از میل بغیر حق باز دارد وبالکلیه بجمیع اعضاء وجوارح متوجه بجناب خالق خود گردد واین مرتبه را تقوی متقی ومرتبه ولایت نامند وبهمین مرتبه اشارت است در آیت واتقوا الله حق تقاته حالا برخی از علامات وشرائط متقیان که در احادیث صحیحه وآثار صحابه وتابعین وارد شده مذکور کنیم تا فی الجمله معنی متقی وتقوی در ذهن ناکیر ابن ابی حاتم از معاذ بن جبل رض روایت میکند که مردم را در قیامت در یک میدان فراخ جمع خواهند کرد وباز یک منادی ندا خواهد نمود که متقیان کجا هستند بشتابند این ندا متقیان خواهند برخاست وسایه پروردگار وبرحمتی متصل مقام تجلی الهی خواهند شد که شان آن تجلی یک لمحه از ایشان محتجب ومستور نخواهد شد مردم پرسیدند که متقیان کدام فرقه باشند معاذ بن جبل رض گفت که آنها انسانی باشند که از انواع شرک ربت پرستی خود را نگاهداشتند وعبادات خود را خالصا لوجه الله برای خدا کردند وامام احمد ترمذی ودیگر محدثان معتبر از عطیه سعدی رض که صحابی است روایت کرده اند که آنحضرت صلعم فرمودند بنده باین درجه نمیرسد که از متقیان شمار کرده شود تا آنکه بگذارد وترک کند چیزهای را که هیچ خطره شرعی در آن نیست بسبب ترس از وقوع در حرام وترمذی از ابوهریره رض شخصی معنی تقوی پرسید ابوهریره رض گفت که گاهی در راه پرخار رفته آن شخص گفت آری گفت پس چه تدبیر عمل آورده گفت جائیکه خار دیدم ازان کناره میشدم وراه دیگر میگرفتم ابوهریره رض گفت همین است حقیقت تقوی چون در مقدمات دین همین قسم احتیاط بکار بری متقی شوی این حکایت را ابن ابی الدنیا در کتاب التقوی روایت نموده ونیز در کتاب مسطور از حضرت حسن بصری رض آورده که مازالت التقوی بالمتقین حتی ترکوا کثیرا من الحلال مخافة الحرام ونیز از عبد الله بن المبارک آورده که اگر شخص از سد گناه پرهیز کند واز یک گناه پرهیز نکند از متقیان نباشد واز عون بن عبد الله آورده که تمام تقوی آنست که بنده همیشه جویای دانستن شرائط تقوی ماند وبر دانست خود اکتفا نکند چنانچه حافظ صحت وخائف مرض همیشه جویای معرفت اسباب مرض میباشد وبر دانست خود اکتفا نمیکند ونیز از امام مالک روایت کرده که وهب بن کیسان میگفت که عبد الله بن زبیر شخصی را بطریق پند این عبارت نوشته اند اما بعد فان اهل التقوی علامات یعرفون بها ویعرفون بها من انفسهم صبر علی البلاء ورضی بالقضاء وشکر للنعماء وذل لحکم القرآن ونیز از ابن المبارک آورده که حضرت داود حضرت سلیمان علیهما السلام فرمودند که بر تقوای مرتبه علامت استدلال توان کرد اول حسن توکل بر خدا در آنچه پیش آید دوم حسن رضا در آنچه او اعانت فرموده اند سوم حسن قناعت بر آنچه از فوت شده ونیز از سعید مقبری آورده که شخصی پیش حضرت عیسی آمد وگفت یا معلم الخیر مرا نشان بده که چه قسم متقی توان شد فرمودند که این خیلی آسان است تمام دل خود محبت خدا بیار وبقدر قوت در اطاعت خود برای او عمل کن وابن جنس خود را بچشم رحمت نگر ما که بر جان خود رحمت میکنی او گفت که ابن جنس من کیست فرمودند همه بنی آدم وآنچه را دوست نداری که با تو کنند با هیچکس مکن اگر این کارها

بیان مراتب تقوی

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کنی حق تقوی بجا آوری و از سهم بن منجاب آورده که کمال تقوی آنست که زبان تو همیشه از ذکر خدا تر باشد و از عون بن عبد الله آورده که ابتدای تقوی حسن نیت است و انتهای تقوی توفیق و من را در میان این ابتدا و انتها هلکها و شبهات بسیار در پیش می آید و نفس از یک طرف بجانب خود میکشد و شیطان که دشمن مکار است یک آن غفلت ندارد و از محمد بن یوسف فریابی آورده که من روزی سفیان ثوری را گفتم که نام شما در مردم بابن مرتبه مشهور است که در هر مقدمه سفیان ثوری میگویند و شمارا دیدم که شب در خواب می گذرانید فرمودند که خاموش باش مدار این امر بر تقوی است و نیز روایت آورده که شخصی از حکمای عشر عبد الملک بن مروان آمد عبد الملک از و پرسید که وصف متقی چیست آن حکیم گفت که متقی مردیست که خدا را بر خلق و آخرت را بر دنیا اختیار کرده از مطالب و مطامع دست شسته باشد و چشم دل بمراتب عالیه روح نظر کرده بسوی آن مراتب متوجه شده و مردم خوابیده باشند و او در غم قیامت بیدار است شفای او قرآن و دوای او سخن حکمت و پند و نیاز او در حوض آن نمی پسندد و لذتی را سوای آن نمیداند حاضران مجلس که بیشتر ایشان بودند این کلمات را نهایت پسندیدند و نیز از قتاده آورده که چون حق تعالی بهشت را پیدا فرمود از شادی کرد که چیزی بود بهشت گفت طوبی للمتقین و از انس بن مالک آورده که تمام قیامت شادی تخدائی متقیان است و نیز از محمد بن یزید حبی آورده که روزی ابو درداء را گفتم که مجلس و انس ما نیست که شعر میگویید گفت که شما شعر میگویید ابو درداء گفت که من هم شعر میگویم لیکن قابل آن نیست که در مجلس شعر خواند و شود و گفتم چیزی مرا بشنوانید این دو بیت خواندند **شعر** یرید المرء ان یعطی منا ویابی الله الا ما اراد + یقول المرء فائدتی و ذخری + و تقوی الله افضل ما استفاد + و ابن ابی حاتم از معاذ بن جبل آورده که مدار کار و بار بهشت بر چهار فرقه است اول متقیان بعد از ان شکر گزاران بعد از ان ترسندگان بعد از ان اصحاب الیمین و ابن ابی شیبه و ابو نعیم در حلیة الاولیا از میمون بن مهران روایت کرده اند که شخص بدرجه متقیان نمیرسد تا آنکه با نفس خود هر روز محاسبه نکند چنانچه محاسبه که با شریک خود میکند تا بداند که خوردن من از کجاست و پوشاک من از کجاست و نوشیدن من از کجاست از حلال یا از حرام و در اینجا مفسرین را اشکالی است که آنرا ذکر میکنند و می پرسند که هدایت مناسب گمراهان است پس ظاهر چنان بود که هدی للصالحین می فرمودند متقیان را که علامات اسلام و شرائط ایمان را بوجه احسن دانسته سالها عمرها در این راه رفته اند و شب و فراز آن راه را طی کرده اند هدایت چه معنی دارد که تحصیل حاصل است و آن باتفاق عقلا باطل جواب این اشکال آنست که معنی هدی للمتقین آن نیست که این کتاب بعد از وصول بمرتبه تقوی ایشانرا هدایت میکند بلکه معنیش آنست که هیچ متقی بغیر هدایت قرآن متقی نشد و بغیر دلالت این کتاب آن راه را نیافته چنانچه گویند این دایه شیرده این جوان است حال آنکه در عهد جوانی شیر دادن در کار نیست بلکه شیر دادن در حالت طفولیت است نه در حالت شباب لیکن چون شباب بسبب شیر دادنش حاصل شده است میتوان گفت که شیرده جوان است و صاحب کشاف بطور دیگر این معنی را تقریر کرده و گفته که هدی للمتقین از قبیل من قتل قتیلا فله سلبه است یعنی معنی که این کتاب هدایت است برای گمراهانی که آخر بدرجه تقوی خواهند رسید و بیضاوی گفته است که هرچند هدایت قرآن عام است هر مسلم و کافر را چنانچه در جای دیگر فرموده اند که هدی للناس اما انتفاع بهدایت قرآن خاص نصیب متقیان است و بس و امام رازی فرموده اند که مراد از متقیان کسانی هستند که نیت شناخت حق بی تعصب و سخن پروری در دل آنها جا گرفته و عقل و فهم آنها از زنگ تقلید آبا و اسلاف خود خالص شده پس همین جماعت اند که بهدایت قرآن راه یابند نه کسانی که عقل آنها مألوف و آئینه دلش آنها زنگ زده باشد و نیز معنی را شبیه داده اند بغذای صالح که موجب حفظ صحت میشود اما بشرط حصول اصل صحت و الا غذای صالح در بدنی که ممتلی از اخلاط فاسده باشد موجب زیادت مرض میگردد و در سوره آن مجید نیز این تحقیق اشاره است و درین آیت که و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنین و لا یزید الظالمین الا خسارا و درین آیه که یضل به کثیرا

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بیان صنف کردم

وهدی به کثیرا وما یضل به الا الفاسقین تفصیل این اجمال آن است که مردم بسبب عاقبت کار خود بهفت گروه اند زیرا که آدمی بنظر قرآن یا شقی است یا سعید قال الله تعالی فمنهم شقی وسعید و اشقیا را در اصطلاح قرآن اصحاب الشمال و اصحاب المشأمة نامیده اند و اینها دو گروه اند اول سطر و دوم که در حق آنها فرموده اند که ولقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن والانس لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون بها اولئك کالانعام بل هم اضل اولئك هم الغافلون این گروه در حقیقت خارج از انسانیت اند گو بصورت انسان باشند بیت اینکه می بینی خلاف آدم اند + نیستند آدم غلاف آدم اند + زیرا که بحسب اصل فطرت و ظلمت نشارت قابل نور الهی نیستند پیداست ایشان محض برای پر کردن آتش دوزخ است که هولاء خلقتهم للنار ولا ابالی گروه دوم متمیز که در اصل مستعد قبول آلهی و فیلیین بسبب اکتساب رذائل و ارتکاب معاصی و مباشرت اعمال بهیمیه و سبعیه و مزاولت مکائد شیطانیه سیئات عاسفه و ملکات مظلمه در نفوس ایشان رسوخ پیدا کرده و رفته رفته دلهای ایشان زنگ بست حالت این گروه بدتر از فریق اول است زیرا که مسکه استعداد ایشان منافی حال ایشان واقع شده و لهذا در حق ایشان وارد است کالمنافقین فی الدرك الاسفل من النار و سعید را در شرع دو قسم فرموده اند یک قسم سابقین و مقربین و یک قسم اصحاب الیمین و مقتصدین و اصحاب المیمنة و این گروه را سه قسم نهاده اند یک فرقه اهل فضل و ثواب اند که ایمان و عمل صالح ایشان بامید فضل و ثواب الهی واقع شده فوجدوا ما عملوا حاضرا و کلا درجات مما عملوا بیان حال ایشان است و یک فرقه اهل عفو اند که خلطوا عملا صالحا و اخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم و عفو را دو طریق است اول آنکه بسبب قوت اعتقاد صحیح و عدم تاثیر سیئات در جوهر قلب بی توبه و بی شفاعت و بی تعذیب عفو کنند دوم آنکه در مقابله هر عمل از ایشان توبه بوقوع آید و بجای آن عمل در صحیفه اعمال ثبت کرده فاولئك یبدل الله سیئاتهم حسنات و یک فرقه معذبین اند که قدری از رسوخ معاصی معذب خواهند شد تا آنکه بشفاعت انبیا و علما و شهدا و ملائکه نجات یابند و اینها را اهل عدل و اهل عقاب نامند والذین ظلموا من هؤلاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا بیان حال ایشان است و منهم ظالم لنفسه نیز عنوان ایشان و سابقین مقربین نیز دو فرقه اند که بعبارت شرع فرقه اول را المجتبی و فرقه دوم را منیب نامند چنانچه در آیه الله یجتبی الیه من یشاء ویهدی الیه من ینیب باین تسمیه اشاره فرموده اند و در اصطلاح اهل سلوک این دو فرقه را محبوبین و محبین نامند و مجذوبین و سالکین و اند پس محبین کسانی باشند که اول مجاهده و انابت پیش کرفتند بعد ازان راه معرفت برایشان کشاده شد و محبوبین کسانی که اول ایشان را برکزیده شناسای معرفت کردند بعد ازان ایشان را شوق مجاهده و انابت در دل افتاد و این هر دو فرقه را اهل الله کویند چنانچه هر سه فرقه اصحاب الیمین را اهل آخرت نامند و هر دو فرقه اشقیا را اهل دنیا و چون این تفصیل ذهن نشین شد پس باید دانست که قرآن مجید برای فریق اول از اشقیا هدایت نمی تواند شد زیرا که قبول هدایت از ایشان محال است بسبب آنکه استعداد این قبول ندارند بمنزله شیاطین و همچنین فریق ثانی را نیز زیرا که استعداد ایشان بعد از وجود زائل شد و صورت معنوی ایشان ممسوخ شد چنانچه طعام طفن پذیرفته را نتوان اصلاح کرد پس هدایت قرآن خاص باشد برای فرقهای پنجگانه اخیره که لفظ متقین شامل آنهاست و آنچه بعضی از زنادقه کمان میبرند که یک فرقه از سابقین و مقربین که محبوبان باشند و جذب الهی ایشان را اولا شناسای معرفت نموده است چرا احتیاج بهدایت قرآن باشند پس باطل است زیرا که محبوب نیز محتاج بهدایت کتاب است بعد از جذب و وصول تا سلوک فی الله نماید چنانچه در قرآن مجید باین معنی اشاره فرموده اند که کذلك لنثبت به فوادك و کلا نقص علیك من انباء الرسل ما نثبت به فوادك آری فرق درمیان محبوب و محب آن است که محب محتاج هدایت کتاب میباشد قبل از وصول و قبل از جذب و بعد ازان نیز تا سلوک الی الله و فی الله نماید و بدین تقریر متقی و متقام قریب بمعنی لغوی خواهد بمعنی کسی که استعداد او صحیح باقیمانده باشد و زنگ شرک و شک و ظلمت استغراق

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وحب معاصی آئینه فطرت او را برهم نکرده باشد پس این تقوی مقدم بر ایمان است چنانچه حرارت دیگر از تقوی متاخر از ایمان اند پس
معلوم شد که تقوی در عرف شرع بر معانی متفاوته واقع میشود و گاهی بمعنی ایمان می آید چنانچه در آیه والزمهم کلمة التقوی
و گاهی بمعنی توبه چنانچه در آیه ولو ان اهل القری امنوا واتقوا و گاهی بمعنی طاعت چنانچه در آیه ان اتقیتن فلا تخضعن
و گاهی بمعنی ترک گناه چنانچه در آیه واتوا البیوت من ابوابها واتقوا الله و گاهی بمعنی اخلاص چنانچه در آیه فانها من تقوی القلوب و در
فضائل تقوی آنچه در قرآن مجید وارد است آن است که ان الله مع الذین اتقوا و تزودوا فان خیر الزاد التقوی ان اکرمکم عند الله
اتقیکم و در احادیث فضائل تقوی بیشمار است و از لطایف این مقام آنست که چون این آیه را ملاحظه کنیم که هدی للمتقین و همراه
این آیت آیت دیگر را در نظر آریم که شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس صریح معلوم شود که ناس منحصر در متقیان
اند و باقی مردم کالانعام باقیماند و بجا سوالی جواب طلب و آن آنست که تمام قرآن را وصف کردن بهدایت چه قسم است آیا حال آنکه
در قرآن مجملات و متشابهات هم واقع اند که تعیین مراد از انها نمی توان کرد الا بالعقل و چون عقل دخیل شد پس هدایت شان عقل باشد نه شان
قرآن و لهذا جمیع فرق اسلام خواه محق باشند خواه مبطل احتجاج بقرآن میکنند و نیز در روایت صحیحه از حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه
وارد است که چون حضرت ابن عباس رض را برای مناظره خوارج میفرستادند فرمودند که علیك بالسنة فان القرآن ذو وجوه و نیز بعضی
مسائل اعتقادی از ان قبیل است که بدایت بودن قرآن بر آن موقوف است بر دلیل عقل مثل مباحث ذات و صفات و اثبات
نبوت علی الاطلاق پس قرآن در آن قسم چگونه هدایت تواند شد والا دور لازم آید جواب این سوال آنکه معنی هدایت بودن
قرآن آن نیست که محض قرآن الزام مخالف توان نمود بلکه معنیش انکشاف حقائق نفس الامریه است بر ناظر و مجملات و متشابهات
قرآن یا بعد از ارجاع بمحکمات موجب مزید انکشاف میگردند یا بسبب ایمان محض بدلول آن مجملات متشابهات موجب ترقی
در جهٔ ایمان میشوند و این هم نوعیست از هدایت و در مسائلی که موقوف علیه قرآنیت قرآن اند هدایت قرآن بسبب تاکید و تقویت و امن از
مداخلت وهم در دلائل آن مطالب است و این نیز نوعی است عمده از هدایت و علاوه بر این آنست که لفظ هدی للمتقین دلالت میکند
بر آنکه هر جزو او برای هر متقی هدایت باشد تا مخدوری لازم آید بلکه معنیش آنست که تمام قرآن برای جمیع افراد متقیان هدایت است علی
حسب تفاوت درجاتهم فی الفهم والاستنباط و علما را در معنی هدایت اختلاف است بعضی گفته اند که حقیقت هدایت محض نمودن راه
است بمطالب و بعضی گفته اند که همراه آن رسانیدن بمطلب نیز ضروریست و تحقیق این مقام آنست که هدایت و تعلیم و ارشاد و امثال
این الفاظ گاهی بمعنی فعل فاعل مستعمل می شوند که اثر آن در منفعل ظاهر نشود و ازین قبیل است اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی
الهدی و گاهی بمعنی تاثیر فاعل که مقرون بتاثیر منفعل مستعمل میشوند چنانچه گویند هدی الله فاهتدی مثل احیی و اماث و هر دو معنی حقیقی
است بلکه عند التحقیق چنان معلوم میشود که مآل هر دو معنی یک چیز است تاثیر فاعل را چون نسبت بفاعل اعتبار کنیم بدون تاثیر منفعل معنی اول
است و اگر همان تاثیر را در منفعل اعتبار کنیم معنی دوم است و هر دو معنی هم صفت خدا است و هم صفت قرآن و پیغمبران و دیگر مرشدان آری خلق
اهتداء اخیر بحضرت حق است لیکن خلق ابتدائی حقیقی هدایت نیست بجمله علامت ابتدا بقرآن آنست و همان علامت تقوی است که
شخص اول اعتقادات خود را صحیح کند بازعمال جوارح خود را مطابق امر و نهی قرآن کرداند باز اخلاق رذیله را که امراض مهلکه روح اند ترک نماید و بصحیح اعتقادات و دون
اجتناب از شبهات و اجتنابه از اخلاق و هم متصوفیت و لهذا متقیان قسمی هستند که الذین یؤمنون بالغیب یعنی آن جماعه که ایمان می آرند بغیب
و غیب هم آنچیزیست که از ادراک حواس ظاهره و باطنه خارج باشد مثل ذات و صفات پروردگار و فرشتگان و روز آخرت و آنچه در آن روز موعود است و تقدیرات الهی
و کتب الهیه از حیثیت اضافت آنها بخدا و همچنین پیغمبران علیهم السلام همین حیثیت و ایمان بالغیب را ازان جهت در علامات

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

منتفیان اعتبار نفرموده اند که در مدرکات حواس ظاهره و باطنه تکلیف را اختیاری نمی ماند بالضروره تصدیق آن مدرکات می نماید پس
علامات اتقانی تواند شد و هدایت قرآن در این باب بر دو اطلاع بر حقائق و تفاصیل این امور است و مهمات مسائل عقاید همین امور اند چون این
امور را بجمیع حقائق و تفاصیل دانسته و بر قرآن تصدیق کند جزو اعظم تقوی که تصحیح اعتقادات است حاصل کرده و هر چند ایمانیکه مدیحه گوست
ایمان بمعنی است بمعنی تصدیق لیکن مفسرین درین مقام بیان حقیقت ایمان شرعی مهمول دارند و قول رطبه و یابسه متمسک و خارج

بیان حقیقت ایمان

مذمت یه و کرامیه نقل نموده و دماغ سامع را پریشان نمیکنند قدر یکه متبع است آنست که ایمان در عرف شرع عبارت از تصدیق است بمعنی
گرویدن و باور کردن آنچه بالیقین معلوم است که از دین محمد است صلعم زیرا که ایمان را در قرآن جا بجا کار دل فرموده اند جائی می فرمایند
قلبه مطمئن بالایمان و جائی میفرمایند کتب فی قلوبهم الایمان و جای دیگر میفرمایند و لما یدخل الایمان فی قلوبکم و ظاهر است که کار دل
همین تصدیق است و پس نیز ایمان را مقرون بعمل صالح فرموده اند چنانچه در آیت ان الذین امنوا و عملوا الصالحات و مقرون بمعاصی نیز
ساخته چنانچه در آیت و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا و در آیت و الذین امنوا و لم یهاجروا پس معلوم شد که عملهای نیک را
در ایمان دخل است و نه اعمال بد بر هم زننده ایمان اند و اقرار محض را بی تصدیق مذمت فرموده اند در همین سوره در آیت و من الناس
من یقول امنا بالله و بالیوم الاخر و ما هم بمؤمنین پس معلوم شد که اقرار محض حکایت ایمان است اگر حکایت باحکی عنه مطابق افتاد
فبها و الا خداعی و زوری بیش نیست و محکی عنه نیست مگر تصدیق و تحقیق التمام است که چنانچه هر چیز را سه نحو وجود است وجود عینی و
وجود ذهنی و وجود لفظی همچنان ایمان را نیز این سه نحو وجود متحقق است و قاعده مقرر است که وجود عینی هر چیز اصل است و باقی وجودات
فرع و تابع آن وجود اند پس وجود عینی ایمان نوری است که در دل حاصل میشود و بسبب دفع حجاب بینه و بین الحق همین نور است که در آیت
مثل نوره کمشکوة فیها مصباح تمثیل آن باشعاع تمام مذکور فرموده اند و در آیت الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور
سبب آن را بیان نموده و این نور مانند سائر انوار محسوسه قابل قوة و ضعف و اشتداد و تفاوت است چنانچه در آیت اذا تلیت علیهم ایاته
زادتهم ایمانا و دیگر آیات بسیار بآن اشاره فرموده اند و طریق زیادتش آنست که هر گاه حجابی مرتفع میشود آن نور زیادت می پذیرد و بهمان
قوت میکند تا آنکه بمدارج کمال خود رسد و آن نور منبسط و فراخ شده جمیع قوی و اعضا را احاطه کند پس دل انشراح صدر حاصل کرده و بر
حقائق اشیا مطلع شود و غیوب الغیوب بر مدرکات او متجلی شوند و هر چیز را در موضع خود بشناسد و صدق انبیا در آنچه اخبار فرموده اند اجمالا و
تفصیلا وجدانی کرده و بقدر نور باز بقدر انشراح صدر داعیه دلی منبعث شود تا آنکه موافق هر امر الهی بجا آرد و از هر محظور شرعی اجتناب ورزد
و در خیالات انوار اخلاق فاضله بلکات حمیده و اعمال صالحه متبرکه با نور معرفت منضم گشته دیگر شده طرفه چراغانی در شبستان ظلمات
طبیعت بهیمیه شهویه روشن سازد چنانچه همین معنی در آیات قرآنی اشاره واقع شده است جائی فرموده اند افمن هو یسعی بین ایدیهم
و بایمانهم و جائی فرموده اند نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و وجود ذهنی ایمان دو مرتبه دارد اول ملاحظه اجمالی
آن معارف متجلیه و آن غیوب منکشفه بوجه کلی که مفاد کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله است و این ملاحظه را تصدیق اجمالی گویند
و باور کردن نامیده اند دوم ملاحظه تفصیلی هر هر فرد از افراد غیوب متجلیه و حقائق منکشفه بالطبع که فیما بین وارد و این ملاحظه را تصدیق
تفصیلی نامیده اند و وجود لفظی ایمان در اصطلاح شارع نام شهادتین است و پس ظاهر است که وجود لفظی هر چیز بدون تحقق حقیقت آن چیز اصلا فائده
نمیکند و الا تشنه از آب گفتن سیراب میگردد و گرسنه از نام نان گفتن تسلی می بخشید مگر آنکه تعبیر از نافی الغیر چون بدون واسطه نطق و تلفظ در عالم
بشریت امکان ندارد ناچار تلفظ بکلمه شهادت را در حکم ایمان شخص فرموده اند در حکم ایمان شخص فرموده اند امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا
الله فاذا قالوها عصموا منی دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم علی الله و ازین تحقیق معلوم شد کیفیت زیادت ایمان و نقصان

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آن و قوت و ضعف آن و نیز دانسته شد بنابر حدیث صحیح وارد است که لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مومن و الحیاء من الایمان و لا یؤمن احدکم حتی یامن جاره بوائقه بمعمول بر کمال ایمان است و وجود عینی خود و کسانیکه نفی زیادت و نقصان کرده اند مراد ایشان مرتبه اول است از وجود ذهنی ایمان پس نزاعی و خلافی نیست و ایمان را دو قسم است اول ایمان تقلیدی دوم ایمان تحقیقی و تحقیقی نیز دو قسم است استدلالی و کشفی و هر یک ازین دو قسم یا انجامی دارد که ازان حد تجاوز نمیکند یا انجامی ندارد و آنچه انجام دارد آن را علم الیقین گویند و آنچه انجام ندارد و نیز دو قسم است یا مشاهده است که مسمی بعین الیقین است و یا شهود ذاتی است که مسمی بحق الیقین است و این دو قسم اخیر یعنی عینی و حقی داخل ایمان بالغیب نیست و قدمای صحابه ایمان بالغیب را درین آیه بر معنی دیگر حمل فرموده اند از حضرت عبد الله بن مسعود بروایت امام احمد در مسند خود و بروایت حاکم و دیگر محدثان معتبر ثابت است که حارث بن قیس روزی با ایشان گفت که ما نیز افسوس و حسرت میکنیم بر چیزی که از ما فوت شد و شما را حاصل گشت که نادیده بمحمد ایمان آوردید و ما بخدا که بنبوت محمد زنده کسی که او را دیده باشد از آفتاب ظاهرتر است ایمان ایمان شماست باز سوره بقره را تلاوت آغاز نهادند تا آنکه بمفلحون رسیدند و ایشان را از ابو یعلی و حاکم بروایت حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب بعض آورده اند که ایشان فرموده اند که من روزی همراه آن حضرت نشسته بودم فرمودند که پیش من مذکور کنید که افضل انواع ایمان ایمان کدام مردم است عرض کردند یا رسول الله ایمان فرشتگان آنحضرت فرمودند که ایشان را از ایمان چه مانع است منزلت فرشتگان را نزد خدا میدانند مردم عرض کردند یا رسول الله ایمان پیغمبران فرمودند که از ایمان پیغمبران چه عجب که حق تعالی ایشان را برسالت و نبوت خود ممتاز فرموده است عرض کردند یا رسول الله ایمان کسانی که همراه انبیا حاضر شدند و بر دین جان خود را نثار کرده شهادت یافتند فرمودند ایمان ایشان چه عجوبی دارد که همراه انبیا صحبت داشته اطوار و اوضاع آنها را دیده یقین تمام حاصل کرده اند مردم عرض کردند یا رسول الله پس بفرمایید که ایمان کدام فرقه افضل است فرمودند ایمان فرقه که هنوز در پشت پدرانند و بعد از من خواهند آمد و بر من ایمان خواهند آورد و مرا ندیده چند ورق سیاه کرده و در نظر ایشان افتاده و بسبب قوت ایمان موافق آن نوشته عمل نموده اند این افضل انواع ایمان است و همین قصه را طبرانی از ابن عباس من باین طریق روایت نموده که روزی آنحضرت در سفر صبح برخاستند و فرمودند که آبی هست تا وضو کنیم مردم عرض کردند که یا رسول الله این جا آب نیست فرمودند پیش کسی آب خوردنی هم هست مردم یک تنجوره آورده پیش آنحضرت گذاشتند آنحضرت انگشتان خود را در آن تنجوره در آورده بلال را فرمودند که در لشکر آواز دهد تا مردم بیایند و وضو کنند مردم می آمدند و از میان انگشتان آنحضرت وضو می کردند و آب فوارها صفت از میان انگشتان جوش میزد و ابن مسعود از جمله صحابه بود که مشغول بخوردن آن آب بودند بار بار آوازی نوشیدند چون تمام لشکر از وضو فارغ شد آنحضرت برخاستند و نماز صبح ادا فرمودند بعد از نماز صبح بسوی مردم متوجه شدند و فرمودند که ای مردم در میان مخلوقات کدام فرقه است که ایمان او عجوبی دارد عرض کردند که یا رسول الله فرشتگان آنحضرت فرمودند که امر وحی الهی را فرشتگان میرسانند خود و پیرایمان ایمان نیارند ایمان از ایشان چه عجب است عرض کردند یا رسول الله ایمان پیغمبران فرمودند که بپیغمبران وحی آسمان نازل میشود و پیغمبران چرا ایمان نیارند عرض کردند یا رسول الله ایمان یاران شما فرمودند که یاران مرا چیست که ایمان نیارند حال آنکه من در میان ایشان موجودم و هر لحظه و هر لحظه می بینند آنچه می بینند عجوبی ایمان آن کرده و او که بعد از من خواهند آمد و نادیده بر من ایمان خواهند آورد و مرا تصدیق خواهند کرد همان فرقه اند برادران من و شما یاران من اند و او طیاسی نافع روایت میکند که شخصی پیش عبد الله بن عمر رضی الله عنهما آمد و گفت یا ابا عبد الرحمن شما چشمان خود آنحضرت را دیدید عبد الله بن عمر گفتند آری آن شخص گفت که باین بانهای خود بانجناب هم کلام شدید گفتند آری باز گفت باین سینها خود بیعت هم کردید گفتند آری آن شخص را دید گرفت و گفت که عجب حالت خوشی دارید عبد الله بن عمر گفتند

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کیست تو کجایی میگویم شنیده و ام آن حضرت را که میفرمودند که خوشحال کسی است که مرا دیده و بر من ایمان آورده و خوشحال است باز خوشحال است برای
کسی که ندیده بر من ایمان آورده و حاکم از ابو هریره نقل روایت کرده است که آن حضرت روزی فرمودند که جماعه از امت من بعد از من پیدا
خواهند شد که در محبت من آنقدر فریفته خواهند شد که اگر توانند دیدار مرا با اهل و عیال و متعه و مال خود بخرند بالجمله ایمان بغیب هر قسم
که باشد مستلزم اعمال قلبیه بدنیه و بذل مال و جاه و اعراض از لذت حسیانیه و شهوات طبیعیه است و لهذا بعد از آن که در یومنون بالغیب
از اعمال قلبیه تیقن و صحت اعتقادات آنها نشان داده حالا از اعمال بدنیه آنها نشان میدهند و میفرمایند که و یقیمون الصلوة یعنی و برپا
میدارند نماز را در اینجا باید فهمید که نماز گزاردن چیزیست و برپا داشتن نماز چیزی دیگر است و در قرآن مجید جا بجا در مقام مدح و تاکید گزاردن
نماز را ذکر نفرموده اند بلکه اقامت نماز را یاد نموده و اقامت در لغت ماخوذ از قیام است یعنی راست ایستاده کردن و قاعده است که چون
چیزی را راست ایستاده کنند هر جزو از اجزای او بر موضع مناسب که وضع طبعی اوست راست بنشیند پس معنی اقامت صلوة آنست که نماز را
از هر خلل و کجی محافظت نمایند خواه آن خلل و کجی در کار دل باشد یا در کار زبان یا در کار جوارح و خواه در کار خواه آن محافظت در فرائض
باشد یا در شروط یا در سنن یا در مستحبات و لهذا حضرت ابن عباس رض فرموده اند اقامة الصلوة اتمام الرکوع و السجود و التلاوة و الخشوع
و الاقبال علیها بفهمها و قلوبهم رض کفته است اقامة الصلوة المحافظة علیها و علی مواقیتها و وضوءها و رکوعها و سجودها و نزد صوفیه
در اقامت صلوة منهم داخل است که در وقت ادای ارکان و آداب نماز سر هر یک را دریابد و قصد کند که حضور را بآن سر متحقق سازد و در یافتن
اسرار نماز بقصد تحقق بآن اسرار باختلاف مراتب و استعدادات نمازگزاران مختلف است آنچه مناسب بحال مبتدی است نوشته میشود
گفته اند که طهارت از نجاست حکمی که حدث اصغر و اکبر است و از نجاست حقیقی که بول و براز و خون و ریم و امثال ذلک است برای آن
در نماز مقرر شده است تا دلالت کند بر تحصیل طهارت از علائق دنیوی که همه حادث و نو پیدا اند و از نوع خبث خالی نیستند تا وقت توجه
بحق مناسبتی آن جناب نمره حاصل آید و قابلیت حضور در آن جناب و قیام بخدمت مامور بهم سد مانند آنکه بحضور پادشاهان بدون تقدیم حمام
و غسل و استعمال عطریات و تنظیف جامه بدن نمی توان رفت و بخدمتشان نمی توان قیام نمود و توجه ظاهر بسوی قبله که زمین آن
بقعه پاک منشا جمعیت آدمی است زیرا که تمام زمین از همان بقعه منبسط شده دلالت میکند بر آنکه باطن تر از نیز متوجه بجناب حق که منشا روحانیت
آدمیست باید کرد و تکبیر تحریمه با رفع یدین اشاره میکند بآنکه من از هر دو عالم دست برداشتم و جناب حق را از همه اکوان بزرگتر پنداشتم و مؤید
این اعتقاد دعای استفتاح را بزبان جاری کردن است و ایستادن دلالت میکند بر استقامت در این راه و قرأت فاتحه که متضمن ثنای
زبانی است و زبان ترجمان دل است بر آنکه دل من بالکلیه بسوی او مائل شده و در این سوره الفاظ خطاب مثل ایاک نعبد و ایاک
نستعین و تخصیص بعبادت و استعانت دلالت میکند بر آنکه بسبب کمال توجه و میل رتبه مشاهده و مخاطبه دریافتم و در عبادت و استعانت
که این دو اشغل مستوجب اوقات بنی آدم اند از اغیار اعراض کلی نمودم و سوال هدایت و فرار از راه اهل غضب و ضلالت دلالت میکند بر آنکه حب و بغض
و میل و نفرت من همه تابع آن جناب شد باز رکوع دلالت میکند که بسبب مشاهده عظمت او پشت من خم شده باز قومه دلالت میکند بر آنکه در این
ایثار استقامت ورزیدم باز سجود که کمال تذلل است بعد از انکسار بر کمال تقرب زیرا که تقربی که در سجود است همین قدر است که اشرف اجزای
خود را آن قدر پست کند که با صل خاکی خود برساند و سجده دوم دلالت میکند بر دفع تکبر بحصول قرب و قعود اشاره میکند بحصول
اعزاز و اکرام از آن جناب که قبول مجرا فرموده به رو نکی گذاشتن داند و سلام دلالت میکند بر رجوع از این سفر باطنی و نیز
گفته اند که نماز اصل جمیع عبادات بدنی است زیرا که مشتمل است بر طهارت و استقبال قبله و بر ذکر و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید و
درود و دعا که اصول عبادات زبان اند و نیز مشتمل است بر معنی صوم که عبارت از حبس نفس است

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از شهوات بلکه در نماز بصوم نسبت زیادتر است زیرا که چشم را نیز از التفات بغیر جهت دوست نگاه داشتن است و زبان را از غیر ذکر نامه او یا تلاوت کلام او و پا را از حرکت بمقصد دیگر دوست را زاد و شد و علی هذا القیاس قوهٔ خیالیه و فکریه را از سیر و دور در متخیلات خود باین معنی در صوم متحقق نیست و نیز بر معنی حج مشتمل است تکبیر تحریمه اش بجای احرام و استقبال قبله بجای طواف و قیام بجای وقوف عرفات و رکوع و سجود در رکعات دوربه رکعات مثل سعی در میان صفا و مروه و نیز مشتمل است بر معنی زکوة زیرا که بذل مال برای شرعیت و تحصیل آلات طهارت در آن واجب است و نیز وقت را از اوقات خالی از منافع خود ساختن و بحکم خدا مصروف داشتن مانند ادای حصه از مال است برای مصارف آلهی و نیز عبادت جمادات نشستن است و عبادت جانوران چرنده رکوع است و عبادت جانوران پرنده ذکر و تلاوت اسمای آلهیه است بالحان خوش فرود مرغان چمن بهر صباحی ؛ خوانند ترا باصطلاحی ؛ و عبادت حشرات سجود است و عبادت اشجار و نباتات قیام است و عبادت هر فرقه از ملائک همین قسام است و عبادت کروبین که آنها را همین نیز نامند استغراق و مشاهده است و نماز بر همه این عبادات مشتمل است و لهذا مرتبه این عبادت از جهت آنکه هیئت جامعه عبادات بدنی و نفسی است بالاتر از مرتبه جمیع عبادات است و لهذا در حدیث شریف وارد است که چون از ان حضرت پرسیدند که ای الاعمال افضل ارشاد شد که الصلوة لوقتها و بنا بر این است که در بیان علامات تقوی بر اقامت صلوة اکتفا فرموده اند گویا اشاره میفرمایند بآنکه جمیع اعمال ایشان موافق شرع است زیرا که این عبادت را که اصل الاصول اعمال بدنی است باین خوبی ادا مینمایند و چون از بیان خوبی اعمال متقیان فارغ شدند حالا از حسن اخلاق ایشان نشان میدهند که وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ یعنی و از انچه روزی داده ایم ایشان را خرج میکنند تا شهوت و حرص خود را پاک نمایند و خرج کردن مال در شریعت بهفت نوع عبادت است اول ادای زکوة مفروضه که از نقدین بشرط بلوغ حد نصاب و گذشتن یکسال چهلم حصه آن واجب است و از مواشی و اموال تجارت و محصول زمین عشری نیز موافق انچه در کتب فقه مسطور است واجب میشود دوم صدقة الفطر که از دیدن هلال عید در آثر کندم سر هر نفر واجب میشود سوم خیرات که عبارت است از دادن سائلان و ضیافت مهمانان و اعانت ضعیفان و یتیمان و قرض داران سوای قدر زکوة چهارم وقف مانند بنای مساجد و مدارس و پل و چاه و جهان سرای پنجم مصرف حج که خواه برای خود یا برای دیگری سامان حج درست کرده و هدا از سواری و زاد راه و غیر ذلک ششم مصرف جهاد که یکدرم در ان مصرف برابر هفصد درم میشود چنانچه در آخر این سوره بیاید ان شاء الله تعالی هفتم ادای نفقات واجبه و آن نفقه زوجه اولاد ضعار است و دیگر محارم نیز بشرط استطاعت و احتیاج آنها و در لفظ ما آوردن من تبعیضیه اشاره فرموده اند بآنکه اسراف در خرج کردن مال بر نفس خود و اهل خود ممنوع است و حد اسراف آنست که بذل مال در جهتی موجب تقویت حق جهت دیگر نباشد و در نسبت رزق بسوی خود اشارت است بآنکه هر چیز ملک و مال ماست پس بخل کردن بانچه در دست خود است و بعاریت بما داده اند بخل بیجا است و بنا باید دانست که بر مذهب اهل سنت و جماعت چنانچه حلال رزق است نیز حرام رزق است پس آوردن من که دلالت بر تبعیضیت میکند بسیار مناسب می افتد زیرا که آن قسم رزق که حرام است شایان انفاق نیست چنانچه در حدیث شریف وارد که لا تقبل صدقة من غلول و فرقه معتزله رزق را عبارت از ملک دانند و مال حرام را از جهت آنکه در ملک غاصب داخل نیست رزق نمیگویند و این صریح خطا است زیرا که رزق عبارت از انتفاع است و در انتفاع حلال و حرام برابر است و اگر رزق عبارت از ملک باشد می باید که جانوران را که اهلیت ملک ندارند رزق نباشد حال آنکه آیه وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا دلیل صریح است که جانوران را نیز رزق مقدر از جناب آلهی ثابت است و چون در وصف متقیان ایمان بالغیب را اعتبار فرموده مظنه آنشد که لفظ متقی خاص بفرقه معتزله و امثال ایشان از ایمان کرده زیرا که اکثر مسائل ذات و صفات و مساحث نبوات و معاد غیب خود

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کامیست ایشان و اهل کتاب از یهود و نصاری این امور را بجهت کمال شهرت و تواتر اخبار انبیا و کتب الهیه گرای الیقین میدانستند حتی که احوال
حدود سال آنها نیز این معنی را بیان می کردند ناچار برای داخل کردن اهل کتاب که مشرف باسلام شوند در زمرهٔ متقیان بر ایمان بالغیب
صفت دیگر را عطف فرمودند تا اشعار شود بآنکه متقیان دو قسم اند قسم اول کسانیکه ایمان بغیب می آرند بمقتضای آن ایمان اعمال و اخلاق
خود را درست میکنند و قسم دوم کسانیکه ایمان بغیب را معلوم دارند و برای تاکید و تقویت آن معلومات خود التجا باین کتاب می آرند
مثل عبد الله بن سلام و امثال ایشان و همین آیت که اند مراد ازین جماعت والذین یؤمنون بما انزل الیک یعنی و نیز از متقیان اند کسانیکه
ایمان می آرند بآنچه نازل کرده شده است بسوی تو از وحی متلو که عبارت از کتاب است و وحی غیر متلو که عبارت از سنت است که
ایشان را بسبب این ایمان مزید اطلاع بر تفصیل و تحقیق امور غیبیه حاصل میشود و بهدایت قرآن مهتدی میشوند وما انزل من قبلک یعنی و نیز ایمان
می آرند بآنچه نازل کرده شده است پیش از تو بر انبیای سابقین که عبارت است از کتب الهیه سابقه مثل توریت و انجیل و زبور و صحف انبیای
پیشین و از سنن انبیای سابقین و مواعظ و ارشادات آنها پس این جماعت را بسبب احاطه و استیعاب جمیع محامد و دعی مرتبهٔ تقوی و اهتداء حاصل
شد چنانچه جماعت سابقه را ابتداء حاصل شده بود و معنی هدایت قرآن نسبت باین جماعت است که تفصیل و تحقیق امور اخرویه و دیگر امور غیبیه ایشان
را از قرآن حاصل شد و لهذا دیگر ابنای جنس آنها هر چند دعوی ایمان بآخرت میکنند لیکن یقین تام ندارند و بالآخرة هم یوقنون
یعنی و بآخرت ایشانند که یقین تام دارند زیرا که یقین تام بچیزی بدون اطلاع بر تفاصیل آن چیز و رفع شبهات حاصل نمیکرد و این معنی
غیر از ایشان و دیگر اهل کتاب را حاصل نیست در بجا باید دانست که چنانچه ایمان بقرآن بر هر مکلف فرض است همچنان ایمان بکتب سابقه
نیز فرض است آری بعضی از احکام آن کتب که منسوخ شده است عمل درست نیست چنانچه ایمان بقبله بودن بیت المقدس فرض
است و استقبال آن در نماز جائز نیست زیرا که منسوخ شده است بالجمله هر دو فرقه که باین کتاب هدایت یاب شدند هر چند بر تفاصیل هدایات
هر یک از کتب الهیه سابقه مطلع نشوند لیکن اولئک علی هدی یعنی آن کرده بر هدایت عظیم اند من ربهم یعنی از پروردگار خود زیرا که فرقهٔ اول
اگرچه بتدریج بر تفاصیل هدایات کتب سابقه مستولی نشدند اما چون این کتاب شامل جمیع مضامین آن کتب بود دفعةً ایشان را نور جمیع هدایات
آن کتب بر تو افکند و فرقهٔ دوم هر چند بتدریج انوار هدایات سابقه را حاصل کرده بودند لیکن این امر نبی که نزول قرآن مجید است با انوار و برکاتی
که دارد از نظر ایشان غائب بود پس در حقیقت آنها نیز بایمان بالغیب بر جهه کمال حاصل نکشته بودند لهذا هر دو فرقه بسبب این قرآن مطلب
خود رسیدند و اولئک هم المفلحون یعنی آن کرده ایشانند مطلب یابان فرق همین قدر است که فرقهٔ اول دفعةً باین گنج فراوان
راه یافتند و فرقهٔ دوم بتدریج مرور یافتند درین جا باید دانست که سورهٔ فاتحه با آیات بینات خود و این چهار آیت از سورهٔ بقره از جملهٔ آن سی و سه
آیت است که برکات آنها مشهور و معروف است عبد الله بن احمد بن حنبل در زوائد مسند و حاکم و بیهقی در کتاب الدعوات از ابی بن کعب بن
روایت کرده اند که من روزی نزد آن حضرت صلعم نشسته بودم ناگاه اعرابی در آمد و عرض کرد که برادری دارم که مبتلا بدرد شدید است فرمودند
چه درد دارد عرض کرد که آسیب جن بر او معلوم میشود فرمودند که او را پیش ما بیار اعرابی برادر خود را آورده روبروی آنحضرت صلعم نشانید آنحضرت
او را باین آیات هم فرمودند فی الفور شفا یافت و برخاست که گویا هیچگاه مریض نبود سورهٔ فاتحه و چهار آیه از اول سورهٔ بقره و دو آیه الهکم الله واحد
و آیة الکرسی و سه آیه از آخر سورهٔ بقره و یک آیه از سورهٔ آل عمران یعنی شهد الله انه لا اله الا هو و از سورهٔ اعراف ان ربکم الله و از سورهٔ
مومنون فتعالی الله الملک الحق و از سورهٔ جن و انه تعالی جد ربنا و ده آیت از اول صافات و سه آیت از آخر سورهٔ حشر و قل هو الله و معوذتین
و دارمی از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که هر که چهار آیت از اول سورهٔ بقره و دو شب بخواند در آن خانه آن شب
داخل شیطان نشود تا صبح و در بعضی روایات بیهقی در شعب الایمان و سعید بن منصور در مسند خود و دارمی از مغیره

فواصل سورهٔ فاتحه و چهار آیت سورهٔ بقره و غیره

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بیان خواندن آیات سوره

فایده صاحب وزر

بن شبیب رض که از یاران عبد الله بن مسعود بود روایت شده که هر که دو آیت از سوره بقره وقت خواب بخواند قرآن را فراموش نکند چهار آیه از اول و آیة الکرسی و دو آیت بعد از آن و سه آیت از آخر سوره بقره که ابتدای آن لله ما فی السموات است و طبرانی و بیهقی و ضیاء الاعمش از ابن عمر رض روایت کرده اند که از آن حضرت شنیده ام که میفرمودند چون یکی از شما بیرد او را در خانه خود نگاهدارید سه آیه بقره و بقبر رسانید و می باید که در قبر ایستاده نزد سر مرده اول سوره بقره بخوانند و طرف پا آخر سوره بقره و ابن النجار در تاریخ خود از محمد بن سیرین روایت کرده که ما یکبار در لب نخرشته خیمه کردیم مردم آنجا آمدند و گفتند که اینجا جای خطره است هر قافله که درین مکان فرو تنش کرده است متاع او را قزدان بغارت برده اند یاران من نشنیدند این خبر کوچ کرده و در شهر در آمدند و من بسبب حدیثی که از عبد الله بن عمر رض شنیده بودم در همان مکان اقامت کردیم و حرکت نکردم و آن حدیث این است که آنحضرت فرموده اند که هر که در شب سی و سه آیت بخواند او را در آن شب هدنده و دزدی ایذا نرساند لیکن دزد و طراری یعنی دزد خانگی نباشد و در جان و اهل و مال خود محفوظ ماند صبح چون شب شد من بخوف دزدان خواب نرفتم تا انکه دیدم که جماعت کثیره شمشیر ها برهنه بر من زیاده از سی بار حمله نمودند لیکن نزدیک من نتوانستند آمد چون صبح کردم و کوچ نمودم در راه مرد پیری ملاقات نمود و گفت که تو از جنس انسانی یا از جنس جن گفتم انسانم گفت راست چه حال بود که ما زیاده بر هفتاد کس بر تو حمله مینمودیم و در میان ما و در میان تو قلعه آهنی پیدا میشد من پیش آن مرد پیر قصه این حدیث مذکور کردم گفت آن سی و سه آیت کدام کدام آیت است گفتم چهار آیت از اول بقره تا مفلحون و سه آیت از آیت الکرسی تا خالدون و سه آیت آخر بقره لله ما فی السموات تا آخر سوره و سه آیت از اعراف ان ربکم الله تا محسنین و دو آیه از بنی اسرائیل قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن تا آخر سوره و ده آیت از اول صافات تا لازب و ده آیت از سوره رحمن یا معشر الجن والانس تا تنتصران و از آخر حشر لو انزلنا هذا القرآن علی جبل تا آخر سوره و ده آیت از سوره قل اوحی و انه تعالی جد ربنا تا شططا و چون از بیان حال پنج فرقه از مردم که لفظ متقی شامل آنهاست و بهدایت قرآن منتفع میشوند فارغ شدند حالا بیان دو فرقه دیگر که آنها اند میفرمایند و گویا درین ارشاد تسلی است جناب رسول را بآنکه عدم انتفاع این دو فرقه بسبب آنست که در هدایت قرآن قصوری و فتوری است و نه بسبب آنکه در انداز و تبلیغ تو نقصانی است بلکه بسبب بطلان استعداد آنها و فساد فطرت آنهاست زیرا که ان الذین کفروا یعنی تحقیق کسانیکه کافر مردند زیرا که هر که در آخر عمر ایمان آورد عند الله کافر نیست و لهذا شیخ ابو الحسن اشعری رحمة الله علیه گفته اند که هیچ کافر را کافر نتوان گفت تا وقتیکه خاتمه او بر کفر نشود و این مسئله را از و اشاعره مسئله موافات نامند و حقیقت کفر آنست که چیزی را از انچه بالیقین از دین محمد ست انکار کند یعنی انکار عدم انقیاد ست خواه حقیقت آنرا بشناسد یا نشناسد بلکه خواه اقرار بحقیقت آن هم کند یا نکند پس اگر این حالت تا دم مرگ معاذ الله مستمر ماند کفر حقیقی شد والا بموت کفر ست و حقیقت کفر نیست زیرا که اعتبار خاتمه شخص را ست در ایمان و کفر پس تسلی است بنبی که باین مرض مرمند لابد در وقتی از اوقات حیات خود توفیق انقیاد بدین تو نیافتند و باین مرتبه آنها را کفر راسخ شد که تبرسانیدن تو اصلا باز نماند تا انکه سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم یعنی برابر ست بر ایشان خواه تبرسانی ایشان را خواه تبرسانی ایشان را زیرا که کفر ایشان بسبب شبهه نیست که در اعجاز قرآن یا در نبوت تو پیدا شده باشد بلکه بسبب بی التفاتی و کم توجهی ایشان ست بانظر یا بسبب کمال عناد و بغض ست که دیده را نادیده و شنیده را ناشنیده می انگارند پس برابر ست حال ایشان خواه ایشان را دلیلی ظاهر شود یا نشود و کانوا مؤمنون یعنی ایمان نخواهند آورد و لفظ علیهم در سواء علیهم برای آن فرمود که تبرسانیدن و نتبرسانیدن آن حضرت علیه السلام نسبت با ایشان برابر ست اما نسبت با آن حضرت برابر نیست زیرا که آن حضرت را در تبرسانیدن ایشان سراسر اجر و ثواب حاصل میگشت و در ترک تبرسانیدن آن اجر و ثواب حاصل نمی شد پس گویا چنین ارشاد شد که سواء علیهم لا علیك و ازین ست که آن حضرت بعد از نزول این آیه هم از تبرسانیدن آنها باز نیامدند بلکه در جد و کوشش

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می افزود و ندا اجهوه تواب افزون حاصل کنند و سبب بقای کفر آنها با وجود کمال هدایت قرآن و کوشش پیغمبر عار شاه است که دلائل هر چند یقینی و قطعی باشند فائدهٔ آنها عاید نمیشود مگر بکسی که دروازهٔ دل او کشاده باشد و این کرده ختم الله علی قلوبهم یعنی مهر نهاده است او تعالی بر دلهای ایشان پس از ایشان ممکن نیست که هیچ دلیلی علم حاصل کنند زیرا که دلیل در دل ایشان در آمدن نمی تواند و تا وقتیکه دلیل در دل آدمی نه در آید او را تامل در آن دلیل و استنتاج نتیجه متصور و ممکن نیست و قلب در لغت نام گوشت صنوبری است که در میان کاو اک جانب چپ سینه گذاشته اند و روح حیوانی در همان گوشت پیدا میشود و همان روح است که منشای حس و حرکت است و از همان گوشت بسوی سائر اعضا بواسطهٔ شرایین میرسد و در اصطلاح اهل شرع نام لطیفهٔ انسانی است که انسانیت انسان بهان است و امتثال اوامر و نواهی شرع و عمل کردن موجب تکلیفات الهیه او است چنانچه در قرآن مجید فرموده اند ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب و این لطیفه از عالم امر است که وجود او بماده موقوف نیست چنانچه فرموده اند انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون چنانچه گوشت صنوبری بلکه تمام بدن از عالم خلق است که وجود او موقوف بماده است و گاهی ازین لطیفه در قرآن مجید به نفس هم تعبیر فرموده اند چنانچه در آیهٔ ونفس وما سوّیها فالهمها فجورها وتقوٰها و گاهی برُوح نیز چنانچه در آیهٔ قل الروح من امر ربی ونفخت فیه من روحی و در ینمقام از لفظ قلب همین لطیفه را مراد داشته اند زیرا که از دلیل استدلال کردن و مدلول را بر آوردن کار همین لطیفه است و همین لطیفه است که از مشعر الهی و محل الهام ربانی ساخته اند و چون برین لطیفه مهر نهاده اند راه استدلال و راه الهام و ذوق و کشف همه مسدود شده و در حق ایشان برین قدر اکتفا نیست بلکه بر دلهای ایشان مهر نهاده اند و علی سمعهم یعنی و بر قوت شنوائی ایشان نیز مهر نهاده اند پس استدلال دیگران را هم نمی شنوند تا رفته رفته مضمون آن استدلال از راه فرجها و سوراخهای پنهانی بدل ایشان نرسد و اگر کسانی را که راه استدلال پیموده یا استدلال دیگران را شنیده کمالی حاصل کرده اند می بینند صلاکمالات آنها را در نمی یابند ناخود هم تحصیل آن کمالات مشغول شوند و راه بدیی برند زیرا که وعلی ابصارهم غشاوة یعنی و بر بینائیهای ایشان پرده ایست فروهشته که اصلا دیدن نمیدهد باقی ماند دو سه چند سوالی که اهل عربیت در ینمقام بجواب آنها می پردازند سوال اول آنکه علی سمعهم معطوف بر قلوبهم است پس داخل در تحت ختم باشد یا عطف جمله بر جمله است پس همراه بصر داخل در حکم غشاوه است جواب ازین سوال آنکه القران یفسر بعضه بعضا در جای دیگر در قرآن مجید سمع را داخل حکم ختم فرموده اند نه داخل حکم غشاوه در آیهٔ وختم علی سمعه وقلبه وجعل علی بصره غشاوة سوال دوم که متفرع برین جواب است آنست که دل و گوش را چرا در زیر مهر داخل کردند و بینائی چشم را چرا بفروهشتن پرده پوشیدند حال آنکه غرض از مهر نهادن بر هر سه یکسان حاصل میشد و از فروهشتن پرده نیز بر هر سه آن غرض یکسان صورت می بست جواب آنکه سبب یافتن دل مدرکات را حس سلیم و خبر صادق و عقل است و سبب شنیدن گوش مسموعات را متوجه هوای تکلیف بکیفیت صوت است پس مهر کردن بر دل و گوش برای آنست که این چیزها از بیرون بدرون نرسد و سبب دیدن چشم مرئیات را بر مذهب قوی خروج شعاع است و رسیدن آن شعاع مرئی پس پرده چشم مانع بیرون آمدن شعاع است که منشای رویت است و قاعدهٔ معموله عقلاست که برای محافظت از دو آمدن اشیای بیرونی مهری نهند و برای محافظت از برآمدن اشیای درونی پرده میکشند موافق این قاعدهٔ معموله این هر دو تعبیر مختلف در سوال سوم آنکه سمع را مفرد آورد و ابصار را جمع فرمود حال آنکه اگر نظر بمعنی جنسی هر دو نهادند تعددی نیست مفرد هر دو جا کفایت میکند و اگر نظر بافراد این هر دو که مضاف بصیغه جمع اند نهادند هر دو جا جمع بایستی آورد در تغییر این اسلوب چه نکته است جواب آنکه محل قوت شنوائی عصبی است که در سوراخ گوش مفروش است و محل قوت بینائی طبقات مختلف و رطوبات متعدد اند چنانچه در علم تشریح مشروح است و از هر طبقه خروج شعاع و در هر رطوبت انطباع صور تها رو میدهد پس طبقه و هر رطوبت در کار این قوت دخلی دارد پس این قوت

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کویا در محال متعدده جا کرفته است نظر بر تعدد محال جمع آوردن مناسب شد بخلاف قوت شنوائی که هم خودش واحد است و هم محلش
واحد تعددی که از لفظ جمع مفهوم میشود هیچ وجه مناسب حال او نیست سوال چهارم آنکه مهر کردن بر دل و کوش را بصورت جمله فعلیه
ذکر فرموده اند که ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و بیان پوشیده کی چشمهای ایشان را بصورت جمله اسمیه آورده اند که افاده دوام و ثبات
میکند و علی ابصارهم غشاوة و جه فرق چه باشد جواب آنکه مهر کردن بر دل و کوش مانع و خول امور خارجه است و دل و کوش و در حقیقت
منع تمام علت و مانع تمام تاثیر آن میکند نه پیکر مانع رسیدن تیر است و مانع تمام علت و مانع تمام تاثیر آن از بدایت علت متاخر است پس تعبیر ازان
بصورت جمله فعلیه مناسب تر شد زیرا که جمله فعلیه بر حدوث دلالت میکند و غشاوه بر چشم مانع بیرون آمدن شعاع از چشم است که مبدء دیدن
است و در حقیقت مانع بدایت علت است چون مثل شدن دست کرفتن تیر انداختن است و هر چه مانع بدایت علت است موجب انتفای
معلول بعدم صلیت و عدم اصلی امری است ثابت حادث نیست تا ازان بجمله فعلیه تعبیر فرمایند بلکه تعبیر ازان بجمله اسمیه که دلال بر ثبوت
و دوام است سوال پنجم که متفرع برین جواب است آنست که در آیه ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة بیان غشاوه
بصر را نیز بجمله فعلیه آورده اند ختم علی سمعه و قلبه پس اکر این وجه فرق راست باشد در ان آیه ترک اولی لازم آید جواب آنکه جعل
اکرچه فعلست لیکن ملحق بافعال قلوب است و افعال قلوب را خاصیت است که جمله اسمیه را از دلالت بر معنی دوام بثبات تغییر نمیکند
و مبتدا و خبر را و مفعول خود میسازند چنانچه در علمت زیدا فاضلا مصرح کرده اند که نهاد علمت حادث است و اسناد او فضل سعید
زید حادث نیست پس در علی بصره غشاوة که بیان غشاوه بصر ایشان متعلق است افاده معنی ثبوت و دوام متحقق است زیرا که
اسناد مفعول ثانی بسوی مفعول اول بهان وتیره ماهیت اکرچه متعلق بجعل شده است پس در ان آیه هم در بیان غشاوه بصر
من جهة المعنی جمله اسمیه آورده اند در بیان ختم بر سمع و قلب جمله فعلیه را اختیار نموده و همین فرق را منظور داشته سوال ششم آنکه سمع را بر بصر
چرا مقدم فرموده اند حال آنکه نزد حکما حس بصر افضل از حس سمع است زیرا که متعلق ابصار نورست و متعلق سمع هوا و بصر از دور می بیند و سمع از دور
نمی شنود و عجائب صنعت الهی در پیدایش بصر بیشتر است از انچه در پیدایش سمع است و حضرت موسی را سماع کلام الهی بدون خواهش
و سوال عطا شد و چون رویت بصری خواستند نداده اند و در چشم جمال چهره است بخلاف کوش و انخشافیکه بسبب بصر میشود اجتماع
انکشافات اقوی و اتم است و لهذا در امثال عرب وارد است که لیس الخبر کالعیان بیان جواب آنکه هر چند این وجوه افضلیت در
بصر متحقق است اما در اینمقام رعایت این وجوه کردن مناسب نیست در اینجا رعایت وجهی که در شناخت حق موجب توجه باشد باید
و لهذا اول را بر هر حس مقدم فرموده اند و قوت شنوائی را در انتفاع بهدایت قرآن و ارشاد پیغمبر و رسیدن از رساندن او دخل کلیست
که آنقدر قوت بینائی را هست در اینمقام رعایت همین وجه اولی است و معهذا سمع را شرط نبوت نوشته اند زیرا که هیچ پیغمبر کر نشده
و بعضی از پیغمبران کور شده اند مثل حضرت یعقوب و حضرت شعیب و نیز قوت سمع سبب وصول معارف و نتایج عقول
دیکران بسوی فهم است برخلاف بصر که محض محسوسات را آن بکار توان کرد و نیز ادراک قوه سامعه از هر شش جهت ممکن است بخلاف
ادراک قوه بینائی که محض از جهت مقابل است فقط باجمله در بیان عدم انتفاع کفره بهدایت قرآنی و انذار پیغمبر
مهر بر کوش نهادن مقدم است از پرده چشم چنانچه در تفسیر نیز اشاره باین معنی رفته است و چون در اینجا مظنه شبهه بود که
بخاطر نفسی بکذرد که هر کاه خدای تعالی خود کفر کافران اراده کرده باشد و راه در آمدن پند را در دلهای ایشان باین مرتبه مسدود ساخته
پس ایشان در کفر معذور باشند و روز قیامت عذر معقول در پی اطلاعی بر حقیقت کار بدست ایشان باشد برای دفع این مظنه
می فرماید و لهم عذاب عظیم یعنی ایشان را است عذابی بزرگ زیرا که مهر نهادن بر دل آنها و چشم کور

pdf.tarikhema.org

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

آنها را از دیدن و شنیدن سبب باز داشتن ابتداء از حضرت حق تعالی بوقوع نیامده تا جای عذر باشد بلکه بسبب تقصیر
ایشان در نظر و عناد ایشان با پیغمبران علیهم السلام و پند دهندگان و اصرار بر بی تقصیر و عناد این حالت پیدا شده پس این آیات
ایشان بتراء مرض مهلکی ست که خود شخص از آن بسبب خوردن سموم قاتله بخود میکشد که صریح محل ملامت و عتاب ست و چون از
بیان حال یک فریق از شقیا فارغ شدند حالا بیان فریق دیگر از اشقیا شروع میفرماید که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا
بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ یعنی و از مردمان کسانی هستند که میگویند ایمان آورده ایم بخدا و بروز آخرت پس گویا ادعای هر دو علم می کنند
برای خود علم توحید و علم معاد و همین دو علم اصل دین ست پس در حقیقت چنین میگویند که ما نه از مشرکین ایم که از حق محجوب باشند
نه از اهل کتابیم که محجوب از دین و معاد نه در حقیقت کفر حجاب ست یا از حق چنانچه مشرکین را میباشد یا از دین چنانچه اهل کتاب را
و هر که محجوب از حق ست محجوب از دین ست زیرا که دین نیست مگر طریق وصول بسوی حق و کسیکه محجوب از دین ست کاهی از حق محجوب
نمیباشد پس این گروه برای خود دعوی میکنند که ما را هر دو حجاب رفع شد حال آنکه در این دعوی کاذبند وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ
یعنی نیستند ایشان ایمان آورندگان حاصل آنکه ایمان از ذات ایشان مسلوب ست در وقتی از اوقات نصیب ایشان نخواهد شد و این
گروه را در شرع منافق نامند و نفاق را چند قسم ست اعلی و اکمل آنست که اظهار ایمان نماید و در باطن منکر صانع باشد دوم آنکه ظاهرا
و باطنا مذبذب و متردد باشد سوم آنکه بسبب کثرت کناهان و رسیدن اثر خطایا و افراط حب دنیا و اجتماع اخلاق بد ایمان ایشان
مغمور شود و نهایت ضعیف کرده بحدیکه ایثار مضرت دنیا بر مضرت آخرت نتوانند کرد و منفعت آخرت را بر منفعت دنیا ترجیح نتوانند داد
پس در حقیقت این فرقه هم ایمان ندارند زیرا که مقصود از ایمان علو همت از پستی دنیا و لذائذ نفسانیه بذروه علیای مرضیات الهی و درجات
عالیه معاد ست و این فرقه هر چند تصدیقی دارند اما تصدیق بغایت ضعیف که در علو همت تاثیری ندارد و قاعده مقرره عقلیه ست که الشیء
اذا خلا عن مقصوده لغا پس تصدیق ایشان لغو محض کردید و بودن و نبودنش برابر شد و بر همین مراتب سه گانه نفاق آیات و احادیث
مختلفه را منطبق باید ساخت مثلا ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و ان المنافقین یخادعون الله وهو خادعهم
و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی تا مذبذبین بین ذلک بیان حال مرتبه اول و دوم ست و آیه ومنهم من عاهد الله الخ بیان حال
مرتبه سوم و آنچه در حدیث صحیح وارد ست که آیة المنافق ثلث و ان صام وصلی و زعم انه مسلم اذا حدث کذب و اذا عاهد غدر و
اذا اؤتمن خان نیز بر همین مرتبه محمول ست و آن واضح ترین دلائل نفاق ایشان که شاهد بی ایمانی آنهاست آنست که میکویند که اگر خدا و خدا پرستان
محق باشند ما از تشویش حال ما نمایند دست آویز ما همین ایمان زبانی ماست چنانچه در دنیا نسبت بمومنین همین دست آویز تمسک میجستیم و جان و مال
خود را در امان میدیدیم همچنان در آخرت بهمین ایمان کذائی تمسک جسته نجات خواهیم یافت پس ایشان در زعم خود یخادعون الله والذین آمنوا
یعنی فریب میدهند خدا را و کسانی را که ایمان درست آورده اند بایمان ظاهری خود و ما یخدعون الا انفسهم یعنی و در حقیقت فریب نمیدهند
مگر جانهای خود را زیرا که مرتبه خدا از ان بلندتر ست که از فریب دادن ایشان فریب خورد و مومنین را نیز حق تعالی بزبان پیغمبر علیه السلام و بقرائن و امارات حال ایشان
مطلع میکند پس مومنین نیز فریب نمیخورند اگرچه پاس کلمه بجان و مال اینها تعرض ننمایند وما یشعرون یعنی و ایشان شعور ندارند که ما باین آرزوی باطل و طمع
کاذب جان خود را فریب میدهیم مانند مریضی که بمرض مهلک گرفتار باشد و نام دوایی را از برکرده بزبان تلاوت نماید و آرزو کند که نام دوا بر زبان آوردن
مراد دفع این مرض کافی و شافی خواهد بود که صریح جان خود را دادن ست و این فریب خوردن با وجود غایت ظهورش بر عقلا ایشان را ظاهر نمیشود
زیرا که فی قلوبهم مرض یعنی در دلهای ایشان مرضی ست محکم و آن مرض قصور قوت حکمیه ست بسبب غلبه کرفتن بدین و آئین بدران خود و غلبه خلط فاسد
شهوت ست که از مستلذات نفسانی و مشتهیات جسمانی خود را ضبط نمیتوانند نمود و این کتاب هر چند باعث شفا از این قسم امراض ست لیکن چون ایشان بسبب کمال بغض و عناد

بیان اقسام نفاق

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وعناد رسول و استحکام مرض جهل در دلهای خود این انفسند و دران تامل نکنند از وی چه فائده بردارند مانند و انیکه او را استعمال نکنند بلکه این قسم
دوا که بطریق خود مستعمل نشود موجب بادی مرض میگردد فَزَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضًا یعنی پس زیاده کرد خدا یتعالی ایشان را مرض دیگر باین طریق که
چون مضامین این قرآن را مخالف طبع و آئین خود دیدند و از مستلذات نفسانی و شهوات جسمانی مانع یافتند قوت عصبیه ایشان جوش کرد
و برای انکار و مقابله برخاستند و در پی ایذای پیغمبران علیهم السلام و وعظان شدند و اگر گویند که ما چون درین قرآن نظر نکردیم و تامل ننمودیم
پس ما در بی ایمانی معذور باشیم باید گفت که نظر نکردن درین قسم سبب ایت عذر نمیتواند شد و اگر بالفرض عذر هم باشد درین قدر عذر خواهد بود
که ایمان نیاورند اما در تکذیب و انکار و مقابله پس چه قسم عذر تواند شد البته سزای این تکذیب و انکار خواهند یافت وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ
بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ۝ یعنی ایشانرا ست عذاب دردمند بسبب آنکه دروغ می گفتند زیرا که قرآن را تکذیب میکردند بلا دلیل بلکه باوجود وضوح
دلائل صدق او و عجاز او از انکار دست باز نمیشدند و نیز خود را مومن و متقی و امینو مند حال آنکه غیر از نام ایمان و تقوی که بزبان ایشان جاریست
هیچ اثری در دل نداشتند باقی ماند در اینجا سوالی چند که مع الاجوبه مرقوم میشود اول آنکه حقتعالی در اول این سوره در شان مومنین خالصین یکی چهار
آیه نازل فرمود و در شان کافران مجاهر که ظاهر و باطن ایشان یکسان یکفر آلوده ست یکی دو آیت فرستاد و در شان این کافران منافق
عبارت از منافقین باشد سیزده آیت فرمود حال آنکه بظاهر چنان مینماید که کفر کافر مجاهر که ظاهر و باطنش یکفر آلوده ست قبیح تر از کفر کافر منافق
باشد زیرا که هم دلش مریض جهل کرفتارست و هم زبانش در بیان عقائد کفر بدروغ و انکار گناهکار بخلاف کافر منافق که دلش در مرض جهل
کرفتارست اما زبانش در بیان عقائد حقه اسلام ست کهنار جوبش آنکه زبان منافق نیز در دروغ و انکار واقع شد زیرا که میگوید که مر اعتقاد اسلام دارم
کرفته از حال آنکه دروغ ست قال الله تعالی واللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ لَكٰذِبُوْنَ پس دل و زبان او هر دو کناهکار شد و علاوه برین آنست که
منافق قصد تلبیس میکند و کافر فی پرده قصد تلبیس ندارد و نیز کافر مجاهر بر طبیعت مردم است که هر چه میکنند میگویند و منافق بر طبیعت ایشان ناقص
میکند چیزی میگوید چیزی و نیز کافر هر چند در وغ کوست اما بزعم خود درست میگوید و هرگز برای نفس خود دروغ را پسند نمیکند بلکه ازان عار مینماید
و لهذا عقیدهٔ دل خود را و اشکاف بیان میکنند و منافق آنقدر خسیس الطبع ست که دیده و دانسته دروغ میگوید و این دروغ گفتن بر اکمال خبث
می انکارد و نیز منافق همراه کفر خود استهزا و فریب دادن حضرت حق عز و علا قصد میکند و کافر فی پرده این بی ادبی ندارد و لهذا کفر منافق غلیظ
و حجاب او کثیف ترست و حال او مخفی تر برای فضیحت او سیزده آیت نازل شد و از بیان حال بضرب امثال برای او انتقال واقع شد و ازین جا
معلوم شد که مذهبیکه بنای او بر تقیه و مخالفت ظاهر با باطن باشد بدترست از مذهبی که صاحب آن در اشکاف انکار کند زیرا که بر حال او دانی
صاحب تقیه صلا اعتماد نمانند و اقرار و انکار او اکرچه احیانا صادق باشد کاذب مینماید لهذا علما نوشته اند لا تقبل توبة الزندیق
یعنی قبول کرده نمیشود توبهٔ زندیق و معنی این کلام آنست که مردم را اعتماد بر توبهٔ او متصور نمیشود زیرا که طریق اطلاع بر توبهٔ ش همین اقرار
زبانی او ست و بس و اقرار زبانی او بنا بر آنکه قائل بتقیه ست محل اعتماد نیست و معنی این کلام آن نیست که اکر از ته دل صدق نیت از
اباطیل خود برکرد و باطن او صاف شود عند الله مردود و مطرود ست زیرا که او تعالی دانای نهان و آشکارست احوال قلبیهٔ هر بنده را میداند و مردم را
علم جازمی الصدر ممکن نیست الا بتوسط اظهار زبانی سوال دوم آنکه از لفظ بخادع الله که ماخوذ از مخادعت ست و مخادعت از باب مفاعلت ست که مشارکت
را میخواهد مفهوم میشود که این منافقان هم خدا را فریب میدهند و هم مومنین را و خدا یتعالی و مومنین نیز آنها را فریب میدهند حال آنکه از خدا یتعالی
نه فریب دادن متصوست و نه فریب خوردن زیرا که علم محیط او که برنهان و آشکارست از فریب خوردن مانع ست و حکمت او که جمیع
افعال او تعالی از قبح پاک اند از فریب دادن مانع ست و مومنین را هر چند فریب خوردن ممکن ست زیرا که سبب کمال علم و حسن ظن
با ایشان درشتی نمیکنند و دروغ ایشان را راست می پندارند چنانچه در حدیث شریف وارد ست المؤمن غر کریم

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

والمنافق خلاف ثلث عشم اما فریب دادن از ایشان هم بعید است پس استعمال مخادعت را چه وجه باشد جوابش آنکه باب مفاعلت در بجا برای مشارکت نیست بلکه برای اصل فعل است چنانچه در عاقبت اللص وسافرت واقع است و بالفرض اگر برای مشارکت هم باشد پس معنی خداع نسبت بلله تعالی آن است که او تعالی با بنده خود معامله میکند مگر بقدر صدق نیت او و علو همت او و لهذا در حدیث شریف وارد است که اصدق قلوبا وفیا اصدق فکوحدیثا یعنی هر که در سخن و کلام خود متعاد بصدق باشد در خواب نیز او را از عالم غیب خبر راست می نمایند و هر که در حرف و سخن و دروغ گوئی عادت دارد از انطرف هم بحسب حال او معامله میشود پس هر که در دین خود عقیده و عملی را پسندیده برای خود اختیار کرد و بآن عقیده و عمل قصد تحصیل رضوان الهی نمود و اولا او را انهماک در شهوات نیکرد و اندک تأمل و تدقیق کرد که همین عقیده و عمل من و در میان من و در میان پروردگار من وسیله من بس است و از جانب غیب باستجابت دعا و التفای خواطر پی در پی و دیدن خوابهای موافق و حصول انشراح خاطر در بدعات و کناهان و افعال رکیکه و قبایح نجاسات و صحبت حیوانات ملعونه امدادی و اعانتی رو میدهد تا بالیقین او را خوبی آن عقیده و عمل در دل جاگیر و همین است معامله خداع از جانب خدا باز در وقت برگردانیدن ورق و مفارقت روح از بدن یا مصادمت همت قویه پیغمبری یا مرشدی آن همه کرم و لطف بر باد میرود و معامله دیگرگون میشود و اما مخادعت مومنین پس از طرف منافقان آن بود که خود را در صورت محبان و موافقان وانمود برای ازاله دولت مومنین و شکستن جاه ایشان حیلها می انگیختند چنانچه در زمان آن سرور عبد الله بن ابی برای مقابله آن جناب یهودیان را برداشته و در غلا بنده دلیر میساخت و از جانب مومنین آنست که با وجود دیدن و دانستن حال آن منافقین تعرضی با نها نمیکردند تا از ظاهر داری کم کنند و کثرت سواد خود و قلت و انجماد و سواد کفار بدانند ایهنا فراوان نشود پس معنی خداع از هر دو جانب متحقق شد و بعضی از اهل تحقیق گفته اند که مخادعت خدا عبارت از مخادعت رسول او است زیرا که رسول شخص دیگر مناب و در حکم آن شخص میباشد هر معامله که با او کنند عائد بآن شخص میشود و گفته رسول شخص بعینه مانند گفته آن شخص است چنانچه در آیه من یطع الرسول فقد اطاع الله و در آیه ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و در آیه ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی یعنی اوصاف ارشاد کرده اند پس فریب دادن این منافقان رسول خدا را باظهار ایمان گویا فریب دادن خدا است و فریب دادن رسول این منافقان را بقبول این اسلام گدائی و سبب آن از قتل و بندی نجات دادن و در غنیمت و منافع شریک کردن گویا فریب دادن خدا است ایشان را بآنکه اسلام شما مقبول شد و از دست ما نجات یافتید علی الخصوص این رسول را با وجود رسالت مرتبه محبوبیت هم ثابت بود و محبوب خدا را فریب دادن بمنزله آنست که خدا را فریب دهند چنانچه در صحیح بخاری در حدیث قدسی وارد است که بنده مومن بسوی من نزدیک میشود بادای نوافل طاعات تا آنکه او را محبوب خود میسازم چون او را محبوب خود ساختم گوش و چشم او میشوم که بمن می شنود و می بیند و زبان او میشوم که بمن سخن میگوید و دست او میشوم که بمن کار میکند و پای او میشوم که بمن رفتار میکند انتهی و قسمی را که این حالت قرب باخدای تعالی بهم رسد قصد فریب دادن او بلاشبهه قصد فریب دادن خدا خواهد بود و سوال سوم آنکه بیان حال منافقان را بر بیان حال کافران بطریق عطف آورده و بیان حال کافران را از حال مومنان قطع کرده استیناف کردند نکته در تغییر این اسلوب چیست حال آنکه در جاهای دیگر در قرآن مجید بیان حال هر فرقه را از این دو فریق بر بیان حال فرقه دیگر بطریق عطف می آرند چنانچه در آیه ان الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم موافق قاعده اهل معانی نیز جامع بمی تضاد است میان مومن و متحقق است زیرا که کفر ضد ایمان است با وجود جامع و تناسب عطف کردن خلاف آئین بلاغت است اجوبه آنکه کلام سابق و سیاق بیان حال کتاب بود و آنکه کتاب سبب هدایت فلان فلان فرقه شده است پس ذکر کافران و نکوهش ایشان که مضمون جمله ان الذین کفروا است میان این دو جامع بمی که تضاد است میان مومن و کافر و ایمان و کفر متحقق است نه میان مدح کتاب و ذم کفار و مقتضای کمال بلاغت آن است که تباین مقام را با وجود جامع

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مقدم میسازند و اعتبار و ترک عطف مینمایند چنانچه در صورت اختلاف کلام بخبریت و انشا این اختلاف را ترجیح میدهند بر وجوه مناسب و ترک عطف میکنند همچنان در مقام باید فهمید و صاحب مفتاح در باب فصل و وصل قاعدهٔ تباین مقام را برای او در فصل تفصیل بیان نموده سوال چهارم آنکه من یقول امنا بالله مبتدا است و من الناس خبر او است و خبر میباید که لفظی مفید باشد و بودن منافقان از زمرهٔ آدمیان امری است معلوم که خبر بآن هیچ فائده ندارد جواب آنکه من من یقول موصوفه است پس منافقان کلام این شد که از جنس آدمیان طائفه چنین و چنان اند پس مذکور فائده کلام بر وصف است چنانچه در من المؤمنین رجال صدقوا گفته اند و میتوان گفت که ذکر و من الناس برای آنست که درین فرقه غیر از محض ماهیت آدمی چیزی دیگر از صفات فاضلهٔ آدمیان مثل ذکاء و علم و فهم چیزی موجود نیست چنانچه در اصطلاح علمای مصنفین لفظ من الناس برای همین اشاره مذکور میشود صاحب حسامی گفته است و من الناس من عمل فی الخصاص بوجوه اخر هی فاسدة و شارحان گفته اند که معنی این کلام آنست که و من الناس لا من العلماء و بعضی از مفسران گفته اند که لفظ من الناس در اینجا آوردن برای تعجب سامعان است یعنی از جملهٔ آدمیان این قسم بوقوفان هم میباشند پس بصورت انسانیهٔ خود غره مشوید و در اصلاح علم و فهم خود کوشش کنید سوال پنجم آنکه در عذاب کافران لفظ عظیم آورده اند و در عذاب منافقان لفظ الیم فرق در میان این دو عذاب چیست گوئی و در دهندگی از چه راه است جواب آنکه کافر انیکه موت ایشان بر کفر مقدر است مطرود ان ازل اند که در وقت تقدیر ایشان را از نعمت های دینی محروم ساخته اند پس عذاب ایشان بزرگتر است لیکن بسبب بطلان استعداد خود و کمال تکدر لوح ادراک خود شدت الم آن عذاب را درنمی یابند مانند حالت عضو میت یا مفلوج یا حذر که در وقت قطع و داغ نهادن و دیگر اقسام آلام درنمی یابند اما منافقان پس بجهت بقای اصل استعداد خود و قوت ادراک شدت الم آن عذاب را خواهند دریافت لهذا عذاب ایشان بغایت موثر خواهد شد و نیز کافران که اصلا حلاوت ایمان نچشیده اند و بر در خانهٔ ایمان نرسیده اند کیفیت تلذذات ایمان را باد جود حرمان کلی چندان خواهش ندارند برخلاف منافقان که بر در این خانه رسیده و فی الجمله حلاوت ایمان بکام و زبان آنها چسپیده و از استیفای لذات آن محروم گردانیده شده اند لاجرم بر فقدان لذات دیده و چشیده حسرت ایشان زیاده تر خواهد بود چنانچه مردم ولایت را که بجز دون میوها متمتع شان از وطن دور افتاده باشد حسرت فقدان آن میوها زیاده تر گریبان جان میگیرد بخلاف کسانی که ولایت را ندیده اند و لذات میوهای انجا را نچشیده اند لهذا ایشان را آنقدر حسرت نیست سوال ششم آنکه ما هم بمؤمنین در جواب آمنا چه فهم واقع تواند شد حال آنکه در آمنا ذکر شان فعل است نه ذکر شان فاعل و در ما هم بمؤمنین ذکر شان فاعل است نه ذکر شان فعل جواب آنکه این جواب بطریق ترقی است یعنی ایشان دعوی میکنند که ما در ایمان داخل شدیم حال آنکه اهلیت آن ندارند که در کروهی از مومنان معدود شوند و اگر در جواب این کلام میفرمود که و لم یؤمنوا این ترقی مفهوم نمیشد و بهمین اسلوب است آیهٔ دیگر یریدون ان یخرجوا من النار و ما هم بخارجین منها و محتمل است که در و ما هم بمؤمنین بدو وجه دیگر ترقی فهمیده شود اول بجهت عموم اوقات یعنی ایشان دعوی میکنند که ما ایمان آوردیم در زمان قریب حال آنکه ایشان در هیچ وقت از اوقات نه بالفعل و نه در زمان آینده قابلیت ایمان دارند دوم بجهت عموم متعلقات یعنی ایشان دعوی میکنند که ما ایمان آوردیم بخدا و بروز آخرت حال آنکه هیچ چیز ایمان ندارند نه بخدا و نه بروز آخرت و نه برسول و نه بقرآن و نه بهیچ دیگر از چیزهائیکه ایمان بآنها فرض است سوال هفتم آنکه فی قلوبهم مرض فزاده الله قلوبهم مرضا چرا نفرموده اند در ایراد جملهٔ ظرفیه چه نکته است جواب آنکه تا معلوم شود که مرض ایشان عارضی است اصلی نبود لیکن باوجود عروض استقرار و رسوخ تام بهم سایندهٔ است و لهذا مرض را تنکیر فرمودند و این معنی از لفظ قلوبهم مرضی فهمیده نمی شد زیرا که قلوبهم مرضی یا دلالت بر دوام مرض و اصلیت آن میکرد و یا بر عروض بی استقرار و رسوخ و حقیقت مرضی که در دل منافقان هر وقت پیدا میشود نزد محققین مطلب روحانی آن است که هر گاه امری از امور غیبیهٔ آلهیه در نشای دنیا کسوت ظهوری پوشد او را از دو قسم لواحق

بیان مراد از لفظ من الناس
Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ضروریست اول نزاهت و طهارت عالم غیب زیرا که معدنش عالم غیبست دوم لوازم نشأه دنیا زیرا که وارد در نشأه دنیا شده پس مومنین مخلصین آن امر غیبی را با قطع نظر از لواحق نشأه ملاحظه مینمایند و بحقیقت کاملی می برند و منافقین چون لوازم غیب را با او می بینند اقرار مینمایند و چون لواحق نشأه را با او در میابند بر میگردند و با انکار پیش می آیند مثلا پیغمبر را علیه السلام با نور وحی ملائکه دید چون ملاحظه میکردند بی اختیار سر خم میشدند و تعظیمی ورزیدند باز چون میدیدند که پیغمبر با زنان هم صحبت میکند و طعام هم میخورد و در بازارها هم میگردد و گاهی در جنگ شکست هم بروی واقع میشود و مریض میگردد میگفتند که اگر این بنده مقرب خدائی بود خدا تعالی با او چرا این معامله میکرد ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا او یلقی الیه کنز او تکون له جنة یاکل منها الی غیر ذلک من الشبهات و طریق زیادتی این مرض آنست که همراه هر آیت از آیات آلهیه و در حلیت هر کدام از ارکان دین این راه چیزی از لوازم نشأه دنیا مخلوط فرموده اند بهر قدر ایشان در ملاحظه آیات و تلاش ارکان دین دور و دور روند همانقدر شک و شبهه بیشتر بیفزاید و از مقصد دور افتند من یضلل الله فماله من هاد و با وجود استحکام این مرض در جوهر ذات ایشان طرفه آنست که از حقیقت مرض خود بیخبر ند و آن مرض مهلک را عین صحت می انگارند شاهد بر آنکه افعال سقیمه خود را افعال سلیمه میدانند و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض یعنی و چون گفته میشود ایشانرا که فساد مکنید در زمین و فساد ایشان در زمین بچند نوع بود اول آنکه در تحصیل مقتضیات قوت شهویه و قوت غضبیه افراط میکردند و در تحصیل مقتضیات قوت حکمیه تقصیر می نمودند حال آنکه صحت مزاج روح انسانی با آنست که قوت حکمیه غالب باشد و قوت شهویه و غضبیه مغلوب و تابع تا انقیاد احکام شرعیه ممکن شود و بسبب آن انقیاد انتظام امور دارین میسر گردد و معنی انسانیت تحقق پذیرد دوم آنکه در میان کافران و مومنان تردد و آمد و رفت می نمودند و سخنان هر فریق را بدیگران میرسانیدند تا نزد هر دو فرقه جاهی و قدری حاصل کنند و بکید و مکر و موالات مسلمین پنداشتند سوم آنکه در مخالطت کفار و مدارات ایشان از حد میگذرانیدند و مداهنت در امور دین میکردند و چون خود را از زمره مومنین میگفتند نزد کفار چنین ثابت میشد که امر پیغمبر علیه السلام و اعتقاد یاران او باینمرتبه ست که نسبت بمائلین میکنند و از ملجها دارند باین سبب کفار دلیر میشدند و نزد مومنین بشبهات کفار را که در دین و نبوت آنجناب علیه السلام مذکور میکردند نقل مینمودند و باین جهت ضعیف الایمانان را تشکیک میشد از این همه امور تعبیر بفساد کرده اند و چون ایشانرا از ارتکاب این فساد کبرای مومنین منع میکردند در جواب قالوا انما نحن مصلحون یعنی می گفتند که جز این نیست که ما اصلاح کنندگانیم حاصل آنکه ما میخواهیم که امر ملک و ملت بهمان حالت اصلیه خود رجوع کند و همه مردم باهم متفق و شیر و شکر شوند و منازعتی و مخالفتی که بسبب این دین و آئین جدید فیما بین مردم بهم رسیده ست زائل شود و حقیقت اصلاح همین ست که امر ملک و ملت را بطور قدیم که در زمان ماضی بود راجح کرده شود و تعصب آئین جدید که موجب مخالفات و مشاجرات ست از میان برخیزد و همگی بیکدیگر را در پی قتل و ایذا و سر و نهب اموال و هتک حرمات نباشد پس در حقیقت صلاح را منحصر در تحصیل معاش و تیسیر اسباب آن و انتظام امور دنیوی می انگارند و این ناشی ست از غلو ایشان در محبت دنیا و انهماک ایشان در لذات بدنیه و بسبب کمال توجه بدریافت منافع جزئیه و لذات حسیه از دریافت مصالح کلیه عامه و لذات عقلیه باقیه محجوب ماندن که عین فساد ست چنانچه در رد این فرمیدند ایشان بتاکید تمام ارشاد میشود الا انهم هم المفسدون یعنی دانا و آگاه باشید که تحقیق این گروه ایشانند فساد کاران زیرا که امر ملک و ملت قبل از بعثت این رسول فاسد بود بفساد مستمر و حق تعالی خواست که آن فساد را ازاله فرماید و ایشان میخواهند که آن فساد را بار بعد از اصلاح برقرار خود آرند پس ایشان فساد کاری بعد از اصلاح میکنند و این قبیح تر و بدتر از فساد کاری مستمرست و حقیقت اصلاح عند الله آنست که دین حق را بر جمیع ادیان غالب کرده شود و خدمت این اراده الهی بجان و مال نموده آید و بمقتضی درین مشیت این اراده حق کوشش کرده شود اگرچه درین بین قتل و اسر و نهب اموال و دیگر شدائد نجود و بینی نوع خود برسد چنانچه

فساد منافقان در زمین تخریب اوضاع

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در آیه دیگر در همین سوره فرموده اند وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین لله و نیز در همین سوره فرموده اند یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه قل قتال فیه کبیر وصد عن سبیل الله وکفر به والمسجد الحرام واخراج اهله منه اکبر عند الله والفتنة اکبر من القتل پس این شدائد را فساد فهمیدن و اجتناب از این شدائد را اصلاح دانستن و ابقای امر را علی ما کان صحت کاملة نمودن بعینه مانند دانست مریضی ست که عضوی از اعضای او متآکل شده تعفن پیدا کرده باشد و خوف سرایت کیفیت سمیه آن عضو باعضای رئیسه و دیگر و طبیبی حاذق قطع و کی آن عضو را تجویز فرماید و این مریض ناقص العقل ازان به پرهیزد و بگوید که قطع و کی این عضو افساد بنیه بدن ست مرا میباید که اصلاح بدن خود نمایم و آنچه از ابتدای خلقت در بدن من موجود ست آنرا علی ما کان علیه باقی گذارم که تحرز خطا و موجب هلاک ست لیکن بحکم رای العلیل علیل این جماعه بیمار دل نمیفهمند که این نوع اصلاح مخل امور عامه دارین ست بلکه برهمزن حقیقت انسانیت ست چنانچه میفرمایند ولکن لا یشعرون یعنی ولیکن شعور ندارند که در عین اصلاح فساد کاری میکنند و شامه قوی بر بی شعوری ایشان آنست که اهل عقل کامل را سفیه و احمق میگویند واذا قیل لهم آمنوا یعنی و چون گفته میشود ایشانرا که ایمان آرید ایمان حقیقی که مستلزم ترک فتنه و فساد و زهد در حطام دنیوی و اعراض از لذات فانیه نفسانی و طلب نام و جاه ست کما آمن الناس یعنی چنانچه ایمان آورده اند مردمان که در حقیقت مردم نام بجان کرده ست زیرا که بسبب اصلاح انتظام دارین تحقق معنی انسانیت ست و اصلاح و انتظام بدون انقیاد شرع ظاهر و باطنا میسر نیست و چون در غیر ایشان این انقیاد متحقق نیست گویا معنی انسانیت متحقق نیست اولئک کالانعام بل هم اضل بصداق حال آنهاست و لهذا در عین آیه ناس را بی تعین ارشاد فرموده اند تا اشاره باشد بآنکه غیر از مومنان حقیقی کسی را انسان نتوان گفت قالوا انؤمن کما آمن السفهاء یعنی میگویند آیا ایمان بیاریم مانند بی عقلان که یک جانب را محکم میگیرند و از انقلابات روزگار نمی ترسند که مبادا غلبه جانب دیگر رو دهد و در آنوقت مردم آن جانب در پی عداوت افتند و دایره را تنگ کنند و نیز انقیاد و احکام شرع محض برای توقعات دور و دراز موجب حرمان از فوائد کثیره دنیوی ست و تحمل مشقتهای گران و محو مضر تنهای بی پایان پس مقتضای عقل آنست که بظاهر انقیاد احکام شرع باید نمود تا از لگد کوب مسلمانان که بالفعل تسلط دارند غنائم حاصل شود و منافع دنیوی هم از دست نرود و مردم جانب دیگر را نیز خفیه خفیه راضی باید داشت تا وقت انقلاب صدمه آنها بکار آید الا انهم هم السفهاء یعنی دانا و آگاه باشید که بتحقیق ایشانند بیعقلان زیرا که اگر مدار بر تحصیل منافع و دفع مضرت ست پس اختیار فانی خسیس بر بلند اشرف کمال بخردی ست و آخرت را بدنیا فروختن نهایت بیعقلی و اگر مدار بر راضی داشتن هر دو جانب ست پس یک جانب علام الغیوب ست که نزد او نهان و آشکارا یکسان ست خصوصا که وقت وقت نزول وحی و آمدن اخبار غیبیه است بر هر عقیده نهانی مردم هر کس را السبب آن اطلاع ممکن ست و معهذا از مقتضای دلیل اعراض کردن و متمسک بدلیل ضعیف گشتن عین سفاهت ست ولکن لا یعلمون یعنی ولیکن ایشان نمیدانند که سفیه کیست و معنی عقلی چیست و درین جا سوالی ست مشهور که آیه اول را بر لا یشعرون ختم فرموده و آیه دوم را بر لا یعلمون این فرق برای چه نکته است جوابش آنکه لفظ شعور بیشتر در علم حسی استعمال میشود و از همین جهت حواس خمسه را مشاعر گویند و فساد آنها در زمین امری بود کالمحسوس نه در یافتن قبح آنها را به بی شعوری تعبیر فرموده اند تا ترجیح نفعت آخرت بر نفعت دنیا و حقیت طریقه ایمان خالص و بطلان طریقه نفاق و تقیه امریست استدلالی عقلی نه استحسان آنها را به لا یعلمون تعبیر مناسب افتاد و نیز ذکر سفه درین آیه که نوعی ست از جهل مقتضی آن شد که در مقابله آن علم آورده شود تا صفت مقابله درست افتد و در یجا شبهه دیگر هست که منافقان کفر خود را پنهان میداشتند و از اظهار کفر خود بنهایت احتراز مینمودند و اذا لقوا من کما آمن السفهاء صریح کلمه کفرست که منافی نفاق ست در جوابش میتوان گفت که این کلمه از ایشان بحضور محارم و رازداران خود که نفاق خود را از انها نمی پوشیدند

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

واقع شد بود زیرا که بعضی از مسلمانان را بعضی از منافقان بمصحبتی و رازداری متحقق می توانند شد چنانچه پسر عبد الله بن ابی را باوی بودن تعالی
این کلمه را که بخصوص محرمان خود میگفتند نقل فرموده فضیحت عام نمود و نیز میتوان گفت که این کلمه از ایشان محض دروغ صادر شد باشد پس معنی
قالوا آنست که قالوا فی قلوبهم حق تعالی که عالم السر و الخفیات است قول قلبی ایشان را بر ملا اظهار فرموده و آبن عساکر در تاریخ خود از ابن
عباس رض روایت کرده است که ایشان در تفسیر امن الناس فرموده اند که کما آمن ابوبکر و عمر و عثمان و علی و تخصیص این هر چهار یار کبار برای
آنست که خلوص ایمان ایشان مشهور خواص و عوام آن وقت شده بود والا سابق گذشت که هر که ظاهر او باطنا منقاد احکام شرعی شد در ناس
داخل است و چنانچه این منافقان اهل ایمان خالص را بزبان احمق و بی وقوف میگویند همچنان در دل نیز اعتقاد حق و سفاهت آن کرده بعالم
برده و ارند پس این کلمه کفر که از ایشان سر میشود از قبیل نیست که در حالت مغلوبیت غضب چیزی بر زبان رود و اعتقاد ولی مطابق
آن نباشد تا در صدد آن کلمه کفر معذور باشند زیرا که معامله ایشان دلیل آنست که اعتقاد ساده لوحی مومنان خالص و بختکی و زیرکی کافران
در دل ایشان راسخ است چنانچه میفرمایند وَاِذَا لَقُوا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا یعنی وقتیکه ملاقات میکنند با مومنان خالص قَالُوْٓا اٰمَنَّا یعنی میگویند با هم ایمان
آوردیم پس جمله فعلیه ماضویه می آرند و مبالغه و تاکید درین دعوی نمی نمایند زیرا که میدانند که مومنان خالص ساده لوح میباشند و گمان نمی کنند
که کسی عالم دروغ هم میگفته باشد پس بمجرد گفتن بالی تاکید و مبالغه قبول خواهند کرد و از جان و مال ما دست تعرض کوتاه خواهند ساخت
وَاِذَا خَلَوْا اِلٰی شَیٰطِیْنِهِمْ یعنی وقتیکه در خلوت میروند بسوی مغویان خود بتاکید تمام قَالُوْٓا اِنَّا مَعَكُمْ یعنی میگویند که بلاشبه ما همراه شمائیم
حاصل آنکه هر چند با خصوص مومنان بنا بر پاس جان و مال خود ظاهرداری مینمائیم و اظهار ایمان و انقیاد مینمائیم لیکن در حقیقت با همراه شمائیم
چنانچه شما در اعلی مراتب کفر ترقی کرده اید ما نیز در همان مرتبه ایم و درین کلام انواع تاکید و مبالغه را مرعی میدارند جمله اسمیه می آرند باز
آن را بحرف تاکید موکد میکنند و بجای انا کافرون انا معکم میگویند تا دلالت بر اتحاد در مرتبه کفر کند زیرا که متعقد کمال زیرکی و فطانت
کافران میدانند که ما نزد مومنان اظهار ایمان کرده ایم اگر در اظهار کفر باطنی خود نزد کافران تاکید و مبالغه تمام نخواهیم کرد از ما قبول نخواهند داشت
و معهذا با وجود این تاکید و مبالغه تسلی خاطر ایشان نمی شود و گمان میکنند که کافران درین دعوی با وصف این همه تاکید ما را تکذیب خواهند کرد
و اعتراض خواهند نمود که اگر شما با ما در درجه کفر شریک اید پس لفظ آمنا بزبان شما چه قسم جاری میشود چه جریان این لفظ اگرچه بنا بظاهرداری و زبان
سازی باشد دلالت بر ضعف اعتقاد شما در کفر میکند بنا بران بطریق پیش بندی میگویند کہ اِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُوْنَ یعنی نیستیم ما مگر با مومنان
استهزا میکنیم و بعقلی ایشان را بر ملا و اشکاف می نمائیم تا مردم بدانند که این کرده ساده لوحی بختکی است و بمخالفت افعال ما اقوال
ما از ما دعوی ایمان را باور میدارند پس بسبب این استهزا کمال تصلب ما در کفر ظاهر شد زیرا که هر که بچیزی استهزا میکند آن چیز را بسیار سبک
و خفیف میداند و هر که را قدری و وقعی نمی نهد حالا حق تعالی میفرماید که هر چند این کرده در وقتی از اوقات اهل ایمان را محل استهزا و استخفاف
میسازند اما این کرده همیشه در محل استهزا و استخفاف علام الغیوب واقع اند و بتجدد امثال در هیچ وقت از استخفاف و استهزای آن جناب
خالی نمی مانند زیرا که اَللّٰهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ یعنی حق تعالی خود استهزا میکند با ایشان زیرا که مومنین را بترک تعرض بجان و مال ایشان میفرماید و مهلم
نفاق ایشان افزون شود و بسبب افزونی نفاق مستحق عذابی شوند که در مشقت و رنج سخت تر از رفتن مال و جان است چه رفتن
مال و جان در حیات دنیا ضرر میکند و بس و این نفاق تو بر توحیات ابدی را مضر است پس گویا از ان جناب مهلم با ایشان معامله
که با بی عقلان و سفیهان مالیتی را دو میدانند که سنگریزه و میدهند و یا قولی میگیرند و ازین است که حق تعالی ایشان را بعجلت دنیا بدین نفاق
مواخذه نمیفرماید بلکه فرصت میدهد کما قَالَ یُمْلِیْ لَهُمْ یعنی مهلت و رامیدهد ایشان را تا مستغرق باشند فِیْ طُغْیَانِهِمْ در سرکشی خود یَعْمَهُوْنَ یعنی کور دل شده
و از قبح حال خود بی خبر شده و ریجا باید دانست که ابتدا از طرف خود با کسی استهزا نمودن جهالت است چنانچه در همین سوره

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خواهد آمد کقوله تعالی استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم و قوله تعالی اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین اما در جواب استهزا استهزا کردن عین حکمت و کمال انصاف است چنانچه درین آیه واقع است خصوصا کسی که با مجبوبان خود استهزا کند در مقام انتقام از طرف آن محبوبان جواب استهزا دادن در عالم محبت از واجبات است و درین آیه نظر باین مقصد طرفه جلالت شان مومنین خالص الایمان است که حق تعالی بحمایت آنها خود جواب استهزای منافقان از طرف ایشان میدهد و نیز درین آیه دلیل صریح است بر وجوب اصلح که معتزله بآن قائل شده اند زیرا که دانستن منافقان در طغیان و کور دلی خود، در حق منافقان صلاح نبود و در لغت عرب چنانچه کور چشمی را عمی گویند کور دلی را عمه مینامند این کرده نفاق پیشه چرا در محل استهزای الهی نباشند حال آنکه در معاملتی که با خدا کرده اند کمال سفاهت ایشان بظهور رسیده زیرا که اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی یعنی این گروه آن گسانند که خریده اند گمراهی نفاق را بدون هدایت ایمان زیرا که چون کلمه اسلام را بر زبان راندند قبل بحقیقت ایمان ربطی پیدا شده و گویا مالک آن شدند باز بسبب نفاق باطنی خود آن ایمان بدست آورده را بباد داده گمراهی نفاق را برای خود در عوض آن گرفتند حال آنکه در ایمان سراسر نفع و درین بود و در نفاق خسران آخرت نقد وقت است و خسران دنیا هرچند در نفاق معلوم نمی شود لیکن از جانب الهی فضیحت حال ایشان واقع شد و مومنین را بر آن مطلع ساختند و در قرآن مجید نازل فرمودند و بحدی مشهور و رایج گشت که در هر مکتب صبیان و اطفال آن را تلاوت میکنند خسران دنیا هم باقیح وجوه باز گشت پس این سودای ایشان مانند سودای کسیست که تریاق را داده زهر قاتل خریده باشد کما قال تعالی فما ربحت تجارتهم یعنی پس هیچ سودمند نشد این سودا گری ایشان زیرا که در دنیا نفع ندارد و آخرت را خود برباد کرده بودند زیرا که راس المال آخرت که ایمان است در عوض این نفاق داده بودند و ما کانوا مهتدین یعنی و نشدند در راه یابان که مجرد ایمان زبانی که حالا هم دارند هدایت نیست و اگر بالفرض هدایت هم باشد در صورتی است که اعتقاد دل مخالف آن واقع نشود و این جا خود تکذیب و انکار در بدل آن حاصل شد پس درین معامله بوجهی منتفع نشدند و سعادت ابدی که اگر آن را بسعادت دنیا بدل میکردند نیز خسران بود چه جای آنکه سعادت دنیا را هم بدست نیاورده مفت برباد رفت و زیاده برین حمقی و سفاهتی نمی باشد لیکن بسبب کمال حمق خود محض بکلمه اسلام را مرتبه از کمال میشمارند و می فهمند که مقصود از هجرت این کلمه بر زبان حفظ مال و جان است و آن را خود حاصل کردیم من بعد از مراتب دیگر ما را استغنا حاصل شد پس مثلهم یعنی مثل ایشان درین گونه نظری و غلط فهمی و خریدن گمراهی و تاریکی در عوض هدایت و نور کمثل الذی استوقد نارا یعنی مانند مثل کسی است که افروخت آتشی را تا شعله او بلند شود و بسبب آن روشنائی و گرمی بخشی طعام و دیگر منافع آتش بدست آید همچنان این گروه نیز خواستند که نور فطری ایمان را که در استعداد هر کس ودیعت نهاده اند بصحبت پیغمبر و رفاقت اهل ایمان مشتعل و قوی سازند تا منافع آن نور از وضوح حقائق و معارف و گرمی شوق و ذوق در طاعات و افکار و نیختگی شدن اخلاق و ملکات بدست آید فلما اضاءت ما حوله یعنی چون روشن کرد آن آتش گرد پیش افروزنده را و فی الجمله او را بروشنائی آن چشم گشاده شد و دیدن گرفت و جزای لما محذوف است یعنی اطفاها حاصل آنکه آن آتش را فروی راندند باین گمان که حالا مرا چه حاجت است که زیاده ازین این آتش را برافروزم زیرا که چشم من واشده است خود بخود هر چیز را خواهم دید و این قدر کرمی که کسب کرده ام مرا کفایت خواهد کرد بهتر که در تاریکی بنشینیم و محنت افروختن آتش نکشیم و مطلب همه حسن و خاشاک برندارم همچنان این گروه بسبب صحبت سرسر پیغمبر علیه السلام و مشارکت مومنان فی الجمله انفتاح بصر بصیرت پیدا کرده قانع شدند و دانستند که جان و مال ما که گرد و پیش ماست در حمایت و اخلاص حالا چرا بمحنت طی مراتب ایمان باید کشید و تحمل مفارقت اقارب و اشاعره مهاجرت اوطان و دیار باید چشید چون درین حالت مرد ذهب الله بنورهم پاک برد الله تعالی آنقدر نور ایشان را که کسب کرده بودند زیرا که فائده آن نیز وقتی بود که در حفظ جان و مال ایشان و این فائده بعد از موت منقطع شد و در ظلمات لا یبصرون

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بیان ظلماتی که منافقان را محیط خواهد بود

یعنی و گذاشت ایشان را حق تعالی بعد از موت در ظلماتی که هرگز چیزی را نمی بینند و هیچ وجه حیله خلاص از آن تاریکیها در نظر ایشان نمی آید و ظلمات را برای آن جمع آورده اند که این منافقان را بعد از موت چند نوع ظلمت احاطه خواهد کرد اول ظلمت کفر دوم ظلمت مکر و فریب که با خدا و با مومنین میکرده اند سوم ظلمت دروغ و افترا که خود را مومن میگفتند چهارم ظلمت طعن و تشنیع مومنان خالص که آنها را احمق و سفیه می گفتند پنجم ظلمت جهل مرکب که فساد خود را اصلاح میدانستند ششم ظلمت معاصی و شهوات که در بند آن گرفتار شده پیشه نفاق را حیله تحصیل آن قرار داده بودند هفتم ظلمت گور و شدائد و اهوال آنجا از انواع عقوبات و اصناف غضب الهی پس امثیل ایشان اگر شنوند لیکن ایشان در دنیا صم یعنی کرانند هرگز سخن حق را نمی شنوند و اگر میشنوند در تدارک حال خود چیزی را که اصلاح آن کند از اظهار ایمان خالص و عذر تقصیرات خود که در جناب پیغمبر علیه السلام و دیگر مومنین مخلصین بعمل آورده اند زبان نمیتوانند گشت زیرا که ایشان بکم اند یعنی گنگانند بغیر آنچه در دل ایشان مملوست از تصلب در کفر گویا نمیتوانند شد و اگر بتصنع و تکلف قصد گویایی هم نمایند پس وقتی در تدارک و اصلاح حال خود شوند که حسن ایمان و قبح نفاق در نظر ایشان آید و هنوز حسن ایمان و قبح نفاق بسبب تراکم ظلمات از نظر ایشان غایب است زیرا که ایشان عمی اند یعنی کور نه اند که حسن و قبح اشیا را نمی توانند دید فهم یعنی پس ایشان هرچند قصد اقلاع و بازگردانیدن این معامله نمایند لیکن لا یرجعون یعنی هرگز نمیتوانند برگشت زیرا که بعد از موت هرچه در دنیا در جوهر روح راسخ شد زوال پذیر نیست و تدارک آن از حیز امکان خارج ست و حواس و متاع دران وقت تابع همان کیفیت راسخه روح میگردند بخلاف آن دیدن و شنیدن و گفتن دران حال از همچیک نمیتوانند آری آثار مجازات این کیفیت راسخه اعتقاد دیدن و شنیدن لازم خواهد آمد و همین ست معنی عذاب و لهذا اجماع اهل عقل و اهل شرع ست آن که بعد از موت سبب جمیع مکاسب و مکسوبات حیات را از خود خلع کردن و دور افکندن نیز ممکن نیست چنانچه در سورهٔ بنی اسرائیل میفرماید وکل انسان الزمناه طائره فی عنقه و آنجا دلالت دیگر فرموده اند که کار و ان منافقان بعد از موت در روز قیامت نیز حواس خواهند شد شنوائی و بینائی ایشان نیز خواهد چنانچه در سورهٔ مریم ست که اسمع بهم و ابصر یوم یاتوننا پس منافی این آیه نیست زیرا که تیزی حواس ایشان در ادراک آثار جزای عمل مکسوبه خود خواهد بود نه در دریافت حق و اگر دریافت حق هم ایشان را نصیب دران عالم خواهد شد بطریق حسرت و افسوس خواهد شد نه بطریق کسب تهذیب تا مفید افتد مانند مدقوقی که او را در درج آخرین دق سوء مدبر خود در سنهٔ ضروریهٔ دیگر سبب مرض ظاهر حواس کرده عوائد سیئه و ندامت و دست تاسف بران اثری ندارد اعاذنا الله من امثال هذه الحالات فی الدنیا و الاخرة و میتواند بود که جواب لما ذهب الله بنورهم باشد زیرا که مدتها عمر ایشان در اضاعت ماحول گذشت و چون از زمین جهان گذشتند فائدهٔ آن نور را گم کردند و اکثر مفسرین ذهب الله بنورهم را در تشبیه و تمثیل داخل کرده اند چه بردن نور را بر حذف لسان ایشان و بی توفیقی در طاعات که در دنیا دارند حمل نموده اند لیکن درین حمل خدشه است قوی زیرا که اثر ایمان لسانی ایشان که مراد از نور ست در دنیا گاهی از ایشان منفک نشده همیشه جان و مال ایشان محفوظ ست تعرض مومنین بایشان غیر واقع پس معنی ذهب الله بنورهم چه باشد و زیاده ترین اثر ایمان لسانی ایشان نبود که او را از اهل توان گفت و مبدل آن ظلمات و تاریکی را توان آورد پس این حالت نیست مگر حالت آخرت که بعد از موت روخواهد داد و هرچند این تمثیل در بیان خسران معامله منافقین که در خسرین گمراهی و دادن هدایت نموده اند کافی و شافی ست اما اگر نظر بحال نهایی بعد از ین خسرید و فروخت کرده شود و تفسر تمام و اعراض ملا کلام که ایشان را از اسباب هدایت روداده در نظر آورده شود تمثیلی دیگر مطابق حال ایشان می افتد پس سامع مختار ست اگر خواهد بهمین تمثیل قناعت کند و اگر خواهد آن تمثیل دیگر را نیز ملاحظه نماید چنانچه می فرماید او کصیب من السماء یعنی یا تمثیل ایشان در خسرین گمراهی و دادن هدایت با وجود تنفر تمام از اسباب هدایت کصیب من السماء

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یعنی مانند مثیل کسی ست که از مکان باران بسیار بکوه از آسمان بیارید گرفته در هول آن مکان قطعی اختیار کند همچنان این کروه منافقان از اسلام
که مکان بارش علوم نافع ست و محل ریزش انوار و برکات اعمال مرضیهٔ الهی ست از آسمان گرفته کفر را که نظیر مکان قطعی ست علم نافع دران از
آسمان میبارد و نه انوار و برکات اعمال صالحه دران ریزش میکنند مقر و ماوای خود بخوبی یافته اند و در خیال خود این استبدال و معاوضه را عین
حکمت و فطانت میدانند زیرا که در مکان بارش متوقع اذیتها میباشند چه فیه ظلمات یعنی دران باران تاریکیهاست اول تاریکی ابر نوبتو
که هر طبقهٔ آن کوبا تاریکی حدبهت دوم تاریکی هجوم قطرات سوم تاریکی شب و هر چند ذکر شب درین تمثیل صراحة نیامده لیکن از ذکر برق و انکه
کلما اضاء لهم مشوا فیه و اذا اظلم علیهم قاموا قریب بتصریح انجامیده که مذکور مذکور شب ست زیرا که ایخالت واقع نمیشود مگر در شب
و رعد یعنی دران باران آوازیست که مسموع میشود از ابر خواه بسبب اصطکاک اجرام سحابی باشد یا بسبب حرق اجزای دخانیه
و برق یعنی دران باران برق تیز مانند خشکه چشم را خیره میکند همچنین این کروه منافقان از اسلام متوقع اذیتها میباشند و مطاعن جهال و شقیهای
جاهل و ترک خان و مان و جدا افتادن از قبیله و عشیره در نظر ایشان تاریکیها مودا میشود و تهدیدات شرعیه که بر سبیل تهدید و اضافی غضب
در اسلام می شنوند مانند رعد شدید جگرهای ایشان را می ترقاند و انوار جلایله آنچه کرامات و دلائل و معجزات می تابد بصر بصیرت ایشان را خیره میکند
و آنرا مانند برق می پندارند بلکه چنانچه کریزندگان از مکان باران یجعلون اصابعهم یعنی می درآرند انگشتان خود را فی آذانهم
یعنی در سوراخ کوشهای خود بجهت ترس من الصواعق یعنی از آثار آوازهای مدرعد و فساد آتش برق حذر الموت یعنی
بخوف مرگ که مبادا آن آواز تند صدمه بدل ساز د بمجرد موت شود همچنان این کروه منافقان از شنیدن تهدیدات شرعیه پنبهٔ
خود را بند می کنند و می ترسند که مبادا بشنیدن آن تهدیدات هولناک شهوت [illegible] احت تلذذ و مجبات دنیاست بیرون آید
کریختن ایشان را نتیجه فائده نمیکند زیرا که ایشان از دست خدا را [illegible] یعنی و خدا از بطون کیزند است
کافران را از قهر و خلاص نخواهند شد زیرا که اکر از فرقه تشریعی او کریخته [illegible] نمیشود از قهر تکوینی او کریخت و اکر از سماع تهدیدات قرآنی
کوشهای خود را بند کردند از سماع صهیل اسپان غزات و صلیل صیقل دنانی مجاهدین نخواهند بست مدآنها چه قسم کوش خود را بند توانند
نمود و چنانچه کریزندگان باران را در خشندگی برق موجب خوف میشود بحدیکه یکاد البرق یخطف ابصارهم یعنی نزدیک است
که تیز درخشیدن برق بینائی ایشان را ببرد ایشان را کورساز د همچنان انوار دلائل [illegible] بصیرت این خفاش سیرتان را کور میکنند و
چنانکه کریزندگان باران را بسبب ظلمات باران حیرت و چپ و راست دیدن [illegible] یعنی هر کاه که روشن میشود
برای ایشان عالم بدرخشیدن برق مشوا فیه و یعنی راه میروند در [illegible] منافقان چون غلبهٔ نور اسلام ظهور
معجزات قاهره در میابند بظاهر بر جادهٔ حق مستقیم میشوند و چنانچه کریزندگان باران اذا اظلم یعنی چون تاریک میشود عالم علیهم یعنی بر ایشان بسبب
رفتن روشنی برق قاموا یعنی ایستاده میشوند و راه نمیتوانند رفت همچنین این کروه منافقان را چون ذوقی و شقی در اسلام نمودار میشود در کفر خود
ایستاده میشوند و کلمات ارتداد و نفاق از ایشان سر بر میزند و این نمیفهمند که باران هر چند این نوع مشقتها و اذیتها دارد و بر جاسمع و بصر صدمه
میرساند لیکن منافعیکه ازان متوقع ست بنظران متبصر از تحمل این مشقتها و قبول این صدمات بهتر و معتد کرتحین ازان فائده نمیکنند زیرا که اسباب
مشقت در کاخانهٔ خدای منحصر درین نیست در کفر هم اسباب مشقت بسیارست و صدمات حواس نیز منحصر درین نیست صدمهای بسیارست که
در حالت کفر هم میرسد بلکه با وجود این قدر احتیاط ایشان که انگشتان خود را بخوف آواز رعد در کوشهای خود میکنند و از تابش برق می کریزند
خدا تعالی میتواند کوش ایشانرا کر و چشم ایشانرا کور سازد بلکه ولو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم یعنی اکر خواهد خدا تعالی بر دشنوائی
ایشانرا و بینائی ایشانرا بدون رعد و برق زیرا که ان الله علی کل شیء قدیر یعنی بتحقیق الله تعالی بر هر چیز قادرست و قدرت او محتاج بسببی

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نیست و نفی او را از فضای قدرت خود منع می تواند کرد پس ترک مکان منفعت عمده تو هم مضرت قلیله چرا باید کرد علی الخصوص که آن ترک هم بالیقین موجب خلاص از آن مضرت نباشد باقی ماند در اینجا سوالی چند که مفسرین در این مقام متصدی جواب آنها میشوند اول آنکه نظر بلفظ فلما اضلعت ما حالله مناسب چنان می نمود که ذهب الله بضوئهم میفرمودند ذهب الله بنورهم چرا آوردند جوابش آنکه ضوء مشترک در اثر مضئ بالذات مستعمل میشود و نور عام است خواه اثر مضئ بالذات باشد خواه اثر مضئ بالعرض چنانچه در آیت هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا بآن اشاره است پس مقام بیان بی اثر شدن آن آتش ذهب الله بنورهم مناسب تر افتاد و دلالت کند بر آنکه اثر آن آتش بواسطه و بیواسطه همه برباد رفت و هیچ نام و نشانی از آن باقی نماند این است توجیه جواب بر تقدیری که ذهب الله بنورهم داخل در تمثیل و جواب لما باشد و اگر موافق تفسیر مرقوم ذهب الله بنورهم بیان حال منافقین باشد بعد از مرکنه داخل در تمثیل پس وجهش آنست که ضوء در لمعان حسی مستعمل میشود و در اینجا منظور بر باد دادن روشنی ایمان بود که معنویست پس استعمال لفظ نور ضرر نشد تا خیال سامع بضوء حسی نرود و دوم آنکه در بیان حال کافران در دنیا اول کری بعد از آن کنگی بعد از آن کوری بیان فرموده اند در این آیت که صم بکم عمی و در بیان حال کافران در آخرت کوری را بر کنگی و کنگی را بر کری مقدم ساخته اند کما فی قوله تعالی فی سورة بنی اسرائیل و نحشرهم یوم القیامة علی وجوههم عمیا وبکما وصما ثمه و تغییر این اسلوب چه باشد جوابش آنکه در دنیا حقائق آلهیه و اخرویه در پرده و حجاب اند و اکثر افراد بنی آدم از آن حقائق کوری دارند طریق دریافت آن حقائق همین است که گفته و اعظان و مرشدان و پیغمبران را که آن حقائق را می بینند و بما میرسانند شنیده شود و بعد از شنیدن اگر شبهه و خلجانی باقی ماند تفتیش و سوال و تحقیق نموده آید و بعد از تحقیق و تفتیش علامات صدق و حق در نمودی آید و حجاب مرتفع میگردد و کوری بر میخیزد پس فقدان این هر سه مرتبه را در دنیا همین ترتیب یاد فرموده اند و در آخرت که حجاب برخاسته و پرده از میان برداشته آید هر چه هست دیدن هست و اعظی و مرشدی در انجا در کار نیست که العیان لا یحتاج الی البیان پس طریق فقدان و دریافت حقائق در آن مقام همین است که اول دیدن حقیقت بین کور شود و بعد از آن آله سوال و تفتیش که حرف و صوت است منقود گردد بعد از آن اگر بی سوال و تفتیش هم صدائی بگوش خورد و محسوس نشود و لاجرم نسبت بآخرت همین ترتیب مناسب تر افتاد سوم آنکه او در کلام عرب برای شک می آید و در اخبار باری تعالی شک کجا پیش میدارد پس استعمال کلمه او در او کصیب من السماء چه وجه دارد جوابش آنکه اگرچه اصل کلمه او در کلام خبری برای شک است لیکن چون کلام خبری متضمن تخییر و تسویه باشد لفظ او را مجرد از شک می آرند و در تسویه و تخییر استعمال میکنند و اینجا برای اظهار این نکته هر دو تشبیه را جواز برابر انداخته این کلمه را آورده اند محصل کلام آنکه حال منافقان را که در خسران معامله و مبادله دنیا با آخرت و ضلالت بهدایت بحال آتش افروزی که عنقریب آتش افروخته خود را برباد داده و دنیا تاریک شده تشبیه دهند نیز روا است و اگر حال آن کروه را در اعراض از محل منفعت تبوهم مضرت قلیله و کریختن از نوائد کثیره بجهت ترس از مشقت یسیر بحال کریزندگان از باران و ترسندگان از رعد و تاریکی و برق آن تشبیه دهند نیز روا و سزاوار است پس سامع مختار است خواه این تشبیه را بشنود یا آن تشبیه را که هر دو تشبیه در تصویر حال آنها مساوی همدیگر اند چهارم آنکه باران نمی آید مگر از طرف آسمان پس فائدهٔ لفظ من السماء چه باشد جوابش آنکه گاهی باران را در هر چیز کثیر منافع استعمال میکنند بطریق مجاز چنانچه گویند در فلان مکان نعمت می بارد و در فلان شهر زری بارد برای دفع توهم این مجاز تائید این لفظ را افزودن ضرر نشد تا کسی لفظ صیب را بر باران مجازی حمل نکند چنانچه در اذا استیقظ احدکم من منامه گفته اند که غرض از افزودن لفظ من منامه دفع توهم آن است که کسی استیقاظ را بر تنبه از خواب غفلت حمل نکند و علی هذا القیاس در لفظ ولا طائر یطیر بجناحیه گفته اند که کسی طیران را بطیران همت تاویل ننماید پنجم آنکه صدر کوتر سر انگشت می در آرند نه تمام انگشت پس مناسب چنان بود که یجعلون انامله می فرمودند نه اصابعهم زیرا که اصابع تمام انگشت

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

را میکوبند جواب آنکه در آوردن انگشت و سوراخ کردن مستلزم آن نیست که تمام انگشت در آن رود بلکه سر انگشت چون سوراخ کوش رفت میتوان گفت که انگشت در گوش درآمد و استعمال لفظ اصابع که نام تمام انگشت است استعاری مبالغه هم میتوان فهمید گویا ارشاد میشود که بسبب کمال خوف و ترس میخواهند که تمام انگشتان خود را در سوراخهای گوشهای خود درآورند بهیچ وجه تواند عدد در گوشهای انسان نمیرود

ششم آنکه باران از ابر میبارد نه از آسمان پس معنی او کصیب من السماء چه باشد جواب آنکه هرچند باران از ابر میبارد اما کون ابر موقوف بر اوضاع آسمانی است چنانچه در آیت آینده مذکور است پس میتوان گفت که باران از آسمان می آید و معهذا مراد از آسمان جهت است نسبت به جرم آسمان و ابر در جهت آسمان است اگرچه در آسمان نباشد و بعضی از اهل حکمت گفته اند که چون قوای فلکیه در عناصر تاثیر میکنند به تسخین و تبخیر عناصر بحرکت می آیند و باهم مخلوط میشوند و از اختلاط عناصر باهم مخلوقات چند از چند مشکون میشوند مثلا چون گرمی آفتاب در عناصر تاثیر قوی میکند از دریا بخار و از زمین دخان برمیخیزد و بسوی آسمان میرود پس دخان کابی از خیر هوا برتر میرود و بحد کره آتش میرسد و مشتعل میگردد و کابی تا چند در آن اشتعال باقی ماند و بصورت ستاره دم دار و نیزه در نظر می آید و اگر بعد از اشتعال عنقریب زائل میگردد شهاب میباشد و کابی مشتعل نمی شود بلکه احتراق می پذیرد و علامات سرخ او سیاه در مابین آسمان و زمین ظاهر میشوند و بخار در وقت برخاستن چند قسم میشود و کابی لطیف میباشد و بسیار بلند میرود و بکالی میرسد که انعکاس شعاع آفتاب از زمین تا آن مکان منقطع میگردد و سردی و تکاثف می پذیرد و قطره قطره شده بر زمین می افتد آن بخار متکاثف را ابر گویند و تقطرات را باران نامند و کابی چندان لطیف نمی باشد بلکه ثقیل و روی هم موجود است و بنابر آن بسیار بلند نمیرود و مابین بخار بسبب سردی آخر شب رود و منجمد شده می افتد و آن را شبنم گویند و کابی بسبب شدت برودت هوا بخار متکاثف که نزول می پذیرد و در راه منجمد شده می افتد و آن را تگرگ گویند و نیز گفته اند که هرگاه بخار و دخان و غبار از زمین مخلوط شده برمی خیزند و بعد از برخاستن از هم جدا میشوند غبار برمی گردد و بادهای تند می وزند و گرد و باد می آید و بخار و دخان چون بحد برودت میرسند بخار سرد میگردد و دخان در اثنای آن تقلقل میکند تا راه نفوذ و بالا پیدا کند و از این تقلقل آواز شدید حادث میشود که او را رعد گویند و کابی بسبب شدت حرکت تقلقل آن دخان مشتعل میشود و برق می نماید و کابی بسبب تکاثف بخار منجمد شده بزمین می افتد که آن را صاعقه نامند این است طریق تکون این چیزها بر طور اهل حکمت

اما نظر ایشان بسبب قصور غیر از استعداد مواد و تاثیر صور عنصریه را نمی تواند دریافت لاجرم بر این قدر اکتفا نموده اند و فی الحقیقت همراه این اسباب اسباب دیگر هم برای این کارخانه بلکه جمیع کارخانجات عالم در کار اند که اراده و اختیار ارواح مدبره موکله بر این مواد و صور اند و آن ارواح را در زبان شرع ملائکه و فرشتها گویند و خصوصیات زمانی و مکانی و تخلف اثر با وجود اجتماع اسباب مادیه و صوریه از اختلاف همین اراده و اختیار است لهذا اشاعره جزو اخیر علت تامه را که تعلق اراده و اختیار ارواح مدبره است اعتبار فرموده اند تمام آن کارخانه بلکه جمیع کارخانجات عالم را بالنسبت بفعل ملائکه فرموده و ملائکه را تابع امر تکوینی او تعالی دانسته اند که از طرف خود هیچ نمیکنند فلله در هما ادق نظرا و ما احلی شیمها

اگر قوت فکریه انسانیه در اسباب مادیه و صوریه هر چیز تعمق نماید کمال غفلت از منتهی الاسباب او را دست دهد و معرفت سبب کز میسر نشود و اگر غنی اسباب بکلی نماید از کارخانه حکمت او تعالی را منکر شده باشد و خلقت این همه اسباب را باطل فهمیده سبحانک ما خلقت هذا باطلا پس اعتقادی که او را در دنیا و آخرت نافع شود همین اعتقاد است که او تعالی فاعل بلا واسطه هر شکون است اما توسیط اسباب بنا بر اجرای عادت خود فرماید تا تعطیل هیچ یک از حکمت و قدرت لازم نیاید و الا بیت انسبب سازیش من سوزانیم نه او زسبب سوزیش سوزانیم +

چون این معنی معلوم شد پس باید دانست که آنچه حکما و فلاسفه در تکون ابر و باران و رعد و برق گفته اند محض جرات و بر صورتی از صور واقعه بقدرت الهی گفته اند تا استبعاد دفع شود و ذهن مالوف با واقع جریان قدرت و

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ضمن اسباب متعارفه قبول نماید والا برای این امور طرق دیگر و اسباب دیگر نیز متصور بلکه واقع اند چنانچه در تفسیر آیت آینده و قصص عقوبات اقوام سابقین انشاء الله تعالی اشاره بآن خواهد آمد و چون از بیان فرقهای نکوهیدگان و بدبختان فارغ شدند و ارشاد فرمودند که این کتاب هدایت ست متقیان را که شامل پنج فرقه است حالا در بیان آنچه مقصود از نازل کردن این سوره است شروع فرمودند و بر طریق تحصیل تقوی که سبب انتفاع بهدایت قرآنی ست دلالت نمودند گویا چنین میفرمایند که چون دانستند که این کتاب برای هدایت متقیان نازل شده پس فکر تحصیل تقوی برای خود نمایند و طریق تحصیل آنرا از ما بشنوند یَا أَیُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمُ یعنی ای مردمان عبادت کنید پروردگار خود را مانند تمثیل که در حق منافقان بیان فرمودیم که اینها از دین اسلام که سراسر منفعت ست بسبب تاریکیهای شدائد و رعد و برق و وعد و وعید میگریزند چنانچه مردم از باران که عین رحمت ست بترس این چیزها میگریزند از جا مروید و بکوشید که کار عاقلان همین ست که از مضرت عاجله میگریزند و بر منفعت متوقعه دل نمی نهند پس ما را همچنین باید کرد زیرا که این تمثیل تصویر محض ست حال منافقان کوته نظر را مفید علمی نیست پس معارض دلائل قاطعه دالهٔ بر وجوب عبادت خدا بقبول دین اسلام و انقیاد احکام آن دین نمیتواند شد پس کیکه این اصل متمسک را در امثال این مواضع فرو گذاشت کند باین تمثیل ضعیف تمسک نماید گویا از انسانیت برآمده باشد و از مفهوم لفظ ناس خارج شده و حاصل آن متمسک این ست که حقیقت بوبیت معبودیت اقتضای نکند و حقیقت عبدیت عابدیت را نخواهد خصوصا چون رب عبد نعمتی که بزرگترین نعمتهاست و هر نعمت بعد از حصول آن حاصل میکرد و افاضه فرموده باشد و آن نعمت نعمت ایجاد ست که هم ذات عبد را از کتم عدم بوجود آورده ست و هم مبادی و اصول او را خلعت وجود بخشیده زیرا که همان منعم ست الَّذِي خَلَقَکُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِکُمْ یعنی آنکه پیدا کرده ست شما را و کسانیکه پیش از شما بوده اند از آباء و اجداد شما و این پیدا کردن نعمتی ست نهایت عمده در بدل آن شکری میباید که بنهایت رسیده باشد و آن عبادت ست پس معلوم شد که عبادت از بنده برای نفع خود نمیخواهم بلکه لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ یعنی برای آنکه شاید متقی شوید و بهدایت قرآن که در نصیب متقیان ست بهره ور گردید و لهذا محققین گفته اند که حقیقت عبادت تصحیح نسبت عبودیت ست زیرا که چون بنده خود را ممکن شناخت رب خود را بوجوب خود شناخت و چون خود را مملوک دانست رب خود را مالک خواهد دانست و چون خود را مقهور دید رب خود را قاهر خواهد دید و چون خود را مامور و ذلیل شناخت رب خود را آمر و عزیز خواهد شناخت و علی هذا القیاس پس از حد خود تجاوز نخواهد کرد و این قضیه عقلیه را منعکس نخواهد ساخت و در خود قدرتی و تصرفی بوجهی نخواهد دریافت و خود را مانند غلامی ذلیل که بخضوع خداوند خود بر پا ایستاده و کمر اطاعت بسته هر امر و نهی او را منتظر بوده خواهد دانست اصمعی روایت کرده ست که غلامی را پیش شخصی آوردند تا خریدش کند آن شخص از غلام پرسید که نامت چیست گفت هر چه مرا نام خواهی بنهاد آن شخص پرسید که چه خواهی خورد گفت هر چه مرا خواهی خوراند باز پرسید که چه خواهی پوشید گفت هر چه خواهی پوشانید آن شخص گفت که میخواهی که ترا خرید کنم غلام گفت که بنده را خواهشی نمیباشد خواهش خواجه مولی ست و چون معنی عبادت تصحیح نسبت عبودیت ست پس امر فرمودن بعبادت شامل ست کافر او مومن را و نیز شامل ست جمیع مبادی عبادت و نهایات او را و اصول و فروع او را که شرائع آنهمه شرح و بسط آنست و نیجا باید دانست که هر چند حقیقت عبادت بمجرد توجه بحال نفس خود و دیدن داغ عبودیت بر خود ظاهر و هویدا ست اما در این جا بسبب قصور بشری و ضعف قوت فکری راهی بسوی معرفت معبود نشان داده اند که بسیار سهل و واضح ست و حاصلش آنکه هر کس از اهل عقل میداند که من در وقتی معدوم بودم بعد از ان موجود شدم و هر چه بعد از عدم موجود شود او را خالقی می باید و خالق من نفس من نیست و نه پدر و مادر من و نه دیگر ابنای جنس من زیرا که این همه در زمک من عاجز مذکور پوست بدن من بسبب صدمه خرد شده میشود نمی توانند که آنرا اعاده کنند و نه طبایع فصول و افلاک و عناصر و کواکب زیرا که اینها نیز در گرداب تغیر و تبدل گرفتار مذبس خالق من چیزی ست که از عجز و حدوث و

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وتغیر و تبدل و نقصان بری ست و همان ست ذات معبود باقی ماند در اینجا چند بحثی که مفسرین سخن بسیار در اینها گفته اند اول آنکه از
علقمه روایت آمده که هر آیتی که اولش یا ایها الناس ست مکی ست و هر آیتی که اولش یا ایها الذین امنوا است مدنی ست و این
هر دو قاعده منقوض ست زیرا که این آیه مدنی ست بالاجماع حال آنکه اولش یا ایها الناس ست و آیت یا ایها الذین امنوا قوا انفسکم
و اهلیکم نارا که در سوره تحریم واقع ست مکی ست حال آنکه اولش یا ایها الذین امنوا است جوابش آنکه معنی مکی و مدنی در کلام علقمه
آن [illegible] که در مکه و [illegible] نازل شده هست نظیر مدنی آنست که هر جا یا ایها الناس آمده خطاب مشرکان مکه است که بیشتر ساکنان مکه
بودند و هر جا که یا ایها الذین امنوا وارد شده خطاب بومنان ست که غالبا در مدینه بودند زیرا که دران وقت محل غلبه کفر مکه بود و محل غلبه
ایمان مدینه دوم آنکه لفظ لعل در لغت عرب ای امید و توقع ست و امید و توقع کسی را می سزد که از عاقبت کار آگاه نباشد در کلام
الهی چگونه واقع شده جوابش آنکه حرف امید در کلام الهی بدو جهت واقع میشود اول نقل کلام حالی یا قالی بندگان مثل لعله یتذکر
او یخشی زیرا که حضرت موسی و حضرت هارون علی نبینا و علیهما الصلوة والسلام در وقتیکه بسوی فرعون مبعوث شدند حال ایشان این
توقع را اقتضا میکرد که واقع نشد دوم آنکه از معنی امید مجرد کرده معنی تعلیل محض استعمال نمایند و لهذا فرا گفته است که لعل در کلام الهی بمعنی
کی ست سوم آنکه عبادت غیر از تقوی چیزی دیگر نیست پس لعلکم تتقون بعد از اعبدوا ربکم گفتن چنان ست که اعبدوا ربکم
لعلکم تعبدون یا اتقوا ربکم لعلکم تتقون گویند و این کلام خیلی نامناسب ست جوابش آنکه معنی عبادت بتصحیح نسبت عبودیت ست
و معنی این تصحیح اتصاف بصفت تقوی ست پس عبادت و تقوی باعتبار نهایت باهم اتحاد دارند و باعتبار بدایت افتراق و تغایر اینجا
کلام مبنی بر اعتبار بدایت حال ست و محتمل ست که معنی اتقیا در ین جا موافق مفهوم لغویش یعنی پرهیز کردن و خود را نگاه داشتن باشد یعنی عبادت
پروردگار خود بجا آرید تا خود را از غضب او نگاه دارید زیرا که اتلاف حقوق موجب غضب اوست و در ترک عبادت سه حق تلف میشود اول
حق ربوبیت او تعالی دوم حق عبودیت خود سوم حق یعنی خود او که اهمال در شکر آن لازم می آید و مثیلیکه در حال منافقین گذشته است قابل آن
نیست که ترک کنند کان عبادت بآن متمسک نمایند بلکه آن تمسک مقلوب ست بر ایشان بالبغ وجوه زیرا که انچه او را منشای کفر ایشان از اسلام قرار
داده اند در حقیقت از اسباب دخول در اسلام ست هم باعتبار ذات خود و هم باعتبار مبدأ و منتها و ثمرات خود زیرا که همان خالق ست الذی
جعل لکم الارض فراشا یعنی آنکه گردانیده است زمین را مانند فرش برای شما که بر وی قرار میگیرید و سکونت می ورزید با وجود احاطه
دریای شور باطراف و جوانب آن پاره را ازان مکشوف ساخته آن را نه آنقدر صلب کرد مثل سنگ لاخهای دشت که سکونت و استقرار بر آن
ممکن نشود و نه آنقدر لطیف و نرم کرد مانند آب و هوا و کل دلای که مزلقه اقدام باشد پس گویا تمام زمین مانند فرش گسترده است و بجای خود
قرار گرفته تا بر وی خواب کنید و بنشینید و از عجائب صنع الهی در زمین بنست که او را در جیز خود ساکن ساخته اند که عالم ست زیرا که هر چیز
گران بالطبع مائل بسوی پائین ست چنانچه هر چیز سبک بالطبع مائل بسوی بالاست جهت پائین نام مرکز زمین ست که نقطه ایست در وسط
حقیقیش و جهت بالا نام آن طرف ست که رو بآسمان دارد پس چنانچه بلند شدن زمین بسوی آسمان از طرفیکه ما بر آنیم مستبعد ست همچنین
پائین رفتن زمین در مقابل آن طرف نیز مستبعد ست زیرا که آن پائین رفتن عین بلند شدن ست بسوی آسمان پس پائین تمام زمین در قرار و ربط
زمین درین چیز خود احتیاجی ندارد تا او را از بالای او بر بندد یا بستونی از پائین او را امداد نمایند بلکه انچه در طبیعت او از میل طبیعی بمرکز
حقیقی ودیعت نهاده اند در مقابل کفایت میکند چنانچه در آیه ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا لئن زالتا ان امسکهما من احد این معنی اشاره ست و از
جمله نعمتهای الهی بر بندگان در پیدایش زمین بنست که او را مانند سنگ سخت نساخته اند و نه مانند آب نرم تا بر نتوان نشست و خوابگاه بران
نباشد و زراعت و بنای عمارت میسر آمد نشدن جاها و جا بجا گردیدن نهرها ممکن گردید و از انجمله آن ست که او را در نهایت لطافت و شفافیت مانند هوا نساخته

بیان بعضی از صنایع الهی در زمین
mandegar.tarikhema.org
Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تا شعشعهٔ انوار آسمانی بران قرار گیرند و بسبب آن شعشعه در باطنش حرارت و سخونت پیدا شود و بکار زراعت آید و از انجمله است که از انطبخ خوشک ساختند تا عنکبوت مطبوعه را با وی خمیر کنند و تمسک در ابدان مرکبات حاصل کرده و از جملهٔ آیات الهی که در زمین موضوع است و بجملا بسوی آن آیات در آیهٔ وفی الارض آیات للموقنین اشاره شده است چند چیز است از انجمله اختلاف بقعهای زمین است در زمی سختی و خوبی اثبات و ضد آن و همین آیت تفصیلا اشاره است درین آیت که وفی الارض قطع متجاورات و از انجمله اختلاف رنگ زمین است در آیهٔ ومن الجبال جدد بیض و حمر مختلف الوانها و غرابیب سود و از انجمله است پیدا کردن نباتات گوناگون در آیهٔ والارض ذات الصدع مذکور است و از انجمله آنکه بخشکی طبع خود آب باران را جذب کرده میخورد و نگاه میدارد چنانچه در آیهٔ وانزلنا من السماء ماء بقدر فاسکناه فی الارض مذکور است و از ان جمله است جوشیدن چشمها و روان شدن نهرها که در آیهٔ والارض مددناها و القینا فیها رواسی مذکور است و از ان جمله است آنکه در طبع زمین کرم و سخاوت و دیعت نهاده اند یک دانه را می گیرد و بصد دانه در عوض آن می دهد چنانچه در آیه کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة و از ان جمله است حیات و موت که نمونهٔ حشر و قیامت در هر سال بر می بینند و چنانچه درین آیت است که وایة لهم الارض المیتة احییناها و از ان جمله است جانوران مختلف که در وی پیدا میشوند در آیهٔ وبث فیها من کل دابة و از ان جمله است روئیدنیهای گوناگون درین آیه که وانبتنا فیها من کل زوج بهیج و اگر در حال روئیدگی ها تامل کرده شود پس اختلاف رنگهای آنها آیتی است بزرگ و اختلاف طعوم و مزها آیتی است دیگر و اختلاف روایح آیتیست دیگر باز بعضی ازان ها قوت آدمیان اند و بعضی قوت جانوران از چرنده و پرنده و بعضی ازان طعام است و بعضی ناخورش و بعضی دوا و بعضی فواکه و بعضی لباس آدمیان مثل پنبه و کتان سوای پوشش های حیوانی که از مو و پشم و ریشم و پوست میسازند و از ان جمله است سنگهای مختلف که بعضی ازان ها برای زینت اند مثل یاقوت و الماس و عقیق و فیروزه و بعضی ازان ها برای استحکام بنا مثل خارا و غلوله و بعضی برای هر دو مثل مرمر سرخ و از عجائب قدرت الهی درین سنگها آن است که اگرچه منفعت او بیشتر قیمت او از ان ریگ سنگ چخماق و اگرچه منفعت او کمتر قیمت او گران تر مثل یاقوت سرخ و از ان جمله است کانهای عجیب و غریب که در زمین ودیعت نهاده اند و افضل آنها زر و سیم است و از عجائب قدرت الهی درینباب آن است که آدمی را حرفت های دقیق و صنعتهای باریک و حیلهای دور و در تعلیم فرموده اند تا آنکه ماهی را از قعر دریا و مرغان را از اوج هوا شکار میکنند و با این همه او را از ساختن زره سیم عاجز داشته اند و سرش آنست که بیشتر فوائد زر و سیم راجع بثمنیت است و ثمنیت بدون عزت نمیشود و عزت تقاضا میکند که بشر را مقدور ساختن آن نباشد و الا مبتذل گردد و لهذا گفته اند که من طلب المال بالکیمیاء افلس و از ان جمله است که در کوهستان ها و دیگر قطعات زمین در خمهای بزرگ جثه را روئیده اند و آنها را بردباری نداده تا قابل بنا و سقف همیه و انگبت باشند و عدد کارخانهٔ پخت و پز مصروف شوند باجمله اگر آدمی در حال خود تامل کند و عالم را با حاجات خود بسنجد بالیقین بداند که تمام عالم مانند خانهٔ ایست که با محتاج او را و در وی مهیا کرده باو داده اند آسمان را بمثال سقف بلند کرده و زمین را مانند فرش گسترده و ستارها مانند چراغان و قنادیل معلق آویخته و غذا او و او پوشاک و سواری و زیور از جنس نباتات و حیوانات و معاون با و بخشیده او را مالک این خانه ساخته اند و مرهون انعام و احسان خود نموده چنانچه بهمین معنی در مقام طلب شکر این نعمت با دای عبادات و طاعات اشاره میفرمایند والسماء بناء یعنی و گردانیده است برای شما آسمان را بنای عالی مانند سقف که شما را سایه میکند تا شعشعهٔ انوار ملائکه علویه بینه های شما را برهم نکنند و از جملهٔ نعمتهای الهی در بنای آسمان بر بندگان خود آنست که آسمان را بچراغان مزین ساخته اند چنانچه در آیهٔ ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح مذکورست و باهتاب نیز که وجعل القمر فیهن نورا و آفتاب نیز که وجعل الشمس سراجا باز آن را بکرسی احاطه فرموده اند و کرسی بعرش که وسع کرسیه السموات والارض و هو رب العرش العظیم و از ان جمله است که این سقف را از شکست و ریخت محفوظ داشته

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اند وچند طبقه ساخته چنانچه فرموده اند وبنینا فوقکم سبعا شدادا الم تروا کیف خلق الله سبع سموات طباقا وجعلنا السماء سقفا محفوظا وآن جمله آنست که آسمان را مصعد اعمال ومهبط انوار وقبله دعا ومحل صفا وصفا گردانیده اند وآن جمله آنست که رنگ او را بانواع رنگها ساخته اند قوت بصری را که سبز مستیز است در کل او را بهترین اشکال گردانیده اند که مستدیر است وآن جمله آنست که نجوم آسمانی را رجوم شیاطین ساخته اند وآنها را علامات هدایت برای مسافران بر وبحر گردانیده اند وآن جمله آنست که برای آفتاب طلوعی مقرر کرده اند تا گردش آدمیان برای قضای حاجات خود در اطراف وجوانب زمین بسهل شود وغروبی نیز تا سکون ورحمت وتوجه قوت ها ضمیه باطن بدن در حالت سکون ونوم بکمال حاصل کرده وتنفیذ غذا بسوی اعضا میسر آید حکما گفته اند که اگر آفتاب را طلوعی نمی بود غلبهٔ برودت وکثافت بحدی می انجامید که موجب انجماد آب ها وجمود حرارت غریزیه میگشت واگر غروب آفتاب نمی بود در زمین بحدی گرم میشد که جانوران وسبات همه سوخته میشدند عین عنایت او تعالی است که متعاقب نور وظلمت وحرارت وبرودت تعدیل معاش آدمیان فرموده اند ونیز گفته اند که اگر آسمان دوران نمی کرد آفتاب در یک جای از آسمان قرار میگرفت ودولتمندان در موسم زمستان آنجانب را گشاده میساختند وبشعاع آفتاب منتفع میشدند ودر موسم تابستان آنجانب را مسدود میکردند واز حرارت آفتاب مامون میگشتند وفقیران در هر دو حالت محروم ومایوس میبودند حق تعالی بسبب ادارت فلک این نعمت را واین مشقت را در میان غنی وفقیر برابر ساخت باز آفتاب را بسبب قرب وبعد او از سمت رؤس سبب فصول چهارگانه ساخت تا در زمستان حرارت در باطن اشجار ونباتات فرو رود ومیوه ها در انها پخته شوند وهوا بسبب قلت حرارت پاک وصاف گردد وابر وبرف ببارد وبدن حیوانات بسبب احتقان حرارت غریزیه در باطن قوت گیرد ودر بهار همه طبایع متحرک شوند وهوا وی که در زمستان متولد شده بود ظاهر گردد ودرختان شکوفه آرند وجانوران را هیجان برای طلب سفاد وتولید مثل در موسم تابستان هوا حدتی پیدا کند تا میوه ها پخته گردند وفصول ابدان متحلل شوند وروی زمین خشک گردد وقابل زراعت وعمارت شود ودر خریف سردی وخشکی غلبه نماید ومیوه های تر قابل ذخیره شوند وابدان حیوانات آهسته آهسته مستعد تحمل مشقت زمستان گردند وماهتاب را خلیفه آفتاب ساخته اند وعدد سالها وحساب دیوان آجال بوی متعلق کرده ومواقیت شرعیه را بوی ربط داده پس اگر آدمی در حال خود تامل کند بالیقین بداند که او را در هیچ حالت از آسمان وزمین گزیر نیست ولهذا وجوه تصحیح ملی بر یکدیگر متعارض نگشته اند اگر آسمان ازین جهت بزرگی دارد که عبادت گاه ملائکه است وخالی از عصیان وگناه وسقف محفوظ است وموصوف به برکت وشعشعه کواکب آن تاثیر قوی در چیزهای زمین میکنند والمؤثر اشرف من المتأثر ولهذا ذکر آسمان جا بجا در قرآن بر زمین مقدم است زمین ازین جهت بزرگی دارد که خانه تجلی اشیانه کعبه معظمه ومسجد الاقصی در ان واقعست وماده خلقت انبیا ومدفن اجساد مطهرهٔ آنهاست خصوصا در حق آدمی که حکم مادر شفیق دارد بلکه اگر مادر یک نوع غذا که شیر است باو میدهد زمین رنگارنگ غذاهای نفیس میخوراند وازین است که چون آدمی را حکم میشود که از شکم مادر بر آبگال بشاشت آن را تلقی میکند وبسری برآید وهر گاه حکم میشود که از دنیا برآید گزیر پای خود نمیبیند تا آنکه موکلان قبض ارواح گشیده می برند وازین است که در دین آیه ذکر زمین را بر ذکر آسمان مقدم فرموده اند وآسمان وزمین را هر چند در حق بندگان نعمتی عمده ساخته است اما این هر دو را جدا جدا نگذاشته بلکه این هر دو را با همه بطی داده وقوت بلی را بدیگری رسانیده تا ترکیب آثار تمکین جلوه نماید چنانچه میفرماید والارض بعد ذلک دحیها یعنی ونازل فرموده است من السماء یعنی از بعض اوضاع آسمانی در حرکات کواکب علی الخصوص آفتاب ماء یعنی آبی را برای دویدن نباتات گوناگون که حال مواد میوه های رنگارنگ اند فاخرج به یعنی پس برآورد بسبب آنکه قوت فاعله دارد ودر زمین قوت قابله ودیعت است تا از اجتماع این هر دو قوت پیدا کند من الثمرات یعنی از اجناس میوه ها رزقا لکم یعنی هر رزق برای شما وطریق نازل کردن آب از اوضاع آسمانی آنست که چون آفتاب بحرکت خاصهٔ خود قریب بسمت الراس

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

طریق نازل کردن آب از اوضاع آسمان

ملکی و شهری میرسد حرارت و خشکی دران ملک اشتداد می پذیرد و در اجزای زمین آن ملک تخلخل پیدا میشود و عبارها بر میخیزند و اگر بر آن ملک
قطعی از دریای شور احاطه کرده باشد در اجزای آن دریا تبخیر حادث میگردد و بخارات بر میخیزند و از معمورها و شهرها دود بسیار جمع شده بالا
میروند و این هر سه چیز که عبار و بخار و دخان ست در مابین آسمان و زمین فراهم می آیند در حین موسم تابستان که پیش غلبه دارد و بخارات
رطب کمتر میباشند عبار غالب میشود و گرد بادها برمی خیزند و بادهای هولناک تند میوزند و چون آفتاب از نقطهٔ انقلاب صیفی برمیگردد
و روز بر و زیادت میشود آن همه عبارات و دخانات رطوبتی پیدا می کنند و حرارتی که از سابق در رجوع بود موجب
از دیاد و ترقیق و تلطیف آنها میشود و در ولایات کرم سیر که متصل کوه اجل دریای شورست موسم برشکال نمودار میگردد و پس ارواح مربوهٔ
چون راکه ملائکهٔ سحاب اند حکم میشود که این هر سه چیز را به تحریک باد ها تا طبقهٔ زمهریری برده نضجی دهند و بعد از نضج ادرار نمایند پس در حالت نضج
عبارهای خام که ارضیت بر انها غالب ست مانند مواد سوداویه پخته شده آب میگردند و مستعد در و رمیشوند و دران جا صورت تخم دگیاهی
میرسد باین طریق که برودت طبقهٔ زمهریری از بیرون سحاب متراکم که مشتمل بر سه جزو عبارهای و بخاری و دخانی ست تاثیر میکنند و قاعدهٔ مقررهٔ
حکمت ست که برودت و حرارت باهم چنانچه در موضوع و محل متضاد دارند در امکان نیز متضاد دارند و ازین ست که باطن زمین در زمستان گرم تر
می شود از ظاهر آن و در تابستان بالعکس و آب چاهها در زمستان گرم میباشد و در تابستان سرد پس گرمی ادخنه از بیرون سحاب گریخته بدرون
آن پنهان میشود و ملائکهٔ سحاب آن گرمی را بجای حرارت غریزیهٔ معده و دیگر آلات غذا قرار داده می افروزند و مشتعل میسازند و این افروختن
و اشتعال حقیقت برق ست و در نوبت سحاب را مانند دیگی فرض باید نمود که او را برای پختن بر دکمدان نهاده باشند فرق همین ست که حرارت
طابخهٔ دیگ از بیرون دیگ طبخ میکند و حرارت طابخهٔ سحاب از درون آن مانند معده و کبد و چون در طبخ لابدست که باستعانت جسم رطب
باشد والا اجسام یابسه محترق شده برباد روند و لهذا طبخ غذا بدون استعانت رطوبت آب و مانند آن میسر نمیشود و بدون آب و مانند آن
احتراق غذا هم میرسد و همچنین در پختن دیگ نیز همراه حبوب و غلات و دیگر اجسام یابسه تا وقتیکه آب را ضم نکنند میسر نمیشود لهذا در طبخ سحاب
عبارات را بجای حبوب و غلات میگیرند و رطوبت بخارات را بجای رطوبت آب و گرمی دخانات را بجای حرارت طابخه و قاعدهٔ مقررهٔ
حکمت ست که چون حرارت را بر جسم رطب مسلط کنند تقلقلی در اجزای آن جسم رطب هم میرسد مانند آواز دیگ در وقت پختن و همین تقلقل
را آواز رعد باید فهمید که بقدر احتیاج در طبخ امتداد و انقطاع می پذیرد و از بیرون بادها را برای جمع و تقریب اجزای سحاب نیز مسلط مینمایند
و درین بین گاهی بسبب شدت اشتعال ادخنهٔ طابخه پاره از انها بسبب تحریک باد جست کرده بر زمین می افتد چنانچه شراره که از دود
مطبخ طیران می نماید آن شرارهٔ نازله را صاعقه باید فهمید و هر گاه نضج کامل می شود و ترقیق عبارات بوجه اتم روی دهد باران فرود
می کند چنانچه در مفصلات و مسهلات مجرب ست که بعد از نضج کامل اخلاط بتحریک ضعیف در و ریزش می نمایند و درین جا باید دانست
که درین کارخانه مدار کار بر تسخیر ریاح ست در هر وقت اول برای برداشتن عبارات و بخارات و ادخنه و جمع کردن این هر سه در جو بعد
ازان برای احداث رطوبت بخارات رطبه را از مجامع سیاه و دریاها آوردن ریاح اولی را مثیرات گویند که فتثیر سحابا فتاتی بها
ست و ریاح ثانیه را لواقح نامند که بمنزلهٔ تخم رطوبت را منتشر می سازد مانند تلقیح نخل و ارسلنا الریاح لواقح صفت آنهاست بعد ازان
برای تسویهٔ اجزای سحاب متراکم تا اثر نضج را یکسان بمثابه قبول کند نیز از ریاح لابدی ست و این قسم ریاح نیز داخل لواقح اند بعد ازان
برای احداث فرجها در میان اجزای سحاب و تفتیح مسام تا در و رآب بوفور حاصل کرده نیز از ریاح لابدی ست و
این قسم ریاح را مثیرات نامیده اند و گاهی چنان اتفاق می افتد که در موسم زمستان قطرات باران بعد از جمد
شدن از شکاف ابر در راه هوای سرد خورده منجمد می شوند و ژاله شده می افتند پس این فعل هم از ریاح ست

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و در موسم ربیع تمام جرم سحاب منجمد شده کوهی از ژاله می کرد و سببش آنکه در زمستان بیرون سحاب بسبب برودت هوای عالم سرد میباشد و سردی موجب تکاثف مسام میگردد و تکاثف مسام موجب احتقان حرارت در باطن سحاب پس مادام که قطرات در باطن سحاب اند انجماد نمی پذیرند و بر کاه از ان جدا شدند و از حدت تکاثف بدر آمدند هوای سرد آنها را منجمد ساخته فرو افکنند و در ربیع بسبب حرارت هوای خارج طرف بیرون سحاب گرم میشود و بجهت تضاد مکانی اجزای باردهٔ بخارات اندرون سحاب کامن و مختفی میگردند و در درونهٔ سحاب سبب برودت آنها متکاثف میگردد و منجمد شده ایستاده می ماند بر کاه بعضی از ملائکه را حکم میشود بادی را بران مسلط میسازند و آن باد تفریق اجزای منجمده می کند و لهذا در وقت باریدن ژاله در ربیع تقلقل بسیار شنیده میشود بلکه نوبت بقلع و قرع عنیف می انجامد و در سورهٔ نور بهمین حالت ربیعی اشاره فرموده اند در ین آیت که و ینزل من السماء من جبال فیها من برد فیصیب به من یشاء و یصرفه عن من یشاء یکاد سنا برقه یذهب بالابصار و وجه شدت لمعان برق در ین وقت آن میباشد که وقوع شعاع برق بر جسم شفاف صیقل که عبارت از سحاب منجمد ست شعشعان او را دوبالا می کند و چشم را خیره مینماید و حالتی شبیه بحالت قمور پیدا می کند و چنانچه سحاب منجمد باین اسباب معلق ایستاده میماند همچنان کاهی سحاب مانع که بسبب شدت رطوبت هوا بدون احتیاج بنضج مفرط رفت و میعان پیدا کرده مانند دریای معلق در جو ایستاده میماند گویا هوای عالم در طبقهٔ زمهریری همه مستحیل بآب شده به تسخیر ارواح مدبره برخلاف طبع خود نزول نمیکنند و بر کاه بادتند بران دریای معلق میگذرد قطرات بسیاری را از ان دریا بطریق رشاش می پراند و این حالت را حالت ترشح نامند که در وسط موسم بارش رو میدهد مانند ترشحی که در وقت وزیدن بادتند بر ساحل دریا یا چشمه و تالاب و پریدن رشاش پی در پی حاصل میگردد و این ست طریق نزول باران در ولایت کرم متصل بدریای شور میباشند اما ولایات سرد سیر پس در انجا طریق دیگرست و آن اینست که چون آفتاب از سمت الراس آن بلاد در موسم خریف بسیار دور میرود هوای جو آن بلاد منکاثف شده بصورت ابر مینماید و منجمد شده یخ میگردد و مانند آنی که در وقت سردی بسته میشود چون بادتند بران مسلط می گردد قطعه قطعه از ان هوای منجمد فرو می افتد که آنرا برف نامند و بر کاه آفتاب از انقلاب شتوی مراجعت می کند و قریب باعتدال ربیعی میرسد و احداث سخونت مینماید آن هوای منجمد آب شده بر زمین میریزد و باران ربیعی دران ولایات بدرور و کثرت می بارد گویا آن باران تصفیهٔ هوا از مادهٔ برف مینماید و در موسم تابستان دران ولایات بسبب درماندن آفتاب از سمت الرأس آنها آنقدر گرمی میشود که سبب تحلل زمین گردد و موجب ارتفاع عنبارات و بخارات تواند بود لهذا دران بلاد کوربادها برنمی خیزد و برشکال هم نمیشود و نیز در ین جا باید دانست که شور و شر این کارخانه یعنی بارش باران و ریزش برف بیشتر بعد از مراجعت آفتاب از انقلاب صیفی در برشکال و از انقلاب شتوی در زمستان واقع میشود و از اعتدال ربیعی تا انقلاب صیفی و اعتدال خریفی تا انقلاب شتوی این کارخانه چندان زور ندارد بلکه اکر احیانا نزول باران و برف در ین اوقات میشود نادر و خلاف معتاد میشود و سببش اینست که بدون حرارت مفرطهٔ سابقه در تابستان تاثیر حرارت شعاع شمس در ترقیق عنبارات و تبخیر بخارات که مادهٔ باران برشکالند صورت نمی بندد و همچنین بدون برودت و بس مفرط در زمستان تاثیر بعد آفتاب در اجماد بخارات و امطار متصور نمیشود و این ست انچه از اسباب این کارخانه موافق بیان شرع و عقل دریافته میشود و ورای این اسباب و این طرق اسباب دیگر نیز که بطریق ندرت موجب درور باران و نزول برف و ژاله میکردند بسیارست پس هر که احاطهٔ اسباب این کارخانه را قصد کند بی فهم ست و لله خزائن السموت و الارض و لکن المنافقین لا یفقهون باقی ماند در ینجا سوالی مشهور که مثرات جمع قلت ست که دلالت بر ده تا ده می کند حال آنکه میوه ها بسیار مستعمل جمع قلت با وجود این قلت بکثرت چگونه جایز باشد جوابش آنکه کریم صاحب جمع و عطا کاهل بسیار را اندک می دانند بجهت صیغهٔ جمع قلت آرند که این همه میوه های کوناکون که در نظر شما بسیار مینماید نسبت بجود و عطای او قلیل و حقیرست انچه صاحب کشاف در جواب این سوال ذکر

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کرده است که انما قیل للثمرات علی القلة وان کان الثمر المخرج بماء السماء جماعة کثیرة لانه قصد بالثمرات جماعة الثمرة التی فی قوله تعالی ثم قبستانه یزید ثمارة کقولهم للقصیدة کلمة وحاصلش آنکه لفظ ثمرات گویا فائده جمع است بجمع سیدهد و بنفسه جماعات ثمرات است و دفع این سوال کافی نیست زیرا که لفظ ثمرات هرچند برین تقدیر بر قلت افراد ثمار نمی کند اما دلالت بر قلت عدد جماعات ثمار بلاشبهه دارد و آن برخلاف واقع و منافی مقام بیان کثرت است و درینجا باید دانست که حق تعالی درین دو آیت پنج چیز از نعمتهای خود بر بندگان که دلائل وحدانیت اویند شمار فرموده اول خلقت مردم هر فرقه دوم خلقت آبا و اجداد آنها و این هر دو نعمت را یک جا ذکر فرموده و آیت را ختم نموده سوم پیدایش زمین چهارم پیدایش آسمان پنجم آنچه از مجموع زمین و آسمان حاصل گشته است که آسمان آب را نازل فرموده اند و از زمین بسبب آن آب میوه ها رویانیده اند و رزق ساخته اند و این هر سه نعمت در آیت دوم یکجا آورده اند و وجه این تفریق و این ترتیب چیست و حکمتش آنست که هر دو نعمت اول از قبیل نعمتهای انفسی است و هر سه نعمت دیگر از قبیل نعمتهای آفاقی نعمتهای انفسی را مقدم فرموده یکجا آورده اند زیرا که اقرب اشیا بسوی انسان نفس اوست باز اصول آوازا با و امهات و نعمتهای آفاقی را باین ترتیب یکجا آورده اند زیرا که زمین مکان و مقر بنی آدم است قعود و قیام و تیقظ و منام ایشان بران است و در هیچ وقت ازان غافل نمی شوند باز چون نظر را بلند کنند آسمان را می بینند که بر مثال یک قبه بر سرهای ایشان سایه افگنده و انوار و شعله کواکب ازوی تافته باز آنچه از مجموع این صحن و سقف پیدا میشود بیان فرموده اند زیرا که مرتبه مرکب بعد از مرتبه بسایط است و نیز باید دانست که بعضی گفته اند نشان از لفظ فراش استدلال کرده اند بر آنکه زمین بر شکل کره نیست زیرا که کره را فراش نتوان گفت و این استدلال بغایت پوچ است زیرا که فراشیت زمین را بر فرشیت فراشهای مألوفه خود از توشک و نمد و قالین و شطرنجی قیاس کردن کمال غفلت است فرش را چه ضرور است که سطح مستوی باشد کره زمین با وجود کرویت و استدارت چون جرم کلان دارد و اطراف او با هم تباعد کلی دارند دارتفاع و انخفاض آن در نظر نمی آید قابل فراشیت است بلاشبهه معهذا دلائل قویه قطعیه قائم اند بر کرویت و آنچه اوضح دلائل عقلیه این مدعاست آن است که طلوع و غروب کواکب بر اهل مشرق مقدم بر طلوع و غروب اهل مغرب میشود و در مابین شمال و جنوب از دیاد ارتفاع قطب ظاهر و انحطاط قطب خفی و صورت توغل در جانب شمال و تقاعس در جانب جنوب و لیل مرتبع بر کرویت آن است و لهذا محققین فقها در فتاوی نوشته اند که اگر مقارن طلوع آفتاب دو برادر بمیرند یکی در چین و دوم در اندلس لکه در سمرقند ثانی وارث اول میشود و من العکس زیرا که طلوع آفتاب در چین مقدم بر طلوع آفتاب در سمرقند است پس موت برادر چینی مقدم بر موت برادر سمرقندیست و آنچه از اوضح دلائل شرعیه برین مکلف است آنست که اوقات نماز را بر اوضاع آفتاب قرار داده اند بوجهی که جمیع مکلفین را که در اطراف و جوانب زمین در اقالیم مختلفه منتشر اند عام و شامل باشد و این معنی بدون کرویت زمین راست نمی آید و نیز باید دانست که ازین آیت صریح معلوم میشود که رزق مخصوص بغذای بنی آدم نیست بلکه هر چه بدان انتفاع کیرند رزق است زیرا که در مقام بیان عموم نعمت انتفا بران میوه ها که غذای آدمیان باشد و بس اصلا مناسب نیست و نیز باید دانست که از مفسرین سلف چنان منقول است که آب باران از آسمان می آید نه از ابر و بر واسطه بیش نیست مانند غربال چنانچه ابو الشیخ در کتاب العظمت از حضرت حسن بصری در روایت آورده است که از ایشان پرسیدند که باران از آسمان می آید یا از ابر فرمودند از آسمان ابر علامتی بیش نیست و آب از آسمان است و از کعب احبار روایت کرده که السحاب غربال المطر اگر ابر نمی بود آب آسمان در وقت نزول آن قدر شدت میکرد که زمین کافه میکشت و همچنین از خالد بن معدان روایت کرده که باران از زیر عرش می آید و به ترتیب از هفت آسمان میگذرد تا آنکه در آسمان پائین جمع می شود و از انجا ابر آن را جذب کرده بخود میکشد و از عکرمه چنین نقل کرده که آب باران از آسمان هفتم است و از خالد بن یزید روایت نموده که باران دو قسم است قسمی از ان از آسمان و قسمی از ان آنست

mandegar.tarikhema.org
مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که ابر دور را از دریا میشوند و بسبب رعد و برق آن را بر زمین می اندازد پس قسمیکه از دریا است قوت روبانیدن ندارد و قسمیکه از آسمان
است قوت روبانیدن دارد و حقیقت این اقوال آنست که تکون سحاب بلا شبهه در میان آسمان و زمین است و استحالهٔ عبارات
و بخارات نیز بهانجا واقع میشود اما چون بیشتر صعود بخارات از دریای شور میشود و در رعد و برق سبب انفتاح و ترقیق عبارات میگردند
می توان گفت که ابر از دریا آب نوشیده و بسبب رعد و برق بر زمین می اندازد و اصل این کارخانه از اوضاع آسمانی و از افعال ملائکه
هر هفت آسمان ماخوذ است که بحکم قضای عرشی تدبیر این امر میکنند پس جمیع عبارات منطبق شد و حقیقت کارخانهٔ
عالم هرچند در نظر ظاهر بین باسباب ارضیه متعلقه وابسته می نماید لیکن تاثیر قضای عرش است که آن اسباب را فراهم آورده
مصروف آن کارخانه می نماید خصوصا خلقت زمین و آسمان و آنچه از ترکیب قوای فاعله و قابله این هر دو موجود میگردد دلالتش بر قدرت
الهی آن متفرد است و چنانچه او تعالی باین انعامات متفرد است پس بندگان را میباید که در شکر این انعامات او را بعبادت متفرد
سازند فَلَا تَجْعَلُوا لِلّٰهِ أَندَادًا یعنی پس مگردانید برای خدا همسران را که آنها را در استحقاق عبادت با وی شریک مقرر کنید چه جای
آنکه کسی را با وی در الهیت یا در صفات کمال برابر اعتقاد نمایید وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ یعنی حال آنکه شما میدانید که شما را و آباء و اجداد شما را
و آسمان و زمین را سوای او دیگری پیدا نکرده است و باران را سوای او دیگری نازل نمود و میوه ها را سوای او دیگری از
زمین نه برآورده چه بر بدیهی است که تفرد در انعام موجب تفرد در شکر است پس تدین بدین اسلام مقتضای باران و لوازم اوست
زیرا که هم ذات باران و هم مبدأ اش که آسمان است و هم منتهای اش که زمین است و هم ثمره اش که حصول رزق است در قبضهٔ
قدرت اوست و شما را از باران گزیر نیست پس چیزیکه او را مستقبل گردانیدن از دین اسلام ساخته بود و مذبر شما منعکس شد و موجب انقیاد
بدین اسلام گردید در اینجا باید دانست که هیچکس در عالم نیست که برای خدا شریکی در وجوب وجود و علم و قدرت و حکمت اعتقاد کند اما
فرقهای بسیار در چیزهای دیگر از راه غفلت برای او تعالی شرکا مقرر کرده اند و چون نیک تامل کنند شرکت در آن چیزها منجر باعتقاد شرکت
در این صفات چهارگانه میگردد پس در حقیقت اعتقاد شرک مناقض و منافی اعتقاد توحید این چهار صفت است که آن را عند التفتیش و التحقیق
هر کس مسلم میدارد پس شریکین خود بزبان خود ملزم میشوند و تفصیل انواع شرک که در عالم واقع است این است که جماعهٔ عالم را او صانع اعتقاد
میکنند جسمی که مصدر خیر و نیکیهاست یعنی که مصدر شر و بدیهاست و این جماعه ثنویه نامند و بطلان مذهب ایشان هم بزبان ایشان
معلوم میشود زیرا که آن صانع سفیه پیدا کرده لیست اگر پیدا کرده صانع حکیم است پس صادر شدن شر از حکیم لازم آمد و اگر بخودی خود پیدا
شده است پس واجب الوجود نشد و واجب الوجود را کمال علم و کمال قدرت و کمال حکمت لازم است چون شد که این واجب الوجود جاهل و
سفیه گردید و فرقهٔ دوم که خود را اسمائیین نامند گویند که هرچند وجوب وجود و علم و قدرت و حکمت خاص بخداست لیکن او تعالی کارهای این
عالم را بستارهای آسمانی وابسته گردانیده و تدبیر خیر و شر را بایشان تفویض فرموده پس ما را میباید که ارواح این ستارها را بغایت تعظیم و
نهایت تعظیم عبادت کنیم تا کارروائی کنند و مذهب ایشان نیز بزبان ایشان باطل میشود زیرا که اگر خدای تعالی عبادت ما را میخواهد پس
این عبادت کواکب لغو و بیحاصل شد زیرا که تقربی که ما را بسبب عبادت بجناب او تعالی حاصل خواهد شد مستغنی خواهد کرد ما را از توسل بارواح این کواکب
و اگر او تعالی عبادت ما را نمیخواهد پس در علم او قصور افتاد و علم او تعالی کامل نشد و نیز از کواکب که کارروائی نمیکنند اگر بخودی خود میکنند پس در
قدرت باتحاد بار نشدند و شرک در قدرت لازم آمد و اگر بقدرت واهب خدا میکنند پس ما را چه ضرورت است که بایشان وسائط رجوع آریم زیرا که قدرت
او تعالی چنانچه آنها را وسائط کارروائی ساخته است همچنان دیگران را نیز وسائط کارروائی ساخته خواهد انداخت فرقهٔ سوم هنود اند که گویند که
روحانیات غیبیه که مدبر امور عالم اند صورتهای رنگارنگ دارند و از ما فوق پرده و حجاب واقع اند پس ما را

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می باید که صور نهای آن وحانیات را از اجسام خوش خط مثل برنج و زر و سیم ساخته بتعظیم پیش آنیم تا آن وحانیات از ما راضی شوند چهارم
پیرپرستان گویند چون مرد بزرگی که بسبب کمال ریاضت و مجاهده مستجاب الدعوات و مقبول الشفاعة عند الله شد بود از این جهان
می گذرد صوت او اقوی عظیم و وسعتی بس فخیم پیدا میشود که صورت او را برنخ سازد یا در مکان نشست و برخاست او یا بر گور او سجود و
تذلیل تمام نماید روح او بسبب وسعت و اطلاق بران مطلع شود و در دنیا و آخرت در حق او شفاعت نماید پنجم جماعه از جهال گویند که
حق تعالی در ذات خود منزه است از آنکه او را عبادت کسی تواند کرد پس سبیل عبادت آنست که مخلوقی از مخلوقات او را قبله توجه خود ساخته
شود تا آنکه توجه ما سوی آن قبله عین توجه سوی خدا کرده و مخلوقیکه قابلیت این کار دارد خاص یک جنس نیست بلکه هر چیز که شامل بر خواص
عجیبه و غریبه باشد قبله میتواند شد مثل آب کنگ در دریاها و درخت تلسی در میان درختها و علی هذا القیاس از اجناس حیوانات و نباتات و
معادن و کوهها و بریان قبله ها تراشیده اند و همین ست مذهب عوام هنود اما تفصیل کسانیکه در عبادت دیگران را با خدا همسر میکنند اما همسر
گذاشتگان در غیر عبادت پس بسیار مذاز آن جمله کسانیکه در ذکر دیگران را با خدا همسر میکنند و نام دیگران را مانند نام خدا بطریق تقرب ذکر مینمایند
و از آن جمله اند کسانیکه در زنج و تذرو قربانیها با خداد دیگران را همسر میکنند و از آنجمله اند کسانیکه در نام نهادن خود را بنده فلان و عبد فلان
میگویند و این شرک در تسمیه است و از آنجمله اند کسانیکه در دفع بلاها دیگران را می خوانند و همچنین در تحصیل منافع بدیگران رجوع مینمایند باستقلال
نه آنکه توسل بآن دیگران نمایند و از آنجمله اند کسانیکه نام دیگری را با نام خداوند مقام عموم علم و قدرت پاری می سازند چنانچه نسائی و ابن ماجه
از ابن عباس رض روایت کرده اند که روزی شخصی آن حضرت علیه السلام را گفت که ما شاء الله و شئت یعنی هر چه خدا خواست و شما خواهید
خواهد شد آنحضرت علیه السلام فرمودند جعلتنی لله ندا بل ما شاء الله وحده و امام احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه از حذیفه بن الیمان
روایت کرده اند که آنحضرت علیه السلام فرموده اند لا تقولوا ما شاء الله و شاء فلان قولوا ما شاء الله ثم شاء فلان و هر چه باید دانست
که چنانچه عبادت غیر خدا مطلقا شرک و کفرست اطاعت غیر او تعالی نیز بالاستقلال کفرست و معنی اطاعت غیر بالاستقلال آنست که او را
مبلغ احکام او ندانسته رتبه اطاعت او در کردن انداز د و تقلید او لازم شمارد و با وجود ظهور مخالفت حکم او با حکم او تعالی دست از اتباع
او برندارد و این هم نوعی ست از اتخاذ انداد که در آیه اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله و المسیح ابن مریم گفته اند آن
فرموده اند پس کسانیکه اطاعت آنها بحکم خدا فرض ست شرک کرده اند از آنجمله پیغمبرانند که اطاعت ایشان در حقیقت اطاعت خداست
زیرا که اطلاع بر اوامر و نواهی او تعالی بدون واسطت ایشان صورت نمی بندد چه خلق را بسبب بعد و احتجاب ممکن نیست که معارف حق را از
جانب پروردگار خود تلقی نمایند پس از وجود واسطه که روح او و مشاهده حق مناسبت تام با حضرت آلهیه پیدا کرده باشد و نفس او بمجاهدات
خلق و تبه بشریه دور شسته باشد تا قلبا و از روح او کلمات ربانیه را تلقی کند و در قوای نفسیه او آن کلمات را القا نماید و خلق از
وی برابطه جنسیت قبول آن کلمات نمایند و لهذا اطاعت او مقیدست بآن اوامر و نواهی که از حیثیت رسالت القا می کند
نه مطلقا و لهذا در باب قبول مشوره و دیگر احکام اجتهادیه پیغمبر علیه السلام توسعه نموده اند بریره را او لا حکم فرمودند که زوج خود را
اختیار نماید و چون او پرسید که این حکم حکم رسالت ست یا سفارش و صلاح ذات البین فرمودند حکم رسالت نیست بلکه بطریق
سفارش و مشوره میگویم خواهی قبول کن و خواهی نه و نیز فرموده اند انتم اعلم بامور دنیاکم اذا امرتکم بامر من امور دینکم فخذوا
به و از آنجمله مجتهدین شریعت و شیوخ طریقتند که حکم ایشان بطریق وجوب مخیر نیز لازم الاتباع ست بر عوام امت زیرا که
فهم اسرار شریعت و دقائق طریقت ایشان را میسرست فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و از آن جمله سلاطین و امرا
و اهل خدمات مثل قضاة و محتسبین و حکام که اوامر و نواهی ایشان نیز در مصالح جزئیه و حوادث یومیه واجب الاتباع

کسانیکه اطاعت آنها بحکم خدا فرض ست شرک کرده اند

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

درحق بعضا یا و ازان جلبه شوهرست درحق زن و ازان جلبه والد بفند درحق اولاد و ازان جمله مالک ست درحق مملوک او اطاعت
این پنج فرقه مشروط و مقیدست بشرط عدم مخالفت اوامر و نواهی ایشان با اوامر و نواهی شرعیه بنا بران فرموده و انما الطاعة فی
المعصیة الخالق و نیز فرموده لا تطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوا الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و
الرسول و وجه فرق در اطاعت و عبادت که در شرائع اطاعت غیر را بدین شرط جائز بلکه واجب ساخته اند و عبادت غیر را بهیچ حال
روا نداشته انست که اطاعت بجا آوردن حکم کسی ست که او شایان حکم را نی ست و لیاقت حکم را نی و غیر او منافی نباشد نیز
متصور ست مثل رسول و حاکم بخلاف عبادت که حقیقتا و غایت تذلیل ست پس شایان آن نیست مگر کسی که غایت عظمت داشته باشد
و آن منحصر در ذات حق ست و بس و بسبب آن که جهال فرق نمی کنند در معنی اطاعت و عبادت در ورطه اشتباه و تحیر می افتند و
مشرکین هر فرقه ایشان را الزام میدهند که شرک در هر مذهب و هر دین ست زیرا که اطاعت غیر الله در جمیع ادیان مسلم و معتبرست مثل
اطاعت پیغمبر و مرشد و مجتهد و حاکم و مطاع بودن ملزم عظمت و جاه متصور نیست پس اعتقاد مشارکت در عظمت لازم آید و نمی فهمند که مطاع
بودن را عظمت ذاتی لازم نیست و معبود شدن را عظمت ذاتی و آن هم بنهایت خود رسیده لازم ست پس قیاس عبادت بر اطاعت
قیاس مع الفارق ست با جمله چون عبادت مقتضای ذات حضرت خالق ست و نیز مقتضای ذات بنده و نیز مقتضای انعام
و احسان او تعالی بر بندگان در حکمت الهی از عبادت چاره نباشد و چون عبادت موقوف بر امتثال اوامر و اوامر آلهیه بسیار
طریق توان دریافت کتاب الله یا سنت پیغمبران یا اجماع مجتهدان یا قیاس جلی و اصل همه این امور کتاب الله ست پس از نزال
کتاب هم ناگزیر شد و چون شان کتاب بدون ازاله شک و شبهه ازان تمام نمیشود طریق آن ازاله را ارشاد میفرمایند وَاِنْ كُنْتُمْ
فِيْ رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلٰى عَبْدِنَا یعنی اگر هستید شما در شک و شبهه از انچه نازل کرده ایم بر بنده خود و در بجا لفظ نزلنا فرموده نه
انزلنا زیرا که منشا شک و شبهه کافران در حقیقت قرآن تنزیل بود و وحی آنست که تنزیل در لغت عرب دلالت بر مرور و تدریج
می کند و کافران چون میدیدند که آنحضرت علیه السلام در جواب هر سوال و بمقتضای هر واقعه آیتی از قرآن می آرند ایشان را شک و شبهه
پیدا میشد که مبادا مانند افکار شعرا که بمقتضای هر وقت چیزی از شعر تالیف میکنند این کلام کلام آن حضرت علیه السلام باشد نه کلام
الهی پس گویا حق تعالی میفرماید که اگر شما را ازین نوع آمدن قرآن در کلام الهی بودن شکی و شبهه می افتد پس علاجش آنست
که شما هم قوای فکریه خود را جمع کنید و در ترکیب الفاظ و نظم معانی سعی بلیغ بکار برده متبع این کلام نمائید زیرا که این شخص را خود خوب
میدانید که تا مدت چهل سال امی محض بود و در عمر خود گاهی یک بیت را موزون نساخته و یک فقره را از نثر ننوشته و شما همه مشاق این
کار و استاذان نادر روزگار اید و سلیقه تالیف خطبه های طولانی و قصائد غرا دارید و اگر از شما متبع تمام این کلام نتواند شد فَاْتُوْا
بِسُوْرَةٍ مِّنْ مِّثْلِهٖ پس بیارید یک سوره از مانند این کلام که اقلش سه آیت باشد و مانند این کلام در نهایت فصاحت و بلاغت باشد
و هر ترکیب از تراکیب آن بر موقع واقع شده باشد و هر شبهه و هر مجاز و هر کنایه بحسن و لطافت در ان مستعمل شده و با این همه از تنافر و وحشت
کلمات و تعقید ترکیبات سالم و بری بود تا معلوم شود که این کلام نه از تالیف بشری و سلیقه شعری ست و این هم نه بدرخای عنان و سهل گیر
و الا این کلام چیزهای دیگر هم دارد سوای فصاحت و بلاغت که اگر متبع آن چیزها از شما درخواسته شود کار بشما بسیار دشوار افتد اول آنکه اسلوب این کلام مخالف
اسالیب کلام بشریست خصوصا در مطالع و مقاطع سوم آنکه از تناقض و اختلاف مبرا و منزه است سوم آنکه مشتمل بر اخبار غیبیست قصص ماضیه و غروس کذشته و آیندگان
بی مطالعه کتاب و مراجعت تاریخ به تفصیل تمام مذکورست و وقایع آینده نیز جابجا بتصریح و جابجا بتلویح از ان معلوم میشود و آن وقایع مطابق انچه از ان مذکورست می افتد باز چون در بیان کلام ناطق
کنیم در بین کلام و جوه بسیار مقتضی تطویل فصاحت و معهذا در فصاحت بنهایت رسیده است از بیانی توان کرد که غیر از قادر توانا کسی نمی تواند و چون موانع این قسم کلام را که در فصاحت و بلاغت بنهایت رسیده

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تالیف تواند نمود و از جمله موانع آنست که فصاحت عرب و دیگر فرقهای امم بیشتر در وصف چیزهائیکه دیده و شنیده باشند مثل شتر و اسب و غلام و کنیز و زن و فرزند و پادشاهت و جنگ و غارت و امثال فلک پیش میرود و درین کلام ازین چیزها غیر از قدر قلیل مذکور نیست بیشتر درین کلام مذکور چیزهائی است که کسی آنها را ندیده و نشنیده و در بیان آنچیزها رعایت تشبیهات دقیقه و استعارات بلیغه متعذر و در هیچ فرقه نیست و از آن جمله آنست که درین کلام رعایت طریق صدق و اجتناب از کذب بنهایت واقع شده و با وجود رعایت این طریقه و اجتناب از کذب و مبالغه نظم و نثر کمالت و حسنات پیدا میکند و لهذا گفته اند که احسن الشعر اکذبه یعنی هر قدر در شعر مبالغه بسیار شود همان قدر لطف پیدا میکند و از آنجمله آنست که ناظم شعر همچنین نثر نویس چون کلام را در بیان قصه و بستن مضمون کم میکند کلام او در بار دوم از درجه علوی افتد و نقصان می پذیرد و درین کلام هر جا تکرار فرموده اند لطف زائد بهم رسانیده و از آنجمله آنست که کلام چون طویل میشود رعایت فصاحت و بلاغت در آن خیلی دشوار می افتد و لابد در بعضی مواضع از درجه علیا ساقط میگردد و این کلام با وجود این طول در هیچ جا از درجه علیا ساقط نشده و از آنجمله آنست که مضامین این کلام وجب کردن عبادات شاقه است و حرام کردن لذائذ و شهوات نفس و تحریص مردم بر زهد در دنیا و بذل مال و صبر بر مصائب و یاد کردن موت و توجه بآخرت و ظاهر است که در بیان این امور دائره بلاغت خیلی تنگ میشود و از آنجمله آنست که هیچ شاعر و نثر نویس نیست الا که سلیقه او ای یک مضمون در کلام او غالب میشود و در بیان حسن متعلقات قدرت تام دارد و بعضی در رزم و بعضی در بزم و بعضی در هجو و لهذا استاذان عرب گفته اند که امرء القیس در بیان حسن زنان و صفت اسپان بی نظیر است و نابغه رزم را خوب میگوید و اعشی مجلس شراب و طرب و رقص و تماشا را خوب بیان میکند و زهیر در عرض مطلب و اظهار طمع قدرت خوب دارد و این کلام را چون نیک بنگریم در هر فن بی نظیر است و در ترغیب یک آیتش کافی است که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین و در ترهیب این آیت که و خاب کل جبار عنید من ورائه جهنم و یسقی من ماء صدید یتجرعه و لا یکاد یسیغه و یاتیه الموت من کل مکان و ما هو بمیت و در زجر و توبیخ این آیت فکلا اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا علیه حاصبا و منهم من اخذته الصیحة و منهم من خسفنا به الارض و منهم من اغرقنا و در وعظ و عبرت این آیا افرایت ان متعناهم سنین ثم جاءهم ما کانوا یوعدون ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون و در آلهیات این آیا الله یعلم ما تحمل کل انثی و ما تغیض الارحام و ما تزداد و کل شئ عنده بمقدار عالم الغیب و الشهادة الکبیر المتعال و از آنجمله آنست که این کلام اصل علوم دقیقه است مثل علم عقائد و مناظره با اهل ادیان باطله و علم اصول الفقه و علم فقه و علم احوال و علم اخلاق و دیگر علوم باریک و در بیان این قسم غوامض راه بلاغت را پیمودن متعذر بشر نیست اگر نادانی تبع را فرمایش کند که یک مسئله منطق را بعبارت رنگین بنویسید یا کید و مسائل فرائض را بکلام بلیغ ادا نماید هرگز او را میسر نخواهد شد پس ازین چیزها بالیقین خواهند دریافت که این کلام کلام بشری نیست کلام الهیست و اگر با وجود آنکه از تتبع این کلام عاجز آیند و شک و شبهه شان زائل نشود و گویند که شاید سوای ما دیگری برین قدرت داشته باشد گوئیم عاجز شدیم تا پس علاج جنس نیز میگوئیم و آن آنست که از مخلوقات هر که را قدرت کامله و علم شامل اعتقاد کنید بوی استعانت جوئید و او را عوض الله تدعون من دون الله یعنی و تضرعوا زاری و عاجزی کنید معبودان خود را سوای خدا تا درین کار شما را مدد نمایند و حل این مشکل کنند و معبودان ایشان را شهداء بوجه لقب داده اند اول آنکه شهداء جمع شهید است و شهید ماخوذ از شهود است یعنی حضور و ایشان را باعتقاد چنان بود که معبودان ما را علم محیط و قدرت کامله بآنچه حاصلست که هر گاه کسی ایشان را در وقتی از اوقات و مکانی از امکنه بخواند و فریاد کند و یاری بجوید ایشان فی الفور حاضر شوند و او را اعانت می نمایند و آن مشکل حل میشود و بنا بر آنکه این اعتقاد مخصوص بایشان بود شهداء را باضافت بسوی ایشان نموده اند دوم آنکه شهید ماخوذ از شهادت است و در حق معبودان خود ایشان گفته اند که هؤلاء یشهدون لنا عند الله ان کنتم صادقین یعنی اگر شما هستید راست گویان و درین اعتقاد

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که معجزه ان ما را منصب حضور و شکل گشائی بمنصب شفاعت و شهادت عند الله حاصل است پس اگر با وجود این استعانت و تمهید مقدمه عاشق حاصل نشود
پس بدانید که مذهب شما بد و طریق باطل شد دلیل آنکه شما منکر اعجاز قرآن بودید و در اکلام بشری میکفتید حالا ثابت شد که کلام معجز الهی است
دوم آنکه معجزه ان خود را احلال مشکل و عقده گشائی جزو کل میدانستید و آن همه دروغ برآمد و بعضی از مفسرین شهدا را بمعنی کواهان گرفته اند
و جوابه بطلان این کلام را با کلام سابق چنین تقریر نموده که اگر بقدر یک سوره از مانند این کلام تالیف نموده و مجمع عقلا و مجلس مقابله و معارضه بخواهند
و کمان آن دارید که مسلمانان از راه تعصب مکابره نمایند و مماثلت آورده شما را باین کلام باور ندارند و بکویند که این آورده شما باین کلام
نیشود و بکرد او نمیرسد پس تدبیر بکر کنید و تواهان معتبر خود را از شاعران و نثر نویسان که نزد شما تواهی آنها معتبر باشد در ان مجلس حاضر کنید تا
کواهی دهند که آن آورده شما بر این کلام است و در صورت لفظ من دون الله برای آن افزوده اند که استشهاد بخداشان هم عاجز
بلکه عادت هر محق و مبطل است پس قطع نزاع نمی تواند کرد چه اطلاع بر شهادت او علی سبیل القطع و الیقین ممکن نیست الا با عجاز یا وحی
و علی الاول یلزم التسلسل و علی الثانی یلزم الدور باقی مانند دیر بجا سوالی چند که ظاهر الورود و واجب الدفع است اول آنکه پیغامبر
را در این کلام بلفظ عبد یاد کرده اند لفظ نبی و رسولنا چرا ارشاد نموده اند که مناسب مقام میبود و زیرا که نزول کتاب نمی شود الا به رسول
و نبی جواب آنکه یافتن منصب رسالت و نبوت بسبب خلعی من عندی و کمال عبودیت است و ذکر الاصل یغنی عن ذکر الفرع و لتعلم ما قیل
بیت داغ غلامیت کر دپایه خسرو بلند * میر ولایت شود بنده که سلطان خرید * پس از جهت اظهار شرف عبودیت لفظ عبد را مناسب
تر افتاد چنانچه در انزل علی عبده الکتاب و نزل الفرقان علی عبده و دیکر آیات مرعی شد دوم آنکه در قرآن بعضی آیات بطریق
نقل از کلام دیکران آورده اند پس اکر آن آیات همین عبارات ازان ها صادر شده بود اعجاز قرآن متحقق نشود زیرا که کلام بشر نیز بان
درجه بلاغت رسیده و اکر باین عبارات ازان ها صادر نشده بود پس خبر مطابق واقع نباشد و عدم مطابقت خبر الهی با واقع
محال است جواب آنکه حکایت کلام دیکر را دو طریق است اول آنکه لفظ او را بعینه بیارند و بوجهی تغییر و تبدیل دران راه نیابد چنانچه در استفتا از
احکام طلاق و عتاق و اقرار و انکار و یمین و بیعت عبارت کسی را می آرند یا کلام اطفال را لثغت اطفال نقل میکنند دوم آنکه نقل بالمعنی نمایند
و معنی دیکر آنرا بعبارت خویش ترتیب دهند چنانچه منشیان احکام پادشاهی را نویسندکان قباله ها و خطوط و محاضر همین عمل میکنند حکایات
و قصص قرآنی همه از قبیل ثانی است کلام دیکر آنرا بعبارت خود نقل فرموده اند و همچنین در بعض جاها بر زبان بندکان بر سبیل تلقین و تعلیم ارشاد
فرموده اند مثل ایاك نعبد و ایاك نستعین و دیکجا مطابقت معنی ما وقع و صدق خبر کافی است مطابقت الفاظ در کار نیست سوم آنکه
وقوع شک و شبهه از کافران در حقیت قرآن یقینی بود الم الیقینی را بحرف شک که آنست برای کدام نکته آورده اند جواب آنکه بجهت وضوح دلائل
اعجاز قرآن که شک و شبهه را راه نیابد میکنند این الم الیقینی را مشکوک قرار داده اند و حرف شک استعمال نموده اند چهارم آنکه صاحب شک مدعی است
تا از وجهت و خود ست نمایند زیرا که حجت بر مدعی است نه بر منکر و در مقابله منکر از طرف خود حجت باید آورد پس طلب کردن معارضه قرآن
از منکران بچه وجه وقوع یافته جواب آنکه هر که اعجاز قرآن را منکر شد کویا دعوی کرد که تالیف مثل این کلام مقدور بشر است بر این دعوی منجر
طلب حجت از مدعی ضرر افتاد چنانچه کفته اند بیت باچنین بیهوده کوئی می توان کفتن اکر * قوتی داری بکو و رقدرتی داری بیار *
پنجم آنکه کسی که در چیزی شک می کند در خاطر علمی نمی باشد و صدق و کذب از لوازم حکم است پس در میان وان
کنتم فی ریب و ان کنتم صادقین ارتباط بچه وجه می تواند شد جواب آنکه ان کنتم صادقین
دو احتمال دارد یکی آنکه مربوط به ان کنتم فی ریب باشد و بر این تقدیر این سوال متوجه می شود و دفعش آن است
هر که در اعجاز قرآن شک میکند پس کویا خبر میدهد بانکه قرآن تالیف بشری تواند شد و همین کلام سخنی کاذب است نظر

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

باین کلام ضمنی ان کنتم صادقین فرمودند دوم آنکه مربوط باد عوا شهداءکم من دون الله باشد و بر این تقدیر مراد آنست که اگر شما در این دعوی صادق اید که معبودان ما نفرا دیا میرسند در حل مشکلات ما میتوانند پس این وقت برای ازاله شک و حیرت خود آنها را بخوانید پس سوال از اصل متوجه نمی شود در این جا باید دانست که ضمیر من مثله را بعضی از مفسران بعبد راجع ساخته اند و معنی چنین تقریر کرده که بیارید بقدر یکسورت از مانند این بنده ما که امی محض ست و شش نظم و نثر اصلا نموده و این تفسیر اگرچه در این مقام محتمل ست لیکن اختیار این تفسیر بی موجب دائره اعجاز را تنگ کردن ست و در مقامات دیگر آیات دیگر مخالف این تفسیر اند از آنجمله در سوره یونس فاتوا بسورة مثله و در سوره هود فاتوا بعشر سور مثله و در سوره بنی اسرائیل لان اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القران لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا بالجمله طلب معارضه قرآن از هر فرد بشری وجنی واقع شده در اینجا چون مخاطبین دوم تفوق در این نمیریزند خطاب با نها مخصوص گشت و معهذا استعانت بغیر را نیز تجویز فرمودند و ارشاد کردند که وادعوا شهداءکم من دون الله بلکه بعد از ظاهر شدن عجز از معارضه و اصرار بانکار تدبیر دیگر ارشاد شد که فان لم تفعلوا یعنی پس اگر نتوانید کرد این کار را با وجود این مبالغه ما در طلب معارضه و این کثرت و شهرت شما در فصاحت و بلاغت و حرص شما بر معارضه و مقابله ولن تفعلوا یعنی و هرگز نتوانید کرد این کار را زیرا که این کار سهل را در الزام مخالف کذا شتن و بجنگ و قتال مستعد شدن و جان خود را و دیگر عزیزان خود را در باختن و جلاء وطن و خرابی ملک خود گوارا کردن از هیچ عاقل متصور نیست پس چون این چیزها را قبول کردید و از ان اعراض کنارہ کزیدید بالیقین معلوم شد که این کار سهل نیست بلکه از مقدور شما خارج ست پس نیست مگر کلام الهی پس ایمان و اذعان بانقرض متعین ست و شما که هنوز در شک و شبهه اید راه عناد می پیمائید و معاندین را آتش دوزخ مهیاست فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة ع یعنی پس پرهیز کنید از ان آتش سوزان که آتش انگیزاو مردمان و سنگهاست و آن آتش آتش غضب الهی ست که سبب اشتعال آن ابتداءً از جنس مردم کفار مذبوح از جنس مخلوقات دیگر بتان که غالبا از سنگ می تراشند و آنها را در عبادت با خدای عزوجل برابر میکنند و زر و سیم که معبود دنیا طلبان ست و شهوت و غضب که مطلوب شهوت پرستان و سباع منشان ست داخل ست در سنگ و مردم چنانچه پوشیده نیست و بهمین تقریر مندفع شد سوالی بغایت دشوار که در این مقام ایراد میکنند و حاصلش آنکه وقودها الناس والحجارة را که علامت ممیزه آن آتش ساخته اند بچه معنی ست اگر مراد آن ست که ابتداء اشتعال آن آتش با این دو چیز واقع شده پس خلاف واقع ست زیرا که در احادیث صحیحه وارد ست که اوقد علی النار الف عام حتی ابیضت ثم اوقد علیها الف عام حتی احمرت ثم اوقد علیها الف عام حتی اسودت فهی سوداء مظلمة و در آنوقت مردم و سنگ کجا بودند که آتش انگیز آن آتش میشدند و اگر مراد آن ست که آدمیان و سنگها را خواهد سوخت پس هر آتش همین خاصیت دارد که هر چه را در و اندازند بقدر استعداد قابل آنرا احراق و تحمیا متغیر میکند خصوصیت آتش دوزخ چیست و تحریر دفع این سوال آن ست که آتش دوزخ ظهور آتش غضب الهی ست که اشتعال ابتداء و اصالة بکفر و بت پرستی واقع شده و ارکان این شغل قبیح همین دو چیز اند مردمان و بتان که یکی عابد ست و دوم معبود و اشتعال آن آتش بسبب معاصی نیز راجع بقوای فاسدهٔ انسانیه است پس بالجمله آتش انگیز آن آتش مردمان باشند و بعضی از مفسرین چنین گفته اند که بسبب کثرت و هجوم مردم دران آتش گویا چنان ست که بجای همه همین فرقه آتش انگیز آن آتش است پس کلام مبنی بر تشبیه است و در این جا سوالی دیگر ست که در این صورت النار التی وقودها الناس والحجارة بطریق موصول و صله آورده اند و این طریق را علم مخاطب از سابق در کار ست و در سوره تحریم نارا وقودها الناس و الحجارة بطریق موصوف و صفت ارشاد شد و آن طریق را جهل مخاطب از سابق در کار ست پس وجه تطبیق آنست که سوره تحریم قبل از این سوره نازل شده باشد دران سوره مخاطبین را علم بآنشی که صفتش این باشد حاصل نبود پس نار را نکره آورده اند و موصوف باین صفت ساخته اند

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و در وقت نزول این سوره که بعد ازان واقع شد آن نار معروفه را بترکیب موصول و صله یاد داده اند و از بعض مفسرین سلف منقول است
حجارتی را بر حجارة کبریت حمل نموده اند نه بر بتان لیکن آیات قرآنی در اکثر جا با دلالت بران میکنند که مراد از حجاره بتان باشند چنانچه آیه
انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم و مانند آن و ازین بعید تر آنست که حجاره را بر دلهای سخت اهل قسوه حمل نموده اند
و آیه ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوه بطریق شاهد آورده اما دلهای سخت اهل قسوه داخل اخزو ابعاش
ناس ست حاجت اعادهٔ آن بلفظ حجارة نیست الا بجهت تخصیص بعد از تعمیم که درین مقام چندان حاجت بان نیست و بعضی اکابر مفسرین درین مقام شبهه
دیگر دارند که آتش دوزخ که نمونهٔ آتش قهر الهی ست چنانچه با فعال شنیعهٔ آدمیان اشتغال می پذیرد همچنان بلکه زیاده ازان با فعال قبیحهٔ
شیاطین ثوران و هیجان مینماید تخصیص ناس درین جا برای چیست جوابش آنکه مخاطبین چون از جنس آدمیان بودند اشیا نرا ازین آتش
باید تر سانید که از افعال شنیعهٔ آدمیان مشتعل شده و میشود کو در انجا آتشی دیگر هم ست که وقودها الشیاطین و کفار الجن و نیز عرب
و مدرت آن آتش ازین ست که آدمیان و سنگها آتش انگیز آن آتش شده اند و جن و شیاطین چون نار یند و مادهٔ آنها آتش ست
در مشتعل ساختن آنها آتش را غرابتی و مدرتی نیست و تحقیق المقام آنست که حرارت نار تابع صورت نوعیهٔ اوست که ظل روحانیت و ملکوت
اوست و اگر صور نوعیه که ظلال روحانیات و ملکوت هر جسم بلکه هر جوهر و عرض ضعف در میان نباشد جمله در خواص مساوی یکدیگر کردند و امتیاز
ازمیان برخیزد و روحانیت آتش شرری از آتش قهر الهی ست که بعد از تنزل در مراتب بسیار در مرتبهٔ نفس بصورت غضب بروز نموده است
و آن قدر در احراق اخلاط و ارواح موثر می افتد که نار جسمانیه آن قدر در احراق چوب تاثیر ندارد و چون روز قیامت احکام روحانیه غلبه
غالب خواهند شد آن آتش در ایلام و احراق و دوام تاثیر بمراتب غیر متناهیه از آتش عالم از دیاد پیدا خواهد کرد و همین ست مضمون حدیث
صحیح نار کم هذه جزء من سبعین جزء من نار جهنم کلهن مثل جزءها و آن آتش از کافران دوزخیست که روز قیامت از مشتعل
ساخته مهیا نمایند بلکه آثار احراق آن با بشان بعد از موت هم بلا فاصله میتواند رسید زیرا که اعدت للکافرین ح یعنی مهیا کرده شده است
برای تعذیب ایشان قبل از پیدایش ایشان و قبل از کفر و معاصی ایشان زیرا که آن آتش نیست مگر شرر قهر الهی و غضب و تعالی و انها
مغضوب ازلیستند و در اینجا باید دانست که از مهیا کردن آن آتش برای کافران لازم نمی آید که غیر کافران را از ارتکاب گناهکاران و اهل کبائر بدان
تعذیب نکنند چنانچه از ساختن زندان برای دزدان لازم نمی آید که قرضداران و دیگر اهل حقوق را در ان زندانی نکنند یا از ساختن خانه
برای سکونت خود لازم نمی آید که مهمانان را در ان جا ندهند یا کرایه داران و مستعیران را در ان فرو کش نکنانند پس تمسک معتزله و خوارج
باین آیت در آنکه اهل کبائر کفار اند و اهل صغائر واجب العلو اند ساقط و هیچ است بدلیل آنکه در صفت بهشت اعدت للمتقین فرموده اند
حال آنکه اطفال و مجانین نیز باجماع معتزله و خوارج در ان خواهند در آمد و اطفال و مجانین متقی نیستند بلکه لفظ اعدت که بصیغهٔ ماضی واقع شده دلیل
صریح اهل سنت ست بر آنکه بهشت و دوزخ مخلوق شده و مهیا گشته اند چنانچه احادیث متواتر المعنی بدان ناطق ست و معتزله بر خلاف آن اصرار
دارند و در اینجا سوالی ست جواب طلب و آن آنست که درین آیت اول مردمان و سنگها را ایمه آتش دوزخ قرار داده اند باز فرموده اند که آن آتش
مهیا کرده شده ست برای کافران و چون کافران معذب با آتش باشند دیگر مردمان کیانند که ایمه آتش باشند جوابش آنکه چون معرفه را بعد
از معرفه می آرند دلالت بر اتحاد میکند چنانچه جاءنی زید فاکرمت الجائی و زید نکرات ست پس کافران مذکور و مردمانیکه
که هیزم آتشند ما صدق علیه ایشان یکی باشد و چون غرض اولی درین کلام تاکید و تقیید مردم بعبادت و توحید بود و منجر شد بذکر اعجاز
قرآن و طلب معارضهٔ آن از منکران و در صورت عاجز شدن از معارضهٔ آن و اصرار بر انکار تر سانیدن از آتش دوزخ مذکور شد
موافق قاعدهٔ حکمت تهذیب نفس لازم آمد که کسانی را که باین کلام ارشاد نظام کرده و بر طبق اوامر و نواهی آن عمل نموده باشند بشارت

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یافتن لذات دائمی و فرود راحت ابدی داده آید تا ترغیب باترهیب جمع شود و رجا و خوف منضم گردد و اعتدال کیفیتین و نفوس سامعان پیدا آید و همین است عادت الهی در این کلام مجید که وعد را با وعید مقرون میفرماید و همه جا اکتفا باحد الامرین نمی کند تا بشارت و انذار هر دو باهم موجب شود تعدیل هر دو کیفیت خوف و رجا نموده باشند و هر دو جناح ایمان را که سبب طیران و عروج در مراتب قرب و میادین اسلام جو هر نفس است برابر یکدیگر ساخته چنانچه در حدیث شریف وارد است که لو وزن خوف المؤمن و رجائه لاعتدلا بنابران بطریق عطف میفرماید یا ایها الناس اعبدوا و ایا بر اندر هوا بالنار الموصوفة که بعد از اعدت للکافرین مقتضای ارشاد میفرماید که بترسان از این آتش منکران این کتاب را و بشارت ده کسانی را که ایمان آورده اند باین کتاب و عملوا الصالحات یعنی و علمای شایسته کرده اند و عمل شایسته همان است که این کتاب بآن فرموده باشد بایلی از فروع ملته این کتاب که سنت پیغمبر و اجماع مجتهدان امت و قیاس همی است بر آن و دلالت نموده ان لهم جنات یعنی بانکه برای ایشان مهیا است بوستانها بحسب مراتب ایمان و عملهای شایسته ایشان بایلی ازان بوستانها همی است بجنت الفردوس و دوم بجنت عدن و سوم بجنت الماوی و چهارم بدار الخلد و پنجم بدار السلام و ششم بدار المقامه و هفتم بعلیین و هشتم بجنت نعیم بعوض آنچه در باطن ایشان بسبب ایمان معارف حقه و ملکات طیبه یابند بوستان مرتب شده بود و آن بوستانها همیشه سرسبز و تر و تازه باشد زیرا که تجری من تحتها الانهار یعنی روان است از زیر درختان آن بوستانها نهرها چنانچه انهار حکمت ایمانی از باطن ایشان بر زبانهای ایشان جاری میشد و فیض آن بعالم میرسید و دران وقت که ایشان دران بوستانها داخل شوند و لذائذ آنجا را استعمال کنند ایشان را معلوم شود که این همه لذائذ کونا کون جزای همان ایمان و عمل صالح است لذت ایشان بسبب این دانستن دو بالا کرده و قدر ایمان و عمل شایسته در ذهن ایشان بیفزاید و اگر این امر معلوم ایشان نشود مانند نعمتهای دنیا آن نعمت ها را نیز نعمتهای ابتدائی تصور کنند و لذت یافتن جزا نیابند دلیل این دانستن ایشان آنست که کلما رزقوا منها یعنی هر گاه که روزی داده شوند ازان باغها من ثمرة رزقا یعنی از جنس میوه رزقی خواهی باشد یا عقلی یا خیالی قالوا هذا یعنی گویند این رزق جزای الذی رزقنا من قبل آن چیزست که ما را عنایت کرده بودند قبل ازین در دنیا از مقامات و احوال که ثمرات ایمان و اعمال شایسته ما بود و چون هر عمل را ثمرات بی نهایت در باطن ایشان پیدا شده بود و این همه ثمرات با وجود تشابه و تماثل که مسبب اتحاد و منشاء اشتباه باهم در کیفیات از جهت وسعت لاحقه و رسوخ و قوت استعداد باهم متفاضل بودند و اتوا به متشابها یعنی و داده خواهند شد آن رزق را همرنگ و هم صورت با وجود تفاوت در لذت تا شابه منشاء تفاضل آثار هر دو برقرار مانند و اکثر مفسرین هذا الذی رزقنا را بر توحید و جنسیت حمل کرده اند نه بر جزائیت و بر ایشان اشکالی قوی می آید زیرا که لفظ کلما مستوعب جمیع افراد رزق و ثمرات رزق است و ظاهر است که بار اول این قول از ایشان متصور نمی افتد شد زیرا که قبل ازان کاهی رزق اخروی بایشان عنایت نشده بود و لهذا بعضی از مفسرین رزقنا من قبل را حمل کرده اند بر رزق دنیوی و آن نیز مستقیم نمیشود زیرا که درین صورت لازم می آید که در آخرت هیچ نعمت و رای نعمتهای دنیوی نباشد حال آنکه آیات بسیار و احادیث بی شمار دلالت میکنند بر آنکه در ان جا نعمتهای نادیده و ناشنیده هم خواهد بود از انجمله است آیت فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین و حدیث اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و بنابر این هر دو اشکال جمعی از متاخرین رزقنا من قبل را عام گردانیده اند از انکه در دنیا باشد یا در آخرت پس بار اول رزق دنیوی یاد خواهند کرد و در بارهای دیگر رزق اخروی را لیکن این توجیه هم با وجود تکلفی که دارد مطلقا درست نمیشود زیرا که اکثر افراد بهشتیان مغالیس مساکین و بلایا بوده اند ایشان را در دنیا هیچ از قدر یحتج الیه عنایت نشده بود بدین نعمتهای بهشت کدام نعمتها را یاد خواهند کرد که بایشان رسیده بود و معهذا در بار بار آوردن همان چیز لذت ناقص میشود کودر منافع و طعم تفاوتی باشد زیرا که مثل مشهوراست ع چو حلوا بیکبار خورند و بس +

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پس اصح بین است که حمل و هذا الذی رزقنا من قبل حمل جزا بر مجزی علیه است نه حمل نوع بر فرد و اتحاد یکه در میان جزا و مجزی علیه
فی الواقع متحقق است قوی تر است از اتحاد یکه در میان فرد و نوع در نظر ظاهر بین مدرک میشود و زیرا که جزا در حقیقت ظهور مجزی علیه است در
لباس دیگر و در یافتن آنکه این نعمت ظهور آن عمل است که در دنیا از ما صادر شده بود لذتی و لطفی حاصل می کرد و که خارج از حد بیان
است و آنچه گفته اند که آدمی را با لوفات خود محبت بسیار حاصل میشود با لوفات خود رغبت و میلان شدید میکند پس وقتی است که مزاج
معتاد و قوای شهویه بهمان حالت اولی باشند و چون مزاج بجهت وسعت نشاء متبدل گشته باشد و قوت شهویه بسبب کمال خلق خود
ترقی نموده باشد باز پا بند مالوفات خود او داشتن نادانی است آری از حضرت حسن بصری رض و دیگر تابعین منقولست که میوه های
بهشت در صورت یکرنگ خواهند بود و در لذت و طعم مختلف و متفاوت لیکن این بزرگان این آیه را بران حمل ننموده اند بلکه بیان
واقع فرموده اند زیرا که این طریق هم از طرق لذت و عجاب است و در بعض اوقات و لفظ انهار که در اینجا مجمل واقع شده است محتمل
است که محمول بر آن تفصیل باشد که در سوره محمد مذکور خواهد شد و آن آنست که انهار بهشت چهار قسم خواهند بود انهار آب و انهار شهد
انهار شیر و انهار شراب و محمل آنکه اینجا فقط انهار آب مراد باشد زیرا که در سرسبزی اشجار و تر و تازگی آنها همین انهار آب بکار می آید
و برای شرب بهشتیان آن انهار چهار کانه که بحسب جنتهای مختلفه از انها بخورند و بنوشند مهیا باشند و بعضی از اهل فلاحت اشجار
را نیز بشیر و شهد و شراب تربیت میکنند و میگویند که نرمی و دوست در میوه و درخت از دادن شیری افزاید و حلاوت از دادن شهد
و نشاط و تفریح از دادن شراب و در این صورت در تربیت اشجار آنجا هر چهار نهر بکار برده باشند و چون مسکن و مطعم و مشرب بهشتیان
را باین خوبی بیان فرمودند و نیز ارشاد فرمودند که این لذتها و نعمتهای ایشان را در مقام جزا و مکافات اعمال داده خواهد شد
تا ابتهاج و سرور ایشان بیفزاید و قاعده است که بدون یاران موافق و محبوبان و اقربا هر نعمت که در میکرد و دو لهذا ارشاد میشود
که بر ذی تحمل ابتهاج و سرور ایشان را بمصحبتان موافق نیز داده خواهد شد وَلَهُمْ فِيهَا یعنی و برای ایشان در آن باغها و نهرها و میوه ها در عوض
آنچه از اخلاق الهی در خود کرفته لازم جوهر روح خود کرده بودند و متخلق بآن اخلاق گشته بودند که از روی عبارات و اشارات این
کتاب آن را می فهمیدند از أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ یعنی زنان پاک و صاف باشند از اخلاق رذیله و از نجاسات بول و براز و حیض و نفاس و از مستقذرات
طبیعیه مثل آب بینی و آب دهان و چرک و بوی بد و غیر ذلک و با وجود این نعمتها اگر خوف زوال و انقطاع و موت هم ایشان را باشد آن همه نعمتها
ملدر شوند چنانچه گوینده گفته است بیت مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هردم + جرس فریاد میدارد که بربندید محملها +
لهذا ایشان را ازین نوع خوف امن کلی نصیب خواهد شد وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ○ یعنی و ایشان در آن باغهای پر از نعمت جاویدان باشند
زیرا که روحانیت بر اجسام ایشان غالب آمده و هیئات ایمان و اعمال بر ارواح و قلوب ایشان مستولی گشته پس اجسام ایشان بسبب غلبه
روحانیت قابل فنا نمانده و ارواح و قلوب ایشان با آثار ایمان و اعمال همیشه متلذذ و خرسند باشند و در اینجا محققین گفته اند که آدمی را در دنیا
سه چیز ضرور است اول مبدأ خود که از انجا آمده ام و چه بوده ام دوم معاش خود که از انجا میخورم و کجای مانم سوم معاد خود که آخر کار من چیست
و درین آیات هر سه چیز را بیان فرموده اند و در بیان مبدأ نیز از بین حرفی نفرموده که الذی خلقکم زیرا که زاده بر بین گشتن آن حقیقت علمی نیست و در بیان معاش
الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء بناء تا رزقا لکم فی آخر تفصیل ارشاد شده زیرا که معاش خود را هر کس میتواند فهمید و در بیان معاد و یقین از فاتقوا النار التی تا
خالدون اشباع تمام نموده اند زیرا که این مبحث را بقیاس معاش خوب میتوانند فهمید نمی فهمند پس چندان محتاج بیان نیست چون عدد نظم در اثبات اعجاز قرآن
و تقریر دلیل حقیت آن مذکور شد جواب معارضه کافران که در وقت مناظره وارد میکنند بطریق جواب سوال مقدر ذکر کردن
ضرور افتاد تا دفع شبهه با اقامت حجت منضم شده کار را تمام کند تقریر معارضه از طرف کافران که در ابطال حقیت قرآن

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می گفته است که هر چند ما از مقابله قرآن و تتبع آن عاجزایم و این دلیل است که این کلام کلام بشری نیست کلام الهی است لیکن ما را دلیل دیگر
هست بر آنکه این کلام کلام الهی نیست و آن است که بزرگان در سخنهای خود از ذکر اشیای حقیره اجتناب میکنند و امثال خسیسه را در کلام خود نمی آرند
حق تعالی بزرگ ترین بزرگان است چرا در کلام خود ذکر مگس و عنکبوت فرموده است در آخر سوره حج و اوسط سوره عنکبوت برای تحقیر اصنام
و عابدان اینها پس ذکر این چیزها دلالت میکند بر آنکه این کلام کلام الهی نیست زیرا که لائق بعظمت او تعالی نیست و تقریر جواب این معارضه
آنست که إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا یعنی بتحقیق خدا تعالی شرم نمیکند از آنکه بیان کند در کلام خود مثلی را هر چه که باشد
خواه حقیر باشد خواه خطیر زیرا که غرض از تمثیل آنست که معنی معقول بکاهی سبب منازعت و همه در ادراک آن بخوبی در ذهن نشین منیشود و چون آن
معنی معقول را در صورت محسوسه جلوه کرنمایند از کشاکش وهم خلاصی حاصل آید و ادراک آن معنی معقول بکمال وضوح پیوندد و درین غرض
جقارت و عظمت آنچه او را در مقام تمثیل آرند برابر است بلکه وهب در تمثیل آنست که موافق ممثل باشد اگر حقیر است حقیر و اگر صاحب عظمت است
صاحب عظمت آری بزرگان و صاحبان عظمت از ذکر فحش در کلام خود و استعمال امثلات مشتمل بر فحش حیا می کنند و در قرآن مجید نیز این
ادب را بر وجه کمال تعلیم فرموده اند هر جا که مذکور جماع یا اعضای مستوره انسان است بکنایه و ایهام ادا شده کافرا از این جا که محمود
باحیا از تمثیل باشیای حقیره مشتبه شد و قیاس مع الفارق نموده اعتراض نمود در حال آنکه ذکر اشیای حقیره در مقامیکه مقتضی ذکر آن اشیا
باشد کمال بلاغت و عین فصاحت است برابر است که آن شی حقیر بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا یعنی پشه باشد پس بالاتر از آن و بالاتر
از پشه بودن دو احتمال دارد یکی آنکه بالاتر در جثه باشد مثل مگس و عنکبوت و مانند آن دوم آنکه بالاتر در خردی و حقارت بود
مثل پشه که در حدیث شریف دنیا را با او تمثیل فرموده اند جائیکه ارشاد فرموده اند لو کانت الدنیا تعدل عند الله جناح
بعوضة لما سقی کافرا منها شربة ماء یعنی اگر دنیا نزد خدا تعالی بقدر پر پشه هم برابر میشد هیچ کافر را از آن یک جرعه آب هم نمیداد
و در عرب مشهور است که ما ألبق وما أشبهه وما أرجل الجراد وما ألهبه و در امثال فارسی است که از سبتن پای پشه چه کشاید و علی هذا
القیاس بالجمله حسن تمثیل مبنی بر کمال مطابقت است در میان تمثیل و در میان انچه تمثیل او آورده اند اگر این مطابقت بر وجه کمال
متحقق شود حسن کلام و بلاغت آن بیفزاید و الا در بلاغت کلام قصوری پیدا آید و ظاهر است که مطابق امور حقیره نخواهند بود مگر امور
حقیره پس ترک تمثیل بامور حقیره در مقامیکه مناسب تحقیر و اهانت است موجب نقصان بلاغت است کلام الهی ازان مبرا است
و بسبب این حقارت ترک تمثیل نمودن و آن معنی را بدون مثال آوردن در تفهیم و ایضاح خلل می اندازد و لهذا گفته اند که الامثال
مصابیح الاقوال و ظاهر است که چراغ خواه زرین باشد خواه کلین در روشنائی فرق ندارد پس استحیا از تمثیل باشیای حقیره جهتی
را محال است و اگر کافران گویند که استحیا نکردن خدای تعالی از تمثیلات حقیر بکدام دلیل ثابت میکنند اگر بهمین کلام متمسک میشوند
پس مصادره لازم می آید زیرا که هنوز در بودن این کلام کلام الهی بحث است بخود این کلام اثبات آنکه این کلام کلام الهی است
اثبات الشی بنفسه است گوئیم ما این مطلب را از کتابهای که کلام الهی بودنش مسلم الثبوت دیگر اهل ملل هم هست ثابت می کنیم
مثل انجیل مقدس که دران کتاب بزرگ باشیای محقره تمثیل فرموده اند مثل زوان که آنرا در لغت هندی متنه نامند و آن دانه ایست کبود در
گندم مختلط شده میروید و او را فاسد میکند و مانند دانه خردل و مانند غربال و سنگریزه و کرم چوب و کرم سنک و زنابیر در جائیکه فرموده اند
تمثیل ملکوت آسمانی مانند کسی ست که در مزرعه خود گندم را کاشت چون بخواب رفت دشمنی آمد و در میان گندم زوان بسیار بر افشانده رفت چون گیاه از
زمین بر آمد غلامان و خادمان تشخص دیدند که زوان گندم غالب است عرض کردند ما سید ما شما در مزرعه گندم صاف و پاک کاشته بودید این زوان از کجا
پیدا شد اگر بفرمائید این را از میان گندم برگنیم تشخص فرمود که اگر این وقت شما این کنید زوان جمع آید با آن گندم جمیع بر کنده خواهد شد کنید درین هر دو

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هر دو را تا باهم پرورش یابند تا وقت درو چون وقت درو رسید درو کنندگان را فرمود که زوان را از گندم جدا برچینید و آنرا دسته دسته بسوزید و گندم پاک را در خرمن کنید و من تفسیر میکنم برای شما این تمثیل را آنمرد که حنطه جید را کاشته بود ابو البشر است و مزرعه او عالم است گندم پاک و صاف ابنای ملکوت اند که بطاعت خیر اعمال مینمایند و دشمنی که زوان را در میان گندم افشاند ابلیس است و زوان گناهان و معاصی اند که ابلیس آنرا می کارد و درو کنندگان فرشتگانند که تا آمدن اجل نیک و بد را کمیسان پرورش مینمایند بوقت رسیدن اجل زوان را از گندم تمییز میدهند بدانرا بسوی آتش دوزخ می برند و نیکان را در ملکوت الهی میسپارند و چون بدانرا در آتش دوزخ می برند در انجا میباشد آه و ناله و دندان سائیدن و فغانها و نیکان در راحت میباشند هر گاه گوش شنوا باشد پس باید که بشنود من تمثیل دیگر برای شما میکنم که بسیار مناسب ملکوت آسمانی است مردی دیگر دانه از خردل گرفت که خردترین دانهاست و آنرا در مزرعه خود کاشت چون آن دانه روئید درخت کلانی شد تا آنکه کلان ترین درختهای بقول گردید و مرغان از آسمان آمدند و در شاخهای او آشیانه کردند همین است تمثیل هدایت هر که بسوی هدایت دعوت کند خداتعالی اجر او را بزرگ سازد و ذکر او را بلند گرداند و هر که آن هدایت جوید شود و نجات یابد و نیز در انجیل مقدس فرموده اند که شما مانند غربال میباشید که نفیس از وی برآید دردی می ماند چنان نشود که حکمت از دل شما بیرون رود و کینهها در سینهای شما باقی ماند و نیز فرموده اند دلهای شما مانند سنگ ریزهاست که نه آنرا آتش پخته می کند و نه آب نرم میسازد و نه باد او را می جنباند و نیز فرموده اند که ای بندگان خدا شما در فکر ذخیره فردا نباشید و در حال جانوران نظر کنید که لباس صوف و پشم آنها داده اند و رزق آنها آنها میرسد و نه زراعت میکنند و بعضی از جانوران در شکم سنگ و در جوف چوب میباشند کیست که آنجا لباس و رزق آنها برساند مگر خداتعالی آیا نمی فهمید و نیز فرموده اند زنبوران را برنخیزانید از جاهای خود پس خواهند گزید شما را همچنین با بیوقوفان و بیعقلان مخاطبه نکنید تا دشنام ندهند آنها

tarikhema.org

سبب هدایت است کثیرا یعنی بسیاری را از مردم که از راه غلط فهمی تمثیل اشیای حقیره را باشیای حقیره منافی عظمت قرآن مثال میدانند و هرچند اینها جماعه کثیر اند اما کثرت ایشان هیچ اعتبار ندارد و تا قول ایشان را بر صواب حمل نموده آید یا ذم و طعن ایشان را در شمار آورده شود و یهدی به کثیرا یعنی و هدایت میکند بسبب آن مثال بسیاری را از مردم زیرا که بسبب آن مثال حقارت یعنی اشیاء در ذهن ایشان تمثال وضوح جلوه کرده و از ان اشیا اجتناب مینمایند چه جای آنکه آن چیزها را عبادت کنند و در اینجا سوالی است جواب طلب و آن آنست که راه یابان را در جاهای دیگر از قرآن وصف بقلت فرموده اند چنانچه در آیه منهم المؤمنون و اکثرهم الفاسقون و در آیه و قلیل من عبادی الشکور و در آیه الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم اینجا که هر دو فریق را موصوف بکثرت فرموده اند که یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا بظاهر مخالف آن جاها می نماید پس وجه تطبیق چه باشد جواب آنکه گاهی چیزی بذات خود بسیار میباشد اما نسبت بچیز دیگر که از و کثیرست او را قلیل میگویند حال مهتدیان هم همین است که فی انفسهم کثیر اند و نسبت بغیر مهتدیان قلیل اینجا بیان حال مهتدیان فی انفسهم فرموده اند و در جاهای دیگر بیان حال مهتدیان نسبت بغیر مهتدیان پس تعارضی نیست علاوه آنکه هرچند مهتدیان در عدد قلیل اند اما در حقیقت کثیر اند چنانچه گفته اند بیت ان الکرام کثیر فی البلاد وان ۞ قلوا کما غیرهم قل وان کثروا ۞ و سوالی دیگر است جواب طلب و آن آنست که ذکر مهتدیان را چرا تقدیم نفرموده اند حال آنکه شرافت آنها مقتضی تقدیم آنها بود و لهذا در اکثر جاها در قرآن مجید مذکور یکان یکان بعد مذکور بدان مقدم است جواب سوق این کلام برای رد مقال کافران است که در ابطال اعجاز قرآن باین شبهه تمسک جسته زبان طعن دراز میکنند و گمراه میشوند پس اول بیان حال آنها مناسب افتاد و لهذا در این کلام نسبت بکلام سابق که فاما الذین امنوا و اما الذین کفروا است نشر بغیر ترتیب لف اختیار فرموده اند و این هدایت و گمراهی که بسبب نزول قرآن و تمثیلات آن مردم را تعلق میرسد هرگز بر تحکم او ترجیح بلامرجح نیست بلکه نزول قرآن در اصل سبب هدایت گشت نه سبب گمراهی لیکن صحت مزاج در کار است و قصور استعداد سد معنی مانع و لهذا افراد صحیح المزاج کامل الاستعداد را از بنی آدم نزول قرآن سبب گمراهی نمی شود و ما یضل به الا الفاسقین ۞ یعنی و گمراه نمی کند خدای تعالی بسبب تمثیل باشیای حقیره که در قرآن نازل میفرماید گر فاسقان را که از حد عقل و حد شرع برآمده اند و استعداد فهم حق را گم کرده در اینجا باید دانست که لفظ فاسق در عرف قرآن دو معنی دارد یکی از ان دو معنی که در عرف اهل شرع رایج و مشهور است آنست که شخص فرمان الهی را بجا نیارد و مرتکب کبیره یا مصر بر صغیره ماند بی آنکه تدارکش بتوبه نماید و این شخص نزد اهل سنت مسلمان است گر آنکه گنهکار است امید نجات او و قبول شفاعت در حق او و امکان عفو از گناه او باید داشت و با او مناکحت و توارث جاری باید داشت و بعد از مردن او را آئین مسلمانان غسل باید داد و نماز باید خواند و در مقابر مسلمین دفن باید کرد و لعنت بر او و تبرا از او و بغض او از جهت دین حرام است بلکه امداد او باستغفار و فاتحه و درود و صدقات و خیرات لازم باید شمرد و نزد خارجیان کافر است از اسلام برآمده و نزد معتزلیان مرتبه دار و در میان ایمان و کفر نه مومن است و نه کافر و نزد زیدیان قابل امامت است گویند که نماز با امامت او درست نیست و این نماز را اعاده فرض است و دوم آنست که شخص کفر از حد بگذرد و تمرد و عناد پیش گیرد و دیده و دانسته انکار حق نماید چنانچه در آیه بئس الاسم الفسوق بعد الایمان بمعنی اول مستعمل شده و در آیات للمنافقین هم الفاسقون و در آیه منهم المؤمنون و اکثرهم الفاسقون بمعنی دوم مستعمل است و درین آیه نیز همان معنی دوم است زیرا که فاسق بمعنی اول هنوز فاسد المزاج نشده حکم مریضی دارد که مرض او عارضیست و مزاج روح او بسبب اعتقاد بعقاید حقه صحیح است بموعظه قرآن و تمثیلات او منتفع می شود و اصلاح می پذیرد بخلاف فاسق بمعنی دوم که کفر او از حد جهل بسیط تجاوز کرده بجهل مرکب رسیده قرآن و تمثیلات او مانند غذای صالح که در مزاج فاسد شده موجب ازدیاد فساد میگردد و اگر کسی را بخاطر رسد که فاسق مطلقا خصوصا فاسقانیکه موصوف باین صفت آینده اند خود گمراه اند گمراه کردن گمراهان چه معنی

بیان معنی فاسق

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

والردکه تحصیل حاصل است گوییم مراد ایشان ازدیاد مراتب هدایت است نه اندازند از مرتبه بمرتبه دیگر ترقی می نمایند قبل از انکار قرآن و طعن در تمثیلات و اصل گمراهی انها را حاصل بود و اما بعد از نزول قرآن و انکار اعجاز او مرتبه دیگر از گمراهی حاصل کرده اند که سابق انها را حاصل نبود آری استعداد ترقی باین مرتبه در ایشان کامن بود که این وقت بروز نمود زیرا که این فاسقان الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ ۰ یعنی آن کسانند که می شکنند عهدی را که باخدا بسته اند بعد از پخته کردن آن عهد و اینجا باید دانست که چون شخص کلمه اسلام بر زبان جاری کرد و پیغمبر یا از خلیفه از خلفای او بیعت نمود و پیغمبر را فرستاده و نائب خدا تصور کرد پس با خدا عهد بست که انچه از حکم و احکام او بواسطه این پیغمبر یا بوسیله او را قبول نماید چون در صحبت پیغمبر رسید یا کتب سیر و شمائل او را مطالعه نمود و از اوضاع و اطوار او که سراسر دلیل حقانیت او بود مطلع گشت و معجزات او را و کرامات اولیای امت او را دید و شنید آن عهد را پخته کرد و بعد ازین حالت اگر معاذ الله شبهه را در امر اسلام بخاطر خود جا دهد و بسبب آن شبهه طعن در احکام شرعیه شروع نماید یقین است که این شخص از حد عقل و شرع خارج شد و بمرتبه اعلی از گمراهی ترقی نمود که او را قبل از در آمدن در اسلام و دیدن پیغمبر و معجزات او و شنیدن اوضاع و اطوار او حاصل نبود پس این حالت علامت ظاهره است بر انکه این شخص متمرد و خارج از ادنای حد کفر است و وصل بحد اعلای او و تعضی از مفسرین این عهد را بعهد روز الست بر بکو حمل نموده اند و گفته اند که هر روح را از ارواح بنی آدم در وقت پیدایش حضرت آدم از پشت ایشان برآورده بشکل ذره ها می خرد منتشر ساخته اند و علم و معرفت حق تعالی را در ایشان ودیعت نهاده اند و از ایشان بمضمون آن اقرار گرفته اند پس در ان وقت جمیع نفوس شخصیه جزئیه انسانیه پایه ورد کار خود عهد بسته اند که غیر او را با او شریک نکنند و از ربقه اطاعت احکام او تعالی بیرون نروند و میثاق این عهد و پخته کردن آن بدو طریق است اول مرکوز ساختن دلائل توحید در عقول ایشان یعنی که اگر عقول خود را از غوغای اوهام تجرید نمایند آن ادله را دریابند و همین است معنی اشهدهم علی انفسهم دوم فرستادن رسولان با معجزات برای یاد دادن آن عهد و دفع شبهات و همیه و نقض آن عهد این است که آن قدر در تقلید اباو اجداد خود و اتباع اهویه و شهوات خود فرو نروند و لذات بدنیه و منافع دنیویه را اختیار نمایند که آن علم ضروری از ایشان محجوب شود و آزا نتوانند دریافت و چون با وجود این تاکیدات که در دین عهد بوقوع آمد آن را نقض کنند و بر خلاف آن اصرار نمایند یقین است که کمال تمرد و عناد ایشان ثابت شود و حال آنکه ایشان بر این قدر اکتفا ندارند بلکه وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ یعنی و قطع میکنند آن علاقه را که حکم فرموده است خدای تعالی بآنکه آن علاقه را وصل کرده شود و آن چند علاقه است اول علاقه که روح را با مبادی عالیه ملأ اعلی و سکان جبروت و ملکوت است و آن را قطع کردن بسبب انهماک در اتباع شهوات و محبت جواهر مظلمه دنیاوی و حرص بر امور خسیسه فانیه است دوم علاقه که با حضرات انبیاء و مرشدان و موعظان بحکم جبلت انسانی متحقق است قطع کردن آن علاقه بسبب صاحبت کفار و منافقان و مبتدعان و شنیدن شبهات ایشان و طعن کردن در اوضاع و اطوار یکان است سوم علاقه قرابت و رحم است و قطع کردن آن بچند نوعست یکی از انها ترک ملاقات و ترک حضور است در وقتیکه متوقع حضور باشند مثل ساده و ماتم و عیادت و اعانت دوم ترک احسان و مروت با انها سوم ایذا رسانیدن با انها و قطع این علایق با وجود آنکه بامر این علاقها هم مقتضای عقل است و هم مقتضای شرع دلیل صریح است بر آنکه این شخص از دایره عقل و شرع بر آمد وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ ۰ یعنی و فساد میکنند در زمین بچند طریق اول آنکه مردم را از ایمان متنفر میکنند و مخالفان اهل ایمان را بجنگ و قتال بر می انگیزانند و کافران را بر سر مسلمانان مطلع میکنند و عیوب صحابه و دیگر صلحای امت را تجسس کرده تشهیر مینمایند تا مردم از تاثیر صحبت پیغمبر و خوبی این دین بد اعتقاد شوند دوم آنکه رسوم بد او بدعات قبیحه را بطبع مردم و مال و انعام احسان مبتدعان و فاسقان را رایج میکنند سوم آنکه در اثنای شهوت و غضب خود بیباکی نموده قتل و جرح و ضرب و شتم و مصادره و اخذ مال می نمایند و بمجرد تلف نفوس و مواشی و زراعات و قطع طریق و اشکار سے کرده و بسبب این چیزها

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

... زین فاسد می شود لیکن اینها سبب این حرکات مقصد خود که اهانت دین حق و تحقیر اهل صلاح و نیکان ست نمیرسند بلکه
أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ○ یعنی این گروه اشیانند زیان کاران که راس المال خود را که عقل بود بسبب آن متوقع ارباح
کثیره بودند از فوائد کتاب در دنیا و لذائذ بهشت در آخرت برباد دادند و بجای آن این مهلکات را که بعد از موت بصورت حیات
وعقارب نمودار خواهند شد خریدند پس در حق ایشان همان مثل راست آمد که اعطی درهما واخذ اجرة و اگر تتبع این قرآن
عاجز شدید و معبودان و مشکل کشایان شما نیز از امداد شما عاجز آمدند پس معلوم شد که شما این قرآن را کلام الٰہی دانسته انکار میکنید پس
این انکار کفر بخدا ست و کفر بخدا از آدمی با وجود دانستن بدایت حال و انتهای حال خود متصور نیست کَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ
چه قسم کفر توانید کرد بخدا وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا یعنی و حال آنکه بودید شما اجسام بی جان بی هیچ حس و حرکت در شما نبود اول عناصر کودید بعد از آن غذا آمد و دید بدید
بعد از آن نطفه بعد از آن خون بسته بعد از آن گوشت پاره و درین حالت عنایت او تعالی بسوی شما متوجه شد فَأَحْيَاكُمْ
یعنی پس زنده ساخت شما را بنفخ روح تا آنکه حس و حرکت در شما پیدا شد لیکن بسبب بی عقلی مانند مرده جاهل بودید تا آنکه عقل کامل بشما
بخشید و زندگی دیگر بشما ارزانی فرمود و هنوز در دانستن چیزهائیکه عقل بدریافت آن نمیرسد مانند مرده بودید تا آنکه کتاب بر شما نازل
فرمود و زبان پیغمبر آن کتاب را شرح کنانید و زندگی دیگر بخشید ثُمَّ يُمِيتُكُمْ یعنی باز خواهد میرانید شما را نه برای آنکه شما را نیست
نابود کند بلکه برای آنکه شما را نقل کند از زین سرای تنگ فانی بسرای فراخ جاودانی تا جزای علم و عمل کسوب خود در آن را
به بینید ثُمَّ يُحْيِيكُمْ یعنی باز زنده خواهد ساخت شما را و قتیکه در صور نفخ کرده خواهد شد و این زندگی مانند زندگی اول نیست زیرا که
در زندگی اول شما از خالق خود محجوب بودید و درین زندگی حجاب بالکلیه مرتفع خواهد شد ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ○ یعنی باز بسوی
او تعالی رجوع کنانیده خواهید شد پس هر که از ابتدا تا انتها مرهون احسان و متوقع انعام کسی باشد و در هر حالت کار او و بسته
بآنکس بود از وجه امکان ست که کفر بآنکس پیش گیرد باقی ماند درینجا سوالی چند جواب طلب اول آنکه جمله وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا را با تَكْفُرُونَ
بِاللَّهِ چه ربط ست ظاهر آنست که حال باشد و در حال بودنش بچند وجه اشکال می آید اول آنکه جمله ماضویه چون حال واقع شود لازم
ست از تقدیر قد و خاصه قد آنست که ماضی را از حال نزدیک میکند حال آنکه بودن ایشان بی جان در شکم مادران ماضی بعید ست
حال چون قد در اندشد جوابش آنکه گاهی ماضی بعید را قریب اعتبار میکنند و لفظ قد بران داخل مینمایند چنانچه در کیف تکذب وقد قال
رسول الله ﷺ المؤمن لا یکذب چون قول آن حضرت ﷺ این حدیث را محفوظ و متبع ست قریب اعتبار نموده اند اگرچه ماضی بعید ست
همچنین اینجا چون ساعات حیات و زمان عمر شتابی کذشته و میکذرد اگرچه دور ست نزدیک مینماید دوم آنکه برین تقدیر عطف ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ
يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ بر وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا مشکل میشود زیرا که این امور مستقبلات محض اند اگر بر او معطوف شوند حال باشد و مستقبل محض
حال میتواند شد صاحب کشاف ازین اشکال باین نوع جواب داده که فقط جمله ماضویه حال نیست بلکه تمام قصه حال واقع شده پس کو با چنین
ارشاد میشود که کیف تکفرون بالله وقصتکم هذه القصة لیکن درین جواب هنوز خدشه باقی ست زیرا که قصه که مشتمل بر امور مستقبله باشد
نیز مجموع او حالت وجود حال مشکل مینماید لهذا اکثر توجیه کنند کلام عبارت کشاف چنین اختیار نموده اند که مجموع قصه حال واقع شده
ست اما باعتبار معلومیت باعتبار وقوع و علم باین قصه مقارن عامل ست و درین جواب نیز خدشه باقی ست و آن اینست که کافران این قصه را
معلوم ندانند و اگر بعضی ازانها دیده و دانسته مکابره میکرده باشند محتمل ست اما اکثری ازانها احیای ثانی و رجوع را باور نمیداشتند و بعضی
از مفسرین ما خرچنین گفته اند که اینجا مستقبلات باعتبار معنی ثم تاول بماضی اند زیرا که معنی ثم عطف با تراخی ست پس معنی کلام چنین شد که فاحیاکم
وبتراخی اماتته وبتراخی احیاءه ایاکم وبتراخی ارجوعکم الیه و درینوجه نیز خدشه باقی ست زیرا که تراخی این امور را در عدم کفر

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کفر وظلمی نیست ومعهذا تراخی که مدلول ثم ست معنی حرفیست که اصلا استقلال ندارد بلکه مرآت ملاحظهٔ غیرست وبس وحال را میبایست که معنی مستقل باشد واگر معانی حرفیه را در حکم معنی اسمیه گرفته در توصیف وحالیت بکار برده شود پس فرق در معنی حرفیه واسمیه هیچ نمانده پس اصح توجیهات آنست که جمله وکنتم امواتا فاحیاکم مقطع کلام ست وتقدیرش همینکه معطوف بر جملهٔ کیف تکفرون بالله وحاصل کلام آنست که با وجود این همه آیات حال خود از شما کفر بنهایت مستبعد ست واگر با اینهمه دلائل کفر میورزید پس شما را باز موتی وحیاتی دیگر در پیش ست تا برای این کفر دران موت وحیات خواسته چشید سوال دوم آنکه در فاحیاکم استعمال فا کرده ودر معطوفات ولفظ ثم آورده ودر میان این هر دو فرق چیست جوابش آنکه موتی که در وکنتم امواتا مذکورست همان ست که در پشت پدر نطفه وشکم مادر چنین میبایشد یعنی عدم حیات وعدم حیات ممتد ست تا فوت احیا پس احیا باو متصل شود ومحل دخول فا کرده ودر امات از احیا بسیار تراخی دارد کو از حیات تراخی نباشد وهمچنین احیائی دوم نیز از امات بسیار متراخی ست کو از موت متراخی نباشد وهمچنین رجوع الی اسداز احیائی ثانی متراخی ست پس محل درآمد ثم کردیم سوال سوم آنکه بعضی مفسرین ثم ترجعون را براحیا در قبر برای سوال منکر ونکیر حمل نموده اند وتقدیر الیه ترجعون را باحیای بعث روز حشر ونشر برای ثواب وعقاب این توجیه هم قباحتی دارد یا نه جوابش آنکه این توجیه هرچند من حیث اللفظ محتمل ست اما من حیث المعنی چندان چسپان نیست زیرا که اگر حیات قبر را حیات حقیقی اعتبار کرده شود پس در وقت بعث وحشر ونشر ورود حیات دیگر بران حیات صوری متصور نیست زیرا که زنده کردن بی معنی ست پس لابد ارتکاب احد الامرین باید کرد یا قائل باید شد بموت دیگر در قبر وآن خلاف اجماع ست ونیز خلاف اسلوب این کلام ست زیرا که درین صورت چنین باید فرمود که ثم یحییکم ثم الیه ترجعون یا قائل باید شد بانکه حیات بعث وحشر ونشر مجازی ست حقیقی نیست وهو باطل البطلان بلکه تحقیق آنست که معنی حیات تعلق روح به بدنست ودر قبر اصلا تعلق روح به بدن نیست بلکه بقای شعور وادراک روح را بعد انفکاک از بدن تعبیر بحیات فرموده اند پس حمل حیات قبر بر مجازیت متعین ست لاغیر سوال چهارم آنکه بعضی دم را منصوص قرآنی سه بار موت پیش آمده مثل حضرت عزیر که ایشان را تا صد سال میرانیده باز زنده کرده اند باز موت دیگر که مستمر ست چشانیده اند وهمچنین کسانی را که از بنی اسرائیل بخوف وبا فرار کرده برآمن بوده اند حکم شد که موتوا باز ایشان را زنده کرده اند وهمچنین کسانی را از بنی اسرائیل که همراه حضرت موسی در میقات قوله تعالی بصاعقه کشتند بعد ازان باز زنده کردند چنانچه درین سوره می آید ثم بعثناکم من بعد موتکم وچون بعد هر موت احیا لازم ست پس این جماعه را احیا هم هر سه بار واقع شد درین آیت اکتفا بر دو موت ودو حیات مطلقا چه قسم رست آید جوابش آنکه زیاده از دو موت ودو حیات عادی نیست ودر بخاطر مذکور نهتها ونصرفاتی ست که بحکم عادت مطرد انده ودر هر کس وناکس یافته میشود موت وحیات ثالث برین دو بار مخصوص بعض افراد وبعض جماعات بکلیه نیست ومعهذا علم موت وحیات ثالث از دو بار مخاطبین را حاصل نبود زیرا که بر قصه امم ماضیه مطلع نبوده اند در خطاب آنها ذکر زائد وجهی نداشت درینجا باید دانست که درین آیت مهمات عمده از علم عقائد با دلائل آن مذکورست سامع را باید که بآن مهمات مع دلائلها خبردار شود مهم اول آنکه عالم را پیدا کننده ایست دانا وتوانا وزنده وشنوا وبینا ومستغنی از ماسوای خود واز انجمله آنست که قدرت زنده کردن ومیرانیدن غیر او را حاصل نیست واز انجمله آنست که حشر ونشر حق ست زیرا که بار دوم کردن کار سهل تر از بار اول کردن ست واز انجمله آنکه حق تعالی بندگان خود را امر ونهی تکلیفی داده است وسبب خوف ورجا را در عالم آخرت برای ایشان مهیا ساخته واز انجمله آنست که در دنیا زمام اختیار را باید کرد زیرا که بعد ازین مذکی موتی در پیش ست واین حیات متبدل بممات خواهد شد وصورتیکه درین حالت ومالی واولادی ومخانه وباغی که برای نفع این مذکی داده اند همه باز خواهند گرفت بحدیکه بعد از موت مالک هیچ چیز نخواهد ماند ودر دنیا ازوی اثری نخواهند گذاشت مدتی دراز در لحد خواهد گذرانید که هرچند او را آواز دهند جواب نشنید وهرچند از پرسند سخن نگوید وبالجمله از خاطرها محو میشود که اقارب را پروای زیارت او نمی ماند واهل وعشائر او را فراموش مطلق میکنند چنانچه گویند گفته است

بیان مهم عقائد با دلائل

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دبیم جگر کرد روزی کباب ÷ که میگفت کوبنده بارباب ÷ دریغا که بی ما بسی روزگار ÷ بیاید گل و بشکفد نوبهار ÷ بسا تیر و دی
ماه و اردی بهشت ÷ بیاید که ما خاک باشیم و خشت ÷ و چون حالت این حیات چنین است پس قابل آن نیست که دل باو بسته شود
و آمال بر زندگی جاودانی که در پیش است اختیار کرده آید و اگر کافران بگویند که هرچند خدای تعالی مصدر احیا و اماتت ما گردیده لیکن حقی
برما ثابت ندارد و ما را کفران نعمت او و التجا بغیر او مضر نباشد زیرا که صدور احیا و اماتت ما از و بطریق قصد و اختیار نیست بلکه اسباب وجود ما از و
صادر شده بوده و آن اسباب رفته رفته منجر شدند تا آنکه ما نیز در عرصهٔ وجود آمدیم از ابتدا قصد ایجاد ما نداشت تا بر ما منتی از و باشد گوییم این اعتقاد
شما غلط است زیرا که هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُمْ یعنی آن ذات پاک کسی است که مقدر ساخت برای شما قبل از پیدایش شما مَّا فِی الْأَرْضِ جَمِیعًا
یعنی آنچه در زمین است همه آنرا چنانچه غذای خوب و بوهای مرغوب و آوازهای خوش و صورتهای زیبا و دیگر حظوظ و لذات و
لذائذ و مشتهیات بعضی از چیزهای زمین را وسائل تحصیل این مطالب و اعداد و استعداد این مرغوبات گردانید مثل تیر و کمان و دام
و شست برای شکار و چوب و آهن کارد و رسن برای کشت کار و غرس اشجار و بعضی چیزها را وسائل دفع مضرت و حصول آرام و قرار
ساخت چون مسکن و خیمه برای دفع گرما و سرما و دوا بجهت دفع مرض و بعضی چیز را برای حصول عبرت و مزید خبرت پیدا کرد مثل موت و سقم
و شقاوت و الم و در موت فائدهٔ دیگر هم هست که اگر پیشینیان نمی مردند و پسینیان پیدا نمیشدند زمین برای معاش این همه جمع کثیر تنگی میکرد و تزاحم و تقاتل
رو میداد و پیشینیان بر ریاست و جاه متغلب می ماندند و پسینیان از لذت ریاست و حکمرانی محروم می ماندند و همچنین در مشقتها و الم ها
فوائد دیگر است عمدهٔ آنها آنکه اگر مشقت نبود کارخانهٔ اسباب دفع آن مشقت و سر انجام کنندگان آن اسباب معطل می ماندند مثلا اگر درد نبود
پاسبان چه کار میکرد و اگر خوف غنیم نبشد قلعه و قلعه بانان بیکاری می ماندند و همچنین اگر مشقت سفر نمی بود شالیافان معطل میشدند و اگر گرما
نمی بود خسخانه و بادکش معطل می ماندند و اگر سنگی نمی بود بورچی چه کار میکرد و اگر تشنگی نبود آبدار و سقا بیکاری می ماند و اگر مرض نبشد
دوا و طبیب و عطار و فصاد و جراح همه را یکان میشدند و بعضی چیزها را اسباب تحصیل کمالات ساخته اند مانند حواس ظاهر و حواس باطن و ممدات استعداد
این امور مثل دوات و قلم و کاغذ و سیاهی و استاد و معلم و بعضی چیزها را برای تصحیح عمد و تقصیرات پیدا کرده اند مثل نسیان و خطا بالجمله هرچه در
عالم است همه مصروف کار آدمیان است حتی هم قائل که در بعض ادویه آن نیز انتفاع میشود قبل از پیدایش آدمی این چیزها را مقدر کردن دلیل
صریح بود بر آنکه در آخر کار مخلوقی را پیدا خواهند کرد که این چیزها را بکار برد و مصرف سازد چنانچه پیدایش آدمی و محتاج ساختن او به همه این
چیز دلیل صریح است بر آنکه در آدمی اسرار این همه چیزها را ودیعت نهاده اند و الا تصرف او در این چیزها و استعمال او آن چیزها را بر وجه مناسب
حکمت صورت نمی بست و چون این اشیای مقدره در زمین بخودی خود از زمین ظاهر نمی توانستند شد زیرا که زمین قابل محض است
و از قابل محض هیچ چیز بالفعل نمی شود برای تکمیل منفعت شما عنایتی دیگر فرمود که ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ یعنی باز راست متوجه شد بسوی آسمان
زیرا که آسمان متضمن اسباب تحصیل مافی الارض بود فَسَوَّاهُنَّ یعنی پس درست ساخت آن آسمان ها را بوجهی که هیچ فطور و انشقاق و خلل در آنها
نماند و اعتدال کلی حاصل آید سَبْعَ سَمَاوَاتٍ یعنی هفت آسمان با کواکب سیاره در آنها حرکت نمایند و از حرکات آنها اوضاع گوناگون
ظاهر شوند و از آن اوضاع چیزهائیکه در زمین مکنون و مخفی بود بروز کند مثل ریزش باران و رستن میوه ها و حبوب و غلات و گیاه آفتاب در رنگ
و مزه و خواص با تتابع دیگر ستاره ها و تبدل فصول اربعه بقرب و بعد آفتاب و بهم رسیدن حبوب و فواکه هر موسم و محوج احتیاج بآنها در دفع
مضرت هر موسم نماید مثل عمارات مضبوطه در هنگام بارش و ملبوسات گرم در سرما و خسخانه و بادکش و برف یخ در گرما و علی هذا القیاس ضیا بروشنی
در حال از کواکب آسمانی است زیرا که جوهر نیر در اجسام زمینی غیر از آتش دیگری نیست و مداومت قرب آن جوهر در بقای مزیه انسانی
خلل می کند بخلاف جوهر نیرهٔ آسمانی و معهذا نور این جسم که آتش است عام و باقی نیست بلکه دمبدم محتاج امداد و

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ابذال ماده احتراق است از هیمه و خس و خاشاک و خانچه اسرار جمیع مافی الارض در آدمی ودیعت نهاده اند و بسبب آن از جمیع مافی الارض منتفع میشود همچنین اسرار جمیع مافی السموات نیز در وی ودیعت نهاده اند تا به چیزهای آسمانی منتفع شود و یک نوع انتفاع که عمده انواع انتفاعات است هم باعتبار مخلوقات سفلی که مافی الارض اند و هم باعتبار مخلوقات علوی که مافی السموات اند مخصوص بنوع انسان است و آن نوع انتفاع استدلال است بآیات قدرت و دلائل الوهیت او تعالی چنانچه بهمین انتفاع اشارت فرموده اند در آیه سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و نیز انتفاعیکه ازین چیزها بیاد دادن آخرت و ثواب و عقاب آن جهان حاصل میشود مخصوص بنوع انسانی است زیرا که از اسباب انس و لذت از ماکولات و مشروبات و فواکه و منکوحات و مرکوبات آنچه را می بیند و می شنود و نعمت بهشت را بر آن قیاس میکند و از اسباب وحشت و الم مثل غم و خوف و صاعقه آتش و سباع درنده و طوق و زنجیر و مار و کژدم می بیند و می شنود و عذاب دوزخ را بر آن قیاس میکند و تخصیص هفت آسمان بذکر درین مقام برای آنست که آثار سفلیه که نوع انسانی را بیشتر در خور کار است بهمین هفت آسمان و کواکب آنهاست والا اصول این اشیا از ارواح مدبره عرش و کرسی ناشی شده اند و انتفاع اعظم انسان را بلکه هر مخلوق را از آنهاست لیکن چون ارتباط کائنات سفلی با آنها از نظر ظاهر بنیان پوشیده مستور است ذکر عرش و کرسی بلکه لوح و قلم نیز درین مقام نفرموده اند بالجمله آدمی را بچیزهای زمین و آسمان منتفع ساختن و آن چیزها را مستعد کار او پیدا کردن دلیل صریحست بر آنکه وجود آدمی و حیات و موت او بعنایتی خاصه از جناب الهی واقع شده از ان قبیل نیست که پیدایش چیزهای دیگر آن منحصر شده باشد بی آنکه متصف بالذات بود زیرا که او تعالی بر بط هر چیز باسبب آن چیز دانا است وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ یعنی و او بهر چیز دانا است پس چیزهای را که در زمین و آسمان است مسیدانند و اسرار آن همه چیزها را در آدمی ودیعت نهادن میتوانند و همچنین بعد از موت اجزای هر مرده را میدانند پس جمع اجزای مرده برای اعاده آن نزد او تعالی کاری است و نیز انچه مقتضای بر عمل است از اجزای نیک و بد میدانند و انچه مقتضای شکر این نعمتهاست و مقتضای کفران این نعمتها است نیز میدانند پس دانستن این چیزها آدمی را بالاضطرار بآن میکشد که کفران نعمت او نورزد و احکام منزله او نه نماید باقی ماند در ایجاد و سوال جواب طلب اول آنکه خلق لکم ما فی الارض جمیعا دلالت میکند بر آنکه هر چه در زمین است بر هر کس مباح الانتفاع است چنانچه مذهب اصحابنا است حال آنکه تحریم محرمات و جمیع شرائع قطعا ثابت شده جواب آنکه پیدایش همه چیزها برای انتفاع همه آدمیان تقاضا نمی کند که هر چیز قابل انتفاع هر کس باشد بلکه درین آیه مقابله جمیع ما فی الارض با جمیع بنی آدم تقاضا می کند که افراد اول بر افراد ثانی منقسم شوند پس چیزی که متعین بحق غیر شخص و بسببی از اسباب ملک کسی گشته انتفاع بآن بغیر اجازت صاحب حق روا نباشد همچنین انتفاع بنی آدم را بجمیع ما فی الارض تقاضا نمی کند که هر کس را از هر چیز هر نوع انتفاع که خواهد باشد بلکه در تعیین وجوه انتفاعات رجوع بشرع باید نمود مثلا انتفاعیکه از زن است بوطی است و انتفاعیکه از مادر و خواهر است بشفقت و مداراست و انتفاعیکه از آب است بنوشیدن است و انتفاعیکه از آتش است بهمین است بلکه لفظ لکم که لام تعلیله را مع وجوه دلیل صریحست بر آنکه این همه چیزها بعضی نفع خود نه در ضمن بکار بردن ضرر و قسم است دنیوی و دینی و دنیوی را اهل تجربه میدانند و می فهمند و دینی را غیر از انبیا نمی توانند دانست زیرا که وقت ظهور ضرر دینی آخرت است و آن وقت را کسی در نیافته نیامده تا تجربه آن ضرر حاصل کرده باشد پس طریق معرفت آن ضرر نیست مگر سخن پیغمبران شنیدن و آن را باور داشتن و ازین است که تحریم محرمات در جمیع شرائع واقع شده اگر کسی گوید که بعضی چیزهای زمینی ازان قبیل است که در شرع منفعت آن را مطلقا هدر ساخته اند و آن را از جنس مال متقوم خارج کرده مثل خمر و خنزیر انتفاع بآن چیزها چه قسم متصور شود گوئیم همچنانکه در چیزهای زمینی این قسم چیزها را آفریده اند که بی قدر محض است همچنان در زمره بنی آدم فرقه را آفریده اند که عند الله بیقدر محض اند آن فرقه باین چیزهای

mandegar.tarikhema.org
Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بیقدر منتفع میشوند و مثل مشهور است هر کنده پری را کنده خوری است و اهل عقل و شرع که آنجماعه بیقدر را باین چیزها منتفع بینند و نفس ایشان نیز تقاضای آن انتفاع نماید و خود را حسب حکم شرع ازان بند نمایند انتفاعی عظیم حاصل میشود که مستحق ثواب صبر میکردند و انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب دوم آنکه ازین آیه معلوم میشود که خلقت انچه در زمین است مقدم بر خلقت آسمانهاست و همین معنی در سورهٔ حم السجده بصراحت تمام مذکور است و انچه در سورهٔ نازعات آمد که والارض بعد ذلک دحیها دلالت صریح میکند که دحو زمین یعنی پهن کردن و گسترانیدن آن بعد از خلقت آسمان و تسویهٔ آن بلکه بعد از حرکات کواکب آن است و بعد از وجود روز و شب و ظاهر است که خلق زمین و انچه در زمین است بدون دحو زمین ممکن نیست پس در مضمون آیتین تعارض و تناقض بهم رسید و معهذا خلق لکم ما فی الارض جمیعا لااقل دلالت میکند بر انکه انچه در زمین است از ابتدای خلقت آن تا بوقت این خطاب موجود شده است مقدم بر تسویهٔ آسمانهاست و این معنی مخالف حس و بداهت است قطع نظر از انکه معارض بآیت دیگر باشد راست نمی آید جواب انکه خلق لکم ما فی الارض یعنی قدر لکم باید فهمید و همچنین در سورهٔ سجده وجعل فیها رواسی من فوقها وبارک فیها وقدر فیها اقواتها زیرا که خلقت جمیع ما فی الارض بدون توسط حرکات آسمانی واقع نیست پس از تسویهٔ آسمانها متاخر نمی تواند شد و انچه دیگر مفسران گفته اند که دحو زمین متاخر از خلق آسمان است و بعضی دیگر گفته اند که تسویهٔ آسمان متاخر از خلق زمین است پس مبنی است بر غفلت از عموم ما فی الارض جمیعا و از آیهٔ رفع سمکها فسویها واغطش لیلها واخرج ضحیها والارض بعد ذلک دحیها آری محتمل است که اولا زمین را در غایت خردی آفریده باشند و در روی اصول جبال و برکت انهار و چشمها ودیعت گذاشته و اقوات حیوانات دران مقدر کرده باشند بعد ازان بسوی آسمان متوجه شده و آنرا بهفت آسمان ساخته پرداخته آورده نور و ظلمت شب و روز ظاهر نموده باز زمین را گسترانیده از انچه بود پهن تر و فراخ تر نموده باشند و برین احتمال جمیع آیات باهم مطابق می شوند الا انکه ما فی الارض جمیعا را مخصوص باصول معادن و نباتات کردن ضرور است و انحضرت حسن بصری رض مویید این احتمال منقول است که فرموده اند خلق الله الارض فی موضع البیت کهیأة الفهر علیها دخان واخرج منه اصعه الدخان وخلق منه السموات وامسک الفهر فی موضعه وبسط منه الارض فذلک قوله ملتزق بها ثم اصعه الدخان، کانتا رتقا در بیان چند فوائد باید دانست اول آنکه بروایت سدی از ابن عباس و جماعهٔ دیگر از صحابهٔ کرام رض چنین منقول شده که قبل از خلقت آسمان و زمین چیزی موجود نبود عرش و آب چون ارادهٔ الهی بخلقت آسمان و زمین متعلق شد از آب دودی برخاست و سبب خاستن دود بعضی گفته اند چنین آمد که بادی را بران مسلط ساختند و سبب آن باد در آب تموج و هیجان بهم رسید و بسبب حرکت عنیفهٔ امواج سخونتی در جوهر آب پیدا شد و موجب تصعید دود و آن دود بسمت بالا صعود نمود و همان دود مادهٔ آسمان است که در آیهٔ دیگر بآن اشارت واقع است ثم استوی الی السماء وهی دخان باز قدری از آب میش و تجرید پیدا کرد و مادهٔ خلقت زمین گردید پس اول آن زمین را قطعه قطعه کرده هفت زمین ساختند بعد ازان بسوی مادهٔ آسمان متوجه شدند و آنرا هفت آسمان کردند و درین روایات خلقت زمین را در چهار روز باین تفصیل ذکر کرده اند که بروز یکشنبه ابتدای پیدایش دود که مادهٔ آسمان است و طین متحجر که مادهٔ زمین است واقع شد روز دوشنبه زمین را هفت قطعه ساختند و روز سه شنبه کوهها را بر زمین نصب کردند و نهرها را جاری ساختند و روز چهارشنبه درختها را رویانیدند و قوت جانوران از دانه و گیاه دران پیدا کردند و روز پنجشنبه بسوی مادهٔ آسمان متوجه شدند و آنرا هفت آسمان کرده در هر آسمان ستارها پیدا کردند و کرسی برای هر ستاره معین فرمودند و ملائکه را برای کار و بار هر آسمان منصوب ساختند پس تمام خلقت عالم در شش روز باین تفصیل واقع شد چنانچه در سورهٔ حم السجده باین تفصیل ارشاد فرموده اند لیکن ازین اشکالی که در بعضی آید آنست که روز و شب بطلوع و غروب آفتاب پیدا میشود قبل از خلقت آسمان و زمین این روز و شب چگونه متصور توانند شد بعضی از علماء در جواب این اشکال چنین گویند که مراد ازین روزها حقیقت روز

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نیست بلکه مدت روزهاست یعنی تمام خلقت عالم در مدتی واقع شد که اگر آن مدت را بر مدت روز و شب قیاس کنیم شش روز شود و بعضی از
علما چنین گویند که روز و شب چنانچه بطلوع و غروب آفتاب متصور می شود همچنان بحرکت دیگر یا وقایع دائره نیز متصور میتواند شد پس محتمل است
که قبل از خلقت آسمان و زمین نور عرش در وقتی از اوقات منتشر می شد و آن وقت را روز را عتبار میکردند و در وقتی از اوقات مختفی میگشت
و آن وقت را شب قرار میدادند چنانچه حالا هم در مواضعی که طلوع و غروب آفتاب بحرکت اولی نمی شود مثل عرض تعیین طلوع و غروب آن را
بحرکت خاصه اش کنند مدت شش ماه می شود و تا شش ماه باقی میماند مبدأ روز و شب اعتبار میکنند پس از اول حمل تا آخر سنبله را روز میگویند
و از اول میزان تا آخر حوت را شب می نامند علی هذا القیاس قبل از آنکه آفتاب موجود شود بحرکات دیگر و وقایع دیگر تجدید روز و شب می شده
باشد به همان حساب خلقت تمام عالم در مدت شش روز واقع شد و محققین بر انند که چنانچه روز و شب بحرکات سابقه محدد میتواند شد
همچنان بحرکات لاحقه نیز میتواند شد پس این قدر هاکه مدت پیدایش آسمان و زمین اند بهمین پیدایش محدود و مشخص شدند چون یک کار
کردند یک روز شد و چون کار دیگر کردند روز دیگر شد پس معنی روزها معنی فعلات و فعلات ست یعنی در شش فعله و شش بار ست و باز توجه
بآسمان شد یکبار برای افراز مادهٔ آن از هیولای مشترکه آنرا بآب تعبیر فرموده اند و یکبار برای القای صورکه وجود کواکب و ترتیب هفت
آسمان و صدور حرکات خاصه از انها همه بتطفیل آن صورست چهار بار توجه بزمین واقع شد یکبار برای افراز مادهٔ سفلیات و بار دوم برای
القای صور بسیطه و بار سوم برای افاضهٔ صور معدنیه و بار چهارم برای القای صورت بنا تیه که بیشتر قوت حیوانات ازان حاصل میکردد
آمدیم برانکه در صحیح مسلم و تاریخ بخاری و صحیح نسائی و دیگر کتب حدیث از ابو هریره رض مرویست که آنحضرت صلعم دست او را گرفتند و بر شمردن
او شمردند و فرمودند خلق الله تربة یوم السبت وخلق فیه الجبال یوم الاحد وخلق الشجر یوم الاثنین وخلق المکروه یوم
الثلثاء وخلق النور یوم الاربعاء وبث فیه الدواب یوم الخمسین وخلق آدم یوم الجمعة بعد العصر و این
روایت بار روایت سابق ظاهر التعارض و تناقض دارد جوابش آنکه درین حدیث بیان ابتدای خلقت آسمان و زمین نیست بلکه بیان خلقت و
انشای مبنی ست کو این خلقت علی سبیل التوالی و الاتصال نباشد بلکه درمیان خلقت بعضی اشیا از اشیای دیگر فاصله دراز بوده باشد و دوم
انکه جواهر آسمانها و ارض از مبنی اند پس انچه در روایات ربیع بن انس و سلمان فارسی و کعب احبار واقع شده ست که آسمان دنیا موجی ست
معلق استاده و آسمان دوم از نقرهٔ سفید ست و آسمان سوم از آهن ست و چهارم از نحاس و پنجم از زر و ششم از زمرد سبز و هفتم از یاقوت سرخ
یا مانند این روایات همه مبنی بر تشبیه ست یعنی آنچو اسرا اگر بر جواهر دنیا قیاس کنند این تشبیه می توانند داد و لهذا درین روایات اختلاف
بسیار آمده و همین دلیل ست که کلام مبنی بر تشبیه ست فائدهٔ سوم آنکه اهل حکمت بمقتضای حرکات معلومهٔ خود چنین قرار داده اند که آسمان اول مطبقهٔ
آسمان اول از جانب اعلی را فلک الافلاک گویند و این حرکت یومیه را که طلوع و غروب آفتاب و دیگر ستارهاست سبب آن محسوس
هر خاص و عام ست باو نسبت کنند و طبقهٔ دوم را فلک الثوابت نامند و حرکت بطیئه کواکب السبب آن صعود بروج و منازل پیش
میشوند بآن نسبت کنند و هفت آسمان دیگر برای هفت ستاره باین ترتیب که بیت قمرست و عطارد زهره ☉ شمس و مریخ و مشتری و زحل
ثابت نمایند و چون ادلهٔ نقلیه همه متضمن عدد هفت آسمانند برای تطبیق درمیان این معلومهٔ خود با ادلهٔ نقلیه گویند که آن
دو آسمان زائد را در شرع تعبیر بعرش و کرسی نموده اند لیکن این همه مبنی بر تکلفات و دور از کار ست چنانچه
پوشیده نیست زیرا که محتمل ست که این هفت آسمان را یک ملک مدبر بحرکت یومیه که شامل کل اجرام ست تحریک
می نموده باشد و همه ستارهای ثابته بر پشت آسمان زحل مرکوز باشند و زحل و رشحن آن آسمان پس بیش از
هفت آسمان ثابت نشود و انچه در اوصاف عرش و کرسی و در روایات شرعیه آمده ست اکثرش

فائدهٔ سوم در بیان طبقات آسمان

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

منطبق برین وفلک نمی شود پس اولی همین است که عدد آسمانها را بهفت اعتقاد باید نمود و وای آن عرش و کرسی را ثابت باید کرد
ابو الشیخ از حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه روایت کرده است که نام آسمان دنیا رفیع و نام آسمان هفتم براج است و ابن المنذر از
ابن عباس رض روایت نموده که سید السموات السماء التی فیها العرش و سید الارضین التی انتم علیها و ابن ابی حاتم از حبه عرنی روایت
نموده که سمعت علیا ذات یوم یحلف الذی خلق السماء من دخان و ماء و بیهقی در کتاب الاسماء و الصفات از ابن عباس رض روایت
نموده که تفکروا فی کل شئ و لا تفکروا فی ذات الله فان بین السماء السابعة الی الکرسی سبعة الاف نور و هو فوق ذلک و نیز
درینجا باید دانست که تعدد عرش و کرسی یعنی جدا جدا بودن آنها بدلیل قطعی ثابت نیست بلکه از دلائل بسیار چنان مستفاد میشود که بالای
هفت آسمان بفاصلهٔ بسیار و توسط انوار بیشمار جسمی است نورانی که همان جسم را گاهی بعرش مسمی فرموده اند و گاهی بکرسی و آن جسم
به تمام آسمانها و زمین محیط است چنانچه در آیهٔ وسع کرسیه السموات و الارض نیز اشاره ازین معنی داده اند و الله اعلم بالجمله آدمی را که باین
شرافت ممتاز ساختند و جمیع ما فی الارض را برای او پیدا کردند و هفت آسمان را برای کار و بار او درست ساختند ازان است که او جامع
هر دو اسرار است اسرار خدائی و اسرار عالم و قابل خلافت او تعالی است بر جمیع عالمیان زیرا که حق تعالی مخلوقات کونا کون را آفریده
است از علویات و سفلیات و با وجود خالقیت و مالکیتی که دارد بجهت کمال بی احتیاجی هیچ چیز از اشیای عالم منتفع نیست زیرا که انتفاع
را بهر چیز که فرض کنیم احتیاج بآن چیز لازم است و او تعالی موجی از وجوه ما و به چیزی از چیزها احتیاج ندارد زیرا که احتیاج منافی صمدیت
او است پس لابد شد از مخلوقی که تخلق باخلاق الهی و اتصاف باوصاف او تعالی و نفیذ اوامر و نواهی او و سیاست مخلوقات دیگر
و تدبیر امور آنها و حفظ نظام آنها و مشغول کردن آنها بطاعت الهی از و سر انجام تواند شد و الا این همه مخلوقات کونا کون معطل و بی کار
مانند و حکمت منافی آنست پس باین تدبیر کویا منافع جمیع مخلوقات را بواسطهٔ این خلیفه استیفا نمودن منظور افتاد چنانچه گوینده گفته است
بیت سر که عندلیب است پر وای زر ندارد + یا رسن گل است و گل را کمیت تر ضرر است + و این خلیفه را واجب است که بعد
از خلقت جمیع انواع پیدا شود تا استیفای منافع جمیع مخلوقات ازو متصور گردد و مخلوقات دیگر مانند مصالح و اسباب خانه که در کنخدا بیت
ضرور میباشند قبل از وجود او مهیا گشته بلسان استعداد خود تقاضای وجود این خلیفه نمایند و زبان حال آنها باین مقال مترنم گردد
که مصرع متی ترکب الناقة المسرحة + و آن مخلوق بیست که انسان زیرا که قبل از وجود او از ذوات الشعور الاراده بیش از
دو قسم موجود نبود ملائکه و جن ملائکه شایان آن نیستند که استیفای منافع مخلوقات علوی و سفلی توانند نمود زیرا که از اکثر وجوه احتیاجات
مبرا و معرا مخلوق شده اند زن و فرزند و خورش و پوشش و لوازم این امور ایشان را در کار نیست که شهوت و غضب ندارند و جن هر چند
شهوت و غضب دارند لیکن قوت خیالیه بر قوت عقلیه ایشان غالب است بحدی که هر چه را تخیل میکنند آن را حقیقت می پندارند مانند طفل
نی سوار که خود را حقیقة اسپ سوار میداند و چوب سواری خود را لوازم فرسیت ثابت میکند پس اگر جمیع مخلوقات را در منافع آنها مصروف
ساخته آید غیر از تخیل آن منافع از ایشان سر انجام نخواهد شد و منظور ظهور حقائق آن منافع است بی کم و کاست و نیز از جنیان تصرف
ثابت مستقر و الهی که مصدر آثار ثابته دائمه تواند بود بجهت غلبهٔ خیال و تلون اقوال و افعال آنها ممکن نیست چنانچه گفته اند شعر فلم
تدم علی حال تکون بها + کما لونت فی اثوابها الغول + بلکه اگر نظر انصاف کرده آید واضح گردد که رتبهٔ جنیان بنسبت برتبهٔ آدمیان مانند مرتبهٔ تقالان بهر پیمانه
نسبت بآن فرقها که قولا و فعلا و شکلا و لباسا حکایت آنها میکنند و ظاهر است که ع لیس التکحل فی العینین کالکحل پس جنیان را بسبب این صفات مبینه و قدرت
فائقه نفوذ در منافع و مشاغل قدیمه غلبه نیست مزاج ارواح ایشان تخلق بجمیع اخلاق الهی مثل صبر و حلم و رزانت نفس و مانند آن ممکن نیست و نه باکثر مخلوقات
مثل قلعه و حویلی و عمارات و سلحه و مانند آن انتفاع و احتیاج است پس این فرقه نیز مانند ملائکه استیفای منافع جمیع مخلوقات

بیان تخصیص خلافت بآدم
مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نمی توانند کرد چنانچه اتصاف بجمیع نعوت ربانیه و تخلق بجمیع اخلاق الهیه از شان نمی تواند میسر شد پس از جمیع مخلوقات آدمی است که مستعد برای
سزاواری این منصب گردیده و اگر کسی از اینها منکر این معنی شود او را قصه حضرت آدم تذکیر کن وَاِذْ قَالَ رَبُّكَ یعنی و یاد ده آن وقت
را که فرمود پروردگار تو برای اظهار فضیلت آدم قبل از پیدایش او تا بعد از پیدایش او را کسی بچشم حقارت ننگرد و از اطاعت فرمان او عار
نکند لِلْمَلٰٓئِكَةِ یعنی فرشتگان را زیرا که منافع جمیع مخلوقات در حقیقت بدست فرشتگان است زیرا که برای محافظت هر مخلوق و برای ظهور
خواص آن همین فرقه معین و منصوب اند اگر کردش آسمان و ستاره است بدست آنهاست و اگر بارش باران است یا روئیدن نبات
است یا کون معادن در کوهستان است نیز حواله آنهاست پس تمام عالم بمنزله شهری است معمور که در دست فرشتگان سپرده اند و فرشتگان
را عامل و کارکن مقرر ساخته تا وقتیکه اینها اطاعت خلیفه وقت نکنند تصرف او در هیچ چیز جاری نشود و مثلا اگر انسان تخمی را در زمین
بکارد تا وقتیکه موکلان اثبات اطاعت او ننمایند نشود و درخت از زمین نه برآید و معنی خلافت متحقق نشود و کرده ها ناکرده برابر شود
و هر گاه این فرقه تن باطاعت دهند باز از هیچ چیز عصیان و سرکشی متصور نشود و همیشه هر چه از آدم آید بهمان اختیار هر چیز بدست آنهاست و
حیوانات و جنبان هر چند شوخی از اراده و اختیار دارند لیکن در مقابله تسخیر ملائکه آن اراده و اختیار مجبوری و بیچارگی محض انجامد مثل بیچاره شدن
جنبان در وقت استحضار موکلان و بیچاره شدن جانوران در دست صائدان خود پس چون پیش بندی قبول خلافت آدم از تمام
عالمیان منظور بود تعیین شد که اول فرقه فرشتگان را بادی رام کرده شود تا هر چیز چاره و ناچار باد کردید گی نماید و لهذا در وقتیکه خلافت
ظاهره آدمیان در عهد حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام باوج کمال خود رسید جنبان و باد و دیگر مخلوقات بی سر را فرشتگان چاره و ناچار
مسخر کردند و حکم رانی بر آن مخلوقات واقع شد بلکه در ابتدای عهد حضرت آدم نیز علی نبینا و علیه السلام بجانوران همین قسم تسخیر قسری
بوقوع آمد چنانچه در تواریخ مذکور است و لهذا باز جمیع موجودین آن وقت خطاب را خاص بفرشتگان فرموده ارشاد نمودند که
اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً یعنی تحقیق من کرداننده ام در زمین خلیفه را که خلافت من نماید و در شیای زمین تصرف کند و چون تصرف
در اشیای زمین بدون تصرف در اسباب آن اشیا که مربوط بآسمان است متصور نیست پس هر چند آن خلیفه از عناصر زمین پیدا شود و در محل کون
و فساد ساکن بیستقر کرد اما در وی روحی آسمانی نیز خواهیم دمید که بسبب آن روح فرشتگان آسمان موکلان کواکب نیز حکم رانی نماید و آنها را
بکار خود بصرف سازد چنانچه گوینده گفته است بیت گدای مصطبه ام لیک وقت مستی بین ؛ که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم ؛ و طریق دادن
خلافت آن خلیفه را آن بود که روح او را نمونه صفات خود عطا فرمودند از علم و حکمت که عبارت از دریافت کلیات و قواعد است و اراده و اختیار
که بسبب آرای کلیه منبعث میشود و قصد نظامات کلیه و اظهار آن نظامات در عالم و ابقای آن نظامات تا قرون و دهوری نماید و از سمع و بصر و
کلام که در تفسیم این مراد و تشبیث این مهم صرف میشوند و از اقدرتی داوند که نمونه قدرت خود است بآن معنی که چنانکه قدرت کامله الهی سبب
وجود حقائق متناصله ثابته الآثار است همچنان قدرت این خلیفه بجمع و تفریق و تحلیل و ترکیب و حکایت و تصویر سبب مصنوعات مختلفه گردیده و هر یکی
از آن مصنوعات حقایق مختلفه الآثار که علی مر الدهور و الاعصار باقی و ثابت باشند بر منصه ظهور جلوه گر شدند پس در جمیع صفات و آثار آنها حکایت
و انموذج صفات علیای الهی گشته و معنی خلافت متحقق شده و در علم و حکمت بمرتبه رسید که قواعد کلیه هر نظام را دریافت نمود و علم
طب و علم فلاحت و علم بیطره و بزدوره و علم کیمیا و قلب اجسام معدنیه را استخراج کرد گویا حفظ نظام ابدان انسانی و حیوانی و نباتی
و معدنی را در قابوی خود گرفت بلکه بنظام اصلاح نفس و ترقی بخشیدن روح آسمانی از درجه پست بدرجه بلند و خط
مرتبه سلوک را نیز مالک گردید و باین علم شریعت و در ملکوت آسمان نیز تصرف کردن گرفت و طریق تسخیر قوای
کوکبیه را و رام کردن ملائکه موکله را نیز دانست و مقدرت بمرتبه رسید که در مخلوقات الهی جمیع معضی از انها بلا بعضی

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مثل شهد و سرکه در انگبین و شوره و کبریت در بارود و قند و ملیله در شراب یا بتفریق بعضی از بعضی مثل ازاله سمیت و جبیت از ماهی و ازاله سمیت از فلزات مقتوله یا تحلیل اجزای بعضی از مخلوقات مثل کشیدن کلاب و عرقیات یا ترکیب اجزای مختلفه الکیفیات از بعضی مخلوقات مثل تریاق فاروق و مثروذیطوس و احداث مزاجی دیگر در انها یا بالقای صوری در مخلوقات الهی مثل آوانی و اقسام زیور که از اجسام سخت می سازد و توپ و بندوق که از انها می گیرد و آن قسم تصرف کرد که حقایق بیشمار و خواص جدیده غایة المقدار بروی کار آورد و در سمع و بصر آنقدر وسعتی پیدا کرد و تعمق نمود که باستعانت آلات رصدیه ستارها را بر آسمان شمردن گرفت و مقادیر حرکات اجرام علویه را از دقایق و ثوانی و ثوالث دیدن آغاز نهاد و باستعانت آلات موسیقی مسموعات بسیار را بروی کار آورد و هریک ازان مسموعات که عبارت از نغمات مختلفه اند در لذات و کیفیت حقیقی شدند بحیثیاتها که قوت سامعه بشر ازان متمتع و بهره مند گردید و در کلام وسعتی و تعمقی که دارد نهایتش پیدا نیست کلام خود را در انحای مختلفه و اسالیب متعدده جلوه داده هجو و مدح و بیان حسن معشوق و دیگر مضامین دلفریب را بروی کار آورد و انچه نمونه قدرت الهی در مصنوعات کونا کون از جمع و تفریق و تحلیل و ترکیب و حکایت و تصویر میکرد در عالم لفظ و معنی آن را جاری ساخته کارخانه را برچیده که هرگز در خیال کسی از مخلوقات دیگر نمی گنجد عالم لفظ و معنی را نمونه عالم اجسام و ارواح کردانید باز در حفظ آن مصنوعات غیر قاره طرفه تدبیری اندیشید که باستعانت اقلام و قراطیس آن امور غیر قاره را ثبات و دوام داد و تفوش خطیه آن الفاظ را قائم مقام آنها کرد و درین باب سحر کار بها نمود و اهمال و اعجام و اعراب و سکون را بلکه اظهار و اخفاء و دیگر دقایق خفیه را بصورها محفوظ داشت تا مردم دور افتاده در زمان و مکان بآن منتفع شوند و چون مدار این خلافت بر دو چیز بود اول علم بقواعد و کلیات هر نظام از نظامات الهیه دوم توجیه اختیار و قصد بحسب آن تا حکایت آن نظام نماید یا بحفظ و ابقای آن نظام کوشد ملائکه را این معنی حاصل شدن امکان نداشت زیرا که اول آنها را علم بقواعد و کلیات هر نظام حاصل نمی تواند شد منتهای کمال آنها همین ست که قواعد و کلیات نظامی را که بآن تعلق دارند و خدمت آن نظام می نمایند بشناسند مثل قوت بصریه در بدن آدمی که از نظام اصوات و متعلقات آنها بی خبر محض ست یا قوت سمعیه که از نظام الوان غافل مطلق ست و علی هذا القیاس جمیع قوی و حواس که هریکی بکاری مشغول ست اگر بکار دیگر مشغول شود در شته آن کار برهم شود دوم توجیه قصد و اختیار بحسب ایرای معلومه خود نیز از انها ممکن نیست زیرا که اختیار آنها را بطور آنها وانگذاشته اند بلکه مقید و محصور رضای خود داشته و تابع امر خود گردانیده و ما ننتزل الا بامر ربك لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یومرون و قابل این منصب کسی ست که اختیار او را بطور او واگذارند بلکه اراده خود را تابع اراده وی سازند تا هر چه را اراده کند خود سر انجام آن فرموده باو حواله نمایند و عصیان و مخالفت امر نیز از و متصور باشد و لهذا قوی و حواس انسان را قابل خلافت ایشان نداشته اند لیکن ملائکه از لفظ انی جاعل فی الارض خلیفة فهمیدند که چون این خلیفه در زمین پیدا شود و از عناصر مختلفه زمین بهره بردارد لابد او را میلی بلذات سفلیه و رجلیت و دیعت خواهند نهاد که هم مواد او مقتضی این میل اند و هم غرضی که از خلافت او منظور ست یعنی انتفاع بمنافع مخلوقات زمینی بدون این میل سر انجام نمیشود پس در و قوت شهویه نیز بوجه ام خواهد بود و قوت غضبیه او نیز برای دفع مزاحم و معارض جوش خواهد کرد که مقتضای بعض اجزای او بلکه مقتضای صورت جامعه اوست و این هر دو قوت موجب برهمی نظامات صالحه خواهند گردید لهذا بطریق استفسار و استکشاف و بسبب الهی قالوا یعنی عرض کردند که پیدا کردن خلیفه در زمین اگر محض برای آنست که زمین را آباد کنند و اصلاح آن نمایند پس این معنی بدون احتیاج او بسوا شیای مذکوره ممکن نیست چون او را احتیاج بچیزهای سفلی بهم رسید قوت شهویه او بجوش آمد و هر گاه دیگران با و در استیفاء لذات سفلیه مزاحمت و معارضت نمایند تا قوت شهویه او در آنوقت بصورت غضب نمود اشده بقتل و قتال و جدال منجر خواهد گردید پس اگر دین را تقسیم خلیفه برای عمارت و اصلاح زمین در نظر قاصر ما موافق حکمت تو نمی نماید آیا تصرف میکرد او در آن زمین من یفسد فیها یعنی کسی را که فساد کند در آن زمین نیز اگر وجود او

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از عناصر مختلفه که داعی بلذات سفلیه اند صورت خواهد بست و هرگاه نمونه صفات کاظمه تو در روح او تجلی خواهد فرمود آن همه را وکار لذات سفلیه صرف خواهد کرد و در اتباع شهوت آن صفات پاک را بکدورت ملوث خواهد ساخت مثلا علم و حکمت او در استیفای لذات بوجوه حیل و تدبیرات شیطانیه خرج خواهد شد و قدرت او در جمیع ماکولات و مشروبات و مساکن محرمه خرج خواهد شد و اراده و اختیار او بمعاصی و قبائح متعلق خواهد گشت و سمع و بصر او در شنیدن لغویات و نظر ملاهی و غیبت و نمیمه و هزل و ملاحظه امارد و نسوان ملیحان خواهد رفت و کلام او در مدح و خوشامد متکبران و هجو و مکوهش نیکان فحش و سب و لعن و طعن مبذول خواهد گردید پس این قسم مخلوق را که بنیه شهوت و غضب باشد نمونه صفات خود بخشیدن از قبیل قلاده جواهر و مروارید را طوق گردن سگ ساختن بست و این مخلوق بمقتضای جزو ناری خود که از جمله عناصر بدن اوست بدین قدر اکتفا نخواهد کرد بلکه هرگاه کسی از ابنای جنس او با او در استیفای لذات مقصوده او مزاحمت خواهد کرد آتش غضب او مشتعل خواهد شد و بجنگ و قتال خواهد برخاست وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ یعنی خواهد ریخت خونهای بسیار را جانوران چرنده را برای خوردن گوشت آنها و گرفتن پوست آنها خواهد کشت و همچنان پرنده را بلکه ماهی دریا را برای لهو و شکار گرفته خواهد کشت و بهر نوع خود را برای دفع مزاحمت بر ملک و مال خواهد کشت و ظاهر است که بهترین مخلوقات زمین حیوانات تند و افضل اجزای حیوان خونست که جزو قریب ابدان آنهاست چون این قسم جنس عزیز و شریف را باین بی صرفگی ضائع کند دیگر توقع اصلاح از وچه قسم بدیشت و اگر از پیدا کردن این خلیفه منظور آنست که پروردگار خود را بکمالات الهیه شناسد و از نقصان و قصور منزه و پاک داند و کمالات او را و پاکی او را زبان بیان اظهار نماید پس ما درین امر چه قصور داریم وَنَحْنُ نُسَبِّحُ یعنی و ما همه تسبیح میکنیم ذات پاک ترا آمیخته بِحَمْدِكَ یعنی بستایش تو بر کمالات ذات تو پس ادای حق ذات و صفات تو می نمائیم ادای حق ذات به تسبیح و ادای حق صفات بحمد وَنُقَدِّسُ یعنی و نیز پاک میدانیم افعال ترا از آنکه خلاف حکمت و عبث و سفه دران راه یابد و این تسبیح و تقدیس ما و حمد بر کمالات ذاتیه تو که از ما صادر میشود خاص ست لَكَ یعنی محض برای تست دیگری را دران شرکت نیست بخلاف این مخلوق ارضی که چون بنده حرص و هوای خود خواهد بود از هر طرف که حصول مطلوبی در اخواهد اندیشید تسبیح و تقدیس و حمد و ثنا او بهمان طرف مصروف خواهد شد و در ملاحظه سباب آن قدر فرو خواهد رفت که از مسبب غافل خواهد گشت پس در نظر ما پیدا کردن این مخلوق و دادن منصب خلافت با او موافق حکمت چه خواهد بود حق تعالی در جواب این عرض ملائکه قَالَ اِنِّیْ اَعْلَمُ یعنی فرمود هر آینه من میدانم از قصور تسبیح و تقدیس شما و قاصر بودن شما بخلافت ما بر تمام عالم من و ظهور مقتضای اسمای لطیفه و قهریه من مَا لَا تَعْلَمُوْنَ یعنی آنچه شما نمیدانید زیرا که معنی خلافت الهیه و تجلی اوصاف بانیه از خواص جمله اجتماعیه ترکیبیه ست پس ترکیبی میباید که جامع مر عالم باشد هم شهوت و غضب و ان ضروریست که تعلق روح با بدن بدون آن هرگز پاینده و باقی نیست و هم قوت عقلیه پاک و لابدست که حکایت ما فی الکون و انطباع نظام کل در ان متصور شود و نتایج ترکیب این هر سه قوت بظهور رسد و ظاهر ست که هر طبقه از ملائکه را اطلاع بر کمالات خود حاصل ست پس حمد آنها واقع نخواهد شد مگر بازای آن کمالات نه بازای آن کمالات که فوق و تحت آنها باشند و همچنین تسبیح و تقدیس نیز واقع نخواهد شد مگر مقید و محصور به نقصانی که ضد آن کمالات نمی تواند بود پس ترک نصب خلیفه جامع را در مقام مشوره باین تقریرات عرض کردن از ملائکه مانند آن ست که قوی و جوارح شخص بوی عرض کنند که حاجت پروردن غلامی نیست ما همه کفایت میکنیم این نمیفهمند که غلام پرورده و تربیت یافته حامل هیئات جامع مالک و مربی خود خواهد شد و قوی و جوارح او بیش از یک شان را اظهار نمی تواند کرد پس بوجود آنها در حصول هیئات جامعه کفایت نمی تواند شد و آنچه از مفاسد و شرور قوت شهوت و غضب که کردند دران از دو چیز غفلت و زریدند اول آنکه چون شهوت او مصروف کارخانه حق شود کدام کدام نتیجه عمده از و بظهور رسد که هرگز در حوصله ملائکه مستکن نبود مثل غلبه عشق الهی و شوق و غلیان محبت و همچنین هرگاه قوت غضب او در کارخانه حق صرف شود جان بازی و شهادت و جهاد و غیرت دین بظهور رسد دوم آنکه اگر در عالم مصدر شرور و قبائح موجود نباشد معنی تکلیف و

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بعثت رسل و نزال کتب و کارخانه وحی و امر و نهی و ترغیب و ترهیب و وعد و وعید همه برهم شود و صورت مجازات در آخرت و آبادی
دار الثواب و العقاب متحقق نگردد و این همه شیون الهیه عظیمه در پرده احتجاب و تعطل مانند چنانچه گوینده گفته است بیت در کارخانه عشق
کفر نا گزیر است + دورخ کار بسوزد گر بولهب نباشد + و نیز گفته است بیت قاتلش غازی و مقتولش بود صاحب شهید + هیچ کافر اندرین
دنیا به چشم کم مبین + باقی ماند فایده چند که خبردار کردن آنها ضرور است اول آنکه چون اراده الهی متعلق به پیدا کردن این قسم مخلوق و اداء
منصب خلافت با و متعلق شد بود پس اظهار کردن این غرض با ملائکه بر چه وجه داشت و در اخبار باین امر فرشتگان را چه حاصل این قسم
اخبارات در مقام مشورت میشود و حقیقت مشورت انتعاش عقل و یکران است حق تعالی که در هر چیز مستغنی است از غیر خود چرا با کسی مشوره
نماید جواب آنکه حقیقت خلافت چنانچه در تفسیر گذشت استیفای منافع عالم و تصرف در آنهاست و منافع عالم بتمامها در دست ملائکه است
چنانچه گذشت پس عاملان و کارکنان این معموره فرشتگان اند و چیزهای دیگر بلند آلات عمل و موضوع الصناعه اند قبل از نصب خلیفه که مهمات
فرمان او بر ایشان واجب کرد و ایشان را اطلاع دادن و بر امی اطاعت فرمان او سخر کردن ضرور بود زیرا که اگر اول وهله بر ایشان خلیفه
منصوب میشد و ایشان در استحقاق خلافت او قدحی میکردند امر اطاعت کما ینبغی صورت نمی بست و قبل از پیدایش نصب خلیفه چون
شبهه ایشان زایل گشت باز در اطاعت کمال رغبت و نشاط قدم خواهند نهاد و بعضی از مفسرین گفته اند درین معامله منظور آنست
که بندگان بدانند که در کارهای عمده مشوره با اهل آن کار ضرور است زیرا که حق تعالی با وجود استغنا از مشوره مشوره فرمود خطاب را بصورت
مشوره القا فرمود پس بندگان که بسبب نقصان عقل و عدم علم بعواقب امور سراسر محتاج بمشوره اند البته ترک مشوره نکنند و لهذا در
حدیث شریف وارد است ما خاب من استخار و لا ندم من استشار و بعضی از صوفیه رح گفته اند که هر چه در عالم کون حادث میشود
اول صوتی قبل از حدوث میباشد در عالم قضا باز در لوح محفوظ باز در لوح محو و اثبات که از اکثر اشعالات شرع تعبیر بسمای و نیاهم
فرموده از پس لفظ قال ربك للملائكة کنایه است از نزول صوت این اراده درین مراتب بی آنکه سخنی و کلامی و اظهاری و مشوره در میان باشد
چنانچه آدمی را در حال خود تامل کردن بسیار این مراتب میرساند زیرا که هر چه بر اعضاء و جوارح آدمی که عالم کون و شهادت اویند از اقوال
و افعال ظاهر میشود اول او را وجودی میباشد در مرتبه روح او که ماورای غیب الغیب اوست باز در قلب او که غیب الغیب اوست باز
در قوای نفسانیه او که غیب اولی و سمای دنیای اوست باز بر جوارح و اعضا ظهور می پذیرد فائده دوم آنکه در حقیقت فرشته که آن را در
لغت عربی ملک نامند روح را با وجود اتفاق بر ثبوت آن حقیقت اختلاف بسیار است اکثر مسلمین و یهود و نصاری بآن رفته اند که ملائکه
اجسام لطیفه نورانیه اند و حق تعالی آنها را قدرتی بخشیده است که بسبب آن می توانند که خود را باشکال مختلفه و صورتهای متفاوته
ظاهر نمایند و اصحاب مجاهدات از جهت مکاشفه بر آن صورتها مطلع میشوند و بعضی اوقات اصحاب حاجات و ضرورات را نیز صور غریبه
و آثار عجیبه آنها برای حل مشکلات و کفایت مهمات نمودار می کرده و چنانچه در تواریخ حکما مسطور است که جالینوس را در دی در
بکر لاحق شد هر چند معالجات کرد نافع نیفتاد و لخت بدنش روزی در خواب دید که گویا شخصی نورانی شکل او را می فرماید که فصد
شریانی که بر پشت دست راست است در میان نرانگشت و سبابه این مرض ترا مفید خواهد شد از خواب که برخاست آن رگ
را تجسس نمود فصد کرده شد و در شرائع بتواتر ثابت شده است که کثرت ملائکه بحدی است که بر کثرت مخلوقات دیگر آن را
قیاس نتوان کرد و در حدیث شریف وارد است که آواز می کند آسمان و اوراند اوار است که آواز نماید زیرا که در آن آسمان هیچ
جا موضع قدمی نیست مگر که در آن موضع فرشته ایست مشغول بسجود یا برکوع و آنچه از حال اهل جنات این فرقه ازدی احادیث
صحیحه بثبوت پیوسته است که بعضی از آنها حاملان عرش اند و بعضی از آنها اکابر ملائکه که کارهای عمده و تدبیر آنها بایشان است مثل حضرت جبرئیل علیه السلام

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

صاحب صور وحی اند و حضرت میکائیل که صاحب رزق و غذا اند و حضرت اسرافیل که صاحب لوح محفوظ و حامل صور و نفخ ارواح اند و حضرت عزرائیل که ملک الموت اند و از ان جمله خازنان بهشت اند و از ان جمله زبانیه و نفخ اند و از ان جمله محافظان بنی آدم اند از آفات و بلیات و از انجمله نویسندگان اعمال بنی آدم اند و از ان جمله سرکلان اند بحفظ نظام این عالم مثل ملک الجبال و ملک البحار و غیرها باید دانست که جمهور علمای امت اجماع دارند بر آنکه فرشتها بجمیع اصناف خود از جمیع گناهان محفوظ و معصوم اند و آیات صریحه بر این مضمون گواه است مثل قوله تعالی بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون و دیگر آیات ازین جنس بسیار است و درین قصه بچند وجه خلاف این عقیده متبادر میشود چنانچه فرقه حشویه بآن وجوه تمسک کرده عصمت فرشتگان را منکر شده اند از انجمله آنکه گفته اند اتجعل فیها من یفسد فیها و این طریق اعتراض است و اعتراض بر خدا گناهی است بس بزرگ و از ان جمله آنکه بنی آدم را بسبب تقبل و فساد کرده اند و این از باب غیبت است و غیبت از کبائر است و از ان جمله آنکه در خودستائی و راز نفسی کرده گفته اند که نحن نسبح بحمدك و نقدس لك و این دلالت عجب می کند و از ان جمله آنکه حق تعالی ایشان را فرمود که ان کنتم صادقین پس معلوم شد که ایشان کاذب بودند و از ان جمله آنکه حق تعالی فرموده است الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات و الارض و ازین عبارت معلوم میشود که فرشتگان را در آنکه او تعالی عالم بکل معلومات است شکی و شبهه بود و از ان جمله آنکه قول ملائکه سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا بر بیان عذر و توبه و دلالت میکند و عذر و توبه بدلیل صدور گناه است و جمهور علما ازین وجوه جواب داده اند که غرض ایشان از گفتن اتجعل فیها من یفسد فیها اعتراض بر خدا نبود بلکه بیان آنکه ما را وجه حکمت درین اراده معلوم نمیشود تشفی باید فرمود و بیان اشکال برای طلب جواب بی ادبی نیست چنانچه جمیع تلامذه را با استاد این خود همین طریقه معمول و مرسوم است و قاعده هر عاقل است که چون در حق کسی اعتقاد حکمت کامله داشته باشد و از ان کس فعلی را معلوم بکند که وجه حکمت آن پوشیده باشد بی اختیار از راه تعجب استفهام مینماید و میگوید که سر تو در این فعل چه خواهد بود و غیبت بنی آدم که درین سوال واقع شد برای تعرض محل اشکال است نه بقصد تحقیر و اهانت و این قسم غیبت حلال است چنانچه در وقت استفتا و بیان صورت مسئله تجویز کرده اند و منه ما ورد فی الحدیث الصحیح ان هند ازوجة ابی سفیان قالت بحضرة رسول الله صلعم ان ابا سفیان رجل شحیح ای بخیل ممسك و لا یعطینی ما یکفینی و یکفی ولدی فقال رسول الله صلعم خذی ما یکفیك و یکفی ولدك و خود از اینجا بقصد عجب نبود بلکه برای عذر ازین سوال حال خود را بیان کردند یعنی این سوال ما ازان جهت نیست که در نزاهت و کمال حکمت تو شبهه و شکی داشته باشیم زیرا که ما همیشه بتسبیح و تقدیس و حمد و شکر تو مشغول ایم بلکه سوال ما محض برای طلب وجه حکمت است تا این سر پوشیده ما بدانیم و فرمودن حق تعالی ایشان را ان کنتم صادقین دلالت بر کذب صریح ایشان نمیکند بلکه مراد آن است که شما بتسبیح و تقدیس خود و از حمد و شکر خود را کامل می پندارید چنین نیست و اگر امری خلاف واقع را بغلط فهمی شخصی مطابق واقع انگاشته آن خبر هر آنرا کذب مذموم نتوان گفت بلکه در ان صورت اگر ان خبر را مؤکد بقسم کند نیز ماخوذ نمی شود چنانچه در تفسیر آیه لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم بیاید ان شاء الله و همچنین فرمودن خدای تعالی ایشان را که الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات و الارض دلالت بر وقوع شبهه و شکی از ایشان نمی کند بلکه برای دانایی ایشان آنچه او را معلوم داشتند و در وقت سوال ازان غافل شده بودند و همچنین گفتن ایشان سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا اعتذار و توبه است دلالت نمی کند که بر وقوع ترک اولی زیرا که سوال از تفاصیل وجوه حکمت و افعال الهی شان اهل کمال نیست اینها را ایشان اجمالی حکمت او تعالی از این قسم سوالات زبان بندی میکند فائده سوم آنکه انی جاعل فی الارض خلیفة ارشاد فرمودند و خالق فی الارض خلیفة نفرمودند و حال آنکه مناسب بلفظ خلق لکونها فی الارض چنان مینمود که خالق می فرمودند چنانچه در جای دیگر همین قسم ارشاد شده انی خالق بشرا من طین نکته درین تعبیر باشد جوابش آنکه منظور درین جا بیان دادن

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خلافت ست بنوع انسانی و معنی خلافت بدون این چیز نمی تواند شد یکی بدن ارضی که از عالم خلق ست دوم روح سماوی که از عالم امر ست پس لفظ خالق درین مقام مناسب نبود تا دلالت فقط بر یک جزو از اجزای او نکند و در جاهای دیگر منظور بیان خلافت نیست بلکه محض بیان خلقت اوست لهذا دران مقامات لفظ خالق چسپان افتاد فائدهٔ چهارم خلیفه را می باید که جانشین کسی باشد و حکایت اقوال و افعال او نماید آنکس کیست جواب آنکه نزد محققین آن کس ذات پاک حضرت حق ست و انسان خلیفهٔ اوتعالی ست در زمین چنانچه در حق بعض افراد این نوع صراحةً خلافت اسد ثابت شد مثل حضرت داؤد ع که در حق ایشان ارشاد شده ست یا داؤد انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق و نزد بعضی از مفسرین مراد خلافت جنیان ست که قبل از پیدایش حضرت آدم ع بچند هزار سال در زمین متصرف بودند و منافع زمین را بحسب حاجات خود صرف میکردند و در روایات ابن عباس و دیگر مفسرین صحابه رض نیز قصهٔ تصرف جن در زمین و فتنه و فساد آنها باهم منقول و مشهور ست چنانچه حاکم آن را تصحیح نموده فائدهٔ پنجم آنکه خلافت الهی تمام نوع انسان را ثابت ست و هیچ گاه این نوع بتمامه فاسد نمی شود زیاده حق نمی برآید چنانکه خلافت پیغمبر ع مجموع این امت من حیث المجموع ثابت ست و لهذا اجماع این امت از خطا معصوم بخصوصیتی که حضرت آدم ع راست آنست که دران وقت نوع انسانی منحصر در ذات شریف ایشان بود بعد از ایشان آن کمال بتوحد تکثر و انشعاب پیدا کرد پس هر هر فرد را از افراد انسان خلافت الهی نرسید بلکه مجموع من حیث المجموع و بر تقدیر وجود کفار و فساق و بدوضعی آنها در معنی خلافت مجموع نوع اشکالی نمی آید و اگر بر هر فرد انسان را خلافت الهی ثابت کنیم ثابت نمی آید زیرا که معنی خلافت استیفای جمیع منافع عالم ست و استخراج حقائق صناعیه بنحو اصها و آثارها و این معنی در هر هر فرد ثابت نیست بالبداهة پس هر هر فرد خلیفهٔ او تعالی نمی تواند شد و لفظ خلیفه که مفرد واقع شده نیز اشعاری میکند بانکه منظور خلافت حقیقت و همدانیه مشترکه در جمیع افراد این نوع ست والا خلفای فرمودند فائدهٔ ششم آنکه علما را اختلاف ست در انکه فرشتگان از کجا دانستند که این خلیفه در زمین فساد و خونریزی خواهد کرد بعضی از علما گفته اند که فرشتها حال آدمیان را بر حال جنیان قیاس کرده این حکم برآوردند چنانچه از ابن عباس و کلبی رض منقول ست و بعضی گفته اند که چون حق تعالی فرشتگان را فرمود که انی جاعل في الارض خليفة عرض کردند که ربنا ما یکون الخلیفة حق تعالی فرمود یکون له ذریة یفسدون في الارض و یتحاسدون و یقتل بعضهم بعضا بدازان فرشتها عرض کردند اتجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدماء و این توجیه از ابن مسعود و دیگر صحابه رض منقول ست و بعضی گفته اند که ملائکه عمدهٔ را اطلاع بر لوح محفوظ حاصل بود و عوام ملائکه بعضی مکتوبات لوح را از اکابر خود تلقی میکردند خبر وجود این خلیفه و دیگر افعال شنیعهٔ او نیز ازین راه بایشان معلوم شده بود بلکه در بعض روایات چنین وارد شده ست که چون حق تعالی آتش را پیدا کرد فرشتها از دیدن آن خوف شدید بهم رسید عرض کردند که این مخلوق بر اکدام چیز آفریده ست حق تعالی فرمود برای عاصیان و نافرمانان و دران وقت تمیز از ملائکه مخلوق صاحب شعور و اراده موجود نبود چون ارشاد شد که انی جاعل في الارض خليفة دانستند که مصدر معصیت و نافرمانبرداری همین مخلوق خواهد بود و بعضی گفته اند که چون خلیفه نائب خداست در حکم و قضا و ظاهر ست که احتیاج بحاکم نمی شود مکرر در وقت تنازع و تظالم پس لفظ خلیفه بطریق التزام دریافتند که فساد و شر واقع خواهد شد و در تفسیر وجهی دیگر برای دریافتن ملائکه این معنی را گفته اند یاد باید کرد فائدهٔ هفتم ازین آیت معلوم شد که خونریزی و فساد در زمین نزد خدا بدترین گناهها ست و همچنین نزد ملائکه و لهذا همین گناه را در مقام اظهار بدی و خساست این خلیفه بحضور خداوند عرض نمودند و نیز معلوم شد که بعقل ناقص خود سوال از تفاصیل وجوه حکمت الهی در افعال و احکام او نوعی از سوء ادب ست فائدهٔ هشتم درین جا تمهٔ این قصه مخدوف ست زیرا که غرضی متعلق بتمام قصه نبود بلکه انچه دربیان سزاوار خلافت دخل داشت از تمام آن قصه التقاط فرموده

بیان آنست که قصه مخدوف بعد از تمام قصه حضرت آدم

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ارشاد نموده اند و تمام قصه آنست که ابو الشیخ و دیگر محدثین رض از ان حضرت ع روایت نموده اند که چون حقتعالی خواست که آدم را پیدا کند جبرئیل را فرستاد و فرمود
که از تمام روی زمین از سفید و سیاه و سرخ و شور و شیرین و نرم و سخت قبضه را برداشته بیار که ازان قبضه مخلوقی را خواهم آفرید چون جبرئیل پیش زمین رفت و خواست که
قبضه ازان بردارد زمین پرسید که چرا از من میگیری جبرئیل گفت که حقتعالی از تو مخلوقی را خواهد آفرید که خلافت زمین با و خواهد بخشید و چنین و چنان خواهد
و ثواب و عقاب خواهد افتاد زمین گفت که من بعزت خدا پناه میگیرم از انکه ازمن قبضه برداری که بعضی ازان نصیب جهنم شود جبرئیل برگشت و عرض کرد که باخدایا
زمین بعزت تو پناه گرفت من باو باز نیامدم و عزت تو بر خشم و تعرض نکرد حقتعالی میکائیل را فرستاد میکائیل نیز همین اسلوب برگشته آمد باز اسرافیل را فرستاد او نیز
برگشته آمد باز ملک الموت را فرستاد ملک الموت زاری زمین را نشنید و گفت که من مطیع فرمان الهی ام بزاری تو از اطاعت حکم الهی باز نمی توانم ماند حقتعالی
کا قبض ارواح باو سپرد و فرمود که این قبضه خاک را در موضعی که حالا کعبه معظمه در انجا بنا شده جمع نماید بعد ازان فرشتها را حکم شد که خاک مذکور را کلا
کنند و تا چهل روز بران خاک باران بارید سی نه روز باران غم و اندوه و یکروز باران خوشی و شادی و ازین سبب است که اوقات غم و اندوه آدمی را بیشتر از اوقات
خوشی و شادی می باشد بعد ازان آن کلابه را خشک کردند تا انکه مانند سفال کوزه گران گشت و بجنبش باد ها آواز میکرد چنانچه در جای دیگر آن کلابه خشک
شده را صلصال کالفخار فرموده اند بعد ازان فرشتها را حکم شد که آن کلابه خشک شده را درمیان مکه و طائف در وادی نعمان که محل عرفات
ست بره انداختند و حقتعالی بدست قدرت خود ازان سفال قالب آدم را مصور ساخت فرشتگان چون چنین این صورت کاهی ندیده بودند از راه تعجب در او
میگشتند و از خوبی صورت او حیرت میکردند ابلیس نیز برای دیدن آن قالب آمد و گرد او بر گردید و گفت که ازین قالب چیز تعجب میکند که بسبب مجوف
جا بجا کاواکیها دارد بی پر دن سر نشود اگر کاواکی او را پر کنند بسبب زیاده گشتن و اگر کاواکی او را پر کنند اعصاب و متمدد شوند و در حرکات کاهلی نماید پس ازین
قالب کاواک و هیچ حال کاری نیاید مگر انکه در سینه او جانب چپ حجره ایست بی در میدانم که در وچه چیز پنهان ست شاید که همان مقام مقام لطیفه ربانی
باشد که بسبب آن استحقاق خلافت بهم رساند بعد ازان روح را حکم شد که در ان قالب در آید و در کاواکیهای آن جسم پر شود چون روح نزدیک قالب مصور
رسید دید که مقامیست تنگ و تاریک از در آمدن در ان مقام استادگی کرد او را از حضور خداوندی بکره در قالب در آوردند بنور روح در سر شد در آمد بود که
عطسه زد و بالهام خداوندی کلمه الحمد لله بر زبان راند حقتعالی جواب فرمود که یرحمك الله کذا رواه الحاکم و صححه عن ابن عباس و بیهقی
در کتاب الاسماء والصفات از ابن مسعود و جماعه دیگر از صحابه کرام رض روایت نموده که چون روح تا کمر حضرت آدم ع رسید جست کرده برخاست
هنوز که روح در پائین بدن ایشان نارسیده بود بزمین افتاد حق تعالی فرمود که خلق الانسان من عجل بعد ازان که در تمام بدن ایشان
روح سرایت کرد حکم شد که بر جماعه فرشتگان که در کرکن و بر ایشان سلام علیک بگو و ببین که ترا چه جواب میدهند حضرت آدم ع بر فرشتگان که در
کروند و گفتند السلام علیکم فرشتگان گفتند و علیک السلام و رحمة الله حکم شد که همین کلمات را تحیت تو و تحیت ذریت تو گردانیدم حضرت
آدم ع عرض کردند که ای خداوند من ذریت من چیست فرمودند که ذریت تو در هر دو دست من ست ازین هر دو دست هر کدام را اول
اختیار کنی مکنونات آندست را اول بتو بنمایم حضرت آدم ع عرض کردند که اول من دست راست پروردگار خود را اختیار کردم و هر دو
دست پروردگار من راستند حقتعالی اول دست راست را بر پشت ایشان گردانید و از پشت ایشان نیک
بختان را که تا قیام قیامت پیدا شدنی اند بر کشید و ایشان را بتصویرات آنها در دست خود نمود باز دست دوم
را بر پشت ایشان گردانید و بدبختان را بر کشید و تصویرات آنها را بایشان نمود چون حضرت آدم ع تصویرات
ذریت خود ملاحظه نمودند دیدند که تفاوت بسیار درمیان آنها واقع شده و بعضی خوش شکل و بعضی بد شکل
و بعضی غنی و بعضی فقیر و بعضی دراز قامت و بعضی کوتاه قامت و بعضی صحیح الخلقه و بعضی ناقص عرض کردند که
خدایا اینها همه بندگان تو اند چرا اینهان را یکسان نیافریدی حقتعالی فرمود که اگر اینها را یکسان می ساختم

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بیچکس نگذرد من نمی گفت حالا که تفاوت درمیان ایشان واقع شد هر کس نعمتی را که بروی حاصل است خواهد شناخت و مراشکر خواهد کرد و بعد
ازان انبیا را دیدند که از سایر اولاد ایشان بنوعی عظیم امتیاز دارند که در باین هر دو چشم ایشان سپید رخشید از جملهٔ پیغمبران نور یکه بر جبین حضرت داؤد
سپید رخشید و در نظر حضرت آدم بسیار خوشنما آمد و همین است که حضرت داؤد از جملهٔ انبیا از فتار خطیه کشته اند و مدارک ان بتوبه و استغفار و بکا بحدی
نموده اند که هیچکس را از بشر آن مدارک ممکن نشد پس نور نبوت ایشان بنور توبه و ندامت مخلوط شده طرفه شعشانی و بهجت و حضرت آدم
را نیز همین قسم روداد که ایشان نیز کرفتار مخالفت امر عصیان فرمان الهی شد مدارک آن بتوبه و ندامت و استغفار و بکا و زاری بیش
از بیش نمودند لهذا نور داؤدی را با نور حضرت آدم مناسبتی تمام بهم رسید و هر قدر که مناسب افزون تر شود محبت زیاده تر کردد و حضرت
آدم بدین نور داؤدی عرض کردند که بار خدایا این بندهٔ تو کیست و چه نام دارد ارشاد شد که این پسر تو داؤد است عرض کردند که
عمر او چه قدر مقدر فرموده ارشاد شد که شصت سال عرض کردند که عمر من چه قدر است ارشاد شد که هزار سال عرض کردند که از عمر من
چهل سال کم کرده و عمر او افزون باید فرمود در حدیث شریف وارد است که چون از عمر حضرت آدم چهل سال باقی ماند ملک الموت
و عوان او پیش ایشان آمدند و کفتند که وقت وفات شما رسید حضرت آدم کفتند که هنوز از اجل من چهل سال باقی است فرشتکان کفتند که آن
چهل سال را شما به پسر خود داؤد داده اید حضرت آدم کفتند که مرا یاد نیست که من کسی داده باشم هیچکس از عمر خود هیچکس را نمیدهد آن
حضرت صلعم فرموده اند که حضرت آدم معامله داؤد و ستد را فراموش کرده منکر شدند و همین رسم در اولاد ایشان باقیست و ازهمان
وقت حکم شد که هر که کسی را چیزی بدهد میباید که هبه نامه بنویسد و شاهدی و کواهی طلب نماید تا عند الحاجت بکار آید و امام احمد و
ابن ابی شیبه از حضرت حسن بصری رض روایت کرده اند که چون حق تعالی حضرت آدم را و اولاد ایشان را نمود ملائکه عرض کردند
که بار خدایا این جمع کثیر را زمین کجایش خواهد کرد و حق تعالی فرمود که من برای کم کردن اینها چیزی را مقرر کرده ام و آن موت
است فرشتکان عرض کردند که اکر موت خود را اینها همچنان خواهند دید هر کز زندکانی بر ایشان کوارا نخواهد شد یاد کردن موت عیش ایشان
را تلخ خواهد ساخت حق تعالی فرمود که برای القای غفلت بر ایشان رشته دراز امل و امید با ایشان خواهم داد که بسبب آن از موت غافل
خواهند ماند و در صحاح سته و دیکر کتب معتبره حدیث وارد است که حق تعالی حضرت آدم را از جمیع اجزای زمین مقبوض فرموده پیدا کرد و
ازین است که آدمیان در رنک هم مختلف میباشند سرخ و سفید و سیاه و در طبیعت و خلق نیز مختلف میباشند نرم و درشت و در نیت
نیک و بد نیز مختلف میباشند خبیث و طیب و بیهقی در کتاب الاسماء و الصفات بروایت ابن مسعود رض آورده که فرشتکان از پیدا شدن
این خلیفه نهایت می ترسیدند که چون این خلیفه بر ما حکم رانی کند با او چه معامله واقع شود ابلیس آمد و قالب حضرت آدم را عضو عضوا
ملاحظه نمود و کفت لاترهبوا من هذا فان ربکم صمد و هذا اجوف لئن سلطت علیه لاهلکنه و دیلمی از ابو هریره رض مرفوعا روایت
آورده که هوا و بلا و شهوت را مدت چهل روز در کلابهٔ حضرت آدم خمیر کردانیدند و در صحیح مسلم و دیکر صحاح مرویست که آن حضرت فرموده اند
که بهترین روزها روز جمعه است زیرا که در همین روز حضرت آدم پیدا کرده اند و در همین روز ایشان را در بهشت داخل کردند و در همین
روز از بهشت بر زمین فکندند و در همین روز حضرت آدم وفات یافته اند و در همین روز قیامت قائم خواهد شد و در روایت امام احمد
و طبرانی و دیکر محدثان رض آمده که آن حضرت فرموده اند که بهشتیان تا وقتیکه در بهشت در آیند بی ریش و خالی بدن از مو باشند و رنکهای
ایشان سرخ و سفید و موهای سر ایشان پیچ و پیچ و چشمهای ایشان سرمه کین کویا کسی در سه ساله اند و همه ایشان بصورت حضرت آدم
باشند طول ایشان شصت دست و عرض ایشان مناسب همین طول و ابن سعید و ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن عساکر در تاریخ
خود از ابن عباس رض روایت آورده اند که حق تعالی حضرت آدم را از جمیع روی زمین پیدا کرده از شور و شیرین هر کدام از اولاد ایشان

mandegar.tarikhema.org
Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جزو شیرین غالب وارد او آخر به تلخی می گراید اگرچه مادر و پدر او کافر باشند و هر که از اولاد ایشان جزو شور غالب دارد او آخر به تلخی
اگرچه فرزند نبی باشد و چون منظور از پیدا کردن حضرت آدم خلافت روی زمین بود و خلافت را دو چیز لازم است اول دانستن
و فعال کسی که او را خلیفه کند تا موافق آن صفات و افعال از طرف خود سر انجام تواند کرد دوم دانستن چیزهای که زیر فرمان خلافت او
داخل اند تا با هر چیز آن معامله نماید که باو بایستی کرد و کلاه را در پا و کفش را در سر نپندارد پس حضرت آدم را تعلیم اسمای الهی و خلق ضرور افتاد
تا با سمای الهی در حقائق کونی تصرف نماید لهذا حق تعالی بعد از پیدایش حضرت آدم این علم را در دل ایشان انداخت بی آنکه
کلمه و کلامی و حرف و صوتی در میان باشد و علم آدم یعنی و تعلیم فرمود آدم را باین نهج که در دل او انداخت که فلان چیز را فلان نام
است و فلان چیز را فلان نام و آنچه درین مقام بعضی از علماء را اشتباه میشود که تعلیم اسما موقوف بر دانستن بعضی لغات است زیرا که تعلیم اسما
عبارت از این است که گویند که فلان چیز را فلان نام است و فلان چیز را فلان نام و فهم این کلام بدون دانستن مفهومات مفردات این
جمله ممکن نیست پس میباید که در تعلیم اسما آدم را دور لازم آید چه تعلیم اسما موقوف بر دانستن بعض از اسماء است و دانستن آن اسما موقوف بر تعلیم
و در جواب گفته اند که تعلیم اسما حضرت آدم را بدو وجه بود قدر ضروری را از آن که تخاطب و افاده و استفاده بر آن موقوف بود بوسیله
حرف و صوت و کلمه و کلام در دل ایشان انداختند و ما بقی را بوسیله الفاظ معلومه ایشان بیان فرمودند پس تطویل است لاطائل
از اول همین باید گفت که این تعلیم بوسیله الفاظ نبود بلکه بطریق القای القلب و هر چند همین منع تعلیم بعضی اسما حضرت آدم را متعارف
پیدایش ایشان بود زیرا که هنوز روح ایشان در پائین بدن نه در آمده بود که در شکم عطسه الحمد لله گفتند و در جواب آن یرحمک الله
شنیدند اما بعد از پیدایش ایشان را تعلیم عام و شامل شد و علم آدم الاسماء کلها یعنی نامهای همه چیزها را چنانچه ابن عباس رض فرموده اند که
علمه اسم کل شئ حتی القصعة والقصیعة و سعید ابن جبیر گفته است حتی البعیر والبقر والشاة و تعلیم نامها برای آن واقع شد که نام عبارت از
لفظی است که دلالت کند بر حقیقتی و منظور افاده علم بحقائق بود تا کار خلافت سر انجام تواند کرد و نام اقل آن چیزیست که بسبب آن امتیاز
در میان حقائق میشود و نیز منظور آن بود که خواص جمیع اشیاء منافع و مضار آن او را تعلیم کرده شود و طریق استعمال آن خواص نیز و مقدمه
این تعلیم آنست که او را اول نام هر چیز تعلیم کنند تا در وقت بیان آنکه فلان چیز فلان خاصیت دارد و فلان منفعت را از و بفلان طریق
توان گرفت و فلان مضرت را از و بفلان طریق ازاله توان کرد احتیاج به تطویل مسافت نشود و درینجا باید دانست که ما به الامتیاز آدم
از فرشتگان که بسبب آن بر ایشان تفوق حاصل کرده محض تعلیم اسما و معرفت حقائق اشیاء و خواص منافع و مضار آن نیست زیرا که بالقطع
ثابت است که قبل از خلقت حضرت آدم نیز بفرشتگان خطاب الهی متوجه میشد که فلان چیز را چنین کنید و فلان چیز را چنین چنانچه در همین
قصه گذشت که اول جبرئیل را برای گرفتن قبضه از روی زمین فرستادند و بعد از ان ملائکه دیگر را پس اگر فرشتگان را علم بحقائق و اسمای
آنحقائق حاصل نمی بود فرمان الهی را که در حق مخلوقات صدور میافت چه قسم بجای تواستند آورد بلکه امتیاز حضرت آدم از فرشتگان بدو وجه است
اول آنکه قبل از خلقت حضرت آدم فرشتگان را علم باسمای هر چیز حاصل نبود بلکه علم ایشان منحصر بود در انحقائق و اسماء که تعلق بکار و خدمت ایشان داشته باشد
و با دیگر حقائق و اسمای آنها کاری نداشتند و اطلاع بر آنها ایشان را حاصل نبود بخلاف حضرت آدم که ایشان را بجهت استخلاف تعلیم عام
واقع شد تا از منفعت هر حقیقت و مضرت آن آگاه شوند چنانچه حاکم و ابن عساکر مرفوعا روایت کرده اند که آنحضرت فرموده اند که حق تعالی حضرت
آدم را در ضمن تعلیم اسما هزار حرفت را از حرفتهای گوناگون تعلیم فرموده و ارشاد کرد که اولاد و ذریت خود را بگوای آدم که اگر شما صنعتی نتوانید کرد
از دنیا پس دنیا را باین حرفتها طلب کنید و دنیا را بدین طلب نکنید زیرا که دین خالص برای من است و ای بر کسی
که دنیا را بدین طلب نماید و دیلمی از ابو نافع روایت میکند که آنحضرت فرمودند که مثلت لی امتی فی الماء والطین یعنی

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تصورات است من در آب و گل یا خمیر بن نمودند و علمت الاسماء کلها علی آدم الاسماء کلها و درین آیه لفظ کلها که برای تاکید عموم اسما
فزوده اند برای همین نکته است که امتیاز آدم ع از فرشتگان همین تعلیم عام بود نه تعلیم اسماء و مع آنکه این تعلیم عام هم ابتداءً مخصوص
بحضرت آدم ع بود و بعد از آنکه حضرت آدم ع فرشتگان را از اسمای هر چیز خبر دادند و فرشتگان استعمال نام هر چیز را از حضرت آدم ع
و آدمیان شنیدند بعضی از ایشان را مثل حضرت جبرئیل ع و دیگر اکابر ملائکه ع علم نامهای هر چیز حاصل گردید زیرا که بالقطع از شرایع
ثابت است که حضرت جبرئیل ع و دیگر ملائکه کبار پیش انبیاء ع می آمدند و در هر چیز بحث و تفتیش میکردند و ما موختهٔ فرمان می آمد
و هیچگاه در افاده و استفاده و کفت و شنید درمانده نشده اند و استفسار نکرده اند که فلان نام نام چه چیز است و این لفظ چه معنی دارد
و حقیقت فلان چیز چیست آری این تعلیم عام ابتداء بحضرت آدم ع بالخصوص واقع شد تا اقرونی علم ایشان بر فرشتگان خصوصا
علمی که متعلق بسیاست و خلافت است ظاهر گردد و لهذا بر محض تعلیم حضرت آدم ع اکتفا نشد بلکه ثم عرضهم علی الملئکة یعنی باز
پیش آورد حق تعالی آن نامها را بر فرشتگان باین طریق که تصورات آن چیزها که نامهای آنها حضرت آدم ع را تعلیم فرموده بودند
بفرشتگان نمودند فقال انبئونی باسماء هؤلاء یعنی پس فرمود که خبر دهید مرا ای فرشتگان بنامهای این چیزها زیرا که نام کمترین ممیزات
حقائق ست و استحقاق خلافت را معرفت حقائق و امتیاز در میان آنها شرط ست اگر شما را از نامهای این چیز خبر خواهد بود دعوی استحقاق
خلافت از شما ممکن خواهد شد و الا چون از نامهای این چیزها بی خبر باشید خلافت که عبارت از تصرف در اشیاست چه قسم از شما سر انجام خواهد
و هر چند شما بظاهر استحقاق خلافت را ادعا کرده اید لیکن این ادعا لازم کلام شماست پس شروط این ادعا را ثابت کنید ان کنتم
صادقین اگر هستید شما راست گو در کلام خود که نحن نسبح بحمدك و نقدس لك زیرا که معنی این کلام آنست که تسبیح و تقدیس ما
باوج کمال رسیده ست و حمد و شکر ما بنهایت انجامیده و ظاهر ست که کمال تسبیح و تقدیس آنست که بجمیع اسمای الهی باشد و همچنین نهایت
حمد و شکر آنست که مقابل هر کمال و هر نعمت الهی باشد و این را علم بجمیع اسمای الهی و جمیع اسمای کونی و جمیع کمالات و نعمتهای او تعالی درکار
ست و بدون معرفت حقائق عالم تفصیلا این علم صورت نمی بندد و امتیاز در میان حقائق بوجوه کثیره ست که ادنای آن وجوه امتیاز بنام
ست اگر این قدر هم شما را حاصل نشد پس دعوی تسبیح و تقدیس علی الاطلاق و حمد کامل از شما چه قسم راست آید باقی ماند در اینجا بحثی چند
که تفسیر آن ایجاب را در این مقام مذکور میکنند اول آنکه اکثر علما باین آیت تمسک کرده اند بر آنکه مقرر کردن الفاظ برای معانی ابتدا از
جانب حق ست زیرا که در این آیت فرموده اند که وعلم آدم الاسماء کلها و اگر واضع الفاظ برای معانی آدم یا اولاد آدم می بود تعلیم از
جانب الهی گنجایش نداشت لیکن از این آیت معلوم میشود که وضع لغات مقارن پیدایش حضرت آدم ع نبود بلکه قبل ازان بزمان بسیار
و فی الواقع همچنین ست زیرا که قبل از پیدایش حضرت آدم ع نامهای فرشتگان چیزهای دیگر که فرشتگان را بسر انجام آن چیزها خطاب می شد مقرر بود
و تخاطب فرشتگان باهم و فهمیدن مضمون احکام الهیه بواسطهٔ الفاظ که از ایشان واقع می شد بالقطع والیقین قبل از پیدایش حضرت
آدم ع متحقق بود و کسانیکه وضع لغات را باصطلاح آدم و آدمیان میدانند از مکالمات ملائکه باهم صریح غفلت میکنند و آنچه گفته اند
که مقصود تعلیم اسما حضرت آدم ع را آنست که خدای تعالی در دل ایشان داعیه انداخت که متوجه بوضع الفاظ شدند باز طریق وضع را
بایشان تعلیم نمود چنانچه معنی وعلمناه صنعة لبوس لکم نیز همین ست ظاهر الفساد ست زیرا که تکلیف دادن ملائکه بآنکه از الفاظ
و معنی موضوعه باصطلاح آدمیان خبر دهند از قبیل تکلیف ما لا یطاق خواهد شد و مفاسد بی حاصل خواهد گردید زیرا که اگر کسی بر اصطلاح کسی مطلع نباشد
در علم او چه قصور و آن دیگر را بر وجه مزیت و الا علما عرب بسبب بی اطلاعی بر اصطلاحات اتراک قصوری لازم آید و اتراک را
بر ایشان مزیتی متحقق گردد و آری سبب نداشتن علم لغات و اسما که در علم الهی برای معانی مخصوصه مقرر بودند علامت قصور ست و دانستن آن
دلیل

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دلیل ترجیح وفرمیت زیراکه هرقدر احاطه بمعلومات الهی بیشتر بهانقدر مناسبت وتشبیه بآن جناب بیشتر و فرط تشبیه بجناب الهی موجب بیشتر مخلوق
است دوم انکه ضمیر عرضهم ظاهرست که راجع بسوی اسماست اما باعتبار مسمیات ومسمیات اسما مشتمل برعقلا وغیر عقلا هردو بودند
این ضمیر را که مخصوص بعقلای مذکرین ست چرا آورده اند جوابش انکه عرض مسمیات بر ملائکه باعتبار وجود جسمی و شهادی آن مسمیات نبود که مظنه
تذکیر و تانیث و عاقلیت وغیر عاقلیت ست بلکه باعتبار وجود در روحی ملکوتی بود که همه مخلوقات بحسب آن وجود عاقل و درّاک و مبرا از تذکیر و تانیث
اند آری بسبب نبودن تانیث دران وجود الفاظ تذکیر وصیغ آن در حق آنها مستعمل میشود چنانچه در حق ملائکه نیز بهمین اعتبار الفاظ تذکیر
مستعمل شده سوم انکه صیغهٔ امر در اینجا برای تعجیز و الزام ست نه برای تکلیف و امتثال پس کسانیکه باین صیغه تمسک کرده تکلیف مالایطاق
را جائز داشته اند خطا کرده اند و لهذا ملائکه بمجرد شنیدن این امر و این خطاب اظهار عجز خود شروع کردند باین طریق که قَالُوا سُبْحَانَكَ
یعنی گفتند که پاک میدانیم ترا ای پروردگار ما از انکه در علم تو قصوری باشد یا در فعل تو عبثی واقع شود و خلاف حکمتی بوقوع آید و سوال ما نبود مگر برا
طلب هدایت و ارشاد زیرا که لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا یعنی هیچ علم حاصل نمیشود ما را مگر انچه تو تعلیم فرموده ما را و ازین ست که ما وجه حکمت پیدا کردن
این خلیفه را نمیدانیم و تسبیح و تقدیس خود را و حمد و شکر خود را کامل نگاشتیم و معرفت حقائق اشیا تفصیلا و ممیزات آنها ما را که از انجمله نامهای آنهاست
ندانستیم و اگر ما را از جناب تو ابتدا این علوم حاصل نشد محل اعتراض نیست زیراکه إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ یعنی بتحقیق تو نهایت دانائی میدانی
که حقائق ما مقتضی آن نیست که این علم را بلا واسطه از تو تلقی کنند لهذا این مخلوق را خلیفهٔ خود ساخته و قدرتی بر افعال داده و ما را برای
تتمیم جلوات و خدمت و دواعی او مامور ساختی تا ما نیز بواسطهٔ این خلیفه و خدمت این خلیفه بران افعال و بران حقائق مطلع شویم زیراکه
تو اَلْعَلِيمُ الْحَكِيمُ یعنی صاحب حکمت کاملی باین تدبیر حقائق ما را نیز ازین علوم بهره مند خواهی ساخت چون حق تعالی از ملائکه این عجز و تضرع
و اقرار بکمال علم و حکمت خود پسندید قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ یعنی فرمود که ای آدم خبر ده این فرشتگان را اگرچه در تجرد از علائق جسمانیه
از انسان بسیار کمتری و مقرر ست که هر قدر تجرد بیشتر اطلاع بر حقائق اشیا بیشتر بِأَسْمَائِهِمْ یعنی بنامهای این چیزها که بر ملائکه عرض
کرده ایم زیراکه این چیزها را بخواصها و منافعها و مضارها نمی توان دانست الا بعقلی که مشوب بوهم و شهوت و غضب نباشد یعنی
خاص بذات حضرت آدم چون این حکم شنیدند بیان آنحقائق و اسما و صفات آنها نزد ملائکه شروع کردند و نام هر چیز را بجمیع خواص
و آثار آن بر ایشان واضح ساختند فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ یعنی پس چون خبر داد حضرت آدم ع فرشتگان را بنامهای
آن چیزها با وجودیکه آن چیزها خارج از حد حصر و احاطه بود ند و درین بیان ایشانرا اصلا غلطی نشد فرشتگان از کمال احاطهٔ علمی حضرت
آدم ع متحیر شدند و در انوقت قَالَ یعنی فرمود حق تعالی برای مزید تاکید امر خلافت حضرت آدم ع فرشتگان را اَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ
یعنی یا نگفته بودم من باشما قبل از پیدایش این مخلوق که إِنِّي أَعْلَمُ یعنی بتحقیق من میدانم چیزها را که شما نمیدانید و غرض من ازین
کلام آن بود که من میدانم غَيْبَ السَّمَاوَاتِ یعنی چیزها ئیکه در عالم علوی پوشیده ست از اوضاع کواکب و حرکات افلاک بجمیع
خواصها و آثارها و با وجود انکه شما سکان عالم علوی اید هرگز آن اوضاع مکنونه را نمیدانید و این مخلوق با وجود انکه از عناصر سفلیه مخلوق ست
همه آنها را میداند و قرانات صغری و کبری و وسطی و عظمی را و کسوفات و خسوفات و دیگر اوضاع ستارها را پیش از حدوث آن اوضاع
بهزاران سال میداند و هریکی را بنامی مسمی میکند و استخراج احکام آن همه اوضاع جمعا و فردا می نماید و نیز میدانم من غیب کُلَّ أَرْضٍ طبعی انچه پوشیده ست
در عالم سفلی حال آنکه عالم سفلی بسیار نزد حس ظاهرست لیکن شما را هرگز طریق تکون نباتات و قلت اجسام معدنیه و طریق تولید حیوانات عجیبهٔ الشکل و فوائد
تبغیل و تلقیح صنائع ترکیب و تالیف مثل کردون کاو که حقیقی ست مرکب انسان و خشب و حیوان و آهن و غیر ذلک معلوم نیست و این مخلوق از بین قسم چیزها خصائص
بسیاری را میداند و صناعت آنرا می داند که علم شما بنامهای آن چیزها هم نمی رسد با وجود انکه از علائق سفلی که مانع تعقل و درا کند کمال تجرد دارید و أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ

tarikhema.org

یعنی و میدانم آن چیزرا که شما ظاهر میکنید یعنی از تسبیح و تقدیس و معرفت اسمای الهیه بقدریکه استعداد و حوصله شما تنجایش آن میکند و ما کنتم تکتمون
یعنی و میدانم آنچه شما او را پوشیده میدارید از قوی و افعال خود و اصلا بران مطلع نبودید که در ما آن قوی و افعال مخلوق اند مثل تصویر بنی آدم
در رحم و خدمت مساجد و السنت بذکر الهی و مجموعه مشاهد متبرکه صلحا و اعانت و امداد غازیان و حاجیان و تماشای مظهر اسم قهار و غفار
و مانند این هر واز اسمای الهی و رسانیدن ثواب و هدایا از زندگان بمردگان و فوائد اصعاد اعمال خیر و ترقی و اون سالکان راه خدا
و خدمت نمودن تجلیات شهودی و عالم مثال که برای کاملان اولاد این خلیفه شدنی است و انزال وحی و کتب الهیه و برپا نمودن
شرائع و ادیان و ملل و طرق و مذاهب و غیر ذلک حال آنکه این همه چیزها بالقوه در شما موجود بود و ظهور این چیزها موقوف بر وجود این
خلیفه و شته بود یم تا بواسطه این خلیفه شما را بر آن چیزها آگاه سازیم و شما بسبب خدمت این خلیفه آن کمالات بالقوه خود را بالفعل آرید
حالا که این خلیفه موجود شد و شما را ازین چیزها خبر داد و انستید که ما چه چیزها در خود داشتیم پس این حق عظیم است این خلیفه را بر کردن
شما که شما را از حقیقت خود آگاه ساخت و موجب مزید تقرب شما در جناب الهی گردید لازم آن است که این خلیفه را مانند او ستاذ
و مرشد فهمیده آداب تعظیم او بجا آرید باقی ماند در بجا بحثی چند اول آنکه چون ملائکه را علم بحقائق اشیا بطفیل حضرت آدم حاصل شد پس
چرا علمهم نفرمودند و انبئهم لفتند چنانچه انبئهم گفته بودند جواب آنکه کسب علم و مشق آن از استاذ خاصیت مائیت جمعیه انسانیه است
ملائکه را این ترقی ممکن نیست زیرا که کمالات ملائکه همه مقارن وجودات آنها میباشند آری بطفیل حضرت آدم هر قسم را از اقسام ملائکه از
جنس درکات خود چیز بسیاری حاصل شد که سابق ازان حاصل نبود اما این کثرت معلومات موجب ترقی مرتبه علم نمیشود چنانچه قوت
بصر در آدمی که بسبب کثرت مبصرات مرتبه او در علم از دیاد نمی پذیرد بلکه با وجود کثرت مبصرات ازو ممکن نیست که غیر از جنس
مبصرات چیزی دیگر را قبول نماید همچنین است حال ملائکه در ازدیاد معلومات خود بطفیل حضرت آدم و برای اشعار بهین نکته
انبئهم باسمائهم فرمودند و علمهم باسمائهم نفرمودند دوم آنکه این آیه و این قصه دلیل واضح است بر فضیلت و شرف علم زیرا که اگر در عالم امکان
چیزی دیگر برای علم باین حد شرافتی میبود البته در مقام اظهار فضیلت حضرت آدم بر ملائکه همان چیز را پیش میکردند و نیز ازین قصه معلوم شد که
ملائکه با وجود آنکه متوطنان مواطن قدس اند و عبادت و اخلاص ایشان بمراتب افزون تر از عبادت و اخلاص آدمیان است و طهارت
و عصمت ایشان لازم جوهر ذاتی ایشان است و در هر باب لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون شان ایشان و لی رغبتی و استغنا
از طعام و شراب و نکاح و سواری و دیگر حوائج سفلانی و علائق جسمانی مخصوص بایشان است و قدرتی که بر افعال شاقه دارند عشر
عشیر آن نصیب آدم و آدمیان نشده و رفع حجب و معاینه تجلیات الهی و سماع خطاب او تعالی بلا واسطه قرب و منزلتی که عند الله ایشان
را حاصل است بالبداهة آدمیان را میسر نیست و با این همه استحقاق خلافت ایشان را حاصل نشده زیرا که علم بحقائق کونیه نداشتند و سیاست
رعایای عالم کون و فساد را نمی توانستند ازین جا معلوم شد که عصمت و طهارت با کمال و درجه ولایت یا ظهور خوارق و کرامات
یا کثرت عبادت و زهد یا حصول فنا و بقا و مشرف شدن به تجلیات الهی و رویت عالم غیب و سماع هواتف از شروط خلافت نیست
فضیلتی که شرط خلافت است آنست که در علم سیاسات سه گانه یعنی سیاست منزلی و ملکی و ملی افزون تر باشد و در ورزش این سیاسات سه گانه
نیک کرده باشد و همین است مذهب اهل سنت و جماعت که مدار استحقاق خلافت را بر فضیلت درین علم قرار داده اند علما و حکما در باب تفضیل علم
سخنها گفته اند فقیه ابو اللیث سمرقندی گفته است که حاضر شدن در مجلس عالم از آنکه ازو فائده برد او را مسئله یاد دارد موجب هفت کرامت میشود اول آنکه در هر
متعلمان مدد میکرد و دوم ثوابی که برای متعلمان موعود است شریک میشود دوم آنکه مادت حضور در مجلس او کناهان بندیا میشد سوم آنکه چون از خانه خود بیرون طلب
علم برمی آید در ثواب که برای طالب علمان موعود است شریک میشود چهارم آنکه در حلقه علم در وقت نزول رحمت شریک میکردد پنجم آنکه تا وقتیکه مذکورات علمی را مسموع شنود

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در عبادت است ششم آنکه هرگاه مسئله و قضیه زامی شنود و فهم آن بکنهش نمی رسد تنگ دل نمیشود و خاطر از تکریر میکرد و پس روز مره منکشف میشود
شمرده میشود هفتم آنکه حرمت علم و ذلت فسق و جهل را خاطر لوی نشیند و از جاهلان و فاسقان تنفری او را پیدا میشود این است حال کسیکه
از مجلس علمای بهره است و حال کسی را که فوائد بیشمار دینی و اخروی از صحبت ایشان بر میدارد و قیاس باید کرد از حضرت امیر المومنین مرتضی علی
کرم الله وجهه مرویست که علم را بر مال بهفت وجه فضیلت است اول آنکه علم میراث پیغمبران است و مال میراث فرعون و هامان
و شداد و مرزوق دوم آنکه علم بسبب خرج کردن ناقص نمی شود بلکه افزون میگردد و مال بسبب خرج کردن ناقص میشود سوم آنکه مال
محتاج نگاهبان است و علم خود نگاهبان آدمی است چهارم چون آدمی می میرد مال را گذاشته میرود و علم همراه او در قبر آدمی در آید پنجم آنکه
مال نعمتی است خسیس الشر کافر مومن و کافر را بدست می آید و علم نافع حاصل نمیشود مگر مرد با ایمان را ششم آنکه هیچ فرقه از آدمیان نیست
الا که محتاج بعالم است در امر دین خود و فرقهای بسیار اند که بمالداران محتاج نمی باشند هفتم آنکه روز قیامت علم بر گذشتن پل صراط
قوت خواهد داد و مال موجب ضعف خواهد شد بعضی از حکما گفته اند که در قرآن مجید حق تعالی هفت چیز را فرموده است که باهم برابر نیستند
بلکه یکی از دیگری بهتر است اول هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون دوم قل لا یستوی الخبیث والطیب سوم لا یستوی
اصحاب النار واصحاب الجنة چهارم و پنجم و ششم و هفتم لا یستوی الاعمی والبصیر ولا الظلمات ولا النور ولا الظل ولا الحرور وما یستوی
الاحیاء ولا الاموات و مرجع این تفضیل در این اشیا الی هفت گانه تفضیل عالم بر جاهل است ازین جا معلوم شد که هر تفضیلی که هست راجع بر تفضیل
عالم بر جاهل است و لهذا در حدیث شریف عالم را بر عابد مرارا بر بعبارات مختلفه ترجیح داده اند و نیز حق تعالی در مقام تفضیل انبیا بعض
ایشان را بر بعض بهمین صفت بتعبیرهای این صفت ترجیح فرموده خصوصا هفت کس را از انبیا بهفت علم مراتب تفضیل داده حضرت آدم را
بعلم لغت که وعلم آدم الاسماء کلها و حضرت خضر را بعلم فرست که وعلمناه من لدنا علما و حضرت یوسف را بعلم تعبیر که وعلمتنی من
تاویل الاحادیث و حضرت داود را بعلم صنعت که وعلمناه صنعة لبوس لکم و حضرت سلیمان را بدانستن زبان جانوران که علمنا منطق
الطیر و حضرت عیسی را بعلم توریت و انجیل که ویعلمه الکتاب والحکمة والتوریة والانجیل و حضرت محمد را علم اسرار که وعلمك ما لم تکن
تعلم گفته اند که این هفت علم در حق این هفت پیغمبر ثمرات عجیب ظاهر نمود حضرت آدم را علم ایشان سجود ملائکه ساخت و حضرت خضر را علم ایشان
استاذی مثل حضرت موسی عنایت فرمود و حضرت یوسف را علم ایشان بادشاهی زمین مصر رسانید و حضرت سلیمان را علم ایشان زنی
مانند بلقیس با آن دولت و جاه و ملک و حشم و مال بخشید و حضرت داود را علم ایشان ریاست و بادشاهت رسانید و حضرت عیسی را علم ایشان
موجب زوال تهمت از مادر ایشان شد و حضرت محمد رسول الله را علم ایشان بخلافت کبری و شفاعت عظمی سرافراز ساخت اهل نکات گفته اند
که حضرت آدم را دانستن نامهای مخلوقات مسجود ملائکه گردانید و دانستن نامهای پروردگار و صفات او چه حد خواهد رسانید و حضرت خضر را علم ایشان
بصحبت حضرت موسی مشرف ساخت امت محمد را علم حقیقت و شریعت و طریقت اگر بصحبت انبیا رساند چه بعید اولئك مع الذین انعم الله
علیهم من النبیین حضرت یوسف را دانستن تاویل خواب از زندان دنیا نجات بخشید اگر مفسران این امت را تاویل کتاب الله از زندان
شبهات و از زندان آخرت نجات بخشد چه استبعاد حکایت کنند که شخصی بوسیله محکم ملازمت بادشاهی حاصل کرد و از بادشاه درخواست
که بدستور دیگر خواصان مراهم بخدمات خصوصا مامور فرمایند بادشاه فرمود که اول بروم علم حاصل کن تا قابل من شوی آن شخص نزد حضرت
امام محمد غزالی رح آمد و تحصیل علم شروع نمود بعد از آنکه لذت علم یافت و آثار صحبت ملوک را دانست بادشاه او را طلبیده امتحان کرد و بعد
از امتحان گفت که حالا قابل خدمت من شدی از طلب علم بس کن و بخدمت من مشغول شو آن شخص عرض کرد که وقتیکه
قابل خدمت شما بودم شما مرا قبول نکردید و حالا که من قابل خدمت خدا شدم من شما را قبول نمی کنم گفته اند که فضیلت علم

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بیان فضیلت علما

این بس شرف که سگ معلم شکار او حلال ست مختص بمرکت تعلیم با آنکه نجس الاصل ست مورچه ضعیف را حق تعالی باین مرتبه رکیت نیک نکته علمی آنقدر پسند فرمود که آن نکته را از زبان او در کلام منزل خود نقل نمود و تمام سوره را مضاف بآن مورچه ساخت و سورة النمل نام نهاد و آن نکته این ست که لشکریان انبیاء دین و دانسته بر مورچه ضعیف هم ظلم نمیکنند چنانچه از زبان او نقل فرمود که لا یحطمنکم سلیمان وجنوده وهم لا یشعرون پس قدر صحبت انبیاء را باید دانست که صحبت سرسری ایشان که لشکریان را میسر میشود آنقدر در تنویر باطن و دفع ظلم تاثیری نماید که دیده و دانسته بر مورچه ضعیف هم ستم نمی کنند پس وای بر حال کسانی که مصاحبان دیرینه پیغمبر را ظالم و غاصب حقوق خاندان پیغمبر خود دانسته گمان میکنند عقل این بیران تا بالغ بمراتب بکمتر از عقل آن مورچه ست و اعتقاد این منافق پیشکان در حق پیغمبر خود بهزاران درجه پست تر از اعتقاد آن مورچه در حق حضرت سلیمان ست و از آیات قرآنی که در فضیلت علم و عالمان وارد شده چیز بسیار ست که انشاء الله تعالی هر یک را در مقام خود شرح کرده شود و آنچه در خور این مقام ست آن ست که حق تعالی خوف خود را خاص نصیب عالمان ساخته و فرموده که انما یخشی الله من عباده العلماء و جای دیگر بهشت را نصیب خائفان کردانیده و فرموده ست که ذلک لمن خشی ربه پس از مجموع آیتین معلوم شد که بهشت خاص حصهٔ عالمان ست و بس و سبب آنکه علما را حق تعالی بخوف خود مخصوص ساخته ست آن ست که هر که چیزی را نداند محال ست که از و بترسد باز دانستن ذات چیز موجب ترسیدن از وی نشود بلکه سه چیز دیگر را نیز همراه دانستن ذات باید دانست تا خوف و ترس حاصل آید اول آنکه او را قادر توانا بداند زیرا که هر پادشاه را میداند که رعیت من بر افعال قبیحه من مطلع اند و آن افعال را مکروه و مبغوض هم میدارند لیکن از رعیت خود نمی ترسد زیرا که میداند که ایشان را قدرت مقابله و دفع من نیست دوم آنکه آن چیز را عالم بحال خود و پندارد زیرا که هر روز دو که از خزانهٔ پادشاهی چیزی میدزد و بالیقین میداند که پادشاه را قدرت تنبیه من حاصل ست لیکن پادشاه بحال من خبردار نیست از این جهت نمی ترسد سوم آنکه آن چیز را حکیم نداند زیرا که مسخره ها بحضور پادشاه افعال شنیعه میکنند و پادشاه را و دیگر امرای کبار را دشنامها میدهند و بالیقین میدانند که پادشاه و امرای کبار این افعال را [illegible] میدانند و بر منع و تنبیه قدرت دارند لیکن از راه مسامحت نفس باین افعال قبیحه و این دشنام بازی راضی و خوشنود نمیشوند از این جهت هرگز کسی نمی ترسد پس ثابت شد که ترسیدن بنده از خدا حاصل نمیشود مگر چون بداند که خدا بهر چیز داناست و بر هر چیز توانا ست و حکیم علی الاطلاق ست که منکرات و قبایح را پسند فرماید بالجمله از آنچه [illegible] علما همین طور کرد که حضرت آدم ع را مامور باستادی ملائکه مهبط وحی و فرشتگان حضرت حق تعالی ادای حق این استادی را از ملائکه خواست و بجهت تعظیم ایشان از ملائکه کناشید چنانچه برای شرح این معنی میفرماید واذ قلنا یعنی و یاد ده این کافران را که باوجود عاجز شدن از متابعت این کلام تن بانقیاد نمیدهند و بخضوع خشوع نمی آیند و تکبر و عناد می ورزند آن وقت را که گفتیم بعد از آنکه فرشتگان از بیان اسمای حقایق عاجز آمدند و آدم آنها اسماء را پیش ایشان بیان کرد و خلافت او بلا واسطه از جناب الهی ثابت گشت چنانچه بعاجز شدن این کافران از متابعت این قرآن نبوت تو و تعلیم قرآن بلا واسطه ثابت شده فسجد الملائکة یعنی همه فرشتگان را از علیین و سفلیین زیرا که خلافت آدم و فریت او بر همه آنها ثابت شده بود پس تخصیص ملائکه سفلیین مردود و مخالف روایات ست چنانچه ابن ابی حاتم و ابو الشیخ از ضمره روایت کرده اند که او گفت سمعت من یذکر ان اول الملائکة خر سجدا لله حین امرت الملائکة بالسجود لآدم اسرافیل فاثابه الله بذلک ان کتب القران فی جبهته و ابن سلکا از عمر بن عبد العزیز روایت کرده که چون حق تعالی فرشتگان را بسجود آدم ع فرمود اول کسیکه سجده کرد اسرافیل ع بود حق تعالی او را در جزای این عبادت این مرتبه بخشید که تمام قرآن را در جبهه او نوشت و معهذا آیت دیگر در قرآن مجید که فسجد الملائکة کلهم اجمعون ست آنقدر در عموم و استغراق صریح ست که تخصیص آن بجد تعریف میکشد و فی الواقع چنانچه سفلیان با وجود این خلیفه وسعت کمالات خود حاصل شده

غویان

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

علویان را نیز وسعت کمالات خود دست داد کارخانه بعثت انبیاء و انزال وحی و نصب شرایع و تعقیب و استقام و نهی از فواحش و جبابره و کارخانه مجازات اخروی از قبر گرفته تا بهشت و دوزخ و کارخانه سلوک الی الله از توبه و انابت گرفته تا فنا و بقا و کارخانه تجلیات و تدلیات و واقعات شعائر امه همه وابسته بخدمت علویین است پس چنانچه سفلیین خادم این خلیفه اند علویین نیز از خدمت این خلیفه خطر و نفی برداشته اند و این خلیفه نسبت بآنها نیز قبله تقرب الی الله گردید و حکم کعبه پیدا کرده بنابران همه ملائکه از علویان و سفلیان مخاطب باین خطاب شدند که اسجدوا لآدم یعنی سجده کنید بسوی آدم ع باین طریق که او را قبله سجود خود گردانید تا دلیل باشد بر اطاعت شما احکام ما را که در باره این خلیفه خواهیم فرمود گویا از اول شما باین سجود متهی و مستعد اطاعت امر الهی گردید و حق خدمات جزئیه این خلیفه که مناسب هر وقت تفصیلا در وقوع خواهد یافت شده باشید مانند آنکه پادشاهان حجابی را بجای خود ولی عهد خلیفه می سازند ارکان مملکت را حکم می کنند که با او مجرا و کذرانیدن نذور و دیگر افعال و اقوال تعظیم بجا آرند تا دلیل باشد بر اطاعت و انقیاد تفضیلی لیکن این نوع قبله ساختن مخلوقات دیگر یعنی مخلوقات را در حکمت الهی مشروط بدو چیز است اول آنکه آن قبله هم جنس خود نباشد بلکه غیر جنس خود باشد زیرا که در صورتیکه قبله هم جنس خود باشد تو هم اشتراک و اعتقاد استقلال پیدا میشود مانند سجود برای تصاویر صلحا که از جنس آدم و جن گذشته اند و آدم و جن در این امر یکجنس اند زیرا که در احکام تکلیفی هر دو شریک اند دوم آنکه این قبله ساختن بامر الهی باشد نه باشعار عقلی زیرا که چیزی را وسیله تقرب الی الله گردانیدن موقوف بر تطور شان الهی است در آن وقت باین طور خاص و علم و تطورات متجدده از آن قبیل نیست که عقل هیچ مخلوق بخودی خود آنرا تواند دریافت پس هر جاکه این دو شرط متحقق شود آن را قبله توجه گردانیدن در شرع جائز بلکه واجب میکرد و مثل کعبه معظمه و صخره السدره حق جن و انس و مثل حضرت آدم ع در حق ملائکه و ازین لازم نمی آید که قبله افضل از مستقبل شود زیرا که قطعا معلوم است که کعبه معظمه از ذات مطهر خاتم الانبیاء افضل نبود و معهذا قبله ایشان بود و مانا که نکته در تخصیص غیر جنس بقبله کردانیدن همین است که در صورت جنسیت ظهور افضلیت تامه نمی شود و بدون افضلیت تامه این معنی خلاف حکمت می نماید و شاید برای همین نکته در ربویا... عند اتحاد الجنس تفاضل حرام نوشته اند پس کسانیکه قبله کردانیدن حضرت آدم ع برای ملائکه استدلال بر افضلیت حضرت آدم ع بر جمیع ملائکه میکنند راه صواب نرفته اند و چون جمیع ملائکه از علویین و سفلیین باطاعت و انقیاد و اعزاز و اکرام این خلیفه مامور شدند جنیان که در آنوقت کوچک ابدالیان ملائکه بودند خصوصا ابلیس که بسبب کمال مخالطت با ملائکه فرشته غیر مثال برآمده بود بالاولی در این حکم داخل شد فسجدوا یعنی پس سجده کردند همه فرشتگان و تابعان ایشان از جن که در شعور و ادراک و فهم و خطاب حکم ملائکه داشتند الا ابلیس یعنی مگر ابلیس که در اصل از فرقه جن بود و بسبب کمال اختلاط با ملائکه در ایشان می گذرانید و سبب بازماندن او از سجده حضرت آدم ع آن بود که پیش از وجود حضرت آدم ع بچند هزار سال اولاد جان در زمین متصرف بودند و بحیوانات و نباتات بقدر استعداد حواصل خود منتفع می گشتند و بر آسمان نیز سیر و دور داشتند چون در میان فرقه جن فتنه و فساد و خونریزی بسیار شد حق تعالی فرشتگان آسمان دنیا را حکم فرمود که جنیان را از روی زمین دور کنید تا زمین از لوث ایشان پاک شود فرشتگان آسمان دنیا بر زمین آمده یاره را از اولاد جان کشتند و برخی از انها را که نخیه در جزائر و جبال متحصن شدند ابلیس از جمله آنها که در آن وقت عزازیل نام داشت و بکثرت علم و کوشش در عبادت از جمله اولاد جان ممتاز بود همراه فرشتگان بر آسمان دنیا رفت و عذر خود بیان نمود که من در زمین فساد و خونریزی با اولاد جان شریک نشدم حق تعالی او را بشفاعت فرشتگان آسمان دنیا از اخراج طرد محفوظ داشت او بطمع آنکه بجای جمیع اولاد جان من متصرف در تمام زمین شوم زیاده تر کوشش در عبادت شروع کرد و هر گاه بفرشتگان آسمان دنیا حکمی از جناب الهی میرسید که در فلان مهم چنین و چنان سعی کنید او بعین از همه پیشتر و پیشتر دران مهم سعی و مدد و سر انجام میکرد تا آنکه در فرشتگان آسمان دنیا او را قدری و وجاهتی بهم رسید و او دل خود متوقع منصب خلافت می بود تا آنکه حکم الهی بفرشتگان در رسید که انی جاعل فی الارض خلیفة از انجاست که

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این نصب من نخواهند او و آن همه عبادت و طاعت بیائی ایکان خواهد رفت بنابران عرق حسدش بجنبش آمد و دیک رشک او جوش کرد
و پی شکستن قید این خلیفه بود چون حکم سجود شنید بی پرده مخالفت نمود تا آنکه ابی یعنی ابا کرد از سجده کردن برای حضرت آدم و این ابا نه از راه
طلب وجه حکمت و استرشاد بود بلکه خود را بهتر از حضرت آدم دانست و استکبر یعنی تکبر ورزید از آنکه مثل منی را که از جوهر نیر آتش پیدا شده هاشم و از
قرون بسیار مشغول عبادت و طاعت بوده و در مشیت مهام و تنفیذ احکام الهی مساعی جمیله تقدیم رسانیده حکم فرمایند که برای هیچ مخلوقی که
از خاک تیره کالبد او را انجهمن ساخته باشند و هنوز مصدر کاری و تردد شایسته نشده و جودت و دوات جوهر بندگی او بمحک امتحان نرسیده
سجده نمایم و تن باطاعت و انقیاد آورم که صریح خلاف حکمت و ناقدردانی و تلاف حق خدمت من است و این استکبار او را کشیده
نشیده و آن حد رسانید که این حکم الهی را خلاف حکمت گفت و انکار حسن این امر نمود و کان من الکافرین یعنی و شد از کافران
بخدا زیرا که انکار حقیت امتثال امر قطعی الهی نمود و هر که انکار وجوب امتثال امری از اوامر قطعیه الهیه نماید کافر است مثل انکار وجوب نماز
و زکوة و مانند آنها پس منکران این قرآن را بفهمان که چون انکار یک حکم قطعی از احکام الهی موجب این کفر و ملعونیت شده باشد شما که
انکار جمیع واجبات قرآنی کنید با وجود آنکه بسبب عجز خود از تتبع قرآن بالیقین بالقطع دانسته اید که این قرآن کلام الهی است بچه حد از
کفر و ملعونیت خواهید رسید باقی ماند در این جا بحثی چند که از متعلقات تفسیر این مقام است اول آنکه از این آیات چنان مستفاد میشود که امر بسجود
ملائکه را بعد از پیدایش حضرت آدم و تعلیم اسماء ظهور عجز ملائکه از بیان آن اسماء واقع شد و از آیات دیگر که در قصه حضرت آدم در سوره های
دیگر واقع اند چنان معلوم میشود که قبل از پیدایش حضرت آدم فرشتگان را فرموده بودند فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا
له ساجدین و نیز این آیات را با آیات دیگر در وقت وقوع سجود نیز تعارض است زیرا که از ان آیات معلوم میشود که بمجرد نفخ روح
فرشتگان مامور بسجود آدم بودند جواب اول آنکه قبل از پیدایش حضرت آدم نیز حکم شده بود که حضرت آدم را بعد از پیدایش سجود نمایند اما وجوب
ادای سجود باین امر دیگر ثابت شد اند آنکه طفل نو آموز را گویند که پیش از رسیدن وقت نماز چون آفتاب برکرد وضو کن و نماز گذار و بعد
از گشتن آفتاب باز او را تقید نمایند که حالا وقت نماز رسید وضو کن و نماز گذار اما تعارض دوم پس دفعش آن است که مراد از نفخ روح ظهور
آثار آن نفخ است در مدارک ملائکه و اثر نفخ روح خاص الهی که مستوعب شئون کثیره الهیه تواند بود و بسبب همان روح قابلیت خلافت آدم
را بهم رسید این وقت حاصل شد که تعلیم اسماء او را ملاحظه نمودند و خود این جمعیت و استیعاب نیافتند و معهذا در آیات این مقام تصریحی نیست
بانکه قصه سجود بعد از قصه تعلیم اسماء و عجز ملائکه بوده باشد آری ترتیب بیان قصص متعلقه بخلق آدم این را اقتضا نمیکند و محتمل است که قصه
سابقه را در ترتیب بیانی متاخر آورده باشند بحث دوم آنکه حقیقت سجده پیشانی را بر زمین رسانیدن است و این معنی در شرع
برای غیر خدا جائز نیست و در اینجا فرشتگان را باد ای این فعل برای حضرت آدم امر فرموده اند وجه این امر چیست جوابش آنکه پیشانی
را بر زمین رسانیدن بدو طریق واقع میشود یکی آنکه برای ادای حق عبودیت باشد و این قسم در جمیع ادیان و جمیع ملل برای غیر خدا حرام
و ممنوع است و هیچگاه جائز نشده زیرا که از محرمات عقلی است و محرمات عقلیه به تبدل ادیان و ملل متبدل نمی شوند دوم آنکه
این نوع تعظیم مشعر بغایت تذلل است و غایت تذلل برای کسی سزاوار است که در غایت عظمت باشد و غایت عظمت آنست که
ذاتی باشد و عظمت ذاتی خاص بحضرت حق است در هیچ مخلوقی یافته نمیشود دوم آنکه برای تکریم و تحیه باشد مانند سلام و سر خم کردن و امثالهما
باختلاف رسوم و عادات و تبدل ازمنه و اوقات مختلف است گاهی جائز است و گاهی حرام در امتهای سابقه جائز بود چنانچه
در قصه حضرت یوسف و اخوان ایشان واقع شد که در خبر واله بعضا و در شریعت ما این طریق هم فیما بین مخلوقات حرام و ممنوع است
بدلیل احادیث متواتره که در این باب وارد شده و سجود فرشتگان برای حضرت آدم بهمین طریق بود زیرا که بسبب تعلیم اسماء حضرت آدم

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

راهنمائی و تفوقی بر فرشتگان حاصل شده بود از فرشتگان قبل از پیدایش ایشان نسبت بایشان سوء ادبی متوقع یافته بود برای مکافات آن
احسان و کفارت آن بی ادبی ملائکه را مامور باین نوع تعظیم و تکریم ساختند بحث سوم آنکه بعضی مفسران ظاهر من الجن را از فرشتگان شمرده
اند باین دلیل که او اگر از فرشتگان نمی بود بحکم سجده او را شامل نمی شد و در ترک سجده ملامتی و عتابی بر متوجه نمیشد زیرا که حکم سجده خاص بفرشتگان
بود و نیز استثنای او از ملائکه که در فسجد الملائکة الا ابلیس وارد است متصل نمی شد زیرا که استثنای غیر جنس متصل نمی باشد و متصل در استثنا اتصال
است لیکن صحیح آنست که ابلیس فرشته نبود چنانچه در تفسیر گذشت و در سوره کهف در حق او صریح فرمود و انه کان من الجن و در سوره سبا نیز قوله
بصریح است که و یوم نحشرهم جمیعا ثم نقول للملائکة اهؤلاء ایاکم کانوا یعبدون قالوا سبحانک انت ولینا من دونهم بل کانوا
یعبدون الجن و نیز در قرآن مجید ابلیس را در ذریت ثابت فرموده اند که افتتخذونه و ذریته اولیاء من دونی حال آنکه فرشتگان را ذریت نیست
زیرا که ذریت یعنی اولاد است و اولاد از توالد و تناسل مادہ پیدا میشود و در فرشتگان مادہ موجود نیست چنانچه حق تعالی در مقام انکار فرموده
است که وجعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناثا نیز فرشتگان را اجابجا بعصمت و طهارت وصف فرموده است و حال ابلیس
سراسر مخالف این وصف است و آنچه گفته اند که حکم سجده خاص بفرشتگان بود پس صحیح است لیکن اصالة خاص بفرشتگان بود و میان
خصوصا ابلیس بطریق تبعیت دران حکم داخل گشته بود مانند آنکه پادشاهان بلشکریان خود حکمی میفرمایند و آن حکم شامل ستربانان
و سائیسان و خواشان و پیلبان و تهدہ های لشکر میشود و بنا بر همین تبعیت استثنای ابلیس از فرشتگان بطریق اتصال صحیح میشود بحث
چهارم آنکه جماعه از مفسران باین قصه دلیل گرفته اند بر آنکه حضرت آدم از جمیع فرشتگان خواه علوی و خواه سفلی افضل بود زیرا که فرمودن
فرشتگان را لسجود حضرت آدم بی آنکه حضرت آدم را بر ایشان فضیلتی باشد خلاف حکمت است لیکن این استدلال وقتی صحیح میشود که سجده
حقیقة بسوی حضرت آدم باشد و اگر غرض از سجود حضرت آدم قبله ساختن ایشان باشد پس این استدلال صحیح نیست زیرا که قبله لازم
نیست که از مستقبل افضل باشد والا کعبه از پیغمبر افضل گردد و هو خلاف الاجماع بحث پنجم آنکه درین قصه دلیل واضح است بر فضیلت
سجود و آنکه از جمله افعالی که موضوع برای تعظیم اند سجده را شانی است عمده زیرا که ترک یک سجده که برای بنده بآن امر فرموده بودند
ابلیس را باین حال بدر رسانید که مستحق لعنت ابدی گشت ترک سجده های بسیار که برای خود در خواسته اند چه خواهد رسانید و در روایات
آمده که هر گاه دوزخ را در عرصات قیامت حاضر کنند و آتش او شعله بر آرد در آن وقت بر پل برای تمییز میان مسلمان و کافر و
مخلص و منافق امر بسجود شود مسلمانان خالص را سجده میسر آید و کافران و منافقان چون خواهند که بسجده روند پشت ایشان چون
تخته آهن گردد و خطاب در رسد که وامتازوا الیوم ایها المجرمون پس معلوم شد که همین سجده است که برای امتحان دوست و دشمن
و کافر و مومن مقرر شده و در ابتدا هم همین امتحان فرمودند و در انتها هم همین امتحان خواهند فرمود و در حدیث شریف وارد است چون
مرد مسلمان برای خدا در سجده میرود شیطان خاک بر سر خود می اندازد و ویلا مینماید و میگوید که این آدم را خد السجده فرمود و او بجا آورد
پس او را بهشت باشد و مرا السجود فرمود و من ابا ورزیدم پس مرا آتش دوزخ باشد و ازین جا معلوم شد که سجود غیر الله را علامت کفر ساخته اند زیرا که آدم زاد
را شرافت همین بس است که فرزند آدم است و آدم را همین شرافت بهمین رسید که بر ترک سجده او ابلیس ملعون شد اگر این فرزند ناخلف این فعل را برای بگری بجا آورد
شرافت پدید خود را برباد داده باشد ابن ابی الدنیا در مکائد الشیطان از ابن عمر رض روایت آورده که روزی ابلیس با حضرت موسی در خود
و گفت که ای موسی ترا حق تعالی برسالت خود برگزید و با تو هم کلام شد و من کینه کارم و میخواهم که توبه کنم شفاعت من کن تا
حق تعالی توبه مرا قبول فرماید حضرت موسی فرمودند که آری من در جناب الهی دعا میکنم که توبه ترا قبول کند حضرت موسی در دعا
مشغول شدند از جناب الهی فرمان رسید که حق تعالی توبه او را قبول کرد بشفاعت تو اورا بگو که بسوی قبر حضرت آدم سجده نماید تا عفو تقصیر

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

او کنم حضرت موسی این ماجرا را با ابلیس گفتند ابلیس گفت که من زنی را دیدم که سجده نکردم مرده او را بیا سجده کنم باز ابلیس بحضرت موسی گفت که شما را بر من چی ثابت شد که شفاعت من کنید من شما را فائده میدهم بنصیحت خود یا گوید که از من در سه حالت حذر دارا شوند که من در همین سه حالت بنی آدم را خراب میکنم اول در حالت غضب که من در این حالت بجای خون میدوم و چشم و گوش و زبان و دست و پای آدمی را از قبضهٔ اختیار او میربایم و هر چه میخواهم میکنانم دوم در حالت جنگ و قتال که در آنوقت خیال خانه و زن و فرزند در خاطر میگذرانم و او را باین خیالات از میدان جنگ میگریزانم سوم حالت خلوت با زن نامحرم که من در آنوقت در فن مشاطگی و دلالگی سحر کاریها مینمایم و در خاطر بردو بفنون تلبیس قصد معصیت می اندازم و ابن المنذر از عبادة بن ابی امیه روایت کرده که اول گناهی که در عالم شد حسد بود ابلیس را حسد آدم بران داشت که خلاف فرمان الهی کرد و ملعون شد بالجمله بعد ازین قصه حضرت آدم در زمین تنها میگشتند و هر جانور را غیر جنس خود میدید نفرت متوحش میشد و در دل خود آرزو میکرد که کاش شخصی هم جنس من پیدا شود که بصحبت او انست گیرم حقتعالی برین خواهش ایشان رحمت فرمود و روز جمعه دیگر در حالت خواب فرشتگان را فرمود تا پهلوی چپ ایشان را چاک کردند و از انجا زنی خوش شکل برآوردند که در یک لحه قد و قامت او درست شد باز آن پهلوی چاک کرده را وصل نمودند و درین بین الم و دردی بحضرت آدم محسوس نشد حضرت آدم چون از خواب بیدار شدند دیدند که از جنس من شخصی دیگر بر پهلوی من نشسته است پرسیدند که تو کیستی فرمان رسید که این کنیزک ماست نام او حوا برای انست تو پیدا کرده ایم حضرت آدم خواستند که دست باو رسانند حکم رسید که دست باو مرسان تا وقتیکه مهر او را ادا نکنی حضرت آدم عرض کردند که مهر او چیست حکم شد که مهرش آنست که بر محمد و آل او ده بار درود فرستی حضرت آدم عرض کردند که محمد کیست حکم شد که خاتم پیغمبران بیست از اولاد تو و اگر منظور پیدایش او نمیبود ترا پیدا نمیکردم حضرت آدم ده بار بر محمد و آل او درود فرستادند و فرشتگان شاهد گواه شدند و عقد نکاح درمیان این هر دو منعقد گشت بعد ازان در آخر روز آن جمعه حقتعالی فرشتگان را فرستاد که حضرت آدم و حضرت حوا را بانواع زیور و آرایش از باز و بند و کمربند و خلخال زرین و دستانهای مرصع بیاقوت و مروارید و دیگر پیرایها آراسته و پیراسته بر تختی از زر نشانده بر مثال پادشاهان ایشانرا بر داشته در بهشت داخل نمایند و قلنا یا آدم یعنی و گفتیم ما ای آدم هر چند ترا برای خلافت من و عمارت آن پیدا کرده ام لیکن ترا وضع خلافت و طریق عمارت آن معلوم نمیتواند شد مگر وقتیکه چندی در بهشت سکونت نمائی و حقائق بهشت را ملاحظه کنی تا نمونهای آن حقائق را در زمین بصناعت خود درست سازی و نیز عمارت زمین موقوف ست بر آوردن بعضی تخمها و بعضی آلات که در بهشت موجود مذ و در جای دیگر یافته نمیشود پس ترا باید که مانند باغبانی که او را برای کشتکار زمین افتاده یا باغ ساختن عرصه قرار دهند تا وقتیکه آن باغبان سیر ولایت میوه زار نخند و آئین و وضع باغ نشاندن و کشتکار کردن و اجرای جداول و قنوات و تلقیح و تعیل اشجار نه بیند از وی کار نیاید آن مهم ممکن نشود یا مانند معماری که او را خاوند بتعمیر قلعه و حویلی در جای حکم فرماید تا وقتیکه آن بیر عمارت نقشهٔ قلاع و قصور آباد ان خاوند خود ملاحظه نکند ساختن قلعه و برداشتن برج و باره ازوی ممکن نگردد پس قصد معموره بهشت نمائی و بر محض سیر و دور کنانی بلکه چندی بطریق اقامت و توطن اسکن و آنت یعنی سکونت اختیار کن تو در انجا تا کیفیت تعمیر و سر انجام کار باغ و بوستان و کشت و اجرای آب در انهار و جداول ملاحظه کنی و بسبب آن در تعمیر زمین عمل نمائی و این کار محض از تو سر انجام نخواهد شد بلکه در ضمن ملاحظه [illegible] یعنی و زن تو نیز سکونت کند در بهشت برای دو جهت یکی آنکه بچه زنان بست در تعمیر زمین از آرایش مکان و زیب و زینت و طریق استعمال زیور آلات و پوشاک بدین چیزهای بهشت بیاموزد و بر طبق آن بر زمین عمل نماید و تعمیر ذکوری و انوثی هر دو متحقق گردد اگر زن را این چیزها را در تمام زمین مانند خانه خواهد بود که کدبانو نداند یا کدبانوی عقل دارد زیرا که از مردان کارهای متعلق بزنان سر انجام نمیتواند شد دوم آنکه

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آنکه اگر زن تو همراه تو در بهشت نباشد خاطر تو متعلق بسوی آن زن نشود و قرار و تمکن تام در بهشت تو حاصل نشود زیرا که آدمی وطن و مکان را میداند که در آن مکان زن و فرزند دارد و بدون ایشان قرار و تمکن تام در بهشت حقایق آن عالم از تو ممکن نخواهد شد و شما را در آیه که در سکونت بهشت بر محض ذکر میوه های آنجا اکتفا نکنید زیرا که حقیقت ماکولات و مشروبات بدون اکل و شرب و دریافت زنها و بودن با او خواص و منافع و مضار بدون تجربه حاصل نمیکردد بلکه میباید که شما در میوه های آنجا تصرف کنید تا کیفیات آن میوه ها را دریابید و کلا منها رغدا یعنی و بخورید از آن بهشت خوردن بسیار توسعت زیرا که بمجرد چشیدن ماکولات و مشروبات بی آنکه از آنها سیر شوند کما ینبغی دریافت خواص و منافع و مضار آنها نمیشود و چون هر طبقه از بهشت آبی دیگر و هوای دیگر دارد و عمارات و منازل و قصور و انهار هر طبقه رنگهای مختلف ظاهر میکند پس شما هر دو را باید که در سکونت یک طبقه و خوردن میوه های یک قطعه از آن اکتفا نکنید بلکه حیث شئتما یعنی هر جا که خواهید شما هر دو سکونت ورزید و در میوه های آن تصرف کنید تا همه طبقات بهشت بجمیع ما فیها در خیال شما محفوظ باشد و هر کاه در زمین رو دیدنونه آن محفوظ خود را اظهار سازید و معنی خلافت داخلی و خارجی و ملی و مدنی باجتماع و مشورة زن و مرد باهم دریابید لیکن شما را با وصف این توسعه اطلاق لا تجعت برای ورزش قوی تکلیف و اجتناب از نهیات الهی که در جوهر جبلت شما ودیعت است و در وقت ظهور اثر خلافت شما در زمین جلوه کر خواهد شد منع کردن از بعض چیزهای بهشت نیز ضرور است تا با باحت مطلقه خو کر نشوید و پرهیز از مستلذات نفسانی و مرغوبات طبعی شما شاق نیاید و آن چیز ممنوع عنه میباید که از ان جنس باشد که قبح عقلی و طبعی در و متحقق نبود والا اجتناب از قبایح عقلیه و طبعیه بمقتضای جبلت انسانی هست انقیاد احکام شرع دران معلوم نمیشود بنا بران شما را میکوئیم که این درخت را از جمله درختهای بی انتهای بهشت بر خود حرام دانید و بی تحقیق وجه ضرر آن درخت احتراز اندیشی لازم شمارید و لا تقربا یعنی و نزدیک نشوید چه جای آنکه از وی چیزی کرفته بخورید هذه الشجرة یعنی با این درخت و اشارت بدرختی از درختهای بهشت فرمود نه بتعیین آن درخت که کندم بود چنانچه در اکثر روایات است و این عبارتیست که صحابه رض بمین بر اختیار نموده اند و وهب بن منبه چنین کفته است که هزار سال از ان کندم درجه مانند کردهٔ کاو بود نرم تر از مسکه و شیرین تر از شهد یا درخت انکور بود چنانچه از ابن مسعود و جعد بن هبیره منقول است و کفته اند که همین درخت است که از ثمره اش سکرات قوه میاز اند و در دنیا باعث فتنه و فساد میکردد و موجب بیعقلی و بی حیائی و انکشاف عورات میشود یا انجیر بود چنانچه از قتاده مرویست یا ترنج بود چنانچه ابو صالح از زید بن عبد الله بن قسیط روایت کرده یا درختی بود که هر که از ان بخورد او را حاجت تغوط بهم رسد چنانچه ابن ابی حاتم و ابو الشیخ از ابی صالح روایت کرده اند ضروری نیست و همچنین سوال از وجه حکمت و حرام ساختن آن درخت بیفائده بلکه مضر بغرض است زیرا که منظور از ین تحریم ورزش آدم و زوجه او بود تا در وقت تکلیف و حرام ساختن مشتهیات و مرغوبات که بهیچ وجه عقلا و طبعا ضرر آنها معلوم نشود تعلل و توقف نکنند و در حصول این غرض اکر بهر حرمت و عقلا و طبعا بر ایشان یا بر اولاد ایشان ظاهر شود مضر می افتد زیرا که انقیاد ایشان حسن و قبح شرعی را بی انکه حسن و قبح عقلی یا طبعی با او مقرون شود در نفس صورت ظاهر منکیرود و لهذا در بیان جزای خوردن میوه آن درخت وجه ضرری عقلی یا طبعی بیان نفرموده اند بلکه همین ارشاد شد که اکر شما نزدیک آن درخت رفتید یا چیزی ازان تناول کردید بخلاف حکم من از شما خواهد شد فتکونا من الظلمین ○ یعنی پس خواهید شد از ظلم کنندکان زیرا که ظلم نام جور تلفی ست و جور مالک آنست که مملوک از کفتار و سر موتجاوز نکند و مالکی که باین نوع از کتم عدم شما را بوجود آورد و باز شما را بتعلیم اسمای هر چیز فرمود و بر بهترین مخلوقات خود که فرشتکانند باین مرتبه ترجیح داد که قبلهٔ عبادت آنها کردانید باز برای تعلیم آئین خلافت زمین شما را در حرم خاص خود در بهشت و ما فیها ساکن کرد و در منافع آن مطلق العنان ساخت و اکر از یک قسم درخت منع فرمود و شما از ان اجتناب نکردید و مخالف حکم او خوردید چه قدر حقوق او را تلف و چون شیطان معلوم کرد که تا این وقت ایشان را بهیچ نوع شان تکلیف نداده بودند و از هر طرف اطلاق و اباحت فرموده مکر

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نمی رفت زیرا که صادر کردن عصیان و زلت در وقت ضیق و احتیاج بیشتر و ایشان از هیچ چیز ممنوع نیستند حالا که این قدر تضییق ایشان را پیش آمد
که از بعض چیزهای بهشت ممنوع شدند و قابوی من آمدند پس فکر اغوای ایشان شروع کرد پیش حضرت آدم و حوا رفت و گفت که هیچ
میدانید که مآل کار شما چیست باین تکریم و تعظیم عزه میشوید آخرش کالشمایت است حضرت آدم پرسیدند که موت چیست شیطان خود را بصورت
جانوری مزوه ساخته در نظر ایشان آمد و حالت غرغره و ازهاق روح و دست و پا زدن هنگام نزع بایشان نمود و چون این حالت
هول و ترس بر ایشان غالب آمد پرسیدند که تدبیر چیست تا ازین حالت محفوظ مانیم شیطان گفت که هل ادلک علی شجرة الخلد و ملک
لا یبلی یعنی من شما را نشان میدهم بدرختی که هر که از آن بخورد نمیرد و پادشاهی تا وقتی نشود ایشان گفتند که آن درخت کدام است اشاره
بهمان درخت ممنوع عنه کرد و گفت که همین درخت است ایشان گفتند که این درخت درخت فناست درخت خلود نیست و سبب زوال
ملک است سبب دوام او نیست بلکه سبب سوء العاقبتی و بعد و دوری است از جناب حق و سبب قرب و وجاهت نیست زیرا که او تعالی
ما را از نزدیکی این درخت منع فرموده است اگر درین درخت این منافع میبود چرا ما را از نزدیکی آن منع میفرمود که او ارحم الراحمین است
شیطان گفت که ما نهاکما ربکما عن هذه الشجرة الا ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدین یعنی حق تعالی شما را ازین درخت برای
این منع نفرموده است که از خوردن میوه اش شما را ضرری خواهد رسید بلکه برای آن منع فرموده است که شما بخوردن میوه این درخت
مثل فرشتگان خواهید شد که هرگز از یاد حق غافل نمی شوند و در فکر طعام و شراب و زن و فرزند نمی مانند و چون شما را حالت ملکیت
بهم خواهد رسید بکار خلافت روی زمین قیام نتوانید کرد و لهذا میخواهد که شما را بفکر طعام و شراب و زن و فرزند مشغول دارد و چندی
از اوقات از یاد خود غافل سازد تا از شما کار خلافت راست انجام و هد پس در حقیقت اراده او تعالی آنست که شما از خوردن میوه واقع شوید
و خوردن میوه این درخت سبب قرب و اتصال است پس این منع فرمودن مانند آنست که پادشاهان کسی را که برای تدبیر
مهمی و رسیفرستند بخدمات حضور ما موری سازند یا برای آنست که شما بخوردن میوه این درخت قابل اخراج از بهشت نخواهید ماند و در بهشت موت
نیست و اراده او تعالی آن است که شما وضع و آئین خلافت را از سکونت بهشت یاد گرفته در دنیا بروید و در انجا موت و فوت بشما لاحق
کرده تا فرزندان بسیار از نسل شما بخلافت روی زمین برپا شوند و این قرب بسکن که با جناب حق دارید از دست شما فوت میشود و بالجمله این نهی
الهی نهی تنزیهی و ارشادی است مخالفت این نهی برای تحصیل مرتبه بلند از آنچه در امتثال این نهی حاصل خواهد شد باکی ندارد حضرت آدم
حوا را بشنیدن این تقریب دل فریب او تردد لاحق شد و در این وقت شیطان قسم های مؤکده یاد کرد و گفت من محض خیرخواهی شما اراده
دارم زیرا که از دست من نسبت به شما سوء ادبی واقع شد که سجده نکردم و بسبب آن ملعون شدم حالا میخواهم که لوث آن بی ادبی را از
خود بشویم و شما را بمرتبه رسانم که طول العمر شکرگذاری من کنید حضرت آدم را بخاطر رسید که هیچ مخلوق را یارای آنست که قسم دروغ بخالق خود یاد کند
بخورد البته گفت این کس است گفته ابتدا فَاَزَلَّهُمَا الشَّیْطَانُ عَنْهَا یعنی پس لغزش داد آن هر دو را شیطان از پرتو آن درخت باین طریق
که اول پیش حوا رفت و او را الفت که خود را پیش آدم و حوا در بهشت رفته بیابد و بخصوص ایشان رقص کند و چون آن هر دو تماشای او
فریفته شوند آهسته آهسته بر گشته خود را تا دیوار بهشت بساند و چون آن هر دو بر سر دیوار رسیدند پیش ماری رفته در دهن مار نشسته آن مار را گفت
که بالای دیوار مرا بر سان و بر سر دیوار با حضرت آدم و حوا ملاقات نموده در ترغیب خوردن درخت ممنوع وسوسه شروع کرد و این قدر تکلف
برای آن بعمل آورد که او را بعد از انکار سجده آدم حق تعالی از بهشت اخراج فرموده بود و دربان بهشت او را در آمدن نمیداد و بدین تدبیر خواست که
آدم و حوا را نیز از آن مکان اخراج کند فَاَخْرَجَهُمَا مِمَّا کَانَا فِیْهِ یعنی پس برآورد آن هر دو را از آنچه در آن بودند که میوه های
نفیس می چشیدند و لذات مرغوبه با صفائی هوا و ظلال بساتین و انهار جاری و دیگر نعمتهای الوان ایشان

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

را میسر بود و کیفیت اخراج حضرت آدم و حوا از بهشت و خوردن ایشان از درخت ممنوع و برهنه شدن ایشان از لباس بهشت و حیرای و سرزده
ایشان برای پوشیدن شرمگاه خود و طلبیدن برگها از درختان تا شرمگاه خود را بپوشند در سورتهای دیگر از قرآن مجید مذکور است و در این
سوره برای اظهار شومی معصیت بر همین قدر اکتفا فرموده اند که وَقُلْنَا اهْبِطُوا یعنی و گفتیم ما آدم و حوا و ذریات ایشان را که در نسل ایشان
مقدر بودند و شیطان را که فرو رویید از بهشت زیرا که بهشت دار العصیان نیست لائق عاصیان و دار الابتلاست که سراسر محل رنج و عنا
است و لا اقل از مراتب رنج و عناد و ان عداوت فیمابین است که هم در دنیا و هم در دین مضرت دارد و این مرتبه از ابتلا شما پیش امت نیست
زیرا که بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ یعنی بعض شما مر بعض دیگر را دشمن است شیطان همیشه در پی اغوا و گمراه کردن آدمی است و آدمی همیشه در پی
تذلیل شیطان پس در میان این هر دو دشمنی دینی و شریعت چنانچه در میان آدمی و مار و طاؤس دشمنی طبعی است و ذریات آدم را هر چند
باهم یگانگت و اتحاد جنسی است لیکن بعضی از ایشان بسبب آموختن از شیطان آئین شیطنت را بهم میرسانند و بالطبع موذی بنی نوع خود میگردند
و دشمن میشوند و بعضی از ایشان طبع مار را مانند و قوه سبعیه غضبیه ایشان هیجان میکند و میش زنی خلق را عادت میکند و بعضی از ایشان
طبع طاؤس را که شهوت پرستی و خود آرائی و عجب پنداشت است تابع گشته حسد و کینه و حقد و ضغینه همچنان خود بهم میرسانند و لهذا ایشان
را بعد از اخراج بسوی بهشت رجوع نزدیک میسر نیست زیرا که بهشت جای بغض و عداوت و جمع شدن دشمنان نیست بلکه بود و باش
شما در زمین است وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ یعنی و شما را است در زمین استقراری و در از مدت طویل و بسبب آن استقرار رشته امل شما
دراز خواهد شد و دروازه آرزوهای شما باز هر یکی برای طول بقای خود اندیشه کرده با دیگری پرخاش خواهد کرد و اسباب دشمنی فیمابین بهم
خواهند رسید وَمَتَاعٌ یعنی و بهره مندی است چیزهای زمین و آن بهره مندی شما را در شهوات خواهد انداخت و فکر مراجعت بهشت را
از خاطر شما نسیا منسیا خواهد ساخت لیکن این استقرار و بهره مندی دائمی نیست بلکه منقطع خواهد شد إِلَىٰ حِينٍ یعنی تا وقتی معین که وقت
مرگ است در حق هر یکی و وقت قیامت است در حق تمام نوع و چون حضرت آدم این خطاب با عتاب شنیدند و از بهشت برآمدند ندامت و
انفعال بسیار ایشان را لاحق بود و بگریه و زاری میکذرانیدند تا آنکه عنایت الهی با ایشان در رسید فَتَلَقَّىٰ آدَمُ یعنی پس بیاموخت آدم
مِن رَّبِّهِ یعنی از الهام پروردگار خود كَلِمَاتٍ یعنی کلمه چندی که سبب قبول توبه ایشان شد و آن کلمات این است که ربنا ظلمنا انفسنا
وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین و طبرانی در معجم صغیر حاکم و ابو نعیم و بیهقی از حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب رض روایت
آورده اند که آنحضرت فرمودند که چون حضرت آدم از ارتکاب گناه کردند و معاتب شدند و در قبول توبه خود حیران بودند ایشان را یاد آمد
که مرا هر گاه حق تعالی پیدا کرده بود در روح خاص در من دمید من در آن وقت سر خود را بسوی عرش برداشتم دیدم که در انجا نوشته اند لا اله الا الله محمد رسول الله
از انجا معلوم میشود که قدر هیچکس نزد خدا برابر این شخص نیست که نام او را با نام خود برابر کرده است تدبیر چیست که بحق همین شخص سوال مغفرت نمایم
پس دعای خود کردند استلک بحق محمد لا غفرت لی حق تعالی ایشان را آمرزش کرد و وحی فرستاد که محمد را از کجا دانستی ایشان
تمام ماجرا را عرض کردند فرمان رسید که ای آدم محمد آخر پیغمبران است از ذریت تو و اگر او نمی بود ترا پیدا نمی کردم و دریغا باید دانست که در
کتب فقه مذکور است که دعا کردن بحق کسی مکروه است زیرا که کسی را بر خدا حقی نمی باشد و تفصیل مقام آن است که نزد معتزله که افعال
عباد را مخلوق عباد می دانند جزای آن افعال حق حقیقی بندگان است و بر مذهب اهل سنت و جماعت افعال عباد مخلوق خدا اند
پس عباد را بسبب آن افعال حقی ثابت نیست حقیقة بلکه وعدا و جعلا چنانچه در حدیث صحیح آمده است که من امن بالله و رسوله و اقام الصلوة
و صام رمضان کان حقا علی الله ان یدخله الجنة هاجر فی سبیل الله او جلس فی ارضه التی ولد فیها و نیز در حدیث صحیح از
معاذ ابن جبل آمده هل تدری ما حق العباد علی الله الی اخره پس انچه در روایت توبه حضرت آدم علیه السلام آمده است محمول

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بیان دعوت حضرت آدم

عبادت حق جعلی و تفضلی ست و آنچه در کتب فقه ممنوع ست حق حقیقی ست و از بسکه در زمان سابق مذهب معتزله رواج بسیار داشت و استعمال این لفظ موهم مذهب ایشان میشد فقها مطلقا از استعمال این لفظ منع نموده اند تا خیال کسی بآن مذهب نرود و الا نیست آنچه درین مقام موافق قرارداد علمای ظاهر ست و اهل تحقیق چنین گفته اند که هریک از اکمل بنی آدم را باعتبار صورت کمالیه او اسمیست از اسمای الهی که نزد او میفرماید پس سوال بحق کاملی از کاملان اشاره بآن اسم ست اگر شخصی در استعمال این لفظ ملاحظه این معنی نماید قطعا ملام و معاتب نیست و طبرانی در معجم اوسط از حضرت عائشه رضی الله تعالی عنها روایت آورده که آنحضرت فرموده اند که چون وقت توبه حضرت آدم در رسید ایشان مقابل کعبه بسیار سجده و در رکعت نماز گزارده و بالهام الهی این دعا از زبان ایشان جاری شد اللهم انک تعلم سریرتی و علانیتی فاقبل معذرتی و تعلم حاجتی فاعطنی سؤلی و تعلم ما فی نفسی فاغفر لی ذنبی اللهم انی اسئلک ایمانا یباشر قلبی و یقینا صادقا حتی اعلم انه لا یصیبنی الا ما کتبت لی و ارضنی بما قسمت لی تعالی بسوی ایشان وحی فرستاد که توبه تو مقبول شد و دعای تو مستجاب گردید و هر که از ذریت تو بین دعا توسل خواهد نمود مدعای او حاصل خواهد شد و این حدیث را رزینی در تاریخ که و جندی در فضائل که و بیهقی در کتاب الدعوات خود از زربن اسلمی نیز با سانید متعدده روایت کرده اند و عبد بن حمید بروایت ضحاک از ابن عباس رض آورده که حضرت آدم تا دو صد سال در فکر توبه خود گریان و زار میگذرانید روزی کف دست خود را بر جبهه خود نهاده و سر خود را در زانو زده مشغول گریه و زاری بود ناگاه حضرت جبرئیل ع وارد شد و آنقدر از گریه و زاری حضرت آدم متاثر شد که ایشان را نیز گریه آمد و پرسید که این قدر گریه و زاری شما از چه راه ست حضرت آدم گفتند که من چه قسم گریه نکنم حال آنکه خدا تعالی مرا بشوم این معصیت از بلندی آسمانها بپستی زمین افکنده و از دار المقامت مدار الزوال انداخته و از خانه نعمت بدر کرده بخانه رنج و ملال رسانیده و از مقام جاودیی بمحل فنا آورده ای جبرئیل اگر شد اندین مصیبت را خواهم که بشمارم نتوانم حضرت جبرئیل بحضرت عزت رفته این ماجرا را عرض نمودند حکم شد که پیش آدم برود و بگوید که بغمهای مرا بر خود یاد کن اول بدست قدرت خود ترا آفریدم باز در کالبد تو روح خاص خود را دمیدم باز فرشتگان خود را برای تو ساجد کردم و تو قدر این نعمتهای مرا ندانستی و فرمان مرا عصیان کردی حضرت آدم ع عرض کردند که بلی ای پروردگار از من این تقصیر بوقوع آمده و من نادم حکم رسید که رحمت من بر غضب من سبقت دارد آواز ترا شنیدیم و بر تضرع و زاری تو رحم کردیم و از تقصیر تو در گذشتیم این کلمات را بگو لا آله الا آنت سبحانک و بحمدک عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی ذنوبی انک انت خیر الغافرین لا آله الا آنت سبحانک و بحمدک عملت سوء و ظلمت نفسی فارحمنی انک انت خیر الراحمین لا آله الا آنت سبحانک و بحمدک عملت سوء و ظلمت نفسی فتب علی انک انت التواب الرحیم و بروایت ابن المنذر از حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه این الفاظ باز زیادت اللهم اسالک بجاه محمد عبدک و کرامته علیک ان تغفر لی خطیئتی وارد شده و در ابتدای دعا لا آله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر وارد گردیده و بروایت ابن مسعود خطیب و ابن عساکر رض مرفوعا چنین آورده اند که چون حضرت آدم بشامت این معصیت از بهشت بر زمین افتاد رنگ ایشان سیاه شده بود چون وقت توبه ایشان در رسید حکم شد که تا پنج سیزدهم ماه را روزه بگیرد ایشان آنرا روز را روزه داشتند سوم حصه بدن ایشان بحالت اصلی آمد باز فرمودند که تا پنج چهاردهم را نیز روزه بگیرد دو حصه رنگ بدن ایشان درست شد باز تا پنج پانزدهم را نیز حکم شد که روزه بگیرد تمام بدن ایشان برنگ اصلی بازگشت من بعد روزه این سه روز بر ایشان و بر اولاد ایشان فرض شد تا امید حضرت نوح ع لیکن روزه این سه روز ظاهرا برای تکمیل توبه خواهد بود زیرا که در روایات صحیحه وارد ست که قبول توبه ایشان در روز عاشورا ست و بعضی از علما گفته اند که حضرت آدم بعد از آنکه بهشت از او بر زمین افتاد مدت آنقدر بگاو زاری کرد که اگر گریه و زاری تمام بنی آدم

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بنی آدم گریه زاری حضرت آدم را او برا برکنند گریه زاری حضرت آدم بیشتر آید و تبهتی در شعب الایمان از بریده مرفوعا آورده که لو وزن
دموع آدم بجمیع دموع ولده لرجح دموعه علی جمیع دموع ولده و امام احمد در کتاب الزهد از حضرت حسن بصری رحمة الله علیه آورده
که حضرت آدم را قبل از صد و اند سال از این گناه این حالت بود که اهل ایشان پیش چشم ایشان بود و امید ایشان پس پشت ایشان چون مرتکب این گناه شد
امید ایشان را پیش چشم ایشان ساختند و اجل را پس پشت و ابن عساکر از مجاهد روایت آورده که چون حضرت آدم را حکم باخراج شد حضرت
جبرئیل و حضرت میکائیل آمدند و تاج را از سر ایشان برداشتند و کمربند را از کمر ایشان کشادند و ایشانرا برهنه ساختند و زبان عربی را از ایشان
سلب کردند و بجای آن زبان سریانی جاری نمودند بعد از قبول توبه باز حکم شد که بزبان عربی سخن میگفته باشند بالجمله بعد از کد و کاوش بسیار
دعای حضرت آدم در جناب الهی مستجاب شد فتاب علیه یعنی پس رجوع برحمت کرد حق تعالی بر او و توبه او را قبول فرمود و آینده از
گناهان معصوم ساخت و این همه بسبب کمال حرمت و فرط عنایت اوست زیرا که انه هو التواب الرحیم یعنی بتحقیق او تعالی همان است
قبول کننده توبهای بندگان بیشمار و مهربان که بار بار گناهان ایشانرا می آمرزد و با وجود کمال حرمت و عنایت که با بندگان خود عموما داریم و بر حضرت آدم
بالخصوص ایشانرا بمجرد قبول توبه فی الفور نه بهشت رفع نکردیم بلکه قلنا اهبطوا یعنی گفتیم ما که هنوز مستقر باشید در مکان هبوط خود منها یعنی از بهشت
دور افتاده جمیعا یعنی مجتمع شده و اگر شما را این وقت به بهشت برداریم در اولاد شما تفرقه لازم آید یکبارگی که پس روی حضرت آدم کرده مستحق بهشت
شده باشند به بهشت رسانیده شود و مردان را که خلاف طریقه حضرت آدم مسلوک نموده باشند در دنیا گذاشته شود یا در دوزخ و این تفرقه منافی غرض
اهباط است زیرا که مقصود بالذات از این اهباط ابتلا بتکلیف است و امتحان باروبنی فاما یاتینکم منی هدی یعنی پس اگر متحقق شود که بیاید بشما
از طرف من هدایتی که بدلائل عقلیه و معجزات قولیه و فعلیه از من بودنش متحقق و یقینی باشد فمن تبع هدای یعنی پس هر که متابعت کند آن هدایت
را هدایت من در آنسته فلا خوف علیهم یعنی پس هیچ ترس نیست بر ایشان از آنکه آن هدایت تلبیسی باشد از جانب من یا از فعل شیطان یا بسبب
از بعضی اوضاع سماویه و استعدادات ارضیه صورت گرفته باشد زیرا که در علوم عادیه این قسم احتمالات ضرر نمیکنند و لا هم یحزنون یعنی و نه ایشان
اندوهگین شوند بر فوت شدن سکونت بهشت و لذات آن که از دست پدر ایشان بشوم معصیت بدر رفت زیرا که بازیشانرا بعد مفارقت از ادبار رجعت
بآن حاصل آید و سرور و لذات اتم ایشانرا علی الدوام و الخلد میسر گردد و الذین کفروا یعنی و کسانیکه انکار کردند آن هدایت مرا و احتمالات بعید را بخاطر
راه دادند و شوق باطله را در ذهن خود رسخ ساختند و کذبوا بآیاتنا یعنی و نسبت بدروغ کردند علامات فرستاده ما را که بسبب
آن علامات صدق متیقن میگردد پس ایشان محروم شدند از آنکه باز بهشت را به بینند و از مقام هبوط خود که زمین است ترقی
کنند بلکه از این مقام نیز ایشان را فرو تر افکنند شود زیرا که اولئک اصحاب النار یعنی این گروه یاران دوزخ اند که هرگز از صحبت
او جدا نخواهند شد و از آن جا انتقال نخواهند نمود بلکه هم فیها خالدون یعنی ایشان در آن دوزخ همیشه باشند زیرا که خلود تمام مشتمل
بر بوعده عذاب مخلد چه عذاب منقطع را وهم بخاطر نمی آرد و از آن نمیترسد و چون وعده عذاب مخلد بوقوع آمد باز ابقای آن وعده
لازم شد که خلاف وعده نمودن نقصان و عیب ست و جناب الهی از نقصان و عیب پاک و مبرا ست باقی ماند در این قصه بحثی چند
که تعلق بما نحن فیه دارد ضرور ست اول آنکه حق تعالی سکونت بهشت را بالاصالة در حق حضرت آدم فرمود و زوجه ایشانرا که حضرت حوا بود تبعا
ساخت که اسکن انت و زوجك الجنة و در خوردن میوها هر دو را بالاصالة خطاب فرمود که کلا منها رغدا حیث شئتما و انگیز
و هیچ منع از نزدیکی درخت ممنوع هر دو را شریک ساخت نکته در این اسلوب آنست که تعیین مکان سکونت باخت بار
و ست این را دران دخلی نیست هر جا که خواهد او را به برد و در خوردن و آشامیدن و پرهیز کردن از موجبات
ضرر دو برابر اند هیچ یک تابع دیگری نیست دوم آنکه و زوجك عطف بر ضمیر اسکن ست پس میباید که

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بسوی زوجک مسند شود و حال آنکه صیغهٔ امر حاضر را بسوی ظاهر اسناد کردن روا نیست جوابش آنکه عطف موجب مشارکت در اصل نسبت میشود نه در کیفیت نسبت بدلیل جاءنی زید لا عمرو حال آنکه در معطوف علیه نسبت ثبوتی است بدلیل قامت هند و زید حال آنکه عامل زید تمنا است روا نیست و لهذا نمی توان گفت که قامت زید اینجا نیز اسکن انت و زوجک یعنی اسکن انت و لتسکن زوجک باید فهمید سوم آنکه این بهشت که حضرت آدم را در آن ساکن فرمودند همان بهشت است که روز قیامت بهشتیان را در آن داخل خواهند فرمود یا بقعهٔ دیگر است از زمین که مانند بهشت پر از اشجار میوه دار و عیون و انهار بود اصح آنست که همان بهشت موعود است و احادیث و آثار بسیار بر همین دلالت دارند و آنچه گفته اند که خلقت حضرت آدم در زمین بود اگر آن بهشت ایشان را نقل میفرمودند البته در این قصه ذکر صعود ایشان بآسمان طبقه بعد طبقه مذکور میشد پس جوابش آنست که اینجا غرض بذکر منازل این سفر متعلق نبود و آنچه مدعاست متعلق بمقصد است که بهشت است لهذا بذکر مقصد اکتفا فرمودند بخلاف سفر معراج محمدی علی صاحبه الصلوة و السلام که در آن سفر در هر منزل وقایع عجیبه ملاقات ها با ارواح انبیاء و ملائکه هر آسمان رو داده بود از جهت در احادیث معراج تفاصیل آن منازل مذکور شده چهارم آنکه در این سوره و کلا منها رغدا بحرف واو مذکور است و در سورهٔ اعراف در همین قصه فکلا بحرف فا وجه این فرق چیست جوابش آنکه قصه های انبیای سابقین در قرآن مجید جا بجا بحسب اقتضای مقام تکرار یافته و در سر آن قصص هر جا مقتضای آن مقام را رعایت فرموده اند در این سوره قصهٔ حضرت آدم بتقریب ذکر خلافت انسان در زمین مذکور شد که از باب سکونت است و برای تعلیم طریقهٔ سکونت زمین و تصرف در منافع آن سکونت بهشت نیز مذکور شده پس سکونت مقصود اولی است و سیلهٔ اکل و شرب بیست اگر در اینجا فکلا میفرمودند معلوم میشد که سکونت برای خوردن میوه ها بود و مقصود بالذات خوردن میوه ها و در سورهٔ اعراف از سابق و لاحق ذکر تهیهٔ اسباب معیشت برای آدمیان است و بیشتر این امر راجع باکل و شرب است چنانچه پیش ازین قصه هم وجعلنا لکم فیها معایش فرمودند و بعد ازین قصه نیز کلوا و اشربوا و لا تسرفوا ارشاد شده و تحلیل طیبات رزق در میان آمد پس قصهٔ حضرت آدم در اینجا بتقریب جودت معاش و خوبی خوردنی و آشامیدنی آنجا مذکور شده و لهذا نوع لباس بهشتی از حضرت آدم الصلوة علی نبینا و علیه السلام و عوض آن الهام نمودن طریق لباس دنیوی تفصیل وارد فرموده اند پس مقصود بالذات در آن سوره اکل و شرب میوه های بهشتی است و سکونت در بهشت وسیلهٔ آن اکل و شرب پس آوردن فا در فکلا در اینجا ضرر افتاد و بنا بر آن که مقصود بالذات اکل و شرب است توسعه در اکل در اینجا مذکور نفرموده اند و بر همین قدر اکتفا نموده که فکلا من حیث شئتما و در اینجا چون اکل مقصود نبود توسع در اکل بذکر رغدا منظور افتاد زیرا که چون چیزی مقصود بالذات شد خود بخود توسعه در آن لازم آمد حاجت بتاکید نیست پنجم آنکه لا تقربا نهی است و نهی از جناب الهی بدو طریق وارد میشود اول بطریق تحریم شرعی که در ارتکاب آن مضرت دینی میباشد و آن فعل موجب دوری از خدا میگردد دوم ارشاد پرهیز و احتیاط از مضرات دنیوی چنانچه در لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم و امثال آن واقع است پس در طریق اول خلاف آن نهی کردن موجب گناه میگردد و مرتکب آن محتاج بتوبه و استغفار میشود و در نهی دوم ازین بابت هیچ لازم نمی آید بلکه ترک اولی و خلاف مصلحتی لازم میشود علماء را اختلاف است که این نهی از کدام قبیل بود جماعه آن رفته اند که از قبیل دوم بود لیکن اصح آنست که از قبیل اول بود زیرا که لا تقربا دلالت میکند بر منع از نزدیک شدن آن درخت چه جای آنکه از آن چیزی بخورند و این قدر تاکید در پرهیز و احتیاط دنیوی نمی باشد و لهذا این صیغه در محرمات شدیده مستعمل میشود مثل لا تقربوا الزنا و لا تقربوا مال الیتیم و لا تقربوهن حتی یطهرن و نظائر فتکونا من الظالمین نیز مؤید همین است و اخراج از بهشت و عقوبت این معصیت و کریه و زاری حضرت آدم از خوف آن و تلقین توبه و لفظ فتاب علیه و ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین همه دلائل ترجیح همین قول اند ششم آنکه چون خوردن درخت ممنوع موافق قول ارجح معصیت شد پس از حضرت آدم علیه السلام وقوع معصیت لازم آمد و این خلاف قاعدهٔ عصمت انبیاء

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

است بعضی از مفسرین جواب این شبهه چنین گفته اند که این معصیت از ایشان قبل از نبوت بوقوع آمد زیرا که ایشان را بعد از نزول در زمین مرتبهٔ نبوت حاصل شد لیکن این جواب قوی نیست زیرا که مرتبهٔ نبوت ایشان را بمجرد پیدایش حاصل بود بدلیل تعلیم اسماء بلا واسطه و بدلیل آنکه فرشتها را بسجود ایشان امر فرمودند بالتزام آنکه جمیع فرشتها برای غیر نبی سجده نمایند بسیار بعید است و طبرانی و ابو الشیخ و ابن ابی شیبه از ابو ذر رضی روایت کرده اند که قلت یا رسول الله ارایت آدم نبیا کان قال نعم کان نبیا رسولا کلمه الله قبلا قال له یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة و بیهقی در شعب الایمان از حضرت حسن بصری رض روایت کرده که قال موسی رب کیف یستطیع آدم ان یؤدی شکر ما صنعته خلقته بیدک و نفخت فیه من روحک و اسکنته جنتک و امرت الملائکة فسجدوا له فقال ایا موسی علم ان ذلک منی تفضل علیه فکان ذلک شکرا لما صنعت الیه و لهذا اکثر محققین آن رفته اند که ارتکاب این معصیت از حضرت آدم بطریق زلت بود و معنی زلت آن است که شخصی امر مباحی را یا طاعتی را قصد کند و بسبب غفلت و بی احتیاطی در ان امر مباح یا مستحب از وی خلاف شرع بظهور آید پس صدور این عمل صدور معصیت است و معنی آن معنی عصیان یا مباح حضرت آدم از بسبب قسم خوردن ابلیس تقریر دلفریب او چنان معلوم شد که مرا از خوردن این درخت بجهت خلافت زمین منع فرموده اند و بر تقدیر خوردن ازین درخت مرتبهٔ دیگر بالاتر از مرتبهٔ خلافت زمین مرا حاصل خواهد شد باین جهت اقدام بر خوردن آن نمودند و چون لباس و زیور بهشت از ایشان مسلوب شد و دانستند که این فهم من خطا بوده و خوردن از درخت ممنوع موجب نارضامندی حق تعالی شد بنا بر آن در توبه و استغفار کوشیدند و همین است شان کاملین که اندک را از گناه بسیار میدانند و بر ترک اولی یا بی احتیاطی جزع و فزع مینمایند منتهم آنکه در سورهٔ اعراف مذکور است که شیطان را بمجرد آنکه از سجود آدم ابا ورزید و تکبر نمود از بهشت اخراج کردند و حضرت آدم در بهشت سکونت ورزیدند پس شیطان را چه قسم ممکن شد که حضرت آدم را وسوسه نمود و بر خوردن از درخت ممنوع دلیر ساخت جواب آنکه در تفسیر گذشت که بوساطت طاؤس مار آن لعین این مهم را بسرانجام داده و اهل اسرار در تخصیص این دو جانور بوساطت شیطان چنین نوشته اند که شیطان هر چند سعی و جهد مینماید که آدمی را از راه نیکی دور اندازد و براه ضلالت سالک نماید او را هرگز این مطلب میسر نمیشود و لکن چون قوهٔ شهویه و قوهٔ غضبیه آدمی را در قابو خود بگیرد که این هر دو قوت بر نفس آدمی غالب اند طاؤس مظهر قوت شهویه است و مار مظهر قوت غضبیه چنانچه شیطان مظهر قوت وهمیه است و از بسکه تسلط شهوات بیشتر از خارج بدن است و تسلط غضب از داخل بدن صورت وسوسهٔ شیطان باین طریق ظهور نمود که طاؤس را از بیرون فرستاد و مار را وسیلهٔ بر آمدن بر دیوار بهشت ساخت تا اشاره باشد آنکه قوهٔ غضبیه با فرق و جانی و خیر قلبی نزدیک تر است بنسبت قوهٔ شهویه هشتم آنکه اهبطوا صیغهٔ جمع است و در بهشت غیر از حضرت آدم و حوا دیگری قابل اخراج نبود پس بنا بایستی که اهبطا میفرمودند جواب آنکه مراد خطاب تمام نوع آدمیان بود و این هر دو اصل این نوع بودند پس در خطاب این هر دو صیغهٔ جمع را آوردند تا دلالت کند بر آنکه منظور اخراج تمام نوع شماست و بعضی از مفسرین گفته اند که ابلیس و طاؤس نیز در این خطاب شریک اند نهم آنکه در این قصه عبرتی است عجیب و پندی است بلیغ بنی آدم را در اجتناب گناهان و احتراز از معاصی چنانچه گوینده گفته است **بیت** یا ناظرا یرنو بالعین راقدة ✦ و مشاهدا للامر غیر مشاهد ✦ هل للذنوب الی الذنوب ورعی ✦ درک الجنان و نیل اجر العابد ✦ انسیت ان الله اخرج آدما ✦ منها الی الدنیا بذنب واحد ✦ دهم آنکه یک بار قلنا اهبطوا فرمودند و عاکه اخراج از بهشت بود از ان معلوم شد بار دیگر چه حاجت بود که قلنا اهبطوا منها جمیعا ارشاد شد جواب آنکه بار اول این حکم برای اخراج از بهشت بود و بار دوم برای استقرار در زمین و قطع توقع رجوع به بهشت فی الفور بسبب قبول توبه آرزو نکنند که باز به بهشت در آئیم و به نعمتهای آنجا متمتع شویم یازدهم آنکه آما حرف شک است و نون تاکید ثقیله که در یا تنیلن موجود است دلالت بر تیقن می کند جمع در میان شک و تیقن چه قسم فهمیده شود جواب آنکه تیقن آمدن هدایت از

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جانب خدا نظر بعلم سامعان مشکوک بود ازین جهت حرف شک آورد پس گویا حرف شک بر مجموع اتیان و تیقن داخل شد یعنی اگر ترا شک
شود آمدن هدایت از جانب من و درین صورت اشکالی لازم نمی آید زیرا که متعلق شک اتیان متحقق ست و متعلق تیقن اتیان محض پس مورد
شک و تیقن جدا جدا گشت و بعضی از مفسرین گفته اند که آمدن هدایت نزد خدا متیقن و نزد سامعان مشکوک بود و قاعدهٔ علم سامعان ست
که درین باب جزم و عدم جزم سامع نیز معتبر ست پس تاکید فعل بنون ثقیله ازین جهت ست که وقوع فعل در علم متکلم و ارادهٔ او یقینی ست
و آوردن ان که حرف شک ست ازین جهت ست که وقوع فعل نزد سامع مشکوک ست پس شک نظر بسامع شد و یقین نظر
بمتکلم و اجتماع شک و یقین بر نظر یک کس محال ست بنظر دو کس و دوازدهم آنکه حقیقت توبه از سه چیز مرکب ست اول علم و دوم
حال و سوم عمل اما علم پس دانستن ضرر گناه است و آنکه این گناه درمیان بنده و درمیان رحمت الهی حجاب واقع شد و چون
این دانست در ذهن قرار میگیرد و مستحکم میشود دل را اضطراب و بیقراری بسبب فوت محبوب بهم میرسد و تاسفی بران کار که سبب
این نایافت شد رو میدهد و این تاسف حالی ست از حالات دل که او را ندامت نامند و این حالت را سه تعلق ست تعلقی
بماضی و آن تلافی مافات ست و کفاره دادن و قضا نمودن اگر قابل کفارت و قضا باشد و تعلقی ست بحال و آن ترک آن فعل ست
فی الفور و تعلقی ست بمستقبل و آن تصمیم عزم ست بر آنکه این کار را بار دیگر نکنم پس مجموع این امور آدمی را حاصل نمیتواند شد الا بتوفیق الهی
و لطف او و لهذا لفظ حصر فرموده اند که انه هو التواب الرحیم و معنی تاکید در ثواب آنست که طبع آدمی از قبول عذر بارها نفع میشود
بخلاف حضرت حق که هر بار در توبه در حساب او باز ست و نیز آدمی از کثرت کنه کاران بستوه می آید و جواب میدهد بخلاف حضرت حق
که هر قدر کنه کاران بسیار باشند جوش رحمت او افزون تر میگردد از حضرت ذی النون مصری پرسیدند که حقیقت توبه چیست گفتند که توبه
از شش چیز مرکب ست اول ندامت بر کناهان گذشته دوم عزم مصمم بر ترک گناه در زمان آینده سوم ادای هر فریضه که فوت شده باشد
ادای حقوق مخلوقین خواه حقوق مالی باشند یا حقوق جانی یا حقوق ناموسی پنجم گداختن هر گوشت و خون که از حرام پیدا شده ششم
چشانیدن تلخی طاعات خود را چنانچه حلاوت معصیت را چشانیده بود و نیز دوازدهم آنکه معنی خوف الهی ست که نفس آدمی را از توقع مکروهی
حاصل میشود و معنی حزن الهی ست که نفس آدمی را بسبب گم کردن محبوبی یا فوت شدن مطلبی لاحق میگردد و درین آیت نفی خوف را
مقدم بر نفی حزن فرموده اند زیرا که معنی نفی خوف حصول سلامتی از جمیع آفات ست و معنی نفی حزن رسیدن بمرادات و زوال آفت مقدم
بر حصول مرادات و بهر تقدیر بحر در اتباع هدایت چه قسم نفی خوف و نفی حزن بر سبیل عموم و شمول راست آید زیرا که با وجود اتباع هدایت
خوف سوء کتاب و تبدیل سعادت بشقاوت باقی ست تا وقتیکه از منازل صعبهٔ موت و قبر و بعث و حضور موقف و نظائر کتب و نصب میزان
و عبور صراط بخیریت نگذرد اطمینان و امن حاصل شدن محال ست لهذا هول روز قیامت کفار و فساق و مومنین بلکه انبیاء و مرسلین را نیز
علم خواهد بود بدلیل قول خدا تعالی که یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و ترى الناس سكارى
وما هم بسكارى فكيف تتقون ان كفرتم يوما يجعل الولدان شيبا يوم يجمع الله الرسل فيقول ماذا اجبتم فلنسئلن الذين
ارسل اليهم ولنسئلن المرسلين بلکه اکثر علما نوشته اند که اهل بهشت العبد زدخول بهشت بهم خوف جلال الهی عظمت او تعالی باقی خواهد بود و جواب
آنکه مراد نفی خوف و نفی حزن در آخرت ست و اتباع هدایت تا دم آخر موجب بشارت اجمالی میگردد بآنکه در هر واقعه با ایشان سبیل احسان مسلوک خواهد شد
و مطالب و مرادات خود خواهند رسید چنانچه در آیت دیگر مذکور ست ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة ان لا تخافوا
ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التي كنتم توعدون و بحق خوف عام در مواقف آخرت بنا بر دهشت آن و قایع هائله است که موجب هول از ان بشارت اجمالی
ظاهر گشت و چون آن خوف سریع الزوال و الانقطاع ست گویا خوف نیست چنانچه فرموده اند لا يحزنهم الفزع الاكبر وتتلقاهم الملائكة هذا

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هذا یوم کم الذی کنتم توعدون و خشیت جلال الهی را خوف نتوان گفت و نه آن موجب حزن و اندوه بهشتیان بقای آن در بهشت منافی نفی خوف نیست و نعم ما قیل نظم بلبلی برگ گلی خوشرنگ در منقار داشت + و اندران برگ و نوا خوش نالهای زار داشت + گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست + گفت ما را جلوه معشوق بر این کار داشت + و لهذا بعض اهل تحقیق گفته اند که خوف هرگاه باعلی استعمال میکنند معنی آلام و ضرر دران مرعی است و اهل ارتفاع هدایت را ازین نوع خوفی نخواهد بود اگر ایشان را خوفی هست برای نفع ایشان ست که موجب ترقی درجات ایشان و تضاعف ثواب ایشانست و لهذا لا خوف علیهم ارشاد نشد بلکه لا خوف علیهم و همچنین خشیت جلال را نیز درین خوف داخل نتوان فهمید که سبب تعب و ضرر نیست تا ندخوف پروردگار و دیگر که با لطبع حامل بر ادب ست نه مبنی بر توقع ضرری یا فوت منفعتی و مناسب این مقام ست انچه شیخ ابوالحسن اشعری علیه الرحمه از ائمه عدیده کلیه بنیاد نهاده و آنرا در هر جا سر داده یعنی در سعادت و شقاوت و ایمان و کفر و هدایت و ضلالت اعتبار خاتمه است پس کافر در خدای تعالی کسی ست که موت او بر کفر شود و مومن کسی که با ایمان ازین جهان برود پس تابع هدایت درین آیت همانست که ختم او بر هدایت شد نه کسی که بالفعل راه نیک را اختیار نموده و خاتمه او مستور ست چهارم آنکه متعلقات این قصه انچه موافق احادیث ورود یافته چند چیز است ازانجمله آنکه اول حضرت حوا فریب شیطان خورد و بعد ازان بمشورت ایشان حضرت آدم از ارتکاب خطا نمود چنانچه حاکم و بیهقی از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که قال الله لآدم ما حملك على ان اكلت من الشجرة التي نهيتك عنها فقال يا رب زينته لي حواء قال فوثبت حواء عند ذلك فقيل لها عليك الرنة وعلى بناتك و دارقطنی در کتاب الافراد از حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب رض آورده عن رسول الله صلعم قال ان الله لعنت جبرئيل الى حواء حين دميت فنادت ربها جاء مني دم لا اعرفه فاذا هو الادميك و دريتك ولاجعلن لك كفارة وطهورا و در صحاح سته بروایت حضرت ابوهریره رض ازان حضرت صلعم منقول ست که لولا بنو اسرائیل لم يخنز اللحم ولولا حواء لم تخن انثى زوجها الدهر و بیهقی در دلائل النبوت و خطیب در تاریخ بروایت ابن عمر رض ازان حضرت صلعم آورده که فرمود ان فضلت على آدم بخصلتين كان شيطاني مسلما و شيطانه كافرا و ازواجي عونا لي على دينی و زوجته عونا له على خطيئته و ازانجمله آنست که محل هبوط حضرت آدم موافق اکثر روایات زمینی ست از بهشت که آنرا دحنا بگفته اند و حاکم و بیهقی بروایت ابن عباس رض آورده اند که حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه فرمود چیست که میدانید که زمین هند خوشبوتر از زمینهای دیگر چرا ست و انواع خوشبوئیها ازو عود و جوزبو و قرنفل چرا مخصوص بآنزمین ست و جهش آنست چون حضرت آدم دران زمین افتاد نهال درخت بهشت بر بدن ایشان بود آن برگها را باد پراکنده ساخت بهر درختی که برگی ازان برگها رسید و آن درخت متعلق شد بوی خوش پیدا کرد و حضرت حوا موافق اکثر روایات در جده افتاد و نزد ابلیس در دشت میسان که چند کروه از بصره است و نام در جائی که حالا اصفهان آباد ست چون حضرت آدم را برای توبه بحج خانه کعبه فرمودند و ایشان از حج فارغ شدند حضرت حوا ملاقات شد و توالد و تناسل جاری گشت و ازانجمله آنست چون حضرت آدم را از بهشت بر روی زمین فرستادند سی قسم از میوه بهشت همراه ایشان دادند که در زمین نبود چنانچه ابن ابی حاتم از ابن عباس رض روایت نموده که اهبط آدم بثلاثين صنفا من فاكهة الجنة منها ما يوكل داخله وخارجه ومنها ما يوكل داخله ويطرح خارجه ومنها ما يوكل خارجه ويطرح داخله و در بعضی روایات تعین آن میوها نیز آمده که عجوه و ترنج و موز از جمله آنها بود و نیز ابن جریر و ابن ابی حاتم از ابن عباس رض و ابن عساکر در تاریخ خود بسند صحیح از سلمان فارسی رض روایت کرده که قال رسول الله صلعم آدم اهبط بالهند ومعه السندان والكلبتان والمطرقة واهبطت حواء بجدة و بروایت ابن جریج وارد شده که حجر اسود نیز همراه حضرت آدم از بهشت آمده و عصای موسی همراه ایشان نیز از بهشت آمده و آن عصای بود از درخت آس بهشت که طول آن ده گز بود موافق قد حضرت موسی ع و چون حضرت

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آدم حج خانهٔ کعبه گزارند حجر اسود را بر کوه ابو قبیس نهادند و آن سنگ در شب های تاریک مانند آفتاب سید رخشید تا جایگه شعاع او افتاد حد حرم مقرر گشت و طبرانی و ابو نعیم و ابن عساکر بروایت ابو هریره رضی آورده اند که آنحضرت فرمودند که چون حضرت آدم از بهشت بر آمد بر زمین افتاد و مدتها متوحش و وحشتمند حضرت جبرئیل آمد آواز بلند اذان گفتند چون بکلمهٔ اشهد ان محمدا رسول الله رسیدند حضرت آدم را بشنیدن این نام آشنائی و اطمینان بهم رسید و وحشت دور شد از اینجا معلوم است که ابن ابی حاتم روایت کرده است که حضرت آدم در وقت فرود آمدن از بهشت بدنیا هر دو دست خود را بر هر دو پستانهای خود نهاده و سر خود را در میان هر دو زانو گذاشته بشکل شرمساران گردن را گون انداخته بودند و ابلیس در میان انگشتان هر دو دست خود پنجه کرده آن هر دو را بر تهیگاه خود نهاده سر خود را بآسمان بلند کرده بشکل حیرت زدگان تکبر منش فرود آمده بود و ابن ابی شیبه در مصنف خود از حمید ابن هلال روایت کرده که دست خود را بر تهیگاه نهادن در نماز از همین جهت مکروه است که ابلیس در وقت هبوط بر زمین بر همین شکل آمن بود و ابن ابی حاتم از سدی روایت کرده که چون حضرت آدم را از بهشت بر آوردند همراه ایشان تخمهای گوناگون دادند لیکن حضرت آدم بعد از هبوط از هر درخت آن تخم ها بسبب غم اندوه گناه و فکر توبه غافل شدند ابلیس در آن وقت فرصت یافته بر آن تخمها دست خود را رسانید هر تخم که بآن دست او رسید بی منفعت شد و سمی پیدا کرد و آنچه از دست رس او محفوظ ماند منفعت او برقرار است و از انجمله است که حضرت آدم را در بهشت کاهی حاجت برازنده بود چون در زمین آمد اول چیزی که خوردند میوه بهی بود ایشان را حاجت برازد شکم پیدا شد نهایت حیران شدند چپ و راست میدویدند و نمیدانستند چه میباید کرد تا این حاجت دفع شود حضرت جبرئیل آمده ایشان را طریق قضای حاجت تعلیم کردند چون از براز خود بوی بد شمیدند گریه و زاری بر ایشان غالب آمد تا هفتاد روز بر همین ماجرا میگریستند کذا رواه ابن ابی الدنیا فی کتاب البکاء عن امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رض و اخرج ابن عساکر من طریق جعفر بن محمد عن ابیه عن جده قال قال النبی صلعم ان الله لما خلق الدنیا لم یخلق فیها ذهبا ولا فضة فلما اهبط ادم وحواء انزل معهما ذهبا وفضة فسلکه ینابیع فی الارض منفعة لاولادهما من بعدهما و بمی در مسند فردوس بروایت انس بن مالک از آن حضرت آورده که اول من حاك ادم یعنی اول کسیکه جامه بافت یا بافندگی شروع کرد حضرت آدم آمد و حاکم از ابن عباس رض روایت کرده و ابن عساکر نیز که کان ادم حراثا یعنی حضرت آدم مشغول بزراعت بودند و معاش خود را از همین حرفت میکردند و حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام نجار بودند و حضرت ادریس خیاط و حضرت هود و حضرت صالح هر دو تجارت میکردند و حضرت ابراهیم نیز زراعت میکردند و حضرت شعیب صاحب مواشی بودند و از شیر و نسل و صوف و پشم مواشی خود معاش می نمودند و حضرت لوط نیز زراعت میکردند و حضرت موسی چندی شبانی کرده اند و حضرت داود زراد بودند یعنی زره باف و حضرت سلیمان خواص بودند و خواص آنست که از برگ درختان چیزها را ببافند مثل زنبیل و بوریا و باد بزن و با وجود آنکه ایشان را ملک تمام زمین داده بودند غیر از کسب دست خود نمی خوردند و از هر ماه نه روز روزه میداشتند سه روز از اول ماه و سه روز از وسط ماه و سه از اخر ماه و با وصف این زهد ایشان را قوت بشری باین مرتبه بود که هفتصد کنیز ک مدخوله و سیصد و حرهٔ منکوحه در محل ایشان بود و حضرت عیسی سیاحی میفرمودند و هیچ حرفت کسب معاش نمیکردند و هیچ چیز را از نقد و حبس برای فردا ذخیره نمی نمودند و میگفتند هر که مرا طعام چاشت خوراینده است طعام شام نیز خواهد خوراند و هر که مرا طعام شام خواهد خوراند طعام چاشت هم خواهد خوراند و با این همه سیاحت و سفر تمام شب زنده میداشتند و روزانه روزه دار میبودند و حضرت محمد رسول الله حرفت ایشان جهاد بود و حق تعالی در آخر عمر رزق ایشان را زیر سایهٔ نیزهٔ ایشان گردانیده بود و از ان جمله است که چون حضرت آدم مقبول التوبه شدند حضرت جبرئیل آمدند و ندا کردند که ای جانوران زمین حق تعالی بر شما خلیفه را فرستاده است پس اطاعت و انقیاد او نمائید جانوران دریاسرهای خود را برداشتند و اطاعت و انقیاد اظهار نمودند و جانوران

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

صحرا همه کرد اگر حضرت آدم آمد و ایستاد و حضرت آدم هر هر جانور را پیش خود میخواند و بر سر پشت او دست می کرد و پند میداد هر کدام از جانوران
صحرا استقبال حضرت آدم آمد و دست ایشان باو رسید اهلی شد که معاش او در آدمیان است مثل اسب و شتر و گاو و گوسپند و سگ و گربه و
هر که خود را کشیده داشت و مستقبل حضرت آدم نیامد و برکت دست ایشان نیافت وحشی ماند که از بنی آدم نفرت میکند مثل شیر و گور خر و اهو و غیره و از ان جمله است که حضرت آدم بعد از توبه در جناب الهی عرض کردند که بار خدایا این بنت تو که ابلیس است
در میان من و او عداوت مستحکم شد اگر اعانت من و اولاد من نکنی ما را قدرت مقابله او نباشد حق تعالی فرمود که از اولاد تو هیچکس
پیدا نشود که بادی فرشته را از فرشتگان خود مقرر نکنم تا او را از وسوسه این دشمن منع کند حضرت آدم عرض کردند که بار خدایا ازین
زیاده تر میخواهم حق تعالی فرمود که جزای بدی یک بدی و جزای نیکی ده نیکی هم حضرت آدم عرض کردند که بار خدایا ازین
هم زیاده میخواهم حق تعالی فرمود که دروازه توبه را برای اولاد تو مفتوح داشتم تا وقتیکه روح در جسد است توبه مقبول است حضرت
آدم گفتند حالا مرا کفایت شد چون ابلیس این معامله را دریافت بکمال تضرع و زاری در جناب الهی عرض کرد که بار خدایا این
بنده تو را که دشمن من است باین مرتبه اعانت کردی حالا مرا چه ستم قدرت بر اغوای او خواهد بود مرا نیز دری حق تعالی
فرمود که همراه هر یک از اولاد او ترا نیز فرزندی بوجود آید که تمام عمر در کمراه کردن او مصروف باشد ابلیس عرض کرد که بار خدایا
ازین هم زیاده تر مددی میخواهم حق تعالی فرمود که ترا و ذریت ترا قدرت دادم که بجای خون در رگ و پوست بنی آدم
در آیند و در سینه و دلهای ایشان سازند ابلیس عرض کرد که ازین هم زیاده میخواهم حق تعالی فرمود که ترا قدرت دادم
که بر هر یک از بنی آدم تمام خیل و حشم و سوار و پیاده خود را جمع کنی و از هر طرف بر ایشان هجوم غالب و در اموال و اولاد ایشان
شریک شوی کذا رواه ابن ابی الدنیا فی مکائد الشیطان و ابن المنذر عن جابر بن عبد الله رض و از ان جمله است که
امام احمد و بیهقی از سلمان فارسی و ابن عساکر از حضرت حسن بصری رضی الله تعالی عنهم روایت کرده اند که حضرت آدم را بعد از توبه وحی شد که چار چیز را
محفوظ دار و هر یک از اولاد خود بر سان یکی از ان چهار حق من بر ذمه تست و دوم حق تو بر ذمه من و سوم معامله از در میان من و در میان
تو و چهارم معامله از در میان تو و در میان خلق اما انچه حق من بر ذمه تست پس انست که مرا عبادت کنی و با من شریک نسازی هیچ چیز را
و اما انچه حق تو بر ذمه من است پس انست که جزای اعمال تو تمام و کمال تو بتو رسانم و هیچ نوع ظلم و نقصان نکنم و اما معامله که در میان من و تو
جاری است پس از طرف تو سوال و دعا و از طرف من اجابت و عطا و اما معامله که در میان تو و در میان خلق است پس انست که هر چه
بر خود نه پسندی بر دیگران مپسند و هر چه را از مردم خواهی که با تو کنند تو نیز مانند آن با ایشان کن و از انجمله است که خطیب و ابن عساکر از انس
بن مالک رض مرفوعا روایت کرده اند که حضرت آدم در آخر عمر چون اولاد اولاد و اولاد اولاد ایشان بچهل هزار کس رسیدند سکوت اختیار کردند
و قلت کلام التزام نمودند تمام اولاد ایشان نزد ایشان جمع شدند و عرض کردند که ای پدر ما شمار اچیست که همراه ما سخن نمی گوئید از ما
اگر بسبب بشما تقصیری و گناهی صادر شده باشد ما را خبردار سازید تا توبه کنیم حضرت آدم در ان وقت تکلم فرمودند و گفتند که ای پسران
من مرا حضرت حق تعالی بشامت گناه از بهشت بروی زمین افگند و مرا همه عمر درین تب و تاب گذشت که هیچ حیله خود را بازبه بهمان
مکان رسانم این وقت مرا وحی آمد است که اقل الکلام حتی تجمع الی جوارک یعنی سخن کم گو تا باز بهمسایگی من برسی و ابن صلاح در امالی خود از
محمد بن النضیر روایت کرده که حضرت آدم در جناب الهی عرض کردند که بار خدایا من میخواستم که انفاس عمر من همه در حمد و تسبیح تو بگذرد لیکن تو
مرا مشغول فرمودی بکسب دست که در زراعت و حرفت میکنم پس مرا چیزی تعلیم فرما که جامع تسبیح و حمد جمیع خلائق باشد حق تعالی وحی فرستاد
که وقت صبح و وقت شام این کلمات را بگو الحمد لله رب العلمین حمدا یوافی نعمه و یکافی مزیده زیرا که این کلمات شامل جمیع اقسام حمد و

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بنسبه ماذوا ابو الشیخ از قتاده روایت کرده که حضرت آدم در تمام عمر آب باران خورد ماذ آب زمین هرگز نخورد ماذوا ابن ابی شیبه از کعب احبار روایت کرده که اول کسیکه روپیه و اشرفی ساخت حضرت آدم بود ماذوز رسیم را ایشان در بهای چیزها رواج داد ماذوا ابن سعد و حاکم و دیگر محدثین از ابی بن کعب ازان حضرت روایت کرده اند که چون وفات حضرت آدم نزدیک رسید ایشان را خواهش خوردنیهای بهشت غلبه کرد خود بسبب ضعف و سقوط قوت حرکت نتوانستند کرد پسران خود را گفتند که بروید و برای من از خدا میوه های بهشت بیاورید و دران وقت بنی آدم را عادت این بود که هرگاه مطلبی را از خدا میخواستند زمین کعبه معظمه می آمدند و دعا میکردند حاجت روا میشد پسران حضرت آدم بهمین قصد برآمدند حضرت جبرئیل و دیگر فرشتها با ایشان ورخود ماذوا ز مقصد حرکت پرسیدند ایشان باجرای فرمایش حضرت آدم اظهار کردند فرشتها گفتند که همراه ما برگشته بیائید که ما خود بخود این مطلب شما را آورده ایم چون نزد حضرت آدم رسیدند حضرت حوا بدیدن ملائکه موت ترس خوردند و مصمم متصل بر حضرت آدم میشدند تا آنکه حضرت آدم ایشان را بجبر و تعجب فرمودند که این وقت از من دور شوید که مرا رسید سبب تعب رسید درمیان من و فرشتگان پروردگار من حائل میشود فرشتها قبض روح حضرت آدم نمودند و گفتند که ای پسران آدم منگرید که ما با پدر شما چه میکنیم همان قسم بر دکان خود میکرده باشید حضرت جبرئیل خوشبوی مرکب از خوشبوی های بهشت مانند ارگجه و کفن از حلهای بهشت و برگ کنار از کنارهای بهشت آوردند و حضرت آدم را غسل دادند و کفن پوشانیدند و حنوط مالیدند بعد ازان ایشان را برداشته بکعبه بردند و بر ایشان نماز گزاردند و متصل مسجد خیف دفن کردند و دارقطنی در سنن خود از ابن عباس رضی روایت کرده که صلی جبرئیل علی آدم و کبر علیه اربعا صلی جبرئیل بالملائکة یومئذ فی مسجد الخیف واخذ من قبل القبلة و لحد له و سنم قبره یعنی حضرت جبرئیل جنازه حضرت آدم امام شده نماز گزارد و چهار تکبیر برآورد و حسب ایشان از طرف قبله در قبر درآورده و قبر ایشان را لحدی ساختند و بعد از دفن قبر ایشان را مسنم بر صورت کوهان شتر کردانیدند و ابن عساکر از عطای خراسانی آورده که حضرت حوا تا هفت روز بر حضرت آدم ماتم داشتند و گریه میکردند و ابو الشیخ و ابن عدی و ابن عساکر از جابر بن عبد الله روایت آورده اند که هیچ کس از اهل بهشت نخواهد بود مگر که او را در انجا بنام او خواهند خواند مگر حضرت آدم را که ایشان را در انجا بکنیت خواهند و خواهند گفت که ای ابا محمد و هیچکس از اهل بهشت نیست که او را در انجا ریش نروید باشد مگر حضرت هارون را که ایشان را ریش دراز تا ناف خواهد بود و بیهقی در دلائل النبوة از حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه روایت آورده که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اهل الجنة لیست فیهم الا آدم فانه یکنی ابا محمد تعظیما و توقیرا و ابو الشیخ همین مضمون را از ابو بکر بن عبد الله المزنی روایت کرده و ابن عساکر از غالب بن عبد الله عقیلی آورده که کنیت آدم ابو البشر فی الدنیا و ابو محمد فی الجنة و ازابو الشیخ خالد بن معدان روایت کرده که هبوط حضرت آدم در هند بود و بعد از وفات ایشان را برداشته متصل خانه کعبه آورده دفن کردند و یکصد پنجاه کس از اولاد ایشان نوبت بنوبت در خدمت برداشتن مقرر بودند و ابو الشیخ از مجاهد آورده که قبر حضرت آدم در موضع منی ست در مقام مسجد خیف و قبر حضرت حوا در جده ست و ازانجمله اینست که چون حضرت آدم را فرمودند که فاما یاتینکم منی هدای فمن تبع هدای فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون ابلیس بر جناب الهی عرض کرد که بار خدایا آدم را وعده کرامت فرموده و برای اولاد او کتاب و رسول و علم و جای بود و باش و طعام و شراب و آواز خوش عنایت فرموده ای مرا نیز فرما که ازین چیزها چه داده ای حضرتعالی فرمود که کتاب تو وشم ست یعنی نیلگون کردن بدن بسوزن و مانند آن و قرآن تو شعر ست و رسول تو کاهنان و برهمنان و شیشان و رمخوانان و علم تو سحر ست و طعام تو هر مردار که نام خدا در وقت ذبح آن نبرده باشند و شراب تو هر چه مست کننده بود مثل آب انگور و آب پوست و خمر و مانند آن و مسکن تو حمام ست

بیان ابتدای ساختن اشرفی و سکه و بیان وفات حضرت آدم

بیان ابتدای ساختن اشرفی و سکه و بیان وفات حضرت آدم

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اعتراض کردن حضرت موسی بر حضرت آدم و جواب دادن آن حضرت

حمام ست وسخن تو افسانهای دروغ و موذن تو مزامیر و بربط ست و مسجد تو بازار ست و آواز تو آواز جرس ست و دام شکار فریفتگان
بنی آدم اذ ابلیس گفت که رب بسبی یعنی این همه اسباب در معاش من کفایت میکنند و از انجمله آنست که چون حضرت آدم را نعوذ
جوار الهی دور افتاد و ذا ایشان را وحشت مفارقت آن قرب و منزلت لاحق بود حقتعالی ایشان را بجای کعبه بشان داد که در انجا خا
بسازند بسان بیت المعمور که در آسمان ست و گرداگرد او طواف کنند چنانچه فرشتها را دیده بود مذکه بر گرد بیت المعمور طواف میکردند
و بسوی آن خانه نماز گزارند چنانچه ملائکه بسوی بیت المعمور نماز می گزارند رواه الطبرانی عن عبدالله بن عمر رض و بیهقی در
شعب الایمان از ابن عباس رض روایت کرده که حضرت آدم از زمین هند چهل حج پیاده گزارده اند و از انجمله آنست که در صحیحین و دیگر
صحاح ستة اصل این قصه وارد شد و بیهقی در اسماء و صفات و واحدی در کتاب البشریعة و ابوداود چنین آورده اند از حضرت
امیر المومنین عمر بن الخطاب رض که آنحضرت صلعم فرمود مذکه حضرت موسی در جناب رب العزة عرض کرد مذکه بار خدایا مرا با حضرت آدم
ملاقات میسر کن تا از ایشان بپرسم که ایشان ما را و خود را چرا از بهشت برآورده در دار المحنة و الابتلا انداختند حقتعالی حضرت آدم
را بحضرت موسی نمود حضرت موسی بطریق اعتراض گفتند که شما همان حضرت آدم اید که حقتعالی در شما روح خاص خود را دمید و اسماء
هر چیز بشما تعلیم فرمود و فرشتها را فرمود که برای شما سجده کردند و در بهشت خود شما را اسکن ساخت حضرت آدم گفتند که آری من همانم
حضرت موسی گفتند که پس شما را چه باعث شد که خود را و ما را از بهشت برآورده بر زمین افکندید حضرت آدم چون این اعتراض شنیدند
گفتند که باری بگو تو کیستی حضرت موسی گفتند که من موسی ام حضرت آدم گفتند که همان موسائی که خدا با تو هم کلام شد و ترا برسالت
خود برگزید و ترا بمرتبه مناجات ممتاز ساخت و تورت عطا فرمود حضرت موسی گفتند آری من همانم حضرت آدم گفتند پس راست بگو تو
که تورت قبل از وجود من بچند مدت نوشته شده بود حضرت موسی گفتند که بدو هزار سال پیش از وجود شما نوشته شده بود حضرت آدم گفتند
که آیا در تورت موجود بود که وعصی آدم ربه فغوی یعنی حضرت موسی گفتند آری موجود بود حضرت آدم گفتند که پس مرا چرا ملامت
میکنید بر چیزیکه قبل از پیدایش من بدو هزار سال مقدور و مکتوب بود آنحضرت بعد از نقل این قصه فرمود مذکه حضرت آدم بر
غالب آمدند و حضرت موسی ساکت شدند و درین قصه عوام الناس را اشکالی عظیم بهم میرسد که اگر این نوع گفتگو صحیح باشد لازم آید
که هر بدکار بصحت کند خود را ساکت کند و باب امر بالمعروف و نهی عن المنکر مطلق مسدود شود زیرا که هر چه شد منست از نیک و بد بقضا و قدر
از خلقت نیکان و بدان مقرر و مکتوب ست و بر تقدیر نیکی و بدی موجب مجوری در صدور آن ست تا عذر تواند شد بلکه تقدیر تابع وقوع
هر چه واقع شدنی ست مقدر فرموده اند خواه باختیار صادر شود یا بی اختیار و حل این اشکال آنست که غرض حضرت موسی آن نبود که انکار
بر گناه حضرت آدم نمایند زیرا که وقت انکار بر گناه وقت تکلیف ست و حضرت آدم در آن وقت نه مکلف بود و نه مرتکب گناه و نه راضی بگناه صادر
شد از خود و نه عزم خود دران گناه داشتند و وجه انکار بر گناه منحصر در همین امور ست بلکه غرض حضرت موسی از سوال محض تعییر بود که از شما این گناه چرا
صادر شد پس حضرت آدم این سوال تعییری را بحواله بر تقدیر دفع نمودند و همین ست طریقه مسلوکه شریعت که تائب از گناه صادر شده ازوی تعییر نیاید
و صدور گناه را ازوی بحواله بر تقدیر باید نمود و ظاهر ست که امر بالمعروف و نهی عن المنکر در اوقات تکلیف ست بعد از موت نه تعییر و سرزنش لائق
آن گناه کاریست که بر گناه خود نادم نشده باشد و اگر مقدور را بدبار مرتکب آن گناه شود و چون ازین نابتها هیچ یک متحقق نباشد تعییر و سرزنش خطاست
و از زبان عارفی شنیده شد که زلات انبیاء هر چند بصورت هم رنگ گناه میباشند اما بمعنی حکمتها و اسرار دران منطوی و پیچیده میباشد پس تعییر
و سرزنش بر زلات کار کسی ست که ازان حکمتها و اسرار بیخبر باشد نه کار مثل حضرت موسی و لهذا حضرت آدم و حضرت موسی
را بجمیع مناقب ایشان ستوده اند و الله اعلم و ازین مقرع ساخته اند که افتلومنی علی امر قدر علی قبل ان اخلق

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پس حاصل کلام حضرت آدم این است که از مثل شما که باین مرتبه عرفان اتم داشته باشید بعید است که آن زلت سر سر حکمت را بمن بنسبت کنید و از فعل حکیم که در ضمن آن منطوی و مستور بود غفلت ورزید و بدانید که خلقت من برای خلافت زمین و جریان کن فکن و اجرای تکلیفیه الهیه ذریت من بود اگر من مرتکب آن گناه نمی شدم این کارخانه کی صورت می بست و بنعم قائل بیت کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر ۱۲ و حضرت موسی را ازین جنس مواخذات بسیار است که مقتضای کمال ایشان بود نه دلیل نقصان عرفان ایشان از جمله آنها سه حکایت با حضرت خضر ایشان را اتفاق افتاده چنانچه آن حکایات در آخر سوره کهف منقول است و الله اعلم و چون از اثبات نبوت آن حضرت بطلب تتبع قرآن از کفار و عاجز شدن آنها از ان باز ایاد و هائیدن حالت ابلیس که با وجود ثبوت خلافت حضرت آدم به نص صریح و عاجز شدن جمیع ملائکه از تتبع ایشان و بیان اسمای حقائق الهیه کونیه تن باطاعت و انقیاد نداد و البته بر زید باز از ذکر عهدی که با حضرت آدم و اولاد ایشان بعد از قبول توبه ایشان و مستقر ساختن ایشان در زمین کرفته بودند فارغ شدند بنی اسرائیل را نیز از عهده های که اسلاف ایشان با خدا بسته بودند یاد و هائیدن ضرر افتاد و بچند جهت اول آنکه ایشان از جمیع فرق بنی آدم ممتاز بودند نشناخت انبیا زیرا که در بنی اسرائیل از ابتدای حضرت یعقوب تا انتهای حضرت عیسی چهار هزار پیغمبر مبعوث شده و بعضی از پیغمبران ایشان بصورت بادشاهان گذشته اند مثل حضرت داود و حضرت سلیمان و بعضی بصورت علما و مشایخ مثل حضرت زکریا و حضرت یحیی و بعضی بصورت وزرا و مشیران مملکت مثل حضرت شمویل و بعضی بصورت زهاد و رهابین مثل حضرت یوشع پس ایشان را ممکن بود که لوازم نبوت را در رنگ های مختلف بشناسند و آن را مقید بوضعی و شکلی نه انگارند تا بشبهات ایشان مردم دیگر که از حقیقت انبیا لی خبر اند پیغمبر آخر الزمان را حق دانسته انقیاد نمایند و نیز تو ایشان از تتبعای کتب الهیه و علوم انبیا و دلائل بسیار بر حقیت این پیغمبر صلعم موجود بود و در وقتیکه مدعی و مدعا علیه در محکمه حاضر شوند و نوبت باد ای شهادت رسد اظهار شهادت بر ذمه شاهدان فرض و لازم میکرد و پس فرقه بنی اسرائیل نسبت بسائر فرق که در آن وقت بر روی زمین موجود بودند حکم متصدیان دفاتر داشتند نسبت بسائر الناس که در معرفت صحت سقم و اصالت و جعل اسناد مناصب و خدمات قول ایشان معتبر و گواهی ایشان مقبول است اگر این قسم اشخاص وقت احتیاج اظهار حق نکنند و بال حق تلفی که از سائر الناس بوقوع می آید بر گردن ایشان ثابت میشود و سکوت ایشان موجب تشکیک اذهان ناواقفان میکرد و گمان می برند که اگر این شخص در ادعای این منصب از جعل و تلبیس می بود این مردم البته گواهی صدق او میدادند دوم آنکه نوع انسان از ابتدای عهد حضرت آدم تا این دم هرچند افراد بیشمار و اشخاص بسیار بروی کار آورده اما عنایت الهی چند مرتبه این نوع را بنظر انتخاب در آورده اول در وقت حضرت نوح که تمام مردم زمین بشرک و بت پرستی فاسد گشته بودند و بآن مرتبه اعتقادات باطله در زمین استعدادات آنها رکیک و ریشه دوانیده بود که بدعوت طویله حضرت نوح که قریب بهزار سال امتداد کشید و اصلا اصلاح پذیر نشدند نظر انتخاب الهی آن همه نقشهای فاسد را بکرلک طوفان یک قلم از صفحه وجود محو فرمود و خلاصه اولاد حضرت نوح را باقی داشت دوم در وقت حضرت ابراهیم که کواکب پرستی و صابئیت و کرفتاری بملاحظه اسباب در اذهان مردم زمین آن قدر رسوخ پیدا کرده بود که از ملاحظه مسبب مطلقا غافل شده بودند نظر انتخاب ثانی اتباع حضرت ابراهیم را که حنفا بودند ممتاز ساخت و برای ایشان اوضاعی که دلائل حقانیت بودند از ختنه و غسل جنابت و دیگر انواع طهارات بدنی و حج خانه کعبه و قربانی حیوانات و عقیقه اولاد و دیگر رسوم و عادات که در هر حال مذکر که را متوجه بذات حق هم در بدن و هم در مال و هم در اولاد کرداند مقرر فرمود باز در وقت بعثت حضرت موسی نظر انتخاب ثالث متوجه بحال فرقه بنی اسرائیل از اولاد حضرت ابراهیم شد ایشان را دفتر داران خود ساخت تا حافظ کتب و احکام الهی

بیان مهمی از مرکز

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

باشند و ملائکه وحی را در همین خاندان هبوط و نزول و آمد و شد بوده باشد پیغمبران از همین فرقه مبعوث شوند باز در وقت بعثت آن حضرت این نظر متوجه بفرقه قریش از بنی اسمعیل شد که هم از اولاد حضرت ابراهیم بودند و بتعاقب این منصب بنی اسرائیل را بسیار شاق آمد و رکحد ایشان جنبش نمود پس لازم شد که اول بنی اسرائیل را بر قبایح و عیوب آنها مطلع سازند تا از آنها نفرت و دیگر سامعان نیز متنبه گردند که استعداد این فرقه باطل شده بود و اصلا لیاقت این خدمت در ایشان نمانده بود تا این عزل و نصب در نظر ظاهربینان جزافی و تحکمی نباشد بلکه مبنی بر وجه و حکمت گردد دوم آنکه تا وقتیکه آن حضرت صلعم در مکه معظمه بودند بیشتر مناظره و مکالمات با قریش بود زیرا که در آنجا غیر از این فرقه سکونت نداشت و چون بمدینه منوره هجرت فرمودند بیشتر صحبت بنی اسرائیل هم کلامی آنها و داد و سائر عرب منتظر این معامله بودند زیرا که بنی اسرائیل را اهل کتاب و شناسای این امور میدانستند و چون بنی اسرائیل از اطاعت این پیغمبر برگشتند مظنه آن شد که سائر الناس درین مقدمه شکی و شبهه بهم رسانند بنابر آن ذکر قبایح قدیمه و جدیده بنی اسرائیل ضرر شد تا قول و فعل ایشان در نظر مردم ساقط از اعتبار گردد و قابل استدلال نماند چهارم آنکه بنی اسرائیل از جمیع فرق امام بولادت انبیا متفخر و مباهی بوده اند و هر که بانتساب به بزرگان فخر نماید اول باید که تهذیب نفس خود و اصلاح مفاسد ظاهره و باطنه خود کرده باشد تا بحکم الولد سر لابیه دلیل صحت نسب و راستی فخر او تواند بود والا حال او بخلاف دعوی او گردد و خود بزبان خود ملزم شود بنابر این امت اول تمام مردم زمین را خطاب فرمودند که یا ایها الناس اعبدوا نعمتهای که بر جمیع بنی آدم عام است از خلقت زمین و آسمان گرفته تا خلقت حضرت آدم و داخل کردن ایشان در بهشت و خلیفه ساختن ایشان در زمین یاد دهانیدند بعد ازان خطاب باین فرقه متوجه نموده نعمتهای خاصه که بر اسلاف ایشان گذشته بود و کفران آن نعمتها و تغییر و تبدیل اوضاع خود که از ایشان بصدور آمده یاد دهانیدند چنانچه میفرمایند یا بنی اسرائیل یعنی ای پسران یعقوب بن اسحق بن ابراهیم و اسرائیل نام حضرت یعقوب است و معنی اسرا در لغت عبرانی بنده است و ئیل بمعنی الله است پس معنی این کلمه عبد الله شد و عبد بن حمید از ابو مجلز روایت کرده که در اصل نام حضرت یعقوب که حضرت اسحق برای ایشان معین کرده بود و ندیعقوب بود و بنابر آنکه حضرت یعقوب و حضرت عیص از یک شکم توأم برآمده بودند حضرت عیص اول برآمد و حضرت یعقوب بعد از ایشان حضرت اسحق ایشان را به یعقوب مسمی گردند زیرا که بعقب حضرت عیص پیدا شده و معنی یعقوب در لغت عبرانی پس آینده است و همین نام بر ایشان جاری بود تا آنکه ایشان قریب بجوانی رسیدند روزی حضرت اسحق در خلوت خانه بودند و ایشان را بر در ان خلوتخانه نشاندند تا محرمی در آن وقت خاص نیاید و در مناجات الهی تشویش ندهد ناگاه فرشته از فرشتهای مقرب درگاه الهی بصورت آدمی شکل برای زیارت حضرت اسحق آمد و خواست که در خلوت خانه در آید ایشان با او واویلا کردند و دست و پائی کردند و در آمدن ندادند تا آنکه حضرت اسحق از درون خلوتخانه برآمدند و دیدند که ایشان با فرشته مقرب در افتاده اند با آن فرشته عذر آغاز نهادند آن فرشته حضرت یعقوب را تحسین و آفرین کرد و گفت که حق خدمت را چنین بجا باید آورد و با حضرت اسحق گفت که نام این فرزند شما چیست ایشان گفتند یعقوب فرشته گفت که از طرف ما نام این فرزند اسرائیل مقرر کنید زیرا که در زبان ما اسرا بمعنی مزبر گزیده است و ئیل بمعنی خدا و این فرزند شما مرخدا است که هلا پاس کسی نمیکند از آن هنگام نام ایشان اسرائیل جاری شد و لهذا این نام مشابه نام فرشتگان است مثل جبرئیل و میکائیل و در خطاب باین نام که با اولاد یعقوب نفرمودند اشعار است بآنکه شما پسران آن مرخدائید که برگزیده الهی بوده و ادای حق فرمان پدر خود پروای هیچکس نکرده پاس هیچ چیز نداشت شما را هم میباید که بحکم الولد سر لابیه در وفا کردن بعهد خدا و بجا آوردن فرمان او پروای فتن دنیا نکنید و از زوال جاه و ریاست نترسید و اگر درین کار قصور خواهید کرد بخلاف طریقه پدر خود خواهید نمود و در صحت نسب خود خلل خواهید انداخت و حاکم از ابن عباس رض روایت کرده است که انبیای مذکورین و مشهورین همه از بنی اسرائیل بوده اند مگر سه کس حضرت نوح و حضرت هود و حضرت صالح و حضرت

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

لوط و حضرت شعیب و حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل و حضرت اسحق و حضرت یعقوب و حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و علیهم السلام و نیز نقل کرده است که هیچ کس از پیغمبران نیست که برای او در قرآن دو نام ذکر کرده باشند مگر حضرت یعقوب و حضرت عیسی ع که حضرت یعقوب را اسرائیل هم فرموده اند و حضرت عیسی را مسیح هم گفته اند انتهی لیکن این استقراء ناقص است زیرا که حضرت یونس را ذی النون هم فرموده اند مگر آنکه گفته شود که ذی النون از قبیل علامات و القاب است نام نیست و بیان انشعاب اولاد حضرت یعقوب ع آن است که پدر ایشان حضرت اسحق ع با دختر حضرت لوط ع که تخذا شده بودند و ازان زوجه ایشان را دو پسر در یک شکم بوجود آمدند و چون وفات حضرت اسحق ع قریب رسید هر دو پسر خود را در مسجد خود سجاده نشین کردند و مال خود را نیز میان هر دو کس نصفا نصف تقسیم کردند و حضرت اسحق ع حضرت عیص را بسیار دوست می داشتند و زوجه ایشان حضرت یعقوب را دوست تر میداشت روزی حضرت اسحق ع در آخر عمر خود بحضرت عیص فرمودند که در وقت خاص من حاضر شو و آواز کن تا برای تو دعا نمایم این سخن را زوجه ایشان شنید و حضرت یعقوب را الباس حضرت عیص پوشانیده فرستاد و گفت که آواز خود را با آواز عیص بدل کرده بگو که من حاضرم برای من دعای موعود بفرمایید و حضرت اسحق ع را در آخر عمر ضعف بصارت طاری شده بود چون حضرت یعقوب ع باین شکل و لباس پیش حضرت اسحق ع رفتند حضرت اسحق ع برای ایشان دعا کردند مضمون دعا آنکه حق تعالی نبوت را در اولاد تو جاری دارد بعد دیری حضرت عیص ع آمدند و طلب دعا نمودند حضرت اسحق ع فرمودند که دران وقت خاص آمده بودی دعا کردم حضرت عیص ع گفتند که مرا خبر نیست بعد از تحقیق معلوم شد که حضرت یعقوب ع آمده برکت دعای ایشان را برده اند حضرت اسحق ع برای حضرت عیص ع دعائی دیگر فرمودند که حق تعالی پادشاهان را از نسل تو کرداند و چون حضرت اسحق ع را وفات نزدیک رسید هر دو پسر خود را وصیتها فرمودند لیکن مسجد و سجاده را حواله حضرت یعقوب ع ساختند باین سبب حضرت عیص ع با حضرت یعقوب ع کدورت خاطر بهم رسانیدند و بعد از واقعه حضرت اسحق ع تمام مال را حضرت عیص متصرف شدند و مردم رجوع بحضرت عیص آوردند و حضرت یعقوب ع فقیر و بی مایه ماندند مادر حضرت یعقوب ع چون حال برین منوال دید حضرت یعقوب ع را گفت که در اینجا بودو باش شما مناسب نیست پیش برادر من که لابان ست بروید او دختران بسیار دارد و مرد مالدار ست شما را تخذا خواهد کرد با یکی از دختران خود و از طرف معاش فارغ البال خواهید ماند چون حضرت یعقوب ع نزد لابان رسیدند او بقدوم ایشان بسیار خوش شد و از حال مادر و برادر ایشان پرسید ایشان همه ماجرا بیان کردند لابان گفت که از بد سلوکی برادر باک ندارم که تو فرزند منی و تمام امور خانه خود بایشان تفویض نمود و بدختر کلان خود تخذا کرد و چهار پسران دختر ایشان را مستولد شد روبیل و شمعون و لاوی و یهودا بعد ازان آن دختر فوت شد لابان دختر دوم را با ایشان تخذا کرد او نیز دو پسر زائید و مرد لابان دختر سوم را بایشان تخذا کرده داده دو پسر و یک دختر ازان بوجود آمد و او هم وفات یافت لابان دختر چهارم خود را که راحیل نام داشت و مادر حضرت یوسف ع و بنیامین بود تخذا کرد و درین وقت عمر حضرت یعقوب ع بچهل سال رسید و بایشان وحی آمد که ما ترا پیغمبر کردیم برو بسوی کنعان و مردم آنجا را بدین آبای خود دعوت کن ایشان این ماجرا را بحضور لابان گفتند لابان سجده شکر بجا آورد و گفت هرچند فراق تو و فراق دختر من بر من بسیار شاق ست لیکن رضامندی خدا مقدم بر رضامندی من ست حالا هر چه خواهی از مال من بگیر حضرت یعقوب ع فرمودند که مرا بمال حاجتی نیست لیکن قبیله و اولاد مرا همراه من رخصت ده لابان دختر خود را مع فرزندان رخصت کرد و یانصد راس گوسپند و یانصد راس گاو و یانصد راس شتر و یانصد راس اسپ و یانصد راس استر و غلامان بسیار بر اخدمت و نگاهداشتن جانوران و نقد و پوشاک بسیار بایشان داد و چون ایشان متوجه کنعان شدند و خبر بعیص ع رسید او ان خوش و خرم شد بسیار کرد و بمقابله و مقاتله برخاست آخر با عیص سلوک

بیان انشعاب اولاد حضرت یعقوب ع

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

انجامید و با حضرت یعقوب ع ملاقات شایسته کرد و با دب تمام از ایشان استدعا کرد که حق تعالی شمارا به نبوت بر من بزرگی داده است برا
من دعا کن که از نسل من نیز پیغمبری پیدا شود حضرت یعقوب ع فرمودند که از نشست شما ایوب پیغمبر پیدا خواهد شد و ذوالقرنین با د
نیکبخت که مالک مشرق و مغرب خواهد شد بعد از ان حضرت عیص ع و حضرت یعقوب ع باهم رخصت شدند و حضرت یعقوب ع قصد
کنعان نمودند و در کنعان از راحیل حضرت یوسف ع و بنیامین پیدا شد و حضرت یوسف ع دو ساله بودند که راحیل قضا کرد لامان
شنید دختر کهتر خود را که خوبترین دختر ها بود نیز با جهیز بسیار برای ایشان فرستاد و حضرت یوسف ع را او پرورش نمود و مجموع فرزند
حضرت یعقوب دوازده پسر اند و از هر پسر ایشان سبطی عظیم پیدا شد و بنی اسرائیل همگی دوازده سبط اند و درین خطاب همه آنها را
گاه می فرمایند که ای اولاد یعقوب مقتضای کمال متابعت آبا و اجداد خود آنست که هیچ لحظه از یاد من غافل نشوید چنانچه امت مرحومه مصطفو
را فرموده ایم که یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا ۔ فاذکرونی اذکرکم و اگر سعداء شما باین مرتبه مترقی نیست
که بیواسطه یاد کردن من توانید کرد پس این قدر خود بکنید که اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم یعنی یاد کنید نعمت مرا آن نعمت که انعام
کرده ام بر شما و فائدهٔ این قید آن ست که نعمتهای عامه که در انها این کس و دیگران شریک باشند چندان در دل وقعی پیدا نمی کنند و
خساست شکر از نظر می افتد و مبتذل معلوم می شود لهذا در مقام شکر ملاحظهٔ نعمت خاصهٔ ایشان داده اند و هرچند لفظ نعمت مفرد است لیکن
جنس نعمت را شامل ست و تفصیل این جنس در ین سوره و سورهای دیگر مذکور خواهد شد از آنجمله نجات از دست فرعونیان ست و از انجمله
شکافتن دریا برای ایشان و پیدا کردن سائبان ابر در تیه برای ایشان و نازل کردن من و سلوی و جاری کردن دوازده چشمه از یک
سنگ و فرستادن پیغمبران ع در ین فرقه پی در پی و نازل کردن کتابها در لغت ایشان و در خاندان ایشان و حمایت ایشان در هر وقت
از دشمنان و تنبیه متواتر بر تقصیرات ایشان و ایشان را در غفلت نگذاشتن باز فرستادن آن حضرت ع برای هدایت ایشان و این نعمتها
از نعمتهای عمده ست که مخصوص باین فرقه است هیچ کس از فرقهای بنی آدم این قسم خوارق عادات عامه و شامله و این قسم تنبیهات و تنبیه
و تربیتها از حضور خداوندی نداده اند پس گویا از جمیع آدمیان این فرقه امتیاز تمام پیدا کرده اند و هرچند اکثر این نعمتها بر اسلاف و
آبای ایشان بود لیکن نعمتی که بر پدران باشد حق پسران بالاولی نعمت خواهد بود زیرا که اگر آن نعمتها نمی بود نسل آنها جاری نمی شد و
پسران بوجود نمی آمدند و نیز پسران را انتساب بهمچو پدران که حق تعالی آنها را به نعمتهای عمده خاص کرده باشد فخری ست عظیم و نیز چون پسران بدانند
که پدران ما را این نعمتها بطفیل طاعت فرمان الهی و صبر بر مشقت و اعراض از کفر و جحود حاصل شده بود بالیقین در طریقهٔ آبای خود رغبت کنند
و مقرر ست که هر پسر بر اتباع طریقهٔ پدر خود مجبول ست پس یاد کردن نعمتهای اسلاف خود ایشان را در مانند این نعمتها طامع سازد و این طمع از
اظهار مخالف فرمان او و نقض عهد او مانع آید و لهذا گفته اند که الانسان عبید الاحسان و در یاد دهانیدن این نعمتها فائده های دیگر هم
منظور ست از آنجمله آنکه تفصیل این نعمتها بر زبان پیغمبر ع شاهد صدق نبوت او باشد که بدون مطالعهٔ کتاب و مخالطت اهل کتاب این
قصه ها را بیان میکند و از آنجمله آنکه هر قدر نعمتها بسیار باشند معصیت و نافرمانی منعم زیاده تر مخوف و تر سانده کرده و قبح مخالفت شدید نماید
و لااقل حیا از اظهار مخالفت خود جبلی هر عاقل ست و این همه فوائد در مدعا که اثبات نبوت آنحضرت ع و اصلاح فرقهٔ بنی اسرائیل ست مد اند و نیز این
نعمتها موجب کرامت و بزرگیهاست مانند بزرگی حضرت آدم ع بسجدهٔ فرشتگان و سکونت بهشت و چون آن بزرگی بسبب ادنی عصیانی که در خوردن
میوهٔ درخت ممنوع بود خلل پذیر شد این بزرگیها را نیز در صورت کفران نعمتها زائل باید فهمید و قطع نظر از انکه یاد کردن نعمتها موجب ترک مخالفت
شود ما از شما عهدی بر اظهار حق کرفته ایم و هر که با کسی عهد بسته باشد گو آنکس منعم نباشد و نعمتی از و نرسیده و فا بعهد او واجب ست نزد
سائر فرقه های بنی آدم پس شما را سزاوار تر باید که از یاد کردن نعمتهای ما غافل نشوید آن عهد ما را یاد کنید و اوفوا بعهدی یعنی وفا کنید بعهد من که از شما کرفته ام

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یا اگر آن عهد ما را در محکمی و ثاقت کمتر از عهد حضرت آدم نیست که در وقت ساکن کردن ایشان در بهشت گرفته بودند که از میوه درخت ممنوع
پرهیز کنند و کمتر از آن عهد هم نیست که از ایشان و از ذریت ایشان بعد از قبول توبه و سکونت زمین گرفته بودند که هر گاه هدایتی متعین
از جانب من بیاید تبعیت آن هدایت را لازم و التزام نمایند زیرا که اگر شما بعهد من وفا خواهید کرد اُوفِ بِعَهدِکُم یعنی من نیز وفا خواهم کرد بعهدیکه
بشما داده ام که خوف و حزن را از شما دور کنم و گناهان شما را بیامرزم و حسنات شما را مضاعف سازم و تکلیفات شاقه را از شما
رفع نمایم و شما را به بهشت که مسکن پدر شما بود و بسبب شامت گناه از دست او رفت مراجعت نصیب کنم و تفصیل این عهد که با بنی اسرائیل
بوقوع آمد در سوره مائده مذکور است و در این آیه که ولقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا تا این لفظ که و
لادخلنکم جنات تجری من تحتها الانهار و در سوره اعراف نیز در این آیات که فسأکتبها للذین یتقون تا این آیت که الذین یتبعون
الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التورٰیة والانجیل الی آخرها محتمل است که مراد از این عهد همان عهد باشد که در
وقت هبوط حضرت آدم گرفته اند که فاما یاتینکم منی هدًی یا عهدی که از جمیع انبیای سابقین به تائید و نصرت انبیای لاحقین گرفته چنانچه
در سوره آل عمران مذکور است و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب و حکمة الی آخر الآیة یا آن عهد که از جمیع علما گرفته اند چنانچه
در آخر همان سوره آل عمران مذکور است و اذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس و لا تکتمونه یا زیرا که عهدیکه از عام
گرفته باشند بر خاص لازم میشود و عهدیکه از پیغمبر گرفته باشند بر امت او لازم میشود پس بر همه بنی اسرائیل چهار عهد الهی واجب الوفا بود
اول عهدیکه بالخصوص از ایشان گرفته اند و هر چند آن عهد در حق آنحضرت بالخصوص واقع نشده بلکه مضمون آن عام و شامل است ایمان
جمیع رسولان را و تائید و تصدیق آنها را و بپا داشتن نماز و دادن زکوة و انفاقات مالی را لیکن مدعا حاصل است زیرا که آنحضرت نیز در
زمره رسولان داخل اند و همین اعمال میفرمایند پس ایمان بایشان و تقویت و نصرت ایشان بمقتضای آن عهد بر همه بنی اسرائیل
واجب کرده اند و مذکور این عهد در اول سوره مائده است دوم عهدی که خاص اتباع رسول نبی امی گرفته اند و مذکور آن در سوره اعراف است
سوم عهدیکه از جمیع انبیای سابقین بر ای نصرت و تصدیق انبیای لاحقین گرفته اند و چون در فرقه بنی اسرائیل انبیای بسیار گذشته اند و بعضی
خود را و است آن همه انبیا میشمارند پس آن عهد تکرار و کثرت بر ایشان لازم الوفا گشت و مذکور این عهد در وسط سوره آل عمران است
چهارم عهدی که علی العموم از اولاد آدم گرفته اند چنانچه در بخاری مذکور شد یا از جمیع علما گرفته اند چنانچه در آخر سوره آل عمران مذکور است که آن
عهد نیز بر فرقه بنی اسرائیل که خود را از اولاد حضرت آدم و از زمره علما میشمارند لازم الوفا شد پس در بخاری از بنی اسرائیل و فا باین
عهدهای چهارگانه مطلب و اشته اند از اول تا باین تقریب که وفا بعهد کردن مقتضای جبلت انسانی است اگر در این امر قصور خواهید کرد از دایره
انسانیت خواهید برآمد و شما نیا باین طریق که در مقابله هر عهد من هم عهدی داده ام اگر شما از علمی دران موعودات متحقق است پس سبیل
حاصل کردن آن موعودات وفا بعهد است پس گویا چنین ارشاد شد که اگر وفا بعهد نظر بجوانمردی و سخن پروری خود نکنید باری طریقه و
معامله سودا گری را نگذارید که از این طرف چیزی داده و از آن طرف دو چند آن گرفتنی است و اگر بخاطر شما میرسد که تحصیل منافع
اگرچه آن منافع بسیار باشند وقتی محمود است که خوف مضرتی نبود و ما را در وفا کردن بآن عهد مضرتها لاحق است از آنجمله برهم شدن جاه
و ریاست ما و از آنجمله موقوف شدن نذر و نیاز و فتوح و هدایا که مردم هم مذهب با میدادند و از آنجمله انسداد باب رشوت و کارسازی که در وقت استخراج
احکام توریت و انجیل و روایت کسی بما میرسید و در صورت ممنوع شدن آن هر دو کتاب کسی از ما آن احکام را نخواهد پرسید و از آنجمله ناخوشی قوم و قبائل و اقارب
ما از ما و متارکت و مهاجرت و برباد شدن تعاونی و تناصری و منافعی که بسبب قرابت و قومیت بما داشته اند و علی هذا القیاس پس ما در وفا کردن بآن عهود
که جانب منفعت باشد از این مضرتهای عمده می ترسیم و کار عاقل همین است که از چیزی که هر دو جانب نفع و ضرر داشته بترسد پرهیز کند و احتراز نماید گوئیم

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کچنانچه در وفا نمودن بعهد این مضرتهای قلیله فانیه اندیشه میکنید در ترک وفا مضرتهای دائمه را که هزاران مرتبه از این مضرتها سخت‌تر
و دائم‌تر است اندیشه کنید زیرا که در صورت بیوفائی ما از شما ناخشنود و خواهیم شد و ناخشنودی ما هم وبال دنیوی می آرد و هم وبال
اخروی پس این هر دو قسم مضرت را با هم بر ابر کنید که با هم تفاوت آسمان و زمین دارند بلکه از مضرتهای دنیوی نه ترسید که خشنودی
من عوض آن می تواند شد و ایای فارهبون یعنی از ناخشنودی من البته بترسید زیرا که آن همه منفعتهای دنیا عوض آن نمی تواند
شد چنانچه گفته اند **بیت** لکل شئی اذا فارقته عوض ✤ ولیس لله ان فارقت من عوض یعنی هر چیز بجا باید داشت که معنی هیبت و لغت عرب
ترس است از تقصیر در ادای حق کسی مقدس یا از عقاب و عذاب او است و آن بر غیب اهل ظاهر است یا از جلال او است و آن شایان
اهل دل است خوف اول از اهل میراث شد و خوف دوم از اهل غیوب شد لهذا او ایای فارهبون فرمودند و نگفتند که ومن عقابی فارهبون و نیز باید دانست
که اهل کتاب را که از سابق بر ریاست و مرجعیت مالوف بودند و نذورهدایا از مردم بعنوان علم و تعلیم میگرفتند ترک آن دین بسیار
شاق بود و صعب بر این مشقت نمودن و تبعیت پیغمبر آخر الزمان کردن که از ایشان بوقوع آید موجب زیادتی ثواب ایشان است عند الله
و لهذا در حق مومنین اهل کتاب سوره قصص ارشاد شده که اولئک یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا و در صحیحین بروایت ابو موسی اشعری رض
وارد است که آن حضرت فرموده اند که سه کس را ثواب دو بار ه از جناب الهی عطا خواهد شد اول کسی که از اهل کتاب باسلام مشرف
شود دوم کسیکه کنیز ک مدخوله خود را آزاد کرده باز در نکاح خود آرد سوم مملوکیکه هم بندگی خدا بجا آرد و هم در خدمت خاوند خود مقصور
نورزد پس فرقه بنی اسرائیل را در تبعیت این پیغمبر چنانچه مشقت بسیار باید کشید همچنان توقع ثواب هم بیشتر باید داشت **مصراع**
هم بیشتر عنایت و هم بیشتر عنا ✤ مشقت را در نظر آوردن و دل از منافع بلند و مراتب ارجمند و زدیدن شیوه ارباب عزم و همت
نیست چنانچه گوینده گفته است **شعر** تهون علینا فی المعالی نفوسنا ✤ ومن خطب الحسناء لم یغله المهر و اگر از شما عهد نمی گرفتم
که باین پیغمبر باید این کتاب را راست دانید باز هم بر ذمه شما واجب بود که بر این کتاب ایمان بیارید زیرا که هر چه موافق حق باشد البته حق
است و کار عاقل نیست که چیزی را حق داند و موافق آن انکار کند زیرا که در این صورت انکار حق لازم می آید پس شما این پیغمبر
را حق دانید و امنوا بما انزلت یعنی ایمان آرید بآنچه نازل کرده ام من و شما را بالیقین معلوم شده که نازل کرده من است زیرا که معجز
است و نیز معلوم شده است که سراسر هدایت است زیرا که مصدقا لما معکم یعنی موافق است با آنچه همراه شما است از توریت و
انجیل و زبور و صحف انبیای پیشین در هر باب از اعتقادات و صفات و احوال ملائکه و اخبار انبیا و ذکر بهشت و دوزخ و امر بتوحید و عبادت
و نهی از کبائر و در چیزیکه او را مخالف کتب خود میدانید یعنی نسخ بعضی احکام توریت و انجیل پس اگر تامل کنید آن نیز دلیل موافقت و شما
تصدیق است زیرا که در این کتاب جا بجا مذکور است که دین موسی و دین عیسی حق است و احکام توریت و انجیل در وقت خود حق بودند
پس ایمان بقرآن موکد بایمان توریت و انجیل است در احکام منسوخه آنها نیز و در ان کتاب ها بشارت بوجود این پیغمبر و نزول این
کتاب نیز موجود است و مذکور است که بآمدن این پیغمبر و نزول این کتاب از شما تکلیفات شاقه و احکام ثقیله رفع خواهد شد
پس اگر این پیغمبر و این کتاب بنسخ آن احکام نکند خلاف در وعده الهی لازم آید پس بسبب نسخ تصدیق آن کتاب ها میکند
و برای اشعار باین نکته صریح نفرمودند که وامنوا بالقران و بهذا الکتاب بلکه راه کنایت سلوک نمودند زیرا که همه
کنایه ابلغ از صریح است و هم باین کنایه علت وجوب ایمان مستفاد می شود و اگر شما را در ایمان باین قرآن و این
پیغمبر ما وجوه و اقسام دلیل عقلی و تمسک عهدی بر وجوب آن شکی و شبهتی باقی است پس چنان نکنید که در اول وهله بانکار
و تکذیب پیش آیید بلکه بکتب خود مراجعت کنید و احوال این قصه آن و این پیغمبر را با آنچه در ان کتب مذکور

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مسطور ست مطابقت دهید که شان عقلا همین ست وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ یعنی و مباشید اول کسیکه دیده و دانسته حق پوشی این قرآن کند زیرا که دیگر فرقهای اهل کتاب بنسبت شما کرده با انکار و تکذیب پیش خواهند آمد و وبال آنها بر کردن شما خواهد افتاد و تا این وقت که مشرکان مکه و قریش انکار و تکذیب این پیغمبر و این قرآن نموده اند سبب جهل و بی خبری خود دیده و دانسته حق پوشی نکرده اند و سبب جهل و نادانی شایان آن نیستند که کسی اقتدای آنها نماید یا پیروی آنها کند بخلاف شما که با وجود واقف بودن از احوال این پیغمبر و این قرآن اغماض نظر کرده حق پوشی خواهید کرد پس حقیقت کفر که حق پوشی ست اول از شما بوقوع خواهد آمد کو کفر حکمی دیگران پیش از شما کرده باشند و نیز کفر اهل مکه مخصوص باین قرآن نبود بلکه توحید و معاد و جمیع پیغمبران و جمیع کتب الهیه را منکر بودند و شما همه این چیزها را از عهد خود باورداشته و معتقد بوده خاص این قرآن را منکر میشوید پس شما از منکران خاص قرآن اول فرقه خواهید بود و این معنی بسیار بعید ست زیرا که آنچه درین قرآن مذکور ست از توحید و نبوت و معاد و حسن عبادت و قبح معصیت همه را باورداشته بانکار پیش می آیند و این دلیل تعصب ست و مشرکان مکه و قریش چون این همه چیزها را منکر بودند اگر در قرآن این مذکورات شنیده باور نکنند و بانکار پیش آیند چندان بعید نیست که انکار مضامین کتاب مستلزم انکار آن کتاب ست و تعصب بر جمیع مضامین کتاب باز انکار آن کتاب شاهد صدق و تعصب و عناد ست و اگر بگوئید که هرچند این کتاب موافق توریت و انجیل نازل شده است در آیات توریت و انجیل که در انها وعده این کتاب ست نزد ما موجود ست لیکن اگر بر ان آیات عمل کنیم ریاست و جاه ما یک قلم فوت خواهد شد بلکه کارخانهای معاش ما برهم خواهد کرد میپس بنا بر ضرورت و عمده ما بر ایمان آیات از عمل کردن بمیتوانند شد زیرا که حرج مسقط تکلیف ست گوئیم این همه از انست که از مضرت دنیا میترسی بسیار از ناخوشنودی من حذر نمیکنید و منفعت دنیا را بر منفعت عمل بآیات من ترجیح میدهید و این کار رغبات قبیح ست در توریت و انجیل نزدست آن وارد ست پس اگر ایمان بتوریت و انجیل دارید از ین کار دست بردارشوید وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا یعنی و خرید نکنید عوض آیات من بهای اندک دنیا را که بنسبت بثواب آن آیات هیچ نیست و معهذا فانی ست و آن باقی ست و هیچ عاقل قلیل را بکثیر و فانی را بباقی ترجیح نمیدهد وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ یعنی و از ناخوشنودی من باید که بر هیچ کنید نه از رفتن جاه و ریاست زیرا که عوض آن بخشنودی من حاصل میتواند شد و عوض خوشنودی من از جاه و ریاست حاصل نمیتواند شد با قیماند درینجا سوالی جواب طلب و آن اینست که خریدن بها و قیمت چه معنی دارد و در عرف چنین رایج ست که قیمت میدهند و متاع میخرند نه آنکه متاع بر بندد و قیمت بخرند پس اگر آیات را متاع قرار داده باشند پس بایستی گفت که وَلَا تَبِيعُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا یعنی مفروشید آیات مرا بقیمت قلیل و اگر آیات را قیمت قرار داده باشند پس بایستی گفت که وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي مَتَاعًا قَلِيلًا یعنی خرید نکنید آیات مرا داده متاع اندک را این ترکیب درینجا واقع شده و رای این هر دو ترکیب ست و جهش چه باشد جواب آنکه اصل مقصود بالذات آدمی را حصول منافع آخرت ست که رضامندی خدا و فرمان برداری او و بست می آید پس در حقیقت درین معامله مبیعه همان ست و اهل کتاب را که رشوتها و تحفها و هدایا و حصهای مقرره و زراعتها و میوه ها و معاونت و نصرت و منافع دوستی و قرابت که در عوض آن منافع اخروی بدست می آمد همه از جنس دنیا بود که مقصود بالذات نیست بلکه وسیله تحصیل آخرت ست چنانچه گفته اند الدنیا مزرعة الآخرة پس در حقیقت دنیا بمافیها بمنزله نقدین ست که قیمت امتعه نامیه میتوانند شد و خود نافع نیستند چون اهل کتاب منافع آخرت را برباد داده این منافع فانیه را که مقصود بالذات نبود در عوض آن گرفتند کو یا معامله را وارژگون ساختند چیزیکه دانی بود گرفتند و چیز یکه گرفتنی بود دادند پس تعبیر از انقلاب این معامله و غلط فهمی آنها بهین ترکیب مناسب نمود که وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا کو یا اشاره میفرمایند بانکه آیات من از ان قبیل نبود که آنها را وسیله تحصیل چیزی کردانید بلکه مقصود بالذات بود و گر

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

واگر در عوض آن چیزی گرفتند که قابل ذخیرهٔ صالحه بقا بود باز هم صورت معامله درست می شد لیکن شما در عوض آن چیز یا گرفته اید فانی
وغیر باقی ست که حکم قیمت دارد و دادنی ست گرفتنی نیست چنانچه حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه میفرمایند **بیت** قد ارتع
الناس فی الدنیا بأربعة ✣ اکل وشرب وملبوس ومنکوح ✣ ومرجع الکل ان فکرت فیه الی ✣ روث وبول ومطرح
ومفضوخ ✣ درینجا باید دانست که هرچند این آیت بظاهر بنی اسرائیل ست لیکن در حقیقت سرزنش چند فرقه ازین امت ست که در عوض
آیات الهی قیمت قلیل امی گیرند و آن نعمت را برباد میدهند چنانچه حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب رض در تفسیر این آیت و مانند آن فرمود اند که
قد مضی بنو اسرائیل و درجوا وما یسمع لهذه الآیات غیرکم فرقهٔ اول علمای بدترشان اند که با دنیاداران ظالمان اختلاط می کنند و
برای لذات وشهوات آنها تصحیح مظالم آنها روا دارد برمی آرند وحیلها برمی انگیزند فرقهٔ دوم قاضیان مرتشی ومفتیان بی باک که برای شهوت
حکم شرع را تبدیل میکنند و مدعی را مدعا علیه و بالعکس قرار میدهند فرقهٔ سوم پادشاهان ظالم و امرای بیداد گر که داد مظلومان نمیدهند واز
احوال عمال خود و متصدیان وکارپردازان خود متفحص نمیشوند فرقهٔ چهارم وزیران و متصدیان دفاتر که در تحصیل اموال و کشیدن خراج
از رعایا و مزارعان خوف آخرت را در خاطر نمی آرند فرقهٔ پنجم معلمان دنیا طلب و واعظان طماع که بر تعلیم احکام الهی و تبلیغ مواعظ
پند از متاع دنیا درخواست نمایند و نزد یک توقع منفعت متوجه بجمال سائل شوند و در صورت بی توقعی خشونت و درشت خوئی نمایند اما
فرقهٔ معلم الصبیان که برای تعلیم اطفال نوکر میشوند داخل درین زمره نیستند زیرا که در عوض تعلیم چیزی نمیگیرند بلکه علوفهٔ آنها اجور محبت
آنهاست که از صبح تا شام از خانهٔ خود جدا مانده و از کسب معاش معطل گشته اطفال بی سروپا را مانند شبان که گوسپندان گم کرده
را جمع نماید باطلبگاه میدارند اگر کسی بر محض تعلیم قرآن و حدیث و فقه بی تعین مکانی یا زمانی اجوره درخواست نماید درین زمره محسوب
میشود و علما را در گرفتن اجرت پنج امامت و اذان و خطبه اختلاف ست جمعی نظر بانکه این چیزها عبادت اند و بر عبادت اجرت گرفتن
مبطل ثواب آن عبادات ست جائز نداشته اند جمعی نظر بانکه اجرت بر نفس این عبادات نیست بلکه برای آن عبادات در مکانی
خاص یا در زمانی خاص و این خصوصیت داخل عبادت نیست جائز داشته اند و تحقیق آنست که در زمان سابق ائمه و خطبا و موذنین
حسبةً لله باین اعمال مشغول میشدند چنانچه قاضیان و مفتیان و محتسبان و تحصیل کنندگان خراج و عشر و زکوة نیز بهمین نیت خالصه باین اعمال مشغول
می گشتند و چون خلفای راشدین و سلاطین عادلین دیدند که این جماعه خود را مشغول باقامت این عبادات ساخته اند برای معاش آنها از
مال مسلمین امدادی مقرر کردند نه بنا بر اجرت بلکه بنا بر اعانت رفته رفته این صیغه معاش شد و اجوره قرار گرفت درین زمان حال
این وجه معاش مشکوک بلکه قریب بحرمت ست حتی المقدور ازان احتراز لازم ست باقیماند مسئله دیگر و آن گرفتن اجرت ست بر تعویذ و رقیه
قرآن و آن بالاجماع و بنص جائز ست چنانچه در احادیث صحیحه که در صحیحین و در کتب معتبره موجود ست تجویز آن آمده و محققین علما قاعدهٔ
مقرر کرده اند که بسیار نافع ست گفته اند که هرچه در شخص عبادت باشد خواه فرض عین خواه فرض کفایت خواه سنت موکده بر آن
اجرت گرفتن جائز نیست مثل تعلیم قرآن و حدیث و فقه و نماز و روزه و تلاوت و ذکر و تسبیح و آنچه بهیچوجه عبادت نیست
مباح محض ست بر آن اجرت گرفتن جائز ست مثل رقیه کردن بقرآن یا تعویذ نوشتن و امثال ذلک و عبادات که بسبب
تعین مدت یا تخصیص مکان مباح میشوند نیز برانها اجرت گرفتن جائز ست مثل تعلیم قرآن بطفل کسی در خانهٔ او از صبح تا شام
که باین خصوصیت و قیود هرگز عبادت نیست و نیز باید دانست که چنانچه بر عبادات و طاعات اجرت گرفتن روا نیست
همچنان بر ترک معاصی و اجتناب از محرمات هم اجرت گرفتن روا نیست و در حکم اجیر ست حفظ منصب و امثال
ذلک و دوسه کس را از عالمان دین شنیده که در وقت اشتغال بشغل قضا و افتا از سماع مزامیر و ملاهی بغایت

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اجتناب میکردند بلکه از سماع صوت محض نیز که در شرع مباح است و چون ازان خدمت معزول میشدند تارک مافات بوجه احسن می نمودند تا بیایند
در اینجا بحثی چند که مفسرین در مقام تعرض آنها میکنند اول آنکه بنی اسرائیل را فرمودند که شما کافر اول باین کتاب مشوید حال آنکه از بنی اسرائیل
اول کافر شدن ممکن نبود و منع کردن را امکان فعل ضرور است چه آدمی را نتوان گفت که چنان مکن زیرا که قبل از بنی اسرائیل
مشرکان مکه و قریش هفده سال کفر ورزیده و انواع ایذا با آن حضرت و مسلمین داده بودند جواب حد عین تفسیر گذشت که مراد از کافر در اینجا
حق پوشی است دیده و دانسته و این معنی در غیر اهل کتاب ممکن الحصول نیست و از اهل کتاب اول دعوت این دین همین فرقه از بنی اسرائیل
رسید که مخاطب باین کلام اند و مفسران دیگر چنین گفته اند که در اینجا لفظ مثل محذوف است یعنی لا تکونوا مثل اول کافر به و حاصل آنکه شما باید
دانستن نعت این پیغمبر صلعم و حقیت این قرآن مثل کافران مکه نباشید و بعضی گفته اند که من اهل الکتاب درین عبارت مضمر است یعنی ولا تکونوا
اول کافر به من اهل الکتاب زیرا که بنی اسرائیل از دیگر اهل کتاب در کفر باین قرآن سبقت کرده و بعضی گفته اند که ضمیر به راجع بما معکم
است نه بما انزلت یعنی شما اول کسی که بکتاب خود کافر شود نباشید زیرا که کفر شما باین قرآن موجب کفر شما بکتاب خود است و تا حال
در عالم کسی نگذشته است که بکتاب خود کفر ورزد پس اگر شما این کار خواهید کرد اول کافر خواهید شد و بعضی گفته اند که مراد از اول کافر آن است
که بمجرد شنیدن این قرآن کفر ورزد بی آنکه در حال او تامل نماید و بعقل خود اندیشه کند بحث دوم آنکه از لا تکونوا اول کافر بطریق مفهوم مخالف
مفهوم میشود که ایشان را کفر جایز است اما اول کافر نباید شد و همچنین لا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا بهمین طریق دلالت میکند که اگر ثمن کثیر
باشد مضایقه ندارد و جواب آنکه مفهوم مخالف را آنوقت اعتبار باید کرد که منطوق صریح بر خلاف آن وارد نشود و در اینجا منعنا بما انزلت
و دیگر آیات بسیار دلالت بر حرمت کفر مطلقا می کنند علاوه آنکه دلالت مفهوم مخالف هم کلیه نیست چنانچه در لا تاکلوا الربوا اضعافا
مضاعفة و رفع السموات بغیر عمد ترونها گفته اند بحث سوم آنکه آیت اول را ختم فرمودند به فارهبون و آیت دوم به فاتقون حال آنکه معنی
رهبت و اتقا ترس و پرهیز است و تخصیص احد اللفظین باحد الآیتین چه نکته باشد جوابش آنکه در آیت اول هنوز بنی اسرائیل مخاطب بصریح
ایمان نشده بودند پس گویا هنوز بر بهویت خود باقی اند و ترس خدا در اصطلاح یهودیان رهبت و رهبانیت نامند و ترسنده خدا را در
اصطلاح آنها راهب و رهبان گویند پس در آخر آن آیت خطاب بلفظ اصطلاح آنها مناسب افتاد و چون در آیه دوم بصریح ایمان هم
شدند و در عرف مومنین این قسم شخص را که از خدا بترسد متقی می نامند و تورع و احتیاط دین را تقوی می گویند لهذا در این آیت خطاب بلفظ
تقوی مناسب شد تا اشعار باشد باینکه چون شخصی دینی و مذهبی را ترک نمود و دین و مذهبی دیگر داخل شد او را می باید که از استعمال الفاظ را بحق آن
دین و مذهب احتراز کند و الفاظ را بحق دین مختار خود در کار برد تا التباس و اشتباه واقع نشود و بعضی مفسرین گفته اند که هر چند رهبت و اتقا
هر دو در معنی پرهیز و احتراز شریک یکدیگر اند لیکن رهبت بیشتر در جائی استعمال میشود که جائز الوقوع باشد و اتقا در جائیکه متیقن الوقوع باشد پس در
آیت اول ایشان را که بایمان این کتاب امر نفرموده بود بلکه در ذهن ایشان عذاب الهی بر کفر جائز الوقوع بود و در آیت دوم که ایشان را
بایمان قرآن مامور فرمودند و در قرآن موعود است که کافران را یقینا عذاب خواهد شد آن جواز به تیقن بدل شد و باتقا مامور شدند بحث
چهارم آنکه اینجا بنی اسرائیل را بتکمیل خود در اعتقادات امر فرمودند در سوره بقره بدایت بدو طریق که یکی از انها وفا بعهد است و دوم اتباع دلیل نشان
داده حالا ایشان را میفرمایند که چنانچه بر شما واجب است که خود را از گمراهی نگاهدارید و باین کتاب ایمان آرید در همان آیات کتابهای خود
که در شان این پیغمبر و این قرآن در شما موجود است ملاحظه نمائید و اجاره و رعایت دل مدروید همچنان بر شما واجب است که دیگران را از اغوا و ضلال نگهدارید و گمراه کردن
را و طریق است بطریق توزیع و تقسیم زیرا که اگر آن غیر دلیلی را از دلائل هدایت شنیده باشد پس طریق گمراه کردنش آن است که در شان
دلیل شبهه اندازند تا از و آن غیر حق و باطل مشتبه شود و او را تشویش ذهنی رود و هدایت آن غیر دلیل هدایت

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دانشیده باشد و بی بهره از آن باشد پس طریق گمراه کردنش آنست که دلائل هدایت را از وی بپوشند راه را آماده ضلال رسیدن ندهند
و برای منع از این هر دو طریق میفرمایند که ولا تلبسوا یعنی مشتبه نکنید بر عوام خود الحق یعنی معنی حق را که بموجب دلالت لغوی و مدلول
و سیاق از آیات توریت و انجیل و دیگر کتب الهیه می فهمند و از فهمیدنش صدق نبوت این پیغمبر و حقیت نزول این کتاب مفهوم
ایشان جا میگیرد بالباطل یعنی بتاویل باطل خود که محتاج باضمار حمل بر معنی غیر حقیقی یا مخالف سیاق و سباق باشد چنانچه فرقه های
گمراه از این امت مثل خوارج و روافض و معتزله و قدریه و ملحدان نسبت بقرآن میکنند و مشتبه کردن حق را بباطل صدها نهای دیگر هم
هست که همه در این نهی و منع داخل است از آن جمله آنکه لفظی در روایت قصه از طرف خود زیاده کنند مثل آنچه شیعه کرده اند که با حدیث
جهز واجیش اسامة لعن الله من تخلف عنها افزوده اند و در حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من
عاداه لفظ وانصر من نصره واخذل من خذله و از آن جمله آنکه لفظی را که قریب المخرج باشد بالفظ دیگر بدل کنند چنانچه نواصب
خوارج در حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی لفظ هارون را بجارون بدل کرده اند و از آن جمله آنست که در حدیث یا
در قرآن لفظ مبهم واقع شده باشد آن لفظ مبهم را بی دلیلی بخواهش خود معین کنند چنانچه فرقه شیعه در حدیث قرطاس که قالوا اهجر هجرا
دارد هست قال عمر روایت کرده اند و نواصب در خوارج و در حدیث علی رض و ان آل ابی فلان لیسوا لی باولیاء انما اولیائی
المتقون لفظ آل ابی طالب روایت کرده اند و در روافض در حدیث ما اظن فلانا و فلانا یعرفان من امرنا شیئا ما ظن ابابکر و عمر روایت
کرده اند و جمیع کلمات حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه که در حق قریشیان معاند که باعث بر جنگ جمل و صفین گشته بود ند
بر طغای ثلاثه و حضرت طلحه و حضرت زبیر رض فرود آورده اند و از آن جمله آنست که اشاره بچیزی واقع شده باشد و آن اشاره را
بر چیز دیگر منطبق سازند چنانچه روافض در این حدیث که الا ان الفتنة ههنا من حیث یطلع قرنا الشیطان که اشاره بمشرق
زمین فرموده ارشاد کرده بودند بر حجره حضرت عایشه رض که جانب مشرق بود حمل کردند و علی هذا القیاس وتکتمون الحق یعنی و میپوشید حق را
باین طریق که نصوص توریت و انجیل که در کتابهای الهیه موجود است و حقیت این پیغمبر این قرآن ناطق است از عموم پوشیده دارید و بنهان
نشنوانید اگر وقت تلاوت بر ان نصوص بگذرید بسته بخوانید و اگر وقت نمودن کتاب آن صفحه که مشتمل بر ان نصوص است نمود اگر دست
دست بر آن نهید چنانچه یهود بیان در آیت رجم همین عمل کرده بودند و اگر کسی از شما بپرسد که شما آیتی در توریت یا در انجیل در شان این کتاب
و این پیغمبر دیده اید و یا شنیده اید بگوئید که ما ندیده ایم و نا شنیده ایم یا ما یاد نداریم چنانچه روافض نصوص نهج البلاغت را که در مدح شیخین
نزد افشان متواتر است از عوام خود مخفی میدارند و کتمان حق را صورتی دیگر هم هست که معین را مبهم کنند چنانچه جامع نهج البلاغت سید رضی
سه بلاد و عمر را سه بلاد فلان کرده است بالجمله بر ذمه علما واجب است که بوجهی اغوا و اضلال را بخود و راه ندهند چنانچه بر ذمه ایشان
واجب است که خود راه یاب و مهتدی شوند پس شما را ای بنی اسرائیل نیز لازم است که از این دو طریق اغوا احتراز کنید و انتم
تعلمون یعنی حال آنکه شما میدانید که حق حق است و باطل باطل حق را نباید پوشید و باطل را بهزنگ حق ظاهر نباید کرد و این قید برای آن
افزوده اند که کاهی مشتبه کردن حق بباطل و پوشیدن حق از راه خطا فهمی هم میشود که آن در ضعف اهل العقول خطای اجتهادی می ماند و آن کتمان و
تلبیس و اخفا شدید نیست که منجر بکفر شود بلکه تضییع و اگر صاحب خطا در تلاش حق و فراهم آوردن اسباب هدایت کوشش بلیغ کرده و در فهم او حق صرف نرسیده معذور
بلکه ماجور است و اگر در یافت حق بقدر مقدور کوشش نکرده و بفکر سرسری قناعت کرده خطا نموده البته معاتب و ملام است لیکن معهذا نوبت بکفر نرسیده بخلاف
حق پوشی و تلبیس که گاهی بدرجه وقوع آید و بعضی از مفسرین گفته اند که معنی وانتم تعلمون آنست که شما قبح این فعل را میدانید و هیچ حق پوشی و تلبیس با وجود دانستن
قبح آن نیز حرام است اما با وجود دانستن نهایت قبیح میگردد چنانچه هیچ را دانسته خوردن پس این قید برای بیان مزید قبح فعل ایشان است

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در اینجا باید دانست که اکثر عوام میدانند که تحصیل علم دینی بخوف این بیفتده مضرست و در جهل ایمن بهترست زیرا که عالم را با وجود علم باحکام شرعیه و وجوب و حرمت مخالفت آن احکام نمودن قبیح تر از مخالفت آن احکام ست که از جاهلان صادر میشود پس در تحصیل این علم این وبال شدید را بر خود التزام کردن ست و در ترک تحصیل علم از این وبال شدید ایمن حاصل میشود و مؤید این اعتقاد خود حدیث ابو الدرداء است که در مصنف ابن ابی شیبه و کتاب الزهد امام احمد وارد شده می آرند که قال رسول الله ﷺ ویل لمن لا یعلم مرة ولو شاء الله لعلمه و ویل لمن یعلم ولا یعمل سبع مرات و رفع این شبهه آنست که در حقیقت وبال جهل بیشتر از وبال علم بی عمل ست زیرا که در جهل دو امر فرض ترک شد یکی علم دوم عمل و در علم بی عمل یک امر فرض ترک شد که عمل ست پس مواخذه که بر ترک دو فرض متوقع ست اشد و اقوی ست از مواخذه که بر یک ترک متوقع ست آری ترک عمل با وجود علم در نظر عقلی بسیار قبیح مینماید و عند الناس جاهل معذور میشود اما در جائی که تحصیل آن علم ضروری نباشد اما اگر تحصیل آن علم ضروری باشد پس نزد مردم نیز آن جاهل زیاده تر مطعون و ملام ست چنانچه شخصی بدرخانه شناسد و با وی معامله علامان نماید و او در خود را نشناسد و معامله کنیزکان با وی کند و آنچه در حدیث شریف در حق جاهل یک بار ویل وارد شده و در حق عالم بی عمل هفت بار پس دلالت بر تخفیف عذاب جاهل نمیکند بلکه بر کثرت عتاب و ملامت عالم بی عمل که در هر فعل او را ملامت متوجه میشود و بر جاهل همان یک ملامت بر ترک تحصیل علم متوجه ست مثل کافر که بانکار دین از مواخذه نماز و روزه و زکوة و حج و دیگر واجبات خلاص میشود حال آنکه عذاب موعود بر کفر او بهزاران مرتبه شدیدتر از عذاب ترک واجبات و محرمات ست بجنس این باید فهمید که یک ویل جاهل سخت تر از هزار ویل عالم بی عمل ست و ظریفی این شبهه عوام را از شخصی شنید و جواب گفت که این از برکت علم ست که وبال جاهل کمتر از وبال عالم بی عمل ست موجب این حدیث فهمیده این شبهه بخاطر راه یافت پس انکار فضیلت علم باین شبهه عین اقرار ست بفضیلت آن زیرا که اگر علم باین مسئله یا باین حدیث حاصل نمیشد این شبهه بخاطر راه نمی یافت و باین سبب تخفیف عذاب نمودن کی معلوم میشد و چون بنی اسرائیل بتصحیح عقائد و باز نماندن از ضلال و اضلال منع فرمودند حالا بیان میفرمایند که اگر شما باین کتاب را باین پیغمبر تصدیق کردید و از تلبیس حق و پوشیدن آن نیز باز ماندید این قدر در نجات شما کفایت نمیکند تا وقتیکه تسلیم احکام این کتاب و این پیغمبر نکنید و خود را در زمره او داخل نسازید زیرا که عمل بدین منسوخ اگرچه بی تغییر و تبدیل باشد و حق پوشی در آن نبود جایز نیست بلکه بر شما لازم ست که در اصول شرائع پیروی باین کتاب و این پیغمبر نمائید وَاَقِیمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ یعنی و بر پا دارید نماز را و بدهید زکوة را بمقتضای حکم این کتاب و این پیغمبر بلکه در فضائل و مستحبات دین نیز پیروی همین کتاب و همین پیغمبر کنید زیرا که بعض فضائل و مستحبات از آن جنس میباشند که شما در دین منکر بودند و کردن آنها علامت قبول آن در دین میشود مثل جماعت در نماز و بلند نماز را تنها نگزارید وَارْكَعُوا مَعَ الرّٰكِعِیْنَ یعنی و نماز بجماعت خوانید همراه مصلیان و بگزارید زیرا که در دین شریعت نماز جماعت از نماز تنها بیست و هفت درجه در ثواب زیادتی ست و نماز بجماعت شعار مخصوص این دین ست و در این مقام نماز را بر کوع از آن جهت تعبیر فرموده اند که نماز یهود بی رکوع نداشت و رکوع خاصه این امت ست پس کو با چنین ارشاد شد که نماز را بطور مسلمانان بگزارید با رکوع و رکوع را بجای آرید چنانچه بر هر دانا بمحاورات ظاهر و مفهوم خود که مقصود بالذات رکوع ست از جمله افعال نماز تا مدین شما بدین اسلام متعین گردد و از این آیت اکثر شافعیه تمسک کرده اند که کافر در حالت کفر چنانچه تکلیف بایمان محقق ست همچنان تکلیف بعبادات مثل نماز و روزه و زکوة نیز متحقق ست و حنفیه جواب میدهند که این خطاب بعد از حصول ایمان ست کو با چنین میفرمایند که اول بایمان بیارید بعد از آن نماز گزارید و زکوة بدهید لیکن حق آنست که برای مطلق جمع است بر ترتیب و تعقیب نیست و تحقیق آنست که نزد حنفیه نیز خطاب کفار بعبادات مقرون بخطاب ایمان نیست زیرا که خطاب مجموع ایمان و عبادات است نه بعبادات

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نه عبادت فقط و بعضی از خصیه لفظ اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة از قبول امر نماز و زکوة و اعتقاد فرضیت آنها حاصل نمود اما لیکن اینمی درست نمیشود زیرا که قبول نماز و زکوة و اعتقاد فرضیت آنها در مضمون امنوا بما انزلت مصدقا لما معکم داخل ست حاجت تکرار نیست و بعضی از علمای ظاهر بمقتضای این آیت بآن رفته اند که نماز تنها کزاردن جایز نیست طلب کردن جماعت در نماز فرض ست و لهذا بعضی از علما برای ابطال تمسک آنها میگویند که قیدوا مع الراکعین برای دلالت بر جماعت نیست بلکه مقصود آنست که همراه مسلمانان شما هم بطور ایشان نماز گزارید که شامل بر رکوع باشد نه آنکه در تحریمه و اداء نیز موافق باشید و حاصل کلام آنکه لفظ مع دلالت بر وجوب موافقت با مسلمانان نمیکند خواه در ارکان و هیأت نماز باشد خواه در اداء و تحریمه لیکن بتحقق آنست که همراه مسلمانان بودن برای وجوب نیست پس لفظ ارکعوا دلالت برین قدر میکند که جماعت از شما مطلوب ست کو واجب نباشد خصوصا چون دلیل دیگر دلالت بر عدم وجوب کند امر را بر وجوب حمل نتوان کرد و آن دلیل آنست که قدرت بر جماعت متعلق بغیر ست و قدرت بغیر قدرت نیست پس در نماز تکلیف بی قدرت نمیشود پس اگر جماعت فرض باشد تکلیف بی قدرت لازم آید و آنچه بعضی از گروه متاخران در بین دلیل بنقض و قدح پرخاش کرده اند که در نماز جمعه جماعت باجماع فرض ست اگر قدرت بر جماعت متعلق بغیر ست و قدرت بالغیر در حقیقت قدرت نیست پس در نماز جمعه چرا تکلیف بی قدرت شد جوابش آنست که فرضیت نماز جمعه بر تقدیر هم رسیدن جماعت و در صورت عدم انعقاد جماعت جمعه فرض نمیشود و بعد از حضور جماعت امام را بامامت و مقتدیان را بر اقتدا قدرت بنفس خود حاصل ست پس تکلیف بدون قدرت متحقق نیست و لهذا از کوری که بدون دستکش بمسجد نمیتواند رسید نماز جمعه ساقط ست زیرا که قدرت او متعلق بغیر ست نه بنفس خود و بالجمله جماعت در نماز پنجگانه بر هر کس سنت موکده است که بدون عذری مثل مرض یا سفر یا باران یا گل و لای یا بموی سرد و سخت ترک نتوان کرد و بر جمیع مسلمین فرض بالکفایه است اگر مردم شهری کلهم بر ترک جماعت اصرار کنند کنهکار میشوند زیرا که این سنت از شعائر دین ست مثل اذان و هر سنتی که از زمره جنس باشد می باید که بهیچگاه بالکلیه متروک نشود والا امتیاز دین از ادیان دیگر نقصان پذیرد و چون بنی اسرائیل بلکه اکثر علمای ظاهر را شبهه در این مقام روی میدهد میگویند که هر کاه در تعلیم و احکام الهی حضور و حین و پوشی نمانیم دیگر را حاجت نیست که خود هم موافق آن احکام عمل کنیم زیرا که بفرموده ما و تعلیم ما مردم بسیاری بران احکام عمل میکنند و آن همه اعمال در حق ما اعمال ثابت می شوند بحکم الدال علی الخیر کفاعله مثلا نماز جمعه نماز کنندگان که بتعلیم ما میگزارند نماز ماست و همچنین روزه و زکوة و تلاوت و ذکر و مثال این غلط فهمی ایشان آنست که اعمال شرعیه را بر امداد مالی و خدمت جانی قیاس میکنند چون کسی بفرموده کسی نسبت بشخص امداد مالی یا خدمت بدنی نماید نزد آن شخص این امداد و این خدمت کو یا امداد و خدمت آمر میکردد و لهذا شکر گزار او میشود و میکوید که تو این کار کردی و بطفیل تو این منفعت من رسید حال آنکه مقدمه احکام شرعیه چنین نیست بلکه مثال تکلیفات شرعیه مثال ادویه طبیه و پرهیز طبی ست تا وقتیکه خود شخص مریض استعمال آن دوا و آن پرهیز نکند و را هیچ قائم متحقق نشود و صحت بدن حاصل نکردد کو بفرموده او هزاران کس آن دوا و آن پرهیز را استعمال کرده باشند مثلا طبیب اکر محتاج به تنقیه و مسهل ست به تنقیه و مسهل مریضان دیگر او را هیچ منیگشاید و مثلای مبدن که از اخلاط دارد هرگز دفع نمیشود و لهذا برای ازالهٔ این شبهه در رد این غلط فهمی بطریق عتاب میفرماید اَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ یعنی آیا امر میکنید مردم را به نیکی مثل ادای نماز و دادن زکوة و وفا بعهد و اظهار حق وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ یعنی و فراموش میکنید نفسهای خود را پس آنها را بر نیکی باعث نمی شوید و اصلاح نفوس خود نمینمایید و از تفقد احوال نفوس خود آن قدر غافل میشوید که از چیز فراموش شده غافل می شوید وَاَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ یعنی حال آنکه شما همیشه تلاوت می کنید کتاب الهی را و دیگران از شما آن کتاب را شنیده بر نهج شما عمل میکنند پس حق شما آنست که از همه بیشتر و بهتر در عمل مضمون آن کوشش نمایید و تیز در کتاب الهی جا بجا میخوانید که هر که بر خلاف حکم الهی عمل نماید و قول او مخالف عمل او باشد مستحق وبال و نکال ست چنانچه در قرآن مجید نیز این معنی را در سه مقام ارشاد فرموده اند اول در

بیان آنکه عمل بعضی از اعمال خود را از اعمال نماز بهتر میداند

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آیت دوم و آیه لم تقولون ما لا تفعلون و سوم و آیه ما اریدان اخالفکم الی ما انهکم عنه و از عاقل بسیار بعید است که در اصلاح حال
غیر بکوشد و از اصلاح نفس خود چشم بپوشد و همیشه تلاوت کلام الهی نماید و هرگز بموجب آن عمل نکند افلا تعقلون یعنی آیا پس شما نمی فهمید سبب
خود را در این کار خود را مثال آنکه صریح عقل بر قبح این کار دلالت میکند زیرا که مقصود از امر بمعروف و نهی عن المنکر آن است که
دیگران مصلحت خود را بدانند و از ضرر خود احتراز کنند و ظاهر است که مصلحت هم نفس خود و دفع مضرت از نفس خود اهم است از اغلب مصالح
دیگران و دفع مضار آن پس هر که دیگران را پند و موعظه و پند پذیر نشود و مرتکب چیزی میگردد که امور را عقل صحیح قبول نمی کند و نیز این
قسم پند دادن موجب دلیر کردن دیگران است بر گناه چه آنها میگویند که اگر این چیزها نزد این واعظ اصلی میداشت و این تخویفات
و تاکیدات او را مؤثر خود چرا خلاف آن میکرد پس معلوم شد که این همه پند او بی اصل است و این شبهه البته موجب سست شدن
احکام دین و جرأت بر گناهان میشود و آن مثانی غرض پند دهنده کثیر است و عاقلان کاری نمی کنند که در عین آن ناقض غرض آن کار
نمایند و نیز این قسم واعظ که عمل او مخالف قول او باشد کلام او بی تاثیر میباشد و حرف او کمتر اثر میکند و مردم سخن او را مقبول نمی دانند پس همه
محنت او در پند مردم رایگان می افتد و کرده و ناکرده برابر میشود و در اینجا باید دانست که بعضی ظاهربینان باین آیه و آیت دیگر که در سوره صف
واقع است لم تقولون ما لا تفعلون تمسک کرده اند در آنکه عاصی را جایز نیست که امر بمعروف و نهی عن المنکر نماید و حق آن است که این آیه
بدو چیز ما مور است هم خود ترک گناه کند و هم دیگران را از آن باز دارد اگر خود ترک گناه نکرد باری از باز داشتن دیگران خود تقاعد ننماید که
ترک یک حکم الهی موجب سقوط تکلیف بحکم دیگر نیست و عتاب و مذمت که در این آیات وارد است برای منع و زجر بی عمل از وعظ نیست
بلکه برای تاکید بر تزکیه نفس خود و تکمیل او است. لا قاعده مقرره اصول است که چون انکار متوجه بمجموعه دو چیز شود و بر هر واحد از آن
هر دو چیز انکار فهمیدن خطاست بنا بر این قاعده در این آیت هم انکار بر مجموع امر و نسیان نفس خود است که این انکار بسبب نسیان
نفس خود باشد آری روز قیامت بلکه در دنیا نیز این قسم عالم بی عمل را فضیحت و رسوائی بسیار خواهد بود متوقع است چنانچه در حدیث معراج بروایت
انس بن مالک رض که در جمیع صحاح سته موجود است وارد شده که آن حضرت ص فرموده اند که من شب معراج جماعه را دیدم که لبهای آن ها
را بمقراضهای آتشین می بریدند و هر گاه از بریدن فارغ میشدند لبهای آنها باز درست میشد از حضرت جبرئیل ع پرسیدم که این جماعه کدام
کسانند گفت اینها خطیبان امت تو اند که مردم را بر نیکی حکم میکردند و خود را فراموش میساختند و در صحیحین بروایت اسامه بن زید از آن حضرت
وارد است که روز قیامت مردی را آورده در آتش دوزخ خواهند انداخت و روده های آن مرد بیرون خواهد افتاد و آن روده ها را کشیده دور
خواهد کرد چنانچه خر آسیا را کشیده دور میکنند و دوزخیان نزد او خواهند آمد و خواهند گفت که ای فلانی ترا چه بلا رو نموده که ما را کارهای
نیک میفرمودی و از کارهای بد منع میکردی او خواهد گفت که من شما را میفرمودم و خود نمی کردم و شما را منع میکردم و خود میکردم و خطیب
و ابن النجار بروایت جابر از آن حضرت آورده اند که روز قیامت جماعه از بهشتیان بر مردم دوزخ مشرف خواهند شد و آواز خواهند داد
که ای فلانی و فلانی شما را چه شده که در دوزخ افتادید حال آنکه ما بتعلیم شما در بهشت در آمدیم آنها در جواب خواهند گفت که ما شما را تعلیم میکردیم
و خود عمل نمی کردیم و طبرانی و خطیب و ابن ابی شیبه از جندب بن عبد الله بجلی و از ابو برزه اسلمی و از سلیک غطفانی باسانید
صحیحه روایت کرده اند که آن حضرت ص فرمودند عالم بی عمل مانند مشعله چراغست که خود را میسوزد و دیگران را روشنی می بخشد و چون
وفا بعهد اظهار حق و ترک دین مالوف و اتباع دین جدید و گزاردن نماز بطریق مداومت و مراعات جماعت و دادن زکوة
بخوشدلی بر نفس بسیار شاق و گران است لهذا میفرماید که اگر این کار از شما میسر نشود و مشقت این چیزها شما را از عمل بآنچه دیگران را
می فرمایید باز دارد پس علاجش این است که این دو دو را بکار برید و استعینوا بالصبر والصلوة یعنی و طلب مدد کنید بر این کارهای

بیان مناسبت موعظه با عمل

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شاق بصبر نماز الصبر بر سه قسم است اول صبر بر شقت طاعت مثل برخاستن از خواب برای نماز و غسل و وضو و قت سردی و رفتن بمسجد در
گرما و وقت تاریکی و علی هذا القیاس دوم صبر از لذات گناه که بی اختیار مرغوب طبع میباشد سوم صبر بر مصیبت که در جزع و فزع و شکایات
و حرکات مخالف رضامندی خود را بزور باید داشت و چون شخص درین سه حالت نفس خود را بصبر خو کرد یقین است که در هر حال مالک
نفس خود شد و نفس او مغلوب و عقل او غالب آمد و این همه چیزها بر و آسان شد پس تعلیم بلکه صبر نفس را بمنزله ورزش پرهیز است که سرمایه
حفظ صحت و باعث امان از مرض است و لهذا در حدیث شریف وارد است که الایمان نصفان نصف فی الصبر و نصف
فی الشکر رواه البیهقی فی شعب الایمان عن انس مرفوعا گویا در بحدیث اشاره می فرمایند بآنکه ایمان بمنزله صحت است و صحت بدون خیر حاصل
میشود پرهیز و دوا پرهیز صبر است و دوا شکر و از اینجا که اگر پرهیز نباشد دوا هیچ فائده نمیکند و پرهیز بدون دوا نیز مفید می افتد حضرت امیر المومنین
مرتضی علی کرم الله وجهه صبر را بجزء اعظم از ایمان قرار داده اند چنانچه ابن ابی شیبه در کتاب الایمان و بیهقی از ایشان روایت کرده اند که
الصبر من الایمان بمنزلة الرأس من الجسد اذا قطع الرأس انتن ما فی الجسد و لا ایمان لمن لا صبر له و لهذا در حدیث شریف
هم بروایت عبید بن عمیر لیثی مطابق قول حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه وارد است که روزی شخصی پیش آن حضرت صلعم آمد و پرسید
که یا رسول الله ما الایمان قال الصبر و السماحة و نیز در صحاح سته مروی است که ما اعطی احد عطاء خیرا و اوسع من الصبر و ابن ابی الدنیا و بیهقی
از حضرت حسن بصری رض روایت کرده که روزی آن حضرت صلعم از خانه خود برآمدند و بیاران خود فرمودند که از شما کسی میخواهد که او را خدا
بغیر آموختن علم عطا کند و بغیر هدایت راه یاب کند و از شما کسی میخواهد که حق تعالی کوری را از وی دور کند و او را بینا سازد یاران
عرض کردند که هر کسی از ما همین مطلب دارد فرمودند که هر که در دنیا زهد ورزد دور شته امل خود را کوتاه کند حق تعالی او را بغیر آموختن علمی عطا
میفرماید و بغیر هدایت رشدی میدهد و او را واکاه باشید که بعد از من مرمانی پیدا خواهند شد که بادشاهت ایشان بغیر قتل و کبر راست
نخواهد شد و دولت ایشان بغیر بخل و ظلم برقرار نخواهد ماند و محبت ایشان بغیر مداهنت در دین و پیروی خواهش نفس آنها حاصل نخواهد شد
پس هر که از شما آن وقت را ادراک کند و بر فقر خود صبر نماید و از دولت آنها خود را باز دارد و بر ناخوشی آنها صبر نماید و از محبت آنها دست بردار
شود و بر ذلت خود صبر نماید و عزت را ترک دهد و غرض او در این امور غیر از رضامندی خدا چیزی دیگر نباشد حق تعالی او را ثواب بیحساب
ولی عنایت کند و حکیم ترمذی در نوادر الاصول بروایت ابن عباس رض آورده اند که من روزی ردیف آن حضرت صلعم بودم پس
پشت آن حضرت سوار بودم فرمودند که من ترا چند چیز نافع تعلیم کنم گفتم آری فرمودند علیک بالعلم فان العلم خلیل المومن و الحلم
وزیره و العقل دلیله و الرفق لخته و الصبر امیر جنوده یعنی علم دوست خیر خواه مومن است و حلم بمنزله وزیر او است و عقل بمنزله راه بر است
و رفق یعنی مدارا و نرم خوئی بمنزله برادر او است که هر وقت بکارش می آید و صبر بمنزله امیر الامرای لشکر او است که هیچ هم بدون معاونت
او فتح نمی شود و بیهقی از انس بن سلامه روایت کرده که او از ابو حاضره اسدی شنید که آنحضرت شخصی را از یاران خود که همیشه در مجلس شریف
حاضر میشد چند روز ندید از حال او تفقد فرمودند یاران گفتند که او در فلان کوه خلوت گزیده است و مشغول بعبادت گردیده فرمودند
که او را پیش من بیارید چون او بحضور رسید فرمودند که ترا چه باعث شد که در کوه رفته خلوت گزیدی و از صحبت مسلمین کناره کردی او
عرض کرد که یا رسول الله مرا صحبت مردم در عبادت خدا تشویش میدهد فرمودند که صبر کردن آدمی در سختی از صحبتهای مسلمانان
بر گروهات خود بهتر از عبادتی است که در خلوت تا شصت سال ادا نماید و بخاری در کتاب الادب و ترمذی و ابن ماجه بروایت
عبد الله بن عمر رض از آن حضرت آورده اند که مسلمانی که با مردم مخلط نماید و بر ایذای آنها صبر کند بهتر است از مسلمانی که صبر بر ایذای
مردم نکرده ترک صحبت آنها کند و الا نماز پس استعانت بآن دو طریق دارد طریق اول که نصیب عوام است آن است که چون غرضی

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در پیش گیرد چاره آن اندیشند و سر انجام آن توانند برای حصول آن مطلب در مسجد رود و کانه بگزارند و بدعا مشغول شود و این طریق را ترمذی و دیگر صحاح باین وضع روایت کرده اند که قال رسول الله صلعم من کانت له حاجة الی الله او الی احد من بنی آدم فلیتوضأ ولیحسن الوضوء ثم لیصل رکعتین ثم لیثن علی الله ولیصل علی النبی صلعم ثم لیقل لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین اسئلک موجبات رحمتک وعزائم مغفرتک والغنیمة من کل بر والسلامة من کل اثم لا تدع لی ذنبا الا غفرته ولا هما الا فرجته ولا حاجة هی لک رضی الا قضیتها یا ارحم الراحمین و فائدهٔ این طریق استعانت آنست که شخص هیچ حاجت از حوائج دنیوی بخود نگذارد و در تحصیل اسباب آن تمسک ننماید و غافل از خدا نباشد بلکه پیش آمدن حوائج دنیوی در حق او حکم آمدن وقت نماز کند و نظر او از اسباب دیگر منقطع گشته خالص مسبب الاسباب متعلق گردد و چون همه اسباب در قبضهٔ قدرت او بیند و بتصرف او فراهم می آیند و مستغرق میشود از مشاهدهٔ جمیع اسباب فراغت حاصل آید و خصوصیات اسباب که بیشتر موجب تحاسد و تباغض و طول امل و پاسداری کسانیکه از طرف آنها حصول آن اسباب متوقع ست از نظر ساقط کرده و فقدان اسباب را زوال جاه و ریاست نزد عقل سبکی پیدا کند و ترک آنها دشوار نباشد و طریق دوم آنست که در استعانت بنماز حصول مطلب ملحوظ نباشد بلکه جذب نفس و کشیدن آن بقوت تمام بسوی جناب کبریای حق عزوعلا زیرا که حوائج دنیوی بیشتر بسبب تنزل روح بسوی شهوات و اسباب شهوات میباشد چون او را ازین عالم بسوی بالا کشیده شود و مستغرق در لذت مکالمه و مناجات الهی و حضور انوار جلال و جمال او رود هر از امور این عالم و بایست و نابایست آن غافل و بی خبر گردد چنانچه مجروح را که مسرور را وقت دوختن زخم او و بستن استخوان شکسته او چیزی از مسکرات میخورانند تا از درد زخم و شکستن استخوان بیخبر گردد همچنین در نماز چون حوائج دنیوی نفس را در کشاکش خود نیابد و از زمره میابد که او را در مطالعهٔ حسن محبوب حقیقی مشغول کنند تا لذات مشاهدهٔ آن جمال جاودانی دیگر بایست و نابایست خود را فراموش کند بسبب التذاذی که بردارد دیگر وهات در نظر او سبک نماید و این طریق اکثر معمول آنحضرت بود که خود بنفس نفیس خود بهمین طریق عمل میفرمود و مردم را بهمین طریق راه طریق قلندریه گویند که برای غفلت از امور دنیا و ترک با وجود تلبیس علاجی بهتر ازان نیست طریق تخویف و ترهیب و فهمانیدن حسن آخرت و بقای آن و قبح دنیا و فنای آن طریق دشوارست که هر کس را بسهولت میسر نمیتواند شد و شیطان بالقای شبهات و وساوس سلوک آن طریق را در اکثر اشخاص و بیشتر اوقات مانع می آید چنانچه گوینده این را گفته است **بیت** صنما قلندر شو ورنه زمین نمانی ✦ که دراز رود رویم ره و رسم پارسائی ✦ پس این نماز حکم شغل دارد از نفی و اثبات با اسم ذات که برای برانگیختن شوق و رفع خطرات تریاق مجرب ست امام احمد و ابو داود از حذیفه بن الیمان روایت کرده اند که کان النبی صلعم اذا حزنه امر فزع الی الصلوة و نسائی و ابن حبان بروایت صهیب و می ازان حضرت آورده اند که کان الانبیاء یفزعون اذا فزعوا الی الصلوة و ابن عساکر و ابن ابی الدنیا بروایت ابو الدرداء آورده اند که کان رسول الله صلعم اذا کانت لیلة ریح کان مفزعه الی المسجد حتی تسکن و اذا حدث فی السماء حدث من کسوف شمس او قمر کان مفزعه الی الصلوة حتی یتجلی و محب الدین طبری بروایت ام المومنین حضرت عائشه صدیقه رض آورده که چون در خانهٔ آن حضرت صلعم فاقه میشد و شب چیزی نمیخوردند و گرسنگی غلبه میکرد دایما به مسجد میرفتند و به نماز مشغول میشدند و از حضرت ابن عباس رض منقول ست که پسری از پسران ایشان قریب بمرگ شد ایشان را خبر رسانیدند به مجرد شنیدن مشغول بنماز شدند و آن قدر در نماز مستغرق شدند و طول کردند که ایشان را هیچ خبر نشد تا آنکه آن پسر را دفن کرده آمدند مردم پرسیدند که مرا محبت این پسر غالب بود صبر بر مصیبت او نتوانستم کرد ناچار بحکم خدا به نماز التجا بردم و بی خبر شدم گویا اشارهٔ فرمودند بآنکه تاخیر نماز در ذکر از صبر که درین آیه واقع شده برای ترقی ست یعنی چون بصبر کار پیش نرود باستغراق در نماز التجا باید برد

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که از وساوس عقل و وهم بپرهیزد و روح را لبذات حضور پرسکند تا بحدیکه گنجایش هیچ خطره و خیال در آن نماند و لهذا طریق
اول استعانت بصلوة را برای عوام در کسوف و خسوف و نماز استسقا که در وقت شدت قحط مشروع ست نشان داده اند و این طریق
دوم را مخصوص بخود و کاملان امت خود گردانیده چنانچه میفرمایند وَاقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِكْرِيْ یعنی وقتیکه آن نماز که بحضور دل و اجتماع شرائط ظاهر
و باطنه باشد وحب جاه و ریاست و زن و فرزند و مال و نیا را از دل دور کند لَكَبِيْرَةٌ یعنی البته شاق و گران ست از هر کس نمی آید
اِلَّا عَلَى الْخَاشِعِيْنَ یعنی مگر بر زمره که خوگر بخشوع و رجوع الی الله شده اند و نفس ایشان بتوجه الی الله سکونت می پذیرد زیرا که آن
نماز در حق آنها قرة العین ست چنانچه آن حضرت ۲ بارها میفرمودند وقرة عینی فی الصلوة همین که در نماز فرقد مشاهده حق ایشانرا
میسر شد و در لذت آن مشاهده همه چیزها را فراموش کردند و تا مدتی دراز اثر آن لذت در نفوس ایشان باقی ست و اگر بعض آنها باین
مرتبه نرسند که مشاهده عیانی ایشانرا دست دهد لااقل ازان جامعه خود البته میباشد که اَلَّذِيْنَ يَظُنُّوْنَ اَنَّهُمْ مُّلٰقُوْا رَبِّهِمْ یعنی
کسانیکه خیال میکنند در وقت مشغولی به نماز که ایشان در نماز ملاقات پروردگار خود میکنند پس او ایشانرا می بیند گو ایشان او را نه بینند
مانند آنکه شخصی در حضور پادشاه باین وضع حاضر شود که پادشاه او را به بیند و او پادشاه را نه بیند که البته فی الجمله لذت حضور او را حاصل خواهد شد
و نیز خیال میکنند وَاَنَّهُمْ اِلَيْهِ رٰجِعُوْنَ ۝ یعنی و آنکه ایشان بسوی پروردگار خود در نماز رجوع کنند گاشتند و چون کسی را رجوع بشخص
منظور افتد لاجرم شقتها را که در شیای مستحقره رسیده از نظر خواهد انداخت و شهوات رفته را مطروح خواهد نمود چنانچه گوینده گفته ست

بیت هر آنکه عشق یکی در دلش گرفت قرار ✦ روا بود که تحمل کند جفای هزار ✦ و در حدیث صحیح که در صحیحین مروی ست مذکور ست که احسان
ان تعبد الله کانك تراه فان لم تکن تراه فانه یراك یعنی نیک کردن عبادت آنست که در عین عبادت چنان خیال کنی که من
معبود خود را می بینم پس اگر این معنی ترا میسر نیست این قدر خود مقرر ست که او ترا می بیند و انیم در حضور کفایت میکند و لذت می بخشد و چون
تا این جا بنی اسرائیل را از طریق تحصیل ایمان و تقوی نشان داد که آن صبر و استعانت در مناجات حق و دوام حضور او تعالی ست و اینک
بسیار شاق و گران ست لهذا ایشان میفرمایند که اگر این راه رفتن از شما ممکن نشود راه دیگر سهلتر از آن راه بشما نشان میدهیم و آن راه شکر
ست زیرا که حقیقت شکر ملاحظه نعمتهای منعم حقیقی ست و ملاحظه نعمتها موجب محبت مفرطه ست با منعم چنانچه در حدیث شریف وارد ست
جبلت القلوب علی حب من احسن الیها و کمال محبت مفید لذتی ست که از لذات مشتهیات دیگر کامل تر و قوی تر میباشد و بدیهی
آن لذات همه لذتها مستحقره می شوند چنانچه باز خطاب فرموده ارشاد می کنند یا بَنِيْ اِسْرَآءِيْلَ اذْكُرُوْا نِعْمَتِيَ الَّتِيْ اَنْعَمْتُ
عَلَيْكُمْ یعنی ای پسران یعقوب یاد کنید آن نعمت مرا که انعام کرده ام بر شما پس حق شما آن ست که در شکر آن نعمت بقدر آن نعمت
اعمال نیک بجا آرید و اگر از ملاحظه نعمتهای دیگر عاجز آیید نعمتی را که جامع جمیع آن نعمتهاست ملاحظه کنید و آن آنست که من شما را از
جمیع فرقهای بنی آدم ممتاز و مستثنی گردانیده ام وَاَنِّيْ فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعٰلَمِيْنَ ۝ یعنی و آنکه من فضیلت دادم شما را بر جمیع عالمها
زیرا که در فرقه شما چهار هزار پیغمبر مبعوث ساختم و توریت و زبور و انجیل و دیگر صحف الهیه بر لغت شما و بر دست شما نازل کردم یا در شما
عادل و عالمان باعمل در شما پیدا کردم پس شما از جمیع فرقهای بنی آدم باین شرف ممتاز گشته اید که مهبط وحی الهی و مخزن کتب
آسمانی و دانای اسرار احکام شرعیه و واقف بر اوضاع و اطوار انبیاء و ملائکه غیر از شما تا این وقت فرقه دیگر نبوده است و این
تفضیل شما را بر جمیع موجودات عالم تا این وقت حاصل ست پس حق شما آنست که در این وقت که وقت نزول کتاب جدید و بعث سید
المرسلین ست نیز از جمیع خلائق افضل گردید و در نصرت او لی این دین و سرعت امتثال امر این کتاب و این پیغمبر تا فضیلت شما بر جمیع عالمها
این وقت نیز صورت گیرد و از این مرتبه و منصب که دفترداری کارخانه شریعت ست معزول نشوید مفسران ظاهر بین در مضمو

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این لفظ که مفید تفضیل بنی اسرائیل بر جمیع عالم است تردد میکنند حال آنکه جای تردد نیست زیرا که از وقتیکه فرقهٔ بنی اسرائیل بوجود آمده تا وقت این خطاب هیچ فرقه درین فضائل با ایشان شریک نبوده است آری بعد از آنکه بنی اسرائیل دعوت این پیغمبر را قبول نکردند و ایمان باین کتاب ایشان را میسر نشد ازین منصب افتادند و مثل سائر الناس گشتند و این وقت خارج از مضمون کلام است تفضیل بنی اسرائیل بر جمیع عالمها درین وقت ازین لفظ فهمیده نمیشود تا محل اشکال باشد و تفضیل مجموع فرقهٔ بنی اسرائیل به فرقه های دیگر در فضائل مرقومه اصدر قطعی است که بعضی از اهلان آن فرقه بسبب شامت نفس خود و آن فضیلت خود را برباد داده باسفل السافلین رسیده باشند مثل قارون و سامری زیرا که تفضیل فرقه مادر کار نیست که هر هر فرد ازان فرقه افضل از دیگران شود چنانچه تفضیل فرقه سادات از امت ما اقتضا نمی کند که هر هر فرد ازان فرقه برابر سوای خود افضل باشد در امثال این مقامات نظر بهیئت مجموعیهٔ فرقه میباشد نه بر هر هر فرد و اگر بنی اسرائیل بگویند که اوائل ما شکر این نعمتها بوجه اکمل ادا نموده بآن مرتبه رسیده اند که حالا هر که از اولاد ایشان باشد یا متوسل ایشان گردد او را خوف باز پرس نیست شفاعت آنها در خلاص او کافیست و آن نظر رحمت الهی که بحال اوائل ما مصروف شده در نجات ما کار خواهد شد که نام آنها میگیریم و از نسل ایشان هستیم گوئیم که باین خیال غره مشوید در روز آخرت را بر روز دنیا قیاس نکنید وَاتَّقُوا يَوْمًا یعنی و بترسید از آن روز که لَا تَجْزِي نَفْسٌ یعنی ادا نخواهد کرد هیچ نفس که بمرتبهٔ اعلای شکر رسیده باشد و تقرب تمام بجناب الهی پیدا کرده عَنْ نَفْسٍ یعنی از جانب هیچ نفسی که فرزند صلبی او باشد یا تمام عمر نام او کرفته و خود را منسوب باو ساخته چون ترک شکر کرده باشد و کفر ورزیده شَيْئًا یعنی چیزی را از حقوق شکر که بر ذمهٔ او واجب الادا است زیرا که دران وقت دادن شکر خود دیگری را ممکن نیست وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ یعنی و قبول کرده نخواهد شد از ان نفس متقربه که شکر کذار است شفاعتی در حق آن نفس تقصیر کننده که ترک شکر کرده و کفر ورزیده وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ یعنی و کرفته نخواهد شد از ان نفس شکر کذار فدیه یا زر غمالی که در عوض نفس کافر بدهد اگر بالفرض او را بهم رسد وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ یعنی و نه این تقصیر کنندکان را در شکر مدد کاری خواهد بود که بزور و غلبه از ایشان عذاب را دفع کند و طرق دفع عذاب در دنیا منحصر درین چهار چیز است یا بقهر و غلبه است و آن را نصرت کویند و یا بدون قهر و غلبه است و آن دو قسم است یا منت بدون دادن چیزی خلاص بکنانند و آن شفاعت است یا بدادن چیزی و آن نیز دو قسم است یا بدادن چیزی است که بر ذمهٔ او واجب بود بعینه مثل ادای قرض و تاوان و مال مصادره یا بدادن عوض او است که آن را فدیه و کردو یر غمال کویند و چون این هر چهار راه خلاصی در آخرت منفی و نابود است پس اعتماد بر غیر دران روز بوجهی نماند و درینجا باید دانست که معتزله باین آیه در نفی شفاعت تمسک میکنند و میکویند که روز قیامت شفاعت نخواهد شد لیکن نمی فهمند که درین آیت نفی شفاعت از طرف کسی است که هرگز شکر نعمت الهی نکرده باشد و آن نیست مکر کافر و شفاعت در حق کافر بالاجماع مقبول نیست جای بحث و نزاع نیست باقی ماند درینجا سوالی چند جواب طلب اول آنکه در نفی شفاعت و فدیه تاکید بنصیر نفرموده اند و در نفی نصرت تاکید بلفظ هم ارشاد شده درین تغییر اسلوب چه نکته است جواب آنکه آوردن ضمیر و مانند این مقامات مفید حصر میشود چنانچه در بحث ما انا قلت مقرر است پس معنی کلام آن شد که نصرت ندادن مخصوص بکافران و تقصیر کاران است مومنان را دران روز نصرت واقع خواهد شد زیرا که انتقام ایشان از دشمنان ایشان بواجبی خواهند کرفت چنانچه در آیتهای دیکر مصرح است کَانَا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ وحقا علینا نصر المؤمنین برخلاف قبول شفاعت بحکم و کرفتن فدیه و یر غمال که مومن و کافر و صالح و فاسق همه در نفی آن شریک اند سوال دوم آنکه درین آیه قبول شفاعت را بر کرفتن فدیه مقدم فرموده و در آیه دیکر که آخر این سیپاره و قبست بالعکس ارشاد شده نکته درین نقض چیست جواب آنکه چون شخصی در بلائی کرفتار میشود و عزیزان او در فکر خلاص او میشوند سعی ایشان همین ترتیب صورت میکیرد که اول باو ای حق واجب بر ذمه او میکوشند چون ازین تدبیر عاجز میشوند بسفارش و وسیله دفع آن بلا می نمایند

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وچون ازین هم عاجز میشوند پیرغمالی یا فدیه میدهند وچون ازین هم عاجز میشوند برادران ومددکاران را جمع کرده پرخاش وجنگ میکنند
پس درین آیت موافق این ترتیب منظور افتاده که کثیرالوقوعست وچون بعضی از اشخاص راحب مال بیشتر ودل بیباشد وملتفس
ندارند وعاری که لاحق میشود از منت برداری شفیعان درجنب بذل مال چندان برانها دشوار نمیشود اول بشفاعت ودوسیله
متمسک میکنند بعد ازان چون می بینند که باین حیله کاری پیش نرفت بدادن فدیه وپیرغمال تن میدهند لهذا در آیت دیگر ترتیب
تغییر فرمودند تا اشاره بحال هر دو فریق باشد اما برای رعایت کثرت وقوع این ترتیب را مقدم کردند وترتیب دوم را موخر
ساختند که نادرالوقوع وکار پست همتان است قابل تقدیم نیست سوال سوم آنکه درمقام نفی شفاعت ونفی فدیه وپیرغمال
ضمیر مفرد اکتفا فرموده اند ودرمقام نفی نصرت ضمیر جمع آورده ونفرموده ولا هم تنصرا ولا ینصر احد احدا جوابش آنکه نصرت را
اجتماع لازم است که تنها یک شخص هیچکس را نصرت نمی تواند داد وچون اشخاص دیگر هم همراه تقصیر وا برای نصرت جمع شوند هر واحد
هر واحد را نصرت میدهد پس لهذا متعدد شد ومنصور هم متعدد برای این نکته ضمیر جمع آوردند گویا اشاره می فرمایند بآنکه اگر همه گناهکاران
بهیات اجتماعی خواهند که کسی ایشان را نصرت دهد ونصرت ایشان دران صورت اقرب بقبول باشد که خود هم جمع کثیر اند قوت مقاومت
دارند بادنی امدادی منصور میتوانند شد کسی این را هم قبول نخواهد کرد چه جای آنکه تن تنها خواهان نصرت باشد که او را نصرت دادن
خیلی دشوار است سوال چهارم آنکه این آیت بحسب ظاهر دلالت میکند بر آنکه شفاعت بهیچکس را نباشد نظر بتعمیم نفس عن نفس شیئا
که در سه مرتبه واقع شده اول در نفس شفیعه دوم در نفس مشفوع لها سوم در امری که دران شفاعت واقع شود یعنی مفاد نیاوران
انکیر شفاعت مستفاد میشود حال آنکه اهل ملت اجماع دارند بر آنکه فی الجمله شفاعت واقع شدنی است معتزله در حق غیر صاحب الکبیره
شفاعت جائز دارند واهل سنت در حق صاحب الکبیره نیز آری کافر را هیچگونه شفاعت نمیدانند وبرین آیات احادیث بسیار دلالت بر
وقوع شفاعت میکنند پس تخصیص این آیت لابد است اهل سنت بکافر تخصیص میکنند ومیگویند که معنی این آیت آنست که شفاعت بی حکم الهی دران
روز مقبول نخواهد شد بدلیل آنکه در آیات بسیار نفی شفاعت را مقید باین قید فرموده اند مانند یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن
له الرحمن ورضی له قولا ومن ذا الذی یشفع عنده الا باذنه ومن حمیم ولا شفیع یطاع ولا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له وهذا
متواتره بیان کردند که غیر از کافر در حق همه اهل سماحی حکم بشفاعت خواهد شد پس معلوم شد که محروم مطلق از شفاعت کافر است وبس
ومناسب مقام هم نفی همین شفاعت است زیرا که این کلام برای رد خیال فاسد اهل کتاب ونیز هم مشترکان ایشان است از اولاد انبیا
واولیا ومتوسلان بزرگان دین که خود را بتوسل بزرگان مامون از مواخذه وباز پرس میدانند ومی فهمند که باوجود کفر وقبایح دیگر بزرگان
ما را از عذاب اخروی خلاص خواهند ساخت وطریق رد این خیال آن است که شفاعتی که شما بتوقع آن غره میشوید دران روز واقع نخواهد
شد زیرا که شفاعت هر شفیع دران روز موقوف بر حکم الهی خواهد بود وچون شفاعت موقوف بر حکم الهی شد جای اعتماد نماند چه توسل آن
شفیع در حصول آن کفایت نخواهد کرد بلکه حکم الهی هم در کار است وآن در خطر است شود یا نشود شما بحسن توسل بکمالی نازش مکنید که این توسل
سبب مستقل نیست ولهذا بعض مفسرین ضمیر منها را در لا یقبل منها شفاعة ولا یؤخذ منها عدل راجع بنفس تقصیرکار ساخته اند وان را قید شفاعت منفیه
گردانیده یعنی قبول نخواهد شد شفاعتی که بتوسل این نفوس وارفریاد وزاری وضعفا کی او متوسم باشد چنانچه در دنیا میبود ودرین صورت در منکر سابقه
ولاحقه هم انتشار نمیشود ونفی شفاعت مطلقا هم لازم نمی آید واگر حقیقت شفاعت را بتعمق وریز بینی مذهب اهل سنت مانند آفتاب روشن میشود زیرا که
حقیقت شفاعت آن است که کمال نفس کامله انسانیه انبساط پیدا کند ونفوس ناقصه اتباع خود را در خود کیرد ونقصان آنها را در
ضمن کمال او منجبر شود پس مدار این شفاعت بر دو چیز است اول انبساط کمال نفس کامله که روز قیامت محض

بیان شفاعت
Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بعنایت بی غایت حق جل و علا موعود ست بتوسط عمل و کوشش و سعی و تلاش زیرا که منتهای عمل و کوشش تحصیل کمال خود ست
نه احاطهٔ آن کمال یا تباع خود و چون که بعضی از آنها را بپوشد و در رنگ کمال ظاهر کند و این بسط و احاطه وهبی را در شریعت تعبیر بان
حکم فرموده اند دوم بودن نفس ناقصه از اتباع اهل کمال که بدون ایمان و صحت عقاید محال ست و این امر آخر را در شریعت باین عبارت
تعبیر فرموده اند که کافر را و منافق را شفاعت نیست چنانچه در آیت ماکان للنبی والذین امنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا
اولی قربی ۔ ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره انهم کفروا بالله ورسوله مصرح ست و آنچه محققین فلاسفه در تحقیق
معنی شفاعت گفته اند نزدیک همین تقریر ست گفته اند که حضرت واجب الوجود عام الفیض ست قصور یکه هست از جانب قابل ست و جائز ست
که فردی از افراد را قابلیت اخذ فیض بلا واسطه از انجناب نباشد و از قابل دیگران فیض را قبول تواند کرد پس آن قابل متوسط واقع
شود در میان این فرد و ذات عام الفیض او تعالی مانند آنکه آفتاب روشن بنگیند که مقابل خود را و در ین فیض آفتاب مقابله بر سطح
و بعض چیزها که بلا واسطه مقابل آفتاب نمی توانند شد مانند سقف خانه از اخذ این فیض محروم اند لیکن چون طشتی پر از آب صاف
در آفتاب نهند شعاع آفتاب از ان آب صاف بجانب سقف منعکس شود و او را روشن سازد پس ارواح انبیاء مانند آب صاف
و سائط جود الهی واقع شده اند چنانچه آب صاف شعاع آفتاب را بسقف رسانید همچنان این ارواح رحمت الهی بعوام مومنین میرسانند
آری استعداد و قبول نور شرط ست حتی که اگر سقف استعداد و قبول مطلقا ندارد واز توسط آب صاف هم مستنیر نخواهد شد مانند کافر که استعداد
او بیهم شده بی نصیب مطلق گردیده و نیز هر چند سقف از مقابلهٔ آفتاب محروم ست اما از مقابلهٔ آب صاف بهرهٔ تمام دارد و بسبب
همان بهره مستنیر و روشن گشته و کسی که ایمان بانبیا ندارد مانند سقفی ست که آب صاف هم مقابله او را حاصل نیست و ارتفاع استنارت
بواسطهٔ آن آب صاف خیال خام ست بالجمله بنی اسرائیل از انداد این جنال خام که دشمنان مایوس ساخته بری تاکید شکر نعمتها بعضی از نعمتها
خود که بر اسلاف ایشان شده بود یاد میدهانند و میفرمایند که شما را از جمله نعمتهای ما آن نعمتها را یاد کنید که مونه روز فضایت بود و هیچ کس
از زندگان و مردگان بفریاد شما نمیرسید و بوجهی از وجوه اعانت و مدد شما را از چنگل و خلاص نمیتوانست کرد و اذ نجیناکم که معنی
رهانیدیم شما را از کسان بفریاد شما میرسید و بوجهی از وجوه اعانت و مدد شما را از چنگل و خلاص نمیتوانست کرد و اذ نجیناکم که معنی
رهانیدیم شما را از کسان فریاد کنندهٔ آنوقت را که ما خلاص کردیم و نجات دادیم بقوت خود و مدد کردیم از آبا و اجداد شما و از دوستان و یاران شما و برای اشعار
بکمال قوت ضمیر جمع را که صیغهٔ متکلم مع الغیر ست اختیار فرموده اند و الا از ابتدای بابنی اسرائیل اول تا اینجا صیغهٔ متکلم واحد مستعمل
شده تا اشعار باشد بتوحید باری تعالی در شکر و ایمان بآیات منزله او من آل فرعون یعنی از دست تابعان فرعون که در کثرت
بسیار بودند و ذکر تابعان او در اینجا حال آنکه مقصد بدیگران ست در اصل خود فرعون بود برای اشاره ست بآنکه چون رئیسی با فرقه بدی
را اراده میکند و تابعان او از وزرا و امرا در باطن چیزی خواه آن فرقه میباشند مصیبت سهل میشود زیرا که اراده آن رئیس بدون معاونت
و مشارکت تابعان چندان پیش نمیرود و در اینجا تابعان فرعون زیاده از فرعون کمر بر عداوت این فرقه بسته بودند و کلهم اجمعین بر شر خاص
شده یسومونکم یعنی میرسانیدند شما را سوء العذاب یعنی سخت ترین عذاب باین طریق که یذبحون ابناءکم یعنی ذبح بسیار
میکردند پسران شما را و این عذاب سخت ترین عذاب ست زیرا که هلاک کردن پسران موجب فنا بود شدن تخم فرقه است و نیز چون
مردان مانند معیشت زنان بسیار کمتر میشود زیرا که کسب و تلاش معاش فقط مردانست و نیز قتل کردن اولاد بعد از انکه حد کمال بسیار و محنت
طویل و حمل و علوق کشیده باشند و از شکم برآمده امید قوی در انتفاع از وجود رسیده باشد نهایت موجب کاهش روح
و نیز جنس پسر بسبب جلب شهوی محبوب تر و مرغوب تر میباشد از جنس دختر تا انکه عربان گفته اند مصیبت سروران مالهما ثالث + حیوة
۱۰ هین موت قلیب + پس ذبح کردن پسران هم الم عقلی بود و هم الم طبعی و هر دو الم در کمال شدت رسیده و کاش تابعان

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بیان انواع عذاب فرعون که بر بنی اسرائیل مقرر کرده بود

آبای فرعون همه اولاد شما را از ذکور و اناث می کشتند که به بعض وجوه این مصیبت سبک بود لیکن آنها فقط پسران را می کشتند و یستحیون نسآءکم یعنی و زنده میگذاشتند دختران شما را و هر چند دختران در اول پیدایش محبوب و مرغوب میشوند و بحرکات و سخنان و ادب شما را فریفته میکردند لیکن بعد از جوانی زنان بالغ میشدند و باقی ماندن ننگ مردان و هجوم افکار از طرف آنها هم از جهت مؤنات و نفقات و هم از جهت آنکه فراش دشمنان خواهند شد و نهایت ذلت و عار لاحق خواهد گشت باعث کمال آزرده و ملال خواهند شد و برای شما ننگ و عار خواهند گشت و یستحیون نسآءکم بنا تکم نفرمودند و تفصیل این مقام آنست که کمال مشقت و رنج در هلاک پسران در وقت صغر سن است که هنوز مصدر عقوقی نشده اند و توقع منفعت از ایشان بجمیع وجوه برقرار است و میل طبعی بحرکات آنها در اوج کمال و کمال مشقت و رنج در سر نگذرانیدن دختران در وقت بلوغ است که میل طبعی بحرکات آنها نمانده و وجوه مذلت و عار در بقایای آنها از هر طرف هجوم آورده پس اگر یذبحون ابنآءکم و یستحیون نسآءکم یا یذبحون ابنآءکم و یستحیون بنا تکم نفرمودند این شدت عذاب مفهوم نمی شد باقی ماند در اینجا سوالی جواب طلب و آن آنست که درین سوره یذبحون بدون واو واقع شده و در سوره اعراف نیز یقتلون بغیر واو مانند همین سوره واقع است و در سوره ابراهیم و یذبحون با واو آمده وجهش چه باشد جوابش آنکه یسومونکم سوء العذاب را درین سوره و در سوره اعراف بقتل و ذبح ابنا و ابقاء آن تفسیر فرموده اند پس حاجت بواو نیست بلکه وجود واو مخل است زیرا که تفسیر و مفسر هر دو یک چیز اند فما بین آنها مغایرت نیست تا گنجایش حرف واو باشد و در سوره ابراهیم مراد از یسومونکم سوء العذاب دیگر تکلیفات شاقه دانسته اند که فرعونیان بفرقه بنی اسرائیل میدادند از انجمله آنکه صاحبان قوت را ازین فرقه بردند تا سنگها از کوهستان برای عمارت باغات فرعون و کوشکهای او مقرر کرده بودند تا آنکه دستها و کردنهای آنها قرحه پیدا کرده بود و پشتهای ایشان ریشها بهم رسانیده و ضعیفان را ازین فرقه برای نقل و تحویل سنگهای خرد و کلابه قرار داده بودند و جماعه از ایشان برای ساختن خشتها و پختن آنها در آوه معین نموده بودند و جماعه را برای بجاری و حدادی و کناسی راهها و خانها کماشته و هر کس ازینها ضعیف تر میشد و هیچ کاری نمی آمد بر سر او جزیه مقرر کرده بودند که سال بسال و ماه بماه ادا کند و زنان بنی اسرائیل اسطرین بیکار برای ریسیدن کتان و باقتن جاهای کتانی و بعضی را برای دیگر اعمال رذیله و قذره مقرر کرده بودند تا آنکه مردان و زنان بنی اسرائیل درین حالت شدید آرزوی مرگ میکردند و از زندگی خود بیزار شده بودند و ظاهر است که کشتن پسران چیزی دیگر و برای این چیزها است برای مغایرت درمیان مضمون جمله تین حرف واو را که دلالت برین دارد آوردن ضرور افتاد و باقیماند آنکه در اینجا چرا جمله یذبحون را تفسیر یسومونکم کرده اند و در سوره ابراهیم چرا ابقای دیگر شمرده اند جوابش آنست که درین سوره و در سوره اعراف این هر دو جمله از جمله کلام الهی واقع شده و جهت کمال رافت و رحمت بکمال ایجاز و اقتصاد مختصرا و ملخصا منظور نبوده اند زیرا که یاد دادن ملخصا نیز نوعی از عذاب است و در سوره ابراهیم این هر دو جمله بر کلام حضرت موسی واقع شده اند و حضرت موسی مامور بود تذکیر ایام الله را به بنی اسرائیل یاد داشته اند که وذکرهم بایام الله نیز کلام حضرت موسی با معاصران خود بود که از جمیع مشقتها و محنتها واقف بودند و این کلام خطاب به بنی اسرائیل زمان نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم بود که هرگز آن مشقتها را ندیده و نچشیده بودند بلکه اکثر آنها با آن مشقتها در نیابند و قهیت هم ندانند کرا بین مشقت که قتل ابنا باشد زیرا که حال این مشقت تواتر در ایشان رایج و مشهور گشته بود لاجرم درین جا بیان همین مشقت فقط منظور افتاد و در حقیقت همین مشقت عمده مشقتها و خامه ملایا بود چنانچه میفرماید وَفِي ذَٰلِكُم یعنی و درین مذکورات که کشتن پسران و باقی داشتن دختران باشد بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ یعنی امتحانی بود از پروردگار شما خیلی بزرگ زیرا که باین مرتبه مسلط کردن دشمن که عزیزترین جانها را برباد دهد موجب کمال ذلت و رسوائی و رنج و اندوه است و این همه برای این بود که خلاص کردن شما بعد این قدر بلای عظیم در نظر شما عظمتی پیدا کند و قدر آن نعمت را بفهمید و نیز بفهمید که هر که بر بلای سخت صبر کند مستحق جزای عظیم می گردد

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خصوصا دیده ارا نجرا و نیز بدانید که غیر از ذات حق عزوعلا در شدائد دنیا نیز بکار نمی آید زیرا که دران وقت کسی از زندگان و مرگان بفریاد شما نمیرسد و شما را از دست فرعون و فرعونیان بزور و غلبه خلاص کرده و نه بدل شما فرقه دیگر را آورده و او به محنتها و مشقتهای شما را بر خود گرفت پس چون در دنیا که وقت لقاء ون و مناصرات هیچکس بکار شما نیاید در آخرت که وقت نفسی نفسی است شما را توقع امداد و اعانت از غیر داشتن خیال خام است و توجه عداوت فرعون و فرعونیان با فرقه بنی اسرائیل آن بود که چون فرعون که نام او ولید بن مصعب بود او را بجهت افروختگی چهره او قابوس لقب کرده بودند زیرا که قابوس اخگر افروزنده را گویند و بجهت آنکه پادشاه ملک مصر بود او را فرعون میگفتند زیرا که لغت قبطیان پادشاه را گویند چنانچه سلطان در لغت عرب و شاه در لغت فارسی و راجه در لغت هندی بر ملک مسلط یاب شد و باسباب حشمت و جاه او را از هر طرف بهم رسید نزد خود قرار داد که جمیع ارکان و اعیان مملکت مصر را از فرد را و امرا گرفته تا ادنی رعایا تکلیف و هدیه برای او سجده کرده باشند چنانچه اول کسی که برای او سجده کرد هامان بود و بعد ازان دیگر امرا و اعیان سجده نمودند و کسانیکه دور دست از پایه تخت بودند برای آنها صورتهای شبیه خود از زر ساخته بر تختهای عاج و آبنوس نصب کرده در دور آن تختها درختهای زرین تنه که برگهای آنها از زمرد ساخته و بر هر شاخ ازان درختها جانوران از نقره ساخته و منقار آن جانوران از جواهر نفیس درست کرده و در هر جانور تعبیه نصب کرده بود که چون آنها را خادمان آن تخت حرکت دهند از شکم آن جانور آوازی برآید که ای اهل مصر فرعون خداوند شما است برای او سجده کنید و مردم قصبات و قریات بشنیدن این صدا بی اختیار تن بسجود میدادند و هر گاه تمام اهل مصر بفرعون پرستی گرفتار شدند بنی اسرائیل موافقت اینها نکردند و تن بسجود ندادند فرعون سرداران آنها را بحضور خود طلبیده بتوبیخ گفت که شما برای من سجده نمیکنید و تصویرات مرا هم نمی پرستید معلوم میشود که زندگانی بر شما گران میکند اگر برای من و برای تصویرات من سجده نکردید شما را با انواع عذاب معذب خواهم کرد این گفت و جلادان را با اسباب تعذیب بحضور خود طلبید بنی اسرائیل را بر سه سرداران بنی اسرائیل با فرقه خود گفتند که عذاب فرعون بیش از ساعتی نخواهد ماند و عذاب خدای تعالی جاودانی است بهتر این است که بر عذاب فرعون صبر کنید و برای او سجده ننمائید تمام فرقه بنی اسرائیل بر همین عزم تصمیم نموده آشکارا با فرعون گفتند که سجده غیر از خدا دیگر را جائز نیست ما هرگز برای تو سجده نخواهیم کرد هر چه خواهی تن ما فرعون دیگهای مسی و آهنی طلبیده و در ان دیگها روغن زیت و کوکرد انداخته بر آتش نهاده گرم کنانید چون آن دیگها گرم شد روغن و کوکرد جوشیدن گرفت بنی اسرائیل را در ان دیگهای انداخت و میسوخت و بنی اسرائیل هرگز تن بسجده فرعون ندادند و صبر ورزیدند و گفتند که پروردگار ما ابراهیم و اسحق و یعقوب بود ما بهمان پروردگار خود ایمان داریم تا آنکه جمعی کثیر از بنی اسرائیل سوخته شدند هامان که مدبر فرعون بود بشفاعت برخاست و عرض کرد که پادشاه این وقت ایشان را مهلت فرماید تا فهمیده و سنجیده فرمان پادشاه را قبول نمایند فرعون از سوختن بنی اسرائیل باز ماند لیکن بر این فرقه بکارها که سابق مقرر شده مقرر کرد تا آنکه فرعون در شب متواتر خوابهای موحش و ترسناک دید گویند که آتشی در خواب او بنظر آمد که تمام شهر مصر و ملک قبطیان را سوخته می آید و چون محله بنی اسرائیل میگذرد هیچکس را نمی سوزد و از محله بنی اسرائیل اژدهای بزرگ برآمده بر فرعون دویده او را از بالای تخت و تاج بزمین انداخت معبران و منجمان را جمع کرده از تعبیر این خواب پرسید همه ها گفتند که در بنی اسرائیل پسری پیدا شود که باعث زوال پادشاهت تو گردد فرعون چون این تعبیر شنید کوتوال شهر را طلبیده حکم فرمود که یک هزار پیاده را خاص محله بنی اسرائیل تعیین نماید و هزار قابله را همراه آنها در درون خانهای بنی اسرائیل تجسس نمایند و در هر خانه که پسر متولد شود او را بکشند و دختران را بگذارند بموجب حکم فرعون تا ده سال همین قسم ظلم بر بنی اسرائیل جاری ماند چون سال سوم شد عاذنام زوجه عمران که یکی از سرداران بنی اسرائیل و ولادی پیشگان حضرت یعقوب است بحضرت موسی حامله شده آیام وضع حمل او نزدیک رسید خانه ایشان پیادگان بر سر دروازه برای تفحص و تجسس می آمدند چون تولد حضرت موسی قریب

بیان عداوت فرعون و فرعونیان با فرقه بنی اسرائیل

بیان تولد حضرت موسی

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شد دایه از دایه های فرعون برای احتیاط بخانهٔ ایشان شب باشی اختیار کرد و حضرت موسیٰ ناگاه وقت شب متولد شد مجردی که از شکم برآمد و چشم دایه بر چهرهٔ مبارک ایشان افتاد بی اختیار محبت ایشان در دل او غلبه کرد و هر چند خواست که ایشان را نبشد هر گز ممکن نشد آخر با مادر ایشان گفت که دست من کشتن این پسر جاری نمی شود تدبیر چیست مادر ایشان گفت که در همسایهٔ ما شخصی گوسفندی ذبح کرده است پارهٔ از گوشت آن گوسفند آورده در دیگی انداخته به پادکان بنما که اینجا پسر پیدا شده بود من او را کشتم و برای پاره کنش بصحرا میروم صبح هنگام که پیاده ها برای تحقیق آمدند دایه برآمد و پادکان را دیگ سر بسته نمود که اینک درین خانه پسری پیدا شده بود من او را کشته ام و بصحرا میروم پادکان بنا بر آنکه اعتماد کلی بر ایکان داشتند تفحص زائد نکردند و حضرت موسیٰ در خانه ماندند لیکن فرعون را امتحان و معبران جمع شده خبر رسانیدند که آن پسر موعود بوجود آمده است و ستارهٔ او طلوع نموده خبردار باید شد و تفحص باید نمود فرعون کوتوال را تقید کرده او بر پادکان تشدد بسیار نمود پادکان گفتند که ما در یک خانه زیاده تحقیق نکرده ایم بر گفتن دایه اعتماد نموده ایم اگر بفرمایید درون آن خانه درآئیم و تفحص و جستجو نمائیم بر ایکان اعتماد ننمائیم کوتوال فرمود و برید و بی پرده درون خانه درآئید تا اگر پسری پنهان کرده باشند ظاهر کرده پادکان بی خبر در خانهٔ عمران درآمدند و حضرت موسیٰ نزد خواهر کلان خود که مریم نام داشت در کنار بودند خواهر ایشان چون دید که پادکان شور کنان درون خانه آمدند ایشان را در تنور انداخت و تنور در آن وقت مشتعل بود و بجای خود چنین اندیشید که اگر این پسر ظاهر شود و ما تمام خانه کشته شویم و این پسر هم کشته شود و اگر این پسر را در تنور اندازیم جان این پسر بر لیکن جان تمام مردم خانه محفوظ ماند پیاده ها تمام خانه را تفحص تمام نمودند هیچ جانشان پسر نیافتند و از حال تنور بنا بر آنکه مشتعل بود تفحص نکردند و برآمده رفتند مادر حضرت موسیٰ که درین واقعه بسیکلین از خود رفته بود از دختر خود بعد از افاقه تحقیق حال نمود که آن پسر را کجا انداختی او گفت که باضطراب در تنور انداختم مادر ایشان بسیار اندوهگین شد و بر سر تنور آمده دید که تنور شعلها میزند از زندگی حضرت موسیٰ مایوس گشت ناگاه از درون تنور ندا فرمودند که ای مادر غم مخور که حق تعالی این آتش را بر من سرد کرده است چنانچه بر جد من ابراهیم کرده بود مادر ایشان متحیر شد و گفت که حالا چه تدبیر است که ترا از تنور برآرم حضرت موسیٰ فرمودند که دست خود را در از کن و مرا از تنور بردار که دست ترا نیز این آتش ضرر نخواهد رسانید و درین وقت عمر حضرت موسیٰ چهل روز تمام شده بود بعد ازان که مادر ایشان ایشان را از تنور برآوردند با اهل خانهٔ خود مشوره نمود که این پسر هر چند از عجائب قدرت الهی است لیکن آخر طفل است گریه و آواز خواهد کرد و پادکان فرعون که خانه بخانه برای تجسس میگردند آواز او را خواهند شنید و ما را و او را خواهند کشت بهتر این است که این طفل را در صندوقچه نهاده در دریای نیل سر دهیم تا در دیهی از دیهات بدست کسی نیفتد و زنده ماند و ما نیز از ترس فرعون نجات یابیم اهل خانه همه برین مشوره قرار دادند و درودگری را که سانوم نام داشت بخفیه طلبیده آوردند و گفتند که ما را یک صندوقچه که طول و عرض او این قدر باشد ساخته بده و نوعی تخته های آن صندوق را اندک اندک جای درآمد آب بنا شد آن درودگر گفت که این صندوقچه برای چه میسازید از زبان مادر حضرت موسیٰ برآمد که در خانهٔ ما پسری پیدا شده است میخواهیم که او را در دریای نیل سر دهیم تا نشود که بر بادشاه ظاهر شود و ما را بکشد آن درودگر گفت که بسیار خوب من راز دار شما ام برای شما ساخته میدهم چون بخانه رسیدند که منادی فرعون میکرد و که هر که ما را از پسری که درین ایام در بنی اسرائیل پیدا شده است نشان دهد او را چنین و چنان نوازش فرمائیم درودگر را در یک طمع بجوش آمد و خواست که بحضور کوتوال این ماجرا را ظاهر کند همینکه قدم از در خانه بیرون نهاد کور شد و هر دو پای او تا شتالنگ در زمین مخسف شد و آوازی از غیب شنید که اگر این راز را بکسی تفوه نمائی الفور در زمین غرق خواهیم کرد درودگر توبهٔ نصوح نموده و از کوری و خسف نجات یافته بخانهٔ خود آمد و شبانه صندوقچه موافق فرمایش مادر حضرت موسیٰ در ساخته و در آن صندوق بسوی آسمان گشاده شبانه پیش مادر حضرت موسیٰ الصلوٰة علی نبینا و علیه السلام رسانید مادر حضرت موسیٰ ۴

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مبلغ خطیر برهم اجوره باو داد و شکرگزاری نمود او گفت که من بدل و جان مرید و معتقد این پسرم من هرگز هرگز بر کار او مزدوری نخواهم گرفت
گر اینقدر بکنید که مرا بپایت این پسر مشرف سازید یا در حضرت موسی حضرت موسی او نمود مرا و خودم را بر قدم ایشان مالیده و برگشت اول
کسی که بحضرت موسی ایمان آورد او بود یا در حضرت موسی روزانه توقف نموده چون شب دیگر آمد حضرت موسی را غسل داد و خوشبو مالیده و جامهای
نو پوشانیده و ایشان را در صندوقچه نهاده کریان و اندوه کنان بر لب رود نیل برد بنگاه ابلیس لعین در صورت اژدهای بزرگ پیدا
نمودار شد و گفت که اگر این را در دریا نیندازی یک لقمه او را فرو خواهم برد یا در حضرت موسی خیلی عاقل بود دانست که اگر این اژدها جانور
نبود این گویائی از کجا میبافت معلوم میشود که شیطان است ملتفت نشد و ایشان را در دریا نینداخت و کریان و اندوه ناک بخانه برگشت
و خواهر ایشان را گفت که اگر زندگی من میخواهی در عقب این صندوقچه برو و نظر کن که کجا میرود اگر از محاذات شهر گذشته رفت خاطر ما
جمع خواهد شد و اگر از مردم شهر کسی این صندوقچه را دیده برگرفت بالیقین پیش پادشاه خواهد برد خواهر حضرت موسی همراه صندوقچه بر
کنار دریا میرفت و بیگانه وار از دور میدید که تا تولد حضرت موسی دوازده هزار پسر از بنی اسرائیل بقتل آمده بود نود هزار حمل بخوف
آنکه مبادا پسر شود و او را فرعونیان نکشند زنان بنی اسرائیل اسقاط کرده بود نود این همه تدبیر فرعون در مقابلهٔ تقدیر الهی هیچ کارگر
نشد القصه آن صندوقچه از وسط دریای نیل در نهری که آن نهر را فرعون از دریای نیل کنده باغ خود که عین الشمس نام داشت برده بود
افتاد و در آن نهر جاری شده در وسط باغ فرعون رسید و فرعون در آنوقت مشغول سیر باغ بود و زن و دختر فرعون و دیگر اهل محل همراه او
چون دیدند که صندوقچه در نهری آید دویدند و آن صندوقچه را برداشته پیش فرعون بردند خواهر حضرت موسی چون دید که صندوقچه همراه آب
نهر داخل باغ درآمده است دویده رفت و بادر خود خبر کرد و مادر ایشان در آنوقت خیلی بیتاب شده و قریب بود که بی اختیار شده جزع و فزع کنان
از خانه برآید حق تعالی در دل او الهام فرستاد که اندوه مکن و تماشای قدرت ما ببین که او را بچه تدبیر پیش تو میرسانم و آخر از رسولان
اولوالعزم میکنم القصه چون فرعون دید که طفلی نوتولد در صندوقچه نهاده از هامان وزیر خود را طلبیده و گفت که این همان طفل است که منجمان
ما را از وی ترسانیده اند اقبال مرا ببین که بچطور خود بخود پیش ما آمده حالا او را بکشید زن فرعون که آسیه نام داشت مجرد دیدن جمال جهان آرای
حضرت موسی فریفته شد و گفت که این بی گناه را بکمان فاسد مکشید و زنده بگذارید شاید بکار ما بیاید یا او را پسر خود خوانیم که ما پسر نداریم فرعون
بسبب اصرار زن خود از کشتن حضرت موسی باز ماند و زن فرعون ایشان را پسر خود کرد و دانید و حکم کرد که دایها را برای این طفل بیابند هر دایه را که
می آوردند حضرت موسی شیر او نمی گرفتند تا آنکه خواهر حضرت موسی که بتجسس حال ایشان بارها بر در فرعون میرفت این ماجرا
شنید گفت که من دایه را نشان می دهم که در آئین پرورش اطفال یگانه است غالب که این طفل شیر آن دایه را خواهد گرفت و مادر
حضرت موسی را طلبیده برد حضرت موسی شیر مادر خود گرفتند فرعون برای مادر حضرت موسی یک اشرفی رایج آنزمان روزینه
مقرر کرد فرمود که این طفل را همین دایه شیر می داده باشد در حدیث شریف وارد است که مثال عازمان امت من که از زیادشاه
و وزیر و امیر ما بهانه یا سالیانه نمی گیرند و تهیه اسباب جهاد صرف میکنند و نیت ایشان خالص است برای خدا مثال
مادر حضرت موسی است که روزینه از فرعون میگرفت و پسر خود را شیر میداد و درین حدیث اشاره است باصلی عظیم از اصول
کلیهٔ فقه یعنی اجرت بر عبادت گرفتن در انصورت جائز است که نیت خالص محض برای خدا باشد و بودن و نبودن اجرت
برابر کرده آن عبادت را کار کردنی خود داند خواه کسی بران اجرت بدهد یا ندهد و اگر مانند حرفتها و مزدوریهای دنیاوی آن
عبادت را معلق بر گرفتن اجرت سازد که اگر اجرت داد نه بجا آورد والا ترک کرد پس او محض مزدور ست از ثواب بهره
ندارد و بلکه خوف عقاب دارد که کار دین را برای دنیا کرد و آخرت را بادنی فروخت معاذ الله من ذلک القصه آسیه فرعون

جواز گرفتن اجرت بر عبادت

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فرعون برای حضرت موسی گهواره از تختهای مذهب درست کرد و ایشان را بکمال عزت و احترام داشت و قریب دو سال ایشان را در
ایشان را در خانهٔ فرعون شیر داد و چون بعد از دو سال ایشان را از شیر جدا کردند آسیه یکپاره یاقوت و چند شتر بار از تحف و نفائس
داده رخصت کرد و حضرت موسی را از نزد خود تربیت کردن آغاز نهاد چون حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام سه ساله شد
روزی فرعون ایشان را در کنار خود گرفته بازی می کرد که ناگاه حضرت موسی ریش او را بدست خود گرفته کشیدند و بر روی فرعون
بشدت طپانچه زدند فرعون برآشفت و آسیه را گفت که من نمیگفتم که این طفل همان دشمن منست که از و میترسیدم و تو مرا گاه
مذادی حالا هم از و دست بردار شو آسیه گفت تو در چه خیالی اطفال را ازین نوع حرکات بی تمیز بسیار میباشد حرکات
اینها را حمل بر عداوت نتوان کرد فرعون گفت این طفل را بر دیگران قیاس مکن از قیافهٔ این طفل تمیز و عقل زائد بر تمیز و عقل اطفالان
دریافت میکنم و این حرکت را باس فهمیده و سنجیده کرده است آسیه گفت که درین عمر تمیز و عقل کجاست به بین که من امتحانش می کنم
فرمود تا طبقی از زر پر از آتش آوردند و طبقی دیگر از سیم پر از مروارید و یاقوت نیز آوردند بعد ازان حضرت موسی را گفت که ازین
هر دو طبق هر چه مرغوب تو باشد بردار حضرت موسی دست خود را بسوی طبق مروارید و یاقوت دراز کردند حضرت جبرئیل در رسیده
دست ایشان را در طبق آتش انداختند و یک اخگر آتش را ازان برداشته در دهان حضرت موسی رسانیدند تا آنکه زبان ایشان
سوخته شد و آن اخگر را پرتاب و گفت در زبان ایشان ازین وقت پیدا آمد آسیه بفرعون گفت که تمیز و عقل این طفل را
دیدی بعد ازان چون حضرت موسی هشت ساله شد مذ روزی پیش فرعون مؤدب نشسته بود مذ ناگاه فرعون بر خان گفت
که خروسان جنگی ما را بگشا اول خروسی برآمد بر دیگری حمله کرد حضرت موسی آوازی کرد خروس که رست گفتند که رست گفتی
فرعون پرسید که این چه گفت حضرت موسی گفتند که این پرورد کار خود را تسبیح کرد باین عبارت که پاک ست خداوند ما که
پسران ما را این مدت دراز بدولت و حشمت نواخت و نعمتهای گوناگون بر او عطا فرمود با وجود آنکه او در مقابلهٔ هر نعمت کفران
و ناسپاسی می کند فرعون گفت که ای موسی خروس را با این سخنان چکار از طرف خود این همه طوطیهای بندی حضرت موسی خروس
را آواز داد که هان بیا و بزبانی که مفهوم خاص و عام شود سخن کن خروس پیش آمد و بزبان فصیح همان سخن را تفسیر و واضح کرد چهرهٔ فرعون
متغیر شد و نهایت ترسید هامان که وزیر او بود حاضر بود عرض کرد که این خروس مسحور شده است باید فرمود که این را ذبح کنند چون او را
ذبح کردند حسب المقال باز دیگری اعادهٔ روح فرمود و در هوا پریده رفت و از نظر مردم غائب شد و چون حضرت موسی نه ساله شد مذ روزی
فرعون ایشان را بر تخت خود از راه تلطف نشانید و جمیع امرا و وزرا گرد تخت او ایستاده بودند فرعون موافق عادت خود که در بر خوت
تکبر داشت کلمات کفر گفتن آغاز نهاد حضرت موسی خشم آلوده شده از تخت او فرود آمد مذ فرعون گفت کجا میروی حضرت موسی پای خود بر تخت و لگدی
زدند که دو پایه تخت شکسته شد مذ و تخت از ارکون شد و فرعون از بالای تخت افتاد و از بینی او خون بسیار روان شد و در مردم دربار ولوله افتاد حضرت موسی
زود گریخته نزد آسیه آمد مذ و بر بن قصه او را اطلاع داد مذ فرعون چون اندرون محل آمد و دید که حضرت موسی نزد آسیه نشسته مذ فرعون بر آسیه
عتاب شروع کرد که تو مرا این طفل را کشتن ندادی و حالا این طفل خیلی شور و شیتیها می کند آسیه گفت که اطفال شوخی که در حالت صغر
سن با پدر و مادر خود میکنند جای شکایت نیست بلکه دلیل ست بر آنکه بعد از بلوغ بس تمیز و عقل این همه شوخی و قوت بر دشمنان ما و در پرخواهد کرد و وزرا
و امرا همه از خوف سطوت این طفل بحضور تو سر حساب خواهند ماند بعد ازان دستارخوان چیدند و خاصه حاضر کردند و فرعون طعام میخورد و حضرت موسی
نیز همراه او میخورد بمذاق اتفاقا بر غاله رحم کمال در تنور دم بخت کرده برای فرعون آورده بودند حضرت موسی آن غاله را فروگرفته که فرباد بن الله آن غاله
برخاست و دویدن گرفت فرعون بنهایت متعجب شده آسیه گفت که این همه چیزها برای بقای ملک و دولت تو کار خواهد آمد این طفل اقلیمت دان بر بعد فرعون

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حضرت موسی راه ادب مسلوک میکرد و با ایشان تعرضی نمی نمود تا آنکه حضرت موسی بیست و سه ساله شد روزی ایشان بر کناره نیل رفته وضو کرده نماز میخواند ناگاه شخصی از خواص فرعون در پیش میگذشت گفت این نوع عبادت برای که میکنید حضرت موسی گفتند برای آقا و خداوند خود او گفت که شما را آقائی و خداوندی نمی باید عبادت بدرخود و بکنید که فرعون است همین کافی است حضرت موسی فرمود که برتو و بر فرعون نیز لعنت خدا باد او گفت که من فرعون را باین ماجرا خبر دار میکنم حضرت موسی فرمودند که ای زمین این را بگیر زمین او را تا زانو فرو برد و هرگز نگذاشت تا آنکه قسم مغلظ یاد کرد که من هرگز فرعون را ازین ماجرا آگاه نخواهم کرد بعد ازان از زمین خلاص شده رفت لیکن حکایت نماز ایشان و عبادت ایشان در خواص فرعون شایع شده رفته رفته خبر بفرعون رسید فرعون گفت که هرگاه موسی به نماز و عبادت مشغول شود مرا خبر کنید تا از خواص فرعون منتظر وقت ماند چون دید که حضرت موسی شروع نماز فرموده اند رفته بفرعون خبر کرد فرعون خود آمد و استاده ماند تا آنکه حضرت موسی از نماز فارغ شدند فرعون پرسید که ای موسی این پرستش برای که بود حضرت موسی فرمودند که برای همان آقای خود که مرا میخوراند و می نوشاند و می پوشاند و تربیت میکند فرعون گفت که راست گفتی منم که این کارها کرده و میکنم باجمله حضرت موسی بعد ازین عمر کهنه سالان بنی اسرائیل را پیش خود می خواندند و با ایشان صحبت میداشتند و با ایشان انست و الفت می نمودند و این امر بر فرعونیان بسیار شاق می آمد تا آنکه روزی سرداران بنی اسرائیل را در مجلس خود جمع فرموده پرسیدند که از کی شما در عذاب فرعون گرفتار شدید گفتند که از مدت دراز در همین عذاب گرفتاریم حضرت موسی فرمودند که این عقوبت است از جانب خدا بر گناهان شما شما را میباید که نذری بر خود لازم بگیرید که اگر حق تعالی این عقوبت را از شما برداد ادا نمائید هر همه گفتند که ما روزه و نماز و طعام مساکین بسیار خواهیم کرد فرمودند که یک چیز را بر خود قبول کنید که ازین همه کفایت میکند و آن آنست که اطاعت پروردگار خود بکنید و عصیان او نورزید همه گفتند که بجان و دل قبول کردیم بعد ازان حضرت موسی فرمودند که من شنیده ام که در زمان پیشین جماعه از بت پرستان را حق تعالی به پیغمبری نواخته بود آنها قدر آن پیغمبر ندانستند و برای آن پیغمبر پشاره های هیزم جمع کرده آتش افروختند و آن پیغمبر را در ان آتش انداختند و آن آتش او را هیچ ضرر نکرد این قصه چگونه بوده است گفتند که آن پیغمبر خود جد ما و جد شما بوده اند حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام حضرت موسی فرمودند که پس بر طور جد خود باشید و از ایذای فرعون و فرعونیان بترسید که حق تعالی شر ایشان را از شما دفع خواهد کرد و چون حضرت موسی سی ساله شد روزی در راهی میگذشتند که ناگاه پیاده و از پیادگان فرعون که داروغه مطبخ فرعون بود پشاره هیزم را از سر اسرائیلی میکشید و میگفت که این پشاره را مطبخ بادشاه برسان اسرائیلی چون حضرت موسی را دید فریاد آغاز نهاد حضرت موسی هر چند او را از ظلم منع کردند باز نیامد ناچار یک مشتی بر پیشانی او زدند آن پیاده مرد آن اسرائیلی خلاص شده بخانه خود رفت و این خبر بفرعون رسید فرعون گفت که این دروغ است موسی بحمایت اسرائیلی قبطی را کشته باشد روز دوم باز همین اتفاق افتاد که آن اسرائیلی را قبطی دیگر ظلم میکرد او باز بحضرت موسی فریاد نمود حضرت موسی اول آن اسرائیلی را زجر توبیخ فرمودند یعنی مرا یکبار باعث شدی که قبطی را کشتم و امروز باز باعث من میشوی بعد ازان خواستند که آن قبطی را دفع نمایند اسرائیلی دانست که مرا می کشند آواز بلند گفت که ای موسی امروز مرا میخواهی که بکشی حال آنکه دیروز شخصی را کشته مردم بازار همه پیش فرعون گواهی دادند که قاتل قبطی موسی است و رؤسای قبط همه از فرعون درخواستند که موسی را باحواله فرما تا او را در بدل قبطی بکشیم فرعون در حکم بقتل حضرت موسی متوقف بود. که در قبیل که از جمله قبطیان بشرف ایمان مشرف شده بود و حال او در سوره حم المومن ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد ازان مجلس دویده آمد و حضرت موسی را آگاه کرد که بزرگان و امیران قبط در پی کشتن شما افتاده اند شما را مصلحت این است که چند روز ازین شهر بدر روید حضرت موسی بشنیدن این خبر ترسان و لرزان راه مصر برآمدند و راه مدین گرفتند در راه با شبانی در خورند پوشاک

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نفیس خود را که در بر داشتند بآن شبان دادند و جبهٔ صوف و کلیم آن شبان را پوشیده روانه شدند تا آنکه روز هفتم بمدین رسیدند و در اثنای راه ایشان را روزانه دو شیر همراه میشدند و دلالت براه می نمودند و وقت شب بحافظت ایشان از سباع و هوام قیام مینمودند و بعد از آنکه بمدین رسیدند در خانهٔ حضرت شعیب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام اقامت اختیار فرمودند و با دختر ایشان تزوج نمودند چنانچه در سورهٔ قصص تفصیل آن قصه مسطور است و بعد از ده سال که در خدمت حضرت شعیب گذرانیدند باز متوجه مصر شدند و در اثنای راه به نبوت و رسالت مشرف شدند و در مصر تا چهل سال با فرعون و فرعونیان مقابله و مخاصمه نمودن معجزات قاهره بروز دادند چنانچه در سورهٔ اعراف مذکور است و چون حضرت موسیٰ از ایمان فرعون و قبطیان مایوس شدند در جناب الٰهی عرض نمودند که بارخدایا تدبیری و حیله مرا تعلیم کن که بنی اسرائیل را از دست قبطیان خلاص کنم تا ترا بی خوف و بی هراس عبادت کنند حق تعالی بایشان وحی فرستاد که حالا تدبیر این است که بنی اسرائیل را جمع کرده شبانه کوچ کنید و اگر فرعون عقب شما خواهد برآمد او را بالاک خواهم کرد و ایشان بارؤسای بنی اسرائیل این تدبیر را ارشاد فرمودند رئیسان بنی اسرائیل تمام فرقهٔ خود را که در شهر مصر منتشر بودند آگاه ساختند و هر کدام از بنی اسرائیل نزد قبطیان بطریق نوکری یا پیرخواندگی و امثال ذلک تعلق داشت وی ماند برخاسته یکجا فراهم آمدند فرعون از این اجتماع ایشان متوهم شده پرسید که این حرکت چرا می کنید رئیسان بنی اسرائیل گفتند که ما را روز عاشورا که مولد حضرت آدمؑ و روز متبرک بهت عیدی است میخواهیم که همه یکجا جمع شده بیرون شهر عبادت خدا بجا آریم و روز سوم عید خود برپا نمائیم فرعون اجازت داد و عوام بنی اسرائیل به تقریب تزئین زیور و پوشاک بسیار از قبطیان بعاریت گرفتند و بهانهٔ عید خیمه و خرگاه بیرون شهر برآوردند تا آنکه آخر شب چون همه مجتمع شدند حضرت موسیٰ و حضرت هارون علیهما السلام آنها را کوچ کنانیدند حضرت موسیٰ از عقب میرفتند و حضرت هارونؑ از پیش تا آنکه در صحرا افتادند و راه را گم کردند هر چند بچپ و راست میرفتند سراغ راه نمی یافتند و این طایفه بنی اسرائیل بقدر ششصد هزار و هفتاد هزار کس شمرده بودند و حضرت موسیٰ گفتند سالان بنی اسرائیل طلبیده پرسیدند که باعث چیست که راه معلوم نمیشود و حال آنکه این راه مسلوک است بارها درین راه آمد و رفت کرده اید گفتند سالان بنی اسرائیل عرض کردند که اصل قصه این است که چون حضرت یوسفؑ قریب بوفات شدند وصیت فرمودند و از اولاد خود و اولاد برادران خود عهد و پیمان گرفتند که هرگاه از مصر بیرون روید تابوت مرا همراه گرفته روید و بدفن آبای من مرا برسانید حالا که از مصر برآمدیم و تابوت ایشان برنداشته ایم از جانب غیب ما را بند کرده اند که راه معلوم نمیشود حضرت موسیٰ پرسیدند که قبر مبارک ایشان کجاست تا تابوت ایشان برآریم و همراه گیریم گفتند سالان بنی اسرائیل گفتند که موضع قبر ایشان را نمی دانیم اما این وصیت ایشان را از پدران خود یاد داشته ایم حضرت موسیٰ برخاستند و در لشکر بنی اسرائیل منادی فرمودند که قسم میدهم بخدا هر کرا از موضع قبر حضرت یوسفؑ آگاهی باشد پیش من بیاید و مرا خبر دارساز و هیچکس اقرار نکرد مگر یک پیرزال فرتوت گفت که من موضع قبر ایشان را می شناسم لیکن مرا عهد خدا بدهید که اگر من نشان قبر ایشان بیان نمایم هر چه بخواهم بیابم حضرت موسیٰ توقف فرمودند وحی آمد که عهد بدهید و هر چه او بخواهد بدو حواله نمائید پیرزال گفت که مطلب من دو چیز است یکی در دنیا و یکی در آخرت مطلب دنیا این است که من پیر فرتوتم طاقت رفتار ندارم مرا بر سواری نشانید و از مصر همراه خود ببرید و مطلب آخرت این است که در بهشت همراه شما و در درجهٔ شما باشم حضرت موسیٰ هر دو چیز را قبول فرمودند بعد ازان آن پیرزال نشان داد که قبر ایشان در عین آب نیل است و فلان جا حضرت موسیٰ دران مقام خفتند و صندوق ایشان را که از سنگ مرمر بود برآوردند و خود ازان را برداشته پیش پیش لشکر می بردند و راه بر ایشان هویدا شد درین اثنا طلوع فجر شده بود و جاسوسان فرعون باو خبر رسانیدند که بنی اسرائیل از مقامی که برای عید در انجا جمع شده بودند شبانه کوچیده رفتند فرعون را آتش غضب افروخته شده و نقیبان خود را کرده و نواح شهر و قصبات و قریات فرستاد که سواران خوش اسپ حاضر شوند و خود با افواج خود سوار شده

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بیان مقدار لشکر فرعون و طول و عرض قلزم که در اصل خلیجی ست از بحر محیط

وقت اشراق تعاقب نمود و انبوه بسیار همراه داشت گویند که هفتاد هزار سوار از ین سوار در مقدمة الجیش او بود و بقدر صد هزار سوار تیرانداز و همین مقدار نیزه باز و همین مقدار کرزبردار در رکاب او میرفتند القصه بنی اسرائیل بعجلت تمام روانه شدند و دو روز دو برلب دریای قلزم رسیدند و قلزم نام شهریست که بر کنار این دریا واقع ست و متصل آن شهر این دریا منتهی شده لهذا این دریا را منسوب باو میکنند والا این دریا در اصل خلیجی ست از خلجان بحر محیط که در ما بین بلاد حبش و عرب میگذرد و او را خلیج احمر مانند چنانچه خلیج دیگر را که در میان فارس و عرب حائل ست خلیج اخضر گویند و طول این خلیج احمر از جنوب بشمال چهار صد و شصت فرسخ ست و عرض او در ابتدا بقدر شصت فرسخ ست و چون قریب بمنتهی میرسد عرض او کمتر میشود از فسطاط مصر که شهر دار الملک آنجاست تا طرف این خلیج مسافت سه روزه راه ست در بر و آب نیل بر غربی شهر مصر واقع ست و شهر بر جانب شرقی نیل ست و بر ضلع غربی این خلیج اکثر بلاد بربر واقع اند و بعضی از بلاد حبشه و بر ضلع شرقی این خلیج بیشتر سواحل عرب واقع ست از آنجمله است فرضه که ساحل مدینه منوره است و قوافل مصر و حبشه بحجاز از همین بندر عبور میکنند باز سواحل مین از حده گرفته تا عدن بر کنار شرقی همین خلیج اند و در وسط این خلیج بعضی بلاد متعلقه مصر نیز آباد ست از آنجمله دمیاط که زمان مصر ست مانند قلعه کوالیار در هندوستان غله بر کشتی از مصر در انجا می برند و محفظان بر قلعه و از طرف حاکم مصر میباشد و شهر قلزم که منتهای این دریاست طول او سد یعنی شصت و چهار درجه است و عرض او کطل یعنی بیست و نه درجه و دی دقیقه چون بنی اسرائیل بر کنار این دریا رسیدند و آب را در نهایت موج و از دیاد دیدند متحیر شدند و گفتند این چه کشتیها ایست فعه کجا بسر خواهد آمد که ما بعجلت ازین دریا نگذریم در همین اثنا که آفتاب برآمد و روز روشن شد از عقب آواز اسپان شنیدند چون بنیک تفحص کردند معلوم شد که فرعون با جمیع لشکریای خود برای تعاقب رسیده و مقدمة الجیش او نمودار شده دست و پا گم کردند و نزد حضرت موسی آمدند و گفتند که حالا آن وعدهای شما کجاست اینک فرعون از عقب آمد و دریای زخار پیش روی ماست طاقت آن نداریم که از عهدهٔ فرعون بر آئیم و نه قوت آنکه از دریا خلاص شویم حضرت موسی فرمود مترسید که ما یوشع شویم اعانت الهی همراه ماست که کشائی خواهد فرمود در این اثنا بحضرت موسی وحی آمد که عصای خود بر دریا بزنید و گویند که بشگاف ما را راه دهد حضرت موسی یکبار عصا زدند و گفتند دریا بحال خود ماند باز حکم آمد که دریا را کمبنیت یاد کنید حضرت موسی بار دوم عصا زدند و فرمود نکه بشگاف ای ابو خالد بحکم خدا دریا بشگافته شد و دوازده راه خشک دران پیدا آمد در حدیث شریف ست که حق تعالی آن روز باد صبا را فرمود که آفتاب را بر دریا مسلط ساخته باد بمثابه زلزله از درون آب در آمد و اجزای دریا را جدا جدا کرده ایستاده ساخت و آفتاب زمین دریا را خشک کرد تا بنی اسرائیل بسهولت بگذرند بعد ازان حضرت موسی بنی اسرائیل را فرمود نکه در دریا در آئید و بگذرید ایشان بسبب ضعف اعتقاد جرات نمی کردند و میگفتند که ما را بر ین حالت چه اعتماد ست که تا گذشتن ما بر یک وضع ایستاده خواهد ماند مبادا در اثنای راه بشیم و دریا با هم آمیخته ما را غرق کند حضرت یوشع اول اسپ خود را در آورد و بعد ازان حضرت هارون در آمد و روانه شد چون بنی اسرائیل دیدند که اینها گذشتند می رونند چار دریا در آمدند و هر سبط از اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل در راهی از راههای دوازده گانه داخل شد تا آنکه از عقب همه حضرت موسی سبط خود را گرفته داخل دریا شد سبط حضرت میگفتند که ای موسی ما چه سیدانیم که بر سباط دیگر چه گذشت تو که همراه همه کسی تا از خود اطمینان داریم اما از طرف دیگران خود ترسانیم که مبادا آب بر ایشان بر هم شده باشد حضرت موسی در جناب الهی عرض کرد نکه بار خدایا مرا بر اخلاق مردم این گروه مدد فرما حق تعالی باد سخت را فرمود که در دیوارهای آب روزنها شکاف و ارپیدا کرد هر فرقه از دور دیگر را می دیدند که گذشته میروند تا آنکه بسلامت بر کنار دریا بر آمدند در این اثنا فرعون با لشکریان خود بر کنار دریا رسید دید که دریا بشگافته شده و مانند کوه ها جا بجا ایستاده متحیر شد و با لشکریان خود گفت که این اقبال منست که دریا برای من بشگافته شده تا بندگان گریخته خود را خود گیرم

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وزنده بدست آرم اگر غرق میشد مذکار های من معطل میشد لیکن در دل خوف و هراس داشت که شکافتن دریا محل اعتماد نیست
در وسط عبور و مرور باز ملتئم شود و غرق کند و همان که وزیر او بود نیز او را از در آمدن در دریا مانع بود و عرض میکرد که عجلت نباید
کرد کشتیها جمع میکنیم و بسهولت عبور مینمائیم و پیشتر از هر جا که باشند اسیر میکنیم در همین حالت حضرت جبرئیل بر مادیانی سوار شده پیش آمد
فرعون که مست بود و نمود ار شد مذ و آن مادیان را در دریا سر داد مذ پس فرعون بی اختیار پی موسی مادیان در دریا در آمد و لشکریان چون دیدند که
پادشاه خود در آمده است از هر طرف هجوم کرده در آمد مذ و عبور نمودن گرفتند تا آنکه فرعون و پیش قدمان لشکریان مقابل کناره رسیدند آن
وقت حکم شد بدریا که زود مختلط شو بیک ناگاه دریا تلاطم نمود و همه در آب غرق شد مذ و بنی اسرائیل این همه ماجرا را بکنار دریا ایستاده تماشا
میکرد مذ و در اینجا که معبر بنی اسرائیل و مهلک فرعون بود عرض این دریا بنهایت قلت انجامیده بقدر چهار فرسخ عرض او ست که در نیمه روز
قطع توان کرد و این قصه روز عاشورا واقع شده چنانچه در حدیث صحیح ست بروایت انس بن مالک رض از آن حضرت ص که فلق البحر
لبنی اسرائیل یوم عاشورا و در صحیحین مروی ست بروایت ابن عباس رض که چون آن حضرت ص در مدینه منوره تشریف آورد مذ دید که روز
از روزها یهودیان روزه گرفته اند فرمود مذ که چیست که امروز روزه داشته اید گفتند که امروز روز عاشورا ست درین روز حق تعالی بنی اسرائیل
را نجات داد و فرعون را غرق نمود حضرت موسی ع این روز را سپاس شکرانه روزه میداشتند ما نیز بپاس اقتدای ایشان بروزه میداریم
آن حضرت ص بیاران خود فرمود مذ که ما احق تریم باقتدای حضرت موسی ع از ایشان خود هم روزه داشتند و مردم را هم بروزه ما مو فرمود مذ
لیکن در آخر عمری فرمود مذ که اگر من تا سال آینده زنده ماندم همراه روز عاشورا روز نهم هم روزه خواهم داشت تا مشابهت یهود لازم نیاید حق تعالی شکافتن دریا را که خارقه عظیمه بود سپاس نعمت در نعمت بنی اسرائیل یاد میدهد و میفرماید که واذ فرقنا یعنی
یاد کنید برای شناختن قدر نعمت نجات از فرعون بالخصوص واقعه دیگر را که گویا نعمت دیگر بود بالاستقلال سوای نجات
از فرعون دران وقت که شکافتیم ما بکم یعنی بسبب رسیدن شما بر کنار دریا و اضطرار شما بحضور حضرت موسی زیرا که در حقیقت باعث شکافتن
دریا همین بود که ضرب عصا بطریق آلیت سبب قریب شده باشد البحر یعنی دریای قلزم را و بحر در لغت عرب دریای شور و قطعات
او را گویند و استعمال بحر در آب شیرین و جوهای شیرین اگر جائی واقع شده باشد بطریق مجاز ست اینها را انهار می نامند و بحر نمیگویند و ما
در ین نعمت بر این قدر اکتفا نکردیم که خارقه شکافتن دریا بشما نمائیم بلکه اتمام نعمت فرمودیم فانجیناکم یعنی پس نجات دادیم شما را و
آب دریا را نیز بهمان شکل مفلوق محفوظ داشتیم و مادر ا بر و مسلط نکردیم تا با هم آمیختن مذ هب تا آنکه شما همه بسلامت بر کنار رسیدید و از خوف غرق
مامون شدید و در ضمن این شمار انجائی دیگر حاصل شد از هر شبهه که در وجود صانع حکیم مختار هم میرسد یا در نبوت حضرت موسی ع رو میدهد باز بقدر
هم اکتفا نکردیم بلکه شما را از ان مهلکه نجات دادیم و دشمن شما را پیش نظر شما در همان مهلکه هلاک ساختیم واغرقنا ال فرعون یعنی و غرق کردیم
تابعان فرعون را اما شما را سرور بر سرور افزائیم و هیچ اثر خوف از وی در دل شما باقی نماند و اندوه و غم مفارقت مسکن قدیم خود که مصر بود نیز بر خاطر شما نگردد و این همه نعمتها بنوعی القا فرمودیم که شما را هیچ شک و شبهه و احتمال صدق و کذب خبر در دل نگذرد و لهذا این همه چیزها را بخصوص شما کردیم و انتم یعنی
و شما میدید پس این قسم نعمتهای عظیمه را شکری هم میباید عظیم و آن نیست که شما در بحر عبادت خاوند خود خوض کنید و اعدای او را که نفوس شیطان
خلق و دنیاست دران دریای زخار غرق سازید بر تزکیه و تصفیه و قطع علائق باقی مذ در اینجا سوالی که اهل تفسیر را در دل خطور میکند و آن نیست که مضمون
واذ نجیناکم من ال فرعون و مضمون واذ فرقنا بکم البحر یکی چیزست و حاصل نجات از فرعون این مضمون واحد را دو نعمت چرا قرار داد مذ در دو آیت
چرا مذکور فرمود مذ جواب این سوال در ضمن تفسیر بطریق اشاره مذکور شد که نجات دادن از فرعون بسخنانی محکمه ثابت بالخصوص شکافتن دریا که خارقه عظیمه
است نعمتی ست دیگر مثلا شخصی را حق تعالی رزق وافر رساند و احتیاج و فقر را از و دفع سازد کرد مقام امتنان فرماید که واذکروا نعمتی علیکم اذ رزقناکم

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

الفقر قالا حتیاج کلام تمام است باز اگر رسانیدن رزق بطریق دست غیب باشد بی منت مخلوقی و بی معاملت منتی و مشقتی این را نعمت دیگر قرار داده فرماید که واذکروا نعمتی علیکم اذ اجریت علیکم الرزق من الغیب بلا منة المخلوق ولا معاملة ومشقة منکم کلامی دیگر میباشد فی نفسه مستقل و تمام هریک را ازین دو کلام جدا جدا ساختن در مقام بعد او نعمتها مناسب چسپان است و بعضی مفسرین بآن رفته اند که در آیت اولی مذکور نعمت تنجیه است از بطش و سطوت فرعون که بحر در بعثت حضرت موسی و آمدن ایشان در بنی اسرائیل تمام شد زیرا که بنی اسرائیل بعد از آمدن حضرت موسی از ان تکلیفات و زیر چاپهای او خلاص شدند بلکه طرف مقابل افتادند و در آیت دوم مذکور نعمتی است که در وقت خروج از مصر از دست برد لشکر فرعون بعبور دریا خلاص شدند و بسبب غرق شدن او و لشکریان او خوف مستقبل هم از دلهای ایشان زائل گشت و بجمیع وجوه مطمئن خاطر گشتند **حکایت** گویند که عورتی از بنی اسرائیل در آخرشب برای آوردن آب بر دریا رفت سبوی خود پر میکرد که ریش فرعون مرصع بجواهر مروارید در دست افتاد و مویهای او را از بیخ برکند و جواهر را از ریش او برآورد و تقاضا همین زن در گوشک فرعون بمزدوری خشت می پزد و مزدوری نیافته بود هاتفی آواز داد که خذی اجرک این ندا در گوش او افتاد و درمیان مردم آمده حکایت کرد و ریش فرعون و جواهر و مروارید را بایشان نمود و مردم را یقین شد که عاقبت ظلم کوتاه است و عاقبت مظلوم رستگاری و چون بنی اسرائیل از خوف فرعون و فرعونیان بالکلیه مطمئن گشتند حضرت موسی ایشان را پند دادند که شما نذری کرده اید که اگر حق تعالی ما را از شر فرعون و فرعونیان خلاص کند ما در اطاعت او کوشش کنیم حالا آن نذر را بجا آرید بنی اسرائیل گفتند که ما بجان و دل قبول داریم لیکن ما را اطلاع بر احکام او تعالی از اوامر و نواهی حاصل نیست تا قدم در راه اطاعت او نهیم می باید که کتابی از نزد خدا برای ما بیاری تا موافق آن راه اطاعت را سلوک سازیم حضرت موسی این معنی را در جناب خداوندی عرض نمودند حکم آمد که شما در کوه طور که مقام عطای رسالت شماست حاضر شوید و تا ماه که مدت سی روز است روزه دارید و اعتکاف نمائید من بعد شما را کتابی جامع اوامر و نواهی خواهیم داد حضرت موسی مطابق این ارشاد بنی اسرائیل را گذاشته و حضرت هارون را بر ایشان خلیفه ساخته خود بسمت کوه طور شتافتند و بعد از تطهیر بدن و جامه بران کوه معتکف شدند و ابتدای اعتکاف ایشان غرة ذی قعده بود چون اعتکاف ایشان تمام شد و یک روز باقی ماند ایشان را بسبب روزه دلخوری بوی دهان خود متغیر نمود و استعمال مسواک فرمودند از جناب غیب حکم آمد که این بوی متغیر نزد ما بهتر از بوی مشک بود این را چرا ازاله کردید حالا در جریمه این تقصیر ده شب دیگر اعتکاف نمائید و دهم ذی حجه که روز عید النحر است بشما کتاب خواهیم داد و کلام خواهیم فرمود حضرت موسی بیست اعتکاف ده شب دیگر فرمودند و دران مقام اقامت نمودند اما بعد از آمدن ایشان در بنی اسرائیل حادثه عظیم رو داد و سبب آن بود که در لشکر بنی اسرائیل شخصی بود که نامش موسی این ظفر از قبیله سامره و صنعت زرگری و قالب تراشی خیلی استاد و ماهر بود روزی که فرعون غرق شد و حضرت جبرئیل بر مادیانی سوار بر کنار دریا می گشت دیده بود که هر جا که نقش سم آن مادیان میرسید سرسبز میشد و دانسته بود که اثر حیات در نقش سم این مادیان هست بنابر آن قدری از خاک زیر پای آن مادیان برداشته بطریق تبرک باحتیاط نزد خود میداشت و هر گاه بنی اسرائیل از دریا عبور کرده بصحرا افتادند گذر ایشان بر قومی افتاد که گاو پرست بودند و صورتهای گاو از برنج و غیر آن ساخته می پرستیدند بنی اسرائیل را این صورت پرستی بغایت خوش آمد و چنانچه از حضرت موسی درخواسته بودند که برای ما نیز صورت پرستگار ما ساخته بده تا حق عبادت او بوجه احسن بجا آریم و حضرت موسی ایشان را بدین سوال مرتد نمیخواسته بودند لیکن سامری دریافته بود که این جماعه را صورت پرستی مرغوب طبع است درین هنگام که حضرت موسی بکوه طور تشریف برند سران بنی اسرائیل بحضور حضرت هارون حاضر شدند و عرض کردند که ما در وقت برآمدن از مصر زیور بسیاری را از قبطیان بعاریت گرفته بودیم به بهانه آنکه در عید تزیین خواهیم کرد حالا در حق آن زیور چه حکم است حضرت هارون فرمودند که آن همه زیور را در چقری انداخته آتش دهید هر چه

بیان رفتن موسی برای آوردن کتاب از نزد حق تعالی و تضرع

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بسوزد و بسوزد و خاکستر کلوکه باقی ماند زیر زمین مدفون باشد زیرا که این همه مال کافران است باید دانست که درین مقام یعنی از مستشکلان
فقها اشکالی وارد میکنند و میگویند که بنی اسرائیل در شهر مصر مستامن بودند و با قبطیان پناه میگرفتند مستامنان را مال حربیان گرفتن
بردن جائز نیست و اگر بنی اسرائیل بنابر معصیت اقدام برین امر کرده بودند حضرت موسی و حضرت هارون نیز برین ماجرا مطلع
شده بودند چرا ایشان را ازین حرکت منع نفرمودند جواب این اشکال آن است که مستامن بودن بنی اسرائیل در شهر مصر مسلم نیست
بلکه ایشان اسیران بودند که بزور و تعدی ایشان را فرعون از برآمدن محبوس داشته بود و هر روز جای قبطیان میکشیدند و رنج و عنا
از ایشان میدیدند و اسیران را دست است که مال حربیان را بهر نمک که دست دهد خواه بکدائی خواه بدزدی گرفته برند و اگر بالفرض
مستامن هم بودند در برون زیور و مال ایشان ضرورتی داشتند زیرا که اکثر وقت کرنخین مشغول ترعایت میگشتند کرفتار میشدند
القصه سامری به بنی اسرائیل گفت که این همه زیور را بمن حواله کنید که من طلسم عجیبی ازین میسازم بهتر از عصای موسی و من بعد شما را با موسی
همسری و برابری بهرسد و موسی را بر شما فخری و مزیتی نماند بنی اسرائیل همه آن زیور را باو حواله کردند سامری زر را جدا کرد و جواهر
یواقیت را جدا از زر کوساله ساخت بغایت خوش صورت و جواهر و یواقیت را بجای کوش و چشم و بند دست و زانو و قدم موافق
قرینه نصب نمود و شکم او را کاواک گذاشت و در آن کاواکی خاکی را که برداشته بود انداخت کوساله بسبب باز آن خاک بحرکت آمد و آواز
کرد چون آواز کاو از آن سامری گفت که ببینید پروردگار شما بصورت این کوساله ظهور فرموده و در خیمه های شما آمده است و موسی در جستجوی
او کوه بکوه میشتابد بنی اسرائیل گفتند که راست میگوئی سی روز گذشت که میعاد برگشتن موسی بود و موسی باز نیامد معلوم میشود که خدای
خود را در انجا نیافت قریب هشت هزار کس از بنی اسرائیل باغوای سامری عبادت آن کوساله شروع کردند و بحکم مثل مشهور
که آنچه آدم میکند بوزینه هم میکند کرد اکرد آن کوساله معتکف شدند و سامری خیمه کلانی بالای آن کوساله استاده کرد و فروش و رخت
تکلف در انجا انداخت و کرد آن خیمه نوبت نوازی آغاز کرد و بخصوص آن کوساله لاینقل سر و بار باب و چنگ بنیاد نهاد و مردم زن برای تماشا
دویدند و بازار شیطان گرم شد و در انجا حضرت موسی را روز دهم ذی حجه وقت ضحی دوازده لوح زبرجد که بران توریت منقوش بود عطا شد
و کلام مشتمل بر مواعظ و حکم با ایشان در میان آمد و بعد ازان ارشاد شد که قوم تو بعد از تو عجب کفران نعمت ورزیده اند و آنچه فرعون از ایشان دور میخواست
میکرد که مرا سجده بکنید بدتر ازان باغوای سامری برخود لازم گرفته اند زیرا که تعظیم پادشاه صاحب اقتدار که مالک نفع و ضرر باشد فی الجمله
وجه معقولیت دارد و کوساله لاینقل که در بلادت و حمق ضرب المثل است هیچ وجه شایان تعظیم نیست حضرت موسی از شنیدن این خبر و حشت اثر
بی اختیار به لشکرگاه خود شتافتند و اول با حضرت هارون خشونت آغاز نهادند که شما چرا این حرکت شنیعه را تجویز کردید حضرت هارون فرمودند
که من بارها ایشان را ازین فعل شنیع منع کرده بودم لیکن ایشان گفتند لن نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی یعنی ما هرگز از اعتکاف
خود را برین کوساله قطع نخواهیم کرد تا آنکه حضرت موسی پیش ما باید و حسن و قبح این فعل را با ما باز نماید بعد ازان حضرت موسی بسوی آن کوساله
متوجه شدند و آن را در آتش سوختند و خاکستر او را در دریا پراکندند کوساله پرستان خفیه خفیه میرفتند و آن آب را بطریق تبرک می آوردند و میخوردند
گویند که فرقه بنی اسرائیل در مقدمه این کوساله سنه کرده شده بودند یک کروه آنانکه باغوای سامری فریفته شده عبادتش بجا آوردند و کروه
دیگر همراه حضرت هارون وظیفه امر بالمعروف و نهی عن المنکر بجا آوردند و کروه سوم ساکت و متوقف بودند نه این کار میکردند و نه ازین کار
کروه اول و کروه سوم هر دو در پایه عتاب آمدند و کروه دوم سالم ماند حق تعالی این نعمت عمده را که با وجود این قدر کستاخی که بکلیتر
ازان دو گروهیان بخصوص ایشان غرق کرده بود از ایشان عفو فرموده یاد میدهد ماند میفرماید وَاِذْ وٰعَدْنَا مُوسٰٓی یعنی و یاد دهید آن وقت را که ما با حضرت
موسی علیه السلام وعده کردیم و هر چند لفظ مواعدت صدور وعده را از جانبین میخواهد اما درین جا از قبیل مساوقت و عاقبت الامر

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegat.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مجرد از معنی مشارکت ست و میتوان گفت که از هر دو جانب وعده متحقق بود از جانب حضرت موسیؑ وعده اتمام اعتکاف و از جانب حضرت
حق جل و علا وعده دادن کتاب و این وعده موقت بود باین مدت که اَرْبَعِینَ لَیْلَةً یعنی چهل شب و در اکثر روایات وارد ست که شب
از ماه ذی قعده بود و ده شب از اول ذی حجه و روز دهم وقت دادن کتاب بود و لهذا اربعین یوما نفرمود مذوالا روز دهم نیز داخل ایام
اعتکاف و صوم می شد و آن حلال نیست و بعضی از محققین گفته اند که چون شب وقت عبادت و خلوت ست و اهل ریاضت بیشتر در شب موفق
مشغول بکار خود میشوند بنابران ذکر شبها بتخصیص فرمودند و نیز ماههای عرب بر سیر و دور قمر مقرر ست و ابتدای آن از هلال میگیرند و انمعنی
خاص بشب ست و موسی در اصل لغت لفظ عبرانی ست که معرب شده است گویند که اصلش میشا بود می یعنی آب و شا بمعنی درخت چون
ایشان را فرعون در نهر زیر درختان یافته بود این نام برای ایشان مقرر کرده بزبان عربان یا بواو و شین بسین بدل شد موسی شد و
عدد چهل را در جاهای بسیار اعتبار ست و لهذا در حدیث آمده ست که من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمة من
قلبه علی لسانه و نیز آمده ست که خمرت طینة آدم اربعین صباحا و نیز بچه آدمی در شکم در همین مقدار مدت از حالی بحالی انتقال میکند
تا چهل روز نطفه میباشد و تا چهل روز دیگر خون بسته و تا اربعین دیگر گوشت پاره بعد ازان قابل نفخ روح الهی میگردد و از نجاست که صومه
فاطمه چله را برای ریاضت و خلوت قرار داده اند زیرا که از قصه حضرت موسیؑ معلوم شد که تا این مدت ریاضت کردن موجب ترقی ست
از حالی بحال اعلی آمدیم بر انکه درین آیه وعده چهل شب مذکور ست و در سوره اعراف وعده سی شب بظاهر تناقض مینماید جواب آنست که
درین آیه بطریق اجمال تمام مدت خلوت ایشان را مع الاصل و الزیاده ذکر فرموده اند و در سوره اعراف بطریق تفصیل اصل وعده را که سی شب بود
و باز مدت ده روز که در مقابله جریمه مسواک بیوقت افزوده بود مذکور جدا جدا فرموده اند پس تناقضی نیست زیرا که در اجمال و تفصیل مخالفتی نمیباشد
مثلا اگر شخصی که چهل درم از کسی شخص قرض داشته باشد گوید که من چهل درم قرض دارم این اجمالی ست صحیح و اگر گوید که سی درم بفلان
بابت ازو گرفته بودم و ده درم بفلان بابت نیز تفصیلی ست درست علی الخصوص که در آیه سوره اعراف فذلکة این تفصیل نیز مذکور ست
که فتم میقات ربه اربعین لیلة با قیماند درینجا سوالی جواب طلب و آن آنست که اربعین لیلة در ترکیب نحوی چه محل دارد مفعول اعنی شود
شد زیرا که موعود از جانب خدا دادن کتاب بود و از جانب حضرت موسیؑ اتمام اعتکاف و ظرف هم متعلق شد زیرا که وعده از جانب
در چهل شب نبود جوابش آنست که اربعین لیلة ظرف مفعولی ست محذوف یعنی واعدنا موسی معاملة عند انقضاء اربعین لیلة
آری انقضاء السبب مجاز مجاورت نیز از لفظ اسقاط فرمودند و اربعین لیلة را بجای آن قائم نمودند چنانچه در عرف میگویند که امروز چهل روز ست
که فلانی رامده ست یعنی انقضای چهل روز ست و نسب حضرت موسیؑ آنست که ایشان پسر عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم علیهم السلام
بوده اند و لاوی پسر کلان حضرت یعقوب ؑ بوده ست پس حضرت موسیؑ را بر فرقه بنی اسرائیل هم ریاست حقیقی بود که پیغمبر
اولوالعزم بودند و هم ریاست عرفی زیرا که در عرف عام ریاست بکلان ترین اولاد و نسل او تعلق دارد و چون حضرت
موسیؑ برای درخواست کتاب بحضور جناب عزت از طرف همه بنی اسرائیل رفته باشند پس هر همه را بایستی انتظار ایشان
کشیدن و از اختراع راه دیگر احتراز کردن و اسلاف شما ای بنی اسرائیل خلاف این طریقه معموله ادانی ناس کردند که هرگاه رئیسی
از رئیسان فرقه پیش حاکمی یا پادشاهی برای درخواست مطلبی میرود دیگران پاس رفتن آن رئیس خود می کنند و هرگز خلاف
و اختلاف نمی نمایند بلکه شما ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ یعنی بعد از رفتن موسیؑ و قرار داد چهل روز ساختید گوساله را
بعد از موسیؑ و در غیبت او زیرا که موسیؑ تا درمیان شما بود شما را از عبادت فرعون و هامان زجر میکرد و باز میداشت حال آنکه فرعون
و هامان از اهل اقتدار ظاهر و مالک نفع و ضرری بودند از پرستش گوساله ابی جان لا یعقل چه قسم شما را ممانعت میکرد و لفظ ثم که در اصل

بیان تخصیص لفظ موسی بیان تخصیص چهل شب در اربعین عبادت

بیان نسب حضرت موسیؑ

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در اصل برای تراخی زمان ست در اینجا برای استبعاد مضمون ما بعد از مضمون ما قبل مستعمل شده گویا بهیچ وجه مناسبت نداشت که سامری از خود در آنجا
ما برای عرض مطلبی و درخواست غرضی بفرستید و خود در غیبت او بر خلاف مرضی ما عمل آرید بلکه مخالفتی را که ما از او در خود دیده
و اتخاذ افتعال ست از اخذ بعد از تلیین همزه و ابدال آن بتا تا را در تا ادغام کرده و چون بر صیغهٔ افتعال استعمال این لفظ بسیار واقع
شده عربان توهم کرده اند که شاید تا اصلی باشد ماخوذ از تخذ یتخذ و بنا بران تخذ یتخذ را هم استعمال کردن گرفتند و فعل اتخاذ نزد عربان
حکم افعال قلوب گرفته است که مر مبتدا و خبر را داخل میشود و هر دو را مفعولیت نصب میکند اگر این استعمال را در اینجا منظور داریم پس
مفعول دوم را محذوف خواهیم و تقدیر ای ثم اتخذتم العجل آلهة و وجه این حذف را ارباب معانی استجنان بتصریح باین امر شنیع
قرار داده اند زیرا که اتخاذ را بمعنی ساختن خواهیم گرفت و این صورت یک مفعول که موجود ست کفایت میکند و آنچه بخاطر بعضی از اهل
معانی گذشته است که ساختن گوساله محل انکار نبود و نیز ساختن گوساله تنها از سامری بوقوع آمده سائر بنی اسرائیل دران شرکت نداشتند
بخلاف معبود گرفتن گوساله که هر همه دران شریک بودند پس جوابش آنست که محض انکار ساختن گوساله معبود ست چنانچه از لام عهد
مفهوم میشود و گوساله معبود معبود بود علاوه آنکه تصویر سازی نیز از محرمات ست و انتفاع بمال حرام بهر نهج که باشد نیز از محرمات پس محض
ساختن گوساله هم محل انکار میتوانست شد و هر چند قالب تراشی گوساله سامری کرده بود اما با مداد و اعانت و مسلط کردن سامری بر زر
و جواهر این عمل او تمام شده بود و درین امداد و اعانت هر همه شریک بودند و از حسن بصری ابن ابی حاتم در تفسیر خود روایت کرده
که نام این گوساله بهبوث بود ظاهرا درین نام هم بوی از شرک داده بود و لهذا احتمالی میفرماید که کاش شما گوساله را محض برای
بازی و لعب میگرفتید و میساختید و مانند ملاعب و تصویرات اطفال مبتذل و مهان و محقر میدانستید لیکن شما این صورت گوساله را
معبود ساختید وَاَنْتُمْ ظٰلِمُوْنَ ○ یعنی حال آنکه شما نهایت ظلم میکردید زیرا که عبادت که عبارت از غایت تعظیم ست و حق خالص علیم
حکیم ست درین صورت گوساله که بهیچ گاو دست بخویش نکرده و ظاهرست که ارتکاب مخلوقات الهی کار مرتکب امثال ست در حماقت و بی فهمی و بیچه
گاو نکتر از گاو دست و صورت آن بیچه نکتر از ذی الصورة خود ست پس خسیس ترین مخلوقات خدا را جل و علا دانستید و مخصص شدید از ظلم آل
فرعون بچند مرتبه علی الخصوص که از شما این ظلم بعد از ایمان و معرفت ناقصه بوجود آمد و از فرعونیان در حالت کفر و جهل اکمل تحقق گرفته اند که هر قوم
را گوساله ایست که در پرستش او مشغول اند گو بظاهر خود را مسلمان و دیندار پندارند چنانچه در حدیث شریف نیز اشاره باین معنی آمده جائیکه فرموده
انا تعس عبد الدینار و عبد الدرهم و عبد الخمیصة ان اعطی رضی و ان لم یعط سخط یعنی بدحال ست کسی را که بندهٔ
اشرفی یا بندهٔ روپیه یا بندهٔ شال و جامه بازیب ست اگر او را از جانب خدا این چیزها عطا شود خوش میکند و الا ناخوش میماند و باب
شکایت وا میکند درینجا باید دانست که علما اختلاف دارند در انکه بنی اسرائیل با وجود مشاهدهٔ آن معجزات قاهره و خوارق باهره که قریب بحد الجا
و اضطرار رسیده بود دلالت بر صانع قادر مختار و بر صدق نبوت حضرت موسی چه قسم باین جوزه موز سامری فریفته شدند و دوام اغوای او
گرفتار گشتند بعضی ازینها گفته اند که سامری در اذهان بنی اسرائیل بالقای شبهات چنان منقش کرده بود که حضرت موسی را قدرت بین خوارق عجیبه امداد
طلسمات و نیرنجات بهم رسیده است پس شما را هم میباید که طلسمی و نیرنجی مثل طلسم و نیرنج ایشان بسازید و با حضرت موسی برابر شوید و جمهور علما برانند که
اکثر جهال بنی اسرائیل حلولی مذهب بودند و حلول ذات پروردگار را در بعضی اجسام تجویز میکردند سامری باین نوع ایشان را فریفت که پروردگار شما در صورت
این گوساله ظهور نموده و آواز و حرکت آن گوساله را دلیل و شاهد این دعوی ساخت مبتلایان آن هنوز بر جا امری عجیب مشاهده می کنند در اینجا حلول خالق را در مخلوق اعتقاد
پرستش و تعظیم قصوی پیش می آیند و آیات و احادیث بسیار بر بطلان این قول دلالت میکنند و باقوال اهل مناقات دارند از انجمله آنکه سامری گفت هذا الهکم و
الٰه موسی فنسی و از انجمله عکوف ایشان بطریق عبادت و تعظیم کرد آن گوساله که با طلسمات و نیرنجات این معامله معمول نیست الی غیر ذلک

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

من الشواهد والدلائل بالجمله این عمل شنیع بنی اسرائیل کراقبح انواع کفر مقتضی آن بود که ایشان را فی الفور مستاصل و نابود سازند و فرصت توبه ندهند و گنجایش عذر و معذرت نگذارند لیکن حق تعالی بکمال رافت و رحمت خود که بالاصالة متوجه حضرت موسی و حضرت هارون بود و بالتبع بجمیع بنی اسرائیل میرسید ایشان را مواخذهٔ عاجلهٔ دنیویه نفرمود و هلاک نمود چنانچه میفرماید ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ یعنی باز عفو کردیم از شما و شمارا فی الفور بعذاب مستاصل هلاک نساختیم چنانچه آل فرعون را بکبتر ازان هلاک کرده بودیم مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ یعنی بعد از ساختن گوساله و پرستش آن صورت بیجان که از شما بعد از ایمان و بعد از دیدن معجزات و آیات علیه صادر شد و در جنایت بودن عظم و فحامت بی انتها پیدا کرد و لهذا قابل آن شد که بصیغهٔ اشارهٔ بعید مشار الیه گشت لیکن این همه نبود بر آن بود که لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ یعنی تا شاید که شما در زمان مستقبل شکر نعمتهای الهی را بجا آرید و تحمل مشقتها در عبادت او تعالی کرا را سازید زیرا که هنوز استعداد فرقهٔ شما ببطلان نه انجامیده بود از شما توقع بود که یکان و صالحان بوجود آیند و بکار معرفت و عبادت قیام نمایند بخلاف آل فرعون که استعداد ایشان مطلق زائل گشته بود و هیچ یک از آنها قابل تحمل امانت معرفت و عبادت نمانده بود و لعل هرچند در لغت عرب برای امید واری است اما در کلام الهی بیشتر در جای یقین مستعمل میشود چنانچه همین قسم واقع شد که بنی اسرائیل من بعد معدن علوم الهیه و حامل وحی او تعالی گشتند و در میان آنها الوف الوف انبیا و شهدا و صالحان پیدا شدند و در ما بین و احیار بروی کار آمدند و بکارهای الهی مصروف ماندند و در یخا اشکالی است بغایت صعب و آن آنست که پرستش گوساله بلاشبهه کفر بود بلکه اقبح انواع کفر و کفر صالح عفو نیست و بغیر توبه مغفور نمیشود و اگر لفظی که دال بر توبه است در یخا مقدر داریم چنانچه جمهور مفسرین کرده اند و گفته اند که تقدیر کلام این است که ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ حِينَ تُبْتُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ نعمة العفو لازم می آید که مضمون این آیت و مضمون آیت فتاب علیکم انه هو التواب الرحیم یک چیز باشد و مضمون آیت فتاب علیکم را بعد از مضمون این آیت ذکر کردن تکرار بیفائده باشد زیرا که مقام مقام تعداد نعمتهاست و در ان آیت سوای قبول توبه نعمتی مذکور نیست و جواب این اشکال در عین تفسیر بطریق اشاره مذکور شد که مراد از عفو ترک معاجله بعذاب مستاصل دنیوی است نه ترک مواخذهٔ اخروی و این معنی را کفر صالح است چنانچه کفارت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتحیه همه درین نعمت شریک اند و در آیت آینده مذکور میشود توبهٔ بنی اسرائیل بتعلیم طریق آن توبه که محو آثار این جریمه بالکلیه نماید و عاجلا و آجلا از مضرت آن ایمن سازد و فاین هذا من ذالک بار میفرماید که برای تعلیم طریق شکر نعمتهای خود شمارا نعمتی دیگر دادیم بس عظیم و فخیم و بسبب این جریمهٔ قبیحهٔ شما آن نعمت را از شما باز نگرفتیم پس آن نعمت عظمی را یاد کنید وَاِذْ اٰتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ یعنی و یاد کنید آن وقت را که دادیم موسی را کتاب و آن توریت مقدسه است که جامع قواعد شکر گزاری است تا شکر گزاران موجب آن قواعد قیام ورزند و ادای حق شکر نمایند وَالْفُرْقَانَ یعنی و نیز دادیم موسی را چیزی که باعث فرق باشد در میان اهل حق و اهل باطل و آن شعائر دین و مناسک شرع اند که بسبب تمیز آنها نزد موافق و مخالف معلوم میشود که فلانی دین دین و آن و فلانی از دین بیرون رفته مثل تعظیم روز شنبه و روزه گرفتن آن روز و معطل ماندن دران روز از کارهای دنیوی و دیگر رسوم و اعیاد دین یهودیت و ترک گوشت و شیر و روغن شتر و خصیه و ذبح و قربان و مانند این چیزها و مدنک اذان و نماز و جمعه و جماعات و عیدین و ختنه در دین اسلام ایده الله تعالی و تعبدی از مفسرین بآن رفته اند که مراد از فرقان تیرهان نبوت مقدسه است و عطف بجهت تغایر صفت است باوجود اتحاد ذات چنانچه عرفان گویند رایت الغیث واللیث ای رایت الرجل الذی هو جواد کالغیث وشجاع کاللیث و تعبدی گفته اند مراد از فرقان معجزات موسوی اند که در میان کافر و مومن فرق میکردند و بهر تقدیر دادن کتاب و فرقان بهر معنی که باشد حضرت موسی را در کار نبود و بس نبود دیگر برای آنکه لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ یعنی تا شاید شما راه یابید بآئین شکر گزاری ازین نعمت دیگر شد بر شما و لهذا حضرت موسی در جناب او تعالی عرض کرد اللهی انعمت علی النعم السوابغ وامرتنی بشکرها وانما شکر

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

لیالک نعمة منك فقال الله تعالی یا موسی حسبی من عبدی ان یعلموا ما به من نعمة فی منی حضرت داود این مضمون را چنین بیان فرموده اند که سبحان من جعل اعتراف العبد بالعجز عن شکره شکرا کما جعل اعترافه بالعجز عن معرفته معرفة و این هر دو حدیث در معالجه تحت بحث آیت مذکور بسیار مفید است از جمله هدایت آن کتاب و فارق عظیم در میان حق و مبطل توبه بود که بقتل نفس مقرر شد از جریمه کوساله پرستی پس آن هدایت عمده را یاد کنید و اذ قال موسی لقومه یعنی یاد کنید آن هنگام را که موسی بقوم خود گفت از راه مرحمت و شفقت و غمخواری که شخص را نسبت بقوم خود میباشد و علاج امراض آنها را مشابه علاج مرض خود می پندارد و اگر آنها از مرض دروغی خود بی خبر میباشند بلطف و عنایت آنها را بر آن مرض خبردار میسازد یا قوم یعنی ای قوم من مقتضای شفقت قومیت این است که شما را بر مرض دروغی شما و طریق علاج آن مرض اگاه سازم پس بشنوید که انکم ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل یعنی بتحقیق شما ستم کرده اید بر جانهای خود بسبب ساختن کوساله زیرا که چون کوساله را که بحضور شما سامری از زرهای قبطیان درست کرده و شما او را بدادن زرها امداد و اعانت کرده بدو برای آواز کردن و ظهور آثار حیات در وی خاکی را که از زیر سم اسپ حضرت جبرئیل علیه السلام که خاصیت احیاء داشته برداشته بود در دهان انگنده باشد دیده و دانسته معبود خود ساختن و جعل الله در ان اعتقاد بنون کویا دعوی کردن است که با القای حیات در معبود خود کردیم و هر چند آواز کردن آن کوساله امری عجیب بود خارق عادت لیکن چون فعل عجیب خلاف عادت بدستیاری اسباب و مزاولت صنعت و عمل نسبی صورت گیرد آن را امری عجیب پنداشتن خلاف مقتضای عقل سلیم است و لهذا افعال عجیبه ساحران و نظربندان و شعبده بازان دور و پیمایان را در نظر ارباب دانش و تمیز و قدری نمی باشد این متم چیزی مخلوق مصنوع را با لوهیت چه مناسبت و با معبودیت چه رابطه که بمراتب از فرعون و هامان پست تر و از مرتبه الوهیت دور تر است قوم حضرت موسی گفتند که پس چه باید کرد تا از عقوبت این ظلم خلاص شویم حضرت موسی فتوبوا الی بارئکم گفت یعنی پس توبه کنید متوجه شده بسوی خالق تراش خود که جناب حضرت حق است جل شانه تا باشد که جانهای شما را از لوث این ظلم بری کرداند زیرا که این ظلم در جانهای شما رسوخ پیدا کرده و بسبب افراط حب آن کوساله جانهای شما موف شده و بآری در اصل تراشیده قلم و مانند آن را گویند و اختیار این اسم از اسمای الهی در این مقام برای همین است که ایشان نیز در مقابله قالب تراشی خداوند خود را قالب خدا ساخته بودند و افتئون لفظ الی بارئکم برای اشعار است بآنکه این توبه از راه ریا نباشد زیرا که توبه بسوی خدا همان است که از ته دل باشد و اگر اظهار توبه بزبان کرده آید آن توبه بسوی مردم است نه بسوی خدا فاقتلوا انفسکم یعنی پس بکشید خود را آن بکشتن خود بدهید و جانهای خود را از قالب های خود جدا کنید تا کفاره آن جریمه شما تواند بود که جان نزدیر را در قالب تراشیده خود در آورده و آن را معبود خود ساختید و قتلها را اختلاف است در آنکه تن بکشتن دادن عین توبه آنها بود یا از تتمه توبه چنانچه در حق قاتل عمد در شریعت ما که توبه او مقبول نیست مگر بآنکه نفس خود را در دست اولیای مقتول تسلیم نماید تا اگر خواهند بکشند و اگر خواهند نکشند و این نوع خود را در معرض تلف انداختن هر چند در نظر ظاهر عقل بسیار قبیح و بدعی نماید لیکن ذلکم خیر لکم عند بارئکم یعنی این امر عظیم بهتر است برای شما نزد قالب تراش شما زیرا که دلالت میکند بر کمال محبت شما با او که در راه او جان خود را صرف کردید و نیز دلالت میکند بر آنکه قالب تراشی او را مسلم داشتید و جان آفرینی او را نیز تصدیق کردید بحکم او امانت او را باز دادید و بسبب این محبت و اتقیا از عذاب دنیا و آخرت خلاص شدید و ضرر دنیا هر چند سخت تر باشد از عذاب آخرت سبک تر است بلکه متناهی را با غیر متناهی هیچ نسبت نیست و موت لابد واقع شدنی است پس در تحمل شدت قتل هیچ ضرر متصور نیست مگر تقدیم و تاخیر آن هم در دو هم است و بس زیرا که چنانچه موت مقدر است وقت موت نیز مقدر است در حقیقت پس و پیشی نیست و چون جماعه بنی اسرائیل این طریق توبه را از حضرت موسی علیه السلام شنیدند قبول کردند حضرت موسی علیه السلام از ایشان عهد و پیمان محکم گرفتند که کوساله پرستان از خانهای خود با سلاح و بی سلاح بیرون آیند و بر دهای خود

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

زانو زده بنشینند و پشتهای خود را بازانوهای خود بهبندند و سرهای خود را برزانوها بدارند و زخم تیغ را برسر بگیرند و زانو نبندند نکشایند و تن بجنبانند و بدست ویا نزنند و هرکه از چیزی ازین شرائط عدول کند توبه او قبول نیست بعد ازان روز دوم چون صبح شد حضرت هارون با دوازده هزار کس از بنی اسرائیل که گوساله پرستی نکرده بودند و در انکار این فعل قبیح شریک حضرت هارون نمانده بودند فرمودند که شمشیرهای خود بدست گرفته برویدو کشتن ایشان را شروع بکنید و خود بر مکانی بلند استاده ندامی فرمودند که یا معاشر بنی اسرائیل ان ماخوانکم اتوکم شاهرین سیوفهم یریدون ان یقتلوکم فاتقوا الله واصبروا و از حضرت حسن بصری رض منقولست که از سه کروه بنی اسرائیل دو کروه را این حکم شده بود که با هم کشاکشی نمایند کسانیکه گوساله پرستی کرده بودند ایشان را حکم بود که مقتول شوند و کسانیکه نه گوساله پرستی کرده بودند و نه انکار بران حکم شده بود که بکشند تا توبه ترک انکار که از ایشان بوقوع آمده بود حاصل شود و کسانیکه گوساله پرستی نکرده بودند و برین فعل شنیع انکار می نمودند و ازین توبه شریک نشدند زیرا که ایشان محتاج بتوبه نبودند و در روایات واقع شده که چون کشندگان دیدند که درین جماعه که ما در صدد قتل آنها هستیم بعضی از برادران و پسران و برادرزادگان و خواهرزادگان و دیگر اقارب و دوستان ما هستند در قتل تردد کردند و بحکم شفقت جبلی و دستپاچگی ایشان کار نیکردند حق تعالی دو روز تاریک فرستاد بحدیکه هیچ بنظر نمی آمد بی صرفه کشتن آغاز نهادند و مرحمت جبلی ایشان را مانع نشد تا آنکه از صبح تا آخر روز هفتاد هزار کس مقتول گشت و زنان و بچگان بنی اسرائیل بفریاد آمدند حضرت موسی ع سر برهنه کرده دعا کردند فرمان شد که توبه کشندگان و ناکشندگان هم مقبول شد کسیکه کشته شد مرتبه شهادت یافت و کسیکه زنده ماند از لوث گناه پاک شد و درینجا باید دانست که لفظ فاقتلوا انفسکم بظاهر دلالت بران میکند که ایشان خود را خود بکشند چنانچه بعضی از مفسرین بظاهر این آیه رفته اند لیکن روایات این قصه قاطبة مخالف این ظاهرست پس حقیقت کلام مراد نیست یا محمول بر اسناد مجازی ست که اسناد قتل بسوی سبب ممکن فرموده اند یا از انفسکم همچنان خود مراد باشند و حمل این لفظ برین مجاز بدلالت روایات متعین ست و بر هر تقدیر بنی اسرائیل این توبه شاق را بجا آوردند چنانچه حق تعالی میفرماید که فتاب علیکم یعنی چون این کار کردید توبه شما قبول شد پس قبول توبه شما کرد حق تعالی اگرچه گناه شما سخت تر از گناه آل فرعون بود زیرا که شما بعد از ایمان کفر کرده بودید انه هو التواب یعنی تحقیق او تعالی در قبول توبه مبالغه می فرماید تا آنکه برین عمل ناشایسته که بمراتب از ان آل فرعون را معذب ساخته بود هم توبه قبول فرمود و در حدیث شریف وارد ست که اگر بنده از صدق توبه و ندامت میکند از گناهی حق تعالی آنرا قبول میفرماید اگرچه در یک روز آن گناه را هفتاد بار مرتکب گردد و این همه بنا بر آنست که او تعالی الرحیم یعنی بسیار مهربانست بر بندگان خود که بتحمل اذیت یک ساعت کرامت ابدی عنایت میفرماید و این توبه بنی اسرائیل هدایتی بود عمده که فارق درمیان محق و مبطل گشت و قدمای اینها این هدایت را با وجود مشقتیکه در ان بود بکمال اشتیاق تلقی نمودند و جماعه از بنی اسرائیل که مخاطب باین کلام اند و معاصران حضرت ع هرگز بخلاف زبان هم توبه نمیکنند و عبادت سهل این شریعت را با وجود کثرت فضائل در ان قبول ندارند و این هم از باب کفران نعمت بست و درین آیت خبردار کردن ست جمیع امت را که از توبه و ندامت اند ترند زیرا که امت موسوی درین توبه با وجود نهایت مشقت آن تن در داده بدو ابا نکردند از شما که غیر از ندامت طلب نکردیم اهمال نسبار بعیدست با جمله بنی اسرائیل با وصف دیدن این آیات قاهره و چشیدن این عقوبات متواتره هرگز دادی شکر نکردند بلکه باز در ورطه همان بی ادبیها و سخت رویهای خود گرفتار ماندند سخت تر ازین بی ادبیها آن بود که هرگز بهدایت حضرت موسی ع و فرقان ایشان که نزد بنی اسرائیل رسیده بود اکتفا نکردند تا آنکه درخواستند که ما هر این احکام را بیواسطه از جناب الهی بشنویم حضرت موسی ع فرمودند که شما همه فرداً فرداً این را میخواهید یا بعضی از صلحای شما اگر بلا واسطه بگوش خود شنیده بیایید باور نمیکنید گفتند که اگر جماعه کثیر از صلحای ما که خبر الناس

mandegar.tarikhema.org
Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بعد تواتر رسد و خرد مقبل استماع آنها بر وزع بندی محال باشد و آن بعلما واسطه ارجناب الهی شنیده بیاید البته باور میکنیم حضرت موسی فرمودند که
جماعه را از معتبران و ثقات خود چیده همراه خود بیاورد ایشان منتخای خود را تقدیر نمایند مرد برگزین برای این کار اختیار نمودند حضرت موسی
بآنها فرمودند که شما هر همه غسل بجا آرید و از جمیع گناهان توبه بصوح نمایید و سه روز روزه گیرید و به تسبیح و تهلیل مشغول باشید ایشان بر طبق ارشاد
حضرت موسی عمل آوردند آنگاه حضرت موسی آنها را همراه گرفته بکوه طور روانه شدند و در جناب الهی عرض کردند که بارخدایا این فرقه صالحه
از بندگان تو بشوق شنیدن کلام تو آمده اند با ایشان کلام فرما حق تعالی اجابت فرمود و چون حضرت موسی نزدیک کوه رسیدند ستونی از نور
بشکل ابر سفید از میان خلق منور شد و آهسته آهسته بسط و فراخ گردید و تمام کوه را فرو گرفت و دران نور حضرت موسی غرق شدند
و جماعه بنی اسرائیل را باین کوه استلوه کردند و فرمودند همان کلام الهی بشنوید ایشان بگوش خود بلاشبهه می شنیدند که با حضرت
موسی مخاطبه می شود و امر و نهی می آمد ایشان فریاد کردند که یا موسی این همه مخاطبه با شماست ما را هم ازین تشریف نصیبی باشد ناگاه برقی از
بسمت آنها برجست و این کلام ازان برق نور بگوش ایشان رسید که انی انا الله لا الله الا انا فاذ و یکه اخوجتکم من ارض
فاعبدونی و لا تعبدوا غیری بعد ازان کلام منقطع شد و حضرت موسی از ان غمام نور غرق ماندند چون آن غمام نور منکشف شد حضرت
موسی برآمدند و باجماعه مذکورین گفتند که کلام الهی را شنیدید و احکام او را فهمیدید ایشان شبهه و آهیه تمسک کردند و گفتند ما چگونه بدانیم که این
کلام خدا بود و مبادا شیطانی یا جنی درین امر آواز میکرده باشد پس این اعتقاد که این کلام کلام خداست ما را می باید که محض بتقلید تو
گفته تو بنا نهیم و آنچه گفته ترا باور میکردیم از سر باور میکردیم علاجش آنست که ما را صورت حضرت حق تعالی بنما و ازان صورت آواز
و یقین کنیم که این آواز آواز شیطانی یا جنی نیست پس این بی ادبی در حق حضرت موسی عز زیاده از عبادت عجل واقع شد و بسبب
بی ادبی اسلاف شما مستحق عقوبتی شدند که زیاده از قتل باشد و معهذا او تعالی بدعا حضرت موسی از سر این جریمه هم درگذشت و آن
نازله را بعد از وصول لحوق بجمال کرم خود برداشت و بهمین قصه اشاره میفرمایند درین آیت که وَاِذْ قُلْتُمْ یٰمُوسٰی یعنی و یاد کنید آن وقت
را که شما گفتید ای موسی لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ یعنی باور نخواهیم کرد بگفته تو که آنچه می شنویم کلام خداست حَتّٰی نَرَی اللّٰهَ جَهْرَةً یعنی تا آنکه
خدا را بصورت و شکل چنانچه آواز بلند و جهر را بگوش میشنویم نه چنانچه در ویشان و عارفان در شهود و مشاهده در می یابند و می بینند که آن
از مصنوعات خیال میدانیم و بران اعتماد نداریم و نه چنانچه در آخرت موعود است که بلاکیف دیدار میسر خواهد شد زیرا که آن دیدار بلاکیف و
ناقصه ما دیدار نیست دیدار همان ست که عیانا در صورت و شکل محدود در جهات باشد چنانچه آواز جهر بر سامعه ظاهر میشود پس حق تعالی
سوء ادب اسلاف شما غضب فرمود بدو وجه اول آنکه گفتند که بگفته حضرت موسی عا باور نخواهیم کرد حال آنکه رسول مصدق بالمعجزات را باور
نکردن کفرست علی الخصوص در مقام خصوص و سماع کلام دوم آنکه حتی نری الله جهرة گفتند اگر میگفتند که ما آرزومند رویت او تعالی
ما را دیدار خود بنماید محل غضب نمیشدند زیرا که رویت او تعالی در دنیا نیز محال نیست و بر طلب آن غضب و عتاب نمی جوانبش همین قدر بود که شما قابل آن
نیستید در آخرت که از الوث و ارجاس پاک خواهید شد خواهید دید که رویت اخروی نصیب عوام مومنین ست و رویت دنیوی مخصوص بخواص ان گاه بلکه با
الخواص مثل جناب پیغمبر آخر زمان علیه الف الف صلوة و الف الف سلام لیکن ایشان را رویت صورت و شکل را در خواستند و در دنیا و بار نخست
غضب شدند فاخذتکم الصاعقة یعنی پس گرفت شما را صاعقه و آن آتشی ست که از جانب آسمان بیاید و غالبا در ابر میباشد و چون آن
برق جهنده نور که در ان غمام سفید میدرخشید بغضب الهی ایشان افتاد و از راه مسام ابدان ایشان در درون بدن ایشان داخل
شد و ایشان را میراند مناسبت و مشابهت تمام با صاعقه پیدا کرد ازین جهت آن را صاعقه نامیدند و بعضی از مفسرین صاعقه
مصدر صعق قرار داده اند از قبیل کاذبه و عافیه و بعضی بیهوشی و غشی قرار کرده لیکن در روایات صحیحه ثابت ست که همان برق مهیب فنون

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ایشان افتاد و ایشان را بی حس و حرکت ساخت پس اگر صاعقه یعنی بیهوشی و غشی هم باشد اثر بیان برق جهنده نور بود که مشابهت بصاعقه آسمانی داشت بلکه از صاعقه آسمانی قوی تر و سخت تر بود زیرا که صاعقه متعارفه یکدفعه این قدر جماعت کثیر را نمی میراند غالبا دو سه یا شش را قتل میکند و نیز گرچنین ازان صاعقه بزیر سقف و سایه و مکانات حصین ممکن است و ازین برق جهنده که حرکتش اختیاری بود و بطبیعی شما را فرار ممکن نشد چنانچه شما را فرو گرفت وَاَنْتُمْ تَنْظُرُونَ یعنی و شما میدیدید آمدن آن صاعقه را و هلاک بعضی ازجماعتهٔ خود را بسبب آن و هرگز فرار ازان نمی توانستید کرد و چون حضرت موسیٰ واقعه را چنین دیدند در جناب الٰہی تضرع و زاری آغاز نهادند و عرض کردند که بار خدایا من بچه رو پیش بنی اسرائیل خواهم رفت که مهتران و صلحای ایشان را برای استشهاد آورده بودم ایشان همه هلاک شدند بلکه من بعد بنی اسرائیل مرا دروغی خواهند داشت که چون بطریق افترا دعوی هم کلامی با خدا کرده بود و جماعتی ازان را بحیله و تزویر جائی هلاک کرده آمد تا بظاهر شدن دروغ خود نزد و نشود و پس باوجود این گستاخیها که ازین ها بر وقوع آمد بر بنیاد بخشائی و از سر نو زنده کردان پس اجابت دعای حضرت موسیٰ فرمودیم ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ یعنی باز زنده ساختیم شما را من بعد موتکم یعنی پس از مرگ حقیقی شما که از قبیل غشی و سکته نبود لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝ یعنی تا شاید شما آینده شکر نعمت این درگذر از احیای بعد از موت را نجاه و این نجات داون زیاده تر از نجات داون سابق شد که از دست آل فرعون و از جزیه و عقوبت کوساله پرستی واقع شد بوجهائی تفسیر را اختلاف است در آنکه این واقعه پیش از کوساله پرستی بوقوع آمد بود یا بعد ازان جماعه بآن رفته اند که پیش از کوساله پرستی بود بدلیل آنچه در سورهٔ نساء واقع شده که یسألك اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء فقد سألوا موسی اکبر من ذلك فقالوا ارنا الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم ثم اتخذوا العجل من بعد ما جاءتهم البینات و اکثر مفسران و اهل قصص گفته اند که این قصه بعد از کوساله پرستی بود بلکه حضرت موسیٰ این جماعت را برای عذر کوساله پرستی بکوه طور برده بود و ایشان عذر بدتر از گناه بعمل آوردند بدلیل سیاق قصه درین سوره و سورهٔ اعراف و دیگر سوره که در ترتیب ذکر قصص غالبا ترتیب وقوع زمانی هم ملحوظ بوده است و قدرت سورهٔ نساء کلمهٔ ثم را که برای ترتب زمانی موضوع است برای افادهٔ ترتیب بیان و ترقی من الادنی الی الاعلی فهمیده اند چنانچه در قول شاعر که

شعر ان من ساد ثم ساد ابوه + ثم قد ساد قبل ذلك جده

مستعمل شده و در کلام الٰہی نیز بسیار رایج است و درینجا باید دانست که منکران رؤیت او تعالی در آخرت یا در دنیا باین آیت تمسک میکنند و میگویند که اگر رؤیت او تعالی ممکن میشد سوال آن موجب چندین غضب نمی کردید لیکن درین تفسیر معلوم شد که موجب غضب دو چیز بود اول کلمهٔ لن تؤمن لك که صریح کفر است دوم قید جهرة در رؤیت که محض نعمت و بلی اولی است و مجرد سوال رؤیت محل غضب نیست تا تمسک ایشان درست افتد بلکه چون حضرت موسیٰ بار دیگر برای خود طلب رؤیت فرمودند و عرض کردند که رب ارنی انظر الیك در جواب ایشان غیر از بی طاقتی بنیهٔ دنیاوی از تحمل آن هیچ ارشاد نشد و همین فرمودند که لن ترانی ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی القصه بنی اسرائیل باوجود دیدن این نعمت عظیم شکر گزاری نکردند چنانچه نعمتهای دیگر را هم شکر نکردند و عنایت الٰہی از اعانت و رهنمای ایشان بسبب حضرت موسیٰ و هارون دست بردار نشد بلکه بعد ازین همه ناسپاسیها هم ایشان مورد عنایات او تعالی ماندند خصوصا وقتی که حضرت موسیٰ ازین همه امور فارغ شده در لشکر بنی اسرائیل رسیدند و ایشان را حکم الٰہی رسانیدند که شما را حق تعالی فرموده است که زمین شام را که مدفن حضرت ابراهیم و اولاد ایشان است و بیت المقدس هم درانجا واقع است از دست جبارین عمالقه خلاص کنید و با ایشان جهاد نمایید و همان زمین وطن گیرید و مصر را گذارید و سر در تحکم آن نبود که بنی اسرائیل تا در مصر بودند متنعم و معیش فرعون و فرعونیان را با غات و مواشی و زروع و کنجهای فراوان و انبارهای دوان و زنان و معطران میدیدند و چون فرعون و فرعونیان هلاک شدند و ایشان بر ان ملک عریض حاصل و بسیاری از متعلقات آن بود که ایشان نیز در ان زمین معیش خیر به تعیش و تنعم

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مائل شوم از کار جهاد و قتال با اعداء الله بریاضات و عبادات دل خواهند و زهد و تکاسل خواهند ورزید و نیز تا تر و خاص و عام
ظاهر بوید اکرد و که حضرت موسی و هارون را از زین تنج کاد و که با فرعون داشتند منظور این بود که بر ملک او خود مسلط شوند و
و عزت دنیا حاصل نمایند چنانچه فرعون را همین خیال و امن کیر هم شده بود و بار بار میکفت که ان هذا لساحران یریدان ان
یخرجاکم من ارضکم بسحرهما میکفت که ان هذا لساحر علیم یریدان یخرجکم من ارضکم بسحرهما پس حق تعالی خواست که ایشان را
بهیچ وجه از ملک و مال و فرعون بتمتی نشوند بی بهتی ایشان در دنیا و متاع دنیا ظاهر کرد و من بعد خلفای ایشان را نیز همین منظور باشد و ایشان
را بر مثال دنیا طلبان حیله باز خیال نکنند و عامه بنی اسرائیل چون مشغوف بحب دنیا بودند و بر آمدن از زمین مصر که لقمه بی دود
بدست ایشان افتاده بود خیلی بر ایشان شاق و کران می نمود اولا این حکم را مدافعت کردند و ثانیا چون چار و ناچار بجبر و کره در رکاب
حضرت موسی و هارون روانه شدند در راه هر کاه بر ایشان سختی و دشواری پیش می آمد حضرت موسی را بشکایت و زبان درازی
تنک میکردند و از ان جمله آنکه چون در صحرای بی سایه و بیکیاه افتادند از کرمی آفتاب شکایت آغاز کردند و چون غله و خوردنی همراه نداشتند
از کرسنکی بیتاب شدند حق تعالی ایشان را بدعای حضرت موسی از این هر دو آفت نجات داد و خوارق عجیبه بروی کار آورد چنانچه
اشاره بهمین نعمتها می فرماید در این آیت که وظللنا علیکم الغمام یعنی سایبان ساختیم بر شما ابر سفید رقیق خنک را برای نجات
دادن از کرمی آفتاب بدعای حضرت موسی چون شکایت کرمی پیش ایشان آوردید و این نعمت عمده تر از نعمتهای سابق بود
زیرا که این نعمت در حالت غضب بوجود آمد که شما بسبب مدافعت حکم الهی که در باب قتال و جدال عمالقه صادر شده بود غضب
او شده بودید پس محل انتقام عقوبت بود در ان محل این نعمت را از زانی فرمودن مقتضی شکر اتم است و انچه از حضرت ابن عباس
رض منقول است که این غمام از جنس غمام متعارف نبود بلکه از این غمام خنک تر و پاکیزه تر بود و آن غمام همان است که روز بدر ملائکه در ان نازل
شده بودند و انچه از مجاهد منقول است که هو الغمام الذی یاتی الله فیه یوم القیامة ولیس بالسحاب پس منشیش آن است که کاهی بر
زاد و طریق است اول طبیعی متعارف که بسبب اجتماع بخار و بخار و دخان و تکاثف آنها صورت میکیرد دوم غیر طبیعی خارق که بسبب ابخار
قسطی از صقع عالم مثال بعالم شهادت و خدمت ملائکه صورت میکیرد و غمامی که سایبان بنی اسرائیل در تیه بود از قسم ثانی بود نه از قسم
اول و این مراد نیست که آن غمام بعینه غمام روز قیامت بود یا غمام روز بدر بود این را نیک باید فهمید و مفسرین و اهل قصص نوشته اند که همراه
سایبان سعادتش از نعمت های دیکر هم بر ایشان در ان سفر سرکردانی ارزانی داشته بودند از ان جمله آنکه وقت شب ستونی از نور در
لشکر ایشان قائم میشد که در روشنی آن کار میکردند و آمد و رفت مینمودند و از ان جمله آنکه جامهای ایشان کهنه نمی شد و میل نمیکرفت و از ان جمله
آنکه ناخن و موی ایشان دراز نمیشد تا بقطع و حلق آن حاجت افتد و از ان جمله آنکه هر فرزندی که در آن سفر پیدا میشد جامه بر بدن او نیز
پیدا میشد و مانند ناخن آدمی بدرازی و پهنائی آن طفل دراز و پهنا میکشت کویا ماده ناخن و موی همین سمت اندفاع می پذیرفت و انزلنا
علیکم المن یعنی و نازل کردیم بر شما از آسمان من را برای نجات شما در عذاب الجوع و کرسنکی که از طلوع صبح صادق تا طلوع آفتاب مانند
برف می بارید و مردم لشکر آن را بر چادرها و جامها میکرفتند و التقاط می نمودند کویند که برای هر آدمی بقدر یک صاع که چهار آثار رایج این دیار
میباشد جمع میشد تمام مرد آن را مانند لشکر میخوردند و تا شش روز متصل میبارید بلکه روز جمعه آنقدر میبارید که آدمی را برای دو روز کفایت کند و روز شنبه مطلق نمی بارید چنانچه
حضرت موسی لشکر را این خود را حکم فرموده بودند که روز جمعه مضاعف خواهد بارید باید که برای روز شنبه هم ذخیره کنند که روز شنبه نخواهد بارید و زیاده از یک روز
ذخیره نکنند و حقیقت من در اصطلاح محققین حکما آنست که بخار و دخان چون جدا شد از زمین بآسمان میرسد سحاب برق و رعد و صواعق و ثقب و ذوات الاذناب
بوجود می آیند چنانچه تفصیل آن در موضع خود مشروح است و در تفسیر سوره فاتحه نیز آن اشعاری رفته است و در تفسیر رب العالمین

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

بیان حقیقت سلوی و اوصاف آن

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کنند دل سخت ایشان نرم گرداند و برای همین نکته انزال این جانور و خوراندن گوشت او بنی اسرائیل را منظور افتاد تا بخوردن من اعتقادات ایشان پاک شود و بخوردن گوشت این جانور دلهای ایشان نرم گردد و اخلاق و اعمال ایشان درست شود لیکن این جانور مشابهت تمام دارد بسمکین کبشک و شکل و جثه این جانور نزدیک بمرغ کوچک و در مزاج لطافت زیاده بود و سیر بکرده داشته باشد و کیموس جید پیدا کند و خوش طعم بود و صحیحان و ناقهان را غذای نیک دهد و [illegible] آروهی خوانند و طرفه تر آنکه ربی اسرائیل بر [illegible] عمده شکری ثقیل و نخواستیم و تکلیف بشما [illegible] چنانچه [illegible] پرستی قتل نفس درخواسته بودیم یا در جریمه سوال بی ادبانه ارنا الله جهره بصاعقه تنبیه کرده بودیم بلکه گفتیم این [illegible] که کلوا من طیبات ما رزقناکم یعنی بخورید از پاکیزه های انچه ما روزی دادیم شما او برخورد اکتفا کنید پس از خبره نکنید و استبدال نکنید زیرا که منافی شکرست لیکن بنی اسرائیل با وجود انکه این شکر بسیار آسان بود بجانب فوم و خیره کردند تا انکه کشتها کنده شد و دماغ اکثر ایشان ببوی آن گوشت کنده پریشان گشت و سبب ایلام گردید و گفتند که از نان یک نوع [illegible] صبر نتوانند شد برای ما از خوراکهای زمینی از خنبس عدس و ترکاریها و کندم و خیار و پیاز و سیر امثال آن لک با دیده خواست و سبب این ناشکری در عصیان و بغیر مانی افتادند و خود را در رنج و مشقت انداختند و ما ظلمونا یعنی ظلم نکردند بر ما بسبب این کفران نعمت اگرچه وبال آن بر خود ساختند و شان زیادتی را که بی توسط اسباب جاری شد مختفی ساختند ما اختفای یکی از شئون بی نهایت ما و عظمت جلال ما کمی نکند ولکن کانوا انفسهم یظلمون یعنی ولیکن بودند که بر جانهای خود ستم میکردند و خود را از [illegible] این فیض عظیم محروم میداشتند چنانچه درین زمان نعمت بعثت افضل المرسلین را کفران میکنند و اعمالی که بسیار سهل و سبک ست در مقام شکر ان موجب کبری بجا نمی آرند و از قبول این فیض عام خود را محروم میدارند یا ستم درین جا بدو سوال جواب طلب اول انکه بر تصدر از قصه های سابقه مصدر بکلمه اذ بود درین قصه که ابتدای آن و ظللنا علیکم الغمام ست چرا مصدر بکلمه اذ نفرمودند جوابش انکه لفظ و ظللنا معطوف بر بعثناکم ست که مدخول ثم واقع شده و ثمه نعمت بجات دادن از صاعقه ست یعنی با وجود کمال بی ادبی در [illegible] سوال که از شما بوقوع آمده بود ما عقوبت را از شما برداشتیم و باز از سر نو زنده کردیم و سایبانی از ابر برای شما مقرر کردیم و طعام از آسمان برای شما نازل کردیم تا بکلی از آثار غضب نجات یابید بمثابه انکه شخصی را از زندان برآرند و باز او را در حمام فرستند و حوله ای برای مسکن او معین سازند و خلعتی او را بپوشانند و خوانی پر از طعام بطریق الوش برای او مقرر کنند که این همه یک نعمت ست تتمه نعمت برآوردن از زندان لهذا کلمه اذ را درین مقام نیاوردند و اگر تظلیل غمام نعمتی علیحده مستقل می بود البته آن را مصدر بکلمه اذ میفرمودند و نیز تظلیل غمام و انزال من و سلوی هر چند نعمتهای عمده اند اما متفرع بر تکلیف سفر و شت بی آب و گیاه که از خصوصیت خداوندی بر ایشان لازم شده بود پس اگر این چیزها را نعمتهای مستقله بیان کرده میشد بنی اسرائیل را ممکن بود که بگویند که این نعمتها و ما را در کار شد که بفرمود تو در دشت بی آب و گیاه سرگردان شدیم و مسکن و آذوقه نیافتیم اگر این تکلیف بر سر ما نمی بود ما چرا محتاج این چیزها میشدیم بساتین و باغات فرعون برای سایه کردن ما چه کمی داشت و زروع و فواکه مصر در لذت چه نقصان بخلاف طلب آب که آینده آنرا نعمت مستقله بیان فرموده اند زیرا که موافق تر است بحسب تورید آن واقعه پیش از تکلیف سفر شام بود دوم انکه درین سوره و در سوره اعراف و در سوره توبه و در سوره روم این عبارت را بهمین نسق آورده اند یعنی بزیادت لفظ کانوا قبل از لفظ انفسهم و در سوره آل عمران ولکن انفسهم یظلمون ارشاد شده بدون لفظ کانوا تغیر این اسلوب یعنی برچه نکته ست جوابش انکه در سور تها خبر از مردم کذشته میدهند که منقرض شدند و رفتند و در سوره آل عمران خبر از حال کسی نیست بلکه ضرب المثل ست کودر حال یا استقبال باشند کانوا را که دلالت بر گذشتکی و انقضا میکند دران جا حذف فرمودند درینجا باید دانست که از ابتدای تعداد نعمتها بر بنی اسرائیل تا این نعمت

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که مذکور شده یعنی تطلیل غمام و انزال من و سلوی مذکور آن نعمتها بود که لشکری عظیم بران طلب فرموده بودند مثلا بر نعمت نجات از فرعون و فلق بحر القیاد و با امر و نواهی توریت درخواستند و بر نعمت دادن کتاب و فرقان تلبس باحکام آن طلب کردند و بر نعمت نجات از عقوبت گوساله پرستی و سوال بی ادبانه رویت عیانی و جهاد با عمالقه و خلاص کردن بیت المقدس و زمین شام از دست آنها مقرر شد که در معنی قتل نفس و القای آن در تهلکه بود. و همه این چیزها شاق و گران است طبع ایشان از آن دل میدزد و بخلاف این نعمت که بران شکری بغایت سهل و حواسته بودند یعنی ترک ذخیره کردن و ترک استبدال منون و این قدر هم از دست آنها نه برآمد و نتوانستند بران قیام نمود حالا اشاره می فرمایند بانکه در شکر این نعمت هم ترک استبدال فی الجمله مشقتی و هست زیرا که طبع انسانی از مداومت یک طعام ملالت میگیرد و متنفر میکند اسلاف شما نعمتی دیگر را کفران نموده اند که همه ملالت و مشقت دران نبود و مش از یکبار سجده کردن و یک کلمه را زبان گفتن شکر آن نشناخته بودیم آن نعمت و غفران آن نعمت را یاد کنید وَاِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ یعنی یاد کنید آن وقت را که گفتیم اسلاف شما را که درائید درین دیه بعد از انکه از خود و من و سلوی سایه ابر و سفر صحرا نوردی بسته آمده بودید و اختلاف است در آنکه این دیه کدام دیه بود اصح آنست که اریحا بود و آن دیه یکی از قلعه بود و بسبب قرب لشکر بنی اسرائیل از ان نواح ساکنان این دیه خالی کرده رفته بودند غله و نواکه دران دیه بود فوریود و بعضی گفته اند که آن دیه شهر بیت المقدس بود و اما این قول غیر صحیح است زیرا که داخل شدن بنی اسرائیل شهر بیت المقدس در زمان جناب حضرت موسیٰ باجماع اهل نبوده است و منشای این شبهه آنست که باب حطه در ابواب بیت المقدس دروازه ایست مشهور و معروف و الی الآن معمور و زیارتگاه است و هر که برای استغفار گناهان خود دران مسجدی در آید از همان دروازه می درآید و زبان زد مجاوران آنجاست که داخل شدن این دروازه موجب پاکی از گناه است حال آنکه این دروازه بعد از بنای بیت المقدس که در عهد حضرت سلیمان واقع شده بعهد حضرت موسیٰ نه مسجد بیت المقدس بود و نه این دروازه آری این دروازه را حضرت سلیمان و بنای پسین ایشان بنا بر وحی یا کشف مشابهت بدروازه آن قریه داده باب حطه لقب کرده باشند که در خاصیت مناسبت بباب حطه قریه مذکوره داشته بود و بالجمله بنی اسرائیل را برای دفع ملالت از سفر و خوراک آسمانی حکم شد که دران دیه رفته غبار افشانی نمایند و فرمودند که فَكُلُوا مِنْهَا یعنی پس بخورید از غلات و نواکه مستلذات آن دیه حَيْثُ شِئْتُمْ یعنی هر جاکه خواهید خواه دران دیه خواه در لشکر خود آورده و افزودن لفظ حیث شئتم برای همین است تا بفهمند که خوردن غلات و نواکه دیه درهمان دیه درست است و اگر باز بلشکر مراجعت کنیم غیر از همان خوراک آسمانی حلال نباشد و خوردن هم همین بقدری میست چنانچه مضطر را از سد رمق تجاوز نباید کرد و لکه رَغَدًا یعنی خوردن بسیر بفراخی و وسعت لیکن در ابتدای تلبس باین نعمت شکری هم بجا آرید وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا یعنی درآیید در دروازه آن دیه سجده کنان و این شکر بدنی شد وَقُولُوا یعنی بگویید بزبان تا توبه شکر زبانی هم ادا شود که مطلب حِطَّةٌ یعنی فروشدن گناهان است و چون این هر دو عمل بدنی و زبانی با ندامت قلبی که وارید جمع خواهد شد توبه شما صحیح و مقبول خواهد گشت پس نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ یعنی البته خواهیم بخشید گناهان شما را و از لوث گناهان شما را پاک خواهیم ساخت و این دروازه را در حق شما حکم کعبه خواهیم داد که طواف آن و سجود بسمت آن کفر گناهان است و الکفا بخشیدن گناهان در حق گناهکاران و اهل معاصی منکرات از شما نداشت وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ یعنی و البته مزید ثواب و عنایات خواهیم داد بسبب این دو عمل نیکوکاران شما را که از گناهان پاک بودند زیرا که مغفرات گناهان چون گناه نمی یابند موجب رفع درجات می شوند باید دانست که ازین آیت چند فائده مستنبط می شود اول آنکه در توبه بزبان هم استغفار کردن و بیدن هم نماز و سجده بجا آوردن متمم توبه است و هر چند حقیقت توبه که ندامت بر ماضی و ترک گناه در حال و عزم جزم بر ترک و تنفر تمام از گناه در استقبال است همه متعلق بدل است لیکن صفت دل چون قوت میگیرد بدون ظهور بر جوارح و لسان نمی ماند و لهذا در حدیث شریف صلوا التوبه بصیغه استغفار

بیان توبه کردن

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

راسم در وقت توبه تعلیم فرموده اند دوم آنکه علما نوشته اند که چون شخص مشهور شود بگناهی و مردم بر گناه او اطلاع یابند پس او را لازم است که توبه را باعلان نماید و مردم را بر توبهٔ خود اطلاع دهد و باستغفار لسانی و استشهاد عدول و ثقات و صدقات و صلوات قیام کند از آن جهت که توبه بدون این چیز ها تمام نمیشود زیرا که توبه از امر سر جا مانده نیز مقبول است اگرچه قادر بر حرکت زبان و جوارح نیست بلکه برای اطلاع دادن مردم بر توبهٔ خود تا بدانند که از گناه منحرف شده و بر جادهٔ مستقیم دین سلوک کرده و تا تهمت از دین کسی زائل کرده و مردم از سوء ظن و غیبت او باز مانند و همچنین اگر شخصی بمذهبی باطل متهم شده باشد باز او را حق واضح شود او را لازم است که مردم دیگر را که او را باین مذهب میشناختند از رجوع خود آگاه سازد برای همین وجه هشتم آنکه بعضی مواضع معتبر که محل مورد نعمت و رحمت الهی گشته اند یا بعضی خاندانهای قدیم اهل صلاح و تقوی خاصیتی پیدا میکنند که در انها اصداث توبه نمودن و طاعت بجا آوردن موجب سرعت قبول و ثمرات نیک میباشد و از همین جاست که این مرویه از ابو سعید خدری حکایت کرده که او روزی همراه آن جناب شب هنگام در غزوه یا در سفری میرفتیم چون آخر شب شد در پشتهٔ کوهی که گذشتیم که ان را وادی الخطل میگفتند آن حضرت فرمودند ما مثل هذه الثنیة الا کمثل الباب الذی قال الله لبنی اسرائیل ادخلوا الباب سجدا وقولوا حطة نغفر لکم خطایاکم و ابو بکر بن ابی شیبه بروایت صحیح از حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه آورده که انما مثلنا فی هذه الامة کسفینة نوح وکباب حطة فی بنی اسرائیل یعنی مثال ائمهٔ اهل بیت نبوی که قیم خاندان نبوت و حامل اسرار ولایت و معرفت اند در این امت مثال سفینهٔ نوح و باب حطه است زیرا که نجات از طوفان نفس و شیطان در تصحیح توبه و تکفیر گناهان بسبب دخول در سلاسل اولیا الله در این امت وابسته و منتهی باین بزرگواران است چنانچه در این زمان ظاهر و باهر است که سلاسل سلوک راه خدا و بیعت و توبه و انابت بهمین خاندان علیهم الرحمه میرسد و قصه بنی اسرائیل از عهدهٔ شکر این نعمت هم با وصف سهولت آن بر نیامدند بلکه جاعه از ایشان جهلی بی ادبی کردند و بجای توبه و استغفار تمسخر و استهزا پیش آوردند چنانچه میفرماید فبدل الذین ظلموا یعنی پس تبدیل کردند انسانی که ظالم بودند از ایشان استغفار را بتمسخر چون گفتند قولا غیر الذی قیل لهم یعنی کلامی که مغایرت کلی داشت با آنچه گفته شده بود ایشان را زیرا که آنچه گفته شده بود مضمون آن طلب آمرزش گناهان و استغفار بود و آنچه گفتند مضمون آن بعد از توجیه و ارتکاب اضمار طلب دنیا و رغبت و رغلات و حبوب بود یا محض استهزا و تمسخر و کاش تبدیل لفظی میکردند فقط و بجای حطة تب علینا یا اغفرلنا یا اعف عنا میگفتند که در این امور تغییر لفظ باکی ندارد لیکن ایشان مضادت معنوی بکار بردند و مبانیت کلی اختیار نمودند اکثر مفسرین نوشته اند که بجای حطة هطی سمقاثا گفتند که بزبان آنها معنیش حنطه حمرا است گندم سرخ بود و آمد در صحیحین بهمین مضمون و در صحاح ستة بروایت ابو هریره رض صحیح شده که آن حضرت فرمودند قیل لبنی اسرائیل ادخلوا الباب سجدا وقولوا حطة فدخلوا یزحفون علی استاههم وهم یقولون حنطة فی شعیرة یعنی بجای سجده بر سرینهای خود خزیده خزیده در آمدند و بزبان میگفتند گندم در جو گندم در جو در اینجا باید دانست که از این آیت بعضی از علمای شافعیه برآورده اند که تحریمهٔ نماز بغیر از لفظ الله اکبر مثل سبحان الله و الحمد لله و الله اعظم و جل و امثال آن درست نیست و بعضی از اهل ظواهر گفته اند که تبدیل لفظ هر گاه که در مقامی وارد شده درست نیست تا آنکه بسبب تبدیل لفظ آن ذکر حکم بصحا و نماز میکنند و آن تبدیل را موجب طعن و ذم مفروض میسازند لیکن در تفسیر معلوم شد که مغایرت کلام با کلام در عرف مدار آن بر مغایرت مضمون است نه بر مغایرت لفظی فقط پس اگر تبدیل لفظی فقط بوقوع آید با وجود اتفاق و اتحاد معنی با تقارب بسبب محل طعن و مورد عتاب معلوم نمیشود و السلام

باقی اند دینجا سوالی چند که جواب طلب است اول انکه در این سوره و اذ قلنا فرموده اند و در سورهٔ اعراف و اذ قیل لهم اسکنوا جواب آنکه در این سوره از ابتدای یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم اخبار را بصیغهٔ تکلم اخذ کرده آمده اند چنانچه بر ظاهر است و در اعراف مناسب نمود که این قول را هم بهمین زبان حضرت موسی بود بخود نسبت فرمایند تا کمال سوء ادب بنی اسرائیل ظاهر شود که گفتهٔ ما را به تمسخر میگرفتند و چشیدند چنانچه

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چشمه‌اند و در سورهٔ اعراف سوق کلام برای آن ست که قوم حضرت موسی ع ذکر کرده بود امة یهدون بالحق و به یعدلون و امة
[illegible] و بنابر این قصهٔ تفرق ایشان و عهد کرامت مهد حضرت موسی ع یاد فرموده اند از آنجمله قصهٔ تفرق ایشان در مشارب و عیون
[illegible] بر انساب تفرق ایشان می نمود و از آنجمله قصهٔ اختلاف حال ایشان در وقت دخول در قریهٔ مذکوره که بعضی بر طریق
[illegible] و بعضی بکمال بی ادبی اختیار کردند و درین غرض گفتن خدا غرو علا بلا و اسطه و گفتن حضرت موسی ع برابر بود و معهذا
بقرائن معلوم ست که قائل کیست بفرمود که گفت پس ابهام رفع شد دوم آنکه درین سه را دخلوا فرمودند در سورهٔ اعراف اسکنوا جوابش آنست که سیاق
این آیت درین سوق ذکر خوردن من و سلوی و استبدال ایشان ست آن نعمت را بحبوب و غلات پس مقصود بالذات درینجا بیان آن ست
که ایشان را بر و الکی خوردن غلات آن دیه در آدیم و دخول موقوف علیه و وسیلهٔ این مقصود بالذات ست و لا اذن بالشی
[illegible] بما یتوقف هو علیه لاجرم ذکر دخول هم ضرور افتاد و سیاق این آیت در سورهٔ مذکور تفرق و انشعاب ایشان ست و سفر و حضر در سفر
[illegible] آن تفصیل اختیار کردند و حضر و سکونت و طریق آن اختلاف کردند فیز و ارشود سکونت قریه را نیز مقصود بالذات بیان فرمودند بر آنچنانچه ایشان را خوردن من و سلوی ملالت اظهار
نمودند از سکونت خیمه و خرگاه نیز سیر شده آمده بودند چون دخول مقدم ست بر سکونت در سورهٔ بقره که مقدم بر سورهٔ اعراف ست دخول را
[illegible] فرموده و در سورهٔ اعراف سکونت را سوم آنکه درینجا فکلوا بفا آورده و در سورهٔ اعراف و کلوا بواو این فرق بر چه مبنی ست بجواب
[illegible] درینجا لفظ دخول مذکور فرموده اند دخول هم یه مقصود بالذات نمی باشد مقصود بالذات چیزی دیگر می باید که مترتب بر دخول باشد و آن
چیز مترتب اکل حبوب و غلات بود پس آوردن لفظی که مشعر به ترتب باشد ضرور گشت و در سورهٔ اعراف چون لفظ اسکنوا آوردند
و سکونت قریه مقصود بالذات میباشد بی آنکه وسیلهٔ چیز دیگر باشد مناسب نمود که اکل حبوب و غلات آنجا را بطریق عطف بحرف از ترتب
بیان فرمایند چهارم آنکه درینجا لفظ رغدا افزوده اند و در اعراف این لفظ را اسقاط فرموده جوابش آنکه درین سوره مقصود بالذات
اباحت اکل حبوب و غلات و توسعه دران داشته اند پس تاکید آن بلفظ رغدا مناسب افتاد و در اعراف سکونت مقصود بالذات ست و اکل
[illegible] آنرا که سکونت مستلزم آنست نیز مباح شده والضروری بتقدر بقدر الضرورة و نیز دخول در باغی پر از میوه مستلزم سیر شدن
[illegible] دران نیز هست که مقام اکل و شرب سوای آن باغ می باشد و سکونت در مکانی مستلزم سیر شدن از طعام آن مکان ست زیرا که سوای
مسکن مکانی دیگر برای اکل و شرب نمی باشد پس تفاوت لفظ دخول و سکونت که در صورتین واقع شده مقتضی ذکر و حذف این لفظ گردید
پنجم آنکه درینجا خطایاکم فرمودند و در اعراف موافق بعضی قرارت خطیئاتکم جوابش آنکه خطایا اکثر جمع کثرت ست و خطیئات
که جمع سلامت ست از صیغ جمع قلت ست چون قول را درین سوره بنحو نسبت فرموده اند و لائق جناب پاک ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین آنست
که بیک سجده و یک دعا کناهان بسیار را بیامرزد لفظ دال بر کثرت را درین مناسب دید و در اعراف قول را بنسبت بنحو نفرموده اند لفظ دال
[illegible] از آنکه درین صورت نمود و از درینجا نکتهٔ دیگر برای ذکر رغدا درینجا و حذفش در انجا واضح شد ششم آنکه درین سوره
[illegible] ب را مقدم بر قولوا حطة فرموده اند و در اعراف بالعکس این تغییر اسلوب چرا ست جوابش آنکه مخاطبین دو قسم بودند
[illegible] کاران و محسنان محسن را لائق ست که عبادت و طاعت را مقدم سازد و توبه و استغفار تقصیرات را بعد ازان بجا آرد تا هم
[illegible] از انجا عجب و خود بینی نماید و گناه کار را نزدیک واجب ست که اول از سر صدق توبه بصوح بجا آرد و بعد ازان قدم در طاعت
[illegible] تا طاعت و شفاعت مقبول گردد و در سورهٔ اعراف آنچه بحال گناه کاران لائق بود مرعی داشتند که دران سوره بیشتر
[illegible] کاران مخاطب اند و درین سوره ترتیبی که نزد اهل یکجهتان و محسنان بود منظور فرمودند که درین سوره
[illegible] صفات متقیان و نیک بختان مبین ست و نیز درین سوره چون ذکر دخول سابق گذشت پس مناسب نمود

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که اول کیفیت دخول را بیان نمایند و دران سورة ذکر سکونت ست کیفیت دخول را با او چندان تعلق ندیست بخلاف آنکه درین سوره وسیزید المحسنین زیادت لفظ واو آمده و در سورة اعراف ستزید بحذف واو این فرق از چه راه ست جوابش آنکه درین سوره چون باب که از قبیل طاعت و عبادت بود مقدم شد و قول حطة که از باب توبه و استغفار بود قرین او گشت مجموع فعلین یک چیز شده اول را زالهٔ خطایا تاثیر کرد و ثانیا در رفع درجات محسنان چنانچه قاعدهٔ استعمال اوست و تتقیه ست بخلاف اعراف که چون قول حطة که از باب توبه و استغفار ست مقدم شد و محض ازالهٔ مرض گناه تاثیر کرد و من بعد که دخول باب آمد و آن از قبیل عبادت ست در رفع درجات و مزید ثواب و کرامت مفید افتاد پس هر دو جزا بر هر دو فعل متوزع و منقسم گشتند حرف واو را گنجایش نماند و درین جا نکتهٔ دیگر هست لفظی و آن آنست که درسیان واذ قلنا که صیغهٔ متکلم مع الغیر ست و ستزید که نیز همان صیغه ست اتصال لفظی متحقق ست پس عطف را مناسبت حاصل گشت بخلاف اعراف که دران جا واذ قیل واقع ست ستزید را بران عطف کردن مناسب نبود و این نکته مبنی بران ست که گفته شد بنظر لکم خطایاکم مطوف نباشد چنانچه فی الواقع هم همچنین ست والا نزد می گفتند و مخیر دم می آورند که جواب امری شد هشتم آنکه در اعراف فبدل الذین ظلموا منهم بزیادت لفظ منهم فرموده اند و درین جا آن لفظ را حذف فرموده درین تغیر اسلوب چه وجه ست جوابش آنکه در اعراف سابق گذشته ست که ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون و انجا اگر بی تخصیص همه را ظالم میفرمودند منافی آن کلام میشد و درین سوره و ما سبق تمیزی و تخصیصی نگذشته حاجت لفظ منهم نبود پس هم آنکه درین سوره فانزلنا واقع شده و در اعراف فارسلنا این فرق بکدام وجه ست جوابش آنکه درین سوره از هر دو کلمه انزال کتاب ست و تا این جا اگر لفظ انزال مستعمل شده چنانچه در همین نزدیکی وانزلنا علیکم المن والسلوی گذشته ست این عذاب را هم بطریق تهکم از همان وحی قرار داده اند و گویا با خوان مهمانی تشبیه داده اند و استعمال فرموده اند و در سورة اعراف لفظ ارسال مذکور ست و فلنسئلن الذین ارسل الیهم ولنسئلن المرسلین و در قصهٔ اقوام ماضیه و در قصهٔ فرعون پس لفظ ارسال که دلالت بر تسلیط میکند مناسب شده و نیز لفظ انزال مفید اول ست و اشعار ارسال ان بر تسلیط عذاب ایشان و استیصال آنها بالکلیه پس درین سوره که مقدم بر سورهٔ اعراف ست ذکر اول نزول عذاب مناسب افتاد و در سورهٔ اعراف ذکر نهایت کار و هم آمد و درینجا بما کانوا یفسقون مذکور فرموده اند و در اعراف یظلمون بجای یفسقون ارشاد شد این فرق را چه نکته ست جوابش آنکه این قوم ایشان ظلم بود و توغ که در معرض نصب الهی بسبب داخل شدند و فسق بود بنسبت دین خدا و هر دو سوره هر دو صفت شنیعه این قوم را یاد فرمودند اما وجه تخصیص این سوره بذکر فسق پیش آنست که ظلم ایشان در حق خود سابق عقد سبب درین سوره گذشته ست و آنست وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون اگر درینجا هم همین لفظ مذکور میشد همه را میگفتند بخلاف حالت که دران وصف ایشان ظلم نگذشته افادهٔ این معنی حالت انقصه بنی اسرائیل را برین تمسخر و استهزا چشم نمائی نمرود بود لهذا از ایشان درگذر نکردیم بلکه سزای این بی ادبی چشانیدیم فانزلنا علی الذین ظلموا یعنی پس نازل کردیم ما بر کسانی که این بی ادبی کرده بودند و تمسخر و استهزا نموده نه بر دیگران که بیگناه بودند رجزا یعنی عقوبتی سخت من السماء یعنی از آسمان که اعظم مکانات و ارفع آنهاست ومن وسلوی هم از همان جا ایشان را عنایت میشد بما کانوا یفسقون یعنی بسبب آنکه عادت فسق پیدا کرده بودند و خو کرده بودند بفسق نه بحقیقت آن خروج از اطاعت خدا و دین اوست اکثر مفسرین گفته اند که آن عقوبت طاعون بود و سبب آن طاعون بست و چهار هزار نفر از بنی اسرائیل یکروز مرد و نازل شدن این عقوبت از آسمان باین نوع بود که هوای سمی از طرف آسمان آمد و از راه مسام ایشان در آمده مزاج روح را فاسد کرد و خون را متکیف بکیفیت سمیه گردانید بعنایت حیاهای نرم از بدن منتزع ساخت تا طاعون نمود ار شد و بسمیت آن که بقلب رسید هلاک شدند و در صحیح مسلم و دیگر صحاح سته وارد شده که آن حضرت ﷺ فرموده اند که طاعون رجزست و بقیهٔ عذابی ست که پیشینیان بآن معذب شده

mandegar.tarikhema.org
مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از پس چون واقع شود در شهری و تو در شهری دیگر شما در آن شهر ملک باشید از آن شهر بملک فرار کنید و اگر نشنوید که در شهری یا ملکی واقع شده است
پس بر شما شهر و ملک داخل هم نشوید زیرا که در صورت اول فرار از قضای الهی و مخالف توکل و تسلیم است و در صورت ثانی جرأت بر
عذاب الهی و اقدام بر غضب اوست و نیز در حدیث صحیح وارد شده که هر گاه وبا در جائی افتد و مردم از آنجا فرار نکنند و صبر نمایند و از خدای تعالی
چنین صبر خود متوقع اجر باشند حق تعالی ایشان را بمرتبهٔ شهیدان رساند که سلامت مانند و در اینجا خاطر اکثر ظاهر بینان اشکالی رو میدهد که فرار
از قحط و دیگر بلیات بلاشبهه در شریعت جائز است چنانچه مشهور است که الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین و با و طاعون که اشد بلیات
است چرا فرار را ازین بلاد در شریعت ممنوع و نهی از آن فرموده است جواب آنکه این را دو جهت است اول آنکه در صورت وبا و طاعون اکثر اهل شهر خصوصا
اقارب و عشائر و اصدقا و معارف بیمار میباشند اگر مردم را حکم بجواز فرار میفرمود مردم این بیماران را بیمار داری که میکردند همه بخوف جان خود که
خیلی شیرین است کرنخته میفتند و بیماران بی اجل می مردند یعنی حرج عظیم میکشیدند پس در آن وقت خدمت بیماران و نشکستن خاطر آنها و خواطر عاجزان
و شکسته پایان که طاقت کریز مطلق ندارند حکم جهاد پیدا کرد و صبر در آن مکان مثل صبر در صف قتال موجب اجر و ثواب گردید بخلاف بلیات
دیگر از قحط و خوف دشمن که این مانع از فرار در اینجا متحقق نیست بلکه فقیران و بیماران در آن وقت از همه پیش قدم میباشند در فرار یا مستغنی
میباشند از آنکه مال ندارند تا کسی بنال آنها کیرد دوم آنکه طاعون و وبا از آثار ارواح خبیثهٔ جنیان است که یکبار کی برای ایذای مسلمین از بدن آدم
و غیر مسلمین منتشر شده باین نوع اذیت میرسانند پس کریختن از مقابلهٔ آنها دلیل ترسیدن از آنهاست و صبر و استقامت موجب ذلت و
انکسار نخوت آنها پس باین جهت نیز حکم جهاد و صبر در قتال پیدا کرد و در حدیث نیز اشاره واقع شده باین معنی جائیکه فرموده اند در حق
طاعون که فانها وخزاعة الجن و چون از تعداد نعمتهائیکه بر بنی اسرائیل از جناب الهی میرسید و موجب کفران و ناسپاسی میشد
فارغ شدند حالا نعمتی دیگر را یاد میفرمایند که هر چند موجب کفران و فسق نگشت اما موجب تفرق و اختلاف و جانب داری گردید منجر فساد و اختلاف
مذاهب و مشارب است گویند آن است که چون در سفر آب نیافتند و تشنه شدند و شکایت این معنی بحضور حضرت موسی آوردند حضرت موسی
در جناب الهی برای رفع تشنگی ایشان دعا فرمود چنانچه میفرماید وَاِذِ اسْتَسْقٰى مُوْسٰى یعنی و یاد کنید آن وقت را که دعای استسقا کرد موسی و آب برای
نوشانیدن خواست لِقَوْمِهٖ یعنی برای قوم خود که بنی اسرائیل بودند نه برای تمام عالم زیرا که محتاج آب نوشانیدن و گرفتار تشنگی فقط قوم او بود
و درین تخصیص اشاره شد بآنکه طریق آب دادن ایشان انفجار عیون از سنگ چرا ساخته شد و باران از آسمان چرا نازل نشد چنانچه در
استسقای پیغمبر آخر زمان و دیگر پیغمبران واقع شد و حکمتش بود و حکمتش همین است که پیغمبر آخر زمان آب عام برای تمام عالم درخواسته بود پس آب
باران آسمان که عام میباشد داده و حضرت موسی خاص برای قوم خود پس آب خاص منفجر از سنگ داده و استسقا سنت مؤکده جمیع پیغمبران
است که در وقت قحط آب از خدا اینچنین طلبند و حقیقت آن استغفار و توبه و اظهار عجز و احتیاج است و طریق مسنون آن در کتب فقه مذکور و مسطور
است پس ما اجابت کردیم دعای حضرت موسی را فَقُلْنَا اضْرِبْ بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ یعنی پس گفتیم موسی را که بزن بعصای خود سنگ را و
عصای حضرت موسی از درخت آس بهشت بود طول آن بقدر ده دست آدمی که برابر قد حضرت موسی میشد و دو شاخ داشت و آن هر دو شاخ
بر مثال دو مشعل در وقت تاریکی و شب میدرخشید و در اصل این عصا را حضرت آدم علیه السلام از بهشت آورده بودند
و بطریق توارث در دست انبیا علیه السلام می بود تا آنکه از حضرت ابراهیم علیه السلام به پسران ایشان که مدین بود رسید
و از و بچند واسطه به حضرت شعیب علیه السلام رسید و حضرت شعیب آن را به حضرت موسی علیه السلام داده بودند و اختلاف
است در آنکه مراد از سنگ کدام سنگ معین است پس حضرت موسی علیه السلام هر سنگ را که می خواستند بعصا میزدند
و آب می برآوردند چنانچه حسن بصری و وهب بن منبه رضی الله عنه گفته اند و الف لام را اشاره جنسی ساخته پس

بیان عصای حضرت موسی

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در نصوص این معجزه هم بتوسط عصا فقط بدون توسط سنگ واقع شد یا سنگی بود که معین در روایات همین قول صحیح شد که آن سنگی بود معین که حضرت موسی آن را در اینجا نگهداشته بودند و وقت احتیاج از این این کار میکردند یعنی گویند که این همان سنگ بود که جامهای ایشان گرفته فرار کرده بود چنانچه قصه آن در سورهٔ احزاب بطریق اشاره مذکور است حضرت جبرئیل بحضرت موسی گفته بودند که این سنگ را بردارید و با احتیاط نگهدارید که این سنگ وقتی از اوقات مظهر قدرتی عظیم از قدرتهای الهی و معجزهٔ عمده از معجزه‌های شما خواهد شد و یعنی گویند که سنگی گریبوده که حضرت موسی از طور برداشته آورده بودند و یعنی گویند که این سنگ هم در اصل از بهشت بود و همراه حضرت آدم در دنیا رسیده و بطریق توارث بحضرت شعیب رسیده بود و ایشان آن را همراه عصا بحضرت موسی داده بودند بهر تقدیر سنگی بود از رخام گرد و شکل مکعب داشت که شش سطح محیط دارد فوقانی و تحتانی و چهار سطح دیگر و از هر سطح سه چشمه روان میشد و در عطاء دیگر مفسران منقولست که حضرت موسی عصا را دوازده بار بر دوازده موضع میزند پس موضع هر ضرب مانند سر پستان زن ظاهر میشد و اول عرق میکرد و ثانیاً ترشح می نمود و ثالثاً منفجر شده روان میگشت و حضرت موسی لشکریان را که دوازده سبط بودند فرموده بودند که دوازده چشمه عمیق بکاوند تا آب هر چشمه روان چشمه مجتمع شود و ازان آب بنوشند و چون آن سنگ را وقت کوچ برمیداشتند خشک میشد و آب منقطع میگشت گویا زدن آن سنگ بعصا موجب احداث قوتی در ان سنگ میشد که بسبب آن دو فعل عجیب از و صادر میگشت اول جذب هوای مجاور پی در پی دوم منقطع ساختن آن هوا صورت آب بسبب فرط تبرید و ازین نوع خواص عجیبه در احجار بسیار دیده و شنیده میشود چنانچه جذب آهن در مقناطیس و آنچه در خواص حجر المطر و غیر آن مشهور است اما عجیب تر ازین آنست که در صحیحین بروایت انس بن مالک و دیگر صحابه رضی الله عنهم مروی شد که در زمان آن حضرت صلعم در مقام زوراء تشریف داشتند آوندی خود پر از آب برای وضو پیش آن حضرت نهادند آب از انگشتان مبارک فواره صفت میجوشید مردم بسیار از آن آب وضو میکردند و یعنی بطریق تبرک می نوشیدند فقاده که شما کرا بیش ازین رضی پرسید که چند کس بودید که ازان آب وضو کردید انس رضی گفت که سه صد کس یا قریب سه صد کس القصه حضرت موسی بموجب فرموده الهی آن سنگ را بعصا زدند فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا یعنی پس روان شد ازان سنگ دوازده چشمه آن سنگ چهار رو داشت از هر روی سه چشمه روان شد موافق عدد قبائل بنی اسرائیل تا وقت خوردن آب و نوشانیدن آن بدواب خود مزاحمت و منازعت نکنند و برای رفع همین منازعت و مزاحمت تفریق چشمه‌ها نیز کیفما اتفق واقع نشد که روزی یک قبیله از یک چشمه آب خورد و روز دوم آن قبیله از چشمه دیگر بلکه چشمه‌ها نیز معین کرده شد تا هر قبیله هر روز بر همان چشمه برای آب خوردن بیاید بحدیکه قد علم کل اناس مشربهم یعنی بتحقیق دانسته بود هر قبیله از قبائل بنی اسرائیل جای آب خورد خود را که از فلان روی سنگ از فلان جهت و چشمه ازان است و این تفرق و اختلاف در جوشیدن آب فعلی محض بنا بر آن بود که اجتماع اینها بر مشرب واحد در حیات حضرت موسی با وجودی که جامع ایشان بر مشرب واحد بودند بسبب قصور استعداد ایشان ممکن نشد بعد از وفات حضرت موسی که صورت جمعیت ظاهر بود ایشان نیز بر هم خورد و اجتماع ایشان بر شریعت واحده چه امکان دارد باقی ماند درین جا سوالی جواب طلب و آن آنست که فانفجرت معطوف بر قلنا نمی تواند شد زیرا که حرف فا برای تعقیب مع الوصل است و انفجار موصول بقول مذکور بنود پس لابد عطف بر محذوفیست یعنی فضربه بعصاه فانفجرت و وجه این حذف چیست جواب آنکه درین حذف دلالت شد بر آنکه حضرت موسی علیه السلام بجهت معصومیت هرگز در بجا آوردن این امر توقف نفرموده در فی الفور آنچه فرموده شد بعمل آوردند و امتثال ایشان امر الهی را بحدی مقطوع بر متیقن است که حاجت ذکر و تصریح ندارد بلکه در حق انبیا علیهم السلام عموماً و در و امر الهی یعنی می یابد شد از ذکر امتثال بجهت عصمت از عصیان و نیز یعنی از ارباب وقت می پرسند که درین سوره فانفجرت واقع شد و در سورهٔ اعراف فانبجست انفجار روان شدن شدیدست و انبجاس ترشح قلیل این فرق چراست جواب آنکه سابق مذکور شد که اول انبجاس بود بعد

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ازان انفجار و دراین سوره چون مذکور استسقای حضرت موسی است از پرورد کار خود و آن قوی تر است از استسقای امت از پیغمبر خود
لاجرم ذکر نهایت کار که انفجار است و دلالت بر اجابت اتم و عنایت اعم میکند مناسب افتاد لهذا فقلنا که مدلول قول صریح
ست درین سوره آورده و در سوره اعراف چون مذکور استسقای بنی اسرائیل از حضرت موسی است ذکر اول اجابت که ترشح قلیل
ست کفایت کرد و اینرا در انجا لفظ واو حینا که بمعنی اشارهٔ خفیه ست آورد نه القصه از ایشان برین نعمت شکری غیر از اجتناب از معاصی و در
نخواستند و فرمودند کلوا واشربوا یعنی بخورید از طعام آسمانی که من و سلوی ست و بیاشامید از آب چشمهای سنگ که بخود ساخته
و پرداخته اید بلکه بشما می رسد من رزق الله از روزی خاص خدا که بلا واسطه اسباب تنگ و دشواری آید و باین خوردن و آشامیدن
استعانت بنافرمان برداری و عصیان او نکنید بلکه آزاد و بر طاعت او سازید و دیں بر عنایت و کرم او گیرید ولا تعثوا یعنی و بتباهکاری
نکنید چو تباهکاری که اثر آن سرایت کند فی الارض یعنی در زمین چه آنکه شما بسبب تفرقه و اختلاف شده اید مفسدین یعنی
فساد کنندگان لیکن بخواهین فساد شما مخفی در قلوب شماست و موجب فساد استعداد شما اثر آن بزمین نرسیده و در افعال شما ظهور نکرده
اگر احتیاط نخواهید کرد تین فساد بشدت تمام بروز خواهد کرد و عالمی را خراب خواهد ساخت پس معلوم شد که نعمتهای الهی در حق اسلاف شما
ای بنی اسرائیل سبب مزید فساد ایشان بوده ست و ازین ست که سبب بعثت این پیغمبر زیاده تر حال ایشان بفساد انجامیده و باقی ماند
در ایجاد دسوال و آن آنست که لا تعثوا صیغه مشتق از عثی ست و عثی بمعنی مبالغه در فساد ست پس ذکر مفسدین بعد ازان تکرار باشد جواب آنکه
لا تعثوا صیغه فعل ست بر حدوث فساد میکند و مفسدین که صیغه اسم ست دلالت بر ثبوت آن می نماید پس حاصل کلام متین شد
که لا تعثوا اشد دلالة فی الافساد من کونکم ثابتین فی الافساد کونوا بنحو یفید انکم اذا کنتم مطلق فساد
خود ممکن نیست مرا که فساد در طبایع شما مرتکز و راسخ شده و امید ست اما احتیاط کنید که ان فساد زیادتی نپذیرد و بحد مبالغه نرسد
و وجه آن در تفسیر کرده شد و آنست که بحسب ظاهر بخیال مناسب می نمود که نعمت تفجیر عیون از سنگ نیز همراه تظلیل غمام و انزال من و سلوی
ذکر میفرمودند تا رفع احتیاج ایشان در سفر بحمل و نقل و نوشیدن و سایه کرفتن یکجا مذکور می شد که همه از یکجنس ست این نعمت مستقله
بیان کردن در تظلیل غمام و انزال من و سلوی را یکجا آوردن و در تتمه نعمت نجات از عقوبت صاعقه داخل ساختن چه نکته داشته باشد
در آیش آنکه چون صاعقه بر ایشان از جانب آسمان و از میان ابر هیئت کنمام نور بوده و افتاده بود و تتمه نعمت نجات ازان وقت
ذکر آنکه ما همان غمام را که موجب هلاکت شما بود و همان آسمان را که مصدر این آفت چنان کردیده بود از راه کرم و عنایت در کار شما مسخر ساختیم
بحدی که آن غمام شما را از کرمی آفتاب نگاه داشت و آن آسمان بر شما من و سلوی بارید مناسب نمود بخلاف نعمت انفجار عیون
از سنگ که نعمت بود نه آسمانی و با ابر و آسمان تعلقی نداشت و نیز این نعمت یعنی تفجیر عیون از سنگ هرچند بظاهر نعمت بود لیکن دلیل اختلاف
و تفرق دلهای ایشان می شد پس واقعه مستقل بود و منذر بانکه در ایشان اختلاف آرا و تفرق دواعی بوجود خواهد آمد و سبب آن مصدر
فساد خواهند کردید بخلاف تظلیل غمام و انزال من و سلوی که در ان هر همه شریک بودند و بهیچگونه تفرق و اختلاف نداشتند و لهذا از ذکر
این نعمت ختم فرمودند تعداد نعمتها را آورده مذکور تمرد استعداد ایشان و اختلاف رایهای و نافرمانی آنها و نوبت میل بسفل که
از ایشان باز بار سرزنه دیبان میفرمایند و ارشاد میکنند که نعمتهای مذکوره در حق ایشان ازان بهت سبب کفر و تفرقه کردیده بود که
آن نعمتها همه امور سماویه و خصائص غیبیه بودند بر ایشان صبر بران امور شاق و کران آمد زیرا که بالطبع میل باموار ضیه سفلانیه داشتند
و اصلا از علو همت ایشان نصیبی نبود چنانچه برای اشعار باین نکته واقعه چند را یاد میدهانند که وَاِذْ قُلْتُمْ یٰمُوسٰی یعنی یاد کنید آن وقتی
که گفتید ای موسی درین بیابان بی آبادی که در آن هیچ غیر اولی العزم را بانجام نخواهید بارسول امید و با نبی سند ایشان ذلک نمیتوانند مضمون کلام شما نیز کمال الغ

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بی ادبی بود زیرا که گفته لن نصبر یعنی ما هرگز صبر نخواهیم کرد و این نوع کلام دلالت میکند بر آنکه صبر می توانیم کرد لیکن باختیار خود نمی کنیم
و الا لن نستطیع الصبر او لا یمکن منا الصبر می گوید چرا گفت علی طعام واحد یعنی بر یک جنس طعام که از آسمان می آید بچند وجه اول
آنکه این طعام آسمانی ست نه براکه اکر من ست هم در اصل شنبم ست که در بعضی طبقات هوا طعم و مزاج پیدا کرده می افتد و اکر سلوی ست هم جانور
پرنده ست که باد آنرا رانده پیش ما می افکند و ما از زمین مخلوق ایم ما را باید که غذا هم از آنچه حکم زمین دران غالب باشد میسر شود دوم آنکه مداومت
بر خوردن یک نوع طعام اشتها را می میراند و هضم را ضعیف میکند سوم آنکه این طعام غیر معتاد بود و طعام غیر معتاد هر چند اعلی و شریف باشد
چندان مرغوب نمی شود که طعام معتاد هر چند ادنی و خسیس باشد و از نیست که اهل فلاحت را خوردن طعام اهل شهر و مستلذات حضر مرغوب نمی
افتد و از ان سیر نمیشوند که بطریق تفکه و تنقل یکدو بار بکار برند و در اینجا سوالی ست مشهور که من و سلوی و طعام بود یک طعام چرا گفتند تحقیق آنست
آنکه مراد از وحدت وحدت فردی و جنسی نیست بلکه وحدت تکراری که هر روز همان طعام می آمد که او و جنس بود و هر روز فردی دیگر از همین جنس
می آمد و در عرف رایج ست که طعام مکرر را اگرچه الوان مختلف باشد بی تبدیل و تغییر یک طعام گویند و این وحدت اعتباری را بجای وحدت
حقیقی استعمال نمایند و بعضی از مفسرین گفته اند که چون طعام با ادام متنوع دیر یاب طعام کرد و مثل قلیه و خشکه و دوال و خشک و شیر و پنیر
و نان و کباب لیکن در ین جواب خدشه ایست زیرا که من و سلوی با هم در استعمال انضمام نداشتند تا یکی را طعام و دیگری را ادام قرار
توان داد و اتفقصه بنی اسرائیل از خوردن آن طعام بر سبیل دوام سطوه آمده گفتند که فادع لنا یعنی پس دعا کن برای ما ربک
یعنی پروردگار خود را که در اصل پرورش و عنایات او متوجه بحال تست و به تبعیت تو ما را نیز پرورش میفرماید و در ین اضافت هم بوئی از نیکی
می آید که فادع لنا ربنا نگفتند مخرج لنا یعنی تا برآرد برای خوردن ما بی اسباب ظاهری از کاشتن و آب دادن و درو کردن زیرا که در حالت
سفر و سرگردانی و دور بودن از مقامی بمقامی این چیزها را ممکن نیست پس می باید که بطریق خرق عادت چنانچه من و سلوی از آسمان می بارد کار
لشکر ما در جایی رسد آنجا موجود و مهیا باشد مما تنبت الارض یعنی از ان چیزها که می روید آن را زمین من بقلها یعنی از سبزی
آن مثل خرفه و بالک که آن را اسفاناخ گویند و میتی که آنرا جلبه نامند و شبت که آنرا سویه گویند و سبزی خوردنی دو قسم ست قسمی آنست
که آن را خام خوردن هم رایج و متعارف ست مثل نعناع یعنی پودینه و کزبره یعنی شنیز و کرفس یعنی اجمود و خرچیر یعنی ترهٔ تیزک
و کراث یعنی کندنا و این قسم را احرار البقول خوانند و قسمی آنست که آنرا پخته میخورند نه خام مثل جلبه و اسفاناخ و شبت و غیرها و سبزی
دیگر را در طلب برای آن مقدم داشتند که در هنگام نایابی طعام آنچه سریع النفع می باشد از نباتات زمین همین جنس ست زیرا که
بنفشه خورده میشود بی انتظار دانه و خله و میوه خصوصا احرار البقول که محتاج جوشاندن و نمک انداختن هم نمی باشد و سودای
نقدست و قثائها یعنی و از خیار آن زمین خواه خیار دراز باشد که آن را در لغت هندی ککری نامند یا خیار خرد که آن را بادرنگ
گویند و این جنس هم خام خورده میشود و قائم مقام غذا می باشد و هم پخته با نان بطریق نانخورش بکار می آید و انتفاع عمده بظاهر
آنست و فومها یعنی و از گندم آن زمین که انتفاع بباطن او ست نه بظاهر او و محتاج باس کردن و پختن ست و عدسها یعنی و از
عدس آن زمین که دانه ایست معین در خوردن نان گندم و نانخورش معقول میشود و این دانه محتاج بتقشیر نیست بلکه لذت غیر مقشر آن در
از مقشر آنست بخلاف جو و دیگر مثل حمص و ماش و غیرها که محتاج بتقشیر و تنقیه می باشند و بصلها یعنی و از پیاز آن زمین که بوی خود
اصلاح همه نانخورشها میکند و خود هم در بعضی احیان بجای نانخورش مستعمل میشود و بعضی از مفسران صحابه رضی فوم را بمعنی ثوم یعنی
سیر داشته اند برای مناسبت بصل بنابر آنکه در اصل کلمه ثوم بود ثا را بفا بدل میکنند و بالعکس چنانچه در فروغ الدلو شروع الدلو
میگویند و در حدیث که بمعنی قبر ست حدف میکنند و الا فوم که در اصل هم فاء دارد بمعنی گندم ست ابو محجن ثقفی گفته ست شعر

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فلما كنت احسبني كاعن واحد + فقدم المدينة عن زراعة فوم + وعربان در مقام طلب نان كندم ميكويند كه قوموا لنا اى اعجنوا لنا احبزوا لنا خطاب
وانتقال آن بعدس و انفصال آن از اصل نيز دلالت ميكند بر آنكه فا اصليست و يعنى كندم است آرى در قرارت عبد الله بن مسعود وثومها بجاى
وفومها آمده و در ان قرارت معنى هيچ متعين نيست ابو بكر بن ابى الدنيا از ابن عباس رض روايت كرده كه ميفرمودند قرارت مختار من قرارت
زيد بن ثابت است كه در شانزده حرف قرارت ابن مسعود را اختيار ميكنيم از انجمله آنكه من بقلها وقثائها وثومها ميخوانيم وظاهر اسبب اختيار اين
حرف از قرارت ابن مسعود ايشان را شبهه ايست كه بخاطر رسيده است و آن شبهه جماعتى ديگر را از متاخرين مفسرين نيز خلجان كرده است و آن اينست
كه در آخر اين آيت اطعمه مطلوبه بنى اسرائيل را دانى و خسيس مى فرموده اند و ساگ و خيار و عدس و پياز البته از اطعمه رديه است الا كندم از خبوب
اعلى است آن را در اطعمه رديه چگونه داخل توان كرد پس مناسبت آنست كه ابدال از ما باشد و اصل كلمه ثوم بمعنى سير است كه رواج و كندگى او پوشيده
نيست و حل اين شبهه آنست كه جوهر كندم فى نفسه بلا شبهه از خبوب اعلى است اما چون با بقل و پياز و عدس و قثا خورده شود اولى مى كرد و زيرا كه ايشان
كندم را در جودت و روارت و نفاست و خساست تابع نانخورش است هر چون كه باشد و لهذا حضرت موسى در جواب بنى اسرائيل قال
اَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ اَدْنىٰ يعنى فرمودند كه آيا مى خواهيد كه بدل كنيد چيزى را كه او ادنى است هم از روى قدر و قيمت و هم از جهت فائده
و منفعت و هم از جهت طعم و لذت بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ يعنى بعوض آنچه او بهتر است بجهات مذكوره و هر چند اين استبدال فى نفسه گناه شرعى نيست
زيرا كه تقويت حظ نفس خود است ليكن ميل باسفل و دنو همت شما را آخر مستجر خواهد شد تا آنكه دنيا را بدل آخرت خواهيد كرفت شريعت منسوخه را بدل
شريعت مقبوله و على هذا القياس در هر محل تسفل و تنزل را خو كرده از كار عالى همتان باز خواهيد ماند پس من عرض اين مطلب و جناب
الهى نخواهم كرد كه اين مطلب بالفعل عرض نيست اگر شما باوصف تنبيه و اعلام بر طلب اين اطعمه رديه اصرار داريد پس علامتش اين است اِهْبِطُوا
مِصْرًا يعنى فرود كنيد در شهرى از شهرهاى شام و مراد مصر فرعون نيست زيرا كه مصر كه نام شهرى معين است غير منصرف است تنوين
بران داخل نمى شود در قرارت عاصم چنانچه فرموده اند ليس لى ملك مصر و قال ادخلوا مصر ان شاء الله امنين اگر به موافق قاعده بندد و
امثال ذلك صرف آن نيز جايز است چنانچه در كتب نحو مذكور است فَاِنَّ لَكُمْ يعنى پس بتحقيق براى شما ميسر خواهد شد در ان شهر ما سَاَلْتُمْ يعنى آنچه
سوال كرده ايد ار عدس و پياز بغير حاجت و دعاى كسى و مرا لائق نيست كه اين سوال در جناب الهى نمايم پس بنى اسرائيل را هميشه ميلان بسفل و دنو همت
لازم ماند تا وقتى كه عالى همتان در ايشان موجود بودند مثل حضرت موسى و حضرت هارون و حضرت يوشع و ديگر انبياى عالى قدر
و احكام آنها غالب ماند اين تسفل و دنو همت تاثيرى معتد به نكرد و چون وجود عالى همتان از ميان ايشان موقوف ماند از اين
لئيمى طبع ظهور كرد و ميلان بزراعت و فلاحت نمودند و رعيت كرى را اختيار كردند و از جهاد و قتال و تخليص بلاد از دست اعداى
دين دل دزديدند تا آنكه بر مثال دهاقين و مزارعان سبك قدر و ذليل گشتند و اين واقعه بعد از تسلط جالوت بر ايشان و
بعد از حادثه بختنصر و سنجاريب كمال رسوخ پيدا كرد وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ يعنى و مانند خيمه زده شد بر ايشان
ذلت و فقر اما ذلت پس از ان جهت كه هميشه زير دست مسلمانان و نصارى مى مانند و خود جاى حكومت ندارند و اما فقر
پس بجهت مصادرات و مواخذات و ادائى جزيه و عشور خرج ايشان بيشتر از دخل مى باشد و اگر احيانا كسى را از ايشان
غنائم بهم ميرسد بخوف مصادره هاى سلطانى خود را در رنگ مفلسان بى چيز در شت پوش و بدخور وا مى نمايند تا حكام
او را مالدار دانسته دست تطاول دراز نكنند و اين ذلت و فقر ايشان را از قبيل ذلت و فقر مسلمانان كه صبر بران موجب
خشنودى خدا و رفع درجات باشد و سبب تقدم در دخول بهشت و تخفيف حساب كردد نشمند بلكه بسبب اين ذلت
و فقر زياده تر از رضاى الهى دور افتادند وَبَآءُوا يعنى و باز گشتند از ان علو مرتبه كه بطفيل موجود انبيا و سلطان در انها بهم رسانيده

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بودند بذلت وفقر ذاتی خود چنانچه قسی از سفر نجابه بازمیگردد بغضب من الله یعنی بغضبی که از جانب خدای تعالی نصیب ایشان شد
که قهر خود را بر ایشان مسلط فرمود و لطف و عنایت خود را از ایشان ظاهرا و باطنا باز داشت و ازین است که کفر بر ایشان مسلط
و ایمان ایشان را هرگز میسر نشمرد و اینحالت قبیحه ایشان را بجرد استبدال طعام زمین بطعام آسمان و مانند آن از گستاخیها و بی ادبها که در
زمان حضرت موسی از ایشان صادر میشد طاری نگشته بلکه بمرور دهور و وری از زمان نبوت و بطلان استعدادات و صدور اعمال شدیده القبح
و جرائم عظیمه از ایشان مستحق این خرابی شدند چنانچه میفرماید ذلک یعنی این ذلت و مسکنت مقرون باغضب الهی بانهم کانوا یکفرون
بایات الله یعنی بسبب آنست که ایشان کفری ورزیدند بآیات خدا و آیاتی را که در تورات خلاف هوای نفس ایشان میشد انکار
میکردند و تغییر و تحریف لفظی یا معنوی می نمودند و آیات صحف انبیای دیگر و زبور و انجیل را نیز بهمین اسلوب در محل انکار میدانستند تا آنکه آیات
قرآنی را نیز منکر شدند و آیات مجلوه الهیه را که بدست هر پیغمبر از قبل معجزه ها ظهور مییافت بسحر و کهانت و ساحر نسبت میکردند و باور
نمیداشتند و یقتلون النبیین یعنی و میکشتند پیغمبران را چنانچه حضرت شعیا و حضرت زکریا و حضرت یحیی را کشتند و حضرت عیسی را نیز بزعم خود بدار کشیدند
و پیغمبر آخرزمان را سحر کردند و زهر دادند و هر حیله که ممکن شد در قتل آن نفس مقدس بکار بردند و در حدیث شریف که آن را امام احمد از ابن
مسعود روایت کرده وارد شده که اشد الناس عذابا رجل قتله نبی او قتل نبیا او امام ضلالة او ممثل بالممثلین یعنی سخت ترین
مردمان از روی عذاب کسی است که او را پیغمبر کشته باشد یا او پیغمبر را کشته باشد یا پیشوای گمراهی گذشته باشد که بسبب اغوای او مردم
بسیار در گمراهی افتاده باشند یا تصویر کننده جاندار پس در حق ایشان اسباب غضب بشدت تمام جمع شده بود که هم کفر میکردند و هم
قتل که بعد از کفر اکبر الکبائر است بعمل می آوردند و از انواع قتل آنچه اشنع و افحش است اختیار میکردند یعنی قتل پیغمبر که دفع هدایت نازله
است از جانب خدا و کفران شدید بهترین نعمتهاست و سد باب فیض است که توقع انتفاع عام بآن بوده و آن هم بغیر الحق
یعنی بغیر موجب شرعی در گمان خود نیز زیرا که فی نفسه قتل پیغمبر بغیر موجب شرعی میباشد اما گاهی بسبب شبهه که منکر را طاری میشود بغیر موجب
شرعی بود دلش نزد او متیقن می کرد و در اینجا این نوع شبهه هم بوده دیده و دانسته میکشتند و اگر کسی را استعداد این معنی بخاطر میگذرد که
ایشان آخر اهل کتاب بودند و ایمان را بحضرت موسی و دیگر پیغمبران او عامیکردند از ایشان چه قسم توهمت شد که بی موجب شرعی
و بی شبهه بر کفر صریح و کشتن پیغمبران اقدام کردند گریم ذلک بما عصوا یعنی این جرات بر کفر و کشتن پیغمبران ایشان را بسبب آن بود
که نافرمانی کردند احکام پیغمبران را و آهسته آهسته بلکه نافرمانی در ایشان راسخ شد و اکتفا بر یک دو ما بعصیان نمیکردند که زود متدارک آن توبه و مداوا
تواند شد بلکه درین عصیان مبالغه تمام داشتند و کانوا یعتدون یعنی و بودند که تجاوز از حد میکردند در عصیان پس معاصی را تحسین مینمودند
و هر که ایشان را از معاصی منع و زجر میکرد او را دشمن میگرفتند و آیات الهی را که دلالت بر قبح آن معاصی میکرد بتاویل باطل
می نمودند تا آنکه رفته رفته پیغمبران را که در منع از معاصی مبالغه کردند کشتند و آیات کتاب الهی را صریح انکار و رد میکردند و این شیوه معصیت
است که آهسته آهسته در اعتقاد هم فتور بلکه تغییر و تبدیل پیدا میکند و لهذا علمای ربانی از مداومت معاصی و التذاذ بآنها خوف کرده اند تا بحال
آنها تحذیر شدید نموده اند که رفته رفته استحسان آنها و استقباح هر چه از آن مانع شود در دل می نشیند و نوبت تا بجائی میرسد که احکام
شرع را مکروه میدارد و بسر حد کفری رساند چنانچه گفته اند من تهاون بالاداب عوقب بحرمان السنة ومن تهاون بالسنة
عوقب بحرمان الفرائض ومن تهاون بالفرائض عوقب بحرمان المعرفة باقی ماند در اینجا سوالی چند که محتاج جواب است
اول آنکه بنی اسرائیل گفته بودند که ما بر یک نوع طعام صبر نخواهیم کرد ما را برای تغییر یا تنفس طبع طعام دیگر از جنس طعمه
زمینی باید خوراند پس مدعای ایشان آن بود که همراه من و سلوی طعامی دیگر هم زمینی آمده باشد نه آنکه من و سلوی

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

موقوف علی تنوع و مراد از طعام زمینی آمده باشد پس غرض ایشان جمع بین الطعامین بوده نه استبدال یکی بر یکی کلام ایشان را بر استبدال چرا حمل نمودند و گفتند که ایستبدلون الذي هو ادنی بالذي هو خير جوابش آنکه چون دلالت خود از طعام آسمانی بیان کردند و نیز گفتند که فادع لنا ربك يخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها و قثائها الخ صریح معلوم شد که ایشان من بعد یا طعام آسمانی را مطلق نخواهند خورد از آن استبعاد آمده اند یا بجهت دیری شکم نخواهند خورد بلکه از طعام زمینی شکم سیر خواهند شد و حق هرست که شکم آدمی هر قدر معهود خود از مقدار تحمل میکند هر گاه قدری از طعامی میخورد باندازه آن از طعام دیگر باز می ماند پس در خوردن تبدیل ادنی باعلی لازم نیاید آمد گویا بقصد لفظ تبدیل فرو گذاشتند و مراد آنکه هبوط در لغت فرود آمدن ست از بلندی به پستی از سفر بشهر آمدن را هبوط چرا فرمودند که اهبطوا مصرا جوابش آنکه لشکر تا در سفر می باشد بالای سواری سواری می باشد و اثاث و متاع او بر پشت شتر ها یا استر ها کرده و خیمه و خرگاه بالای دواب محمول چون بشهر میرسد آن همه را از بلندی به پستی نقل می کند و خود هم از سواری فرود می آید پس هبوط را از سفر بشهر هبوط و نزول و فرود آمدن تعبیر می کنند و نیز درین انتقال ایشان را هبوط معنوی هم بود له انتقال از سوء بدنو بهمت میکردند و از مرتبه عالی طعام آسمانی بحقیقت طعام زمینی نزول می نمودند پس استعمال لفظ هبوط بسیار چسپان افتاد و مسوم آنکه درین سوره یقتلون النبیین بغیر الحق فرموده اند و حق آنست که ایشان در سوره آل عمران بعید حق از آنها لفظ حق را منکر داشته اند جوابش آنکه سیاق سوره بقرة بجمیع اوصاف کتاب و بسبب قتل و بعد از سه پیشین آمده و با قتل ناحق نیز تا بعد از احسان پیش خواهد رفت معروف آمده و اشاره شد بمان حق معلوم و در سوره آل عمران که بغیر حق منکر آورده اند غرض آنست که هیچ حق نبود نه این حق معلوم و حق دیگر زعم ایشان و وجه فرق را افاده بتخصیص این سوره و افاده تعمیم در آن سوره آنست که سوق کلام درینجا برای استجلاب و استقباح افعال قبیحه اسرائیل ست خاصة که ایشان را کتاب بود و از ایشان کشتن پیغمبران بغیر حق معلوم نهایت قبیحست بخلاف سوره آل عمران که در انجا کلام خاص بفرقه نجرانی اسرائیل نیست بلکه بطریق عموم قاعده کلیه ارشاد میشود و انجا تقیید و تنصیص بحق معلوم واجب نداشت و هیچ اسرار بر کبائر منجر بکفر میشود پنجاه فرقه یهود راشد لیکن بتصحیح ایمان بخدا و بروز آخرت همه انواع کفر را باطل ست و اگر اعمال صالحه نیز با ایمان مقرون شود بجمیع وجوه خوف و حزن را ازاله می کند پس هیچ کافر را و هیچ مرتکب کفر را قبول ایمان و توبه نجود و ایو هو شنا بدر خیابان بغداد ما نیدان الذین امنوا یعنی بتحقیق کسانیکه ایمان آورده اند بزبان و از ته دل تصدیق این دین نموده هر چیز که فرا ایمان بسیار شنیع ست زیرا که همراه کفر مخادعت خدا و رسول قصد میکنند چنانچه در اول سوره شناعت حال ایشان گذشت والذین هادوا یعنی و کسانیکه یهودی شدند هر چند قبایح ایشان همه اعمال و هم در اعتقادات و هم در اخلاق زیاده از حد ست چنانچه سر کفر ایشان این ست که حضرت حق را جسمانی بر صورت انسان اعتقاد میکنند و می گویند که هر چند ذات او تعالی مبرا از جسمیت ست لیکن او را از تعلق بجسمی ناگزیر ست هر گز بی جسمی نمی ماند و جسمیکه او را لازم ست جسم مثالی نورانی ست مانند شعاع کاهی جمع می شود و کاهی متفرق و ازین ست که صورت و کلام جبرئیل و نزول او طور سینا و انتقال از جائی بجائی و نوشتن تورية بدست خود و استوا بعرش یعنی تمکن و استقرار و جواز رویت او در جهت و گریستن بر طوفان نوح و خنده کردن و اندوه و حزن و فرح و سرور را بی تاویل بران جناب تجویز و اطلاق میکنند بعد ازان در حق انبیا سوء ظن و تهمت معصیت نیز بسیار دارند تا آنکه حضرت موسی ع را تهمت بقتل حضرت هارون ع کرده اند و صریح میگویند که حضرت موسی بر حضرت هارون حسد میکردند و بعضی از ایشان میگویند که حضرت ابراهیم ع پیغمبر نبودند بلکه ولی بوده اند و ولایت را افضل از نبوت دانند و در خیال ایشان چنین قرار گرفته که معنی نبوت محض ایلچی گری و رسانیدن پیغام خدا ست و قرب منزلت نزد خدا درین خدمت دیگر نیست و حضرت هارون ع را نیز با حضرت موسی ع شریک در نبوت نمی انگارند بلکه خلیفه

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ایشان میکوینید وساختن کوساله را نسبت بحضرت هارون ع میکنند وحضرت داود ع را نیز بقتل اوریا تهمت میکنند وحضرت سلیمان ع را
صاحب طلسمات ونیرنجات وتسخیر جنیان میدانند وتجویز رجعت برانبیا میکنند وآیات توریت را که بر نبوت پیغمبر آخرالزمان صلعم دلالت
صریح دارند تاویل فاسدی نمایند ومیکوینید که این همه اشارت بانبساط وملک ایشان ست نه بنبوت ورسالت ونسخ شریعت را هرگز تجویز
نمیکنند بلکه شریعت آنهیرا منحصر در شریعت حضرت موسی ع میدانند وبنسخ آن منکرند ومی کوینید که قبل از حضرت موسی ع شریعتی نبود ونه بعد از ایشان شریعتی خواهد
ولهذا نبوت حضرت عیسی ع را نیز انکار میکنند وبحق حضرت مریم ع تهمتهای باطله بیان میکنند ولقب یهود برای خود از کلام حضرت موسی ع
تراشیده اند که ایشان هنگام وقت مناجات وطلب رحمت از جناب الهی انا هدنا الیک یعنی ما توبه ورجوع کردیم بسوی تو فرمود بودند والنصاری
یعنی نصاری را که اصل جمع نصران ست مثل سکاری وسکران بمعنی ناصرست واین لقب را ترسایان برای خود مقرر کرده اند ازانجهت که حضرت
عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام وقت استدعا بیهود فرموده بود من انصاری الی الله حواریان جواب گفتند که نحن انصار الله واین قضیه در اعتقاد
واعمال خیلی خبط کرده اند وتشبیه خبط ایشان در کیفیت نزول حضرت عیسی ع واتصال روح ایشان بدن اوست بانوکر کیفیت صعود ایشان واتصال آنان
بعالم ملکوت وبتقریب بیان این دو کیفیت طرفه کفریات میخاوندکه گوش از شنیدن آن کفریات کمال تنفر میکند واین هر دو فرقه در حال معاد نیز
لفر میورزند اکثر یهود بان می کوینید که انچه در توریت وزبور ودیگر کتب آسمانی بر کنایات وعید وتخویف مذکورست محض برای غیر فرقه بنی اسرائیل است
بسبب تغافلات آباواجداد خود که انبیای خود را قدر نشناختند ازان وعید هیچ ترس ندارند واکثر نصاری کوینید که مقدمه جزا ودار وگیر حساب در قیامت
مفوض بحضرت عیسی ع ست بلکه روز جزا را روز ظهور حضرت عیسی ع میدانند وبس واز این جهت کمال اطمینان دارند که حضرت عیسی ع تابعان
خود را بی پرسش بنعیم بهشت سرفراز خواهد فرمود والصابئین یعنی وبی دینان که هیچ دین آسمانی مقید نیستند وخلاصه مذهب ایشان
انست که آدمی را در تحصیل سعادت بپیغمبری ومرشدی احتیاج نیست روحانیات که مدبر افلاک وعناصر وموالید مذکور تکمیل وتربیت او
کفایت میکنند آری آدمی را باید که با روحانیات مناسبتی پیدا کند تا فیض از ایشان بر گیرد وطریق مناسبت با روحانیات آنست
که بنام آنها هیاکل واصنام ساخته شود وآن بیاکل واصنام را تعظیم مفرط کرده آید وذکر اسمای روحانیات واوصاف آنها بحضور
آن هیاکل واصنام نموده شود وآنست که بعضی ازین فرقه آفتاب وماهتاب ودیگر ستارها را مسجود سازند وبعضی
از نها بنام این کواکب صورتها تراشند وآن را قبله خود کردانند وبهمین بود روش کلدانیین از ایشان که حضرت ابراهیم ع
برای مقابله آنها مبعوث شدند وفرقه حرنانیین وآبادیان از ایشان بعضی را از اسلاف خود پیغمبر نیز انگارند واکثر صابئین
سه وقت نماز خوانند واز جنابت غسل کنند وازمس میت نیز غسل واجب دانند وخوردن کوشت خر وسگ وپنجه گیر از جانوران
پرنده وشتر وکبوتر وپیاز وباقلا ومارماهی وغیر ذلک حرام دانند وخوردن شراب را تجویز کنند اما مستی را از شراب حرام
انگارند وختنه را حرام دانند وطلاق را بغیر از حکم حاکم درست ندانند ومرد را بیش از یک زن تجویز نکنند ودر ساختن هیاکل
دقایق را مرعی دارند هیکل علا ولی وهیکل عقل وهیکل سیاست وهیکل صورت وهیکل نفس را که جواهر عقلیه وجانیه اند مدور الشکل سازند
هیکل زحل را مسدس وهیکل مشتری را مثلث وهیکل مریخ را مربع مستطیل وهیکل آفتاب را مربع وهیکل زهره را مثلث دوجوف
مربع وهیکل عطارد را مربع مستطیل دوجوف مثلث وهیکل ماهتاب را مثمن هشت پهلو وقیامت را منکرند وکوینید در هر اقلیم
از اقالیم مسکونه بر سر سی وشش هزار سال وچهار صد وبست وپنج سال یک هفت از هر نوع حیوان پیدا میشود ویک
هفت انسان نیز پس هر نوع تا این مدت باقی می ماند وچون دور بتمامی میرسد انواع منقطع میشوند یا دور دیگر شروع
میشود وانواع پیدا میشوند واحیای موتی وبعث من فی القبور را انکار میکنند وثواب عقاب در همین دار واکوار بطریق تناسخ دانند باجمله

بیان فرقه نصاری

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هریک ازین فرق چهارگانه با وجود کمال دوری از راه حق که گویا حکم طعام متغیر فاسد شده گرفته اند که بظاهر توقع اصلاح آن هیچ وجه نیست لیکن
کمال عنایت خداوندی است که من آمن یعنی هر کدام یعنی هر کدام ازیشان از ته دل باخلاص بالله یعنی بخدا بی تشبیه و تعطیل و بالیوم
الآخر یعنی بروز قیامت و بیقین ایمان آورد و بجزا و ثواب آن روز یقین بجد بدون ایمان بآن روز تمام نمیشود زیرا که هر که ایمان بآن روز
ندارد و بدانچه در آن روز واقع میشود یقین ندارد و کما ینبغی خلعت و عدل او را منکر است و ایمان بکتابها و رسولان و فرشتگان لازم این
هر دو ایمان است زیرا که این هر دو ایمان بغیر توسط رسولان و فرشتگان معلوم نمی تواند شد و بغیر کتابهای آسمانی علم آن باقی نمی تواند
ماند و ازین جهت تصدیق بایمان این هر سه چیز لفظ و مذکور فی الواقع هر کرا ایمان ببعد رسول و معاد کما حقه نصیب شد و بدون وساطت رسولان
و فرشتگان و کتابها نشده و بحض ایمان هم ببعد رسول و معاد و وسائط هرچند در امید نجات تاثیری عظیم دارد اما برای نجات کلی چیزی دیگر هم
میباید چنانچه میفرماید وعمل صالحا یعنی و عمل کرد عملی شایسته و در عمل کردن عمل شایسته آنگاه است که ناسخ را بکیرد و منسوخ را ترک کند و احکام
البیه را در مقابله مصالح عقلیه ترجیح دهد و چون هریک ازین فرق چهارگانه بتصحیح ایمان و عمل برین قانون بجا آورند فلهم اجرهم یعنی پس برای
ایشان است اجر کامل ایشان که از ابتدای تولد خود تا این وقت بران استمراری ورزیده اند همین اجر میباشد عند ربهم یعنی نزدیک پروردگار
ایشان است اجر کامل ایشان را تربیت میفرماید بحدی که ایمان یک لحظه و عمل صالح یکساعت را با همی کفر و فسق تمام عمر میسازد و بحسن تربیت
خود بقدر ایمان و عمل صالح مدة العمر میسازد ولا خوف علیهم یعنی نیست ترسی بر ایشان از تاثیر کفر سابق که مبادا موجب نقصان اجر شود زیرا که
عمل لاحق ایشان این ایمان ناقص المدة ایشان را بعنایت و تعالی تدارک فرمود و منجر ساخت ولا هم یحزنون یعنی و نه ایشان اند و همین
خواهند شد بسبب فوت شدن عمل صالح در ایام کفر زیرا که بعنایت الهی و حسن تربیت و عمل لاحق تدارکش نمود و باقی ماند در اینجا سوالی جواب
طلب و آن آنست که درین سوره ذکر نصاری را بر صابئین مقدم فرموده اند و در سوره حج بالعکس صابئین را بر نصاری مقدم ساخته و در
سوره مائده لفظا مقدم فرموده اند و تقدیرا موخر زیرا که تقدیر کلام در انجا والصابئون کذلک است وجه این تفنن اسلوب چیست جوابش آنست
که کلام در دین سیم با بنی اسرائیل است و مخاطبه با اهل کتاب و نصاری در اصل از بنی اسرائیل ناشی شده اند و اهل کتاب اند بجهت شرافت
مقدم شده اند و در سوره حج بیان قطع اختلاف فرق ضاله است با اهل حق پس کسانیکه منازعت و مخالفت ایشان بیشتر بود مقدم شدند
و لهذا یهود را در ان سوره بر صابئین مقدم نموده اند از حال آنکه صابئین تقدم زمانی بر انها دارند از انجهت که یهودیان بیشتر بمخاصمت و
منازعت مسلمانان می پردختند بعد ازان صابئین که هرگز بدینی و شریعتی آشنا نبوده اند بعد ازان نصاری که در اکثر رسولان و
کتابها با مسلمانان شریک اند بعد ازان مجوسیان را که ایشان را شبهه کتاب است بعد ازان مشرکین را که اصلا مدعی کتاب
نیستند و مخالف جمیع ادیان اند می توان گفت که صابئین هرچند موحد اند و بوجهی شرک نمی کنند اما در قول بحلول ذات الهی در جمادات
و حلول در جمادات و در اشخاص و هیاکل پیشوای نصاری و مقتدای انها واقع شده اند گویا نصاری بامونتن از ایشان حلولی مذهب گشته اند
بخلاف یهود که مذهب ایشان دور از حلول است پس بجهت مشابهت صابئین و تلمذ نصاری ذکر صابئین را مقدم فرموده اند و در سوره
مائده مراعات هر دو امر فرموده اند که در لفظ تقدیم و در معنی تاخیر بعمل آورده اند و انچه از وهب بن منبه در تفسیر ابن ابی حاتم مروی است که الصابی
الذی یعرف الله وحده ولیست له شریعة یعمل بها ولم یحدث کفرا زابی الرماد نیز دران تفسیر است که الصابئون قوم ما بین العراق
یکفرون بالنبیین کلهم مطابق آنست که در تفسیر مذکور شد و از قدمای مفسرین سوای این قول اقوال بسیار در تحریر مذهب صابئین منقول است
لیکن هیچ یک مطابق نمی افتد با انچه ارباب مقالات و اصحاب ملل و نحل نوشته اند از انجمله از سعید بن جبیر مرویست که الصابئة منزلة بین النصرانیة و المجوسیة
و از ابو العالیه منقولست که الصابئون قوم من اهل الکتاب یقرؤن الزبور و از سدی منقول است که الصابئون طائفة من اهل الکتاب تقاربت مذاهبهم کالصابئون قوم یعبدون

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

الملائکة ویصلح الی غیر القبلة ویقرن الزنوبة وغیرها بیده ثم که چنانچه منطوق این آیت دلالت میکند بر قبول ایمان و عمل صالح از هر کافر اگرچه مشتمل انواع کفر و فسق را مرتکب بوده باشد همچنین مفهوم هم این آیت دلالت میکند بر عدم قبول ایمان بعض ما یجب الایمان و جمیع طاعات خواه بدنی باشند خواه مالی در حالت کفر و عدم ایمان صحیح هم چنانچه آن حضرت بسلمان ارشاد فرموده بودند وقتی که سلمان فارسی مسلمان شده از حال راهبین نصاری و عبادات شاقه آنها و اشتند و احوالی که داشتند بخصوص آنجناب بیان نمود و این آیت تصدیق مقوله آن جناب کرد روی ابن جریر عن مجاهد فی قصة سلمان وهی طویلة جدا قال سال سلمان رسول الله عن اولئك النصارى وما لی من اعمالهم فقال لم یموتوا علی الاسلام قال سلمان فاظلمت علی الارض وذکرت اجتهادهم فنزلت هذه الآیة ان الذین امنوا والذین هادوا وفد عا سلمان فقال نزلت هذه الآیة فی اصحابك ثم قال من مات علی دین عیسی قبل ان یسمع بی فهو علی خیر ومن سمع بی ولم یؤمن بی فقد هلك القصة بنی اسرائیل در بین استبداد شرع و عصیان الهی کرده بودند و آخر نبی که مبعوث شد مخالفت ظاهر نمودند چنانچه ظهور مخالفت را از ایشان یافته اند که وَاِذْ اَخَذْنَا مِیْثَاقَکُمْ یعنی یاد کنید آن وقت را که گرفتیم ما عهد محکم از شما بر آنکه احکام شاقه توریت را قبول دارید و از اطاعت احکام کردن نپیچید و شما چون دیدید که احکام توریت بسیار شاق و گران است از قبول آن تکلیفات ما آوردید حال آنکه قبل ازان بکمال الحاح و تاکید از حضرت موسی درخواسته بودید که ما شریعتی و دینی نداریم باید که برای ما کتابی بیاید و در ان کتاب قواعد شریعت و آئین طاعت و عبادت مفصل مذکور باشد تا مطابق آن بعمل آریم حضرت موسی چند نوبت از شما بعهد پیمان مؤکد پخته کرده بودند که اگر من از جانب خدای تعالی کتابی متضمن تکلیفات و احکام بیارم البته آن را قبول خواهید داشت و چون شما بعد از آمدن آن کتاب در قبول کردنش توقف نمودید و از دادن عهد و پیمان تقاعد کردید ما شما را باکراه قبول کنانیدیم وَرَفَعْنَا فَوْقَکُمُ الطُّوْرَ یعنی برداشتیم بالای سرهای شما کوه را و طور در لغت کوهی را گویند که سبزه و درخت داشته باشد چنانچه ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از حضرت ابن عباس رض روایت کرده اند که الطور ما ینبت من الجبال وما لم ینبت فلیس بطور لیکن مراد این جا کوهی معین است و آن کوه همان کوه است که توریت در آن جا بحضرت موسی داده بودند حضرت جبرئیل را حکم شد که آن کوه را از مقام خود بر سرهای خود برداشته آورده و محاذی سرهای لشکر بنی اسرائیل بفاصله یک قدآدم از سرهای ایشان داشتند گویند که در لشکرگاه در آن وقت یک فرسنگ طول در یک فرسنگ عرض بود و کوه نیز همین مقدار داشت چون بنی اسرائیل کوه را بالای سرهای خود دیدند ترسیدند و در سجده افتادند لیکن بر یک جانب پیشانی سجود کرده بودند و از جانب دیگر چشم را بسوی کوه متوجه کرده میدیدند که مبادا بر سرهای ایشان از این جهت طور بر بنی اسرائیل بهمین وضع قرار یافته ماند که آن حالت سوال ناک باشد و بعد از برداشتن کوه بر سرهای شما تفهیم خذوا ما اتیناکم یعنی بگیرید آنچه داده ایم بشما از تکلیفات شاقه که در توریت است و در حقیقت عطای ماست بقوة یعنی بکوشش تمام چنانچه در اکتساب دنیا کوشش را بجد منتها میرسانید و در تحمل شدائد دنیوی برای متاع اندک دنیا جد و جهدی تمام کنید این تکلیفات نزد اهل عقل سلیم مراتب از ان شدائد مهم تر و مرغوب تر هست پس حق بر اسلاف شما چیزی را که خود بکمال الحاح و تاکید خواسته بودند بجهت شاق شدن و گران آمدن انکار نمودند و ابا ورزیدند تا آنکه بالاخر کوه را بالای ایشان ترسانیدیم و بجبر الجاء و اکراه متابعت ما را قبول کردند و از متابعت این پیغمبر بجهت سخت شدن شهوتها و مذه دنیاری که از جاهلان خود سیکرفته و بهم شدن ریاست و جاه خود ترک کنید و تا آنکه شما را قبول و هضم امر ملائی مطمئن ترسانیم تن بانقیاد ندهید حال آنکه اکثر اهل کتاب متابعت این پیغمبر را از جمله همان تکالیف است که در قرآن کرده بودید و لهذا ما از شما اکثار از نقض عهد عمل ظاهر یافتیم که کرده بودید وَاِذْ اَخَذْنَا مِیْثَاقَکُمْ یعنی و بیاد کنید آنچه دین تکلیفات الهی را بر شما سر بسر موعظه و پند و اندرز مشتمل است وَرَفَعْنَا فَوْقَکُمُ الطُّوْرَ یعنی برداشتیم بالای سرهای شما کوه را لَعَلَّکُمْ تَتَّقُوْنَ یعنی تا شما بسبب این تذکر و تفهیم تقوی حاصل کنید و مخالفت احکام الهی و عصیان بر زبان پیغمبر نکنید باید پرهیز نمایند باقی ماندن بجا شکالی قوی

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

... است که بنای تکلیفات الهی بر اختیار بنده است و اکراه و اجبار در قبولی آن تکلیفات مناقض غرض تکلیف است زیرا که منظور از تکلیف ... و دادن بندگان باحکام و امر و نهی معامله امتحان شماست تا واضح شود که کدام یک از ایشان بطوع و رغبت خود مطابق آن عمل می‌نماید و کدام یک باختیار خود راه عصیان و نافرمانی می‌سپرد تا بحسب آن جزا داده شود و در صورت اجبار و اکراه و مضطر گردن اختیار ... و رغبت مطلقا مسلوب میگردد و مطیع از عاصی متمیز نمی‌تواند شد چه انسان مجبول است برانکه در وقت خوف جان و هلاک خاندان خود هیچ چیز را طوعا و کرها قبول می‌نماید و بهمین معنی اشاره فرموده اند در آیت دیگر لا اکراه فی الدین ظاهر است که در ... این حکم جبر و الجا و اکراه ست قبول کنایند بنی اسرائیل احکام توریت را باین وضع چه فائده می‌داشت که در حقیقت قبول نبود چه مقتضی آنکه بعد از قبول این واقعه بطوع و رغبت خود باز از حضرت موسی ع درخواست نبودند که کتابی متضمن احکام پیش ما بیاورید تا بموجب آن عمل نمائیم و بدین امر حضرت موسی ع از ایشان عهود و مواثیق محکم گرفته بودند و چون آن کتاب آمد و احکام آن را مخالف خواهش خود دیدند آنرا بانداختند و سر از قبول پیچیدند پس حقیقت ایشان نقض عهد کردند و قبول سابق را مخالفت نمودند بسبب نوع طور ایشان را ازان نقض باز داشتند و بعهدی نرسانیدند پس اکراه و ... در میان ودین نشد بلکه تخویف بر فعلی از افعال شنیعه ایشان واقع شد مثل اقامت حد و تعزیر در حق مسلمان که اصلا از باب اکراه نیست تا در حقیقت تکلیف خلل افتد بنابر آنکه شخصی با شخصی عهد بسته باشد که اینچه در ین شادی یا در ین بنا از مال تو صرف شود همه بر ذمه من ست و چون فرد جمع و خرج آن شادی یا بنا را ملاحظه نماید برگردد و گوید که این قدر را من بر ذمه خود بخود هم گرفت که صریح نقض عهد و بد معاملگی ست او را به تخویف و تهدید بر عهد اول راسخ باید ساخت و با قرار سابق او مواخذه باید نمود و بعضی از مفسرین در جواب گفته اند که غیر ذمی و معاهد را اکراه بر ایمان و اجبار بر اسلام جائز نیست و قتال و ایعاد بقتل و نهب که از پادشاهان اسلام با اهل حرب واقع میشود همه از باب اکراه ست پس آیه لا اکراه فی الدین آیه قتال منسوخ شده و اکراه ذمیان و معاهدان بر دین که حرام ست این بحث ست که نقض عهد ست و نقض عهد حرام و مخالف مرد عوهم و ما ... و بعضی نیز واقع شده است و بعضی بنا چیز حرام میگردد و بدانکه در آیه لا اکراه فی الدین نفی اکراه از جبلت ست زیرا که این نفی بمعنی نهی ست لا تکرهوا احدا فی الدین و در رفع طور فعل خبر است مخالف نفی مذکور که مخصوص بدین ما نیست می تواند شد بهر حال سلاف شما ... قبول احکام توریت و التزام تکالیفش نمودند ثم تولیتم یعنی باز اعراض کردید شما هم از ظاهر و باطن بعد از ... احکام توریت را بجا آورید و دیده مسیح و این پیغمبر را متابعت نمودید حال آنکه متابعت این هر دو مدلول باطنی توریت بود من بعد ذلک یعنی بعد ازین تاکیدات بلیغه و کرفتن مواثیق شدیده که نزد اهل عقل تنع نظر از دین کتاب شرع مخالف آن هم قبیح و شنیع ست فلولا فضل الله علیکم و رحمته یعنی پس اگر نمی بود فضل الهی بر شما و رحمت او هر گز از شما استعفای تقصیرات و توبه قبول نمی فرمود و ایمان شما را باین پیغمبر صحیح نمیکرد و انید پس لکنتم من الخاسرین یعنی البته میشدید از زیان کاران لیکن عنایت خداوندیست که هنوز هم بر شما باب توبه مفتوح داشته ست و ایمان و عمل صالح شما را شایان قبول کرده پس شما را باید که ز یانکاری خود را احمق نکنید و هر گز رو ندارید که در حالت کفر باین پیغمبر که حالا و ابدی مرض شما منحصر در متابعت اوست بمیرید و اگر این معنی را استبعاد نمایند که بر ترک متابعت یک شخص از ابنای جنس نوع چه قسم باستحقاق لعن کلی و حرمان ابدی از فضل و رحمت الهی لاحق کردد و حال آنکه ما پیغمبران بسیار را تعظیم میکنیم و شرایع منسوخه بسیار عمل می نمائیم گوئیم که این استبعاد وجهی ندارد از خرقه شما کسانیکه در رجعه از شما اعلی بودند بسبب یک حکم از احکام توریت که بمراتب کمتر از ترک متابعت این پیغمبر بود خذلان کلی و حرمان ابدی برای خود اندوختند و قبای لعنت و مسخ بر بالای خود دوختند ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت یعنی و به تحقیق شما میدانید کسانی را که تعدی کردند بشکار ماهیان در یوم السبت یعنی از قرقه شما در روز شنبه که شما در توریت مامور شده بودید بانکه در ان روز هیچ شغل دنیا نکنید و خالص در عبادت خدا مشغول باشید و آن عصره از بنی اسرائیل

pdf.tarikhema.org

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

بیان آن که ماهیان بسیار بسوی ساحل دریا آمدند و صورت بوزنهها

گرویی بود نگه در شهر ایلیا سکونت داشتند و آن شهر بر ساحل دریاچه طبریه است که در روز شنبه ماهیان بسیار بر روی آب نمودار شدند
معلوم بود که سبب حرام بودن شکار ماهیان را بدام و شست بر ایشان تنگ ساخته که ماهیان را بدام و شست صید نکنند و خوردن گوشت ماهی که اهل سبت را بیشتر مرغوب میباشد چون ماهی آنها
می پایند و چون در شنبه میکشت ماهیان مختفی می گشتند و هرگز نام و نشان ماهی معلوم نمی شد چون این حیلت بی تقریب شد مشورت این کار را با هم نمودند که حیلهٔ شرعی نمایند
آنگه تا روز جمعه ماهی نیابند و از شکار ماهی هم محروم نباشند ایشان این حیله برآوردند که روز جمعه آخر روز بر ساحل دریاچه طبریه حفرها میکافتند و سوراخ
قنبه از روز که آمدن ماهیان شروع میشد از هر یا کرفته تا آن حفرها جوی چهای خرد می ساختند تا همراه آب دریا ماهیان در آن حفرها در آیند
و چون ماهیان در آن حفرها پر می شدند آن جوی چها را بند میکردند که ماهیان بدریا باز نگردند و چون روز یکشنبه میشد آن ماهیان را بدام
و شست و دستها از آن حفرهای کرفته در خانهای خود می بردند و میخوردند و میفروختند و میکفتند که ما در روز شنبه ماهی را از آب
برنمی آریم بلکه در آب نگاه میداریم پس روز شکار ماهی در روز شنبه برمانی شود بروز یکشنبه که شکار ماهی حلال است آنها را از آب بیرون میآریم
و چون خدای تعالی ایشان را بر این عمل شنیع فی الحال نکرفت و داشتند که این عمل حلال است کویند که تا پهل سال یا هفتاد سال این عمل
در انها رایج ماند تا آنکه عهد نبوت و خلافت حضرت داود ع رسید حضرت داود ع بر حال ایشان مطلع شده ایشان را پند و نصیحت فرمود
و ارشاد نمود که بند کردن شما جوجها را و حبس کردن شما ماهیان را در حفرها همین شکار است که در روز شنبه میکنید زنهار از این
عمل باز آیید والا بعقوبت شدید کرفتار خواهید کشت ایشان از این عمل باز نایستادند و کفتند که ما از سالها و قرنها باین حیله شکار میکنیم و بسبب
شکار ماهیان و فروختن کوشت نمک سود ماهیان بدست مردم و در دست و دیکر استخوان و دندان ماهی را پیه و غیره صاحب ثروت شده ایم
و وجهی از وجوه معیشت بهم رسانیده ایم این را نمیکذاریم حضرت داود ع بر ایشان دعای بد لعنت فرمود حق تعالی اجابت دعای حضرت
داود ع فرمود و از ایشان انتقام کرفت چنانچه میفرماید فَقُلْنَا لَهُمْ یعنی پس کفتیم ما ایشان را کُونُوا قِرَدَةً یعنی بشوید بوزنها و
این کفتن کفتن تکوین و ایجاد است نه کفتن تکلیف و امتحان تا بودن فعل در مقدور در مکلف دیکر باشد و تکوین و ایجاد این صفات در ایشان باین
نوع صورت کرفت که همان کوشت ماهیان در شکم ایشان فاسد شده مادهٔ خبیثه جذام کردید و یکبار بجلد ایشان منفجر شده پوست ایشان شکل
پوست بوزنها کرفت و در پشتهای ایشان خمی و احدبداب ظهور نمود و رنکی سوخته کردید و مویهای اصلی ایشان تساقط پذیرفت
و شکل چهره متغیر شد چنانچه در غلبه بهذام مشهور و با این همه قوت نطق هم از ایشان زائل کشت و فهم و شعور انسانی بجا ماند با هم می نکریستند و میکریستند
و بعد از سه روز همه هلاک شدند و مردند و کاش بوزنها خویش را شکل میکردیدند که مردم آنها را بنا بر مرغوبیت حرکات آنها پرورش نمایند و اطعمهٔ
لذیذه میخوراندند و قلاده های زرین و جامهای ریشمین می پوشانند و مصاحب خود می سازند و در رنک اطفال و صبیان خویش حرکات محبوبه
میدادند لیکن ایشان کشتند بوزنها در انحالت که بودند خَاسِئِينَ ۝ یعنی نهان و مقهر بسبب تعفن خلط اکال و انها و برآمدن جوی بدار
ابدان آنها و هر که از دور برای عبرت تماشای ایشان می آمد لعن و طعن و توبیخ و طرد می نمود و ایشان بکمال حسرت سرها
جنبانیدند و میدیدند و در انحار آمده که اهل آن شهر در وقت شیوع این عمل قبیح سه کروه شده بودند بقدر دوازده هزار کس
از انها در مقام وعظ و نصیحت ایشان را از این کار منع می کردند و حق امر بمعروف و نهی از منکر بجای می آوردند تا آنکه در میان
خود در حلهٔ آن کروه شقاوت پژوه دیواری کشیده بودند و بجکس را از میان خود نزد ایشان رفتن نمیدادند و هیچکس را
از انها پیش خود آمدن تجویز میکردند و قریب هفتاد هزار کس بشکار ماهیان کرفتار بودند و جمعی دیکر نه آن کار
میکردند و نه این کار ساکت بوده نمیکذاشتند و اعظان را منع می کردند که شما چرا این جماعه خون کرفته را وعظ و نصیحت میکنید و اعظان
چون از وعظ نجات یافتند و هر کنعان بشکار ماهی همه مسخ شده هلاک کشتند و در حق ساکنان اصحاب سبت نقل

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegat.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بست که روزی حضرت ابن عباس رض این قصه را از سوره اعراف میخواندند و میگریستند و مردم پیش ایشان متحیر نشسته بودند علت گریه ایشان تعجب میکردند ناگاه عکرمه که چیله خاص ایشان بود از در درآمد و پرسید که یا حضرت سبب این گریه مذاری چیست فرمودند که من درین قصه تامل می کردم بخاطرم رسید که شکار کنندگان ماهی را خود این آفت رسید و کسانی را که نهی از ین منکر پرداخته بودند بعض فرقانی بجات یافتند بثبوت پیوست حال ساکنان چه خواهد بود در همان گاه این خیال می آید که مبادا ایشان را هم حق تعالی در پیوانخته شریک تبکار گناه گردانیده باشد که ترک امر بمعروف و نهی عن المنکر نموده بودند من بسن غالب میشود و بی اختیار گریه می آید که از اکثر اشخاص این نوع سکوت و مداهنت صادر میگردد عکرمه بجرات تمام گفت که یا حضرت حکم ساکنان حکم عصیان است که بلاشبهه نجات یافتند حضرت ابن عباس رض فرمودند این دعوی را بچه دلیل می گوئی تا خاطر من بتسلی پذیرد عکرمه گفت که بارها از شما شنیده ام و نیز از متعددات شنیده است که امر بمعروف و نهی از منکر فرض کفایت است و مدار فرض کفایت بجا آوردن بعض حکم بجا آوردن کل دارد هر گاه که جماعه امر بمعروف کردند از عهده همه ساقط شد و ساکنان را مواخذه نماند اگر کل سکوت میکردند البته شریک گناهکاران میشدند و منع ایشان دلیل بر آن بود که از متبول امر و نهی مایوس شده بودند از راه مداهنت و رضا بگناه حضرت ابن عباس رض را پسندیدند این کلام نهایت بهجت و سرور روداد و در حال و پیشانی عکرمه را بوسه دادند و او را در بر گرفتند و بر ابر خود نشانیدند آری غلامان و کم اعلان بصحبت علما و عرفا بایست دین و دنیا پیدا میکنند و لنعم ما قیل بیت داغ غلامیت کردپایه بلند + میر لایت شود بنده که سلطان خرید + باقی ماند در پاسخ سوالی جواب طلب که درمیان ارباب معانی متداول است آن است که ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت اخبار است از دانستن مخاطبان قصه اصحاب سبت را و شک نیست که بحکم المرء اعلم بحاله مخاطبان بدانستن خود این قصه را عالم بودند پس این اخبار برای اعلام مخاطبین خود نمی تواند شد و همچنین اعلام بعالم بودن متکلم بعلم مخاطبان نیز درین جا مفید نیست زیرا که هر کس از عقلا میداند که خدای تعالی همه دان است پس فائده خبر که علم مخاطب بحکم است و لازم فائده خبر که اعلام مخاطب بعلم متکلم است درین اخبار مفقود اند پس این اخبار صحیح نباشد زیرا که خالی از فائدتین است جواب آنکه عالم بودن مخاطبان باین قصه لازمی دارد که عبرت گرفتن و اتعاظ پذیرفتن است و مراد درین جا افاده لزوم آن لازم است پس معنی کلام چنین است که قد از متکم العبرة و وجب علیکم التحرز عن المعصیة حین علمتم هذه القصة پس نظر بمعنی کنائی مقصود ازین اخبار افاده ثبوت حکم مخاطب را است که فائده خبر است و چنانچه در اخبار فائده خبر نظر بمعنی صریحی مقصود می افتد همچنین گاهی نظر بمعنی کنائی نیز مقصود می افتد چنانچه در کلام بلاغت فرجام نبوی وارد است در حق شیر که ان له دسما و کنایت است از استجواب مضمضه بعد از خوردن آن و نیز در حدیث شریف آمده ان ابراهیم ابنی و انه مات فی الذی که کنایت است از زنده و غمگین ماندن الی غیر ذلک من الامثلة و برین جواب سوالی دیگر متفرع میشود و آن آنست که در افاده معنی کنائی حاجت تاکید متی که لام قطعیه بر آن دلالت میکند و تاکید بلام و قد چه باشد و ایراد جمله موکده باین تواکید بلیغه چه در کار بود جواب آنکه چون ایشان عبرت نداشتند و احتراز از معصیت نمی نمودند گویا در معنی انکار لزوم عبرت و انکار وجوب احتراز از معاصی میکردند باین جهت ایشان را بجای منکر معبر انکار کرده و تنزیل نمود و کلام را بتواکید موکد فرمودند آمدیم بر آنکه بعضی از سفهای معتزله این مسخ و متی را که متواتر ثابت است انکار نموده اند و ظاهر این آیت را تاویل کرده که مراد مسخ معنوی است یعنی تبدیل اخلاق چنانچه در حق کفره دیگر از ان معنی بتحریم و طبع تعبیر رفته است و در آیت دیگر واقع شده کمثل الحمار یحمل اسفارا و در آیت دیگر فمثله کمثل الکلب بنابر آنکه استاد و شاگرد و ملید خود را میگویند که خرباش یا سگ شو و شبهه نکند که ایشان از ین انکار آورده و متی تاویل ساخته آنست که مسخ حقیقی انسان را از انسانیت نمی برآرد و در حد و در بهیمیت میاندازد پس قابل چشیدن عذاب یافتن جزا نمی تواند شد زیرا که چشیدن عقوبت و یافتن جزا از انسانیت شرط است چنانچه تکلیف نیز شرط است پس یافتن جزا متفرع بر تکلیف و ثمره او است و ما هو شرط الشرط الفرع

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جواب این شبهه آنست که در اینجا سه چیز متغایرست مسخ حقیقی و مسخ صوری و مسخ معنوی از بطلان مسخ حقیقی مسخ معنوی لازم نمی آید تفصیل این اجمال آنکه حقیقت انسان این هیکل محسوس عوارض و صفات این هیکل مخصوص نیست الا در صورت تبدل مزاج و شباب به شیخوخت و بالعکس تبدل حقیقت میشد پس چون این هیکل را باطل کرده بجای او ترکیب قردی پیدا کردند حقیقت انسان متبدل نشد بلکه اعراضی خلق کرد مدار این هیکل انسانی بر آن بود معدوم ساختند و بجای آن اعراضی دیگر که مدار هیکل قردی است ایجاد نمودند پس مسخ صوری متحقق شد لیکن روح انسانی که حقیقت و ذات متبدل نشد باشد و عقل و فهم بجای خود برقرار ماند تا از تغیر خلقت و کراهیت صورت و قدرت نیافتن بر نطق بلکه فوات سائر خواص انسانیه که متعلق باین هیکل بود متالم شوند و معنی عقوبت و مجازات متحقق گردد و ظاهرست که در مسخ معنوی نیز تبدل بعضی از صفات نفسانیه ضرور خواهد بود مثل تغیر و کابلادت و تغیر قناعت بحرص و طهارت بنجاست و غیر ذلک و نزد و تحقیق در تغیر صفات نفسانیه و صفات محسوسه فرقی نیست این را باور داشتن و آن را انکار نمودن خالی از ترجیح معنوی نیست و در اینجا باید دانست که مسوخات همه بعد از مسخ هلاک شده اند و نسلی از ایشان باقی نمانده این بوزنه ها که می بینیم از نسل آن مسوخین نیستند بلکه بوزنه های اصلی اند در رنگ حیوانات دیگر و همین معنی است اصح بحسب الروایت و الدرایت و آنچه آخرا بر ان حضرت منکشف شد آری و در ابتدا که خبر مسوخین در احکام آخرت و دنیا بر آن حضرت منکشف نشده بود در بقای نسل یعنی از مسوخات تردد میفرمودند چنانچه در حق موشان آمده که ایشان شیر شتری نوشند مبادا فرقه از بنی اسرائیل باشند که باین صورت مسوخ شده اند از حضرت ابن عباس و ابن جریر و ابن ابی حاتم رض بطرق صحیحه روایت کرده اند که لم یعش مسخ قط فوق ثلثة ایام ولم یاکل ولم یشرب ولم یتسل القصة بنی اسرائیل را این قصه گذشته در سلاف ایشان یاد میدهند و میفرمایند که چون ترک متابعت یک حکم از احکام شریعت منسوخه بطبع شکار ماهی که چندان لایق ندارد موجب این خسران کلی شده باشد ترک متابعت پیغمبر و انکار اصل شریعت او که ناسخ جمیع شرائع سابقه است بطبع شکار شوم تباه و مذموم فتوحی که از سفلگان خوک سیرت و آبان ریاست و جاه خود را برقرار میدارند چسان خواهد کرد و ما در اسلاف شما این واقعه را محض برای عبرت ظاهر فرموده بودیم فجعلناها یعنی پس ما گردانیده بودیم این واقعه این عقوبت را نکالا یعنی سبب عبرت و منع از کناهان چنانچه نکال حقیقی که زنجیرست مانع از رفتن و دویدن میشود چنانچه آدمیان را ازین قسم تعذیبات مقصود میشود که تشفی غیظ است و طغیان نائره غضب و فع اذیت دل با نتظار انتقام از عاصی میکنند ما را مقصود نبود که ساحت عزت و کبریای ما از انتقال این امور مسموح این دعی سفلانیه منزه و مقدس است و این عبرت و منع از معاصی هم در حق معاصرین فقط منظور نبود و الا بر نوعی دیگر از وجوه انتقام و عقوبت که معاد میباشد مثل هلاک بوبا و قحط و غرق و حرق اکتفا میفرمودیم بلکه عبرت عام قصد نمودیم لما بین یدیها یعنی برای آن شهرها و دیهها که پیش روی آن شهر بودند و در ان زمان حاضر بودند و من خلفها یعنی و آن دیه ها و شهرها که پس پشت آن شهر بودند و عبرت زمانی یا مکانی داشتند و مرتکب کناهان میشدند و زیرا که این واقعه عمده بسبب ندرت آن دواعی مرتکبان بر نقل حکایت آن توفی نمایند و آن را در تواریخ و وقایع عجیبه ثبت سازند و بسنه سافران و کاجران آن را بدیار بعیده و بلدان نائیه نا قل نمایند تا عبرت عام متحقق گردد و موعظة للمتقین یعنی و سبب پند باشد متقیان را که بجهت تقوی از ارتکاب کناه باز مانده اند اما نفوس ایشان بحکم جبلت بشریت میلانی بکناهان می کنند چون بر کاه در دین واقعه تامل کنند از حد تقوی بیرون نروند و این واقعه ایشان را بمنزله موعظی باشد که تخویف و ترهیب او از جاده مستقیمه نزدیک نروند و ترک نکال و موعظ ازان جهت منظور آن که نکال مانع فعلیست و موعظ مانع قولی و مانع فعلی اقوی است از مانع قولی مرتکبان کناه را بدون منع قوی باز نتوان داشت و متمیز از مانع قولی هم بس است کما قیل العبد یقرع بالعصا و الحر تکفیه الملامة و درین جا نکته دیگر نیز محتاج ببیان است و آن آنست که قردة جمع خیر ذوی التعولست و در صفات غیر ذوی العقول صیغه تانیث می آید خواه مفرد و خواه جمع پس مواخذ این

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[illegible] فرمود ما [illegible] ذی العقول ست چرا ارشاد شد جوابش آنکه ناسبین در اینجا صفت قرده واقع نشده است تا مطابق آن قاعده تانیث او ضرور باشد بلکه حال ست از ضمیر یکه در کونوا ست فالمعنی کونوا قردة حال کونکم خاسئین فی هذا المسخ والنبذ بل واگر بنی اسرائیل بعد از شنیدن این قصه بگویند که این قسم اعراض از حکم الهی در اسلاف ما سبب دوری از زمان نبوت حضرت موسی ع و بسبب غلط فهمی که در آن شرعی را دلیل واقعی برای اباحت صید کنعان بردند و بغیری که سبب مراجعت او این شبهه زائل شود موجود نبود حضرت داود ع غالبا بایشان چیزی می نوشتند و ایشان چیزی دیگر می فهمیدند و نیز این واقعه جمعی قلیلی از ما رد داده بود تمام فرقه بنی اسرائیل را بفعل جمعی قلیل چرا تقریع و سرزنش باید کرد و قیاس کل فرقه بر بعض چرا باید نمود گوییم اعراض از احکام الهی و مدافعت آن احکام از اسلاف شما چند مرتبه بحضور حضرت موسی ع و در زمان ایشان و از فرموده ایشان دیده بودند و بر مقدمه بوقوع آمد پس آن مقدمه را یاد کنید وَاِذْ قَالَ مُوسٰی لِقَوْمِهٖ یعنی و یاد کنید آن وقت را که گفت موسی ع بقوم خود در آن هنگام که مردی مالدار را برادرزاده او یا عمزاده او که غیر از او وارثی دیگر آن مرد مالدار را نبود و تا مدتها انتظار موت او کشیده بود تا بمال مورث از و فقر خود را دفع کند و ناگاه بر وی غفلت انداز د و او نیز مرد تنگدل شده کشت و بعد از کشتن او را برداشته در محله دیگر انداخت و وقت صبح فریاد کنان پیش حضرت موسی ع آمد و بر اهل آن محله دعوی خون آن مقتول نمود و خواست که از اهل آن محله دیت بگیرد چنانچه حکم قسامه در شریعت ماست حضرت موسی ع از اهل آن محله پرسیدند آنها انکار بحث پیش آوردند حضرت موسی ع در اجرای حکم قسامه و گرفتن سوگند آن از اهل محله توقف فرموده در جناب الهی دعا کردند تا حقیقت حال منکشف شود حق تعالی بسوی ایشان وحی فرستاد و مضمون آن وحی را حضرت موسی ع روسای بنی اسرائیل را جمع فرموده تبلیغ نمودند که اِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ اَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً ط یعنی بتحقیق خدای تعالی می فرماید شما را که ذبح کنید گاوی را و بگیرید پاره از گوشت آن گاو بران مقتول بزنید که زنده خواهد شد و از قاتل خود نشان خواهد داد و این طریق از آن جهت اختیار فرمودند که بکرا ازاه وحی نام قاتل را معین کرده خبر میداد ند این جماعه بی باک حضرت موسی ع را تهمت بکذب و افترا میکردند و در ورطه کفر سریع می افتادند و باز ایشان را بعقوبتی چشم نمائی نمودن ضرور می شد لهذا معجزه را که احیای میت بسبب زدن بعضو از اعضای مرده که هر گز فیما بینها علاقه سببیت و مسببیت در خیال کسی نمی گذرد بود او ایشان نمودند بعد ازان از زبان مقتول که تازه از عالم غیب آمده بود و از بجز او دیده برگشته البته صادق القول خواهد بود تعیین قاتل کنانیدند تا بالفرض اگر قاتل این راه انکار کند آن مقتول بمجادله و منازعت او پرداخته و بقرائن و لوث ثابت کند و نیز چون در واقع قاتل آن مقتول غیر از وارث او نبود و آن مقتول وارث دیگر هم نداشت و قاعده شرعی ست که استیفای قصاص بغیر دعوی وارث درست نمی شود اگر حضرت موسی ع از وحی تعیین قاتل هم معلوم فرموده بنام او خبر میدادند استیفای قصاص اصلا ممکن نمیشد آمدیم بر آنکه احیای میت بزدن پاره از گوشت گاو چون محض بفعل خدا بود بی علاقه سببیت و مسببیت پس چرا تخصیص این جانور در ذبح شد جوابش آنکه در این واقعه این هم منظور بود که پسر مرد صالحی را که تفویض امر او بخدا کرده و از این جهان رفته بود و غیر از گوساله گاوی میراثی برای آن پسر نگذاشته نقدی نامیان حاصل شود که مدة العمر از آن نفع وجه معیشت سرانجام تواند نمود و نیز این جانور را گاو ست در احیای زمین و نباتات و اشجار بجراثت و زراعت و آب پاشی و غلی تمام ست و زمین اصل خلقت آدمی ست و نباتات و اشجار اصل غذای او پس این جانور را بعضو صیتی زائد بهم رسید و اگر بمباشرت قتل و تحصیل احیای این میت میشد اصلا نفعی بآن مسکین که تفویض و توکل بخدا کرده بود نمی رسید و معهذا اصل میت میت و احیا بتوسط پیغامبر از بابت معجزات حی میت با علمه بنی اسرائیل از بابت [illegible] و بکمال بی ادبی بحضرت موسی ع قالوا اَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا یعنی گفتند که آیا میگیری ما را تمسخره ما بی پرسیم که قاتل این مرده را بیان کنید و شما میگوئید که یک گاو را ذبح کنید درین سوال و جواب چه مناسبت ست از بی جان کردن یک جاندار قاتل بی

بیان اعتراض بنی اسرائیل بر حضرت موسی ع و جواب آن
Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بی بیان بکرچه قسم معلوم تواند شد و سبب این اعراض و اعتراض فرقه بنی اسرائیل کمال دوری از وضع اجداد خود که با تهانا زش فخر دار حاصل کردند حضرت ابراهیم ع را حق تعالی در خواب فرمود که پسر خود را برای ما ذبح کن ایشان فی الفور بستعد شدند و چون به پسر خود گفتند او نیز بی تامل و توقف گردن نهاد و گفت که مدار خواب بر خیال ست اینها در ذبح گاوی این قدر تردد و توقف بعمل آورند از این جا اطاعت ایشان احکام الهی را قیاس باید کرد آمدیم بر انکه این کلام ایشان با حضرت موسی ع موجب کفر ایشان شد یا نشد علما در این اختلاف ست بعضی گفته اند که ایشان کافر شدند زیرا که این کلام از ایشان اگر نه بر شک در قدرت الهی بر احیای موتی صادر شد پس کفر صریح ست و اگر بر حضرت موسی ع تهمت خیانت در وحی داشتند پس نیز کفر ست و اصح آنست که از این هر دو امر ایشان را چیزی باعث بر این کلام نبود بلکه از راه تعجب از این جواب که هرگز مطابقت آن با سوال در ذهن ایشان نمی آمد بطریق تشبیه گفتند که گویا با ما مطایبه میکنی و تمسخر می نمائی و جائز ست که ملاعبت و مطایبه انبیا تجویز کرده این کلام گفته باشند و هر چند منصب انبیا از ان عالی ترست که در مثل این مقام متوجه بملاعبه و مطایبه شوند لیکن آنها را هنوز علو این منصب معلوم نبوده باشد و لهذا حضرت موسی ع در جواب ایشان قَالَ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْجَاهِلِيْنَ یعنی گفت پناه میگیرم بخدا از انکه باشم من از جاهلان و جواب را مطابق سوال نیارم یاد در هنگام ترافع و محاکمه و طلب قصاص استهزا ننمایم بلکه اگر از انبیا مطایبه برای اظهار انبساط و تفریح خاطر واقع میشود در غیر مقام تبلیغ احکام و قطع خصومات واقع میشود چنانچه از جناب پیغمبر آخر الزمان ع نیز این قسم مطایبات محموده منقول ست و از جنس جهل و نادانی نیست زیرا که بر موقع خود ست جهل آنست که افعال خود را بی موقع نماید و قتیکه انبساط و تفریح خاطر مقصود باشد آن را قصد کند القصه بنی اسرائیل چون دانستند که ذبح بقره خاصیتی خواهد بود که بزدن گوشت پاره بمرده آن مرده زنده شود و هر بقره را این خاصیت نیست لابد در تحقیق و اوصاف آن کاو عجب دور رفتند و در حدیث شریف بروایت ابو هریره رض و دیگر صحابه رضوان الله علیهم اجمعین وارد شده که اگر بنی اسرائیل اندکی کاو را گرفته ذبح می میکردند بلفایت میکرد لیکن ایشان بر خود سخت گیری کردند حق تعالی نیز بر ایشان سخت گیری فرمود و در حقیقت منظور جناب الهی رسانیدن نفعی عظیم بود بمالک آن کاو و لهذا در دل بنی اسرائیل انداخت که قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَّنَا مَا هِيَ یعنی گفتند که دعا کن برای ما پروردگار خود را تا بیان کند برای ما که حقیقت آن گاو چیست زیرا که حقیقت متعارفه این کاو این خاصیت ندارد و نه بقره وحشی که آن را نیل گاو گویند و نه گاو کوهی که آن را سور گاو گویند و نه گاو دریائی پس لابد آن گاو که این خاصیت دارد حقیقتی دیگر دارد ورای این اصناف که در نام شریک گاو باشد مثل کنار دشتی و کنار باغی که هر یک خواص و آثار جدا دارند که در نام شریکند و از همین تقریر مندفع شد سوالی که اهل تفسیر درین مقام وارد میکنند و حاصلش آنست که سوال بلفظ ما و لغت عرب برای طلب حقیقت چیزی باشد و تعریف حقیقت نمی شود الا باجزا و مقومات حدیه او یا بخواص و لوازم نوعیه او نه بصفات مفارقه پس جواب مطابق سوال نمی افتد و مهذا بالقطع معلوم ست که غرض بنی اسرائیل ازین سوال طلب ماهیت نوعیه او نبود چه شنیده بودند که آن بقره ست و نه طلب اجزای حدیه او زیرا که حقیقت گاو را نیز میدانستند پس سوال نبود مگر از مشخصات و سوال از مشخصات غیر ذوی العقول بلفظ ای می آید نه بلفظ ما و در جواب این سوال میگویند که شاید ایشان حقیقت شخصیه ایجابی حقیقت نوعیه قائم کرده سوال کنند زیرا که شخص من حیث هو شخص نه حقیقتی دارد ورای حقیقت نوعیه یا برای آن ماهی گفتند که سوال از ماهیت وعوارض مشخصه آنها نود ذوی العقول بلفظ من می آید چنانچه گویند من زید و من عمرو و چون اینجا منظور سوال از چیزی غیر ذوی العقول بود ما را بجای من آوردند و وجه اندفاع این سوال از اصل آنست که ایشان چون این عجیبه آن گاو شنیدند گمان بردند که حقیقت آن گاو و متعارف گاوان متعارف اگرچه صورت و نام گاو دارد بنابران بلفظ ماهی سوال نمودند پس حضرت موسی بر استکشاف این معنی از جناب الهی دعا کردند و بعد ازان که از جناب الهی نشان آن گاو را دریافتند قال یعنی گفتند حضرت

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

موسی که آن کاو حقیقتی از برای حقیقت متعارفه کاو ندارد و این خاصه عجیبه ازان کاو باعتبار خصوص هیئتی یا باعتبار صفتی نیست از برای انه یعوّل یعنی تمیز حق تعالی میفرماید لنا یعنی تحقیق آن کاو که در علم الهی معین برای ذبح است و اراده الهی متعلق شده است باحیای میت بزدن یعنی از اجزای آن بر بدن آن میت بقرة یعنی کاوی است از جنس کاوان متعارف و حقیقی دیگر ندارد و صفتی دیگر از صفات کمال دران که در خیال شما موجب این خاصه عجیبه گردد نیز موجود نیست مگر آنکه باعتبار سن و عمر کمالی در وی متحقق است زیرا که لا فارض ولا بکر یعنی نه کهنه سال و پیر است که بسبب ضعف از کارهای شاق کاوان معطل ماند و نه نوجوان خورد سال است که هنوز بچه زاییده نباشد یا برماده جست نکرده باشد زیرا که بسبب خورد سالی شوخی و سرکشی در طبع او میباشد پس بخوبی در کارها رام نمی شود چنانچه پیر و نوجوان نیست همچنین میانه سالی هم بجانب پیری و نوجوانی ندارد بلکه عوان بین ذلک یعنی میانه سال است که در وسط حقیقی واقع است در میان پیری و نوجوانی و در اینجا چند سوال جواب اطلب است اول آنکه مدلول لا فارض ولا بکر چیست مدلول عوان است پس حاجت ذکر عوان چه باشد باز مدلول عوان و مدلول بین ذلک نیز شیء واحد است پس تکرار بتکرار لازم آمد جواب آنکه مدلول لا فارض ولا بکر آنست که نه پیر است و نه نوجوان و این معنی اعم است از آنکه کو ساله نهایت صغیر باشد و از آنکه میانه سال باشد پس حاجت ذکر عوان برای دفع احتمال اول متحقق شد چون میانه سال بودن هم اعم است از آنکه در وسط حقیقی هر دو سن واقع شود یا مائل بپیری یا جوانی بوده باشد برای دفع احتمالین تعیین و تعیین احتمال اول لفظ بین ذلک آوردن لازم شد پس تکرار بهیچ وجه نیست دوم از خواص لفظ بین است که بر متعدد دخول میشود و در اینجا بر لفظ ذلک داخل شده که متعدد نیست جوابش آنکه تعدد مضاف الیه بین اعم است از آنکه تعدد لفظی باشد یا تعدد معنوی در اینجا تعدد معنوی متحقق است زیرا که لفظ ذلک اشاره بدو چیز است فارض و بکر سوم آنکه این کاو از دو حال بیرون نیست زیرا دیا ماده اگر زیرا دیس لا بکر در حق او چه قسم معرف و مشخص تواند شد زیرا که هر نر کاو و لا بکر است چه معنی بکر در حیوانات نازاییده است و بطریق تقابل عدم ملکه صلاحیت زادن را مقتضی است و نر اصلا صلاحیت زادن ندارد پس صفت بکر تواند شد و نیز ضمائر تانیث که از ابتدای قصه الی انتهای آن علی التواتر در کلام الهی واقع اند از نر بودن آن ابا میکنند و اگر ماده بود پس صفت لا بکر و ضمائر همه درست می افتد لیثیر لا ذلول تثیر الارض ولا تسقی الحرث معرف و مشخص او نمی تواند شد چه هر ماده کاو بحسب عرف و عادت صلاحیت قلبه رانی و آب کشی ندارد که بحسب امکان عقلی داشته باشد جوابش آنکه ظن غالب آنست که آن کاو نر کاو بود و تانیث ضمائر بنابر لفظ تبر است که بتانیث لفظی مونث است اگرچه نادر برای وحدت است نه برای تانیث مثل قمرة و حمامة و صعفوقة و امثال ذلک مما یفرق بین الجنس و واحده بالتاء و قاعده لغت عرب است که چون از مذکر لفظ مونث تعبیر میکنند ضمائر را مونث می آرند چنانچه در لفظ دابه اگرچه پیوسته نر را و دارند ضمائر را مونث می نمایند و معنی بکر که نازاییده است در اناث حیوانات ثابت است اما در ذکور معنی آن حیوانی است که هنوز بر ماده جست نکرده باشد و احبال نموده باشد و از بسکه تعلق اغراض عرفی و عادی بدین صفت بکارت در ذکور حیوانات بسیار کم و نادر است اهل لغت در مقام تحقیق معنی بکر بر ذکر بکارت اناث حیوانات التفات میکنند و بعضی از مفسرین بآن رفته اند که این کاو ماده بود بدلیل تانیث ضمائر و وصف بکارت و از عدم انطباق وصف لا ذلول ولا تسقی الحرث جواب داده اند که عرف و عادت بحسب ازمنه و بلدان مختلف و متفاوت میباشد شاید دران زمان و دران بلد استعمال ماده کاوان هم در قلبه رانی و آب کشی رایج خواهد بود بهر حال حضرت موسی بنی اسرائیل را بعد از بیان این نشان فرمود که شما نظر بخواص صفات آن کاو نکنید بلکه نظر خود را بسوی امتثال امر الهی متوجه سازید و کسی را که عهده اشخاص خواص ودیعت نهاده است به بینید فذبحوها وما کادوا یفعلون ○ یعنی پس بجا آرید آنچه فرموده میشود شما را از خصوص خداوندی که ایجاد خواص عجائب وابسته بمشیت او است در هر کاو که خواهد خواست این خاصه عجیبه را پیدا خواهد کرد اما بنی اسرائیل باین قدر نشان دادن حضرت موسی تسلی و تشفی حاصل نکردند و باز کنج کاوی و تفتیش

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آغاز نهادند قالوا یعنی گفتند که کمال جانور چنانچه بسبب سن و سال میباشد باعتبار رنگ و صورت نیز میباشد ادع لنا ربک یبین لنا ما لونها یعنی دعا کن برای ما در جناب پروردگار خود تا بیان کند برای ما که چیست رنگ آن گاو تا بدانیم که در رنگ و صورت هم اولالی هست که موجب این خاصیت عجیبه دران شده است قال انه یقول انها بقرة صفراء فاقع لونها یعنی گفت حضرت موسی که بتحقیق حق تعالی میفرماید که بتحقیق آن گاوی است زرد در رنگ که صاف و تیز است زردی او و این رنگ بهترین رنگهای جانور است زیرا که بسبب این رنگ تسر الناظرین یعنی خوش میکند آن گاو بینندگان را بسبب لذتی که ایشان را بدیدن او دست دهد و هر رنگ زرد و خالص را خاصیت است که در تفریح خاطر و دفع غموم و احزان نافع می افتد طبرانی و خطیب و بیهقی از حضرت ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که هر که جفت پاپوش زرد بپوشد همیشه در شادمانی باشد مادام که آن جفت را پوشیده باشد و در تفاسیر از حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه روایت کرده اند که ایشان میفرمودند من لبس نعلا صفراء قل همه در یعنی از روایات دیده شد که هر که هفت جفت پاپوش زرد در رنگ پی در پی بکار برد غم و اندوه او برود و بالجمله الوان خمسه یعنی سرخی و زردی و سیاهی و سفیدی و سبزی خواص مختلفه دارند که اهل تجربه و قیاس آن را ثابت کرده اند در عرب شهره است که الحمرة اجمل و الصفرة اشکل و الخضرة انیل و السواد اهول و البیاض افضل یعنی سرخی جمال دارد و زردی در نظر خوش مینماید و سبزی موجب بزرگی و وقارست و سیاهی هولناک است و سفیدی فضیلت و خوبی دارد و در لغت عرب هر رنگ را برای بیان قوت و صفای او لفظی تاکید میکنند می گویند که احمر قانی و اصفر فاقع و اسود حالک و اخضر دارق و ناصع و ابیض ناصع پس معنی قوع صفا و تیزی رنگ زرد هست خاصه در رنگ دیگر استعمال آن جائز نیست القصه بنی اسرائیل با وجود نشان دادن از رنگ آن گاو بیزار از سوال باز نماندند قالوا یعنی گفتند که هر چند کمال آن گاو باعتبار سن و سال و باعتبار رنگ و جمال دریافتیم لیکن این کمال مشترک است در گاوان بسیار مرجح یک فردی تو اند شد که بسبب آن وجود این خاصه عجیبه در ذهن ما حل شود پس ادع لنا ربک یبین لنا ما هی یعنی دعا کن برای ما پروردگار خود را تا بیان کند برای ما که حقیقت مشخصه آن گاو چیست که مرجح ایجاد این خاصه دران بالخصوص واقع شده زیرا که ان البقر تشابه علینا یعنی بتحقیق جنس گاو مشابه گردیده است بر ما و انا ان شاء الله لمهتدون یعنی اگر خواسته است خدا البته راه خواهیم یافت و مطلع خواهیم شد بر آنکه مبدا و منشا این خاصه عجیبه در وی این است باز در راه متابعت فرموده شما سر کرم خواهیم شد و علی بصیرة اتباع امر شما خواهیم نمود در حدیث شریف وارد است که اگر بنی اسرائیل کلمه ان شاء الله نمی گفتند هرگز آن گاو را نمی یافتند و تشفی خاطر ایشان نمیشد ببرکت این کلمه از حیرت و تردد خلاص شدند از اینجا معلوم شد که استعانت باین کلمه مبارک که در هر عمل نیک که غرض حصول او باشد مبارک و میمون و باستحباب شرعی مقرون است و چرا نباشد که این کلمه هم استعانت است بخدای عزوجل و تفویض امور به مشیت اوست و هم اقرار بعجز و نیست بقدرت او و نفاذ اراده او و درین هر دو امر اصلاح اعتقاد و عمل هست قال انه یقول یعنی گفت حضرت موسی بتحقیق حق تعالی میفرماید که مرجحی که ذهن نشین شما شود و موجب ایجاد این خاصیت عجیب دران باشد دو چیز است اول بودن آن گاو بر صفت عزت خود که هلاک روی ذلت ندیده و دیگر اعمال بنی آدم ندیده و دوم سلامت او از عیوب نوع خود که هیچ عیب ندارد زیرا که انها بقرة لا ذلول یعنی بتحقیق آن گاویست که گاهی در کاری رام نشده و ذلیل نگشته بحدی که تثیر الارض یعنی بشورانند زمین را در قلبه رانی یا بارکشی و لا تسقی الحرث یعنی نه آب میدهد بر زراعت را و نه دلو را از چاه میکشند مسلمة یعنی سالم و نگشته شده است از انکه دست آدمیان بار سد او را در کاری لیکن سازند او را بدین امور سوا خ کردن و داغ نهادن تصرفی کنند چنانچه جانوران عمل میکنند بجهة کذا فیه فلا یعنی نیست داغ رنگ مخالف بدن او چه اگر در عمل ذلیل شده البته رنگ او از بعضی اجزای بدن او متغیر میشد چنانچه در جانوران عمل

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مجرب ست وآن رنگ متغیر داغ مخالف نظر می آید قالوا الآن یعنی گفتند بنی اسرائیل که بنوقت آن و بحسب نام جزو غیر منقسم از زمان ست خواه آنجزو غیر منقسم در زمان گذشته یا آینده فرض کرده شود لیکن چون او را معرف بلام عهدیه کردند مراد ازان جزو معهود داشتند که متکلم و مخاطب آن را می شناسد و آن نیست مگر جزو حاضر و بعد از ادخال لام عهدیه این لفظ را مانند ظروف غیر متمکنه استعمال نمودند و دائما منصوب آورده اند چنانچه در الیوم والساعة نیز همین قسم عمل آمده جئتک بالحق یعنی آوردی سخن درست را که فی الحقیقة بسبب ایجاد این صفت نادر دران همین ست وحالا تردد ما مطلق زائل شد زیرا که فرمان حیات در جمیع حیوانات و انسان اولا بروح حیوانی می باشد از عالم غیب وبواسطه آن روح اثر حیات بجمیع اجزای بدن از گوشت و پوست وغیره میرسد وحیوانات دو قسم اند وحشی واهلی حیات وحشیان متعدی نیست بلکه لازم ذات آنهاست اثر حیات آنها بانسان که از دو تنفر تام دارند دوری کریزند یا در پی کشتن آدمی شوند چه قسم برسد پس حیاتی که فیض او بانسان رسد و او را زنده سازد نخواهد بود مگر حیات جانوران اهلی واز جانوران اهلی هم چیزی که قبول حیات غیبیه در نظر ما نموده ست بی توسط اسباب متعارفه از القای نطفه وتربیت رحم جسد گاو ست که دو گوساله سامری باندا ختن خاک زیر پای اسپ جبرئیل م گویا شده بود پس زنده کردن مردگان ما بتوسط حیات فائضه بر جسد بقری موافق سنت الهی ست بازگذاران دیگر که دست مال آدمیان می باشند واو یا دران آنها به تسخیر و تذلیل و بریدن و سوراخ کردن و داغ نهادن تصرف می کنند و در کارهای خود می دوانند بر صرافت حیات غیبیه خود نمی مانند و روح حیوانی آنها بران حالت صفا و قوت نمی ماند تا در احیای میت واسطه واقع شود مگر در پرده قلیه کشی و آب کشی و امثال ذلک لیکن بی پرده واسطه ایجاد حیات غیبیه واقع شود لابد بر اصل صفا و قوت و صرافت خود باقی خواهد ماند و نیز این چنین گاو که زر رنگ صاف بی داغ مبرا از خدمت آدمیان وحقارت و مهانت ایشان باشد و معزز بود بغرت آنکه در زمان کسی نه درامده مشابهت تام دارد بگوساله سامری که از زر خالص ساخته بود و او را بکمال تعظیم و توقیر نگاه داشته و آن گوساله در نظر ما گویا می شد و آثار حیات غیبیه از و ظاهر میگشت پس موافق قضیه حکم المثلین واحد ایجاد این اثر درین قسم گاو خاطر نشین باشد و اگر کسی گوید که حیات انسانی مناسبت که دارد اقوی ست از مناسبت حیات حیوانی با حیات انسانی پس مس بعضی از افراد انسان را بر بدن آن میت چرا واسطه ایجاد این خارقه نمودند گوییم که مس اجزای انسان با حیوان واسطه ایجاد حیات در ممسوس نمی تواند شد مگر چون حیات از ماس مفارقت کند و در ممسوس سرایت نماید و روح حیوانی ماس بدن ممسوس تعلق گیرد پس از هاق روح از ماس ضرور می افتاد و کشتن انسان برای گویا کردن انسان دیگر از همان قبیل ست که بنی قصرا وهدم مصرا زیرا که کشتن انسان بدون موجب شرعی بهیچ وجه روا نیست بخلاف کشتن حیوان که بنام خدا ذبح کردن آن نوعی از عبادت ست وچون نقل حیات انسانی بحکم شرع متعذر گشت لابد انتقال واقع شد بحیوانی که در قبول حیات از عالم کمال مشابهت دارد بانسان که مدت حمل او بامدت حمل انسان برابر ست و از همین ست که شیر او افضل البان ست و مساوات مدة الحمل او بامدت حمل انسانی دلیل ست بر آنکه روح حیوانی بر و نیز در مدت فیضان روح حیوانی بر انسان فائض می شود و جثه جسمانی او نیز در همان مدت استکمال می پذیرد القصه چون بنی اسرائیل را بقدر فهم و استعداد خود اطلاع بر وجوه حکمت درین امر الهی دست داد سرگرم شدند و در تلاش گاو موصوف باین اوصاف افتادند اتفاقا گاوی که موصوف باین صفات باشد دران نواح غیر از یک گاو نبود و قصه اش چنان بود که در بنی اسرائیل مردی بود دیندار صالح و او را پسری بود صغیر السن و آن مرد صالح را بسبب حوادث زمان غیر از گوساله گاوی از جنس مال هیچ باقی نگذارده بود آن گوساله را گرفته مهری بر گردن آن نهاده بنام الله ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب م تبرک جسته در بیشه سرداد و گفت که بارخدایا من این گوساله را برای پسر خود نزد تو امانت میگذارم تا آنکه پسر من کلان شود و این گوساله بکار او آید و آن گوساله در آن بیشه میچرید و بیرک و رحمتان پرورش می یافت و بعنایت الهی از شر سباع و درندگان محفوظ

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تا اندوهگاه از بیشه‌ی برامد وکسی از آدمیان او را ندیده قصد کردن او می کرد قسمی میگریخت ومخفی میشد که هرگز بدست کسی نمی آمد
چون این پسر کلان شد بدستور پدر خود بکمال صلاح وتقوی پرداخت شب را سه حصه میکرد یکحصه نزد مادر خود می نشست وخدمت
او میکرد ویکحصه میخوابید ویکحصه نماز میگزارد وچون صبح میدمید سر وتبر را گرفته راه صحرا پیش میگرفت وهمه اسباب را بار کرده آخر روز
در بازار میفروخت وقیمت آن سه را سه حصه میکرد یکحصه برای خدا میداد ویکحصه خود می خورد ویکحصه بجهت خرچ خود میگذاشت وتمام عمر
بهمین اشتغال مشغول بود تا آنکه مادر او را گفت که پدرت برای تو یک کوساله در فلان بیشه سر داده بود وبنام الله ابراهیم واسمعیل
اسحق ویعقوب امانت گذاشته آن کوساله حالا بکمال جوانی رسیده باشد نه شوخی نوجوانان از جانوران دارد ونه ضعف پیران باید
که آن کوساله را ازان بیشه بیاری وودر کار برد داشتن همیه که از صحرا می آری صرف کنی تا بر داشتن همیه هر روز پشت ترا ریش نکند
این پسر گفت که علامت آن کوساله چیست مبادا من که دران بیشه بروم گاو دیگر را از مال غیر گرفته بیارم وآن مرا حلال نباشد مادر گفت
گفت که علامتش این است که رنگ او زردی صاف تیز مشرق دارد اگر کسی او را از دور ببیند چنان خیال کند که شعاع آفتاب از پوست او می برآید
ما او را کوساله زرین ازین جهت نام کرده بودیم گفت بنور یا یقین آن کوساله را نشناختم مبادا گاو دیگر نیز بهمین رنگ دران بیشه از ملک دیگری
می چریده باشد مادرش گفت که علامت دیگر آن است که آن گاو بدین آدمی میگریزد وهرگز رام نمیشود چون تو او را ازدور ببینی باید که بآواز
بلند بگوئی که ای گاو وبنام خدای ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب علیهم السلام شود پیش من بیا پسر این علامت را بخاطر گرفته بسوی آن بیشه روان
شد دید که گاوی بهمان صفت می چرد این پسر بهمان روش که از پیش تعلیم کرده بود آوازی کرد آن گاو چالاکانه راکد اشته پیش این پسر آمد وایستاد
شد این پسر را مادرش وصیت کرده بود که تو کردن آن گاو را گرفته وکشیده بیار وبر وی سوار مشو تا آنگاه که در تصرف انسانی نیاید ومستعمل نشود
که مبادا بسبب استعمال آدمی برکت از وی زائل شود پسر موافق وصیت مادر کردن او گرفته میکشید آن گاو باذن خدا گویا شد و
گفت ای جوان نیک بخت برمن سوار شو تا بآسانی بخانه خود رسی که از بیخانه تا خانه تو یک روزه راه است این پسر گفت که مادر من مرا بسوار
تو نفرموده است بلکه گفته است که کردن او را کشیده بیار گاو گفت که آفرین باد و شاباش من ترا امتحان میکردم اگر بر من سوار میشدی من ترا
از پشت خود انداخته میگریختم که اینهمه اطاعت من بسبب آن است که تو با والده خود بر و احسان می نمائی واز فرموده او تجاوز نمیکنی درین
اثنای راه ابلیس لعین بصورت مسافری باین پسر برخورد وگفت ای جوان تو بسیار نیکبخت می نمائی ومرا حادثه در پیش آمده درین
حادثه مرا مدد فرما من آنطرف این کوه کله گاوان دارم وآن کله را میچرانیدم ناگاه مرا حاجت بشری رو داد درین کوه برای قضای
حاجت داخل شدم حالا در شکم من دردی پیدا شده است که از راه رفتن عاجز شده ام وتا کله خود نمی توانم رسید اگر تو بفرمائی من برین گاو
تو سوار شوم وترا و گاو دیگر از گاوان منتخب کله خود در بدل اجرت سواری این گاو حواله نمایم پس مرا هم نفعی حاصل شود و ترا هم
نفعی نمایان وبهیچ وجه گاو ترا ضرری نرسد این پسر گفت که مادر من خود مرا بسواری این گاو نفرموده است من چه قسم ترا بگویم برین سوار
کنم ابلیس گفت مادر تو چه عقل دارد که بعقل خود حسن وقبح این کار بسنجی ونفع خود را از دست ندهی ونصیحت مرا بگوش قبول نشنوی
که سراسر خیر خواهی تو میکنم پسر گفت که من هرگز خلاف فرموده مادر خود نخواهم کرد وشیطان در خیال او گرفت تا آنکه آن پسر عاجز شد وبآواز
بلند گفت که ای خدای ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب مرا از دست این فریب بدخلاص کن ابلیس چون این آواز شنید بصورت جانوری خود را
ساخته زود بر پشت آن گاو بر این جوان خطاب کرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خود رسید و او را بر این ماجرای عجیب گو باشدن گاو دو بار آگاه کرد مادرش گفت که این گاو از آن جنس نیست که او را در بازار کشی و ذلیل کنیم و از راه حق تعظیم این گاو بجا خواهد آمد بهتر آن است که این گاو را بفروشی تا اگر کسی این گاو را بخرد بگاهدارد و بال او بر گردن تو نباشد و تو هم چند روز از محنت بیمه فروشی فراغت حاصل شود چون صبح شد این جوان گاو را گرفته از خانه برآمد و به بخاس روان شد و از مادر خود پرسید که بچه قیمت این گاو را بفروشم گفت قیمت این گاو در این شهر در این وقت سه دینار است که قریب چهارده ماشه طلای خالص میشد لیکن این گاو عجیب است اگر کسی این قیمت خریداری کند باید که پرسیدن من شرط کنی و یکدفعه بفروشی خدای تعالی برای تعیین قیمت آن گاو فرشته را فرستاد که با این جوان در راه در خورد و گفت که ای جوان این گاو را بچند میفروشی جوان گفت تو چه قدر میدهی فرشته گفت که سه دینار جوان گفت که بشرطیکه مادر من راضی شود به سه دینار خواهم فروخت فرشته گفت این شرط را موقوف کن و شش دینار از من بگیر جوان گفت که همراه شش دینار هم این شرط است فرشته گفت دوازده دینار بگیر و از این شرط دست بردار شو جوان گفت که ای عزیز اگر هم در زن این گاو مرا از خالص خواهی و او من بغیر رضای والدهٔ خود این را نخواهم فروخت عبث چرا دو سر میدهی فرشته گفت که من آدمی نیستم فرشته ام برای امتحان تو آمده بودم که چه قسم اطاعت مادر خود میکنی حالا این گاو را بخانهٔ خود ببر و در بازار کسی منمای بنی اسرائیل را واقعه در پیش آمد و علاج آن واقعه موسی بن عمران که پیغمبر ایشان است همین فرموده است که این قسم گاو را ذبح کنند بنی اسرائیل در تفحص تلاش آمدند و غیر از گاو و تیهیج گاو با این صفات موصوف نیست اگر بنی اسرائیل از تو خواهان این گاو شوند تو هر گز بدست آنها نخواهی فروخت تا آنکه طلا را در پوست این گاو پر کرده بتو حواله نمایند که مدت عمر از وجه معیشت تو فراغت حاصل شود و مردم بدانند که هر که عیال خود را حواله بخدا کرده میرود خدا تعالی باین وضع پرورش مینماید و هر که مال خود را در امانت خدا میگذارد خدای تعالی باین وضع آن مال را ادا و در میسازد این جوان گاو را گرفته بخانه آمد و تمام ماجرا را با در اظهار نمود رفته رفته خبر این گاو در شهر شایع شد و بنی اسرائیل برای خریداری بر خانهٔ او هجوم آوردند و در قیمت گاوی افزودند آن جوان و مادر او راضی نمی شدند تا آنکه چنین قرار یافت که پوست گاو را بعد از ذبح و سلخ پر از زر کرده بآنها حواله نمایند آن جوان و مادر او حضرت موسی را ضامن گرفته گاو را بدست بنی اسرائیل سپردند فَذَبَحُوهَا یعنی پس ذبح کردند بنی اسرائیل آن گاو را و ذبح عبارت از قطع اعلای کردن است که متصل بجلد و قفا است و آن را حلق گویند و حد گوسفند بزغاله و گاو و میش مسنون همین است و نحر عبارت از بریدن اسفل کردن است که متصل بگردن است و آن را لبه گویند و شتر مسنون همان است و منظور در هر دو بریدن حلقوم و مری است و بریدن و دو چین لازم آن است لیکن کردن شتر دراز میباشد اگر از اعلی که حلق است ببرند ازهاق روح بدیر شود و موجب تعذیب حیوان گردد زیرا که معدن خون که مطیهٔ روح حیوانی است در قلب و کبد و حوالی آنهاست از نحیت شتر را نحر آمده معهذا اگر کسی شتر را هم ذبح کند جائز است چنانچه گوسفند و گاو را نحر هم جائز است اما تارک اولی و خلاف مستحب است وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ یعنی و نزدیک بود بنی اسرائیل که این کار نکنند زیرا که سوال برای اکتشاف مصلحت آن گاوی آمده بود بجهة طولانی تفتیش ایشان منقطع شدنی بود و نیز بسبب گرانی قیمت این گاو از بذل این قدر زر دل ایشان بخجل می رسید و نیز می ترسیدند که مبادا مقتول بعد از زندگی نام کسی بگیرد که موجب فضیحت شود و قصاص کردن از وشوار افتد لیکن حق از ایشان چار و ناچار این فعل کنایند و اگر بنی اسرائیل گویند که اسلاف ما درین واقعه اعراض از وحی الهی نکرده اند بلکه چون حضرت موسی تعیین قاتل را بواسطه ذبح کردن گاوی مناسبتی درمیان این دو امر نبود از راه تعجب این قدر توقف نمودند اگر از ابتدا حضرت موسی تعیین قاتل بمعجزه اسلاف ما کرد اعراض نمی نمودند گوییم اطلاع این همه غلطیه بلکه اسلاف شما از سر قصه اقرار بوحی الهی داشتند بمستبعد میدانستند که حضرت موسی را بوحی اطلاع بر این امر غیب واقع خواهد شد و الا بریک گیرتهمت خون می انداختند و قاتل خود اقرار میکرد و اگر این را باور ندارید پس یاد کنید سر قصه را وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یعنی بیاد کنید آن وقت را که کشتید شما جانی را که ناش عایل بود و هر چند کشنده یکی از شما بود و لیکن چون این قتل در میان شما واقع شد و از تحقیق قاتل تقاعد نمودید گویا همه شریک قتل شدید و کاش یک گناه قتل در شما بود تو قع می آمد شما گناه دیگر بر ان افزودید فادارأتم فیها یعنی پس یکی از شما دیگر را می انداخت مدان متعدده میگفت که فلانی مرتکب این کار است نه من و حاصل این صیغه تدارأ تم است تدارأ دخل او غام کرده اجتماع همزه وصل واقع شد تدارأ یعنی تدافع است یعنی یکی هر دیگر را دفع کند و در چاهی یا کوهی بیندازد و پس این تدارأ دیگر شد که تهمت ناحق یا هم نمودند و دلیل گشت که شما را آمدن وحی بسوی حضرت موسی بیقین کامل نیست و اطلاع ایشان را بر قاتل از جانب غیب مستبعد میدانید و الله مخرج ما کنتم تکتمون یعنی خدای تعالی بیرون برآرنده است از پرده مستوری ما کنتم تکتمون یعنی چیزی را که شما می پوشیدید از حال قاتل و از نفاق و ضعف یقین خود و لهذا حضرت موسی را امر نمود که نام قاتل بگیرند که مبادا شما تکذیب کنید و قاتل قسم دروغ خورد و که من نکشته ام پس باز مفتضح و پرده ما دریده شود و همین است عادت مستمره الهی که چون بندگان او بر چیزی مداومت میکنند خواه آن چیز نیک باشد یا بد البته او را حق تعالی بر مردم ظاهر میکند و حال او را مستور نمیدارد بخلاف آنکه یکبار از بنده تقصیری واقع شود و بران ندامت کند و در خفای آن کوشد که حق تعالی نیز او را در کنف رحمت خود مستور میدارد و پرده دری نمی فرماید در مستدرک حاکم بسند صحیح از ابو سعید خدری روایت آمده که آن حضرت می فرمودند لوان رجلا عمل عملا فی صخرة صماء لا باب لها ولا کوة خرج عمله الی الناس کائنا ما کان و تبعقی از حضرت امیر المومنین عثمان رض آورده که قال رسول الله صلعم من کانت له سریرة صالحة اوسیئة اظهر الله علیه رداء یعرف به قال البیهقی والموقوف اصح و ابو الشیخ بسند ضعیف از انس بن مالک رض روایت نموده که روزی آن حضرت بیاران خود فرمودند که مومن کیست عرض کردند که خدا و رسول بهتر میدانند فرمودند مومن آنست که حق تعالی او را ایمن بخشد نمی برد تا آنکه گوشتهای او را بر کند از ان ثناء و صفت که محبوب او است و اگر بنده از بندگان خدا عمل تقوی بجا آرد در خانه که اندرون هفت خانه باشد و بر هر خانه دروازه آهن باشد البته او را حق تعالی چادر عمل او بپوشاند تا مردم آن عمل را ندانند و نیز فرمودند که هر که عملی از اعمال بد کند و نیز فرمودند که هر که عملی از اعمال بد کند و نیز فرمودند که هر که عملی از اعمال بد کند

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

حکایت حال فرموده اند و محتمل که این جمله معترضه باشد پس اشکال وارد نشود و القصه برای اظهار قاتل شما را امر کردیم ذبح گاوی و چون ذبح کردید فقلنا اضربوه یعنی پس گفتیم مالکه بزنید این نفس مقتوله را و بعضی گفته اند ضمیر باعتبار قتیل ست و نکته رجوع باعتبار نفس برای مرجعیت ضمیر آن ست که ضرب نفس مفارقه از بدن بیت ممکن نیست پس اگر امر بزدن میفرمودند بظاهر تکلیف لا یطاق می نمود محتاج بتاویل می شد بخلاف قتل که موجودم وعقاب همان قتل ست که بر نفس وارد شود و تعلق او را از بدن زائل سازد و حقیقت قتل همان ست و بس ببعضها یعنی ببعضی از اعضای آن گاو تا زنده شود و بقایل نحوه خبر دهد و ازوی طلب قصاص نماید و اختلاف ست در آنکه آن عضو کدام عضو و ببعضی گفته اند زبان آن گاو و بود ریرا که متکلم را از زنده کردن آن مرده محض گویا گردانند و وجه این معنی را مناسبت بدن زبان بیشتر ست و بعضی گفته اند عجب الذنب آن گاو بود و عجب الذنب نام استخوانی ست که دم جانوران بران میروید و زیرا که در حدیث شریف وارد ست که تمام روز محشر اجزای آدمی و حیوانات خواهد ریخت و کهنه خواهد شد مگر این استخوان که باقی خواهد ماند و از همین استخوان ترکیب خلقت معاد به شروع خواهند کرد و معاد بدن همین استخوان ست و بعضی گفته اند ران راست آن گاو بود که حرکت بیشتر از همان جانب شروع می شود و بعضی گفته اند پارهٔ از گوشت کتف بین الکتفین میباشد و بیشتر مستکن روح حیوانی که در حوالی قلب و کبد منتشر ست همان ست و اصح آن ست که آن بعض معین نبود بلکه میخیر بودند در انکه بهر بعضی که بزنند حق تعالی نزد زدن مرده را بقدرت خود زنده سازد آری در وقتیکه ذبح بقره کرده باشند کسی این را و کسی ران را و کسی گوشت پارهٔ دیگر را زده باشند فلان این همه را فاعل گردد و نیستند که این همه با مر الهی بود القصه بنی اسرائیل بعد از ذبح بقره آن مرده را باعضای گاو زنده شد و استاد و راستخالت که رگهای حلق و فواره صفت بخون میجوشیدند و از حال قاتل خود خبر داد که فلانی مرا کشته ست تا وارث مال من شود حضرت موسی ع از ان قاتل اقرار گرفتند و بعد از اقرار بقصاص رسانیدند و ازین باز حکم شریعت چنین آمد که قاتل از میراث مقتول محروم باشد کو علاقهٔ پدری و پسری و برادری و غیر آن داشته باشد و در حدیث شریف وارد ست که ما ورث قاتل بعد صاحب البقرة باقی ماند و در اینجا سوالی جواب طلب و آن آن ست که مذکور را اقرار کنانیدن حضرت موسی ع از قاتل چه اختیار نیامده و بکفتهٔ مقتول قصاص نتوان کرفت اکثر اهل فقه جواب این سوال باین نوع داده اند که چون مقتول بعد از موت زنده شد و حال برزخ و نمونهٔ عذاب اخروی را دیده آمده قول او بیحای هوشا پد معتبر بلکه بالاتر ازان شد آری تا وقتی که مقتول نمرده ست و حال برزخ را معاینه نکرده احتمال صدق و کذب در کلام او راه می یابد و کفتهٔ او در تعیین قاتل معتبر نمی شود لیکن موافق قاعدهٔ کلامیه درین جواب خدشه ایست قوی زیرا که اهل کلام در بحث معجزات چنین تقریر کرده اند که اکر بدعای پیغمبر مرده زنده شود و شهادت بر صدق نبوت آن پیغمبر دهد با تکذیب آن پیغمبر نباید معتبر نباشد بلکه معجزهٔ آن پیغمبر نفس احیای میت ست شهادت او را بموافقت دعوی نبوت و مخالفت آن دخلی نیست زیرا که میت ست چون زنده شد عقل و شعور و خیال و وهم انسانی که محل خطا و معرفت ست او را بهم رسیده حکم او حکم دیگر افراد انسان ست که شهادت آنها بکار نمی آید و اکر بادوری یا سنکی یا دروغی بدعای پیغمبر رنطق آمد و شهادت بر صدق دعوی نبوت داد معتبر ست و اکر تکذیب کرد نیز معتبر ست و ابانت شد دروغی مدعی نبوت بود ترک اهانت مسیلمهٔ کذاب و اخوان او زیرا که نطق جمادات و حیوانات از قبیل خیال و وهم نیست بلکه نطق غیبی ست احتمال صدق و کذب و سهو و نسیان کجا دارد پس موافق این قاعده باید که کفتهٔ مرده بعد از حیات محتمل صدق و کذب ماند که زور و تلبیس در کلام شیوهٔ انسان ست و کفتهٔ او در تعیین قاتل معتبر نشود تا اقرار قاتل در میان نباشد پس جواب صحیح آن ست که چون حق تعالی ابتدا را امر فرمود ذبح بقره و کفت که بزدن بعضی از اعضای او مرده زنده خواهد شد و از همان قاتل خبر خواهد داد پس در حقیقت شهادت بر صدق خبر این مرده بالخصوص نیز از جناب الهی ثابت شد لهذا بقول آن مرده قصاص کردن متعین شد و از همین جهت باقرار قاتل و مردهای دیگر را بران مرده قیاس نباید کرد که او منصوص الصدق بود و درین خبر بالخصوص والله اعلم

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جایز نیست بصورتیکه اقرار قاتل بدین این معجزه باهره و حالت هولناک متحقق شده و هو بعید غایة البعد ظن غالب آنست
کفایت میکند اقرار یکدو کس تا مقام اقرار توان داشت نموده باشد و در حدیث صحیح وارد شده که در زمان آنحضرت ع دختری را قصاص
کردند که سنگ در دست داشت و با او سنگ بهای جانی برآمده رفت یهودی یعنی او را در خرابه کشت و زیور او را ربود چون وارثان او را خبر شد
گفتند که آن دختر را با تفحص و تجسس دقیق در روباهی بود پیش آن حضرت ع آوردند آنحضرت ع فرمودند که نام اهل محله پیش او بگویند که فلانی
تا گفتند بالخلافی تا آنکه نام یهودی گرفتند او سر جنبانید که آری آنحضرت ع آن یهودی را طلبیده قصاص کردند و در بعض روایات آمده
که آن یهودی اقرار هم کرد پس مستدل شده که آن قاتل که حضرت موسی ع او را قصاص کرفتند نیز اقرار کرده باشد و در بعض روایات ذکر اقرار او
نا نوشته علی الحکم این مسئله در شریعت ما بدو دلالت و شریعت حضرت موسی ع نیز مطابق همین شریعت ست و در باب چنانچه توریت متقدم
آن مجمل ست اگر موده که کار قتل بمحاربت و سرقت و یا فتنه و شورش و در جایی اتفاق افتاده باشد و قاتل معلوم نشود نزد امام اعظم ع از اهل آن محله یا اهل آن
دیه که مقتول میان افتاده باشد یا دیه اقرب تر مقتول در صحرا باشد پنجاه کس صالح معتبر را قسم خواهد یا باید داد که نه ما کشته ایم این مقتول را و نه از قاتل او
خبر داریم اگر قسم خورند از تمام اهل آن محله یا آن دیه بهمه دیت باید گرفت و خلاص باید کرد و اگر از قسم خوردن ابا و ورزیدند آنها را در حبس باید
داشت تا قسم خورند قاتل را تحقیق کرده نشان دهند که این قدر جمع کثیر از یک محله یا یک دیه بی خبر نمی توانند ماند زیرا واقعه که در آن دیه یا در آن محله
واقع شده باشد و نزد امام شافعی ع تفصیل ست اگر تهمت قتل بر جماعه از آن محله یا دیه باشد باین نوع که ظن غالب حکم میکند که ایشان کشته باشند
مانند آن که جماعه در خانه یا در صحرا جمع شدند بعد ازان متفرق شدند و یکی را کشته کذا شتند یا اهل آن محله یا آن دیه باین مقتول عداوت داشتند و عداوت آنها
بالا و امر مشهور بود پس اولیای مقتول را باید گفت که تعین کرده نام یکی را ازان جماعه بگویند که فلانی قاتل این شخص ست و از بعض قسم خوردن
اینها ازمال آن شخص دیت باید داد تا قصاص نیست و امام مالک و امام احمد ع میگویند که اگر قتل عمد را مدعیان بقسم خوردن ثابت کرده باشند
قصاص باید گرفت و اگر تهمت نباشد پس لطور را امام اعظم ع از اهل آن محله یا آن دیه قسمها کرفته و دیت داده خلاص باید کرد والقصد عند الطحاوی
بعد از فرمودن ذبح بقره و زدن بعضی از اعضای او را میت و زنده شدن آن مرده و خبر دادن او بقاتل خود و باز مرده افتادنش بجای
بنی اسرائیل فرمود کذالک یحیی الله الموتی یعنی چنانچه این مرده را محض بقدرت خود بحضور شما زنده ساخت و کلام او را شنیدید همچنان
زنده خواهد کرد مردکان را نزدیک نفخ صور نه بسبب آن نفخ و نه بسبب دیگر از اسباب بلکه برای محض مجازات و اقامت عدل و اجرای قصاص فرمود که
در بنجا هم غیر از مس اعضای البقره مذبوحه ببدن میت هیچ سببی واقع نشده و ظاهر ست که مس میت بمیت سبب حیات نمی باشد آری چون عدل و انتقام از
قاتل منظور بود و مقتول را تشفی بدون آن حاصل نمی شد اراده الهی متعلق شد باینکه مرده را زنده فرموده از زبان او تعین قاتل و دعوی قصاص بگنانند و قاتل
را در عوض او حکم بکشتن فرماید و این معنی در آخرت برای اقامت عدل عام و انتقام از جمیع ظلام باعث قوی بر احیای اموات ست و یریکم آیاته
لعلکم تعقلون یعنی و می نماید خدا حق تعالی نشانهای قدرت و حکمت و عدالت خود تا باشد که شما بفهمید و باندیشید پس از جمله آیاتی که ازین قصه
روشن شده چند چیز کاربر آمدنی ست اول آنکه زدن اعضای میت بر اعضای میت دیگر چون موجب حصول حیات شد بالیقین معلوم شد
که مؤثر در ایجاد عالم همان ذات مسبب الاسباب ست دوم آنکه چون کسی خواهد که فیضی را از عالم غیب بر خود یا بر خاندان خود نازل کند پس
طریقش آنست که تقدیم ذبح و قربان و دیگر مبرات و خیرات نماید تا به برکت آن مطلب او حاصل شود سوم آنکه سخت گیری از طرف خود موجب
سخت گیری از جانب خداست و مسارعت در امتثال اوامر و نواهی الهی فی الفور موجب سهولت و آسانی و مقبولی هر آینده بیان را حق تعالی
مهر و لطف و رحمت خود میسازد بحکم تخلقوا باخلاق الله مراعات حال یتیمان و حفظ مال ایشان و استرباح تجارت آنها بر کافه خلائق
لازم ست پنجم آنکه هر که عیال خود را بر خدا کذاشت و مال خود را در حفظ و کلاءت الهی سپرد حق تعالی انتقام

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اورا نفع بخشید ششم آنکه بر تمرد دین و خدمت امر و پدر موجب نزول رحمت و برکت از جناب الهی است هفتم آنکه دانی که آن تقرب بخدا
جویند و از بذل آن ثواب جزیل خواهند باید که بهترین اموال باشد و نفیس ترین مرغوبات و بین محبت ترین آنها چنانچه فرمود که لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
و حق سبحانه و تعالی تا آید که لا عرو عیب دار نباشد هشتم آنکه بنی اسرائیل را تنبیه و عبرت شود که چون گوساله را بخدائی گرفتند و بعد از آن
تقدیم پیش آمد در عوض آن کشتن هفتاد هزار تن از خویشان و دوستان خود لازم افتاد و توبه ایشان صحیح شد و این نکته را در دین دانند که
بتحقیق می رسند و بحکم الهی فرج کردند موجب ظهور چنین خارقه عجیب گردید که مرده برسانیدن بعضی از اعضای او زنده شد تا بدانند
که گوساله پرستی بخلاف حکم الهی این وبال را دارد و کاوشی موافق حکم الهی بقصد تقرب بسوی او این برکت نمایان و نعم ما قیل
بیت ابی حکم شرع آب خوردن خطاست + وگرخون نهندی بریزی رواست و باقی ماند در جا سوم الی جواب طلب آن است
که ذکر کشتن عاقیل را که سرقصه بود چرا مقدم بر امر بذبح بقره نمود جواب آنست که حق تعالی چون امری نداشت جواب یعنی از این سوال بدین
تفسیر گذشته است تامل باید نمود و اما آنچه دیگر مفسران نوشته اند آنست که اگر چنین میگردند هیچ یک قصه شیخ و غرضی که منظور است حاصل نمیشد زیرا که
غرض از بیان این قصه در مقام اولا آنست که اسلاف شما حضرت موسی را در تبلیغ بعضی از احکام الهی که وجه حکمت آن در فهم ناقص ایشان نمی آمد
تهمت باستهزا و تمسخر کردند و باز در امتثال آن امر مقدس مبادرت و سرعت نکردند بلکه بارها بکج کاوی آغاز نهادند و این دلالت میکند
بر آنکه نزد ایشان وحی الهی را وقعی نبود و از فرموده حضرت موسی حسابی بر نداشتند و همین است داء عضال امم که نسبت با نبیای خود
ضعیف الاعتقاد میباشند و مصالح عقلیه را مقدم بر احکام شرعیه میسازند و ثانیا آن است که شما باین مرتبه قبیح الافعال واقع شده اید
که اسلاف شما در آن زمان قتل نفس محرمه کرده یک دیگر را متهم ساختید و در کتمان این واقعه کوشیدید حال آنکه وحی نازل میشد و پیغمبر
اولی العزم در میان آنها موجود بود پس تفریق این قصه بر هر دو غرض موافق ترتیب ضرور افتاد آری اینقدر تفاوت هست که از تفریق قصه هم
میرسد آنست که گفتی این دو واقعه یک قصه اند و قصه فهمیده در غلط افتد علاجش فرموده اند که ضمیر بعضها را راجع به بقره گردانیده گویا تصریح باتحاد
قصه نموده اند و الله تعالی اعلم باسرار کلامه و نیز در اینجا باید دانست که قاتل عمد و خطا هر دو در حرمان از میراث مقتول برابر اند باجماع علما اختلاف
دران است که اگر قاتل برحق باشد و مقتول بناحق باز هم حرمان میراث متحقق است یا نه امام اعظم رض می فرمایند اگر عادل باغی را بکشد یا رافع
سائل را بکشد محروم از میراث نمیگردد و امام شافعی رح میگویند که درین صورت هم محروم از میراث میشود که گناه و وزر ندارد این است ختم کلام
با بنی اسرائیل و رباب اعتیاد ایشان با نکار احکام الهی حالا میفرمایند که عجیب تر از حال شما این است که انچه موجب نرمی دلها و قبول نصیحت و
پند میشود در حق شما بالعکس سبب سختی دلها و نصیحت ناشنوائی گردید زیرا که شما در عهد حضرت موسی گاهی کفری ورزیدید و گاهی ایمان
می آوردید و گاهی عصیان می نمودید و گاهی توبه و ندامت میکردید و گاهی نقض عهد و میثاق از شما بوجود می آمد و گاهی قبول آن می نمودید
و تجدید آن و گاهی پیغمبر خود را میکشتید که اتخذتنا هزوا و گاهی انقیاد و اطاعت اخذ را آرزو میکردید که وانا ان شاء الله لمهتدون درین حالات
مختلفه و طبایع متلونه دلهای شما فی الجمله نرمی می داشت و قابل قبول پند و صلاح شنیدن نصیحت و خیر خواهی بود و مرض
شما هر چند صعب می شد تخفیف هم می پذیرفت و بحد سوء مزاج مستحکم نمی انجامید بعد و شش یعنی باز بعد از وقوع وقائع
مذکوره و مشاهده آیات باهره منظوره که هریک از انها در تعقل و تیقظ نسخه جامعه بود علی الخصوص دیدن احیای
میت در دنیا برای اثبات قصاص و اقامت عدل که دلیل واضح بر وجوب احیای اخروی برای مجازات می شد
قست قلوبکم یعنی سخت و درشت شد دلهای شما من بعد ذلک یعنی بعد ازین همه خوارق و آیات که سبب
نرمی دلها و قبول مواعظ و نصائح بود فهی یعنی پس آن دلها در سختی و درشتی کالحجارة یعنی مانند سنگ است

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نمانند آهن مذیرا که آهن را با آتش نرم توان کرد و دلهای شما با آتش تخویف و ترهیب ما یعاد نرم هم نمی شود کما قال قَسَتْ قُلُوبُهُمْ یعنی دلهای آن
دلها سخت تر از مدد سختی و در شتی از سنگ نیز پس قابل آن نیستند که آنها را بسنگ تشبیه داده شود چه وان مِنَ الْحِجَارَةِ یعنی و تحقیق
از جنس سنگ میباشد مانند که بهاکما یَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ یعنی چیزی که روان میشوند از ان نهرها و جویها چنانچه کوه سوالک و اشنا
باین طریق که بعضی اجزای آن کوه منقلب میشود بهوا از آب و هوای دیگر را از جواب بخود میکشند و آن هوا ی منجذوب را قوت
تبریدی که در آنهاست در سنگ خود آب میسازند یا باین طریق که ابخره بسیار در باطن زمین جمع میشوند و چون بسبب سنگلاخی
کوه ظاهر زمین نرم و مسام دار نمی باشد که از ان راه برآمده روند ناچار قوت تمام مدافعت میکنند اجزای صلبه ابخره را و بسبب این
حرکت آن ابخره آب میکردند و در اجزای کوه فرجهای واسع تشاد پیدا میشود و از ان فرجها سیلان و جریان نموده زمین را شق
کرده نهری میکردند یا باین طریق که بعضی از احجار بحکم روحانیتی که دارند قبول داعیهٔ حقانی که بوساطت انبیا با آنها میرسد نموده در احاله
و استحالهٔ هوا آب بهمان عمل میکنند که کوه میکرد و موجب جریان انها میشود چنانچه در حجر موسوی ع که بضرب عصا از ان چشمه ها جاری میشد
دیده شنیده اید وَاِنَّ مِنْهَا لَمَا یَشَّقَّقُ یعنی و تحقیق از جنس سنگ چیزی است که شکافته میشود بسبب مدافعت آب قوی البحری از عقب آن
فَیَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ یعنی پس می برآید از وی آب اگرچه ضعیف البحری باشد چنانچه در چشمه های ضعیفة البحریان که ابادهٔ آن از عقب سنگ
می آید در کوهستانها دیده میشود و فرق در صورت اول و این صورت بچند وجه است چنانچه از سوق تفسیر معلوم شد و عمدهٔ فروق آنست
که در ان جا خروق واسعه در مواضع مختلفه پیدا میشود و مادهٔ محتبسه درون کوه بصورت آب منقلب شده می برآید و در ین جا شکاف طولانی
قلیل العرض دیده بجا بسبب مدافعت مادهٔ از عقب حادث میکردد و مادهٔ مدافعه راه یافته ترشح میکند وَاِنَّ مِنْهَا لَمَا یَهْبِطُ یعنی و تحقیق از
جنس سنگ چیزی است که فرو می افتد از بالای کوه بپائین آن مِنْ خَشْیَةِ اللّٰهِ یعنی از بادتند عاصفه که از آثار قهر الهی است و سبب خشیت
و ترس است از ان جناب و دلهای شما نه نرم میشود چه جای آنکه آب شود و نمی شکافد که در ان پند و وعظ داخل شود چه جای آنکه اثر وعظ و پند را
راه دهد تا بجوارح و آلات برسند و نه از مرتبهٔ نخوت و تکبر و کبر خود فرو می افتد به تندباد حوادث و مصائب این است حال دلهای شما و
صفات قلبیهٔ شما وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ یعنی نیست خدا غافل از انچه بعمل می آرید از اعمال بدن و این صفات قلبیه و حالات درونی
خود را آن اعمال بر منصهٔ ظهور جلوه کرمیسازد پس هم دلهای شما و درونهٔ شما خراب است و هم اعمال و ظواهر شما بی حساب و میتوان
گفت که این است افعال و آثار سنگها که دلالت برفی الجملهٔ نرمی میکنند و نیست خدا غافل از اعمال و افعال شما که همه آثار قسوت و سختی است و اصلا
از نرمی نشانی نمیدهد باقی ماند در اینجا چند سخن بتحقیق طلب اول انکه سنگها را بصفت خشیت که بمعنی ترس است موصوف ساخته اند و
شک نیست که ترسیدن بدون حیات و دانش نمی شود و سنگ ازین هر دو صفت عاری است پس وصف آنها باین صفت چگونه راست
آید جواب انکه نزد اهل سنت و جماعت هر یک را از جمادات و حیوانات روحی است مجرد که تعبیر از ان بملکوت کل شئی در آیت فسبحان
الذی بیده ملکوت کل شئی فرموده اند و آن روح مجرد حی و شاعر و دراک است و صلوة و تسبیح هر جماد و حیوان که منطوق کلام الهی
است در آیات بسیار مثل کل قد علم صلوته و تسبیحه و ان من شئ الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم بهمان روح است لیکن آن
روح را علاقهٔ تدبیر و تصرف در ابدان آنها نیست و از اثر آن روح بتوسط روح حیوانی بر سد ملکه در تمام ارواح ملائکه که در ابدان خود بدون توسط روح حیوانی تصرف نمایند
این روح نیز بقوهٔ و شعشعان بر جسم خاص خود می ماند و در ان وقت از ان جسم افعال شنوا و اراده بری زند و این تعلق دائمی نیست تا موجب تکلیف و ثواب و عقاب
شوند و در عالم آخرت ظهور آثار این ارواح در ابدان خود دائمی خواهد شد و بهمین سبب شهادت خواهند داد و نطق خواهند نمود و اعضای
و ثمار بهشت اجابت ندای بهشتیان خواهند کرد و در ین نشات که حکم ارواح در ان غالب نیست بقوت نفس قدسیهٔ آن تعلق

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و بنا بر مشهور [illegible] این سنگ که اشجار و احجار و حیوانات تکلم با انبیا و بفرمودهٔ انبیا تکلم و نطق و ادای شهادت
و بابت و امثال [illegible] و قد یتواتر از ان از حضرات انبیاء معقول و مروی شده اند از انجمله آنکه آنحضرت ع بر کوه ثبیر تشریف داشتند
و کفار ان در تحبس آنحضرت بودند عرض کرد که یا رسول الله از بنجا فرود آئید مبادا بر پشت من شما را بگیرند و من شرمنده شوم و در صحیح مسلم
بروایت [illegible] از ابن مسعود است که فرمودند من میشناسم سنگی را در مکه که قبل از نبوت و بعثت بر من سلام میکرد و از
حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نیز تسلیم احجار مکه بر آنحضرت ع صحیح شده و در صحیحین بروایت انس بن مالک رض آمده که چون آنحضرت ع
را کفار دیدند نظر آه فرمودند که هذا جبل یحبنا و نحبه و در صحیحین بروایت ابو هریره و دیگر صحابه رض آمده که آنحضرت ع قصهٔ کاو
[illegible] و [illegible] می برد بنجاطر شما رسید بر وی سوار شد کاو گفت که ما را حق تعالی برای [illegible] نیافریده است
[illegible] ایم همچنین گوبات [illegible] حدیث شریف [illegible] و در صحیحین موجود و همچنین
[illegible] منعدد آمده که آنحضرت ع و حضرت ابوبکر و حضرت عثمان و حضرت علی و حضرت طلحه و حضرت زبیر
رض الله عنهم بر کوه حرا تشریف داشتند سنگهای آن کوه بحرکت نزلزله بجنبیدن گرفتند آنحضرت ع آن سنگ را لگد زد و فرمودند اهبط بإذن الله
[illegible] نبوت تو نیست مگر پیغمبر و صدیق و شهیدان و بحضور [illegible] آنحضرت [illegible] کوه ساکن شده و از کردن ستون حنانه [illegible]
[illegible] آنحضرت ع [illegible] مشهور است که محتاج ببیان نیست و گریه کردن آن ستون و سکوت او چون آنحضرت ع [illegible] بر گرفتند
و دلالت بر حیوة حیات و بینائی آیه لو اتزلنا هذا القرآن [illegible] بر این دلالت دارد حاشا ما معشر عامهٔ جنسیهٔ اهل الله است آیات
[illegible] و [illegible] بر [illegible] مزالق لاقدام الواصلین الباهرة تا آنکه از این دلایل بر قطع کفار و فجار سنگدل
[illegible] سنگ اوامر الهی را بجای آرند و زود می ترسند و شما اوامر را بجا نمی آرید و از نمی ترسید پس محل خفاست زیرا
الهامات جبلیه و مقتضیات طبعیه [illegible] و اشجار و احجار را و امر نواهی شرعیه و تکلیفات را قبول نمودن
و احجار و شجار و جمادات کی ثابت [illegible] و بسبب عدم قبول آن ایشان را از سنگ سخت تر توان
گفت چونکه آنکه الهامات جبلیه [illegible] و فجار سنگدل مشترک ست لیکن ترک احجار و امتثال آنها بین
قدر کافی و بسنده ست زیرا که [illegible] ما دون ست و فجار سنگدل را قبول آن دواعی و الهامات اصلا بجوی نمی ارزد
زیرا که کمال انسان موقوف است الهام ناموسی و بر اجرای احکام تکلیفیه ست که بواسطهٔ رسولان و وارثان آنها میرسد پس جمادات
ست بحد کمال خود میرسند و انقیاد الهامی که خود ایشان ست می نمایند و فجار سنگدل بحد کمال خود نمیرسند و انقیاد الها
که در حق ایشان ست نمیکنند پس در سختی و سنگی از سنگ سخت تر شدند و این بشارت است که کونید امثال تا بستان کرم تر از زمستان است
یعنی گرمی تابستان در شدت و کمال زیادتر از سردی زمستان ست که مقتضای آن موسم ست سوم آنکه در مقام مفاصلهٔ قلوب کفار
سنگدل و احجار سه قسم از سنگها را یاد فرموده اند حال آنکه ذکر یک قسم هم در این معنی کافی بود و این اطناب را چه وجه ست جواب
آنکه ذکر سه قسم از سنگ اشاره ست بمعرفت سلوکیه زیرا که نزد اهل سلوک قلوب بر چهار مرتبه اند اول قلبی که در نور الهی مستغرق
شود و نابود گردد و در بحر علمی مستهلک و فانی و از ان قلبی انها معرفت میجوشد و سبب حیات دلهای مسترشدان
و مستفیضان میگردد و این قلب از قلوب اهل الله و سابقین ست و قلب دوم قلبی ست که از دریای علم سیراب شده با
نفع خلائق گشته و این قلب از قلوب علمای راسخین ست سوم قلبی که بانقیاد و استسلام و اطاعت موصوف ست
این قلب از قلوب [illegible] و پرستندگان ست و از بای احوال سنگ آنست که مبسوط مرجمه [illegible] انبیا حکم

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

طبعی اکه حق تعالی بر وحاکم ساخته است وآن میل مرکوست علی الاستقامت وچون ازین حد ترقی میکند آب را بالا میبرد وسام
ضیقه بسبب لطافت شکافت جوهراو در وپیدامی شوند که ازان راه تریح آب ممکن میشود بازچون ازین حد هم ترقی میکند قوت اهاله وسحاب
هوا آب در وی حادث میکرد و منشا انهار می شود چهارم قلب غیر متاثر که بجهت کمال مرد و تجربه بی خوف وخشیه مابین فتحه
بقبول فیض علمی موصوف نمی شود و تن باطاعت نمیدهد و این قسم اقلوب کفار و فجارست وهیچ چیز از جواهر محسوسه واشیای سلبیه
قلب مشابهت ندارد و در حدیث شریف وارد است که آنچه مراخدای تعالی از هدایت وعلم داده است مثل باران بسیار که بر
بارید پس از جمله آن زمین قطعه بود پاک و پاکیزه و نرم آب را فرو برد و گیاه و هیمه بسیار را بر آورد و بسبب آن نفع عام متحقق شد
و قطعه دیگر بود سخت و نشیب آب را در خود جمع کرد و نگهداشت و ازان هم نفعی مالی بمردم رسید که آب خورد و زراعات خود را
آب دادند و مواشی خود را سیر کردند قطعه دیگر بود که شور زار هموار است نه آب در وی قرار میرود و نه در ان آب جمع شده
بماند پس کسی باید یا هیچ گیاه را نروياند و همین ست مثال کسی که هدایت را قبول کرد و خود هم علم حاصل کرد و دیگران را هم تعلیم
نمود و مثال کسی که سر بر این سو برنداشت و هیچ چه تمتع نگرفت و بعضی از مفسرین بآن رفته اند که این هر سه قسم سنگ اشاره است
بآن دواعی آنهیه که بحکم غیب راجبار ظهور کرده انفس و ان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار اشاره است بآن سنگ دلها که
عصای موسوی منجر انهار جاریه و منبع عیون اثنی عشر میگشت وان منها لما یشقق فیخرج منه الماء اشاره است بآن سنگ
که از اسد سیل عرم ساخته بودند بحکم الهی شکافته شد آب آن سیل را راه داده تا ملک سبا را خراب کرد وان منها لما یهبط من خشیة
الله اشاره است بسنگ سجیل که از جو آسمان بحکم الهی افتاد و قوم لوط ع را زیر و زبر کرد چهارم آنکه کلمه او برای سنگ
علام الغیوب چه جای سنگ ست جوابش آنکه کلمه او در اینجا برای سنگ نیست بلکه برای تخییر ست یعنی سامع حال ایشان مخیر
باصل قساوت ایشان کرده و حال ایشان را بسنگ تشبیه میدهد در مرتبه قساوت ایشان خود کرده و آن را بالاتر از قساوت سنگ
این تشبیه را بگذارد و عنان کلام را بجواب ترجیح و تفضیل معطوف سازد و آنرا بگویند که تخییر در اشارات می باشد نه در اخبار کوته دانست
نیز ضمنی لازم ست چنانچه در خبر در انشاء نیز لاحق احیانا بلغنا باقتضای مقام نظر بحال آن لازم ضمنی می نمایند در مراعات
که لایق بآن حال است میگفتند چنانچه آنکه اسوه چرا گفتند حال آنکه بنای اسم تفضیل مکرر و قسی می تقسی انستند لفت بلغا اشد واکثر و ازید مانند آن بسی
می خواهند که بنای افعل التفضیل را بجا مکان نشود چون الوان و عیوب جوابش آنکه دلالت اقسی بر زیادت قساوت دلالت اجمالی ست و دلالت
اشد قسوة دلالت تفصیلی و درین مقام دلالت تفصیلی برای بیان شناعت حال ایشان با وضع ما یمکن من التعبیرات منظور افتاد و فرق در میان دلالت اقسی و
قسوة فرقی ست دقیق و آن آنست که اقسی افراط قسوه دلالت میکند خواه از حیثیت کیفیت باشد یا از حیثیت کمیت و اشد قسوه نامبرده
کیفیت دلالت میکند منظور هم افاده همین ست و ازینجا معلوم شد که هرگاه افاده افراط کمیت فعلی منظور افتد اکثر و ازید باید گفت و هرگاه منظور افاده
افراط کیفیت باشد اشد و اقوی باید گفت و افعل التفضیل اعم ست ازین هر دو و محتمل افراط کیفی و کمی ست مقام حال و جای سیاق
منظور باشد نه تصریح بیکی از خصوصین مذکورین ششم آنکه وان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار تا آخر کلام ظاهرا بیان حالت دلهای سنگی
ست زیرا که مشبه بالحجار همان دلهاست نه دلهای نرم آری کافرانی که کلام و تخاطب بنها از مراتب قسوه با علی و منتهی رسیده
اند و از سائر دلهای قاسیه ترقی کرده اند و بهمین سبب تشبیه دلهای آنها بحجاره نمی شد پس این هر سه صفت را قلوب
قاسیه تصور باید کرد نه در قلوب صافیه چنانچه سائوکنشت نقلا عن اهل السماوات جوابش آنکه مراتب قلوب و قسوه
هم مختلف ست بعضی از نها منبع انهار میشوند و القلوب کسانیست که قرون در قرون و دهور در دهور آلات شهوات الله اند و بسبب تین کثیف بی انوار روح از ان عاطل و بعضی از ایشان بعضی

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خوارق عادات مشتمل کرامات صادر میشود چنانچه زلابین هند را و بعضی از انها آب علوم غیبیه را راه میدهند و ممزآن علوم واقع میشوند و آن تقلب کسانی است که فرق بعض عجب بشریه نموده پرتوی از عالم روح و ملکوت را فراگرفته اند و بعضی آیات الهی و معانی متعلقه آن عالم را بشیاطین نسبت داده چنانچه حکمای اشراقیین را و بعضی از انها بخوف و خشیت الهی متصف میگردند و آن تقلب کسانی است که بسبب تقلب بعضی از امور من[illegible] عجب بر ایشان بطریق انعکاس کیفیتی از کیفیات آن عالم شده لبرز آن کیفیت کشته خوف و خشیت بهم رسانیده اند و این مراتب مشترک است در مسلمین و کافرین اما توجه بعالم غیب و اشتغال بریاضات و عبادات و تصفیه و جمع ضرور است و لهذا افراق هر دین و هر مشرب ازین امور محروم مطلق اند که اهل غفلت و غرور اند و سری بآن سمت برنداشته فرق این است که این مراتب در میان مسلمین موید بنور ایمان شده موجب قبول و ترقی درجات و مرضی بودن در ملأ اعلی میگردند و در کفار موید بنور ایمان نمیشوند و موجب قبول و رضامندی ملأ اعلی نمیگردند آری انچه مخصوص باهل اسلام است رسوخ قدم در مرتبه تشریع و تحصیل رضای ملأ اعلی و فیضان انوار آن عالم است نه فیضان انوار روحیه بسبب تصفیه ترک لذائذ و تجرد از علائق و نعم هائل **بیت** صفا باجنت باطن نیز کاهی جمع میکردد + بر و بالوحه راچون دردنشیند تماشا کن + القصه چون از سرزنش بنی اسرائیل بتذکیر حالات اسلاف ایشان که دمبدم در تعدی و تکبری افزودند و هر قدر نعمتهای الهی و معجزات نبوی میدیدند کفران و ناسپاسی و تهمت و بی اعتمادی ایشان بر احکام شرعیه زیاده تر میشد فارغ شدند حالا مسلمانان را خطاب مینمایند که ای مسلمانان شما میدانید این قساوت را از ایشان که هر قدر دلائل بسیار را بر ایشان قائم کرده میشد ایشان در کفر و استکبار دور و دور میرفتند باز ایشان را به پند و نصیحت میخواهید که بر سر راه آرید فَتَطْمَعُونَ اَنْ یُؤْمِنُوا لَکُمْ یعنی پس طمع دارید بر انکه ایمان خواهند آورد این بقیه ایشان که در زمان شما هستند بدلائل شما و پند و نصیحت شما وَقَدْ کَانَ فَرِیْقٌ مِّنْهُمْ یعنی و حال انکه بوده است یک فرقه از ایشان در زمان کذشته که هنوز پیغمبر شما مبعوث نشده بود و طالب ریاست انها کذشته و حکم المعاصر حکم الاصل المنافرة هیچ و بسبب نفرت از و بهم رسیده و تعصب سخن پروری و جانب داری که در وقت مناظره اهل علم ظاهری را لاحق نشده و با وصف این همه یَسْمَعُوْنَ کَلَامَ اللّٰهِ یعنی می شنیدند کلام خدا را در توریت که دلالت بر صدق پیغمبر شما و درستی دین شما و فور فضائل و کرامات شما میکرد ثُمَّ یُحَرِّفُوْنَهٗ یعنی باز تحریف میکردند آن کلام را کاهی تغییر لفظی چنانچه بجای ابیض که در بیان شمائل پیغمبر شما بود آدم ساختند بجای ربعة مائلا الی الطول طوالا نوشتند و کاهی بتاویل فاسد چنانچه فضائل و کرامات امت مصطفوی را و صلاح و خوبی اوضاع ایشان را که در توریت و زبور منصوص است حمل بر انتظام امور دنیوی و موافقت تدبیر ایشان با تقدیر و تسلط و غلبه و اقبال ظاهری نمودند مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوْهُ یعنی بعد از انکه فهمیده بودند لفظ و معنی آن کلام را زیرا که اکر ایشان را در شنیدن لفظ آن کلام شبهه ی افتاد و بجای لفظی لفظ دیکری فهمیدند یا در معنی آن خطا میشد که معنی غیر مراد را از ان لفظ می فهمیدند البته معذور میشدند لیکن اینها بعد از فهمیدن و سنجیدن لفظی دیکر آوردند که اصلا آن لفظ شبیه بلفظ توریت نبود یا معنی دیکر بر میکشیدند که اصلا آن لفظ بر ان دلالت نداشت وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ یعنی و ایشان میدانستند در وقت تحریف نیز که این لفظ غیر لفظ توریت است یا این معنی اصلا مراد الهی نیست پس هیچ وجه درین تحریف معذور نبودند زیرا که عذر در تحریف کلام بهین دو وجه می تواند شد یا در وقت شنیدن کلام لفظ و معنی را نیک نفهمد یا در وقت نقل آن کلام لفظ و معنی از خاطر او میرود و ایشان را ازین دو عذر کی هم نبود پس ایشان مورد همان مثل شدند که شخصی در هجو نویسنده کفته است که یسمع غیر ما یقال له ویفهم غیر ما یسمع ویکتب غیر ما یفهم ویقرء غیر ما یکتب و یترجو غیر ما یقرء و محتمل است که چون چنین باشد و ایشان میدانستند که در تحریف کلام الهی چه قسم غضب شدید خدا را مستحق می شوند و کار بدرا بدو انستن و باز مرتکب آن شدن زشت تر است از انکه بداند و مرتکب شود و در روایات آمده که چون حضرت موسی برای تصدیق احکام توریت جماعت را

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از بنی اسرائیل که بنشاد کنن و مذ همراه خود بردند و آنها بموسطه امر و نهی الهی را شنیدند مذ و باز در لشکر و قوم خود آمدند گفتند که ما از کلام این هم شنیده بودیم که ان استطعتم ان تفعلوا هذه الاشیاء فافعلوا و ان لم تفعلوا فلا باس پس این الفاظ را الذ طرف خود آنرا و مذ و کلامی را که شنیده بودند از ایجاب بیرون محرف ساختند و مراد از این فریق که در این آیت مذکور است همان گروه است با شما از این مردم که در زمان شما هستند بسبب معاصرت کمال منافرت با شما دارند و در تقلید اسلاف خود بغایت سرگرم است که بپند و نصیحت شما ایمان آرند و اگر بخاطر شما برسد که این فعل از اسلاف ایشان بوقوع آمده بود معاصران ما از آن چه مینشنند زیرا که بخصوصه اقرار بایمان ننمایند بلکه تحریف اسلاف خود را بزبان خود اظهار میکنند پس ایشان را در این اظهار صادق ندانید و ایمان ایشان را باور نکنید زیرا که ایشان خیلی در کتمان مبالغه دارند و کسیکه از ایشان اظهار ایمان یا تحریف اسلاف خود میکند او را در خلوت بشدت ملامت میکنند و شاهد این سخن آن است که جماعت از ایشان وَاِذَا لَقُوا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا قَالُوْٓا اٰمَنَّا یعنی و چون ملاقات میکنند با مومنان میگویند که ما ایمان آورده ایم بدین شما و در دل تصدیق این دین داریم لیکن بظاهر نمی توانیم که ترک دین پدران خود کنیم زیرا که از اقارب و بزرگان خود تبرسیم و نیز باین سبب ظاهر متمسک باحکام توریت ایم وَاِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ اِلٰی بَعْضٍ یعنی و چون خلوت میکنند بعض ایشان که پوشنده نعت این پیغمبر و صحت این دین اند فرقه بسوی بعض دیگر که از زمان ایشان جسته جسته اظهار تحریف اسلاف خود و وجود نعت این پیغمبر و صحت دین او ظاهر میشود و در مجلس خلوت کسی از زمره مسلمانان نمیباشد قَالُوْٓا میگویند پوشندگان ظاهر کنندگان را اَتُحَدِّثُوْنَهُمْ یعنی آیا سخن می کنید شما با مسلمانان بِمَا فَتَحَ اللّٰهُ عَلَیْكُمْ یعنی بآنچه گشاده است خدای تعالی بر شما از خزائن علم خود در توریت و زبور و دیگر صحائف انبیای پیشین و دلالت میکند بر تعظیم این پیغمبر چه صفت رسالت او و بیان اهبت و جلالت او و فضائل امت او و میثاقی و عهدی که از شما گرفته اند به قبول احکام او و نصرت دین او لِیُحَآجُّوْكُمْ بِهٖ یعنی تا انجام کار این باشد که این مسلمانان بحجت دست آویز با شما مقابله کنند و شما را خجل سازند عِنْدَ رَبِّكُمْ یعنی نزدیک پروردگار شما که از هر کسی طلب حجت و دست آویز خواهد کرد آیا یعنی آیا شما ایشان را از طرف خود تلقین حجت میکنید بر خود وَلَا تَعْقِلُوْنَ یعنی پس نمی فهمید که آل این کار چیست و در این سخنان سرسری شما دست آویز محکم خواهد بود و در بخا باید دانست که اکثر مفسرین در معنی عند ربکم تردد بسیار کرده اند و تاویلات دور از کار نموده بنا بر آنکه اگر ایشان را خوف فضیحت بحضور پروردگار خود در روز قیامت باعث بر این کلام می بود پس جهی نداشت زیرا که حق تعالی جمیع حجت ها و دلیلها و دست آویزها را سپید انداز ترک اظهار چه قسم این خوف دفع میشد لیکن تحقیق آن است که منظور ایشان از انکار آن بود که اگر ما نیز بزبان خود اقرار کنیم که این پیغمبر و این دین بر حق است موجب مزید فضیحت و رسوائی در روز قیامت در محضر اولین و آخرین میشود رب العالمین خواهد شد و تا وقتیکه خود اقرار نکرده ایم محض علم حاکم بحجج و دلائل آنقدر موجب فضیحت و رسوائی نیست چنانچه در محاکمات و مخاصمات دنیوی نیز به تجربه رسیده است که اگر شخصی بزبان خود بحجتی کسی اقرار کند یا دست آویز نوشته دهد و باز بحضور حاکم انکار نماید خیلی رسوا میشود و اگر خود حاکم آن حق را سپید انداز بزبان شاهدان دیگر ان حق ثابت میشود منکر را چندان محل فضیحت و رسوائی نمیکرد و کسانیکه ازین تفرقه غافل انکاهی عند ربکم را بمعنی فی کتاب ربکم میسازند و کاهی بمعنی فی حکم ربکم و کاهی بمعنی بینکم و بین ربکم این همه تاویلات بعیده و محتملات غیر سدیده است چنانچه ظاهر است و شاهد بعد این تاویلات آنست که حق تعالی در مقام انکار بر این کار انکار میفرماید که آیا یعنی آیا گمان میکنید که اگر ایشان این چیزها را خواهند پوشید شما را بر ایشان حجتی نخواهد بود یا خدا را دست آویزی برای مواخذه ایشان بهم نخواهد رسید وَمَا یُعْلِنُوْنَ یعنی و نمیدانند که خدا میداند آنچه پوشیده میدارند و آنچه آشکارا میکنند یعنی که حق تعالی میداند هر چیزی را که پنهان میکنند و هر چیزی را که اعلان مینمایند پس امید است که همه حجتهای ایشان در نزد مسلمانان ظاهر باید که خلاف ظاهر است آویز شما و خلاف کتاب ایشان موجود است

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بان دست آویز ایشان را ملزم کنید و نیز چون حق تعالی دانای نهان و آشکارست پس این انکار پوشیدهٔ ایشان را که در خلوت از انبیا
بر اظهار کنندگان می نمایند نیز بر شما ظاهر فرمود تا دست آویز عام بدست شما افتاد زیرا که تا وقتیکه ایشان در خلوت انکار نکرده
بودند فقط از زبان اظهار کنندگان اظهار واقع شده بود و بس و درین انکار از زبان ایشان هم اظهار واقع شد پس همه اظهار کرده برگردید
بانان بجای گفتن شد که شما همه اقرار داشتید جمعی از شما بخلوت و جمعی از شما بخلوت پس این انکار ایشان موجب بد فضیحت و
رسوائی شد پس مثال ایشان درین انکار مثال همان ابله است که قومن المطر و وقف تحت المیزاب این ست حال علمای ایشان که بزعم خود
در کتاب دانی و دانشمندی خیلے قدم راسخ دارند و بسبب بلادت مفرطه نمی فهمند که چون معامله با خداست اظهار و اخفا
یکسانست وَمِنْهُمْ اُمِّیُّوْنَ یعنی و بعضی از ایشان امیانند که اصلا نوشتن و خواندن ندانند و چنانچه از مادرزاده اند همان قسم هستند
ولهذا انهارا نسبت بمادر کرده میشود و می گفته می آید گویا ایشان پسر مادرند فقط پدر ندارند والا ایشانرا تربیت میکرد و نوشتن و
خواندن می آموخت حالت ایشان این ست که لَا یَعْلَمُوْنَ الْکِتٰبَ یعنی هیچ نمیدانند کتاب را نه لفظا و را می شناسند و نه معنی او را یعنی
فهمند و با وصف این همه خود را اهل کتاب میگویند اِلَّآ اَمَانِیَّ ۔ یعنی مگر آرزوهای چند که از تحریف کنندگان کتاب شنیده اند و آنها را
موافق خواهش دلی خود یافته خاطر نشین ساخته اند و بزعم خود آن آرزوها را خلاصهٔ مضمون کتاب انگاشته خورسند میشوند که مالب
لباب کتاب را گرفته ایم از جمله آن آرزوها یکی آن ست که باعث تعالی سوای علاقهٔ بندگی و مخلوقی که سائر الناس دارند علاقه دیگر متحقر
ست که ما محبوب و پسندیدهٔ او ییم پس هرگناهیکه از ما سرزد شود حق تعالی بسبب فرط محبت از ما در میگذراند و دوم آنست که اباواجداد
ما پیغمبران عالی قدر گذشته اند و نزد خدا وجاهتی پیدا کرده که مرضی او را تبدیل می توانند کرد اگر بالفرض با ما مواخذهٔ گناهان هم خواهند شد
پدران ما را بیجد و کد خلاص خواهند کنانید سوم آنکه فرقهٔ یهود را هرچند اکفر کفار باشند غیر از هفت روز یا چهل روز در عذاب نخواهند شد
چهارم آنکه شریعت یهود تا قیام قیامت واجب العمل ست و منسوخ شدنی نیست پنجم آنکه استعداد نبوت و رسالت منحصر در خاندان بنی
اسرائیل ست دیگری را هرگز لیاقت این کار نیست چنانچه عوام وجهال سرادر خاندانهای قدیمهٔ سلطنت ملک خود همین اعتقاد ست و
علی هذا القیاس اکاذیب بسیاری را ازین قبیل تقلید محکم معتقد ند لیکن با این اعتقاد تقلیدی که از علمای سوء خود کرفته اند از کفر خلاص نمیشوند
و معذور نمیکردند زیرا که ایشان میدانند که علمای ما در دروغ گویانند چون در معاملات دنیوی دروغ گوئی و رشوت گیری ایشانرا
تجربه میکنند پس ایشان را بگفتهٔ علمای خود یقین حاصل نیست تا معذور باشند وَاِنْ هُمْ اِلَّا یَظُنُّوْنَ ۔ یعنی و نیستند ایشان مگر که گمان موی
میکنند و اعتقاد ایشان نمیرسد مگر بحد ظن راجح که در اصول دین آن را اعتبار نیست پس علمای ایشان و جاهلان ایشان هردو در گمراهی و
وزر و وبال برابرند زیرا که بر عالم فرض ست که موافق علم خود عمل نماید و از دروغ گفتن و تحریف کتاب کردن احتراز کند و بر عامی فرض ست
که بر تقلید ظن اکتفا نکند بلکه تحصیل یقین را قصد نماید آری فرق این ست که عذاب جاهلان بعذاب آن عالمان که ایشانرا گمراه کرده اند
نمیرسد زیرا که عذاب جاهلان محض بر گمراهی ست و عذاب آن عالمان بر گمراهی و گمراه کردن ست فَوَیْلٌ یعنی پس سخت بدحالست لِّلَّذِیْنَ
یَکْتُبُوْنَ الْکِتٰبَ بِاَیْدِیْهِمْ یعنی آن عالمان بد را که می نویسند کتاب محرف را بدستهای خود و دیده و دانسته که این عمل دست
ماست و افزودن لفظ بایدیهم برای بیان زیادتی قبح فعل ایشانست زیرا که اگر نقل نسخهٔ محرفه از کتاب که قبل از زمان ایشان کسی تحریف کرده
نوشته بود از راه نادانی و بی اطلاعی میکردند آن قدر مستحق وبال نمی شدند اینها خود بدست خود ابتدای کلام محرف را در کتاب مینویسند
ثُمَّ یَقُوْلُوْنَ هٰذَا یعنی باز می گویند که این نوشتهٔ ما همان ست نازل شده مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ یعنی از نزد یک خدا پس بدو وجه مرتکب گناه
عظیم می شوند اول آنکه کلام محرف را در کتاب می نویسند که محض نوشتن آن گناه کبیرست زیرا که آن نوشته اگر بدست کسی نیفتد آن همه کلام الله

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

انکار و کراهت شنوکو ایشان نکفته باشند که این کلام خداست و از نیست که تفسیر و ترجمه و عدد آیات و محل نزول سوره‌ها را و علامات وقف و ربع و نصف و ثلث و خمس و اسباع قرآن نوشتن بوجهی که امتیاز ظاهر نباشد حرام ست دوم آنکه بعد از نوشتن آن محرف را نسبت بخدا میکنند و میکویند که کلام الهی ست که صریح افترا بر خداست باز ایشان بوجهی دیکر نیز و رین نوشت و خواند مرتکب کناه عظیم میشوند زیرا که این همه بی ایمانی نمی کنند مکر لیشتروا به ثمنا قلیلا یعنی تا خرید کنند بسبب آن کفتن و نوشتن بهای اندک را زیرا که ایشان را ازین تحریف خاطرداری ریاست و اعتبار و جاه دنیاوی خود منظور میشد یا کرفتن رشوت از جهال که موافق مطلب آنها از کتاب روایات نوشته میدادند و این کمال شقاوت ست که نفع حقیر زایل را بر اجر عظیم دایم میکزکنند فویل لهم مما کتبت ایدیهم یعنی پس سخت بدحال ست ایشان را از جهت آنچه نوشته کذاشته ست دستهای ایشان و ویل لهم مما یکسبون یعنی و سخت بدحال ست ایشان را از جهت آنچه کسب میکنند باین نوشتن و کفتن که رشوت و نیوی ست و اندک و زایل باقی ماند و ینجا چند سخن تحقیق طلب اول آنکه ویل در لغت عرب کلمه ایست که بر مصیبت زده میکویند و دلالت بر بد حالی او میکند کویا کوینده این کلمه را چنین منظور میباشد که این مصیبت زده از ان مصیبت خلاص نشود و زیاده ترکرفتار کردد و ویح و ویس نیز همین قسم بر مصیبت زده استعمال میکنند لیکن منظور ترحم و استدعای خلاص آن مصیبت زده از مصیبت میشود و ویب مرادف ویل ست استعمال او نیز در مقام بدخواهی ست ابو نعیم در کتاب دلائل النبوة از امیر المؤمنین حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه روایت میکند الویح والویل بابان فاما الویح فباب رحمة واما الویل فباب عذاب و ابراهیم عربی در فوائد خود از ام المؤمنین حضرت عائشه صدیقه رض روایت کرده است که روزی آن حضرت ع با من خطاب کلام بود ندمرا ویحک کفتند من بسیار اضطراب کردم و تکدل شدم فرمود که ای سرخک و یحک و یسک رحمت ستا زین تکدل مشو و لیکن از ویل تکمل شو با جمله این کلمه در کلام الله در حق بعضی از فرق کفره و فجره وارد شده روز قیامت ایفای این وعید رنکارنک ظهور خواهد کرد در حق یهود و محرفان کتاب بصورت کوهی از آتش نمودار شده بر ایشان خواهد افتاد و پاش پاش خواهد کرد و چنانچه ایشان کتاب الله را تحریف خود پاش پاش و از هم جدا کردند و در حق دیکر کافران ستمکر بصورت غاری نمودار خواهد شد و آن کافر را در قعر او خواهد انداخت و عوض تکبر و بلند پروازی او در حق چود هریان بی دین که بر فرقه خود ظلم و ستم میکنند بصورت سنکی ظاهر خواهد شد و اینها را تکلیف بالا رفتن و فرود آمدن ازان سنک که نهایت سوزان خواهد بود خواهند داد و در حق دیکر فساق خصوصا شراب خواران را بصورت جوی دان ظاهر خواهد شد که رنکش بوی دوزخیان دران روان ست و اینها را تکلیف نوشیدن او خواهند داد و امام احمد و ترمذی و ابن ابی الدنیا و ابو یعلی و طبرانی و ابن حبان در صحیح خود و حاکم در مستدرک و بیهقی در کتاب البعث بروایت ابو سعید خدری و غیره رض آورده اند که آن حضرت ع فرموده اند که ویل نام وادیست در جهنم که کافران دران خواهند افکند و تا چهل سال دران خواهند رفت که هنوز بقعر نرسیده و این جز برای حضرت امیر المؤمنین عثمان رض در تفسیر فویل لهم مما کتبت ایدیهم نقل کرده که آن حضرت ع فرموده اند که ویل کوهی ست از آتش و آن چنان کوه ست که اکر افتاد بر بهود زیرا که ایشان تحریف کرده اند توریت را و زیاده و نقصان بعمل آورده اند کلام الهی و نیز از ابن مردویه از سعد بن ابی وقاص رض روایت کرده که آن حضرت ع فرموده اند که در دوزخ سنکی ست بزرک آشین او را ویل می نامند چود هریان بی دین و جماعت داران بی ایمان را بران سنک صعود و نزول خواهند فرمود و طبرانی و بیهقی در کتاب البعث از ابن مسعود و ابن ابی حاتم از نعمان بن بشیر رض روایت کرده اند که ویل نام ناله ایست در دوزخ که در ان ریم و زرداب دوزخیان جاریست و در حدیث صحیحین وارد ست که هر که در شراب خوارکی میرد بی توبه بزنده شدن که او را از عصاره ابدان دوزخیان بنوشاند و عبد الله بن مبارک در کتاب الزهد و بیهقی در کتاب البعث از عطاء بن یسار روایت کرده اند که ویل نام ناله ایست در دوزخ که اکر کوه های دنیا را دران بیندازند کداخته آب شوند بسبب شدت کرمی او و دوم آنکه چون منظور درین کلام بیان زیادتی عذاب محرفین بر عذاب امیین بود پس می بایستی که جمیع جهات زیادتی را که

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جهت مذکور است ذکر میفرمودند در بیان وجهت که مما کتبت ایدیهم و مما یکسبون است چرا اکتفا نمودند و یقولون من عندالله را چرا اسقاط فرمودند جواب آنکه نوشتن کلام محرف در کتاب محض بدعت همین بود که نزد جاهلان بگویند هذا من عندالله و مقصود آن کردن و شتافتن پرده از این حرکت بی برکت همین گفتار نابکار بود و الا نچه بر محض نوشتن بی گفتن مترتب میشد که مبادا دیگری را تلبیس واقع شود و در خیال ایشان نبود مفسده آن داشتند و نه هنوز مترتب شده بود و نه قطعی الوقوع بود و بنا بر آن این نوشتن و گفتن را یک گناه اعتبار کردند و تعبیر از آن بجزو اول نوشتن بود و اختیار نمودند زیرا که چون به بیت این گفتن نوشته بودند گویا گفته فارغ شدند پس ذکر این نوشتن حاجت ذکر گفتن نداشت سوم آنکه ظاهر مناسب چنان مینمود که فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون میفرمودند و اگر حکایت حال ما نسیحیت استحضار آن حال شنیع منظور کرده مضارع را بجای ماضی آوردند پس هر وجه همین مناسب بود میبایستی گفت فویل لهم مما یکتبون بایدیهم و ویل لهم مما یکسبون چنانچه در صدر آیه همین قسم فرمودند وجه آنکه چون کتابت ایشان یکبار شده برفت و آن کلام محرف را در یک نسخه نوشته گذاشتند تعبیر از آن بماضی مناسب نمود و رشوت گیری ایشان انقضاء نداشت بلکه هر بار که طالب آن مضمون پیش ایشان می آمد از همان نسخه محرفه نشان میدادند پس تعبیر از آن بصیغه مضارع که دلالت بر استمرار تجددی میکند ضرور شد و معمول محرفین کتب و حلیان و ملبسان فراین و پردازان نجات و مهرگنان دعا باز همین است که تمیار این چیزها را درست کرده میگذارند و عند الحاجة بآن اخذ و جر مینمایند چهارم آنکه در صدر آیت فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم واقع شده پس تکرار آن مضمون در آخرش چرا فرمودند جواب آنکه مدلول صدر آیت غیر مدلول آخر است بدو جهت اول آنکه از صدر آیه چنین معلوم میشود که کسانیکه موصوف باین صفات اند حال بدارند و این معلوم نمیشود که این صفات هم در بدی حال ایشان دخلی دارد یا نه چه محتمل است که ذکر این صفات محض برای علامت و تعریف باشد چنانچه در یلتقط اعطه بعض ما صاحب الثوب الاحمر و از آخر آیه دخل این صفات در بدی حال آنها معلوم شد دوم آنکه اگر موافق قاعده تعلیق الحکم بالوصف یشعر بعلیته له دخل این صفات را از صدر آیه هم فهمیده شود لیکن دخل مجموع صفات در بدی حال ایشان فهمیده خواهد شد و دخل هر صفت فرادی فرادی و مزید عقوبت و عذاب ایشان از جهتین بر عذاب ایشان فهمیده نمی شود و مکرر از آخر آیه که مقابل هر جهت کلمه ویل را آورده اند پنجم آنکه بعضی از ظاهریین مفسرین سلف بظاهر سیاق این آیه که ذکر تحریف و افترا و ثمن قلیل که از کدام جنس است و بر کدام چیز است بعوض کاغذ و سیاهی و قلم و محنت کتابت است یا عوض مضمون و حکم مستنبط آن در آیت موجود نیست تمسک کرده قائل بحرمت بیع و شرای مصاحف گشته اند عبد الرزاق و ابن ابی داؤد در مصاحف از ابراهیم نخعی عن الاعمش روایت کرده اند که میگفت یکره ان تکتب المصاحف بالاجرة و این آیت در مقام استدلال میخوانده فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم الی آخرها و نیز از ابو الضحی روایت کرده اند که او گفت که من از سه کس از علمای اجله کوفه از مسئله حرمت کردن مصحف پرسیدم عبد الله بن یزید خطمی و مسروق بن الاجدع و شریح هر سه کس گفتند کلا تاخذ علی الکتاب ثمنا و ابن ابی الدنیا من طریق قتادة عن زرارة بن اوفی عن مطرف روایت نموده که من در فتح شهر تستر همراه ابو موسی اشعری رض حاضر شدم و در آن غنیمت دو دو پته کتان یا قم و یک صندوقچه خرد که در وی کتابی از عجمی کتاب ابید بود یا توریت یا زبور یا انجیل و در لشکر ما مزدی اجیر بود از قوم انصاری او گفت که این صندوقچه را بدست من بفرستید که قدردان و فهم کننده این کتاب منم و او را نعیم میگفتند پس مسلمانان مکروه داشتند که بدست او کتاب الله را بفرستیم آن صندوقچه را بدو دادم بدست او فرو ختم و کتاب مذکور را باو بهبه نمودم قتاده که راوی این قصه است می گفت که از همین جا کراهیت فروختن مصاحف ثابت شد زیرا که ابو موسی اشعری و یاران ایشان آن کتاب الهی را فروختن تجویز نکردند و نیز ابن لهیعه و داؤد از سعید بن مسیب و حسن بصری رضی الله عنهما روایت کرده که این هر دو بزرگ بیع مصحف را مکروه میدانستند و از حماد

بیان عدم جواز بیع مصاحف و جواز آن

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بن ابی سلیمان استاذ حضرت امام اعظم رح آورده که شخصی از ایشان پرسید که در حق فروختن مصحف چه میفرمایید گفتند که ابراهیم نخعی فروختن وخریدن
مصحف را مکروه میدانستند و بروایت سالم آورده که عبدالله بن عمر رض چون در بازار میگذشتند و میدیدند که کسی مصحف میفروشد
میفرمودند که بد تجارتیست این تجارت و بروایت سعید بن جبیر آورده که ابن عمر میفرمودند کاشکی من زندگی من جائی پیدا شود و دستهای مردم را از فروختن
مصاحف بریدن فرماید و کراهیت این سود را از حضرت امیر المومنین عمر رض و ابن مسعود رض نیز مروی شده و در کتاب ابن ابی داود
بکتاب المصاحف است و از عبدالله بن شقیق عقیلی عبدالرزاق و ابن ابی داود روایت آورده اند که کان اصحاب رسول الله یشددون
فی بیع المصاحف و یرونه عظیما و حضرت امام زین العابدین رض روایت نموده که در زمان صحابه فروختن مصاحف رائج نبود عادت چنین بود
که هر کرا نوشتن مصحف منظور می افتاد اوراق خالی را با دوات و قلم گرفته متصل منبر آن می نشست هر مسلمان که می آمد از وی استدعا نوشتن
میکرد و هر که نوشتن میدانست یک ورق نوشته میداد و باز دیگری می نوشت و بهمین دستور در چند روز مصحف تمام میشد و از عطاء و دیگر
تابعین نیز بهمین مضمون مروی شده بالجمله این قدر خود صحیح است که مصحف را نوشته فروختن یا اجرت بر نوشتن او گرفتن معمول در زمان
خلفای اربعه نبود و سته بعد میبنوشتند اول این بدعت در آخر زمان معاویه بن ابی سفیان رائج شده چنانچه ابو عبیده وغیره از ابو مجز رالعی
شاکر دابن عباس رض روایت کرده اند لیکن این بدعت حسنه است بدعت سیئه نیست و اول و له این را علمای آن وقت انکار
کرده بودند و این آیت متمسک جسته چون علمای دیگر غور کردند بهیچ وجه حرمت و ان نیافتند و اجماع بر جواز آن منعقد گشت و این
آیت حرمت او ثابت نمی شود زیرا که اگر مراد از لیشتروا به ثمنا قلیلا اگر نفس اجرت کتابت یا قیمت کاغذ و سیاهی میشد لفظ ثم یقولون هذا
من عندالله محض بیمانع و لغو می افتاد و لهذا ابن عباس و محمد بن الحنیفه باباحت آن فتوی داده اند ابن ابی داود از ابن عباس رض
روایت نموده که ایشان را ازین مسئله پرسیدند فرمودند که لا باس انما یاخذون اجوا یدهم و از محمد بن الحنیفه آورده که گفتند که لا باس
انما بیع الورق و عمل یده و از حضرت امام جعفر صادق رض روایت نموده که ایشان از حضرت امام محمد باقر رض روایت نمودند که لا باس بشراء
المصاحف و ان یعطی الاجر علی کتابتها و از حسن بصری مطرف نیز رجوع ازین مذهب مروی است بروایت صحیحه چنانچه در کتاب المصاحف
موجود است و عجب تر آن است که از جابر بن عبدالله بعض فقهای دیگر رح مروی شده که خرید کردن مصاحف را تجویز میکردند و بیع آن را
حرام یا مکروه نمیدانستند بجهت آنکه درین آیت لفظ اشتر ا بمعنی بیع است بدلیل ثمنا قلیلا لیکن چیزی که بیع او حرام مطلق باشد خریدن
آن نیز جائز نیست زیرا که خریدن باعث شدن است بر بیع بالجمله قول بکراهیت این معامله بیعا و شرا در اول و له بی تعمق در سلف صالح رواج
یافته بود و آخر ها ما قطا از درجه اعتبار شد و اجماع بر صحت آن منعقد گشت بالجمله چون حال علمای فرقه بنی اسرائیل باین مرتبه خراب است
که بی پرده برای اغراض دنیوی تحریف کتاب میکنند و حال عامیان ایشان در تقلید آنها باین حد رسیده پس طمع ایمان از انها طمع بیجاست
و حال این است که همه اینها خواه علما و خواه عوام در ارتکاب جرائم و تحریف کتاب تقلید پیشوایان خود با وجود آنکه اقوال آنها مخالف ادله
قاطعه است خیلی جرات و بی باکی دارند و میگویند که هر چند جهات و دلایل و اسباب عذاب بکثرت و فور از هر طرف باجوم کند لیکن ما را هیچ ترس نیست زیرا که
عذاب ما نخواهد بود مگر مدت قلیل و قالوا یعنی گفتند همه ایشان علما با فقرا و جهال تقلیدیه لن تمسنا النار یعنی هرگز نخواهد رسید ما را آتش دوزخ اگرچه ما مرتکب انواع
کفر شویم و تحلیل محرمات و انکار ضروریات نمائیم الا ایاما معدودة یعنی مگر روزهای چند شمرده شده و در تعیین این روزها با هم اختلاف کرده اند
بعضی گفته اند که هفت روز زیرا که مدت خلقت نوع انسانی هفت هزار سال است و در کلام الهی آمده که وان یوما
عند ربك کالف سنة مما تعدون پس بجای هزار سال یک روز عذاب خواهد شد و بعضی گفته اند که چهل روز زیرا که
اسلاف ما در همین مقدار مدت که میقات حضرت موسی علیه السلام بود از انوار و برکات نبوی محروم مانده بگوساله پرستی گرفتار

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شده بودند و آن گناه ناشی انواع کفر بود چون در مدت چهل سال اثر آن زایل شده دیگر گناهان و انواع کفر چرا در این مدت زائل الاثر نکردند و بعضی گفته اند که چهل سال
زیرا که مدت سرگردانی مادر تیه همین مقدار بود و نیز در صحائف انبیا شنیده ایم که مسافت مابین طرفین جهنم بقدر چهل سال است و چون در وقت
بلا در آتش خواهند افکند مانند ورشفاعت اجداد خود از این سر پل تا آن سر پل گذشته خواهیم رفت و در این مدت آن مسافت را قطع خواهیم کرد اگر
عذابی سوختنی او ما را خواهد سوخت از نیمدت تجاوز نخواهد کرد و بعضی میگفتند که هر کس را عذاب بقدر مدت عمر او بعد از اسقاط سن بلوغ ست زیرا که مدت
عصیان در دنیا همین قدر ست زیاده بر ان افزودن عذاب مقتضای عدل الٰهی نیست و بعضی از ایشان از فلاسفه یونان آموخته میگفتند که ارواح هر چند
تعلقات بدنی که بسبب اکتساب افعال میشوند لیکن در اصل از عالم طهارت و قدس اند و چون از این ابدان مفارقت خواهند کرد نتایج اعمال مراد خود خواهند یافت و تمام خواهد
شد تا آنکه آثار آن تعلقات عارضی منسی گردد و باز از عذاب خلاص خواهند شد و رجوع بحالت اصلی خود خواهند نمود مثل آنکه بالطبع با دست اگر زیر آتش آرزمند
کرم میشود و چون از دیلمان بر دارند اثر آتش نادرتی باقی ماند و بعد از ان مدت طبع اصلی آب غلبه میکند و به برودت میگراید که مقتضای اصلی
اوست و این همه خیالات فاسده ایشان ست و جهان درست ندارند که ارواح به قسم اخلاق ذمیمه همیشه و سجیه مکدر میکردند و آئینه استعداد
چه قدر ملکه میگیرد که اصلا پذیرش نشود و کفر چه قدیمیت دارد که طبع از تصرف و رجوع بحالت اصلیه خود معطل میسازد باقی ماند در پاسخ
سوالی جواب مثلث آن است که وصف جمع غیر ذوی العقول صیغه واحده مونث و جمع مونث آوردن هر دو صحیح ست پس میتوان گفت که
ایاما معدودة و ایاما معدودات پس در این سوره چرا صیغه اول ارشاد شد و در سورة آل عمران صیغه دوم و در هر دو سوره چرا یکسان
نفرمودند یا بالعکس چرا نگفتند جواب آنکه هر چند مدلول هر دو صیغه واحد ست لیکن صورت اول صورت نفرست پس دلالت بر وحدت میکند و صورت
دوم صورت جمع پس دلالت بر کثرت می نماید در این سوره مذکور آن ست که از ایشان طمع ایمان مدارید که ایشان چنین اعتقاد فاسد دارند
پیرایه و قالوا لن تمسنا النار معطوف ست بر وقد کان فریق منهم و در این عرض بیان تقلیل مدت عذاب صورة و معنی
چسپان نرست و در سورة آل عمران مذکور آنست که ایشان کفر میکنند بآیات خدا و انبیا را و واعظان را بناحق می کشتند باز فرقه از ایشان
از حکم الٰهی که در کتاب ایشان آمده بود روان می شوند و این همه سبب جرأتی ست که باین اعتقاد فاسد بهم رسانیده اند و چون در انجا افعال سیئه
از انچه موجب عذاب شدید می تواند شد برشمرده اند لازم آمد که در مدت عذاب نیز کثرت لفظی و صوری را ملاحظه فرمایند که قلت
معنوی داشته باشد چه افعال کثیره مستلزم کثرت جزاست اگر معنی نباشد صورة خود مرعی باید داشت و نیز در سیاق این آیه در انجا لفظ
اذا جمعناهم واقع شده پس ایراد صیغه جمع مناسب آن شد باجمله بیغمبر وقت امیفرمایند که اگر این قسم اعتقاد واهی را پیش تو مذکور کنند
و استغنای خود از ایمان و عمل صالح بیان نمایند در جواب قل یعنی بگو که جزم بقلت مدت عذاب در آخرت ازان قبیل نیست که عقل نجودی
خود بسوی آن راه یابد پس شما که این جزم را از راه دلیل سمعی اخذ کرده باشید اتخذتم عند الله عهدا یعنی آیا گرفته اید شما نزد یک خدا
عهدی را که نمارا بر کفر و معاصی شما بیش از چند روز عذاب نکند پس آن عهد را نشان بدهید که در کدام کتاب ست تا بپذیریم و اقرار نمائیم و هر چند
حق او تعالی بسا دقیق الخبرست حاجت عهد کردن نیست مخلص اخبار او در جزم کفایت میکند لیکن خبر او تعالی حکم عهد مؤکده دارد پس اگر خبر هم
هست و یکم عهد ست فلن یخلف الله عهده یعنی پس هرگز خلاف نخواهد کرد خدای تعالی این عهد حکمی خود را زیرا که خبر او کلام او
اوست و کذب در کلام نقصانی ست عظیم که هرگز بصفات او راه نمی یابد و آنچه بعضی از ظاهر بینان گفته اند که خلاف در وعده بنا بر
نقصانست و وعید بر کرم و لطف مبنی ست بر قیاس غائب بر شاهد در حق او تعالی که مبرا از جمیع عیوب و نقائص ست خلاف خبر مطلقا نقصانست خواه نیک باشد خواه
بد زیرا که لطف و کرم او تعالی راه های بسیار دارد جائز ست که معامله لطف و کرم نماید خلف در وعید هم نکند بخلاف آدمیان که بسبب عجز بشری بغیر از خلف در وعید ایشان را
لطف و کرم کردن ممکن نمی نماید پس در حق ایشان خلف در وعید ترجیح نقصانی بر نقصانی ست که اشد از نقصان اول ست و حق او تعالی نقصان محض ست

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بی حاجت بتکفیر فاقرقا واگر نصی متضمن این تقلیل مدت نشان نمی دهد پس معلوم شد که سخن بی دلیل میکوبند و سخن بی دلیل در حق کسی نباید گفت بدجای آنکه بر خدا افترا تقولون علی الله مالا تعلمون ۵ یعنی آیا میگویند بر خدا آنچه نمی دانید که راست ست یا دروغ زیرا که نهایت مسک شما در بن عوی بحدیثی ست که از حضرت یعقوب ع در اخبار شما مروی شده مضمونش آنکه حق تعالی با حضرت یعقوب ع عهد بست که پسران ایشان را عذاب نکند الا نخله بقسم و این حدیث اول صحیح نیست که حضرت یعقوب ع فرموده باشند سند معتبر ندارد و دیگر جا دانستید که مراد از پسران حضرت یعقوب ع تمام فرقه بنی اسرائیل ست بلکه ظاهر آنست که پسران صلبی ایشان مراد باشند زیرا که متعارف در اطلاق لفظ پسران همین معنی ست سوم آنکه عذاب نکردن پسران ایشان نیز بوحی شرعی بود زیرا که پسران ایشان توبه صحیح و ندامت قوی داشتند بر گناهانی که در حق حضرت یعقوب و در حق حضرت یوسف علیهما السلام مرتکب آن شده بودند چنانچه در قصه حضرت یوسف ع مذکور ست که آنها در خدمت حضرت یعقوب ع اقرار بگناه خود و طلب استغفار از ایشان کردند و بحضور حضرت یوسف ع نیز اقرار بخطا نمودند و حضرت یوسف ع حق خود را بایشان بحل کردند و حضرت یعقوب ع نیز برای ایشان استغفار نمودند پس حق الله و حق العبد هر دو از ذمه ایشان ساقط گشت اگر شما هم این قسم توبه نصوح نمایید و از حق تعالی با ندامت کنید و از پیغمبر این وقت در حق خود استغفار جوئید البته مورد این بشارت شوید و تا وقتی که این امور را بجا نیاورده اید معامله خدا با شما بر اصل قاعده ست چنانچه بیان میفرماید بلی یعنی چنین نیست که شما را بر کفر و معاصی شما عذاب ابدی نباشد زیرا که کفری شایان مغفرت نیست و قاعده مقرره شریعت ست که مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً یعنی هر که کسب کند گناهی را اگرچه آن گناه صغیر باشد و کمتر از تحریف کتاب و اخذ رشوت باشد و لفظ سیئه در اصل سیئوة بود از سأ یسوء که دأوی ست نه پائی و او را یا کردند و یا او را در یا ادغام کردند سیئه شد و اَحَاطَتْ بِهٖ خَطِيْٓئَتُهٗ یعنی و احاطه کرد با و گناه او و حد احاطه آنست که اول اثر آن گناه از جوارح بدل رسد و تلذذ عظیم از آن بردارد و بعد از آن استحسان آن گناه در دل جا کیرد و انکار قبح آن بخاطر نرسد پس کفر لازم آید و بدون این حد احاطه نیست زیرا که معنی احاطه آن ست که انسان را از هر جهت مستور سازد و انسان قدرت بر خلاص از آن نیابد و گناه تا وقتیکه او را مستحسن و مباح می داند دل را فرو نگرفته ست و طاعات را برهم نزده و خلاص از آن بتوبه و ندامت ممکن ست و هر گاه گناه احاطه کرد و کافر شد فَاُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ پس آن کرده ملازمان دوزخ اند که هرگز از آن جدا نشوند هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ۵ یعنی ایشان در آن دوزخ همیشه باشند کاننده تا آن مدت که انتهاندارد چه جای آنکه روزهای معدوده باشند زیرا که تا وقتیکه ایشان گناه میکردند و بدل از آن بیزاری شدند و بر آن ندامت می کردند دل ایشان گنهکار نبود پس گناه ایشان را احاطه نکرده بود و نه طاعات ایشان حبط شده و مستور گشته توهم آن بود که بعد از چشیدن عذاب خلاص شوند حالا هیچ وجه خلاصی نماند و چرا عذاب اینها همیشه جاوید نباشد حال آنکه ایشان در طرف مقابل مومنین و صالحین افتاده اند وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ یعنی و کسانیکه ایمان آوردند و عملهای شایسته کردند پس دلهای ایشان نیز از گناه پاک ست و بدن ایشان نیز بنور عمل صالح منور لاجرم اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ یعنی این کرده ملازمان بهشت اند که جای قدس و طهارت ست هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ۵ یعنی ایشان در آن بهشت همیشه باشند کاننده پس چنانچه جزای این فریق دائم ست غیر منقطع جزای فریق دیگر که ربوبیت و ایمان یعنی ایمان و عمل صالح مخالف ایشان افتاده اند نیز دائم باشد و الا تقابل مرتفع شود آری کسانیکه ایمان دارند و عمل صالح ندارند جزای ایشان مرکب از جزای هر دو فریق ست لیکن باین صورت که اول ایشان را عذاب خواهند کرد و باز بدار الثواب نقل خواهند نمود و اگر بالعکس میکردند خلاف حکمت می شد

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که نواخته را بنا باید انداخت و بر اعمال صالح دارد و ایمان ندارد و بظاهر محتمل است لیکن فی الواقع محال زیرا که عمل صالح را عمل صالح بودن مشروط است بایمان و اذا فات الشرط فات المشروط و لهذا صدقات و خیرات کفار را عمل صالح نتوان گفت اگرچه بصورت مشابهت بعمل صالح دارد چون مصورت اسپ چوبین و شیر قالین و لهذا در حق اعمال ایشان آمد که اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمئان ماءً تا بجائی رسد که تمام نشود که بوعده ثواب دائم و عقاب دائم و این هر دو مقتضی ایمان است اگر احتمال خلف هم باشد هیچ یک موجبات ثواب اقدام نکند و از موجبات عقاب ترسد و از حضرت ابن عباس رض در تفسیر عهد منقول است که فرموده اند که مراد کلمه طیبه است یعنی اگر این کلمه را بی شرک و بی کفر گفته اید و بدل و جان قبول کرده اید پس اگر امید وار انقطاع عذاب باشید بجا است زیرا که هر که این کلمه را بی کفر و بی شرک بجان و دل بگوید از عذاب ابدی خلاص میشود بحکم عهد خدا و الا بر خدا دروغ می بندید در اینجا باید دانست که منشاء غلط و تحریف فرقه بنی اسرائیل در این اعتقاد فاسد آن بود که در هر شریعت معاصی را دو مرتبه نهاده از یک مرتبه آن است که در اعتقاد موافق ملت حقه باشد و در عمل مخالفت نماید مثلاً یقین میدانند که شراب خوردن یا زنا و دزدی و لواطت و غصب مال غیر حرام است و خوف عقاب بر آن دارد لیکن از راه غلبه حجاب طبعی یا رسمی از روی این چیزها صدور میکنند و این مرتبه را فسق و فجور و عصیان نامیده اند و برای او در آخرت عذاب منقطع وعده نموده زیرا که موافقت اعتقاد او را یکان نخواهد رفت و کار خواهد کرد و از عذاب نجات خواهد بخشید و مرتبه دوم آنست که در اعتقاد هم مخالفت نماید و چیزی را که در نفس الامر ثابت است خواه از آلهیات و خواه از معاد و خواه از شعائر الله مانند کتابهای الهی و رسولان آن جناب و خواه از احکام متواتره مشهوره آن دین انکار و جحود نماید و این مرتبه را کفر و زندقه و الحاد نامیده اند و بران در آخرت عذاب دائمی وعده فرموده و این هر دو مسئله را در اصطلاح مسلمین باین عبارت تعبیر میکنند که الفاسق لا یخلد فی النار و الکافر مخلد فی النار و در بیان موافقت ملت حقه و مخالفت آن غالباً نام آن فرقه که بآن ملت حقه قائم بوده اند و نام مخالف آنها برده اند پس در زمان بنی اسرائیل که ملت حقه یهودیه بود و قائمین بآن ملت فرقه بنی اسرائیل از این مسئله باین عبارت تعبیر شده باشد که بنی اسرائیل را عذاب دائمی نخواهد بود و غیر بنی اسرائیل را عذاب دائمی خواهد بود و این فرقه بسبب بلادت و کم فهمی فرق در عنوان و معنون نکرده خصوصیت فرقه خود را فهمیده چنین تقریر کردند که لن تمسنا النار الا ایاماً معدودة حق تعالی در جواب این شبهه اول منع فرموده و طلب دلیل نموده که اتخذتم عند الله عهداً زیرا که در اصل کلام تخصیص بنی اسرائیل نام نبود بلکه نصوص آلهیه مطلق و کلیات متبعین دین آن وقت فرموده بودند و چون در آن وقت غیر از بنی اسرائیل دیگران این صفت نداشتند ایشان اشعاری از آن نصوص باین فرقه فهمیده تخصیص کرده بودند پس نص صریح غیر از آن است که عهد عبارت از آن است در این باب منقول نبود و نص اول موافق فهم خود قابل آن نیست که در اعتقادیات و اصول دین و مبحث معاد بآن تمسک جائز باشد و لهذا فرمودند که اتقولون علی الله ما لا تعلمون ثانیاً بیان تحقیق اصل شبهه فرموده که احاطه خطایا بالنفس که عبارت از فساد علم و عمل است و خرابی عقیده و فعال آن حد که تثقال کند زه هم از ایمان نماند موجب خلود در عذاب است در هر فرقه که یافته شود بی تخصیص و امتیاز که با کلمه گوئی و دعوی دین داری مقرون باشد و نیز باید دانست که استباحت معصیت کفر است و معنی استباحت آن است که در دل خوف عقاب بر آن نماند و قبح آن در اعتقاد زائل شود گو بداند که این معصیت را در شرع حرام کرده اند و از آن منع شدید نموده و بزبان هم اقرار نماید که این معصیت است زیرا که معنی استباحت مباح دانستن است نه مباح گفتن چون خوف عقاب از معصیت زائل شد آن معصیت در اعتقاد قبیح نماند مباح گردید و معاملهٔ مباحات با آن معصیت بوقوع آمد ظاهر بینان فقه می فهمند که انکار و حرمت او در شرع نیز لازم استباحت است و یعنی نادر الوقوع است از روی آحادیث و آیات در تحقیق استباحت همان قدر کافی است انکار و حرمت او در شرع بدل یا زبان ضرور نیست بسا اوقات شخص چنین اعتقاد میکند که در شرع بنا بر مصلحت عام تارسم فاسد شیوع نیابد رفته رفته منجر بترک دیگر نشود این فعل را حرام ساخته اند و برای تحریب

mandegar.tarikhema.org
مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وتخویف وعدهٔ عقاب نموده والا فی نفسه این فعل وجهی از قبح ندارد وعقاب برآن مترتب نمیشود این فرق از بخاطر نگاه باید داشت
که در فهم اکثر احادیث وآیات این باب بکار خواهد آمد ونیز باید دانست که اهل قبله را درین مسئله اختلاف عظیم رو داده بعضی از ایشان
ترکب کبیره را وعید قطعی دائمی ثابت میکنند ومیگویند که اگر صاحب کبیره بی توبه بمیرد حکم او حکم کافران است وهمین است مذهب معتزله
وخوارج هرچند معتزله میگویند که هو فی منزلة بین المنزلتین وخوارج میگویند که هو کافر لیکن چون از ایمان برآمد نزد معتزله هم حکم کافران
دارد پس او را در مقابر مسلمین دفن نباید کرد وبر نماز جنازه نباید خواند وبرای او صدقات وفاتحه ودرود وتلاوت قرآن واستغفار نباید کرد که
این امور مشروط بایمان اند واذا فات الشرط فات المشروط وبعضی از ایشان وعید قطعی منقطع را برای او ثابت میکنند ومیگویند که او شاید
عفو نداد والبته معذب خواهد شد اما عذاب او منقطع خواهد گشت وآخر بها بهشت خواهد رفت وهمین است مذهب بشر مریسی وخالدی ودیگر
جاهلان بیوقوف وبعضی گویند که اهل نفاق را وعید نیست هر وعیدی که در قرآن وحدیث وارد است کافر است که همراه منفق کفر هم
دارد وچون شخص بر ایمان مرد او را هیچ معصیت باک نیست قول ایشان این است که لا یضر مع الایمان معصیة کما لا ینفع مع الکفر
طاعة وهمین است قول مرجیه خذلهم الله وحق آنها در حدیث صحیح وارد شده که صنفان من امتی لیس لهما فی الاسلام نصیب المرجئة
والقدریة مذهب صحیح که صحابه وتابعین آن را مشرح وبیان فرموده اند واهل سنت وجماعت آن را اختیار نموده است که مرتکب کبیره قابل عفو
است اگر بی توبه بمیرد واو مانند سائر مسلمین است در نماز جنازه واستغفار واعانت بصدقات وميراث ودر حق او شفاعت پیغمبر ورحمت
الهی را امیدوار باید بود بلکه یقین باید کرد که حق تعالی برحمت بی غایت خود یا بشفاعت پیغمبر از بعضی مرتکبان کبیره عفو خواهد فرمود
که بعضی را از ایشان عذاب هم کند ونیز یقین باید کرد که هر که از نبها معذب خواهد شد عذاب او منقطع خواهد گشت عذاب ابدی خاصه
کفر است هیچ گناه مستحق آن نتوان شد لیکن ما را معلوم نیست که مدت عذاب بر کبائر چه قدر خواهد بود ونیز معلوم نیست که کدام یک از
اصحاب کبائر معذب خواهد شد وکدام یک را عفو مطلق خواهند فرمود ازین جهت در امید وبیم می مانیم ومن وما یین داریم آیات قرآنی مانند
ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء ونیز آن صریح نص اند درین مذهب ونیز قرآن مجید مملو ومشحون است ازین صفات که
کان الله عفوا غفورا ورحیما وکریما واگر در احادیث نظر کنیم بالاتر از حد تواتر این مضمون را خواهیم یافت ولهذا یحیی بن معاذ رازی
در مناجات خود فرموده اند که الهی چون ایمان یک ساعت کفر هفتاد ساله را نیست ونابود میسازد پس ایمان هفتاد سال چگونه گناه
یک ساعت را نیست ونابود خواهد ساخت ونیز چون آیات واحادیث بر وعد ووعید هر دو دلالت ناطقه دارند وجمع بین المتنافیین محال
است لابد تطبیقی باید داد ودر تطبیق دو احتمال است یکی آنکه اول بنده را بثواب منعم سازند بعد ازان بعذاب گرفتار کنند واین معنی هم خلاف
اجماع است وهم خلاف حکمت وهیچ خلائق را نشاید اندخت دوم آنکه اول او را بعقاب گرفتار کنند چون سزای کردار بد خود چشیده عبرت دیگران
باز او را بعفو کرم بیامرزند وبثواب منعم سازند وهمین است مقتضای حکمت وموافق قاعدهٔ کرم پس متعین شد وهو المذهب بعضی از طرفداران
معتزله در مقام میگویند که هرچند مذهب اهل سنت اقرب باوب است زیرا که ایشان حق تعالی را هر دو صفت جمال وجلال وعفو وانتقام ولطف
وقهر ثابت میکنند وهیچ یک را ازین دو صفت در حق بندگان واجب نمیدانند ومیگویند که او خداوند است یفعل ما یشاء ویحکم ما یرید وتعین نمیکنند که فلانی را واجب
است عفو وفلانی را واجب است عقاب ازینجهت که فعل وتعالی را مبرا از اغراض وبواعث می انگارند لیکن مذهب معتزله اقرب باحتیاط است زیرا که با وجود ایمان
ترسانیدن وبر حذر داشتن بهتر است که از خوف وقعی امین سازند ومطمئن دارند لیکن درین سخن خدشه بسیار است زیرا که احتیاط محمود منحصر
در مذهب اهل سنت است زیرا که ایشان تعین نمی کنند که مورد عفو کیست ومحل انتقام کدام است هر دو صفت را صالح
تخصیص ثابت می دانند پس خوف عام وشامل هر یک می باشد بخلاف مذهب معتزله که در حق صاحب صغیره موجب

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

امن ست و در حق صاحب کبیره موجب یاس و این احتیاط محمود نیست بلکه از علاج ناامید ساختن ست و ازین ست که اموات ایشان از استغفار و صدقات و شفاعت صالحان که وسیله قوی برای نجات ست محروم نه هر احتیاطی که موجب حرمان از منافع عمده باشد و آن منافع هم در همان امر که ازان احتیاط منظور ست بکار آمدنی باشند بغایت مذموم ست نزد جمیع عقلا والله الهادی علیه توکلی واعتمادی واگر بنی اسرائیل باوجود عجز از اقامت دلیل سمعی یعنی معاصیها و شنیدن قاعدهٔ کلیه متفق علیها بین جمیع الشرائع والادیان که دلالت بر خلود ایشان در عذاب دوزخ میکنند ازین دعوی دست بردار نشوند پس ایشان را از روی کتاب ایشان ملزم کن زیرا که دران کتاب مواثیق محکمه و عهود موکده گرفته ایم بر قبول بعضی احکام و ایشان آن همه را نقض کرده اند و در عادات الهی محال ست که بر نقض این عهود وثیقهٔ محکمه چند روزی بیش عذاب نکند علی الخصوص که آن نقض را عادت گرفته باشند و بآن خو کرده زیرا که بحکم العادة طبیعة ثانیة اگر عمر ابدی یابند هرگز ازان باز نیایند پس دوام آن کبائر عظیمه در ایشان متحقق است که در حکم دوام آنهاست و گناه دائمی را عذاب دائمی موافق فهم ایشان نیز واجب ست و برای الزام ایشان بگو وَاِذْ اَخَذْنَا مِیْثَاقَ بَنِیْٓ اِسْرَآئِیْلَ یعنی و یاد کنید آن وقت را که گرفتیم ما عهد محکم از بنی اسرائیل بر توحید در عبادت و بنا بر مزید تاکید و توثیق آن عهد امر و طلب نفرمودیم بلکه بطریق اخبار که مرد مومن در خلاف کردن آن از تکذیب خبر خدای تعالی می ترسد گفتیم کہ لَا تَعْبُدُوْنَ اِلَّا اللّٰهَ یعنی عبادت نخواهید کرد مگر خدا را خالص ازین عهد متضمن دو تکلیف شد یکی آنکه خدا را عبادت کنید دوم آنکه غیر او را عبادت نکنید و تکلیف اول موقوف ست بر آنکه خدا را بداند و چون دانستن ذات او محال ست پس او را بصفات کمال بشناسید و آنچه در حق او ضرور ست مثل عموم علم و عموم قدرت و نفاذ ارادت و شنیدن و دیدن اعمال و اقوال بندگان و امر و نهی و آنچه در حق او محال ست مثل عجز و جهل و بداء و مدامت آن را مطابق واقع اعتقاد کنید و نیز موقوف ست بر دانستن کیفیت عبادت و اوقات آن و این دانستن می شود الا بوحی و در رسالت پس اعتقاد بانبیاء و کتب الهیه و فرشتگان که واسطه وصول وحی و کتب اند نیز بر وفق نفس الامر شمار ضرور شد و تکلیف دوم موقوف ست بر اجتناب از ریا و شرک و غالب داشتن محبت ماسوی الله در دل پس احتراز ازین امور نیز لازم گشت و نیز گفتیم که بِالْوَالِدَیْنِ اِحْسَانًا یعنی به پدر و مادر احسان کنید احسان کردن عظیم که جامع انواع آن باشد و آن سه نوع ست اول ترک ایذا قولا یا فعلا دوم خدمت ایشان ببدن و مال سوم حاضر بودن در وقتی که استدعای حضور نمایند نوع اول واجب مطلق ست و لهذا در ترک آن عقوق شنیع لازم می آید و نوع دوم مشروط ست باحتیاج آنها و قدرت این پس پس اگر آنها محتاج نباشند یا این پس قدرت ندارد واجب نیست و نوع سوم نیز مشروط ست بآنکه در حضور مفسدهٔ شرعی متحقق نگردد والا واجب نیست و اگر والدین یا یکی از ایشان بفرمایند که نوافل طاعات را گذار و پیش ما حاضر باش امتثال ایشان بودن مقدم ست و اگر بفرمایند که واجبات را ترک کن یا برای حج فرض مرو قبول نکنند و اگر سنن موکده را مثل جماعت و روزهٔ عرفه ترک بکنند اصح آنست که اگر یک دو بار ترک بکنند اطاعت ایشان نماید و اگر معتاد کنند باین ترک حکم ایشان را قبول نکند بالجمله احسان بوالدین را عقب عبادت خود و حق ایشان را بعد و شکر حق خود ساختیم بچند وجه اول آنکه والدین چنانچه سبب پرورش و تربیت اولاد خود اند همچنان سبب وجود اولاد نیز بستند و واسطهٔ فیض ایجاد الهی گشته اند و سوای والدین کسی این نسبت ندارد اگر سبب تربیت و پرورش بیشتر سبب وجود هرگز نمی شود پس انعام کسی بعد از انعام خدا بزرگ تر از انعام والدین نیست دوم آنکه انعام والدین مشابهت تمام دارد با انعام حضرت حق جل و علا زیرا که ایشان نیز در عوض این انعام ثنائی و شکری یا ثوابی و جزائی نمی خواهند بخلاف انعام مردم دیگر که البته بغرضی مخلوط می باشد سوم آنکه چنانچه حق تعالی از انعام کردن بر بندهٔ خود ملول نمی شود اگرچه بنده عاصی و نافرمان بر دارد باید همچنین ایشان نیز از شفقت و خیرخواهی اولاد ملول نمی شوند اگرچه اولاد

بیان حقوق والدین

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ناخلف باشد چهارم آنکه والدین را بجمال مناسبت باجناب واجب حقیقی ست چنانچه در مرتبهٔ خدائی غیر از یک ذات مقدس نمی گنجد همچنان در رتبهٔ بندگی
و مادری غیر از یک یک کس نمی تواند افتاد پنجم آنکه در حق اولاد هر کمالی که ممکن ست والدین آن را آرزو میکنند بلکه ترقی اولاد را بر خود در هر کمال
میخواهند و بهیچ چیز نیک بر وی حسد نمی برند و این خاصیت غیر از والدین کسی را نیست و ازین ست که تعظیم والدین در جمیع شرائع و ادیان واجب
آمده بلکه مناسبت و محبت و میل والدین با اولاد ذاتی ست در حیوانات بی شعور نیز یافته میشود چنانچه محبت حق تعالی با بنده نیز ذاتی ست لهذا
در حق کافران نیز مصروف ست بفرستادن رسولان و نازل فرمودن کتابها و برپا ساختن ادله و ازالهٔ اعذار و درین آیت که والدین
را مطلق بی قید ایمان مذکور فرموده اند اشاره ایست بآنکه پدر و مادر هر چند کافر و منافق یا فاسق و یا فاجر باشند اولاد را نسبت بایشان
نیز راه لطف و احسان باید رفت و ازین ست که حضرت ابراهیم خلیل الرحمان ع در ارشاد پدر خود طریق تلطف را اختیار فرمودند چنانچه
در سورهٔ مریم مشروح ست و چون حنظله بن ابی عامر راهب که صحابی جلیل القدر بود در کشتن پدر خود ابو عامر راهب که کافر شدید العناد بود از آن
حضرت ع رخصت خواست آن حضرت ع او را رخصت ندادند و از کشتن پدر با وجود آنکه واجب القتل بود منع فرمودند و طریق احسان بوالدین
موافق آنچه در احادیث صحیحه مروی ست آنست که از ته دل ایشان را دوست دارد و در کلام و رفتار و نشست و برخاست
دقائق ادب را مراعات کند مثلا در رفتن تقدم نکند و در کلام ایشان را بنام ایشان نخواند بلکه بالفاظ تعظیم مثل یا سیدی و یا سیدتی
و یا ابی و یا امی و همچنین در خدمت مقدم و خود را ذلیل کند و در قول و در فعل خوشنودی ایشان را قصد نماید و اوقات عزیز و مال نفیس
خود را از ایشان دریغ ندارد و بعد از موت در جاری کردن وصیت ایشان مصروف باشد و در دعای نیک و استغفار ایشان را
یاد دارد و برای ایشان صدقات و خیرات بفرستد و در مقدار یک جمعه قبر ایشان را زیارت کند و سورهٔ یس خوانده ثواب آن را بروح
ایشان بگذراند و کسانی را که با ایشان دوستی یا قرابت داشته اند تفقد نماید و سلوکی که ایشان با آنها میکردند بجا آرد که بر والدین باین اعمال
تمام میشود و همه این مراتب را حق تعالی در سورهٔ اسراء ضمن چند کلمه ارشاد فرموده که فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما
قولا کریما واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا و نیز گفتیم که احسان خواسته شده بود
ذی القربی یعنی صاحب قرابت و این احسان را تابع احسان بوالدین گردانیدیم زیرا که هر قرابتی که در عالم ست یا بواسطهٔ والدین ست
همرو و مثل برادران و خواهران حقیقی یا بواسطهٔ یکی از ایشها مثل جد پدری و برادران علاتی و اعمام و عمات که بسبب پدر قرابت
دارند و مثل برادران و خواهران اخیافی و جد مادری و اخوال و خالات که بسبب مادر قرابت دارند پس جمیع ذوی القربی با والدین در قرابت
شریک شدند و فرق همین ست که والدین بالاصالة قریب واقع شده اند در سلسلهٔ وجود و اینها بالتبع و بواسطهٔ اصل حسن تعریف
ازین احسان در شریعت بصلهٔ رحم تعبیر کرده میشود و در حدیث شریف وارد ست که الرحم شجنة من الرحمن یعنی قرابت شاخی ست از
ظهور اسم رحمن گویا رحمت الهی درین پرده ظهور می کند و لهذا حق تعالی قرابت را فرموده ست من وصلك وصلته ومن قطعك قطعته
یعنی هر که با تو سلوک نیک کند من با او سلوک نیک کنم و هر که با تو سلوک بد کند من با او سلوک کنم و همت عقلی نیز تقاضا نماید که
راه احسان مسلوک دارد زیرا که آدمی را هم در شادی و هم در ماتم و هم در مهمات دیگر بدون نصرت و اعانت و امداد مالی و خدمت بدنی کار درست نمی شود و هر
باهر کس این نوع امداد ممکن نیست پس لابد بکسانیکه میل جبلی و الفت طبیعی باهم دارند نوعی از اتحاد و محرمیت و اطلاع بر احوال ایشان را ممکن ست
این سلوک لازم گردانیده اند تا امر تمدن و اجتماع و تعاون و تناصر بر هم نشود و درین جا باید دانست که اهل قرابت دو قسم اند یک قسم آنانکه با قرابت
محرمیت هم دارند مثل عم و خال و عمه و خاله و برادر و خواهر و اولاد برادران و خواهران و احسان با این قسم فرض ست تارک آن گنهکار و قسم دیگر آنانکه محرمیت ندارند
مثل اولاد اعمام و اخوال و اولاد عمات و خالات و احسان با ایشان سنت مؤکده ست لیکن بمعنی امداد و اعانت اما الاحسان بمعنی ترک ایذا این نسبت هم فرض

ذوی القربی

اهل قرابت دو قسم اند

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بلکه بنسبت بعامه مسلمین نیز باید دانست که در بجا سوالی است مشهور حاصلش آنکه درین آیت یتامی مساکین را بصیغهٔ جمع آورده اند و اهل قرابت را که نیز متعدد اند بصیغهٔ مفرد آورده و ذی القربی نفرموده درین نکته چیست جوابش آنکه در آوردن صیغهٔ مفرد در حق اهل قرابت اشعار است بآنکه چون قرابت در یک مرتبه باشد آنها را در حکم یک کس اعتبار باید کرد و از ترجیح و تفضیل و اختلاف سلوک احتراز باید نمود تا موجب وحشت نگردد و بخلاف یتامی و مساکین که در انجا اختلاف سلوک و ترجیح و تفضیل بعض بر بعض حرام نیست و نیز سوالی دیگر است حاصلش آنکه درین سوره و ذی القربی بغیر اعادهٔ جار که حرف با است ارشاد شده و در سورهٔ نساء و بذی القربی باعادهٔ حرف با این فرق بر چه نکته مبنی است جوابش آنکه درین سوره ذکر عهدی است که از بنی اسرائیل گرفته بنی اسرائیل بمنصب استعداد و قصور نظر خود غیر از والدین احسان نمی توانستند فهمید پس برای فهماندن ایشان ذی القربی را در حکم والدین داخل کرده شد بنا بر آنکه جمیع ذوی القربی با یکی از والدین اتصالی دارند و المتصل بالمتصل متصل پس اسقاط حرف با که دلالت بر استقلال میکند منافی کمال اتصالی است صرف اقتضاء و در سورهٔ نساء خطاب با است مصطفویه است علی صاحبها السلام و التحیه و ایشان بسبب کمال معرفت و فراخی استعداد حق هر ذی حق را بالاستقلال می توانند شناخت پس آوردن حرف با که دلالت بر ان میکند مناسب شد و نیز کلام درین سوره مبنی بر اختصار است زیرا که منظور اصلی تذکیر عهد است نه تکلیف ناجز و لهذا در مقام توحید بر صیغهٔ نفی و اثبات اکتفا فرموده ارشاد کرده اند که لا تعبدون الا الله پس حرف با که نیز موجب اطناب است مرعی نشد تا نسق کلام مناسب افتد و در سورهٔ نساء مقام تفصیل تکلیفات است و لهذا در انجا توحید را بد و عبارت مستقله ادا فرموده اند که واعبدوا الله و لا تشرکوا به شیئا و در بیان ذوی الحقوق نیز تطویل منظور دانسته اند که و الجار ذی القربی و الجار الجنب و الصاحب بالجنب و ابن السبیل و ما ملکت ایمانکم پس آوردن حرف با در آنجا ضرور افتاد تا خلاف نسق نشود بلکه اگر امعان نظر کرده آید معلوم میشود که در سورهٔ نساء ذی القربی را بالاصالة ذی حق ساخته جار ذی القربی و جار جنیب و صاحب بالجنب را توابع و اقارب حکمی گردانیده اند و درین سوره والدین را اصالة ذی حق ساخته ذوی القربی را تابع حکمی آنها گردانیده پس بنا بر این آوردن حرف با در آنجا و حذف آن درین جا لازم گشت و نیز فرمودیم که احسان خواهید کرد بسوی الیتامی یعنی یتیمان خواه از جنس مردان باشند و یا زنان و یتیم در عرف شرع طفلی است ما بالغ که پدرش مرده باشد یا منقود شده خواه مادرش زنده باشد یا نه و اگر مادر هم ندارد زیاده تر مستحق احسان میگردد و یتیم در جانوران جانوری است که مادر ندارد گو پدر زنده باشد و یتیم در جواهر لمعهٔ نفیسه چیزی است که ثانی و نظیر نداشته باشد چنانچه گویند در یتیم است و یتیم را بر یتامی جمع کرده اند حال آنکه جمع غیل بر غیالی می آید لیکن چون یتیم آفت زده است بصورت جمع آفت زدگان جمع میشود و نه مثل جاعی و جاطی صاحب کشاف گفته است که یتیم را هر چند صفت است حکم اسامی غالبه داده اند مثل صاحب و فارس و بر شکل آنها جمع نموده پس در اصل تایم بوده مطلب مکانی نموده یتامی ساختند و احسان بر یتیم دو قسمت است قسم اول انچه بر دارثان او واجب است مثل حفظ مال او و انچی که روز بروز افزون شود به تجارت یا در اعت تا قدر نفقه او و مئونات ملکیه او ازان برآید و تفقد مصالح یتیم از خوراک و پوشاک و تعلیم علم و کتابت و تلقین آداب کمال رضی و خیر خواهی و قسمی آن است که بر عامهٔ مردم واجب است و آن ترک ایذا است و تلطف و مدارا و در مجالس و محافل نزدیک خود نشاندن و بر سر یتیم دست مالیدن و او را بر مثال فرزندان در کنار گرفتن و اظهار محبت نمودن و حق یتامی ازان جهت تابع حق اقارب والدین شد که چون شخص یتیم گشت و بی پدر شد حق تعالی جمیع بندگان خود را حکم فرمود که با او حکم پدری نمایند تا عجز حکمی که بسبب موت پدر او را لاحق شده بود باین قوت حقیقی که او را ازان پدر بهم رسید منجبر گشت پس یتیم نیز قرابت شرعی دارد چنانچه ذوی القربی قرابت عرفی داشته بود و نیز تفهیم که احسان خواهید کرد بسوی المساکین یعنی گدایان بی مایگان که بسبب عجز حالی و فقر بالفعلی حکم یتیمان دارند که یتیمان قوت کسب ندارند و اینها دارند و ازین جهت،

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یتیمان مقدم بر مساکین آمده اند در هر جا از کلام الهی زیرا که در یتیمان عجز خالی و عجز استقبالی هر دو متحقق اند بخلاف مساکین و مسکین در عرف قرآن شخصی است که دخل او کمتر از خرج او باشد گو مالی هم داشته باشد مشغول بحر فقی هم بوده باشد بدلیل آنکه در سورهٔ کهف مذکور است که کشتی که حضرت خضر او را شکستند از آن مسکینان بوده و آن مسکینان بآن کشتی کسبی کردند بدلیل آنکه در سورهٔ لا اقسم مقام بیان شدت فقر مسکینا ذا متربة فرموده اند اگر لفظ مسکین بخودی خود بر بی چیزی محض دلالت میکرد حاجت این قید نبود و چون مساکین را موجود احسان ساختند فقیر را بالاولی محل ترحم و احسان باید شناخت که احتیاج او بیشتر از احتیاج مسکین است و نیز تقدیم که قولوا للناس حسنا یعنی بگویید با مردم سخن نیک که موجب دل تنگی نباشد زیرا که در حق عامهٔ ناس احسان فعلی میسر نمیشود چه احسان فعلی اگر خدمت بدنی است مشروط بقوت است و این قدر قوت که عامهٔ خلائق را به بدن خدمت نماید در آدمی مفقود است و اگر اندکی است موقوف بر یافتن مال است زائد از حاجت خود و هر کس را این قدر و نه آن مال که گنجائش حوائج عامهٔ خلائق کند بدست نمی آید پس لابد در حق عوام بر احسان قولی اکتفا باید نمود و احسان قولی در شرع شریف چند مرتبه دارد اول در وقت تحیت سلام علیک مسنون بجا آرد و در جواب سلام لفظی زائد ضم کند دوم آنکه دلالت بر خیر و منع از بدی بر نرمی کند و طریق تفهیم را مسلوک نماید بطریق مناظره و مجادله چنانچه از بزرگی منقول است که شخصی را دیدند که آداب و سنن و ضو را رعایت نمیکند فرمودند که من میخواهم که وضو کنم شما متوجه شده ملاحظه فرمائید که مبادا از من ادبی فوت شود و این دلالت هم باید که در خلوت باشد نه بر ملا تا موجب عار کرده شود سوم آنکه در وقت ملاقات اظهار دوستی کند و تفقد احوال نماید و شرکت در شادی و غم بیان کند اما بقدری که مقرون بصدق است بی مبالغه مفرطه چهارم آنکه در وقت خواندن او یا یاد کردن او بهترین نامها و القاب او را بر زبان آرد و نامی یا لقبی که موجب کراهیت او شود ازان اجتناب نماید اما در اینجا هم مراعات صدق کند و در دروغ مگوید پنجم آنکه غایبانه او را بخوبی یاد کند و ثنای صادق بر وی نماید و فضائل او را ظاهر کند با وصف احتراز از کذب و مبالغهٔ مفرطه ششم آنکه در وقت مشورهٔ صلاح نیک از و دریغ ندارد و تفهیم آنکه اگر کسی را ببیند که با دسته در جهلکه یا مضرتی گرفتار میشود و وجه خلاص او از آن آفت این کس میداند بکمال حسن خلق و رعایت ادب او را تعلیم کند و در حق کوری که قریب بافتادن در کوی یا چاهی باشد یا شخصی که راه گم کرده است یا متاع خود را گم کرده و جویان او گشته و از نشان آن بی خبرند یا خرید اثاثی یا معرفت دوائی منظور دارد و از طریق حصول آن یا امکان بیع و شرای آن مطلع نیست این دلالت بسیار مؤکد میشود و همچنین در استفتای علمی و استکشاف شبههٔ دینی و علی هذا القیاس و اکثر این معاملات با کفار نیز موجب اجر و ثواب است و لهذا و قولوا للناس حسنا فرموده اند و بقید ایمان و سلام مقید نساخته که ابتدای تحیت و سلام علیک که مخصوص باهل اسلام است و در اینجا باید دانست که معنی حسن در این آیت آن نیست که نزد مخاطب به جمیع وجوه مستحسن باشد والا ارتکاب مداهنت و خلاف مشروع لازم آید زیرا که اکثر مخاطبین چیزها که موافق خواهش خود و دوست میدارند که مخالف شرع و منافی آئین و دینداری باشد بلکه معنیش آنست که فی نفسه در حق او نیک باشد و بطریقی او را کرده شود که موجب دل تنگی او بحق عار بار نکرده پس در این آیت مداهنان و خوشامدگویان را دستاویزی نیست زیرا که کلام و قول اینها هرچند نزد مصاحبان و مخاطبان بی فهم نیک بیاشد و مستحسن بینمایند لیکن عند الله مستهجن و شناعت موصوف است پس فی نفسه حسن نباشد و در این آیت لفظ حسن واقع است نه لفظ مستحسن و مرضی و خوش آیند تا آن معنی باطل را آنان فهم توان کرد و در اینمقام مغالطهٔ عظیم پیش آمده اکثر مردم او میان مدارات حسن خلق و در میان مداهنت فرق واضح نشمرده مدارات حسن خلق با هر مسلمان و کافر در شرع محمود است و مداهنت و خوشامد معیوب و مذمور و یکی را از دیگری امتیاز نمیکنند و در مقام حسن خلق ارتکاب مداهنت می نمایند و تقبیح فرق در میان این هر دو آنست که مدارات حسن خلق عبارت از مسامحت در حق خود است و نفسانیت کار نکردن و خود را واجب التعظیم ندیدن و از تقصیری که در حق خود رود در گذشتن

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و مداهنت تجارت از مسامحت در امر دین ست و با وجود دیدن و شنیدن امور نامشروعه و اقوال نامرضیهٔ الٰہی تعصب نکردن
و دین خود را سبک ساختن و از حق واجب شرع و دین در گذشتن مثلاً اگر شخصی این کس را سخت گفت یا برگ تعظیم نمود در
غضب نیامدن و با وی در پی انتقام نشدن بلکه سلوک نیک کردن از قبیل حسن خلق و مدارا ست و اگر شخصی حرکتی مخالف
شرع کرد یا برگ تعظیم دین نمود با وی موافقت نمودن و اظہار ناخوشی نکردن و سخن او را رد نکردن از باب مداہنت و محظور
آمدست پس حسن خلق و مدارات تلف حق خود ست برای رضامندی و دلداری کسی و مداہنت تلف حق شرع ست برای
ہمین غرض فاسد و در میان این ہر دو بون بائن ست یکی از دیگری امتیاز کلی دارد بہیچ وجہ مشتبہ نمی شود و چون این
فرق معلوم شد پس باید دانست کہ کلام با مردم یا در امور دینی ست و آن نیز دو قسم ست یکی آنکہ با کافران باشد مانند دعوت بسوی
ایمان و در اینجا نرمی گفتار و دلجوئی معتبر ست بدلیل آنکہ حضرت حق تعالی چون حضرت موسی و حضرت ہارون را الصلوٰۃ علی نبینا و علیہم
السلام برسم رسالت پیش فرعون فرستاد ارشاد فرمود و قولا لہ قولا لینا لعلہ یتذکر او یخشی یعنی بگویید با او سخن نرم تا باشد
کہ پند پذیر شود یا از خدا بترسد و بدلیل آنکہ در مدح جناب خاتم المرسلین علیہ الصلوٰۃ و السلام حق تعالی فرموده ست فبما رحمۃ من
اللہ لنت لہم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک یعنی کمال مہربانی خدا ست کہ خود بخود نرم طبع شده بر
منافقان و کافران و اگر درشت خو و سخت دل میشدی البتہ از صحبت تو میگریختند و سخن ترا می شنیدند دوم آنکہ با فساق باشد و
کسانیکہ در حقوق اسلام تقصیر می کنند مانند فرمودن بطاعت و زجر کردن از معصیت و در اینجا ہم مراعات آداب و حسن خلق و نرمی
در گفتار و استمالت قلوب معتبر ست چنانچہ آن حضرت ع را فرموده ادع الی سبیل ربک بالحکمۃ و الموعظۃ الحسنۃ
و نیز فرموده ادفع بالتی ہی احسن و یاد امور دینوی ست مثل تقاضای قرض و طلب حق خود از غاصب و امانت دار و معلوم ست
کہ نزد ہر عاقل چون تحصیل غرض بلطف ممکن شود از ان عدول کردن و راہ خشونت سپردن معیوب و مردود ست و لہذا در حدیث
شریف وارد شده ما دخل الرفق فی شئ الا زانہ و ما دخل الخرق فی شئ الا شانہ پس ثابت شد کہ سخن نیک گفتن مخصوص
با اہل اسلام و اہل صلاح نیست بلکہ با جمیع طوائف بنی آدم و در مقدمات دین و دنیا طریق حسن خلق رفتن و راہ ادب و تواضع پیمودن مستحسن ست
مگر جائی کہ بغیر خشونت و سخت کوئی کار دین یا دنیا نہ برآید یا حسن خلق در ان جا با مداہنت مشتبہ شود پس راہ غلظت و تشدد انتیار باید نمود
و ہمین ست محمل این آیہ کہ یا ایہا النبی جاہد الکفار و المنافقین و اغلظ علیہم و از حضرت امام محمد باقر رض منقول ست کہ در
تفسیر و قولوا للناس حسنا فرموده اند کہ قولوا للناس ما تحبون ان یقال لکم یعنی بگویید با مردم سخنی کہ اگر شما را کسی آن سخن بگوید
بدنہ برنجید و خوشدل شوید و تفصیلش آنکہ در جمیع امور خواہ دینی باشد مثل امر معروف و نہی عن المنکر یا دنیوی مثل تقاضای قرض و طلب حق می باید کہ
شخص خود را در پلہ حریف خود نہد و در دل خود بسنجد کہ اگر من در ین فعل گرفتار می شدم و شخصی با من بہ مقام نصیحت و ارشاد یا منازعت و خصومت
گفتگو میکرد بچہ آئین مرا پسند می شد و بلدام وضع مرا بدی می آمد طریق اول را اختیار کند و از طریق دوم احتراز نماید و چون از بیان حقوق بندگان
کہ بر ذمہ بندگان ثابت ست در ین عہد فارغ شدند طلب حقوق خود نیز فرمودند کہ وَاَقِیمُوا الصَّلٰوۃَ ط یعنی بر پا دارید نماز را و راست کنید
آن را بوجہی کہ ہیچ کجی در ان نماند زیرا کہ نماز عبادتی ست شامل دل و زبان و دست و پا را وَاٰتُوا الزَّکٰوۃَ یعنی دہید زکوٰۃ را کہ قدر معتبر
از مال ست پنجم حصہ از نقدین و از قیمت اموال تجارت بشرط گذشتن یکسال و از مواشی و زراعت مختلف ست بسبب اختلاف اجناس
اصناف چنانچہ در کتب فقہیہ مذکور ست زیرا کہ این عبادت ہر چند بصورت حق خدا ست لیکن در معنے حق بندگان ست و در تحسین اخلاق و دفع
رذائل بخل و غیرہ تمام دارد ماقی ماندہ در اینجا سوالی جواب طلب آن آنست کہ در ین عہد اول توحید را ذکر فرمودند بعد ازان حقوق آدمیان را

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بعدازان نماز و زکوة را پس تشویش ترتیب لازم آمد زیراکه اگر منظور تقدیم حق العباد بود بنا بر آنکه حق العباد اشد ست و مراعات آن اهم و تقصیر عهد دران سخت تر پس بایستی توحید را نیز موخر می فرمودند و همراه نماز و زکوة ذکر میکردند و اگر منظور تقدیم حق الله بود بنا بر آنکه اصل ست پس نماز و زکوة را همراه توحید می بایستی ذکر کرد و تفریق حق الله که بعض آن را مقدم و بعض آنرا موخر [illegible] وجه داد [illegible] آنکه در اصل منظور تقدیم حق العباد ست زیراکه بندگان بسبب احتیاج خود از تقصیر در حقوق خود متسامحی میشوند حضرت حق تعالی [illegible] است اگر حق او تقصیری رود او راضی میشود لیکن توحید از جملهٔ حقوق الله مرتبه دارد که شرط قبول جمیع طاعات ست خواه آن طاعت متعلق بحقوق عباد باشد یا بحقوق الله و شرط را تقدم طبعی بر شرط واجب ست بنابران تقدیم توحید بر جمیع ما بقی لازم آمد و من بعد حقوق عباد را بر حقوق الله مقدم فرمودند تا مزید تاکید ادای آنها مفهوم شود و نیز سوالی دیگر ست که احسان به یتامی و مساکین و ذوی القربی در دادن زکوة داخل ست حاجت آن نبود که آنرا جدا ذکر فرمایند جوابش آنکه احسان به یتامی و مساکین و اهل قرابت چنانچه سابق در تفسیر بآن اشاره رفت اعم ست از آنکه بمال باشد بانبوع دیگر و در صورتیکه بمال باشد نیز اعم ست از آنکه در قدر نصاب باشد یا در کمتر از ان و در صورتیکه در قدر نصاب باشد نیز اعم ست از آنکه در زکوة محسوب شود یا سوای زکوة پس این احسان باکه باین مراتب عموم وارد و در دادن زکوة داخل نباید شمرد آری از طرق احسان باین اصناف یکی این هم ست که زکوة مال بایشان صرف باید کرد و نیز منظور الهی در ذکر احسان با اهل قرابت و یتیمان و مسکینان آنست که نظر توجه و لطف بحال ایشان بالخصوص مصروف دارند بهر نهجی که باشد و در دادن زکوة آن ست که بذل مال در راه خدا قصد کنند و لهذا احسان اول از قبیل تکمیل خلق عدالت ست و احسان دوم یعنی دادن زکوة برای تحصیل خلق سماحت ست و اول از حقوق عباد ست و دوم از حقوق الله بالجمله بعد از یاد دهانیدن این عهد که مشتمل بهشت تکلیف ست و جامع ست جمیع انواع تکلیفات را زیراکه تکلیف یا بدنی ست یا مالی و هر یک از ینها یا عام ست یا خاص بدنی عام عبادت مطلق ست که شخصی جمیع جوارح و قوای خود را مستعد امتثال امر الهی و فرمان او گرداند مثل کوش برآواز ماننده بندهٔ که بحضور خاوند خود بقصد اطاعت استاده ست و بهمین تکلیف اشاره واقع شده ست بالفظ کلا تعبدون الا الله و بدنی خاص نماز ست که در اوقات مخصوصه و بشرائط و ارکان معهوده قرار یافته و مالی خاص زکوة ست زیراکه مخصوص ست بمالک نصاب و بحولان حول و بستحقان معلوم و باجناس معدود و مالی عام که مشروط بمحض قدرت امکان ست سبب او یا نسب ست یا غیر نسب و نسب سه حال دارد یا سابق ست مثل والدین یا مقارن ست مثل اقارب دیگر یا لاحق ست مثل یتیمان که بسبب موت پدران خود حکم اولاد عامهٔ ناس گرفته اند و غیر نسب یا احتیاج و فقر است مثل مساکین یا اشتراک نوع ست که نسبت بعامهٔ ناس متحقق ست لیکن نسبت بعامهٔ ناس بغیر از احسان قولی یا انچه در حکم اوست از مکارم اخلاق میسر نمی تواند شد چنانچه در حدیث شریف وارد ست انکم لن تسعوا الناس باموالکم ولکن سعوهم باخلاقکم یعنی شما را این ممکن نیست که بمال خود جمیع مردم را گنجایش توانید کرد ولیکن باید که باخلاق خود همه را گنجایش کنید حالا بطریق تو بیخ و عتاب فرقهٔ بنی اسرائیل را می فرمایند که ثم تولیتم یعنی باز روگردان شدید شما ازین عهد با وجود توکید و توثیق آن همه این تکلیفات هشت گانه را ضائع ساختید الا قلیلا منکم یعنی مگر جماعهٔ قلیل از شما مثل عبدالله بن سلام و اسد و اسید پسران کعب رض و مانند اینها که بشرف متابعت پیغمبر وقت خود مشرف شده در توحید و ادای حقوق عباد و حقوق الله راسخ قدم گشته پس با وصف نقض این عهد محکم و ضائع ساختن این هشت تکلیف عمده چه قسم توقع آن دارید که عذاب شما بیش از چند روز نباشد حال آنکه ترک بعضی ازین تکالیف جب عذاب ابدی اند مثل توحید و ترک بعضی موجب مکث طویل در دوزخ مثل عقوق و ترک نماز و کاش شما من بعد تدارک این روگردانی میکردید و آن نقض عهد را باصلاح می آوردید لیکن شما روز بروز در نقض ترقی میکنید و انتم معرضون یعنی و شما اعراض را از احکام الهی عادت کرده اید و بحکم العادة طبیعة ثانیة ازین اعراض جواهر نفوس شما راسخ شده بمزاج مستحکم قابل علاج نمانده و اگر بنی اسرائیل اینها بگویند که روگردانی ما از عهد محکم اینها فرع نقض عهد محکم انبیاء ما بود ما نیز

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بلکه از جمله ما کسان بسیار بر توحید در عبادت و ادای حقوق ثابت قدم اند خصوصا ما که درین زمان و درین مکان ایم در ادای این تکلیفات
قصوری نمی کنیم پس قبول بعضی از ما باسلاف گذشته ما طعن بر ما متوجه نمی شود پس در جواب ایشان عهد دیگر را یاد دهد و بگوید وَاِذْ اَخَذْنَا مِیثَاقَکُمْ
یعنی یاد کنید آن هنگام را که گرفتیم ما عهد شما محکم بر آنکه لَا تَسْفِکُوْنَ دِمَآءَکُمْ یعنی با هم خون یکدیگر نخواهید ریخت و این عهد را نیز مانند عهد توحید
بجدت اخبار آوردیم تا بدانید که خون ریختن یکدیگر قریب بکفر و شرک است در شناعت و قبح و لهذا در شرائع الهیه مقرر است که بعد از شرک
اکبر الکبایر خون ناحق است و همچنین بهمین طریق بنا بر مزید تاکید تفهیم وَلَا تُخْرِجُوْنَ اَنْفُسَکُمْ مِّنْ دِیَارِکُمْ یعنی نخواهید برآورد کرده هم مذهب
خود را از خانهای خود زیرا که جلای وطنی آفتی است قریب به هلاک پس حکم خون ریزی است و بر امثال این گناهان عظیمه با وصف تاکید
عهدهای محکم بر ترک آنها عذاب شدید طویل را متوقع باید بود و قریب بانچه در کفر و شرک متوقع است و برآوردن شخص از خانه خود بچند
طریق میباشد اولی آنها این است که در همسایگی باوی سلوک بد کرده شود تا مضطر گردد بترک آن مسکن و چنانچه این کس ناحق شخصی را از خانه
خود برآورد حق تعالی این کس را از خانه مولدی او که بهشت است خواهد برآورد و شما این عهد را قبول کردید و دادید ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ یعنی
باز اقرار هم کردید که ما این عهد را التزام کرده ایم و قبول نموده ایم وَاَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ یعنی و شما که حاضرین این زمان اید نیز گواهی میدهید بر این
اقرار اسلاف خود و انکار آن ندارید ثُمَّ یعنی باز بعد ازین اقرار و شهادت اَنْتُمْ هٰٓؤُلَآءِ یعنی شما که حاضرین این وقت اید نقض میکنید این
هر دو عهد را که حق تعالی با اسلاف شما بطریق خبر گرفته بود و این نقض شما مشابهت دارد و تکذیب خبر الهی العیاذ بالله منه زیرا که شما
تَقْتُلُوْنَ اَنْفُسَکُمْ یعنی می کشید کرده هم مذهب و هم قوم خود را که در حقیقت خود را میکشید زیرا که بحکم شرع قصاص بشما واجب میشود و
واجب القتل میگردید و صورت این واقعه چنین بود که در گرد نواح مدینه منوره دو فرقه از یهود سکونت داشتند بنو قریظه و بنو نضیر و در شهر
مدینه نیز دو فرقه از انصار سکونت داشتند اوس و خزرج بنو قریظه با اوس هم قسم شده بودند و بنو نضیر با خزرج و هر گاه در میان اوس و
خزرج جنگ و قتال واقع میشد بنو قریظه بکمک اوس می آمدند و بنو نضیر یکمک خزرج و با هم یکدیگر را میکشتند از دست بنو قریظه بسیاری از بنو نضیر
کشته میشدند و از دست بنو نضیر بسیاری از بنو قریظه و این معامله ایشان از سالهای سال جاری بود و صلاتدارک آن نمی کردند و بر ین
کار زشت نمی نمودند و کاش بر همین قدر شما اکتفا می کردید لیکن شما چیزی دیگر بر ان می افزایید وَتُخْرِجُوْنَ فَرِیْقًا مِّنْکُمْ مِّنْ دِیَارِهِمْ یعنی و
خارج میکنید یک فرقه را از کرده هم مذهب خود از خانهای ایشان آن فرقه کسانی بودند که در جنگ مغلوب میشدند و سرداران آنها کشته
میشدند اینها آن فرقه را ضعیف و خسته بر تعلقات آنها متصرف می گشتند و اگر شما بگوئید که ما قصدا گروه هم مذهب خود را نمی کشیم و نه خارج
میکنیم بلکه برای محافظت قسم و عهدی که با هم عهدیان خود خورده و بسته ایم امداد و اعانت ایشان مینمائیم و در نفس کشتن و خارج کردن
آنها لازم می آید ناچاریم گوئیم این عهد الهی که سابق از عهد شما با هم عهدیان خود بود قتل و اخراج را بر شما حرام ساخته بود و در فعل حرام مدد کردن
و امداد و اعانت نمودن شریک شدن است و شک نیست که شما تَظٰهَرُوْنَ عَلَیْهِمْ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ یعنی پشتی می دهید بر کشتن و خارج
کردن هم مذهبان خود را بفعلی که فی نفسه گناه است و در حق برادر دینی خود تعدی است و ظاهر است که چنانچه ظلم حرام است مدد کردن ظالم بر
ظلم او نیز حرام است و درین جا شبهه نیست قوی که بر معتزله وارد میشود و ایجاب عدل بر حضرت حق تعالی کنند که اگر مدد و کاری
ظالم حرام است پس حق تعالی چرا ظالم را قدرت بر ظلم میدهد جواب آنکه چنانچه حق تعالی قدرت ظلم ظالم را بخشیده است همچنان ابدا
از ظلم زجر هم فرموده است و وعید شدید نموده بخلاف آدمی که هر گاه مدد و کاری ظالم نماید بیشتر باعث بر ظلم میشود و ظلم را در نظر
او نیک مینماید و اگر حق تعالی ظالم را قدرت بر ظلم ندهد معامله تکلیف و امتحان که مدار جزای نیک و بد بر ان است متحقق نمی تواند شد زیرا که
هیچ فعل بدون قدرت دادن حق تعالی از بنده نمی تواند شد پس باز ماندن بندگان از ظلم بسبب نا مقدوری می شد نه بسبب ایمان و اطاعت

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فرمان وچون آدمی را با آدمی دیگر باین نوع اقدار و تمکین و تحصیل غرض تکلیف در کار نیست لاجرم فیما بین آدمیان امر و ظلم ظالم مطلقا حرام و ممنوع
گشت و عجب است که در کشتن و خارج از وطن کردن هم مذهبان خود این قدر بصیرت فلی دارید وَاِنْ یَّاْتُوْکُمْ اُسٰرٰی تُفٰدُوْهُمْ یعنی و اگر کسی آیند
پیش شما هم مذهبان شما اسیر شده و فدیه آنها داده خلاص میکنید مثلا در جنگ اوس و خزرج اگر کسی از بنو قریظه و دست خزرجیان اسیر میشد
بنو نضیر او را خرید کرده آزادی کردند و اگر از بنو نضیر کسی در دست اوسیان گرفتار میشد بنو قریظه او را زر داده خلاص کنانیدند و اگر
کسی با ایشان میگفت که شما با هم جنگ و قتال میکنید و همدیگر را جلای وطن میسازید باز بندیان آنها را زر داده خلاص چرا میکنانید
در جواب میگفتند که ما را خدای تعالی همین حکم فرموده است که هر گاه برادران دینی خود را در دست کسی اسیر بینیم او را بهر نوع خلاص
کنانیم و جنگ و قتال با هم محض بسبب دنیاداری است زیرا که در صورت تقاعد از جنگ مطعون میشویم و عار بما لاحق میگردد و که هم عهدان
خود را مدد نکردیم و آنها نیز در وقت احتیاج ما را مدد نکنند و انتظام امور دنیوی ما بر هم شود حق تعالی جواب ایشان را باطل میفرماید که
چنانچه خلاص کنانیدن برادر دینی از قید مخالف دین بر شما فرض بود و شما او را بجای آرید و لهذا در ذکر موانیق منقوضه آن را یاد کردیم
همچنان جنگ و قتال فیما بین نیز بر شما حرام بود وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَیْکُمْ اِخْرَاجُهُمْ یعنی حال این است که بعضی از ایشان را خارج کردن
هم مذهبان خود و چون خارج کردن حرام شد کشتن و در کشتن نمودن بالاولی حرام شد و این چیزها را بی صرفه بعمل می آرید پس معلوم شد
که شما عمل میکنید موافق بعض بعض موانیق الهی و نقض میکنید بعض موانیق او را اَفَتُؤْمِنُوْنَ بِبَعْضِ الْکِتٰبِ یعنی آیا پس ایمان می آرید به بعضی
از احکام کتاب خود که خلاص کردن بندی است از دست ظالمان وَتَکْفُرُوْنَ بِبَعْضٍ یعنی و کفر میکنید به بعضی از احکام همان کتاب که
کشتن و جلای وطن کردن هم مذهب خود است حال آنکه ایمان بکتاب متجزی نیست تا وقتیکه تمام احکام او را قبول ندارید ایمان شما صحیح
نمیشود و اگر بیک حکم کتاب نود نکردید کافر مطلق شدید و چون انکار یک حکم از احکام کتاب کفر است فَمَا جَزَآءُ مَنْ یَّفْعَلُ ذٰلِکَ یعنی پس
چیست جزای کسی که این کار بکند از هر گروه که باشد خصوصا مِنْکُمْ یعنی از شما که خود را اهل کتاب متبع آن کتاب میگویید خود انصاف بکنید
و ظاهر است که جزای کفر نیست اِلَّا خِزْیٌ یعنی مگر ذلتی شدید که از وی تنگ کرده میشود فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا یعنی در زندگانی دنیا مثل
گرفتن جزیه بحال اهانت و گرفتن خراج بضرب و شلاق و شهادت او را قبول نکردن و در نشست و برخاست و مجلس و شارع عام او را
ذلیل و حقیر ساختن و قتل و اسر و نهب مال و سوختن جانها چنانچه بر بنو قریظه و بنو نضیر از دست آن حضرت و مسلمانان آن وقت واقع شد
که تمام بنو قریظه را قتل فرمودند و زنان و بچهای آنها را کنیزک و غلام ساختند و بنو نضیر را بکمال رسوائی جلای وطن فرمودند اگر نخته
بخبر نمیشدند و باز در خیبر سرداران آنها قتل آمدند و زنان آنها در بند افتادند و باقی ماندگان آنها مزارعان و کارندهای مسلمانان شدند
و این همه بسبب آن شد که آنها پاس خاطر هم عهدان خود را بپاس مواثیق الهی مقدم داشتند پس عهد خدا را هیچ و محقر دانستند و گاه
ایشان را بهمین جزا اکتفا نشد لیکن در بیتا و ذلت دنیا هم در نرفتند و لهذا وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ یُرَدُّوْنَ اِلٰٓی اَشَدِّ الْعَذَابِ یعنی و روز قیامت
باز گردانیده شوند بسوی سخت ترین عذاب که مثل عذاب دنیا در مدت معلومه انقطاع پذیر نیست زیرا که ایشان در نقض عهدهای خدا مبالغه
میکردند و آن عهدها بغایت مستحکم و استوار بود اگر حق تعالی در عذاب آنها مبالغه نفرماید جاهلان را توهم میشود که جناب او تعالی شانه غافل است
وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ یعنی و نیست خدا غافل از آنچه میکنید که بارها عهود وثیقه او را می شکنید و پاس دوستی و آشنائی را بر حق او تعالی مقدم
میسازید و چرا نباشد که در آخرت ایشان بسخت ترین عذاب گرفتار شوند زیرا که ایشان خود هیچ چیز را از منافع آخرت برای خود نگذاشته
نه چه اُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ اشْتَرَوُا الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا بِالْاٰخِرَةِ یعنی ایشانند آن جماعه بی عقل که خریدند زندگانی دنیا را بدل آخرت و چنانکه فرمان
هم عهدیان خود را قبول داشتند و فرمان خدا را بخاطر نیاوردند و چون آخرت را خود فروخته باشند دیگر چه توقع منفعتی از منافع آخرت

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دارند فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ یعنی پس سبک نکرده خواهد شد از ایشان عذاب زیرا که سبک شدن عذاب نیز نوعی از منفعت آخرت
ست که بعنایت خدای تعالی متحقق میشود وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ۝ یعنی و نه ایشانرا هیچ کس مدد خواهد کرد که عذاب خدا را بر و راز ایشان دفع نماید
چنانچه در دنیا از هم عهدیان خود توقع آن داشتند پس معلوم شد که ایشان موافق اقرار و شهادت خود مستحق عذاب شدید والمی اند و انچه میگویند که
لن تمسنا النار الا ایاما معدودة خود آن را تکذیب میکنند در اینجا باید دانست که از این آیه معلوم شد که اگر شخصی بعضی احکام شریعت
را که موافق طبع و عادت او واقع شده باشد قبول کند و بجا آرد و انچه مخالف طبع و عادت او باشد در قبول آن تصور نماید این موافقت و این
عمل هیچ بکار او نخواهد آمد مثلا شخصی ست که شراب را بمزاج خود مضر دانسته با مخالف وضع خاندان خود دیده ترک نماید و زنا را پیهان
پنهان بعمل آرد پس ترک شراب در حق او موجب ثواب نشد زیرا که از جهت اتباع شریعت واقع نشد آری اگر با قضای طبع در سمع اتباع
شریعت نماید لیکن از طرف دیگر مخالف ظاهر هم بعمل نیارد البته در اصلاح رسم فائده می بخشد و لهذا علما را در بجا آوردن این قسم طاعات
اختلاف ست بعضی گفته اند بیت جرمی که رخت ما ببرد هم صفا کشد ۞ بهتر ز طاعتی که بعجب و ریا کشد و بعضی گفته اند که طاعات با ریا
بهتر از گناه بی توبه ست و محاکمه بین الفریقین آنست که در باب اصلاح نفس و تهذیب آن گناه با ندامت و خجالت بهتر از طاعت
با عجب و ریاست و در باب اصلاح رسم و ترویج شریعت طاعت با عجب و ریا بهتر از گناه ست والله اعلم و اگر بگویند که این
همه مواثیق منقوضه و عهدهای شکسته ما در مقدمه قتل و اخراج و مدد کاری ظالمان ست هرچند بکفر منجر نشده باشد
ما در اصل از باب فسق ست و عذاب فاسق منقطع ست غیر دائم گوئیم انقطاع عذاب فاسق در صورتی ست که منجر بکفر
نگشته باشد بخلاف این فسق شما که موجب کفر به بعض احکام کتاب شده ست و بحد احاطه خطیئه رسیده و علی تقدیر التسلیم از
شما نقض عهد ایمان به پیغمبران که بمنزله توحید ست نیز بوقوع آمده تا آنکه عوض ایمان به پیغمبران قتل ایشان را ارتکاب نموده
اید وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ یعنی و هر آینه دادیم ما موسی را کتاب که توریت بود و در ان کتاب جمیع مواثیق و عهودی که
بر بنی اسرائیل مؤکد و عمده ترین همها این عهود بود که بپیغمبران هر وقت را اطاعت نمایند و با آنها ایمان آرند و راه تعظیم و توقیر مسلوک دارند از
حضرت ابن عباس رض منقول ست که چون حضرت موسی ع را الواح توریت عنایت شد حضرت موسی ع طاقت برداشتن آنها را
در خود ندید حق تعالی بر ای هر آیت فرشته را مقرر فرمود آنها نیز نتوانستند برداشت بعد ازان برای هر حرف فرشته آفرید آنها
آنها نیز نتوانستند برداشت چون حضرت موسی ع را و فرشتگان را عظمت و ثقل معنوی آن کتاب معلوم شد و قدر آن در ذهن ایشان
جا کرد حکم شد بحضرت موسی علی نبینا و ع که حالا بر تو برداشتن این کتاب را سبک ساختیم حضرت موسی ع آن را برداشته نزد
بنی اسرائیل آورد وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ و بر قفا آوردیم بعد از حضرت موسی ع رسولان را که حضرت یوشع و حضرت الیاس
و حضرت الیسع و حضرت شموئیل و حضرت داؤد و حضرت سلیمان و حضرت شعیا و حضرت ارمیا و حضرت یونس و حضرت عزیر و حضرت حزقیل و حضرت
زکریا و حضرت یحیی ع و غیر ایشان چار هزار کس بودند و همه ایشان بر شریعت حضرت موسی ع که گذشتند و مقصود از فرستادن ایشان جاری کردن
احکام آن شریعت بود که بسبب تکاسل و تهاون بنی اسرائیل مندرس میشد و بسبب تحریفات علمای سوء ایشان متغیر و متبدل میگشت
این رسولان در بنی اسرائیل مانند علمای ربانیین و مجددان دین این امت اند چنانچه در حدیث شریف وارد شده که ان الله تعالی یبعث
لهذه الامة علی رأس کل مائة من یجدد لها دینها پس از شما بعض این پیغامبر انرا انکار کردید و بعض ایشان را مثل
حضرت یحیی و حضرت زکریا ع بجان کشتید و اگر بگوئید که این پیغمبران آن قسم معجزات قاهره نداشتند که حضرت موسی ع داشتند بنابران اسلاف
ما را بر حال آنها اشتباه افتاد بغلط فهمی تکذیب کردند و کشتند گوئیم که ما بعد ازین پیغمبران آن معجزات قاهره هم بشما نمودیم و شما هر گز باور نکردید

بیان آنکه شخص را بعض احکام شریعت که موافق طبع و عادت او باشد قبول کند و انچه مخالف طبع و عادت او باشد ترک کند

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ یعنی دادیم ما عیسی پسر مریم را معجزات ظاهره مثل زنده کردن مرده و به کردن کور مادرزاد و پیسی و پیدا کردن مرغ پرنده و خبر دادن از غیب و خود بخود آموختن توریت و غیر ذلک که کم از معجزات قاهرهٔ حضرت موسی ع نبود بلکه بعضی وجوه ازان افزون تر می نمود خصوصا باین جهت که یک چیز خاص بحضرت عیسی ع دادیم و حضرت موسی ع را آن قسم معجزه نداده بودیم و آن این ست که وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ یعنی مدد دادیم عیسی را بروح القدس و روح القدس نام آن اسم الهی ست که حضرت عیسی ع بان اسم مرده ها را زنده میفرمود و مریضان بلا بمالیدن دست و رسانیدن دم شفا میداد و بعضی گفته اند که روح القدس نام حضرت جبرئیل ع ست و ایشان را بموجب حکم الهی قوت و اعانت حضرت عیسی ع دائمی بود و بعضی گفته اند که روح القدس عبارت از روح پاک ست که در بدن عیسوی منفوخ شده بود و از ارواح دیگر بوجوه ممتاز بود و اضافت آن بقدس از قبیل حاتم الجود ست و آن روح ملکی بود که لواحق بشریت بسیار کم داشت بالجمله تائید بروح القدس بهر معنی که باشد از مخصوصیات ایشان بود پس در تکذیب و انکار ایشان بهیچ وجه معذور نبودید و عیسی در لغت عبرانی یشوع ست و معنی الیشوع مبارک ست و مریم در لغت عبرانی بمعنی خادم ست چون مادر ایشان را برای خدمت بیت المقدس نذر کرده بود ایشانرا مریم نام گذاشت أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ یعنی آیا پس هر گاه که می آید بشما پیغمبر ازین پیغمبران بما لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمُ یعنی بحکمی که نمی خواهد دلهای شما آن را اسْتَكْبَرْتُمْ تکبر میکردید از قبول آن فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ پس یک فرقه را از ایشان تکذیب و انکار کردید وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ۝ یعنی و یک فرقه را از ایشان میکشتید مثل حضرت شعیا و حضرت زکریا و حضرت یحیی و حضرت عیسی ع بزعم خود اگرچه فی الحقیقه بران جناب دست یاب نشدند لیکن بشبهه ایشان را برداشتند و مثل پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وسلم که یکبار سحر کردند و یکبار زهر دادند و یکبار ایشانرا از زیر دیوار انداخته بعذر خواستند که سنگ کلاغی از بالای آن افکند لیکن حق تعالی در جمیع احوال ایشانرا محفوظ داشت و برای اشعار بهمین نکته قتلتم نفرمودند بلکه بصیغهٔ مضارع آوردند زیرا که هنوز ایشان در فکر قتل پیغمبران بودند و در حدیث صحیح آمده که لقمهٔ زهر دار از گوشت بزکه در خیبر خورده بودم هر سال اثرش عود میکند و موجب درد کلو و خناق میشود تا آنکه این زمان می یابم که بسبب اثر ان رگ جان من شکافته شده پس در حقیقت وفات این افضل المرسلین نیز بقتل انبیا بود و درین نهج ارشاد که درین آیت مسلوک شده طرفه بلاغتی بعمل آمده گویا ارشاد میفرمایند که وصف رسالت نزد شما مقتضی یکی ازین دو چیز ست تکذیب یا قتل و این نهایت جهالت ست که با بهترین مخلوقات بدترین معاملات پیش می آید و در حدیث صحیح آمده که آنحضرت ص فرموده اند که روح القدس جبرائیل ع ست و در بخاری و دیگر صحاح معتبره موجود ست که آنحضرت ص برای احسان شاعر حسان را در مسجد می نهاند و اشعار او را که در جواب شعرای کفار میگفت می شنیدند و در حق او دعا می فرمودند که اللهم ایده بروح القدس پس معلوم شد که تائید روح القدس بعض امتیان آن جناب ع را بطفیل متابعت آن جناب و ایمان بحضرت عیسی ع نصیب میشود پس آنحضرت را بالاولی حاصل خواهد بود و این جهان ازین سعادت روایت کرده که آنحضرت ع فرموده اند که روح القدس در سینهٔ من چنین دم میزند که هیچ نفس نمیرد تا آنکه تمام می گیرد رزق خود را پس تیز سید از خدا و در طلب رزق بسیار کردن و کاوش نکنید و از خصائص صحبت روح القدس آنست که زبیر بن بکار در کتاب اخبار المدینه از حضرت حسن بصری آورده که آنحضرت ص فرموده اند که با هر که روح القدس هم کلام میشود زمین را حکم نیست که از گوشت او بخورد باقی نماند دیگر سوالی که اهل تفسیر ایراد میکنند و آن آنست که کلمهٔ بصیغهٔ ماضی و تقتلون بصیغهٔ مضارع چرا آورده اند جوابش آنکه تکذیب ایشان پیغمبران را چیزی بود که شده رفت و قتل ایشان پیغمبران را هنوز منتظر فرض میشد زیرا که در صدد قتل افضل پیغمبران آمده گویا هنوز مشغول قتل دو سه تن پیغمبران اند کافران مستلزم تکذیب همه پیغمبران اند و مادام که قتل باقی است تکذیب نیز باقی است اما تکذیب پیغمبر را اول وقت احادث میشود و حدوث او منتظر نمیگردد

بیان سبب نسبت لفظ عیسی بمریم

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بخلاف قتل که پایه بار اسباب آن آماده میشود و حدوث تهوّ آن مستلزم حدوث تکذیب دیگر نیست بلکه بقای تکذیب اول کفایت میکند
بنابراین نکته تغییر اسلوب فرموده اند واللہ اعلم وقالوا یعنی و گفته اند یهود یان در مقام عذر قتل پیغمبران که ما ایشان را ازان نخشیم کنه داللہ
ایشان ثابت نشد هرچند عوام و جهال بدین خوارق عادات ایشان فریب خورده ایشان را صادق و انستند و گرویدند اما مردم در
مذهب خود آن قدر تعصب داریم که اصلا باین جوز و مویز فریب نمیخوریم و هر گز نکسی که خلاف مذهب و آئین ما باشد هرچند مصدر خوارق و کرامات
کرده و گرویده نمی شویم و سر خم نمی نهیم و درین باب بمرتبه رسیده ایم که قُلُوبُنَا غُلْفٌ یعنی دلهای ما در غلاف است تعلق و چاپلوسی و سحر سازی
اصلا در ان دلها اثر نمیکند و تلبیسات و نمودن کرشمها ازجانبر دیم حق تعالی میفرماید که مقدمه چنین نیست بَل لَّعَنَهُمُ اللّٰهُ و یعنی بلکه
لعنت کرده است ایشان را خدای تعالی و از رحمت خود دور افکنده و فهم حق و قبول آنرا در دلهای ایشان جا نداده ازاین است
که به پند گویان و نصیحت کنندگان گرویده نمیشوند و سخن حق را نمی شنوند پس مقدمه بر ایشان مشتبه است تعصب باطل را از تصلب
حق امتیاز نمیکنند انچه ایشان را حاصل است تعصب باطل است و انچه آنرا دعوی میکنند تصلب حق است که اصلا ایشان را حاصل نیست

بیان معنی تصلب حق و تصلب باطل

و معنی تصلب حق آنست که دین حق را بقوت بگیرد و هر گز بدینی و آئینی دیگر نظر نکند و به تلبیسات شیاطین و استدراجات جوگیان و ملحدین
گوش نهد و بسبب ورود مصائب و امتحانات در حسن دین خود شک و تردد پیدا نکند و این امر محمود در جمیع ادیان و مطلوب
در هر زمان است و معنی تصلب باطل آن است که بسبب حمیت رسم خود و یا ریاست خاندان خود بر مذهب دیگر با وصف ظهور علامات
حقیت آن انکار نماید و بد خود را نیک و نیک غیر خود را بد داند و این امر مردود و معیوب است و ایشان را درین هر دو معنی
امتیاز حاصل نیست تعصب باطل را تصلب حق می پندارند و بحصول آن تبختر و تفاخر دارند و آگر ایشان بگویند که چون ما مردم
ملعون ابدی و مطرود جناب خداوندی ایم و اهلیت قبول خطاب و فهم حق از دلهای ما مسلوب شده پس بر ما چه گناه ما معذور
شدیم گوئیم این عذر ایشان نا مسموع است زیرا که اگر این حالت ابتدا از جانب خداوندی بر ایشان طاری شده بود ایشان معذور
میشدند لیکن این حالت ابتدا از جناب خداوندی بر ایشان طاری نشد بلکه بِكُفْرِهِمْ و یعنی بسبب کفر ایشان که هر گاه یک معجزه و یک پیغمبر
و یک حکم الهی را انکار کردند فی الجمله قساوتی در دلهای ایشان بهم رسید و چون بار دیگر معجزه و پیغمبر دیگر و حکم دیگر را انکار کردند آن قساوت
افزون شد تا آنکه بسر حد غلظتی و کثافت رسید مانند آب کدر موسم سرما بهوای سردی الجمله کثافت و غلظت پیدا میکند و چون بار بار آن
هوای سرد میخورد کثافت افزون تر میشود تا آنکه مانند سنگ سخت میگردد و اصلا بچیزی متاثر نمی شود و هر چه بسوی اختیار نبذه از قبیل لعن
و ابعاد از مظان رحمت متحقق میگردد جای عذر نمی باشد و ازین است که اکثر ایشان بکتاب و پیغمبر خود و نیز ایمان ندارند فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ
یعنی پس بسیار کم ایمان می آرند بحضرت موسیٰ و توریت که مدعی ایمان بآن هستند و امام احمد بسند صحیح از ابو سعید خدری رضی روایت کرده

در حدیث شریف است که دل چهار قسم است

اند که آن حضرت فرموده اند که دل چهار قسم است دلی است صاف و دری چراغی میدرخشد و دلی است در غلاف اندخته و بالای
غلاف بر شته مضبوط بسته کرده و دلی است معکوس و منکوس و دلی است دو رنگ یک صفحه او سفید و یک صفحه او سیاه است دل صاف دل با ایمان است
و چراغ درخشنده او نور ایمان است و دل مغلف دل کافر است و دل منکوس دل منافق است که بعد از معرفت انکار کرده است و دل دو
رنگ دلی است که در وی ایمان و نفاق هر دو جمع شده و مثال ایمان در آن دل مانند سبزه ایست که او را آب طیب مدد میرساند و مثال
نفاق در آن دل مانند دمل است که در بدنم ریم و خون از وی برآید از این هر دو جانب هر طرف که غلبه میکند احکام دیگر را مغلوب میسازد
و مضمون این حدیث را ابن ابی شیبه و ابن ابی الدنیا و ابن جریر از حذیفه رض روایت کرده اند که می فرمود که القلوب
اربعة قلب اغلف فذلك قلب الكافر وقلب اجرد فيه مثل السراج فذلك قلب المؤمن وقلب منكوس فذلك قلب المنافق

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عرف ثم انکر وقلب مصفح فیه ایمان ونفاق فمثل الایمان فیه کمثل شجرة یمدها ماء طیب ومثل النفاق کمثل قرحة
یمدها القیح والدم فای المدتین غلبت علی الاخری غلبت علیه وحاکم بسند صحیح از حذیفه رض روایت کرده که گناهان
وشهوتها بر دلها وارد میشود همچنین هر دلی که انکار کرد یک نقطه سفید در ان دل پیدا میشود وهر دلی که انکار کرد یک نقطه سیاه در ان دل
پیدا میشود باز اگر بار دیگر همان گناه یا گناه دیگر پیش آمد آن را نیز انکار کرد وسفیدی بیش افزون شد تا آنکه سفیدی خالص گشت باز اورا هیچ
گناه ضرر نمیکند واگر بار دیگر هم انکار کرد سیاهی آن افزون شد تا آنکه رفته رفته تیره میشود ومنکوس میگردد پس حق را حق نمی فهمد
وباطل را باطل نمیداند وهمین مضمون را بیهقی در شعب الایمان از حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه روایت نموده قال ان الایمان
یبدو لمظة بیضاء فی القلب فکلما ازداد الایمان عظما ازداد ذلک البیاض فاذا استکمل الایمان ابیض القلب
کله وان النفاق یبدو لمظة سوداء فی القلب کلما ازداد النفاق عظما ازداد ذلک السواد فاذا استکمل النفاق اسود
القلب کله وایم الله لو شققتم عن قلب مؤمن لوجدتموه ابیض ولو شققتم عن قلب منافق لوجدتموه اسود ودلیل بر آنکه سخنی بهودیان ودین
خود از قبیل تعصب باطل وحق پوشی است آنست که ایشان پیغمبر وقت خود دیده ودانسته وحقیت او را شناخته یعنی ورزیدند وطریق عناد
گزیدند وتفصیلش آنکه ولما جاءهم کتاب یعنی وهرگاه که آمد پیش ایشان کتابی دانستند که آن کتاب من عند الله یعنی از نزد خدا
است زیرا که ملغای بشر از معارضه آن عاجز شدند ودیدند که آن کتاب مصدق لما معهم یعنی موافق است آنچه همراه ایشان
است از کتب انبیای سابقین حال آنکه شخص که بر واین کتاب نازل شد اصلا بآن کتب وقفیت ندوشت خط عربی را که در ملک او
رائج بود نمی توانست نوشت چه جای خط عبرانی وعبارت عربی را از نوشته نمی توانست خواند چه جای لغت عبری وکانوا من
قبل یعنی وبودند این یهودیان قبل از نزول این کتاب معترف ومقر بنبوت این شخص بزرگی او بر جمیع انبیا زیرا که در وقت
جنگ خیبر شکست بر خود یستفتحون یعنی طلب فتح ونصرت میکردند از خدای تعالی بنام این پیغمبر میدانستند که نام او این قدر برکت دارد که
بسبب ذکر آن وتوسل بآن فتح ونصرت حاصل میشود وعلی الذین کفروا یعنی بر کسانی که کفر ورزیده اند شرک در عبادت غیر الله
وانکار پیغمبران کردند پس کو یا نام این پیغمبر را سنوی وناصر جمیع پیغمبران میدانستند ویقین میکردند که این پیغمبر در کافر کشی واز الله ادیان
باطله بآن مرتبه رسیده است که نام او حکم لشکر جرار دارد وابو نعیم وبیهقی وحاکم باسانید صحیحه وطرق متعدده روایت کرده اند که یهودیان بنی
وبهودیان خیبر هرگاه با بت پرستان عرب از قبیله بنی اسد وبنی غطفان وجهینه وغیره جنگ میکردند مغلوب میشدند وشکست میخوردند
ناچار شده بدانشمندان وکتاب دانان خود رجوع آوردند آنها بعد تفحص بسیار این دعا را بسایبان خود تعلیم کردند که در وقت جنگ
میخوانده باشند ازان باز مغلوب نشدند ومظفر ومنصور گشتند دعا این است اللهم ربنا انا نسئالک بحق احمد النبی الامی الذی وعدتنا
ان تخرجه لنا فی اخر الزمان وبکتابک الذی تنزل علیه اخر ما ینزل ان تنصرنا علی اعدائنا ونیز این همه محدثان مذکورین و
امام احمد وطبرانی از سلمة بن قیس روایت کرده اند که در محلهٔ ما که محلهٔ بنی عبد الاهل بود یهودی سکونت داشت روزی از خانهٔ خود بر آمد وبر مجلس
بنی عبد الاهل گذشت وایستاده شد با واز بلند گفت ومن وان روز صغیر السن بودم که ای اهل شرک وای بت پرستان شما میدانید که بعد از
موت چیزی است ما همه گفتیم که باری بگو چه خواهد شد گفت که بر دم همه بعد از موت زنده خواهند شد وبهشت ودوزخ نمودار خواهد گشت وحساب
اعمال میزان متحقق خواهد شد وهریک را موافق عمل خود جزا خواهد رسید گفتیم این چه حرف مستبعد میگوئی گفت قسم بخدا که اگر در عرصهٔ آتش آنروز مرا در دنیا در تنور
کلانی که پر از آتش باشد بندکنند واز ان آتش خلاص شدن آرزوی من است گفتیم دلیل راست گوئی تو چیست گفت دلیل این کلام من پیغمبریست که عنقریب
طرف کدیون بر شما ظاهر میشود من میگویم بر شما ثابت کرده وبه گفتیم آن پیغمبر کی خواهد رسید آن یهودی چپ وراست مجلس را نظر کرده بسوی من اشاره نموده گفت

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که اگر این نوجوان را زندگی دراز شود البته وقت آن پیغمبر را دریابد سلمة بن قیس میگفت که چند روز نگذشت که خبر پیغمبری آن حضرت مشهور شد و چون آنحضرت هجرت بمدینه رسیدند ما همه بشرف ایمان مشرف شدیم و او کفر و بغی و حسد ورزید ما همه او را ملامت میکردیم و میگفتیم که ای فلان ترا چه بلا زد که کافر شدی یاد نداری که با ما چه نیکی گفتی و چه میگفت که بلی یاد دارم لیکن این شخص آن پیغمبر موعود نیست بالجمله یهود یان قبل از آمدن این پیغمبر و این کتاب بوجه کلی احوال هر دو را میدانستند و بعد از آمدن این هر دو بوجه جزئی نیز ایشان را علم حاصل شد بنحوی که آنرا معرفت و شناخت توان گفت فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا یعنی پس چون بیاید پیش ایشان چیزی که او را شناختند و اوصاف کلیه آن را که از سابق می دانستند بروی منطبق یافتند از ذات پیغمبر و مولد و مکان و شمائل و اخلاق او و وقائعی که او را در مدت سیزده سال دواده بود و کتاب منظل بر او از جهت اعجاز لفظی و معنوی و اوضاع شریعتا و که بغایت مستحکم بر حکم دقیقه و مراعات صالح عامه است کَفَرُوا بِهِ یعنی کفر ورزیدند بچیزی از روی عناد و حسد و همین ست علامت تعصب باطل که هم خود از آثار لعنت سابق ست و هم لعنت دیگر لاحقه آثار اوست فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ یعنی پس لعنت خداست بر کل کافران که دیده و دانسته حق پوشی میکنند و از بغی و عناد و حسد انکار حق و قطع می نمایند حال آنکه بر ذمه ایشان بالخصوص بحکم مواثیق توریت و عهود پیغمبران پیشین واجب لازم بود که کمال کوشش و سعی در نصرت این دین و این پیغمبر مبذول دارند تا جانهای خود را از مطالبه وفای آن عهود و مواثیق خلاص کنند پس ایشان درین معامله مانند غلامی شدند که بعوض مالی در گرو بود اگر آن مال را از وجوه مکاسب تحصیل کرده خلاص میشدی توانست اما آن غلام کم عقل طریق خلاصی چنان اندیشید که انکار ثبوت آن مال بر ذمه خود آغاز نهاد و گفتن گرفت که این شخص مرا بگرو گرفته است هیچ حقی بر من ندارد بلکه در دعوی مال دروغ گوست و تمسک او جعلی ست همچنین ایشان انکار نبوت این پیغمبر و این دین و ابطال حقیت او را وسیله خلاص کردن خود از ذمه آن عهود واجب لو فا گردانیدند پس بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ یعنی بد چیزی ست که خریدند بآن چیز جانهای خود را چه جانهای ایشان در تکلیف الهی که بوفای عهد نصرت و اتباع بر ایشان رفته بود در گرو عقاب الهی بود و ایشان خواستند که آن جانها را از این گرو خلاص کنند و از عقاب الهی مامون گردند و چون خلاص غیر ازین نیافتند که اَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ یعنی آنکه کفر ورزیدند بچیزی که نازل کرده ست خدا هم در توریت از نعوت و صفات این پیغمبر و این دین هم در قرآن از دلائل صدق و حقیت یا بسبب این کفر وجوب نصرت و اتباع را از ذمه خود ساقط کنند زیرا که وجوب نصرت و اتباع موقوف بر شناخت این پیغمبر و این دین بود و متفرع بر اعتقاد صدق و حقیت او و چون این شناخت و این اعتقاد حاصل نشد آن وجوب هم متحقق نگشت و کاشف ایشان را جهل واقعی بر ین کفر وا نکار می آورد و فی الحقیقة صدق این رسول و حقیت این دین ایشان را حاصل نیگشت که در آن صورت مستحق یک غضب الهی میشدند از جهت قصور نظر و ترک تامل در نصوص توریت و دلائل قرآن چنانچه کافران امی را بود لیکن ایشان را فی الحقیقة این جهل و نادانی نبود بلکه کردند انچه کردند بَغْيًا یعنی از راه انکار بر خدا و مکروه داشتن اَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ یعنی آنکه نازل فرماید وحی خود را که مِنْ فَضْلِهِ یعنی از جنس تفضل و عطای او تعالی ست نه از جنس اجرت عمل نیک و نه از جنس کمالات مکتسبه بشری پس او را بر سر که آنرا نازل فرماید عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ یعنی بر هر که خواهد از بندگان خود بی سابقه عملی و استحقاقی پس درین انکار بچند وجه در کفر افتادند اول آنکه کفر ورزیدند بکتاب خود و نصوص آنرا تحریف نمودند دوم آنکه کفر ورزیدند بقرآن با وجود وضوح دلائل حقیت او سوم آنکه انکار کردند و مکروه داشتند فعلی عمده را از افعال الهی بعقل ناقص خود پس گویا بر خدا اعتراض کردند که وی را درین جا می بایست فرستاد چهارم آنکه از راه حسد با پیغمبر وقت او را اهلیت رسالت ندانستند و از کمالات او چشم پوشیدند و بمجرد آنکه از فرقه بنی اسرائیل نبود که جامع کمالات خلقی و عملی باشد از اعتبار ساقط کردند و خود را بمحض آنکه از فرقه بنی اسرائیل نه شایان مرتبه رسالت ساخته پس اهل را نااهل و نااهل را اهل قرار دادند فَبَاءُوا یعنی برگشتند از مقام سودا گری و تجارت که در خلاصی

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جانهای خود قصد کرده بودند بغضب علی غضب یعنی باغضبی از جناب الهی که بالای غضبی دیگرست ازان جناب کویا غضب الهی را
توده بر توده کسب کرده آوردند واین ترکیب را عربان در مقام بیان کثرت چیز استعمال میکنند چنانچه در عرف رائج ست که میکویند
فلان علی فلان حاجت آن نیست که قسم غضب را فقط در وقت استعمال آن ملحوظ نمایند بلکه کثرت وجوه غضب که سابق مذکور کشت
در وقت استعمال آن منظور ست وچون ایشان بسبب این وجوه کفر تودهای غضب الهی را بر خود برداشته استحقاق سبکی
عذاب خود در روز قیامت با انقطاع آن عذاب در چند روز بسیار بعید ست وچه قسم عذاب ایشان سبک منقطع شود وحال آنکه
ایشان بسبب قتل وتکذیب پیغمبران قصد ازلال کسی کرده اند که او راحق تعالی در هر دو جهان عزت داده ست وتصدیق بالمعجزات نموده
پس قطع نظر از وجوه کثرت غضب در ایشان یک وجه غضب که کفر ست بلاشبهه متحقق ست ولِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ یعنی
وبرای کافران عذابی ست ذلیل کننده که هرگز متبدل باعزاز نمی شود بگذشتن چند روز دنیوی سبکی وتخفیف می پذیرد ازینجا معلوم شد
که هر عذاب ذلیل کننده نمی باشد مثل عذاب عصاة مومنان که محض برای پاک کردن از لوث گناهان ست نه برای اهانت وتذلیل بدلیل قوله
تعالی ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین پس عذاب کناهکاران با ایمان از قبیل زجر وتوبیخ وضرب وشلاقی ست که پدر مشفق با پسر
خود می کند برای منفعت او یا از قبیل ختنه وحجامت ودلک حمام ست که برای پاک کردن او از چرک ووسخ بعمل می آرد وینجا باید دانست
که اهل کتاب با وجود دانستن احوال این رسول وضوح ودلایل حقیت او از روی نصوص کتب انبیای پیشین چند چیز باعث بود که کفر ورزیدند
ومتابعت وموافقت آن جناب نکردند اول آنکه بعضی از ایشان را چنین کمان بود که نبی آخرالزمان می باید که از بنی اسرائیل باشد زیرا که خاندان
رسالت همین خاندان بود وچون آن جناب از بنی اسماعیل بودند متابعت ایشان را کوارا نکردند واین باعث بیشتر عوام وجهال
ایشان را بود که خاندان پرستی شیوه ایشان ست وانحصار اهلیت مناصب در خاندانهای معروفه معتقد می باشند دوم آنکه بعضی
از ایشان خود را اهل کتاب ودانای احکام آنها میدانستند واو را از بعثت پیغمبران سابق بی احتیاجی انکاشتند می کفتند که اکر محتاج بپیغمبر
زمان می ست عربان نه که کاهی در ایشان کتاب نازل نشده وامی محض اند پس بعثت این پیغمبر مخصوص بفرقه عربان ست وچون انحضرت
ایشان را نیز بدین خود دعوت فرمودند وبعضی از احکام کتب ایشان را نسخ نمودند عرق حسد ونخوت ایشان بحرکت آمد وبانکار نبوت
ومقابله ومقاتله پیش آمدند سوم آنکه علما واحبار ایشان با وجود دانستن آنکه بعثت این پیغمبر عام ست ثقلین را وآنکه این پیغمبر از بنی
اسماعیل خواهد بود نه از بنی اسرائیل ومولد او مکه وقبیله او قریش ست اندیشیدند که اکر ما در راه متابعت او قدم نهیم ریاست ومکاسب ما
برهم میخورد ورشوتها وندورهدایا که از رعایا وسلاطین آفاق میکیریم یک قلم محو مطلق میکردد لاجرم طریق عناد پیمودند واصرار بانکار
نبوت دیده ودانسته نمودند ودر قرآن مجید احوال این هر سه کروه جمعا وفرادی مذکور میشود درین آیات بیشتر احوال هر سه فرقه را شامل بیان
فرموده اند زیرا که اصل مادهٔ کفر ایشان خودپسندی وبلندپروازی ولیاقت رسالت را منحصر فرقه خود دانستن وخود را از پیغمبران ورسولان
مستغنی قرار دادن ست که لفظ بغیا ان ینزل الله من فضله علی من یشاء من عباده بران دلالت میکند باقی ماند درینجا بحثی
چند که اهل تفسیر بآن تعرض می نمایند اول آنکه لما کلمه شرط ست وشرط را جزائی وجوابی می باید واین کلمه درین آیت وجا مستعمل شده اول در ولما جاءهم
کتاب من عند الله مصدق لما معهم ودوم در فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به وجزای اوست که لعنة الله علی الکافرین ست که لعنت خدا بر کافران
اول چیزی که قابلیت جواب داشته باشد بنظر نمی آید توجیه این اشکال چه باشد جواب آنکه جواب لما در مقام اول نه ذکوست بقرینه شرط آینده یعنی ولما جاءهم کتاب
من عند الله مصدق لما معهم عرفوا انه حق فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به وبعضی از اهل عربیت کفته اند که در حقیقت جواب آن لفظ کفروا به ست که
ظاهر جواب لما جاءهم ما عرفوا واقع شده وجه آنکه لما در مقام دوم محض برای تاکید آمده اند مسبب [illegible]

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که در صدد بیت قبل شمس مخلف شد باشد چنانچه در فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب بعد از لا تحسبنّ الذین یفرحون قرار داده اند و درین توجیه خدشه ایست باریک و آن آنست که حمل لما تکریر و تأیید و فی مناسب میباشد که مدلول ما بعد و مدلول ما بعد لما در مقام اول یک چیز باشد بی زیادت و نقصان چنانچه در لا تحسبن الذین یفرحون و فلا تحسبنهم واقع است و درین جا درمیان مدلولین تغایر و تفاوت واضح است زیرا که آمدن کتاب مصدق بالاخبار الماضیة مستلزم معرفت آنها نیست بداهة که آنکه معرفت را به مشارفت و استعداد قریب معرفت حمل کرده شود و فیه بعد لا یخفی و بعضی از ایشان گفته اند که جواب لما در مقام اول بقرینهٔ جزای آینده محذوف است یعنی کذبوه و استهانوا بدلیل کفروا به و درین توجیه نیز خلل است زیرا که در صیورت فلما بحرف تفریع و تعقیب مناسب نمی افتد چنانچه بر ارباب سلیقه پوشیده نیست و نیز تکذیب و استهانت عین کفر است پس برای واحد را بر و شرط متغائرا بعموم و خصوص مترتب ساختن لازم می آید حال آنکه لازم العام لازم الخاص است دوم آنکه اشتراء در لغت عرب بمعنی خریدن است و ظاهر است که یهودیان بسبب کفر جانهای خود را بر باد دادند نه آنکه خریدند پس معنی بئس ما اشتروا به انفسهم چه باشد جواب آنکه سابق و عین تفسیر گذشت که یهودیان باین کفر قصد کردند که جانهای خود را از کرده عهد و پیمانی که بر نصرت و اتباع این پیغمبر داده بودند خلاص نمایند و هر که چیزی را از کرده خلاص میکند خریداری آن چیز مینماید پس تعبیر ازین معامله باشتراء مناسب افتاد و بعضی از مفسرین گفته اند که اشتروا به معنی باعوا ست باین طریق که اشتری بمعنی شری است از قبیل استعمال مزید بمعنی مجرد و شری به معنی بیع است چنانچه در آیت و شروه بثمن بخس دراهم و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و چون کفر را بسبب طمع و حسد اختیار کردند گویا جانهای خود را در معرض تلف انداختند و بدست موکلان دوزخ فروختند لیکن درین توجیه خلاف عرف و استعمال لازم می آید زیرا که اهل عربیت چنین گفته اند که اشتراء و ابتیاع در استعمال عرب خاص بخریدن است و بیاع و شری خاص بفروختن و مبایعت و مشارات مشترک است در هر دو و معامله بالجمله دلیل صریح بر آنکه یهودیان این معامله خاسره محض از راه حسد یعنی نموده اند نه از راه غلط فهمی یا طریان شکی و شبهه در انچه این پیغمبر از وحی و شریعت عنایت شده است آنست که و اذا قیل لهم آمنوا بما انزل الله یعنی و چون گفته میشود ایشان را که ایمان بیارید بهر چه نازل فرموده است خدا خواه توریت باشد خواه انجیل خواه قرآن مجید زیرا که سبب وجوب ایمان علاقهٔ عبودیت و ربوبیت است بنده را واجب است که فرمان خداوند خود را اطاعت نماید خواه بوسطهٔ فرقهٔ خود برسد یا بوسطهٔ غیر و این علت مشترک است در جمیع این کتابها در جواب قالوا نؤمن بما انزل علینا یعنی گویند که ایمان می آریم بانچه نازل کرده شده است بر فرقهٔ ما که عبارت از بنی اسرائیل است و باین قید احتراز میکنند از انچه بر غیر بنی اسرائیل نازل شده است مثل انجیل و قرآن پس مکروه میدارند نازل کردن کتاب را بر غیر بنی اسرائیل حسد میکنند برای انبیا که این کتابها را داده شده اند ویکفرون بما وراءه یعنی و کفر می ورزند بانچه سوای کتاب خود است با وجودی که موجب ایمان بآن بحسب اعتقاد ایشان نیز متحقق است وهو یعنی و آن این است که آن کتابها فی نفسها الحق یعنی حق و مطابق واقع است نظر بمضامین و دلائل آنها و مصدقا لما معهم یعنی موافق است بانچه همراه ایشان است از کتابی که دعوی ایمان بآن دارند و ظاهر است که چون چیزی فی نفسه نظر بدلیل حق و مطابق واقع باشد و بعهد موافق باشد بانچه او را باور داشته اند پس آن چیز را باور نکردن صریح دلیل تعصب باطل و عناد است کان مطابق المطابق مطابق پس در کلام ایشان اگر تامل کنند صریح تناقض می آید زیرا که دعوی ایمان بتوریت دارند مع انچه موافق توریت است و را انکار میکنند پس در حقیقت انکار توریت و ایمان بانجیل و قرآن بر ایشان لازم می آید و ازین جهت این کلام ایشان که صریح التناقض است محتاج جواب نیست و اگر خواهی که بجواب ایشان مشغول شوی بطریق تنزل این دعوی ایشان را تسلیم نموده در جواب قل یعنی بگو که اگر ایمان بتوریت صحیح است پس توریت متضمن عدم ایمان بهر نبی است که بعد از و آید پس چرا شما که بانبیای عصر خود ایمان نمی آرید و اگر شما را

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شک توریت منع میکند از آن که بر بنی ناسخ بعض احکام توریت ایمان بیارید فلم تقتلون انبیاء الله من قبل یعنی پس چرا میکشید
پیغمبران خدا را اگر قبل ازین گذشته اند هیچ یک را از احکام توریت نسخ نکرده اند بلکه برای ترویج احکام توریت و تایید شریعت موسوی
علی صاحبها السلام مبعوث بوده اند مثل حضرت شعیا و حضرت زکریا و حضرت یحیی علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام ان کنتم مؤمنین
یعنی اگر صحیح باشد دعوی ایمان شما بتوریت و بشریعت حضرت موسی و محتمل است که معنی آیت چنین باشد که چون گفته میشود و شیان
را که ایمان آرید بانچه نازل کرده است خدا در ین عصر یعنی قرآن مجید گویند که ما ایمان می آریم بقدریکه بما نازل شده است از احکام
و احکام قرآن یعنی بقدری که مشترک است در میان کتب ما و این کتاب و کفر می ورزند بانچه سوای آن قدر مشترک است مثل
احکام ناسخهٔ توریت حال آنکه آن نیز در حقیت و تصدیق توریت آن را برابر آنقدر است که او را باور داشته اند پس مدار ایمان و کفر
نزد ایشان بر آن شد که هر چه تابع حکم توریت و موافق شرع موسوی باشد قبول باید کرد و الا رد باید نمود پس ایشان را حجت
بکو که اگر علت وجوب ایمان نزد شما همین است پس پیغمبران گذشته را که مخالفت توریت نکرده اند و نسخ احکام او نموده اند چرا کشتید
اگر شما بتوریت ایمان داشتید باقی ماند بیان نکتهٔ آنکه تقتلون را بصیغهٔ مضارع چرا آورده اند حال آنکه لفظ من قبل صریح دلالت بر ماضی
بودن این فعل شنیع میکند جواب آنکه رضا بقتل شخص نیز در حکم قتل آن شخص است و چون معاصرین این فعل شنیع اسلاف خود را راضی
بودند ایشان را قاتل مقرر کرده بنا و فعل مضارع بسوی ایشان نمودند گویا چنین ارشاد شده که شما چرا در ایمان انبیای گذشته
را میکشید بطریق رضا بفعل اسلاف خود که وبال این فعل شنیع که بقرون و دهور از وجود شما بغایت دور است حالا در حیز وقوع
شما ثابت میشود بلکه کفر شما بعد از حضرت موسی در زمان انبیای که آنها را کشته اند منحصر نیست در حضرت موسی بلکه کفری که از شما هم
قبیح تر و شنیع تر بوقوع آمده ولقد جاءکم موسی یعنی بتحقیق آن موسی که بر پیش شما موسی کلیم شریعت او خود را قائم میدانید بلکه
بهانهٔ ایمان بشریعت او دیگر شرایع حقه را انکار میکنید بالبینات یعنی با معجزات ظاهره مثل عصا و ید بیضا و فلق بحر که صریح دلالت میکرد بر
آنکه الوهیت و عبادت خاص بخدا است جل شانه و دیگری را اگرچه باوج کمال از مکرمین باشد در ان شرکت نیست ثم اتخذتم العجل یعنی باز
گرفتید شما گوساله را آله و معبود من بعده یعنی بعد از رفتن حضرت موسی بسوی طور که سفری بیش نبود و آن هم سی روز یا چهل روز
که درین مدت نه دلالت معجزات ایشان نزد شما از خیز اعتبار افتاده بود و نه احکام آورده ایشان منسوخ شده بود و نه ایشان
منصب نبوت معزول شده بودند و نه از ین جهان انتقال فرموده تا بسبب نایابی معلم و مرشد چپ و راست میروید و مانند مردم
بهرس و خاشاک توسل می جستید پس در ان وقت ایمان شما بحضرت موسی و شریعت موسوی کجا رفته بود و درین مدت غیبت
حضرت موسی حکم همه دینی را که توحید و تخصیص عبادت بخداست بقول سامری که زرگری مکاری شعبده بازی بیش نبود بضد آن
بحکم که کمال مباینت داشت از راه عقل و انصاف چه کاود لا یعقل را و با خصوص صوت منحوسهٔ بچه آن کاو را با جناب ربوبیت چه مشارکت
و مشابهت متوهم تواند شد چه مستم منسوخ قرار داده اند حال آنکه شریعت موسوی را قابل نسخ نمیدانند اما از شما این بی انصافی بعید نیست
زیرا که هر که خو کرد بچیزی کما میباشد آن چیز بر و بسیار سبک مینمایند هر چند فی نفسه آن چیز غایت قبیح و شنیع باشد وانتم ظالمون یعنی شما
خو کرده اید بظلم گویا ظلم را در تخم شما خمیر کرده اند و از ین است که بصرف این حق تلفیها میکنید این است حال ایمان اسلاف شما با حضرت موسی علی نبینا علیه الصلوة
والسلام و اگر خواهید که حال ایمان ایشان بتوریت معلوم کنید پس تصفه دیگر بشنوید واذ اخذنا میثاقکم یعنی و یاد کنید آن وقت را که
گرفتیم عهد شما را بقبول احکام توریت و چون توریت پیش شما رسید و احکام آن را بر طبع خود شاق و گران دیدید از ان عهد بر گشتید و در قبول آن احکام تعلل نمودید پس
شما را بزجر و توبیخ و تخویف از افتادن کوه بر سر شما باز بران عهد آوردیم و گفتیم خذوا ما آتیناکم بقوة یعنی و برداشتیم بالای سرهای شما کوه طور را بسبب حوف

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

افتادن آن از عهد خود برنگردید و گفتیم بزبان حضرت موسی ع که خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ یعنی بگیرید چیزی را که داده ایم از احکام توریت و تکلیفات
شاقه بِقُوَّةٍ یعنی بقوتی که در تحمل مشاق دینوی صرف میکنید وَاسْمَعُوا یعنی و بشنوید همه انچه گفته میشود با شما در توریت تا چیزی از اوامر
نواهی الهی فوت نشود و از حافظه شما بیرون نرود وقالوا یعنی گفتند حاضران آنوقت از اسلاف شما چون از افتادن کوه ترسیدند سَمِعْنَا یعنی
شنیدیم احکام توریت را وَعَصَيْنَا یعنی و نافرمان برداری کردیم آن احکام را زیرا که باین وضع قبول کردن احکام شاقه پیش نخواهد رفت زیرا که
تا وقتی که ترس افتادن کوه بر خود دیدیم چاره ناچار بزبان حرف اطاعت و قبول می رانیم و چون ازین ترس ایمن خواهیم شد و شهوت و غضب و کاهلی
و کسل بحالت طبعی خود عود خواهند نمود لی اختیار مسند معصیت خواهیم شد و باعث بر گفتن این کلمه در همچو حالت که حالت خوف و ذهول بود
از غلبات شهوت و غضب آن بود که ایشان را صورت پرستی و اباحت دوستی در جوهر نفس راسخ شده بود وَأُشْرِبُوا یعنی و نوشانیده
شده بودند محبت گوساله را که چندی او را پرستیده بودند مانند نوشانیدن شراب که بسرعت تمام در تجاویف و اعماق بدن سرایت
میکند پس مستقر گردانیده بودند فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ یعنی در دلهای ایشان گوساله را و این همه ابتدا از جانب خدا و حق ایشان بوقوع
نیامد بود تا معذور و مجبور میگشتند و مثل حیوانات بر حرکات خود مواخذ و معاتب نمی شدند بلکه این حالت را از جناب الهی کسب کردند بِكُفْرِهِمْ
یعنی بکفر خود که چون یکبار بآیات الهی کفر ورزیدند و پیغمبر وقت را با نکار پیش آمدند دلهای ایشان زنگی پیدا کرد باز چون بار دیگر همین قسم بعمل آوردند
زنگ فزون تر شد تا آنکه رفته رفته حجاب دل کثیف و غلیظ گشت بحدی که مانع وصول اثر هدایت گردید بمثابه آنکه شخصی اول بار عدائی خورد که موجب
حدوث غشای رقیق بر قوت باصره او شد و بار دیگر نیز پرهیز نکرد و ثم فثم تا آنکه حجاب کثیف و غلیظ قوت باصره او را پوشید و نابینای محض
گردید پس شبیه الهی دعوی ایمان بتوریت بوجه کمال و تاکید میکنند تا آنکه ایمان خود را منحصر در ان کتاب مقدس مینمایند و میگویند نؤمن بِمَا أُنْزِلَ
عَلَيْنَا یکفرون بما وراءه و باز در وقت قبول احکام آن کتاب مقدس چنین کلمات کفر گفته اند بطریق سرزنش و تعییر قُلْ یعنی بگو که
بر گفتن کلمه عصینا و نوشیدن شراب محبت گوساله سامری در دل صادر از حکم ایمان شما ست پس بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ یعنی بغایت بدچیزی
ست که می فرماید بآن ایمان آورده شما إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی اگر بود در شما ایمان آورده بآن کتاب مقدس در ان وقت که این کلمات
بسمع شما رسید و این شراب نوشیدید و اگر بآن کتاب ایمان نداشتید پس دعوی نؤمن بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا باطل شد که در عین وقت نزول توریت بآن
کفر ورزیدید باقی ماند در اینجا بحثی چند که مفسرین بآن تعرض می نمایند اول آنکه از ظاهر آیت مستفاد میشود که اسلاف ایشان در وقت رفع
طور و قبول کنانیدن احکام توریت این هر دو کلمه باشد یعنی سمعنا وعصینا و این بغایت مستبعدی نماید زیرا که
آن وقت وقت کمال خوف و ترس بود در ان وقت اظهار معصیت و سرکشی موافق عادت بشری ممکن نیست لذا بعضی از
مفسرین بآن رفته اند که ضمیر قَالُوا راجع بجمیع فرقه بنی اسرائیل ست از اصول و فروع و این هر دو کلمه را به تمام این فرقه
بطریق تقسیم و توزیع گفته اند سمعنا آبا و اسلاف ایشان وعصینا ابناء و اخلاف ایشان و برای همین نکته قالوا
فرموده اند و الا مناسب چنان می نمود که قلتم میفرمودند لیکن در گفتن قلتم مظنه آن می شد که حاضران و مخاطبان نیز
سمعنا گفته باشند چه آنکه اینها غیر از عصیان وصف دیگرند گفته اند و بعضی از مفسرین گفته اند که حاضران آن وقت متفرق شدند
بعضی سمعنا گفتند و بعضی عصینا و جماعه دیگر گفته اند که جمیع فرقه بنی اسرائیل این هر دو نوع گفته اند اما سمعنا بزبان قال و عصینا
بزبان حال و بنوع دیگر چنین گویند که فی الحال سمعنا گفتند و بعد ازان که وقت ادای تکلیفات رسید آن تکلیفات بر ایشان شاق آمد عصینا گفتند
بالجمله در این اشکال بر ان ست که سمعنا دلالت بر اطاعت میکند و عصینا بر خلاف آن پس جمع بین الکلامین المتنافیین از
عاقل خصوصا در وقت کمال خوف و هراس از اظهار عصیان چه قسم تجویز توانکرد و لهذا در جواب بکاهی با ختلاف قال و گاهی با ختلاف زمان قویلیز

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وگاهی باختلاف آنه قول کم حال بود یا قائل رفع این اشکال قصد کرده اند و تحقیق آنست که سمعنا دلالت بر اطاعت نمیکند پس مراد از کلام ایشان
محض عصیان ست گویا چنین گفتند که ما همه این احکام را بگوش شنیدیم لیکن اطاعت این احکام نخواهیم کرد پس جمع بین الکلامین المتنافیین
لازم نیامد بر آنکه قبول احکام توریت از فرقهٔ بنی اسرائیل که حاضران آن وقت بودند نیز متواتر و ثابت ست و این کلام صریح دلالت بر عدم
قبول می کند پس وجهش چه باشد و نیز برداشتن کوه محض برای قبول کنانیدن آن احکام بود و اگر اینها این کلمه گفته بودند پس بایستی کوه را بر ایشان
انداخت گوییم حقیقة الامر این ست که بنی اسرائیل با وجود دیدن کوه بالای سرهای خود او لا قبول آن احکام نکردند و دانستند که آوردن کوه مخبر برای
تخویف و ترسانیدن ست بشفاعت حضرت موسی و حضرت هارون ع این واقعهٔ هولناک هم بدستور وقائع دیگر دفع خواهد شد الزام تکلیفات
شاقهٔ توریت چرا نمایم و رهانوقت این کلمه از زبان ایشان برآمده بود چون دیدند که بعد از گفتن این کلمه کوه فرو ترآمد و متصل سرها رسیده دانستند
که این نازه و لال ما مقبول نمی افتد ناچار در سجده افتادند و الفاظ قبول گفتن گرفتند و در سورهٔ اعراف اشاره باین واقعه مفصلا فرموده اند در این
آیت که واذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة وظنوا انه واقع بهم الی آخرها و از همین تقریر معلوم شد که ذکر این قصه در این مقام
بعد از ذکر واذ اخذنا میثاقکم و رفعنا فوقکم الطور که در سدر قصص بنی اسرائیل در رکوع ان الذین امنوا گذشته ست تکرار نیست
بلکه این اول قصه ست و آن آخر قصه باشند و اذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها بعد از و اذ قال موسی لقومه ان الله یأمرکم ان تذبحوا
بقرة تفصیلش آنکه در اینجا بعد از ذکر خذوا ما اتیناکم بقوة و اذکروا ما فیه واقع شده و آن دلالت میکند بر طلب یاد کردن و یاد داشتن که بعد
از شنیدن و قبول کردن ست و در اینجا واسمعوا که برای طلب شنیدن ست و ظاهر ست که امر شنیدن در وقت عدم قبول ست و نیز در اینجا ثم تولیتم
من بعد ذلک فلولا فضل الله علیکم و رحمته لکنتم من الخاسرین صریح دلالت میکند که ایشان قبول کرده بعد از مدتی برگشته پس مجموع
این قرائن مستفاد شد که در اینجا بیان حالت قبول ایشان ست که بچه رنگ بعد از مدافعت بسیار قبول کردند و باز عند الوقت برگشتند و در اینجا بیان
ابتدای حال ایشان ست که هنوز قبول نکرده بودند پس اشکال بجمیع وجوه مندفع گشت و توهم تکرار هم زائل شد دوم آنکه مقتضای ظاهر کلام آن بود که قلتم
سمعنا وعصینا می فرمودند بدلیل الفاظ خطاب میثاقکم و فوقکم و خذوا و اسمعوا این ظاهر را گذاشته قالوا بصیغهٔ غائب چرا
آوردند جوابش آنکه شیوهٔ کریمان و بزرگان ست که جریمهٔ کسی را بروی او ذکر نمی کنند و بی ادبی او را بالمشافهه با و نسبت نمی نمایند بلکه در وقت ذکر جرائم شنیعه
مخالب التفات بغیر او نموده غائبانه از حال او خبر میدهند چنانچه آقایان کریم را با غلامان و نوکران معمول ست در اینجا هم تا وقتی که عنایات خود را از خذ
میثاق و رفع طور و امر باخذ و سماع مذکور میفرمودند راه خطاب مسلوک داشتند و چون نوبت بذکر این حرف قبیح ایشان رسید توجه بغیر را موجب
فرموده بطریق غیبت نقل آن حرف نمودند باز چون الزام ایشان و ابطال دعوی ایشان از ان حرف شنیع استنتاج نمودن منظور افتاد باز در بیان
یأمرکم به آنها را مخاطب ساختند اما بواسطهٔ پیغمبر گویا در خطاب شفاهی از ایشان مسلوب گشت سوم آنکه شراب و سامری و عجل
و معنی را در اول نوشانیدن و سیر کردن و تفسیر که گذشت همین بر همین معنی بود و در این استعاره لفظی ست بغایت خوش آینده زیرا که آن نوشانیدن
بزمین منظور ست پس چنانچه آبی که بزمین می نوشانند مادهٔ نباتات زمین میگردد همچنان محبت گوساله پرستی مادهٔ قبائح و شنائع صادره از ایشان گشت
و اگر نوشانیدن شراب و مسکرات منظور گشته پس چنانچه شراب مسکور رگ پی میرود و هوش حواس را می رباید و آدمی را لایعقل میکند همچنین
که در خواهر و زن فرق نمیکند و در میان نیک و بد تمیز نمی نماید همچنان ایشان را محبت گوساله مست لایعقل ساخت دوم رنگی را
از رنگها آمیزش رنگ کردن چنانچه عربان گویند ثوب مشرب بحمرة و در این استعاره هم حسن لطافتی متحقق ست زیرا که چنانچه
رنگ در پارچه تداخل میکند و در مسام او نفوذ می نماید همچنان محبت گوساله و حرص بر عبادت او دلهای ایشان را رنگین کرد چهارم آنکه
در لفظ اشربوا که صیغهٔ مجهول ست دلالت ست بر آنکه سوای ایشان دیگری با ایشان این کار کرده ست آن دیگر کیست

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

معتزله میگویند که سامری گوساله را بلبس و شیاطین الانس و الجن ایشان در اعین عبادت کو ساله مشغوف ساخته باین رنگین کردند و باین شتاب
سست شوند و اهل سنت میگویند که مسبب الاسباب یکی است و احدیت جمیع اسباب منتهی باین جناب است هم باخوای را
گاو میکند و گوساله ی سامری هست هم بتعلیم این منعم آمده است خدا آنکه ما را خلق کرده است او هم ازان نیز نعمتها میدهد
[illegible]
روا است چنانچه در مجلس سابق امر کرده ایم که کفر و اقع شد و الا ایمان بغایت قوی شریف است نسبت باو افعال دوم را اسناد نتوان
کرد بمقدم آنکه تقریب این کلام که از ابتدای وقالوا قلوبنا غلف تا این جا رسیده است موافق قواعد مناظره این است که مضمون قلوبنا
غلف که از یهودیان صادر شده بود دعوی کمال تصلب خود در دین خود بود که امر محمود است و حق تعالی این دعوی را بر ایشان رد
فرمود بانکه این همه از آثار لعن و مقسوتی است که بسبب کفر شما بر دلهای شما فائض شد پس بی التفاتی شما بسوی غیر دین خود و دلائل آن
کردن از قبیل تعصب باطل شما است نه تصلب حق و علامت این سه چیز است اول آنکه قرآن و پیغمبر آخر الزمان را قبل از آمدن نهایت متبرک
و معظم میدانستند و نام او در مهمات خود توسل می جستند و چون این هر دو در بنی اسمعیل پیدا شدند نه در بنی اسرائیل عرق حسد شما
بجنبش آمد و قبول شما به انکار مبدل گشت و این دلیل صریح بر تعصب شما است دوم آنکه شما میگوئید که غیر از توریت کتابی دیگر را باور ندارید
اگرچه آن کتاب موافق توریت باشد و این نیز علامت تعصب است که اگر شخصی از محبوبان خود بگوید که الشماء فوقنا او را باور کنیم و
اگر از دشمنان خود همین کلمه را بگوید او را تکذیب نمائیم و ازین است که شما انبیای بنی اسرائیل را اگر بر کر مخالف توریت نیستند بلکه
احکام توریت را تائید میکردند از راه جهالت بکشتید پس معلوم شد که مخالفت شما مبنی بر تعصب است نه بر تصلب سوم آنکه
شما در زمان حضرت موسی نیز بی التفاتیها و سرتابیها و اصرار بر محبت گوساله و نقض عهود مؤکده کرده اند پس اگر این لجاج و اصرار استمرار
دین و ایمان قرار میدهید پس بد چیزیست ایمان شما و درین هر سه علامت که درمیان تعصب باطل و تصلب حق فارق است مذکور شد اولی
با علی واقع شد زیرا که اول انکار قرآن را با وصف وضوح قرائن دالة بر صدق او دلیل حسد ایشان ساخته اند بعد ازان بقتل انبیای که
موافق توریت بودند و امر و نهی میکردند نقض آورده اند بعد ازان بمخالفت خود حضرت موسی در ایام حیات ایشان نقض [illegible]
و این علای مراتب تعصب ایشان است و اگر فرقه یهود بگویند که ما بکتابها بیکه موافق توریت است و شریعتها بیکه موافق شریعت موسویت
ازان جهت کفری ورزیدیم که نزد ما بعد از توریت کتابی دیگر از آسمان نازل نشده و شریعتی دیگر از آسمان فرود آمده پس نفس ما مأمور بما
بما انزل علینا احتراز از غیر منزل من الله است نه احتراز از منزل من الله عز و جل پس در صورت اعلام و اعلام نمی توانیم شد نس در جواب
این حرف ایشان قل یعنی بگو اگر چنین است که مدار اعتقاد شما سوای توریت هیچ کتاب نازل نشده و سوای شریعت موسوی شریعتی
دیگر فرود نیامده پس می باید که دار آخرت که عبارت از بهشت و ما فیها است نزد خدا خالص برای شما باشد چه حیث منحصر در شما شد
إن كانت لكم الدار الآخرة عند الله یعنی اگر ما شد برای شما دار آخرت نزد خدا خصوصا چون آن دار آخرت خالصة یعنی خاص ما شد شما
و دیگری را در آن شرکت نباشد نه آن معنی که درجات بلند آن جا مخصوص بشما است که مردم دیگر هم در درجات سفلانی در آیند بلکه من
دون الناس یعنی سوای مردمان دیگر پس می باید که موت وسیله وصول آن سرای پر نعمت است و مستر باشد بسوی شما از زندگانی
دنیا زیرا که اگرچه بسبب زندگانی دنیا اعمال رافعه درجات بهشت میسر میشود لیکن بسبب این زندگانی رسیدن آن محبوب مرغوب
دیرسی شود و بسبب موت زود آن محبوب مرغوب و اعمال [illegible] و قاعده [illegible] است که سبب را

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دور ماندن از محبوب یکساعت و یک لحظه هم دشوار می افتد اگر چه بداند که دیر آید درست آید پس اگر این معنی مفروض شما عین است فتمنوا الموت ان کنتم صادقین یعنی پس آرزو کنید موت را اگر شما مستقید راست گو درین دعوی و اگر بگویند که ما از جهت آرزوی موت میکنیم که ما را یقین حاصل نیست که هرگاه ما آرزوی موت خواهیم کرد البته موت بما خواهد رسید گوئیم که این تردد از بخاطر راه ندهید زیرا که ما که مالک موت و حیاتیم بلشما اقرار میکنیم که هرگاه شما آرزوی موت خواهید کرد بلا توقف موت را بشما خواهیم رسانید چنانچه در حدیث شریف وارد است که اگر یهودیان آرزوی موت بکنند البته هر شخص آب دهن خود مخلوق شش بجای خود میرد و بر روی زمین هیچ یهودی باقی نماند و جهش آنست که هر ممکن در وقت تحدی اظهار معجزه بحسب وعده الهی واجب الوقوع میکرد و اما این جواب متعلق بآینده می ایشان بود چون آرزو نکردند واقع نشد و لن یتمنوه ابدا یعنی هرگز آرزوی موت نخواهند کرد و کاهی ما دام که در زندگانی دنیا باشند که بعد از چشیدن موت و دیدن شدائد یکه بالاتر از موت اند چار و ناچار بگویند که یا لیتها کانت القاضیة و لیتنی کنت ترابا زیرا که ایشان بتجربه راست کوئی این پیغمبر در وعده و وعید یقین میدانند که هرگاه ما آرزو کردیم مرگ آمد و بعد از مرگ ایشان را خدای تعالی جزای وافی خواهد بما قدمت ایدیهم یعنی موافق آنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان و آن کنایه از قوت عاملهٔ ایشان است زیرا که آلهٔ اکثر اعمال دست است و چه اجزای کامل مذهب حق تعالی ایشان را بر اعمال ایشان باوصف شدت ظلم ایشان و الله علیم بالظالمین یعنی و خدای تعالی دانا است بظالمان پس ایشان اگر چه آرزوی موت نکنند و از و بهزار فرسنگ گریزان باشند البته ایشان از مرگ شنیع برسد و بمیرند و بعد از مرگ جزای کردارهای ناشایسته خود یابند و بیهقی در کتاب الدلائل از ابن عباس رض آورده که چون آیت اول نازل شد آن حضرت یهودیان را جمع فرموده گفتند که اگر شما در دین دعوی راست میکوئید پس یکبار بزبان بگوئید که اللهم امتنا قسم بخدائی که جان من در دست قدرت اوست هیچکس از شما این دعا نخواهد گفت مگر که آب کلوی او مادهٔ خناق مهلک شده کلوی او را بخواهد کرد و فی الفور هلاک خواهد گشت یهودیان از گفتن این کلمه ابا ورزیدند و ترسیدند و بعد از ان این آیت نازل شد که و لن یتمنوه ابدا بما قدمت ایدیهم آن حضرت فرمودند که و الله لن یتمنوه ابدا بالجمله این کلام یعنی لن یتمنوه ابدا که خبر میدهد از انکه یهودیان هرگز بهیچگاه آرزوی موت نخواهند کرد خبر غیبی است و مطابق واقع برآمد زیرا که اگر آنها آرزوی موت میکردند البته منقول میشد بلکه بتواتر ثابت گشت که مردم درین قسم وقائع امتحانیه بیشتر منتظر وقوع آن واقع میباشند بجهت وقوع تشهیر آن میکنند و اگر کسی را دریجا این شبهه بخاطر گذرد که آرزو و تمنی کار دل است نه زبان آن خلق را چگونه معلوم تواند شد پس مطابقت این خبر با واقع چه قسم واضح گردد گوئیم که اول تمنی کار دل نیست بلکه در لغت عرب تمنی همین را میگویند که شخصی بزبان خود آرزوی چیزی را اظهار کند و بگوید که کاش این چیز مرا حاصل شود و دلیلش آنکه تحدی انبیا بچیزی میباشد که ظاهر و مکشوف باشد نه مخفی و مستور و ظاهر است که مکنونات ضمائر و قلوب چیزی است که غیر از علام الغیوب بر آن مطلع نمی تواند شد در مقام تحدی و اثبات حقیت مسئله از مسائل یا دعوی از دعاوی بنای کار بران امر مستور خلاف غرض است و لهذا در روایات سابقه ابن عباس گذشته که آن حضرت بمجرد گفتن کلمهٔ اللهم امتنا از یهودیان اکتفا فرمودند نگفتند که بدل آرزوی موت بکنید دوم آنکه سلمنا که آرزو کار دل است اما هیچ کار از کارهای دلی نیست که دلیل وجود و عدمش بر افعال جوارح توان کرد و لهذا گفته اند که ما من عیان کالادلة بیان فرار دیان از موت و اسباب موت بلکه از طلب زبانی موت و ذکر لسانی آن صریح است بر آنکه ایشان را محبت موت اصلا در دل نبود زیرا که تمنی هر چیز با اهمیت آن چیز جمع میشود سوم آنکه حال یهودیان موافق نبود آرزوی دلی موت کاذبی از ایشان متحقق شده باشد اگر نشد پس این خبر مطابق واقع برآمد و دلیل صحت نبوت گشت و اگر شد پس بسبب آنکه بزبان اظهار آن آرزو میکردند و ما از خجالت اقرار و انفعال و بطلان دعوی خود نجات می یافتند عاقلان برای دفع این خجلت

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هزاران دروغ می بندند ایشان را بگفتن این کلمه راست چه زود ست می رفت و پر بدیهی ست که اگر ایشان را آرزوی موت در دل حاصل میشد و بزبان اظهار آن میکردند هم نجات و انفصال الزام را بخود علة سانحتند و هم ورد نمی شدند و هیچ عاقل این قسم حرکت پوچ نمی کند که هم ضرر دنیوی و هم ضرر دینی دران متحقق گردد بلکه اگر آرزو دلی موت ایشان را حاصل نمیگشت و اظهار آن بزبان می کردند عقلا گنجایش داشت که دروغ را برای حفظ حرمت و آبرو و سخن پروری خود خیلی شیرین میدانند پس تقاعد یهودیان از اظهار این آرزو بزبان دلیل صریح بر نبودن آن آرزو در دلهای ایشان ست باقی ماند درینجا سوالی چند تحقیق طلب اول آنکه این کلام مقلوب ست بر مسلمین از طرف یهودیان زیرا که ایشان را میرسد که بگویند که مسلمان نیز دعوی می نمایند که بهشت و ما فیها خاص برای ایشان ست غیر از ایشان فرقه دیگر از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین در آنجا نخواهند آمد و با وصف آن آرزوی موت نمیکنند بلکه از و بهزار حیله میگریزند پس ما هم اگر این دعوی نمائیم و از موت بگریزیم و او را مکروه داریم بر ما چه الزام عائد میشود و حل آن ست که در نجاد و اعتقاد ست اول آنکه بهشت خالص برای ماست و فرقهای دیگر را دران نصیب نیست دوم آنکه ما همه هرچه که باشیم در بهشت خواهیم درآمد و محبت موت بلاشبهه لازم مجموع این هر دو اعتقاد ست که لازم هر یک از اعتقادین فرادی فرادی نباشد بلکه عند التحقیق در لزوم این محبت محض اعتقاد ثانی هم کفایت میکند و یهودیان این هر دو اعتقاد داشتند چنانچه از مجموع کلام ایشان که لن تمسنا النار الا ایاما معدودة و لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری ست ظاهر میگردد بخلاف مسلمین که ایشان اعتقاد دوم ندارند بلکه همیشه از اعمال سیئه و اقوال مرضیه خود خائف و ترسان می باشند پس این کلام مقلوب نمی تواند شد زیرا که کان لکم الدار الآخرة عند الله خالصة من دون الناس بر مجموع این هر دو اعتقاد دلالت میکند از ان جهت لام نفیه در لکم اشارت بحصول ثواب انجا برای جمیع مخاطبین مینماید و فقط خالصة بر خلوص از انواع عذاب اشعار دارد پس معنی کلام این شد که اگر نزد شما بهشت برای منفعت فرقه شماست غیر مسبوق بنوعی از عذاب و دیگران را درین منصب شرکتی هم متحقق نه تا بجهت خستة الشر کابان نعمت مبالات نکنند پس در تمنی سرعت و صول بان نعمت چه توقف آرید و مهندانی توان گفت که مسلمانانی که در مقابله یهود یان آن وقت واقع شده بودند مثل باب پیغمبر ما و مهاجرین و انصار ایشانرا ممکن بود که بوجه من الوجوه این قلب را معارضه نمایند اول آنکه بگویند که ما و پیغمبر ما برای تبلیغ شرائع و تنفیذ احکام الهیه مبعوث شده ایم بلکه در هیچ وقت این منصب عالی منحصر در ما ست و اگر ما بمیریم و هلاک شویم تا قیام قیامت متصور نیست که دیگری باین منصب قیام نماید زیرا که پیغمبر ما خاتم المرسلین ع ست و ما همه اول المومنین اگر ما در میان نباشیم کیست که اقوال و افعال پیغمبر ما و احکام نازله من الله با هل دنیا و خاصه برساند و رسانیدن او حد تواتر پیدا کند تا الزام حجت بآن تواند شد پس مقصود یکه در حکمت الهی باز وجود ما ست تمام نمی شود الا بحیات ما ازین ست که راضی بمرگ خود نمی شویم تا ابطال حکمت خالق خود نکرده باشیم دوم آنکه هر هر فرد ازین اشخاص مذکورین مملو از شوق بلقای پروردگار خود بود مانند بنده مطیع که برای حصول مراتب عالیه بی اختیار خود بان ملازمت سیده خود بی باشد مانند عبد الله بن رواحه که در روز دار از مواجهه مالک خود گریزان می باشد و دلیل بر این محبت و شوق ایشان آنست که جان و مال خود را در جهاد صرف میکردند و ارواح خود را سپر این دین ساخته بودند تا آنکه حق تعالی در شان ایشان نازل فرمود من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و نیز نازل فرمود که ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة و نیز در حدیث صحیح ست که بعد از هر نماز این دعا میکردند و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و از حضرت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رض مروی ست که بعد از هر نماز این دعا میکردند اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک و وفاة ببلد رسولک و از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه مروی ست که کان یطوف بین الصفین لدلالة یعنی در میان دو صف قتال اسب خود را جولان میداد حال آنکه یک کرته باریک عراقی چین پوشیده بود و نیز حضرت امام حسن رض فرموده ست ایشان که قصد

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کملحق ابزی الحارثین یعنی این لباس جنگ نیست که شما پوشیده اید درین جا زره و جبه و مانند این می باید فرمود یا بنی لا یبالی ابوک علی ای الموتین سقط ام سقط علیه الموت و از حذیفة بن الیمان مرویست که در حالت احتضار ایشان را بهجت و سرور فراوان بهم رسید و با آواز بلند میفرمودند کجاء حبیب علی فاقنه لا افلح من ندم یعنی موت که محبوب من ست و عین انتظار و کمال اشتیاق آمد و هر که برآمدن این محبوب ندامت داشته باشد در سکار مباد و عمار بن یاسر در جنگ صفین همین نعره میزد الآن القی الاحبة محمدا و حزبه و چون یک هزار و چهار صد کس در تحت لوا آن حضرت ع بیعت بر موت کردند حق تعالی در شان ایشان این آیت فرستاد لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة بالجمله هر که از سیرت سالکه صحابه کبار رض خصوصا حضار بدر و شهدای احد و اهل بیعت الرضوان واقف باشد بالیقین بداند که ایشان در محبت موت فی سبیل الله طرفه قدم راسخ داشتند تا آنکه سعد بن ابی وقاص رض در نامه خود بر رستم بن فرخ زاد که سردار لشکر کفار بود نوشته اند که فان معی قوما یحبون الموت کما یحب الاعاجم الخمر و درین نوشتن اشاره ایست لطیف بدفع استبعاد زیرا که حالت سکر نیز نوعی شباهت دارد بحالت موت که شخص مست لایعقل شده ازین جهان بیرون میرود و در سیر و دور عالم خیال مستغرق میگردد پس این حالت شبیه الموت را شراب خواران برای راحت چند ساعت در سیر عالم خیال دست داشته باشند ملزوم موت را که موجب وصول بمحبوب حقیقی و سیر عالم ملک و دوست چرا دوست ندارند و بنظر ظاهر بین متاع دنیا و در برابر نعمت آخرت بغایت قلیل ست و آن قلیل هم بر یهودیان آن زمان که مخاطب باین کلام منذ بعد از ظهور لمعات انوار محمدیه علی صاحبها السلام و التحیة و مشاهده که با ایشان مسلمین باد پیش آمد تا آنکه منجر شد بجدال و قتال و قتل ابطال رجال و سبی ذراری و اطفال و نهب نفائس و اموال و ضرب جزیه و خراج و لزوم فقر و مسکنت و احتیاج نهایت منغص و مکدر گردید پس در حق ایشان موت نسبت باین حیات بلاشبهه خیر و بهتر بود بزعم ایشان و اگر یهودیان گویند که ما در تمنی نعیم آخرت پیش قدم ایم لیکن موت که وسیله وصول آن نعمت ست بالطبع مکروه و نفرت ست ازین جهت تمنی موت نداریم و ازان گریزان می باشیم گوئیم وسیله این شئی محبوب اگرچه بنظر ذات خود مکروه ست لیکن عاقل آن وسیله را برای تو محبوب بنظر اول آرزو میکند مانند فصد و تنقیه برای حصول شفا و درینجا باید دانست که بعضی مفسرین در تفسیر این آیت روشی دیگر اختیار نموده اند که از اکثر اشکالات وارده درین مقام نجات می بخشد گفته اند که حق تعالی در ابطال این دعوی ایشان که لنا الدار الاخرة خالصة من دون الناس طریق تحدی و اعجاز را مسلوک فرموده نه طریق الزام و مناظره پس گویا چنین ارشاد شد که اگر شما درین دعوی صادق اید پس علامت صدق شما این قرار دادیم که آرزوی موت کنید بی آنکه درمیان این دعوی و آرزوی موت ملازمتی واقعیه متحقق باشد چنانچه گویند که اگر دعوی تو راست ست باید که دست خود را بر سر بنهی زیرا که عجز از حرکات معتاده بی آنکه سببی ظاهر داشته باشد دلیل اعجاز الهی ست و عند الاعجاز یصیر دعوی النبی و یبطل دعوی المخالفین و ظاهر ست که تمنی موت چندان امر عجیب و شاق نبود خصوصا چون تمنی را بر اظهار زبانی حمل کرده شود پس عاجز شدن یهودیان با جمعهم از آنکه آرزوی موت را بزبان خود اظهار نمایند دلیل صریح شد بر کذب ایشان درین دعوی و بعضی دیگر از ایشان گفته اند که محض انکار درین دعوی لفظ خالصة ست و من دون الناس نیز متعلق بخالصة پس معنی کلام چنین شد که اگر سرای آخرت برای شما ست نزد خدا در ان حالت که آن سرا خالص از عذاب باشد مطلقا بخلاف مردم دیگر که ایشان را آن سرا خالص از عذاب بدست نخواهد آمد یا مطلقا ازان محروم خواهند ماند یا بعد از چشیدن عذاب بآن خواهند رسید و سبب این توجیه اعتقاد دوم که سابق مذکور شد از ین کلام ظاهر و هویدا گشت و قلب این کلام بر مسلمین از جانب یهودیان مندفع شد سوال دوم آنکه ازین آیت و از آیت و لقد کنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه فقد رأیتموه و انتم تنظرون و مانند آن معلوم میشود که آرزوی موت و بدل خواستن آن امری ست محمود و علامت نجات و دلیل شوق الهی ست و مؤید این احادیث بسیار وارد شده از انجمله آنکه بروایت عبادة بن الصامت رض آمده که آن حضرت ع

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فرموده اند من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن کره لقاء الله کره الله لقاءه واز ان جمله آنکه در مدت مسلمانان آخر الزمان چون ایشان از جهاد و کفار واقع شده حب الدنیا و کراهیة الموت و دلیل عقلی نیز شاهد همین است زیرا که مردم با ایمان را تا کی همت حصول رفعت و پیش در سعادت است و یقین تام دارد که آن حالت آمدنی است و جاودانی و زندگی دنیا فانی و ناپایدار و معهذا شواغل منغصه اوقات و مانعه از طاعات بسیار دارد پس لا بد رغبت در آخرت و اعراض از لذات دنیا و استحقار عیش این جا اولا لازم است و هر چند که این صعوبت مبنای امر آن کراهیت که بسبب بی رغبتی و لذات معادیه باشد بلکه یکی از دو سبب اول شدائد نزع و سختی آن است و دیگر خوف عقاب و ترسی که از مناقشت حساب و مواخذه بر اعمال و عتاب بر تقصیرات پس هیچ یک از این دو صفات بسیار بجا آکه دوازده فیق توبه او اصیب شود تا اگل و صان شده از این جهان برود مانند سفر بی اسباب و بی تهیه راه و راحله نکرده و تهذا در حدیث عباده بن الصامت آمده که چون آن حضرت این کلمه فرموده حضرت عائشه رضی الله عنها عرض کردند که یا رسول الله ما همه موت را مکروه میداریم پس حال ما چه خواهد شد آن حضرت فرمودند این کراهت شما معتبر نیست که هنوز شمار السبب خوف و ترس از مواخذه و عتاب لذت آن سر خالص در نظر جلوه کرنشده معتبر آن وقت است که وقت انتصارات دران وقت مرد با ایمان را از هر جانب بشارت بر بشارت میرسد و آثار رضوان الهی و کرامت او تعالی در باره اش ظاهر و بی پرده میماند در آن وقت نزد او چیزی محبوب تر از موت نمی باشد و کافر را از هر طرف اسباب عذاب و عقوبت نمودار میشوند و تخویف و تهدید واقع میشود پس دران وقت هیچ چیز نزد او مکروه تر از موت نمی باشد و در بعضی روایات آمده که آن حضرت در جواب این سوال فرمودند کره الموت قبل لقاء الله یعنی کراهیت موت مستلزم کراهیت لقاء الله نیست زیرا که موت پیش از لقاء الله است و وسیله آن مطلب است و بسا که وسیله مکروه میباشد و مطلب محبوب مانند نوشیدن دوای تلخ که وسیله حصول صحت است و تفقیه بفصد و سهل که علیم که وسیله حصول شفاست و سفر بخطر که وسیله حصول مال است و احادیث بسیار دلالت میکنند بر آنکه آرزوی موت و تمنی آن حرام است نباید کرد چنانچه حدیث مشهور که در صحاح ستة مروی و ثابت است و هو قوله لا یتمنین احدکم الموت لضر نزل به و ان کان و لا بد فلیقل اللهم احینی ما کانت الحیوة خیرا لی و توفنی اذا کانت الوفاة خیرا لی پس بحسب تطبیق درین تعارض ظاهر به باشد جواب آنکه آرزوی موت کردن کاهی بسبب کمال شوق براحت معاد و پس بحالت تجرد میباشد و آن دلیل نجات و غلبه شوق الهی است لیکن اظهار این آرزو را در شرع جائز نداشته اند زیرا که در اصل این آرزو از آثار مغلوبیت و مجذوبیت است که از فوائد و منافع حیات غافل میکرده و نمی فهمد که هر قدر درین دنیا دیر تر بمانم زیاده تر اسباب تقرب جناب الهی حاصل کنم و مزید شوق و رغبت بهم رسانم پس اگر احیانا بسبب غلبه شوق این حالت رو دهد باید که در کتمان آن کوشد و بزبان اظهار نکند چنانچه جمیع آثار مغلوبیت و مجذوبیت را همین دستور در شرع واجب السر و الکتمان داشته اند و انچه از کبرای صحابه رض ازین باب سابق منقول شد همه در وقتی بود که اسباب موت حاضر شده بود و بقاء و زندگی دنیا مایوس عنه گشته دران وقت اظهار انشباشت بعد دوم موت و فرح و سرور بحصول مطلوب مکنون خود نموده اند و آن وقت خارج از بحث است و معهذا طلب دعا و تمنی وجود بعض از ایشان هم منقول نشده محبت موت و انشباشت بر سیدن آن چیزی دیگر است و طلب عاد و خوست و لی چیزی دیگر که بسبب صبری بر بلای از بلایا و تنگی حوصله و تحمل آن میباشد چنانچه گوینده گفته است **شعر** الا موت یباع فاشتری + فهذا العیش ما لا خیر فیه الا حبذا الموت الذی لا حیاة بعده + و حبذا نزول اللحد بالجسد الخلی و این آرزو بچند وجه قابل عتاب نیست زیرا که دلیل جزع و بی صبری و دلیل اعراض بودن بقضا الهی منافی تفویض و توکل است و دعوی از کفر هم مرتبه آرزو فروتر میباشد چه این قسم می فهمد که بعد از موت از شکل تضا خلاص خواهم شد و قدرت حضرت ربوبیت بر من نافی است که من قید حیات ام چون بدیم از دائره قدرت او تعالی بیرون رود معاذ الله من هذا الاعتقاد الباطل این بحث

بیان انکه آرزوی موت کردن حرام است

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کعدد احادیث سیصد و شصت شد یا ازان آن محدث را نکوهش فرموده اند چنانچه درین حدیث مروی لفظ لعنه نزل باشاره بآن مینماید سوال سوم آنکه در سوره اول یتمنوه فرموده اند و در سوره جمعه ولا یتمنونه این فرق از چه راه است جواب اش آنکه دعوی یهودیان درین سوره آن است که لنا الدار الاخرة خالصة من دون الناس یعنی بهشت و ما نها خالص از عذاب برای ماست و دیگران را در آن نصیب نیست و در سوره جمعه آنست که نحن اولیاء الله من دون الناس یعنی دوستان خدا ما ئیم نه دیگران و ظاهر است که دوستی خدا وسیله وصول بهشت و نعیم آخرت است و وصول بهشت و نعیم آخرت مطلوب بالذات پس مناسب شد که درین سوره دعوی ایشان که انحصار مطلوب بالذات است در فرقه خود تاکید تمام نفی و انکار کرده آید و در سوره جمعه دعوی ایشان را که انحصار وسیله است و چندان مضقه نیست اصل نفی بدون تاکید انکار کرده شود تا فرق در مطلوب و وسیله حاصل شود و نیز میتوان گفت که دعوی ایشان در سوره جمعه خاص تر از دعوی است که درین سوره مذکور است زیرا که هر که را بهشت و نعمت آخرت حاصل شود لازم نیست که ولی خدا هم باشد چه مرتبه ولی تعلق مرتبه نبی است و بکمال قاعده مقرر اهل معقول است که نفی عام ابعد است از نفی خاص چنانچه اثبات خاص ابعد است از اثبات عام مثلا اگر قولت الانسان موجود و فلان ابن فلان موجود چون دعوی اول یعنی انحصار نجات و وصول بدرجات جنت در فرقه خود ابعد بود از دعوی ثانیه یعنی انحصار ولایت خود در دعوی اول احتیاج واقع شد بتعلق لن که در باب نفی ابلغ از لن حرفی نیست و در دعوی ثانیه اکتفا باصل نفی که مدلول کلمه لا است مناسب افتاد و چون در آیت سابقه خبر داده اند از انکه یهودیان هرگز آرزوی موت نمیکنند و نخواهند کرد و محتمل است که شخص آرزوی هر دو ضد نداشته باشد و باهیچ یکی از طرفین تعلق نداشته و رغبت نیابد پس نزد یهودیان موت و حیات یکسان باشد خواهان موت باشند و نه جویای حیات برای دفع این احتمال میفرماید که کاش ایشان آرزوی موت میکردند و نه حرص بزندگی دنیا مینمودند بلکه بمقتضای تسلیم لامر امید نفی اراده خود هر دو جانب موت و حیات را موکول برضای خداوند خود میدانستند که این حالت نیز نوعیست از حالات محمودهٔ طالبان عقبی بلکه طالبان مولی لیکن چون تجربه و امتحان نمائی حالت ایشان را بخلاف این حالت هم یابی و لتجدنهم یعنی البته بیابی این یهودیان را که بهشت را خالص نصیب خود میگویند احرص الناس علی حیوة یعنی حریص ترین مردمان بر نوعی از زندگانی که بغایت طویل و بار غایت باشد زیاده تر از هر که در طبیعت انسانی مرکوز و محبول است بلکه ایشان را حریص تر یابی بر زندگانی از آن کسانی که و من الذین اشرکوا یعنی و از کسانی که شرک مینمایند و نسبت بسائر آدمیان بیشتر محبت زندگانی دنیا دارند باین مرتبه که گویا در نصاب از حد انسانیت برآمده اند و از زمره ناس خارج شده زیرا که معاد و عاقبت را اصلا معتقد نیستند و موت را فنای محض و عدم مطلق می پندارند و غیر از زندگانی دنیا هیچ زندگانی را نمیدانند پس بهشت ایشان همین دار دنیاست اگر ایشان بر زندگانی حرص کنند و جان دهند بجاست و این یهودیان که خود را اهل کتاب میگویند و اقرار بدار آخرت میکنند و نمیدانند بلکه نعمت آن سرا را خالص برای خود میدانند چون نسبت بشرکین حرص زائد نمایند توان دانست که ایشان را در دوستی بودن خود نظری می آید و این قول ایشان لاف زنی بیش نیست و دلیل بر زیادتی حرص ایشان از سائر الناس این است که زیاده تر از مردم دیگر در فکر زیاد عمر خود می باشند و در طلب شفا از امراض زیاده بر حد مشروعی مینمایند بهر طبیب و هر ساحر رجوع میکنند و برای بقای این حیات ایمان و دین خود را بر باد میدهند و برای مناهیت عیش خود و مکدر نشدن آن از هر جانب بی تفتیش حلال و حرام مال را جمع کرده ذخیره میسازند و این شیوه ایشان تا آخر دم حیات مستمر میباشد با وصف پیران سالی و ساقط از انسان میبینی موی که پیشخانه حیات است سفید شده و دندانها از دیاد عمر خود بازمی آیند و دلیل بر زیادتی حرص ایشان نسبت بمشرکان آنست که یود احدهم یعنی دوست میدارد یکی از ایشان در حق خود نه در حق تمام فرقه و خاندان خود که در حق تمام فرقه و خاندان آن مذهب و مشرب خود این تمنی که اگر اشخاص را میسر باشد اما در ایشان هر یک آرزو میکنند لو یعمر الف سنة یعنی آنکه عمر طویل یابد

pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir
Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org

tarikhema.org

بقدر هزار سال حال آنکه میدانند که درین مقدار عمر اصلا چیزی از حلاوت زندگی نمی ماند و بهیچ عیش بهره مند نمی شوند و بهیچ قوت
بکار خود نمی توانند پرداخت و مشرکین بکار آرزوی این مقدار عمر دامنگیر دل نمی شود و فهمش آنست که مشرکان چون از سر منکر معاد
و عاقبت ندند و خیر آنجا رغبت می نمایند و نه از شر آنجا میترسند و میگریزند و اینها در دل میدانند که در آن سرای مجازات هر نیک و بد
واقع خواهد شد و ما مستحق عذاب ابدی شده ایم تا وقتیکه در دنیا زنده ایم ازان عذاب دور می مانیم پس سبب این محبت و این
آرزو خود او و میدانند از عذاب الهی وَمَا هُوَ یعنی نیست این مقدار عمر مافتن بمزحزحه من العذاب یعنی دور دارنده
آن کس از عذاب الهی اگرچه موافق آرزوی او واقع شود آن تعمیر طویل یعنی آنکه عمر هزار سال داده شود زیرا که هرچند این مدت طویل می نماید
لیکن چون آخر منقطع ست در حکم مدت قریب و قلیل ست و این کس که خود کار بارتکاب کفر و گناه دهست هرقدر در دنیا دیر تر می ماند زیاده تر
مرتکب معصیت برمیدارد پس این مقدار عمر طویل در کفر و گناه کدرانیدن در حقیقت خود را نزدیک بعذاب ساختن ست
از عذاب آن ست که اصلاح اعمال خود نمایند و بتوبه و ندامت گرایند و این امر ایشانرا میسر نیست وَاللّٰهُ بَصِیْرٌ بِمَا یَعْمَلُوْنَ
یعنی خدا بینا ست بانچه در عمل می آرند از زیادتی کفر مبدم و ارتکاب کناهان و مناهی نوده نوده پس ایشانرا تخفیفی در
در صورت کوتاهی عمر متوقع بود نیز حاصل نخواهد شد بلکه سبب زیادتی اعمال قبیحه عذاب ایشان درین طول عمر افزوده
حال ایشان فی الواقع کوتاه هم باشد باین آرزو که عمر هزار سال در گناه و کفر بگذرانیم مرتکب کفر و گناه هزار ساله میشوند
که اگر این قدر عمر خواهند نیافت در همین اعمال خواهند گذرانید پس نبود را بعذاب نزدیک میکند
و اگر یهودیان گویند که ما بغیر توریت ایمان نمی آریم و با و رنمی کنیم نه از راه حسد ست برانکه چرا بر غیر فرقه ما نازل شد بلکه
که توریت بی واسطه کسی بحضرت موسی ع از حضور خداوندی جل شانه عنایت شده بود و این قرآن بواسطه جبرئیل بر
و جبرئیل دشمن ماست از فرشتها نفس ما قبول نمی کند که با دشمن خود را برابر ایم پس در جواب این حرف ایشان قُلْ
باشما دشمنی ندارد بلکه شما بخیالات فاسده او را دشمن میدارید مثلا میگویند که جبرئیل محمد را ص بر سخنان پوشیده ما اطلاع
تدبیری و کنکاشی که در مقابله او میکنیم او را بآن خبر رسی سازد و عذاب بر کافران او می آرد و خسف و مسخ او
را و از دست ما خلاص کردن نداد تا آنکه جوان شد و بیت المقدس را خراب ساخت و فرقه بنی اسرائیل را قتل و بند
چون این همه چیزها بحکم خداوندی کرده باشد او را درین امور دشمن داشتن نمیرسد پس مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيْلَ یعنی
باشد دشمن جبرئیل و دشمنی او محض بی وجه ست فَاِنَّهٗ نَزَّلَهٗ عَلٰى قَلْبِكَ بِاِذْنِ اللّٰهِ یعنی زیرا که جبرئیل نازل
این قرآن را و همین ست آخرین اسباب عداوت او و ایشانرا بر دل تو محض باذن خدا و بفرموده او نه بالاستقلال
طرف خود زیرا که جبرئیل ع را باجماع انبیا پیش از منصب سفارت و رسالت ثابت نیست پس او هرچه میکند و میرساند بحکم خدای تعالی میکند و
میرساند و اظهار اسرار شما پیش پیغمبر وقت نیز بحکم خداست نه از جهت عداوت با شما و همچنین اگر بالفرض جبرئیل ع بسبب کفر و عصیان شما دشمن
هم باشد زیرا که حق تعالی بذات پاک خود دشمن کافران و عاصیان ست و جبرئیل ع تابع مرضی او تعالی باز هم ترک ایمان و
کفر بانچه نازل کرده جبرئیل ع ست وجهی ندارد و چه آن نازل کرده نیست مگر مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ یعنی موافق انچه پیش ازان ست که بر
حضرت موسی ع و دیگر انبیای بنی اسرائیل نازل شده پس رد کردن نازل کرده جبرئیل ع کو یا رد کردن کتب سابقه ست و اقرار نمودن بآن عین اقرار نمودن
بنازل کرده جبرئیل ع ست و کمال سفاهت و حماقت ست که اگر دوست شما بگوید که السماء فوقنا باور دارید و اگر دشمن شما بگوید که السماء فوقنا باور نمیدارید
و اگر دوست شما از طرف بادشاه حکمی برساند او را قبول کنید و اگر دشمن شما همان حکم را برساند رد کنید بلکه اگر نازل کرده جبرئیل ع در نبوت تامل کنید و در اصفت

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دیگر هم دریابد زیرا که او موافق کتب شماست وهدایتی ست کامل نوازهدایت منزل سابق وبشری للمومنین یعنی و
بشارت ست برای مومنان پس اگر آن را قبول کنید و باو روارید وران بشارت داخل شوید وبآن هدایت مهتدی گردید و نفعی عظیم شما
را بوساطت جبرئیل ع حاصل شود وسبب محبت قویه او گردد چه نزدکور زیاده برین دوستی نیست که او رانشان راه راست وهنمود نزد
سراسیمه وحیران وخائف وترسان زیاده برین دوستی نیست که او را خوش وقت سازند پس انچه را سبب مساوات گمان کرده اید نیز سبب
محبت ست واین عذر شما مانند عذر کوری ست که او را کسی از چاه ومهلکه خلاص کند ونشان راه راست دهد واو بگوید که ایشخص
دشمن من ست من سخن او را باور نمیکنم و در چاه می افتم یا مانند عذر حیرانی در بیابان ست که چون خوف منعرف جاده اوی برآید و
کسی خبر خوشی برساند وتسلی بخشد واو بگوید که من سخن او را باور نمیکنم و در خوف [illegible] ابر باد وصید هم [illegible] ترین
آیت در تفسیر ابن جریر وابن ابی حاتم و دیگر کتب حدیث مثل طبرانی و بیهقی و مسند امام احمد وعبد بن حمید نیز چنین مروی شده که چون
آنحضرت ع در مدینه منوره بهجرت فرموده داخل شدند جمعی کثیر از یهودیان برای تفتیش حال پیش ایشان آمدند سردار ایشان عبدالله بن
صوریا که از احبار فدک بود بقصد امتحان پرسید که اول ما را از کیفیت خواب خود خبر ده که از کیفیت خواب پیغمبر آخر الزمان در کتابها
علامتی را نشان داده اند به بینیم که آن علامت در تو موجود ست یا نه آنحضرت ع فرمودند که چشمان من خواب میکنند ودل من خواب
نمیکند وغافل نمی شود اگر همین علامت ست پس در من موجود ست عبدالله بن صوریا گفت که راست گفتی همین علامت ست حالا
ما ترا از چند چیز دیگر می پرسیم که آن چیزها را غیر از پیغمبران کسی نمیداند آنحضرت ع فرمودند که هر چه خواهید بپرسید لیکن من از شما عهد نخواهم
وآن عهدی طلبم که حضرت یعقوب ع از فرزندان خود گرفته بود و گفته بود که اگر من شما را از ان چیزها خبر دهم شما ایمان آرید و متابعت من اختیار کنید
همه ها گفتند که قبول ست بعد ازان عبدالله بن صوریا گفت که بارئی بگو مشابهت فرزند کاهی با مادر وکاهی بپدر از چه سبب میشود
آنحضرت ع فرمودند که در مرد و زن هر دو منی موجود ست منی مرد سفید و غلیظ می باشد و منی زن مائل بزرد و رقیق می باشد هر گاه
برآید و منی دیگر را در رحم نشاند یا در استقرار رحم سبقت میکند و پیش از منی دیگر مجتمع میگردد یا باعتبار اجزاء و قسمه می نماید
فرزند را در مشابهت بخود میکشد اگر یکی ازین سه چیز در منی مرد متحقق شد فرزند بخاندان پدر مشابهت پیدا کرد و اگر در منی زن
این چیزها بهم آمدند فرزند بخاندان مادر مشابهت حاصل نمود بعد ازان پرسید که کدام کدام عضو از فرزند از منی مادر پیدا میشود و کدام کدام از
پدر آن حضرت ع فرمودند که استخوانها و پی و عروق همه از پدر می باشد و گوشت و خون و موی و ناخن از مادر گفتند که راست گفتی همین قسم
در کتابهای پیغمبران پیشین مذکور ست حالا بگو که مهمانی بهشتیان بمجرد آنکه در بهشت در آیند چه چیز خواهند داد آن حضرت ع فرمودند
که اول طعام بهشتیان جگر گوشه ماهی خواهد بود و در بعضی روایات واقع شده که گوشت نرگاو و ماهی خواهد بود گفتند که این هم راست
ست بعد ازان پرسیدند که حالا خبر ده ما را از ان طعام که حضرت اسرائیل بر خود حرام گردانیده بود آن حضرت ع فرمودند که حضرت
اسرائیل را مرض عرق النسا عارض شد و امتداد بسیار کشید و در جناب الهی تضرع نمودند که اگر مرا ازین مرض صعب شفا حاصل شود و انچه از جنس
طعام نزد من مرغوب تر ست بر خود حرام سازم حق تعالی ایشان را شفا داد ایشان گوشت شتر و شیر شتر را که مرغوب ترین طعام نزد ایشان بود حرام ساختند
و من بعد بر همه فرزندان ایشان این طعام حرام گشت گفتند که این هم راست ست آنحضرت ع فرمودند چون مرا در جواب این سوالات امتحان کردید و راست گوئی
من دانستید پس شما را چه توقف که در دین من داخل نمی شوید و متابعت من اختیار نمیکنید گفتند که یکی [illegible] ما مده ست تا وقتیکه ازان چیز تسلی ما حاصل نمی شود متابعت تو
نمیکنیم آنحضرت ع فرمودند بگوئید که آن چیز چیست گفتند که ما را خبر ده که کدام فرشته بر تو وحی می آرد و رفیق تو گردد تا ما بر کسان تو یهودی باشیم آنحضرت ع فرمودند که رفیق من در هر کار جبرئیل ست ع و او دشمن ترین همه فرشتهاست که همراه هر نبی می شد و وحی بسوء او می آرد درین حال همه بیکبار گفتند که ما متابعت تو نخواهیم کرد زیرا که [illegible]

جواب سوال یهودیان از پیغمبر
مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دشمن است از جمله فرشتها اگر میکائیل مصاحب می تو بود بهتر بود تا بحث تو میکردیم آن حضرت فرمودند که جبرئیل را چرا سبب دشمن میدانید گفتند بجهة
سبب اول آنکه از قدیم نبوت و رسالت در خاندان ما بود و حالا جبرئیل این منصب عمده را در بنی اسماعیل گردانید و ما را از این خدمت
معزول ساخت دوم آنکه خسف و مسخ و عذاب و قحط و بلا بر امم سابقه او کرده است و میکائیل صاحب باران و ارزانی و رفاهیت است
سوم آنکه پیغمبران ما را اخبار داده بودند که بیت المقدس از دست شخصی که بخت نصر نام دارد و در زمین بابل و عراق پیدا خواهد شد و وقت تولد او
فلان تاریخ خواهد بود و سکن او فلان موضع خراب خواهد شد و فرقه بنی اسرائیل را از دست او تباهی و خرابی حال زائد الوصف رو خواهد داد
چون وقت تولد او رسید بزرگان امت کس را از معتبران خود پنهان پنهان فرستادند که آن طفل را بحیله و تدبیر بیاورند هر گاه فرستاده های
بزرگان مادر شهر بخت نصر رسیدند او را در اطفال بازی کنان یافتند و خواستند که بگیرند جبرئیل بصورت آدمی ظاهر شد و آن طفل را زیر دامن
خود پنهان ساخت و گفت که اگر این طفل همان است که از دست او شما اذیت رسیدن مقدر است پس شما را قدرت بر کشتن او نخواهد شد
زیرا که تقدیر را تبدیل نیست و اگر این طفل آن طفل موعود نیست پس چرا طفل بیگناه را میکشید فرستاده های بزرگان ما برگشته آمدند و بخت نصر
چون جوان شد و فوج بر سر شام و بیت المقدس کشید و بنی اسرائیل را زیر و زبر ساخت آن حضرت شنیدن این عذر ایشان سکوت
کردند تا آنکه روزی حضرت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب من بر سبیل که متصل مدرسه یهودیان بود برای خبر گیری و تفقد حال آن زمین میرفتند
و ایشان را عادت چنین بود که هر گاه ازان راه میگذشتند در مدرسه یهودیان داخل میشدند و از ایشان یعنی مواعظ و حکمتهای توریت و دیگر
کتب پیشین می شنیدند و تعجب میکردند که کتب الهیه باهم چه قسم مصدق یکدیگر واقع شده اند آن روز نیز بنا بر همین عادت در بیت المدارس
ایشان داخل شدند دانشمندان یهود ایشان را مجتمع بودند همه ما را جا دادند و تفقد کردند که ما شما را بسیار دوست میداریم و ظن غالب آن است که شما هم
ما را دوست میدارید زیرا که کسی از یاران پیغمبر شما پیش ما نمی آید غیر از ذات شما که اکثر تشریف می آرید حضرت امیر المؤمنین فرمودند که آمد
رفت من نزد شما از راه محبت شما نیست و از شما که سوال میکنم و جواب می شنوم نه ازان است که مرا در دین خود شکی و شبهه باقی مانده بلکه
برای تحصیل زیادتی بصیرت در دین خود پیش شما می آیم و آثار و علامات پیغمبر خود را از روی کتابهای شما معلوم میکنم و در دل ایمان
من قوت میگیرد من بتعجب میکنم از شما که با وجود این قدر معرفت شما را چه بلا زده است که باین قسم پیغمبر ایمان نمی آرید و بشرف متابعت او
مشرف نمی شوید [illegible] یهود گفتند که انحراف ما از متابعت این پیغمبر بسبب آن است که صاحب وحی این پیغمبر جبرئیل است جبرئیل
را دشمن میدانیم [illegible] در عالم هر جا خسف و مسخ و عذاب واقع شده است بوساطت واقع شده و نیز جبرئیل جاسوس مشرب است
و سخن چینی میکند هر چه از تدبیرات پوشیده در خلوت میکنیم همه را به ما نزد محمد میرساند و ما را خفیف میکند و میکائیل صاحب باران و ارزانی
و نعمت است و فرشته بردبار است که اصلا سخن کسی را بکسی نمیرساند اگر میکائیل صاحب این وحی می بود البته ما ایمان می آوردیم و متابعت
می نمودیم حضرت امیر المؤمنین عمر فاروق رض فرمودند که من از شما می پرسم که منزلت و قرب این هر دو فرشته در حضور جناب خداوندی
چیست گفتند که هر دو در کمال قرب و منزلت آن جناب اند هر جا تجلی الهی ظهور مینماید جبرئیل جانب راست میباشد و میکائیل
جانب چپ حضرت امیر المؤمنین فرمودند که پس شما از خران بلید تر و کافر تر اید زیرا که از این قرب و منزلت ایشان نزد
خدای تعالی معلوم شد که هر که دشمن یکی از ایشان باشد دشمن آن دیگر هم خواهد بود و هر که دشمن این هر دو باشد دشمن
خدا هم خواهد بود و این سخن حضرت امیر المؤمنین بر [illegible] بسیار شاق و گران آمد و بحیرت منغص شد ایشان برخاسته
برای اظهار این ماجرا قصد مجلس مقدس نبوی علیه السلام نمودند قبل ازان که ایشان در مجلس برسند حضرت جبرئیل
این آیت را آورده بود و هر گاه ایشان رسیدند آن حضرت علیه السلام فرمودند که لقد وافقك ربك یا عمر یعنی موافق تقریر

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

الزام واضحت حق تعالی بهودیان را در این آیات را تلاوت نمودند حضرت امیر المومنین میفرمودند که از ان باز مراد دین و ایمان
عالمی بهم رسید که خود را در مقدمات دینی سخت تر از سنگ می یافتم و بجا باید دانست که در ذکر این سه صفت قرآن که مصدق لما بین یدیه
وهدی و بشری للمومنین است در مقام بخشیدن است بغایت استوار و حاصلش آنکه باعث بر تصدیق کلام مسموع از غیر در عالم یکی از سه چیز میباشد
اول آنکه سامع آن کلام مقلد مشرب است آنچه بزرگان او گفته اند آن را بشدت معتقد میباشد اگر کسی موافق گفته بزرگان او میگوید
فی الفور باور میکند و آنچه مخالف می باشد هر چند دلیل عقلی بر آن قائم باشد در ذهن او نمی نشیند دوم آنکه سامع آن کلام محق و طالب
دلیل است پس اگر دلیل قوی بر آن خواهد یافت بقبول خواهد کرد والا انکار خواهد نمود سوم آنکه سامع آن کلام مغلوب الوهم و خیال
است مثل صبیان و زنان پس نزد او هر چیز خوش که دلالت بر حصول مطلبی یا دفع بلائی میکند بی تامل در دلیل وجب التصدیق میکند
و هر چیز ناخوش که از امر مخوف می ترساند آن را باور ندارد پس مصدق لما بین یدیه اشاره شد باعث اول بر تصدیق و هدی و بشری
دوم و بشری للمومنین باعث سوم و چون هر سه باعث تصدیق در این کلام جمع شده باشد دیگر تصدیق نکردن و کفر ورزیدن کمال
حماقت و سفاهت است خصوصا باین عذر ناسموع که آورده دشمن ما است باقی ماند در اینجا سوالی چند جواب طلب سوال اول آنکه در بیان
شرط و جزا ربطی می باید در این باره در بیان شرط که من کان عدوا لجبریل است و جزا که فانه نزله علی قلبك باذن الله است
ربطی ظاهر معلوم نمیشود جواب آنکه مفسرین را در بیان ربط در بیان این شرط و جزا دو طریقه است اول آنکه جزای این شرط را محذوف
دارند و دلیل آن جزای محذوف را که فانه نزله علی قلبك الی آخره است قائم مقام جزا انگارند پس معنی کلام چنین باشد که اگر کسی
جبرئیل را دشمن دارد دشمنی او محض بی وجه است زیرا که جبرئیل واسطه وصول این نعمت عمده است از جناب الهی به بندگان و چون نزول
قرآن بواسطه جبرئیل محض بحکم و فرمان خداست نه بالاستقلال بخواهش خود پس اگر نظر آن کند که جبرئیل با این کار مامور است او را مبادا
که معذور دارند و بداند که اگر حق تعالی میکائیل را با این کار میفرمود او هم همین میکرد و بروی نیز اشکال متوجه میشد و اگر نظر آن کند که
جبرئیل برای ما خوانی پر از نعمت هدایت و بشارت آورده است و دوای شفا بخش دردها از شفاخانه غیب بما رسانیده است او را مبادا که
مشکور نپندارند و بجز زبان شکر این احسان ادا نمایند و بهزار دل دوستدار او باشند دوم آنکه جزای این شرط محذوف نیست بلکه فانه
نزله علی قلبك الی آخره جزا واقع شده و اما جزای شرط بدو وجه در کلام ملغای آید یکی آنکه آنچه متفرع و مترتب شود بر شرط و سبب باشد
از شرط آن را ذکر کنند چنانچه در این جا میگفتند که من کان عدوا لجبریل استحق اشد العذاب دیگر آنکه آنچه شرط بر آن متفرع و مترتب
شده و سبب حصول شرط گشته است آن را ذکر کنند چنانچه گویند ان عاداك زید فقد اذیته و اساءت الیه در نمقام همین طریقه مسلوک فرموده اند
زیرا که بر یهود این در این عداوتی که با جبرئیل داشتند بدو طریق عتاب منظور است اول به بیان خبث سبب این عداوت و دوم به بیان شناعت
و قبح ثمره و نتیجه آن عداوت که در آیت آینده مذکور است و چون سبب هر چیز بر مسبب آن چیز تقدم طبعی دارد و در ذکر هم تقدیم سبب عداوت بر نتیجه
و ثمره آن مقرر افتاد پس معنی کلام بر این طریقه چنین است که هر که دشمن جبرئیل باشد پس سبب این دشمنی آن است که او قرآن را بر دل
تو القا میکند نه بر دل کسی از بنی اسرائیل و از سبکه آن قرآن جامع صفات کمال کتب است که هم موافق کتب سابقه است و هم دلیل
روشن است و هم بشارت و خوش خبری است عرق حسد ایشان حرکت نموده نازل کننده آن را دشمن گرفته اند و ظاهر است که چه
سبب عداوت کسی حسد باشد و آن هم بر نعمت دینی قبیح تری باشد از آنکه سبب دیگر باشد از اسباب دشمنی سوال دوم
آنکه ضمیر در نزله راجع بقرآن است حال آنکه لفظ قرآن مذکور نیست پس اضمار قبل الذکر لازم آمد جواب آنکه ضمیر را کای
حکم اسم اشاره میدهند و بجای آن استعمال می کنند و در این استعمال حضور ذات مشار الیه کفایت میکند تقدم ذکر

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

او و لفظ و کار نیست و همین کلام قرآن حضور ذات قرآن بلاشبه محقق ست پس این استعمال صحیح شد چنانچه در انا انزلناه فی لیلة القدر
معلوم ست و همین ست که اهل عربیت بعد از تتبع تراکیب مستعملهٔ عرب عربا گفته اند که در چند چیز نزد آنها اضمار قبل الذکر جائز ست مثل
آسمان و زمین و روز و شب و آنستان دست و امثال ذلک مانند ولو یؤاخذ الله الناس بما کسبوا ما ترک علی ظهرها من
دابة و مانند فاذا هی بارزة و الله احق ان یرضوه و تحقیقش همین ست که در این استعمالات ضمائر بجای اسمای اشاره می آید
و در استعمال اسم اشاره حضور ذات مشار الیه کافی ست و این چیزها غالبا حاضر می باشند بحیثیتی که تصحیح اشاره تواند کرد سوال سوم
آنکه چون آنحضرت ع بگفتن این کلام مامور شدند پس از زبان ایشان بایستی فرمود که فانه نزله علی قلبی باذن الله علی قلبک
چرا فرمود اند جواب این سوال آنکه مفسرین چنین گفته اند که لفظ خطاب علی قلبک بنا بر حکایت کلام الله وارد ست کو یا چنین ارشاد
شود که این کلام که من می فرمایم مردم خصوصا یهود بیان برسان پس در نیصورت ایراد علی قلبی مناسب نیست بلکه علی قلبک متعین ست و تعجب
از ایشان گفته اند که آنحضرت ع مامور نبودند مگر بگفتن جملهٔ شرطیه که شرط او موجود ست و جزای او محذوف و هو قوله من کان عدوا
لجبریل فانه یعادی من لا یلیق ان یعادی و کلام آینده یعنی فانه نزله علی قلبک باذن الله و لیل این جملهٔ شرطیه ست از
کلام آمر که حق تعالی ست سوال چهارم آنکه تنزیل قرآن بر تمام آن حضرت بو نه بزول فقط پس وارد کردن لفظ علی قلبک چه وجه دارد جواب
آنکه نزول قرآن بر تمام شخص مخصوص بآنحضرت ع نیست بلکه عام ست جمیع امت را زیرا که چنانچه قرآن بواسطهٔ جبرئیل ع بیان حضرت ع نازل
شد همچنان بواسطهٔ آنحضرت ع بر صحابه که بدولت سماع قرآن از آنجناب فائز شدند نازل گشت و بواسطهٔ آن سامعین بر دیگران و
هکذا الی زماننا هذا فرقی که هست بسبب قلت و سائط و کثرت آنهاست و آنچه مخصوص بآن حضرت ع ست نزول قرآن بر
قلب ست که امتیان را حاصل نیست و ایضاح این مبهم آنست که کلام کسی بکسی بدو طریق میرسد اول آنکه بر گوش او شنود و از راه گوش بدل رسد
و این طریق عام و مطرد و متعارف ست و امتیان را کلام الله بهمین طریق بدل میرسد دوم آنکه اولا و ابتدا بر قلب او شنود و القا مرتبه و خیال حاصل
شوند و این طریق خاص باهل کمال و نادر و غیر متعارف ست آنحضرت ع را قرآن مجید بواسطهٔ جبرئیل ع بهمین طریق میرسید و بهمین جهت آنحضرت ع
در یاد داشتن آن کلام طویل هرگز حاجت بتکرار و بار بار خواندن نمی افتاد و آن را فراموش نمیکردند والا کلام مسموع یکبار خصوصا طویل چند
حافظهٔ شخص قوی باشد یاد نمی ماند پس برای تخصیص این نزول که باعث حسد همین ست لفظ علی قلبک آوردن ضرور شد آیدم
بر تحقیق لفظ جبرئیل باید دانست که جبرئیل باجماع اهل عربیت غیر منصرف ست بسبب علمیت و عجمه مع شرطها و معنی این نام موافق روایات اکثر
صحابه رض عبد الله ست باین تفصیل که جبر بمعنی بنده و ئی اختیار و مجبور و دست خاوند خود ست و ایل بمعنی الله ست و هکذا روی عن
ابن عباس و عکرمة و علقمة و غیرهم رض فی تفسیر ابن جریر و ابن ابی حاتم لیکن دیلمی از ابو امامه رض مرفوعا روایت کرد
که قال قال رسول الله ع اسم جبرئیل عبد الله و اسم میکائیل عبید الله و اسم اسرافیل عبد الرحمن و در کتاب مذکور
ابو الشیخ مانند این روایت از حضرت امام زین العابدین رض نیز منقول ست و محتمل ست که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل که مذیل بکلمهٔ ایل اند
و این بمعنی الله ست القاب این هر سه فرشته باشند و نامهای مذکوره یعنی عبد الله و عبد الرحمن اعلام مختصه آنها نه ترجمهٔ این القاب پس
تعارضی نماند بیهقی در شعب الایمان و خطیب مفترق و متفق از ابن عباس رض آورده که کل اسم فیه ایل فهو معبد الله و بهر تقدیر
نامهای این فرشتها از قبیل اسمای آدمیان نیست که زنگی را کافور و فاسق را صالح می نامند بلکه اسمای آنها توقیفی ست یعنی
مقرر کرده خدا ست پس دلالت بر مرتبه کمال آنها میکنند بلا شبهه مثل القاب دادن پادشاهان که بامرا می بخشند و بر مناصب مراتب آنها
دلالت میکنند مانند وزیر اعظم و امیر الامرا و میر سامان و غیرهم پس جبرئیل ع چون بمقتضای مدلول اسمی خود که آن اسم نزد یهودیان نیز از جناب حق تعالی

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تعالی باو عنایت شده و رید قدرت الٰهی محبوب باشد و پیش از خاصیت مرتبه نداشته باشد و حالتی که نمونهٔ مضمون مصرعهٔ او یخرانی و ملجرانی نیز نتواند بود او را با حضرت حق ثابت باشد پس عداوت او برین کار و حقیقت عداوت خدا باشد باین خشم که از فضل خود چرا بر کسی از بندگان خود نازل فرمود و ظاهر است که مَنْ کَانَ عَدُوًّا لِلّٰهِ یعنی هر که باشد دشمن خدا بران که چرا فضل خود را بر بندهٔ از بندگان خود بی مشوره و تجویز ما نازل فرمود وَمَلَائِکَتِهٖ یعنی و دشمن فرشتگان او نیز که چرا بگفته و فرموده او در رسانیدن این فضل و فیض بران بنده ساعی شدند که آن فرشتها رسولان بنا شند وَرُسُلِهٖ یعنی و دشمن رسولان او نیز که چرا این فیض را قبول کردند و پاس خاطر ما نکردند که آن رسولان فرشتها نبا شند وَجِبْرِیْلَ یعنی و بالخصوص دشمن جبرئیل نیز که هم فرشته است و هم رسول و هم معلم قرآن و ثابت کنندهٔ آن در لوح قلب این پیغمبر وَمِیْکَالَ یعنی و بالخصوص دشمن میکائیل نیز که هم فرشته است هم مدد و معاون جبرئیل و هم راضی بنازل کردن قرآن بر قلب این پیغمبر و در حقیقت دشمنی فرشتها و رسولان عموماً و این دو فرشته و این دو رسول خصوصاً دشمنی خداست زیرا که دشمنی محبوب و فرستادهٔ هر شخص دشمنی آن شخص می باشد پس اینکس اسباب عداوت خدا را از چند طرف برای خود جمع کرد اول آنکه بذاته او تعالی را دشمن داشت و بفعل او اعتراض کرد دوم آنکه بندگان خاص او را که محبوب او بودند و بفرمودهٔ او کار میکنند دشمن داشت سوم آنکه جبرئیل و میکائیل ع را بالخصوص که از جمیع فرشتها و رسولان ملکی ممتاز بودند دشمن داشت پس عداوت خدا بر و منعکس گشت و چنانچه او خدا تعالی را دشمن دانست خدا تعالی او را دشمن خواهد دانست فَاِنَّ اللّٰهَ عَدُوٌّ لِّلْکٰفِرِیْنَ یعنی زیرا که او تعالی دشمن کافران است اگرچه بیک وجه کفر ورزند ایشان را که بچند وجه کفر ورزیدند و هم خدا را دشمن داشتند و هم فرشتگان و هم رسولان و هم جبرئیل و هم میکائیل را چرا دشمن ندارند که کفر ایشان اعظم انواع کفر شد و ریجا باید دانست که ذکر جبرئیل و میکائیل ع بعد از ذکر ملائکه که شامل اینهاست دلالت میکند بر انکه ایشان را در قرب و منزلت مرتبه ایست بس بلند که بالخصوص دشمنی ایشان موجب دشمنی خدا میشود گویا این هر دو فرشته با قطع نظر از ملکیت که موجب محبت ست مرتبهٔ دارند که محبت ایشان ایمان و عداوت ایشان کفر میکرد و برای افادهٔ همین خصوصیت بالافراد والاستقلال نام این دو فرشته را یاد فرمودند والا ذکر خاص بعد از ذکر عام چندان در کار نبود و نیز در تخصیص ذکر این دو فرشته درین مقام وجه دیگر هم هست و آن آنست که سبب نزول این آیت قیل و قالی بود که در حق جبرئیل و میکائیل ع فیما بین یهود یان و مسلمین واقع شده بود و هر چند مقام عداوت مذکور جبرئیل ع بود فقط نه میکائیل لیکن چون جبرئیل و میکائیل ع باهم راتحاد مرضی و اطاعت پرورد کار خود حکم یکجان و دو قالب دارند بذکر میکائیل ع اشاره فرمودند بانکه عداوت جبرئیل ع یعنیها عداوت میکائیل ع ست اگرچه بزبان نگویند و خود را او دوست میکائیل ع دانند مثل فرقهٔ روافض که عداوت خلفای ثلثه رض دارند و بزبان خود را دوستدار خلیفهٔ چهارم می پندارند حال آنکه عداوت آن هر سه بعینها عداوت چهارم هم هست ولنعم ما قیل رباعی

سبط خلفای اربعه هست ازلی ✤ کفتن خلاف شان بود شرک جلی ✤ دانداین نکته طفل ابجد خوان هم ✤ کز وصل سه مفروست ترکیب علی ✤

و نیز باید دانست که حرف واو در ینجا بمعنی او ست زیرا که عداوت یکی ازین پنج کس نکورین در حصول کفر کفایت میکند لیکن در ینجا نکتهٔ ایست با یک که بمراعات آن نکتهٔ دقیقهٔ حرف او را گذاشته حرف واو را او رده فرموده اند و آن آنست که هرچند بظاهر ممکن ست که شخص عداوت یکی ازین پنج کس مذکورین داشته باشد و عداوت دیگری ندارد و امانظر عمیق عداوت هر یک از ایشان مستلزم عداوت همه است پس در حقیقت عداوت این همه مجتمع می باشد نه متفرق باقیماند در ینجا سوالی جواب طلب و آن آنست که اسرافیل ع موافق اکثر روایات افضل از جبرئیل ع ست پس عداوت او را چرا بالتخصیص در ینجا مذکور نفرمودند جواب آنش آنکه اسرافیل ع تعلق بامور دینویهٔ جزئیه که کثیر الوقوع اند

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نیست الا بواسطهٔ این سه کس که جبرئیل و میکائیل و عزرائیل اند پس حقیقت اسرافیل بمنزلهٔ حقیقت جنی است که تحصیلی ندارد و کرد ضمن انواع
وحقائق این سه کس بمنزلهٔ انواع متحصله پر ظاهر است که معنی جنی متعلق محبت و عداوت نمی تواند شد زیرا که بسبب اطلاقی که دارد مقامات
قیود را جامع میشود اگر از یکجهت متعلق عداوت میباشد از جهت دیگر متعلق محبت هم میگردد و بالعکس و عزرائیل چون موکل قبض ارواح
اند و موت بالطبع کرده هر حیوان است عموماً و انسان است خصوصاً پس کراهت فعل ایشان اگر مشتبه بعداوت کرده محل کجا ایشان
می تواند بود بخلاف این دو فرشته که حقیقت عداوت نسبت با ایشان متصور می تواند و نه شبه عداوت پس عداوت ایشان صریح دلیل عداوت
خداست اعاذنا الله منها طبرانی و ابو الشیخ در کتاب العظمة بیهقی در شعب الایمان بسند معتبر روایت کرده اند از حضرت ابن عباس رض که
روزی آنحضرت ص با حضرت جبرئیل ع در خلوت نشسته بودند که ناگاه کنارهٔ آسمان ترکید و حضرت جبرئیل ع بسبب آن ترکیدن منخسف شدن گرفت
و سر بر زمین نهادن آغاز نمود و آثار تواضع و فروتنی و خوف و فزع بر ایشان ظاهر شدن گرفت و درین حالت فرشته نزد آن حضرت
متمثل شد و ارکشت و گفت که ای محمد پروردگار تو ترا سلام میفرماید و ترا اختیار میکند در آنکه اگر خواهی پیغمبر بادشاه منش باشی و اگر
خواهی پیغمبر بنده وار زیست نمائی آن حضرت ص متردد شده بحضرت جبرئیل ع نظر کردند حضرت جبرئیل ع سر خم کرده اشاره فرمودند که بندگی و
فروتنی را اختیار فرمائید آنحضرت ص گفتند که من بنده وار زیست خواهم کرد بادشاهی مرا نمی باید آن فرشته این جواب را شنیده بر آسمان مرتفع
گردیده رفت بعد ازین ساعتی عجیبه آن حضرت ص با حضرت جبرئیل ع فرمودند که یا جبرئیل من از شما منخسف ترم بسبب آن که این فرشته کیست و شما را بدین
او احوالت چرا بهم رسید لیکن من بر شما حالتی دیدم که ازین سوال بند شدم حالا بگوئید که این که بود و بر شما این حالت از چه بود جبرئیل ع
گفتند که این فرشته اسرافیل ع است از روزی که حق تعالی او را آفریده است همیشه بمجلس تجلی الهی ایستاده می ماند و هرگز قدم خود صف
... و بکمال خشوع ایستاده میباشد هرگز چشم خود بلند نمیکند و در میان او و میان پروردگار او در هیچ حالت هفتاد پرده نور حائل است اگر
یکی ازان پرده ها نزدیک کرده شود و خدمت این فرشته این است که لوح محفوظ را در پیش او نهاده و او را بر مکنونات آن لوح اطلاع داده هر گاه
ارادهٔ الهی متعلق میشود که در آسمان یا در زمین چیزی واقع شود آن لوح خود بخود بلند شده بجهت این فرشته میرسد و این فرشته در همان وقت
در ان لوح نظر میکند و آن امر مقدر محتوم را دریافت می نماید اگر از جنس عمل من میباشد مرا آگاه می فرماید و اگر تعلق بکار و بار میکائیل ع دارد
میکائیل ع را آگاه ساخته میسازد و اگر بملک الموت تعلق دارد او را نامزد میکنند آنحضرت ص فرمودند که من از جبرئیل ع پرسیدم که شما بر کدام کدام
کار مقرر اید جبرئیل ع گفتند که تحریک باد ها و فتح و شکست لشکرها گفتم که میکائیل ع بر کدام خدمت متعین است گفتند بر باران و روئیدگی ها گفتم که
ملک الموت ع بر کدام کار است گفتند که بر قبض ارواح باز گفتند که چون حضرت اسرافیل ع فرود آمدند دانستم که وقت وقت قیام قیامت است و در سر
خود هیچ تغیر حالتی که بر من دیدند از همان ترس بود و طبرانی بسندی ضعیف از حضرت ابن عباس رض روایت کرده که روزی آن حضرت ص
فرمودند که آیا شما را خبر بدهم که افضل فرشتگان کیست حضرت جبرئیل ع اند افضل پیغمبران آنحضرت ص اند و افضل روزها روز جمعه و افضل ماهها ماه رمضان است و افضل شبها
شب قدر است و افضل زنان مریم دختر عمران ع است لیکن درین جا باید دانست که افضلیت حضرت جبرئیل علیه السلام بر فرشتگان
و افضلیت حضرت آدم علیه السلام بر پیغمبران افضلیت مطلقه نیست بلکه بملاحظهٔ کارهای نافع نوع انسانی است بالخصوص نیز اگر
حضرت جبرئیل علیه السلام بالخصوص تکمیل نوع انسانی و اصلاح معاد افراد این نوع بانزال وحی و شرائع و امر و عابدان
و مطیعان بانوار و برکات و اهلاک جبابره و فراعنه می نماید ازین جهات در حق این نوع بالخصوص منتی و احسان ایشان
زائد است و الا در روایت سابق گذشت که حضرت اسرافیل علیه السلام در قرب و منزلت و اطلاع بر مکنونات لوح محفوظ پیش
قدم اند بلکه بر حضرت جبرئیل و حضرت میکائیل و حضرت عزرائیل علیه السلام علم رانی می نمایند و همچنین فضیلت و بزرگی حضرت

بیان افضلیت حضرت جبرئیل و حضرت میکائیل و ملک الموت

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آدم از آن است که اعمال خیر جمیع آدمیان در جریدهٔ اعمال ایشان ثبت است و اصل الاصول این نوع ایشان اند و اول افراد این نوع و اول کسی که او را حق تعالی بلا واسطه خلیفهٔ خود فرمود ایشان و الاقرب و منزلت آن حضرت و حضرت ابراهیم معلوم است و در حدیث شفاعت صریح وارد شده که آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیامة و کذا تحقیق و مسئله آنست که اگر نظر بعموم و احاطه کمالات کرده آید بر حضرت آدم هیچکس نیست زیرا که هر کمالی که در نوع انسانی بروز نموده در ذات ایشان بطریق انطواء و اندماج اجمالی موجود بوده حتی کمال محمدی نیز و اگر نظر بعلو درجهٔ کمال نموده آید بر ذات مقدس خاتم المرسلین هیچکس نیست صلعم مثالش آنکه بنیه جامع جمیع کمالات جامه است از لباس لک گرفته تا شنبم و آب روان حال آنکه بمرتبهٔ شنبم و آب روان نمیرسد و بیهقی و شعب الایمان و ابن ابی شیبه از ثابت بنانی روایت کرده اند و صابونی در کتاب المائین از جابر بن عبد الله رض مرفوعا روایت آورده که یکی از خدمات جبرئیل آنست که حق تعالی او را بر عرض حاجات آدمیان دارد و غده فرموده است اگر محبوبی از محبوبان خدای تعالی برای حصول مطلبی در جناب الهی دعا میکند جبرئیل عرض می نماید که فلان بنده فلان مطلب را میخواهد حکم میشود که هنوز حاجت او را حبس بکنید و مطلب او ندهید تا دعای بسیار کند که مرا آواز او و در عاو زاری او خوش می آید و اگر کافری یا فاجری برای مطلبی دعا میکند حکم میشود که زود مطلب این را بدهید تا به آواز ناخوش خود مرا ناخوش نکند و ابو الشیخ از حضرت ام المومنین حضرت عایشه رض و امام احمد نیز روایت کرده اند که آنحضرت ﷺ روزی حضرت جبرئیل ع را گفتند که من میخواهم که شما را بصورت اصلی شما ببینم حضرت جبرئیل علیه السلام گفتند که فلان ساعت از شب در میدان بقیع الغرقد تشریف بیارید تا شمه از صورت خود بشما بنمایم آن حضرت ﷺ همان وقت در آن میدان تشریف بردند و دیدند که حضرت جبرئیل ع از جانب آسمان با لباس سندس یعنی دارائی که بالای آن مروارید و یاقوت و زبرجد نصب کرده اند و ششصد پر دارند و آن پرها همه منظوم اند بزبرجد و یاقوت و مروارید و یک یک پر از آن پرها آن قدر فراخی داشت که کرانهٔ آسمان را پوشیده بود و ابو الشیخ از شریح بن عبید رض مرفوعا روایت کرده اند که آن حضرت ﷺ میفرمودند که من جبرئیل ع را بصورتهای گوناگون دیدم و حالا اکثر بصورت دحیه کلبی می بینم و قبل ازین صورتهای مختلفه بر من ظاهر شده و بیشتر اوقات ایشان را بنشان میدیدم که شخص شخص دیگر را از پس غربال می بیند و بیهقی در دلائل النبوت روایت نموده که روزی حضرت حمزه عم شریف آن حضرت ﷺ عرض کردند که یا رسول الله من میخواهم که جبرئیل ع را بصورت ایشان بمن نمایند آنحضرت ﷺ فرمودند که شما را طاقت دیدن ایشان نخواهد شد ایشان گفتند که من بسیاری قوی القلب ام بجا نخواهم شد آن حضرت ﷺ فرمودند که پس بنشینید تا که حضرت جبرئیل ع نازل شدند و هر دو قدم خود را بر بنای کلان که متصل کعبه بنا ده بودند و مردم بران سنگ جامه های خود را وقت طواف می انداختند گذاشتند آن حضرت حضرت حمزه رض را فرمودند که نظر خود را بردارید ایشان نظر خود برداشتند و هر دو قدم جبرئیل ع را دیدند و غش افتادند چون بهوش آمدند مردم رسیدند که شما چه دیدید گفتند که من زبرجدی سبز دیدم لیکن دران زبرجد آن قدر تابش و درخشندگی بود که چشم من خیره شد و لی خود افتادم و ابن المبارک در کتاب الزهد خود بروایت ابن شهاب رض آورده اند که آن حضرت ﷺ روزی در شب مهتاب بسوی مصلی میرفتند که ناگاه حضرت جبرئیل ع در نهایت لمعان و درخشندگی ظاهر شدند آن حضرت ﷺ بی هوش افتادند چون بخود آمدند دیدند که حضرت جبرئیل ع سر آن حضرت صلعم را بر سینهٔ خود گرفته و یکدست خود را بر سینهٔ مبارک آن حضرت نهاده و دست دوم را میان دو شانهٔ آن حضرت گذاشته اندکی پرسند شما را چه شد که بی هوش شدید آن حضرت ﷺ فرمودند که من هرگز گمان نداشتم که چیزی از مخلوقات این اندازه عظمت و شوکت داشته باشد حضرت جبرئیل ع فرمودند که اگر شما اسرافیل را ببینید یک پر او مشرق است و یک پر او مغرب و عرش بر دوش اوست خیلی تعجب کنید و با وصف این همه قول عرض جثه و بعضی احیان بسبب تجلی عظمت الهی کنجیده مانند گنجشک خرد میشود و ابن ابو داود در کتاب المصاحف از حضرت امام محمد باقر

بیان صورت اصلی حضرت جبرئیل ع
بزمرد
شهادت

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رضی الله تعالی عنهما روایت کرده که از جمله اصحاب کرام رض حضرت امیرالمؤمنین ابوبکر صدیق را رضی الله تعالی عنه این مرتبه بود که سرکوشی جبرئیل ع را باجناب حضرت رسالت پناه ع می شنید ولی صورت ایشان را نمی دیدند و حاکم از حضرت ابن عباس رضی الله تعالی عنه روایت کرده است که من روزی در خلوت آن حضرت ع درآمدم و حضرت جبرئیل ع را باحضرت ع دیدم آنحضرت ع فرمودند که افسوس هرکه غیر از انبیا حضرت جبرئیل ع را بچشم سری ببیند کور میشود لیکن من از خدا برای تو مدعا خواهم ساخت که این کوری تراد آخر عمر تو لاحق شود چنانچه حضرت ابن عباس رض در آخر عمر نابینا شده بودند و ابوالشیخ بروایت ابن عباس رض از ان حضرت ع آورده که در بهشت نهری هست که غیر از جبرئیل ع دیگری را حکم درآمدنش نیست و حضرت جبرئیل ع هر روز یکبار دران نهر غوطه میخورند و بعد از برآمدن خود را می افشانند از هر هر قطرهٔ ایشان یک یک فرشته پیدا میشود و در روایت طلا ابن هارون وارد شده که آن نهر کوثر است و ابن مردویه از ابن عباس رض روایت کرده که آنحضرت ع میفرمود که اکثر اوقات حضرت جبرئیل ع پیش من در جامه های سفید می آیند اما بجای سنجاف مروارید و یاقوت بر جامه های ایشان دوخته می باشد و سر ایشان مانند مشک می باشد از مروارید و موی سر ایشان مانند مرجان و رنگ بدن ایشان مانند برف و چیز ایشان میدرخشد و وذنبهای چشمین ایشان براق میباشد و بر ایشان دو عقد حمائل از مروارید منظوم می باشد و هر دو پر ایشان سبز و هر دو پای ایشان بچیزی سبز ملفوف میباشد گویا موزه های سبز پوشیده اند و ابوالشیخ و ابن مردویه بروایت انس رض آورده اند که آنحضرت ع روزی با حضرت جبرئیل ع فرمودند که شما را گاهی دیدار جناب رب العزة جل شأنه هم میسر آمده است گفتند درمیان من و درمیان آنجناب هفتاد حجاب از نور می ماند اگر باین ترین آن حجابها را به بینیم بسوزیم و طبرانی و ابن مردویه و ابونعیم بسند ضعیف از ابوهریره رض روایت کرده اند که شخصی از یهود پیش آنحضرت ع آمد و پرسید که یا رسول الله آیا جناب حق تعالی را از خلق خود پرده و حجابی هم هست فرمودند آری درمیان آنجناب فرشتگانی که کرد اگرد عرش اند هفتاد حجاب از نور است و هفتاد حجاب از ظلمت و هفتاد حجاب از رفارف اطلس و هفتاد حجاب از رفارف سبز و هفتاد حجاب از مروارید سفید و هفتاد حجاب از مروارید سرخ و هفتاد حجاب از مروارید سبز و هفتاد حجاب از روشنی دارائی و هفتاد حجاب از برف و هفتاد حجاب از آب و هفتاد حجاب از زاله و هفتاد حجاب دیگر است از عظمت ذاتی حضرت حق که وصف آن بجا تیره و بیان نمی آید باز آن یهودی گفت که مرا خبر دهید از ان فرشته خدای تعالی که پرمتصل تجلی آنجناب می باشد آنحضرت ع فرمودند فرشته که پرمتصل آنجناب ست اسرافیل ع ست باز جبرئیل باز میکائیل باز ملک الموت ع و امام احمد رض در کتاب الزهد از ابوعمران جونی آورده اند که روزی حضرت جبرئیل ع نزد آنحضرت ع آمدند و ایشان گریان بودند آنحضرت ع پرسیدند که شما را چیست حال آنکه شما معصوم اید از خوف باز پرس این حضرت جبرئیل ع گفتند که قسم بخدای تعالی که چشم من خشک نشده است از ان روز که خدای تعالی آتش دوزخ را آفریده است که مبادا از من عصیانی سر برزند و مستحق دوزخ شوم و در مسند امام احمد بروایت انس رض وارد است که آنحضرت ع از حضرت جبرئیل ع پرسیدند که من کاهی حضرت میکائیل ع را خندان ندیده ام این را چه باعث ست حضرت جبرئیل ع گفتند که از روزیکه دوزخ مخلوق شده است حضرت میکائیل ع خنده نکرده اند و ابوالشیخ بروایت لیث بن سعد از خالد بن سعید آورده که حضرت اسرافیل ع در دوازده ساعت شب دوازده اذان میگوید برای هر ساعت اذانی مقرر ست و آن اذان را تمام فرشتهای هفت آسمان و هفت زمین می شنوند و جن و انس نمی شنوند و فرشتهای آسمانی همه نزد بیت المعمور که محاذی خانه کعبه ست در آسمان هفتم جمع شده جماعت میکنند و حضرت میکائیل امام نموده نماز میگزارند و حکیم ترمذی از زید بن رفیع روایت کرده که روزی آنحضرت ع مسواک

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سیکردند که ناگاه حضرت جبرئیل و حضرت میکائیل ع هر دو تشریف آورند بصورت آدمی آنحضرت ع بطریق تحفه مسواک را بحضرت جبرئیل دادند حضرت
جبرئیل ع گفتند که کبر کبر حکیم ترمذی میگوید که یعنی این مسواک را بحضرت میکائیل ع بدهید که ایشان از من بزرگتر اند و ابو الشیخ
از مکرمه بن خالد روایت کرده که شخصی از ان حضرت ع پرسید که از مخلوقات خدا کدام یک نزد خدا عزیز تر ست فرمودند گفت
نمیدانم چون حضرت جبرئیل ع آمدند از ایشان پرسیدند ایشان گفتند که من هم نمیدانم باز عروج کردند و چون فرود آمدند گفتند که
عزیز ترین مخلوقات نزد خدا چهار فرشته اند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت ع اما جبرئیل ع پس کار خانه نبوت و رو
آمد و رفت نزد رسولان و فتح و شکست در جنگها باایشان تعلق دارد و اما میکائیل ع پس هر قطره باران و هر برگ که از زمین می آید
با ایشان متعلق ست و اما ملک الموت ع پس کار ایشان قبض هر روح ست خواه در بر باشد خواه در بحر و اما اسرافیل ع پس او
و مقام اسرافیل ع در میان این هر دو پیش و نیز ابو الشیخ از خالد بن ابی عمران روایت کرده که نامهای اعمال بندگان هم پیش
حضرت میکائیل ع میرسند و بروایت ابو سعید خدری رض آورده که آنحضرت ع فرموده اند که صاحب صور اسرافیل ست و ابو الشیخ از وهب
روایت کرده که لعنت گناه کاران و رحمت مطیعان و محبوبیت محبوبان درگاه الهی خدمتی ست که متعلق بحضرت جبرئیل ع ست
اول ایشان را باین چیز ها حکم میشود و بواسطه ایشان دیگر فرشتگان را میرسد و حاکم بروایت ابو سعید آورده که آنحضرت ع می فرمودند
که هر پیغمبر یار و کس از بندگان خاص خدا وزیر و مشیر مانده اند و مرا چهار وزیر عنایت شده دو وزیر از اهل آسمان که جبرئیل و میکائیل
اند و دو وزیر از اهل زمین که ابو بکر و عمر رض اند و طبرانی بسند معتبر از حضرت ام المومنین ام سلمه رض روایت کرده اند که آن حضرت ع
میفرمودند که در آسمان دو فرشته اند یکی از انها نزم خوست و دیگری درشت خو یعنی حضرت جبرئیل ع و حضرت میکائیل ع و در پیغمبران زمین نیز دو پیغمبر یکی نرم خو
دیگری درشت خو یعنی حضرت ابراهیم و حضرت نوح ع از می حضرت ابراهیم باین مرتبه بست که در حق مخالفان خود تیز شفاعت میکنند و میگویند که من تبعنی
فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم و منتی حضرت نوح ع باین مرتبه ست که میفرمایند رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا و مرانیز دو اند
یکی نرم خو و دیگر درشت خو و سر یکی در کار خود بر صواب ست یعنی ابو بکر و عمر رض و بیهقی در کتاب الاسماء والصفات و طبرانی در معجم اوسط و بزار در
خود بروایت عبد الله بن عمر رض آورده که روزی مردم بسیار جمع شده بپیش آنحضرت ع آمدند و عرض کردند که یا رسول الله حضرت
ابو بکر رض میفرمایند که نیکیها همه از جانب خداست و بدیها همه از جانب بندگان ست و حضرت عمر رض میگویند که نیکیها و بدیها همه از جانب
خداست بگفته حضرت ابو بکر رض جماعه قائل شده اند و بقول حضرت عمر رضی الله عنه جماعه دیگر قائل شده اند و با هم بحث و نزاع
می نمایند پیش شما آمده ایم تا این مقدمه را فیصل فرمایید آنحضرت ع خندیدند و فرمودند که طرفه اتفاق ست که در آسمان نیز همین قسم
مناقشه رو داد حضرت میکائیل ع موافق قول ابو بکر رض گفتند و حضرت جبرئیل ع موافق قول عمر رض بعد ازان حضرت جبرئیل ع بحضرت میکائیل ع گفتند
چلان ما مردم که اهل آسمانیم با هم مختلف باشیم اهل زمین بالاولی مختلف خواهند ماند بیایید تا پیش حضرت اسرافیل ع این قضیه را ببریم و فیصل کنیم پیش اسرافیل عز
حضرت اسرافیل ع بر ایشان سر قدر را تقاضود ند و گفتند که القلم خیره و شره و حلوه و مره کله من الله تعم بعد ازان آنحضرت ع بحضرت ابو بکر رض
فرمودند که یا ابا بکر اگر حق تعالی می خواست که کسی عصیان او نکند ابلیس را نمی آفرید حضرت ابو بکر رض عرض کردند که صدق الله و رسوله و حکم از سامعین
همه مذلی شده اند کرده من وصی و وکیت سنت فجر را متصل آنحضرت ع خوانده نشستم دیدم که آنحضرت نیز دو رکعت سنت خواندند و عا میفرمایند اللهم رب جبرئیل و
میکائیل و اسرافیل و محمد اعوذ بک من النار و ابن ماجه از حضرت ام المومنین عایشه صدیقه رض روایت کرده که آنحضرت ع را در مرض موت چون وفات

بیان تعدد نزول قرآن بر پیغمبر ما ع

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شریف قریب رسید غشی شد یملاحق شد و سر مبارک آن جناب در کنار من بود من بار بار آب بروی مبارک ایشان می پاشیدم و دعا شفا میکردم و مضطرب بودم که ناگاه افاقت کرد و فرمود مذکر این دعا کن بلکه من از خدای تعالی صحبت رفیق اعلی میخواهم و میگویم که با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام صحبت دارم از آن وقت من دانستم که آن حضرت بعد ازین در دنیا نخواهند ماند بالجمله مرتبه این هر سه فرشته از قرب بشر است عند الله بحدیث احکام الهی بی غرض خواهش نفسانی خود که با نجا انجامیده که عداوت با ایشان و حقیقت اعتراض بر افعال جناب کبریای الهی است پس عداوت جبرئیل از جهت که قرآن مجید را بر غیر فرقه بنی اسرائیل نازل نمود حقیقت عین عداوت ماست زیرا که نازل کردن کتابها کار ماست و جبرئیل ما بس از سفارت منصبی ندارد و وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ یعنی و بتحقیق ما از مقام عظمت خود نازل کرده ایم بسوی تو آیات یعنی آیاتهای قرآنی را و هرگز التباس و اشتباهی در آنکه آن آیات نازل کرده ماست یا نازل کرده دیگری نخواهد بود زیرا که آن آیات بَيِّنَاتٍ یعنی دلائل روشن اند هم از جهت اعجاز لفظ و هم از جهت مطابقت معنی آن آیات با مقتضای عقل سلیم و هم از جهت موافقت آن آیات با کتب انبیای پیشین که نزد یهودیان نیز مسلم الثبوت است پس انکار این آیات از ایشان نمی تواند شد زیرا که متضمن انکار جمیع کتب سابقه است وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ یعنی و انکار نمی کنند این آیات را مگر کسانی که در کفر از حد گذشته اند و هرگز کتابی از کتابهای سابق ایمان ندارند و از مقتضای عقل و نقل هرگز قدم بیرون ننهاده و از حضرت حسن بصری منقول است که در قرآن مجید هر جا فسق را صفت کافر فرموده از جهانست که در بین آیت مراد ازان کفری میباشد که نهایت انحاد و ازان بالاتر کفری متصور نشود و هر جا فسق را صفت اهل ایمان فرموده از مراد ازان ارتکاب کبایر است و محتمل است که معنی آیت چنین باشد که این یهودیان اگرچه با جبرئیل عداوت دارند و ازینجهت در ورطه کفر گرفتار اند اما این امر موجب کفر بقرآن مجید نمیتواند شد زیرا که ما بلا واسطه جبرئیل بر تو معجزات بسیار نازل کرده ایم مثل ناله ستون و اجابت دختان دعوت تو و شکایت شتران و آهوان و سلام کردن سنگها و کوهها بر تو و جواب دادن سوالات اخبار یهود و غیر ذلک که هیئت مجموعه موجب تیقن بصحت رسالت تو میشود و آن معجزات مرئیه و مشاهده را انکار نمیکند مگر کسی که از دائره دین مطلقا خارج باشد هیچ دین و آئین گزیده نشود و الا انکار معجزات دیگر انبیا که زیاده ازین معجزات نبوده است او را لازم خواهد آمد یعنی یا انکار فسق خود میکنند این یهودیان و میگویند که ما از مقتضای عقل و نقل بیرون نرفته ایم و مخالف عقل و شرع حرکتی نکرده ایم و اگر شما این انکار را مخالف عقل و نقل می فهمید خارج از حساب است که سخن مدعیانه میگویند وَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا یعنی و حال این است که هر گاه عهدی بندند با خدا یا با رسول وقت یا با خلق دیگر عهدی را اگرچه در مقدمه سهل باشد نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ یعنی می برتابد آن عهد را پس پشت خود فریقی از ایشان چنانچه در عهد این پیغمبر نیز بنی قریظه و بنی نضیر با آن جناب عهد بستند که مشرکان را در جنگ مدد نخواهیم کرد و بدو شما نخواهیم بود و هر بار آن عهد را نقض کردند و از پدران ایشان این معصیت بکثرت و تکرار بوقوع آمد چنانچه در همین سوره بارها گذشت وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ و مظاهر است که نقض عهد هم در شرع حرام و کبیره است و هم مخالف بمقتضای عقل و لهذا بر قبایح این امر شنیع همه طوائف بنی آدم حتی که بی دینان نیز متفق اند و مرتکب این جریمه را بدکاری انگارند پس فسق ایشان بنقض عهد که مکرر ازایشان بوقوع آمده ثابت شد و اگر نقض حال ایشان را بوجهی گرده آید همین فعل فاسق نشده اند بل یعنی بلکه کفر نیز دارند زیرا که أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ یعنی اکثر ایشان ایمان ندارند بکتاب خود که توریت است و موافقی را که در توریت موجود است نیز واجب الحفظ میدانند و محتمل است که در کلمه بل از مضمون ترقی منظور باشد یعنی یک فریق چه اکثر ایشان تصدیق نمیکنند که نقض عهد هم گناه است و دلیل بر کفر ایشان بکتاب خود و حسن مسلم ایشان از دائره دین آن است که اگر ایشان را کتاب خود ایمان حاصل می بود بر دین خود قائم می ماندند و هرگز کسی را که

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

موافق آن کتاب سخن گویند یا بر طبق قواعد آن دین دعوت کنند انکار نمیکردند و در پی ایذای او نمی شدند وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ یعنی
و هر گاه که آمد پیش ایشان پیغمبری که آمدن او را دانستند مِّنْ عِندِ اللَّهِ یعنی از نزد خدا نزدیک که معجزات او مانند معجزات انبیای سابق
دلیل قوی بر صدق او است مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ یعنی آن پیغمبر تصدیق کننده است کتابهای را که همراه ایشان است از توریت
و زبور و غیر ها پیدا که از آمدن این پیغمبر و آن کتابها خبر داده اند که اگر این پیغمبر می آمد آن خبرها راست نمیشد پس مقتضای حال ایشان
این بود که بسبب آمدن این پیغمبر ایمان ایشان کتابهای خود افزون میشد و ایشان بالعکس و کفر افتادند و بکتابهای خود نیز کفر
ورزیدند زیرا که نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ یعنی بر افکند یک فرقه از ایشان که آنها را علم کتاب داده بودیم و فی الجمله با معنی
آن کتاب بعلمی داشتند و آن کتاب را مطابق این پیغمبر شناختند كِتَابَ اللَّهِ یعنی کتاب خدا را که از سابق او را کتاب خدا میدانستند
و بحقیت مضامین آن کتاب اعتراف می نمودند گویا که این فرقه آن کتاب را بر افکندند و بر آن ظُهُورِهِمْ یعنی پس پشت خود که اصلا التفاتی
بآن ندارند و لفظ و معنی آن را نمی بینند و چون کتاب پس پشت باشد اصلا در مطالعه و درس و تکرار بکار نمی آید پس ایشان بسبب
این حرکت بی برکت شدند که كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ یعنی گویا که ایشان هیچ نمیدانند پس جهل مطلق را بر کتاب الهی اختیار نمودند از اینجا
معلوم شد که ایشان را کتاب خود نیز ایمان حاصل نیست حضرت سفیان ثوری رحمة الله علیه میفرمودند که یهودیان توریت را در
غلافهای دیبا و حریر میکذاشتند و بزر و لاجورد مطلا میکردند لیکن حلال او را حلال میدانستند و حرام او را حرام می انگاشتند از اینجهت
حق تعالی ایشان را به بر افکنن کتاب الهی وصف فرمود مسلمانان را نیز می باید که از مانند این عمل بترسند و در پی علم کتاب خود و عمل
بمضمون آن باشند اللهم وفقنا کاش این یهودیان بهمین قدر اکتفا میکردند لیکن ایشان کتاب الهی را پس پشت انداختند وَاتَّبَعُوا مَا
تَتْلُو الشَّيَاطِينُ یعنی و پیروی کردند آن افسونها و رقیه ها را که تلاوت میکردند شیاطین جن و انس عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ یعنی در عهد
پادشاهت حضرت سلیمان و قصه اش چنان بود که حق تعالی حضرت سلیمان را پادشاهی عام داده بود بر جن و انس و جانوران وحشی
و باد و دیگر مخلوقات پس در وقت ایشان شیاطین جن نیز بصورت آدمیان متشکل شده کارهای شاقه مثل غواصی و سنگ تراشی و بنای
عمارت بلند و ساختن حوض ها و قلعه ها و تصویرات عجیب و نقش های غریب مصروف می ماندند چنانچه در جاهای دیگر از قرآن مجید مذکور است
و باین جهت اختلاط آدمیان با جنیان بی پرده رو داد و با هم نشست و برخاست میکردند و شیاطین جن بصورت آدمیان اعمال عجیب و غریب
خود را اظهار می نمودند و افسونهائیکه مشتمل بر شرک صریح بود مثل اسمای جنان و نامهای شیاطین سلف که در اغوا و کفر مقتدا گذشته اند پیش
آدمیان میخواندند و بسبب خواندن آنها عجائب بسیار ظاهر میشد بدو جهت اول آنکه خلقت جن از خلقت آدمی تفاوت بسیار دارد پس
برای گمراه کردن آدمیان شیاطین الجن بشنیدن آن افسونها چیزهای دور و دراز می آوردند و گردن کسی را می شکستند و پای کسی را می بستند
میکردند و شکم کسی را آمده دردی نمودند و در بعضی احیان بر شخصی از اشخاص بنی آدم تاثیری کرده می انداختند و چون آن افسون برخواندند
میشد رها میکردند تا آدمیان معتقد تاثیر آن افسونها شده تعظیم آن بتان و آن پیشوایان شیاطین کردند و ظاهر است که افعال جنیان نسبت
باعمال آدمیان حکم خوارق عادات دارند دوم آنکه ارواح یعنی مراض و شرارت و خباثت حکم جنیان پیدا کرده اند که بالطبع تا له و پرستش خود
را دوست میدارند و میخواهند که مردم بسوی ما رجوع آرند شیاطین الجن در بعضی افسونها التجا بآن ارواح و کلمات تعظیم مفرط نسبت بآن ارواح
بآدمیان تعلیم می نمودند و بجا آوردن سجده و قربان برای آن ارواح و دیگر افعال تعظیمیه را از شرائط خواندن آن افسون میساختند تا آدمیان در
شرک و ضلالت گرفتار شوند و آثار عجیب برین عمل مترتب میشد و رفته رفته این عمل شنیع ایشان رائج و مشهور گشت تا آنکه حضرت سلیمان علی نبینا علیه الصلوة والسلام
بآن مطلع شدند و آصف بن برخیا را که وزیر ایشان بود حکم فرمودند که شیاطین الجن را گرد آورده پیش ایشان ازین باب هست همه را جمع نموده در چند دفتر

بیان سحر و کهانت و طلسمات جن

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نویسا پیوند بر یکدیگر سحر فرا گرفتند و بعد تفکر پندیدند که شیاطین و آدمیان با هم نشست و برخاست نکنند و راه تعلیم و تعلم با هم مسلوک ندارند تا وقتیکه
حضرت سلیمان ع زنده بودند همین اسلوب گذشت بعد از وفات حضرت سلیمان ع و آصف بن برخیا شیاطین پیش مردم خیال اظهار
کردند که حضرت سلیمان ع بزور سحر این همه مملکت حاصل کرده بودند که باد و وحوش و جن و انس برای ایشان مسخر بودند و آنهمه
سحر خود را از یکدیگر پنهان خود مدفون کرده گذاشته رفته اند حالا تدبیر این هست که آن مکان کاغذ آن کتابها را برآریده و موافق آن عمل نمایند
تا مانند حضرت سلیمان ع از دست شما نیز عجائب و غرائب ظهور نماید مردم با غوای شیاطین آن کتابها را برآوردند و آن افسونها را خواندن
گرفتند و خواص عمیه را دران یافتند تا آنکه اشتغال بنوریت و علوم دین مطلق موقوف شد و همگی همت ایشان بر تحصیل علم سحر و افسونگری
مصروف شد تا وقتیکه شیاطین اغوای اینها منظور بود اطاعت آن افسونها خوب میکردند و آنها هم بسیار بخوبی مترتب میشد هرگاه شیاطین
دیدند که اینها در قعر ضلالت افتادند و از کتب الهیه اعراض تمام نمودند از اطاعت آن افسونها تن زدند و دست کشیدند و آن آثار
گم شدن گرفت پس بسبب این چاوشه بچندین مدت عظیم در دین یهود یان راه یافت اول اعراض از کتابهای الهی که مایه علاج امراض
روحانی بود دوم اعتقاد تاثیر نامهای بتان و اسلاف شیاطین و بجا آوردن نذور و قربان برای آنها که صریح کفر و شرک است
سوم سوء ظن در حق حضرت سلیمان علی نبینا و ع تا آنکه انکار نبوت ایشان کردند و گفتن گرفتند که سلیمان ع ساحری بود بر کار خیالچه
این جمله را از شعبی حوشب روایت کرده است که یهود یان با هم میگفتند که به بینید محمد را ص که حق را با باطل خلط میکند و سلیمان ع را هم از انبیا
مذکور می نماید حال آنکه سلیمان ع ساحری بود که بزور سحر بر پشت باد سوار میشد حق تعالی آن دو فصل شنیع را که از یهود یان سر بر میزد یعنی
اعراض از کتب الهیه و اعتقاد تاثیر اسمای اصنام و شیاطین بگوشش فرمود و امر سوم را که گمان ساحری حضرت سلیمان ع بود بآن
عبارت رد نمود که وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ یعنی هرگز کافر نشده سلیمان ع با عتقاد تاثیر اصنام و شیاطین و بجا آوردن نذور و قربان برای
آنها که موقوف علیه سحر است زیرا که او پیغمبری بود از پیغمبران با قرار جمعی کثیر از یهود و عصمت پیغمبران از کفر قطعی ست بلکه بدیهی ست چه
منصب نبوت با کفر منافات صریح دارد و بعثت انبیاء ع برای دفع کفر ست اگر خود نبی کافر و رد نقض غرض بعثت او لازم آید وَلَٰكِنَّ
الشَّيَاطِينَ یعنی ولیکن شیاطین جن و انس که بحضور سلیمان ع بدیدن معجزات او ایمان آورده بودند و در گروه مسلمانان داخل شده
بودند و در چوهر نفوس ایشان شرارت و کفر مخمر بود بعد از وفات او ع بمقتضای خبث کامن خود كَفَرُوا یعنی کافر شدند و تهمت دروغ
بر سلیمان ع بستند که او نیز اعمال سحری نمود و سبب همان اعمال خبیثه جن و انس و وحوش و طیور و باد و دیگر مخلوقات را مسخر و رام ساخته
بود ند و برین گفتن و اعتقاد کردن قناعت نکردند بلکه شروع کردند که يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ یعنی تعلیم میکردند مردم را اعمال سحر تا هم
دیگر را هم در رنگ خود کافر و ساحر سازند و مردم با فترا و دروغ آنها فریب خورده گمان کنند که عمل سحر بدی ندارد و الا همچو پیغمبر عالیقدر
چرا بآن مشغول میشد در اینجا باید دانست که حکم سحر مختلف ست اگر در سحر قولی یا فعلی که موجب کفر باشد مثل ذکر نام بتان و ارواح
خبیثه به تعظیم کسی نامبان حضرت رب العزت ست مثل اثبات عموم علم و قدرت و غیب دانی و مشکل کشائی باذن غیر الله یا سجده لغیر الله
و غیر ذلک واقع شود بلاشبهه آن سحر کفر ست و صاحب آن مرتد میشود و همچنین کسی که این نوع سحر برای مطلبی از مطالب خود بکار ندارد و بدرجه
دانسته کافر میگردد و احکام ارتداد بر و جاری ست اگر مرد ست او را سه روز مهلت باید داد تا توبه کند و از ان قول
و فعل برگردد بعد از سه روز اگر توبه نکرد درست نشد او را باید کشت مجاید بر تافت و در مقابر مسلمین او را دفن نباید کرد و بآئین مسلمین او را
تکفین و تجهیز نباید کرد و برای او فاتحه و درود و صدقات نباید فرستاد و اگر زن ست نزد امام شافعی رح او را هم بدستور مردان بعد از
مهلت سه روز باید کشت و نزد امام اعظم رح چون مرتد باید فرمود تا توبه بصوح نماید و اگر در سحر قولی یا فعلی موجب ارتداد و کفر نباشد لیکن

mandegar.tarikhema.org
مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آن دعوی میکند که من بسحر خود می توانم که کار خدائی کنم مثلا تغییر صور تهای آدمیان بصور تهای جانوران یا سنگ و چوب و غیر آن یا تغییر طبایع و تفریق اجزاء و ترکیب آن و تواند کرد یا کار پیغمبران و معجزات ایشان تواند کرد مثل طیران در هوا یا قطع مسافت یک ماه در یک لحظه پس و تیر کافر مرتد میکرد و بنفس سحر و بجهت این دعوی و اگر میگوید که این اعمال مرا خاصیتی ست که بسبب آن قتل نفس یا بیمار کردن صحیح و صحیح ساختن بیمار و تر سانیدن امن و افساد تخیل می توانم کرد پس این سحر تزویر و فسق ست و صاحب آن فرد رو فاسق اگر بسحر خود اهلاک نفس معصوم نماید قطاع الطریق و خناق او را باید کشت زیرا که ساعی بالفساد ست و درمیان ساحر و ساحره و ترین باب فرقی نیست این ست آنچه امام فخر الدین رازی و دیگر علمای حنفیه رح منع کرده اند و در روایتی از امام اعظم رح چنین آمده که چون کسی معلوم کنند که سحر میکند و باقرار یا بینه این معنی ثابت شود او را باید کشت و طلب توبه از وی نباید نمود و اگر بگوید که من ترک سحر میکنم و توبه می نمایم سخن او را قبول نباید داشت آری اگر بگوید که من باین سحر میکردم و از مدتی این شغل را ترک کرده ام قول او قبول باید داشت و از خون او باید در گذشت و نزد امام شافعی رح اگر شخصی سحر کرد و بسبب سحر او مسحور مرد از ساحر باید پرسید اگر اقرار نماید که من او را سحر کرده بودم و سحر من در غالب احوال بشکند بر وی قصاص واجب میشود و اگر بگوید که من او را سحر کرده ام لیکن سحر من کاهی میکشد و کاهی نمیکشد پس این قتل شبه عمد شد احکام شبه عمد جاری باید ساخت و اگر بگوید که من او را سحر کرده بودم اتفاقا نام این بنام او موافق افتاد یا کذا و او در موضع سحر افتاد و در وی تاثیر کرد پس این قتل خطا شد احکام خطا بروی جاری میشود و درین جا شبهه ایست که اکثر بخاطر میرسد حاصلش آنکه افعال خارقه عادت که محض بقدرت الهی صه و رحمی یابند اگر اوقات از اولیا بظهور میرسد مثل تقلیب اعیان و تبدیل صور تها و همچنین آن افعال که شبیه به معجزات پیغمبران ع اند مثل سیاحت موتی و قطع مسافت طویله در یک ساعت و مانند آن نیز از اولیا کثیر الوقوع ست و احوال نویسان آن اولیا آن افعال را در کرامات و مناقب آن اولیا می نویسند پس اگر نسبت فعل الهی بغیر کفر باشد در بجا هم کفر لازم آید و اگر نظر بسبیت ظاهری که آن نیز دارد کفر لازم آید و حق سحر چرا احکم بکفر کرده اند بلکه در حال عموم بیان و غرائم خوانان که بسیفی و دعوت امثال این عجائب لبسبب ظاهر میکنند مشابهت تمام با ساحران بهم میرسد و فرق چیست بجز آنکه افعال خارقه عادت خواه شبیه بمعجزات پیغمبران باشند خواه از جنس دیگر همه مقدور قدرت الهی اند و بارادهٔ و ایجاد او صادر میشوند و در افعالی که از دست اولیا ظاهر میشود افعالی که از ساحران سحر میکنند و مدد و نیاز فرقی نیست فرق آنست که اولیا و دعوتیان و غرائم خوانان آن افعال را نسبت بغیر خدا نمیکنند بلکه بقدرت او تعالی باخواص اسمای او تعالی نسبت مینمایند پس کفر لازم نمی آید و ساحران آن افعال را نسبت بغیر خدا از ارواح خبیثه و بیران و خواص نفوس و اسمای اصنام می نمایند و لهذا آن افعال را در قابوی خود میدانند و در حکم خود می انگارند و بران افعال اجرت میگیرند و حلوان میخواهند و نذور و قربان برای آن ارواح خبیثه و آن اصنام باطله درخواست میکنند پس شرک صریح لازم می آید و موجب کفر میگردد و بنابر آنکه افعال عادی الهی را مثل بخشیدن فرزند و توسیع رزق و شفای مریض و امثال ذلک را مشرکان نسبت با رواح خبیثه و اصنام مینمایند و کافر میشوند و موحدان از تاثیر اسمای الهی با خواص مخلوقات او میدانند از ادویه و عقاقیر یا دعای صلحای بندگان او که هم ازینجاست او در خواست انجاح مطالب میکنند می فهمند و در ایمان ایشان خلل نمی افتد کذا هذا آمدیم بر آنکه حقیقت سحر چیست و اقسام او چند است و کدام قسم او موجب کفر ست و کدام موجب فسق و کدام مباح که در شریعت جائز ست تفصیل این مبحث طولی میخواهد مجملش آنکه حقیقت سحر حاصل کردن قدرت ست بر افعال مجیبه خارقه عادت بمزاولت اسباب خفیه بی توسل بخواص الهی بدعا یا تلاوت اسمای او تعالی و بی نسبت آن افعال بقدرت او تعالی و چون اسباب خفیه در عالم چند قسم ست سحر نیز چند قسم شد و ضبط آن اقسام آنست که سبب خفی یا تاثیر روحانیات است یا تاثیر جسمانیات و روحانیات یا روحانیات کلیه مطلقه اند مثل روحانیات کواکب افلاک و روحانیات عناصر یا روحانیات جزئیه خاصه اند مثل روحانیات امراض جن و شیاطین و نفوس مفارقهٔ بنی آدم که آن نفوس بعد از تجرد کار خود در لغت هستی نگزینند بکسر الباء بالموحده و سکون الیاء و جسمانیات یا ترکیب و اجتماع کیفیات تاثیر عجیب می نمایند یا سبب خواص

بیان حقیقت سحر و اقسام او کدام حرام ست و کدام جائز ست

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یعنی بمقتضای صور نوعیه بی توسط کیفیات مثل جذب مقناطیس آهن را از طریق تحصیل مناسبت با روحانیات و استجلاب تاثیر آنها یا ذکر اسمای آنها و انجا بسوی آنها است بشرائط معتبره یا تصویر پیاکل و ساختن صورتهای مناسبه کردن علمهای مرغوبه آنها یا تلاوت کلامی از مفردات آن کلام بی ملاحظهٔ ترکیب اشاره میکند بعظمت روحی الاجراح با فعل عجیبی که از و در وقتی از اوقات سر بزده و زبان خاص و عام را بمدح و ثنای او جاری ساخته پس اقسام سحر نظر باین شقوق تعدد و کثیر پیدا کرد و اما آنچه رایج و معمول است چند قسم است یک قسم از آن که عمده اقسام است سحر کلدانیین و سحر بابل است که حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام برای رد مذاهب و ابطال عقیدهٔ ایشان مبعوث شده بودند و اصل این علم ماخوذ از ماروت و ماروت است که اهل بابل آن را از ایشان آموخته بکار بردند و در وی تعمق بسیار بخودند و کلدانیین که سکنهٔ بابل بودند خیلی مشغول این علم بودند در تواریخ معتبره نوشته اند که ملکهای بابل در عهد نمرود در شهر بابل که تختگاه او بود شش طلسم ساخته بودند که عقول و اوهام در ادراک آنها حیران بودند اول آنکه بطلی از مس ساخته بودند که هر گاه جاسوسی یا دزدی در آن شهر آمدی از آن بطل آوازی برآمدی که تمام اهل شهر آن آواز را شنیدندی و میدانستند که مقصود او چیست و آن جاسوس و دزد را میگرفتند دوم طبلی که هر گاه چیزی گم میشد نزد آن طبل میآمد و چوب بنقاره بران میکوفت از آن طبل آوازی برآمد که فلان چیز تو در فلان جاست و بعد از تفحص همچنان میبرآمد سوم آئینه که برای معرفت حال غائب ساخته بودند هر گاه دزدان آئینه صاحب غرض نگاه میکرد و خیال غائب او در آن آئینه نمودار میشد و در شهر یا در دریا یا در کشتی یا در کوه و صحرا یا در کجای که آن غائب در آن حال میبود مشاهده میکرد اگر بیمار یا صحیح یا فقیر یا غنی یا مجروح یا مقتول میبود همچنان نمودار میشد چهارم حوضی که در هر سال یکروز بر لب آن حوض جشنی ترتیب میدادند و اعیان و اشراف شهر حاضر میشدند و هر کس هر چه بنحو است از شهرها و کشورهای آورده و در آن حوض میریخت چون ساقیان برای حوض برای نوشانیدن مردم می استادند و از حوض میکشیدند برای هر کس همان برآمدی که خود آورده بودی پنجم تالابی که برای قطع خصومات و فصل قضایا ساخته بودند اگر دو کس را با هم منازعت در میان می آمد و حق از باطل جدا معلوم نمیشد بر سر آن تالاب می آمدند و در آن تالاب می در آمد هر که بر حق میبود آب تالاب پائین ناف او میشد و غرق نمیکشت و هر که بر باطل میبود آب تالاب بالای سر او می گشت و او را غرق میکرد و گر آنکه برای حق کردن نهادی راز دعوی باطل خود باز آمدی انگاه نجات مییافت ششم بر در سرای نمرود درختی نشانده بودند که زیر سایه درخت بسیار نشستند و هر قدر مردم افزون میشدند سایهٔ آن درخت نیز بهمان قدر میشد تا آنکه بعد دو یک لکه میرسیدند سایه هم بهمان قدر افزون میگشت و چون از این عدد یک کس زیاده میشد سایه مطلق نمی ماند و همه در آفتاب می نشستند و نمرود که بادشاه آنها بود و نیز در این باب توغل بسیار و دخت کردند که این نوع سحر مشکل ترین انواع است و تحصیل آن صعوبتی تمام دارد و بعد از آنکه کسی را وصول بحقیقت این صناعت میسر شود هر چه خواهد از اظهار خلاف عادت یا منع موافق عادت می تواند چنانچه معالجه امراضی که اطبا از آن عاجز باشند مثل مس خدا صورت ماه و عشق مبرح همه از وی تواند شد زیرا که او با استعانت روحانیات تدبیر میکند و طبیب با استعانت جسمانیات و گفته اند این صنعت آنست که هر جسم از فلک گرفته تا عناصر موالید روی دارد که مر او است و تاثیرات اجسام بطبایع و ارواح از همین جا است و چون ارواح تمام عالم زیر این کس مسخر شد گویا تمام عالم مسخر شد گویند پس بی ممارست جنگ و قتال قهر دشمنان قمع مفسدان از و ممکن است چنانچه ارسطو از حکیم بر جامرس بیدا غوس نقل کرده که در شهر بابل در میان این هر دو کس منازعت افتاد بیدا غوس گفت که ترا با من چه قدر طاقت مقاومت باشد که من بیک حمله از مقاومت من عاجز آیی بر جامرس چون این کلام شنید نیزنج محرق ساخته بمعانت برج مرنج نمود و بیدا غوس را بسوخت و بی جنگ و قتال شر او دفع شد و بعد ازین قسم تصها نقل میکنند چون حضرت ابراهیم پیدا شد حق تعالی ایشان را احسام و ارواح نمود و همه را در دست قدرت او تعالی مجبور و بی اختیار دید و از هر همه روی خود را گردانیده متوجه بذات واحد حقیقی گشتند چنانچه در سورهٔ انعام بیاید

mandegar.tarikhema.org
Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ان شارا سدر منتهی و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض تا قوله ان وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین و این نوع سحر کفر صرف و شرک محض است زیرا که در شرائط این سحر که پانزده اند نوشته اند اول شرائط این است که ارواح را بر و لها مطلع داند و هرگز گمان مخبر و جبل در حق آنها نکند والا آن ارواح اجابت نکنند و مطلب نرسانند و نیز در کیفیت دعوت روحانیات کواکب می نویسند که ابتدا بدعوت قمر کنند زیرا که او اقرب بعالم سفلی است و بوسیله او دعوت عطارد و علی هذا القیاس و در الفاظ دعوت قمر مینویسند که بگویید ایها الملک الکریم والسید الرحیم مرسل الرحمة ومنزل النعمة و در دعوت عطارد چنین گوید کل ما حصل لی من الخیر فهو عنك وکل ما یندفع من الشر عنی فهو منك و نیز گوید ایها السید الفاضل الناطق العالم بخفیات الامور المطلع علی السرائر و علی هذا القیاس دعوت کوکب دیگر و ظاهر است که این اعتقاد و این قول منافی اسلام و توحید و ملت حنیفی باشد و دیگر باید دانست که ان ملکین بتسلیم هاروت و ماروت طریق تسخیر و استعانت به جمیع روحانیات کلیه و جزئیه و علویه و سفلیه و فلکیه و عنصریه و بسیطه و مرکبه پیدا نمودند و بعمل می آمد و حتی که روحانیات امراض و مذاهب دیگر روحانیات را نیز تسخیر میکردند و با آنها اتصال هم می رسانیدند و اعمال عجیبه حادث میکردند اما یونانیان از ایشان بر طریق تسخیر روحانیات علویه اکتفا نمودند چنین فهمیدند که چون روحانیات علویه مسخر شدند دیگر حاجات تسخیر روحانیات سفلیه نماند که روحانیات سفلیه را نیز قبول و اثر منحصر است فاعلیت و اثیر مخصوص بعلویات است و قدمای هندیان جمیع روحانیات را تسخیر میکنند و از هر یک کاری که متعلق با آن است میکنند مصرع وللناس فیما یعشقون مذاهب پس سحر بابلی امروز در هندیان موجود است و یونانیان بعضی از ان اکتفا کرده اند و قسم دوم از ان سحر تسخیر جن و شیاطین است خاصه و آن سهل الحصول کثیر الرواج است و درین تسخیر بکبرای جن مثل مهرائی و منیوان و اشالها التجا کردن و تضرع و ابتهال نمودن و نذور و قربان برای آنها گذرانیدن و عطریات مناسبه در مواضع حضور آنها بادن ضروری افتد و کفر صریح لازمی آید و قسم سوم از ان پیدا کردن پیر است و درین سحر ضرورتی افتد که اول انسانی را که قوی القلب و البته مرد و باشد تخصص نمایند بعد از ان روح او را التجا دادن یعنی الفاظ کفریه که مشتمل ذکر کبرای شیاطین می باشد و تعظیم مفرط نسبت با آنها و ران بیان میکند و بجذب و منجذب سازند و بقوت آن الفاظ و بادن نذور و هدایا آن روح را در حکم و قابوی خود کنند بحدی که مانند غلام با فرمان بر هر چه باو فرمایند سرانجام دهد پس این عمل هم یا مسلزم کفر است یا قریب بسر حد کفر میرساند و غالبا این قسم ارواح که بذکاری امور شهوانیه و غضبیه متوجه شوند می باشند الا از جنس خبث مثل هنود و افساق پس مخالطت خبائث نیز درین عمل لازم می آید و قسم چهارم از ان استخدام است که بتوسط بعضی ارواح جنیان و دجال شخصی تصرف نمایند تا او را انچه موجود نیست بنظر آید یا از صور نباتی یا از تخیله خود تبرسد یا حرکات غیر واقعه او واقع پندارد و این نوع را نظر بندی و خیال بندی نامند و در قصه سحره فرعون از آیت یخیل الیه من سحرهم انها تسعی همین نوع سحر مفهوم میشود و این نوع سحر اگر در مقابله معجزه برای دفع دلالت آن کرده شود یا در مقابله اولیا برای معارضه آنها بعمل آرند حرام و کبیره است و هم چنین اگر بسبب این خیال بندی کسی را دغا دهند و از عرض و مال او خیانت نمایند نیز کبیره میشود و این نوع سحر بنفسه کفر نیست لیکن در وقتیکه تصرف و خیال شخصی می نمایند از التجا بارواح جنیان یا ذکر اسمای کبرای جن ضروری افتد اگر آن التجا و ذکر مقرون بتعظیم مفرط شود کفر لازم آید و قسم پنجم سحر اصحاب اوهام است که سابق در هنود و رواج بسیار داشت و حالا نام و نشانی از ان موجود نیست و آن را تعلیق الویم نیز گویند و طریقه اش چنان است که صورت مرتعه مطلوبه را مصور کرده پیش نظر داشته و بهم را بتحصیل آن متعلق کنند و شرائط این تعلیق از قلیل غذا و اعزال از اختلاط مردم و غیرها بعمل آرند تا آن مطلوب حاصل شود و حکم این قسم آن است که اگر غرض مباح بآن قصد نمایند مثل تفریق بین الزوجین یا اهلاک ظالمی کافری مباح است و اگر غرض ممنوع بآن قصد نمایند مثل تفریق بین الزوجین یا اهلاک معصومی حرام است بالجمله حکم

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مباشرت فعل او دون قسم چهارم نیست و قسم ششم سحر نیرنج ست یعنی بسبب خواص اشیا فعلی عجیبی صادر نمایند و آن خواص هرکس را معلوم نباشد مثل آنکه
چون خواهند که از انگشتان آتش برافروزند قدری نوره کابلی بسیار که ترکرده قدری کف دریا با آن بیامیزند و در انگشت بمالند و لفظ بران مقام
بریزند پس اگر مجلسی که شمع یا چراغ در آن میسوزد آن انگشتانرا پیش چراغ برند آتش در گیرد و انگشت نسوزد و قسم هفتم سحر حیل ست
که باستعانت آلات عجیبة الصنعة امور غریبه حادث کنند و اتخاذ آن آلات بیشتر بر تعمق و ریاضات مبنی می باشد مثل حیل بنی موسی
و آلات ساعت شناسی که فرنگیان می سازند و قسم ششم سحر شعبده بازی و دست چالاکی ست که زنان و مردان بسیار برای متعجب ساختن مردم
بعمل می آرند و سبب خفی در این نوع سحر حرکات خفیه و تبدیل امثال بسرعت ست و این هر سه قسم سحر نه کفر ست و نه حرام
مگر آنکه غرضی فاسد قصد کنند پس بآن قصد حرمت متحقق گردد و درین جا باید دانست که اکثر اقسام سحر از ذکیای امت مصطفوی صلی صاحبها
الصلوة والتحیة اصلاح نموده و کفر و شرک را ازان دور کرده استعمال کرده اند پس اصلاح قسم اول دعوت علوی ست که ملائکه علویه را بآن تسخیر
میکنند اما باستعانت اسمای عظام الهی و آیات فرقانی و اصلاح قسم دوم عزائم و دعوت سفلی ست که موکلات ارضیه و جنیان را مسخر میکنند اما
باستعانت اسماء و آیات بی شائبه کفر و شرک یا تعظیم غیر الله بلکه بحکومت و استیلا و اصلاح قسم سوم تحصیل ربط با ارواح طیبه صلحا و اولیاست
که اکثر و بیشتر مبشران بعمل می آرند و در حوائج خود و دیگر خلق بآن منتفع می شوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارت و تلاوت و ارسال ثواب
صدقات برای آن ارواح منظور میدارند و اصلاح قسم پنجم عقد همت ست که از مشائخ کبار و اولیای ابرار برای حل مشکلات بوقوع آمده
و آن تعلیق هم متکیف بکیفیت عظمی ست که بسبب استغراق در ملاحظه اسمی از اسمای الهی دست داده که سراسر مبنی بر نزاهت روح و ترقی
آن از عالم اجناس و انواع ست و اصلاح قسم ششم تعمق ست در خواص آیات و اسما و ارقام و اعداد آنها و ترکیب بعضی با بعضی و تصویر
اوفاق مبارکه که بر قراطیس مختلفه و الواح متفاوته الخواص با مطالبی از مطالب محموده را بآن تحصیل نمایند چنانچه در کتب تعویذات و خواص اسما
و سور قرآن مع التعوذ و الشروط و در کتب تکسیر مسطور و مشروح ست و بتبعیت این علم و خواص اشیای دیگر از عنصریات و خواص نبات
و در جات و شرف و وبال نیز تعمق میکنند و در ان ذکر الله ممزوج می سازند بالجمله و جبر قبیح سحر همین ست که منجر بکفر و شرک و اعتقاد تاثیر
کواکب و ارواح مدبره یا ارواح خبیثه شیاطین میگردد و موصوف بر التجا الی غیر الله و انهماک در دین اسباب به نهجی که از مطالعه قدرت
مسبب غافل سازد میشود چون این جمیع بالکلیه زائل شود پس مدار حل و حرمت بر اغراض مقصوده می باید دانست خیر الخیرا و ان شرا
فتنزا و سحر هیچ دور نیست با استعانت با ارواح شیاطین و ذکر اسمای آنها بود و یا تلاوت رقیه های مهملة المعانی و تصویر صورهای مرغوبة
و مرهوبه و لهذا آن را در مقام نکوهش یاد فرموده اند و اینها اکتفا نمی کردند بر انچه از شیاطین در عهد حضرت سلیمان ع گرفته بودند بلکه
منع میکردند و می جستند وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ یعنی و آن سحر را که نازل شده بود بران دو فرشته
که در بابل بودند نام آنها هاروت و ماروت و آن قسم اول از سحر بود که مذکور شد و صریح کفر و محض شرک ست زیرا که ارواح مدبرة
عالم را همرتبه خدا دانستن ست و نسبت بآنها افعالی که خاص برای او تعالی ست از حمد و ثنا و اعتقاد عموم علم و قدرت و غلبه و
عظمت بجا آوردن ست بخلاف تسخیر جن و شیاطین و خواندن افسونهای مجهولة المعانی که احتمال تسخیر استیلائی و مهری بهم
دارد و معانی آن افسونها محتمل صحت و فساد هر دو اند اقدام بر شرک صریح و کفر ظاهر در ان قسم ثابت نمی شود و فرق
در سحر هاروت و ماروت و در سحر کلدانیین و اهل بابل که از انها آموخته بودند آن بود که هاروت و ماروت را این قدرت هم عطا
شده بود که بمجرد تاثیر آنها بدون کشیدن اعمال شاقه در تسخیر ارواح اتصالی بروحی خبیث حاصل میشد و اثر آن اتصال در جوهر
روح طالب مستقر و راسخ میگشت و بهیچ تدبیر زائل نمیگشت و کلدانیین و اهل بابل در حاصل کردن مناسبت و اتصال با ارواح

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مشقتها میکشیدند و ریاضتها می نمودند و خلوتها میکردند و باز هم آن استقرار و رسوخ میسر نمی شد شاهد این تاثیر قوی باروت
آنست که حاکم سمند صحیح و بیهقی در سنن خود از حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقه رض روایت آورده که ایشان فرمودند که
اهل دو متة الجندل بعد از وفات آن حضرت ع قدوم کرد و آنحضرت ع را می جست و میگفت که مرا از ان جناب پیغمبر
افسوس که ایشان حلت فرمودند چون پیش من رسید از و پرسیدم که باری حاجت خود و سوال خود بگو او گفت که مرا شوهر
بود که با من بدسلوکی میکرد و هرگز بصلح نمیگرائید و من از این واقعه بسیار تنگدل می بودم ناگاه پیرزالی در خانه من در آمد با او بمیان
این ماجرا آغاز نهادم او گفت که اگر انچه من بگویم بعمل آری شوهر تو مانند غلام مسخر تو
شود گفتم البته بجا خواهم آورد چون آخر شب
آن پیرزال پیش من آمد و همراه خود دو سگ سیاه آورد و بر یک سگ خود سوار شد و بر سگ دیگر مرا سوار کرد و روانه شد
لحظه نگذشته بود که در زمین بابل رسیدیم می بینیم که در آنجا دو مرد را بهرد و پای آنها آویخته اند و سرنگون ساخته آن هر دو مرد از من پرسیدند
که چرا آمدی من بتعلیم آن پیرزال گفتم که برای آموختن سحر آمده ام آن هر دو گفتند که سحر کفر است با آموختن آن کافر میشوی بجا
خود باز گرد من گفتم که مرا هرگز روی باز گشتن نیست بدون آموختن سحر نخواهم رفت آنها هر چند مرا منع میکردند من اصرار میکردم چون
الحاح من بسیار شد مرا گفتند که بسوی این تنور برو و در وی بول کن من بسوی تنور رفتم لیکن بدیدن آن تنور ترسم بر من غالب آمد
و منصرف شدم بر خاستم و پیش آنها رسیدم و گفتم که من بول کرده آمدم گفتند چه دیدی گفتم هیچ ندیدم گفتند دروغ
میگوئی تو بول نکرده حالا هم در حق تو همین بهتر است که بخانه خود باز روی و کافر نشوی من گفتم که من هرگز نخواهم رفت
پس برو و در تنور بول کن باز بسوی تنور رفتم باز بهمان حالت در پیش آمد تا آنکه سه بار همین قسم واقع شد بار چهارم جرأت نمودم
در ان تنور بول کردم و دیدم اسپ سواری زره پوشی مسلح از سر تا پا در اتش غرق از درون می برآمد و بسوی آسمان
پرده رفت و از چشم من غائب شد پیش آنها رفتم و اظهار کردم گفتند راست میگوئی این سوار زره پوش ایمان تو بود که از تو
برآمده رفت حالا برو که در فن سحر کامل شدی من با پیرزال که رفیق من بود گفتم که من برای آموختن سحر آمده بودم تا حال هیچ
نیاموختم و نه اینها مرا هیچ تعلیم کردند پس مطلب من حاصل نشد آن پیرزال گفت که تو میدانی تعلیم اینها همین طور می باشد حالا هر چیز
هر چه خواهی گفت همان قسم خواهد شد من گفتم که من چه قسم باور کنم آن پیرزال گفت که یکدانه گندم بگیر و در زمین انداز و بگو که از زمین
برآ انی بمجرد گفتن من برآمد باز گفتم که دراز شود دراز شد باز گفتم خوشه برآور خوشه برآورد باز گفتم که خشک شو خشک شد باز گفتم
که آرد شو آرد شد باز گفتم که نان پخته شو نان پخته شد چون این حالت دیدم که هر چیز را بر هر چه میگویم همان میشود در دل من افسوس و ندامت
بسیار بر رفتن ایمان خود می آید و قسم بخدا میخورم ای مادر مومنان که تا حال من در حق کسی بدی نکرده ام و نخواهم کرد
حالا او صاف پیغمبر خدا ص شنیده آمده بودم که از ایشان تدبیر بپرسم تا ایمان خود من باز آید چون ایشانرا نیافتم نهایت درجه غمگین
حضرت ام المؤمنین رض فرمودند که یاران آن جناب ع بسیار موجود اند بروید و بپرسید آن زن پیش همه یاران رفت و حال خود را ان
کرد هیچ کس از صحابه رض جرأت نمود که برای باز آمدن ایمان او تدبیری بگوید مگر ابن عباس رض و بعضی یاران دیگر گفتند که اگر هر دو مادر
و پدر تو زنده باشند یکی از انها زنده باشد تراکفایت میکند خدمت آنها بجا آر تا ایمان تو بتو باز گردد و ابن الممذ نیز از وی روایت کرده
و او از هارون بن رباب نقل آورده که من و زری نزد عبد الملک بن مروان که پادشاه وقت بود برای ملاقات رفتیم و دیدم که نزد او شخصی نشسته
است مکبر ای مسند انداخته اند و یکنفر تنها او همدم و یار نشسته است گفتند که این شخص ابن است که هر روز دو بار نزد پادشاه می آید و امروز نیز
گفتند آری پیش او رفتم و سلام کردم گفتم بار پیش من هم قصه ملاقات خود را نقل کنید او در این گفتن ابتدا نمود و گفت که قصه من این است که من طفل بودم و در میان عالم

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

لمن فی [illegible] با مجرد آن دو فرشته حالت خود را و کرکون دیده مضطرب شدند پیش حضرت ادریس علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
آمدند و حال خود را عرض کردند و شفاعت در حق خود در خواستند حضرت ادریس وعده فرمودند که تا شبد تا روز جمعه برای شما در جناب الهی عرض
نمایم چون روز جمعه گذشت فرمودند که در این جمعه مراد حق شما اجابت نشد روز جمعه دیگر را منتظر باشید چون روز جمعه دیگر آمد حضرت ادریس
فرمودند که حق تعالی شما را اختیار داده است اگر خواهید عذاب دنیا برای خود قبول اردید و اگر خواهید عذاب آخرت را آماده باشید در دنیا با شما
مواخذه نخواهد شد با هم مشوره کردند که عذاب دنیا فانی است و عذاب آخرت باقی فانی را اختیار باید کرد که منقطع شود عذاب دنیا را اختیار کردند
حق تعالی فرشتگان را حکم فرمود که در زنجیرهای آهنی موی سر و بدن ایشان از فرق تا قدم ببندند و ایشان را منگون ساخته سر پائین و پا بالا
در چاهی که باتش تیز شعله میزند بیاویزند و یک یک فرشته بطریق نوبت بردن تا زیانهای آتشین قیام نمایند تا انقراض دنیا گویند که
هر فرشته که از زدن تازیانه فارغ شده بار دیگر نوبت او نمیرسد فرشته دیگری می آید و باین کار مشغول میشود و بر ایشان تشنگی را بحدی مسلط
ساخته اند که زبانهای ایشان بسبب کمال عطش از دهان بیرون افتاده و بعد یک وجب از دهان ایشان آب سرد خوش گوارا میدارند و هرگز
دهان ایشان بآن نمیرسد والعیاذ بالله من غضب الله و این قصه در تفاسیر محدثین و سنن بیهقی و مسند امام احمد و در کتب حدیث
بروایات متعدده و طرق مختلفه که بعضی از آن صحیح مروی و ثابت است اما مفسرین متکلمین مثل امام رازی و قاضی بیضاوی انکار این
قصه نموده اند و گفته اند که در نظم قرآن چیزی که مشعر باین قصه باشد موجود نیست و در روایات این کتابها راویانی که مخالف اصول عقائد و قواعد دین
باشند معتبر توان داشت و در این قصه بچند وجه مخالفت اصول و قواعد دین لازم می آید اول آنکه فرشتگان بالاجماع معصومند صدور معاصی کبیره
از ایشان منافی عصمت است دوم آنکه این هر دو فرشته را با وجود کرفتاری در این عذاب شدید کجا فرصت تعلیم سحر است و مردم را آنها چه قسم
اختلاط بهم تواند رسید تا سلسله تعلیم و تعلم درست شود سوم آنکه زن فاجره را با وجود این خباثت چه قسم ممکن شد که نزد و را اعظم بالای آسمان
صعود نموده دعوت اسمای الهی را شرط بسیار در کار است و عمده آنها تقوی و طهارت است چهارم مسخ و تبدیل صورت از بابت عقوبت است
عقوبت را می باید که متضمن تحقیر و اهانت باشد و چون آن زن فاجره را ستاره درخشنده و تابنده ساختند و بالای آسمان جا دادند که انوار
او همیشه بر زمینیان تابش نماید موجب کمال تعظیم او شد که در صورت انسانی اینقدر عظمت هرگز متصور نبود پنجم آنکه زهره ستاره ایست مشهور
و معروف از سیارات سبعه که قبل از خلقت حضرت آدم علیه السلام مخلوق بود و از روایت این قصه لازم می آید که این ستاره بعد از وقوع
این واقعه بهم رسیده باشد ششم آنکه در این قصه از زبان فرشتگان نقل کرده اند که ایشان در جناب الهی عرض کردند که ما با وجود تمکن
شهوت و غضب نیز عصیان تو نخواهیم کرد حال آنکه حق تعالی فرموده بود که اگر در شما نیز مانند آدمیان شهوت و غضب را مرکب سازم شما نیز معصیت میتلا خواهید
پس صریح تکذیب و تجهیل جناب الهی لازم آمد و این فعل شنیع منافی محض ایمانست چه جای ملکیت پس سبب نازل کردن این دو فرشته آن بود که علم سحر نیز
از علوم الهیه است بقای آن علم در نوع انسان منظور نظر خداوند بود و شان انبیا علیهم السلام است که از قسم علوم ضاره را کر بسبب آن علوم اعتقاد تاثیرات مخلوقات منفعل
از تاثیر خالق و رها جا کیرد تعلیم نمایند مانند علوم فلسفیه از ریاضیات و طبعیات که در آنها بیشتر از نفع آنها است نیز انبیاء علیهم السلام بیان نمیکنند و از آن دیده و دانسته سکوت
میفرمایند زیرا که حقیقت نبوت دعوت الخلق الی الحق است و مدارک و اذهان ایشان را جلا اعلی متوجه ساختن و این علوم در این عرض
مخل میشود و از اینجا است که فرشته را برای تعلیم این نوع علوم نازل فرمودند و تعلیم سحر قاعده نیست زیرا که نهایت کار سحر آن است که کفر است
و چیزی که صورتی بکفر شود تعلیم آن باکی ندارد و مثلا اگر شخصی بکوید که اگر فلان ستاره را پرستش کنی چنین اثر شود و اگر فلان شیطان
را عبادت کنی این مطلب حاصل شود و دیگری این کلام را شنیده معتقد تاثیر آن ستاره یا مشغول بعبادت آن شیطان
کردد کفر این عبادت و اعتقادست و نیز علم سحر فوائد بسیار دارد امتیاز در معجزات انبیاء علیهم السلام و کرامات اولیاء و سحر جادو کران

mandegar.tarikhema.org
Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وطلسم ونیرنجات وشعبده بهین علم حاصل می کرد وکسانی که ازین علم بخبرند درین چیزها فرق نمیکنند بلکه ساحران وشعبده بازان را مانند انبیاء
واولیا می دانند وبعضی اعمال سحر برای اهلاک اعدا واهدا واتلاف نفوس وجمع شر ظالم مستحسن شرعی حتی قتل وغیره چون
شخصی قواعد سحر را دانسته از استعمال او در محل نپسندیده احتراز نماید مستحق مزید ثواب گردد که با وجود قدرت گناه از گناه باز ماند ونیز در
وقت ظهور بابل مردم را شوق این علم بسیار بود وچیزهای غریب از سحر استخراج کرده بودند وبسبب این علم خودبینی وغرور زائد ایشان
بهم رسیده بود واز جناب الهی مطلقا غافل شده حکمت الهی تقاضا فرموده باشد که دران وقت از غیب وثاقب این علم برایشان بوسیله
ملکین بفتوح فرمایند تا بدانند که از علم الهی هیچ کاه مستغنی نتوان شد وهیچ بشری از وصول بغایات وادراک نهایات هر فن بی مدد غیبی
ایشان را عالی شود ومی الجمله التفاتی بجناب حق اگرچه درین پرده باشد نفع وقت ایشان کرد ودلیل بر بودن این سبب آن ست
که در لفظ قرآن وما انزل علی الملکین واقع شده که دلیل صریح بر نازل کردن این علم از جناب الهی ست ونیز از حال فرشتگان
در قرآن مذکور ست که وما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر واین بمضمون وعظ وپند دلالت می کند بر آنکه این هر دو
فرشته بخودی خود تعلیم علم نمیکردند وتعلیم ایشان دلالت میکند بر آنکه منظور ایشان محض تعلیم نبود بلکه تعلیم ومنع از عمل بالجمله بر همین قاعده ست سخنان این
طائفه اما اگر متتبع روایات وارده در بنیاب کرده شود بالیقین دریافت میشود که این قصه را هم اصلی هست زیرا که آنچه در بنیاب مرفوعا وموقوفا
واخبارا وآثارا وارد شده قدر مشترک را بحد تواتر رسانیده که در خصوصیات واقعه اختلافی وارد شده باشد وانکار قدر متواتر خوب نیست
وبر چند احاد طرق این قصه بیشتر نامعتبر واهی اند لیکن تواتر واهیات وضعفا نیز موجب رجحان جهت صدق میگردد وآنچه در وجوه
مخالفت این قصه با قواعد دین ذکر کرده اند بحسب ظاهر مسلم ست اما چون نظر تعمق کرده شود ارجاع آن مخالفات بقواعد مقرره دین ممکن
ومحتمل ست اگر صحت این قصه از روی روایات ثابت شود پس در پی توجیه آن مخالفات باید افتاد وبانکار روایات کثیره نباید پرداخت
والا مکذب قصه حضرت یوسف وحضرت داود واشال ذلک نیز لازم خواهد آمد مثلا میتوان گفت که عصمت ملائکه از معاصی وقتی ست که بر صورت
نفسانی ملکیت خود باقی باشند وچون شهوت وغضب در آنها آفریده شد از صرف ملکیت بر آمدند پس مقتضای ان صرافت که عصمت وطهارت بود تبدیل یافت
وقت توقع نباید داشت مانند نفوس مقدسه انبیاء واولیا که با وجود بشریت معصوم ومطهر میباشند سبب اصلاح شهوت وغضب ظاهر ست که چون
مؤثر منقلب شود در انقلاب اثر چه استبعادی باشد ونیز می توانگفت که تعلیم سحر در حالت کفر عذاب اکبر قیاس بر حوصله انسانی نمائیم البته مستبعد ست
اما سخن در فرشتگان ست که فراخی حوصله آنها معلوم ست جائز ست که با وجود صنوف عذاب که وارد بر ایشان آنها ست قوای فکریه ولطیفه
برقرار باشد وبارها به تجربه رسیده که صاحب ملکه هر علم با وجود کرفتاری در اوجاع مبرحه وامراض شدیده آن علم را تعلیم می تواند کرد وسبب قریب واقعی
ممارست القای آن علم بر وجه نهایت سبک وآسان می باشد با دنی التفات کاری میکند که دیگران در اسعان نظر نمی توانند کرد واین هر دو مقدمه
را در القای علم سحر بهم قسم ملکه بوده باشد خصوصا چون مسلم داریم که نزول ایشان در زمین برای تعلیم همین
علم بود پس از جانب غیب نیز مدد می بایشان در بنیاب میرسید ومقامات عذاب مانع نمی شد واختلاط مردم
این زمان با آن هر دو فرشته مسلم ست که واقع نیست اما جائز ست که شیاطین وجن در میان وسائط افاده واستفاده
می شدند چنانچه از قاده مرویست که در هر سال یک کس از شیاطین بنزد ایشان میرسید وسحر تازه آموخته می آمد ودر مردم منتشر میسازد
ودر زمان سابق که ابتدای کارخانه تعلیم وتعلم بود مردم با ایشان در میخوردند ومی آموختند وآن را مدون کرده کذا شنیدم وبر
تو انگفت که هر چند آن زن فاجره بود لیکن چون شوق آموختن اسم اعظم داشت وآن را شرط تمکین از زنا ساخته بود پس
درین فعل دو وجه حسن وقبح مختلط شد حسن نیت وباعث وقبح صورت عمل مانند کسی که تشنه مضطر را آب غصبی میرساند

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یا کرسنه مضطر الطعام فرم نخورد اند لاجرم صورت مجازات او مسخ شد اما حسن بیت او کار کرد که با کوهاب در خشنده متصل گشت و سرش آنست
که آن زن حسن و جمال خود را وسیله تحصیل قرب الهی ساخته بود اما بی جا و بی محل پس او را حسن و جمال دائمی این زمک عنایت شد که با هم
زهره روح او را متصل ساختند و با جرم نورانی تعلق بخشیدند و در صعود ارواح آدمیان بر آسمان هیچ نجیب نیست صعود ارواح صوتی از
صلحای مومنین بر هفت آسمان خصوصًا شهید مسلم و مقرر است و هر چند صورت کوکبیه بسبب مخلوقات دیگر شرافت و عظمت دارد اما نسبت
بصورت انسانیه همان و محقرست پس تعظیم بالنسبت و تحقیر بالنسبت هر دو متحقق شد و در کلام ملائکه بیان تسلیم عزم خود بر اطاعت و عدم
عصیان است نه تکذیب و تجهیل جناب باری تعالی پس معنی کلام ایشان این است که ما از طرف خود این عزم مصمم داریم که واقع خلاف آن نشود و
ظاهر الملائکه از کلام الهی چنین فهمیده باشند که شهوت و غضب در هر مخلوق که مرکب شود و مستلزم صدور عصیان است اگرچه باضطراری بی اختیاری
باشد و از طرف خود چنین عرض کردند که از ما باختیار خود صدور معصیت نخواهد شد پس در مدلولین کلامین تناقضی نیست تا تکذیب و تجهیل لازم
آید و مسخ کردن این زن بصورت زهره منیش همین است که روح آن زن را با روح زهره متصل ساختند زیرا که سابق این ستاره موجود
نبود پس مخالفت واقع لازم نمی آید و ز بیر این بکار و ابن مردویه و دیلمی از حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه روایت
کرده که من از ان حضرت پرسیدم که صورتهای مسخ شش چند صورت است فرمودند سیزده قبیل و نرس و خوک و بوزنه و مارماهی و
سوسمار و وطواط و کرکدم و دعموص که جانوری خرد در آبها و دریاها میباشد و آن را در عرف هندوستان جولاهه گویند و
عنکبوت و خرگوش و سهیل و زهره گفتم یا رسول الله صلعم سبب مسخ اینها چه بوده فرمودند قبیل مردی بود سرکش و دولت مند خودکرا بود و بچه
هیچکس را از مردان نمیگذاشت که با او این فعل میکرد و خرس مردی بود فخش که خود را مانند زنان می آراست و مردان را بر خود مسلط میکرد و
خوکان جماعه از نصاری بودند که نعمت نزول مائده را کفران کردند و بوزنه ها یهودیان بودند که در روز شنبه شکارهای میکردند
و مارماهی مردی بود دیوث که در میان زن خود و مردان دیگر دلالگی میکرد و سوسمار دهقانی بادیه نشینی بود که از قافله حجاج دزدی
میکرد و وطواط مردی بود که میوه ها را از سرهای دختران دزدیده می آورد و کرکدم مردی بود زبان دراز که هیچ کس از زبان او سالم نمی ماند
و دعموص مردی بود جعل خور که بسبب جعل خوری خود میان دوستان جدائی می انداخت و عنکبوت زنی بود که شوهر خود را سحر کرد و
کشت و خرگوش نیز زنی بود که از حیض غسل و طهارت نمیکرد و سهیل چوپانی بود و دزدی که از هر کس چیزی برد و میگفت و زهره دختر
پادشاهی بود که هاروت و ماروت را مفتون ساخت و در تفسیر زاهدی در تتمه این قصه مذکور است که فراوداها الی انفسها فابت ان تمکن
من نفسها حتی یعلماها الاسم الاعظم فعلماها فدخلت بیتا و تطهرت و دعت الله تعالی باسمه الاعظم فصعدت الی السماء و ما یعلمان من احد یعنی و آن هر دو فرشته هرگز قصد گمراه کردن مردم نداشتند و در تعلیم سحر کفر خلائق را منظور نمی نمودند چنانچه
شیاطین میکردند بلکه هرگز تعلیم سحر نمیکردند تا آنکه او را خبردار نمیکردند بقبح سحر و نصیحت نمیکردند و پند نمیدادند حتی که خود را بصفت حقارت
موصوف میساختند یقولا انما نحن فتنة یعنی میگفتند ما سبب فتنه خلق زیرا که خلق از ما سحر آموخته کافر و عاصی میشوند پس ترک تعلم
بهتر آنست که این سبب کفر و عصیان را که انجرار او بسبب خود اکثری و عادی است برای خود اختیار نکنی و اگر مرتکب این سبب میشوی
فلا تکفر یعنی پس کافر نشو باعتقاد تاثیر کواکب و شیاطین و ارواح خبیثه و بعبادت آنها و چون طالب اسرار میکرد و با وجود نصیحت و پند ایشان از تعلیم باز
نمی آمد و را تعلیم میکردند که سحر در این مقدمه این قسم میشود و در ان مقدمه این قسم و باین ترتیب در فلان باب تاثیر اد نفوذ میکند و باین ترتیب در
فلان باب پس از خدا بترس و بعمل آن مشغول مشو تا از رفته رفته باعتقاد تاثیرات باطله نگشتند در تفسیر زاهدی در این مقام میگوید فیقع
هذا من المسلمین علی وجه التحذیر و یقع عند المستمع علی جهة التعلم کما یقول الفقیه من اخذ هما

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بدرهمین فقد اربی ومن فعل کذا فقد زنا فیقع من الفقیه علی جهة التحذیر ومن المستمع علی جهة التعلم وغیر ذلک بیان تفسیر سکوته
واما جاز بیان السحر لانه لا یوصل الی اجتناب المحظور الا بعد العلم به کما لا یوصل الی اداء الماموربه الا بعد العلم به یدل علیه
قوله تعالی فالهمها فجورها وتقواها ای الهم کل نفس طاعتها لیفعلها ومعصیتها لیجتنبها وقد قیل لعمر رضی الله تعالی عنه ان
فلانا لا یعرف الشر فقال ذلک اجدر ان یقع فیه ولیس فی العلم بالسحر شر کما لا شر فی العلم بصفة الخمر ونعت الملاهی والمزامیر
انما الشر فی العمل به والاستعمال الا تری ان سحرة فرعون لما ترکوا الکفر والعمل بالسحر لم یوجب ذلک نقصا فی دینهم انتهی
باقی ماند در اینجا سوالی جواب طلب وآن اینست که چون تعلیم سحر از فرشتگان وتعلم مردمان از ایشان ثابت شد پس میان تعلیم شیاطین وتعلیم
ایشان فرقی نماند تعلیم شیاطین را چرا مذمت فرموده اند وموجب کفر گردانیده اند که ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر واین
تعلیم را موجب کفر نساختند ومورد وعتاب نفرمودند جواب این سوال در عین تفسیر واضح شد که تعلیم سحر از شیاطین مقرون باعتقاد تاثیرات
باطله مرغب ومحل میشد وتعلیم فرشتگان برای پرهیز واحتیاط ومقرون بنهی ونصیحت پس فرق واضح گشت ومورد مدح وذم انجلا پذیرفت
واما وصف آنکه سحر هاروت وماروت یا ماخوذ از شیاطین است که در عهد حضرت سلیمان رائج شده بود یا ماخوذ از فرشتگان است که در بابل تعلیم
آن میکردند واین هر دو قسم بالبداهته مذموم ومتروک است زیرا که حال شیاطین در عداوت بنی آدم واغوای ایشان معلوم هر خاص وعام
است که اینچه از ایشان ماخوذ باشد چه قسم محل اعتماد تواند شد وفرشتگان خود به نصیحت وموعظه وپند از علم خود منع میکنند وباز میدارند
هاروت وماروت هر گز از سحر خود که بهر دو قسم مذکور ایشان نیز معلوم القبح است دست بردار نمیشوند فیتعلمون منهما واین جمله عطف است بر یتبعون
یعنی پس می آموزند این هر دو ملک از هر دو جنس سحر که اخوذ از شیاطین وماخوذ از ملکین است حال آنکه قبح این هر دو قسم را معلوم وارند و
بر محض تعلم اکتفا نمی کنند بلکه مردم را ضرر میرسانند زیرا که می آموزند ما یفرقون به بین المرء وزوجه یعنی آن اعمال را که بدان بتوان
بسبب آن اعمال در میان مرد وزن او واین جدائی بد وطریق واقع میشود اول بحکم شرع زیرا که چون یکی از زن وشوهر معتقد تاثیر
سحر باطل شد کافر گشت وزن از شوهر وشوهر از زن جدا شد ونکاح فسخ شد ودوم بطریق عرف زیرا که بسبب آن اعمال بحکم جریان
عادت الهی در میان زوجین تباغض وتنافر پیدا میشود ومنجر بجدائی میگردد حال آنکه این جدائی کبیره ایست از کبائر وموجب قطع
نسب صحیح است ومخالف موضوع شرع است که حکم باحداث این عقد وابقای آن فرموده است پس چیزیرا که حق تعالی وصل میخواهد
ایشان قطع میکنند وچیزی را که او تعالی میسازد ایشان او را برهم میزنند پس در بین فعل شنیع هم مخالفت مرضی او تعالی لازم می آید
وهم فساد عالم بوقوع زنا وقطع نسب وهم ضرر رسانیدن بزن وشوهر وچون از اعمال سحر این عمل شنیع را بعمل می آرند وتوان
دانست که دیگر اعمال را البته بعمل می آورده باشند در حدیث صحیح وارد است در سنن ابن ماجه که آن حضرت میفرمودند که بهترین سفارشها
وصلح کاریها آن است که در میان دو کس صلحی شود در مقدمه نکاح در صحیح مسلم روایت کرده که آنحضرت فرموده اند که شیطان هر روز وقت
بیع تخت خود را بر آب می نهد وتابعان خود را بدو می فرستد وقت شام جایزه اعمال آنها می بیند هر
فتنه عمده در میان مردم پیدا کرده می آید او را قرب منزلت میدهد پس یکی از تابعان او می آید ومیگوید که من فلان کس را آن قدر
دنبال گرفتم که او زنا کرد یا دزدی کرد یا شراب خورد وشیطان میگوید که هیچ نکردی باز دیگری می آید ومیگوید که من فلان کس را آن قدر
اغوا کردم که در میان او ومیان زن او جدائی انداختم شیطان بسیار خوش میشود واورا از دیک خود میطلبد وبا سینه خود می چسپاند
ومیگوید که خوش پسری بوده وابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی بروایت عمرو بن دینار آورده که حضرت امام حسن مجتبی رضی
الله عنه بیع بدست مبتلا فرمودند که آیا زن تو حلال شد که در میان متین ولبنی جدائی افکندی آیا نشنیده که امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کنزدن برابرست خواه در میان مرد و زن او جدائی افکنم یا برود و با شصت یکشبم زنده کند مساوی همدیگر انداما مسلمین را نباید که از سحر یهودیان و امثال اینها که باین مرتبه تاثیر قوی دارد که مصاحب دیرینه زن و شوهر را بیک لحظه مبدل بتفرق میسازند و در دلها باحداث بغض و نفرت با وجود وفور بواعث الفت هم شرعاً و هم عرفاً تصرف میکنند ترس خورند و بگویند که از دیگر فنون سحر مثل فتح و نصرت اعدا یا قلب اعیان یا مئون خوارق می توانیم که بزور ایمان محفوظ مانیم و معتقد تاثیرات باطله نشویم اما ازین نوع سحر که در دل تاثیر کند دل را از محبت بنفرت باز گرداند چه قسم محفوظ توانیم ماند مبادا دلهای ما را از حب پیغمبر ما و خدای عزشانه و کتاب و دین ما باز گردانند و محبت پیغمبر ما را که از سالها داریم بتفرق و جدائی مبدل کنند پس ما نه علاج هر مرض درونی از دست ما برود و بهیچ حیله دفع آن نتوانیم کرد زیرا که هرچند این یهودیان و امثال اینها این تاثیرات سحر دارند لیکن در حقیقت هیچ نمی توانند کرد زیرا که سحر و جمیع اسباب عالم را بحکم الهی تاثیری نیست وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ یعنی و نیستند آن یهودیان که ضرر تواند رسانید بسحر خود هیچکس الا باراده و مشیت الهی هرگاه می خواهد اعمال سحر اینها را تاثیر میدهد و هرگاه می خواهد آن اعمال را از تاثیر بندی می کند و لهذا اگر ساحری خواهد که ابطال افعال دائمه مستمره الهی نماید مثلا باران را باریدن ندهد و دانه را روئیدن و بی مدد فوج و جشم بر ملکی از ملکها مسلط شود یا لشکری را بر هم زند نمی تواند نهایت کار سحر آن ست که در نفوس ضعیفه باحداث دواعی و ارادات تاثیری می نماید و آن تاثیر هم دائم و مستمر نمی ماند پس مرد با ایمان را که معتقد تاثیر و احدست از هیچ چیز غیر از خدا نباید ترسید که کل ذره عالم اسباب و مسببات بدست اوست بلکه در حقیقت ورای تاثیر او تاثیری نیست افعال او تعالی ست که در پی یکدیگر شده میرود و ندارباب دهم و خیال می پندارند که فلان فعل موجب فلان فعل شد و این یهودیان بر توغل در آموختن این دو نوع از سحر که مذموم و معیوب ست اکتفا نمیدارند بلکه اوقات خود را در تحصیل چیزهای دیگر از ین جنس که موجب اسراف از علم شریعت و وحی الهی باشد نیز صرف می کنند وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ یعنی و می آموزند آن علمها را که ضرر میکند ایشان را کو دیگران را نفع نمیدهد ایشان را کو دیگران را بدهد و عاقل را می باید که چیزی که خود را ضرر رساند و نفع نکند از ان احتراز نماید در ین جا باید دانست که علم فی نفسه مذموم نیست هر چونکه باشد پس علم مذموم نمی شود و حق سبحانه و تعالی از سه جهت اول آنکه توقع ضرری از ان باشد خود را یا دیگری را مثل علم سحر و طلسمات و نجوم نیز از ین باب ست زیرا که اکثر خلق را مضرست باین طریق که چون آثار عالم را بعد از اوضاع کواکب افلاک بر نهجی می مثلند و خاطرهای ایشان جامیکرد که این بسبب تاثیر فلان ستاره و فلان برج و فلان درجه ست پس امید حصول مطالب و خوف فوات آنها از جهت ستاره و برج در ان جا میکرد و التفاتی بمالک ضر و نفع نمی ماند و حجابی عظیم بر دل حائل میشود که از نظر الی الله مانع می آید دوم آنکه آن علم اگرچه فی نفسه ضرری ندارد لیکن از انجا که سبب قصور استعداد خود دقائق آن علم را نمی تواند یافت و چون بدقائق آن نرسید در جهل مرکب گرفتار شد از ین قبیل ست بحث از سر الهیه و حکم شرعیه و بیشتر علوم فلسفیه و علم قضا و قدر و مسئله جبر و اختیار و توحید وجودی و توحید شهودی و علم مشاجرات صحابه رض و شبکه ائیکه فیما بین آن بزرگان واقع شده و علم شطحیات اولیا مثل کلمه انا الحق و سبحانی و کلمات غیر مفهومه اینها مثل بعضی مواضع فصوص و تاویلات قرآن مجید بر طبق قواعد تصوف و همچنین بیشتر مسائل علم اشعار و وصف خصوصا که در حق اجلاف عوام که دلهای ایشان بزینت علوم ست حکم سم دارد و موجب بلکه تخییل و مبالغه در هر چیز میکرد دو سوم انکه علمهای مذمومه چیزی تعمق نجا نماید و افراط و تفریط نکار برد مثلا در علم عقائد و توحید فلسفیات داخل نکند و در علم فقه حیل و روایات نادره بی اصل نکند و در علم ساب اشتغال جوکیه را داخل نماید و در علم وعوت اسماعی قواعد حرفی و طلسمی مروج نماید در علم قصص انبیا و تواریخ اکاذیب و هوسات را مرجب نشود و علی هذا القیاس این همه علوم اثر خلق را مضر میکنند و نفعی که از ان علوم متوقع ست بایشان نمیرسد و یهودیان بهر جنس علوم مشغوف شده بودند و از علوم مذمومه اعراض نموده و این اشتغال ایشان را بجهت نبود که ضرر آن علوم را نمیدانستند و از راه جهل و نادانی آن علوم را نافع

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اعتقاد میکردند بلکه وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرٰىهُ مَا لَهُ فِي الْاٰخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ ۚ یعنی وتحقیق این یهودیان میدانند که هر که خریدار میکند این قسم علوم را و مال و جان خود را در پی تحصیل آن می بازد نیست او را در آخرت هیچ نصیبه زیرا که مال و ایمان رفت و اوقات او که سرمایهٔ کسب ثواب بود نیز ضائع گشت و چیزی که در آخرت بکار آید بدست او نیامد و در حق ایشان برین قدر بی نصیبی قناعت نیست بلکه وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهٖٓ اَنْفُسَهُمْ ۭ یعنی و بسیار بد چیزیست انچه فروختند دران کار جانهای خود را زیرا که بسبب اشتغال بآن علوم شقاوت ابدی حاصل شد و سعادت ابدی از دست رفت لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ ۝ یعنی کاش ایشان میدانستند که ما سعادت ابدیه را به تحصیل این علوم بدل می کنیم شقاوت ابدیه لیکن ایشان این را نمیدانند بلکه گمان میکنند که اگر ما مال و اوقات خود را در پی تحصیل این علوم صرف نمائیم نهایت کارش همین است که در آخرت ثوابی بران نیابیم چنانچه در مباحثات دیگر با یکدیگر گمان میکنند که اگر تحصیل این علوم ضاره ما را در آخرت موجب عذابی خواهد شد آن عذاب بزودی منقطع خواهد گشت و درین باب تمسک بعضی از مفسران خود می نمایند که لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ اِلَّآ اَيَّامًا مَّعْدُوْدَةً پس ما درین معامله که جانهای خود را گرفتار عذاب قلیل ساختیم مانند کسی شدیم که برای تحصیل لذت بالفعلی شب بیداری کرد و به تماشای رقص یا چهره بازی ترک خواب نمود و ضرری هم بدل نمود اگرچه پر ضرر نبود اما کسلی و اعیائی در بدن یا نقصانی در مال لاحق شود چندانی نیست باین نوبت نرسیدیم که جانهای خود را فروخته باشیم و بهمین تقریر معلوم شد که در مدلول لقد علمنا و لوکانوا یعلمون تناقضی و اختلافی نیست زیرا که مدلول آن کلمه حصول علم را یکان بودن این تحصیل ست در آخرت و مدلول لوکانوا یعلمون نفی علم عذاب ابدی ست و تحصیل آن علوم و درمیان علم بآن و علم بنفی نقاوت بعید ست با وجود آنکه این یهودیان درین قسم فضلها و اعراضها از کتب الٰهیه و علوم محموده کرفتار اند اما عنایت الٰهی و رحمت عام او در توبه و اصلاح را بر روی آنها بند نکرده وَلَوْ اَنَّهُمْ اٰمَنُوْا یعنی و بالفرض این یهودیان حالا هم اگر ایمان بیارند به کتابهای خود و بکتابی که در هر وقت نازل شده وَاتَّقَوْا یعنی و پرهیز نمایند از اشتغال بکتب سحر و دیگر علوم ضاره لَمَثُوْبَةٌ یعنی البته ثوابی اگرچه اندک باشد مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ خَيْرٌ ۭ یعنی از نزد خدا بهتر و نافع تر باشد ایشان را از دنیا و مافیها چه جای انچه ایشان را از سحر بطریق اجرت یا رشوت حاصل میشود یا نام و جاه بسبب تعلم علوم پیدا میکنند لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ ۝ یعنی کاش ایشان می دانستند که ثواب اخروی بهتر از منافع دنیوی ست باقیماند در اینجا سوالی چند جواب طلب که اهل تفسیر درین مقام وارد می کنند اول آنکه جملهٔ لبئس ما شروا به انفسهم جملهٔ انشائیه ست مصدر بفعل ذم و جملهٔ لمن اشتراه ما له فی الاخرة من خلاق جملهٔ خبریه ست عطف انشا بر اخبار لازم آمد جواب این سوال آنکه بر تفسیری که ما اختیار کرده ایم این جمله معطوف بر و لقد علموا ست نه بر لمن اشتراه و داخل تحت العلم نیست والا لوکانوا یعلمون که دلالت بر نفی علم آنها می کند منافض آن افتد و اگر گویند که لقد علموا نیز جملهٔ خبریه ست گوئیم لام توطیه قسم ست و جملهٔ قسمیه جملهٔ انشائیه ست نه جملهٔ خبریه آری موافق تفسیر جمهور که این جمله را معطوف بر لمن اشتراه می گردانند این سوال متوجه میشود و جواب ازان می گویند که انشا را تاویل خبر کرده شده بتقدیر مقول فی حقهم لبئس ما شروا به انفسهم عطف می نمائیم سوال دوم آنکه لو در لوکانوا یعلمون برای تمنی ست چنانچه در تفسیر گذشت و تمنی شی وقتی میشود که بر حصول آن شی قدرت نباشد پس از حضرت حق که قادر مطلق ست تمنی چگونه متصور شود جواب اینش آنکه تمنی در کلام الٰهی بر تقدیر وقوع آنکلام در تخاطب بشر می باشد چنانچه الفاظ شک و اضراب درین کلام نیز مبنی بر همین تخاطب ست و چون نزول این کلام برای تخاطب بشر ست روش و تیرهٔ اینها در گفت و گو مسلوک فرموده اند گویا چنین ارشاد می شود که حال ایشان در مایوسی از حصول و انش و بینش بآن حد انجامیده که گوینده این لفظ در حق ایشان می گوید و میتواند گفت که تمنی در کلام الٰهی بر حقیقت خود نیست بلکه مجازیست از طلب و از لفظ تمنی درین کلام مطلوب بودن تمنی ثابت میشود و طلب امر محیر واقع از خدای تعالی مستبعد نیست مثل ایمان ابولهب و صاحب کشاف تمنی را در کلام الٰهی مجازاً اراده کرده است اما این حمل بر مذهب اهل سنت و جماعت صحیح نیست زیرا که ارادهٔ الٰهی نزد ایشان مستلزم حصول

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مراد میباشد سوال سوم آنکه در وانفقوا علموا اثبات علم بطریق توکید قسمی فرموده و در لو کانوا یعلمون نفی علم سجدی که بایوس عنه شده و حکم مجالات کرفته و آنرا وی بیش نماند بظاهر این نفی و اثبات متناقض می نماید جوابش آنکه این سوال وقتی وارد میشود که لبئس ما شروا به انفسهم معطوف بر لمن اشتریه باشد تا تحت العلم داخل شود و بنا بر تفسیری که کذشت این جمله عطف بر جمله قسمیه است و داخل تحت العلم نیست و جائز است که مضمون جمله اولی معلوم یهودیان باشد و مضمون این جمله غیر معلوم زیرا که در مضمون جملتین نه اتحاد علمی است و نه تلازم علمی چه مضمون جمله اولی آنست که سعی در تحصیل علوم ضاره غیر نافعه در آخرت ایشان را نفی نخواهد داد و مضمون این جمله آنکه جان خود را در پی تحصیل این قسم علوم باختن ثمره بد دارد و ظاهر است که عدم حصول نفع را در چیزی حصول ضرر لازم نیست مثل مباحات که نه نفع اخروی دارند و نه ضرر اخروی اما جمهور مفسرین کرا این جمله را معطوف بر لمن اشتریه کردانیده اند و داخل تحت العلم شمرده پس در جواب این سوال چنین کفته اند که اثبات علم در صدر جمله اولی علی سبیل التحقیق و بیان واقعست و نفی علم در ذیل کلام حقیقة نیست تا تناقض باشد بلکه بنا بر تنزیل عالم بمنزله جاهل است زیرا که عالمی که بمقتضای علم خود نزد و با جاهل برابر است سوال چهارم آنکه لمثوبة من عند الله خیر جزای شرطیه لو انهم امنوا و اتقوا واقع شده و جزا را میباید که بر شرط ترتبی و تفرعی داشته باشد حال آنکه بهتر بودن ثواب خدا اصلا بر ایمان و تقوی ایشان موقوف نیست چه ثواب او تعالی از دنیا و مافیها بهتر است خواه بوجود ایمان و تقوی آرند یا نیارند پس بطریق این شرط و جزا چه نوع حاصل کرد و جوابش آنکه ترتب جزا بر شرط کاهی نظر بثبوت و تحقق میباشد مانند ان جاءك زید فاکرمه و کاهی نظر بثبوت علی حکم آن میباشد مانند و ما بکم من نعمة فمن الله و ان یکذبوك فقد کذبت رسل من قبلك و در ینجا از همین قبیل اخیر است یعنی حکم بخیریت ثواب و ذکر آن نزد ایشان موقوف بر ثبوت ایمان و تقوی ایشان است و بعضی از مفسرین کفته اند که لفظ لو در لمثوبة لهم من عند الله محذوف است بقرینه مقام و خیریت ثوابی که ایشان را حاصل شود موقوف بر ایمان و تقوی ایشان است والله اعلم و چنانچه این یهودیان از کتابهای الهیه اعراض کرده در پی تحصیل سحر و قسام آن افتاده اند و جانهای خود را در این شغل قبیح در باخته همچنان عادت کرفته اند که در کلام و تخاطب بزرکان تلبیس میکنند و سخن دو رویه میکویند که وجهی از تعظیم و وجهی از تحقیر و اهانت دارد و این قسم تلبیس در سخن خصوصا چون در مخاطبه بزرکان واجب التعظیم واقع شود نیز مشابهت تمام بسحر دارد که فعل قبیح را که تحقیر و اهانت بزرکان است در پرده حقیقی تعظیم مستور و مخفی میسازند تا کسی بتحقیر بودنش پی نبرد چنانچه ساحر فعل خود را در پرده خوارق و کرامات یکان مخفی میسازد پس ایشان هم مرتکب سحر حقیقی میشوند و هم مرتکب سحر لسانی و مثال این تلبیس ایشان یکی آن است که چون آن حضرت را میدیدند و با آنجناب هم کلام میشدند میکفتند راعنا که معنی ظاهرش طلب رعایت و توجه بحال خود است یعنی بحال ما متوجه شوید و ما را تعلیم و ارشاد فرمایید و این دلالت بر تعظیم میکند و معنی دیکر دارد قبیح زیرا که راعن در لغت احمق را کویند مشتق از رعونت که بمعنی حمق ممزوج بخفت است و الف در آخرش منقلب از تنوین بعضی است که در حالت وقف میکردند و این لفظ را حکم منادی کرده و او را منصوب می آوردند یعنی ای احمق متکبر و بیشتر در عرف یهودیان همین معنی قبیح رایج شده بود چنانچه معطی بمعنی عابون در عرف او باش یهودیان مابالث با خیر بمعنی ولد الزنا و مرتد بمعنی احمق و مسلمانان از معنی فاسد لی خبر بودند چون از یهودیان شنیدند که این کلمه را در مقام خطاب با آنجناب سالت آب استعمال میکنند فهمیدند که شاید این کروه که اهل کتاب اند در مقام تعظیم انبیا همین کلمه را ماثور و متقول و مستعمل میکنند ما را هم باید که استعمال کنیم بسبب خبری نادانی در واسطه استعمال این کلمه افتادند پس مشابهت دیکر از سحر در استعمال این کلمه بهم رسید که مسلمانان بطریق مخفی بر آن آکاه نکردند که کلمه کفر را بر زبان راندند و مرتد شدند این کلمه کفر است بلکه کلمه تعظیم پیغمبر است حضرت سعد بن معاذ که یکی از بزرکان انصار بود روزی یهودیان این کلمه را شنیده و از سابق با یهودیان نشست و برخاست داشت و میدانست که این لفظ در عرف ایشان سب و شتم است بخشونت

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پیش آمد و گفت که اگر بار دیگر این کلمه را در حق آن جناب از زبان شما خواهم شنید گردن شما را خواهم زد پس یهودیان گفتند که با چه الفت میشوید فرقه شما که مسلمانان اند نیز این کلمه را در حق آن جناب میگویند سعد بن معاذ با خویشتن پیش آن حضرت رسید و دید که این آیت نازل شده است که یا ایها الذین امنوا یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید مقتضای ایمان شما آنست که تلبیس را مطلق ترک کنید اگرچه قصد آن تلبیس نداشته باشید پس لا تقولوا راعنا یعنی گوئید لفظ راعنا در خطاب پیغمبر زیرا که این لفظ تلبیسی دارد شنیع و بیهودیان به کفتن شما تمسک کرده میگویند و معنی باطل اراده میکنند که شما از ان معنی باطل بی خبر و غافل اید و قولوا انظرنا یعنی و گوئید بدل این لفظ انظرنا یعنی شفقت فرما بر ما و متوجه شو بحال ما که معنی صحیح راعنا را ادا میکند و مطلق تلبیس ندارد و معنی باطل ازان در عرف هیچکس نمیشنود و اسمعوا یعنی و بشنوید کلام رسول را بکمال توجه و اصغا گوش را متوجه ساخته و ذهن را حاضر کرده تا حاجت این نماند که از ان حضرت توجه بحال خود درخواهید و از این هر دو کلمه یکی را بگوئید زیرا که توجه و اصغا و گوش داشتن بر ذمه شما کرده است نه بر ذمه استاد شما کرد و را میباید که استاد را بار بار باعاده کلام تنگ نکند و از اول خود را متوجه سازد تا از تقریر استاد بهره بردارد و چه مسلم با وجود ایمان این نوع تلبیس و ایذای رسول از شما متصور شود حال آنکه تحقیر و ایذای رسول بلاشبهه کفر است و للکافرین یعنی و برای کافران مهیاست و حوس انچه امثال این کلمات ایذای رسول قصدی نمایند و در دل مسلمانان را دردل میدهند عذاب الیم یعنی عذابی دردهنده که اصلا این ایذا و این درد را آن نسبتی نیست و درینجا باید دانست که حق تعالی درین کلام ارشاد و انتظام که قرآن مجید و فرقان حمید است در شبستان و مشکوة جامه مسلمان این است را باین لفظ خطاب فرموده که یا ایها الذین امنوا و این موضع اول موضع است و گفته اند که خطاب با مومنان خاصه این کتاب حمید است در کتابهای سابق خطاب مصرف با نبیا میشد که ای خدا و ند را برسانند و درینجا بلا واسطه خطاب شفاهی یعنی با این امت میفرماید و این شرفی است عظیم که ایشان را بقبیت افضل المرسلین حکم پیغمبران داده و الحمد لله ازین جا پی برده میشود و آنکه چون درین دار ایشان را باسم ایمان لقب فرموده اند دران دار نیز از اهل امن و امان سازند کرویش المومنین بان لهم من الله فضلا کبیرا و در مسند امام احمد و در شعب الایمان بیهقی و دیگر کتب معتبره حدیث وارد است که شخصی پیش حضرت عبد الله بن مسعود رض آمد و گفت که مرا نصیحتی و وصیتی بفرمائید گفتند چون قرآن بخوانی و دران این لفظ را بشنوی که یا ایها الذین امنوا پس فی الفور گوش خود را متوجه کن و ذهن خود را حاضر آر زیرا که او تعالی بلا واسطه تو خطاب می نماید و چیزی نیک میفرماید و یا از چیز بد منع میکند و ابو نعیم در حلیة الاولیا بروایت ابن عباس رض آورده که آن حضرت فرموده اند هیچ آیت مشتمل بر یا ایها الذین امنوا نازل نشده است الا که علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه سر آن آیت و سرور آن آیت است لیکن ابو نعیم بعد از روایت این حدیث گفته است که این لفظ را کسی بنسبت بآن جناب کرده است مگر ابن ابی حشمه و ما نیز از و این حرف نوشته ایم و دیگر راویان این را کلام ابن عباس کرده روایت میکنند و الله اعلم و نیز در حلیة الاولیا و در کتب حدیث و تفسیر از حشمه روایت آورده اند که هر جا در قرآن یا ایها الذین امنوا وارد شده در مثل آن مقام در توریت یا ایها المساکین می بود نیز باید دانست که راعنا و انظرنا هر چند هر دو مرادف یکدیگر اند و یک معنی دارند لیکن چون لفظ راعنا مشتمل بر مفسده بود کذلک شد ازان منع کردن و لفظ دیگر را تجویز نمودن مناسب حکمت شد پس انچه بعضی از شافعیه در مقام بطریق استدلال ذکر کرده اند که تجویز یک کلمه در یک مقام از طرف شارع مستلزم تجویز کلمه دیگر که مرادف او باشد نیشود پس اگر شخصی بجای الله اکبر خدای بزرگ بگوید یا الرحمن را بجای رحیم بخواند خلاف مذهب حنفی خوب نمی نشیند زیرا که بحث در جایی است که ادای المترادفین مشتمل بر مفسده نباشد علاوه بر آنکه بعضی از حنفیان ترادف را هم منع نموده اند بچند وجه اول آنکه هر چند بحسب اصل لغوی راعنا و انظرنا یک اند اما در اصل عرف راعنا بحسب استعمال و در عرف مدلول لفظ انظرنا نبود و دوم آنکه راعنا از باب مفاعلت است که دلالت بر مبالغت بین الخاطبین میکند کما چنین میگویند که

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نور رعایت لکن نا رعایت خرق توکنیم و این نوع خطاب و جناب رسول کمال بی ادبی ست بدلیل لاتجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا سوم آنکه در این خطاب نوعی استعلا فهمیده میشود یعنی رعایت کن شنیدن کلام مرا و غافل مشو از و و به چیز دیگر مشغول مباش و در انظرنا سوال شفقت و مهربانی ست و بس و در لفظ واسمعوا اشارت ست با نکه شاگرد را می باید که بکمال توجه و التفات کلام استاذ را بشنود نا محتاج طلب اعاده نشود و چون مسلمانان از آموختن این کلمه منع فرمود ند اگر چه یهودیان که خود را اهل کتاب می دانند و از مراتب تعظیم انبیاء نیک واقف اند این کلمه را استعمال میکردند حالا بیان می فرمایند که گفتن یهودیان این کلمه را در خطاب پیغمبر شما محض برای غرض فاسدی ست که نا این کلمه را آموخته شما نیز استعمال کنید و بقبح و شناعت مضمون این کلمه پی نبرید و پیش مردم مذمت شما ظاهر شود و مذمت منافی ست انزال وحی را بر شما زیرا که فرقه که بر او لا وحی نازل شود می باید که تیز فهم و زکی باشد پس کیونکر از نظر مردم ثابت میکنند که این فرقه قابل آن نیست که وحی الهی بر ایشان نازل شود زیرا که مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ یعنی دوست نمیدارند کسانیکه کافر شده اند از اهل کتاب یعنی یهودیان مدینه وَلَا الْمُشْرِكِينَ یعنی و نه مشرکان مکه أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ یعنی انکه نازل کرده شود بر شما مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ یعنی هیچ امر خیر از طرف پروردگار شما و چون قدرت ندارند که خدا را از نازل کردن خیر بر شما منع نمایند کرنا چار قصد میکنند که بی لیاقتی شما را در نظر مردم ثابت کنند و مصداق این اثبات یهودیان گشته اند و قبول کنند این شبهه مشرکان پس باین جهت با شما این تمسخر و ایهام می نمایند حال آنکه از این تمسخر و ایهام ایشان هیچ نخواهد گشود زیرا که حسد ایشان و قتی سرسبز شود و کار کرر افتد که نزول وحی را از جانب خدا موقوف سازند و این معنی ایشان را ممکن نیست زیرا که او تعالی محکوم ایشان نیست وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ یعنی و او تعالی خاص میکند رحمت خود که نزول وحی نیز از آثار آن رحمت ست مَنْ يَشَاءُ یعنی هر کرا میخواهد از بندگان اگر چه در نظر طاهر بینان لیاقت آن رحمت نداشته باشند و ازین ست که نود و نان را اهل خاندان های قدیم تمسخر و استهزا می نمایند بلکه صاحب هر کمال و بی اهل خاندان مورد آن کمال تحقیر میکنند و نمی فهمند که هر که او لا از بزرگان مبدأ کمالی شده ست بحسب نظر طاهر بین لیاقت آن داشت و نیز نمی فهمند که هر گاه حق تعالی بکسی شرفی و منصبی نهایت میفرماید او را لیاقت آن منصب می بخشد خصوصا در مناصب شریعه و مراتب دینیه و لهذا گفته اند مصرع بجای خویش بود آنچه کرد کار دهد و سبب این غلط فهمی ایشان آنست که قیاس غایب بر شاهد میکنند و خانچه بادشاهان آدم ناشناس بعضی نا اهلان را منصبی بزرگ از راه جزاف و تهکم می بخشند و او از عهده آن منصب بر نمی آید و بجای منیه کاشتن پشم کاشتن می فرماید همچنان بادشاه بادشاهان نیز همین قسم جزاف و تهکم میکند حال آنکه تفضل و احسان بندگان در حق بندگان دیگر بر اساس ناقص و ناتمام ست ازین ست که منصبی میدهند و لیاقت آن منصب نمی توانند داد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ یعنی و خدا صاحب فضل بزرگ ست که از حد کمال و نهایت نیز متجاوز و گذشته نسبت بتفضیل او و دادن منصب و دادن لیاقت آن منصب بر ابر ست و اگر یهودیان برای آشوش خاطر مسلمانان القای شبهه نمایند و بگویند که اگر از جانب حق تعالی بر شما خیر و نیکی نازل میشود این نزول قرآن از آثار رحمت اوست و آنرا فضل عظیم میدانید پس نسخ احکام که در دین شما مکرر واقع شده و میشود چه معنی دارد اگر حکم اول در حق شما خیر بود پس حکم دوم بد شد و اگر حکم دوم خیر بود حکم اول بد شد و نیز بسا اوقات پیغمبر شما را در وقتی از اوقات وحی آید و کلامی بر وی نازل میشود و آنرا خود هم میخواند و دیگران را هم بخواندن آن امر میکند و متوقع ثواب می باشد و در وقتی دیگر آن همه نازل شده از خاطر او مدبر میرود و او را فراموش طلق میکند پس آن امر خیر که متوقع ثواب از تلاوت او بود چرا از و بر گرفتند این کدام رحمت ست و کدام فضل و احسان ست برای رفع این شبهات منصور را بعضی دیگر نیز بعضان که در نسخ تبدیل خیر شر یا تبدیل شر بخیر نیست تا منافی خیریت این وحی باشد بلکه ناسخ و منسوخ هر دو خیر اند زیرا که ما نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ یعنی هر چه را نسخ میکنیم از جنس آیات قرآن و حکم او را از لوح محفوظ میاریم که آن

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آیت و تلاوت قرار داشته و در مصاحف مکتوب بود و صدر و حفاظ محفوظ مثل آیت والذین یتوفون منکم و یذرون ازواجا وصیة لازواجهم متاعا الی الحول که حکم آن وجوب مدت یکسال ست و با آیت دیگر که حکم آن وجوب مدت چهار ماه و ده روز ست منسوخ شده و حال آنکه این آیت نیز در قرآن مجید موجود ست و فراموش نشده بلکه بزبان هر حافظ جاری ست و مثل آیت یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة که حکم آن نیز منسوخ ست و تلاوتش باقی و همچنین آیت مصابره در جنگ کفار که یکی را مقابل ده کس حکم ثبات بود منسوخ ست و در سورهٔ انفال موجود و مقرر و علی هذا القیاس او ننسها یعنی یا فراموش یکنانیم آن آیت را از خاطر پیغمبر و دیگر قاریان تا الفاظ آن آیت بخوبی یاد ایشان نماند و در الفاظ ایشان اشتباه خورند که اصل مضمون و بعضی الفاظ آن را بوده و داشته باشند خواه حکم آن آیت برقرار باشد مثل آیت الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله والله عزیز حکیم که بر قرار ست و لفظش بخوبی یاد نماند کسی میگوید که در آخرش والله عزیز حکیم ست و کسی میگوید که وکان الله عزیزا حکیما ست و همچنین موضعش بخوبی معلوم نیست که در کدام سوره بود و از ان جهت آن حضرت ﷺ امر جبر سل علیه السلام آن را از تلاوت موقوف فرمودند و مانند لا ترغبوا عن اباءکم فانه کفر بکم ان ترغبوا عن اباءکم و للولد الفراش وللعاهر الحجر کما رواه ابن عبد البر فی التمهید عن عمر و مانند جاهدوا کما جاهد تم اول مرة رواه ابو عبید عن عبد الرحمن بن عوف و مانند بلغوا قومنا انا قد لقینا ربنا فرضی عنا وارضانا که از زبان شهدا در بیر معونه حکایة نازل شده بود رواه البخاری و مسلم و مانند لو کان لابن آدم واد من ذهب لابتغی الیه ثانیا ولو کان له وادیان لابتغی الیهما ثالثا ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب و یتوب الله علی من تاب که اکثر محدثین آن را از صحابهٔ کثیر روایت نقل کرده اند و در مصحف ابی بن کعب مکتوب هم بود اما بعضی الفاظ آن مشتبه شده مثل لو ان لابن آدم یاجوج ابن آدم و موضع او نیز مشتبه گشته که سورهٔ احزاب بود یا سورهٔ براءة و صدر را و نیز فراموش گشته که انا انزلنا المال لاقام الصلوة و ایتاء الزکوة بود یا چیز دیگر و همچنین آیت ان الله سیهدی هذا الدین بقوم ما لهم فی الآخرة من خلاق یا با قوام ما اخلاق لهم فی الآخرة رواه ابو عبید و غیره عن ابی موسی الاشعری و غیره و علی هذا القیاس و خواه حکم آن نیز موقوف شده باشد مثل عشر رضعات معلومات یحرمن که صدر و ذیل این آیت همه فراموش شده و موضع آن نیز نسیا منسیا گشته و حکم آن نیز موقوف ست رواه البخاری و مسلم من عائشة رضی و ابو داود در کتاب ناسخ و منسوخ و بیهقی در دلائل النبوة بروایت ابو امامة بن سهل بن حنیف آورده اند که شخصی از انصار شب هنگام برای تهجد برخاست و بعد از فاتحه خواست تا سوره را که یاد داشت و همیشه آن را تلاوت می کرد بخواند هر گز بر تلاوت آن قادر نشد و تمام آن سوره از حافظه او رفت خیز از بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان او جاری نمی شد صبح هنگام متعجب شده از صحابه دیگر رضی پرسید همه ها گفتند که آن سوره بعینه فسم از یاد ما هم رفته ست همه پیش آنحضرت ﷺ آمدند و ماجرا عرض کردند آن حضرت ﷺ فرمودند که در ین شب آن سوره منسوخ التلاوة گشته از سینهٔ من و سینهٔ همه مردم بدر رفت بلکه از آنچه بروی نوشته بودند نیز نقوشش خطبهٔ آن زائل شد بهر حال از ین هر دو طریق هر چون که واقع شود و ثابت گردد یعنی البته می اریم بهتر از ان آیت منسوخ یا فراموش شده او مثلها یعنی یا مانند آن آیت منسوخ یا فراموش شده و خوبی پس همه دو آیت منسوخ و ناسخه خیریت موجود می باشد اگر چه منسوخ در خیریت زاید باشد از ناسخه در بعضی اوقات تفصیل این اجمال آنکه اگر آیت منسوخة الحکم ست پس ناسخ او آیت دیگر می آید که حکم دیگر از ان مستنبط میشود و آن حکم نسبت بحکم منسوخ بهتر می باشد که سهل تر در عمل میشود مثل فاقرءوا ما تیسر من القرآن که سهل تر از قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا او زد علیه و رتل القرآن ترتیلا ست در عمل یا در عمل هم سهل می باشد و با مصلحت وقت هم موافق تر می افتد مثل الآن خفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعفا که هم در عمل سهل ست و هم با مصلحت وقت موافق تر ست که در وقت کثرت امراض مردم ضعیف القلب

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نیز درمیان نباشد یا باشد اگر آنها را نیز اندک و با تکلیف مصابرات یک کس در مقابله ده کس داده شود و از جهاد تن خواهند زد و دل خواهند بود
یا با مصلحت حال موافق تر شود و کم در حمل سهولت داشته باشد مثل تعین صوم در ماه رمضان که ناسخ تخییر شد در میان فدیه دادن و روزه
داشتن یا در اجر افزون تر باشد کما با مصلحت حال هم چندان موافق نافتد و در عمل هم سهل تر باشد مثل امر بجهاد در صدر اسلام که هنوز اجتماع بسیار نشده
بود و مردم جنگ آزموده و مشاق سلاح داری در بین دین داخل نشده و آن ناسخ آیات صبر و عفو گشت یا حکم آیت ناسخه مانند حکم آیت
منسوخه باشد در بین امور که مذکور شد و اگر آیت فراموش شده باشد پس در عوض او آیتی دیگری آید که بجای آن این را بخوانند و ثواب
حاصل کنند و آن نیز کاهی بهتر از آیت سابقه میباشد در کثرت ثواب و فصاحت الفاظ و بلاغت کلام چنانچه ان الذین عند الله الاسلام
بجای ان ذات الدین عند الله الحنفیة السمحة لا الیهودیة ولا النصرانیة و کاهی مانند فراموش شده میباشد در بین امور مانند اکثر
سور باقیه در عوض آیات منسیه و سزا باید دانست که نسخ در احکام شرعیه مانند نسخ در احکام تکوینیه است و از ملاحظه حال نظام تکوینی الهی استعانا
که در نسخ نظام تشریعی بسبب القای شبهات کافران جا نگیرد و دفع میشود و بیان نشود آنکه احکام الهیه که در لوح محفوظ ثبت است خواه از جنس احکام
تکوینیه باشند خواه از جنس احکام شرعیه و قسم اخیر یا عام مخصص است یا خاص یا عام مخصص از اول یا خاص در زمان انچه خاص باشخاص اند تا بقای اشخاص باقی می مانند و بعد
از ان منسوخ میگردند و انچه بزمان خاص اند تا باقی ماندن آن زمان باقی می مانند و بعد از انقراض آن زمان موقوف میشوند خواه
آن زمان منقرض قلیل باشد مثل احکام منسوخه قران خواه طویل مثل احکام شرائع ماتقدم و این تغییر و تبدیل منافی ثبوت آن
احکام در لوح محفوظ نیست زیرا که در انجا وقت همین اوقات و موجل همین آجال ثابت اند مانند سائر احکام تکوینی از صحت و مرض
و غنی و فقر و احکام عامه اصلا قابل نسخ نیستند تا ابد الآبدین باقی و برقرار اند مثل تکلم انسان و استوای قامت او و در احکام کونی
و مثل حرمت شرک و زنا و لواطت و سرقه در احکام شرعی و ازین بیان واضح شد که در نسخ احکام خواه کونی باشند خواه شرعی تغییری
و تبدیلی در علم الهی نمی آید تغییری تبدیلی که بست در اذهان خاسره ماست که مدت هر حکم را نمی شناسیم و از راه غلط فهمی آن را مستمر و دائم
می انگاریم و هر چند این معنی در احکام کونی جای انکار و محل شبهه نیست زیرا که هر کس از نبی آدم تغییر صحت را بمرض در یک بدن و تغییر
غنی را بفقر در یک شخص و تغییر غلبه را بمغلوبیت در یک قوم و یک فرقه و زوال دول و سلطنتها را از قومی بقومی و معموری و خرابی
یک مکان را و یک شهر را در اوقات مختلفه مشاهده می نماید و در اسباب حقیقی این تغییرات و تبدیلات عمل میکنند اما در احکام شرعی کفار
این نوع تغییر و تبدیل را دیده و شنیده بطعن و طنز بری خیزند حق تعالی برای دفع این طعن و طنز ایشان هر مسلمان را خطاب
کرده تلقین جواب می نماید و خطاب کرده میفرماید الم تعلم یعنی ای ایمانی ای صاحب عقل ان الله علی کل شیء قدیر یعنی آنکه خدا
بر همه چیز قادر است زیرا که در عالم می بینی که او تعالی در هر لحظه و هر آن حوادث کونی و عجائب بوقلمون ظاهر میسازد و هر چه و هر قسم
و هم کسی نمی گنجد بقدرت کامله خود او را احسن وجوه سر انجام میدهد مثل تبدیل مرض مهلک بصحت و فقر مکب بثروت و ضعف مفرط
بقوت و سلطنت بگدائی و عزت بذلت و بینوائی و روشنی بظلمت و ظلمت بروشنی و چون او را قدرت این تبدیل و تغییر ثابت میگردد پس
ازوی چه مستبعد میداری که حکمی را بحکمی و نسخی را بنسخی تبدیل فرماید و یک حکم را از منصب شریعیت عزل نموده دیگری را بجای آن نصب
نماید و یک لفظ را از شرف تلاوت و تقرب تاخیر نموده دیگری را باین مزیت نواز د و هر حکم و هر لفظ و هر قرائت بنوبت مستحسن و محمود باشند و اگر باین امثال
گره اشکال تو نگشاید و زنگ از آئینه مدرکه تو نزداید از تو میپرسم که الم تعلم ان الله له ملک السموات والارض یعنی ای ایمانی که برای خدا
بادشاهت آسمانهای هفت گانه و زمین و در هر آسمان حکمی میکند و ذکری میکند و تدبیری دیگر قضا فرمودنست و همچنین در اقالیم مختلفه زمین یعنی دیگر و معنی دیگر
آئین دیگر نهاده و بحکام تدبیر او ضاع لغات مرتبه خود محمود و پسندیده است میدان باصطلاح سند خویش چون انتظام احکام تدبیر الهیه باختلاف امکنه با وجود

tarikhema.org

وبهر همه را محمود و خیر شناختی دیگر در اختلاف آن احکام و تدبیرات باختلاف اشخاص فرق واز منه چرا استبعاد می‌نمائی وبهر حکم را در زمان خود و در حق اشخاصی و فرقه که مؤدی آن حکم اند چرا خیر نمی دانی و با قطع نظر ازین چون بدلالت معجزات صدق پیغمبر ثابت شد و بالتبع معلوم گشت که آنچه او میرساند بلاشبهه حکم خدا است پس در انقیاد آن حکم گو ناسخ حکم سابق باشد عدسی نماند و چه قسم در انقیاد حکم الهی باین شبهات واهیه کفار تردد و تذبذب می نمائید وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ یعنی وحال آنکه نیست شما را سوای خدا کارسازی که کار معاش و معاد شما اصلاح کند اگر کارسازی دیگر شما را میبود و گنجایش داشت که این کارساز را مسلوب الامزاج و متبدل الحکم فهمیده ترک داده آن کارساز دیگر رجوع می آوردید و چاره معاش و معاد خود ازو می جستید وَلَا نَصِيرٍ یعنی و نیست سوای او شما را هیچ یاری دهنده که اگر بافرمانی احکام ناسخه خود از شما باز پرس نماید و زیر عقاب بگیرد آن یاری دهنده شما را از دست او رهائی دهد پس شما با وصف دانستن حکمت در نسخ ولی چارگی خود در دست او حکم او اورد هر وقت بهر رنگ که فرماید مطیع و فرمان بردار میشوید و آن را بسر و چشم میگیرید آیا یعنی بلکه تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ یعنی میخواهید که سوال کنید و درخواست نمائید از رسول خود تبدیل احکام الهی را که آنچه سابق فرموده است باید برقرار دارد و آن را نسخ نکند یا آنچه موافق خواهش شما است بفرماید و آنچه برخلاف شما و گران است موقوف سازد و درخواست تبدیل نمائید از رسول برای آنست که او از طرف شما این آرزو را در جناب الهی عرض نماید و بار دیگر بالحاح کند تا بطبق آن اجابت فرماید كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ یعنی چنانچه سوال کرده شده بود موسی از پیش ازین پیغمبر را که موسی هر گاه حکمی از احکام الهی بر او نازل میشد آنها را بخلاف نفس و شاق بر طبع خود میدیدند مثل جهاد با عمالقه و داود و ربع اول در رکعه و امثال ذلک از حضرت موسی بالحاح درخواست میکردند که در جناب الهی عرض کرده آن حکم را تبدیل کنانند و بدل آن حکمی دیگر سبک و سهل بیارند و حضرت موسی از کثرت سوال آنها بسیار دل تنگ شده بود تا آنکه شکایت آنها شب معراج در پیش تو ای محمد نمود و تو نیز تاکید فرمود که از جناب الهی قبل از رسیدن باستیان تخفیف احکام سوال کن و نماز ما را از پنجاه به پنج کنانید و همچنین در قصه بقره بکثرت سوالات خود بقره مطلقه را بسوال کنانیده بقره مقیده نادره کمیاب ساخته خود در ورطه ضیق گرفتار شدند و ظاهر است که درخواست تبدل حکم الهی حتما موجب عدم انقیاد حکم ناسخ و التزام حکم منسوخ صریح کفر است و مستلزم تحکم و فرمایش بر خدا و مَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ یعنی و هر که بدل کرد کفر را عوض ایمان فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ یعنی تحقیق گم کرد راه راست را زیرا که حکم منسوخ اگرچه حکم الهی است اما چون منسوخ شد هدایت در وی باقی نماند و مثابه آنست که مالک راه راه رفته را از قطع منع نمود شروع کند و پیش رود که هرگز مطلب خواهد رسید باقی ماند دریغا سوالی چند جواب طلب اول آنکه تغییر و تبدیل را در احکام کونی وجوه و اسباب معلوم است و بسبب اطلاع بر اسباب آن استبعاد و استعجاب دفع میشود مثلا معلوم است که در تابستان یخ نمی بندد و در زمستان حاجت آب پاشی نمی باشد و شخص مفلس بفلان فلان سبب غنی میگردد و غنی بسبب فلان فلان سبب فقیر میشود و بیمار بفلان دوا صحت می یابد و صحیح به بد پرهیزی بیمار میشود و اما تغییر و تبدیل را در احکام شرعی چه سبب چه وجه است در آن جا خود و غیر از ابتلاء و امتحان مکلفین که اطاعت میکنند یا عصیان سببی دیگر نمود ارنیست و این سبب موجب تغییر و تبدیل نیست جواب آنست که هرچند سبب اصلی در احکام شرعی همین است اما این ابتلاء و امتحان محض جزافی و تحکمی نیست بلکه مبنی بر رعایت مصالح مکلفین در اصلاح معاش و معاد ایشان است مثل تکلیف طبیب مریض را که هرچه او را نافع است بآن میفرماید و هرچه او را ضار است از آن منع شدید میکند کیف ما اتفق و چون رعایت مصالح معاشیه و معادیه مکلفین منظور افتاد و علاج امراض روحانی ایشان پیش نهاد اراده الهیه شد لابد بحسب مصالح و امم مختلفه و ازمنه متفاوته اختلاف احکام بهم رسید و علمای محققین گفته اند که نسخ در احکام شرعیه یکی از چهار وجه بیش نیست و آن آنکه حکمتی که مبنی بر حکم شرعیه است رنگهای مختلف میگیرد گاهی بر نگی ظاهر میشود و گاهی برنگی دیگر و آن صورتهای مختلفه حکمت احکام مختلفه را اقتضا

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نیستند و موافق هر صورت حکمی می آید ظاهر بنابران نظر بصورت نمود و احکام را مختلف می شمارند و دقیقه شناسان نظر بحکمت مخفیه نمود همه احکام را متحد میدانند مثلا مشابهت باکفار در اعیاد و عبادات ایشان در حکمت الهی واجب الازاله است و در عصری که یهودیان در جوار دار الاسلام قلیلی بودند روز شنبه را تعظیم مفرط می نمود مسلمانان را حکم شد که روز شنبه را تنها روزه نگیرند گرد رمضان روزهای دیگر مثل باد رمضان یا ایام بیض و چون یهودیان ازان بقاع الخیر نیست و نابود شدند و اصلا خوف مشابهت با آنها نماند حرمت روزه روز شنبه از آن روز منسوخ شد و مثل دیگر روزها روزه آن روز نیز مباح و نفل گردید دوم آنکه ارادهٔ الهی در تدبیر امور عالم تعلق جدید گیرد و نقشی غریب بر روی کار آید که سابق نبود پس مقتضای آن تدبیر جدید و نقش غریب احکام بسیار صادر گردد که در شرائع سابقه و اوقات ماضیه اصلا صادر نشده یا خلاف آن صادر شده مثل آنکه در حین بعثت خاتم المرسلین ع تدبیر الهی عالم را با ینصورت منظور افتاد که در میان نبوت و پادشاهت جمع فرمایند پس احکامی که ممزوج بهردو وجه بودند صادر شدند و مسائل جهاد و تقسیم غنائم و خراج و جزیه و مانیاست فلک بر روی کار آمد و در زمنه سابقه که نبوت با پادشاهت ممزوج نبود این احکام هم نبود بلکه خلاف آن حکم می شد مثلا غنائم حلال نبود و اخذ جزیه و خراج از مخالفان در بدل قبول دین جائز نبود سوم آنکه رواج و رسم زمان بعثت این پیغمبر ع بار واج و رسم قوم این پیغمبر علم موجب حکمی شوند که سابق ازان نباید نبودن آن رواج و رسم در انوقت یا دران قوم آن حکم نبود و همچنین اختلاف رسوم اوقات نزول وحی از ابتدا تا انتهاکه مدت بیست و سه سال بود نیز موجب تغییر بعضی احکام گردید و همچنین مراعات و حفظ قواعد ملکی بعثت این پیغمبر ع برای اقامت آن ملت بوده ست مثل ملت ابراهیمی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و رحق خاتم المرسلین ع واز ین ست که استقبال کعبه ناسخ استقبال بیت المقدس آمد چهارم آنکه در نقل مردم از حالی بحالی و از تکلیفی به تکلیفی تدریج و تدریب بکار برده شود زیرا که انتقال از اباحت مخصه بسوی تکالیف شاقه بر اکثر نفوس گوارا نمی شود پس لابد اول به تکلیفات سبک و خفیف خوگر کرده شود تا رفته رفته امر شاقهٔ ثقیله را تواند برداشت و درین تدریج و تدریب نسخ مکرر هم بنابرین حکمت وارد شده چنانچه در متعه و طهور این تدریج و تدریب حرمت خمر نیز ظاهر ست و در تقسیم ترکه و فرض سهام برای والدین و بنات نیز هویدا ست سوال دوم که متفرع برین سوال ست آنست که این وجوه و اسباب برای نسخ احکام و تکالیف خود تسلی بخش خاطر شد اما فراموش ساختن الفاظ قرآن را که محض خیر و نفع بود در ایجاب ثواب و ایصال بقرب در عنوان کدام سبب توان فهمید ظاهر ست که این اسباب خود در نسخ تلاوت که تعبیر ازان در ین آیت بآن واقع شده پیش نمیروند و دخل ندارند جواب این آنکه سبب این نوع نسخ بغایت دقیق ست بدون تمهید مقدمه ذهن نشین نمیشود و آنمقدمه را کوشش باید داشت طریق القای علوم از غیب در برای طریق القای الفاظ مرتبه و کلمات متسقه ست زیرا که القای علوم اولا بر مدرکه میشود و ازانجا بسوی خیال مبادرت میکند و کسوتی از الفاظ می پوشند و در مجاری نطق جاری میشوند و طریق القای الفاظ و کلمات مذکوره بسط قوت خیالیه و توسیع آنست تا الفاظ مرتبه و کلمات متسقهٔ طویلة الذیل دران گنجایش تواند کرد پس القای الفاظ ترقی ست در نفوذ و قرب عالم غیب نسبت بالقای علوم که یک درجه پائین تر از مقام تعقل نزل کرده در سر حد تخیل داخل میشود و لهذا این نوع القای الفاظ مخصوص باولوالعزم از پیغمبر انست ثم بالخصوص بخاتم المرسلین ع زیرا که بیشتر وحی متلو برانبیای ماضیین ع بصورت کتاب منقوش بر الواح و منقور بر احجار نمیرسید و در حق این افضل الرسل بجای الواح زبر جدی صفحهٔ خیال قدس مثال او را ساخته مصور حروف عالیات که در لوح القدس ست کارپردازان نقش و تصویر گشته و چون این نوع نسبت بقوای بشری مذرت تمام و غرابت مالا کلام داشت لابد بعضی اوقات برای تمرین و اعتیاد کلامی مرتب القامی شد و بقای آن در ان لوح منظور نمی شد مانند قوالب اشیای مصنوعه و نمونجات عجائب مخترعه و مصنوعات انکار متذرعه بالتشبیه در رنگ تعلیم حروف هجا در اول تعلیم باطفال که هرگز غیر از تعریف صور حروف

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

متقرین بنطق اسمائی آنها عرضی میکرد ران ملحوظ نمی باشد ولهذا فرموده اند سنقرئك فلا تنسی الا ما شاء الله آری میدانم که زبده فراموش شدنیست و بالنسبه آن بالخصوص چیست حال آنکه مضامین آیات باقیه فی الحفظ نیز مماثل آن مضامین یا مقارب آنهاست پس این سوال جوابی می خواهد در نهایت تفصیل وتطویل که حوصله این تفسیر گنجایش آن ندارد و در اینجا بر همین اجمال مغنی عن التفصیل قناعت باید کرد و اگر بعضی نکات انفس تقاضای شدید نماید این قدر باید شنید که بعضی اوقات هول مضمون آن وحی مقتضی آن می شود که بار بار بر گوش نخورد مثل الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما که بیان اشد انواع عقوبات ست و احیانا لفظی دیگر موجز و مختصر تر ازان لفظ که در وحی سابق یا لاحق واقع ست مغنی ازان میشود و برای تفهیم و ایضاح فی الفور محتاج بانزال این لفظ منسی شده بود ند که فرصت تامل در سابق یا انتظار لاحق نبود مثل لا ترغبوا عن آبائکم فانه کفر بکم ان ترغبوا عن آبائکم که وقضی ربك ان لا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا الی آخر الایه ازان مغنی ست و ازین قبیل ست نسخ لو کان لابن آدم واد ان فرحب الی آخر الآیة که در کلمه الحکم التکاثر حق ندیم المقابر با وجازت لفظ و اختصاص کلام ازان مغنی ست و کاهی تسلی و تشفی خاطرهای کبیده و حزن کشیده منظور میشود و این عنایت سبب انزال کلامی میگردد که بعد از حصول تشفی و زوال حزن چندان محتاج ایه نمی ماند بلکه بلا شبیه مانند آن میگردد که شخصی برای کسی قصه بنویسد و بعضی از حاضران بنوشتن سلام خود نیز الحاح نمایند سلام آن حاضر در عبارت خود درج کرده بنویسند اگر مکتوب الیه خواهد که نقل آن مکتوب بگیرد البته آن سلام و آن عبارت را اسقاط خواهد نمود و همین معنی باعث نسخ بلغوا عنا قومنا الی آخره گشت که برای تسلی احبا از طرف اموات پیغامی رسانیدن منظور بود و آن شده رفت و بر همین منوال باقی آیات منسیه را قیاس باید نمود سوال سوم آنکه اقسام نسخ نزد ارباب اصول سه قسم ست نسخ حکم فقط مثل آیت وجوب صدقه در نجوی و نسخ تلاوت فقط مثل آیت الرجم و نسخ تلاوت و حکم معا مثل عشر رضعات معلومات یحرمن و در بن آیت اشاره بدو قسم آن فرموده اند و نسخ حکم را بالنسیان ارشاد شده و قسم سوم را تعرض ننموده سبب ش جویا شیم آنکه در حقیقت اقسام نسخ همین دو قسم اند که مذکور شدند اما قسم سوم پس از ترکیب این دو قسم حاصل گشته قسم حقیقی نیست و لهذا داخل در هر دو قسم ست کو یا چنین ارشاد شد که ما ننسخ من آیة سواء انسیناها او لا او ننسها سواء نسخناها او لا نأت بخیر منها او مثلها و موید این اشاره آنست که ارباب تحصیل میگویند که وحدت در قسم معتبر ست و لهذا از جمع بین القسمین قسمی دیگر پیدا نمی شود والا هیچ تقسیم منحصر نماند زیرا که مجموع القسمین قسم دیگر میشود سوال چهارم آنکه چون منسوخ التلاوة را نسی ساخته اند پس باید که آن آیات فراموش مطلق شوند و هیچکس را یاد نماند حال آنکه آیات مذکوره در مثال منسوخ التلاوة هنوز یاد ست که نقل میکنند جواب آنکه فراموش کنانیدن آن آیات بآن معنی نیست که هیچ چیز از لفظ و معنی آن بخاطر کسی نماند بلکه مقصود آنست که تمام نظم منزل ازان آیات محفوظ نباشد و بعضی از الفاظ یا ترتیب الفاظ آن اشتباه افتد و چون اشتباه افتاد منزل بودن آن بالیقین ثابت نشد و از حد قرآن که متواتر بالیقین ست برامد و بعضی از محققین گفته اند که فراموش شدن از حافظه پیغمبر علیه السلام دلیل نسخ تلاوت ست اما این فراموش شدن می باید که قبل از تبلیغ بعد د تواتر باشد یا بعد از تبلیغ بعد د تواتر لیکن فراموش شدن آن از حافظه های اکثر ان عدد که بنقصان آنها تواتر باطل شود و نیز با آن منضم شود و اگر بعد از تبلیغ بعد د تواتر از حافظه پیغمبر علیه السلام فراموش شده باشد بعد د تواتر را یا مانند دلیل نسخ تلاوت نیست زیرا که آنحضرت علیه السلام را بارها در بعضی آیات اشتباه افتاده چنانچه در قرآن مجید از سوره روم و دیگر سور آیات بسیار اکنده شده اند بعد از نماز تفحص فرموده که آیا در شما ابی بن کعب نیست که همراه القمه بیاید و آن آیات را یاد بماند چون ابی بن کعب عرض کرد که یا رسول الله حاضر بودم اما دانم که این آیات را چون حضرت علیه السلام موقوف فرمودند منسوخ شدند از بخت لقمه ندادم ارشاد فرمودند که انما انا بشر انسی کما تنسون فاذا نسیت فذکرونی و نیز فرمودند که اگر این آیات منسوخ میشدند من شما را بآن خبر میدادم همگنان روایت بعضی اصحاب السنت ازین معلوم شد که فراموش شدن آیت از حافظه آن حضرت علیه السلام با وصف بقای آن در حافظه عدد تواتر موجب نسخ تلاوت آن آیت نمی باشد و کسانیکه مطلقا فراموشی آن

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حضرت را در بیل نسخ تلاوت میدانند در جواب این قصه را مانند این قصه میگویند که نسیان پیغمبری دیگر است و سهو و ذهول چیزی دیگر نسیان وقتی متحقق میشود که اصلا در حافظه آن حضرت نماند و نه معنی در غیر منسوخات واقع نشد انچه در اثنای قرائت سوره روم وغیره واقع شده سهو و ذهول و سهو یا انشا به بود بدلیل سنقرئك فلا تنسی الا ما شاء الله و فرق در سهو و نسیان انست که در سهو بخبر و خبر دار کردن کفایت میکنند که در کلمه شده آن آیت را در حافظه میاید و در نسیان تغییر نشیدن الفاظ آن آیت و از سر نو یاد کردن آن الفاظ کار میشود و ظاهر است که در قصص مذکور این حالت آن جناب را هم نرسیده بود و الا لتمه داون و متنبه ساختن فائده نمی کرد و در عرف این حالت را هم بطریق مشابهت کاهی نسیان می نامند و بر وفق همین اطلاق عرفی فرمودند که انما انا بشر انسی کما تنسون و الا نسیان قرآن به موجب بعض مذکور آن حضرت را محال بود و الا چون اراده الهی متعلق به نسخ آن میشد و بهمین تقریر منطبق میشود این حدیث با حدیث انی لا انسی و لکن انسی که در بعض نسخ موطا وارد است فلیتفهم و از جمله احکامی که علمای اصول از این آیت فهمیده اند یکی انست که نسخ احکام جائز است مخدوری ندارد و یهودیان در این باب مخالفند میگویند که حکم شرعی را نسخ کردن از شارع یا از آن است که حکمتی مخفیه بر جناب شارع ظاهر شود و حالا ظاهر شد پس بدا لازم آید و اگر حکمتی دیگر ظاهر نشد پس موقوف ساختن حکم اول و آوردن حکم ثانی محض عبث شد و عبث از شارع که حکیم است نیز محال است و مسلمانان در جواب این سخن ایشان گفته اند که او تعالی مالک علی الاطلاق است و لا یسئل عما یفعل شان او است او را میرسد که هر چه خواهد بنا بر آنچه خواهد بفرماید و هر گاه خواهد خلاف آن فرماید نظر بحکمت و مصلحت در حق او اعتقاد کردن او را مانند خود پابند مخلوقات خود دانستن است حاشا من ذلک و اگر بحکمت و مصلحت را اعتبار کنیم میتوانیم گفت که مصالح و حکم فی نفسها با اختلاف زمان و مکان و اشخاص مختلف میشوند چنانچه خوردن دوای حار در موسم بارد و مزاج بارد ضرر می افتد و در موسم حار و مزاج حار ضرر میکند و چون زمان تمام را از ازل تا ابد منقسم و موزع است بر جزئیات و در وقات خود بی آنکه مصلحتی بجناب خالق عائد شود و بلکه بنا بر آنکه اصلح و اولی در حق و اتعان معلوم او بهمان ترتیب است ظهور خفا و سابق و لاحق و قدم و انجا همه نسبت با اهل زمان زمانیان است اما نسبت به حضرت او تعالی پس در ازل همه چیز در وقت خود در علم او بی تغییر و تبدیل و ملخص الکلام آنکه در علم ازلی الهی هر حکم را انتهائی هست لیکن مکلفین آن غایت را نفهمیده بقرائن احوال ظن میکنند که این حکم مستمر خواهد ماند چون از جناب شارع بیان انتهای آن حکمی آید و زوال آن حکم منفهم میشود میدانند که حکم اول منسوخ شد و حکم دوم ناسخ گشت پس این بحسب وقوع تغیر و تقدم و تاخر نیست که بنسبت مکلفین قاصر العلم و بنسبت با تعالی هر حکم در وقت مقدر خود هست بی ظهور و خفا و بی تقدم و تاخر از آن وقت مقدر و این معامله محض در احکام شرعیه نیست بلکه در هر حادثه از حوادث عالم بهمین قسم واقع است و هر کتابی که مشتمل بر حوادث متعاقبه بی انتهاست به نظر غور و تعمق مطالعه نماید آن را مانند کتابی بیابد که خواننده آن کتاب از آن سطر بسطر خوانده میرود و کلمه بعد کلمه از زبان او می برآید چون چندی از کلمات یا سطور منقضی میشوند چندی از کلمات و سطور دیگر از عقب میرسند انچه منقضی شد از وجود لفظی محو گردیده و انچه از عقب آمد در لوح وجود لفظی ثابت گردید و این محو و اثبات همیشه شده میرود و باین اعتبار این نسخه را کتاب المحو و الاثبات می نامند و اگر بیان نسخه را بیات مجموعه است که حکیم علیم بابادی و مقاطع آن مرتب ساخته ملاحظه نماید بی اعتبار تلاوت و بی نظر بانقضای یکی و آمدن دیگری آن را ام الکتاب می نامند و از همین جا واضح شد معنی یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و بعضی از محققین آن مجموع و نعی را مرتبه قضا خوانده اند و آن ظهور تدریجی را بقدر نامیده و لا مشاحة فی الاصطلاح و دیگر مسلمانان میگویند که در توریت مقدسه مذکور است که حضرت او تعالی حکم فرموده بود که دختران خود را با پسران خود نکاح کرده و بندگان را بنسل جاری شود و ما بین معلوم است که نکاح خواهر با برادر در شرائع دیگر حرام شده است پس این حکم در توریت نسخ ثابت شد دیگر وجه آن نیست باید دانست که اگر عوام گمان میکنند که در شرع ما نسخ بداء لازم می آید و این تقریر معلوم کرد

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چیزی دیگر است و نسخ چیزی دیگر زیرا که در نسخ بدل مصالح مکلفین است بحسب اوقات مختلفه نه بظهور مصلحت غیر ظاهر بر حضرت حق سبحانه
و در بداء ظهور غیر ظاهر است پس میانهما فرقان واضح پس بیاید دانست که نسخ مستلزم بداء وقتی میشود که اتحاد فعل مأمور به با اتحاد وجه و اتحاد وقت و اتحاد
مکلف همه متحقق شود و این نوع نسخ که با این شرائط اربعه واقع شود از محالات است زیرا که در نسخ یا فعل مختلف میشود مثل تحریم
صوم عید یا ایجاب نماز آن یا وجه فعل مختلف میشود مثل صوم یوم عاشورا بوجه ندب یا صوم یوم عاشورا بوجه وجوب یا تحریم ضرب یتیم
از جهت ایذا یا اباحت ضرب یتیم از جهت تادیب یا وقت مختلف میشود مثل استقبال کعبه که پیش از هجرت زمانی بود و آن در زمانی
دیگر با مکلف مختلف میشود مثل ایجاب ربع مال در زکوة بر یهودیان و ایجاب چهلم حصه مال بر مسلمانان و تحریم مال زکوة بر بنی هاشم و اباحت
آن مال غیر ایشان را و علی هذا القیاس دوم آنست که بعضی از اصولیین گفته اند که نسخ احکام لا الی بدل جایز نیست بنا بر این لفظ که
نات بخیر منها او مثلها و حق آن است که از این لفظ این معنی فهمیده نمیشود زیرا که این لفظ دلالت نمیکند مگر بر ورود آیتی دیگر یا ورود
حکمی دیگر چه ظاهر است که این آیت وجوب صدقه در حالت نجوی آیت دیگر منسوخ شد و حکمی دیگر بدل آن نیامده و همچنین در سنت ورود
وجوب امساک بعد از نوم منسوخ شده و آیتی دیگر آمده که احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم و بدل آن چیزی دیگر مقرر نشده
و اگر حکم را از اباحت عام دانند چنانچه مصطلح اصولیین است پس در هر نسخ بدلی متحقق میشود اگرچه عود اباحت اصلیه باشد و غالب
آنست که این نزاع لفظی است سوم آنکه بعضی از اصولیین نسخ حکم را شرط کرده اند که حکم دیگر سبک تر باشد نه ثقیل تر زیرا که در این صورت
خیریت و مثلیت متحقق نمی شود و مفاد این آیت آنست که حکم ناسخ می باید که خیر یا مثل باشد و نزد محققین این معنی نیز ضروری نیست
زیرا که ثقل عمل موجب کثرت ثواب میشود پس نسخ ما باعتبار کثرت ثواب متحقق شد و بالقطع معلوم است که تخییر در میان صوم رمضان
و مداومت عدیه یا بعکس صوم علی التعیین منسوخ شده حال آنکه حکم ناسخ اثقل از حکم منسوخ است چهارم آنکه نزد امام شافعی رض ناسخ کتاب
نمیباید که کتاب باشد موجب همین لفظ که نات بخیر منها او مثلها و کلام پیغمبر از آیت کتاب نه خیر است و نه مثل و انصاف آنست که نات بخیر
منها او مثلها دلالت نمیکند بر آنکه حکم ناسخ از منسوخ در کثرت ثواب و رعایت مصالح بهتر یا مانند آن میباشد نه آنکه وحی متلو میباشد و در حقیقت
حکم منزل من الله بر پیغمبر هر چون که باشد متلو یا غیر متلو آورده خداست و بالیقین معلوم است که لا لا وصیة لوارث ناسخ و منسوخ اقربین شد
و این معنی را از آیت مواریث فهمیدن موجب آن نیست که ناسخ هم او باشد زیرا که دلالت ناسخ دلالت واضحه می باید بر حکم جدید نه دلالت
خفیه همچنانکه مفسر و مجتهد دین را میباید که علم ناسخ و منسوخ داشته باشد و بدون این علم او را دخل کردن در علوم دینیه نمیرسد زیرا که بدون این
علم او را حکم شرع از غیر آن ممتاز معلوم نمی تواند شد بسا که حکم منسوخ را حکم شارع و انسته فتوی خواهد داد و در غلط خواهد افتاد و لهذا ابو جعفر نحاس از حضرت
امیر المؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه روایت نموده که ایشان روزی در مسجد کوفه داخل شدند دیدند که شخصی وعظ میگوید پرسیدند که این کیست
مردم عرض کردند که این واعظ است که مردم را از خدای ترسانده و از گناهان منع میکند فرمودند که عرض این شخص آنست که خود را از آنست نمایند
مردم هلاک سازد و پرسید که ناسخ را از منسوخ جدا میداند یا نه او گفت که این علم خود ندارم فرمودند که این را از مسجد بیرون آرید و دور کنید خود را از حضرت
حذیفه بن الیمان که صاحب راز پیغمبر بود روایت نموده که از ایشان کسی مسئله پرسید و عرض کرد که در این باب حکمی به فرمائید ایشان گفتند که
متصدی فتوی و حکم کی از سه کس میشود اول شخصی که ناسخ قرآن و منسوخ او را می شناسد و این قسم شخص در میان حضرت امیر المؤمنین
عمر بن الخطاب بسی است دوم شخصی که او را قاضی ساخته باشند چار و ناچار این شغل بر ذمه او افتاده سوم احمقی که خود را بتکلف در عداد
علماء و فقهای مجتهدان داخل میکند من از قسم اول خود نیستم و نه از قسم ثانی و طبع من را می نمیشود تا که از قسم سوم باشم ششم آنکه مدت آیام مرتبان التبا لوا
رسولکم کما سئل موسی من قبل ارشاد شده که سوال از پیغمبران ممنوع و مکروه است حال آنکه بدون سوال تفتیش از معنی آن مقدار دین و ایمان واضح نمی شود و حق

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از راه باطل متحیر میگردد و تشفی اینان حاصل نمیشود پس سوال از پیغمبران چرا نکنند و ایشان بطریق کنایه منع فرمودند جواب آنکه مطلقا سوال از پیغمبر این ممنوع نیست بلکه سوال تبدیل احکام الهیه چنانچه در تفسیر گذشت آری هر سوال که متضمن مفسده می باشد در مقدمات دین محق این سوال ست مثل سوال از معجزات مقترحه بدون حاجت مانند آنکه مشرکان مکه میگفتند که لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا او تکون لک جنة من نخیل وعنب فتفجر الانهار خلالها تفجیرا او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا او تاتی باللہ والملائکة قبیلا او یکون لک بیت من زخرف او ترقی فی السماء ولن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه یا فرمایش نزول وحی بوضعی که ما میخواهیم چنانچه اهل کتاب میگفتند قال اللہ تعالی یسالک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء فقد سالوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا اللہ جهرة یا مقرر کردن احکام جدیده ابتداعیه مبنی علی اهوائهم چنانچه جاهلان مسلمین گفته بودند که یا رسول اللہ برای ما هم درختی مقرر فرمائید که ما سلاح خود را در آن درخت بیاویزیم چنانچه مشرکان را درختی ست که سلاح خود را در آن می آویزند و آن درخت را ذات انواط خطاب داده اند و این قضیه شبیه است بسوال جاهلان بنی اسرائیل که میگفتند واجعل لنا الها کما لهم الهة یا سوال از امور غیبیه غیر نافعه مانند آنکه بعضی ضعیف الایمان بر ای امتحان یا برای دفع وسوسه می پرسیدند که از جعل زن من چه خواهد زائید پسر یا دختر و پدر من کدام کس بود و فلان چیز گم شده کجاست یا بالجمله سوالی که ممنوع ست سوالی ست که مشابهت با سوالات بنی اسرائیل یا حضرت موسی داشته باشد یکی از این وجوه به اطلاق و این قسم سوالات سوای بی ادبی نتیجه از بی ایمانی هم دارند و اهل کتاب که در مقدمه نسخ آیات و الفاظ قرآن شبهات واهیه القا میکنند حقیقت امر شان و رفع شبهات خود غرض ندارند تا هر سوال ایشان را جواب داده شود بلکه وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ یعنی دوست دارند اکثر اهل کتاب با وجود آنکه دانای کتاب اند و از احوال انبیای ماضیین خوب واقف اند و نسخ احکام در کتاب ایشان هم موجود ست چنانچه در قصه تزویج بنات با برادر عهد حضرت آدم و نسخ آن در شرائع لاحق و چنانچه در قصه امر ذبح گاو مطلقا که بسبب سوالات بیجا ایشان موجب ایهما مسوخ شده ذبح گاو خاص انجامید لَوْ يَرُدُّونَكُمْ یعنی کاش باز گردانند شما را بالقای شبهات مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ یعنی بعد از ایمان شما كُفَّارًا یعنی کافر شده چنانچه خود بکتاب خود کفر می کنند و این غرض فاسد ایشان از طرف شما هیچ باعثی و محرکی بوقوع نیامد بلکه حسدا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم یعنی از راه حسدی که از نزد ایشان می خیزد بی موجب و ایشان را هم در دین شما شبه و شکی باقی نمانده تا سبب شک و شبهه باز گردانیدن بزعم ایشان نیک و مستحسن باشد بلکه مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ یعنی بعد از آنکه بر ایشان صحت دین شما و صداقت این شریعت و بد ذاتی ایشان آنست که شما در پی انتقام از ایشان باشید لیکن شما را می باید که متابعت مرضیات الهی مدنظر داشته نفسانیت را بخود راه ندهید و بی حکم او تعالی با ایشان نبا و نزید فَاعْفُوا یعنی پس عفو کنید از ایشان جرائم ایشان و التفاتی بشبهات واهیه ایشان ننمائید وَاصْفَحُوا یعنی در گذرید از جنگ و قتال و سب و شتم ایشان حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ یعنی تا آنکه بیاورد خدای تعالی امر و فرمان خود را بجنگ و قتال و این کنان مکنید که او تعالی تاخیر این حکم نبا بر عجز فرموده بر آنکه او تعالی بر دفع شر ایشان فی الحال هم قادر ست بلکه إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی بتحقیق او تعالی بر هر چیز قادر ست و دفع شر ایشان نسبت بقدرت او چه قدر کار ست لیکن حکمت او تعالی تاخیر این امر را تقاضا می فرماید زیرا که اگر این وقت شما را بجنگ و قتال ایشان مامور سازد قبل از آنکه منکوب مشرکان عرب خصوصا روسای مکه باشما مناصبت و مخاصمت آشکارا کنند و در ازهان عوام الناس گمان بد جا گیرد که این همه خصومت و شدت با هر کس بیک می آویزد و طریق استمالت و تالیف قلوب را نمی سپرد و چون مشرکان عرب و روسای مکه بعد از مغلوبیت و قتل و اسر در دین در داخل شوند ما بصلاح و صواب آمده شما نیز طریق استمالت و تالیف قلوب نیز از پیغمبر شما مشهود و خاص و عام کرده

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آن وقت ایشانرا از دست شما تبیه و انتقام اصعب و انسب ست و اگر شمارا شوق جهاد تقاضای شهید بسکند پس آنوقت بجهاد نفس خود مشغول شوید وَاَقِیمُوا الصَّلٰوةَ یعنی بر پا دارید نماز را که خیلی عبادت شاقه بر بدن ست و نفس را زیر و زبر میکند وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ یعنی بدهید زکوة که خرج کردن مال زیاده تر بر نفس گران و شاق می شاید از مشقت بدن و اگر بر این قدر شما را قناعت حاصل نشود بنوافل طاعات بدنی و مالی بجا آرید وَمَا تُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ یعنی و آنچه پیش می فرستید برای نفع جانهای خود از قسم نیکی و خیرات تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ یعنی البته حاضر یابید آن را نزد خدای تعالی اگرچه بی دینان اهل کتاب اعمال شمارا ضائع و رائگان انگارند زیرا که اِنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ ۝ یعنی بتحقیق خدای تعالی بآنچه در عمل می آرید بیناست حسن نیت و شوق طاعت از شما میداند و بر حسب آن شما را جزا میدهد و بر این جا باید دانست که اکثر مفسرین سبب نزول این هر دو آیت را چنین حکایت کرده اند که روزی فنحاص بن عازورا و زید بن قیس و جماعة از یهود بان بقعه واقعه احد و شکستی که در ان واقعه بر مسلمین افتاده بود با حذیفة بن الیمان و عمار بن یاسر گفتند که به بینید شما را چه آفت رسید و خفیف و ذلیل شدید و سرداران شما کشته شدند اگر شما بر حق میبودید شما را این هزیمت نمی افتاد پس بهتر آنست که باز بهمان دین قدیم خود رجوع کنید و اگر اتباع پیغمبر ما میخواهید در دین ما داخل شوید که دین ما افضل ادیان ست و ما را هدایت الهی از مدت دراز شده آمد عمار بن یاسر در جواب آنها گفت که من شما می پرسم که نقض عهد نزد شما چه حال دارد نیک ست یا بد آنها گفتند که نقض عهد گناه بخت ست عمار گفت که من با محمد صلعم عهد بسته ام که تا زنده ام از و برنگردم و منکر او نشوم یهودیان گفتند که این خود از عهده جواب خوب برآمد و حذیفه گفت که اگر از حال من می پرسید پس من بخدای خود راضی شدم که او پروردگار من ست و به محمد صلعم راضی شدم که او رسول منست و باسلام راضی شدم که آن دین من ست و بقرآن راضی شدم که آن امام و پیشوای من ست من بعد هر اپروای هیچ مصیبت و آفت نیست چون این هر دو پیش آنحضرت صلعم رسیدند و ما جرا عرض کردند آن حضرت صلعم فرمودند که خوب گفتید و بسزا کار رشید حق تعالی این هر دو آیت فرستاد و در این آیت مذمت حسد واقع شده زیرا که موجب کفر و اضلال غیر میگردد و در حدیث صحیح وارد ست که اَلْحَسَدُ یَاْکُلُ الْحَسَنَاتِ کَمَا تَاْکُلُ النَّارُ الْحَطَبَ یعنی حسد نیکیها را میخورد چنانچه آتش هیمه را میخورد و نیز در حدیث ست که جماعة از بنی آدم و خدم بعضهای خدا می باشند مردم پرسیدند که یا رسول الله که ایشان کیانند که خدا بعضها خود را خدم دارد فرمودند کسانیکه بر مردم حسد میکنند و تفضل خدا را که بر بندگان خود می فرماید مکروه میدارند و اشد قبایح این خصلت مذمیمه آنست که در علما و صلحا پیدا شود این خصلت غلبه میکند سر شش آنست که اینها قدر نعمت خدا را بیشتر می فهمند و بسبب شنیدن آن نزد خود و بودن آن نزد غیر خود نهایت شادی میکردند و طبع ایشان بحسد میکراید و لهذا اهل تجربه گفته اند که شش فرقه بی حساب بدوزخ خواهند رفت امر آ بسبب ظلم و عدوان بسبب قصب و دناقین بسبب تکبر و نخوت و تاجران بسبب خیانت و اهل صحرا و بادیه نشینان بسبب جهالت و علما بسبب حسد و غرش این گوینده این ست که این خصال ذمیمه در این فرقه ها مطرد و کثیر الوجود ست هیچ کس از ایشان خالی از این خصال نمی باشد الا ما شاء الله پس حاجت حساب پرسش احوال نیست و در بعضی از کتب بنی اسرائیل منقول ست که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام در معراج روحانی خود در سایه عرش شخصی را دیدند که در کمال قرب از حق تعالی الهی ست عرض کردند که بار خدایا این شخص کیست و باین مرتبه بچه عمل رسید و ارشاد شد که نام این را پیش تو نمیگویم لیکن سه چیز از اعمال او مقبول درگاه ما شد که او را باین مرتبه رسانیدیم اول آنکه بر هیچ نعمت و رزق هرگز حسد نمیکرد دوم آنکه با مادر و پدر خود عقوق نمی ورزید سوم آنکه چغلخوری و سخن چینی نمیکرد و از عبد الصمد بن عون مروی ست که روزی در مجلس فضل بن مهلب داخل شدم و فضل بن مهلب در ان ایام صوبه دار واسط بود او را گفت که من میخواهم ترا به چیزی پند دهم و نصیحت کنم حسد را رها کن تکبر مکن زیرا که تکبر اول گناهی ست که در عالم واقع شده و ابلیس بسبب همان گناه ملعون ابدی گشت چنانچه حق تعالی در حق او فرموده ست فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِکَةُ کُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ اِلَّا اِبْلِیسَ اِسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ و نیز از حرص و طمع خود را نگهدار زیرا که حرص همان گناه ست که آدم صفی را از بهشت برآورد و در محنت سرای

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دنیا انکند و نیز از همین رشک و رزیدن است که قابیل را باعث کشتن هابیل همین خصلت ذمیمه گردید و عبد الله بن الزبیر گفته است که حسد به مسیح نمیرسد زیرا که اگر آن کس بهشتی است پس مال و منال و نام و جاه دنیا در برابر بهشت چه مقدار است که بر وی حسد کرده شود چون او را بهشت خواهند داد و این هم اگر داده نشده باشد و اگر دوزخی است پس وی حسد چگونه توان کرد که مآل این همه نعمتها دوزخ است علما گفته اند که حسد را چهار مرتبه است بعضها فوق بعض اول آنکه زوال نعمت را از کسی خواهد گو آن نعمت بخود نرسد و این اعلای مراتب حسد است که در حق مسلمان صالح این نوع حسد کردن نهایت شنیع و کبیره است و در حق کافر و فاسق که بآن نعمت بر کفر و معصیت قوت میگیرد جائز و مباح است دوم آنکه انتقال آن نعمت از کسی بسوی خود خواهد مثلا باغ کسی را خواهد که من مالک شوم و زن کسی را خواهد که در نکاح من باشد و ریاست کسی بمن برسد و غرض او حصول آن نعمت برای خود غرض اولی و مطلوب بالذات میباشد زوال آن نعمت از آن کس مقصود بالتبع این نوع حسد هم در حق مسلمان حرام است سوم آنکه زوال نعمت را از کسی خواهد اما چون از تحصیل مثل آن نعمت برای خود عاجز شود آرزو کند که کاش این نعمت پیش دیگری هم نباشد تا بر من او را مزیتی و تفوقی نماند چهارم آنکه حصول مثل آن نعمت برای خود بخواهد و اصلا زوال آن نعمت از غیر خود و انتقال آن نعمت بسوی خود در خاطر او نگذرد و این را غبطه و منافسه نامند و این مرتبه از حسد اگر در امور دینی مثل ایمان و نماز و زکوة و انفاق فی سبیل الله و تعلم و تعلیم و ارشاد و ولایت متحقق گردد محمود است بلکه بعضی اوقات واجب هم میشود و حرام نیست چنانچه در قرآن مجید واقع است و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون و در حدیث صحیحین وارد است کلا حسد الا فی اثنین رجل اتاه الله مالا فانفقه فی سبیل الله و رجل اتاه الله علما فهو یعمل به و یعلمه الناس و نیز گفته اند که اسباب حسد عند تفتیش هفت چیز است اول عداوت و بغض زیرا که آدمی مجبول است بر آنکه چون او را از طرف کسی ایذائی میرسد بالطبع او را دشمن میدارد و کینه در باطن او هم میرسد دوم بدم قصد تشفی غیظه و انتقام می نماید و چون او را بقدرت خود این امر میسر نمیشود میخواهد که کروفر و شان از و انتقام بگیرد و جان و مال او تلف شود چنانچه حق تعالی در حق حاسدان کذائی میفرماید ان تمسسکم حسنة تسؤهم و ان تصبکم سیئة یفرحوا بها سیم همین حسد است که باعث بر تقاتل و تنازع میشود دوم تکبر و تغیر که هم چشم خود را در منصب عالی و مرتبه بلند بسبب آن نعمت بیند پس میخواهد که آن منصب و آن مرتبه از و زائل شود تا هم او برابر شویم و همین حسد است که بسبب آن کافران می گفتند لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم سوم آنکه شخصی مجبول باشد بر استخدام دیگران و تابع ساختن آنها و این استخدام و استتباع بدون زوال نعمت از دیگران و احتیاج آنها بسوی او ممکن صورت نمی بندد ناچار زوال نعمت از آنها میخواهد چنانچه کافران بنسبت بمسلمانان میگفتند که هؤلاء من الله علیهم من بیننا چهارم تعجب از حصول نعمت بر کسی که لیاقت آن نعمت در نظر خود ندارد و باعث میشود بر آنکه آن نعمت از و زائل شود تا تعجب زائل گردد چنانچه کافران در حق پیغمبران میگفتند قال الله تعالی او عجبتم ان جاءکم ذکر من ربکم علی رجل منکم لینذرکم پنجم خوف فوات بعضی مقاصد خود باعث بر تمنی زوال نعمت دیگران میشود چنانچه اهل هر صنعت را با شارکین در آن صنعت میباشد مثل اهل شهر واحد و طلبای شهر واحد یا واعظ مسجد واحد ششم حب ریاست تقاضای تمنی زوال ریاست دیگران میکند زیرا که بی نظیر بودن و تفرد نمودن بکمال محبوب طبعی آدمی است مآل آنکه او را در این معنی کاهی میسر نمیشود بلکه تفرد بکمالات خاصه ذات پاک حضرت حق سبحانه است هفتم خساست نفس و شح مفرط و بخل بعید که بدین فیضان نعم الهی بالطبع لول میشود و بمصیبت و بدحالی بندگان بالطبع خوشدل میگردد و این حسد بدترین جمیع حسدها است والعیاذ بالله من الکل و چون چند چیز از این اسباب هفت گانه جمع شوند حسد قوی تر و افزون تر میشود و در فرقه یهود بسبب پیغمبر وقت خود و اتباع آن پیغمبر اجتماع چند سبب داده بود لهذا حسد ایشان در جوهر نفوس ایشان راسخ گشته بود چنانچه لفظ من عند انفسهم آن اشاره میفرماید و در اینجا باید دانست که حسد مرضیست عالم گیر که کم کسی از آن خالی میشود چنانچه در حدیث شریف نیز بعموم این بلا اشاره آمده

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جای کہ فرمودہ اند ما منا احد الا ویحسد وما منا احد الا ینظر ولکن اذا حسدت فلا تبغ واذا ظننت فلا تحقق واذا تطیرت فلا ترجع وعلاج این مرض سہ جانی دو چیز است علم و عمل اما علم پس او قسمت اجمالی و تفصیلی اجمالی آنست کہ ہر چیز را بقضا و قدر الہی داند و این عقیدہ را مستحضر سازد کہ ما شاء اللہ کان وما لم یشأ لم یکن و بفہمد کہ کردہ و نشدن کسی و خواہش کسی و دفع تقدیر بکار نمیشود و تفصیلی آن است کہ مسد امثال ما کہ چشم ایمان خود بفہمد زیرا کہ موجب کراہیت حکم الہی و از رضامندی از قسمت او تعالی میگردد و باز بر او ران نوع خود بد خواہی لازم آن است و عذاب دائمی را نمودہ مستحق میشود پس تکدر حواس و ران نقد وقت خود است بی آنکہ بمحسود ضرری برسد نہ در دنیا و نہ در دین بلکہ از کسر دنیا بسبب نعمت زائل و در دین ضرر چہ بلکہ نفع عظیم باو عائد میشود زیرا کہ او مظلوم میگردد و این کس ظالم و مظلوم را در آخرت در حسنات ظالم تصرف خواہند داد و حکما برای تفہیم ضرر حاسد مثالی بیان کردہ اند و آنچہ سخن درست آوردہ کہ حاسد بینہ مانند کسی است کہ بدشمن خود سنگی پرتاب بد و آن سنگ بدشمن نرسیدہ باز گردد و یک چشم او را کور کند و این سفیہ باز دیگر آن سنگ را پرتاب بد و چشم دوم او کور شود و بار سوم سر او را بشکند و دشمن او ہر بار سالم ماند و مردم دیگر بہ تماشای حرکات پوچ این کس استادہ خندہ میکنند و این ہمہ وبال حسد در دنیا است و العذاب الآخرۃ اشد وابقی اما عمل پس طریقش آنست کہ نسبت بمحسود افعالی عمل آرد کہ ہمہ مخالف مقتضای حسد باشند مثلا اگر حسد باعث شود بر بدگوئی در مقام مدح او نماید و اگر باعث شود بر تکبر نسبت با و تواضع و فروتنی نماید تا آنکہ رفتہ رفتہ محسود محب او شود و خود بخود حسد زائل گردد زیرا کہ محبت قطع مادہ حسد میکند و نیز در اینجا باید دانست کہ نفرتی کہ در دل حاسد از طرف محسود ہم میرسد چیزی است کہ در حیز قدرت این کس نمی باشد پس آن نفرت عقاب و عذاب ہم واقع نخواہد شد زیرا کہ لا یکلف اللہ نفسا الا وسعہا و تکلیف شرع بآن نفرت متوجہ نیست بلکہ حاسد مکلف بآن است کہ آن نفرت را کم کردہ و اندوہ پی ازالہ آن نفرت شود و از اظہار آثار آن نفرت خود را بہ تکلف باز دارد و تا بتدریج آن تکلف طبع کردد و باقی نماند و در اینجا سوالی جواب طلب و آن آنست کہ مسلمانان را در این آیت خطاب فرمودہ اند کہ فاعفوا واصفحوا حال آنکہ عفو بعد از قدرت بر انتقام میشود و کافران در این وقت بر کمال غلبہ و شوکت بودند استعمال عفو و صفح در اینمقام بچہ وجہ صحیح تواند شد جواب آنکہ امر بعفو و صفح ہر ہر یک را از مسلمین واقع است نسبت بہر ہر کافر و ہر ہر کس را از مسلمین ممکن بود کہ استعانت بدیگر مسلمانان نموده کافری را کہ قصد ایذای او نماید بسزا رساند کہ قطع مادہ کفر او نتواند پس قدرت بر انتقام باین نوع متحقق نبود و نیز غلبہ و نصر مسلمین موعود بود و غلبہ و شوکت کافران بموجب وعده های صادقہ الہیہ بر شرف زوال پس در اعتقاد ایشان قدرت بر انتقام متحقق بود و بعضی میدانستند کہ ہر گاہ ما با ایشان مقابلہ خواہیم کرد غالب خواہیم آمد کہ بحسب ظاہر غلبہ و شوکت و تہیہ با ایشان است و ازین است کہ دہ تن از یک تن جواب میدادند و کنارہ نمی کردند و بعضی از مفسرین عفو و صفح را بر حسن طریقہ دعوت و بجا آوردن نصیحت و شفقت و رفق در کلام و ترک خشونت و تشدد حمل نموده اند و این معنی در ہر صورت قدرت و عجز از انتقام محمود و مستحسن است و استعمال آن در این مقام بلا تکلف صحیح میشود الفاظ حتی یاتی اللہ بامرہ ازان فی الجملہ ابا میکنند کہ آنکہ مراد ازین امر مغلظت و تشدد و ترک رفق و مدارا باشد بسبب لجاج و امرار آنہا و عناد و تمرد آنہا و اللہ اعلم و چون در این ہر دو آیت مذکور شد کہ اکثر اہل کتاب میخواہند کہ شما را از دین شما برگردانند و برای ہمین غرض القای شبہہ نسخ و دیگر اعتراضات پوچ می نمایند حالا دلیلی برین خواہش و فی ایشان بیان میفرماید کہ وَقَالُوا الآیہ یعنی و برای باز گردانیدن شما از دین شما میگویند اہل کتاب کہ ہیچ کس داخل نمیشود الجنۃ یعنی ہر کہ بخواہد در آمد در بہشت اگرچہ انقیاد احکام الہی نماید و با جمیع پیغمبران گرویدہ شود و عمر خود را در عبادت و بندگی صرف نماید الا کان ہودا یعنی مگر ہر کہ باشد یہودی و بر طریق یہود ایمان اعتقاد و عمل خود را درست کند و این مقولہ یہود بود کہ اول فرقہ اہل کتاب است و ہود در جمع یا ہست و باید دولت توبہ کنندہ را کہ بند چنانچہ در سورہ اعراف واقع شدہ کہ انا ہدنا الیک و از سبکہ یہودیان بدرجہ تعلق شاق عمل آورده بودند کہ خود او

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بدل کو سالہ پرستی بگشتن واه ملقب باین لقب شدند آو یعنی یا میگویند که هرگز در بهشت نخواهد در آمد مگر هرکه باشد نصاری و بطریق
نصرانیان اعتقاد و عمل خود را درست کند و این مقوله نصاری بود که فرقهٔ دوم اهل کتاب ست و نصاری جمع نصران ست که مراد
ناصرست و چون حواریان با حضرت عیسی ع عهد بستند که ما انصار دین شما خواهیم بود چنانچه در سورهٔ صف و دیگر سور یاد کرده ست
ملقب باین لقب شدند پس اهل کتاب که دو فرقه اند یکی ازین دو سخن میگویند یهود یان سخن اول و نصرانیان سخن دوم تا شما را از دین شما
باز گردانند و کفتهٔ ایشان فریب خورده بشوق داخل شدن بهشت یکی ازین دو طریق را اختیار کنید اگر حسن ظن یهودیان داشته باشید
طریق آنها را اختیار کنید و اگر حسن ظن نصرانیان داشته باشید طریق ایشانرا اختیار کنید پس لفظ او درین جا برای توزیع قولین بر هر دو
فرقهٔ اهل کتاب ست و مفاد کلام چنین شد که اهل کتاب یکی ازین دو قول میگویند چنانچه در صورتی که اهل یک شهر یا یک محله در تعین قاتل متقتولے
اختلاف کنند مرد و قول می توان گفت که قال اهل البلد لم یقتله الا فلان او فلان و اشکالی که در اینجا وارد میشود زائل گشت تحریر اشکال
آنکه هیچ کس از اهل کتاب این نمیگوید که در بهشت نخواهد در آمد مگر یهودیان یا نصرانیان زیرا که یهودیان دین نصاری را باطل میدانند و نصاری
دین یهودیان را منسوخ می شمارند بدلیل آیت آینده که وقالت الیهود لیست النصاری علی شئی و قالت النصاری لیست الیهود
علی شئی پس نقل این کلام از اهل کتاب خلاف واقع شد آری اگر یهود و نصاری باهم اختلاف فروعی میداشتند و هر یک مرد یگر را
مصیب و ناجی می شمرد چنانچه مسلمانان اهل مذاهب اربعه را میدانند این مقوله گنجایش میداشت لیکن این قسم واقع نیست بلکه فی ما بین الفریقین
تکفیر و تضلیل و انکار و تکذیب متحقق ست و طریق ازالهٔ این اشکال بموجب تقریری که گذشت آن ست که لفظ او نصاری عطف بر یهود
نیست تا مقولهٔ قول داخل باشد و مخالفت واقع لازم آید بلکه عطف مجموع مقوله قول ست و چون محیط تفارق فیما بین القولین همین لفظ
هود و نصاری بود و باقی اجزای کلام در هر دو قول مشترک اعادهٔ آن مشترک را تکرار محض دانسته اسقاط فرموده اند و حرف او را بر نصاری
چسپانیده چنانچه در امثال مرقوم الصدر گذشت پس تقدیر کلام چنین ست که وقال اهل الکتاب لن یدخل الجنة الا من کان
هودا او قالوا لن یدخل الجنة الا من کان نصاری و حاصل این عطف توزیع این هر دو کلام بر مجموع اهل کتاب شد
و آن مطابق واقع ست زیرا که یک فرقه از اهل کتاب یک کلام میگویند و فرقهٔ دیگر کلام دیگر و جمهور مفسرین که او نصاری را عطف بر هود
میدانند ازین اشکال باین طریق تفصی میجویند که کلام مبنی بر لف و نشر ست اول هر دو فرقهٔ یهود و نصاری را در ضمیر قالوا جمع کرده
نمودند بعد ازان در مکان هودا و نصاری نشر نمودند اما درین توجیه خدشه الیست قوی و آن آنست که جمع در لف مستلزم جمع در نشر ست
پس باید گفت که لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری بحرف واو نه بحرف او و چنانچه در جمیع امثلهٔ لف و نشر همین قسم واقع
شده درین بیت که بیت سیبی به و آنار به ترتیب لف و نشر + دل را و معده را و جگر را مقوی ست + و درین بیت که شعر
کیف اسلو وانت حقف وغصن وغزال لحظا وقدا وردفا و درین آیت که ومن رحمته جعل
لکم اللیل والنهار لتسکنوا فیه ولتبتغوا من فضله وعلی هذا القیاس بار خدایا کرا که او را درین جا بمعنی واو
گردانیده شود آری نسبت هر قول ازین دو بصاحب آن قول بالتعیین و التخصیص نسبت این جمع مفهوم نمی شود لیکن در مثل این مقام
سامع بادنی التفات تشخیص قائل هر قول می تواند کرد زیرا که تکفیر و تضلیل هر یک ازین دو فرقه فرقهٔ دیگر را معلوم ست و مانند این آیت
آیت دیگر ست که در آخر سیپاره می آید وهی قوله تعالی وقالوا کونوا هودا او نصاری تهتدوا بالجمله هر مسلمان را باید که باین
دعوی بدلیل ایشان فریب نخورد و بداند که تلک امانیهم یعنی این همه آرزوهای بی اصل ایشان ست مانند آرزوهای کسے
که در خلوت نشسته برای دلاسای خود خیالات می بندد و خورسند میشود و اگر ایشان از راه سفاهت انظهار این آرزوها و لی خود در پیش تو نمایند

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تحقیق صیغه های امر

واین خواهش بالطریق مذهب و اعتقاد بیان کردن گیرند پس در جواب ایشان قل میگوید که هر مدعی را نفیا و اثباتا مبدء دعوی خود دلیلی باید آورد
والا دعوی او باطل و نامسموع ست پس هاتوا برهانکم یعنی بیارید دلیل واضح خود را برین دعوی از نص الهی یا قیاس عقلی مرکب
از مقدمات صادقه ان کنتم صادقین ۵ یعنی اگر هستید شما راست گو درین دعوی و هات در اصل آت بود بصیغه امر از باب افعال
که ایتا ست بمعنی آوردن همزه را بسبب قرب مخرج بها بدل کردند هات شد و این قلب در جمیع صیغه های امر مستعمل ست هات هاتیا هاتوا
هاتی هاتیا هاتین و بعضی از اهل عربیت این لفظ را اسم فعل میدانند لیکن تصریف آن بطور تصریف فعل مرجح آنست که فعل ست اسم فعل نیست
بلی یعنی آری این قدر بموجب دلائل عقلیه و نقلیه ثابت ست و نزد جمیع اهل حق مسلم که من اسلم وجهه لله یعنی هر که منقاد ساخت روی
خود را برای خدا و آیات و احکام او را در هر عصر و زبان هر پیغمبر ع که باو رسید بر سر و چشم خود کرفت و تعصب قومیت و لجاج برآئین خود را
دخل نداد وهو محسن یعنی و آن کس نکوکار هم باشد نه مرتکب افعال شنیعه و اعمال قبیحه فله اجره یعنی پس برای اوست اجر عمل او
که بهشت و رضوان الهی و قرب مکانت از آثار آن اجر است عند ربه ۵ یعنی نزد پروردگار او که انقیاد او و نموده و بموجب فرموده او کار
کرده اگرچه نزد مخالفان او را هیچ اجر نباشد و عمل او را احبط شناسند ولا خوف علیهم یعنی و هیچ ترس نیست برین قسم اشخاص
از ترسانیدن مخالفان ایشان و بی فائده انگاشتن آنها عمل ایشان را ولا هم یحزنون ۵ یعنی و نه اینها غمگین میشوند از طعن و تشنیع مخالفان
خود و قیل و قال بیهوده ایشان زیرا که ایشان را با پروردگار خود کار ست که قدردان هر عمل ست و دانای هر نیت و قصد و عقیده
دلیست نه باخلق پس انقسیم اشخاص خواه یهودی باشند یا نصرانی یا غیر ایشان مستحق دخول در بهشت اند و حصر کردن دخول در بهشت
در فرقه یا در دینی و آئینی خاص باطل ست بلکه انحصار بهشت در حق اهل دینی وقتی متحقق میشود که غیر ازان دین همه بان منسوخ شود
و تا قیام قیامت دینی دیگر و رای آن دین آمدنی نباشد و چون در یهودیت و نصرانیت این هر دو وصف متحقق نیست انحصار بهشت در ایشان
بوجهی صحیح نیست در اینجا باید دانست که حق تعالی در ایجاب اجر و زوال خوف و حزن دو شرط ذکر فرموده ست اول اسلام لوجه لله
دوم احسان اکثر مفسرین اول را بتصحیح عقائد حمل نموده اند و ثانی را باصلاح عمل پس مفاد این آیت مضمون الذین امنوا و عملوا
الصالحات خواهد که جا بجا در قرآن مجید وعده ثواب بر همین عنوان مترتب کشته و جماعه دیگر گفته اند که این اسلام و رای اسلام عامست زیرا که معنی اسلام
عام تصدیق به مضمون کلمه طیبه و اقرار بان ست و بر پا داشتن نماز و روزه و دادن زکوة و حج خانه کعبه موجب حدیث صحیح که الاسلام
ان تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وتقیم الصلوة وتؤتی الزکوة وتحج البیت ان استطعت الیه سبیلا
وتصوم رمضان و معنی این اسلام خاص ست و حقیقتش آنست که مرد مسلمان بجمیع اعضا و جوارح و قوای خود در جمیع احوال و
اوقات خود از جان کلی و انقیاد تام نسبت بر پروردگار خود نماید و همین اسلام ست که حق تعالی آنرا از حضرت ابراهیم ع درخواست
و هو قوله تعالی اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین و بهمین معنی ست اشارت در حدیث نبوی ص که المسلم من
سلم المسلمون من لسانه و یده زیرا که وجه بمعنی ذات ست و هر چند از ذات شئی گاهی بکردن و گاهی بسر و گاهی باعضای دیگر تعبیر
میکنند لیکن وجه که بمعنی چهره ست خصوصیتی دارد که در اعضای دیگر آن خصوصیت یافته نمی شود و آن آنست که چهره آدمی اشرف اعضای
اوست بهمین حواس ظاهره و باطنه و منبع فکر و تخیل و مبدء قوای مدرکه و محرکه اوست و بهترین عبادات که سجده ست به همین عضو حاصل میشود پس این عضو کویا خلاصه
و قائم مقام ذات ست چون کسی این را برای کسی منقاد نمود توان دانست که جمیع اعضا و قوای خود را منقاد ساخت و این مرتبه از اسلام بدون توکل صحیح و تفویض درست
و امید بیم و حب و خشیت خود را تابع امر او تعالی نمودن متصور نیست و همچنین این احسان بدون اسلام متصور نیست و حقیقتش آنست که در حدیث جبرئیل ع واقع شده
الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک یعنی نیک کردن عمل آنست که عبادت خود را چنان بجا آری که گویا او را می بینی پس اگر تو او را نه بینی از نزد تو نمی رود او می بیند و دیدن او تو را

بیان ایجاب اجر و زوال خوف و حزن

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آداب عبادت کفایت میکند ولازم این وبدن آنست که عمل خود را از سه خلل نگاه دارد اول خلل نیت که اصلا نفسانیت و ریا
مخلوط نشود دوم سهو در عمل را اغتنار کند واز طرف خود در آن کم و زیاد نه نماید و آن را بر حسب مسنون برعایت جمیع شرائط
بجا آورد سوم بعد فراغ از عمل از منافیات و منقصات ثواب مثل معاصی شهوات اجتناب ورزد و چون چنین کرد مستحق
اجر و ثواب موعود گشت و خوف و حزن نامقبولی زائل شد بالجمله درین آیت اشاره هست بآنکه حال یهودیان و نصرانیان این زمان
هرگز بحال بهشتیان مانست زیرا که بی اسلام لوجه الله دارند که احکام ناسخه او را قبول نمایند و به پیغمبر وقت گرویده شوند و نه احسان عمل
نصیب ایشان هست که از طرف خود شرائع ابتداعیه را اختراع نموده اند و تبدیل و تحریف اوضاع مقرره شریعت کرده پس دام
که برین حالت باشند ایشان را توقع دخول بهشت خیال خام است چه جای آنکه ایشان بالخصوص مالک بهشت باشند و دیگران را
در آمدن نه پندارند اگر تغییر طریقه خود نمایند و انقیاد کلی برای احکام الهی بهم رسانند و اعمال خود را نیک سازند مطابق شریعت
وقت فرموده پیغمبر زمان البته اجر و ثواب فائز شوند و چه قسم دعاوی باطله اهل کتاب را بالاطلاب دلیل و حجت مسموع و مقبول
توان داشت حال آنکه فی مابین ایشان بابت دین تکاذب و تجاحد واقع است وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء
یعنی و میگویند یهودیان که نیستند نصاری بر چیزی از دین و هدایت بلکه بر محض گمراهی و ضلالت اند در اعتقاد و عمل زیرا که حضرت عیسی را
پیغمبر خدا و انجیل مقدس را کتاب منزل من الله نمیدانند وقالت النصاری لیست الیهود علی شیء یعنی و میگویند نصاری که نیستند یهود
بر چیزی از هدایت و دین زیرا که توریت و احکام توریت آمدن حضرت عیسی و انجیل منسوخ شده و دران هدایتی نمانده پس اگر هر قول
را ازین دو قول اعتبار کرده شود همه اهل کتاب از درجه اعتبار ساقط میشوند و این کتاب لائق اقتدا نمی ماند و اگر یک قول را ازین
دو قول معتبر داشته آید و دیگر را لغو و ساقط کرده شود ترجیح بلا مرجح لازم می آید زیرا که هر دو فرقه در علم کتاب خود را برابر اند و هیچ یک
بر دیگری ترجیح نیست وهم یعنی و ایشان همه خواه یهودیان باشند خواه نصاری یتلون الکتاب یعنی تلاوت میکنند در وقت استدلال بر
ابطال مذهب هم دیگر و استشهاد بقول خود آیات کتاب الهی را پس اگر شخصی خواهد که بمجرد اقوال اهل کتاب حق را از باطل تمیز نماید
ممکن نیست بلکه اگر قول ایشان معتبر باشد بطلان هر دو مذهب ثابت میشود مذهب یهودیان به گفته نصاری و بدلائل ایشان و مذهب
نصاری به گفته یهودیان و دلائل ایشان ولهذا حضرت ابن عباس رض چون این آیت تلاوت می نمودند میفرمودند صدق الله یعنی
دین قدر ست گفتند که هر دو فرقه بر هدایت و دین قائم نیستند بلکه هدایت و دین در طریقه دیگر ست ورای این هر دو طریقه و بهر حال بسبب
این تکاذب و تجاحد اقوال ایشان قابل اعتبار نمانده بلکه اگر تامل کرده شود ایشان را بر جاهلان عرب و مشرکان که نیز فرقی و تفوقی
ثابت نیست زیرا کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم یعنی همین قسم کلام یهود و میگویند آنانیکه مطلق علم کتاب ندارند مثل بت پرستان
قریش و ستاره پرستان بعینه مانند کلام ایشان بلا تفاوت و چون عالمان مانند جاهلان بی صرف بجا بودند دیگر اقوال ایشان را چه
اعتبار ماند که کسی بگفته ایشان حق تواند دریافت و نیز کلام هر فرقه در حق دیگری نزد خودش هم باطل است زیرا که یهودیان میدانند که
نصاری بعضی معتقدات انبیای سابقین را معتقد اند یعنی اعمال توریت را مسلم میدانند و بجای آرند و همچنین نصاری میدانند که یهودیان نیز
همین قسم بعضی امور قائل و دارند پس نفی هدایت و دین از ایشان مطلقا که لفظ علی شیء بر آن دلالت دارد از هیچ یکی بنسبت بدیگری واقع نمی تواند شد
مگر از راه تعصب این مرتبه تعصب از محض جاهلان بی فهم است ولهذا اعلما بسبب مغز از ثنایان اعتباری نیافتند و اقوال ایشان سندی نماند و چون
هر دو فرقه اهل کتاب بسبب کمال تعصب یا بسبب بی مزگی در کلام همرنگ جاهلان شدند و جاهلان خود از قدیم با دلیل و برهان آشنائی ندارند
پس معرفت حق از راه ایشان مایوس گشت فالله یحکم بینهم یوم القیامة یعنی پس خدای تعالی حکم قاطع خواهد فرمود میان هر دو فرقه اهل کتاب

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وجاهلان دیگر ـ ونه قیامت برسانیدن جزای هر کس بقدر گناه او فی ما کانوا فیه یختلفون یعنی در انچه ایشان در دنیا در ان
اختلاف میکردند جاهلان هر فرقه را باطل میدانستند و اهل کتاب جاهلان را همچنین هر فرقه از اهل کتاب فرقه دیگر را کافر و گمراه میدانست
وچون حال چنین است پس قول اهل کتاب که لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری بهمین قول ایشان باطل گشت زیرا که
موافق قول یهودیان نصاری در بهشت نخواهند رفت و موافق قول نصاری یهودیان وچون هر دو اهل کتاب اند اقوال هر دو را اعتبار
باید کرد پس جمع بین النقیضین لازم آمد و این محال محض بسبب اعتبار قول اهل کتاب لازم می آید پس ثابت شد که قول اهل کتاب
در تشخیص حق معتبر نیست باقی ماند در اینجا سوالی چند جواب طلب اول آنکه لفظ علی شئی نکره است در سیاق نفی واقع شده حال آنکه در هیچ
از یهودیان و نصاری این نفی عام صحیح نیست زیرا که هر چند مذهب مخالف باطل باشد اما در شئی داخل است و اگر شئی را بقرینه مقام بر چیز
صحیح و معتد به حمل کرده آید نیز این نفی عام درست نمیشود زیرا که بعضی اعتقادات و اعمال یهودیان نزد نصاری و همچنین بعضی اعتقادات و اعمال
نصاری نزد یهودیان صحت و اعتداد داشت جواب آنکه این کلمه از ایشان در وقت مخاصمه و مجادله از راه تعصب سر زده بود بی آنکه
مذهب ایشان باشد و اهل تعصب اکثر از این قسم کلمات بی اصل که نزد خود شان هم باطل و نادرست میباشند میگویند آن اسحق و ابن جریر
و غیر هم از ابن عباس رض روایت کرده اند که چون مردم نجران که نصاری بودند برای ملاقات آن حضرت ص آمدند دانشمندان یهود که
در قرب و جوار آن حضرت ص می ماندند نیز برای دیدن ایشان در مجلس مقدس نبوی ص حاضر شدند و به حضور آن جناب ص منازعت و مناظره
با مردین و مذهب آغاز نهادند رافع بن حرمله که یکی از دانشمندان یهود بود به نصاری گفت که شما بهیچ چیز نیستید زیرا که عیسی را پیغمبر
میدانید و انجیل را کلام الهی نمیشناسید و نه عیسی پیغمبر بود و نه انجیل کتاب الهی پس اصل مذهب شما پوچ است شخصی از نصاری نجران
برخاست و گفت که شما نیز نزد ما بهیچ چیز نیستید زیرا که موسی ع را پیغمبر میدانید و توریت را کتاب الهی گمان میکنید و نه موسی پیغمبر بود و نه
توریت کلام الهی آن حضرت ص ازین کلام ایشان بسیار ناخوش شدند و فرمودند که عجب است از شما که بر هر کس از شما کتاب خود را میخواند
و در هر کتاب تصدیق کتاب دیگر و پیغمبر دیگر موجود است حق تعالی مطابق جواب آن حضرت ص این آیت فرستاد و بعضی از مفسرین این مقوله
را بر مذهب هر هر فرقه حمل نموده اند و گفته اند که مراد نصاری از نفی هدایت یهودیان آن بود که یهودیان این زمان را که بعد از حضرت عیسی ع بر دین
یهودیت قائم اند هیچ نصیبه از هدایت نیست که قبل از نسخ دین یهودیت مهتدی باشند و مراد یهودیان از نفی هدایت نصاری آن است که
ما به الامتیاز نصاری از یهود باطل و بی اصل است که ایمان بموسی ع و دیگر انبیای ماضین ع و قبول احکام توریت که قدر مشترک بین الیهود
والنصاری است صحیح و درست باشد و ظاهر است که در مدح و ذم هر فرقه ما به الامتیاز آن فرقه ملحوظ میباشد نه امور مشترکه در میان آن فرقه
و فرقهای دیگر سوال دوم آنکه کذلک کلمه تشبیه است مرکب از کاف تشبیه و ذلک که اسم اشاره است و ظاهر است که مشار الیه در اینجا همان کلام
سابق است پس لفظ مثل قولهم تکرار محض شد زیرا که کاف تشبیه مرادف مثل است و قولهم بجای ذلک افتاد و جواب آنکه مفسرین را در
دفع این تکرار دو طریق است اول آنکه مثل قولهم را تاکید کذلک میسازند زیرا که در میان بسبب آمدن مرسول و جمله فاصله بسیار شد
دوم آنکه بر اختلاف تشبیه حمل میکنند تفصیلش آنکه مدلول کذلک تشبیه قول بقول است و مدلول مثل قولهم تشبیه مقوله با مقوله پس
یا بر اختلاف وجه تشبیه محمول میسازند تفصیلش آنکه مراد از کذلک فی البطلان والفساد است و مراد از مثل قولهم کونها ناشیا
عن العداوة است بالجمله غرض از آوردن این دو لفظ بیان آن است که بچند وجه در بین قول مشابهت باجاهلان مشرکین که محجوب
و مهجور هم رسانیدند که ادیان حقه را منکر میشوند و اگر در حال خود تامل کنند خود را از پیروان حق و اتباع انبیا و کمال دوری بینند زیرا که جماعه
دانایان بنی آدم و اطباق اهل ملل تعظیم مساجد و حسبت منع کردن از خرابی آنها و اهتمام ایشان این هر دو فعل شنیع بعمل می آرند و کی اظلم ممن منع مساجد الله یعنی

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ست ظالم تر از آن کس که منع میکند در مسجدهای خدا که خانهای اویند بلا شرکت غیر آن یُذکَرَ فیها اسمُهُ یعنی از آنکه ذکر کرده
شود در وی نام پاک او تعالی خواه بدل و خواه بزبان و خواه بجمیع اعضا که عبارت از نماز است و بدین قدر اکتفا نکرد بلکه خواست
که خانهای خدا را از بیخ و بن برکند و سَعیٰ فی خَرابِها یعنی وسعی کرد در خراب کردن آن مسجدها محض بنا بر تعصب آنکه در آن
مسجدها مخالفان ما بعبادت مشغول می باشند پس ظلم این کس بچند جهت تراکم پیدا کرد که در ظلمهای دیگر این تراکم یافت نمیشود
و آنکه انواع ظلم بسیار است ظلم مالی و ظلم عرضی و ظلم جانی و اعلای مراتب ظلم آنست که خانه کسی را غصب نمایند و لهذا در مقام بیان
شدت ظلم همین را یاد میکنند و میگویند که فلانی خانهٔ فلانی را متصرف شد و او را از خانه برآورد زیرا که در غصب خانه گویا غصب تمام
متعلقات شخص متحقق میشود دوم آنکه غصب چیز کسی نیز مراتب مختلف دارد غصب عین و غصب منافع و اعلای مراتب غصب
آن ست که نام او را هم در مقام ذکر و مذکور نداند سوم آنکه بعد از غصب نیز تصرفات غاصب چند نوع می باشد گاهی دعوی
تملک میکنند و گاهی دعوی عوض می نمایند و چون چیز مغصوب را از اصل بر کند و خراب ساخت کمال ظلم شد و ظاهر ست که از اقسام
ظلم همان ظلم اعلی و اشنع ست که نسبت بخالق و منعم خود باشد و چون ایشان نسبت بخالق خود این نوع ظلم را مرتکب شده باشند که
بنای او را غصب کنند و نام او را مذکور کردن ندهند باز آن خانه را تخریب و هدم نمایند زیاده تر از ایشان هیچ کس ظالم نمی تواند
شد و مرتکب این ظلم از اهل کتاب فرقهٔ نصاری شدند که بعد از رفع حضرت عیسی ع که بسبب ایذای یهود و فکر قتل آنجناب که از یهودیان بوقوع
آمده بود این حادثه روداده جماعه از نصاری در پی انتقام گشته پیش طیطوس رومی رفتند و او را معتقد حضرت عیسی ع ساخته بسمت شام
آوردند و یهودیان را قتل کنانیدند و بجهت تعصب یهودیان مسجد بیت المقدس را که بلاشبهه بنای حضرت داود و حضرت سلیمان ع بود
و آن وقت همیشه عبادت گاه انبیای بنی اسرائیل مانده و معلوم بود که خدا بوده خراب ساختند و نجاسات و خس و خاشاک انباشتند
و آن را کناسه و مزبله گردانیدند و هر جا تورات را یافتند بسوختند و بدل آن مکان متبرک در مکان شرقی آن که مولد حضرت عیسی ع
و عبادت گاه مقرر کردند و آن مسجد متبرک تا وقت شیوع اسلام خراب ماند تا آنکه حضرت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رض آنشهر را
تسخیر نمودند و خود و نفیس نفیس خود و دیگر صحابهٔ کرام رض آن مکان را از نجاسات پاک کردند و با آب شسته مطیب و منظف گردانیده محل عبادت
قرار دادند و از جا ملهان اهل مکه شدند که آنحضرت ع را در مسلمین را از در آمدن در مسجد الحرام و نماز خواندن دران جا و ذکر خدا در ان
منع آمدند بلکه هر کرا از مسلمان میدیدند که دران جا نماز میگذارد و یا ذکر میکند او را بضرب و شتم ایذا میدادند و هر چند اینها سعی در
خرابی عمارت آن مسجد نکردند لیکن در تعطیل آن از ذکر الهی و تلطیخ به نجاسات معنوی که اصنام انداختن ساعی شدند و در حقیقت خراب کردن
همان ست و من بعد همین روش دیگر فرقهای کفار از هنود و مجوس رایج گشت که هر گاه بر مساجد شهری از شهرهای اسلام مسلط میشوند
ذان و جماعت مانع می آیند و مسجدها را از ذکر الهی معطل میسازند و کار خانجات رذیلهٔ خود را در انها میدارند و هر چند یهودیان صریح
حکم را انکار کرده اند امادر امداد مشرکین مکه در پردهٔ آنها نیز مرتکب این معصیت بودند حال آنکه نزد این هر سه فرقه مسجدها را این نوع
تصرف جایز نیست چنانچه در هر جا قبیح ست خاصتهٔ در مساجد که محض برای همین کار موضوع و مقرر اند بلکه اُولٰئِکَ مَا کانَ لَهُمْ
اَنْ یَدْخُلُوها را جایز نبوده مذهب و آئین خود و نیز اَنْ یَدْخُلُوها یعنی آنکه داخل شوند در مسجدهای خدا اِلّا خائِفِینَ ه یعنی مگر ترسان و هراسان
از آنکه صیاد از ما در ادای حق و تعظیم این مکان تقصیری واقع شود و از روی صاحب خانه شرمنده شویم چنانچه در دیوان عام و دیوان خاص پادشاهان
و در حضور هر امیر عظیم باشد چه جای آنکه این ظالمان اینقدر هتک حرمت نمایند و اصلا پروای آن نکنند پس این قسم اشخاص اگر مشرک نباشند پس
در حکم مشرکین بلکه بدتر مرتکب شدند و اظلم الناس شدند و اگر مدعی توحید و اتباع ملت اند پس کار ایشان مخالف گفتار ایشان شد که تعظیم

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

معبود مستلزم تعظیم عبادت اوست و تعظیم عبادت او مستلزم تعظیم عبادت گاه او پس خراب کردن عباد تگاه دلیل انکار عبادت ست
و انکار عبادت علامت انکار معبود و چون کار ایشان مخالف گفتار ایشان برآمد داغ نفاق بر ایشان ثابت گشت و از زمرهٔ اهل
دین برامدند لاجرم در مکافات این ظلم ایشان لَهُمْ فِي الدُّنْيَا یعنی برای ایشان باشد در دنیا که دار الجزا نیست اما تا مردم دیگر
عبرت گیرند خِزْيٌ یعنی رسوائی شدید بقتل و بندی و اجلا از وطن و گرفتن شهر ها و ملکها از دست ایشان و منع کردن ایشان از آن
که دران مکانات متبرکه داخل شوند مگر بکمال خوف و هراس چنانچه در حق مشرکان مکه این معنی در عهد سعادت مهد آن حضرت ع بوقوع
آمد که در سال نهم حضرت امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رض و حضرت امیر المؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه بفرمودهٔ آنجناب موسم حج مناد
ور دادند که من بعد درین مقام مشرکی نیاید و اگر بیاید او را بکشند و در حق نصاری در خلافت امیر المؤمنین عمر فاروق و امیر المؤمنین
عثمان ذی النورین رض این معنی بوقوع آمد که ملک شام را از دست ایشان گرفتند و از بیت المقدس بکمال اهانت و ذلت اخراج
کردند و رفته رفته در نوبت پادشاهان بنی امیه و بنی عباس قسطنطنیه و حمویه و رومیه نیز از دست آنها رفت و در حرز از قبضه
گرفته آواره شدند و بر ایشان سوائی دنیا در حق ایشان اکتفا نیست بلکه وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ یعنی و برای ایشان
مهیا و آماده ست در آخرت که مقام مجازات و مکافات ست عذابی نهایت بزرگ که در جنب آن عذاب اینقدر رسوائی دنیا
حسابی ندارد و لهذا او را عذاب نتوان گفت لیکن این همه ظلمی و ستمی که کردند و میکنند و بال آن همه بر جانهای ایشانست
و جناب پاک باریتعالی ازان بلند تر ست که کسی بظلم و ستم نقصانی با جناب او رساند یا بسبب هدم و تخریب مساجد عبادت او
معطل شود و خانهٔ ذکر و یاد او ویران گردد زیرا که او تعالی را امکانی نیست که در یک مکان قرار گیرد و متمکن شود و بسبب خرابی
آوارهٔ دشت غربت شود یا در یک مکان عبادت باو رسد و در مکان دیگر نه بلکه نسبت او تعالی بهمه مکانها برابر ست و عبادت او در هر جا مقبول
و همچنین ازین منع و تخریب مساجد ضرری بمسلمانان و عبادت کنندگان او تعالی نیز نمیرسد زیرا که همه زمین برای عبادت مسلمانان حکم مسجد دارد چنانکه
وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ یعنی و برای خداست مشرق و مغرب پس نسبت او تعالی بهر بقعهٔ زمین چون نسبت او تعالی بمسجد الحرام و بیت
المقدس ست که ملک و خلق اوست پس جای مکان او نه خراب کردن مساجد جای عبادت او در حق شما ای مسلمانان مفوض شد فَأَيْنَمَا یعنی پس هر جا
استاده مُوَلُّوا یعنی روی خود را بسوی او کردانید و با متوجه شوید فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ یعنی پس در همان مکانست حضور خدا و قرب او زیرا که او تعالی جسم و
جسمانی نیست که بودن او در یک مکان از بودن او در مکان دیگر مانع شود و روحانی مقید هم نیست که بسبب ضیق قلبی حوصلهٔ او را توجه از استغنای او توجه
بست دیگر مشغول کند بلکه اِنَّ اللّٰهَ وَاسِعٌ یعنی بتحقیق خدای تعالی فراخ حوصله ست که فراخی هیچ چیز را ما فراخی او نسبت نیست زیرا که هر چه
از جسمانیات و روحانیات فراخی حسی یا معنوی دارد لابد فراخی او مقید ست بنوعی از انواع تقیید مثلا شعاع آفتاب با وجود وسعت تمام در مخرد ظلمتی را که
کارنی کند و فراخی حوصلهٔ جبرئیل ع در کاری که متعلق بملک الموت ست پیش نمیرود و فراخی شیون او تعالی محیط همه فراخیهای واقعه و ممکنه ست
لا الی نهایة و اگر این نوعی فراخی او را نمی تواند فهمید پس اینقدر خود بالیقین میداند که او تعالی عَلِيمٌ یعنی دانا هر نهان و آشکار ست
پس اگر در هر جا خضوع او تعالی معقول شما نمی شود احاطهٔ علم او خود بهر چیز در هر مکان معلوم شما ست و در قبول عبادت احاطهٔ علمی او تعالی کفایت
می کند چه پادشاهان دنیا در یک مکان می باشند و وقایع تمام قلمرو خود را میدانند و بحسب آن علم خود بهر معامله می فرمایند و مطیع را از عاصی تمیز
میکنند پس خدای تعالی که پادشاه پادشاهان ست آیا چگونه از احوال عبادان خود در تمام قلمرو خود غافل خواهد بود یا چه ماند در اینجا بحثی چند که وارد است اول آنکه ازین
معلوم میشود که هر که مسجدی را از ذکر و نماز معطل سازد و یعنی خرابی صورتی یا معنوی آن کند ظالم ترین مردم ست حال آنکه باجماع اهل شرع کفر و شرک اکبر کنایه و علامت
ظلم ست چنانچه آیات ان الشرک لظلم عظیم و امثال آن بمعنی فهمیده میشود و جواب این بحث آنست که ظالم تر بودن چیزی بر چیز دیگر بمعنی اتم بر یک معنی مشترک مانند ظلم تر بودن زید از عمرو بدانکه خود ظلم

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در بلاک ابدی کرفتار ساخت وحق بر دو کار خود را هم ملف کرد و بیک معنی مانع ذکر و محرب مساجد ظالم تر است زیرا که مردم را ازین سعادت عمده محروم و ذلت و معرفت معبود را از جهان معدوم ساخت مشرک و کافر هرچند معرفت توحید و نبوت ندارند لیکن معرفت معبود را مانع نمی شود و دیگران را ازین سعادت محروم نمیسازد بخلاف این کس پس نظر بحال خود شخص شرک و کفر ظلم بزرگ است و نسبت بحال مردم و دیگران ظلم ازین بالاتر است کما لایخفی و در مفهوم اسم تفضیل کر ظلم است زیادت بوجه من الوجوه کفایت میکند بجمیع وجوه و اعتبارات زیادت در کار نیست پس اختلافی و تعارضی نیست دوم آنکه هرکه از ذکر خدا مانع شود و مردم را از اقامت دین و شعائر شرع بوجهی از وجوه باز دارد درین وعید شدید داخل است هر مسلمان را ازین امر احتراز تمام باید نمود و از مقدمات و دواعی و اسباب قریبه و بعیده این کار احتیاط تمام باید کرد سوم آنکه لفظ من مفرد است و در مقام اشاره صیغه جمع آورده اند کر لک است این استعمال چه مستقیم درست شود و جواب آنکه هرچند لفظ من مفرد است لیکن در معنی جمع مستعمل شده پس اشاره بصیغه جمع بسوی آن صحیح باشد و در ایا صیغه جمع در مقام اشاره بخته است و آن است که محل خوف بیشتر تنهائی بیاشد و در اجتماع خوف کمتر اتفاق می افتد و چون در حالت اجتماع هم خوف متحقق کردد توان دانست که اسباب آن خوف چه قدر قوت و غلبه دارند چهارم آنکه اعاده لفظ لهم در وله عذاب عظیم با وجود آنکه چندان در کار نبود برای کدام نکته است یه اکر لهم فی الدنیا خزی و فی الاخرة عذاب عظیم بفرمودند نیز مفید همین معنی میشد جواب آنکه مفاد لفظ لهم اختصاص سوائی دنیا و عذاب عظیم آخرت با ایشان است اکر این لفظ را باردیکر اعاده نمی فرمودند معلوم میشد که مجموع رسوائی و عذاب عظیم آخرت با ایشان اختصاص دارد و غیر ایشان مستحق آن رسوائی و عذاب نیست و محتمل می ماند که رسوائی دنیا و عذاب عظیم آخرت فرادی فرادی در غیر ایشان نیز متحقق شود و چون این لفظ را اعاده فرمودند معلوم شد که هر هر واحد از رسوائی دنیا و عذاب عظیم آخرت بالاستقلال و الانفراد خاص بایشان است و دیکران نه آن رسوائی یافته میشود و نه آن عذاب اما آن رسوائی پس عوض اهانتی و ذلتی است که بانجانه خدا و نام خدا بغیر خود بعمل آورند کواثر آن بآنجناب رسید و دیکران این اهانت و ذلت قصد کرده اند پس مستحق آن رسوائی نباشند و اما آن عذاب عظیم آخرت پس بدل ظلم و محرومی داشتن مردم ازین سعادت عمده است که در دیکران متحقق نبود پنجم آنکه اضافت مساجد بسوی خدا بجهت آن است که مساجد بنا کرده آدمیان است و مسکن مؤمنان را امان دارد بحقیقت ملک الهی نظر کرده شود پس همه برای تشریف و تعظیم است والا مساجد بنا کرده آدمیان است و مسکن مؤمنان را امان دارد بحقیقت ملک الهی نظر کرده شود پس همه عالم ملک خدا است چنانچه آمده و میفرمایند که ولله المشرق والمغرب پس این اضافت نیست که اضافت تشریف و تعظیم چنانچه خانه کعبه را بیت الله و ناقه حضرت صالح را ناقة الله فرموده اند و سر آن است که ملک ابتدائی او تعالی در همه چیز عالم کمیاب است اما درین اتباع متبرکه آن ملک ابتدائی با ملکی دیکر انضمام پیدا کرده که از ان بقعه ها را در ملک آدمیان داخل کردند و آدمیان بحکم او تعالی مالک آنها شده برضاء و رغبت خود برای تقرب الی الله آنها را از ملک خود برآورده برای عبادت و یاد نام او وقف کرده اند چنانچه جانور قربانی از میان جانوران پس این اتباع از جمیع اشیای عالم باین وجه امتیاز تمام پیدا کرده اند نسبت الی الله را نها شده و اقوی کشت از دیکر مواضع و مکانات و لهذا آن مکانات را بمنزله بیت الله و خانه های خدا نامیده شده و ازین است که در حدیث صحیحین وارد است کر احب البلاد الی الله مساجدها و ابغض البلاد الی الله اسواقها یعنی دوست ترین مکانات شهرها نزد خدا مسجدهای آن شهرها است زیرا که خدا را یاد میدهند و دل را بسوی او تعالی متوجه میسازند و ناخوش ترین مکانات شهرها بازارهای آن شهرها است کر از یاد او مشغول ساخته دل را بامور دنیا مصروف میسازند و رغبت و شهوت تحصیل آن را زیاده کرده و بشرب و تجارات رابحه و اماره و شیطان و کاکین مزخرفه پیدا میکنند ششم آنکه چون خراب کننده مساجد را این وعید شدید فرمودند بطریق مقابله فهمیده شد که معمور سازنده مساجد را در بدل آن حکم بعدل و ایمان خواهند فرمود چنانچه در آیت انما یعمر مساجد الله من امن بالله الی آخر ان شاء الله تعالی آینده بشرف ورود خواهد رسید

بیان اضافت مساجد بسوی خدا

tarikhema.org

خبر گیری مسجد میکند و بار بار در ان مقام متبرک آمد و رفت مینماید پس برای او گواهی ایمان میدهد ششم آنکه در شرع شریف انچه در باب تعظیم مساجد
وارد است چند چیز است مر مسلمان را باید که از ان چیزها هرچه در نقد در خود یابد دریغ ندارد و نامه مخربان مساجد داخل نشود و در ملک
آباد کنندگان مساجد معدود گردد و اول پیاده پا رفتن برای ادای فرض در مسجد خصوصا در وقت تاریکی که بموجب حدیث صحیح سبب کفارات
گناهان است و نیز در حدیث شریف است که هر که در خانهٔ خود طهارت بوجه احسن نماید باز بسوی مسجدی از مساجد بازرود نشود محض بنیت
ادای فرض خدا هر گام او کاری میکند یک گام یک گناه او فرو میریزد و یک گام درجهٔ او در بهشت بلند میشود دوم آنکه مسجد را از خس
و خاشاک و آب بینی و آب دهن و دیگر کراهات طبعی و نجاسات شرعی پاک دارد و نافرو نشتن مجامر و دود خوشبو معطر سازد و فرش لطیف
پاک بی تکلف در ان بگستراند در حدیث شریف است که حسن و خاشاکی که در مسجد در کردن و جاروب کشی بیرون آن مکان متبرک مهر
حوران بهشت است اما درین باب احتیاط کند تا نوبت بزینت و مطلا کردن مسجد و آب زر و نقش نمودن بگلها و ریاحین و نگین مباحث
بلاجود و امثال ذلک نرسد زیرا که این چیزها مسجد را از حکم مسجد بر آورده در تماشا گاه داخل میسازد و لهذا حضرت امیر المؤمنین عمر فاروق رض
چون مسجد مقدس نبوی را تجدید عمارت فرمودند بمعماران ارشاد کردند که اکن الناس من المطر و ایاک ان تحمر او تصفر فتفتن الناس
یعنی بنای مسجد را آن قدر محکم کن که خوف چکش باران در نشود و خبردار باش تا این مسجد را بسرخی و بزردی رنگین نکنی که مردمان در فتنه
خواهند افتاد و در وقت عبادت آن رنگ و لعاب و نقش پرزیب مصروف خواهند گشت و در عبادت ایشان تصور واقع خواهد شد
ششم آنکه چون در مسجد داخل شود اگر وقت ادای فرض و سنت نباشد الا در رکعت تحیة المسجد ادا نماید بموجب حدیث ابی قتاده
که در صحاح ستة مرقوم است اذا دخل احدکم المسجد فلیرکع رکعتین قبل ان یجلس و اگر فرض و سنت و نفل دیگر را ادا نموده تحیة المسجد
از وساقط گشت ازی اگر اوقات ممنوعه نماز نباشند مثل عین استوا و طلوع و غروب بالاجماع یا بعد از فجر و عصر عند الحنفیه پس باید که مستقبل
قبله نشسته کمیا عت خفیفه بذکر و تسبیح مشغول شده باز بحاجت خود متوجه شود و در ان وقت نماز نکند چهارم آنکه چون در مسجد داخل شود پای راست را
مقدم سازد و چون بر آید پای چپ را مقدم سازد و در روایت حضرت خاتون قیامت فاطمهٔ زهرا صلی الله علی ابیها و علیها و سلم آمده که
در وقت داخل شدن مسجد بگوید صلی الله علی محمد و سلم رب اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب رحمتک و در وقت بر آمدن بگوید
صلی الله علی محمد و سلم رب اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب فضلک پنجم آنکه نشستن در مسجد برای انتظار نماز جماعت عبادت است
و همچنین بعد از ادای نماز برای ذکر و تهلیل و تسبیح در حدیث صحیح وارد است که تا مدتی که نفس بعد از نماز در مقام خود نشسته می ماند فرشتها در حق
او این دعا میکنند اللهم اغفر له و ارحمه لیکن این دعای فرشتها تا وقتی است که وضو او نشکسته نشود ششم آنکه در مسجد بحتی المقدور خرید و فروخت
و دیگر معاملات دنیا مثل اجاره و استصناع نکند و مردم را باید که در مسجد قبل از نماز جمعه حلقه حلقه نشسته بسخنان دنیا و هزلیات بی فائده و ذکر
اخبار امرا و سلاطین مشغول نشوند بلکه همه بر شکل نماز متوجه بقبله نشسته مشغول بذکر باشند و چیز گم شده را در مسجد بآواز بلند نجویند بلکه آواز
خود را بلا موجب در مسجد بلند نکنند و اطفال بیهوش را و مجنونان را در مسجد در آمدن ندهند و سلاح در مسجد نیارند و در ازدحام اجتماع مضاقه و مصادمه
نکنند و خانه جنگی ننمایند و فقیران را در مسجد سوال کردن حرمت و دادن فقیران اگر در مسجد سوال کنند کراهت دارد تا باین فعل خود گرفتار نشوند و خواندن
اشعار در مسجد ممنوع است مگر شعری که متضمن توحید باری تعالی و نعت پیغمبر باشد مشتمل بر وعظ و نصایح باشد و در عین مسجد گناه کاران را سیاست
نباید کرد و خواب کردن در مسجد بلا ضرورت کراهت دارد و تف انداختن در مسجد گناه است و علاجش آن است
که تف را از ان مکان برآرند و آن مکان را پاک کنند و اگر زمین مسجد سخت نباشد آن تف را زمین کافته دفن کنند و کار یکرا در مسجد
نشسته کار کردن ممنوع است مگر آنکه معتکف باشد و باید که در وقت خوف تیمم نشود و غسل و وضو و حجامت در مسجد بوجهی که زمین مسجد باب

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مستعمل آلوده کرده یا موی و چرک بدن در آن افتد ممنوع است و پیاز و سیر خام را خورده در مسجد در آمدن یا بوی حقه در دهان
گذاشته بی مسواک در مسجد آمدن مکروه است هفتم آنکه بقدر مقدور در بنای مساجد محلی که احتیاج آن باشد اهالی و جانی نمودن
ثواب عظیم دارد و هم چنین در مهیا داشتن اسباب طهارت از بنای غسلخانه و ترمیم چاه مسجد و اجرای آب ریز و مهیا داشتن فرش بوریا
و غیره و روشن کردن چراغ در آنجا تا آن مدت که مردم در آن باشند عبادت است و در حدیث صحیح بروایت حضرت ام المؤمنین عایشه
رضی الله عنها وارد شده که امر رسول الله صلعم ببناء المساجد فی الدور و ان تطیب و تنظف یعنی آنحضرت ع حکم فرمودند
بنا کردن مسجدها در محلها و آن مساجد را پاک و صاف باید داشت و خوشبو و معطر باید نمود در آنجا باید دانست که اکثر فقها لفظ
الا خائفین را استنباط کرده اند که غیر اهل قبله را خواه یهودیان باشند یا نصاری یا مشرکین
مثل مجوس و هنود و مجوس در مسجد در آمدن نباید داد و وجه این استنباط آن است که خبر در امثال این مقام مرادف نهی می باشد مانند
ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله * وما کان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله * و چون نهی متعلق بکافر شود که حکم
حرمت دارد یا وزر دارد کویا نهی متعلق بقبول کنندگان تکلیف میکرد و که آن کافر را این عمل کردن ندهند پس حاصل کلام چنین شد که شما را جائز
نیست که اشخاص را در مساجد داخل شدن دهید مگر در وقتی که مضطر و بیچاره و ذلیل و ترسان باشند چنانچه در وقت محاکمه و مخاصمه و اثبات
حق و حد و صورتی که قاضی در مسجد نشسته باشد و لهذا امام مالک رح بر طبق این حکم مستنبط عمل نموده میکوینید که هیچ کافر را در هیچ
مسجد داخل کردن جائز نیست و امام شافعی رح خاص میکنند این حکم را به مسجد الحرام و در آن مسجد مبارک هیچ وقت کافر را در آمدن
در دیگر مساجد و دیگر اگر مسلمانان را مصلحتی و حکمتی او را در آمدن دهند مضایقه نیست و امام اعظم رح میکوینید که در آمدن کافر
در مساجد رست است زیرا که در زمان سعادت نشان آنحضرت ع مهمانان را کو کافر بودند در مسجد فرو کش میکنانیدند چنانچه
در حدیث ثقیف راوی دیگر و فود را و نیز بتواتر معلوم است که برای ملاقات آنحضرت ع یهودیان و نصاری و مشرکین بی طلب امان و پروانگی در مسجد
می نشستند و ثمامة بن اثال حنفی را ان حضرت ع در حالت کفر ستونی از ستونهای مسجد بسته گذاشته بودند و ناسخ این عمل مستمر
نیز هیچ وارد نشده و دلالت این آیت برین معنی واضح نیست چه در تفسیر گذشت که آیت مذکوره معنی دیگر دارد چسپان تر با سیاق
و سباق پس با این معنی محتمل چه قسم نسخ عمل مستمر آن حضرت ع توان کرد و نیز استثنا الا خائفین برین معنی تکلفی میخواهد چنانچه
در آیت بحث هشتم آنکه آیت ولله المشرق والمغرب الی آخرها هر چند برای تسلیه و دلجمعی مسلمانان نازل شده ست تا بسبب
نشاندن کافران نشانها را از مساجد مثل مسجد الحرام و مسجد بیت المقدس و تخریب آن بقاع النور ملول نشوند و در عبادت
انشاط نگردند لیکن چون ازین آیت مستفاد شد که نسبت حق تعالی بجمیع مکانات برابر ست و ازین لازم آمد که نسبت او تعالی بجمیع جهات
نیز برابر باشد زیرا که جهات در حقیقت اطراف امکنه اند و عبادت او چنانچه در هر مکان مقبول ست همچنان توجه بهر جهت که باشد در تصحیح عبادت
مثبت کند و این لازم بجهت تعین جهت قبله در نماز بظاهر محال می نماید لهذا مفسرین صحابه رض در تصحیح این لازم صورتی چند بیان نموده اند اول آنکه
استقبال قبله در اصل طاعت که عبارت از توجی الی الله ست دخل ندارد بلکه این استقبال محض برای تصحیح توجه در اذهان عوام و توقیت و تحدید مقرر
نمودن است پس نسخ استقبال از جهتی بجهتی چنانچه از بیت المقدس بکعبه واقع شد موجب تغیر حال عبادت و طاعت نیست دوم آنکه چون شخصی در شب تاریک
جهت را اندازه سمتی از جهت کعبه مظنون دانسته استقبال کند و بآن سمت نماز ادا نماید و من بعد ظاهر شود که آن سمت جهت کعبه نبود آن نماز
او درست ست بهمت و اعاده آن نماز لازم نمی آید و آنحضرت ع این حکم را ازین آیت استنباط فرموده بمردم نشان داده اند حتی که اکثر
صحابه در آن وقت که در سفر بودند که درین آیت درین مقدمه نازل شده چنانچه در ترمذی و ابن ماجه بروایت عبد الله بن عامر بن ربیعه وارد

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کنا مع رسول الله ص فی سفر فمرّ علینا و نحن نصلی و قد طلع الفجر و کنا نصلی علی رواحلنا فمال بعضنا یمینا و بعضنا شمالا فلما قضینا الصلوة قال رسول الله ص لکل قوم قبلة و قد اصبتم قبلتکم فاستقبلوا القبلة و صلوا و فی روایة فنزلت فاینما تولوا فثم وجه الله و فی روایة فنزلت فی ذلک و فی روایة فنزلت فی ذلک و فی روایة فنزلت فی ذلک

tarikhema.org

فرمود که تهمت دروغ میدهد مرا آدمی و هرگز او را لائق نبود و دشنام میدهد مرا آدمی و هرگز او را لائق نبود اما تهمت دروغ پس ازان جهت که مسکوت
مرا باز در آخرت زنده و نخواهد شد مرا اول او فرو دست حال آنکه بار پیدا کردن من خوارتر از اول پیدا کردن من است تا او را این شبهه و تکذیب بخاطر نه
یابد اما دشنام پس ازان جهت که میگوید که پروردگار من اولاد دارد مانند جانوران و آدمیان حال آنکه من خدای یگانه بی نیازم
نمی زایم و نه از کسی زائیده شده ام و نه کسی همسر من تواند شد و در حدیث قدسی بپنج دلیل بطلان این قول اشاره است اول اینکه صمدیت
و یگانگی که منافی تجزی و تجزی است و اولاد بدون جدا شدن نطفه از والد نمیشود دوم صمدیت و بی نیازی که منافی احتیاج است
و اولاد که متن مقتضای احتیاج است زیرا که شخص را در حالت کبر سن یا بعد از موت یا وقت غیبت بسفر یا مرض دیگری می باید که قائم مقام
او باشد و هر که احتیاج ندارد یا موت و فوت و غیبت و سفر و ضعف و عجز و کبر سن او را لائق نمیشود البته از اولاد مستغنی است مثل آسمان
و زمین و ستاره سوم لم یلد زیرا که در تولد ولد البته تغیری از حالی بحالی در والد هم میرسد و هر چه قدیم است و از تغیر مطلق بری است او را
تولد چه امکان چهارم لم یولد زیرا اگر هر که زاید لابد زائیده هم میباشد باید حکم نماید مثل آدم و حوا آنکه از زمین پیدا شدند و چون شخص از چیزی
پیدا شده باشد از وجه ششم چیزی دیگر جدا شده و پیدا شود پنجم لم یکن له کفوا احد زیرا که حقیقت اولاد بدون توج یا زوجه ممکن نیست و زوجه
همسر زوجه است و زوجه همسر توج و نیز هر ولد همسر والد خود میباشد پس هر که همسر دارد ولد نیز دارد و عند التحقیق تصدیق معنی خدائی
که مقتضی یکتائی است ازین خیال ملغ کافی است و لهذا اعلا را باستماع این عقیده باطله حیرت عظیم رسیده و هر که معقول ایشان نیشود
که آدمی با وجود عقل که دارد چه قسم این پوچ سرائی تواند کرد و بنا بر این در قرآن مجید جا بجا بعد از نقل این هذیان بیان عظمت این
قول و کمال شناعت آن اشاره فرموده اند حتی که در سوره مریم فرموده اند تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر
الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا وما ینبغی للرحمن ان یتخذ ولدا و در صحیحین بروایت ابو موسی اشعری رض آمده که هیچکس صابر بر شنیدن اذی
عز وجل که خود میشنود که مردم در حق او اولاد و بتان ثابت میکنند باز ایشان را رزق میدهد و بعافیت میدارد و ابن ابی حاتم و ابن المنذر
بروایت شعبی از اهل شام آورده اند که او را از کسی خبر رسید که در ابتدای خلقت زمین و اینها هیچ درخت خاردار نبود و سیج میوه تلخ و بدطعم
و بدبو نبود و هیچ جا آب شور نمی برآمد ازان باز که بدبختان آدمیان باین کلمه متکلم شدند و در حق خدای عز وجل این شتم قبیح بعمل آوردند همه جا
خاردار گشت و میوه تلخ و بدبو شد و آب شور برآمدن گرفت و برای کمال شناعت این کلمه هر مسلمان را باید که بعد از شنیدن آن با تامل
آن از کافران فی الفور بگوید سبحانه یعنی پاک میدانم جناب او تعالی را ازین که او را اولاد باشد چنانچه راسخ است که بعد ذکر معصیت
دنیوی یا دینی معاذ الله و نصیب دشمنان و مانند آن میگویند و برای این کلمه در بخاری و کلام الهی ازین وادی است که برای تلقین مسلمین
ارشاد فرموده اند و معنی این کلمه موافق آنچه بیهقی و حاکم روایت کرده اند تنزیه جناب الهی از هر چیز نالائق آن جناب است اخرج الحاکم و
البیهقی عن طلحة بن عبید الله قال سالت رسول الله صلعم عن تفسیر سبحان الله فقال هو تنزیه الله من کل سوء واخرج
عبد بن حمید عن یزید بن الاصم قال جاء رجل الی ابن عباس رض فقال لا الله الا الله نعرفها انه لا الله غیره والحمد
لله نعرفها ان النعم کلها منه وهو المحمود علیها والله اکبر نعرفها انه لا شئ اکبر منه فما سبحان الله قال ابن عباس رض انها
هی کلمة رضیها الله لنفسه وامرها ملائکته وفزع الیها الاخیار من خلقه و آبن ابی حاتم از حضرت حسن بصری رض روایت کرده که سبحان
الله اسم یستطیع الناس ان یتعاجم یعنی این کلمه را مخلوقات در حق خود استعمال نمی توانند کرد زیرا که آنرا لائق شان خالق است سبحان
حمد تکبیر را هم نیز استعمال آن میکنند و دلیل پاکی آن جناب ازین خیال خام آنست که اگر او را فرزندی باشد پس اگر آن فرزند نیز منصف ابی و ازد
میباید که مستقل منفصله قائم بذاته و موجود بخودی خود باشد و در تعلق و وجود و خوبی آنجناب نماند چون چنین باشد معنی ولدیت که مقتضی تعلق فرع باصل است

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

برهم کرده و اگر فی حد ذاته واجب الوجود نباشد لابد باید جناب باری موجود خواهد بود و درین صورت عبدیت لازم آمد و معنی
فرزندی و ولدیت باطل گشت پس معلوم شد که مرتبه خدائی با فرزند کردن منافات صریح دارد و زیرا که فرزند را باید کار جنس
والد خود باشد والا فرزند نخواهد بود و جناب او تعالی را هیچ چیز مجانس نمی تواند شد بل لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ یعنی
اوست هر انچه در آسمانها و زمین است ملکا و خلقا و ظاهر است که مملوک و مخلوق هم جنس مالک و خالق نمی تواند شد و لهذا در شرع مقرر
است که هر گاه شخصی مالک کسی از اقارب خود شود آن قریب آزاد میگردد پس درمیان عبدیت و ولدیت تنافی کلی است
و نیز او لازم واجب است که از عبودیت والد خود خارج باشند و هیچکس از آسمانیان و زمینیان از ربقه بندگی او خارج نیست بلکه
كُلٌّ لَّهُ قَانِتُوْنَ یعنی هر همه از آسمانیان و زمینیان برای او مطیع و منقاد اند یعنی از ایشان بطوع مثل انبیا و ملائکه و صلحای مومنین
و بعضی بزور و کره مثل کفار و شیاطین و فساق و فجار مومنین که هر گاه بخواهد ایشان را زنده میکند و هر گاه بخواهد میراند و هر گاه
بخواهد تندرست میدارد و هر گاه بخواهد مریض میکند و هر گاه بخواهد غنی و دولت مند میسازد و هر گاه بخواهد فقیر و مفلس میکند و هر گز
ایشان این تصرفات او را دفع نمی توانند کرد و کو بدل کاوه داشته باشند و اگر ایشان بگویند که ما نیز دلیلی داریم بر انکه بعضی از مخلوقات
الهی مرتبه فرزندی دارند و آن انست که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بغیر پدر پیدا شدند و آدمی را پدری میباید پس پدر ایشان خدا است
و هم چنین حضرت عزیر علی نبینا و علیه السلام معلم توریت را از بر بخواندند و آدمی را بی تعلیم معلم از بر خواندن این متعذر کتاب طاهر ممکن نیست
پس ایشان را بلا واسطه حق تعالی مانند پیران تعلیم کتاب خود فرموده است و این دلیل آنست که ایشان مرتبه فرزندی داشتند
و هم چنین در شهادت جمیع مخلوقات الهی فانی شده اراده خود را تابع اراده آن جناب ساخته اند و از ایشان تعالی صادر میشوند
که مقتضی مخلوق نیست و این نحاد مرضی و انحاد عمل دلیل ولدیت ایشان است کو تم شما در معرفت صفات و افعال الهی نهایت قصور دارید
ازین جهت باین شبهات گرفتار میشوید اگر هر دو از معرفت صفات و افعال او شما را میبود این قسم هیچ و پوچ نمی گفتید و اگر صفات و افعال عمده
او را نمی توانید فهمید پس این قدر خود به فهمید که او تعالی بَدِيْعُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ یعنی از سر نو پیدا کننده آسمانها و زمین است بی آنکه
سابق از پیدایش آنها ماده قابل این پیدایش باشد پس ازو چه بعید است که آدمی را بغیر پدر پیدا کند یا کسی را بغیر واسطه بشر تعلیم کتاب خود
نماید و اگر متامل نگردید و باید که او تعالی در پیدا کردن هیچ چیز محتاج باده و اسباب نیست بلکه اِذَا قَضٰٓى اَمْرًا یعنی چون سر انجام میدهد
کاری را فَاِنَّمَا يَقُوْلُ لَهٗ كُنْ یعنی پس طریق همین است که میفرماید آن چیز را که بشود و آن چیز در شدن و سر انجام یافتن از فرو ماندگی و
توقف نیکند فَيَكُوْنُ یعنی پس میشود آن چیز بلا توقف پس اگر پیدا کردن چیزی بدون ماده و اسباب مقتضی آن است که آن چیز فرزند خالق
خود شود پس هر چیز دعوی ولدیت و فرزندی لازم خواهد آمد و عیسی عزیر و فرشتگان را خصوصیتی نخواهد ماند یا که در حقیقت پیدایش
امر است نه اسباب که در نظر ظاهر بین که یک چیز را بعد از چیز دیگری بیند اسباب موهوم شوند باقی ماند در اینجا بحثی چند که مفسرین درین مقام
نه حق آنها نموده اند اول آنکه ثبوت ولد برای جناب باری تعالی چنانچه ازین آیات معلوم شد صریح خلاف عقل است پس این قدر
جمع کثیر که از عاقلان خالی نبوده اند چه قسم بریں امر اصرار میداشتند و لهذا بعضی از علمای محققین بآن رفته اند که این جمله حکایت اعتقاد حقیقت
ولدیت نبود بلکه خلص کلام آنها همین قدر بود که بعضی از مخلوقات را بالاتر از عبدیت مرتبه میدهند و آن مرتبه را بتعبیر ولدیت می نمودند و آن بعض استثنی میشدند
لیکن درین توجیه بُعد و بعده ایست اول آنکه در مقام رد این عقیده باطله جا بجا در قرآن مجید الفاظی وارد شده که صریح دلالت بر حقیقت ولدیت
میکنند مثل اَنّٰى يَكُوْنُ لَهٗ وَلَدٌ وَّلَمْ تَكُنْ لَّهٗ صَاحِبَةٌ و بعضی جا با تصریح بحقیقت ولدیت نیز ارشاد شده که وَجَعَلُوْا بَيْنَهٗ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا
معد تبنی نسبی نمیباشد دوم چون معتقد ایشان نبنی باشد پس در حقیقت خطاء تعبیر لفظی نموده باشند نه در معنی زیرا که اصطفاء و محبوبیت

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

... بعضی مخلوقات ... است بین اصطفا و محبوبیت آنها تعبیر به تبنی میکردند پس این قدر عتاب شدید بابت این خطای لفظی بلا نهایتی چرا ساختند و می توان گفت که اصطفا و محبوبیت با عبدیت منافات ندارد و تبنی و ولدیت بهرچون که باشد منافی عبدیت است فرق آن ست که اصفا و محبوبیت مصطفی و محبوب را از مرتبهٔ او خارج نمیکند بلکه در اعلی درجات آن مرتبه میرساند مثلا هر که از خلائق یا کثیری کان چیده و برگزیده و محبوب مالک خود میشود بهمین معنی میشود که حق غلامی یا کثیری کی خود را خوب ادا میکند بخلاف تبنی و اتخاذ ولد که متبنی را از مرتبهٔ او برآوردن و در مرتبهٔ خود نشاندن و قائم مقام خود ساختن لازم آنست و این معنی مستلزم صریح شرک ست بخلاف اصطفا و محبوبیت فافهم تمام بحث دوم آنکه لفظ کل له قانتون دلالت میکند بر آنکه همه آسمانیان و زمینیان مطیع و منقاد جناب حضرت باری تعالی اند چنانچه ابو نعیم و طبرانی و ابو یعلی و ابن حبان و دیگر محدثین بروایت ابو سعید خدری رض از آن حضرت ص آورده اند که کل حرف فی القرآن یذکر فیه القنوت فهو الطاعة حال آنکه مخلوقات بسیار مثل شیاطین و کفار اصلا مطیع و منقاد احکام الهی نیستند و لهذا از حضرت ابن عباس رض را از این آیت سوال کرده بودند جواب فرمودند که اینها نیز روز قیامت مطیع و منقاد خواهند شد بار دیگر سوال کردند که این اطاعت و انقیاد نیز خاص بمکلفین ست و ما فی السموات والارض مکلفین و غیر مکلفین را شامل الشان در جواب تغییر کرده رجوع فرموده گفتند که معنی قنوت آنست که هر ذره از ذرات عالم شاهد وجود ذات پاک حضرت حق و صفات کمال اوست زیرا که هر ذات خود علامات حدوث و احتیاج دارد و آثار قدرت و حکمت او در آن جلوه گر ست یا معنی آنست که جمیع موجودات متهور تصرف اویند از تصرف او بیرون نمیروند چنانچه در تفسیر کذشت و تحقیق آنست که در این آیت کل له قانتون واقع شده نه کل لاحکامه قانتون و کفار و شیاطین که نافرمان بردار احکام شرعی اند اول آن احکام را احکام او تعالی نمیدانند باز اگر دیده و دانسته انکار احکام او میکنند انکار وجود و صفات کمال او البته نمی نمایند هر کس از اهل حق و باطل مجبول است بر معرفت آن ذات و اعتقاد کمال آن صفات کور راه خطا رفته باشد و جادهٔ افراط و تفریط پیموده و هر چیز را از ما فی السموات والارض روحی ست شاعر و درّاک که بسبب آن از این قدر معرفت محروم نمانده مکلف باشد یا غیر مکلف حیوان باشد یا جماد بدلیل وان من شئ الا یسبح بحمده وکل قد علم صلوته وتسبیحه بحث سیوم آنکه در ما فی السموات لفظ ما که برای غیر ذوی العقول ست استعمال فرموده اند و در کل له قانتون صیغهٔ جمع سلامت که مخصوص ذوی العقول ست آورده این تفنن مبنی بر چه نکته است جوابش آنکه در مقام بیان مملوکیت ذوی العقول را مانند عروض و اقمشه قرار داده تغلیب غیر ذوی العقول فرموده استعمال کلمهٔ ما نموده اند که با این مقام مناسبت تمام دارد و در مقام بیان قنوت که فعل عاقلانه ست تغلیب ذوی العقول چسپان تر افتاد پس این تفنن مقتضای نهایت بلاغت شد و الله اعلم بالسرار کلام سه بحث چهارم آنکه جملهٔ فیکون بر قرات رفع که جمهور قرّاء آنرا اختیار کرده اند معطوف ست بر یقول یا ابتدای کلام ست به تقدیر فهو یکون اما بر قرات ابن عامر که فیکون را به نصب میخواند اشکالی قوی ست زیرا که بدون سببیت ما بعد او منصوب نمی شود و در این صورت معقول نیست زیرا که بودن شئی سبب بودن آن شئی نمی تواند شد لان سببیة الشئ لنفسه باطل و لهذا علمای عربیت مقرر کرده اند که جواب امر را می باید که بنوعی مخالف امر باشد یا در فعل مثل اذهب فتنتفع یا در فاعل مثل اذهب یذهب زید یا در هر دو مثل اذهب ینفعک یدوا کر هر دو فعل متفق باشند و در هر دو فاعل نیز متحد پس در این نصب جائز نداشته اند زیرا که الشئ لا یکون شرطا لنفسه پس معنی ان فعلت فعلت که شرط صحت جواب بقاست متحقق نخواهد شد جوابش آنکه غرضیکه متر تب بود ... است کاهی چیزی می باشد که مغایر فعل امر ست چنانچه در آیهٔ کذا و کذا بهمین قسم واقع میشود و برای همین علمای عربیت مخالف فعل یا فاعل را شرط کرده اند و کاهی غرض متر تب بر امر همان فعل می باشد بعینه پس آن فعل را در جواب امر در رفع کردن خبر دار کرده اند بانکه غرض ما ازین امر چیزی دیکر ورای این فعل ست چنانچه اکر کوینده بکوید که از ذهب معیشتش آن خواهد بود که غرض ما ازین امر محض فعل ست نه چیز دیکر و ازین

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آیت چون مقصود از امر بوجود نفس وجود ست کان تامه را جواب کان تامه ساخته اند برای این غرض و می گوید که علمای نحو نفس جواب را
بعد از فا تجویز کرده اند که بعد از چیزی که بمعنی امر ست یا لفظا و که متضمن لفظ امر نیز باید چنانچه و اتقوا الله امرا و فعل خیرا فیثاب علیه و
قلت لزیدا ذهنی فیذهب و سانی زیرا که مدار در صحت نصب این جواب بر معنی ست نه بر لفظ پس چیزی که بمعنی امر ست و حقیقت امر ست و چیز
چیزی که متضمن لفظ امر ست مشابهت تمام دارد با امر درین باب که مسبب بعد لفظ امر واقع خواهد شد اگرچه مسبب امر نباشد پس بر ین قیاس فیکون
فیکون بنا بر تشبیه بجواب امر ست لیکن درین صورت که فیکون از تتمهٔ مقوله شد صواب چنین می نمود که بنای خطاب می شد مثل اذهب فتذهب اما نکته
در غیبت آنست که این امر حادث را درین کلام دو بار بلفظ غیبت مذکور فرموده اند اول امر را فرموده اند دوم را و گویا بر سبیل خطاب
در کن پس و بجانب غیبت التفات فرموده اند تا تعادل خطاب و غیبت حاصل آید و نیز چون این جواب مشابه جواب امر ست و حقیقة "
جواب امر نیست پس عایت خطاب و غیبت نسبت بکسانی که اصل کلام با آنها میرود باید کرد و مخاطب باصل کلام که متضمن این امر ست
مکلفین اند که از مدتهای دراز خلعت وجود پوشیده لیاقت تخاطب بهم رسانیده اند و حوادث مستجده ازان مقام غیبت دارند پس نظر باین
دقیقه استعمال صیغهٔ غائب متعین شد بخلاف آنچه گفتن بکلمه کن کنایت از پیدا کردن ست و لفظ فیکون دلالت بر سرعت وجود اشیا بعد از
تعلق ایجاد ست زیرا که فا موضوع ست برای تعقیب مع الوصل پس حاصل کلام چنین شد که اذا قضی امرا فلا یحتاج الی شیء الا
لایجاد فیوجد بلا مهلة پس وجود اشیا بفعل ایجاد ست نه بکلمهٔ کن و نسبت آن بکلمهٔ کن از باب تمثیل ست گویا امر مکون
را در ذهن مانند بندهٔ مامور مطیع فرمان بردار قرار داده اند که هرگز از فرمان خاوند دمی توقف نمی کند و بمجرد حکم اشتغال می نماید و درین بیان
تاکید تمام شد پاکی آن جناب را از فرزند کرفتن زیرا که هر کرا باین مرتبه قدرت حاصل باشد او را چه درکار ست که در پیدا کردن فرزند و پرورش او
مانند جانوران و آدمیان محتاج بوقاع و حمل و رضاع و فطام کردد تعالی شانه و عظم برهانه و کسانی که ازین معنی تمثیلی غافل شده و نظر
بظاهر این لفظ نموده اند در مضیق اشکالات بسیار کرفتار شده از انجمله آنکه مخلوق مخاطب بکن که ام وقت میشود قبل از وجود اهلیت خطاب ندارد
و بعد از وجود او را بوجود فرمودن تحصیل حاصل ست و از انجمله آنکه اگر مخلوق جماد ست تکلیف او غیر معقول ست و از انجمله آنکه کلمهٔ کن قدیم نمی
تواند شد زیرا که مرکب از اجزای غیر قاره ست چه نون مسبوق بکاف ست در وقتی که کاف بر زبان بود نون البته نبود و چون حادث شد
محتاج کردد بکن دیگر و هکذا فیلزم الدور و التسلسل و از انجمله آنکه قادر علی الاطلاق را اگر قطع نظر از تکلم باین کلمه اعتبار کنیم
ایجاد اشیا می تواند کرد یا نه اگر می تواند کرد پس این کلمه محتاج الیه نماند و لغو محض شد و اگر نمی تواند کرد پس قادر مطلق نماند و از انجمله ما از خار
خود بالقطع والیقین میدانیم که اگر هزار بار باین کلمه انگبوئیم اصلا در وجود هیچ چیز از افعال ما تاثیری نمی کند پس حال هر قادر در مرتبهٔ همین ست
و در جواب این اشکالات طرفه حیرت بهم رسانیده و چپ و راست زده اند مثلا میکویند که این کفتن عام نیست در هر مخلوق بلکه خاص ست بکسانی که موجود
اند و از حالی بحالی انتقال می نمایند مانند کسانی که حق تعالی ایشان را فرموده ست کونوا قردة خاسئین و نیز می کویند که هذا اللفظ امر للاحیاء
بالموتی والموتی بالحیوة و فخر الاسلام بزودی کفته ست که تکلم باین کلمه برای ایجاد ست بلکه بر وجه جریان سنت الهی برای اعلام ملا اعلی تا چون این کلمه را بشنوند
بدانند که حق تعالی امری را احداث فرموده و این قول را تایید کرده اند بانچه در حدیث صحیح ست که ان الله اذا قضی امرا سمعت الملائکة صوتا کانه صلصلة
علی صفوان الی آخر الحدیث و نیز میکویند که این امر تکلیفی نیست تا فهم خطاب و وجود دیگر شرائط در کار باشد بلکه امر تسخیری ست بالجمله بعد از تحقیق
معنی تمثیلی این کلام ازین همه تکلفات باره مستغنی شدند کفته اند ابو بکر بن ابی شیبه از عبد الرحمن بن سابط روایت کرده که دو عاکنندهٔ در
مسجد آنحضرت ﷺ دعا می کردند باین وضع که اللهم انی اسألک باسمک الذی اذا دعیت به اجبت و اذا سئلت به اعطیت انت الله لا الله الا انت الرحمن الرحیم بدیع السموات والارض و اذا اردت
امرا فانما یقول له کن فیکون آنحضرت ﷺ ایشان را شنیده فرمودند که این دعا کنندهٔ مرا خبر بدهید که دعای او باسم اعظم واقع شد و مقرون باجابت

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گشت و تا حال که مذکور شد احوال بعضی از اهل کتاب بود که دانایان ایشان نیز هم رنگ نادانان ایشان برآمده و مشابهت با جاهلان عرب و مشرکان برای خود پسندیده و به بصیرتی چاوند وقال الذین لا یعلمون یعنی و میگویند کسانیکه هیچ نمیدانند از اهل کتاب و مشرکان که عبادت پرستان و نمی فهمند که قابلیت هم کلامی را با خدای عزوجل چه شرط است و آن شرائط در کدام کس یافته میشوند که اگر چنین لااقلا بات رسالت محمد و تصدیق دعوی او منظور است پس لولا یکلمنا الله یعنی چرا نه کلام میکند با ما خدای تعالی بالمشافه که فلانی را من فرستاده ام را و دعوی خود صادق است و دروغ نمیگوید چنانچه کلام میکند او تعالی با محمد و با فرشتگان و با موسی زیرا که این راه سهل تر است برای حصول این مطلب و شخص حکیم چون قصد حاصل کردن مطلبی می نماید اقرب طرق و سهل آن را اختیار میکند تاتینا آیة یعنی یا چرا نمی آید پیش ما علامتی که بسبب آن علامت ما نا چار شده حقیقت او را دیدیا بیم مثل آنکه در زمین کمه که بی آب است چشمها جاری شوند یا دران زمین یک دفعه باغها و بوستانها پیدا کرده و یا آسمان پاره پاره شده بر ما بیفتد یا فرشتها جوق جوق و نظر ما نمودار شوند یا محمد را خانه از زر و نقره پیدا شود یا محمد بر آسمان بالا رود و بیکدفعه کتابی همراه کرفته بیارد و کما آن کتاب را بخوانیم و منشا این کفت و کوی ایشان جهل است زیرا که نمی فهمند که رتبه هم کلامی با خدای عزوجل بس بلند است ایشان هنوز به پایه اول آن که ایمان است نرسیده اند و آن رتبه مختص است بملائکه و انبیا و نیز ایشان را هرگز میسر نمیشود پس فرمائش هم کلامی با خدا کویا فرمائش آن است که تا همه را پیغمبران با فرشتها سازد. و این فرمایش ازین نادان مستبعد نیست زیرا که کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم یعنی همچنین کفته رفته اند کسانیکه پیش از ایشان بودند مانند کفته ایشان بی تفاوت زیرا که اوائل ایشان در خدمت حضرت موسی ارنا الله جهرة و اجعل لنا الها کما لهم آلهة کفته اند و در خدمت حضرت عیسی هل یستطیع ربك ان ینزل علینا مائدة من السماء کفته رفته اند و جاهلان امتهای دیکر نیز از پیغمبران خود همین قسم فرمائش ها درخواسته اند پس هرچند کفار این زمان با کفار زمان سابق در زمان و مکان و قوت و جسم و طول عمر اختلاف بسیار دارند لیکن تشابهت قلوبهم یعنی همرنک برآمده است دلهای ایشان انچه در دلهای کفار سابق از شبهات و لجاجه انکار معجزات پیغمبران واقع میشد در دلهای کفار این زمان نیز واقع میشود پس طلب هم کلامی با خدا کرایشان دارند صریح از آثار جهل است حاجت جواب ندارد و آنیم بر فرمائش علامت و معجزه پس جوابش آن است که قد بینا الآیات یعنی تحقیق واضح و روشن کردیم علامات و معجزات این پیغمبر امثل انشقاق قمر و سلام و کلام کردن حجر و آمدن شجر بفرمود او و نالیدن چوب ستون بفراق او و تسبیح کردن سنک ریزها در دست او و مدد دست یاران او و روان شدن چشمهای آب از انکشتان او و شکایت ماده شتر و ماده آهو و دیکر جانوران بی زبان پیش او و کواهی دادن سوسمار و کرک بر صدق دعوی او و سیر شدن لشکر با از طعام اندک برکت او و دور شدن امراض صعبة العلاج بدست رسانیدن او و نزول هر هر آیت ازین کلام معجز نظام بر قلب مقدس او یا بر جوامی بر دان و حرف نشانتن او و علی هذا القیاس لیکن این همه علامات روشن و معجزات واضح لقوم یوقنون یعنی برای کسانی است که قصد تحصیل یقین دارند نه برای کسانیکه تعصب و عناد می ورزند و قصد تحیری نمایند و اکر به نظر تامل بنکرند بدانند که در علامات و معجزات پیغمبران این شرط نیست که موافق فرمائش منکران باید یا بحد اضطرار رساند بلکه بودن این معنی در صحت ایمان خلل میکند زیرا که ایمان هیچ کاه آن است که اختیار باشد نه با اضطرار آری علامات و معجزات پیغمبران این قدر شرط است که قابل انذار و تبشیر باشد یعنی در علامات و معجزاتی که بدست تو ظاهر شده و میشود متحقق است نذیرا کما ارسلنا الیکم بالحق یعنی تحقیق ما فرستادیم ترا به معجزات حقه و بوجه صواب با نچه مقتضای حکمت است و آن آنست که زبردست جبر کردن ایشان بر ایمان نیم زیرا که در صورت جبر فائده ایمان حاصل نخواهد شد ایمان ایشان مثل ایمان فرعون هامان ایمان یاس خواهد شد پس میاید که تو بجاوز از زیر تبشیر نباشد که بشیرا یعنی بشارت دهنده باشی کرا باختیار خود بی جبر کراه بی متعاقب ارابیت مسلک کا یدیدن یعنی حاصل باشی کسی را که با اختیار خود از راه مستقیم کنا

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کیرد ولا تسئل عن یعنی واز تو پرسش نخواهد شد که منکران تو چرا بر سر راه نیامدند و چرا عناد ورزیدند اگرچه آن منکران و معاندان داخل شدند در اصحاب الجحیم یعنی مصاحبان آتش سوزان آری اگر ترا قدرت جبر ایشان بر ایمان میدادیم و باز ایشان بر انکار و عناد خود اصراری ورزیدند البته از تو پرسش میشد که چرا ایشان را بر سر راه نیاوردی باقی ماند در اینجا بحثی چند اول آنکه فرق و تشابه و تشبیه چیست و در آیت لفظ تشابهت چرا اختیار فرموده اند جواب آنکه در میان دلهای کفار زمانهٔ پیغمبر و دلهای کفار گذشته فرقی نبود دلهای همه بر اثبات باطل بود هر دو فریق لفظ تشابه چسپان افتاد بخلاف تشبیه که دلالت بر مخالفت مرتبهٔ مشبه و مشبه به میکند و لهذا شعرا چون اثبات برابری و مساوات منظور می افتد از تشبیه عدول نموده لفظ تشابه می آرند چنانچه گوینده گفته است **بیت** رق الزجاج ورقت الخمر + فتشابها وتشاکل الامر + فکانما خمر ولا قدح + وکانما قدح ولا خمر + دوم آنکه در آیت قد بینا الآیات لقوم یوقنون بظاهر اشکالی نمودار میشود زیرا که برای اهل یقین بیان چه حاجت و از دو بلکه بیان برای اهل تردد و شک می باید اهل یقین را بیان تحصیل حاصل است جواب آنکه در عین تفسیر گذشت که مراد از اهل یقین کسانی اند که مستعد حصول یقین و در پی تحصیل آن اند نه کسانی که اهل یقین و ارند سوم آنکه در قرارت نافع و یعقوب لفظ ولا تسئل عن اصحاب الجحیم بصیغهٔ نهی حاضر آمده و اکثر مفسرین معنی آن چنین گفته اند که پیرس ملازمال دوزخیان که نه زبان تحمل بیان آن دارد و نه گوش طاقت سماع آن و مراد ازین نهی بیان شدت عذاب دوزخیان است لیکن عبد الرزاق و ابن جریر از محمد بن کعب قرظی و از داؤد بن ابی عاصم روایت کرده اند که آن حضرت روزی میفرمودند کاش بدانم انجام مادر و پدر من چه شد حق تعالی این آیت فرستاد انا ارسلناک بالحق بشیرا ونذیرا ولا تسئل عن اصحاب الجحیم بعد آن حضرت گاهی نام کودر الدین خود نفرمودند تا آنکه وفات یافتند و شیخ جلال الدین سیوطی بعد از ذکر این دو روایت گفته اند که با وجود ارسال سند اینها هم ضعیف است و لهذا با سیاق کلام چندان مناسبت ندارد و الله اعلم و اگر بخاطر کسی برسد که اگر علامات و معجزات این پیغمبر که برای بشارت و انذار فرستاده شده است مانند علامات و معجزات پیغمبران دیگر صلاحیت بشارت و انذار رسیدن نداشتند لابد آن علامات و معجزات را اهل علم و دانایان کتاب پسند میکردند و قبول می نمودند گوییم جاهلان و بی فهمان انکار و عناد پیش گیرند لیکن علامات و معجزات این پیغمبر را اهل کتاب که یهود و نصاری اند نیز قبول نمی کنند و پسند نمی نمایند پس برای دفع این وسوسه بدان که قبول نکردن معجزات ترا اگر از یهود و نصاری بوقوع آمده از جهت قصور آن علامات و معجزات نیست بلکه از انجهت است که این هر دو فرقه از تو راضی نیستند و عناد و تعصب و عناد بر ابصار بصیرت ایشان از طرف تو و طرف معجزات تو حجاب ادراک گشته و اگر خواهی که ایشان را از خود راضی سازی هرگز راست نمی آید ولن ترضی عنک الیهود ولا النصاری یعنی و هرگز راضی نخواهند شد از تو یهود و نه نصاری تا معجزات ترا قبول نمایند زیرا که این هر دو فرقه خود را اهل علم و دانش می پندارند و زبان زد خلائق و مشهور عالم است که کتب الهیه پیش ایشان است و بس پس می خواهند که هر که غیر ایشان و عالم است تابع ایشان باشد و ایشان متبوع علی الاطلاق پس از توچه مقدار راضی شوند که تو ایشان را تابع خود میسازی آری ایشان از تو راضی نخواهند شد حتی تتبع ملتهم یعنی تا آنکه پیروی کنی مذهب منسوخ ایشان را و دین و آئین تراشیده ایشان را و این معنی از تو هرگز واقع نخواهد شد بلکه ایشان را ازین خیال خام و طمع کاذب ناامید باز قل یعنی بگو که پیغمبر لائق میست که بتعبیت چیزی کند مگر هدایت خدا ان هدی الله یعنی بتحقیق هدایت خدا و بس همان هدایت است که پیغمبر آن زمان آورده است و سوای آن هدایتهای دیگر قبل از نسخ اگرچه هدایت بود اما بعد از نسخ هدایت نمانده بلکه هوای نفسانی و خواهش دلها گشته ولئن اتبعت اهوائهم یعنی و اگر بالفرض تبعیت کنی خواهش های نفسانی ایشان را بعد الذی جاءک من العلم یعنی بعد از انکه آمده است پیش تو از علم قطعی تا انکه هدایت این زمان منحصر در آورده است و سوای آن همه منسوخ ما لک من الله من ولی

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یعنی نباشد ترا از عذاب خدا هیچ دوستی که بسبب تو ملائش ترا از ان رهائی دهد ولا نصیرا یعنی و نه یاری دهنده که بر دارد آن عذاب را دفع کند
حتی عوسی و عیسی ع که بتبعیت ملت خود حمایت تو تو انند کرد و سعهذا از جمیع اهل کتاب بر انکار تو متفق نیستند و منحصر نه تو را دو نیکنند بلکه اهل کتاب
گروه یهود بان شش خواه نصاری دو قسم اند یک قسم الذین اتیناهم الکتاب یعنی کسانی هستند که داده ایم کتاب ایشان را و حقیقت
حقه کتاب را ایشان میدانند یعنی آنرا ایشان می فهمند و ایشانند که یتلونه حق تلاوته یعنی تلاوت میکنند آن کتاب را حق تلاوت
آن بغیر تحریف لفظی یا معنوی و یا محافظت حروف و کلمات و یا تصدیق محکمات و متشابهات و احتراز از تغییر و تحویلات و غور و تامل در
تقریر آن و فهم مرادات و اشارات آن اولئک یؤمنون به یعنی این گروه از اهل کتاب البته ایمان می آرند بحقی که همراه تو
فرستاده ایم و بعلمی که بتو نازل کرده ایم بلکه ایمان ایشان باین حق منزل عین ایمان بکتاب خود ست پس و انستن
ایشان کمال معجزات ترا و صلاحیت بشارت و انذار ترا کفایت میکند ومن یکفر به یعنی و هر که کافر میشود باین حق منزل و آنها قسم دیگرند
از اهل کتاب فاولئک هم الخسرون یعنی پس آن گروه ایشانند زیان کار که هم ایمان باین حق منزل از دست ایشان رفت و هم
ایمان بکتاب خود و هم از دنیا بی بهره شدند بسبب قتل و نهب و سبی اولاد و جلای وطنی و هم از آخرت که بسبب کفر و عناد در قعر دوزخ جا گرفتند
پس اگر ایشان با وجود کمال خسارت خود در معجزات و علامات پیغمبری تو شک و شبهات وارد کنند و آنها را قبول ندارند باکی نیست که در حقیقت
از اهل کتاب نیستند کو نظایر مثل همار حامل آن باشند مصرع که نکته دان نشود گرم کرکتاب خورد و باقی ماند درین جا بحثی چند که واجب التعرض
اند اول آنکه ازین آیت معلوم شد که بعد از وضوح دلائل و سطوع براهین تقلید باطل ست زیرا که اتباع هوی بعد مجی العلم ست و ازین ست
که عالم مجتهد را تقلید غیر حرام ست دوم آنکه ازین آیت معلوم شد که با وجود دانستن آنکه این شخص مصدر این فعل نخواهد شد آن شخص را
منع کردن ازان کار و ترسانیدن از بد مآلی آن کار موافق حکمت ست چنانچه درینجا اتباع اهوای اهل کتاب معلوم بود که ازان حضرت ع
بوقوع نخواهد آمد و معهذا ابراهیم عید شدید فرموده و نهی بلیغ نموده اند همین آیت ست آیت دیگر لئن اشرکت لیحبطن عملك و
لتکونن من الخسرین و سر درین آنست که شاید علم الهی باز دارنده آن شخص از ان فعل همین تاکیدات بلیغه و تخویفات هائله باشند یا بسبب این
تاکیدات عصمت او قوی تر و افزون تر گردد و نیز این همه تاکیدات بلیغه و حق معصومین برای آن می باشند که امتیان را زجر شدید حاصل شود
و بدانند که صاحبان این مراتب عالیه را اگر مصدر این افعال شوند این حال بدست ما که هنوز در اول ایمان را طی نکرده ایم چه قسم مطمئن باید بود.
بالجمله این معامله عکس آن معامله ست که ابولهب را کافر میدانند و در ایمان ترغیب می فرمایند و بوعده های نیک او را طامع می سازند تا
الزام حجت و اکمال عذر بکلی نماند ازین جا معلوم شد که علم الهی سببیت اسباب را باطل نمیکند چه در علم او تعالی سلسلهٔ اسباب و مسببات ترتیبها
فوق بعض تحقق دارد پس علم او تعالی متوکد سببیت اسباب ست نه مبطل آن و دریافت همین سر علم انبیا و وارثان انبیا امتیاز پیدا کرده اند
از علم مغلوبین و مجذوبین که مسببات را در تقدیر حتمی واجب الوقوع انگاشته دست از طلب و تلاش و سعی و رسباوی و اسباب شسته اند و در تسبیب
بر روی خود بسته بخلاف انبیاء که همیشه مزاولت اسباب نموده اند و از ترک اسباب نهی فرموده اند نهاد قدرت او تعالی را دیدند و از حکمت او تعالی
که رابطه هر مسبب بسبب اوست چشم پوشیدند و انها سر و کار خانه را ملاحظه می نمایند و رعایت هر دو جانب منظور نظر دارند سوم آنکه در
سوره دریجا بعد الذی جاءك من العلم واقع شده و در سورهٔ آل عمران فمن حاجك فیه من بعد ما جاءك من العلم و هم درین
سوره در مقدمه نتیجه من بعد ما جاءك من العلم و در سوره رعد بعد ما جاءك من العلم پس ارادهٔ این مراد کاهی لفظ من را
می آرند و کاهی ترک میکنند و کاهی الذی می فرمایند و کاهی ما درین تفنن چه نکته ست و اقتضای هر مقام هر یکی را ازین عبارات مبنی کردام
اقتضا جوابش آنکه کلمهٔ الذی از ما در تعریف قوی تر ست چرا که این کلمه کاهی منکر نمی شود و سدهٔ او واجب ست بخلاف ما که کاهی نکره هم می شود و نیز کلمه من دلالت

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

برتبعیض میکند چون بر لفظ بعد داخل شود دلالت بر توقیت و تحدید آن می نماید و لفظ بعد بدون من دلالت بر شیوع و استیعاب اوقات دارد چون
این هر دو قاعده معلوم شد مناسب هر مقام را با عباراتی که در اینجا اختیار فرموده اند بسهولت توان براورد مثلا در اینجا علمی که مراد ست علم بهدایت
الهی ست که مشتمل ست بر جمیع امور دینیه از عقائد ذات و صفات و نبوات و معاد و شرائع و احکام این علم دو کمال دارد اول کمال عموم
دوم کمال استمرار که از ابتدای زمان بعثت تا آخرش باقی ست بی تجدد و تغییر پس در اینجا لفظ الذی که در تعریف ابلغ نست مناسب برای افادهٔ کمال
تعریف آن علم و لفظ من که برای ابتدای غایت مناسب نشد زیرا که این علم موقت بوقتی نیست تا ابتدای غایت آن بیان کرده شود پس عبارت
بعد الذی جاءک من العلم در خور این مقام افتاد و در مقدمهٔ قبله مراد از علم علم خاص ست که متعلق بامر قبله است و آن علم سابق نبود بلکه
سابق ازان علمی دیگر بود مقتضی استقبال بیت المقدس پس در اینجا لفظ من بعد ما جاءک من العلم چسپان شد و همچنین در سورهٔ آل عمران
مراد علمی ست خاص متعلق بامر تولد عیسی ع و آن علم نیز موقت بود بعد از گفت و گوی وفد نجران نازل شده پس در اینجا هم همین عبارت مناسب
افتاد و در سورهٔ رعد هر چند مراد علم خاص ست متعلق بنزول حکم عربی که عبارت از قرآن ست لیکن آن علم هم مانند علم هدایت و دین موقت نیست
بلکه از ابتدای زمان بعثت تا آخرش مستمر و باقی ست پس نظر بخصوصیت علم لفظ ما آوردند که در تعریف قصوری دارد و ابهامی ازان شنیده میشود
نظر باستمرار و دوام و لفظ من را حذف کردند تا اشاره باشد بانکه این خاص همرنگ عام مستمر و دائم ست ابتدا ندارد و الله اعلم باسرار کلامه
چهارم انکه پیغمبر ع بالقطع معصوم ست پس اتباع اهواء کافران از موجبات انتفاست و شرطی که مخرج و مع العدم بود محل استعمال نیست
نه محل استعمال ان حرف ان را چرا در اینجا استعمال فرمودند جوابش انکه این خطاب با پیغمبر ع نه بر وجه تحقیق ست که جزم بوقوع و انتفای
شرط را دران رعایت کرده شود و از الفاظ شرط انچه مناسب یکی ازین دو شق باشد اختیار کرده اند بلکه بنا بر فرض محال ست و مقام فرض مطلقا
مقام شک و وقوع شرط سک محال آنست و لهذا در مثل ان کان لله ولد فانا اول العابدین لفظ ان مستعمل میشود نه لفظ لو آری اگر خطاب
بر وجه تحقیق و بیان واقع می شد در صورت جزم بانتفای شرط استعمال متعین میگشت مانند لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا
ولیس فلیس پنجم انکه حق تلاوت کتاب الله چیست جوابش آنکه در ادای حق تلاوت چند چیز معتبر ست چنانچه در عین تفسیر آنچیز ها اشاره کرده شد
اما تفصیل این چیز ها در روایات صحیحه وارد ست از انجمله ست روایت حاکم از ابن عباس رض که ایشان در تفسیر حق تلاوت گفتند یحلون
حلاله ویحرمون حرامه ولا یحرفونه عن مواضعه یعنی حلال میکنند حلال او را و حرام میکنند حرام او را و تحریف نمیکنند آنرا از موضع
او و ازانجمله ست روایت ابن جریر و ابن ابی حاتم از ابن عباس رض که ایشان فرمودند یتلونه حق تلاوته ای یتبعونه حق اتباعه
شرقوعه ابن عباس رض والتمر اذا تلیها یقول یتبعها و ازانجمله ست روایت ابن ابی حاتم از حضرت امیر المؤمنین عمر فاروق رض که ایشان
در تفسیر این آیت فرمودند اذا مر بذکر الجنة سأل الله الجنة واذا مر بذکر النار تعوذ بالله من النار یعنی چون در تلاوت قرآن
بگذرد بر ذکر بهشت از خدا آن را سوال کند و چون بر ذکر آتش بگذرد از خدا پناه گیرد و خطیب در کتاب الرواة عن مالک بروایت ابن عمر رض
ازان حضرت ص آورده که فرمودند حق تلاوت کلام الله آنست که حلال او را حلال گیرد و حرام او را حرام داند و بخواند آنرا
چنانچه نازل شده ست و کلمات او را تحریف نکند و معانی او را تاویل فاسد نه نماید و احکام او را بپاس خاطر دنیا داران و
رو داران اخفا و کتمان نکند و ازانجمله ست روایت ابن جریر و وکیع از حسن بصری رض که ایشان گفتند که حق تلاوت کلام الله آنست
که بمحکمات او ایمان آرد و موافق آن عمل نماید و بمتشابهات آن ایمان آرد و هر چه فهمیدنش بر و مشکل شود آنرا مفوض بعالمان دارد و در
رد و قبول و تاویل و تمثیل بعقل ناقص خود دخل نکند و ازین جا معلوم شد که در حقیقت اهل کتاب همان اشخاص اند که تلاوت کتاب بایشان لازم
گرفته اند و نفسانیت و تعصب خاندان و قوم خود را با محافظت وضع و آئین خود در احجاب معرفت کتاب نساخته اند نه کسانی که کتاب را وسیلهٔ تحوت و تکبر گردانیده و کتب

بیان حق تلاوت کلام الله

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یا حمار حال هر کس می آویزند و در حجاب پندار و خود بینی خود گرفتار اند و دعوی متبوعیت مطلقه می نمایند پس باز دیگر خطاب میکنیم
شما را ای بنی اسرائیل چنانچه در سر کلام شما را خطاب کرده بودیم وی گوئیم یا بَنِی إِسْرَائِيلَ یعنی ای بنی اسرائیل شما بزعم خود در مرتبهٔ
متبوعیت مطلقه دارید حتی که کاملترین پیمبران افضل رسولان را تکلیف متابعت خود میدهید و نمی فهمید که این شان و مرتبهٔ شما را از
چه رو حاصل شد اُذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ یعنی یاد کنید آن نعمت را که بر شما انعام کرده ام و به سبب آن نعمت این دعاوی
طویله و عریضهٔ شما را باد آمده وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ یعنی و آنکه من بزرگی داده بودم شما را بر عالمها و اگر خواهم آن بزرگیها
را از شما سلب نمایم و دیگری به بخشم آن فضل ذاتی شما نبود که منفک نتواند شد پس حق آن نعمت و لائق آن تفضیل این نبود که شما بر آیات
و رسولان من تکبر ورزید و سبب کفر آنها کفران نعمت من کنید وَاتَّقُوا یعنی و بترسید درین باب یَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ یعنی از روزی
که کار نخواهد آمد هیچ نفس که بسبب منسوب شدن با فضیلت و بزرگی حاصل کرده باشد مثل نفس یعقوب و در نسبت صوری و نفس
موسی و هارون در نسبت معنوی عَنْ نَفْسٍ یعنی از هیچ نفس که خود را تابع و منسوب آن نفس پندارد چون بر خدا و آیات و رسولان
او تکبر ورزد و کفر پیش گیرد شَيْئًا یعنی هیچ کار آمدی که باسقاط برخی از عذاب و تخفیفی در حساب باشد وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ یعنی
و هر گز قبول کرده نخواهد شد از آن نفس عوضی که در خلاصی تابع خود دهد اگرچه تمام اعمال خیر خود را فدیهٔ او کند وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ
یعنی و هیچ نفع نخواهد داد او را شفاعتی و سفارشی که در حق منسوبان خود نماید با وجود کفر آنها و تکبر بر آیات الله و رسل الله که در حق اجابت
نفع کرده باشد وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ یعنی و نه ایشان یاری داده شوند درین باب از جناب الهی که در مواخذهٔ حقوق ایشان از
تلف کنندگان حقوق یاری داده شوند بموجب انا لننصر رسلنا والذین امنوا فی الحیوة الدنیا ویوم یقوم الاشهاد
و محتمل است که ضمیر منها و تنفعها هم راجع به نفس دوم باشد که کفر مقتضای عذاب است و معنی بحسب آن ظاهر تر و روشن تر است چنانچه پوشیده نیست
باقی ماند در اینجا سوالی چند جواب طلب اول آنست که این آیت بعینها در اول قصهٔ بنی اسرائیل گذشته است اعادهٔ آن درین جا برای چه غرض
واقع شده جوابش آنکه ذکر این مضمون در صدر قصه برای تذکیر نعم بود تا از کفران آن نعم احتراز نموده راستکرده جادهٔ حق شناسی منعم مختار
گردند و ذکر این مضمون در تتمهٔ قصه برای دفع و ابطال دعوی متبوعیت خود و درخواست متابعت افضل المرسلین علیه السلام بحسب نسبت بخود
و پدر او چون نعمت الهی را در حق خود یاد کنند و تفضیل خود را بر عالمها ملاحظه نمایند لابد شوند که منشأ و مبدأ این دعوی چیزی است که ذاتی
ایشان است و نه بزرگ و نسب خود و به بزرگان یافته ایم و روزی ما را در پیش است که دران روز هیچ نسبت و نسب بکار نخواهد آمد
بدون متابعت طریقهٔ حقه کار نمی کشاید و راهی نمی برآید و بعضی از مفسرین گفته اند که در صدر قصه غرض از آوردن این آیت آن
بود که اجمالا جمیع نعمتهای الهی را در حق بنی اسرائیل یاد دهانیده شکر آنرا درخواست نمایند و اندوزی که نسبت و نسب به اسلاف
کرام کسی را بکار نیاید تا برسانند بعد ازان تقسیم و تفصیل آن نعمت ها بحسب اوقات و اشخاص این فرقه باتباع تمام بیان نموده بطریق
قذلکه احساب و مفروده جمع و خرج و در آخر این قصه نیز همین مضمون را اعاده کردن مناسب شد پس ایراد این آیت در صدر و خاتمهٔ
این قصهٔ طویل ازان قبیل است که اهل حساب در سیاق اول نخ و بطریق جمع و خرج مینویسند که جمع این قدر بود و خرج این قدر شد بعد ازان تفصیل
و تقسیم تواریخ و بابها بنمایند و چون از حساب فارغ میشوند باز همان جمع و خرج را ملخص کرده اعاده میکنند و دوم آنکه درین آیت نسبت آیت گذشته در سه چیز
تفاوت واقع شده اول آنکه در آیت سابقه لا یقبل منها شفاعة فرموده اند و درین آیت لا تنفعها شفاعة و دوم آنکه در آیت سابقه لا یؤخذ منها عدل
فرموده اند درین آیت لا یقبل منها عدل و سوم آنکه در آیت سابقه نفی شفاعت را مقدم فرموده اند و درین آیت نفی فدیه را مقدم فرموده اند نکته درین تفاوت چیست
چه آنکه یعنی نکات این تغییر اسلوب در تفسیر آیت سابقه گذشته است یاد باید کرد و آنچه حاضر الوقت است این است که سودمند شدن شفاعت بر دو چیز موقوف است اول

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آنکه شفاعت بذات خویش نافع بود نه مضر و دوم آنکه آن شفاعت پیش کسی کند که شفاعت وی بر وی مقبول هم میشود چه ظاهر است که اگر شفاعت بذات خویش نافع بود مستلزم آن نبود که مال یا خلاص کردن از قید و آن کس آن شفاعت را قبول کند هیچ فائده در آن شفاعت نباشد و لغو محض کرده و همچنین اگر شفاعت مقبول بافتد اما بذات خود مضر باشد مثل شفاعت دزد پیش حاکم تا او را بسزا رسانند آن شفاعت نیز بی نفع محض است پس جای نفی قبول فرمودند و جای نفع را سلب کردند تا بیان انتفای هر وجهت انتفاع باشد و تحقیقش آن است که انبیا و صلحا را در آن روز شفاعتی خواهد بود اما شفاعت عامه آنها که منزله بیان قاعده کلیه است مثل اغفر الذین امنوا وعملوا الصالحات یا ربنا اغفر لمن تبعنی ولمن عصانی و امثال ذلک هرگز بکار کافران نخواهد آمد اگرچه مقبول خواهد شد و شفاعت ناصبه آنها در حق هر هر کافر مثل شفاعت حضرت ابراهیم در حق آزر مقبول نخواهد شد پس هر دو وجه ایشان از شفاعت اسلاف خود نا امید ساخته اما تخصیص آیت اولی بنفی قبول این آیت بنفی نفع پس از آن جهت است که در ماسبق آیت اولی ذکر کفره بتصریح رفته است که ولا تکونوا اول کافر به پس نفی قبول و ایجاب سبب افتاد و در ماسبق این آیت ذکر اتباع است که آن را وسیله شفاعت متبوعین و منسوبین خود می انگاشتند پس نفی نفع درین جا چسپان شد گویا چنین فرمودند که هرچند شفاعت انبیا و اسلاف شما در حق تابعان و منسوبان خود مقبول است اما با وجود کفر شما را نافع نخواهد شد که از تبعیت و نسبت بایشان خارج اید و نیز در ذکر عدل اخذ و قبول اشتراک دارند و در میان این هر دو ملازمت بیست چه جائز است که اخذ باشد اما بر وجه تردد و رد و قبول قبول نباشد و همچنین جائز است که قبول باشد و اخذ نباشد بلکه بعد از قبول تسلم نکنند و در آیت اولی چون نفی قبول شفاعت سابق گذشته است و غالبا در دنیا چون شفاعت قبول میکنند غرض اخذ عوض میباشد آن را بلفظ اخذ نفی فرمودند تا این توهم هم زائل شود و درین آیت چون نفی نفع شفاعت سابق رفته است عوض را بلفظ قبول نفی فرمودند که در ان جا دادن عوض مقبول هم نخواهد شد چه جای اخذ زیرا که اخذ بعد از قبول است اما وجه تقدیم و تاخیر شفاعت و عوض پس این است که در ابتدای حادثه شفاعت را بر دادن عوض مقدم میکنند و چون حادثه امتدادی پذیرد و استمرار یابد دادن عوض را بر شفاعت مقدم میدانند و در آیت اولی ابتدای حادثه است و درین آیت انتهای آن و الله اعلم باسرار کلامه بیشتر و ادق فرق در اسلوب آیتین غرض مسوق له الکلام است که در آیت سابق آن غرض تحریص بنی اسرائیل بر متابعت این پیغمبر است و ترک افعال شنیعه از تحریف کتاب و امثالش حق بباطل و کتمان نعت پیغمبر و ترک نماز و زکوة و مردم را بنیکی فرمودن و خود موافق آن عمل نکردن و دوام طمع و حرص کرفتار بودن و صبر کردن و از لقاء الله لی پروا ماندن و درین آیت آن غرض دفع شبهاتی است که در رسالت پیغمبر وقت هم میرسانیدند و خود را بالاتر از اتباع او میدیدند بلکه خود را متبوع مطلق و ناجی محض گمان میکردند و فضل و بزرگی را ذاتی خود میدانستند و بهشت و نعیم آخرت را بالذات برای خود می انگاشتند و لهذا بعد ازین آیت در هیچ مقام تذکیر نعمتها نمی فرمایند بلکه برای دفع خیال متبوعیت مطلقه و امامت آنها که هیچ عناد و کفر آنها همین خیال بوار شان میکنند که وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ یعنی و یاد کنید آن وقت را که بطریق آزمایش فرمود ابراهیم را که پسر تارخ بن ناخور بود و تارخ را آزر نیز لقب میکردند و ابراهیم در خانه او در سلطنت نمرود بن کنعان در قصبه کوثی که از مضافات شهر بابل بود در سنه هزار و هفصد و سی سال از تاریخ طوفان نوح متولد شد و از طفلی آثار رشد در وی ظاهر گشت و با پدر و قوم خود بابت پرستی تجنبها و تحرجها مینمود تا آنکه بتاریخ الشکست و قوم او در مقام کین آتشی افروختند که آتش سوزندگی آتش را بسیار افروختند و او را در ان انداختند پروردگار او را در آتش سالم از آن آتش بر آورد پدر و قوم او با او دشمن شدند تا آنکه جان خود را برای خدا ترک کرده بسمت حران و از آن جا بسمت شام و فلسطین هجرت کرد و در آن سرزمین متوطن شد حق تعالی خبر داد که او را در عوض آنکه جان و تن خود را در آتش سوختن داد و جان و تن خود را برای خدا ترک کرد و بوطن شد مرتبه بس بلند که هیچکس را از آدمیان آن مرتبه تا آن وقت حاصل نبود عطا فرمود

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سخنان استعداد کامل او را بر منصهٔ ظهور آورد ﴿ذریّة﴾ یعنی پروردگار ابراهیم ع که از طفلی با ناز او را کونا کون تربیت فرموده بر تربیت نبوت
خلعت رسانید و در هر وقت تربیت او ابراهیم ع را رنگی و دیگر پیدا میکرد و بعد از هر تربیت استعدادی بلند و استحقاق مرتبهٔ ارجمند از و ظاهر
میشد تا گفت او را اسوهٔ فرمود ﴿بکلمات﴾ یعنی بسخنی چند که سبب بجا آوردن آن سخنان نزد ملائکه علوی و سفلی پدید آگردد که این شخص لائق
این مرتبه بود و در شان حکمت داون این منصب باین شخص واجب و لازم می نمود و همین ست عادت مستمرهٔ الهیه که بمحض علم خود در
دادن مراتب و مناصب و اجزیه و اجور اکتفا نمی فرماید تا وقتی که زبان استحقاق و استعداد او را گویا نکند بوجهی که جمیع سکان ملک
و ملکوت آن قضای حتمی را بالسنهٔ قالیه و حالیه برای او تقاضا کنند و این معامله از بسکه کمال مشابهت دارد با امتحان آزمایش
تسمیهٔ آن باین لفظ بسیار چسپان و مناسب افتاد و الا او تعالی را که علام الغیوب ست و مستقبلات در علم او حکم ماضی دارند چه
حاجت امتحان و آزمایش ست و آن چند سخن که ابراهیم ع را بطریق امتحان بدان مامور فرمودند و استعداد کامل او را به
بجا آوردن آن سخنان ظاهر کردند بچند چیز او تعلق داشت اول بقوت علمیه و فکریهٔ او که بمناظره و مخاصمهٔ بت پرستان
او را ماموس ساختند و این مهم را بخوب ترین وجهی سرانجام داد اول آفتاب و مهتاب و ستاره را بحکم حدوث و تغیر از
حالی بحالی از لیاقت معبودیت بیرون آورد و ثانیا بتان را بشکست و عجز آنها را نسبت بقوت آدمی که اضعف مخلوقات رب الارباب ست
مبرهن گردانید و ثالثا برای الزام آتش پرستان تن خود را بسوختن داد و تاثیر آتش را بقوت الهیه باطل فرمود و روح آتش را
از فصل و تاثیر طبعی خود متغیر گردانیده بخنکی و برودت منقلب نمود و باین ترتیب انیق روحانیات علویات و سفلیات را از
لیاقت معبودیت معزول نمود و اسباب جسمانیه و روحانیه را در جنب ارادهٔ مسبب الاحد قهار بیکار و انمود تا آنکه از زبان او
این دعوی برآوردند که انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما انا من المشرکین و برای
امتحان صدق این دعوی او را بچند چیز مبتلا ساختند تا روح او را بر محک امتحان و معیار معرفت زنند اول تبری از قوم
و تبار خود بلکه عن کل ما سوی الله چنانچه شان دوست خالص و خلیل صادق ست که از ما سوی المحبوب بیزار میشود لهذا
فرمود انی بری مما تشرکون نیز فرمود که افنی براء مما تعبدون ۞ و انا براء منکم بلکه این حالت تبری منجر بعداوت
گشت که فانهم عدو لی الا رب العالمین دوم رفع وسائط و تحدیق نظر در محبوب بلا حجاب تا آنکه با جبرئیل ع در وقت
کمال شدت حاجت فرمود اما الیک فلا حاجة لی سوم تسلیم لامر الله و بشاشت تمام بنقصان جان و مال خود در رضای
او چنانچه در وقت هجرت از وطن مالوف و امر بذبح فرزند دلبند از و بظهور رسید و در مهمانی مهمانان و ایثار بر کدایان علی سبیل الدوام
از وی ظاهر می شد و ظاهر ست که عزیز ترین امور دنیا نزد آدمی همین چهار چیز ست جان و مال و فرزند و وطن که مجمع اقارب
و عشائر می باشد و برای محافظت این چیز ها چه بسیار بهانه ها که نمی کند چون این هر چهار چیز را ایثار رضای مولای خود ساخت صدق
محبت و خلت و کمال مرتبه ثابت شد لهذا ابن عباس رض در تفسیر این کلمات مبهمه گفته اند که الکلمات التی ابتلی بها ابراهیم فراق قومه فی الله حین اخرجه
بمفارقتهم و مهاجرة مرود فی الله حین قال انا احیی و امیت و صبره علی قذفهم ایاه فی النار لیحرقوه فی الله و الغربة بعد ذلک عن وطنه
و بلاده حین امره بالخروج عنهم و ما امره به من الضیافة و الصبر علیها و ما ابتلی به من ذبح ولده و اکرر معامله که آنجناب علیه افضل الصلوة
و التسلیمات با حضرت اسماعیل ع در حین صغر سن و با مادر ایشان حضرت هاجر محض بحکم خدا نموده اند تامل کرده شود از مقدمه و مؤخره خارج می نماید
بالجمله منظور باین تکلیفات شاقه و اظهار جودت حال قوت عاملهٔ ایشان و انقیاد جمیع لطائف و قوای روحیهٔ ایشان برای حکم آلهی بود
که بجناب حق خطاب اسلم عرض کرده بودند اسلمت لرب العالمین باز بدن و جسد ایشان را نیز در اغدار محبت خود ساختند مانند کلی و دیگر

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که عاشقان برای معشوقان بر بدن خود میکنند و بسبب آن صدق دعوی عشق از ایشان ثابت میشود و عمده ترین این داغها ختنه بود که محل شهوت رذیله بهیمیه جماع و دواعی را قطع کردن ست تا یاد بوده باشد که این عضو داغی جناب رب العزة را در مصرف نامرضی او صرف نباید کرد و لهذا در توریت وارد شده که ختنه داغ خداست بر ابراهیم ع و اولاد او مانند داغ اسپان و جانوران پاک و از جملهٔ آن داغها کرفتن موی لب ست و کرفتن موی زهار و کرفتن ناخن و کندن موی بغل و شستن جای برازو بول در وقت استنجا و مضمضه و استنشاق در وضو و مداومت بر مسواک در وقت نماز و ذکر و فرق موی سر شانه و استعمال عطر و خوشبو و نظیف داشتن جامهٔ پوشاکی و شستن بند کاه های بدن در هر جمعه یکروز و باز بر التزام برخی از عبادات و اذکار و اخلاق ایشان را تاکید فرمودند و آن همکی سی خصلت ست مسمی بسهام الاسلام که وه ازان در سورهٔ براءة مذکور ست توبه عبادت حمد سیاحت رکوع سجود امر به معروف نهی از منکر حفظ حدود مقرر کردهٔ خدا در هر چیز ایمان وده ازان در سورهٔ احزاب اسلام ایمان قنوت صدق صبر خشوع صدقه دادن روزه داشتن حفظ شرمکاه از زنا و لواطت و سحاق و نظر اجنبی ذکر کثیر لسانا وقلبا علی سبیل الدوام وده ازان در سورهٔ مومنون وسال سائل ایمان و تصدیق بروز جزا و خوف و خشیت از عذاب الهی علی سبیل الدوام خشوع در نماز محافظت آداب سنن و مستحبات ان از لغو و عبث و لعب و هزل احتراز کردن و اعراض نمودن ادای زکوة بخوشدلی حفظ شرمکاه از غیر منکوحه و مملوکه خود و وفا بعهد ادای امانت قیام بشهادت و هر چند بعضی ازین خصال متداخل اند در هر یکی ازین سورهای مذکوره اما محتمل ست که به تقیید و تخصیص و انضمام با مقارنات خود حکم خصائل متباینه و متفاوته پیدا کنند و در هر جا جداکانه معدود شوند باز ایشان را حکم شد که در هر سال یکبار خود را واله و شیدا ساخته دیوانه وار و عاشق کردار برای کرد کشتن خانهٔ محبوب خود برهنه سر و برهنه تن و برهنه پا ژولیده مو پریشان حال و کرد آلوده از شام زمین حجاز رسیده کاهی بر کوه و کاهی بر زمین بروی بسوی خانهٔ او کرده استاده شوند و کاهی دشمن او را در خیال خود تصور نموده سنک لعن و طرد و بیزاری را بروی انداز ند و حوض جان خود جان عزیز ترین مملوکات خود را برای او قربانی نمایند و من بعد کرد خانهٔ تجلی اشیانهٔ او طواف کنند و بار بار کنجهای آنخانه را ببوسند و بلیسند بامعنی عشق و محبت که در باطن ایشان کامن ست در لباس صورت جلوه کر شود و مشهود خاص و عام کردد و درین بین بآواز بلند لبیک کویان نعرها و آتش محبت درونی را باین نعرها برافروزند و برای نمود این کیفیت مناسک حج برای ایشان مقرر شد و طواف و سعی بین الصفا والمروه و آمد و شد فرائض و عرفات و اقامت و منی و ذبح و قربان و تلبیه و احرام مشروع کشت و حضرت ابراهیم ع این همه تکلیفات را که بعضی در عقل ناقص نیز مستحسن نمود و اکثری از ادراک عقل کسر شأن بالاتر بود بدل و جان بجان و شاشت و خوشی قبول نمود فَاَتَمَّهُنَّ یعنی پس تمام و کمال بجا آورد آن سخنان ابراهیم ع بی افراط و بی تفریط و بی تکاسل و تغافل تا آنکه در حق او جایی دیکر فرموده اند وابراهیم الذی وفی و در مصنف ابن ابی شیبه و دیکر کتب حدیث آمده مرفوعا ابن عباس رض که ما ابتلی بهذا الدین احد فقام به کله الا ابراهیم و ابو الشیخ در کتاب العقیقة از طریق موسی بن علی بن رباح عن ابیه روایت کرده که حضرت ابراهیم ع را چون حکم ختنه فرمودند ایشان در آن وقت هشتاد ساله بودند بعجلت تمام تیشه که در خانه موجود بود ختنه کردند بعد ازان در بسیاکنند و کفت الهی ما کردند حق فرستاد که تو شتابی کردی و قبل از انکه ترا از طریق تو آله این کار نشان دهیم خود را در معرض هلاک انداختی ایشان عرض کردند که بار خدایا من بکردم و انشم کرد بجای او حکم تو دمی توقف کنم و بیهقی روایت کرده ست که حضرت ابراهیم حضرت اسحق ع را روز هفتم از تولد ایشان ختنه کردند و حضرت اسماعیل ع را بعد از بلوغ در سن سیزده سالکی و آنحضرت ص نیز حضرت حسنین رض را روز هفتم از تولد ختنه فرمودند و بیهقی از زهری روایت کرده ست که آنحضرت ص فرمودند هر که اسلام بیارد و می باید که ختنه کند و حاکم و بیهقی بطریق صحیح روایت کرده اند که حضرت ابراهیم ع اول کسی ست که ریش خود آورد و انبیای پیشین ع همه خود را بی ریش پیدا میشدند و اول کسی که موی سبیل و سفید شد حضرت ابراهیم ست چون سفیدی در موی خود دید عرض کرد بار خدایا این چیست حکم شد که وقار است عرض کرد بار خدایا وقار را زیادت کن و قال او اول کسیکه موی لب را کرفتن و ناخن را کرفتن و مسواک را و دندان را خلال کردن و التزام نمود حضرت ابراهیم ست و اول کسیکه از ختنه و بخیه و آتش نا امید شد حضرت ابراهیم ست و اول کسیکه از ایشان

بیان سهام الاسلام
بیان احوال و اخلاق حضرت
Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

لنک معناه بود و در مسند کیسع مروی است که اوحی الله تعالی الی ابراهیم انک اکرم اهل الارض علی فاذا سجدت فلا تری الارض عورتک فاتخذ مسجدا و دیلمی بروایت انس رضی آورده که آن حضرت فرمودند که اول کسی که خضاب حنا و رسمه کرد حضرت ابراهیم است و ابن ابی شیبه در مصنف خود آورده که اول من خطب علی المنبر ابراهیم خلیل الرحمن و بزار و طبرانی بروایت معاذ بن جبل من آورده اند که آن حضرت میفرمودند که اگر من منبر برای خود بسازم مضائقه نیست که حضرت ابراهیم نیز برای خود منبر ساختند و اگر من عصا در دست بگیرم نیز مضائقه نیست که حضرت ابراهیم نیز گرفته اند و ابن عساکر بروایت جابر و غیره آورده است که اول کسی که در راه خدا جهاد کرد حضرت ابراهیم اند و اول کسی که لشکر را در جنگ تعبیه نمود و میمنه و میسره و قلب قرار داد حضرت ابراهیم اند و این واقعه در آن وقت بود که در میان حضرت لوط را اسیر کرده بردند حضرت ابراهیم برآنها جهاد فرمودند و حضرت لوط را خلاص کرده آوردند و در مصنف ابن ابی شیبه باین لفظ آمده که اول من عقد الالویة ابراهیم و بیهقی در شعب الایمان روایت کرده است که حضرت ابراهیم بجهت کثرت مهمان داری ابو الضیفان لقب شده بود و گویند ایشان را چهار دروازه بود تا از هر طرف که خواهد مهمان در آید و چون حضرت ابراهیم میخواستند که طعام چاشت بخورند از هر چهار طرف وطن خود تا مسافت یک یک کروه تلاش مهمان میفرمودند تا وقتیکه مهمان نمیرسید طعام چاشت نمی خوردند زیرا که وقت چاشت وقت آمدن مهمان میشد و در مسند امام احمد وارد است که حضرت ابراهیم در جناب الهی عرض کردند که بار خدایا در زمین کسی نیست سوای من که ترا عبادت کند حق تعالی سه هزار فرشته را نازل فرمود که با حضرت ابراهیم شریک عبادت شوند حضرت ابراهیم تا سه روز به امامت فرشتها مشغول ماندند و ابن سعید روایت کرده است که حضرت ابراهیم را وسعت مال و خاودان بسیار داده بودند اول کسی که ثرید ساخت حضرت ابراهیم اند و دیلمی از ان حضرت روایت کرده که اول کسی که نان شیرمال پخت حضرت ابراهیم اند که برای مهمانان خودی پختند و میخورانیدند و خطیب در تواریخ خود بروایت تمیم داری از ان حضرت آورده که مردم از ان جناب سوال کردند که در حق معانقه مرد با مرد چه میفرمایید فرمودند که معانقه در دست است و در پیشینیان هم بوده است و علامت خلوص دوستی و تمام تحیت ملاقات آنها بود و اول کسی که وقت اظهار دوستی معانقه کرده است حضرت ابراهیم بوده اند و قصه اش چنان بود که روزی ایشان برای طلب چراگاه مواشی خود در کوهستان بیت المقدس سیری نمودند تا مکانی برای بودن مواشی خود تلاش نمایند در همین اثنا آوازی حزین و رقیق شنیدند که ذکر کننده خدا را ذکر میکند و اوصاف تقدیس و پاکی آن جناب میخواند بمجرد شنیدن آن آواز مطلب خود را فراموش کرده بسمت آن آواز متوجه شدند دیدند که پیری در زمان کهن سال از موی است استاده توحید خدای عزوجل میخواند پیش او رفتند و پرسیدند که ای شیخ خدای تو کیست که او را یاد میکنی گفت خدای من در آسمان است پرسیدند که در زمین هم او خدا است یا دیگری گفت که در زمین نیز همان خدا است سوای او دیگری لیاقت خدائی ندارد باز پرسیدند که قبله تو کجا است گفت بسوی کعبه باز پرسیدند که از کجا میخوری گفت که در وقت بچه شدن دانه های خودروی صحرا که آخر موسم کرما میباشد می برآیم و از ان دانه ها جمع کرده میگذارم تا در زمستان بکار آید از همان طعام میخورم باز پرسیدند که کسی از اهل عیال تو هم باقی مانده است که خدمت تو بجا آرد گفت نی باز پرسیدند که خانه تو کجا است گفت در غاری از غارهای این کوه میگذرانم پرسیدند که بیا نشان آن غار را تا همراه تو بخانه تو برویم و سمت قبله ترا به بینیم او گفت که در میان این مکان و آن غار جوئی است که آب عمیق بسیار دارد و آدمی را گذشتن از ان ممکن نیست حضرت ابراهیم علیه السلام پرسیدند که تو چه قسم از ان جوی عمیق عبور میکنی گفت که من بطریق خرق عادت بر روی آب می روم و آن آب برای من مسخری شده و که غیر از کف پای من تر نمی شود حضرت ابراهیم علیه السلام فرمودند بیا تا بخانه تو رویم شاید آنکه آب را برای تو مسخر فرموده است برای من هم مسخر کند حضرت ابراهیم علیه السلام و آن پیر هر دو روان شدند چون بر لب آب آمدند هر دو بر روی

بیان سیر و شکار و بیان حکم معانقه

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آب گذشته رفتند آن پیر تعجب کرد چون در غار رسیدند سمت قبله مسجد او را موافق سمت کعبه دیدند و بسیار خوش شدند بعد ازان پرسیدند
کرای شیخ باری بگو که کدام روز سخت ترین روزهاست آن پیر گفت که آن روز روزی که حضرت رب العرش کرسی خود را برای حساب
خلائق نهند و دوزخ را بیفروزند تا آنکه هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل نام نکند بر دی خود داری کنان بنشیند و از حال خود سر اسیمه شود
حضرت ابراهیم فرمودند که ای پیر نیک بخت برای من برای خود دعا کن که حق تعالی ما را از هول آن روز امن و اطمینان نصیب فرماید پیر
گفت که دعای من بچه کاری آید از من دعا بخواه حضرت ابراهیم فرمودند چرا گفت که من از سه سال هیچ وقت و هیچ لحظه دعا میکنم
و اصلا مقرون باجابت نمیشود فرمودند که آن دعا چیست گفت که روزی من در همین مسجد اگر با تو دو آن ملاقات کرده بودم ایستاده
بودم که نوجوانی مواشی را گرفته میرسید و گیسوهای آن نوجوان برآشفته و پراگنده و قیمتی از کجای آئی و این مواشی از کیست گفت
از خانه دوست خدا ابراهیم می آیم و مواشی از آن اوست من ازان وقت در دعا مشغولم که بار خدایا اگر در زمین کسی هست که دوست
تو باشد مرا از زیارت آن کس میسر آر و قبل از آنکه ازین جهان بروم بدیدار او مشرف شوم تا حال بدیدار او مشرف نشدم حضرت ابراهیم
فرمودند که دعای تو مستجاب شد بیا تا با تو معانقه کنم حضرت ابراهیم آن پیر را کشیده معانقه فرمودند آن حضرت فرمودند که ازینجهان
روز معانقه رائج گشت و قبل ازان رسم سجده بود که در مقام تعظیم یکی دیگری را سجده میکرد باز در اسلام مصافحه رائج گشت بجای
چون حضرت ابراهیم بجمیع وجوه کمال که ممکن بشر است هم از جهت قوت علمیه و نظریه و فکریه و هم از جهت قوت عملیه و خلقیه و حالیه
و هم از جهت طهارت بدن و نظافت آن و هم از جهت صفای فطرت روح و سر و دیگر لطائف مکمل شدند و مستعد او کامل ایشان
به خوبترین وجهی بر وزن فعول قال یعنی فرمود پروردگار ایشان با ایشان که اِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا یعنی من گرداننده ام
ترا برای همه مردم که بعد از تو بیایند امام و پیشوای مطلق که در هر چیز تو اقتدا کنند و متابعت تو بر کافه انام واجب باشد گویا اقتدا
و اتباع تو دلیل حقانیت آنها باشد و مخالفت تو علامت بطلان و گمراهی و این امامت مطلقه از خواص حضرت ابراهیم است چنانچه خاتمیت
از خواص حضرت افضل المرسلین است و لهذا هر وقت و هر جا بعد از حضرت ابراهیم حقی ظهور نموده و پیغمبری مرسل شده و کتابی نازل گشته به
حضرت ابراهیم و اقتدا با ایشان مقرون بوده است یهودیان و نصرانیان و صابئین همه در تعظیم آن جناب و قصد اتباع و اقتدا با ایشان
کوشش مینمایند و افعال و اقوال ایشان را بوجه کلی قانون تشرع و مسطر دین می انگارند اگر در جزئیات متغیره احکام بحسب مصالح وقتیه
بظاهر مخالفت میکنند آن مخالفت نیز در ان قانون کلی و مسطر جلی داخل است و در حکم موافقت معدود و بنابر آنکه یونانیان قاطبه در
طب این سینا را امام خود میدانند و قواعد کلیه را از و میگیرند و اگر در مقتضیات وقتیه راه مخالفت او میروند بموجب قواعد مقرر کرده او میروند
و علی هذا القیاس امام ابوحنیفه رح را حنفیان امام خود میدانند و اگر در وقتی فتوی بر قول صاحبین یا زفر ابن الهذیل رح میدهند آنرا نیز از
قانون حنفی و قاعده مذهب امام خارج نمیدانند و در قواعد عامه مقرره آن امام مثل قول بالاستحسان و اعتبار عموم بلوی و امثال ذلک
درج مینمایند بهمین تقریر واضح شد فرق در میان ملت ابراهیمی و دین مصطفوی که ملت ابراهیمی در هر حال بوجه کلی واجب الاتباع است
و دین مصطفوی بعد از نسخ یهودیت و نصرانیت بوجه جزئی لازم القبول است و اشکالی که درین مقام وارد میشد ازال گشت تحریر اشکال
آنست که اگر حضرت ابراهیم واجب الاقتدا و الاتباع است و حق عامه ناس پس فرق میان جناب و جناب افضل المرسلین در عموم دعوت نماند و نیز
یهودیت و نصرانیت بعد وقت خود با ادیان حقه بودند مع آنکه بسیاری از امور مخالفت ملت ابراهیمی در انها جلوه مینمود اگر امامت مطلقه حضرت ابراهیم را بود
پس این مخالفت چگونه جائز میشد و وجه زوال این اشکال را بانچه مذکور شد پرسش است و از آثار این امامت مطلقه که مخصوص بحضرت ابراهیم است
گردانیدن ذریت پیغمبر از همه خلق بکمبوت و خلعت نوازش فرمودند چنانچه عادت بادشاهانست که سر اوپیشوای هر قوم را پیش از جمیع اعاظم

pdf.tarikhema.org

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

البتّه نیست می پوشانند در بخاری و مسلم و دیگر صحاح مروی شده که روز قیامت تمام خلائق [illegible] برهنه بدن و برهنه پا برخیزند و اول کسی که جامه پوشانیده میشود
حضرت ابراهیم ع باشد و در مصنف ابن ابی شیبه که کتاب از مسند امام احمد آمده که بعد از ایشان بلافصل جناب خاتم المرسلین ص را از جامهٔ سفید که آن اجره نامند حله
بپوشانند و در صحیح مسلم و دیگر صحاح وارد است که شخصی آنحضرت ص را باین لفظ خطاب کرد که یا خیر البریة آنحضرت ع فرمودند که لائق این خطاب حضرت
ابراهیم ع است و در مصنف ابن ابی شیبه بطریق صحیح مروی ست که سالی از سالها در بلاد حضرت ابراهیم ع قحط غلا رو داد حضرت ابراهیم ع برای
طلب غلّه [illegible] رفتند و هر چند تلاش کردند نیافتند مایوس شده بازگشتند در راه بمیدانی رسیدند که ریگ سرخ در آن میدان بسیار بود غلامان
خود را فرمودند که ازین ریگ سرخ در جوالها بار کنند تا مردم ما را ضعیف و حقیر ندانند که جوالها را خالی آورده اند آن ریگ را بار کرده آورده اند چون
مردم می پرسیدند که در ین جوالها کدام غله بار کرده آورده اید حضرت ابراهیم ع میفرمودند که گندم سرخ غلامان چون آن جوالها را در خانه گشادند
آن ریگ سرخ گندم سرخ شده بود حق تعالی نخواست که کلام خلیل خود را دروغ کند و خاصیت آن گندم سرخ این بود که هر که او را می کاشتند
از سر تا قدم درخت آن را نهای گندم می رست و امام احمد در کتاب هدی و ابو نعیم در حلیة الاولیا و ابن ابی شیبه بروایت سلمان فارسی آورده اند
که کافران یکبار بر حضرت ابراهیم ع دو شیر کرسنه را سر دادند آن هر دو شیر چون حضرت ابراهیم ع را دیدند سر بسجود افکندند و لیسیدن قدمهای
مبارک آن خلیل الرحمن ع شروع کردند و نیز از آثار این امامت مطلقه آنست که حضرت ابراهیم ع را پدر جمیع مسلمین ساخته اند باعتبار ملت چنانچه
فرموده اند ملة ابیکم ابراهیم فهو ابو الملة کما ان محمدا ع ابو الشفقة والرحمة قال ع انما انا لکم مثل الوالد لولده وقال
الله تعالی وازواجه امهاتهم وازین ست که در مسند امام احمد و حاکم و بیهقی و دیگر محدثین معتبرین وارد شده که اولاد المؤمنین فی
الحبل فی الجنة یکفلهم ابراهیم و سارة علیهما السلام حتی یردهم الی اباءهم یوم القیامة و در مسند سعید بن منصور
بروایت کحول شامی مروی ست ان رسول الله ص قال ان فی رای المسلمین فی عصافیر خضر فی شجر الجنة یکفلهم ابوهم
ابراهیم ع بالجمله ازین قصه واضح شد که قابل امامت و متبوعیت مطلقه همانکس می تواند که در بوتهٔ امتحان الهی راست برآید و در قبول فرمان او تعالی
باین مرتبه شایان باشد که عند الامتحان یکرم الرجل او یهان بیت نابرده رنج گنج میسر نمی شود مرد او کرفت جان برادر که کار کرد
یهودیان و نصرانیان را دعوی امامت و متبوعیت مطلقه چه درخور ست که هنوز در قید خود بینی و خود رائی کرفتار اند و پایهٔ اولین
ایمان را که اطاعت حکم پیغمبر وقت خود ست بجا نمی آرند و دلیل صریح بر بی لیاقتی اینها این منصب بزرک را آن ست که
که چون حق تعالی حضرت ابراهیم ع را باین منصب عظیم نواخت خواستند که این منصب در خاندان من موروث باشد قال ومن ذریتی
یعنی عرض کرد حضرت ابراهیم ع در جناب پروردکار خود که و بکردان از اولاد من نیز امامی [illegible] تا هیچ کاه زمین از سلسلهٔ امامت من خالی
نباشد و این عرض ایشان بنا بر آن بود که چون مرا امام جمیع مردم کردانیده اند و بقای من تا قیام قیامت ممکن و عادی نیست پس صورت بقای
این امامت را باین نک قرار دهم که همیشه از نسل من امامی در زمین موجود باشد که بکار امامت و باین منصب عظیم قیام نماید حق تعالی در جواب
ایشان قال یعنی فرمود که در بعضی زمانه تمام نسل تو ظالم خواهند بود و هیچ کس از ایشان غیر ظالم نخواهد ماند پس قابل دون امامت
در آن وقت در نسل تو هیچ یک نخواهد شد زیرا که لا ینال عهدی الظالمین ۵ یعنی نمی رسد عهدهٔ خدمت و منصب من
بظالمان خواه نبوت باشد و خواه امامت و خواه خلافت باشد و خواه ولایت بلکه قضا و افتا و احتساب و پادشاهیت و امارت
و حکومت نیز موجب حکم شرع شریف ظالمان و فاسقان را نباید داد زیرا که در ین خدمتها و منصبها عدالت و تقوی شرط ست
و ظاهر ست که یهودیان و نصرانیان آن وقت اشد انواع ظلم را مرتکب بودند که من اظلم ممن منع مساجد الله ۴ و قالوا
اتخذ الله ولدا سبحانه و غیر هما من الآیات بر آن دلالت می کنند پس چه قسم لیاقت این منصب داشته باشند

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پس هر که اینها را با وجود ظالم بودن اینها امام خود کرد نیز ظالم میگردد و مضمون ولئن اتبعت اهوآءهم من بعد ما جآءک من العلم انک اذا لمن الظلمین ازین قصه بوجه احسن ثابت میشود و درین آیت دلیل صریح ست برآنکه هر که در یکی از جهت ثلثه که حجاب رسم و حجاب طبع و حجاب غلط فهمی و سوء المعرفة ست کرفتار باشد و در لذات نفسانیه مثل حب جاه و مال متهمک یا همت او مقصور بر مصالح جزئیه باشد و مصالح کلیه را که حق تعالی در شرع آنها را مراعات فرموده نظر نکند یا در اصل فطرت او استقامت نباشد بلکه کجرو و کج فهم باشد هرگز لیاقت نبوت و وصایت نبوت که عبارت از امامت و پیشوائی ست ندارد و هر که مدعی پیشوائی و راه نمائی از سوی دین شود و باین امراض روحانیه مبتلا باشد جزم باید کرد که دعوی او باطل ست و او نالائق و این معنی در یهود و نصارای زمان پیغمبر ما مثل آفتاب روشن بود پس در حقیقت ایشان با نسداد مرتبه امامت موصوف بودند و جمیع موانع آن منصب عالی را در خود جمع کرده بکیر تا قبح این منصب ایشان را سفاهت محض و جهل صرف بوجهی دریابی خواست هم کلامی با خدا از جاهلان ایشان که در آیت لولا یکلمنا الله گذشت باقی ماند در اینجا تفتیشی چند که اکثر اوقات سامع منتظر آنها می ماند اول آنکه از اول سوره تا این جا خطاب با بنی اسرائیل میرود و تا آخر سیپاره نیز خطاب با ایشان ست کرام کنتم شهدآء اذ حضر یعقوب الموت درمیان خطاب بنی اسرائیل قصه امامت حضرت ابراهیم ع و بنای خانه کعبه که از ایشان و از حضرت اسماعیل ع واقع شد چرا توسیط فرمودند این خطاب لائق بقریشیون بود که مجاوران خانه کعبه و از اولاد حضرت اسمعیل ع اند و تعمیر متعلق به بنای کعبه و تفضیل حضرت اسماعیل ع ست در حق ایشان قدر و وقع دارند نه در حق بنی اسرائیل جوابش آنکه منظور از بیان این قصه تعداد نعم نیست چنانچه در اکثر قصص سابقه ست بلکه اثبات نبوت خاتم المرسلین ع ست و وجوب انقیاد این دین متین بر بنی اسرائیل زیرا که ایشان هر چند از اولاد حضرت اسماعیل ع نبودند لیکن ولدیت حضرت ابراهیم ع را فخر خود میدانستند و معتقد بودند که بنای کعبه معظمه حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل کرده اند و در آنوقت برای اولاد خود دعا ها نمودند و آن دعا ها مقرون باجابت گشته پس در ذکر این قصه پیش بنی اسرائیل چهار غرض ع منظور ست که آن چهار غرض تعلق به بنی اسرائیل دارند اول آنکه حضرت ابراهیم ع را حق تعالی او را بتکلیفات شاقه آزمود چون از جمله آن تکالیف بتمام و کمال بوجه احسن برآمدند منصب امامت را و امامت ایشان را عطا فرمود پس معلوم شد که مناصب دینیه حاصل نمی شوند مگر بترک تمرد و عناد و قبول احکام الهیه در هر وقت بزبان هر پیغمبر که بیاید که آن قبول بسبب نخوت و تکبر و ریاست خود بر نفس خود شاق و گران باشد دوم آنکه چون حضرت ابراهیم ع منصب امامت را درخواستند فرمان رسید که ظالمان را از اولاد شما این منصب نخواهد رسید پس هر که طالب منصب امامت یا منصبی از مناصب دینیه باشد مثل ولایت و ارشاد و افتا و احتساب او را ناچار ست که تعصب بی محل و مجادله و سخن پروری و کج بحثی را بگذارد و در پی شکست قدر بلند کرده های خدا نباشد تا از لیاقت آن منصب مطلوب خود دور نیفتند و شما را این معنی میسر نمی شود مگر چون بدل و جان ناصر و معین و محب و خیر خواه این پیغمبر ع شوید سوم آنکه اگر قبله را از بیت المقدس تحویل فرموده بسمت کعبه قرار دهم شما را نمی رسد که زبان طعن بکشائید و در نبوت این پیغمبر ع شبهات واهیه القا کنید زیرا که کعبه هم از قدیم الایام مکان تعظیم و معبد ابراهیم و اسمعیل ع بوده ست و بنای ابراهیم ست که بحکم او فرموده مانموده و در آن مسجد متبرک مقام ابراهیم ع ست که امام جمیع اهل ملل و فخر شما ست و در حق آن شهر و آن مقام ابراهیم ع دعا کرده ست چهارم آنکه ابراهیم و اسماعیل ع در وقت بنای این کعبه معظمه موافق و انست شما نیز دعا کرده اند که از اولاد ما امتی پیدا شود منقاد حکم الهی و در آنها پیغمبری بیاید صاحب کتاب و معلم دین و مرشد طریق یقین و این دعا کرده و پیغمبر عالی مقدار در همچو وقت که وقت بنای کعبه بود کرده باشند یقین ست که مقرون باجابت کرده ست پس وجود امتی و پیغمبری در نسل اسمعیل ع ضروری شد نه بر عدم شما نیز پس اگر شما انکار این پیغمبر و این امت کنید از اعتقاد عظمت ابراهیم ع و اجابت دعای او دست بردار میشوید و فخر خود را از دست میدهید و از همین تقریر واضح شد که اول ذکر امامت حضرت ابراهیم ع چرا آورد و بعد ازان بتعمیر کردن خانه کعبه برای آنکه عبادت گاه جهانیان باشد چرا انتقال فرمودند و ازان بعد ذکر دعا های

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حضرت ابراهیم در حق آبادی آن شهر و بیان آنکه در وقتی از اوقات کفر در آن شهر نیز شایع خواهد شد چرا آمدند ختم سخن بر دعای وجود بعثت رسول چرا کردند و الله اعلم بمقاصد کلامه القدیم قوله تعالی و در آنکه حاصل دعای حضرت ابراهیم آن بود که بعضی از اولاد مرا نیز امامت حاصل شود دلیل من تبعیضیه پس ارشاد الهی در جواب آن که لا ینال عهدی الظالمین از کدام قبیل است رد است یا قبول اگر رد است پس خلاف واقع است زیرا که در اولاد و اخفاد حضرت ابراهیم انبیاء و اوصیا بسیار گذشته اند مثل حضرت اسمعیل و حضرت اسحق و حضرت یعقوب و حضرت یوسف و حضرت موسی و حضرت هارون و حضرت داود و حضرت سلیمان و حضرت ایوب و حضرت یونس و حضرت زکریا و حضرت یحیی و حضرت عیسی و حضرت الیاس بل افضل و اشرف ایشان حضرت محمد صلعم و اگر قبول است پس طریقش آن بود که میفرمودند نعم یا نعم ینال عهدی المؤمنین الصالحین جوابش آنکه در عین تفسیر گذشت که مدعای حضرت ابراهیم آن بود که در هر وقت از اولاد من امامی بر روی زمین موجود باشد و این معنی مقبول جناب الهی نیفتاد اما آن را بطریق برهانی رد فرمودند باین وضع که امامت عهد من است و عهد من ظالمان را نمیرسد پس اگر اولاد تو همه در وقتی از اوقات ظلم پیش گیرند و هیچکس از ایشان بر جاده عدالت و تقوی قائم نماند از لیاقت این منصب دور افتند و جمهور مفسرین گفته اند که این جواب دلالت بر قبول دعا میکند زیرا که حضرت ابراهیم میدانستند که کل اولاد من لائق این منصب نخواهند بود و در این قدر جمع کثیر ظالمی هم پیدا خواهد شد پس طلب ایشان نبود مگر آنکه منصب امامت بعضی از اولاد مرا هم برسد و در واقع همین قسم واقع شد پس سوال ایشان مقبول شد آمدیم بر آنکه در جواب این سوال نعم یا ینال عهدی المؤمنین الصالحین چرا ارشاد نفرمودند پس وجهش آنست که اگر نعم میفرمودند صریح معلوم نمیشد که آن بعض که لیاقت امامت دارد صالح خواهد بود یا فاسق و عادل خواهد بود یا ظالم برای تصریح بآنکه ظالم لائق امامت نیست این عبارت ارشاد شد همچنین اگر ینال عهدی المؤمنین الصالحین میفرمودند نیز این معنی صراحة واضح نمیگشت زیرا که نهایت مدلول آن عبارت اینست لیاقت از ظالم میشد اما بطریق مفهوم مخالف نه بطریق منطوق کلام و بعضی از مفسرین بآن رفته اند که این عبارت سراسر هدایت تاکید مطلب حضرت ابراهیم است زیرا که غرض ایشان نبود که طلب امامت برای صلحای اولاد خود زیرا که ایشان بعد از وصول باین مرتبه عالیه که امامت علقه است چه قسم این مسئله را نمیدانستند که کافر و ظالم لائق امامت نیست پس لیجواب مانند آن است که شخصی مشرف بموت را بگویند که برای پسر خود وصیتی فرما او در جواب بگوید لا یرث منی الجنبی یعنی هر چه از من باقی خواهد ماند از آن پسر من است پس حاجت بوصیت نیست تفتیش سوم آنکه لفظ و من ذریتی ظاهر است که عطف بر محذوف است یعنی قال ابراهیم اجعلنی اماما و بعضا من ذریتی ائمة و چون امام گردانیدن حضرت ابراهیم نص صریح انی جاعلک للناس اماما موعود بود پس باز دعای امامت خویش چه در کار بود جوابش آنکه واو عطف برای جمع است پس در حقیقت این دعا برای جمیع امامت خود و امامت ذریت خود است نه برای امامت خود تنها و آنچه موعود بود امامت حضرت ابراهیم بود فقط نه جمع و امامتین و در کشاف مذکور است که و من ذریتی عطف است بر کاف جاعلک مانند آنکه کسی بدیگری در جواب او گوید و زیدا یعنی تکرمنی و زیدا لیکن در این توجیه اشکالی است قوی زیرا که اگر در نصوبت لفظ و من ذریتی نیز مفعول جاعلک خواهد شد پس تقدیر کلام آن راجع خواهد شد که انی جاعلک و جاعل بعض ذریتی و این کلام صریح الفساد است و اگر گویند که عامل تقدیر این است انک جاعل بعض ذریتی ائمة و عطف بر جملهٔ انی جاعلک للناس اماما قرار دهند و آن جمله مقول قال الله است پس این جمله هم مقول قال خواهد شد مقول حضرت ابراهیم علیه السلام که این جمله بلاشبهه مقوله حضرت ابراهیم علیه السلام نیست پس وجه صحیح همان است که عطف بر محذوف دانند و منتهای توجیه کلام صاحب کشاف آن است که اینجا حکایت عطف است نه اتباع عطف و در حکایت و من ذریتی با واو عطف واقع شده اما در حقیقت عطف در وقت صدور کلام است بر جمله تبیین چنانچه کسی گوید مسافر مرا و مخاطب گوید و زیدا بر جمله تبیین که منشاء آن است

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که بموسا کاتبک و وزیرا پس عامل و... بدایمان اگر یک باشد که در کلام قائل بود اما با تغیر کیفیت کلام زیرا که کلام قائل بر جهة اخبار است و کلام مخاطب بر جهة طلب و در انتصاب عمل عامل و معطوف علیه معطوف متعلق اصل عامل شرط است نه بقای کیفیت چنانچه در قامت هند و زید و قام زید لا عمرو ما قام زید لکن عمرو که در کلام اول کیفیت نایب عامل و در کلام دوم کیفیت اثبات و در سوم کیفیت نفی باقی نماند و شاهد این استعمال آیت اسکن انت و زوجک الجنة چنانچه سابق گذشت چه معنی او اسکن انت و لتسکن زوجک الجنة مقرر است تفتیش چهارم آنکه حضرت یونس و حضرت آدم موجب نص قرآنی موصوف بظلم بودند قال الله تعالی حکایة عن یونس لا الله الا انت سبحانک انی کنت من الظلمین و قال الله تعالی حکایة عن آدم ربنا ظلمنا انفسنا الخ حال آنکه اعلی مراتب امامت که نبوت است ایشان را حاصل بود پس کلمه لا ینال عهدی الظلمین چه شد جوابش بر مذاق جمهور اهل تفسیر آن است که ظلمی که این هر دو بزرگ بخود و بنفس کردند ظلم حقیقی نبود بلکه ترک اولی و در آیت مراد ظلم حقیقی است که فسق است و آن عبارت از ارتکاب کناه است و بر مذاق اهل تحقیق آن است که ظالم و جمیع مشتقات از افعال اختیاریه مثل ضارب و قاتل و غیرها حقیقة در حق کسی مستعمل میشود که قصد آن افعال نماید و در آلات ابتدا اصلا قصد معصیت نباشد بلکه قصد مباحی یا طاعتی میکنند و بسبب مجاورت و قرب آن طاعت و معصیت می افتند پس ارتکاب آن معصیت در حق ایشان معصیت نباشد بجهت فقدان قصد اما بطریق مشاکلت صورتی آن زلت را بنابر هضم نفس و تواضع و انکسار ظلم و معصیت میگویند و لفظ زلت که بمعنی لغزش پاست ازین تحقیق خبر میدهد تفتیش پنجم آنکه بموجب این نص صریح عدالت و تقوی در هر منصب از مناصب شرعیه شرط است و لهذا فقها اجماع کرده اند بر آنکه بادشاهت و حکومت باختیار خود بفاسق نباید داد اگر فاسقی تغلب بر سلطنت و حکومت مستولی شود خروج بر او جایز نیست زیرا که موجب بر انگیختن فتنه است بالیقین و عزل او موهوم برای مصلحت موهومه مفسده یقینی را اختیار نباید کرد و همچنین قاضی مفتی و محتسب و امام نماز نباید که فاسق و فاجر باشد و معهذا اگر شخصی در نماز بفاسقی اقتدا کند نمازش فاسد نمیشود و این است مذهب اکثر علمای اسلام و آنچه مروی است بروایت حضرت امیر المؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه آورده اند که آن حضرت در تفسیر لا ینال عهدی الظالمین فرموده اند که لا طاعة لمخلوق فی معصیة الله لا طاعة الا فی المعروف و آنچه ابی حاتم از ابن عباس من ریوایت کرده قال قال الله لابراهیم انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال انی ان یفعل ثم قال لا ینال عهدی الظالمین و در روایت ابن اسحق و ابن جریر از ابن عباس من باین لفظ است که یخبره انه کائن فی ذریته ظالم لا ینال عهده و لا ینبغی له ان یولیه شیئا من امره آنا در نجا فرقه امامیه را افراط پیموده اند و گفته اند که در صحت امامت عصمت یعنی امتناع خطا و فهم و امتناع صدور کناه در عمل شرط است و چون این عصمت ظاهری و باطنی خلق را معلوم نمی تواند شد پس ناچار مقرر کردن امام میباید کار از جانب خدا باشد نه از جانب خلق لیکن پر ظاهر است که مقابله ظلم عدالت و تقوی است نه عصمت آری اگر در آیت شریفه لا ینال عهدی الظالمین من کان ممکن الظلم و محتمل المعصیة واقع میشد این فهمید گنجایش داشت حالا که لفظ ظالمین واقع است امامت غیر ظالم خواه معصوم باشد خواه متقی درست ماند و نیز اگر عهد را عام دارند پس میباید که در قاضی و مفتی و محتسب و امیر و حاکم نیز عصمت را شرط دانند و اگر عهد را خاص میکنند بقسمی از اقسام پس بر ان نیز در اشتراط عصمت در بعضی از اقسام عهد شریک اند زیرا که در نبوت بالاجماع عصمت شرط است و آنچه بخاطر ایشان رسید که اگر عصمت در امامت شرط نباشد و مر متقی را بامامت منصوب کنند و طاعت او بر کافه خلق فرض کرده محتمل است که آن متقی چون معصوم نیست از طریقه تقوی دل نماید راه ظلم پیش گیرد و مردم بسبب اطاعت او که فرض است نیز در ظلم گرفتار شوند و غرض از امامت حاصل نشود پس نهایت سخن گریک است زیرا که احتمال معصیت امام و قبح آن امر میکند که طاعت او بی قیدی شرط بر ایشان فرض باشد و چنین نیست بلکه اطاعت امام مشروط و مقید است بهان

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چیزیکه معصیت بودن آنها از شرع معلوم نباشد والا اطاعت امام فرض نمی ماند و رجوع باحکام قرآن و اوامر و نواهی پیغمبر باید نمود بدلیل یا ایها الذین
امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول ان کنتم تؤمنون بالله
والیوم الآخر و بدلیل حدیث لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق پس طاعت امام در حق رعایا مانند طاعت مالک در حق مملوک و طاعت شوهر
در حق زن و طاعت والدین بر حق اولاد و طاعت امیر و حاکم و قاضی و مفتی و محتسب در حق زیردستان خود مقید و مشروط است نه مطلق آری انبیاء را اطاعت
مطلق ثابت است و در انجا عصمت شرط بجهت آنکه سبب اصلی تبلیغ واقع اند اگر عصمت در آنها شرط نباشد مدار ک خطای آنها بر اجابت احکام شرعیه نمی
توان کرد زیرا که طریق معرفت احکام شرعیه بدون توسط بنی ممکن نیست بخلاف امام و دیگر اشخاص واجب الاطاعة که مذکور شدند زیرا که اینها در مبدأ
نفس تبلیغ واقع نیستند تا طریق معرفت احکام بدون وساطت ایشان نباشد فافترقا و در کتاب نهج البلاغة که از معتبرات امامیه است نص صریح
حضرت امیر المؤمنین رض موجود است که لابد للناس من امیر بر او فاجر یعمل فی امرته المؤمن ویستمتع الکافر ویبلغ الله فیه
السبیل الی آخره و عجب تر از این افراط آنست که برای رد خلافت خلفای ثلثه رض اینها از این آیت برآورده اند که امام را می باید که هیچگاه کفر
نکرده باشد و از ابتدای سن بلوغ بر رؤس اسلام باشد حال آنکه چون کافر مسلمان شد و از کفر توبه کرد هرگز او را کافر ظالم نتوان گفت ظالم بآنست
که ظلم خود آلوده باشد و التائب من الذنب کمن لا ذنب له قاعده مقرره شرع ست و اگر کافری از سالها مسلمان شده و در توحید
قدمی راسخ پیدا کرده باشد او را هرگز کافر نتوان گفت و آنچه بعضی از نافهمان برای تائید مذهب امامیه می گویند که در حالت خواب مرد با ایمان را
مومن می گوییم حال آنکه در آن حالت او را ایمان که بمعنی تصدیق ست بالیقین حاصل نیست باعتبار همان تصدیق سابق او این استعمال
صحیح ست پس ظالم هم باعتبار ظلم سابق صحیح الاستعمال باشد و نیز متکلم و ماشی که حصول مبادی اینها دفعة ممکن نیست لکونها امورا غیر قارة
استعمال آنها نیز بی حصول مصادر صحیح ست پس جواب آنست که مبدأ ایمان را در حالت خواب چیزی که از ازالهٔ تصدیق او کند حاصل نیست لهذا
آن تصدیق سابق او معتبر ست شرعا و بهمان اعتبار لفظ مومن در حق او موافق اصطلاح شرعی صحیح الاستعمال ست زیرا که در استعمال الفاظ شرعیه تحقق معانی شرعیه
باید نه معانی لغویه بخلاف ظالمی یا کافری که از ظلم و کفر خود توبه کرده باشد و فی الحال کفر و ظلم او شرعا متحقق شده استعمال لفظ ظالم و کافر در حق
او چگونه توان نمود که نه لغت مجوز آن ست و نه شرع و مهذا در حالت خواب غفلت و بی التفاتی ست از تصدیق نه زوال تصدیق از خزانه و
حافظه و حصولی که در صحت استعمال مومن شرط ست حصول در خزانه و حافظه ست نه ادراک آن بالفعل و الا عالم را در وقت اشتغال نماز
جاهل گفتن صحیح باشد و مالداری را که در دست او مال فراوان نیست و در خزانهٔ او مال فراوان موجود مفلس گفتن صحیح باشد و هو
باطل بالاجماع و همچنین در مشتقات غیر قاره بسبب آنکه حصول مبادی آنها دفعة محال ست قصد مبادی در استعمال آن
مشتقات قائم مقام حصول مبادی آنها عرفا و لغة و شرعا نموده می آید بخلاف مشتقات ممکنة الحصول که این اقامت مبادی در استعمال آنها جائز
نیست لامکان الاصل مانند آنکه در حق مریض تیمم جائز ست و در حق صحیح مقیم غیر جائز و نیز حصولی که در استعمال مشتقات شرط ست عام ست از آنکه
حصول تدریجی باشد یا حصول دفعی و در امور غیر قاره حصول تدریجی متحقق ست در مجموع از زمنهٔ آنها که دفعی نیست تفتیش ششم آنکه در این آیت
تحذیر شدید و تخویف بلیغ ست از بدمآلی ظلم زیرا که این خصلت شنیعه اولا شخص را از رتبهٔ نبوت و امامت و ریاست شرعیه و رانکند که لا
ینال عهدی الظالمین و ثانیا از درجهٔ ولایت براند اخت که لا لعنة الله علی الظالمین و ثالثا از نظر خلائق و دلهای ایشان که
جبلت القلوب علی حب من احسن الیها و بغض من اساء الیها و ابعدا از حظ نفس خود که وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون
و خامسا از ذکر خیر و برکت در سر وکات که دار الظالم خراب و لو بعد حین و سادسا از شفاعت و حمایت اسلاف و نسب کریم که انه
لیس من اهلک انه عمل غیر صالح والعیاذ بالله من جمیع ما کره الله و اگر اهل کتاب گویند که ما برای خود دعوی تنصیص مطلقه و امامت عامه

mandegar.tarikhema.org
مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نمیکنیم بلکه بسبب لیاقت امامت ازما مارا ملزم نمائید بلکه غرض ما آنست که حکم الهی متبدل نمیشود پس هر پیغمبر را و هر امت را می باید که باحکام کتابهای سابق رجوع کنند و عمدهٔ آن کتابها توریت و انجیل اند که نزد ما موجود اند پس این پیغمبر و امت او را می باید که از ما احکام این هر دو کتاب را تحقیق نمایند زیرا که اینها امی محض اند کتاب را نمیدانند و تورات می باید که دعوی نسخ آن احکام نه نمایند چنانچه انبیای پیشین که در بنی اسرائیل گذشته اند بهمین اسلوب تبعیت احکام توریت کرده اند در جواب ایشان بگو که این دعوی شما هم غلط است زیرا که حکم الهی موافق هر زمان بر نگی دیگر می آید و خود شما اقرار دارید با نکه توریت بعضی احکام ملت ابراهیمی را نسخ کرده بود پس اگر پیغمبری دیگر و کتابی دیگر ناسخ احکام توریت بیاید چه جای استبعاد و تعجب است و برای این اقرار یاد کنید قصهٔ دیگر را وَاِذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ یعنی و یاد کنید آنوقت را که گردانیدیم خانهٔ کعبه را که تا این زمان در شهر مکه موجود است خلائق بسیار را تعظیم و احترام و طواف و استلام او مشغول مَثَابَةً لِّلنَّاسِ یعنی جای اجتماع برای مردمان تا در هر سال برای ادای حج و طواف نزد آن خانهٔ معظمه جمع شوند و درین اجتماع آنها را فوائد دینی و دنیوی و روحانی و جسمانی حاصل آید زیرا که حق تعالی نوع انسان را بوضعی پیدا فرموده است که علوم و کمالات انسانیه آنها باختلاط و هم صحبتی بنی نوع خود می آموزند و لهذا بادیه نشینان صحرانورد از اکثر کمالات انسانیه عاری می باشند پس عین حکمت است که همه جهانیان را حکم اجتماع در یک مکان و یکزمان فرمایند تا هر یک کمال دیگر را استفاده نماید و انچه سکان یک اقلیم از صنعتها و حرفتها و علمها و عبادتها بفکر خود و یا بالهام الهی برآورده باشند سکان اقلیم دیگر بسبب اجتماع دران مکان بران مطلع شوند و حسن و قبح آن فکر تازه با جتماع آراء و عقول مشخص گردد و اگر قابل اخذ است همه ملازم بیاموزند و نیز ارواح انسانیه مثل آینه های متقابل اند که عکس یکی در دیگری می افتد و استعداد یکی در دیگری سرایت میکند پس عبادات و کیفیات مکتوبهٔ هر کس را دیگران نیز بحکم اجتماع حاصل شده و نورانیتی نهایت عظیم بهم رسانند مانند چراغان بسیار که بهیات اجتماعیه کیفیت نور هر یک را اضعاف مضاعف می سازند و برای همین نکته جمعه و جماعت مشروع گردیده اما جماعات پنج گانی جامع اهل یک محله می باشند و جمعه جامع اهل یک شهر و این جماعت جامع اهل هفت اقلیم است و محتمل است که لفظ مثابة مشتق از ثواب باشد یعنی جای تحصیل ثواب برای مردمان و ظاهر است که این خانه برای تحصیل ثواب نسخهٔ ایست عجیب زیرا که حج این خانه موجب کفارت جمیع گناهان است بحکم حدیث صحیح که من حج لله فلم یرفث ولم یفسق رجع کیوم ولدته امه و عمرهٔ این خانه نیز کفارت بحکم العمرة الی العمرة کفارة لما بینهما و نماز که بهترین اسباب تحصیل ثواب کثیر است صحت آن مشروط باستقبال این خانه است و طواف و قربان که نیز از عمدهٔ اسباب تحصیل ثواب اند از خصوصیات همین خانه و جمیع نیکیها را خواه از جنس نماز و روزه یا صدقه یا دیگر وجوه خیر باشند در حوالی این خانه ثواب مضاعف است بحدی که یک یک نیکی در انجا برابر یک لک نیکی در جای دیگر است چنانچه در تاریخ ازرقی و دیگر کتب حدیث بروایت حضرت ابن عباس مرویست و قطع نظر از شغل عبادت در انجا بمحض مجاورت آن مقام متبرک و نظر بسوی آن خانهٔ تجلی آشیانه ثواب بعید حاصل می شود چنانچه درهمین کتب مرویست که حضرت حق تعالی هر روز بر بین خانه صد و بیست رحمت نازل میفرماید شصت از ان برای طواف کنندگان و چهل برای نماز گزارندگان و بیست برای بینندگان و نیز در حدیث وارد است النظر الی الکعبة عبادة و چون این خانه مکان حصول ثواب شد لابد محل اجتماع و ازدحام نیز خواهد بود زیرا که عقلای بنی آدم در تحصیل ثواب رغبت می نمایند و هر جا که مرغوب خود را می یابند ازدحام میکنند و لهذا گفته اند بیت هر کجا چشمهٔ بود شیرین ۞ مردم و مرغ و مور گرد آیند و برای همین گردانیدیم آن خانه را امنا یعنی جای امن تا مردی که برای تحصیل فوائد دینی و دنیوی و کسب ثواب در حوالی آن جمع شوند از خوف ایمن باشند والا اجتماع و اختلاط ممکن نشود زیرا که در صورت خوف آدمی مجبول است بر فرار و گریز و دفع ضرر را بر جلب نفع مقدم میدانند و بر چند امن در هر جا بر روی زمین باز روی تشریف واجب است معترض ای بسا جانی که با نسبا بای یا عرضی حرام اما این بقعه را خصوصیتی است

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حاهای دگر است مانند قلعهٔ پادشاهی نسبت بمالک محروسه ولهذا اسکار کردن در حد حرم موجب کناه و کفارت است و در حدیث
صحیح است که ان الله حرم مکة و انها لم تحل لاحد قبلی ولا تحل لاحد بعدی وانما احلت لی ساعة من نهار وقد عادت
حرمتها الیوم کحرمتها بالامس فی حرام بحرمة الله الی یوم القیامة ولهذا نزد امام اعظم رح اگر مرتکب حدی یا قاتل نفسی در حرم
که داخل شود او را در ان مقام تعرض نباید کرد بلکه کار را بر و تنک باید ساخت و مردم را از معاملهٔ او منع باید نمود تا با او سخن نگویند و
بدست او چیزی نفروشند و او تنک شده بیرون حرم برآید آنگاه از وی قصاص گیرند و حد جاری نمایند و ظاهر است که این احکام مذکوره
در شریعت یهود اصلا موجود نیست و توریت ناسخ این احکام شده بود آری این احکام در ذریت حضرت اسمعیل ع و اتباع ایشان تا وقتی
بود تا آنکه بر ایشان فرض کرده بودیم که هر سال برای حج این خانه بیایند و با هم دیگر در حوالی آن تعرض بقتل و نهب نکنند
واتخذوا من مقام ابراهیم یعنی و بگیرید جای استادن ابراهیم را که سنگی است معین و بر ان سنگ حضرت ابراهیم استاده بنای کعبه
میفرمودند بعد ازان بر همان سنگ استاده اذان حج در مردم داد و بر و قدم مبارک حضرت ابراهیم در ان سنگ منقش گشته و در
احادیث صحیحه وارد است که سنگ اسود و این سنگ هر دو از بهشت آمده اند همراه حضرت آدم و در روز قیامت هر دو را چشمان و زبان
و لبان خواهند داد تا بآواز بلند برای کسی که بحج زیارت ایشان کرد گواهی دهند مصلی یعنی نماز گاه که بعد از طواف خانهٔ کعبه دو
رکعت تحیة الطواف عقب این سنگ استاده کزاردن مقرر است تا امامت حضرت ابراهیم تا قیام قیامت جاری باشد و نیز چون حضرت
ابراهیم بر همان سنگ استاده اذان حج داده بودند پس بعد از رحلت حضرت ابراهیم نزد آن سنگ استاده شدن و عبادت خدا
بجا آوردن گویا نزد ایشان حاضر شدن است و بخصوص ایشان عبادت خدا بجا آوردن است و این حکم هم در بنی اسرائیل
بود پس چه عجب است که بعد از انبیای بنی اسرائیل از بنی اسماعیل پیغمبری پیدا شود و احکام خاصهٔ بنی اسرائیل را نسخ نماید
چنانچه توریت و انبیای بنی اسرائیل احکام خاصهٔ بنی اسمعیل را نسخ کرده بودند و اگر گویند که تقرر خانهٔ کعبه برای حج و وجوب اجتماع در ان
مکان متبرک در هر سال و استقبال آن خانه در هر نماز و ادای نماز طواف عقب مقام ابراهیم از احکام الهی نبود بلکه مردم با اجتماع آرای
خود این احکام مقرر کرده بودند آری حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل ع این مکان را برای عبادت مانند سائر مساجد و معابد بنا نموده اند گوئیم که
این خیال شما غلط است زیرا که انچنانچه در دلهای مردم شوق زیارت این مکان و اجتماع در ین مقام انداخته ایم همچنان حضرت ابراهیم و
حضرت اسمعیل ع را مامور برای حج و نماز فرمودیم وعهدنا الی ابراهیم و اسمعیل یعنی و وحی فرستادیم بسوی ابراهیم و اسمعیل ع وحی کردیم بایشان
بر وفق عهد بود و تاکید و مبالغه ان طهرا بیتی یعنی انکه پاک دارید خانهٔ مرا از ناپاکی ها و از انچه طبع سلیم بدیدن آن نفرت میکند مثل آب دهن
و آب بینی و حیض و خاشاک للطائفین یعنی برای طواف کنندگان که گرداویدند و ظاهر است که طواف در ین شما نیست زیرا که
طواف واجب یا در ضمن حج میباشد یا در ضمن عمره و این هر دو را شما مشروع نمیدانید والعاکفین یعنی و برای اعتکاف کنندگان در ین
مکان و شما اعتکاف را در ین مکان بهتر از اعتکاف در مساجد دیگر نمیدانید والرکع السجود یعنی و برای نمازیان که رکوع و سجود
میکنند در ین شما اصلا رکوع نیست و سجود شما نیز سجود حقیقی نیست که پیشانی را تمام بر زمین رسانید بلکه یک کله خود را بر زمین می نهید پس شما قائل اید که از
دین حضرت ابراهیم و اولاد ایشان آمدن توریت این احکام منسوخ شده اند پس اگر بامدن کتابی دیگر بعضی احکام توریت منسوخ شود چرا تعجب
میکنید باقی ماند در اینجا بحثی چند اول آنکه مدلول واذ جعلنا البیت مثابة للناس امنا است که این خانهٔ مبارک را مجمع قرار دادن از جانب خدا امنیت
لیکن وقت اینحکم کدام بود و ظاهر از سیاق و سباق این آیت آن است که ابتدای اینحکم از وقت حضرت ابراهیم بود و اما از روی تواریخ ثابت است که ابتدای
بنای این خانهٔ معظمه در عهد حضرت آدم بوقوع آمده و از ان باز همیشه این مقام معبد انبیا و صلحا و محل استجابت دعا مانده و در تاریخ ازرقی و کتاب البلدان ابو اسحق

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بیان قصهٔ بنای کعبهٔ معظمه

ابو الشیخ در تاریخ ابن عساکر و دیگر کتب این فن مذکور است که چون حضرت آدم ع از بهشت بر زمین افتاد در جناب الٰهی عرض کرد که بار خدایا من تسبیح و تهلیل ملائکه را در زمین می شنوم چنانچه در آسمان می شنیدم و طواف کابهٔ ارجمند چنانچه فرشتگان را در آسمان طواف کابهٔ می دیدیم که بیت المعمور است حکم شد که بر وفق مکانی که فرشتگان در آسمان طواف و نماز می کنند تو هم خانه را بنا کن و گرد او طواف نما و بسبوی او نماز گزار و حضرت جبرئیل ع را حکم شد که همراه حضرت آدم ع برود و ایشان را نشان دهد حضرت جبرئیل حضرت آدم ع را بمکان کعبهٔ معظمه آورد و بران زمین پر خود را زد که از تهٔ زمین متصل طبقهٔ هفتم آن بنیادی برآمد و بالای آن بنیاد فرشتهائی کلان که یک یک سنگ از انها از قوت حمل صد مرد خارج بود انداخته پر کردند و این سنگها همه از پنج کوه بود کوه لبنان و طور زیتا و طور سینا و جودی و حرا تا آنکه آن بنیاد برابر روی زمین رسید انگاه حق تعالی بیت المعمور را از آسمان نازل فرمود و بالای آن بنیاد او را نهادند و حکم شد که حضرت آدم ع و اولاد ایشان گرد این طواف نمایند و بسبوی او نماز گزارند و این خانه تا زمان طوفان نوح ع موجود بود و وقت طوفان آن خانه را باز برآسمان بردند بعد ازان مکان کعبهٔ معظمه سیل بلند از تمام زمین مستاز می نمود لیکن بالای آن بنای نبود و اهل آفاق همان مکان را قصد میکردند و محل اجابت دعا میدانستند تا آنکه حضرت ابراهیم ع را به بنای کعبه حکم شد و همراه ایشان سکینه بصورت ابری سایه افگند و بسبب آن سایه حد کعبهٔ معظمه معین گشت و حضرت جبرئیل ع بر دور قد رسایه خطی کشیدند و ازهمان خط حضرت ابراهیم ع بکندن زمین مشغول شدند تا آنکه بنیاد حضرت آدم ع نمودار شد بالای آن بنیاد بنای خانه بعمل آوردند و در وقتی که حضرت ابراهیم ع این خانه را عمارت فرمود ندانه تفاع آن از نه گز ساختند و در آن را از حجر اسود تا رکن شامی سی و سه گز و از رکن شامی تا رکن غربی بیست و دو گز و از رکن غربی تا رکن یمانی سی و یک گز و از رکن یمانی تا حجر اسود بیست گز پس شکل کعبهٔ معظمه در ان وقت شکل مستطیل بود که طول او از عرض او زیادتی ظاهر داشت و با هم هر طول طرفین که شرقی و غربی ست نیز اختلافی بود اما غیر محسوس و هم چنین در هر دو جانب عرض که شمالی و جنوبی ست نیز اختلافی بود و غیر محسوس و دروازهٔ آن خانه دران وقت بزمین چسپان بود و نه بلند و فضای محض بود مصاریع نداشت تا آنکه تبع حمیری برای آن دروازه مصاریع و زنجیر و قفل ساخت و نیز حضرت ابراهیم ع اندرون آن خانه جانب راست در آینده چقری کافته کذاشته بودند تا بمنزلهٔ خزانهٔ آن خانه باشد و هر چه از نذور و ایا برای آن خانه بیاید دران خزانه بنهند و بانی آن خانه حضرت ابراهیم ع بودند و فرزند حضرت اسمعیل ع که کلابه می کردند و سنگها را از کوه ابو قبیس و جبل احمر و قعیقعان می آوردند تا آنکه عمارت آن خانه از قد آدم بلند شد و محتاج چیزی شدند که بر وی استاده بنا نمایند حضرت اسمعیل ع را فرمود که برای من سنگی بیار تا بالای او استاده بکار عمارت پردازم ایشان بر کوه ابو قبیس برای تلاش سنگی رفتند حضرت جبرئیل ع در راه با ایشان در خوردند و گفتند که بیا تا ترا نشان دهم بدو سنگی بزرگ که همراه حضرت آدم ع از بهشت در دنیا آمده اند و برکت عظیم دارند و حضرت ادریس ع آن هر دو سنگ را بخوف آمدن طوفان در زیر کوه مخفی نموده دفن کرده اند یکی را برای استادن حضرت ابراهیم ع ببرد و دیگری را در کنج خانهٔ کعبه از جانب راست دروازه بنهد تا هر که طواف این خانه نماید اول آن سنگ را ببوسد و طواف شروع کند حضرت اسمعیل ع بفرمودهٔ حضرت جبرئیل ع آن هر دو سنگ را پی یکدیگر آوردند و حضرت جبرئیل ع نیز همراه حضرت اسمعیل ع پیش حضرت ابراهیم ع آمده به نهادن سنگ سیاه در کنج کعبه حکم کردند چون حضرت ابراهیم ع بر یک سنگ استاده بنای عمارت میکردند آن سنگ بقدر بلندی عمارت بلند می شد و تا تمام شدن عمارت حاجت به سنگ دیگر نیفتاد و اثر انگشتان هر دو قدم حضرت ابراهیم ع دران سنگ منقوش گشت و سنگ دوم که در کنج خانهٔ کعبه نهادند نوری عظیم ازان منتشر شد و در هر چهار جهت کعبهٔ معظمه نور او سرایت کرد تا مسافتی که آن نور میرسید از هر چهار طرف حد حرم مقرر گشت که بعد از فراغ از بنای کعبه حضرت ابراهیم ع آن حد را به اصحاب حرم معلم فرمودند و در حدیث صحیح بروایت عبد الله بن عمر رض آمده که آنحضرت ص میفرمودند الرکن و المقام یاقوتتان من یاقوت الجنة طمس

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

الله نورهما ولولا ذلك لاضاء ما بين المشرق والمغرب و نیز در حدیث صحیح وارد ست که رنگ سنگ سیاه که بحجر اسود معروف ست
در ابتدا نهایت سفید و نورانی بود ست رسانیدن گناهکاران بنی آدم باین مرتبه سیاه گشت و از قتاده مروی ست که قبل از اسلام عادت نبود که هر
ابراهیم ع را کسی دست رساند و مسح کند در بن امت این امر رائج شد و کسانیکه قبل از اسلام این سنگ را دیده بودند نقل میکردند که اثر هر دو پاشنه
حضرت ابراهیم ع و انگشتان ایشان در بن سنگ ظاهر و نمودار بود ها لا بسبب دست رسانیدن مردم آن اثر نجو بی ظاهر نیست
و ابن ابی شیبه از عبد الله بن الزبیر نقل کرده که ایشان جماعتی را دیدند که مقام ابراهیم ع را مسح می کنند گفتند شما را خدا یتعالی به
مسح کردن این سنگ نفرموده بلکه حکم او همین ست که متصل این نماز گزارید و بیهقی در سنن خود روایت کرده ست که این سنگ در زمان
آنحضرت و در زمان حضرت ابو بکر صدیق رض متصل خانه کعبه بود و در زمان حضرت عمر رض بفاصله کذ اشتند سبب آمدن سیل عظیم
بود که آن را سیل ام نهشل گویند و این سنگ در زور آب سیل از مکان خود بجا شده دور افتاده بود حضرت عمر رض خود تشریف آورده
مکانی برای این سنگ تجویز کرده کرد اگرد این سنگ سنگ بست نموده در میان آن این سنگ را نهادند و ازان باز در همین
مقام ست این ست آنچه اکثر اهل تاریخ روایت می کنند پس اول بنای خانه کعبه از حضرت آدم ع واقع شد و آنچه مشهور ست که اول
بنای این خانه معظمه حضرت ابراهیم ع فرموده اند پس بنا بر آن ست که این موضع را بصورت خانه که چهار دیوار و سقف داشته باشد
ایشان ساخته اند و در عهد حضرت آدم ع غیر از بنیاد آن چیزی نبود و بالای آن بنیاد بیت المعمور را نهاده بودند که بصورت
خیمه بود از یاقوت مجوف و عمارت کل و سنگ نبود اما قبل از حضرت آدم ع پس نیز این مقام محل تعظیم و احترام بود بلکه قبل از خلقت زمین
و مافیها نیز چنانچه فاکهی در اول تاریخ مکه می گوید حدثنی عبید الله بن ابی سلمة قال حدثنا الواقدی قال حدثنا ابن
جریج عن یحیی بن عاصم الثقفی عن سعید بن المسیب قال قال علی بن ابی طالب رض خلق الله البیت قبل
الارض والسموات باربعین سنة فکان غثاء علی الماء و نیز فاکهی سند خود از ابو هریره رض روایت کرده الکعبة
خلقت قبل الارض بالفی عام قیل و کیف خلقت قبل الارض و هی من الارض فقال انه کان علیها ملکان
یسبحان باللیل و النهار الفی سنة فلما اراد الله ان یخلق الارض دحاها من تحت الکعبة وجعل الکعبة
وسط الارض و آنچه بعضی اهل تاریخ گفته اند که پس از حضرت آدم ع کعبه را جبل و سنگ بنا کرده اند بعد از وفات حضرت آدم ع و بودن
بیت المعمور در المقام تا حیات حضرت آدم ع بود پس چندان قابل اعتماد نیست زیرا که منتهای سند این روایت تا وهب بن منبه است
که بیشتر از اسرائیلیات نقل میکند و تحقیق همین ست که قبل از حضرت ابراهیم ع کسی این خانه را خانه نساخته ست و از روی کتاب و سنت صحیحه
مشهوره همین ثابت ست و لهذا شیخ عماد الدین بن کثیر در تفسیر خود میگوید یعلم و یعتمد معلوم ان البیت کان مبنیا قبل الخلیل ع اما بعد از
حضرت ابراهیم ع پس نزد اهل تاریخ چنین مقرر ست که عمالقه و جرهم نیز آن را بنا کرده اند و باز قصی بن کلاب نیز آن را بنا نموده و سقف آن را نیز نوع
دوم که درخت مقل را گویند پوشش ساخته و چوب خرما را بجای تخته ها بکار برده بازده هنگامی که آنحضرت ع بیست و پنج ساله بودند قریش باز این خانه
را بنا کردند و سبب آن بود که زنی دود خوشبو به پوشش کعبه میداد شراره آتش بحست و اکثر چوبهای سقف خانه بسوخت و سابق ازان سیل عظیم آمده بود و بصدمه
آن دیوارهای کعبه نیز شق شده بودند سرداران قریش جمع شده ولید بن مغیره را میر عمارت قرار دادند و کعبه را هم نموده از سر نو بنا کردند و باهم چنین قرار
داد شد که سوای مال حلال صرف درین مصرف خرج نکنند و چون دران وقت اکثر مال داران سوخوار بودند مال حلال بسیار کم بهم رسید و در
بنا تغییر و تبدیل بسیار واقع شد اول آنکه از عرض کعبه چند گز زمین را کذ اشتند و در حطیم داخل کردند دوم آنکه دروازه او را از زمین
بسیار بلند ساختند تا هر که را خواهند دار ند و هر که را خواهند ندار ند سوم آنکه اندرون خانه کعبه ستونهای چوبین دو صف استاده کردند

mandegar.tarikhema.org
Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دو جهت ستون چهارم آنکه ارتفاع خانه را از بیرون مضاعف نمودند نه تنها کز برای ارتفاع حضرت ابراهیم ع زیاده کردند بلکه آنکه اندرون خانه کعبه متصل رکن شامی زینه پایه ساختند که بر بام کعبه از آن توان رسید و این هم سابق نبود باز در اسلام عبدالله بن زبیر این خانه را بنا کرد و بدعات جاهلیت را موقوف ساخت بر طبق حدیثی که از حضرت عائشه صدیقه رض شنیده بود تا در و بجای کلابه و رسن که کل نخ شبوست در بین پایچ محکم مخلوط نموده بکار برد و حطیم را در خانه کعبه داخل نمود و آن خانه را دو دره ساخت یک در غربی و یک در شرقی و چون از بنا فارغ شد از سر تا پا از بیرون و درون بمشک و عنبر کهکل نمود و بدیباج پوشش کرد و فراغت این عمارت بیست و هفتم رجب سنه شصت و چهار واقع شد باز در وقت حجاج بنای دیگر این خانه معظمه را واقع شد لیکن بهمین قدر که جانب شامی کعبه را هدم کرده بر بنیاد قریش بلند ساخت و زمین کعبه را بسنگ های بزرگ پر کرده دروازه شرقی آن را بلند نمود و دروازه غربی مسدود کرد و دیگر جوانب کعبه را متعرض نشد و این بنا در سنه هفتاد و چهار واقع شد و از آن باز تا عهد سلطان مراد بن احمد خان تجدید بنای واقع نشد مگر ملوک و سلاطین ترمیم و اصلاح همان بنای حجاج میکردند تا آنکه سلطان مراد باز تجدید بنا کرد و سوای حجر اسود و آن کنج تمام کعبه را هدم کرده عمارت ساخت و این عمارت در سنه یکهزار و چهل واقع شده و تا حال همان عمارت باقی ست امابر وضع بنای حجاج ست بحث دوم آنکه از لفظ مثابة بحسب لغت عرب دو چیز مفهوم میشود اول آنکه مجمع باشد دوم آنکه بار بار مردم در انجا بیایند و بیک بار آمدن سیر نشوند از همین جاست که حضرت ابن عباس رض و دیگر مفسرین رح گفته اند که شوق زیارت این خانه در دلهای مردم اند اخته تا از دیدن و طواف آن سیر نشوند و هرگاه از آن خانه برونده دلهای ایشان مشتاق بازگشتن بآنخانه باشند چنانچه به تجربه رسیده ست که هر که یک بار حج این خانه می نماید و آن خانه را دیده می آید باز مدت العمر مشتاق مراجعت بآن خانه می ماند هرچند در راه شدائد بسیار کشیده باشد و تکلیفات بیشمار چشیده و تعظیم این خانه بعد از دیدن آن کویا بالاضطرار از ته دل می جوشد و آن تعظیم مانند امور جبلیه غریزیه محسوس میشود که مبنی بر تصور نفعی یا دفع ضرری هست و از اینست که حیوانات نیز بتعظیم آن خانه قیام نموده اند از زرقی بروایت طلق بن حبیب آورده که روزی ما همراه عبدالله بن عمر رض در سایه کعبه نشسته بودیم تا آنکه سایه سبب بلند شدن آفتاب معدوم شد و مردم از مجالس برخاستند ناگاه بر بقی شدید از جانب دریای مسجد الحرام ظاهر گشت و دیدیم که ماری بزرگ آید تمام حضار چشمهای خود را بسمت آن مار متوجه کردند آن مار راست بسوی خانه کعبه آمده هفت شوط طواف او انمود و بعد از ان عقب مقام ابراهیم ع رفت و دو رکعت نماز گزارد عبدالله بن عمر رض و دیگر کبرای مجلس نیز آن مار رفتند و گفتند که ای عزیز طواف تو اد اشد لیکن در بن شهر مردم نابکار و غلامان و خدمتکاران بسیارند بهتر آنست که خود را از نظر مردم پوشیده داری که مبادا ایتو ایذای رسانند بمجرد شنیدن این کلام سر خود را بر دم خود پیچانید بسوی آسمان پریده رفت تا آنکه از نظر ما غائب شد و نیز از ابو الطفیل آورده که نوجوانی از انصار را چون که در موضع ذی طوی می ماند اکثر خود را بصورت مار ساخته برای طواف خانه کعبه می آمد و عقب مقام ابراهیم ع نماز می گزارد مادری داشت از حیات کار او را ازین کار منع میکرد و می ترسانید که مبادا ترا آدمیان مار دانسته بکشند او باز نمی آمد تا آنکه جماعه از بنو سهم او را کشتند بمجرد کشتن او در مکه غباری عظیم برخاست و کردبادی شدید آمد و آن جماعه را از بنو سهم در خانه های خود مرده یافتند و نیز در تواریخ مکه حکایت جعل طایف مشهور ست و خلاصه آن حکایت آنکه در سنه هشتصد و پانزده از هجرت شیر غرنه و ماه جمادی الاخر شتری از شتران جمال فارو از ممالک خم و کرنجه قصد مکه معظمه نمود و در مسجد الحرام داخل شد و مردم بسیار گرد او جمع شدند و هیچ یک از ایشان را او هرگز ایذا نداد و هرگز از التفاتی بکسی نمی نمود تا آنکه در خانه کعبه هفت شوط طواف بجا آورد و سه سبوع تمام کرد آنگاه بسوی حجر اسود آمد و آنرا ببوسه داد بعد ازان بمقام خنفیه متوجه شد و مقابل میزاب الرحمة استاد و بگریه شروع کرد تا آنکه اشک بسیار از چشم او روان شد و در همین حالت خود را بر زمین انداخت و همان ان

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[illegible] راوی بحالت تحاشا می کرد بعد از مردن او را بخواب دیدند باین صفا و مرفه زندگی می کرد و یکی از اسباب جمع خلائق بآن خانه آنکه دعا چند جا از مقام مستجاب میشود و مردم تجربه کرده اند و برای حصول مطالب دینی و دنیوی خود دعای آن مقامات را قوی ترین وسائل میدانند چنانچه از حسن بصری رض بروایت صحیحه ثابت شده که در مکه معظمه پانزده مکان ست که دعا در ان جا مستجاب میشود ترو ملتزم و زیر میزاب و نزدیک رکن یمانی و بر صفا و مروه و میان صفا و مروه و در میان کن و مقام و در جوف کعبه و در منی و در مزدلفه و در عرفات و بنزدیک جمرات ثلثه و نزدیک خورد آب زمزم و در مصنف ابن ابی شیبه مذکورست که انکانت لامة من بنی اسرائیل لتقدم مکة فاذا بلغت ذا طوی خلعت نعالها تعظیما للحرم و نیز مذکورست کانت الانبیاء اذا اتوا علی الحرم نزعوا نعالهم و ابو نعیم در حلیة الاولیا از مجاهد روایت کرده که بعضی اوقات لک لک کسی از بنی اسرائیل برای حج می آمدند و چون بحد حرم میرسیدند برهنه پا میشدند و ازرقی و ابن عساکر از ابن عباس رض روایت کرده اند که حواریان نیز حج این خانه نموده اند و چون در حرم داخل شدند از سواریها فرود آمده پیاده رو اختیار کردند و ازرقی از حویطب بن عبد العزی روایت کرده ست که مارو زی در جاهلیت در سایه کعبه نشسته بودیم ناگاه زنی آمد و بچه کعبه را بدست گرفته فریاد کرد که بار خدایا من از دست شوهر خود نالان ام که مرا بیموجب می زند بمجرد این عادت شوهر او خشمناک شد من او را در اسلام اشل میدیدم و در تواریخ مقرر ست که اساف و نائله پسر مرد و زن بودند در هنگام در آمدن کعبه مرد زن را بوسه داد و هر دو بصورت سنگ مسخ شدند مردم آن هر دو را از کعبه برآورده برای عبرت مردمان بیرون کعبه استاده کردند و ابن ابی شیبه از عبد الرحمان بن سابط روایت کرده ست که مردم مکه در موسم حج بیرون آمده بودند در هنگام راخالی دیده قطعه از زر از خانه کسی گرفته آورد و در درون کعبه نهاد چون وقت مراجعت در کعبه برای گرفتن آن قطعه زر در آمد هنوز سر او اندرون کعبه بود و باقی اعضای او بیرون که خانه کعبه او را بزور اژدر سر او از تن جدا شد مردم این واقعه عجیب را دیده سر و تن او را بر دو پیش سگان انداختند و نیز ازرقی در تاریخ خود بسند صحیح آورده که زنی بود در جاهلیت که طفلی را از قرابتیان خود پرورش کرده بود و آن طفل برای کسب معاش از خانه بدر می رفت و آن طفل تنها ملی ندر روزی آن طفل شکایت تنهائی خود نمود آن زن گفت که ای بچه اگر ظالمی بر تو دست تعدی دراز کند بین انکه در مکه خانه هست خود را بآن خانه رسان و فریاد کن که آن خانه را صاحبی ست که فریاد رس ست اتفاقا آن طفل را ظالمی تنها یافته اسیر کرده برد و مدتی با خود داشت به تقریب تجارت در مکه معظمه رسید و آن طفل همراه او بود چون این خانه را دید از مردم پرسید که این خانه کیست گفتند خانه خداست او را سخن بیاد آمد و از دست آن ظالم گریخته نزد خانه کعبه آمد و پرده های آن خانه را محکم گرفت از تعاقب مالک او رسید و خواست که او را کشیده ببرد آن پرده از دست او رها کرد تا آن طفل را بگیرد و دست راست او خشک شد باز دست چپ را در از کرد و آنهم خشک شد چون حال بدین منوال دید پیش سرداران قریش رفته، و گفت که من باین آفت گرفتار شده ام شاهد باشید که من این طفل را گذاشتم تا او را بخواهم شد هر جا که خواهد برود و لیکن علاج برد و دست من بغیر از ید اکابر قریش فرمودند که از هر دست خود یکیک شتر قربانی کن او همچنان کرد هر دو دست او رها شد و نیز ازرقی از عبد المطلب بن ربیعه بن حارث روایت کرده که شخصی از بنی کنانه بر عزادهٔ خود ظلم فراوان میکرد و او هر چند بخدا و بقرابت پناه می جست آن ظالم از ایذای او باز نمی ماند ناچار شده بخانه کعبه پناه برد و دعا کرد که بار خدایا فلانی بر من ظلم میکند و من بخانه تو پناه آورده ام او را بدرد مبتلا کن که لاعلاج باشد و دعا کرد و بخانه برفت بدرد ظلم او را شکم آماسیده مانند مشک گشته ست هر چند دوا میکردند سود نداشت تا آنکه شکمش شق شد و جان داد عبد المطلب میگوید که من این قصه را بچشم خود دیدم و نیز از ابن عباس رض منقول ست که من هم شخصی را دیدم که مقابل خانه کعبه استاده بر ظالم خود دعا کرد که کور شود فی الفور کور شد و او را دیدم که بر زمین افتاده میگردید و کرشمه الهی که این مکان هیچ جایی این بوده ست که بر اکثر مردم بخوف عقوبت عاجله از تعرض بمردم این شهر و هتک حرمت این شهر احتراز میفرمودند و باهم درین مکان سخت سوگند یاد میکردند و دیگر از اسباب امن این شهر آن ست که همیشه از قلم و پادشاهان خارج مانده تا آنکه نوبت اسلام رسید و کسانیکه تعظیم این مکان بنو فور میکردند بمرتبه سلطنت و ملک رسیدند از آنجا من مضاعف در اینجا متحقق گشت بحث سوم آنکه این خانه از لحاظ بنا چند کرت بنا کرده شد چنانچه

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

درین آیت واقع ست که ان طهرا بیتی چه معنی دارد اگر نسبت خالقیت این بیت صحیح این اضافت ست پس هر بقعهٔ زمین همین حکم دارد و اگر نسبت سکونت و بود و باش ست پس ذات پاک باریتعالی منزه ست از مکان او را با هیچ مکان این نسبت حاصل نیست و اگر بسبب آنست که درین مکان او را عبادت می کنند و شان معبودیت او در ان جا ظهور فرموده ست پس خانهٔ کعبه و معابد کفار مثل هردوار و غیره یکسان باشند که در همه جاشان معبودیت ظاهر ست زیرا که در هر جا طالبان حق شوق خود را در لباس صورت ظاهر می کنند جواب آنکه اختصاص این خانه بجناب الهی بآن ست که بحکم او تعالی برای عبادت او و قضای شوق طلب او بنا کرده شده ست و هیچ کونه علاقه مخلوقات ندارد و معابد کفار مثل هردوار وغیره نه بحکم او تعالی برای این کار بنا کرده شده اند و نه از علاقهٔ مخلوقات خالی اند زیرا که در همه آن معابد نسبتی برام یا کشن یا دیگر ارواح ملحوظ نظر قاصدان آن جامی باشد پس فرق ازین وجهت واضح کشت و تحقیق آنست که قبله کردن را این دو چیز لازم ست اول آنکه بحکم او تعالی باشد زیرا که نسبت ظهور الهی در هر جاست لیکن این ظهور عام صحیح توجه در عبادت نمی شود باجماع عقلا پس لابد درین امر ظهوری خاص می باید و بیقین معرفت آن ظهور از حد عقل بشری خارج ست بدون توقیف شرعی فهمیده نمی شود پس نص شارع درین باب ضرورست دوم آنکه آن مکان را بوجهی از وجوه علاقه با هیچ مخلوق نباشد والا در وقت توجه بآن مکان شائبهٔ شرک لازم خواهد آمد و توحید صرف دران عبادت نخواهد ماند و لهذا از قبله کردن قبور انبیا و ستاره و آتش و آب و درخت منع شدید آمده و معابد کفار عند التفتیش این هر دو صفت ندارند مثلا هردوار را ازانجهت نزد ایشان واجب التعظیم ست که کشن ازین راه بالا رفته و اجهودیا ازانجهت که مسکن رام چندر ست و مقام رسوئی سیتا و علی هذا القیاس آری این فرقه که حلولی المذهب اند آن اشخاص را مظاهر ذات مقدس الهی می انگارند و منسوبات آن اشخاص را حکم منسوبات الهی میدانند لیکن چون حلول نسبت بآن جناب باطل ست این خیال از قبیل بنای فاسد بر فاسد شد و اگر بالفرض معابد کفار را در اصل از شعائر الهی اعتقاد کنیم و کوئیم که نسبت بمخلوقات کردن در حق این مقامات از تحریفات این فرقهاست و در ابتدا النسبتی بغیر از ذات حق نداشتند و نصی صریح در تعیین آن مواضع هم در شرائع قدیمه آمده بود باز هم فرق درمیان خانهٔ کعبه و این مکانات ظاهر ست زیرا که هم تعبد دران مکانات منسوخ شد و حکم منسوخ را تبعیت کردن مخالفت صریحهٔ خداست و سرش آنست که مدار قبله ساختن بر قبول عبادتست و چون قبول عبادت را منحصر در مکانی یا سمتی کردانیدند دیکر در غیر آن مکان عبادت بجا آوردن سعی خود را رایکان کردن ست بلا شبهه مانند آنکه پادشاهی در مکانی از مملکت خود دار الخلافه قرار دهد و بر رعایا فرض کرده اند که حوائج خود را بسوی همان مکان رفع کنند و نذور و هدایا را در همه مکان برسانند باز بعد چندی مکان دیکر را دار الخلافه سازد و درباره آن مکان همین قسم حکم ناطق نماید دیکر مکان اول را هیچ حرمت سلطنت نمی ماند و آمد و رفت آن جا بحاصل میشود و نذور و هدایا که دران جا برسانند مقبول نمی افتد بلکه اگر کسی از رعایا اصرار کند و بکوید که دار الخلافه همان مکان ست نه این مکان دوم البته سزاوار تنبیه و عقوبت میکردد که مخالفت حکم پادشاه نمود و اگر کسی از قاصدان معابد کفار تفتیش نماید که شما برای چه و برای که میروید البته واضح خواهد شد که اینها در رفتن این مکانات قصد تقرب بمخلوقی از مخلوقات خواه روحانیه باشند خواه جسمانیه می نمایند و از توجه بذات خالق غافل محض اند این قسم مکانی که محض برای توجه الی الله معین و مقرر باشد در اقطار زمین غیر از خانهٔ کعبه و صخرهٔ بیت المقدس یافته نمی شود و لهذا همین دو مکان را لیاقت قبله بودن حاصل شد و بس آری معابد کفار اکر مشابهتی دارند با قبور اولیا و صلحا یا چله های ایشان دارند با کعبه و صخره شان مبنیها و از همین جا واضح شد سر تاکیدات بلیغه که در حدیث شریف رنهی از زیارت قبور و از شد رحال بسوی موضعی غیر از مساجد ثلثه و از انکه قبور انبیا را مساجد سازند وارد شده مدعا همین ست که درین عمل اکثر جهال را اعتقادی که مشرکین را در بزرکان خود بهمرسیده ست بهم میرسد و توجه الی الله صرف و محض باقی نمی ماند مکر مدتی پرده و حجاب آن ارواح و این قدر توجه در آخرت که وقت ظهور صلاح و فساد نفس انسانیه ست بجا

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بیان وجه تخصیص خانه کعبه که منسوب بجناب خداوندی است

نمی آید مگر آنکه در تخصیص این مکان بنای خانه که منسوب بجناب خداوندی باشد و قبلهٔ عبادات و مرجع خلائق باشد چه حکمت ست زیرا که شارع حکیم علی الاطلاق ست بی حکمتی تخصیص چیزی نمی فرماید گوئیم و حکمت این تخصیص سه وجه و جهت ست که بجملگی ناقص افراد بشر رسیده است اول آنکه اصل نوع انسان از خاک ست و اصل کرهٔ خاک همین نقطه است چنانچه در روایات سابق گذشت که قبل از خلقت زمین این مکان بر روی آب مانند کف جرمی پیدا کرده بود و من بعد زمین بتمامها از زیر همین کف منبسط و فراخ گردید پس اصل جسم آدمی راجع باین نقطه گشت و رامی باید که چون جسم خود را مشغول بعبادت پروردگار خود سازد باصل ابی او رجوع آرد و چنانچه براصل قریب خود که هر جا میسر است سجده میکند بسوی اصل بعید خود در وقت عبادت متوجه شود و در عمر یکبار بزیارت آن مقام معنی توجه الی الله و اشتیاق الی لقاء الله جلوه دهد و مقتضای حق شوق نماید و گرداگرد او بگردد و برای رضای مولای خود فرمان بجا آرد دوم آنکه در وقت عبادت آدمی خلیفه ملائکه است که در اصل این شغل شریف کار ایشان است چنانچه در وقت غضب خلیفه سباع ست و در وقت شهوت خلیفه بهائم و در وقت مکر و کید خلیفه شیطان و عبادت گاه ملائکه در آسمان بیت المعمور ست و این مقام بر زمین محاذی بیت المعمور چنانچه از رزین از حسن بصری رض و دیگر تابعین بسیار روایت آورده که البیت بحذاء البیت المعمور و ما بینهما بحذائه الی السماء السابعة و ما اسفل منه بحذائه الی الارض السابعة حرم کله و بطریق دیگر همین مضمون را بروایت ابن عباس رض از ان حضرت صلعم روایت کرده سوم آنکه در زمین مکان عظیم الشان مظهور ربوبیت الهی حضرت اسمعیل ع را که اکبر اولاد حضرت ابراهیم ع و مبدأ نسب خاتم الرسل صلعم بودند بر نکی عجیب ظهور نموده و متصل آن مکان آب خیبی که مسمی بزمزم ست به پرزدن حضرت جبرئیل ع بجوشید و الی الآن جاری ماند پس بر گاه اولاد حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل ع و تابعان ایشان خواهند که بحضرت رب العزة متوجه شوند آن مکان را برای توجه اختیار کنند که زبونیت او تعالی در انجا بی پردهٔ اسباب در حق سلاف کرام ایشان که بانتساب بآنها مفخر و مباهی اند جلوه نموده و آثار آن ربوبیت الی الآن ظاهر و هویدا است و در حق حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل ع نیز از اسکر این نعمت اقتضا فرمود که در انجا برای اعبادت خدا مکانی معین سازند تا هر گاه در ان مقام بعبادت مشغول شوند ربوبیت او تعالی بوجه عیان ملحوظ ایشان شود که و بدین مکان در تذکیر و قائع گذشته دخلی عظیم دارد این سه چیز ست که در ابتدای تخصیص این مکان به بنای خانه خدا از وجوه حکمت معلوم شد ست اما بعد از انکه این مکان معبد خلائق و قبلهٔ عبادات و مرجع عاشقان صادق و مطاف محبان خالص گشت پس عمدهٔ وجوه تخصیص این مکان ظهور تجلی الهی ست در ان مقام که این همه تعظیمات و محبتها بران تجلی واقع میشود و سهام ادعیهٔ گوناگون و افکار رنگارنگ بران می افتد و آن تجلی ست بکمال وسعت که حوالی آن بقعه را بنور عظیم فرو گرفته و امواج ملائکه را استخدام و استتباع نموده و اشاره بهمان تجلی ست در کلام بعضی از انبیای پیشین ع که از اوکتب بنی اسرائیل روایت میکنند و هو قوله سبحان الله تجلی علی طور سیناء و اشرق نوره من الساعیر و استعلن من جبال فاران و فاران نام مکه معظمه ست چنانچه ساعیر نام کوه بیت المقدس ست و معنی این کلام آنست که پاک ست آن خداوند که تجلی فرمود بر کوه طور و تابید بنور او از ساعیر و بی پرده ظاهر شد از کوهستان فاران و بسبب همان تجلی الهی هر که از زائران آن خانهٔ معظمه در ان خانه بحدیق نظری کند سکینتی و وقاری و عظمتی مقرون بجلال در می یابد خواه نزکی می باشد خواه بلید و می فهمد که در ین جا شانی ست عظیم که در هیچ مکان آن شان نمودار نیست و محبوب بودن آن خانه در دلها و انجذاب قلوب بسوی آن از آثار همان تجلی ست رزقنا الله الفوز بمشاهدته ظاهرا و باطنا و هر گاه در حق تجلیات خاصهٔ الهیه که بر قلوب و بما واقع میشود و هنوز شان معبودیت و مسجودیت بهم نمی رساند مردم چیزها گفته باشند مثل قول حذیفة بن الیمان رض لمجلس من عمر خیر من عبادة ستین سنة و مثل قول مولانای روم مثنوی هر که بتبریز یافت یک نظر از شمس دین نخورد طعنه زند بر وی و سخر

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کنداز جلالۂ و حق این تجلی عام وسیع کہ بر مرتبہ معبودیت و معبودیت رسیدہ است چہ توان فہمید آری ابن ابی شیبہ و ازرقی و جندی و بیہقی
و شعب الایمان از عطا بن یسار آوردہ اند کہ النظر الی البیت عبادۃ والنظر الی البیت بمنزلۃ لقائم الصائم المحتسب الجاهد
فی سبیل الله و جندی از عطا آوردہ کہ ان نظرۃ الی البیت فی غیر طواف ولا صلوۃ تعدل عبادۃ سنۃ قیامها و
رکوعها وسجودها و ابن ابی شیبہ و جندی از طاؤس نقل کردہ اند کہ النظر الی البیت افضل من عبادۃ الصائم القائم الذاکر
المجاهد فی سبیل الله و ابن عدی و بیہقی در شعب الایمان مع التضعیف بروایت ابن عباس رض از ان حضرت ع آوردہ اند کہ
ان لله تعالی فی کل یوم ولیلۃ مائۃ وعشرین رحمۃ ینزلها لهذا البیت ستون منها للطائفین واربعون
للمصلین وعشرون للناظرین و ازرقی از ان حضرت ع روایت کردہ کہ ہرگاہ امت پیغمبری از پیغمبران پیشین بعذاب الٰہی
ہلاک میشد بکعبہ رجوع میکرد و مشغول بعبادت میگشت مانند آنکہ عہدہ داران و ارباب خدمات پادشاہی چون از کار خود معطل می شوند بحضور
پادشاہ رجوع می نمایند و در مجرا و سلام حاضر می باشند و از ینجاست کہ ہرکہ دل از دنیا سیری می شود و میخواہد کہ رجوع بخدا کند می گوید کہ من
ارادہ بیت الله دارم گویا رجوع بخدا بہمین طریق میداند و ازین جا معنی دیگر برای لفظ مثابۃ للناس ظاہر شد و ازرقی از مجاہد روایت
کردہ کہ حضرت موسی ع برای حج خانۂ کعبہ آمدہ اند بر شتری سرخ سوار و از روحا احرام بستند و دو کلیم قسطوانی پوشیدند یکی را لنگ کردند
و دیگر را چادر و طواف خانہ نمودند و در میان صفا و مروہ نیز طواف کردند و در میان صفا و مروہ لبیک لبیک گویان میدویدند کہ آواز
غیب بگوش ایشان رسید کہ لبیک عبدی انا معک حضرت موسی ع بلذت این آواز بی اختیار بر زمین افتادہ اند سجدہ کنان و لبیک
مردویہ و اصبہانی در ترغیب و ترہیب و دیلمی بروایت جابر بن عبد الله رض آوردہ اند کہ آنحضرت ع فرمودند کہ چون روز قیامت شود کعبہ را
فرشتہا مانند عروس نیک زینت آراستہ بحشرگاہ برند و در اثنای راہ بر قبر من گذار افتد پس کعبہ بزبان فصیح بگوید کہ السلام علیك یا محمد و رحمۃ الله
بگویم کہ وعلیك السلام یا بیت الله با تو ات من چہ سلوک کرد و تو با آنہا چہ سلوک خواہی کرد کعبہ بگوید کہ یا محمد ع ہرکہ از امت تو
بزیارت من آمد پس من او را کفایت کنم و شفیع او خواہم شد از طرف او خاطر خود را فارغ دار و ہرکہ بزیارت من نرسید پس تو او را کفایت
کن و شفیع او شو بحث چہارم آنکہ در لفظ واتخذوا دو قرأۃ متواتر است نافع و ابن عامر بفتح خا میخوانند و معنیش ظاہر است کہ عطف بر جعلنا
یعنی ما خانہ را مرجع خلائق و جای امن بر ا[redacted] گردانیدیم و اینہا از مقام ابراہیم ع نمازگاہ گرفتند تا بر طبق فرمان ما بجا آرند و دیگر
قرا کہ بکسر خا میخوانند و آنرا صیغۂ امر میدانند عطف آن بر جملۂ جعلنا کہ خبریہ است از قبیل عطف انشا بر اخبار خواہد شد لہذا جمہور مفسرین گویند
کہ لفظ قلنا بعد از واو عطف مقدر است یعنی وقلنا اتخذوا من مقام ابراهیم تا عطف خبر بر خبر باشد و بہر تقدیر ظاہر معنی این آیت
معمول بہ است زیرا کہ نہ مردم بران سنگ نماز میگذارند و نہ حکم شرع بر ین آمدہ کہ آن سنگ خاص را نمازگاہ باید ساخت و بنا بر ہمین اشکال
مجاہد گفتہ است کہ مراد از مقام ابراہیم تمام حرم ست و از مصلی جای عاز یرا کہ معنی اصلی صلوۃ دعاست و عطا گفتہ کہ مقام ابراہیم عرفات و مزدلفہ و منی ست
زیرا کہ حضرت ابراہیم ع در ین مواضع استادہ دعا ہا فرمودہ است لیکن در ین ہرد و قول حمل لفظ مقام ابراہیم بر خبر متعارف ست چہ مقام
ابراہیم در عرف اہل مکہ و غیر ایشان ہمان سنگ ست کہ اثر قدم مبارک در ان ست و آن سنگ را اختصاصی ست ظاہر بمقام ابراہیم بودن ز یرا کہ این
اعجاز در ان سنگ ظہور نمودہ است و نیز حمل لفظ مصلی بر غیر معنی شرعی ست زیرا کہ استعمال صلوۃ در دعا نزد اہل شرع رائج نیست گو
در لغت باشد و حمل الفاظ قرآنیہ بر معانی شرعیہ باید کرد نہ بر معانی لغویہ پس اولی ہمین ست کہ در تفسیر گذشت و مراد آنست کہ نماز طواف مطلوب
استحبابی مؤکد متصل آنسنگ بجہتی کہ آنسنگ بجای امام باشد و نماز کہ امر مذکور مبرا لہ متصد باید گزارد و قرب بمکان را از آن مکان کہ متعارف ست قرب بحقیقت پس
ظاہر این آیت معمول بہ است ہر چند اصل این نماز واجب ست بر مذہب امام اعظم رح و عند الشافعی رح دو قول ست یکی آنکہ سنت ست و دوم آنکہ فرض ست لیکن کراہت

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این نماز باین وضع که عقب آن سنگ باشد بالاجماع مستحب ست باستحباب مؤکد حتی المقدور از دست نباید داد و اگر ازدحام خلق مانع باشد در موضع دیگر از مسجد الحرام باید گزارد و در سنن ابن ماجه و دیگر کتب محدثین بروایت جابر رض آمده که لما وقف رسول الله ص یوم فتح مکة عند مقام ابراهیم قال له عمر یا رسول الله هذا مقام ابراهیم ع قال الله واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی قال نعم و در صحیح مسلم و دیگر صحاح موجود ست که ان النبی ص رمل ثلث اشواط و مشی اربعا حتی اذا فرغ عمد الی مقام ابراهیم فصلی خلفه رکعتین ثم قرأ واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و نیز در جمیع صحاح موجود ست که نزول این آیت از موافقات حضرت عمر ست رض و ایشان در باب همین سنگ عرض کرده بودند که نماز طواف را در عقب او مقرر باید فرمود نه در حق تمام حرم یا عرفات و غیرها و از بعضی ظرفای شافعیه شنیده شد که میگفت عمل برین آیت نصیب ماست از جمیع خلائق که مصلای ما جانب مقام ابراهیم ع ست و مصلای اهل مذاهب دیگر در جوانب دیگر حنفی در جواب این ظرافت او گفت که سمت قبلهٔ ما موافق سمت قبلهٔ حضرت ابراهیم ع ست زیرا که بالقطع ثابت ست که قبلهٔ حضرت ابراهیم ع و جمیع بلدان شامی سمت میزاب ست و در همان جانب مصلای حنفی ست لیکن مقامی که بالفعل مصلای حنفی در انجاست در اصل از حد مسجد الحرام خارج بود و دار الندوه قریش بود اما بعد از زیادت در مسجد الحرام حکم مسجد الحرام گرفته ست بدلیل حدیثی که در حق مسجد خود فرموده اند و حکم مسجد الحرام نیز همانست و هو قوله لو بنی مسجدی هذا الی صنعاء لکان مسجدی بحث پنجم آنکه از تقدیم طائفین بر عاکفین و مصلین یعنی علما استنباط کرده اند که مجاور مکه را طواف بهتر از نماز ست اخرج حنبلی و ابن البخاری عن جابر بن عبد الله رض قال قال رسول الله ص من طاف بالبیت اسبوعا و صلی خلف مقام ابراهیم رکعتین و شرب من ماء زمزم غفر الله ذنوبه کلها بالغة ما بلغت و اخرج الازرقی عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال قال رسول الله ص هر گاه که شخصی باراده طواف از خانه خود بیرون آید چنان ست که در دریای رحمت در آمده میرود و چون در مطاف داخل شد چنان ست که در دریای رحمت غوطه خورد و هر گاه طواف شروع کرد در هر گام او دو چیز او را حاصل میشود و هر گاه قدم بر میدارد یا نیکی برای او می نویسند و هر گاه میگزارد یا نصف گناه ازوی دور میکنند و چون از طواف فارغ شده بمقام ابراهیم ع میرسد دو رکعت طواف در انجا میگذارد چنان میشود که گویا از شکم مادر امروز زاده است هیچ گناه ندارد و فرشته مقابل آمده او را میگوید که از سر گیر عمل خود را در باقی عمر خود که از عمر ماضی خود خاطر خود را فارغ کردی و او را مژده شفاعت و رهائی کس از اقارب او میدهند بحث ششم آنکه حرف عطف را که واو ست از میان رکعتین حذف کرده اند حال آنکه از سابق روش کلام بطریق عطف ست که للطائفین و العاکفین جوابش ظاهر ست و آن آنست که طواف و اعتکاف هر دو عمل عبادتی اند یکی بر دیگری موقوف نیست بخلاف رکوع و سجود که بدون انضمام با همدیگر عبادت نمی شوند و معتبر نمی باشند بنا بر آنکه مجموع این هر دو فعل یک عمل ست که نماز ست توسیط عاطف درمیان این هر دو مناسب نبود بحث هفتم آنکه در نماز محض رکوع و سجود از ارکان نماز اکتفا فرموده اند و در سورهٔ حج قیام را نیز ذکر فرموده اند سبب اختلاف این اسلوب چیست جوابش آنست که در حقیقت چیزیکه نماز از غیر نماز امتیاز پیدا کند همین دو فعل اند رکوع و سجود و قیام انضمامی نماز بلکه بعبادت هم ندارد زیرا که قیام اکثر اوقات بنا بر عبادت هم می باشد چنانچه قعود و اضطجاع بخلاف رکوع و سجود که بدون قصد تعظیم مفرط بلکه قصد عبادت متحقق نمی شود پس ذکر رکوع و سجود کویا ذکر ما به الامتیاز نماز ست بذکر این هر دو اشاره بحقیقت نماز متحقق شد و ذکر قیام چندان در کار نماندارد چون در سورهٔ حج مناسک حج منظور ست اشباع کلام و استیفای ارکان نماز نیز مناسب روش خطاب آنجا ست و نیز میتوان گفت که خطاب در سورهٔ حج با مشرکین مکه ست که اصلا از نماز آشنا نبودند بدلیل ان الذین کفروا و یصدون عن سبیل الله و المسجد الحرام پس ذکر قیام و رکوع و سجود همه دران جا چسپان افتاد زیرا که آنها نه برای خدا قیام میکردند و نه رکوع و سجود و خطاب درین جا با اهل کتاب ست از یهود و نصاری و ایشان نماز را میدانستند و از ارکان نماز قیام را بخوبی بی کم و کاست

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ادای کردند انچه ایشان در ان خلل میکردند همین و در کن بود در رکوع و سجود زیرا که رکوع را اصلا نمیکردند و سجود را بر وجه مشروع ادا نمی نمودند
پس کرفتیام برای ایشان اصلاح کار نبود بحث هشتم انکه بیخا حاکفان را نیز همراه طائفان مذکور کرده اند و در سوره حج عاکفان را
موقوف نموده بر ذکر طائفان و نمازیان اکتفا کرده سبب این اختلاف چیست جواب آنکه در سوره حج قبل ازین لفظ نزدیک و حق
مسجد الحرام کذشته است که جعلناه للناس سواء العاکف فیه والباد و بیخا ذکر عاکف نکرد بود بخلاف طائفان و ماریان
که هر دو قسم یاد می اند و نیز چون در سوره حج از اول ذکر تمام مسجد حرام است و اعتکاف تعلق بتمام مسجد دارد عاکفین را متصل ذکر مسجد
آوردن مناسب بود و طواف نماز را که متعلق بخانه کعبه است از جهت دوران و استقبال متصل ذکر خانه کعبه آوردن چنان بود و درین
سوره سابق ذکر مسجد الحرام نکذاشته است بلکه ذکر خانه کعبه است که و اذ جعلنا البیت مثابة للناس پس ذکر عاکفان که نوعی تعلق آن
خانه دارند اکرچه آن تعلق بعید است نیز در اقتفا و تبعیت نهم آنکه تخصیص کفته اند که مقام حضرت ادم مقام قلب بود و حکام لطیفه قلب بر ایشان غالب
زیست للعموم بمثال قلب است در شخص اکبر و لهذا موافق بعضی روایات در آسمان چهارم جا دارد و که وسط عالم کبیر است پس فرمودن حضرت
آدم بطواف آن بیت و ساختن بنیاد برای او صورت دوران ایشان بر تخیل لطیفه قلب بود کرباین رنک ظهور نموده در عهد حضرت
ادریس لطیفه عقل روی کار آمد و حکام او غالب کشت و در عهد حضرت نوح لطیفه روح استیلا نمود لهذا طواف بیت للعموم و مناسک
این خانه و اجتماع آوردن حضرت ابراهیم بلند متوجه اصلاح این لطیفه شده و احکام او را غالب ساختند و در عهد ایشان احکام حج و
اقامت مناسک که همه از جوش محبت و شوق و دیکر صفات قلبی نشان میدهد شیوع تمام جلوه فرمود و در کن اسود بمثابه دست شیخ است
در وقت مصافحه و مقام ابراهیم صورت اتباع شیخ و قتیکه وارث منصب ابراهیمی است و حق مرید و سیاهی رنک رکن اسود دلیل انست
که احکام بشریت را در شیخ دیده و رم نکند و بی اعتقاد نشود بلکه دست او را دست خدا شناسد و شکر طریقت انکار و چون بنی اسرائیل از راه
محبت شوق بی خبر بودند غیر از راه طمع و خوف راهی دیکر نمیدانستند حسن افعال حج را نفهمیدند و کنه آن افعال را ندریافتند چنانچه علمای
متشرع ارباب ظواهر در کیفیت وجد و شوق بی خبر میباشند و بران انکار میکنند حق تعالی ایشان را ازین امور آکاه ساخت و فرمود که این
امور در صلب ملت ابراهیمی داخل بود نه از قبیل بدعات مشرکین اکر این پیغمبر راست و حیای این سنت سنیه ابراهیم نماید چه جای اعتراض
است و چه محل انکار و اکر تعظیم این خانه و طواف او و اعتکاف نزدیک او و نماز بسوی او در اصل ملت ابراهیمی داخل نمی بود حضرت ابراهیم
بعد از بنای این خانه چرا بار بار برای بقای این خانه و حرمت او دعا میکرد و اذ قال ابراهیم یعنی و یاد کنید آن وقت را که کفت ابراهیم
چون به بنا کردن خانه کعبه مامور شد و عزم مصمم بران نمود رب اجعل هذا یعنی ای پروردکار من کردان این صحرای لق و دق را که پیش از
چند خانه داری و بیجا سکونت ندارد بلدا یعنی شهری آبادان نافذه بنای این خانه حاصل کردد چه اکر در حوالی آن خانه شهری آباد ان نباشد
طواف اینجا نه کند و اعتکاف کنند و نماز کذارد و اما شهری امنا یعنی با امن زیرا که در و آفات بر شهر موجب ویرانی او میشود و نیز در صورت
ناایمنی قوافل حجاج از بلاد دور دست نتوانند رسید پس معنی مثابة للناس چکونه متحقق خواهد شد و نیز این صحرا نه قابل روییدن کیاه است تا مواشی
در انجا توانند زندکی کرد و نه قابل زراعت است بسبب خشکی و سنک لاخی تا آدمیان دران جا معاش بسر برند پس درین مکان امنی و امنیه
میباید تا تجار از هر طرف جنوب و غلات و متعه و اقمشه را جلب نمایند و کار معیشت بر کنان اینجا فراغ شود و حق تعالی این دعای حضرت
ابراهیم علیه السلام را باین طریق مستجاب فرمود که هیچ ظالمی غریب آزار بر ان مکان دست یاب نشد و اکر
کسی از ظالمان قصد آن مکان نمود فی الفور هلاک شد چنانچه در قصه اصحاب الفیل واقع کشت و اکر کسی
کوید که حجاج ثقفی که در ظلم و ستم و خون ناحق کردن ضرب المثل است چه قسم بران شهر دست یافت و در ن

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وقت عبد الله بن الزبیر را محاصره کرد و قتل نمود گوییم غرض حجاج تخریب این شهر و ایذای سکنهٔ آنجا نبود و لهذا با مردم آن شهر تعرضی نکرد هر ظلمی و ستمی که از و واقع شد بر ابن الزبیر و رفقای او واقع شد آنچه از عمارت آنخانهٔ معظمه درین صدمه شکست و نخیت یافته بود تدبیر میم و اصلاح آن کوشید و در کسوت کعبه و زیب و زینت آن نسبت بسابق افزود و بالجمله حضرت ابراهیم ع برای بقای رسم حج آبادی این شهر خواست و برای آبادی امن بر یراکه در صورت بی امنی ویرانی شهر نقد وقت ست و نیز برای بقای آبادی دعای دیگر فرمودند که وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ یعنی و روزی ده ساکنان این شهر را از میوه های گوناگون اقالیم مختلفه تا بشوق میوه خوردن ازین وادی خشک آواره شده بولایت میوه دار نروند و این دعای ایشانرا حق تعالی باین صورت اجابت فرموده که شهر طائف را حضرت جبرئیل ع از زمین فلسطین و شام بر پرهای خود نقل کرده آورند و اول آن را گرداگرد خانهٔ کعبه هفت بار طواف کنانیدند و لهذا مسمی بطائف شد بعد ازان بمسافت سه روزه راه از مکه بالای کوه نهادند و آب و هوای آنجا را بر اصل وضع خود باقی داشتند و این قصه از عجائب قدرت الهی ست زیرا که در مکهٔ معظمه در ایام تابستان بواسطهٔ سموم و سوزش سنگهای کوهستان حالتی شدید محسوس می شود و چون ازان جا بر کوه طائف می برآیند بغایت هوای آنجا هوای ولایت سرد سیری می باشد و موز طائفی بی دانه و دیگر میوه های ولایت سرد سیر بوفور موجود می باشد و نیز طریق دیگر برای استجابت این دعا آن شد که قلوب مردم را انجذابی عظیم باین شهر و سکان این شهر پیدا کردند تا از هر جانب جوب و نبات و فواکه و شمار رشیده می آرند و میرسانند از مصر و از هند و از سند و از فارس و از بصره جهاز با پرشده میرود و خالی می آید و لهذا در ان شهر نفاذ سر ملکی یافته میشود و چون حضرت ابراهیم در هنگام این عاکردن یاد فرمودند که من برای اولاد خود طلب امامت کرده بودم و حق تعالی فرموده بود که ظالمان را از اولاد تو امامت نخواهد رسید ناچار در طلب رزق نیز موافق همان فرموده تخصیص تقیید باید کرد بنابران گفتند که من خاص میکنم و طلب رزق مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ یعنی کسی را که ایمان آورده است از اهل این شهر بخدا و بروز آخرت تا غیر ازانشان درین شهر بسبب بی معاشی سکونت نکنند و کافری درین شهر اقامت نتواند کرد تا این شهر از لوث کفر و شرک پاک باقی بماند یعنی حق تعالی فرموده که رزق ظالمان را بر امامت قیاس مکن زیرا که امامت نیابت نبوت ست پس می باید که صاحب آن ظالم و ستمکار نباشد و روزی از قبیل سر پوشش الهی ست و او رب العالمین ست مومن و کافر و ظالم و عادل و صالح و فاسق را پرورش میکند آری رزق مردم با ایمان در دنیا موصول بر زق آخرت ست پس کسی را از ابتدای تولد خود تا ابد الآبدین مرزوق ندارد و مَنْ كَفَرَ یعنی و هر که کافر شد پس او را از مومنان در حصول رزق دنیوی امتیاز نمیدهیم بلکه در باب اعتیاز او آن ست که رزق او محض تا مدت العمر ست فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا یعنی پس بهره مند میکنیم او را از مالی اندک که رزق بسیار و نعمت بی شمار داده شود لیکن آن همه تا مدت الحیوة ست ثُمَّ أَضْطَرُّهُ یعنی باز او را بچاره کرده او را می برم إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ یعنی بسوی عذاب آتش که ابتدای آن از مفارقت روح از بدن شروع میشود و منتهای او ابد ست که نهایت ندارد و بسبب آنکه مجاور خانهٔ کعبه بود و درین شهر می ماند تخفیفی از عذاب او را حاصل نخواهد شد بلکه نسبت بدیگران عذاب او مضاعف خواهد شد زیرا که در قرب خانهٔ من الجاء پیش گرفت وَبِئْسَ الْمَصِيرُ یعنی و بد جای بازگشت ست دوزخ زیرا که در دنیا اگر مکانی نسبت بمکانی دیگر بیک جهت بد می باشد از جهت دیگر خوب هم می باشد و امکان از هر جهت بد ست هیچ وجه خوبی ندارد باقی ماند در اینجا فائدهٔ چند که اطلاع دادن بران فوائد ضرور ست اول آنکه در بیان این قصها ترتیب زمانی مرعی نیست زیرا که بسبب زمان اول بنای کعبه و بعد ازان این جا بعد ازان گردانیدن خانهٔ کعبه مرجع خلائق پس هیچ نکته ست که این ترتیب را معکوس فرموده باشد جواب آنکه او لا بطریق اجمال و رواداشتن ابراهیم اشارت باین قصها فرموده اند بعد ازان بتفصیل آن شروع کردند ثانی آنکه امامت حضرت ابراهیم ع آورده اند زیرا که دادن این شرف بر و نعمتها مقدم ست بعد ازان شکر رجوع خانهٔ کعبه و امن بلد آنشهر آورده اند زیرا که متصود از بنای کعبه همین بود و مقاصد بر وسائل مقدم است

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بعد از آن بیان فرمودند که امن بود در این شهر محض بسبب دعای حضرت ابراهیم ع ست و آن دعا بالیقین مقبول شد پس دعای دیگر که در وقت بنای کعبه کرده بودند نیز مقبول باشد و در ضمن آن دعا دعای بعثت حضرت خاتم المرسلین ص هم بود پس باین ترتیب شاهد مقصود با حسن وجوه جلوه گر شد فائده دوم آنکه در این سوره بلد آمنا واقع شده و در سوره ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام هذا البلد آمنا تفاوت این دو عبارت از چیست و چه راه ست و جهش آنکه دعای که در این سوره ست قبل از آن بود که آن مکان آباد شده صورت شهر پیدا کند پس گویا چنین عرض کردند باجابت این صحرای بی گیاه را اول شهر گردان و باز شهر را امن و دعائی که در سوره ابراهیم ست بعد از آبادی شهر بود پس گویا چنین دعا کردند که بار خدایا این شهر آباد را از حوادث مامون دار فائده سوم آنکه از این دعای حضرت ابراهیم ع معلوم شد که کاملین در بعضی اوقات امور دنیوی مثل امن و روزی و خوراندن میوه ها و مانند این امور را نیز از خدا میخواهند زیرا که این چیزها باعث ازدیاد فروغ دین و رونق شریعت می شود چه ظاهر ست که امن و فراغ خاطر از روزی سبب جمعیت خواطر در طاعات ست و نیز شهری که از خوف امن باشد و روزی مردم آنجا واسع بشیر محل اجتماع خلائق و آمد و رفت مردم از هر طرف می شود پس در حقیقت این طلب طلب دنیا نیست بلکه طلب دین ست و طلب دنیا برای دین منافی کمال نیست چنانچه در حدیث شریف وارد ست که نعم المال الصالح للرجل الصالح فائده چهارم آنکه از سابق ضمائر متکلم مع الغیر در جعلنا و عهدنا مستعمل شده آمده در اینجا چرا صیغه متکلم واحد را استعمال فرموده اند جواب آنکه در این تغییر اسلوب نکته ایست دقیق و اشارتی ست باریک گویا چنین می فرمایند که در دادن روزی کافر و فاجر و بیچین و بی تعذیب بعد موت هر چند بندگان صالح من از ملائکه و انبیا با من رفیق نشوند در ادار آن بنا شدند من تنها این هر دو کار میکنم و سرش آنست که مخلوق هر چند باعلای مرتبه کمال رسیده باشد از ملاحظه جمیع وجوه حکمت قاصرست و در حکم قوای متجاذبه مجبور اگر کسی را بر سر تمرد و عناد می بیند میخواهد که فی الفور هلاک شود و فرصت دم کشیدن نیابد و اگر کسی را در شدت الم و عذاب گرفتار می بیند رقت هم کند و از جرائم سابقه او غافل میگردد و شفاعت و سفارش او بری خیر و شان حکیم علی الاطلاق ست و بس که مراعات هر دو جهت را از وجوه حکمت در وقت خود میفرماید وَاِذْ یَرْفَعُ اِبْرٰهٖمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ یعنی و یاد کنید آن وقت را که بلند می کرد ابراهیم ع دیوارها را از این خانه بدست خود و حواله این کار بر گل کاری و معماری نمی نمود تا در این اجر و ثواب دیگری شریک او نشود وَاِسْمٰعِیْلُ ط یعنی و اسمعیل نیز همین قسم مشغول بود به بلند کردن آن دیوارها همراه ابراهیم ع در حدیث آمده ست که حضرت ابراهیم ع بجای گلکار مشغول به بنای کعبه معظمه بودند و حضرت اسمعیل ع بجای مزدور که گلا به میکردند و سنگها را برداشته می آوردند و این هر دو بزرگ در این وقت این دعا میکردند رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا یعنی ای پروردگار ما بفضل خود قبول کن از ما این محنت و این خدمت اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِیْعُ یعنی بتحقیق تو ای شنونده دعای ما الْعَلِیْمُ یعنی دانای نیت ما و فرق در قبول و تقبل آن ست که اگر چیز لیاقت قبول دارد در آن جا می گویند که این چیز را قبول کن و اگر آن چیز ناقص می باشد و قابل آن نمی باشد که او را کسی قبول کند میگویند که این چیز را تقبل کن بنظر آنکه تقبل عبارت از تکلف قبولست و تکلف آن جا می باشد که چیز شایان قبول نباشد پس در این لفظ کمال هضم نفس و تواضع و کوتاه بینی عمل خود ست گویا قابل آن نیست که مقبول شود مگر آنکه از راه غایت فضل خود این را قبول کنی و مانند این هضم نفس و تواضع از آنحضرت ع نیز منقول ست و از حضرت علی بر ست ابن عباس رض آورده که آنحضرت ع چون افطار میفرمودند میگفتند که اللهم لك صمنا و علی رزقك افطرنا فتقبل منا انك انت السمیع العلیم باقی ماند در این جا فائده چند اول آنکه از این لفظ که یرفع ابراهیم القواعد من البیت ست اکثر مورخین چنین استنباط کرده اند که بنیاد خانه کعبه قبل از زمان حضرت ابراهیم ع موجود بود و حضرت ابراهیم ع بر همان بنیاد دیوارها را بلند کردند چنانچه بیهقی در شعب الایمان و ازرقی از وهب بن منبه روایت کرده اند که چون حضرت آدم ع بر زمین افتادند ایشان را بسبب تنهائی وحشتی عظیم بهم رسید و نیز در زمین مکانی و مسقفی نمی دیدند عرض

طلب دنیا برای دین منافی کمال نیست
بیان بعضی از فوائد که از دعای حضرت ابراهیم ع مستفاد می شود
مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegat.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کردند که بارخدایا من در زمین تنها واقع شده ام هیچکس نیست که همراه من در عبادت تو شریک شود و نیز در زمین مکانی سقف نمی بینم حق تعالی فرمود که عنقریب از اولاد تو مردم بسیار پیدا شوند در تسبیح و تقدیس من مشغول شوند و خانه ها بنا کنند لیکن میباید که اول خانه بنام من بنا کنی و آن را مانند عرش و بیت المعمور قبله و طواف گاه سازی و من بعد برای خود و برای اولاد خود خانه ها بنا کنی حضرت آدم عرض کردند که بارخدایا آن خانه را کجا بنا کنم فرمودند در جای که خاک بدن ترا گلابه کرده بردیم و تا چهل سال آن خاک بهمان جا افتاده ماند و تمام زمین را از همان جا پهن و فراخ کرده ایم حضرت آدم عرض کردند که مرا نشان آن جا باید داد حضرت جبرئیل را حکم شد که همراه حضرت آدم برود و از مکان کعبه معظمه نشان دهند و ایشان را در بنای آن خانه مدد کنند حضرت جبرئیل همراه حضرت آدم آمده این مکان را نشان دادند و فرشتها را حکم کردند که از زیر زمین بنیاد این خانه برکرده بیارند چون آن بنیاد بر روی زمین رسید بیت المعمور را که در آسمان طواف گاه ملائکه بود نازل فرموده بر آن بنیاد نهادند و حضرت آدم را حکم شد که گرد آن طواف نمایند و بسوی آن نماز گزارند و بنای خانه کعبه تا ایام طوفان بر همین اسلوب بود و قت طوفان بیت المعمور مرفوع شد و محاذی خانه کعبه بر آسمان هفتم نهاده شد و فرشتها طواف و زیارت او مشغول اند چنانچه در حدیث معراج ذکرش آمده و بعد از طوفان در مقام کعبه تلی بزرگ سرخ رنگ بلند از زمین نمودار بود و آن بنیاد حضرت آدم زیر زمین برقرار ماند مردم برای طلب حاجات خود و دعای مهمات خود همان مکان را قصد میکردند و در روزها یامی آوردند تا آنکه حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام به بنای خانه کعبه مامور شدند و بر همان بنیاد دیوارها را برداشتند و برای تعیین آن مکان حضرت جبرئیل ابری را آورده بسایه او تشخیص آن موضع کردند و قصه بنای حضرت ابراهیم موافق آنچه در احادیث آمده این است که چون حضرت ابراهیم از آتش نمرود نجات یافتند و از ایمان قوم و پدر خود مایوس شدند تذکره ملن کرده بسمت حران نزد عم خود که هاران نام داشت رفتند و او دختر خود را که حضرت ساره نام داشتند با ایشان نکاح کرده و او ایشان را باستمالت و دل جوئی نزد خود نگاه داشت و غرض آن بود که ایشان را طمع مال و متاع و زیوری و زن و فرزند از دین خود برگرداند چون حضرت ابراهیم بر توحید اصرار نمودند و حضرت ساره نیز با حضرت ابراهیم متفق شدند و دین بت پرستان را عیب کردن گرفتند هاران برشفقت و هر دو را از اثاث و متاع و لباس نیک و زینت بپهنه کرده اخراج کرد ایشان حضرت ساره را همراه خود گرفتند و حضرت ساره با ایشان عهد بستند که من هرگز نافرمانی شما نخواهم کرد بشرطیکه شما نیز نافرمانی من نکنید حضرت ابراهیم و زن با ایشان عهد داوند و برآمدند و غیر از حضرت لوط که برادرزاده او بود هیچ کس همراه نشد اول قصد مصر کردند اتفاقا در انجا بادشاهی جباری سرکش کافری مسلط بود و عادتش چنان بود که هر زن خوش رو را از مالک آن غصب میکرد اگر شوهرش میشد او را قتل میکرد و اگر برادر یا دیگر وارثش میبود قتل نمیکرد چون حضرت ابراهیم در ان شهر داخل شدند و این ماجرا شنیدند ترسیدند زیرا که حضرت ساره در حسن و جمال از زنان آن وقت ممتاز بودند چنانچه در حدیث شریف آمده است که حضرت آدم را داده بودند نصفی از ان بحضرت یوسف داده اند و ششم حصه بحضرت ساره و مابقی در جمیع مردمان مقسوم گشته القصه حضرت ابراهیم با حضرت ساره عهم گفتند که عادت بادشاه این جا این است اگر پیاده گان برای بردن شما بیایند شما اظهار نخواهید کرد که من شوهر شما ام بلکه بگوئید که من برادر شما زیرا که من باعتبار دین و اسلام برادر شما هستم و حق تعالی شما را از دست آن ظالم محفوظ خواهد داشت و ناموس مرا ضائع نخواهد کرد ناگاه مردم آن بادشاه حسن و جمال حضرت ساره را شنیده پیش او عرض کردند که در این شهر زنی وارد شده است که در حسن بی نظیر است آن ظالم گفت که بیارید و اگر شوهری دارد او را بکشید پیادها پیش حضرت ابراهیم آمدند و پرسیدند که زنی که همراه شما است با شما چه علاقه دارد گفتند که خواهر دینی من است ایشان حضرت ابراهیم را گذاشتند و حضرت ساره را برده نزد چون حضرت

قصه بنای کعبه معظمه حضرت ابراهیم موافق حدیث شریف و تولد حضرت اسمعیل

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ابراهیم حال بر این منوال دیدند برای نماز استادند و مشغول بدعا شدند و هر گاه حضرت سارهٔ پیش آن ظالم رسیدند بجرد دیدن فریفتهٔ حسن
و جمال ایشان شد و خواست که بی ادبی نماید حضرت سارهٔ گفتند که مرا جلتی دهد که هنوز غبار راه بر من نشسته است و شوئی کنم و رسم عبادت
خود بجا آورم بعد ازان هر چه خواهی بکن آن ظالم فرمود که آفتابه و طشت بیارند و در همین مکان نشست و شو کرد و سر و روی خود
برای نماز استاد و نماز را دراز کردند و مشغول بدعا شدند آن ظالم چون دید که از نماز فارغ نمی کردند خواست تا در عین نماز بر ایشان
دست درازی کند و مکر را ظاهر کرد همین که اراده دست رسانیدن بایشان نمود هر دو دست او بند شد و مصروع شده افتاد و نفس او
بند شد و کف از دهن او روان گشت چون حضرت سارهٔ دیدند که این ظالم را این حالت بهم رسید ترسیدند که مبادا بسبب آواز نفس او چه کسیدران
او خبردار شده بیاید و مر القتل او تهمت کنند و کشند در جناب الهی دعا کردند که بار خدایا این ظالم را بگذار که حیرت گرفته است چون با قوت
آمد باز همان اراده کرد و باز همین قسم رو داد باز اراده کرد و باز همین قسم رو داد بعد از بار سوم گفت که این زن را ببرید که این آدمی
نیست جنیه است یا ساحره است و از شهر من برآرید و همین قسم زنی دیگر دارم که او را از قبطیان طلبیده بودم و بروی نیز دست یاب نشدم
آن زن را باین زن حواله کنید حضرت سارهٔ حضرت هاجر را گرفته آوردند و حضرت ابراهیم در آن وقت مشغول بنماز بودند چون
حضرت سارهٔ را دیدند سلام داده پرسیدند که مهیم یعنی چه حال است حضرت سارهٔ گفتند که خیریست حق تعالی دست ظالم را کوتاه کرد
و یک خادمی باو داد و کنام او هاجر است حضرت ابراهیم خوش شدند و از انجا نیز رحلت فرموده بزمین فلسطین که در وسط شام است اقامت
گزیدند و مردم انجا قدوم ایشان را غنیمت دانسته زمین های وافر بایشان کردند که محصولات آن زمین ها بایشان میرسید و حضرت ابراهیم
را دران زمین وسعت بسیار حاصل شد و غلامان بسیار خریدند و مزارع بسیار آباد کردند و مواشی بسیار را نگاه داشتند و رسم ضیافت
و لنگر خانه برپا نمودند و حضرت لوط را بر سم رسالت طرف سندوم و دیگر شهرهای آن ضلع فرستادند و درین بین حضرت سارهٔ را اشتیاق
اولاد غلبه کرد با حضرت ابراهیم گفتند که هاجر را من بشما هبه میکنم شاید از شکم او فرزندی بیابید تا با و مشغول شوید حضرت ابراهیم فرمودند که در مزاج
شما غیرت و رشک غالب است مبادا چون ازین خادمه فرزندی متولد شود بر شما گران آید و شما بروی ظلم و ستم کنید حضرت سارهٔ برین مدعا
اصرار نمودند تا آنکه از شکم حضرت هاجر حضرت اسمعیل متولد شدند و در کنار حضرت سارهٔ پرورش میشدند و حضرت هاجر ایشان را شیر میدادند لیکن حضرت
ابراهیم بخوف حضرت سارهٔ بسوی حضرت اسمعیل نظر نمیکردند و هیچ وقت با و مشغول نمیبودند روزی بحکم جبلت بشری در مکان تنها حضرت اسمعیل را در کنار
حضرت هاجر دیدند محبت پدری غلبه کرد و در کنار خود گرفته چند بوسه بر روی ایشان دادند ناگاه حضرت سارهٔ بر این امر مطلع شدند و رشک
بر ایشان غلبه کرد گفتند که همین وقت این پسر و مادر او را از خانهٔ من برآرید و در صحرای که آب و سایه و گیاه نداشته باشد گذاشته بیائید حضرت ابراهیم
هر چند فهمانیدند پیش نرفت و در جناب الهی التجا کردند حکم شد که موافق گفتهٔ سارهٔ عمل آرید حضرت ابراهیم هر دو را سوار کرده روان شدند و منزل
بمنزل طی کرده می آمدند تا آنکه بمیدانی که خانهٔ کعبه در آن واقع است رسیدند حکم الهی در رسید که این هر دو را در همین مکان گذاشته بروید
حضرت ابراهیم حضرت اسمعیل و مادر ایشان را نزدیک خانهٔ کعبه زیر تنه درختی که بر مقام زمزم بود گذاشتند و در آن وقت در مکه هیچ متنفسی
نبود و نه آب موجود بود حضرت ابراهیم انبانی پر از خرما و چند کاکنان و مشکی پر از آب نزد مادر حضرت اسمعیل گذاشته رفتند و فرمودند که
این پسر را شیر بده و در همین مقام باش بعد ازان حضرت ابراهیم برگشتند مادر حضرت اسمعیل از عقب ایشان میرفت و میگفت که ما را کجا گذاشته
میروید درین صحرا نه آب است و نه انیس و نه مکان سایه و از حضرت ابراهیم پشت داده میرفتند و بسخن او ملتفت نمی شدند آخر مادر حضرت اسمعیل
گفت که آیا شما را باین کار که کردید خدا تعالی فرموده است حضرت ابراهیم انیقدر فرمودند که آری مادر حضرت اسمعیل گفت که پس ما را برای هیچ چیز نیست خدا تعالی
ما را ضایع نخواهد کرد و بفراغ خاطر برگشته نزد پسر آمد و شیر دادن شروع کرد حضرت ابراهیم چون از پشته که گذشته رفتند و دانستند که جان مادر حضرت هاجر بی

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

متوجه بسمت موضع کعبه شده دستهای خود را بلند کردند و این چند دعا در جناب الهی عرض کردند که ربنا انی اسکنت من ذریتی
بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم تا یشکرون و حضرت هاجر تا وقتی که آب مشک موجود بود و خرما و نان باقی
بود شیر میخوردند و طفل خود را شیر می خوانیدند و آب می نوشانیدند چون آب تمام شد تشنگی بر ایشان غالب آمد و بر پسر
ایشان نیز تا آنکه خود را بر زمین میزد می پیچید دیدن این حالت بر ایشان دشوار آمد و برخاستند و بسمت کوه صفا که نزدیکتر بآن مقام بود
متوجه شدند بر آن کوه برآمدند تا ببینند که اگر جای آدمی یا جانوری بنظر ایشان آید سراغ آب از وجوینند لیکن بر آن کوه بمانعه بالا رفتند که طفل از نظر غائب
نشود هر چند چپ و راست دیدند و نظر افکندند هیچ بنظر نیامد مایوس شده از آن کوه فرود آمدند و بسمت مروه متوجه شدند و در اثنای میدان بخاطر
ایشان خطور کرد که مبادا در این وقت که من از پسر خود غائب ام درنده بیاید و پسر مرا ببرد بسبب این خیال در نشیب آن میدان که او را بطن الوادی گویند و بدین
آغاز نهاد و دامن خود را بر دوش گرفته سعی شدید کردند تا آنکه از نشیب میدان بزمین هموار آمدند و بدین موقوف کردند زیرا که
مکان پسر ایشان بر این زمین چندان مستور نبود و چون متصل مروه رسیدند همان مقدار بالای آن کوه هم برآمده چپ و راست نظر افکندند
هیچ چیز را ندیدند باز طرف صفا متوجه شدند و در نشیب میدان دویده و در زمین هموار بآهستگی رفته آمدند و همین قسم هفت بار
ایشان را از صفا بمروه و از مروه بصفا آمد و رفت اتفاق افتاد حضرت ابن عباس رض در اثنای روایت این قصه از ان حضرت ص نقل
می کردند که سعی در میان صفا و مروه برای همین مقرر شده است تا مردم آنحالت بیکسی بیچارگی ایشانرا و فریاد رسی حضرت حق عز و علا را
یاد کنند و خود را بصورت بیچارگی و بیکسی در حضور او تعالی عرضه دهند تا مورد رحمت او تعالی شوند القصه آخر بار چون بمروه رسیدند
آوازی بگوش ایشان رسید خود را خطاب کرده گفتند که صه یعنی از اندیشه باز مان و بسمت آواز گوش دار بعد ازان باز همان آواز شنیدند
گفتند که آواز شنوانیده کاش نزد تو چاره کار ما باشد این بگفتند و دویده نزد پسر خود آمدند دیدند که فرشته نزدیک موضع زمزم
پر خود را یا پاشنه خود میزند و آب از زمین بجاری ست ایشان آن آب جاری را خواستند که در حوضی جمع کنند از خال تو تو دمی آورند
و گرد آب مانند حوض می ساختند و مشک خود را از آن آب پر میکردند دمی ترسیدند که مبادا این آب تمام شود و ما تشنه بمانیم
آنحضرت ع بعد از ذکر این قصه میفرمودند که خدا یتعالی بیامرزد مادر اسمعیل ع را اگر عجلت نمیکرد و آن آب را بطور خود مخلی بالطبع
می گذاشت زمزم چشمه می شد جاری القصه آن آب را خود هم نوشیدند و پسر خود را هم می نوشانیدند و آن فرشته ایشانرا تسلی و تشفی داد
و گفت که شما مترسید که حق تعالی شما را و این مکان ضائع نخواهد ساخت زیرا که این مکان خانه خداست که آنرا این طفل جوان شده
همراه پدرش بنا خواهد کرد و حق تعالی ساکنان این مکان را هیچگاه ضائع نخواهد کرد و دران وقت موضع کعبه از زمین بلند و ممتاز مانند تلی نمودار
بود سیلها آمده و اطراف آن گذشته میرفت مادر حضرت اسمعیل ع و حضرت اسمعیل ع دران جا به تنهائی می گذرانیدند که اتفاقا جماعه
از قوم جرهم از نواح یمن بقصد آوارگی دشت غربت شده دران نواح میرسند و از جانب کداء بمکه نموده در پائین مکه فرود کش میکنند می بینند که مرغان
بسیار گرد خانه کعبه می پرند با هم گفتند که مرغان جائی می باشند که آبادی و آب باشد و ما همیشه در سفرها ازین مکان گذشته ایم هیچگاه
در اینجا نشان آب ندیده ایم یکی را برای تحقیق این امر فرستادند یک دیده رفت که در این مکان آبی از غیب جوشیده است و زنی
و طفلی در حوالی آن آب سکونت دارند جماعه مذکور این قصه را شنیده در سکونت این مکان رغبت کرده نزد مادر حضرت اسمعیل ع آمدند و از ایشان
اجازت سکونت در این مکان خواستند مادر حضرت اسمعیل ع نیز در مجاورت آنها اغتنام نمود خواستند که در این تنهائی انیسی بهمرسد آنها را اجازت
سکونت داد و فیمابین باین شرط که حق در آب نداشته باشند آنها این شرط را قبول کرده سکونت آن مکان اختیار نمودند و اهالی و مواشی خود را
نیز طلبیده چند خانه در آنجا بنا شده و حضرت اسمعیل ع از ایشان بان عربی را آموخته نهایت زکی و قابل و فهیم جوان شدند تا آنکه سردار آن جماعه

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جرهم دختر خود را بکمال آرزو با ایشان نکاح کرده داد و درین بین مادر حضرت اسمعیل ع وفات کرد اتفاقا چون حضرت اسمعیل ع چهارده
ساله شدند حضرت ابراهیم ع را از شکم حضرت ساره ع نیز فرزندی بوجود آمد که حضرت اسحق ع اند و حضرت ساره ع بپرورش آن فرزند مشغول
شدند و فی الجمله رشک ایشان کم شد حضرت ابراهیم ع از ایشان اجازت خواستند تا حضرت اسمعیل ع را دیده بیایند ایشان اجازت دادند
اما باین شرط که از اسب فرود نیایند و در خانهٔ حضرت اسمعیل ع شب مانی نشوند و توقف ننمایند حضرت ابراهیم ع بهمین شرط روانه شدند
چون باین مقام رسیدند تفحص کردند معلوم شد که آن پسر جوان شده خانه دار شده است و مادرش وفات کرده خانهٔ حضرت اسمعیل ع را تفحص
کرده بر دروازهٔ ایشان آمدند اتفاقا حضرت اسمعیل ع آن وقت برای شکار بصحرا رفته بودند و معیشت ایشان همین بود که به تیر و کمان جانوران
حلال را شکار کرده می آوردند و در آب زمزم تبخیه میخوردند و حق تعالی ایشانرا برهمین قدر قناعت می داد حضرت ابراهیم ع چون
حضرت اسمعیل ع را ندیدند زن ایشانرا بر دروازه طلبیده پرسیدند که شوهر تو کجا رفته است و کی خواهد آمد او گفت که بصحرا رفته است
برای تلاش معاش ما و تا شام خواهد آمد حضرت ابراهیم ع اندیشیدند که اگر من تا شام درینجا توقف کنم حضرت اسمعیل ع بیایند البته مرا نخواهند
گذاشت و در خانهٔ ایشان شب باش خواهم شد پس خلاف شرط و وعده لازم خواهد آمد و مدعا از احوال پرسی ست بهتر این ست که از زن
ایشان احوال پرسیده مراجعت کنم بر اسپ سوار شده بر سر دروازه ایستاده از زن ایشان پرسش احوال آغاز نهادند تا آنکه از گذران و
معیشت ایشان پرسیدند آن زن گفت که حال معاش ما بسیار تباه و خراب ست و بکمال تنگی و مشقت می گذرانیم و شکایت بسیار کرد
حضرت ابراهیم ع این را شنیده فرمودند چون شوهر تو بیاید از طرف من او را سلام بگو و بگو که چوب سر دل دروازه خود را تبدیل کند
که این سر دل لائق او نیست این فرمودند و مراجعت کردند وقت شام که حضرت اسمعیل ع می آیند چیزی از انوار و برکات نبوت
ایشانرا محسوس میشود از زن خود پرسیدند که کسی درینجا آمده بود او گفت که آری پیر مرد سوار که شکل او چنین بود و رنگ و چنین بود
بر دروازه ایستاده مرا طلبیده از احوال شما پرسان شد ایشان در دل خود دانستند که این پیر مرد حضرت ابراهیم ع بوده زیرا که
از مادر خود حلیه و شمائل آنجناب را شنیده بودند القصه زن حضرت اسمعیل ع تمام ماجرا بیان نمود و گفت که از وضع و هیئت ما
پرسیده بودند من گفتم که ما در کمال فقر و تنگی گذاریم حضرت اسمعیل ع گفتند که باز آن پیر چه فرموده رفت زن گفت که چنین فرموده
که شوهر خود را از طرف من سلام بگو و بگو که سر دل خانهٔ خود را تبدیل کند حضرت اسمعیل ع گفتند که آن پیر مرد پدر من بود و مرا فرموده رفت
که تو را از خود جدا کنم برو بخانهٔ پدر خود باش و با من سر و کار مدار چون حضرت اسمعیل ع آن زن را جدا کردند دیگری از قرنه جرهم دختر خود را
با ایشان نکاح کرده داد و در خانهٔ ایشان آن دختر تعذائی می نمود تا آنکه بعد از مدت دراز حضرت ابراهیم ع از حضرت ساره ع باز اجازت
دیدن حضرت اسمعیل ع را خواستند و گفتند که من بار اول اسمعیل را ندیدم خاطر من تسلی نیافت حضرت ساره ع باز بهمان شرط اجازت
دادند حضرت ابراهیم ع باز برای دیدن حضرت اسمعیل ع روانه شدند و چون بخانهٔ ایشان رسیدند باز ایشانرا نیافتند پرسیدند که
اسمعیل کجاست زن جدیدهٔ ایشان بر سر دروازه برامد و گفت که مرحبا یا حضرت بیایید و فرو کش کنید و بفرمایید که من سر مبارک را
بشویم که از غبار راه بسیار گرد آلوده است حضرت ابراهیم ع فرمودند که مرا حکم فرود آمدن نیست آن زن سنگی کلانی آورد و متصل گاه
ایشان گذاشته بالای آن سنگ برآمد و حضرت ابراهیم ع نیز پای خود را بران سنگ نهاد و سر خود را خم کردند آن زن سر ایشانرا
خوب شسته پاک کرد و شانه نمود حضرت ابراهیم ع درین بین از ان زن احوال پرسی حضرت اسمعیل ع
فرمودند و او شکر گذاری اخلاق و اوضاع ایشان بسیار کرد تا آنکه حرف از معیشت و گذران رسید
آن زن بسیار شکر حق تعالی نمود و گفت که الحمد لله ما در کمال رفاهیت و فراخی معیشت می گذرانیم حق تعالی

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ما را محتاج مخلوقی نساخته است حضرت اسمعیل از شکاف صخره کوشت می آمد و آب زمزم نزد ما موجود است از آن کوشت و از این آب نیشت
با نجوبی میکذرد و حضرت ابراهیم در حق او دعای خیر فرمودند و گفتند که حق تعالی شما را در کوشت و آب برکت عطا فرماید در حدیث شریف
است که خاصیت دعای ایشان این شد که هر که در مکه معظمه به کوشت و آب اکتفا کند او را حاجت بحبوب غلات نمی ماند و قوت او برقرار میباشد
و در شهرهای دیگر این خاصیت نیست القصه حضرت ابراهیم از نجوف شب باشی توقف زائد نفرموده قصد مراجعت نمودند و آن زن را
گفتند که چون شوهر تو بیاید او را از طرف من سلام رسان و بگو که این سرل دروازهٔ تو بسیار خوب واقع شده آن را غنیمت دان
و نجوبی نگاهدار حضرت اسمعیل که وقت شام می آیند باز ایشان را انوار و برکات محسوس میشد و از زن خود می پرسند که امروز
کسی اینجا آمده بود زن ایشان گفت که آری پیرمردی چنین و چنان آمده بود من سراورا نشستم و تواضع او نمودم لیکن او از پشت اسپ فرود نیامد
گفت که مرا کم فرود آمدن نیست و از احوال ما و معیشت ما بسیار پرسید و برای ما دعای خیر کرده رفت حضرت اسمعیل گفتند که دیگر چه
فرموده رفت زن گفت که این فرمود که شوهر خود را سلام من برسان و بگو که سرل دروازهٔ خود را غنیمت دانسته نجوبی نگاهدار حضرت
اسمعیل گفتند که آن پیرمرد پدر من حضرت ابراهیم بودند و در حق تو سفارش کرده رفتند سرل دروازهٔ خانهٔ من توئی می باید که سراسر
سلوک نگاهدارم چون بر این ماجرا هم مدتی بسر آمد بار دیگر حضرت ابراهیم را اشتیاق دیدن حضرت اسمعیل غالب شد با حضرت ساره گفتند
که من دو بار برای دیدن اسمعیل رفته ام و او را ندیده ام اگر اجازت دهید او را ببینم و چند روز پیش او باشم که تسلی خاطر من شود حضرت ساره
بخوشی اجازت دادند و حضرت ابراهیم روانه شده رسیدند و دیدند که حضرت اسمعیل زیر درختی که متصل بزمزم بود نشسته تیرها را درست میکنند
بمجرد دیدن حضرت اسمعیل حضرت ابراهیم را شناختند بی اختیار برخاستند و با هم معانقه فرمودند و آنچه پسر سعادتمند را باید بزرگوار عالی مقدار
خود را باید کردند و معمرین راشد یمنی در ذکر این قصه میگفت سمعت رجلا یذکر انهما بکیا حین التقیا حتی اجابهما الطیر یعنی این هر دو
چون با هم ملاقات کردند آنقدر گریستند و آوازهای ایشان بلند شد که جانوران پرنده در هوا نیز گریه و فغان شروع کردند و بعد از
ملاقات حضرت ابراهیم بحضرت اسمعیل فرمودند که مرا حق تعالی فرموده است که در زمکان خانه برای خدا بنا کنم و این کار را بدست خود خواهم کرد
اگر امانت من کنی بهتر باشد که کار کردن تو کنی یا کار کردن من بهتر است حضرت اسمعیل گفتند که کجا حضرت ابراهیم فرمودند که بر این تودهٔ بزرگ
حضرت اسمعیل گفتند که حکم شما و حکم خدا هر دو بر سر چشم من البته اعانت شما در این کار خواهم نمود حضرت ابراهیم غره ذی قعده در بنای
خانهٔ کعبه شروع فرمودند و بیست و پنج ماه مذکور آن بنا تمام شد و در این مدت حضرت اسمعیل سنگها را از کوه ها نقل کرده می آوردند حضرت ابراهیم
بنا میفرمودند حاکم بطریق صحیح و بیهقی در دلائل النبوة از حضرت امیر المؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه روایت آورده که شخصی از ایشان پرسید که خبر دهید
ما را از خانهٔ کعبه که این اول خانه ایست که در زمین بنا شده فرمودند چنین نیست پیش از بنای این خانه خانهای بسیار بوده و مردم برای سکونت
خود میساختند لیکن این خانه اول خانه ایست که برای عبادت خدا در زمین مقرر کرده شده و برکت و نور بر آن افاضه شده باز قصهٔ بنای خانهٔ کعبه را
شروع فرمودند و راشد گفتند که چون حضرت ابراهیم را از حضرت خداوندی حکم شد که این خانه را بنا کنید مکان آن را مشخص نمی دانستند و تردد
عبودند که مبادا از من این بنا زیادتی و نقصی بوقوع آید حق تعالی سکینه را بصورت بادی پیچیده و کره خورده فرستاد و آن قطعه باد را
دو سر بود و آن باد مانند ابر بر زمین خانهٔ کعبه سایه انداخت و مثل سپر در هوا معلق ایستاد و بعد از آن حضرت ابراهیم را حکم شد که بقدر
سایهٔ سکینه زمین کعبه را معین سازند حضرت ابراهیم علیه السلام موافق آن بنا فرمودند و بعد از حضرت ابراهیم علیه السلام
تا مدت دراز آن بنا قائم بود تا آنکه بسبب سیل ها منهدم شد و عمالقه آن را بر اعقاب حضرت ابراهیم علیه السلام بنا کردند
باز منهدم شد و قوم جرهم بنا کردند باز منهدم شد و قریش بنا کردند و هنگامی که قریش بنا میکردند چون نوبت بنهادن حجر

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سید با هم مناقشه و منازعت آغاز نهادند هر فرقه از فرقهای قریش میخواست که این شرف را بدست خود و بقبیله خود برای قطع این نزاع چنین قرار دادند که اول کسی که بمسجد درآید او را حکم کنند و موافق حکم او بعمل آرند قضا را اول کسی که درآمد آنحضرت بود و چون که از راه دروازه بنی شیبه درآمدند موافق قرار داد خود ایشان را حکم ساختند ایشان فرمودند که چادری بیارید آن چادر را گسترند و حجر اسود را بدست خود در آن چادر گذاشتند بعد از آن سرداران هر فرقه را از فرقهای قریش فرمودند که یک یک گوشه چادر را گرفته بردارند چون آن چادر بمحاذی موضع حجر اسود رسید آنحضرت آن حجر را بدست خود برداشته در آن موضع نهاده باسنگهای دیگر بعمل کردند و از زرقی از ابن اسحق روایت کرده که چون ابراهیم البیت و جعل طوله فی السماء تسع اذرع و عرضه فی الارض اثنین و ثلثین ذراعا من الرکن الاسود الی الرکن الشامی الذی عند الحجر من وجهه و جعل عرض ما بین الرکن الشامی الی الرکن الغربی الذی فیه الحجر اثنین و عشرین ذراعا و جعل طول ظهرها من الرکن الغربی الی الرکن الیمانی ثلثین ذراعا و جعل عرض ما بین الرکن الیمانی الی الرکن الاسود عشرین ذراعا فال فلذلک سمیت الکعبة لانها علی خلقة الکعب قال و کذلک بنیان اساس آدم و جعل بابها بالارض غیر مرتفع حتی کان مبع بن سعد الحمیری و هو الذی جعل لها بابا و جعل لها غلقا فارسیا و کساها کسوة تامة و نحر عندها و جعل ابراهیم الحجر الی جنب البیت عریشا من اراک یقتحمه العفر فکان دربا لاسمعیل و حفر ابراهیم جبا فی بطن البیت علی یمین من دخل یکون خزانة للبیت یلقی فیه ما یهدی للکعبة و کان استوع الرکن اباقبیس حین غرق الله الارض زمن نوح عم و قال اخاریت خلیلی ابنی بیتی فابعث له فجاء به جبرئیل عم فوضعه مکانه و بنا علیه ابراهیم و هو حینئذ یتلالا نورا من بیاضه و کان نوره یضیئ الی منتهی نصاب الحرم من کل ناحیة و در صحیح بخاری و دیگر صحاح معتبره مرویست که آن حضرت روزی حضرت عایشه رض را مشغول خانه کعبه یافتند و فرمودند که به بین قوم تو که قریش بودند در وقت بنای کعبه از قواعد ابراهیم اختصار کردند ایشان عرض کردند یا رسول الله حالا شما آن را تمام کنید فرمودند که هنوز قوم تو تازه در اسلام آمده اند اگر من خانه کعبه را هدم کنم و بر قواعد ابراهیم تمام نمایم طعن خواهند کرد و خواهند گفت که این شخص از طرف خود زمین دیگر را در کعبه زیاده کرد اگر این خوف نبودی البته آن را بر قواعد ابراهیم تمام میکردم و در دروازه آن را بر زمین می چسپانیدم و این خانه را دو دره میساختم یک در بجانب شرق میگذاشتم و دیگر بجانب غرب و درین جا باید دانست که خانه کعبه را چهار کنج است و دو کنج را یمانی میگویند که یکی از انها کنج حجر اسود است که جانب شرق واقع است و یکی از انها ملقب بکنج یمانی است که جانب غرب واقع است و دو کنج را رکن شامی میگویند یکی از انها که جانب شرق است ملقب برکن عراقیست و دوم که بجانب غرب است معروف برکن غربیست پس قریشیان در وقت بنای کعبه هر دو رکن شامی را از قواعد حضرت ابراهیم پیش کردانیدند و قدری از زمین کعبه را خارج گذاشتند و آن زمین را داخل حجر نمودند و دیواری که از کنج حجر اسود تا رکن عراقیست نیز آثار و ارقدر آثار حضرت ابراهیم گرفته اند ازین جهت درین جانب هم قدری از بنیاد حضرت ابراهیم مانند چنبوتره دوکان از زمین بلند ماند و آن را شاذروان کعبه می نامند و چون عبد الله بن الزبیر در ولایت خود خانه کعبه را هدم کرده بنا نمود موافق انچه آنحضرت در دین خود قرار داده بودند و باحضرت عایشه اظهار نموده بعمل آورد لیکن حجاج بعد استیلای خود آنرا بهمان صورت جاهلیت عاده نمود و در تواریخ مذکورست که هارون رشید در سلطنت خود از حضرت امام مالک استفسار نموده بود که اگر بفرماید من خانه کعبه را باز بطور ابن الزبیر کرده موافق خواهش والی آنحضرت بود بنا کنم ایشان فرمودند که هرچند این حدیث صحیح است و موافق آن بعمل آوردن اتباع مرضی آنحضرت است لیکن مصلحت نیست که بار بار کعبه را هدم کنند و هر بنای او تغییر و تبدیل نمایند زیرا که درین صورت بنای کعبه بازیچه پادشاهان خواهد گشت هر بادشاه بطور خود ساختن آن را از سر نو پادشاهت دانسته بران اقدام خواهد نمود و مفسده عظیم رو خواهد داد و جای که مصلحت با مفسده تقابل پیدا کند در رعایت دفع مفسده اقدم باید نمود و از مصلحت دست برداشت باید شد فائده دوم آنکه در تغییر و تبدیل هر مردم را تحریری رو داد و آنکه بعضی

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قاعده را باساس و بنیاد تفسیر کرده اند و درین صورت رفع قواعد مستفاد نمی شود زیرا که بنا کننده اساس و بنیاد را از محل خود بلند نمی کند بلکه دیوار را بران می چسپند مگر آنکه مخالف روایات را ارتکاب کرده شود و گفته آید که حضرت ابراهیم ع از تهٔ زمین تیز بنیاد این خانه را برداشته تا روی زمین بلند کرده انبیده اند یا گفته شود که معنی مجازی بلند کردن بنیاد ها همین است که بالای آن دیوار ها ساخته آید و تعبیر بهمین کعبه مبلند کرده مراد از قواعد سطر های سنگ خشت ست زیرا که هر سطر تحتانی اساس بنیاد سطر فوقانی ست و لهذا در لغت عرب آن سطر ها را اساقات البنا گویند و در لغت هندی آن را آرزه نامند و هر چند این سطر ها را رفع حقیقی از مکانات خود مستلزم نیست بالنسبت به بنیاد همه را رفع حقیقی واقع ست و اصح آنست که مراد از قواعد دیوار هاست زیرا که لفظ قاعده در لغت عرب بیشتر بمعنی ستون مستعمل ست و دیوار ها بمنزلهٔ ستون سقف می باشند علی الخصوص چون در میان آن دیوار ها دری هم وا کنند که درین صورت کمال مشابهت با ستونها پیدا میکنند فائدهٔ سوم آنکه ظاهر عبارت چنان بود که میفرماید و اذ یرفع ابراهیم قواعد البیت درین عبارت که القواعد من البیت ست چه لطف بلاغت ست جواب آنکه لفظ من اگر برای بیان نیست پس مدلول این عبارت تبیین بعد الابهام شد زیرا که حاصل معنی این کلام آنست که ابراهیم ع بلند میکرد دیوار ها را و آن دیوار ها دیوار های خانه کعبه بود پس ازین او التعظیم شان خانه کعبه مستفاد شد که از عبارت قواعد البیت مستفاد نمی شد و اگر لفظ من برای تبعیض ست پس آورون این عبارت بجهت اشعار ست بآنکه ابراهیم ع تمام خانه را از بنیاد ش بنا نکرده بلکه از اجزا و ابعاض او فقط دیوار ها را بلند ساخته و بنیاد ش از سابق موجود بود و بهمین اعتبار قبل ازین بنای آن بیت نیز مشخص گشته بود چنانچه موافق روایات گذشت و از عبارت قواعد بیت این فائده ظاهر نمی شود فائدهٔ چهارم آنکه ذکر حضرت اسمعیل ع را بعد از اتمام کلام چرا آورد و در اثنای کلام چرا درج نفرمودند تا عبارت چنین می شد که اذ یرفع ابراهیم و اسمعیل القواعد من البیت جواب آنکه شرکت حضرت اسمعیل با حضرت ابراهیم ع در بنای این خانه شرکت برای بنو د بلکه شرکت تابع با متبوع و خادم با مخدوم بود بدو وجه اول آنکه حضرت ابراهیم ع بالاصالة مامور شده بودند به بنای کعبه بخلاف حضرت اسمعیل ع آری حضرت اسمعیل را حضرت ابراهیم ع مامور فرموده بودند و خود آمر بودند دوم آنکه مباشرت رفع از حضرت ابراهیم ع بوقوع آمده از حضرت اسمعیل ع زیرا که حضرت اسمعیل ع بمنزلهٔ مزدوران سنگ کشی می فرمودند و بنا را و حرف یا با آمر نسبت می کنند یا به مباشر بنا مثلا می گویند که این قلعه فلان پادشاه بنا کرده ست یا این دیوار را فلان معمار و کل کار بنا کرده ست و نسبت بنا به مزدوران رائج نیست برای اظهار این تفاوت ذکر حضرت اسمعیل را در اثنای کلام همراه ذکر حضرت ابراهیم ع درج نفرمودند تا شرکت مساوات فهمیده نشود آری در دعا ها هر دو شرکت مساوات دارند زیرا که هر دو برابر آرزومند قبول سعی و محنت خود بودند و برای اولاد خود خواهان عنایات باقی و لهذا در حکایات دعا ها صیغهٔ متکلم مع الغیر بی اظهار تفاوت تابعیت و متبوعیت ارشاد فرموده اند فائدهٔ پنجم آنکه از دعای قبول عمل که ازین هر دو بزرگ بوقوع آمده معلوم می شود که ترتب ثواب و تعلق رضا بر فعلی که مقرون باخلاص و دیگر شرائط قبول باشد واجب و لازم نیست و الا در طلب قبول با وصف دانستن اخلاص نیت خود حاصلی نمی بود و همین ست مذهب اهل سنت و جماعت و معتزله که قبول را درین صورت بر ذمهٔ باری تعالی واجب می دانند توجیه این دعا و طلب با من وضع می کنند که غرض این هر دو بزرگ از طلب کردن قبول این عمل آن بود که آنرا از جملهٔ افعال مقرونه باخلاص و مستجمع شرائط قبول کرده اند بلکه طلب کردن قبول کنایت از طلب تصحیح عملی ست بوجهی که مثمر قبول و منتج ثواب کرده و اما بر عاقل پوشیده نیست که بر اصل معتزله که افعال عباد را مخلوق عباد و البته باختیار آنها میدانند تصحیح عمل و آن را شایان قبول ساختن کار ایشان ست و بر ایشان بود آن را از جناب الهی خواستن حاصلی نداشت و علی کل تقدیر این هر دو بزرگ چون بفراست صائبه دانستند که هر گاه ما را حق تعالی

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بهنای خانه برای خود حکم فرموده است البته باین تقریب رنگی دیگر در عالم ظهور خواهد نمود و وضعی تازه برای عبادت که شبیه بصورت
پرستی و عشق مجازی باشد قرار خواهد یافت و باین وسیله معنی باطنی لباس صورت ظاهری خواهند پوشید و آدمیان تا
ملائکه حکم معاینه و مشاهده خواهند کرفت و اکثر احکام این وضع جدید غیر مستقل المعنی از خلق خداوندی خواهند رسید و اسرار
و حکمتهای آن احکام در نظر عقل بشری جلوه کر نخواهند شد مبادا از جهت عدم اطلاع بران اسرار و حکم بانظر به مشابهت اعمال
صورت پرستان در انقیاد آن احکام از ما و از اولاد ما تهاونی و توقفی بروز دهد و عای دیکر در خطاب الهی عرض کردند و
کفتند ربنا واجعلنا مسلمین لک یعنی ای پروردکار ما و بکردان ما بره و را منقاد احکام خود تا بهر رنک و بهر
وضع که بیاسید ما آنها را قبول کنیم و مطلب اسرار آنها نه تمامی تغییر و تحریج این خانه عبادت و بندکی ترا قصد کنیم نه عبادت آن حجارا
و نیز بکردان من ذریتنا امة مسلمة لک یعنی و از اولاد ما بره و جماعه منقاد احکام تو تا در ادای مناسک حج که
بیشتر آنها متضمن آبروریزی خود و اختیار وضع مجنونانه و بیتابانه بست و منافی وقار و حشمت و دور از حفظ وضع و حدود ادبست مثل
برهنه سر و برهنه بدن شدن و ترک خوشبو نمودن و نعره های تلبیه را بر هر مکان بلند تند و تیز کفتن و خود را والهه و شیدا نمودن
و کرد چندی از سنک چوب کشتن و سنکی را بوسیدن و بلاسبب ظاهری کاهی دویدن و کاهی رفتن و کاهی ایستادن و بی
مشاهده حریفی محض بخیال دشمن سنکی از بر سنکی تا فتن و جانداری را بی تقصیری جان کردن تهاون و تکاسل نکنند
و یا بند وقار و حشمت نشوند و زبان حال ایشان مترنم باین مقال کردد که بیت کر طمع خواهد زمن سلطان دین بنهاک
بر فرق قناعت بعد ازین و چون انقیاد و اطاعت احکام عبادانی که متعلق باین خانه ست بدون معرفت آن احکام ممکن نیست
پس معرفت آن احکام نیز اول بما تضیب فرما و بواسطه ما باولاد ما و ارنا مناسکنا یعنی و بنما ما را جاهای عبادت ما که متعلق
باین خانه باشد و زمان آن عبادت و کیفیات آن عبادات و اسراری که در ضمن آن مخفی و مستور ست کو یا ما را آنهمه خبر ها بعیان
بصری نمودار کرد و تا بر طبق آن عمل نمائیم و اولاد خود را نیز بآن امر کنیم و در تفسیر ابن جریر و دیکر کتب محدثین بطرق متعدده از حضرت
امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه و از حضرت ابن عباس نیز مرویست که چون حضرت ابراهیم این دعا در خطاب الهی عرض
کردند حضرت جبرئیل را حکم شد که صورت حج حضرت ابراهیم را بنمایند حضرت جبرئیل حضرت ابراهیم را بحج کنانیدند و از احرام کرفته
تا حلق سر انچه از ارکان حج و سنن و آداب آن می بایست بجا آورد بایشان نشان داد اول احرام بعد ازان طواف قدوم
بعد ازان دویدن در میان صفا و مروه بعد ازان در منی مقام کردن روز ششم از ذی حجه بعد ازان در عرفات آمدن و تلبیه کفتن
روز نهم ازان ماه بعد ازان بمزدلفه کذرانیدن شب و کذرانیدن وقت صبح از روز دهم و وقوف کردن بعد ازان جمرات یعنی ذبح و نحر قربانی و موی سر را تراشیدن از احرام
برامدن و بعد ازان لباس پوشیدن بطواف بیت رفتن و درین اثنا حضرت ابراهیم را شیطان متعرض جمره عقبه که در حدود منی ست نمودار شد و سر راه کرفت حضرت
جبرئیل فرمودند که بسوی او هفت سنکریزه تکبیر کفته بیندازند تا دفع شود و در دوم و سوم و چهارم در هر سه جمره شیطان نمودار شد حضرت جبرئیل از شیطان
بار بسنک اندازی شیطان در هر سه جا امر فرمودند حضرت اسمعیل در تزوین حج شریک پدر بزرکوار شد و این قصه را بیهقی در شعب الایمان نیز آورده و سعید بن منصور
از مجاهد نقل کرده که حج ابراهیم و اسمعیل و هما ما شیان چون حضرت ابراهیم حج خانه خراب شد ندا آمد از آسمان که اذن حج در مردم بده
زمین شنید حضرت ابراهیم عرض کرد که بار خدایا آواز من بکجا خواهد رسید ندا آمد بر تو بانک زدن و بر رسالت خلق فرستادن حکم شده که آواز کردن و بر تو شما ست و رسانیدن آن آواز بر ما حضرت ابراهیم
بر شکی که معروف بمقام ابراهیم ست و بنای کعبه هم بران سنک استاده کرده بود و استاده آن سنک بلندی یافت که از کوه ابو قبیس و دیکر کوه های بلند نیز مرتفع کشت حضرت ابراهیم بآواز بلند
بانک کرد که ای مردم خدای شما بر شما خانه ساخته است بر شما واجب کردانیده که برای حج خانه او بیائید پس آواز او از زیر کوشش همه جهانیان شنیدند که خواه در اصلاب پدران و خواه در ارحام مادران بودند و بکوش او رسید کی هر کس

mandegar.tarikhema.org
مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مامیان و در پشت پدران بود و ندیر سایند کسی را بیک کعبت کشتی یا دوستی یا دوازان کسی اجابت نکرد و هر اجابت نکرد و اجابت خانه میسر نمیشود و هر یکبار کعبت یکبار
محمد و علی هذا القیاس هکذا رواه سعید بن منصور فی سننه و ابن ابی حاتم فی تفسیره و الازرقی فی تاریخه عن مجاهد
و چون حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل علیهما السلام دانستند که مناسک حج این خانه از احرام تا حلق سر مشتمل بر افعال کثیره شاقه طویلة المدة خواهند بود و
در اثنای اشتغال بآن افعال لابد سهوی و تقصیری معتاد خواهد داد و دعای دیگر عرض نمودند و گفتند که وتب علینا یعنی توبه فرما بر ما
اگر در مناسک این خانه از ما و از اولاد ما تقصیری واقع شود و از کفارت آن تقصیر نیز ما را آگاه کن که تدارک آن نمائیم مثلا اگر در حالت احرام
جامه پوشیم یا ناخن گیریم یا خوشبو استعمال کنیم یا موی سر بتراشیم یا شکار کنیم چه باید کرد و اگر وداع کردن و میان صفا و مروه فراموش کنیم یا طواف
خانه بی طهارت نمائیم چه باید کرد تا از و زر این جنایات خلاص شویم انک انت التواب الرحیم یعنی بتحقیق تو ئی که بسیار توبه
میفرمائی و مهربانی میکنی بر بندگان که کار خود و ازین دعای ایشان طریق تدارک خطا در مناسک از جنایات احرام و غیر ها برای مسلمانان
و اولاد ایشان مشروع گشت چنانچه در کتب فقه مشروح است و درین سوره نیز برخی از انها مذکور خواهد شد در سیپاره دوم ان شاء الله
باقیماند در اینجا بحثی چند که مفسرین تعرض آنها می نمایند اگرچه حل آن ابحاث در عین تفسیر گذشت اول آنکه حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل درین
دعا از جناب الهی درخواسته اند که ما هر دو را مسلمان گردان حال آنکه مسلمانی این هر دو در ان وقت بالیقین ثابت بود پس تحصیل حاصل لازم
آمد جواب آنست که اگر مراد از اسلام دین مسلمانی و اعتقاد آن است پس غرض ایشان ازین دعا ثبات و استقرار آن دین و اعتقاد است
برای خود و اکثر اوقات در عرف دوام شئی را بلفظ آن شئی طلب می کنند و اگر مراد از اسلام انقیاد تام برای تکالیف الهی و انواع
کلی و خضوع بجمیع جوارح و قوی و راضی بودن بقسمت و تقدیرات او تعالی است پس طلب این چیزها البته بنسبت بهر کس مفید است
خواه نبی باشد خواه غیر نبی زیرا که این چیزها خارج از ضبط اند و بدون اعانت و الهی و توفیق شامل او میسر نمیشوند بخلاف اعتقاد
و دین که چیز منضبط و محدود است و توفیق الهی یکبار در حصول آن کفایت میکند بحث دوم آنکه لفظ من و من ذریتنا برای تبعیض است پس
حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل علیهما السلام بعض ذریت خود چرا درخواستند حال آنکه در دعای خیر عموم و شمول منظور باید داشت و خاصتا بدرود
و لهذا آن حضرت عم اعرابی را که خاص برای خود و برای آن حضرت رحمت الهی درخواست میکرد و میگفت اللهم ارحمنی و محمدا و لا ترحم
معنا احدا فرمودند لقد حجرت واسعا و در آداب الامت در حدیث وارد است که ولا یخص نفسه بالدعاء جواب آنکه ایشان یکبار در
جواب دعای امامت از حق تعالی شنیده بودند که بعضی از ذریت من ظالم و فاسق خواهند بود و بار دوم در دعای رزق شنیده
بودند که برخی از ایشان کافر خواهند بود پس نزد ایشان بالیقین ثابت شده بود که اراده الهی بکافر بودن بعض اولاد من متعلق شده
است و دعا که مقتضی اراده الهی باید که بخلاف اراده الهی دعا نکنند ازین جهت درین دعا تخصیص فرمودند بحث سوم آنکه چون دعای امامت
در حق بعضی اولاد ایشان مقبول شده بود دیگر دعای اسلام برای آنها چه درکار بود که مرتبه امامت بالاتر از مرتبه اسلام و موقوف
بر حصول اسلام است و چون امامت بعضی اولاد ایشان را حاصل شد اسلام بالاولی حاصل خواهد بود جواب آنکه مقصود ایشان ازین
دعا آنست که جماعه کثیره که آنها امت توان گفت تا مدت دراز بر مسلمانی قائم باشند و اجابت دعای امامت اگر دلالت میکند بر همین
قدر میکند که بعض اولاد ایشان اگرچه یک و دو کس باشند منصب امامت خواهند یافت که تابعان آن یک و دو کس از اجانب باشند
نه از اولاد ایشان پس دعای امامت ازین جا کفایت ندارد بحث چهارم آنکه مصداق این امت مسلمه کدام جماعه از اولاد این هر دو
بزرگ گذشته اند بعضی از مفسرین گفته اند که پسران حضرت اسمعیل و نسل آنها که تا مدت دراز بر توحید و اسلام قائم بوده اند و بعضی گفته اند
که جسته جسته از ایشان در هر وقت مردم با ایمان گذشته اند مثل زید بن عمرو بن نفیل و عبد المطلب جد آن

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حضرت لیکن صحیح آن است که مصداق این آیت مسلمه اصحاب آن حضرت اند از قریش و غیر ایشان از اولاد و ابنای زیرا که در دعای ایشان است وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک و این سعی بوسیلهٔ حضرت اسمعیل و نسل قریب آنها و همچنین در زید بن عمرو بن نفیل و قس بن ساعده و مثال آنها صادق نمی آید مگر از این الفاظ صریح مفهوم میشود که آن رسول کتاب منزل را بر ایشان بخواند و ایشان را تعلیم کتاب و حکمت فرماید و بواطن ایشان را از غفلت و حجاب پاک کند و این صفات در غیر اصحاب پیغمبر ما عم از اولاد حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل متحقق نشده است و نخواهد شد لهذا در آخر سورهٔ جمعه خطاب باصحاب فرموده ارشاد کرده اند که ملة ابیکم ابراهیم هو سمکم المسلمین من قبل پس این دعای حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل نص صریح است در آنکه پیغمبر آخر زمان من عند الله مبعوث است و هست او است مسئلهٔ مقبوله و همین نص الزام یهود و نصاری می تواند شد و تنصیص الصفات قوی تر از تنصیص بالاسماء و الالقاب است نزد محققین آری این قدر شرط است که سیاق آن صفات بوجهی واقع شود که کلی منحصر فی فرد واحد کرد و تا احتمال شرکت نماند و لهذا اهل تحقیق بر آنند که خلافت خلفای اربعه بما نزل فی هذا این نصوص منصوص نیست چنانچه در آیت استخلاف که در سورهٔ نور است و آیت قتال مرتدین که در سورهٔ مائده است و آیت مخلفین از غزوهٔ حدیبیه که در سورهٔ فتح بتفصیل و اشباع مذکور است بخت پنجم آنکه توبه از انبیا چه معنی دارد که از صدور گناه معصوم اند و توبه بی گناه متصور نیست جواب آنکه بحکم حسنات الابرار سیئات المقربین بسا چیزها است که در حق انبیا حکم گناه دارند و در حقیقت گناه نیستند و این مقتضای علو منصب ایشان است که بیت نزدیکان بیش بود حیرانی + هم بیشتر عنایت و هم بیشتر غنا + و لهذا در حدیث شریف آمده که یا ایها الناس توبوا الی الله فانی اتوب الیه فی الیوم مائة مرة و بعضی از مفسرین گفته اند که چون در دعای اسلام ذریت خود را با خود ضم کردند طلب توبه را بر صیغهٔ متکلم مع الغیر آوردند برای اشاره بذریت خود که خود از گناه معصوم باشند و چون اکثر اشخاص جمع مرتکب فعلی شوند و محتاج توبه کردند درخواست توبه برای کل آن جمع صحیح است بی مجاز و چون حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل اندیشیدند که قیام اسلام امت کثیره که آرای مختلف و عقول متفاوت دارند و اتفاق همه آنها بر التزام یک وتیره و سلوک یک طریقه بدین جامعی و قاهری از محالات عادیه است بر اصول آن اتفاق بقای آن اتفاق تا مدت دراز دعای دیگر در جناب الهی عرض کردند و گفتند ربنا و ابعث فیهم رسولا یعنی ای پروردگار ما و برپاکن در میان آن امت پیغامبری لیکن آن پیغمبر هم خارج اولاد ما نباشد بلکه منهم یعنی از همان امت باشد تا رسول و امت مقبول او هر دو در ذریت ما معدد و شوند و شرفی عظیم مرتبه بس فخیم ما را حاصل آید چه اگر از اولاد ما باشد و محتاج بحصولی گردند که نه از اولاد ما است پس ما را چه شرف و مرتبت باقی ماند و نیز چون آن رسول از همان امت باشد مولد و منشا و نسب و حسب و اخلاق و اوضاع و صدق و دیانت و عهد و امانت او را نیک واقف باشند و در اقتدا و اتباع او کرم شوند و از متابعت او عار نکنند که ریاست یکی از فرقه خود بر ارباب نفوس آسان چنین دشوار می افتد بخلاف ریاست اجنبی و نیز بحکم قرابت و عمومت و خؤولت و مصاهرت و دواعی بسیار در نصرت و اعانت او همراه شوند و در اجرای شریعت او و تمشیت امر او تا حد غایه جهد و کوشش نمایند نیز چون او از همین امت باشد شفقت او بر ایشان وافر بود و در تعلیم و تفهیم ایشان مبالغه نماید که تربیت اقارب و عشائر خود مهم تر است نزد آدمی از تربیت اجانب و حرص شفقت آدمی بر قوم و قبیله خود زیاده تر است از حرص و شفقت بر اجانب بحکم الجبلة البشریة و لهذا در حدیث شریف وارد است که اول من اشفع له من امتی اهل بیتی ثم بنوهاشم ثم الاقرب فالاقرب من قریش و از حضرت امیر المومنین عثمان ذی النورین رض مرویست که میفرمودند والله اگر کلید بهشت بدست من دهند من هیچکس را از بنی امیه بیرون نگذارم و شک نیست که این قسم رسول که از مجموع اولاد حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل علیه السلام مبعوث شده باشد غیر از ذات عالی صفات محمد صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم کیست و نبوده است زیرا که در اولاد حضرت اسمعیل تا آن زمان رسولی مبعوث نشده بود و اگر

خلافت خلفای اربعه بما نزل فی هذا این نصوص نیست

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کسی رتق مدین عمرو بن نفیل و قیس بن ساعده احتمال نبوت دارد احتمال رسالت البته ندارد و اگر بالفرض رسول هم می بودند
ایشانرا امت مسلمه البته نبود و اگر بالفرض امت مسلمه هم ایشانرا می بود این اوصاف خود البته در ایشان متحقق نبود که یتلوا
علیهم اٰیاته یعنی بخواند بر ایشان آیات حق و خواندن آیات الهی بدون نزول کتابی بر وی نمی تواند شد پس می باید که
بر وی کتابی هم نازل شود هر چند بتلاوت آیات آن کتاب الفاظ آن کتاب بر زبان شاگردان او جاری خواهند ماند لیکن نعمت
تمام نخواهد شد مگر چون از معانی آن کتاب نیز ایشانرا مطلع کند و یعلمهم الکتاب یعنی و بیاموزد ایشانرا معانی کتاب که مدلول
ظاهر عبارت اوست و گویا دانستن آن معانی دانستن نفس کتاب ست زیرا که آن معانی بسبب کمال وضوح و انجلا از الفاظ
انفکاک ندارند و بمجرد شنیدن آن الفاظ در ذهن می آیند بی احتیاج بتامل و تعمق نظر اما دانستن این معانی اولیه کتاب بر اسرار
آن کتاب خبر دار نمیکند تا لذت احکام آن کتاب را دریابند و به نشاط تمام در امتثال فرمان آن کتاب سرگرم شوند پس می باید که
ایشانرا بر اسرار آن کتاب نیز آگاه سازد و الحکمة یعنی و بیاموزد ایشانرا سری و حکمتی که در هر هر حکم آن کتاب و هر هر لفظ آن کتاب
موضوع و مستور ست تا علم ظاهر و علم باطن را جامع شوند زیرا که علم باطن بی علم ظاهر موجب زندقه و الحاد میگردد و علم ظاهر بی علم باطن تعشف
بارد و حیله بازی میکشد و چون تعلیم و تعلم حدی دارد منقطع زیرا که نه قوت معلم بتعلیم هر چیز کفایت میکند و نه قوت متعلم بحفظ هر نکته وفا میکند باید
پس باید که برای تحصیل بلکه اخذ علوم از غیب ایشانرا بمرتبه نبوت صناعی که عبارت از ولایت ست برساند و یزکیهم یعنی و لوح
نفوس و ارواح ایشانرا پاک گرداند از کدورات که حجاب معرفت عیانی گشته اند و آئینه استعدادات ایشانرا تصفیه تمام نماید تا خود بخود
بی تسلیم و تعلم از جائی که القای علوم غیبیه بر لوح مدرکه آن پیغمبر میشود بر ایشان هم شود و باین تربیت که بنهایت برسد ایشانرا مانند خود
سازد و از کشاف حقائق الٰهیه مکنیمین قدر که نبوت اصلی ندارند گویا حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل ع در انستند که این پیغمبر خاتم المرسلین
خواهد شد و بعد از وی رسولی نخواهد آمد پس ناچار در امت او اثر نبوت که ولایت ست علی مراد هو و الاعصا باقی ماند تا آن امت بقدر
امکان از فیض نبوت بی بهره نماند بیت چون که گل رفت و گلستان شد خراب بوی گل را از که جوئیم از گلاب و ما همه این دعا را
از تو از ان میخواهیم که انک انت العزیز الحکیم یعنی بتحقیق تو نهایت صاحب عزتی و بغایت صاحب حکمتی عزت تو تقاضا نمیکند
که هر کس ابلاه بواسطه تعلیم علوم فرمائی و با او بهمکلام شوی و آیات خود را بر او نازل کنی و حکمت تو تقاضا نمیکند که هیچ کس را از افراد بشر تعالی
از معرفت ذات و صفات خود و از شناختن نظام صالح در معاش و معاد محروم نگذاری پس اجتماع این هر دو مقتضا بهمین صورت میسر تواند شد که یکی
را از میان آنها خاص کنی برسالت خود و بواسطه او آن فیض را بدیگران رسانی که هم عزت تو بجای خود بماند و هم حکمت تو معطل نشود بیت حکمت محض ست اگر لطف
جهان آفرین خاص کند بنده مصلحت عام را باقی ماند و ربنا فائده دیگر اول آنکه حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل ع در حالت بنای کعبه عاکفون و مترعارا
مصدر کلمه بنا و مزیل بدو اسم از اسمای حسنی نموده وجه مناسبت سمیع و علیم با دعای قبول پر ظاهر ست و همچنین مناسبت توّاب رحیم با دعای
توبه و ثبات بر اسلام و توفیق ادای مناسک نیز روشن ست اما مناسبت عزیز و حکیم با دعای بعثت رسول ع خوب ظاهر نیست
و لهذا اکثر مفسرین از بیان مناسبت درین جا سکوت کرده اند و وجه مناسبت درین تفسیر گذشت دوم آنکه در اوصاف رسول ع تلاوت
آیات را بر تعلیم کتاب و تعلیم کتاب را بر تعلیم حکمت و آن را بر تزکیه مقدم فرمودند در مراعات این ترتیب چه نکته ست جواب آنکه درین
ترتیب ترقی ست از ادنی با علی زیرا که انتفاع امت به پیغمبر خود چهار مرتبه دارد بعضها فوق بعض اول آنکه الفاظ منزل من الله را
از و بیاموزند تا بتواتر منقول شود و در حفظ آن الفاظ و تجوید و ترتیل آنها سعی بلیغ بکار برند و این ادنی مراتب انتفاع ست که حافظان
و قاریان امت را میسر ست و فی الجمله به تحصیل این مرتبه با پیغمبر ان ع و وراثت آنها حاصل میشود لهذا در حدیث شریف وارد ست که

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قرآن در سینه یاد باشد لقد ادرجت النبوة بین کتفیه الا انه لا یوحی الیه مرتبه دوم آنست که همراه حفظ الفاظ با معانی ظاهره
آن نیز آشنا شود و معانی اولیه آن را از پیغمبر بگیرد و تحقیق احکام و قصص و وعد و وعید آن را بوجه احسن نماید و این مرتبه نصیب علمای ظاهر است و دین
مرتبه تشبیه با پیغمبران و وراثت آنها زیاده تر و قوی تر است و مرتبه سوم آنکه همراه این دو مرتبه اسرار و حکمت های الهی را در احکام معاملات
او که در دنیا و آخرت با بندگان و بدان فرموده است و خواهد فرمود دریابد و بر حکم و بر قصه و بر وعد و وعید را منشا و اصل آن از عوالم
غیبیه الهیه و نظامات کارخانهای او و ابسته داند و بدین طایفه را در ان احکام و معاملات ملاحظه نماید و این مرتبه علمای مراتب تشبیه
وراثت انبیاء است مرتبه چهارم آنکه جوهر روح او مرکی و مصفی گردد و از موطنی که پیغمبر ع آب خورده است این را هم نصیبی
حاصل شود و این کس قائم مقام نبی است و وارث کامل و ست که گویا ظل پیغمبر و نمونه او بعد از و باقی است و لائق خلافت و ترشحات
پیغمبر بعد از انتقال و ست و این مرتبه اعلای مراتب امتیان ست مطلقا اما وهبی ست کسب را در حصول آن دخلی نیست الا بطریق
اعداد و تقریب برای اشعار بتفاوت این مراتب از پستی به بلندی این ترتیب را اختیار فرموده اند فائدة سوم آنکه لفظ
واجعلنا مسلمین لك که بحرف عطف واقع شده معطوف علیه او چه چیز ست اگر لفظ تقبل ست پس جمله انك انت السمیع
العلیم و جمله ندائیه ربنا هرد و معترضه خواهند بود اول برای تقلیل و دوم برای تاکید دعا و اگر معطوف علیه او محذوف ست
پس تقدیر کلام چنین خواهد شد که ربنا افعل هذا و اجعلنا مسلمین لك و ترکیب ربنا و ابعث فیهم را زینهار بهمین دستور باید
فهمید آنچه مرا نگه آوردن این حرف عطف در این صورت که محوج به تقدیر معطوف علیه گردید چه ضرور بود نکته در این آنست که اشعار باشد
بانکه غرض ما از این دعاها جمع و رمیان حصول مطالب سه گانه ست نه حصول یک یک مطلب تنها چهارم آنکه در تفسیر حکمت علما را اختلاف ست
بعضی گفته اند که مراد از حکمت بر صواب بودن قول و عمل ست و بعضی گفته اند که حقیقت حکمت تشبیه بجناب حضرت حق ست بقدر
طاقت بشری و مناسب بهمین قول ست انچه در حدیث صحیح وارد شده تخلقوا باخلاق الله و از قتاده و امام شافعی رح
مروی ست که مراد از حکمت در اینجا سنت نبوی ست که رکن دوم از ارکان شرع و اصل عمده از اصول دین ست و بعضی گفته اند
که مراد از کتاب آیات محکمات اند و از حکمت آیات متشابهات و بر هر تقدیر تزکیه و رای تعلیم حکمت و کتاب می باید پس آن چه چیز ست
اکثر مفسرین گفته اند که مراد از تزکیه وعظ و تذکیر و وعد و وعید ست که آنحضرت ع سوای تلاوت و تعلیم کتاب و حکمت میفرمودند و
بعضی گفته اند که مراد از تزکیه شهادت بعدالت و معتبری ست که آنحضرت ع روز قیامت برای امت خود خواهند داد و در دنیا نیز
در فضائل و مناقب صحابه و اهل بیت و ازواج مطهرات رضی الله عنهم و بعضی از تابعین داده اند و ظاهر ست که این شهادت و رای
تلاوت و تعلیم کتاب و حکمت ست این ست اقوال غریبه در این مقام و انچه با سیاق و سباق این آیت مناسبت دارد تفسیر کذشت بالجمله
ازین قصه نص صریح حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل ع بر صحت نبوت پیغمبر آخر زمان ع و مقبولی امت او و انکه مبعوث شدن این
پیغمبر ع و پیدا شدن این امت چیزی ست که این هر دو بزرگ عالی قدر بکمال آرزو از جناب الهی در وقت مشغولی به بنا خانه او که
بلاشبهه وقت استجابت دعا بود خواسته اند و لهذا امام احمد و بیهقی بروایت صحابه کثیره رض اورده اند که قال رسول الله صلعم
انی عند الله فی ام الکتاب لخاتم النبیین و ان ادم لمنجدل فی طینته و ساخبرکم عن بدء امری انا دعوة ابراهیم ع و هو یرفع
القواعد من البیت ربنا و ابعث فیهم رسولا منهم و بشر عیسی ع بی و رأت امی التی رأت حین وضعتنی رأت انه یخرج منها نور اضاءت له
قصور الشام بصری و ظاهر ست که چون آنحضرت حامل سر ابراهیم و اسمعیل ع شد بدلالت آنکه ملت ایشان ملت ابراهیمی شد و اگر اگرچه احکام آن ملت مانند
مناسک حج و قربانی و حق بهمو بان منسوخ شده بود پس از جهت قصور استعداد بهمو بان بود که آنها اهل ظاهر محض بودند و از اسرار باطنی بی بهره خصوصا

mandegat.tarikhema.org
مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

راه محبت و فنا را اسلامی شناختند غیر از طبع و خوف ایشان را باعث بر امتثال احکام الهی نبود الصرف احکام الهی و حق آنها همین نزک
صدور یافت چون اهل کمال پیدا شدند که جامع گشتند در میان ظاهر و باطن و قلوب ایشان مستعد محبت و وجد و شوق گردید لاجرم ان
همه احکام منسوخ شد و فرمودند ملت ابراهیمی را همچنان قائم گشت پس در هیچ وقت انحراف و عدول از ملت این پیغمبر حقیقت انحراف و عدول
از ملت ابراهیم است و من یرغب یعنی و کیست که رغبت کند در ملت دیگر انحراف و عدول نموده عن ملة ابراهیم یعنی از ملت ابراهیم
که اقدم ملل و اکمل آنها است و ابراهیم همان است که سایر فرقه های بنی اسمعیل و اسباط بنی اسرائیل را فخر و فضیلت بانتساب او است خصوصا
در این وقت که استعداد و تعبد آن ملت بکمال مرتبه جلوه نموده و پیغمبری که آن را ابراهیم نهایت تضرع و آرزو در خواسته بود مبعوث شده
الا من سفه نفسه یعنی مگر کسی که از راه بیهوده و جاهل شد از حال نفس خود نفهمیده که در نفس من کدام کدام لطیفه تعبیه نموده اند
و کمال هر هر لطیفه بچه رنگ حاصل میشود و ملتی که جامع اتحاد و کمالات نفس من است و ایفای حق جمیع لطائف نفس من میکند کدام
است و راه محبت و شوق و فنای قلب کدام سیر چه مقام خلت میرساند در کدام ملت مفتوح است و در کدام ملت مسدود و چشم انحراف
از ملت ابراهیم دلیل سفاهت و بی خبری از حال نفس خود نباشد ولقد اصطفیناه فی الدنیا یعنی و بتحقیق ما برگزیده و ایم ابراهیم
را در دنیا بداد ان جمیع کمالات نفسانیه از نبوت و رسالت و امامت و ولایت و سرایت نور نبوت در اولاد و اتباع او تا قیام قیامت
و رسانیدن مقام خلت و اظهار مناسک حج که منونه وصال جناب حق است تبارک و تعالی و کشف اسرار آن مناسک بر دوام باقی
داشتن خانه که او بنا کرده است برای عبادت ما با امن و عزت تا قیام قیامت و پیدا شدن حاملان سر نبوت و ولایات مختلفه
المذاق در اولاد و اتباع او الی یوم القیام این است اسباب بزرگیهای او در دنیا و اگر کسی را باعث بر اتباع ملت امید شفاعت
از صاحب ان ملت باشد در آخرت پس ابراهیم شایان این امید هم هست وانه فی الاخرة یعنی و بتحقیق او در آخرت اگرچه در آن وقت
نبوت و رسالت و امامت او منقطع خواهد شد لمن الصالحین یعنی البته از صالحان است بولایت خاصه او که افضل از نبوت و رسالت او است
اگرچه نبوت و رسالت افضل از ولایات مختصه باشند و هرچند این همه کمالات او بتدریج و مرتبا آخر عمر حاصل شد و دائما در ترقی بود لیکن
اصل و تخم این همه کمالات در بحر اسلام کاشته شد اذ قال له ربه یعنی وقتی که فرمود او را پروردگار او بوحی خفی زیرا که نبوت وحی ظاهر
بر دنیا مده بود و پیغمبر نشده بود اسلم یعنی منقاد شو جمیع اسمای الهیه احکام آنها را در هر عصر بواسطه هر که رسد و در عین این فرمودن او را پروردگار
او به جمیع اسمای خود جذب فرمود ابراهیم بسبب آن جذب قوی بی اختیار قال اسلمت لرب العالمین یعنی گفت منقاد شدم
من به جمیع قوی و لطائف و جوارح و اعضای خود برای رب العالمین که در هر عالم یکی از اسمای او ظهور فرموده ربوبیت آن عالم مینماید
پس طالب بکمال را توسل باو در حصول مطلب خود کافی است و در روح ابراهیمی وسعت جمیع کمالات مطلوبه و ودیعت از اتباع
ملت او و اقتدای مشرب او هیچکس را از طالبان حق گزیر نیست و چون معنی اسلام که آن حضرت ابراهیم ما موشد مذا زین تفسیر معلوم
شد که و ای اسلام عرفی است و منتهای کمالات انسانی است اشکالی که مفسرین را در این آیت تحیر ساخته است زائل گشت و تحریر
آن اشکال این است که امر باسلام حضرت ابراهیم را قبل از نبوت و نه بعد از آن صحیح میشود زیرا که انبیا همیشه مسلمان میباشند و از کفر منعی یعنی
تبعیت او و پدر حکم کفر ایشان جایز نیست چنانچه بیکر کافران را جایز است و از اعتقادی معصوم از پس امر باسلام ایشان را قبل حاصل
و اثبات ثابت باشد و جواب این اشکال در تفاسیر بچند وجه مذکور است اول آنکه مراد از این همه اسلام متعارف نیست بلکه اذعان
بانقیاد امر الهی است در تحمل جفای کفار دوم آنکه این کلام بر وجه تمثیل است نه بر وجه تحقیق زیرا که طاعه کردن علامات قدرت خود و دلائل
وحدانیت خود دل حضرت ابراهیم منزلت آن بود که بگویند اسلم و عارف شدن حضرت ابراهیم بذات و صفات [illegible] بمنزله گفتن

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سلمت نبوده و محققین از اهل اصول هم همین دیگر گفته اند که آن وجه سوم است و حاصلش آنست که انبیا علیهم السلام هرچند از امر تبعی و اعتقادی و حالت
سفر و کبر معصوم میباشند و با اسلام خلقی موصوف لیکن ایمان و تکلیفی و ابتلائی که بسبب ورود امر و نواهی متحقق میشود موقوف بر وجود
آن اوامر و نواهی است پس مراد از اسلم همین اسلام تکلیفی و ابتلائی است که موقوف بر توجه این امر بود و از قبیل تحصیل حاصل نیست و نیز از
انچه در بین تفسیر گذشت اشکالی دیگر نیز زائل گشت که نحویون مفسرین در جواب آن نیز اضطراب دارند تحریر آنکه کلمه اذ ظرف است و تعلق
این باصطفا از روی معنی راست نمی آید زیرا که اصطفا مقید بوقتی نمی باشد و اگر میباشد مقید باین وقت نمی تواند شد و حاصل جواب
ازین اشکال آنست که اصطفا هرچند همیشه است اما در بعض اوقات بر همه کس آثار آن ظاهر میشوند پس تقیید آن بوقتی که ابتدای ظهور آن
در آنوقت شده باشد مخالف دوام او نیست چنانچه گویند زید شجاع فی المعرکة وعمرو سخی فی المدرسة و بشر جواد عند المسئلة و بکر کریم
فی وقت المعاملة و اگر کلمه اذ را ظرف فعل محذوف دارند یا متعلق به قال کرده اند این اشکال وارد نمیشود و احتیاج بجواب آن نماند
باجمله ازین آیت ثابت شد که ملت ابراهیمی ازان قبیل نیست که کسی از و اعراض کند و عدول نماید و اگر منکران این ملت خصوصا یهود و نصاری
گویند که نزد ما نیز مسلم است که ملت ابراهیمی اکمل ملل و افضل آنها است و جامع ترین ملت ها کمالات انسانیه است لیکن این ملت خاص بود بحضرت
ابراهیم که باوج کمال رسیده بودند و بمقام خلت مشرف شده و یا بانبیای عالی قدر از اولاد ایشان عوام را نمی رسد که اتباع آن ملت
نمایند بخلاف آن نوع اتباع کمالات از دایره استعداد ایشان خارج است مثل آنکه عوام امت را نمی رسد که بخصوصیات انبیا اقتدا نمایند مثل
نکاح ما فوق الاربع از زنان و مانند آن پس در حق دیگران آن ملت لازم العمل نیست در جواب این حرف ایشان باید گفت که حضرت
ابراهیم چنانچه خود بآن ملت عمل مینمودند دیگران را از اتباع و اولاد خود نیز بهمان ملت تکلیف میدادند پس معلوم شد که آن ملت از
خصوصیات ایشان نبود بلکه چنانچه در حیات خود بان ملت تکلیف داده اند بعد از وفات نیز بهمان امر فرموده اند و وصی
بها ابراهیم بنیه یعنی وصیت فرموده رفته است همین ملت را ابراهیم پسران خود را که هشت نفر بوده اند کلان از آنها حضرت اسمعیل اند و مادر
ایشان حضرت هاجر قبطیه و حضرت اسحق و مادر ایشان حضرت ساره دختر عم حضرت ابراهیم که هاران نام داشت و این هر دو پیغمبران عالیقدر
بودند و شش دیگر از شکم قنطوراء دختر یقطن کنعانیه که از نسل عرب عاربه بود و آن شش مدین و مدان و یفشان و زمران و یسبق و شوخ اند
که پیغمبران نبوده اند پس معلوم شد که آن ملت هم بر حضرت ابراهیم و هم بر غیر ایشان و هم در حضور ایشان و هم بعد از وفات ایشان واجب العمل
بوده است آن سعد از کلبی روایت کرده که حضرت ابراهیم حضرت اسمعیل را در مکه معظمه ساکن فرمودند و نسل ایشان در آن جا جاری ماند و حضرت
اسحق را در کنعان همراه خود ساکن فرمودند و مدین را در شهر مدین که بنام او ملقب است و اولاد او در آن جا بود و حضرت شعیب از اولاد
اویند و مدان و دیگر پسران را در شهر ها شام و روم متفرق ساختند لیکن اولاد یقشان آخرها بمکه آمدند و با اولاد حضرت اسمعیل ملحق شدند و
اولاد دیگر پسران در شهر های شام متفرق ماندند پسران دیگر در خدمت حضرت ابراهیم عرض کردند که شما حضرت اسمعیل را در جوار خانه خدا جا دادید
و حضرت اسحق را همراه خود داشتید و ما همه را محروم کرده در زمین وحشت و غربت انداختید حضرت ابراهیم فرمودند که مرا از جناب الهی همین
قسم حکم شده است لیکن من هر یک را از شما اسمی از اسمای الهی تعلیم خواهم کرد که در حل مشکلات و طلب حاجات
کفایت خواهد کرد پس هر یک را از انها اسمی از اسمای الهی تعلیم فرمودند که در وقت خطر آن اسم را دعا می کردند و باران
می آمد و در وقت مقابله دشمنان بآن اسم توسل می جستند نصرت می یافتند و اتباع این ملت مخصوص باولاد اسحق
حضرت ابراهیم علیه السلام نبوده بلکه و یعقوب ۵ یعنی و یعقوب نیز که پسر حضرت اسحق علیه السلام از دختر حضرت لوط علیه السلام
بوده و نبیره حضرت ابراهیم علیه السلام نیز بهمین قسم دوازده پسر خود را که روبین و روبیل هم گویند و شمعون و لاوی

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و اجو و مدار شکم زیاد ست بلیان لرخال حضرت یعقوب ع می شد و یوسف و بن یامین از شکم راحیل دختر دوم لابان فوزیتون یشاخوران
و اتالی و کاد و اشیر از شکم کنیزکان بودند مدهم را حضرت یعقوب ع جمع کرد هم وقت وفات خود در مصر گفتند یا بنی یعنی ای پسران من
اللہ اصطفی لکم الدین یعنی بتحقیق حق تعالی برای شما چیده و برگزیده ست این دین را که اسلام ست و گویا
این نیست و هیچ اعتقادی و عملی که مخالف او باشد مقبول نیست فلا تموتن الا و انتم مسلمون ۵ یعنی پس باید که نمیرید مگر
در حالت که شما بر دین اسلام قائم باشید و ظاهر ست که حضرت یعقوب ع جد بنی اسرائیل بود و اولاد خود را به یهودیت و هرا
نصرانیت نفرموده بلکه باسلام و انقیاد احکام الهی بهر رنگ که در هر زمان بزبان هر پیغمبر بیایند باقی ماند درین جا سوالی جواب
دیگر آنست که موت از امور اضطراریه ست و نهی را میباید که متعلق بامور اختیاری باشد درین کلام نهی از موت چگونه
شده جوابش آنکه که نهی از موت مطلق نیست بلکه نهی از موت در غیر حالت اسلام ست و گویا در حقیقت این نهی امر ست
بدوام بر حالت اسلام تا موت در غیر آنحالت نیاید چنانچه گویند لا تصل الا و انت خاشع که نهی از نماز نیست بلکه امر ست بخشوع
در نماز و در صحاح بروایت جابر بن عبد الله آمده که من از ان حضرت ع شنیدم که قبل از وفات خود بسه روز میفرمودند لا یموتن
احدکم الا و هو یحسن الظن بربه یعنی نباید که بمیرد کسی از شما مگر درین حالت که گمان نیک داشته باشد بپروردگار خود و عفو و
رحمت او را نصب العین ساخته و در تفاسیر مرقوم ست چون یهودیان زمان پیغمبر ع قصه وصیت حضرت ابراهیم صلوات الله علیه
و علیه السلام و حضرت یعقوب ع را شنیدند گفتند که وصیت حضرت ابراهیم ع را ما نمیدانیم که بچه چیز بود اما حضرت یعقوب ع خود از ین
جهان نرفته اند تا آنکه وصیت دین بهودیت به پسران خود کرده اند حق تعالی در جواب ایشان فرمود که آیا شما حاضر بودید
که پیغمبر بود چیز را بایشان سند دهد ام کنتم شهداء یعنی آیا بودید شما حاضر و گواه اذ حضر یعقوب الموت یعنی وقتی که نزدیک
آمد یعقوب ع را موت خصوصا اذ قال لبنیه یعنی وقتی که گفت پسران خود را ما تعبدون من بعدی ۵ یعنی چه چیز را عبادت
خواهید کرد بعد از من و غرض ایشان ازین پرسیدن آن بود که پسران ایشان بحضور ایشان اقرار بتوحید نمایند و ایشان از انها
بران اقرار عهد و پیمان مؤکد بگیرند چنانچه پسران ایشان این غرض را فهمیده قالوا نعبد الهک یعنی گفتند ما عبادت خواهیم کرد معبود ترا
که اوصاف پاک او را از زبان تو شنیده ایم و بدلائل قطعیه آن اوصاف را شناخته ایم و آن معبود تو محض مصنوع خیال و صنعت توهم تو نیست
بلکه آن معبود معبود جمیع اهل حق ست ولهذا میگوییم و الله اباءک یعنی و عبادت خواهیم کرد معبود پدران ترا لیکن نه آن پدران تو
که مشرک گذشته اند و از معرفت ان ذات دور افتاده مثل آزر بلکه ابراهیم و اسمعیل و اسحق چون پسران حضرت یعقوب
نرسیدند که مبادا از تعدد اضافت توهم تعدد مضاف پیدا شود گفتند الها واحدا ۵ یعنی عبادت خواهیم کرد آله یگانه را که بهیچ وجه
تعدد ندارد و عبادت او هم بر یک طور و یک وضع التزام نخواهیم کرد بلکه درین امر نیز تابع حکم الهی خواهیم بود و نحن له مسلمون ۵
یعنی ما بدو محض برای و انقیاد می کنیم حکم او را در هر عصر که بزبان هر پیغمبر ع بیاید واجب القبول میدانیم و در مقابله آن اصرار و لجاج
بر وضع مالوف خود نمی کنیم و شما ای اهل کتاب اگرچه از اولاد این پیغمبران هستید لیکن در شما ازین انقیاد ایشان هیچ نصیبی نیست شما را
نمیرسد که بانتساب ایشان فخر و مباهات کنید و خود را بانتساب ایشان فضیلت و برتری ثابت نمایید زیرا که تلک امة قد خلت ۵ یعنی این
گروه جماعتی بودند که گذشتند و اثر و بهره انها در شما هیچ باقی نیست لها ما کسبت ۵ یعنی برای آن جماعه ست انچه کسب کرده رفته اند از اعتقادات و اعمال
و اخلاق و لکم ما کسبتم ۵ یعنی برای شما ست انچه شما کسب میکنید و شما را از انتساب با ایشان هیچ فائده نمیکند زیرا که و لا تسئلون عما کانوا
یعملون ۵ یعنی سوال کرده نخواهید شد از انچه ایشان عمل میکردند اگر بالفرض گناه کرده باشند بسبب نیکی های ایشان هم شما را نفع نخواهد کرد چون شما بر دین ایشان

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نماند دیده رقفاسیر مروی ست که چون حضرت یعقوب ع در مصر وفات شد ند دیدند که مردم آنجا اختلاف مذهب دارند بعضی بت پرست اند و بعضی ستاره
پرست و بعضی آتش پرست ترسیدند که مبادا اولاد من نیز مصاحبت این مردم گمراه شوند از این جهت در وقت وفات خود همه را جمع کرده
باین نوع اقرار گفتانیدند و حاصل اقرار پسران ایشان همین بود که معبود خود را از حلول و خلوقات پاک دانسته و شمع عبادت را موافق
حکم او تعالی در هر زمان بهر رنگ که بیاید بجا خواهیم آورد و همین ست خلاصه ملت حنیفه که از تعصب یهودیت و نصرانیت براصل و بیت
و همین ست مسمی با سلام پس ای عاقل آنکه حضرت یعقوب ع پسران خود را به یهودیت وصیت فرموده اند افترای محض ست بر انبیاء ع بالجمله
درین جا فائده چند اول آنکه حضرت اسمعیل ع از پدران حضرت یعقوب ع نبودند ایشان را چرا در پدران حضرت یعقوب ع شمردند
بلکه مقدم بر حضرت اسحق ع آوردند جواب آنکه حضرت اسمعیل ع هرچند پدر حقیقی نبودند اما عم حضرت یعقوب ع میشدند و عم را از جمله
پدران شمردن مجاز متعارف ست چنانچه خاله را بمنزله مادر و لهذا در حدیث آمده ست که الخالة بمنزلة الام و نیز در حدیث وارد ست
که اکرموا العباس فانه بقیة آبائی یعنی تعظیم کنید حضرت عباس رض را زیرا که او بقیه پدران من ست و نیز در حدیث وارد ست که
عم الرجل صنو ابیه یعنی عم شخص همدوش پدر او ست سلوکی که با پدر کردنی ست با او هم باید کرد فائده دوم آنکه جد را پدر گفتن
حقیقت ست یا مجاز نزد امام شافعی علیه الرحمه مجاز ست و لهذا می گویند که برادران و خواهران عینی همراه جد وارث میشوند و مذهب
امام مالک و امام ابو یوسف و امام محمد رح نیز همین ست و دلیل ایشان قول حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه
عبد الله بن مسعود و زید بن ثابت رض ست و نزد امام اعظم علیه الرحمه حقیقت ست و لهذا نزد ایشان برادران و خواهران عینی
با وجود جد وارث نمی شوند و تمام مال را جد می گیرد مانند پدر و دلیل ایشان قول حضرت امیر المومنین ابو بکر صدیق و حضرت عائشه
و ابن عباس و حسن بصری و طاؤس و عطا ست رض لیکن از این آیت حقیقت بودن خطاب در جد ثابت نمی توان کرد و چنانچه بعض حنفیه
اثبات می کنند زیرا که اطلاق آباء درینجا بلا شبهه مجاز ست بدلیل ذکر حضرت اسمعیل ع سوم آنکه فرقه تعلیمیه گفته اند که در معرفت الهی تقلید
رسول و امام هم کفایت می کند زیرا که پسران حضرت یعقوب ع در اوصاف ذات پاک الهی غیر ازین نگفتند که معبود تو معبود پدران تست
جواب آنکه معرفت ذات الهی ایشان را از راه دلائل حاصل بود لیکن چون درین مقام تشفی خاطر حضرت یعقوب ع مقصود بود بهمین صفت
اکتفا نمودند تا خاطر ایشان اطمینان پذیرد که بر طریقه من و پدران من قائم خواهند ماند و بعضی از اهل کلام گفته اند که معنی این عبارت
آنست که نعبد الاله الذی دل علیه وجودك و وجود آبائك کقوله اعبدوا ربکم الذی خلقکم والذین من قبلکم و تحقیق آنست که
دلیل معرفت الهی نسبت بهر کس جدا ست اگر کسی را حق شخصی بدین اوضاع و اطوار و کمال صدق و راستی و وفور عقل و کیاست و تجربه و اصابت
رای او اعتقادی بهم رساند که بمجرد گفتن او را دلیل قوی انگارد و نمیست و اگر مراد تعلیمیه همین ست پس نزاع با نهاتراع لفظی ست زیرا که این تقلید
در حقیقت تحقیق ست تقلید آنست که بی دلیل اتباع کسی نماید و الا در حق انبیاء ع که دلائل صدق ایشان از معجزات و خوارق و سداد اوضاع و اخلاق
و اجتناب از خطا و کذب اظهر من الشمس می باشد اتباع فرض ست و از باب تقلید نیست و عجب آنست که اهل کتاب با وجود اعتراف و اقرار کمالات ابراهیم و تفضلات
آن جناب کز اتباع آن ملت را هدایت نمی شمارند بلکه ضلالت می انگارند زیرا که هدایت را منحصر در غیر آن ملت کرده اند و قالوا یعنی و گفتند اهل کتاب
از یهود و نصاری بطریق توزیع مسلمانان را که کونوا هودا او نصاری یعنی باشید بر مذهب یهود و این مقوله یهودست او یعنی یا گفتند که باشید نصاری
و این مقوله نصاری ست پس هر فرقه از ایشان می گویند که راه ما را اختیار کنید که تهتدوا تا راه یابید و هدایت حاصل کنید زیرا که هدایت
منحصر در راه ماست قل یعنی بگو در جواب ایشان که هدایت منحصر در راه شما نیست بل یعنی بلکه ما اتباع خواهیم کرد ملة ابراهیم یعنی ملت
ابراهیم ع را که مشتمل بر یهودیت و نصرانیت کامل تر ست و انواع هدایت را جامع تر خصوصا این صفت ابراهیم را که او بود حنیفا طبیعی مائل بحق از کل

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ماسوی و در یهودیت شما و نصرانیت شما بغیر خدا میلان بسیار است کاهی بغیر میل می کنید و کاهی به مسیح و کاهی به پیشوایان خود بتحقیق صدق و راستی ایشان میل میکنید و احکام آنها را مانند احکام خدا میدانید چنانچه در آیت دیگر مصرح است اتخذوا احبارهم ورهبانهم ارباباً من دون الله والمسیح ابن مریم وما امروا الا لیعبدوا الهاً واحداً لا اله الا هو سبحانه عما یشرکون حال آنکه ابراهیم از این همه جوره شرک و کفر مبرا بود وما کان من المشرکین یعنی و نبود ابراهیم از مشرکان نه در عبادت و نه در خلق و تدبیر و نه در تحلیل و تحریم و شما همه در عبادت غیر مسیح را شریک او میکنید و هم در خلق و تدبیر اسلاف خود را شریک میکنید و میدانید که آنها بر خلاف مرضی او تعالی امر فتح و نصرت میدهند و روزی میرسانند و اولاد میدهند و در آخرت بزودی از عذاب خلاص خواهند کرد و نیز در سحر استعانت بارواح خبیثه جنیان می نمایید و ارواح کواکب را پیدا میدانید و در تحلیل و تحریم پیشوایان خود را از احبار و رهابین با او شریک میکنید و حلال و حرام کرده آنها را مانند حلال و حرام کرده خدا میدانید و با وجود یافتن نصوص کتاب بر خلاف آن تقلید ایشان را نمی گذارید باقی ماند بحث چند اول آنکه ملت ابراهیم عین ملت پیغمبر آخر زمان است در اصول و فروع یا هر دو در اصول متفق اند مثل توحید و نبوت و معاد و غسل جنابت و ختنه و اصول مکارم اخلاق از صبر بر بلیات و تسلیم لامر الله و مانند این امور و در فروع مختلف اند اگر شق اول را اختیار کنند لازم می آید که پیغمبر آخر الزمان صاحب شریعت جدیده نباشد و مانند انبیای بنی اسرائیل که مروج دین موسوی بودند او هم مروج دین سابق باشد و این امر صریح البطلان است و اگر شق ثانی را اختیار کنند پس اتباع ملت ابراهیمی که ما بجا و قرآن مجید بآن حکم میفرمایند چه معنی دارد زیرا که هر سه ملت که یهودیت و نصرانیت و اسلام است در این اصول متفق اند بلکه در اصول جمیع شرائع و ملل اتفاق دارند بدلیل شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً والذی اوحینا الیک وما وصینا به ابراهیم وموسی وعیسی ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه و نیز در نبوت لازم می آید که این پیغمبر و این امت نیز در فروع از ملت ابراهیمی منحرف باشند زیرا که اعتراف باصول ملتی موجب اعتراف تمام آن ملت میباشد والا یهودیان و نصرانیان نیز تابع ملت ابراهیمی باشند در جواب این بحث علمای محققین دو مسلک اختیار نموده اند اکثر محققین گفته اند که اتفاق این هر دو ملت در اصول است فقط لیکن اصول چنانچه عقائد را میگویند همچنان قواعد کلیه شریعت را که مسائل جزئیه از آن استخراج میشوند نیز میگویند اصول ملت ابراهیمی باین معنی در شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتحیة محفوظ اند بعینها اتفاقی نیست که در فروع مستخرجه از انها بحسب اختلاف مصلحت زمان تفاوتی باشد مضایقه ندارد مثلاً سهولت و سماحت و سلوک راه اعتدال در تهذیب نفس بی افراط و تفریط و رعایت مصالح نظام معاش و معاد و هر و عدم تقیید در عبادات و عادات و اعیاد و وسعت منزلی و مدنی بقیود و شعار و احتراز از ابطال قوتی از قوای طبیعیه بخرق عادتی از عادات مستمره نوع و در هر حکم این شریعت مرعیست و معنی اتباع ملت همین است نه آنکه فروع جزئیه را بعینها باقی دارند بلکه عند التحقیق ملت نام همان قواعد مرعیه است نه نام فروع جزئیه و لهذا میگوییم که ملت ما و ملت ابراهیم است و نمیگوییم که دین و آئین و شریعت ما و دین و آئین ابراهیم است زیرا که در شریعت و دین و آئین ملاحظه آن فروع هم میباشد و آن فروع بعینها محفوظ نیستند و مثال عام فهم این اتباع آن است که هر دو شاگرد حضرت امام اعظم رح که صاحبین اند یعنی امام ابو یوسف و امام محمد رح بلاشبهه در وسعت اجتهاد و استنباط تابع امام خود اند و قواعد ایشان را در وقت استخراج مسائل مرعی میدارند و لهذا اجتهاد ایشان از اجتهاد امام شافعی رح ممتاز است و امام شافعی رح را کسی تابع امام اعظم رح نمیگوید و معهذا لصاحبین در فروع مستخرجه مخالفت امام خود مینمایند همچنین شارع شریعت مصطفویه مسطر ابراهیمی قانون حنفی را در وقت القای این شریعت مرعی و نوشته بر همان قانون بنا فرموده است گو بعضی جاها فروع مستخرجه اینوقت مخالف فروع مستخرجه آن وقت واقع شده باشد و لهذا در آیت دیگر ارشاد شده ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی والذین امنوا و حاصل این جواب فرق است در ملت و در شریعت پس ملت ما ملت ابراهیمیست و شریعت ما شریعت محمدی و ما مامور باتباع ملت ابراهیمی ایم نه

mandegar.tarikhema.org
مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

باتباع شریعت او و یهود و نصاری را شرائع دیگر حسب استعداد آنها از حضور خداوندی عنایت شده که نه پرورش ملت ابراهیمی بود و قواعد ملت ابراهیمی بسبب قصور استعداد آنها از جریان برحسب آن قواعد دران شرائع مرعی نبود ند گو اصول عقائد موافق باشند پس توافق جمیع ملل و ادیان باهم در اصول عقائد مانند توافق جمیع مجتهدین است در تمسک باصول اربعه از کتاب و سنت و اجماع و قیاس و توافق این شریعت با ملت ابراهیمی مانند توافق امام اعظم و صاحبین رح است در قواعد استنباط مثل الزیادة علی الکتاب نسخ فلا یثبت الا بالخبر المشهور و مثل اعتبار عموم بلوی و استحسان و مانند آن و چون فرق در ملت و شریعت واضح گشت و معنی اتباع ملت نیز منکشف شد ظاهر شد که اختلاف شریعت را انحراف از ملت ابراهیمی نتوان گفت انحراف آن است که از اصول و قواعد آن تجاوز کرده شود و برخی از محققین بآن رفته اند که شریعت خاتم المرسلین ع بعینها شریعت ابراهیمی است و فرق ملت و شریعت نکرده اند و گفته اند که اصول و فروع این شریعت موافق اصول و فروع شریعت ابراهیمی است بلا تفاوت لیکن باین معنی که احکام ملت ابراهیمی تمامها درین شریعت محفوظ است گو چیزهای بسیار بران افزوده باشند و آن چیزها نیز مخالف آن احکام نیستند بلکه شرح و بسط و تتمیم و تکمیل همان احکام اند پس ملت ابراهیمی حکم متن دارد و شریعت مصطفوی ع حکم شرح آن متن و همین معنی شارح را آنا متن گفته میشود و صاحب مشکوة را مثلا تابع صاحب مصابیح دانسته میشود آری ما را تفصیلا احکام ملت ابراهیمی از زباده دیگر سوی این شریعت معلوم نشده و درین شریعت آن احکام با احکام زائده مخلوط آمده ازین جهت تمییز فیما بینها دشوار گشته لیکن این قدر از روی نصوص صریحه کتاب و سنت که آیات بسیار و احادیث بی شمار اند متیقن است که آن حضرت ع همان شریعت را آورده اند من الآیات هذه الآیة قوله ملة ابیکم ابراهیم و قوله ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا الی غیر ذلک و من الاحادیث قوله علیه السلام استکموا بالحنفیة السمحة البیضاء و نیز از روی احادیث و سیر که سر آن درین مقام بطول سخواهد انجامید ثابت میشود و جهاد و اعداد اصد و کسر اصنام و ختنه و عقیقه و آداب ضیافت و لبس ثیاب و اتخاذ زینت در وقت عبادت و رفع یدین در نماز و تکبیر عند کل خفض و رفع و نماز چاشت چهار رکعت و تحریم اشهر حرم و حرمت محرمات در نکاح و ایجاب شهود و مهر در ان و رکوع قبل از سجود در نماز و جدا کردن حصه از اموال برای خدا که عبارت از زکوة است و وجوب ستر عورت و حرمت زنا و لواطت و سحاق و دیگر کبائر و کعبه را قبله گرفتن و مناسک حج تمامها و خصال فطرت بجمیعها و آداب قربانی و هدی و احکام نحوم را معتقد نشدن و از منجمان ساعت نه پرسیدن و در تفحص سعود و نحوس ساعات و ایام و شهور و تواریخ نیفتادن و شگون بد نگرفتن و کهانت را معتقد نشدن و نذر بنام جنیان و دیوان و پریان نه بستن و ذبح برای آنها نکردن و رزق و شفا و موت و حیات را بلا واسطه از مسبب الاسباب دانستن و بهیچ وقت مصیبت و ترک جزع و فزع و نوحه و شیون نزدیک موت اقارب و دوستان و جان خود را در راه خداوند و پدر را بجای پسر و پسر را بجای پدر نگرفتن و جامه بدن و خانه و مسکن را پاک و نظیف داشتن و معطر کردن و از لهو و لعب احتراز کردن و از تصویر ساختن و نگاهداشتن آن اجتناب نمودن و ترک نکاح و ترک لذائذ اطعمه و نفائس لباس و عزلت از مردم را معتبر ندانستن و ریاضت مفرطه که موجب تلف حق نفس یا حق اهل و عیال خود شود و محمود نه پنداشتن و کسب معاش کردن و از سوال بلا ضرورت احتراز نمودن و امثال آن لک از احکام ملت ابراهیمی است که درین شریعت بعینها باقی است بلکه همین را سزاوار است که اصل این شریعت و قاعده این دین اند و از هر یک ازین امور مذکوره فروع بسیار مستخرج میشوند که شاید احاطه تمام شریعت نماید آری احکام ملت ابراهیمی بسبب اندراس آثار آن و عدم تدوین آن در کتب و فتاوی آن احکام بدست جاهلان و منسخ شدن اکثر آن احکام در زمان حضرت موسی و حضرت عیسی ع فیما بینهما کمدت طویله بود از عالم اختفای کلی پذیرفته بودند بحدی که اطلاع بران احکام بدون وحی جدید بشر را ممکن الحصول نبود و خاتم المرسلین ع آن احکام را بواسطه وحی تلقی فرمودند و از مقامی که حضرت ابراهیم ع

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نزول یافته بود بر آنجناب نیز به تجدید تنزل یافت پس آنجناب ع باین معنی صاحب شریعت جدیده باشند زیرا که در جدید بودن شریعت این هم ضرور نیست که احکام آن شریعت کاهی در وقتی از اوقات در عالم ظاهر نشده باشند بلکه احکام شریعت منذر سه را از سر نو از عالم غیب تلقی کردن نیز از تجدید شریعت کفایت میکند و بهمین معنی آنحضرت ع ناسخ ادیان دیگر شدند که ناسخات آن شریعت منسوخه را باز بآن شریعت منسوخه نسخ فرمود آری در جدید بودن کتاب این هم ضرور ست که قبل از ان آن کتاب بر دیگری نازل نشده باشد و لهذا حضرت عزیر ع را نتوان گفت که صاحب کتاب جدید بودند یا توریت بر ایشان نازل شده بود این فرق را نیک باید فهمید و ظواهر آیات بسیار و احادیث بیشمار از دست نباید داد که صراحة بر اتحاد شریعتین دلالت میکنند و انبیای بنی اسرائیل که مروج شریعت موسویه بوده اند آن شریعت مدوّنه را از روی کتب و صحف ظاهره بشر میکرده اند از راه وحی الهی از عالم غیب پس آنها نیز صاحب شریعت جدیده نباشند و نیز وجهی دیگر در صاحب شریعت جدیده بودن آنحضرت ع آن بود که آن حضرت ع بر احکام ملت ابراهیمی قدری کثیر افزوده اند مثل تجدید صلوات و صوم و زکوة و مسائل جهاد و خلافت کبری از نصب قضاة و محتسبین و عمال جزیه و خراج و قسمت فیئ و غنائم و مسائلی که متعلق باقامت جمعه و جماعات و اعیاد ست و فرائض و زکات و در معاملات نیز شقی عظیم فرموده اند و در آداب قضا و فصل قضایا نیز شرح و بسط تمام آورده اند باین جهت نیز ایشان صاحب شریعت جدیده شدند و ظاهر ست که بر انبیای بنی اسرائیل غیر از احکام توریت حکمی دیگر تازه وحی نمی شد پس فرق در خاتم المرسلین و دیگر انبیای بنی اسرائیل ع بکمال انجلا واضح گشت بلکه ایشان در افزودن این شریعت مانند حضرت موسی ع اند که ایشان هم فی الجمله قواعد ملت ابراهیمی را منظور نظر دارند و بران قواعد تفریع میکنند پس عند التحقیق امر و زشریعت مستقله بحیالها بین و شریعت ست موسوی و مصطفوی ع لیکن شریعت موسوی مشتمل بر رعایت جمیع قواعد ملت ابراهیمی نیست و شریعت مصطفوی ع مشتمل بر احکام ملت ابراهیمی ست تمامها و بران چیز دیگر افزوده آنرا تتمیم و تکمیل نموده و شریعت عیسوی همان شریعت موسوی ست لیکن با تخفیف و یسر و رفع قیود فی الجمله و گویا تنزل شریعت عیسوی ارباص نزول شریعت مصطفوی ع و ابتدای رجوع بشریعت ابراهیمی بود و لما من وجه دون وجه چنانچه شان ارباصات و تمهیدات ست که قبل از مطلب نشانی از مطلب میدهند و راهی بآن سمت می گشایند این ست مذاق اهل تحقیق و در جواب این بحث و بعضی از مفسرین گفته اند که مراد از اتباع ملت ابراهیمی که جایها در قرآن مجید مذکور ست اعتقاد در امور عقائد آن ملت کردن ست و بس زیرا که عقائد آن ملت از عقائد جمیع طوائف امم مثل هنود و یونانیان و صابئین و مجوس امتیاز تمام دارد مثل ان المعبود واحد و انه لا یجوز اتخاذ الکواکب والعناصر والمواليد قبلة ولا یجوز اتخاذ الهیاکل والاوثان والتوجه الیها حین العبادة وان الله تعالی یرسل الرسل ویظهر المعجزات علی ایدیهم وان الملائکة رسل الله الی الخلق وانهم وسائط بینه وبین مخلوقاته وانهم عباد الله معصومون عن الکذب والخیانة فی تبلیغ الاحکام وان لله تعالی احکاما تکلیفیة علی عباده یجازی بها وعلیها یوم البعث والنشور بالجنة والنار وان السلکة آتیة لا ریب فیها وانه لا یعود الارواح الی ابدان غیر ابدانها بطریق التناسخ وان السجدة لغیر الله تعالی حرام والذبح لغیر الله حرام وتعظیم الصور المصنوعة باسماء الصالحین واتخاذها قبلة حرام و چون از اصول ملت ابراهیمی یکی این هم هست که حق تعالی در آخر زمان رسولی را مبعوث خواهد فرمود و دین او واجب القبول خواهد بود بر کافه خلائق و اتباع و نصرت او بر همکنان فرض خواهد شد پس اعتقاد نبوت این پیغمبر ع و اتباع دین او نیز از جمله اصول عقائد ملت ابراهیمی شد مانند اعتقاد نزول یعنی خروج مهدی ع و وجوب اتباع این هر دو در شریعت مصطفویه ع و لهذا این هر دو امر را در کتب عقائدی آرند و بدلائل اثبات میکنند و مؤید این قول ست آنچه بعضی در سبب نزول آیت ومن یرغب عن ملة ابراهیم الا من سفه نفسه مرقوم ست که عبد الله

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بن سلام رض با برادرزاده خود که سلمه و مهاجر بودند گفت قد علمتما ان الله تعالی قال لابراهیم ع انی باعث من ولد اسماعیل نبیا اسمه احمد فمن آمن به اهتدی و شهادتین لویؤمن به فهو ملعون و سلمه شنیدن این حکم ایمان آورد و مهاجر با نمود و در حق او این آیت نازل گشت لیکن درین تقریر خدشه می آید و آن آنست که نبوت انبیا قاطبة و جمیع شرائع و ادیان از اصول عقائد ست و چنانچه بر متاخرین ایمان به نبوت انبیای سابق فرض ست همچنان بر متقدمان ایمان به نبوت انبیای لاحق فرض ست تفصیلا فیما علم تفصیلا و اجمالا فیما علم اجمالا پس این معنی خاص ملت ابراهیمی نیست جمیع انبیای ما تقدم بوجود با وجود نصرت اخبار فرموده اند و امت خود را به نصرت و اعانت ایشان تاکید نموده و بران عهود و مواثیق گرفته پس باین اعتبار اعتقاد نبوت خاتم المرسلین صلعم از اصول جمیع ملل و ادیان خواهد بود نه از اصول ملت ابراهیمی فقط و در جواب این خدشه می توان گفت که طلب بعثت رسول آخر الزمان و پیدا کردن امت ایشان و نزول کتاب بر ایشان داخل در صلب ملت ابراهیمی بود و نوعی از کمال ابراهیمی موقوف برین بود پس رسول آخر الزمان گویا خلیفه منصوص حضرت ابراهیم شد و امامت حضرت ابراهیم ع بر رسالت او تمام گشت و احکام دین او گویا احکام حضرت ابراهیم ع بود و درین زمان بخلاف انبیای دیگر که طالب این امر نشده اند و در صلب ملت آنها این رجحان نبود آری بآن کمال موعود حضرت ابراهیم ع امتیان خود را بشارت میدادند و تاکید بر نصرت و اتباع آنحضرت ع میکردند پس فرق واضح گشت اما هنوز هم در الفاظ آیات قرآنی شل شد وحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم و ملة ابیکم ابراهیم و الفاظ احادیث مثل اتیتکم بالحنفیة السمحة البیضاء ازین تقریر منافرتی باقی ست زیرا که عقائد خود را موافق عقائد ملتی کردن داخل در اتباع آن ملت نیست و معهذا اگر معنی اتباع این ست پس امر فرمودن پیغمبر آخر زمان ع ما را بین اتباع خالی از تکلفی نیست و نیز باین اتباع جمیع انبیای بنی اسرائیل هم مامور بودند خصوصیتی بجناب خاتم المرسلین ندارد و خلص کلام آن ست که هر شریعت مشتمل میباشد بر سه چیز اول اصول عقائد از توحید و نبوت و معاد و این چیز در جمیع ملل و ادیان حقه مشترک ست و همه انبیاء ع بران اتفاق دارند و این چیزی ست که مختلف نمیشود باختلاف اعصار و ازمان و باین معنی هر ملت متاخره را با ملت متقدمه تواند گفت خصوصیت بیک نبی و بیک امت ندارد دوم قواعد کلیه شریعت که جزئیات احکام و فروع مسائل آنها راجع می شوند و در هر حکم آن کلیات مرعی و ملحوظ می باشند و در حقیقت ملت نام همان قواعد کلیات ست و اتباع این امت و این پیغمبر ملت ابراهیمی بهمین معنی خاص ست که لا یوجد فی غیر هذا النبی فالامة بالنسبة الی ابراهیم سوم جمیع اوضاع مقرر شرع از کلیات و جزئیات و قواعد و فروع و بهمین معنی آنحضرت ع متاثر شریعت جدیده اند و انبیای بنی اسرائیل بهمین معنی تابع شریعت موسویه بودند نجث دوم آنکه بل حرف عطف ست و اتبعوا ملة ابراهیم بالتبع ملة ابراهیم که بعد از بل مقدر ست عطف آن بر کونوا هودا او نصاری صحیح نمی شود زیرا که این مقوله یهود و نصاری ست و اتبعوا یا نتبع مقوله پیغمبر ست و عطف بر کلام غیر صحیح نیست جواب آنکه عطف بر کلام غیر بوجه تلقین جائز ست چنانچه کسی مخاطب را گوید اکرم زیدا ای قل و زیدا و چنانچه کسی گوید زید ضرب زیدا و جواب آنکه گوئی بل اکرم ای قل بل اکرم و بعضی از مفسرین گفته اند که این کلام از قبیل عطف بر کلام غیر ست اما بر وجه رد و انکار یعنی لا تقولوا ذلک و اتبعوا انتم ملة ابراهیم بل لا تکون یهودا او نصاری بل نتبع ملة ابراهیم و صاحب کشاف این عطف را مانند عطف و من ذریتی بر جاعل الناس کرده اند بدست چنانچه در تحت آن آیت گذشت و تحقیق آن نشد در گو نوا هودا او نصاری بر قیاس و قالوا لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری باید فهمید و کلام را بر توزیع قولین بر هر دو فرقه اهل کتاب محمول باید داشت بر لف و نشر زیرا که حرف او ازان ابا دارد نجث سوم آنکه جمله و ما کان من المشرکین که دلالت بر نفی شرک از حضرت ابراهیم ع می نماید بظاهر مستدرک معلوم می شود زیرا که مخاطبین کلهم بر اعتقاد کمال حضرت ابراهیم ع متفق بودند استحال شرک در حضرت ابراهیم ع هر گز مخطور کسی نبود آوردن این جمله برای چه غرض ست جواب آنکه آوردن این جمله برای تعریض ست بحال کسانیکه خود را تابع حضرت ابراهیم ع میگفتند و شرک میکردند مثل یهود که بتشبیه قائل بودند و حضرت عزیر ع را ابن الله می گفتند و مثل نصاری که قائل بتثلیث بودند حضرت

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مسیح را ابن الله میگفتند و مثل جاهلان مکه از قریش که صریح بت پرستی میکردند گویا چنین میفرمایند که شما از اتباع ابراهیم نهایت دوری دارید زیرا که اول سخن او را که توحید محض و اسلام خالص است منکر میشوید به عقائد دیگر و اعمال و اخلاق دیگر او چه رسد بحث چهارم آنکه بعضی از مفسرین لفظ بل ملة ابراهیم را برد و ابطال کلام یهود و نصاری حمل نموده اند باین تقریر که در باب دین اگر مدار بر تقلید است پس متفق علیه در باب تقلید اولی و بهتر است از مختلف فیه و جمیع اهل ملل از یهود و نصاری بلکه مشرکین عرب نیز بر صحت دین ابراهیم متفق اند و در صحت دین یهود و نصاری حرف میگنند و در صحت دین نصاری یهود و در صحت این هر دو دین مشرکین عرب پس اتباع دین ابراهیم که حقیقتا و نزد جمیع طوائف مسلم است اولی و بهتر باشد و اگر یهود و نصاری نشنیدن این تعریض و این رد و ابطال گویند که شما یهودیت و نصرانیت را از روی هدایت خارج کردید و تعریض بشرک بودن آن هر دو نمودید پس بر شما لازم آمد که بشریعت موسی و عیسی کافر شوید پس در جواب این حرف ایشان قولوا یعنی بگویید که ما هرگز کفر نمی کنیم بچیزی از ارکان ایمان زیرا که آمنا بالله یعنی ما ایمان آورده ایم بخدا که مستلزم ایمان بجمیع آیات و احکام او و بجمیع پیغمبران اوست لیکن در دین ایمان تفصیلی را مقدم میکنیم کسی که او افضل و اولی است باز کسی را که آن افضل و اولی تابع او شده است زیرا که متبوع افضل شدن نیز موجب افضلیت است پس ازین جهت مقدم میکنیم در ایمان کتاب خود را و میگوئیم وما انزل الینا یعنی و ایمان آوردیم بجمیع آنچه نازل کرده شده است بسوی ما از آیات و احکامی که در نهایت کمال امده اند وما انزل الی ابراهیم یعنی و آنچه نازل کرده شده است بسوی ابراهیم که کمال مشابهت باین شریعت کامله ما دارد و پیغمبر ما مامور باتباع او است و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط یعنی و آنچه نازل کرده شده بسوی اسمعیل و اسحق و یعقوب و اولاد یعقوب که دوازده کس بودند و پیغمبر قطعی از آنها حضرت یوسف بود و در پیغمبری دیگران اختلاف است و اصح آن است که پیغمبر بودند لیکن آنچه بر یک کس از انها نازل شد که یا بر همه آنها نازل شد و طبرانی و ابو نعیم از ان حضرت روایت آورده اند که میفرمودند که اگر من سوگند خورم حانث نشوم بر آنکه قبل از پیش و شان امت من کسی در بهشت نخواهد در آمد مگر چند کس که کم از بیست و زیاده از ده باشند ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط و موسی و عیسی و مریم بهر حال این جماعه که مذکور شدند تابع شریعت ابراهیمی بودند و هر چه بر ایشان وحی میشد متمم و مکمل شریعت ابراهیمی بود پس ازین جهت وحی ایشان را در ایمان مقدم میسازیم و باز میگوئیم ما اوتی موسی و عیسی یعنی بانچه داده شده است موسی و عیسی از توریت و انجیل و احکام شریعت و هرچند این دو بزرگ از بعض من تقدم افضل اند لیکن انچه ایشان را داده شده است بمقدار استعداد امتهای ایشان داده شده است پس شریعت ایشان پست تر از شریعت سابقین است و لهذا ایشان را تاخیر کردیم آری نظر بکمال این ها و تفصیل شرائع این ها ایمان مستقل مفصل بر این ها آورده ایم و در اجمال داخل کرده و همچنین بطریق اجمال ایمان آورده ایم بجمیع ما اوتی النبیون من ربهم یعنی انچه داده شده اند همه پیغمبران از پروردگار خود از صحف و احکام و شرائع اگرچه در ان تفاوت بفاضلیت و مفضولیت هست و لیکن لا نفرق بین احد منهم یعنی افرق نمیکنیم در میان هیچ یک از ایشان که بعضی ایمان آوریم و ببعضی کفر ورزیم و چه متمم این فعل شنیع از ما تواند شد و نحن له مسلمون یعنی و ما خاص برای خدا منقاد و یم هر حکم او در هر عصر زبان هر پیغمبر که باید بر سر و چشم ما است اگرچه آن احکام بتفاوت امتها و فضل و کمال متفاوت باشند باقی ماند در اینجا فائده چند اول آنکه مفرد و کرا ایمان بکتابها و شرائع منزله اگر ترتیب زمانی منظور دارند پس ذکر ما انزل الینا مقدم بر همه چرا آورند زیرا که از همه متاخر است و اگر ترتیب شرافت و بزرگی منظور است پس ذکر ما اوتی موسی و عیسی ذکر ما انزل الی اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط مقدم باید آورد زیرا که حضرت موسی و عیسی از اولوالعزم اند و کتابهای ایشان که توریت و انجیل است از وحی این انبیا می کوچکتر است بالاجماع افضل و اشرف است

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جواب آنکه در همین تفسیر گذشت که تقدیم ذکر این انبیای مذکورین بر ذکر حضرت موسی و عیسی نه از جهت افضل بودن آنها از این هر دو است و نه از جهت افضل بودن وحی آنها از کتابهای این هر دو بلکه بنا بر آن است که وحی ایشان مانند وحی ابراهیم و وحی اسمعیل از وحی موسی و عیسی اشرف و افضل است و نه کل افضل نیز به بعضی افضل میگردد لازم آنکه فقهای اسیری در بارگاه سلطان خصوصا بادشاهی به بعیت آن امیر مقدم میشوند بر امیر دیگر که در مرتبه از ان امیر پست تر باشند امام احمد و بخاری در کتاب الادب بروایت ابن عباس رض آورده که مردم از ان حضرت پرسیدند که ای الادیان احب الی الله فرمودند الحنفیة السمحة و حاکم و ابن عساکر بروایت سعد بن عبد الله بن مالک الخزاعی آورده اند که آن حضرت فرمودند احب الدین الی الله الحنفیة السمحة و در قرآن ابی بن کعب و سوره لم یکن این آیت بود که منسوخ التلاوت شده است و از صحابه کثیر بشهرت بودن این آیت در قرآن در همان سوره ثابت شده که ان ذات الدین عند الله الحنفیة السمحة لا الیهودیة و لا النصرانیة و من یعمل خیرا فلن یکفره و بعضی از محققین گفته اند که ایمان بخدا را از ان مقدم آورده اند که معرفت پیغمبر وحی و کتاب همه موقوف بر معرفت ذات است و لهذا آن معرفت عقلی است موقوف بر سمع نیست و باز طریق معرفت انبیای ما تقدم که سمعی محض است لمنبت با معرفت پیغمبر خود و وحی و کتاب خود است و این معرفت حکم دلیل دارد و معرفت نبوت انبیای ما تقدم حکم مدلول و دلیل را بر مدلول تقدم است ازین جهت ذکر انبیا را مقدم بر همه فرمودند بعد از ان در تفصیل انبیا تقدم زمانی ملحوظ است و در اجمال لازم است که بعد آن تفصیل واقع شود تا مستوعب ما بقی گردد پس این ترتیب احسن وجوه و ذکر ایمان تفصیلی و اجمالی هر دو فائده دوم آنکه ازین آیت معلوم شد که ایمان بشرائع جمیع انبیا و کتب جمیع انبیا فرض است چنانچه ایمان به پیغمبر و کتاب خود فرض است بلا تفاوت فرق این است که اتباع پیغمبر و کتاب خود نیز فرض است و اتباع پیغمبران و کتابهای دیگر فرض عین نیست چنانچه ابن ابی حاتم از معقل بن یسار روایت کرده که آن حضرت فرمودند امنا بالتوراة و الزبور و الانجیل و لیسعکم القرآن یعنی ایمان بهمه این کتابها بیارید اما در تبعیت شما از قرآن فقط گنجایش میکند و ازین است که ضحاک و دیگر علما میگفتند که زنان خود را و اولاد خود را و غلامان و کنیزکان و خادمان خود را نامهای آن پیغمبران که در کتاب مجید مذکور اند تعلیم نمائید تا به آنها ایمان آرند زیرا که حق تعالی این ایمان را فرض کرده است جائیکه میفرماید قولوا امنا بالله و ما انزل الینا و ما نحن له مسلمون و ازین است که امام احمد و مسلم و دیگر محدثین بروایت ابن عباس رض آورده که آن حضرت در رکعت سنت فجر این دو آیت میخواندند در اول قولوا امنا بالله و در دوم قل یا اهل الکتاب تعالوا تا امت خود را بیا موزند که هر صبح ایمان خود را باین پیغمبران تازه کنند فائده سوم آنکه سبط در لغت بمعنی قبیله است اولاد حضرت یعقوب را چرا اسباط فرمودند که هر یک از انها قبیله بود و جواب آنکه چون از یک کس از انها یک قبیله کلان بهم رسید هر کس را از انها قبیله نامیدند چنانچه ابن جریر در تفسیر خود از ابن عباس رض روایت کرده که الاسباط بنو یعقوب کانوا اثنا عشر رجلا کل واحد منهم ولد سبطا و امة من الناس و بهمین معنی حضرت حسنین را رض نیز سبطین میگویند زیرا که در قبیله کلان حسنی و حسینی از ایشان ناشی شده اند و در بعضی روایات حدیث حضرت امام حسین رض التخصیص باین لقب ملقب فرموده اند بنا بر آنکه کثرت اولاد ایشان بسیار است چنانچه در صحاح وارد است که انا من حسین و حسین منی حسین سبط من الاسباط و گویا در این حدیث اشاره است بآنکه شرافت و طهارت و علم و تقوی در اولاد ایشان بسیار خواهد ماند چنانچه همین قسم واقع شد و در معنی لفظ سبط شرافت و کرم اخلاق و صلاح و تقوی در اولاد انبیا بودن نیز موافق عرف شرع معتبر است فائده این شرط را سبط توان گفت و چون ایمان خود را چنانچه باید و شاید درست کردید فان امنوا یعنی پس اگر ایمان آرند این یهود و نصاری که هدایت را در دین خود حصر میکنند بمثل ما امنتم به یعنی بمانند ایمان آورده ایدبان از استیعاب جمیع انبیا و رسل و کتب بی تفریق و بی تفاوت فقد اهتدوا یعنی پس تحقیق ایشان هم هدایت یافتند و لفظ

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مهتدی برایشان صادق آمد اگرچه منحصر در ایشان نشد وَإِنْ تَوَلَّوْا یعنی و اگر روگردان شدند اینها از مانند این ایمان پس اگرچه بظاهر دعوی اتباع موسی و عیسی ع میکنند لیکن فی الواقع تابع هردو نیستند فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ یعنی پس نیستند ایشان مگر در مخالفت موسی و عیسی ع پس زود باشد که موسی و عیسی ص بهمین ایمان فرموده اند پس اگر با تو مجادله نمایند و مقابله کنند فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ یعنی پس بتقریب کفایت خواهد کرد ترا از شر ایشان خدا وَهُوَ السَّمِيعُ یعنی و اوست شنونده که اقوال ایشان را می شنود الْعَلِيمُ یعنی دانا که نیت های ایشان را میداند و آنچه از کید و مکر در حق تو باخفا میکنند نزد او معلوم ست و نیز دعای ترا می شنود و نیت ترا در اعلای کلمه حق میداند پس ترا بهمه جهت بر ایشان منصور و مظفر خواهد کرد و ایشان را مغلوب و منکوب آمدیم بر آنکه لفظ مثل در بمثل ما آمنتم به چه معنی دارد زیرا که ایمان مقبول واحدست تعدد ندارد تا لفظ مثل در آن استعمال کرده شود در جواب این سوال مفسرین چند وجه گفته اند اول آنکه این کلام مبنی بر فرض و تقدیرست یعنی اگر اینها ایمانی دیگر مثل این ایمان حاصل کنند باز هم راه هدایت یابند لیکن سخن درین ست که ایمانی دیگر سوای این ایمان در عالم موجود نیست مانند آنکه در مقام مشورت میگویند که اگر تدبیری دیگر مانند این تدبیر بخاطر شما رسد موافق آن عمل کنید و غرض آن می باشد که هیچ تدبیر سوای این تدبیر راست نخواهد آمد دوم آنکه ما در ما آمنتم مصدریه ست و لفظ با برای استعانت ست یعنی اگر اینها نیز ایمانی مثل ایمان شما بیارند در اخلاص و بی نفاقی و ثبات و استقرار البته راه یاب شوند سوم آنکه لفظ مثل درین جا برای تعظیم و تفخیم زائد واقع شده چنانچه در مثلك لا یفعل گفته اند که مفیش انت لا تفعل ست و مؤید این توجیه انچه بیهقی در کتاب اسماء و صفات از ابن عباس رض روایت کرده که میگفتند لا تقولوا فان آمنوا بمثل ما آمنتم به فان الله لا مثل له ولکن قولوا فآمنوا بالذی آمنتم به یعنی معنی این آیت را چنان نفهمید بلکه چنین فهمید زیرا که لفظ مثل زائدست چهارم آنکه مؤمن به عبارت ست از معنی قضیه که متعلق حکم و تصدیق ست و معنی قضیه باعتبار قیام باذهان تصدیق کنندگان متعدد و متغایر میشود زیرا که تشخص اعراض تابع تشخص موضوعات آنهاست پس این معنی قضیه که قائم باذهان مؤمنین ست غیر آنمعنی ست که قائم باذهان اهل کتاب خواهد شد نهایت کار آنکه باعتبار اتحاد طرفین و نسبت و حکم فیما بینهما مماثلت متحقق ست پس استعمال لفظ مثل نظر باین مغایرت محلی صحیح ظاهر شد گو در عرف مغایر ندانند لکن الحقائق لا تنقض من اللغویات پنجم آنکه حرف با در لفظ بمثل و هم چنین در لفظ به برای سببیت ست نه صلهٔ ایمان و درین صورت معنی کلام چنین شد که اگر اهل کتاب ایمان آرند بسبب مانند دلائلی که شما بآن دلائل ایمان آوردید البته راه یاب شوند و شبهه نیست که هرچند ایمان بمعنی متومن به واحدست اما دلائل آن بیشمار چنانچه متومنین را دیدن و شنیدن احوال و اوضاع پیغمبر خود و کتاب خود دلیلی تواند شد و همچنان نصاری را منظور تحصیل ایمان ست باین چیزها که مذکور شدند نه بعین طریق و دلیل ایشان بر آن لفظ مثل آوردن ضرور نبود و ششم آنکه مراد از مثل ترتیبی ست دیگر و رای این ترتیب و حاصل کلام آنست که ایمان بجمیع این چیزها ضروریست خواه باین ترتیب باشد یا بترتیب دیگر مثلا اگر یهود اول به تورات و حضرت موسی ع ایمان آرند و بعد ازان بانبیای دیگر و شرائع آنها نیز جائزست و همچنین نصاری اگر اول بحضرت عیسی ع ایمان آرند و بعد ازان بانبیای دیگر و شرائع آنها نیز جائزست درینجا باید دانست که در آیت فسیکفیکهم الله وعدهٔ کفایت عاجله فرموده اند و بعد از نزول این سوره در چند سال موافق این وعده متحقق شد بنو قریظه را از یهودیان آنحضرت قتل فرمودند و بنو نضیر را جلا کردند و اهل خیبر را نیز خراب ساختند و کسانیکه در انجا ماندند بحال ذلت و خواری جزیه مبتلا شدند و این ست حال یهودیان ما نصاری را پس در آن وقت کنیسه ای و شری نشنیده بودند بلکه پادشاه حبشه نجاشی نام مسلمان شد و اهل نجران بصلح و قبول جزیه تن باطاعت دادند و قیصر پادشاه روم نیز بر عناد و نور زید ازین جهت بصدمهٔ قهر الهی گرفتار شدند و حاکم در مستدرک از ابن عباس رض روایت کرده

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بیان خبر شهادت حضرت عثمان رض که در خواب حضرت رسالت مآب ع فرموده بودند

که ایشان گفتند که من وزیری پیش آنحضرت نشسته بودم که ناگاه حضرت عثمان رض آمدند آنحضرت ع فرمودند که ای عثمان تو کشته خواهی شد زنهار
که سورهٔ بقره میخوانی و یک قطره از خون تو بر این آیت خواهد افتاد که فسیکفیکهم الله و ابن ابی داود در کتاب المصاحف و دیگر محدثان
متعدد روایت کرده اند که چون مصریان در خانهٔ حضرت عثمان رض برای کشتن در آمدند مصحف مجید پیش روی ایشان بود و میخواند اول
آن اشقیا بر هر دو دست ایشان شمشیر زدند و خون ایشان جاری شد و بر همین آیت افتاد ایشان بگیرند خود آن خون را از مصحف دور میکردند
و میفرمودند که قسم بخدا که این دست اول چیزی است که نوشته است مفصل قرآن را و ابن ابی حاتم از نافع بن ابی نعیم آورده که روز مصحف
عثمان رض را پیش یکی از خلیفه ها برای زیارت آورده بودند من در آنوقت حاضر بودم خلیفه گفتم که مردم می گویند که مصحف در کنار ایشان بود
در وقت شهادت و خون ایشان بر آیهٔ فسیکفیکهم الله افتاده است آن خلیفه این آیت را بر گشاد و من بچشم خود دیدم که اثر خون
بر این آیه بود و عبد الصمد بن احمد در زوائد زهد از عمره بنت ارطاة عدویه آورده که من همراه حضرت عائشه رض برای حج در آن سال
که حضرت عثمان رض شهید شدند رفته بودم چون از مکه بمدینه مراجعت نمودیم آن مصحف را که در وقت شهادت در کنار ایشان بود و اول
قطرهٔ خون بران افتاده بود دیدیم که بر همین آیت افتاده بود و عمره گوید که اثر این واقعه چنان شد که هیچ کس از قاتلان ایشان
بموت صحیح نمرد همه یا بدمرگ شدند یا قیماند در این جا سوالی جواب طلب و آن این است که همین آیت را در آخر سیپارهٔ سوم در
سورهٔ آل عمران اعاده فرموده اند و در دو جا تغیر اسلوب نموده آول آنکه بجای الینا علینا آورده اند دوم آنکه لفظ وما کان فی قوله
ما قبل النبیون حذف کرده نکتهٔ این تغیر اسلوب چیست و مناسبت هر کلام یا مقام خود بچه نوع تواند فهمید جوابش آنکه مخاطب
در این آیت جمیع مومنین اند بدلیل قولوا و مخاطب در آن آیت فقط پیغمبر ع است بدلیل قل امنا بالله و نزول را چون متعدی
بالی کنند مفیدش وصول و انتهامی باشد و چون متعدی بعلی میکنند مفیدش وقوع بلا و اسطه میشود و مومنین را قرآن نازل شده بواسطهٔ
پیغمبر ع رسیده است نه بلا واسطه بر انها و اقع شده و بر قلب پیغمبر ع بلا واسطه وارد شده است ازین جهت در این آیه صلهٔ نزول
حرف الی ساختند و در آن آیت حرف علی لیکن چون در اول تعدیهٔ نزول در این آیه حرف الی را اختیار کردند برای توافق نظم کلام و ذکر
پیغمبران ع نیز بهمین حرف متعدی ساختند تا نسق کلام مختلف نشود با وجود صحت معنی زیرا که وصول و انتها عام است از انکه بیواسطه باشد
یا بواسطه نقض در ثبوت واسطه نیست و آنچه بعضی از اهل عربیت بر نهج ایراد میکنند که اگر این فرق صحیح میشد در آیت واذا قیل لهم امنوا
بما انزل الله قالوا نومن بما انزل علینا استعمال علی صحیح نمی شد زیرا که این کلام حکایت از یهود است که انبیا بنو دند و بلا واسطه
بر انها نزول نشده بود پس جوابش آنست که یهود یان این کلام را در مقام افتخار و مباهات و تعصب می گفتند پس مراد آنها از
کلام نزول بلا واسطه بود یعنی علی انبیائنا و آبائنا و در مثال این مقام مناسب آبا و اسلاف خود را بخود نسبت کردن مجاز متعارف
است چنانچه در قول بعضی از سادات واقع ست ع فینا النبوة والمعراج والکرم ۞ و چون مخاطب در آیت سورهٔ آل عمران
پیغمبر ع است پس حاجت تفصیل و اشباع نبود زیرا که قوت ایمان او و استیعاب اعتقاد او بجمیع معتقدات ایمانی معلوم ست لاجرم کلام را در این جا مبنی بر
ایجاز ساختند و لفظ اوتی را بار دیگر نیاوردند و بر حرف عطف اکتفا نمودند بخلاف این آیت که منظور در آن تلقین ایمان تفصیلی بمومنان ست و هنوز انها
نومن بالله و ملائکته و کتبه و رسله الخ بر استماع و اطناب مناسب حال انها ست و نیز در مناسبت آیت سورهٔ آل عمران و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم
انبیا را و امم را از ان مطلع شد و پس از اعادهٔ آن مطلب در هر مقام اجمال تکرار محض میشود آری در مقام تفصیل و تخصیص بعضی انبیا و کتاب آن نصیحت بخلاف این آیت که در سیاق آن چیزی
که مشعر بر ان کتاب و حکمت و بجمیع انبیا علیهم السلام باشد مذکور نیست پس در اجمال هم تفصیل هر دو ذکر ما اوتی ضرور افتاد دانستیم بر انکه در ذکر آن حضرت ع و حضرت ابراهیم ع و اولاد
ایشان لفظ نزول و در فرموده اند و در ذکر حضرت موسی و عیسی ع لفظ ما اوتی آورده اند فرق در انچه راه ست جوابش انکه بر حضرت ابراهیم ع و اولاد ایشان طریق

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

القای احکام از غیب نزول ملک حامل وحی بود و بس چنانچه بران حضرت نیز همین طریق القای علوم میشد چنانچه از سیر معلوم است و با حضرت موسی
و طریق او در حساب مسلوک بود اول و اون الواح منقوشه از زبرجد که بران توریت مکتوب بود دوم کلام شفاهی بلا واسطه ملک نازل میشد
در غیار التضرع خیمه بارگاه تجلی الهی بود و درین هر دو طریق نزولی و عروجی بود و همچنین با حضرت عیسی نیز دو طریق مسلوک بود اول
اون انجیل دوم نفث روح القدس در سینهٔ ایشان و تکلم زبان ایشان و درین دو طریق هم نزولی محسوس ایشان نیشد بلکه این معانی
از قبیل وارد شده بود و بنا بر تفاوت این طریق در ذکر حضرت موسی و حضرت عیسی لفظ اوتی را آورده اند و چون این لفظ را در ذکر
ایشان استعمال نمودند در احوال انبیا نیز همین لفظ را بکار بردند تا رجوع بلفظ متروک نشود و انتشار نظم کلام روند هم صحته المعنی و اینجا
انچه مذکور شد ارکان ایمان و واجبات اعتقادی بود حالا میفرمایند که مومنین را میباید که برین قدر قناعت نکنند و ازین مرتبه بالاتر
ترقی جویند و بگویند که ما اختیار کردیم صبغة الله یعنی رنگ خدا را خود را بر رنگ او رنگین کردیم چنانچه رنگ در ظاهر و باطن جامه نفوذ
میکند و سبب آن جامه از جاهای دیگر ممتاز میگردد همچنین توحید الهی در رگ و پوست ما در آمده و جوارح و اعضای ما را فروگرفته پس
ظاهر و باطن و قلب و قالب ما از ان اوشد چنانچه نصاری چون کسی را در دین خود داخل میکنند یا فرزندی نو پیدا میشود او را
نصرانی میسازند رنگی زرد که آن را معمودیه می نامند در آوندی می اندازند و آن نو آموز را در آن غوطه میدهند و میگویند که حالا
این شخص نصرانی شد و از ادیان دیگر پاک گشت لیکن این رنگ آنها در دو سه روز بسبب غسل و شست و شو زائل میشود و زیرا که
ظاهر جلد است فقط و رنگ ما رنگ خداست که تا زه دل بیجوشد و در درون و بیرون ما را رنگین میکند و من احسن من الله صبغة
و کیست خوبتر از خدا در رنگ کردن زیرا که رنگ مخلوقات را نه احاطه است و نه بقا زیرا که اگر رنگ ظاهری است محض بر پوست بدن
است و اگر رنگ باطنی است پس نیز مخصوص بقوتی است از قوای باطنه مثلا رنگ فلسفه محض بر قوت عقلیه است و رنگ بدعت محض
بر قوت وهمیه است که محرک شیطان است و رنگ ملل منسوخه محض بر عادت و رسم است و رنگ محبت دنیا محض بر قوت شهویه است و رنگ
حکومت و سلطنت محض بر قوت غضبیه است و همه این رنگها بادنی صدمه که بران قوی میرسد زوال می پذیرد و بغلبه رنگ دیگر مغلوب میشوند
بخلاف این رنگ خدائی که نه آب شبهات و حوادث و مصائب تغیری پذیرد و نه رنگ دیگر بران غالب میشود مانند آنکه رنگهای صناعی
دیگر زیران آب و آفتاب دود و غبار متغیر میشوند و رنگهای دیگر نیز تبدیل آنها میتوان کرد و رنگهای خلقی که از جانب خدا است چون حمرت
یاقوت و صفرت مرجان و سواد سنگ موسی و بیاض سنگ مرمر و علی هذا القیاس رنگهای نباتات و فواکه و گلها و یا عین و حیوانات
چنده و پرنده تغیر و تبدیل نمی پذیرد چنانچه ضیاء در مختاره بروایت ابن عباس رض از ان حضرت آورده که ان بنی اسرائیل قالوا یا موسی
هل یصبغ ربك فقال اتقوا الله فنادیه ربه یا موسی سئلوك هل یصبغ ربك فقل نعم انا اصبغ الالوان الاحمر والابیض
والاسود والالوان کلها فی صبغی وانزل الله علی نبیه صبغة الله ومن احسن من الله صبغة و چون این رنگ باطن که رنگ خدا است
زائل نتواند شد حال آنکه همیشه در مکر ثبات و دوام آن رکنیم و دائما در علاج بقای آن و جلای آن میکوشیم و نخشی الله حق خشیته یعنی و ما
محض او را عبادت کنند کانیم و عبادت رنگ باطن را دو میکنند و قلب و جوارح را تثقیل و تصفیه مینماید پس آن رنگ همیشه با رونق میماند بلکه روز بروز
و تزائد است علی الخصوص چون عبادت بر وجه اخلاص باشد بی آمیزش ریا و عجب و تصنع و همچنین محافظت بر رسم که در دو رنگ آئینه باطن
را صیقل مجرب است آدمی بر تحقیق آنکه این رنگ خدا که مومنین باختیار آن فرموده اند چه چیز است صبغ آن است که آن رنگ ملکهٔ انقیاد و اطاعت
و اطمینان باوامر و نواهی الوهیت عزشانه که در هر حکم او باعث باستعمال کمال نشاط و رغبت میگردد و دلوانی از تعصب و سخن پروری و حفظ وضع و آئین
خود با رسم ابا و اجداد و خویش و تکاسل از تحمل مشاق یا قبول خلاف طبع و کرانی غیر مالوف باقی نمی گذارد و این ملکه غیر از ایمان است و سبب

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ورزش وکمال ایمان حاصل میشود وطاعات وعبادات وحالات محموده از خوف وحیا ومحبت وشوق وانکسار وتواضع وعدم
خضوع وفروتنی وتورع وتقوی همه ازآثار اوست واز قلب تا قالب را محیط میشود ولهذا او را تشبیه برنگ داده اند واز این است که چون
کسی باین حد تابع مرضی کسی میشود میگویند که فلانی برنگ فلانی رنگین شده است ودیگر مفسرین این رنگ را تفسیر بملی رنگ
کرده اند یعنی گفته اند که قبول دین اسلام را بمشابهت فعل نصاری که پسران واولاد خود را آب زرد رنگین کرده میگفتند
الآن صار نصرانیا حقا ودرین عبارت رنگ خدا نامیده اند وتبعینی گفته اند مراد از صبغة اسد فطرت اسد است که هر فرد انسانی را بران
پیدا کرده است چنانچه در جای دیگر ارشاد شده فطرت الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله وآن فطرت چون
مقرر کرده خدا است لهی صبغ آدمیان مشابهت تمام برنگ طبعی دارد ومذاهب وملل متفرقه مثل یهودیت ونصرانیت ومجوسیت یا
بالقای شیطانی در نفس جا میگیرند یا باغوای امد وپدر وقوم وخاندان چنانچه در حدیث شریف وارد است کل مولود یولد علی
الفطرة فابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه وتبعینی گفته اند مراد ازان ختنه است که اثر ظاهر ایتیاد دین الهی بر بدن بمنزله رنگ برجا
همین است وتبعینی گفته اند که صبغة الله عبارت است از کیفیت نفسانیه که بنده را با خالق خود بهم میرساند وسبب دوام مزاولت حکم رنگ
میگیرد ودر باطن وظاهر سرایت میکند مثل دوام عشق باشوق ووجد باصفا وطهارت باانکسار وفنای نفس ودر عرف صوفیه آن کیفیت
نفسانیه را النسبت الی الله میامند بلکه جماعه از ایشان نسبت هر لطیفه را رنگی جداگانه از بیاض وحمرة وسواد وصفرة وخضرة اثبات کرده
اند وگاه اهل کتاب گویند که اگر شما فی الحال خود را برنگ خدا رنگین کرده اید وبعبادت او مشغول شده اید ما از سالها وقرنها برنگ خدا
رنگین ایم وبعبادت او مشغول ودین ما اقدم از دین شما است وکتاب ما قبل از کتاب شما آمده ودر نبوت ورسالت مستمر
مانده ومرتبه نبوت ومحبوبیت خدا ما را است نه شما را لهذا نحن ابناء الله واحباؤه وتمسک ما واقف مرضی او هستیم شما نی توانید شد لهذا در
جواب ایشان قل یعنی بگو أتحاجوننا فی الله آیا با شما محاربه ومجادله میکنید با ما در مقدمه خدا که او تعالی از آن کیست از آن ما یا از آن شما
مانند محاربه ومجادله اهل دنیا در باغی وزمینی پس این محاربه ومجادله محض بی جا است زیرا که او تعالی چنانچه از آن شما است از آن
ما هم هست وهو ربنا وربکم یعنی واو تعالی پروردگار ما وپروردگار شما است برابر زیرا که ربوبیت او عام است کل مخلوقات را
هر ذره از ذرات عالم پیدا کرده وپرورده اوست واگر میگویند که عبادات وطاعات ما درگاه او مقبول است وعبادات وطاعات
شما درگاه او مقبول نیست پس این نزاع هم محض بیمعنی است زیرا که هر عبادت وطاعت که بفرموده او کرده شود درگاه او
مقبول است وکنا أعمالنا یعنی ومرای ما است اعمال ما که بموجب فرموده او درین زمان میکنیم ولکم أعمالکم یعنی ومرای شما است
اعمال شما که موافق فرموده او در وقتی که منسوخ نشده بود بعمل آورده اید این قدر فرق است که اعمال شما هم بنا بر خط رسم ابا واجداد
ومخلوط با تعصب نفسانیت واغراض دنیوی بود وخالص برای خدا نبود ونحن له مخلصون یعنی ما برای او خالص کنندگان
عبادتیم که اصلا رسم ابا واجداد وتعصب نفسانیت واغراض دنیوی را در آن دخیل نمیدهیم وچون این هر دو مکابره شما بی اصل برآمد پس لاجرم شما به
میگویند آیا میگویید که دین وآئین ما بهتر از دین وآئین ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب واولاد او بود چه ظاهر است که آنها یهودی ونصرانی نبوده اند ویهودیت
ونصرانیت بعد از ایشان بر حضرت موسی وعیسی مقرر شده قل أأنتم أعلم أم الله یعنی از راه کمال جهل وسخن پروری می گویید ان ابراهیم واسمعیل و
واسحق ویعقوب والأسباط یعنی بتحقیق ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب واولاد او با وجود آنکه قبل از نزول توریت وانجیل وقبل از تقرر یهودیت
ونصرانیت گذشته اند کانوا هودا أو نصارى یعنی بوده اند یهودیان یا نصرانیان واین هر دو شق باطل است واگر اهل کتاب بنا بر سخن پرستی
وتعصب خود همین شق را با وجود ظاهر البطلان بودن آن اختیار کنند وگویند که آری این جماعه یهودی ونصرانی بوده اند آن معنی که

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شریعت معمولهٔ ایشان موافق شریعت یهودیت و نصرانیت بود که قبل از توریت و انجیل و تقریر یهودیت و نصرانیت گذشته باشند پس در جواب ایشان
قُلْ یعنی بگو ءَاَنْتُمْ اَعْلَمُ اَمِ اللّٰهُ ۵ یعنی آیا شما دانا ترید یا خدا خود ما را خبر داده است که ماکان ابراهیم یهودیا ولا
نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما وماکان من المشرکین و نیز در قصهٔ بنای کعبه فرموده است که حضرت ابراهیم و حضرت
اسمعیل ع دعا کرده اند وارنا مناسکنا و نیز خدا تعالی بایشان فرموده است که والرکع السجود و در شریعت یهودیان و
نصرانیان مناسک حج خانهٔ کعبه کجاست و رکوع و نماز کجاست بلکه در توریت و انجیل نیز نصوص جلیه موجود است برین مضمون
که حضرت ابراهیم ع و اولاد ایشان بر محض حقیقت حنیفت بودند و حرمت سبت و دیگر خواص یهودیت بر ایشان مقرر نبود و علی
هذا القیاس لوازم نصرانیت مثل تعظیم یوم الاحد در شریعت ایشان نبود لیکن شما آن نصوص و اضحه را در وقت مناظره و مجادله بنا بر
تعصب سخن بر ورق خود کتمان می کنید و ظاهر نمی سازید تا خفیف و ملزم نشوید وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ کَتَمَ شَهَادَةً یعنی کیست
ظالم تر از کسی که مخفی دارد و بپوشد یک شهادت را هم که ثابت باشد عِنْدَهٗ یعنی نزد او که آن شهادت مِنَ اللّٰهِ ۵ از جانب خدا
و شما این همه شهادتهای واضحه را می پوشید و بر قبح هم اکتفا نمی کنید بلکه تحریف و تغییر و تبدیل آن نصوص می نمایید وَمَا اللّٰهُ
بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ۵ یعنی نیست خدا غافل از آنچه می کنید در بن کتمان و تحریف و تغییر و اگر هر کارهٔ پادشاه ذی اقتدار بر شما کامکار
باشد از و ترسیده هر گز در فرمان او جعل و تلبیس نمی کنید و از ان پادشاه پادشاهان که اقتدار پادشاهان نسبت با اقتدار او هیچ است عمداً و
خود بر شما کاهبان و مطلع است نمی ترسید و بیصرفه در کلام او جعل و تلبیس میکنید و اگر بر بن غره می شوید که ما اولاد انبیائیم و اسلاف ما
مقبولان درگاه ایزدی بوده اند و در فرقهٔ ما نبوت و رسالت مستمره مانده است و ایشان را خدا محبوب میداشت پس این خیال
شما را هیچ فایده نخواهد کرد باید که اعمال خود را موافق اعمال ان اسلاف نمایند تا رستگار شوید تِلْکَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ ۵ یعنی
انگروه جماعه بودند که گذشتند و اعمال خود را همراه خود بردند برای شما آن اعمال را ذخیره نگذاشته رفته اند که شما را بکار آید مانند
مال و متاع و نیوی که پدران برای پسران گذاشته می روند و در وقت افلاس و احتیاج بکار پسران می آید زیرا که لَهَا مَا
کَسَبَتْ یعنی برای آن جماعه گذشته است جزای انچه کسب کرده اند و اکر برای شما آن اعمال را گذاشته می رفتند جزای آن
اعمال آنها را نمی رسید بلکه شما را می رسید وَلَکُمْ مَا کَسَبْتُمْ ۵ یعنی و برای شما است جزای انچه شما کسب می کنید اگر گناهان
شما را آنها بر می داشتند جزای آن گناهان ایشان را می رسید نه شما را و جزای عمل بغیر عامل آن عمل را دون تر و شما هم خلاف عدل
و منافی حکمت است و چه قسم شما متوقع جزای اعمال آنها می باشید وَلَا تُسْـَٔلُوْنَ عَمَّا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ۵ یعنی و سوال کرده
نمی شوید از انچه آن جماعه گذشته عمل میکردند و جزای اعمال نمی شود مگر بعد از سوال و سوال شخص از عمل غیر غیر معقول است
چه بر شخص بر اعمال غیر خود اطلاع ندارد تا از عهدهٔ جواب آن براید پس این خیال شما محض سفاهت و بیعقلی است و ازین تقریر
معلوم شد که تکرار این آیت در بن مقام با وجود انکه پیش ازین یک گذشته است تکرار معنوی نیست که مخل بلاغت باشد زیرا که در مقام
اول غرض ازین آیت آن بود که اعمال و افعال شما هیچ وجه مناسبت با اعمال و افعال اسلاف گذشته شما ندارد
و وسایای آنها در شما معمول بها نمانده و در بن مقام آنکه اقدام بر کتمان شهادت و پوشیدن حق واضح و دیگر
اعمال قبیحه بنا بر اعتماد بر صلاح و بزرگی اسلاف خود و کمال بیخردی و بیعقلی ست که از شما واقع میشود زیاده تر در سفاهت
و بی عقلی ست جماعه دیگر اند از شما که ظهور سفاهت و بیعقلی ایشان چیزی با افتاده است عنقریب ظاهر خواهد شد زیرا که سَیَقُوْلُ السُّفَهَآءُ مِنَ
غیر تعجب خواهند گفت یک جماعه بیخردان و بیخوفان و با وجود این حماقت و کم عقلی نظر بشباهت صورت انسانی گفته

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می شود کم من الناس یعنی از زمرهٔ مردم اند والا در فهم و عقل هیچ بهره از انسانیت ندارند چون خواهند دید که مسلمانان در نماز از قبلهٔ تقدیری
آورده اند ما ولیها یعنی هر چیز باعث روگردانی شد این مسلمانان را عن قبلتهم التی کانوا علیها یعنی از آن قبلهٔ خود که بران بودند آیا
قبلهٔ نقصانی یافتند یا قبلهٔ دوم بزرگی و کمالی بر ایشان ظاهر شد که آن را ترک کرده باین متوجه شدند اگر آن قبلهٔ ناقص بود این کامل چرا
اول کامل انگاشتند و ناقص انگاشتند پس این معما و لپس ناعاقبت اندیشی اینهاست و اگر قبلهٔ اول را بنا بر تعصب یهود گذاشتند یا قبلهٔ
دوم را بنا بر محبت قوم خود که اهل مکه اند گرفتند پس معلوم شد که اینها نزاد در مقدمات دین پاس تعصب مخالفین و جانب داری قومیت خود
هرگز طالب حق نیستند و هرگاه این قسم کلام را از ایشان بشنوی در جواب قل یعنی بگو که ازین چیزها هیچ یک را باعث بر روگردانی از
قبلهٔ نشده زیرا که اصل دین ما اتباع فرمان خدا است نه اتباع استحسانات عقلیهٔ ناقصهٔ خود و نه تعصب و پاس قومیت خود بلکه باعث بین روگردانی
ما را حکم خدا است که تا مدتی باستقبال آن قبله شده بود و حالا باستقبال این قبله شده است و او تعالی منزه بجهتی و مکانی نیست بلکه لله المشرق و
المغرب یعنی برای خدا است مشرق زمین و مغرب زمین هر مکان را که خواهد قبله گرداند و هر گاه خواهد آن را موقوف کرده مکان دیگر را قبله ما
پس از ما وجه روگردانی پرسیدن کمال سفاهت و بیخردی شماست و این پرسیدن شما بعینه مانند پرسیدن کسی است که از غلام شخصی بپرسد که
ایمدت این کار می کردی حالا چرا آن کار را ترک کرده کار دیگر میکنی و نمی فهمد که غلام را اراده و خواهشی نمیباشد اراده و اراده مالک است هر کار که خواهد
او را مشغول سازد و اگر بپرسید شما از ما برای این غرض است که ما شما را بر اسرار احکام مختلفهٔ مالک خود آگاه سازیم پس اول ما بر جمیع اسرار و حکمتها
مخفیه اطلاع ایم و نه شما استعداد فهم آن اسرار دارید زیرا که فهم آن اسرار را حوصلهٔ دیگری باید که در شما نیست آری این قدر پیش شما می گوئیم که تعیین
قبله محض برای نمودن راه عبادت است و در اصل عبادت و اصل نیست و او تعالی در نمودن راه عبادت با بندگان خود معاملهای مختلف دارد کسی را از ایشان
می نماید و کسی را از راه دیگر و آن راه ها در استقامت مختلف اند یهدی من یشاء یعنی راه می نماید هر کرا میخواهد از بندگان خود در وقتی که
می خواهد الی صراط مستقیم یعنی بسوی راه راست که نزدیکترین راه هاست چنانچه ما را در هر وقت راه نموده ست که به سمت قبلها
امر فرموده تفصیل این اجمال آنکه آدمی را چنانچه قوت عقلیه داده اند که بآن قوت ادراک مجردات می نماید قوت خیالیه نیز داده اند که بسبب آن در
عالم اجسام در آمد می کند و قوت عقلیه را چون قوت خیالیه مدد می کند کار او قوی تر میکرد و مستحکم تر می باشد چنانچه مهندس در وقت ادراک احکام هندسه
تا وقتی که صور و اشکال را مصور و متشکل نمیکند و حس و خیال را مدد کار قوت عقلیه خود نمی سازد بخوبی در یافت آن احکام نمی نماید و همچنین هر که تقرب بدرگاه
پادشاهی یا امیری می خواهد اول استقبال روی آن پادشاه و امیر کرده آستانه و پیشگاه او را بثنا و مدح مشغول میکرد و در روح عبادت که خشوع ست بدون
سکون و ترک التفات بجهت راست متصور الحصول نیست و سکون و ترک التفات حاصل نمی تواند شد مگر وقتی که عابد در وقت عبادت بکهیت معینه را التزام کند
و ازان بر نگردد و بالجمله ظاهر را با باطن علاقه ایست که توجه غریزی در توجه ظاهری موجب توجه غریزی در توجه باطنی میگردد و ازین جهت استقبال قبله در نماز ضروری افتاده اما
القبله را باید که بجهتی معین باشد برای جمیع خلائق تا اتفاق ظاهر ایشان موجب اتفاق باطنی ایشان باشد و چون باطن ایشان از استفاضهٔ انوار و برکات عبادت متفق
گردد از ان عبادت در تنویر دل پیدا شود مانند اتفاق جماعت که بر مکان واحد بسمت واحد که موجب تنویر عظیم می شود و برای همین نکته جمعه و جماعات مشروع
شده اند و اما در جماعات بمکانی اتفاق اهل یک محله موجب ازدیاد نور عبادت میشود و در جمعه اتفاق اهل یک شهر و در حج اتفاق تمام جهانیان و چون اتفاق اهل جهان
در یک مکان در هر وقت متعذر ست لاجرم جهت آن مکان را اقامه مقام آن مکان ساختند که در هر وقت نماز و دیگر عبادات بطریق فرضیت یا سنیت
مصلی شده و نیز آن مکان و آن جهت باید که علاقه بوقوعات یا مکانی محسوس و معقول داشته باشد مثل مقابر انبیا و صلحا یا آفتاب و ماهتاب یا آتش و هوا و الا در حق عوام انعیاد
متوجه آن مخلوقات و مصروف بآن کمالات محسوسه و معقوله خواهد گشت و ذات پاک رب تعالی نخواهد و مانند آن چیزها را میباید که شیشه اش رنگین نباشد شفاف بی رنگ باید که شعاع
بصری از این نفوذ کرده بچیزی که دیدن آن مقصود ست بهیچ وجه حجاب یا مکدر محجوب نگردد و لهذا تعیین آن جهت و آن مکان را و اسپته با مر سماوی خفی یا جلی داشت و بعقول ما

mandegar.tarikhema.org
Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

افکار خود در تعیین و تشخیص آن دخل نباید کرد و نیز عبادت حق مبنوط است و حق کسی را بدون حکم او در مصرفی صرف نباید کرد و تا وقتی که پروانه
تخواه از طرف او نرسد کسی نباید داد و خبار ان حق تعالی در حق حضرت آدم که ابوالآبای نوع بشر است و بعد از ان در حق حضرت
ابراهیم که ابوالملت است اشرف جهات و افضل امکنه را برای قبله بودن معین فرمود و بر این اگر کعبه معظمه مبدأ آفرینی انسان است که مافوق آن
مبدأ او را کس معلوم نمی تواند شد و چون این کار کار کس است از مدرکات او بالاتر نباید رفت چه سابق گذشت که زمین را که اصل
عنصری انسان است از زیر همین نقطه پهن کرده و گسترانیده اند چون ظاهر عابد بمبدء ظاهر خود متوجه شد با طن او بمبدء باطن خود متوجه
خواهد شد نیز بر تحاذی عوالم ظاهره و باطنه و تطابق نشئتین غیب و شهادت و نیز موجب روایات ثابت شده که از همین مکان
فرشته محمدیه اجابت ندای پروردگار خود فرموده است چون حکم شد آسمان و زمین را ائتیا طوعا او کرها و آنچه محاذی این بقعه
بود از هفت آسمان بمتابعت او در جواب شریک شده عرض کردند که اتینا طائعین پس هر کاه این بقعه و محاذات این بقعه
از مخلوقات شهادی در توجه به پروردگار خود از همه فرات عالم سبقت کرده باشند دیگر از انها در وقت عبادت روکردان شدن
خلاف قدردانی و حق شناسی است آری در حق امت موسوی تا زمان حضرت عیسی و در حق امتیانکه فیما بینهما بود صخره بیت المقدس
را برای نکته قبله ساخته بودند و آن نکته آن بود که آن صخره بصورت هودجی که دهشت و فیما بین السماء و الارض معلق بود برای
ترسانیدن صخره فان از راه عبادت و اطاعت اند تا زیانه جلادت که بی اختیار گناه کاران را زیر آن سرخم میکنند و امت موسوی
از راه محبت و شوق بی خبر بودند بدون ترسانیدن حق عبادت را ادا نمی توانستند کرد لاجرم انبیاء را نیز برای آنکه مقتدای امت
میباشند باستقبال همان صخره معلقه حکم شد و نیز آن مکان را در آخرت خصوصیتی است که تجلی عرش الهی بر همان مکان خواهد شد
و موقف اهل قیامت نیز در حوالی آن پس استقبال آن مکان مذکر حالت رستخیز و خوف باز پرس اعمال و حساب و وزن است
و لهذا السر حضرت سلیمان چون بران صخره قبه بنا فرمود و مسجدی در روش کشیده بیرون مسجد تصویر بهشت و دوزخ را نیز برای آن کرد
یاد دهانیدن هول قیامت درست ساخته اند و آن حضرت چون از ابتدای بعثت بکمال آدمی را بر ابراهیمی مکمل شدند و در حوالی کعبه
معظمه نشو و نما یافتند و بتعظیم آن خانه از صغر سن مالوف گشتند اول باستقبال همان خانه که افضل و اکمل قبله ها بود مامور شدند تا آنکه
ایشان از شب معراج به بیت المقدس بروند و با رواح انبیای آن جوار ملاقات ایشان واقع شد و انوار و برکات نبوت آنها نیز
لحق با نوار و نبوت آدمی و ابراهیمی گشت و صعود بآسمان از همان مقام حاصل شد نا چار چندی ایشان را ضرور بود که برای تتمیم و
تکمیل آثار و برکات نبوت آن انبیاء هم برای شکرانه معراج و ابقای اثر آن استقبال آن قبله نمایند و توجه الی الله را باین صورت
مشهود سازند از آن حضرت بنوعی در نماز استاده میشدند که استقبال کعبه و بیت المقدس هر دو از دست نرود و چنانچه بعینی در سنن خود و
ابوداود در ناسخ و منسوخ و ابن ابی شیبه بروایت ابن عباس رض آورده اند که کان رسول الله صلعم یصلی و هو بمکة نحو بیت المقدس و
الکعبة بین یدیه و بعد ما تحول الی المدینة ستة عشر شهرا ثم صرف الی الکعبة پس استقبال صخره بیت المقدس در این وقت
برای تکمیل کمالات انبیای بنی اسرائیل بود که انوار نبوت ایشان شب معراج اجمالا لحق با نوار محمدیه گشته بود و نیز بنا بر آنکه سبب وقوع معراج در آن
مقام آن مقام را شرفی و فضیلتی در حق ایشان بهم رسیده بود استقبال آن باعث اشتیاق لعب المغلبتین شد که در خصائص آن جناب انبیای بنی اسرائیل
منقول است منشد و اشاره باجتماع کمالات جمیع انبیا میفرمود گویا آن حضرت در ابتدای بعثت خود خلیفه حضرت آدم حضرت ابراهیم بودند و بعد از معراج خلافت
انبیای بنی اسرائیل هم یافتند و هر گاه بهجرت بمدینه فرمودند استقبال هر دو قبله مطهر شد که وجه متقابل از انجا واقع اند لاجرم آنحضرت صلعم در بعضی اجتهادات
باریک فرمودند و گفتند که چون من بهجرت از آنکه بمدینه مامور شدم لاجرم بیشتر آنکه در روبه بیت المقدس نماز کنم بهتر آن است که در وقت عبادت هم

mandegar.tarikhema.org
Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تابع همین امر شوم و استقبال بیت المقدس را بر استقبال کعبه ترجیح داده از روز خروج از مکه که اول ماه ربیع الاول بود تا منتصف رجب سال نهم که مدت شانزده ماه و کسری میشود این مدت را بطریق تتمیم کسری یعنی رواة هفده ماه هم گفته اند نماز بسمت بیت المقدس میگزاردند و هر گاه عروج کمال محمدی صلعم باوج خود رسید و جامع کمالات آدمی و ابراهیمی و موسوی و عیسوی بلکه کمالات جمیع انبای بنی اسرائیل شد و غرره بدر که ابتدای ظهور خلافت کبری بود قریب رسید لابرم ایشان را بحکم النهایة الرجوع الی البدایة باز بسمت کعبه متوجه ساختند و این تحویل اشاره شد بنهایت کمال ایشان زیرا که توجه ظاهر بدن باین سمت چون مستلزم توجه باطن بجناب حق است پس دران جا مسافتی نیست و یاد کرد معراج مشعر بوجود مسافت و طی مراحل و قطع منازل است و آن بعد و دوری ایشان میدهد در عین قرب با و بعد و دوری نباید کرد پس آن حضرت را باین ترتیب استقبال بهر تحویل از بیت المقدس اولا بسبب کمال نشأ ایشان اکمل قبله ها بایشان داده شد و باز برای مزید عروج و تحصیل کمالات ابنای دیگر بیت المقدس توجه ضرور افتاد تا هیأت جامعه کمالات ناقص نماند باز بهمان کمال رجوع واقع شد و لهذا این راه نزدیک ترین راهها عبادت شد که جامع هر نوع کمال و حاوی برکات هر استقبال گردید باقی ماند درین جا سوالی چند جواب طلب یکی آنکه چون تبدیل قبله نشده بود آیه قد نری تقلب وجهك فی السماء که ناسخ استقبال بیت المقدس است مذکور نشده و این مقوله سفهاء هم کی متوقع بران بود و گفت و گو نیاید و قبل از وقوع واقعه چرا پیش بندی فرموده اند جواب آنکه اکثر مفسرین گفته اند که آیت قد نری تقلب وجهك در نزول متقدم بر ین آیت است پس باعث مقوله ایشان متحقق بود اگرچه مقوله ایشان هنوز صادر نشده و چون باعث امری متحقق شود گویا آن امر متحقق شد تدارکش در نظر حکیم کالواجب است و اگر ترتیب نزول هم موافق ترتیب قرأت باشد میتوان گفت که درین پیش بندی چند فائده عمده مقصود داشته اند عمده آنها آن است که اخبار بالغیب درین کلام اعجاز نظام واقع شود و یکی از دلائل اعجاز این کلام باشد دوم آنکه از ناگاه آمدن واقعه گرده بر طبع آدمی بسیار شاق و گران میشود و اگر پیش ازان واقعه آمدن او معلوم میگردد نفس او بتحمل و تصور آن واقعه الفت کرفته در وقت وقوعش چندان رم نمیکند و بجا میشود چنانچه به تجربه رسیده است پس مسلمانان چون ازین سابق بدانند که جماعه از بی عقلان این قسم سوال بیجا خواهند نمود در وقت وقوع آن سوال بیجا نشوند و آن سوال طعن امیز بر طبع ایشان شاق نیاید سوم آنکه جوابی که از سابق مهیا و آماده باشد فی الفور زبان بگفتن حریف میکند و حاجت بتامل و تفکری افتد و نیز فصیح جواب حاضر موقع گل پیدا میکند و لهذا در امثال عرب میگویند که قبل الرمی یراش السهام سوال دوم آنکه دلیل سفاهت و تحمق درین سوال ایشان چه چیز است جوابش آنکه معنی سفاهت سبکی عقل است و سوال ایشان ازو جهت که قبله منسوخه باستقبال قبله مامور بها بوده اند حال مسلمین که بی نزول حکمی از جانب خدا حرکتی و سکونی نمی کنند صریح دلیل کم عقلی است و هر گاه کسی را کمال خود را جا و بیجا صرف میکند و منافع آخرت را از مضرات آخرت نمی شناسد در شرع سفیه فرموده اند جای که ارشاد کرده اند لا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما پس آنکس که از سر امر آخرت خود را بر اوهد و پیغمبری که بنبوت او دلائل ثابت شده باشد طعن پیش گیرد و چرا سفیه نباشد سوم آنکه در ذکر این سوال بعد از ذکر سفهاء فائده بحسب ظاهر معلوم میشود زیرا که کم عقلی بصفت منحوس با دمیان است چنانچه عقل مندی جواب آنکه وجه آوردن این لفظ عین تفکر نیست و علاوه بران در مقام است که در ذکر این صفت اشاره است بانکه آن جماعه غیر از صفت آدمی بون علامتی دیگر ندارند چنانچه در جای دیگر من الرجال گفته اند و در رأیت انسانا من الاناسی مقصود بوده و چون از تعیین جواب سوال سفیهان پیغمبر را فارغ شدند حالا مومنین را خطاب کرده میفرمایند که چنانچه قبله شما را افضل قبله ها ساختیم همچنان ملت شما را افضل ملتها کردانیدیم و همچنان پیغمبر شما را جامع کمالات انبیا فاطبه کردیم و کذلک جعلناکم امة وسطا یعنی چنین کردانیدیم شما را امتی میانه مانند خانه که در وسط شهر باشد یا مکانی که در وسط خانه باشد یا مسندی که در وسط مجلس گسترده باشد یا سروری

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که در وسط حلقه نشسته باشد و اهل حلقه همه روی بسوی او کرده و هر چه بایشان می‌گوید بهتر از دیگری همچنان خود میشود و ازین است که هم قبله و هم ملت
و هم پیغمبر شما جدا و برگزیده آمده و این همه برای آن کردیم لِتَکُونُوا یعنی تا باشید شما بسبب این سرداری و اختیاری خود شُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ
یعنی گواهان نافذ الحکم بر مردمان که گواهی شما در حق آنها معتبر است و حکم شما در حق آنها نافذ خواه آن مردم یهود باشند یا نصرانیان و خواه اتباع
پیغمبران دیگر و خواه بیدینان مثل مجوس و صابئین و هنود و یونانیان و همین قسم در دنیا و آخرت واقع شد زیرا که در دنیا مسلمین را حق تعالی
شوکت و غلبهٔ ظاهری داد و بسبب آن بر جمیع طوائف حکمرانی کردند و قضایای فیما بین آنها را بشهادت احکام خود فیصل نمودند و می‌نمایند
حتی که نصاری و هنود در کمال غلبهٔ خود چون دستور القضا مترتب و مهذب ندارند ناچار در عدالتها و قضایا باستعانت باحکام سیّد
اسلام حکم کنند و نیز وسعت ذهن و فراخی علم و تعمق در شناخت حق ایشان را بوجهی نصب فرمود که علوم جمیع طوائف را بمحک امتحان زده
شهادت بحقیت و بطلان آن علوم دادند و بسبب شهادت ایشان آن طوائف بر غلطهای خود متنبه شده تغیر مذهب و معلومات
خود نمودند و در پرده توجیه مذهب خود از اصل مذهب باطل خود دست بردار شدند بلکه از ذکر آن حیا و انجام آغاز نهادند چنانچه نصاری
در اعتقاد تثلیث و یهود در اعتقاد تشبیه و هنود در اعتقاد حلول و فلاسفه در توسیط عقول و نفی علم بجزئیات و قدم عالم و قائلین بعد
المفارقة و مجوس در تحلیل محرمات و ثنویه در قول بتعدد خالق و تیز جودت طبع و استخراج صنائع و اطوار اطعمه و لباس و استعمال لذائذ
رباب و ترتیب مکانات بافضا و تعیش و تزفه بوجه حلال نیز ایشان را بحدی عنایت شده که در بین امتهم پیشوای جمیع طوائف اند و در عبادات
و ریاضت و تصفیهٔ نفس و تنویر باطن و تحصیل ثمرات مجاهدات و کشف مستقبلات و استخراج علوم تقدمة المعرفة از رمل و جفر ایشان قدری
تعمق نمودند که دیگران تلمذ ایشان درین امور هم افتخار میکنند و موافق مثل مشهور که مصراع انچه آدم میکند بوزینه هم + خود را بر نگ
ایشان می‌برازند اگرچه بهمان نسبت زربافت و بوریا بافت ست و نیز بموجب حکم شرع اجماع این امت حجتی ست لازم القبول و حق کافهٔ
خلائق مانند شهادت شاهد در حق مدعی علیه پس حکم این امت در حق عامهٔ مردم مانند حکم پیغمبر است بر امت خود که معصوم از خطا و واجب القبول
ست و در آخرت هنگامی که پیغمبران را با امتهای خود بحضور تجلی الهی مخاصمه و منازعه خواهد شد و امتیان هر پیغمبر منکر تبلیغ آن پیغمبر خواهند شد
این امت برای پیغمبران گواهی خواهند داد و وجهش آنست که این امت از بسکه مبادرت در تصدیق خدا و تصدیق جمیع انبیای او ص
بی تفریق و تفاوت نموده اند نسبت بدیگر امم حکم ارباب عدالت و تقوی دارند نسبت بفاسقان و دروغ گویان پس شهادت ایشان در حق
دیگران مقبول خواهد شد و شهادت دیگر امم در حق ایشان مقبول نخواهد شد و نیز چون ایشان در زمان متاخر از امتهای دیگر پیدا شده اند
بر احوال امتهای دیگر باخبار خدا و پیغمبر خود مطلع شده اند و دیگران در زمان سابق گذشته اند و بر احوال ایشان مطلع نشده پس شهادت ایشان
بر دیگران ممکن بست و دیگران را بر ایشان غیر ممکن و لهذا چون امم دیگر در مقام رد شهادت ایشان خواهند گفت که شما از چه رو شهادت میدهید حال انکه
در وقت ما نبوده اید و حاضر واقعه نشده اید ایشان در جواب خواهند گفت که ما را خبر خدا بوساطت پیغمبر خود رسید و نزد ما در افادهٔ یقین بهتر از دیدن و حاضر
گردیدن و در شهادت علم یقینی بمشهود علیه می باید بهر طریق که حاصل شود و این قصه را محدثین بسند صحیح روایت کرده اند در بخاری و دیگر صحاح مروی
که یدعی نوح یوم القیامة فیقال له هل بلغت فیقول نعم فیدعی قومه فیقال لهم هل بلغکم فیقولون ما اتانا
من نذیر فیقال لنوح من یشهد لك فیقول محمد و امته فیدعون فیشهدون له بالبلاغ و اشهد علیکم فذلك
قوله وکذلك جعلناکم امة وسطا والوسط العدل و امام احمد و نسائی و ابن ماجه در تتمهٔ این قصه این لفظ هم آورده اند
که فیقال ما علمکم فیقولون جاءنا نبینا فاخبرنا ان الرسل قد بلغوا و از جملهٔ شهادت مقبولهٔ این امت شهادت در حق امواتست
است که ملائکه رحمت و عذاب بر حسب آن در تنعیم و تعذیب مردگان عمل می نمایند لیکن قبول این شهادت خاص بصلحای این امت ست

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

واهل صدق از ایشان در بخاری و مسلم و دیگر صحاح مروی ست از انس ابن مالک رض که وزی بحضور آن حضرت ع جنازه کسی را می بردند
مردم بر وی ثنای نیک کردند فرمودند واجب شد باز جنازه دیگر را بردند مردم ثنای بد بر وی کردند فرمودند واجب شد
حضرت عمر فاروق رض عرض کردند که یا رسول الله ع چه چیز واجب شد ارشاد کردند که بر جنازه اول شما مردم ثنای نیک کردید او را
بهشت واجب شد و بر این جنازه ثنای بد کردید او را دوزخ واجب شد شما گواهان خدائید در زمین و در تواریخ الاصول حکیم برند
بعد از روایت این قصه ست که آن حضرت ع این آیت را تلاوت فرمودند امام احمد و بیهقی در شعب الایمان و دیگر محدثین روایت
کرده اند که آن حضرت ع می فرمودند که هر مسلمانی که می میرد و چهار کس از همسایهای نزدیک او میگویند که ما از حال و آنچه میدانیم نیک بود
حق تعالی می فرماید که شهادت شما را قبول کردم و آنچه شما از حال و نمیدانید از ان درگذشتم و آمرزیدم اما این همه شهادات مشروط بحفظ
لسان و کرفتن لگام زبان ست چنانچه در مسلم و دیگر صحاح مرویست بروایت ابو الدرداء که آنحضرت ع فرمودند که لعنت کنندگان روز
قیامت شاهد خواهند شد و نه شفیع کویا باکنار این خصلت ذمیمه شخص از دایره امت محمدیه ع می برآید معاذ الله من ذلک و شرفی عظیم که این امت
بآن مخصوص ست از دست میدهد سعید بن منصور و ابن ابی حاتم از کعب احبار روایت آورده اند که این امت را سه چیز داده اند
که غیر از انبیاء و دیکران را میسر نیست اول آنکه هر نبی را می فرمودند که بلغ ولاحرج و این امت را هم گفته اند ما جعل علیکم فی الدین
من حرج دوم آنکه هر نبی شاهد می باشد بر امت خود و این امت را فرموده اند لتکونوا شهداء علی الناس سوم آنکه
انبیاء را میگفتند که دعا کنید اجابت خواهیم کرد و تمام این امت را فرموده اند ادعونی استجب لکم و اگر در قیامت
امتهای دیکر این اعتبار و عدالت شما را انکار کنند پس شما را در اثبات عدالت و معتبری خود دست آویزی و سندی باشد ویکون
الرسول علیکم شهیدا یعنی باشد رسول شما شاهد بحال شما زیرا که او مطلع ست بنور نبوت بر رتبه هر متدین بدین خود که در کدام درجه
از دین من رسیده و حقیقت ایمان او چیست و حجابی که بدان از ترقی محجوب مانده ست کدام ست پس او می شناسد کناهان شما را
و درجات ایمان شما را و اعمال نیک و بد شما را و اخلاص و نفاق شما را لهذا شهادت او در دنیا بحکم شرع در حق امت مقبول و واجب
العمل ست و آنچه او از فضائل و مناقب حاضران زمان خود مثل صحابه و ازواج و اهل بیت یا غائبان از زمان خود مثل اویس و صله و مهدی و مسیح
دجال یا از معائب و مثالب حاضران و غائبان بپیغمبر باید اعتقاد بران و واجب ست و ازین ست که در روایات آمده که هر نبی را بر اعمال امتیان خود مطلع میسازند
که فلانی امروز چنین میکند و فلانی چنان تا روز قیامت او شهادت تواند کرد و چون پیغمبر شما شما را تعدیل نماید و معتبر شما بیان کند دیکر شما را از انکار
امم دیگر چه باک یا قی ماند درین جا بحثی چند واجب البیان اول آنکه وسط که در صفت این امت فرموده اند چه معنی دارد زیرا که باعتبار رتبه
این امت اعلی و بهتر از همه امتهاست بدلیل آیتی دیکر که کنتم خیر امة اخرجت للناس و باعتبار پیدایش از همه پس تر و پائین تر پس میان
بودن این امت بهیچ اعتبار صحیح نمی تواند شد جوابش آنکه مراد از توسط این امت توسط طبعی و توسط زمانی نیست بلکه توسط وضعی ست
و توسط وضعی را بهتر و اعلی بودن لازم ست پس معنی کنائی توسط وضعی بهتری و علو شدن و آن عین جزئیت ست و بیان لزوم خیریت بر اتوسط وضعی
در تفسیر کشت که در نهادن و بنا کردن و نشستن و کسترون و در شیشه کردن جواهر و دانهای تسبیح و غیر ذلک انچه اعلی و نفیس می باشد آنرا در وسط جا میدهند و توابع را در حوالی آن میکذارند
و او را در جهت شرف مخوف و محفوظ بنوا حی میدارند و لهذا کفته اند خیر الامور اوسطها و البلایا فی الزوایا غایة ما فی الباب آنکه اعلی و بهتر بودن معنی کنائی این لفظ
نه معنی صریح و الکنایة ابلغ من الصریح قاعده مقرر ست نزد اهل بلاغت پس معنی مفسرین نیز صریح این لفظ را اراده کرده اند و کفته اند که مراد از توسط این امت میانه روی ست در باب اعتقاد و اعمال و
اخلاق یعنی که این امت در جمیع صفات کمال تا علو میکنند و از آنجا بحد تقصیر میرسند که افراط و زیاده تقصیر می نماید بحد تفریط میرسند و همین میانه رویست چنانچه یهود بیان مثلا در شان آدم انبیاء را بقدر
بیباکی تقصیر کرده اند که جناب آنها را مصدر معاصی و ذنوب دانسته انکار عصمت آنها نموده بلکه قتل و ایذا بر خلستند و نه چنانچه نصاری شان پیغمبر خود علو و افراط نموده او را مرتبه بندکی او زده بحدی رسانیده

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

علی هذا القیاس جمیع اعتقادات و اعمال و اخلاق توسط محمود نصیب ایشان است و بس لیکن بدین توجیه بعضی مرحوم ایراد میکنند که در صفات کمال علو درجه محمود است نه میانه بودن توسط را چرا در مقام مدح باید آورد و جواب این ایراد آنست که آنچه محمود است علو درجه در صفات کمال است اما صفت کمال بودن را توسط لازم است صاحب ایراد این علو درجه بدان علو درجه که صفت کمال از حد کمال می برآرد مشتبه شده و این ابتنای واضح تر آن کرد مثلا شجاعت که صفت کمال است در مرتبه وسط است از افراط جرأت که آنرا تهور نامند و از تفریط که آنرا جبن گویند و اگر شجاعت ازین توسط برآید و میلان بتهور کند صفت کمال نخواهد ماند که علو درجه شجاعت امر محمود و ممدوح باشد و سر این آنست که در هر صفت کمال بدین قصد علو درجه کرده آید بی ملاحظه توسط محمود البته بتقصیر و تفریط در کمال دیگر منجر خواهد گشت چنانچه افراط اعتقاد در حق پیغمبر منجر بتقصیر و تنزیه جناب باری عز سمه کردید و او را مانند مخلوقات پسری ثابت کردند پس محمود همان توسط است نه علو در درجات توسط علا محمود است لیکن آن علو عین توسط است و جمعی از مفسرین بآن رفته اند که وسط چنانچه بمعنی میانه و متوسط در لغت مستعمل است همچنان بمعنی معتبر و عدل نیز آمده چنانچه در بیت زهیر بن ابی سلمی واقع شده **بیت** هو وسط یرضی الانام بحلمهم اذا نزلت احدی اللیالی بمعضم یعنی حلم او چنین است که حاکم پنج در میان مدعی و مدعی علیه میباشد هم رعایت این میکند و هم رعایت آن پس لفظ وسط را که بمعنی میانه است برای او نقل کرده وضع ثانوی نموده اند چنانچه لفظ میانجی در لغت فارسی بمعنی سفیر و وکیل است و از آنکه اراده این معنی در آیت مراد است چنانچه از روی روایات صحیحه ثابت شده و اصرح از همه روایت عبد بن حمید است از ابی سعید خدری که از رسول الله صلعم سوال کردند که یا رسول الله صلعم قال اذا جمع الله عباده یوم القیامة کان اول من یدعی امرافیل فیعطی کتابه فیقول یا رب ما فعلت فی عهدی فیقول هل بلغت عهدی فیقول نعم یا رب قد بلغته جبرئیل فیدعی جبرئیل فیقال له هل بلغك امرافیل عهدی فیقول نعم فیخلی عن امرافیل ثم یقال لجبرئیل هل بلغت عهدی فیقول نعم قد بلغته الرسل فیدعی الرسل فیقال بلغت رسالتی فیقولون نعم قد بلغنا جبرئیل وبلغنا الامم فیدعی الامم فیقال هل بلغکم الرسل عهدی فیقولون نعم قد بلغنا فیقال لهم ما علمکم فیقولون علمنا ما فی کتابنا الذی انزل الینا ان الرسل قد بلغت امم فیقول الامم یا ربنا کیف یشهدون علینا ولم یدرکونا فیقول امة محمد ربنا ارسلت الینا رسولا فاثبت علینا کتابا وقصصت علینا فیه ان بلغوا فتشهد علیهم بما عهدته الینا فیقول الرب صدقوا فذلك قوله وکذلك جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس پس شهادت این امت بر مردم خود صحیح شد لیکن شهادت پیغمبر ایشان بر ایشان در صورت چه در کار است بدانکه ایشان محل آن شهادت بموجب حدیث صادق الهی در قرآن مجید کرده اند بدان احادیث صادق الزام خواهند داد و حرف و سخن منقطع خواهد شد و اگر مراد شهادت این امت در دنیا است پس این امت جمیع مردم را دریافته اند تا بر آنها شهادت دهند و نه رسول تمام امت خود را دریافته تا بر حال آنها گواهی دهد جواب آنست که شهادت مراد است هم در دنیا و هم در آخرت چنانچه در تفسیر گذشت لیکن شهادت ایشان در آخرت بواسطه پیغمبر خواهد بود بدانکه قرآن مجید ایشان را از خطاب الهی بر احاطت رسیده و شرح و تفصیل قصه های انبیا از بیان او دریافته اند پس گفتن ایشان که ارسلت الینا رسولا الخ بمنزله استشهاد بپیغمبر شد و سکوت پیغمبر گویا تصدیق ایشان کردیدکه در معنی شهادت بصدق ایشان است اما شهادت ایشان در دنیا بجمیع امم پس ازان جهت است که ایشان عقائد و اعمال و اوضاع و اخلاق جمیع امم را مشاهده نموده و دریافته اند و بموجب قواعد اخذ و استنباط خود و تمسک بخصوص او تصدیق و تکذیب و تصویب و تخطیه نموده اند که آن هم از بیان ایشان گذشته باشند تحت سوم آنکه معنی و این آیت آن است که امت بهتر یا میانه برای

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آن ساخته‌ایم که شما بر مردم گواه باشید و پیغمبر بر شما گواه باشد و گوا شدن این است بر مردم دیگر خود البته موجب بهتر و میانه‌تر گردانیدن
این امت است زیرا که اگر این امت بهتر یا میانه نمی بود و خود هم در رنگ اهل افراط و تفریط ناقص می شد بر نقصان آنها چه قسم
مطلع میشد و چه قسم بیان آن نقصان میکرد و چنانچه حاکم در ادراک کیفیات ملوسه اعضای که یک کیفیت در آنها غالب باشد نی
توانند شد بلکه حاکم در آن جا جلد انامله سبابه است که هر گز بجانبی میلان ندارد و گواهی او در ادراک کیفیات خارجه از اعتدال معتبر است
که خود معتدل است اما گواهی پیغمبر بهمین است چه قسم موجب بهتر گردانیدن این امت یا میانه ساختن این امت تواند بود که گواهی پیغمبر که
برامت حجت و هر چون که باشد بهتر یا بدتر و میانه یا مفرط یا مفرط چنانچه در آیت فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و یوم نبعث من
کل امة شهیدا علیهم من انفسهم مصرح است و سر آن آن است که پیغمبر البته میانه و معتدل و بهتر و افضل می باشد و از کیفیت
خارجه از اعتدال که در امت او ظهور نموده است علم حاصل می تواند شد جواب این بحث آن است که جمله ویکون الرسول علیکم شهیدا
را در تعلیل و کذلک جعلناکم امة وسطا باین نوع داخل توان فهمید که مراد از علیکم علی متوکم و مدعاه آن باید داشت بعونت مقام و ظاهر است که اگر امت راست کو و معتدل نباشد و اظهار واجبی نکند و ناقص را ناقص و کامل را کامل و نیابد
پیغمبر که معصوم است چه قسم مطابق مقولهٔ آنها و تصدیق دعوی آنها گواهی خواهد داد این است تحقیق این آیت بر مذاق جمهور مفسرین و در این جا نکته
است بغایت دلچسپ که از بعضی قدمای مفسرین منقول شده و از اکثر اشکالات مذکوره نجات میدهد حاصل آنکه در وکذلک جعلناکم
امة وسطا مخاطب خاص کسانی اند که نماز بسوی قبلتین گزارده اند یعنی مهاجرین اولین و انصار سابقین که علو درجهٔ آنها در ایمان معروف
و مشهور است پس مفسر شدند که چنانچه ما شما را بانوار هدی و قبله متوسط ساختیم همچنان شما را امتی متوسط گردانیدیم تا در میان پیغمبر و دیگر امتان او وساطت
کنید و حال شما بر رخ و متوسط باشد در میان حال پیغمبران و امتان زیرا که شما را مانند پیغمبران شاهد احوال مردم دیگر که بعد از شما خواهند آمد گردانیدیم تا
بر صلاح و فساد اعمال و عقائد و اخلاق آنها گواهی دهید و سره را از ناسره ممتاز سازید و پیغمبر درجات کمال شما را در ضمن مناقب و فضائل اظهار
نماید و سلسلهٔ شهادت پیغمبر بواسطهٔ شما تا قیام قیامت باقی ماند زیرا که پیغمبر بر کمال شما گواهی دهد و شما بر کمال تابعین و هلم جرا الی یومنا هذا
و این وصف صادقهٔ الهی در این است باین نوع ظهور نموده که سلسلهٔ سند علم ظاهری و اجازت طریقهٔ باطنی تا الیوم از قرن صحابه گسسته نشد پیغمبر
این امت گویا در حق هر هر یک از امت خود موافق حال او گواهی میدهد پس صدر اول این امت مرتبهٔ متوسط دارند در میان نبوت و امت محض
که من وجه کار پیغمبری می کنند و من وجه کار امتان و هکذا الی قیام القیامة فی کل طبقة متقدمة بالنسبة الی الطبقة المتاخرة
آری آن طبقهٔ علیا که بلا واسطه مطرح فیض نبوی اند در حق تربیت و اصلاح بر جمیع من بعد خود کذا شته اند کمال مشابهت دارند به پیغمبر که طبقات سافله
را نیست و لهذا در جملهٔ صحابهٔ کبار رضی الله عنهم صلی الی القبلتین را شرفی بود که دیگران را نبود و چه ایشان را در حق کسانی که در حین حیات پیغمبر داخل
این دین می شدند ما در زمان متاخر حق اقتدا و اتباع ثابت است مانند خلیفهٔ استاذ در حضور استاذ که بر عامهٔ شاگردان او حق استادی پیدا میکند
بحث چهارم آنکه ظاهر از روایات شهادت این است که سابق گذشت آن است که شهادت ایشان در حق بعضی از مردم که کفار باشند منتج خواهد
بود و در حق بعضی از مردم که انبیاء باشند نافع این است حال شهادت ایشان در آخرت اما شهادت ایشان در دنیا پس تحقق نفع و ضرر
در آن نسبت بمردم پر ظاهر است این شهادت را مطلقا چرا شهادت ضاره اعتبار فرمودند که بحرف علی ضرریه تعدیه نمودند جواب آنکه مقام
اعتبار شهادت همان است که شهادت مضر باشد زیرا که صاحب نفع هر گز در شاهد خود قدح نمیکند تا شاهد محتاج به معدل و شاکر شود یا از جانب
عدالت خود کند برای این نکته ضرر را بر نفع تغلیب فرموده شهادت را متعدی بفعلے ساختند آمدیم بجانکه در یکون الرسول علیکم
شهیدا این توجیه چه قسم پیش رود که در آن جا شهادت محض بر نفع مخاطبین است و وجهی از ضرر ندارد در جواب این اشکال چند وجه گفته اند

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اوّل آنکه هرچند مخاطبین باین شهادت منتفع خواهند شد اما کفار امم سابقه باین شهادت متضرر هم خواهند شد بملاحظه ضرر آنها لفظ علی آورده شد دوم آنکه علی درین جا بمعنی لام ست چنانچه و رمادیج علی الذقن لیکن وجه عدول از لام بعلی درین جا رعایت مشاکلت ست با علی الناس چنانچه در کماندین قدان و در جزای سیئة سیئة کفته اند سوم آنکه صلهٔ شهید محذوف ست بنا بر اعتماد بر وضوح قرائن و علیکم متعلق بفعلی ست که شهید باطریق تضمین بران دلالت میکند ای مطلعا و رقیبا بلکه می توان کفت که شهادت درینجا بمعنی کواهی نیست بلکه بمعنی اطلاع و نگهبانی ست تا از جادهٔ حق بیرون نروند چنانچه والله علی کل شیء شهید و در مقولهٔ حضرت عیسی ع که کنت علیهم شهیدا مادمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و انت علی کل شیء شهید وچون این کواهی نگهبانی و اطلاع طریق تحمل شهادت ست و تحمل شهادت برای ادای شهادت می باشد در احادیث این شهادت را بکواهی روز قیامت تفسیر فرموده اند بیانا لحاصل المعنی لا تفسیر اللفظ بحث پنجم آنکه صلهٔ شهادت را در جملهٔ اول چرا تاخیر کردند و در جملهٔ دوم چرا مقدم آوردند جواب آنکه غرض در جملهٔ اولی اثبات شهادت این امت ست بر جمیع ناس بی اختصاص و درین جمله غرض اثبات شهادت پیغمبر این امت ست در حق این امت فقط با اختصاص و تقدیم صله مفید اختصاص ست ای علیکم لا علی غیرکم بحث ششم آنکه ازین آیت معلوم میشود که اجماع این امت حجت ست و مطابق آن عمل واجب بر آنکه مخاطب در لتکونوا شهداء علی الناس جمیع امت ست از وقت نزول تا قیام قیامت چنانچه در امثال این خطاب هر جا بهمین قسم مراد میشود مانند کتب علیکم الصیام ÷ وکتب علیکم القصاص لیکن اگر درین جا تمام امت را از اول تا آخر اعتبار کنیم فائدهٔ تکلیف بر هم میکرد زیرا که بعد از انقضای تمام امت هیچ کس باقی نخواهد ماند که قول ایشان بروی حجت تواند شد پس معلوم شد که مراد اهل هر زمانه اند وچون اهل هر زمانه مخلوط می باشند عالم و جاهل و صالح و فاسق همه در انها موجود میشوند بقرائن عقلیه معلوم شد که اعتبار به کفتهٔ علمای مجتهدان متدینین ست نه غیر ایشان و بهر حال اجماع ایشان بر خطا ممکن نیست والا این امت خیار و عدول نباشند و درمیان ایشان و امم دیکر فرقی نماند و این شرفی ست عظیم که این امت را بهمیات اجتماعیه حکم پیغمبر عطا فرموده اند و چنانچه حکم پیغمبر ع معصوم از خطا و واجب القبول ست همچنان حکم این امت باجماع معصوم از خطا و واجب القبول وچون از بیان ترجیح این قبله بالفعل فراغت یافت شروع بوجوه کمال او که دلیل کمال امت ست فارغ شدند و مسلمانان را بشارت دادند که از کمال قبلهٔ خود کمال خود را قیاس کنید حالا توجه به بیان حکمت انتقال از کامل بناقص در مدت نسخ آن کامل می فرمایند که اصل کمال نحو و کمال امت نوعی را تقاضا میکند که قبلهٔ شما کعبه باشد و استقبال بیت المقدس امری بود عارضی که برای فائده منظور داشته بودیم وچون آن فائده حاصل شد باز بهان قبلهٔ اصلی خود شما را متوجه کردانیدیم وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا یعنی نکردانیدیم ما قبلهٔ شما آن قبله را که بودید چند روز بران إِلَّا لِنَعْلَمَ یعنی مکر برای آنکه بدانیم دانستن حالی که بدون وجود معلوم متحقق نمی شود و بدون آن دانستن استحقاق جزا و مدح و ثنا یا مذمت و نفرین مترتب نمیکردد مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ یعنی کسی را که پیروی رسول میکند در استقبال آن قبله با وجود آنکه انتقال از کامل بسوی ناقص را خلاف معقول خود میداند ممتاز و جدا شود مِمَّنْ يَنْقَلِبُ یعنی از کسی که برمیکردد و لیکن پشت داده برود رسول ناکافر شود بلکه روی خود را بر روی رسول متوجه داشته برای که ازان راه آمده بود بر کردد عَلَى عَقِبَيْهِ طایعنی بر هر دو پاشنهٔ خود تا از خدا اسلام نه برآید ما در دل او شبهه های کوناکون بهم میرسند که قبلهٔ بهتر و کامل را کذاشتن و غیر بهتر و کامل را محض بیاس خاطر چند کسی از یهود یان که داخل شدن آنها در دین ما بین موافقت موهوم ست خلاف حکمت رسول که در مرتبهٔ اعلای حکمت می باید چرا این قسم تعلیل آرد و باز خدا رسول چرا او را ازین موافقت یهودیان که بظاهر متابعت آنهاست منع نفرمود تا سالها برین بکذشت و هر چند این قسم شبهات که تردد در وجه حکمت احکام الهی و رسول صلعم کفر نمی باشد لیکن قریب بسر حد جهالت میرساند زیرا که مقتضای عبودیت و متابعت رسول آنست که در وجه حکمت تردد نکنند و بی استکشاف از وجه حکمت بکمال نشاط دلی قدم در متابعت نهند و بجا

pdf.tarikhema.org

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

بدانند که هرچه خدا می فرماید یا رسول او و باجتهاد خود میکوید و بران از جانب خدا عتابی و انکاری نمیرسد بلاشبهه موافق حکمت است
کو ما را وجه آن پوشیده ماند و معلوم موافق نمیشود و تالیف جماعه از کفار هرچند در حق عوام مؤمنین چندان قدر ندارد و اما در حق رسول
عبادتی است عظیم و کمالی است بس فهیم که کار او همین ست پس فائده نسخ کعبه بیت المقدس همین بود که مخلصین از منافقین ممتاز شوند
خصوصا دران وقت که بیشتر متابعان پیغمبر عرب قریشی نژاد بودند و ازا باء و اجداد خود تعظیم کعبه را خو کرگشته و همان بقعه معظمه را
قبلهٔ حضرت ابراهیم علیه السلام دانستند و بمجاورت آن مقام کریم فخری نمودند و سائر عرب غیر از قریشیان نیز معتقد همین مکان و خو کرده
به تعظیم او گشته آنها را بترک استقبال آن مکان فرمودند و استقبال بیت المقدس را که عربان خصوصا قریشیان که هرگز بآن آشنا نبودند
بحکم حسد جبلی آنرا قبلهٔ بنی اسرائیل دانسته و خود را از بنی اسماعیل شمرده نهایت نفرت و رم ازان می نمودند قرار داد
خیلی تمام امتحان ایمان بود و این امتحان و تمیز در حکمت الهی ضرور ست که در همین هر ملت بلکه در هر دولت واقع میشود و سرش
آن ست که در اول ظهور و نشو و نمای هر ملت و هر دولت مردم به نیتهای مختلف و دواعی متفاوت گرویده میشوند گروهی
بپاس حسب قوم خود و گروهی متوقع ترقیات خود در مراتب کمال و دیگری از عزت و جاه و گروهی محض بسبب معرفت حق و اتباع
آن تا وقتی که ایشان را بخلاف معلوم ایشان و متوقع ایشان نفرمایند و تکلیف ندهند و دران تکلیف مکنونات ضمائر ایشان و درجات
ایمان ایشان ظاهر نشود و امتیاز اهل اخلاص و درجات اهل اخلاص از مردم دیگر چه قسم متحقق گردد و هرچند علم الهی در ازل محیط جمیع وقائع
کلیه و جزئیه و ظاهره و مخفیه ست او را حاجت امتحان نیست اما کارخانه داران او تعالی از ملک تا ملکوت همه محتاج این ظهور
و امتیاز اند تا بحسب ایمان و درجه ایمان هر یک او را بفهمند و با او معامله که مناسب حال اوست بنمایند و نیز علم ازلی الهی مدار
ثبوت جزا و استحقاق مدح و ثنا یا ذم و عقاب نیست علم استقبالی که بهر چیز در وقت وجود و ظهور او متعلق میشود درین امر
می باید که بحسب آن جزای هر کس قرار یابد و متصدیان کارخانهٔ جزا آنرا مسطر و قانون عمل خود شناسند و استقبال آن قبله چرا مقام
امتحان نباشد حال آنکه بالبداهه امتحان نمی شود مگر بچیزیکه بر نفس و طبع شاق و گران آید وَاِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً یعنی و به تحقیق که بود آن
قبلهٔ منسوخه یعنی بیت المقدس بسیار شاق و گران بر نفوس اکثر اهل اسلام دران وقت زیرا که مسلمانان دران وقت نبودند مگر عربان و بیشتر عربان
و نزد آنها قبله بودن کعبهٔ معظمه مسلم الثبوت بود و همیشه معتقد تعظیم آن بقعه بودند پس ترک آن بقعه و اعراض از استقبال آن و نماز بر ایشان نهایت گران بود
و نیز میدانستند که ملت ملت ابراهیم ست علیه السلام و پیغمبر ما از نسل اسمعیل بن ابراهیم علیه السلام پس لازم ست که قبلهٔ ما نیز قبلهٔ اسمعیل و ابراهیم علیهما السلام باشد نه قبلهٔ موسی و
عیسی و دیگر انبیای بنی اسرائیل و اهل دانش از ایشان می فهمیدند که کعبهٔ معظمه اعلی و افضل از بیت المقدس ست و انتقال از اعلی با سفل و از افضل
بغیر افضل ترقی معکوس ست که از ان پناه میجویند مثل مشهور ست که نعوذ بالله من الحور بعد الکور پس استقبال بیت المقدس بر جمیع مسلمانان آن
وقت گران بود بر عوام ایشان بسبب انکه خلاف مالوف و معتاد ایشان بود و بر خواص اهل نظر از ایشان بسبب انکه منافی اتباع ملت ابراهیمی ست و بر خاص
الخواص ایشان که اهل وجد بودند بسبب انکه مشعر بترقی معکوس ست در مراتب قرب و وصال لَكَبِيرَةً اِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللّٰهُ یعنی مگر بر کسانیکه راه نمود الله ایشان را
بحکمتی و سری که در وضع این قبله مرجع و مستقر بود و بنوآدمی دریافتند که در استقبال این قبله تتمیم کمال پیغمبر ما منظور ست و چنانچه پیغمبر ما بحکم ظاهر خود را ابراهیمی المشرب ظاهر کرد و قصد
همچنان در بعد از الحوق بارواح انبیای بنی اسرائیل در شب معراج و ما بین ان احکام که بسمت صخرهٔ بیت المقدس بود فیضی دیگر از انوار نبوت آنها حاصل نمود و تا بید
این لحوق و لقای آن مدت دراز بدان استقبال صخره که در وقت فترت و تصنوع بیت بر چون مارا تحریف و مزور ساخته بودند بکعبه روان شدیم تا بحد بسیار بر ما بهتر
روشن و خاطر ما بیاستاد تا ملقی هجرت در هر مقام نصب العین ما نشد و داعی که حق تعالی در دل ما نهاد و توجه ما را بسمت کعبهٔ معظمه برای استخلاص ان مکان متبرک از دست ناپاکان مشرکین بجهاد
و قتال متوجه سازد چنانچه قریب بجنگ بدر واقع شد در ترمذی و دیگر صحاح مروی ست که چون آن حضرت را حکم باستقبال کعبه

pdf.tarikhema.org

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

انه صحابه عرض کردند که یارسول الله ما مردم که زمن ایم تدارک این نمازهای گذشته خود که بسمت غیر کعبه گزاردیم می توانیم کرد که بقیة العمر بسوی کعبه نماز گزاریم لیکن حال مردکان ما چیست که فرصت این تدارک نیافتند و در استقبال بیت المقدس مردند حال آنکه قبله حقیقی ملکعبه بود و بسبب حق تعالی فرموده بندکان و مردکان شما همه مشغول ثواب برنمازهای گذشته خود اند زیرا که حکم منسوخ نیز در وقت خود حق است چنانچه ناسخ در وقت خود حق است و در حقیقت ترتیب ثواب بر ایمان است که در صورت عمل ظاهر میشود نه بر صورت عمل فقط و در ان وقت که بامر بتحویل بیت المقدس بود مقتضای ایمان همان بود وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ یعنی وجود نیست خدا هرگز در پی آنکه ضایع کند ایمان شما را بلکه مقتضای ایمان شما در ان وقت بیشتر ظهور داشت زیرا که انقیاد آن امر الهی که مخالف طبع و فهمید خود باشد در باب عبودیت کامل تر است از اتباع آن امر الهی که موافق عقل خود هم باشد زیرا که درین اتباع شائبه انقیاد عقل هم هست و اگر شما را بجهت نقصان آن قبله خوف آن است که مبادا در عبادت ما که بسمت آن قبله واقع شده است نقصانی راه یافته باشد پس ازین جهت نیز جای ترس نیست زیرا که او تعالی بسبب کمال انقیاد که در ان قبله بود نقصان آن قبله را میخواهد ساخت اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ یعنی بتحقیق خدای تعالی با مردمان عموما خواه مسلمانان باشند خواه کافر خواه صالح باشند خواه فاسق خواه منقاد باشند خواه متمرد لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ۝ یعنی البته بسیار مهربان و بسیار رحیم است و ازین ست که همه را پرورش میکند و روزی میرساند و از آفات نگاه میدارد و از و نمی سزد که نقصان بجهت عبادت را که بامر و فرمان او و آن جهت را اختیار کرده باشید بکمال انقیاد شما کامل نگرداند و موجب نقصان اجر گرداند باقی ماند در ین جا بحثی چند اول آنکه لفظ جعل در لغت عرب متعدی بدو مفعول می باشد و اینجا مفعول دوم ش ناپیدا ست جوابش آنکه اینجا لفظ جعل بر معنی اصلی خود نیست بلکه بمعنی قرار دادن ست که متعدی بیک مفعول می شود و اگر جعل را بمعنی اصلی گیریم می توانیم گفت که چون مفعول دوم عین مفعول اول بود بملاحظه عموم و خصوص در ذکرش تکرار لفظی لازم می آمد بنابران حذف آن مناسب افتاد و ایضا فی وما جعلنا القبلة التی کنت علیها قبلة وجواب کشاف گفته است که التی مفعول دوم جعلنا است و صفت قبله نیست و اما التی کنت علیها کعبه مخطمه است لیکن این توجیه را سیاق و سباق آیت ابا می کند زیرا که قبل و قال در وجه استقبال بیت المقدس بود نه در استقبال کعبه چه استقبال کعبه نزد جمیع مسلمانان آنوقت مرغوب و مطلوب بود و امتیاز در اهل اخلاص و غیر اهل اخلاص نیز باستقبال بیت المقدس متحقق شد نه باستقبال کعبه آری یهودیان در استقبال کعبه حرف میکردند لیکن چون خارج از ملت بودند حرف ایشان اعتباری نداشت لهذا ایشان را وجه حکمت فهمانیده شود و همچنین تفسیر که از بعض قدما منقول ست که کنت علیها را بمعنی انت علیها کرده اند نیز با سیاق و سباق چسپان نیست آدیم بر انکه لفظ کنت علیها و ان کانت لکبیرة دلالت میکند بر انکه این آیت بعد از تقرر استقبال کعبه و انقضای زمان استقبال بیت المقدس آمد ش با حال آنکه سیقول السفهاء اشعار میکند به تقدم نزول این آیت بران واقعه فکیف التطبیق جوابش آنکه در لغت عرب چیز قریب الوقوع را واقع اعتبار میکنند و بر همان روش نظم کلام می آرند خصوصا چون در آخر همان کلام وقوع آن امر هم منظور می باشد اینجا هم همین قسم اعتبار واقع ست زیرا که این آیات برای تمهید نسخ استقبال بیت المقدس نازل شده اند و منجر بحکم استقبال کعبه گردیده پس در اول کلام و طلب آخر ملحوظ و منظور ست مانند آنکه چون پادشاهان فرمان برای عزل امیری از شهری و ملکی می فرستند و در ان فرمان اول تمهید عذر خود در عزل و بیان میکنند و در آخر فرمان تصریح به عزل او منظور می دارند و را از اول کلام معزول قرار میدهند و می گویند که تو وقتی که والی این مملکت بودی چنین کردی و چنان کردی حال آنکه او کی او هنوز صریحا معزول نشده است که از اینجا دوم آنکه حکم الهی که نزل آیا باید هیچ متعلق ست تغیری و تجددی در ان نیست پس لفظ لنعلم که دلالت بر حصول علم میکند بعد از تقرر کردن قبله چه معنی دارد جوابش آنکه علم الهی دو قسم ست قسمی از ان متغیر و متجدد نیست بلکه بهر معلوم بصفتی که آن معلوم در وقتی از اوقات موصوف

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

موصوف خواهد شد و ازل تعلق گرفته است و هر چیز در وقت خود بحالتی گردد و دوران منکشف است و قسمی است که بعد از وجود اشیا متعلق میشود بکونها موجوده و بعد از عدم اشیا متعلق میشود بکونها معدومة بعد الوجود و قبل از وجود اشیا متعلق میشود بکونها موجودة فی الاستقبال و درین قسم تغیر و تجدد جاری است و درین مجاز مراد از لفظ لنعلم همین علم ثبت و بعضی از مفسرین گفته اند که مراد از علم در اینجا تمییز است مجاز و تمییز نوع وجود است و بعضی گفته اند که علم را بخود نسبت کرده اند و مراد ازان دانستن رسول و مومنین است که مجازا منسوب بجناب خداوندی است چنانچه بادشاهان میگویند که ما فلان شهر را فتح کردیم حال آنکه لشکر او فتح کرده باشد و قر گفته است که مراد علم محاسبه است بطریق کنایت مانند آنکه عاقلی و جاهلی با هم نزاع نمایند جاهل گوید که همیشه آتش را میسوزد و عاقل گوید که آتش همیشه را میسوزد و بیاید دیانت راجع کنیم و بدانیم که کدام یک راست میشود و مراد شان آن باشد که جاهل بداند لیکن کلام را منصفانه ادا نماید سوم آنکه از لفظ من یتبع الرسول و لفظ کنت علیها مفهوم میشود که استقبال بیت المقدس در اصل باجتهاد رسول اللہ بود بلی آنکه از صریح از جناب الهی باستقبال آن آید والا من یطیع امر الله والقبلة التی امرناك بها میفرموده آری چون از جناب الهی منعی نیکاری بر بنیاد اجتهاد نیاید حکم وحی صریح گرفته بود چنانچه حال جمیع اجتهادیات رسول است و لهذا فرموده وما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا ما قررناها بعد ان کنت علیها باجتهادك و اصح الاقوال همین است که استقبال بیت المقدس در وحی صریح بنود آن حضرت از امامت انبیا بسمت سخره و امر بهجرت و امثال ذلک استنباط فرموده بود چهارم آنکه از لفظ من ینقلب علی عقبیه موافق قرار داد مفسرین که این لفظ را برای کفر و ارتداد استعاره میدانند مفهوم میشود که جماعه در وقت استقبال بیت المقدس مرتد شده باشند تا امتیاز میان مخلصان و آنها متحقق گردد و حال آنکه هیچ روایت صحیحه مؤید این مفهوم نیست و آنچه ابن جریر در تفسیر خود از ابن جریج روایت کرده که بلغنی ان اناسا من اسلم رجعوا فقالوا مرة ههنا و مرة بیت المقدس پس سند معتبر ندارد و در صحاح خلاف آن منقولست که تا آن وقت ارتداد و نفاق اصلا نبود جواب دوم درین تفسیر گذشت که انقلاب علی العقبین استعاره برای ارتداد و کفر نیست بلکه اشعار میکند ببقای ایمان لیکن مع الشبهات و آن نوعیست از ایمان ضعیف و لهذا بیهقی در سنن خود و ابن ابی حاتم و دیگر معتبران از ابن عباس روایت کرده اند که ایشان ممن ینقلب علی عقبیه از اهل شک ریب تفسیر فرموده اند و عطا گفته است که لنمیز من یسلم الا مرد من لا یسلم چهارم آنکه موافق سیاق کلام چنان مستبادر میشود که جمله وما کان الله لیضیع ایمانکم برای تشفی کسانی باشد که استقبال بیت المقدس بر آنها شاق بود گویا میفرمایند که هرچند استقبال بیت المقدس بر شما شاق و گران و مخالف طبع و فهمید شما افتاده بود لیکن گمان نبرید که آن همه نمازهای شما که با وصف کراهیت طبع بآن سمت گزارده اید ضایع شده باشد و مستوجب اجر نگشته زیرا که انقیاد امر الهی با وصف کراهیت طبع مقتضی ایمان است قابل ضایع شدن نیست و لهذا در حدیث شریف فرموده اند تمام کردن وضو در وقتی که کروه طبع باشد مثل سرد کفارت گناهان است آری کراهت طبع چون بحدی رسد که مورث ملال از عمل نیک گردد و محض برای محافظت رسم یا پاس الم خود آن را بالملالت ادا نماید موجب نقصان اجر و ثواب میگردد پس فرق در کراهت طبع با وجود نشاط دل و درمیان ملالت دل محل نشاط آن ملحوظ باید داشت آمد سر روایات صحیحه وارد شده که این آیت در جواب سوال صحابه نازل شد چنانچه در تفسیر گذشت و محتمل است که غرض صحابه از ان سوال همین باشد که کسانیکه در وقت استقبال بیت المقدس مردند این استقبال شاق و گران و نسخه و نماز بجای آورند مبادا نمازهای آنها باطل گردیده باشد و تخصیص بزرگان ازان جهت کرده اند که زندگان را اگرچه ثواب و اجر آن نمازها بدست نیاید لیکن دقیقه اهم که استقبال قبله باطن خواه مخواه خواهد نمود و نشاط دل نماز خواهند کرد از قدر کمالات حاصل خواهد شد بخلاف مردگان و در صورت اجرای کلام باهم تناسب صریح پیدا میکند و بعضی از مفسرین همان را بنظر محل کرده اند چنانچه بخاری از ابن عباس روایت کرده درین تفسیر فخامت عظمه و جلال [illegible] ثابت میشود و کرامت [illegible]

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ترک الصلوة و از آیت سوره روم که واقیموا الصلوة
ولا تکونوا من المشرکین نیز اشعاری باین مطلب فهمیده میشود و هرگاه مسلمانان را از همه طرف در مقدمه قبله تشفی داده و هیچ شبهه
شک و طعن و ظنه متناقضین و ضعیف الایمانان را محل خطور نگذاشتند حالا میفرمایند که هرچند ما از راه رافت و رحمت خود که بر عامه مردم داریم
خصوصا بر اهل ایمان و انقیاد اجر توجه به بیت المقدس را نیز کامل خواهیم کرد لیکن در حقیقت آن قبله نسبت بکمال کعبه ناقص بود
گو نظر بامتثال امر الهی نماز آنطرف کامل گشته و مقتضای استعداد کامل بالذات آنست که بالطبع طالب کامل بالذات باشد و لائق برافت
و رحمت ما آن بود که کامل بالذات را بجهت کامله بالذات ما سوی فرمائیم تا اجر و ثواب او هم باعتبار جهت استقبال و هم باعتبار امتثال امر
الهی کامل بکمال گردد و ازین بود که قد نری یعنی گاه گاه می بینیم بنظر رحمت و عنایت تقلب وجهک یعنی گردش روی ترا بآسمان
نزول وحی که مضمونش استقبال کعبه باشد فی یعنی در اطراف و جوانب السماء یعنی آسمان گاهی بطرفی از آسمان می بینی که شاید
جبرئیل عم ازین طرف نمودار شود و مرا باستقبال کعبه بفرماید و گاهی بطرفی دیگر پس تو در خیالات مانند طفلی محبوب که مشتاق حصول چیزی
باشد و بار بار روی خود را بسمت آمدن آنچیز گردش میدهد در نظر مامی نمائی و میدانیم که این همه اشتیاق تو ناشی از علو استعداد و کمال فطرت
تست کطالب کامل بالذات کشته و در کارخانه عنایت ما طلبی که بزبان استعداد باشد واجب الاسعاف است فلنولینک قبلة ترضاها
یعنی پس البته متوجه خواهیم کرد ما ترا بسوی قبله که پسند میکنی آنرا بچند جهت اول آنکه کمال ذاتی آنقبله مناسب کمال استعداد تست دوم آنکه ملت
تو ملت ابراهیمی ست پس می باید که قبله تو نیز قبله ابراهیمی باشد سوم آنکه بعثت تو اولا بسوی عرب ست و ثانیا بسوی مردم دیگر و عرب از
قدیم آنقبله را مایه فخر خود و مزار و مطاف خود میدانند پس استقبال آنقبله موجب کمال انقیاد ایشان ست و بی نفرتی ازین دین چهارم
آنکه شهری که آنقبله در انجا واقع ست مولد و منشأ تست و آدمی بالجمله خواهان می باشد که هر نوع شرف و بزرگی و طن او حاصل شود
پنجم آنکه یهود بان در وقت استقبال بیت المقدس طعن میکردند که عجب ست از حال این پیغمبر که در شریعت مخالفت ما میکند و باز در قبله
متابعت ما مینماید و دعوی میکند که من بر ملت ابراهیم و اسمعیل عم ام و باز قبله ایشان را گذاشته باین قبله متوجه میگردد
معلوم شد که در کار و بار خود متحیر ست و یکوضع را التزام نمیکند لهذا ما نیز این پسند را پسند فرمودیم قول وجهک یعنی پس
بگردان روی خود را بسوی کعبه در نماز شطر المسجد الحرام یعنی بطور مسجد الحرام که برد و آن قبله بنا کرده شده ست و از هر طرف
روی در هوای و بسمت آنخانه واقع ست نه مانند مکانات دیگر که از یکطرف محاذی کعبه می باشند و از طرف دیگر نه و آنرا مسجد الحرام ازان
نامیده اند که اهل کمال را در انجا نظر بغیر خدا حرام میکرد و نیز آن مسجد حرمتی دارد که مسجد دیگر در تمام روی زمین آن حرمت ندارد و هر چند آن
قبله پسندیده تست و مناسب کمال تو لیکن تابعان ترا نیز بتبعیت تو در آنقبله شریک فرمودیم و لهذا ترا و امتیان ترا جمع کرده خطاب می
فرمائیم که وحیث ما کنتم یعنی و هر جا که باشید شما خواه در مدینه و خواه در شهر دیگر حتی که در همین بیت المقدس فولوا وجوهکم شطره
یعنی پس بگردانید روهای خود را بسوی همان مسجد تا بتبعیت پیغمبر خود کمالی را حاصل کنید که قدمای انبیا با وجود یکه افضل از شما بودند
این کمال را نیافته بودند و اگر بخاطر شما خدعه کند که در دین قبله بهمه وجوه خوبی ما ست لیکن اینقدر هست که مخالف قبله اهل کتاب ست
موافق قبله اهل جاهلیت پس ازین هم خاطر خود را پراکنده مکنید زیرا که اهل کتاب اگرچه بغیر این قبله روی توجه در نماز نمیکردند اما پیغمبر شما
از روی بشارات کتب خود ذو القبلتین میدانند و ان الذین اوتوا الکتاب لیعلمون انه الحق من یعنی و بتحقیق کسانیکه داده
شده اند کتاب را البته میدانند که این توجه شما بسوی کعبه همانست حق زیرا که در کتابهای ایشان موعود ست که پیغمبر آخر الزمان بر ملت
ابراهیمی مبعوث خواهد شد و قبله او کعبه معظمه خواهد گشت و این حق ازان قبیل نیست که این پیغمبر و امت او باجتهاد خود بر آنرا اختیار کرده

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

باشند واجتهاد ایشان صواب افتاده باشد بلکه آن حق ست منصوص من ربهم یعنی از پروردگار ایشان لیکن ایشان را بدو واسطه
این فضیلت این امت را بلکه جمیع فضائل اینها را می پوشند وکلامی را که در لغت این پیغمبر در کتابهای ایشان موجود ست تحریف
میکنند وما الله بغافل عما تعملون ٥ یعنی نیست خدای تعالی غافل از آنچه بعمل می آرید ونیز اهل کتاب میدانند که در حقیقت قبله
آن چیزی باید که در وقت نماز سجده بسمت آن واقعه شود وقبلهٔ ایشان که سنگ معلق در بیت المقدس ست بر سمت سجده واقع نمی
تواند شد زیرا که چون در هوا معلق ست حکم هوا و آسمان دارد پس چیزیکه سجده بر سمت آن واقع شود غیر از کعبه نیست آری آسمان
قبلهٔ دعاست قبلهٔ نماز وانچه در حکم اوست مثل صخرهٔ بیت المقدس نیز می باید که قبلهٔ دعا باشد نه قبلهٔ نماز وآن هم در حق کسی که در زیر
آنسنگ استاده شود ودر حق ایشان آن قبلهٔ دعا را بسبب قصور استعداد ایشان از دریافت کنه عبادت وقصور نظر ایشان بر
خوف وطمع قبلهٔ نماز ساخته بودیم چون این پیغمبر وامت او بسر معنی عبادت رسیدند وعبادت ایشان از دعا امتیاز گرفت وایشان
که مدار عبادت بر کمال ذاتی معبود ست نه بر خوف وطمع از دو مقام عبادت خیر مقام سوال ست در حق ایشان قبلهٔ
عبادت را بر اصل خود مقرر کردیم ونیز کعبه معظمه تمام خانه ایست مبنی بنام خدا بی علاقه بغیر وصخرهٔ بیت المقدس یک سنگی ست
معلق از آثار قدرت او تعالی یک سنگ را از تمام خانه نسبت توان دید که چه مقدار ست کو آن سنگ کلان وعرض باشد
باقی ماند در اینجا سوالی چند جواب طلب اول آنکه سابق گذشت که استقبال بیت المقدس بعد از شب معراج وبعد از هجرت باجتهاد
آنحضرت ص قرار یافته بود واز این آیت معلوم شد که آنحضرت ص راضی باستقبال کعبه بودند نه باستقبال بیت المقدس درین
هر دو امر تعارضی مفهوم می شود وجوابش انکه این جا دو احتمال ست اول آنکه اجتهاد آنحضرت ص متغیر شده باشد دوم سبب
آنست که آنحضرت ص بیشتر در استقبال بیت المقدس منظور فرموده بودند که تالیف قلوب یهود بان باستقبال این قبله حاصل شود
وبهم استفادهٔ کمالات انبیای بنی اسرائیل وانوار ایشان مستمر وباقی ماند چون از متابعت یهود بان مایوس شدند وان استفاده
هم کمال رسید بالضرور بوجوه ترجیح این قبله را که کعبه ست در نظر ایشان جلوه کرساختند تا بالطبع حسب استعداد خود خواهان استقبال باشند
کشتند دوم آنکه آنحضرت ص در عین ایام استقبال بیت المقدس راضی باستقبال کعبه باشند اما بنا بر ضرورت تالیف قلوب یهود وابقای اثر لحوق بارواح
انبیاء که در شب معراج اتفاق افتاده بود این استقبال را به بیت المقدس اختیار فرموده باشند چنانچه کسی که از مکانی نیک بمکانی دیگر که آنقدر
نیک نمیباشد بنا بر مصلحتی در استفادهٔ کمال انتقال میکند وراضی بان مکان اول می باشد سوال دوم آنکه از روی نص قرآنی که درین مقام هیچ جا
مکرر واقع شده صریح معلوم میشود که قبلهٔ نماز مسجد الحرام ست بتمامه نه کعبه فقط حال آنکه باجماع تمام امت برین ست که قبلهٔ کعبه ست وبس مسجد الحرام
ودر احادیث صحیحه نیز همین آمده چنانچه در بخاری بروایت ابن عمر رض موجود ست بینما الناس بقباء فی صلوة الصبح اذ جاءهم آت
فقال ان النبی ص قد انزل علیه اللیلة قرآن وقد امر ان یستقبل الکعبة فاستقبلوها وکانت وجوههم الی الشام فاستداروا الی الکعبة
ونیز در صحیحین بروایت ابن عمار رض آمده قال اخبرنی اسامة بن زید قال لما دخل النبی ص البیت دعانی فی نواحیها ولم یصل حتی خرج منه فلما
خرج رکع رکعتین فی قبل الکعبة وقال هذه القبلة وسوای این اخبار متواتره در کتب احادیث موجود اند که تحویل قبله بکعبه شده بلکه از روایت ابن عمر
ودیگر روایات معلوم میشود که امر باستقبال کعبه در قرآن ست حال آنکه این آیت بر استقبال مسجد الحرام دلالت میکند پس انتقال که دلالت بر تحویل قبله بسوی کعبه
میکند کجاست جوابش انکه در عین تفسیر گذشت که لفظ شطر در اینجا بمعنی مثل ست وعربان چنانچه لفظ نحو را بجای مثل استعمال میکنند ودر اصل موضوع برای
جانب ست همچنان لفظ شطر را که در اصل موضوع برای پاره از شی ست بمعنی جهت وجانب ومعنی مثل وطور نیز استعمال میکنند اینجا موافق همان استعمال
وارد شده پس مراد تولیت بسوی کعبه ست ونظر الی الکعبه را که صلهٔ تولیت ست بقرینه قبلة ترضاها حذف فرموده اند وغرض از آوردن لفظ مسجد

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حرام آنست که مصنف طریق آنا بیان کرده که در محاذات کعبه روند و مشاهده شود چنانچه مسجد الحرام را بعضی بر خطوط مستقیم که در آن سوی از محاذات کعبه بیرون خواهند شد و قرائنی که دلالت بر تحویل قبله بسوی کعبه میکنند لفظ قبله موضوع است بانضمام قول وجهت شطر المسجد الحرام به بالقطع معلوم میشود که مرغوب و مرضی آن حضرت استقبال کعبه بوده استقبال مسجد الحرام را که لفظ شطر یعنی جانب وجهت که مترادف یکدیگرند گردانیم گوئیم که مراد از جانب مسجد الحرام آن جانب است که مسجد الحرام بآن جانب روی توجه دارد و آن جانب بیت که جانب کعبه آمدیم زانکه جانب کعبه را باین رنگ چرا در معرض بیان آورده اند و صریح چرا نفرموده اند که الی الکعبة او جانب الکعبة پس وجه جز آن نیست که لفظ مسجد بالتفات ذهن و دلالت بر آن میکند که او محل سجود است نه محل استقبال پس لابد جهت استقبالی هم در آن مسجد مرعی خواهد بود والا مسجد نباشد همان جهت استقبال جانب آن مسجد است پس این عبارت کنایه لطیف شد از جانب کعبه والکنایة ابلغ من التصریح در سلوک این طریق کنائی درین مقام نکته ایست و آن اشارت است بهمان استقبال که گفته یا چنین فرموده اند که مسجد الحرام باقرار اهل کتاب مسجد مبارک و ذی حرمت است و از وقت حضرت ابراهیم و اسمعیل برای ادای نماز و سجود معین گشته جانب سجود آن مسجد را بنهید که کدام سمت می افتد همان جانب را قبله خود گردانید و لهذا باز باین کنایه را درین مقام که مقام احتجاج با اهل کتاب است استعمال فرموده اند و از صریح لفظ کعبه سکوت فرموده صحابه کبار رض که در شناسائی قرآن بوده اند این کنایه را بهتر از صریح فهمیده اند چنانکه گفته اند که قد انزل علیه قرآن وانا امر باستقبال الکعبة و دیگر مفسرین در جواب این سوال مختلف اند در شرح السنه میگوید که از ابن عباس رض روایت آمده که البیت قبلة لاهل المسجد والمسجد قبلة لاهل الحرم والحرم قبلة اهل المشرق والمغرب و قول امام مالک همین است لیکن بر بیخبر متوجه میشود که چون آن حضرت ص در آن وقت که آیت تحویل نازل شد در مدینه منوره بوده اند پس موافق این جواب باید که ایشان را متوجه بسوی حرم میفرموده اند نه بمسجد و اکثر متاخرین بآن رفته اند که مراد از مسجد الحرام درین مقام کعبه است بدلیل احادیث متواتره و اجماع است و این اراده را دو طریق است اول آنکه از قبیل اطلاق کل بر جزء باشد که علاقه مشهوره مجازیست دوم آنکه مراد از مسجد جهت سجود باشد نه محل سجود و نه بمعنی شرعی مسجد و بر تقدیر اول نکته در اختیار این مجاز بر حقیقت آن است که اشاره باشد بر اینکه جهت کعبه که در حالت بعد از کعبه کفایت میکند و مراعات عین کعبه در آن را ضروری نیست و همین است مذهب امام اعظم رح و یک قول از اقوال امام شافعی رح و دلائل بسیار بر این مذهب قائم اند زیرا که در استقبال عین کعبه در آن را حرج عظیم است و بالقطع معلوم است که در وقت تحویل مردم قباء و دیگر مساجد بی تامل بجهت کعبه گردیدند خصوصا کسانی را که خبر در وقت نماز صبح رسید و آن وقت وقت تاریکی بود و در اثنای نماز در آن حالت تشخیص عین کعبه چه قسم متصور بود و آن حضرت ص بر آن مردم انکار نفرموده اند و بعضا و نماز آنها حکم کرده اند و هر که در سیر صحابه و تابعین رض و غزوات و لشکرها تامل کند بداند که اکتفا بر استقبال جهت کعبه نزد ایشان کافی بود و هرگز قصد عین کعبه نمیکردند زیرا که تشخیص عین کعبه بدون استعانت بدلائل هندسیه نمی توان کرد و آنها نزد این دلائل را بعید انستند و نه از موطن آن دلائل خبر میدانستند و هر چند تشخیص عین کعبه و دوران را هم چندان بعید نیست زیرا که هر نقطه که در آسمان و زمین فرض کرده شود خطوط اصل در میان آنها بهندسه دلائل هندسیه میتوان برآورد و معنی استقبال عین کعبه نزد شافعی رح همین است که سجده مصلی بر قوسی واقع شود از دائره عظیمه ارضیه که هر دو قدم او میکنند و هم بر محل سجود او و هم بر خط کعبه بشرطی که این قوس اقل از نصف دائره باشد و معرفت این عند ائمه هندسیه و دیگر طریق این کار می تواند شد لیکن معلوم است که صحابه تابعین رض اصلا التفات باین تفتیش و تحقیق نمیفرموده اند و نزد مسلمانان عرب و عجم خصوصا بدویان از تکلیف معرفت این طریق و امثال آن مذاق و آزمی تشخیص قبله بعلامات در میان آنها رائج بوده و علامات را سه قسم نوشته اند اول ارضی و دوم هوائی سوم آسمانی اما علامات ارضی مثل کوهها و نهرها و شهرها و دیهها و علامات

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بهوائی مثل ریاح مختلفه الجهات در ضبط نمی آیند مگر آنکه در راه مسافری کوهی بلند واقع شود و از سایر معلوم شود که این کوه بر سمت
مستقبل قبله واقع است یا بر چپ یا پس رو یا پس پشت و همچنین در وقت ابتدای سیر از منزل بادی از شمال یا از جنوب و زیدن
آغاز کرده باشد و همان باد در اثنای راه مستمر مانده البته تشخیص جهت از آن متوان شد اما علامات آسمانی پس دشوار است باید که قبل از
برآمدن آفتاب از شهر آفتاب را ملاحظه نماید در وقت زوال که در میان دو ابروی این کس میباشد یا بر چشم راست یا بر چشم چپ یا از محاذات
این اعضا میلانی دارد کم یا زیاده و در بلاد شمالیه که مساکن اهل اسلام مشتمل بر همان بلاد است آفتاب از زمین هرسه وضع کمتر تجاوز میکند و
همچنین وقت عصر نیز آفتاب را نگاه کند و وقت غروب نیز که بر کدام سمت غروب میشود یا جانب راست مستقبل یا جانب چپ او
یا مثلثی نسبت بوی او دارد یا بسمت قفای او و همچنین وقت عشا شفق را ملاحظه نماید و وقت صبح طلوع را و در امتیاز مشرق تابستان
و مشرق زمستان احتیاط نماید غالب که در سفر از سمت قبله خطا نکند و وقت شب علامت قویه ستاره جدی است که آنرا قطب نامند
آن را در شهر مستقبل کعبه شده نگاه کند که بر قفا میماند یا بر دوش راست یا بر دوش چپ و بلاد شمالیه از آنکه و بخلاف این اوضاع
در بلاد جنوبیه از آنکه و چون این علامات را یاد داشت موافق آن در راه استدلال کند و اگر راهی دراز قطع کرده باشد که بسبب بعد
مسافت اوضاع آسمانی متبدل شده باشند پس باید که هر گاه در شهری وارد شود طلوع و غروب و قطب آن شهر را ملاحظه نماید یا از
اهل و انس آن شهر تحقیق کند یا محراب مسجد جامع آن شهر را نگاه کند و آینده بر آن عمل نماید لیکن ظاهر است که این همه علامات در
تشخیص عین کعبه کفایت نمیکند و بدین استعانت بدلائل هندسیه یقین حاصل نمی کرد و اگر تکلیف معرفت عین کعبه بر مصلی رفته شود
شود و هر جمع عظیم لاحق میگردد و که مثل آن در شرع وارد نشده سوال سوم آنکه لفظ قد در لغت عرب بمعنی تقلیل است و معنی تقلیل در نجا
درست نمیشود زیرا که دیدن خدای تعالی کردش روی پیغمبر را همیشه بوده نگاه گاه جوابش آنکه در عین تفسیر گذشت که معنی تقلیل در نجا
درست است نظر به قلت وقوع مرئی نه نظر به قلت رویت و چون چیزی نفسه کم واقع شود و در نظر هم کم خواهد آمد و ظاهر است که کردش روی
آن حضرت دائمی و اکثری نبود بلکه گاه گاه بود پس در نجا و استعمال لفظ قد حاجت تکلفی نیست و بعضی از مفسرین گفته اند که قد در نجا بمعنی کثرت است
و چنانچه رب را که در اصل بمعنی تقلیل است برای تکثیر استعمال میکنند همچنین قد را نیز گاهی بمعنی تکثیر استعمال میکنند بدلیل قول شاعر **بیت**
قد اترک القرن مصفرا انامله + کان اثوابه مجت بفرصاد + و بعضی از ایشان گفته اند که قد در نجا بمعنی تحقیق است مثل قد یعلم الله المعوقین
منکم که یا مضارع را حکم ماضی داده اند سوال چهارم آنکه استقبال قبله تمام بدن فرض است حتی که سر لرخشان را نیز در حالت سجده و قعده چنان
سمت متوجه باید داشت و در این آیت فقط چهره را که مدلول وجه است چرا ذکر فرموده اند جوابش آنکه متوجه کردن چهره بطرفی مستلزم متوجه کردن
تمام بدن است بآن طرف و نیز چون چهره اشرف اعضای انسانی است و متوجه کردن آن بسمت قبله معلوم شد دیگر اعضا بالقیاس اولی توجه
بآن سمت مفهوم گردید آری قعاد و پشت و اعقاب جمیع اعضا را بآن سمت متوجه کردن با وصف متوجه کردن چهره ممکن نیست لهذا اسقاط گشت
بلکه معنی توجه منحصر در تولیت همین طرف بدن است که در جهت چهره واقع است و اصل در این باب چهره است و دیگر اعضا تابع او
و ازین است که رو و پشت جمیع اعضا را در عرف و لغت روی و پشت چهره اعتباری کنند و بلفظ روی و پشت تعبیری نمایند
سوال پنجم آنکه در این آیت مطلق کردانیدن رو را بجانب مسجد الحرام فرموده اند معلوم نیست که در کدام حالت مراد است جوابش
آنکه در فهم مراد در امثال این مخاطبات قرائن حالیه و قالیه کفایت می کنند حاجت به تصریح نیست چه ظاهر است که قبل قیام در
مقدمه قبله بوده و قبله را مقابل رو کردانیدن در وقت نماز واجب است نه در غیر نماز آری در حالات دیگر رو بآن سمت کردن مستحب
و مندوب است و در طاعت داخل مثل حالت رزم و حالت قرائت قرآن و حالت ذکر و حالت دعا و حالت رجوع قربانی بلکه در

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نشستن مطلقا رو بقبله نشستن مستحب ست بدلیل حدیث صحیح که خیر المجالس ما استقبل به القبلة و در نماز هم استقبال قبله تفصیلی دارد اگر نماز فرض ست پس استقبال دران فرض ست در هر حالت گرد رحالت خوف و اگر نماز فرض نیست پس استقبال دران نیز فرض ست لیکن در حضر و در سفر بیرون شهر استقبال قبله فرض نیست سواره نماز گزاردن غیر فرض و وتر بهر سمت که رو باشد جائز ست بدلیل روایت عبد الله بن عمر رض که در بخاری و مسلم موجود ست کان النبی ص یصلی فی السفر علی راحلته حیث توجهت به یعنی آنحضرت ص نماز نفل میگزاردند بر سوارے خود بهر سمت که آن سوارے متوجه می شد و نزد امام شافعی رح پیاده را نیز در سفر در حالت رفتن غیر از نماز فرض گزاردن بهر سمت که راه او باشد جائز ست و نزد امام اعظم و امام احمد رح پیاده را این نوع نماز جائز نیست و اگر در سفر در جائے واقع شود که سمت قبله معلوم نباشد پس اول می باید که از معتبری بپرسد بگفته او عمل نماید و اگر معتبری موجود نباشد بعلامات و قرائن اندیشه کرده سمت قبله را در ذهن خود مشخص سازد و بآنسمت نماز گزارد ثانیا اگر معلوم شود که آن سمت طرف قبله نبود نماز او درست شد قضا نمی آید زیرا که قبله درحق او همان جهت ست که در ذهن او قرار یافت و هرگاه ثابت شد که اهل کتاب حقیقت استقبال کعبه را میدانند و دیده و دانسته حق پوشی می کنند پس توقع متابعت این قبله از ایشان نباید شد و دل را بموافقت ایشان متعلق نباید کرد وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ یعنی و اگر بیاری نزد کسانی که کتاب داده شده اند بر حقیت قبله خود بِكُلِّ آيَةٍ یعنی هر دلیل و نشانه را که ممکن بست چنانچه پاره ازان دلائل و نشانه ها گذشت و عمده آنها اینست که ایشان را از دانستن حقیت این قبله خبر دادی حال آنکه ایشان در کتمان این سر نهایت مبالغه می کنند و بکسی نشان نمی دهند چه جای آنکه مردم امی را بر کتابهای ایشان اطلاع حاصل شود لیکن ایشان با وصف این همه اعجاز تو مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ یعنی البته متابعت نخواهند کرد قبله ترا زیرا که اراده ایشان آنست که ترا تابع خود گردانند نه خود تابع تو شوند وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ یعنی و نیستی تو تابع شونده قبله ایشان را هیچگاه زیرا که حالا قبله تو بسمت کعبه قرار یافت و هرگز منسوخ نخواهد شد و اگر بالفرض احتمال نسخ هم می بود باز هم متابعت تو قبله ایشان را چه قسم متصور می گشت زیرا که اینها بر یک قبله متفق نیستند یهودیان صخره بیت المقدس را قبله خود می سازند و نصاری مکان شرقی بیت المقدس را که جای نفخ روح عیسوی بود قبله می سازند وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ یعنی نیستند بعض ایشان که یهودیان باشند تابع قبله بعض دیگر که نصاری باشند پس متابعت تو قبله ایشان را با وجود اختلاف ایشان در قبله از قبیل متابعت نقیضین ست که نزد هر عاقل محال ست و اگر اینها در وجه اختلاف قبله خود گویند که اول حکم الهی باستقبال صخره آمده بود باز بعد از تولد حضرت عیسی ع و نزول روح مبارک ایشان درین عالم آن مکان که منفخ روح ایشان بود بحکم الهی قبله شد گوئیم که پس چه بعید ست که حالا حکم الهی بر قبله گردانیدن مکان دیگر ورای این هر دو مکان آمده باشد و این هر دو حکم منسوخ شده باشند و چون حکم منسوخ شود دیگر دلیل نمی ماند که اتباع او توان کرد بلکه حکم هوای نفسانی و خواهش دلی می گیرد که اتباع آن در مقدمات دین حرام ست وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ یعنی و اگر بفرض محال تو که افضل مخلوقاتی و معصوم از گناهی پیروی کنی خواهشهای نفسانی ایشان را که بزعم خود آنها را احکام الهی میدانند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ یعنی بعد از انکه آمده ست پیش تو علم یقینی از راه وحی بآنکه قبله ایشان منسوخ شد بقبله دیگر که کامل تر از انهاست إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ۝ یعنی بتحقیق تو بران تقدیر محال البته از ظالمان باشی زیرا که ادنی را بر اعلی ترجیح داده مخالفت امر الهی نمائی و ظالم شدن تو محال ست پس تابع شدن تو نیز محال ست باقیماند در ایجاد و سوال جواب طلب اول آنست که بعضی از یهودیان بلاشبهه تابع قبله پیغمبر ما شده اند مثل عبد الله بن سلام و همچنین بعضی از نصاری مثل نجاشی و ذی محر پس مضمون این آیت که ما تبعوا قبلتک چه قسم راست آید جواب آنکه مراد تبعیت جمیع اهل کتاب ست زیرا که لفظ الذین از الفاظ عموم ست و انچه واقع شده ست تبعیت بعضی از افراد و بعضی

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اشخاص از انهاست که منافی سلب اتباع جمیع نیست و بعضی از مفسرین گفته اند که مراد از الذین اوتوا الکتاب خاص علمای اهل کتاب اند و کسی از علمای اهل کتاب بعد از نزول این آیت تابع این قبله نشد عبد الله بن سلام و نجاشی و غیر هما قبل از نزول این آیت اسلام آورده بودند و اصح در جواب آنست که مراد از تبعیت قبله توجه بسمت کعبه است بالاستقلال و در من قبول اسلام و توجه بکعبه با وجود ثبوت حقیت آن نزد اهل کتاب از کسی از انها واقع نشده حال آنکه محتمل بود که کاهی در نماز خود باین قبله هم متوجه شوند زیرا که قبله ابراهیم و اسمعیل ع و دیگر انبیای ما تقدم بوده است و عظمت او مسلم الثبوت و دوم آنکه وجه اختیار صیغه جمع در اهواء هم چیست حال آنکه خواهش دلی ایشان یک چیز بود که عبارت از استقبال قبله ایشان ست در نماز جواب آنکه سابق گذشت که دو فرقه اهل کتاب باهم در قبله مختلف بودند و خواهش دلی هر یک استقبال قبله خود بود پس خواهش ایشان تعدد واقع شد و صیغه جمع که اکثر برای ما فوق الواحد استعمال میشود صحیح الاستعمال گشت و نیز طلب با عتبار کثرت طالبان متعدد می باشد و نیز توجه بسوی قبله ایشان اگرچه یک هوا است لیکن باعتبار ترتب و افراد آن هواها مختلف ست و نیز نماز کزاردن بقبله متضمن چند مطالب ایشان ست اول کرشتن از قبله کامل خود دوم در معرفت سمت قبله ایشان از ایشان پرسیدن و ایشان را مشار الیه ساختن سوم توجه کردن در نماز جانب آن چهارم خود را محل طعن و طنز ایشان ساختن تا توانند گفت که رکن اعظم دین ایشان که نماز ست و متابعت ما تمام نمی شود و نیز نماز کزاردن بقبله ایشان و معنی این آیت متعین نسبت بکر بحث رود و آن در مقدمه قبله و العبرة لعموم اللفظ لا لخصوص المورد پس لفظ اهواء شامل جمیع معتقدات کفار ست خواه در مقدمه قبله باشد خواه در غیر آن و دیگر مباحث این آیت در تفسیر ولئن اتبعت اهواءهم بعد الذی جاءک من العلم مالك من الله من ولی ولا نصیر سابق گذشت حاجت تکرار نیست و اگر بخاطر تو بگذرد که اگر قبله من بسمت کعبه قرار یافت پس بار دیگر اهل کتاب نیز این معنی را باور کنند و یقین بخاتم انبیاء بندند و بار بار از نسخ این قبله و توجه من بسوی قبله ایشان که منسوخ شده نکنند و نگویند که لو عاد الی قبلتنا لکنا نرجوان یکون صاحبنا الذی تنتظره تا مردم دیگر را در ثبوت این قبله و بودن من آن پیغمبر موعود در آخر زمان سعوت و کتب سابقین التباس و اشتباه نیفتد پس بدانکه الذین اتیناهم الکتاب یعنی کسانیکه داده ایم ایشان را کتاب خواه یهودیان باشند خواه نصاری یعرفونه یعنی می شناسند این مقدمه را که اتباع تو قبله ایشان را بعد از منسوخ شدن متصور نیست خواهد شد و آنکه پیغمبر موعود در آخر زمان سعوث گشته است نبوی و قبله آن پیغمبر ع کعبه خواهد بود نه بیت المقدس و این شناخت ایشان از ان قبیل نیست که متفرع بر دیدن معجزات و خوارق عادات میشود و در ان بسا تر الفاظ شریک کنند و حاصل آن شناخت غیر از علم نبوت تو چیز دیگر نباشد بلکه این شناخت ایشان از قبیل شناخت اشخاص ست که عبارت از تمیز اشخاص به مشخصات آنها از نسب و قبیله و مولد و مسکن و چهره و رنگ و وضع و آئین و قد و قامت زیرا که این همه مشخصات تر از کتب خود قبل از وجود تو یاد دارند و چون عالم وجود آمدی ایشان از صفات حلیه شمائل و جمیع مشخصات سابقه خود را در تو یافته تر اشناختند که این همان شخص موعود ست که در کتب خود دیده بودیم کما یعرفون ابناءهم یعنی چنانچه می شناسند پسران خود را از میان پسران دیگران اگرچه در قد و قامت و اکثر امور با اطفال دیگر شریک می باشند اما ایشان را پسران خود با پسران دیگران اصلا مشتبه نمی شوند لیکن در اظهار این مقدمه مختلفند برخی از ایشان از راه حق پرستی اظهار هم میکنند وان فریقا منهم یعنی و بتحقیق فریقی بسیار از ایشان لیکتمون الحق وهم یعلمون یعنی البته می پوشند حق را دیده و دانسته لیکن حق واقعی بپوشیدن ایشان پوشیده نمی ماند زیرا که الحق من ربك یعنی حق همانست که نازل میشود من ربك از پروردگار تو خواه دانایان کتب سابقه موافق آن اظهار کنند یا نکنند چه اصل سند حق منتهی به پروردگار تست ایشان را هم اگر حقی معلوم شده است از کتب الهیه معلوم شده که بر انبیای پیشین نازل شده بود نه با فکار عقلیه خود پس هرگاه بر تو بلا واسطه نزول کتاب الهی شد و وحی صریح ترا معلوم کردید فلا تکونن من الممترین یعنی هرگز مباش از شک کنندگان بسبب این شبهه که دانایان کتابهای پیشین مخالف این وحی میکوینند زیرا که وحی قطعی محل اشتباهی نیست و اگر مخالفت

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

علمای وحی سابق را برای امداد و مساعدت آن طلب باید کرد و آری این طلب در کشف اولیا و الهام صلحا مرسوم است که دلیل قطعی نیست بلکه ظنی است و احتمال خطا هم دارد تا وقتیکه از علمای وحی موافقت و مخالفت او با وحی تحقیق کرده نشود اطمینان بقبول و رد او نتوان حاصل کرد باقی ماند در اینجا سوالی چند جواب طلب اول آنکه لفظ معرفت بیشتر در شناخت اشخاص جزئیه مشخصات و خصوصیات آن ها مستعمل میشود و لفظ علم در دانستن معانی و احکام و در اینجا چون لفظ معرفت استعمال فرموده از چنان معلوم شد که مراد نبان شناخت مشخصات است نه علم به پیغمبری و وجه این هم در تفسیر گذشت که علم به پیغمبری پیغمبر بمجرد دیدن معجزات حاصل شود و در ان علم اهل کتاب و غیر اهل کتاب یکسان اند و نیز در مقابله اهل کتاب اثبات علم به پیغمبری فقط چندان مفید نیست زیرا که اکثر اهل کتاب منکر این قدر نبودند اگر ایشان را انکاری بود همین بود که این پیغمبر آن پیغمبر موعود نیست که ما اوصاف او را در کتب خود دیده ایم پس ایشان را الزام همین معرفت الیق و چسپان است نه بعلم نبوت و پیغمبری لیکن در روایات صحیحه آمده که حضرت امیر المومنین عمر فاروق قدس سره از عبد الله بن سلام که یکی از احبار عمدهٔ یهود بود و بشرف اسلام مشرف شده پرسیدند که شما رسول ما را چه قسم میشناسید عبد الله بن سلام گفت که من یقین رسالت آن جناب بیشتر از یقین پسر بودن پسر خود دارم زیرا که هیچ وجه مراد پیغمبری ایشان شکی نیست و در پسر بودن پسر خود شک گنجایش دارد چه احتمالست که او را دایه خیانت کرده باشد و نطفهٔ غیر را در ایام من مقرر کرده حضرت امیر المومنین سر عبد الله بن سلام را بوسیدند و آفرین کردند و از این روایت معلوم میشود که مراد علم نبوت و پیغمبری آن جناب است نه معرفت شخصی آن عالی جناب و برین مراد وارد میشود که علم به پسر بودن پسر چندان از علوم قطعیه لاینحل النقیض نبود که علم به پیغمبری پیغمبر او در این مقام که مقتضی تاکید قطعیت و عدم احتمال نقیض است بآن تشبیه نمیداد و مدخل این اشکال که از این روایت ناشی شده چیست جواب آنکه مراد عبد الله بن سلام از این مقوله همین بود که ما را از علم به پیغمبری پیغمبر چه باید پرسید که این علم خود ادنی مرتبه باشد و مراد از معرفتی که در این آیت بالنسبت فرموده اند این علم نیست زیرا که این علم اقوی است از علم به پسر بودن پسران او تشبیه قوی با ضعف نی سزد بلکه ما را از خصوصیات و مشخصات این پیغمبر باید پرسید که عبارت از شناخت است و حضرت امیر المومنین عمر فاروق رض نیز همین معنی را از شنیده او را بوسیده اند و آفرین کرده اند پس اشکالی نیست سوال دوم آنکه در معرفت علیه که محل التباس و اشتباه نباشد چنانچه پسران ضرب المثل اند همچنان دختران نیز پس تخصیص ذکر پسران برای چه نکته اختیار فرموده اند جواب آنکه پسران بسبب آمدن و برآمدن مشهور و معروف میباشند و در صحبت پدران بیشتری مانند بجهت شرافت ذکورت و مناسبت صورت و سیرت و دولهای پدران نیز جا بسیار میدارند پس معرفت آنها اشد و اقوی است و حق پدران از معرفت دختران و اگر سادات هم باشند پس شرافت ذکورت مقتضی ذکر آنها است سوال سوم آنکه پیغمبر را از شک نهی فرمودن چه معنی دارد که جناب او قابل شک نیست جواب آنکه پیغمبر از مانند سائر الناس مکلف اند و مامور و منهی و سابق گذشت که عصمت خلقی پیغمبران منافی امر و نهی ابتلائی نیست پس قلیل عصیان بودن در نهی و در کار نیست آری مکلف بودن در کار است و آن متحقق است و بهمین قاعده جمیع اوامر و نواهی را که متوجه به پیغمبران اند در قرآن مجید باید فهمید و جا بجا تکلف نباید کرد مثل لا تدع مع الله الها آخر و مثل فاعلم انه لا الله الا الله و جماعه از مفسرین که خواه مخواه از امثال این امر و نهی قابلیت عصیان می فهمند میگویند که این نهی از باب تعریض است بحال اشخاص که شک دارند یا خواهند داشت چنانچه در لئن اشرکت لیحبطن عملک و امثال آن مکرر است و حاصلش آنکه متوجه کردن این قسم امر و نهی پیغمبران را برای شنوانیدن دیگران است چنانچه از ابن عباس رض منقولست که میگفتند نزل القرآن علی اسلوب ایاک اعنی و اسمعی یا جاره یعنی حال مدعا آنست که بعد از وضوح حق بدلائل قطعیه از مخالفت و موافقت کسی چه باید شنید و در حصول اتفاق بر یک رای و یک آئین چه باید فکر این اتفاق و وضوح انسانی که نعوذ بالله بسبب اختلال است محال است و اگر قائل کنید که مقصود از این امر و نهی اظهار عظیم باید بعدی هر

mandegar.tarikhema.org
Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فرو ازین نوع هم در ظاهر و هم در باطن بجهتی دیگر متوجه است وَلِكُلٍّ یعنی و بنای هر کس و هر فرقه و هر ملک و هر اقلیم وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا یعنی جهتی است که او روی خود را بآن سو دارد و آماد رباطن پس کسی را روبسوی اسلام است و کسی را روبسوی کفر و کسی بدیر و کنشت میرود و کسی مسجد و مدرسه و کسی دل بمال و دستگاه می بندد و کسی بحشمت و جاه و کسی چشم بزر زنان نیاد و خته است و کسی دیده بر فرزندان رعنا و کسی دل در عبادت خدا مصروف است و کسی بمتابعت هوا مشغوف مصرع هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی و آماد ظاهر پس کسی بتان را قبلهٔ خود ساخته و کسی ستاره و آفتاب را و کسی خنصر آتش را و کسی دریای کنک را و کسی درخت تلسی و پیپل را و کسی کوه سوالک را و کسی قبور اولیا را و کسی تهانهای شهیدان و جنیا را و کسی بحکم شریعت حقه کعبه و بیت المقدس را باز در توجه کنندگان بیت المقدس نیز اختلاف است یهودیان صخره را استقبال میکنند و نصاری مکان شرقی راه و در توجه کنندگان کعبه نیز اختلافی است نهایت عظیم کسانی که در مسجد الحرام برای نماز استاده میشوند باهم اختلافی دارند که هر کز جهت یک نماز گزارنده با جهت نماز گزارندهٔ دیگر متفق و متحد نمی شود هر کس نقطهٔ جداگانه را از کعبه استقبال میکند و کسانیکه در بیرون مسجد الحرام واقع اند اختلاف ایشان تابع اختلاف جهات بلدان و اقالیم خود است اهل روم و شام و مدینهٔ منوره بسمت جنوب متوجه میشوند و اهل یمن و عدن و جزائر بسمت شمائل و اهل عراق و فارس و هند و سند بسمت مغرب و اهل جده و مغرب و حبشه بسمت مشرق و اهل این بلدان نیز در توجه بعین این جهات فی مابین همچنین تامل بکنی از این چهار جهت مختلف اند پس با وجود این اختلاف فاحش که در توجه ظاهر بیک قبله رو داده اتفاق جمیع عالم در توجه ظاهر و باطن چه امکان دارد پس واجب آنست که از این خیال بگذری و بکاری که مقصود بالذات است از دست ندهی فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ یعنی پس باهم پیشی گیرید در نیکیهای اصلی که بالذات نیکی دارند و وسیله نیکیهای دیگر یعنی مثل نماز و روزه و ذکر و تلاوت و احسان بخلق و مواساة فقرا و تفقد حال غربا و محبت و ردکار و منع و اجتناب از تقیضات شهوت و غضب بمثل استقبال قبله که فی حد ذاته مقصود نیست بلکه برای تصحیح توجه در عبادات بدنی قرار یافته و مثل تطهیر جامه و بدن برای نماز و مثل زیارت قبور برای یاد و امید آخرت و دل برداشته شدن از دنیا و مثل نعمت خانی و مناقب خانی برای تحصیل محبت صلحا بر روش آنها سلوک کرده آید مستحسن است و مثل شد و مد ذکر و تلاوت که برای فرا آمدن کیفیت شوق ملحوظ است و اگر شما را در اختلاف جهات قبله اندیشه آنست که چون اتفاق همه مردم بر یکجهت نباشد غرضی که از تعین قبله است یعنی تعاکس انوار عبادات جمیع خلائق حاصل نشود پس ازین ممر نیز اندیشه مکنید که غرض اصلی قبول عبادت در بارگاه خداوندی است و سرخ رو شدن بحضور رب العالمین در روز حشر و نشر که همه عابدان و عبادتهای ایشان در آن روز عرض خواهند شد و درین عرض اختلاف جهات عبادات خلل نمی اندازد زیرا که اَيْنَمَا تَكُونُوا یعنی هر جا که خواهید بود و در مشرق یا در مغرب یا در عبادت یا در بطالت و در اسلام یا در کفر و در طاعت یا در معصیت يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا یعنی خواهد آورد شما را او تعالی یکجا در محشر و در آن وقت انوار عبادات جمیع عابدان متعاکس خواهد گشت و ناقص با تمام کامل منجر خواهد شد و همین است معنی شفاعت و همچنین اثر کفر و بطالت نیز بسبب اجتماع پیشوایان و تابعان تضاعف خواهد پذیرفت و هر همه را در یکجا جمع کردن با وجود اختلاف مقابر و مدافن و منازل و مساکن جهانیان نسبت بقدرت او تعالی سهل کاری است زیرا که اِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی خدا تعالی بر هر چیز قادر است می تواند که عبادات مختلفة الجهات را که بامر او واقع می شوند حکم عبادت واحده داده اثار همه را در یک یک فرد جمع نماید و ترقی عظیم بخشد باقی ماند درین جا بحثی چند اول آنکه وجهه را چرا تعلیل نمیکنند مانند عدة و هبة محذوف الفانی سازند جواب آنکه تعلیل در اصل حق فعل و توابع اوست مثل مصدر و مشتقات دیگر چون وجهه را مصدر اعتبار می کنند تعلیل می نمایند جهة میگویند چون آنرا اسم اعتبار می کنند برای جهتی که پیش روست تعلیل نمیکنند و لهذا در ولدة که جمیع ولید است واو را

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بیان استحباب تاخیر نماز ظهر در وقت صیفی و تعجیل آن

بیان قبله شهرها و عبادت کنندگان

باب‌های گذاشته اند و حذف کرده دوم انکه از لفظ فاستبقوا الخیرات امام شافعی رح استنباط کرده اند که نماز را در اول وقت ادا کردن افضل ست تا معنی استباق متحقق گردد و پیش از مردم دیگر ادا نمایند و مؤید این استنباط ست حدیث صحیح نبوی که فرمودند یا علی ثلث لا تؤخرهن الصلوة اذا اتت والجنازة اذا حضرت والایم اذا وجدت لها کفوا یعنی ای علی سه چیز را تاخیر مکن نماز چون وقت او در سد و جنازه چون تیار شود و زن بی شوهر چون برای او شوهر مناسب بهم سد لیکن نماز ظهر را در وقت شدت گرما تاخیر مستحب ست و همچنین نماز عشا را تا ثلث شب تاخیر مستحب ست بدلیل احادیث صحیحه و درین باب نزد امام اعظم رح تاخیر نماز از اول وقت بهیئت که موجب کثرت جماعت میباشد و ثواب انتظار هم حاصل میشود مگر در نماز مغرب که بهر حال تعجیل او بهتر ست و نماز ظهر را در غیر موسم گرما نیز تعجیل مستحب ست بالجمله بدین قدر خود اجماع امت ست که بعد از دخول وقت بیقین تکاسل از تهیئه نماز با تشاغل بامور دیگر ممنوع ست و ظاهر امر اول استباق خیرات همین قدر ست کسیکه بانتظار جماعت نشسته است در حکم مصلی ست و در امتثال امر استبقوا مشغول سوم انکه اکثر مفسرین گفته اند که ولکل وجهة را بر قبله های حقه که پسندیده جناب الهی ست حمل نموده اند گویند که قبله مقربین عرش ست و قبله روحانیین کرسی ست و قبله کروبیین بیت المعمور ست و قبله دعا آسمان ست و قبله ملائکه ارضی جسد آدم ست و قبله انبیای بنی اسرائیل بیت المقدس ست و قبله آدم ابراهیم و محمد علیهم السلام کعبه معظمه ست و قبله ارواح سدرة المنتهی ست لیکن درین صورت لفظ فاستبقوا الخیرات چسپان نمی شود مگر بهمان توجیه که بدعا تخصیص نموده اند زیرا که در خصوصیات طرق تعمق نباید نمود زیرا که اتفاق جمیع عابدان در خصوصیات طرق غیر ممکن ست و نه مطلوب این قدر باید که طریق عبادت پسندیده و مرضی معبود باشد و بوحی صریح یا غیر صریح تعلق رضا بآن طریق معلوم شده باشد و ازین ست که تخصیص یک طریق عبادت و یک اسلوب آن چنانچه در جمیع افراد عابدین مطلوب نداشته ایم همچنان در حق هر هر فرد در جمیع اوقات نیز واجب الرعایه نساخته ایم پس ترا باید که در هر شهر بسمت قبله آن شهر روی توجه کنی و بسمت شهر خود یا ملک خود اصرار ننمائی و نگوئی که قبله من این سمت بود ازان پس می گردد و مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ یعنی و از هر شهر که برای سفر بیرون روی پس در اثنای راه نیز سمت قبله آن شهر را التزام مکن بلکه نفس قبله را بی تعین جهت ملحوظ دار فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ یعنی پس بگردان روی خود را جانب مسجد الحرام که در حق دوران مانند کعبه ست و استقبال آن مسجد که برد و رکعبه معظمه ست در حق دوران مستلزم استقبال کعبه ست که قبله حقیقی ست آری اگر شخصی متصل مسجد الحرام واقع شود و جانب مسجد الحرام در نظر او در محاذات کعبه و عدم محاذات مختلف ظاهر شوند پس او را استقبال بجانب مسجد الحرام کفایت نیست بلکه استقبال جانبی که محاذی کعبه باشد او لازم ست تا از قبله حقیقی خود منحرف نشود وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ یعنی و تحقیق این استقبال کعبه فی تعین سمتی و جهتی للحق یعنی البته ثابت ست غیر متبدل و غیر متغیر و همین قدر ست تا نزل من ربك یعنی از پروردگار تو اما تخصیص سمتها و جهتها پس منظور جناب خداوندی نیست بلکه مفوض باختلاف حالات سفر و حضر و تحول و انتقالات از ملکی بملکی و اقلیمی باقلیمی ست وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۝ یعنی و نیست خدا غافل از انچه عمل میکنید از جهت استقبال کعبه نماز شما عند الله صحیح ست و ثواب از جناب او بران موعود و محتمل ست که این جمله برای تخویف و تهدید باشد یعنی و خدا تعالی بیخبر نیست از انچه در زمان آینده عمل خواهید کرد و از راه بدست یک یک جهت را از جهات کعبه تقسیم خواهید نمود و در ترجیح و تفضیل جهت مختاره خود هر کس سخنی خواهد آورد مثلا حنفیه جهت جنوب را اختیار خواهند کرد و امام الشیان جانب شمال کعبه خواهد استاد و در مقام فخر خواهند گفت که قبله ما قبله ابراهیمی ست زیرا که انجناب جانب میزاب متوجه میشدند و شافعیه جهت غرب را اختیار خواهند کرد و امام ایشان در شرقی کعبه خواهد استاد و در مقام فخر خواهند گفت که ما استقبال باب کعبه می نمائیم و قبله ما قبله منصوصه ست که واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و علی هذا القیاس اهل بلدان مختلفه در ترجیح جهات خود همین قسم نکات خواهند برآورد لیکن این همه نکات شعریه ست نزد اهل دین قابل التفات نیست حکم

mandegar.tarikhema.org
مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نازل از پروردگار تو همیقدر ست که استقبال کعبه را الزام باید نمود و در سفر و حضر و هجرت از شهری بشهری او را از دست ندهد
داد و چنانچه قبل ازین در وقت هجرت که از مکه برامدی و پشت بکعبه و رو به صخره روانه شدی استقبال کعبه را ملحوظ کردی و استقبال صخره
را اختیار نمودی حالا چنان مکن وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ یعنی و از هر جاکه برآئی که از مکه و در اثنای وقت پشت بکعبه روانه نشدی فَوَلِّ وَجْهَكَ
یعنی پس بگردان روی خود را در وقت نماز از سمت مقصد خود شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ یعنی جانب مسجد حرام که بر رو کعبه منطبق است
و در حق بیرونیان که حکم کعبه دارد استقبال او مستلزم استقبال کعبه ست و این حکم مخصوص فقط بذات تو نیست بلکه عام ست ترا و امت ترا
ترا و هرگز منسوخ شدنی نیست وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ یعنی و هر جاکه باشید شما همه خواه پیغمبر و خواه امت و خواه در حضر و خواه در سفر و خواه راه
و صحرا و خواه در منزل و سرای و خواه در مسجد و خواه در خانه و خواه در بازار فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ یعنی پس بگردانید روهای خود را
جانب همان مسجد الحرام بمتابعت پیغمبر خود و هیچ گاه مخالف این نکنید لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ یعنی تا نباشد مردمان را خواه عربان و خواه عجمان
و خواه قریشیان عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ یعنی بر شما دست آویز الزام زیرا که این همه فرقها در ترک استقبال کعبه یکچند وجه الزام نمیدهند بعضی از ایشان میگفتند که
عجب ست از حال این پیغمبر که دعوی اتباع ملت ابراهیمی میکند و قبله ابراهیم را ترک می نماید و بعضی از ایشان میگفتند این شخص خیلی متعصب ست که برای
مخالفت قریش قبله ابراهیم و اسمعیل را نیز گذاشت حال آنکه خود هم از اولاد ابراهیم و اسمعیل ست و معتقد بزرگی آنها پس باستقبال کعبه این وجوه طعن
بالکلیه زائل شد و هیچکس را جای الزام نماند إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ یعنی مگر کسانیکه ظلم پیشه اند از ایشان و از راه عناد و تعصب هر کلام و واقعه
را بغیر محل آن حمل می نمایند که هیچ از طعن ست بردار نخواهند شد بلکه بعضی از ایشان خواهند گفت که این استقبال کعبه از راه حق پرستی و اتباع ملت
ابراهیمی نیست بلکه بجهت محبت شهر خود و قوم خود و الفت و آئین آباو اجداد خود ست و بعضی از ایشان خواهند گفت که این شخص در کار خود
خود متحیر ست گاهی چیزی اختیار میکند و گاهی چیزی برین استقبال کعبه که حالا اختیار نموده ست هیچ اعتماد نیست ظاهر ست که عنقریب برمیگردد لیکن
چون این وجوه طعن ایشان محض مکابره و مخالف بدیهت عقل ست فَلَا تَخْشَوْهُمْ یعنی پس مترسید از ایشان زیرا که از این اقوال
بی اصل ایشان که صریح تعصب و عناد ازان می تراود و در صحت دین شما نزد عقلا خللی نمی افتد وَاخْشَوْنِي یعنی و بترسید از من در مخالفت فرمان
من و ناخشنود کردن من به پاس طعن ایشان و بترجیح دفع عار بر بجا آوردن امر من زیرا که ناخوشنودی من موجب خسران ابدی و هلاک
سرمدی ست و طعن و عار روا نیذ اینکه از شنیدن این کلمات بیهوده ایشان بشما لاحق میگردد چند روزی بیش نیست و با وصف سرعت
فنا و زوال اجری و ثوابی عظیم در دنبال دارد و نیز چون عظمت و جلال من دلهای شما را پر کند دیگر در دل و چشم شما مخلوقات را قدری
و قعی نماند زیرا که ملاحظه مخلوقات و پاس آنها از تقصیر در تعظیم خالق ناشی میشود چنانچه حضرت امیر المؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه
فرموده اند عظم الخالق عندك یصغر المخلوق فی عینیك باقی ماند در اینجا سوالی که نهایت مشکل ست و قدری کافی از رفع آن
در عین تفسیر گذشت سوال آنست که توجه بسمت مسجد الحرام را حق تعالی درین آیات متصله سه بار مذکور فرمود این تکرار را سبب چیست حال
جواب این سوال خنبد وجه ذکر کرده اند اول آنکه در آیه اول خطاب بساکنان حرم ست و در آیه دوم بساکنان جزیره عرب و در آیه سوم بجمیع اهل
زمین لیکن برین وجه وارد میشود که اضمار این قدر تخصیصات بی قرینه نهایت دور از بلاغت ست و نیز خطاب
اولا بجناب پیغمبر ع ست و او در وقت نزول این آیت از ساکنان حرم نبود وجه دوم آنکه تکرار این مضمون
بجهت تعدد استدلال بر صحت آن مضمون ست بسه طریق و قاعده ست که هرگاه برای یک مدعا چند دلیل ذکر میکنند
برای مربوط ساختن هر دلیل با آن مدعا تکرار آن مدعا پیش از سوق آن دلیل می نمایند پس در آیه اول توجه بسمت
مسجد الحرام را باین دلیل ثابت فرموده اند که اهل کتاب حقیت او را میدانند و توریت و انجیل بر

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

صحت آن شهادت ناطقه میشود و در مرتبه دوم همین مضمون را بدلیل دیگر ثابت فرموده اند که آمدن وحی و پیغمبر اکبی باین حکم است وکفی
بالله شهیدا و در مرتبه سوم همین مضمون را بدلیل دیگر اثبات فرموده اند که نظر بغرض تحویل در دفع الزام مردم است این تحویل کالو اجب بود
پس تکرار این مضمون در سه جا مانند تکرار فبای آلاء ربکما تکذبان و ویل یومئذ للمکذبین و امثال ذلک است این قدر فرق
است که تکرار آن آیات بعد از سوق دلائل و در مقام استنتاج تفریع واقع شده و تکرار این مضمون در مقام دعوی قبل از استدلال و وجه سوم آنکه در
آیت اولی جای توهم بود که مبادا این تحویل محض برای رضامند ساختن رسول و محبوبی او واقع شده باشد پس در آیت دوم تبکرار امر بدون اعادهٔ
مضاف فلنولینک قبلة ترضها این وهم را زائل فرمودند و در آیت سوم به بیان غرض این تحویل تشفی تام دادند و وجه چهارم آنکه آیت اول
برای تعمیم احوال است و آیت دوم برای تعمیم امکنه و آیت سوم برای تعمیم ازمنه تا شبهه نسخ اصلا نماند و وجه پنجم آنکه این واقعه اول واقعه ای بود که
نسخ در شریعت ما در آن ظاهر شده پس این واقعه حاجت بمزید تاکید و تقریر افتاد و حد مانع تاکید آن است که سه بار باشد و بر این وجه وارد میکنند که در جمله
موکده حرف واو نمی آید زیرا که مقام فصل نیست و درین جمله حرف واو واقع شده است پس می باید که تاکید نباشد و در جواب می گویند که تاکیدی که به تکریر
واقع میشود اگر در موکده حرف واو آمده باشد در جمله موکده نیز تکرار واو باید کرد تا تاکید جمله با تاکید عطف میسر آید و تاکید معطوف و عاطف هر دو متحقق
گردد چنانچه در جاءنی زید وذهب عمرو وذهب عمرو وکفته اند لیکن مهور بهم را آوردن واو در ومن حیث خرجت که بار اول واقع
است سخن باقی است و اصح آن است که ومن حیث خرجت بار اول تاکید ما سبق نیست زیرا که مضمون ما سبق توجه بسمت مسجد الحرام است در مدینه
منوره و دیگر جاهای اقامت و مضمون ومن حیث خرجت توجه بآن سمت است در حالت خروج از شهر و وطن و این هر دو مضمون باهم تغایر
کلی دارند که در میان آنها عینیت است و نه استلزام آری ومن حیث خرجت که بار دوم واقع شده بلا شبهه تاکید سابق خود است و وجه این
تاکید در عین تقریر گذشت و نیز در اینجا بعضی مردم سوال میکنند که قول معاندین را چرا حجت نامیده اند حال آنکه بی اصل محض است
جوابش آنکه تخصیص حجت بدلیلی که مرکب از مقدمات صادقه باشد در مقابلهٔ شبهه و مغالطه عرف متاخرین متکلمین است در عرف کلام الله
هر دلیل را خواه مقدمات او صادق باشند یا کاذب حجت نامیده اند چنانچه در آیت حجتهم داحضة عند ربهم و معنی لغوی نیز موافق
همین عرف است زیرا که صاحب شبهه نیز قصد میکند که بر خصم خود غلبه نماید و لهذا شبهه خود را بزنگ صحت در رعایت صورت استدلال و
شرائط آنها و تالیف صغری با کبری می آرد و قطع نظر ازین امور باب تهکم نیز در امثال این مقامات مفتوح است و چون از بیان یک
غرض از اغراض عمدهٔ این تحویل که دفع شبهات مخالفین بود فارغ شدند حالا دو غرض دیگر بیان میفرمایند و ارشاد میکنند که من این قبله را بتاکید
تمام برای شما ازان مقرر کردم که مردم را در حق شما جای طعن نماند ولاتم نعمتی علیکم یعنی و برای آنکه تمام کنم نعمت خود را بر شما زیرا که شما در نماز
و عبادات خود متوجه بافضل و اکمل جهات شوید و برکات و انوار مضاعف کسب نمائید ولعلکم تهتدون یعنی و تا باشد که شما بحقیقت
عبادات راه یابید زیرا که از توجه جسد خود بمبدأ ترابی آن توجه روح خود را بمبدأ حقیقی تصور نمائید و در حدیث شریف وارد است
که آن حضرت صلعم شخصی را شنیدند که در دعای خود می گفت اللهم انی اسألك تمام النعمة فرمود میدانی که تمام نعمت
چیست تمام نعمت دخول بهشت است و از حضرت امیر المؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه مروی است که تمام النعمة الموت على
الاسلام باقی ماند در اینجا سوالی جواب طلب و آن آن است که ازین آیت معلوم میشود که اتمام نعمت بر مسلمانان بمجرد
تحویل قبله از بیت المقدس بسمت کعبه واقع شد حال آنکه آیت سورهٔ مائدة که روز عرفه حجة الوداع نازل گشته دلالت
بران میکند که بمان روز اتمام نعمت شد و هو قوله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي جوابش آنکه
اتمام هر نعمت جدا است اتمام نعمت دین مقدمه قبله درین وقت متحقق شد و اتمام نعمت در مقدمهٔ جمیع ارکان دین درین روز می توان گفت که

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مراتب اتمام نیز مختلف است پس توجه بجهت کامله فاضله در نماز نوعی است از اتمام نعمت و مقدمه عبادت و ادا کردن حج و بیان مناسک اتمام کامل است و هر دو امر متعلق بکعبه است اما اول مراتب اتمام نعمت توجه بسوی آن بود و آخر این مراتب اتمام نعمت وصول بطواف و زیارت و ادای مناسک متعلقه بآن و این اتمام نعمت و هدایت کامله شمارا در انتها گما یعنی مانند آن اتمام نعمت و آن هدایت است که در ابتدا با شما نمودیم پس هم در هدایت و هم در نهایت شما مشمول نعمتهای مائید و مهتدی بهدایت ما تفصیلش آنکه ارسلنا فیکم رسولا یعنی فرستادیم ما از مقام عظمت خود در میان شما رسولی که هادی و مرشد شما باشد و این هدایت ماست در ابتدا باز کردانیدیم آن رسول را منکم یعنی از جنس شما که عربی نژاد و قریشی نسب است و این اتمام نعمت ماست در ابتدا زیرا که فرستادن رسول بسوی قومی نعمتی است عظیم و اتمام آن نعمت آن است که آن رسول هم از همان قوم باشد تا تمام آن قوم را شرف و فخر بوجود او حاصل شود و تا قیام قیامت ان شرف و فخر باقی و مستمر ماند لانعم ما قیل بیت کنند خویش و تبار تو ناز و می بیند بحسن یکسی تو کر قبیله ناز کند و نیز مشهور از حال عرب این است که از انقیاد غیر خود بغایت حمیت و عار میکنند پس آن رسول را از بهترین قبائل عرب گردانیدیم تا هیچ کس را از اتباع و انقیاد او عاری نباشد باز آن رسول فقط بر رسانیدن پیغامهای ربانی ما اکتفا نمیکند بلکه یتلوا علیکم آیاتنا یعنی تلاوت میکند بر شما آیات کلام معجز ما را بلغت شما تا سند و دستاویز رسالت او هم اندبان او تر و شما ثابت شود و بلا تکلف معرفت ذات و صفات و افعال و اسرار احکام ما را دریابید و مرضی ما را از نامرضی بشناسید و سبب هدایت شما بعد از گذشتن رسول از این جهان باد و قت و در افتادن از خدمت رسول تصور نپذیرد و نیز ان آیات را در نمازها و دیگر اوقات ذکر و عبادت تلاوت کنید و ثواب بی حد یابید و جمیع علوم را از ان آیات استفاده نمائید و خیر دنیا و آخرت شما را در هر حال حاصل باشد باز آن رسول بر رسانیدن پیغامها بما و تلاوت آیات ما هم اکتفا نمیکند و شما را بطور و اختیار شما نمیگذارد که هر چه خواهید از ان آیات بفهمید و اگر خواهید مطابق آن آیات بعمل آرید و اگر خواهید در عمل اهمال نمائید بلکه در اصلاح نفوس شما میکوشد و یزکیکم یعنی و پاک میکند عقائد و اعمال و اخلاق شما را حسب احکام آن کتاب تا کمال تهذیب حاصل کنید و در تکمیل دیگران نیابت آن پیغمبر نمائید در وقتی که او از این عالم برود و لهذا ویعلمکم الکتاب یعنی و می آموزد شما را معانی ظاهره کتاب و الحکمة یعنی و اسرار و دقائق آن کتاب که در هر هر حکم او مستور و مخفی است تا فقط بعلم ظاهر اکتفا نموده در دام تقشف نیفتید و فقط بعلم باطن اکتفا نموده براه بیقیدی و اباحت اختیار نکنید بلکه هر دو را جامع شده وراثت نبوت حاصل نمائید و رتبه تکمیل یابید و هر چند این دو علم یعنی علم ظاهر کتاب و علم بواطن آن بعد از نزول کتاب موافق لغت متعارفه شما ممکن بود که بعضی از ذکیای شما بخودی خود بی استمداد و ارشاد پیغمبر حاصل توانند کرد لیکن هنوز چیزها باقی بود که هرگز آن را بقوت فکریه و قوت ذکا نتوان در یافت هر چند سعی و تلاش با قصی الغایه رسانیده شود و لهذا این پیغمبر را در حق شما نعمتی عظیم گردانید که شما را از ان چیزها هم نشان میدهد ویعلمکم ما لم تکونوا تعلمون یعنی و می آموزد شما را آن چیزها که هرگز آنها را نمی توانستید دانست بزور فکر و ذکای خود مثل عدد رکعات و تعین اوقات نماز و نواقض و سنن و موجبات غسل علی التفصیل و التحدید و تقدیر زکوات و دیات و قصص صالحین و طالحین امم ماضیه سوای انچه در کتاب است و تفصیل حالات حشر و نشر و وزن اعمال و عبور بر صراط و منازل بهشت و درکات دوزخ و خصوصیات ثواب و عقاب موافق مقدار هر عمل و بعضی از صفات ذات مقدس الهی مثل ضحک و غیره که در کتب نیست و چون دانستید که باین مرتبه مرهون احسان و منعم انعام من آید فاذکروني یعنی پس یاد کنید مرا بهر رنگ که ممکن شود و بزبان مثل تلاوت کلام من و یاد نام من و حلقهای ذکر و حمد و تسبیح و تکبیر و تهلیل و تسمیه بر هر فعل محمود و بدل بکمال توجه و استغراق در حضور بی کیف که نصیب اهل سلوک و اشغال است یا بتفکر در دلائل توحید و معارف ذات و صفات و افعال و اسرار معاملات من با بندگان خود و حکمتهای مخفیه من در مخلوقات خود کرد

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بیان خصوصیت مرحضور و غیبت از او

هر ذره راهی بمعرفت خود گشاده ام و دلیلی بهر نفسی از صفات خود نهاده که نصیب علمای راسخین ست یا تفکر در وحدو وعید من و پیدا کردن کیفیتی از خوف و طمع در دل باین که نصیب عوام متقیان ست دیگر ارواح و اعضا بدو طریق اول آنکه هر عضوی را از شیاطین که متعلق بآن عضو ست مرا یاد کرده و از من ترسیده باز دارید مثل نظر بزن اجنبی و امرد خوش شکل که متعلق بچشم ست و غیبت و سخن چینی و سب و شتم و دروغ گفتن که متعلق بزبان ست و زدو کشت بی موجب که متعلق بدست ست و شنیدن غرامیر و ملاهی که متعلق بگوش ست و رفتن بمیخانه و چکله زنان فاحشه و برای سعایت نزد حکام که متعلق بپاست و زنا و لواط و سحاق که متعلق بشرمگاه ست و خوردن حرام که متعلق بلب و دندان و گلو و معده ست و علی هذا القیاس و دوم آنکه هر عضو را بکاری در وقتی که بآن کار فرموده ام مرا یاد کرده و بجا آوردن فرمان من قصد نموده مشغول و مصروف سازید که درین همه صور تها من شما را یاد می آیم و ذهن شما ملتفت بمن میشود و هر چند ذکر من نام همان التفات مذکور که ذهن شماست که بامن متعلق میشود اما سبب این التفات توجه بحکم ذکر دارند زیرا که مودی میشوند بآن و چون چنین کنید اذکرکم یعنی من شما را یاد کنم و یاد کردن من آنست که التفاتی جدید بحال شما نمایم و عنایتی تازه در بارهٔ شما مصروف سازم که سبب آن التفات و عنایت کارهای معاش و معاد شما اصلاح پذیرد و کنایات شما منحط شوند و درجات قرب شما بلند گردند و قدر و استحقاق ثواب شما افزون شود و هر چند این یاد کردن شما مرا چون باین نوع محیط و مستغرق اوقات شما باشد موجب ادای نوعی از شکر نعمتهای من میشود لیکن شما را می باید که درین ذکر قصد شکر نعمتهای من نمائید و بنیت شکر بجا آرید و واشکروا لی یعنی و شکر نعمتهای من ادا نمائید زیرا که چون این نوع ذکر خالی از نیت شکر باشد هر چند موجب ترقیات دیگر میگردد و لیکن موجب مزید استحقاق نعمت نمی شود و چون بنیت شکر باشد موجب مزید فیضان نعمتها میگردد و با وجود ادا کردن شکر باین نوع یاد کردن من آنرا بدیگر افعال که دلیل کفران نعمتهای من باشد مخلوط نسازید و گاه تکفرون یعنی و ناسپاسی من نکنید زیرا که اگر از یک جهت ادای شکر خواهید کرد و از جهت دیگر کفران نعمت خواهید ورزید مثل کسی که ذکر لسانی و قلبی بسیار میکند و در اوان مال بنام خدا بخل می ورزد یا در تحریک لسان برای استفاعت بی گناهی بحضور امیری یا پادشاهی تصور میکند آن شکری شما شکر خالص نخواهد ماند که بآن از عهدهٔ شکر من برآیند و ذمهٔ شما پاک شود و موجب مزید استحقاق نعمتهای من گردید باقی ماند در اینجا بحثی چند اول آنکه درین آیت لفظ و یزکیکم را بر یعلمکم الکتاب والحکمة مقدم فرموده اند حال آنکه این آیت بیان اجابت دعای حضرت ابراهیم علیه السلام ست که در حق ذریت مسلمه خود فرموده بودند و در دعای ایشان و یزکیکم بعد از یعلمکم الکتاب والحکمة واقع شده بود و اجابت را باید که موافق دعا باشد جواب آنکه اجابت موافق دعا می باشد در حصول اصل مطلب اما در ذکر آن مطلب ترتیب کرمی مطالب متعدده پس موافقت اجابت دعا لازم نیست در ترتیب کرمی مقتضای حال را رعایت باید نمود که بلاغت همین ست و مقتضای حال در اینجا تقدیم و یعلمکم الکتاب والحکمة بود و در اینجا بالعکس تفصیل این مجمل آنکه بلاشبهه تعلیم کتاب و حکمت برای حصول تزکیه ست الا مجرد علم کتاب و حکمت متصور بالذات نمی باشد پس تزکیه متصور بالذات ست و تعلیم کتاب و حکمت وسیلهٔ آن و در وقت ذکر مطالب اصل مبادی و وسائل را مطلب باید نمود بعد ازان مقاصد و اغراض را که شان مطلب فعلی همین ست و مطلب قولی مطابق آن می باید و در وقت بیان اجابت دعا که مقام امتنان و عداد انعام ست اول متصور بالذات را تقدیم باید نمود که مقصود مطلب بهمان متوجه ست و همان نعمت عظیم و مطلب اصلی خود می شمارد و در سباق تفسیر وجهی دیگر برای این ترتیب اسلوب کلمات ست اما موقوف بر تأملی ست عمیق فلیفهم و دوم آنکه جمله لا تکفرون که نهی از کفر نعمت تاکید جمله اشکروا لی ست که امر بشکر ست یا بیان آنست پس عطف تاکید بین جمله بران جمله مناسبتی کرد که عطف دلالت بر مغایرت میکند نکته در آوردن حرف عطف چیست جواب آنکه نکته در آوردن حرف عطف آنست که امر بشکر و نهی از کفران هر دو متصور بالذات معلوم شوند اگر حرف عطف نمی بود همین معلوم میشد که احدهما متصور بالذات ست زیرا که اگر لا تکفرون

غالب

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

را حمل بر تاکید میکردند جمله اشکروا لی متصوبا بالذات میشد و اگر بدل یا بیان او میساختند جمله ثانیه متصوبا بالذات میکردند چنانچه در اقول له ارحل لا تقیمن عنل ناکفته اند بحث سوم آنکه در این آیت مطلقا ذکر بندگان را متبع ذکر خود ساخته اند حال آنکه بندگان و بعضی اوقات ذکر الهی تقرون به بی ادبی و بی تعظیمی یا غفلت و در عین معصیت می نمایند و یقین بست که آن ذکر متبع یاد فرمودن حضرت رب العزة بضایت تازه نمی شود و جواب این بحث دو طریق بست اول آنکه ابن عساکر و دیلمی از آنحضرت ع روایت نموده اند که آنجناب ع در تفسیر این آیت ارشاد کرده اند اذکروني بطاعتي اذکرکم بمغفرتي فمن ذکرني وهو مطیع فحق علی ان اذکره بمغفرتي ومن ذکرني وهو عاص فحق علی ان اذکره بمقتي وعبد بن حمید از ابن عباس رض در تفسیر این آیت آورده یقول الله ذکرکم لکم من ذکرکم لي یعنی ذکر مرا در حق خود قیاس کنید از ذکر خود در حق من اگر شما مرا بوجه نیک یاد میکنید من هم شما را بوجه نیک یاد می کنم و اگر در حالت بدی یاد میکنید من هم شما را در بدی یاد میکنم و ابن جریر از سدی روایت کرده که هیچ کس از بندگان یاد خدا نمیکند مگر که خدا نیز یاد او میکند اگر مرد با ایمان بست او را بمغفرت و رحمت یاد می فرماید و اگر کافر بست او را بعذاب و لعنت و امام احمد در کتاب الزهد و بیهقی در شعب الایمان بروایت ابن عباس رض آورده اند که حق تعالی بحضرت داؤد وحی فرستاد که ظالمان را بگو تا یاد من نکنند زیرا که اگر یاد من خواهند کرد من هم ایشانرا یاد خواهم کرد و یاد کردن من ایشان را همین بست که لعنت کنم ایشان را و عبد بن حمید و ابن ابی حاتم از عبد الله بن عمر رض نقل کرده اند از ایشان کسی پرسید ارایت قاتل النفس و شارب الخمر و السارق و الزانی یذکرون الله وقد قال الله تعالی فاذکروني اذکرکم عبد الله بن عمر رض در جواب گفتند که اذا ذکر الله هذا ذکره بلعنته حتی یسکت و دوم آنکه ذکر در هر دو جا بقرینه مقام تخصیص باید کرد بوضعی که متعلق برضای الهی و موجب استحقاق منزلت نزد او تعالی گردد و لهذا اقدمای مفسرین در تعلیقات این دو ذکر عبارات رنگارنگ گفته رفته اند مثل اذکروني بطاعتي اذکرکم برحمتي و مغفرتي + اذکروني بالمجاهدة اذکرکم بالمشاهدة + اذکروني بالدعاء اذکرکم بالاجابة + اذکروني بالتذلل اذکرکم بالتفضل + اذکروني في ملأ من الناس اذکرکم في ملأ من الملائکة + اذکروني في الرخاء اذکرکم في البلاء + اذکروني في السراء اذکرکم في الضراء + اذکروني في السر اذکرکم في العسر + اذکروني في الحیوة اذکرکم بعد الممات + اذکروني في الدنیا اذکرکم في الآخرة + اذکروني بالعبودیة + اذکرکم بالربوبیة + اذکروني بالصدق والاخلاص اذکرکم بمزید الاختصاص + و در بعض این عبارات اشعاری ست بوقت احتیاج باید کرد الهی عبارت از عنایت خاص و توجه بالاختصاص ست برای اصلاح مهمات والله اعلم بحث چهارم آنکه از فرمودن بذکر در مقام امتنان و شمار کردن احسان معلوم میشود که محض ذکر الهی نیز کار شکر می کند و قائم مقام شکر میشود و این معنی از روی احادیث صحیحه ثابت شده طبرانی در اوسط و ابو نعیم در حلیه روایت کرده اند که آنحضرت ع میفرمودند یقول الله یا ابن آدم انك اذا ذکرتني شکرتني و اذا نسیتني کفرتني و بیهقی در شعب الایمان از زید بن اسلم روایت کرده که روزی حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام در خطاب الهی عرض کردند بارخدایا مرا چیزی که بچه رنگ از عهده شکر تو بر آیم زیرا که در هر لحظه نعمتهای تو بر من افزون از شمار ست و عبادت من قاصر حق تعالی فرمودند تذکرني و لا تنساني فاذا ذکرتني شکرتني و اذا نسیتني فقد کفرتني و بیهقی در شعب الایمان بروایت ابن مسعود رض آورده که آنحضرت ع فرمود هر که چهار چیز یافت چهار چیز دیگر نیز یافت و بقرآن در کتاب الله ثابت ست هر که توفیق ذکر الهی یافت او را حق تعالی بلا شبهه یا میفرماید زیرا که در قرآن ست فاذکروني اذکرکم و هر که توفیق دعا یافت اجابت هم یافت زیرا که در قرآن ست ادعوني استجب لکم و هر که توفیق شکر یافت مزید نعمت هم یافت زیرا که در قرآن ست لئن شکرتم لازیدنکم و هر که توفیق استغفار یافت مغفرت هم یافت زیرا که در قرآن ست استغفروا ربکم انه کان غفارا و نیز در همین کتاب بروایت خالد بن ابی عمران که آنحضرت ع میفرمودند هر که اطاعت حکم خدا نماید ذاکر خدا ست اگرچه نماز و روزه و تلاوت قرآن کم کند و هر که نافرمانی خدا نماید فراموش کننده خدا ست اگرچه نماز و روزه و تلاوت قرآن بسیار کند و در این حدیث اشاره

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

است بانکه اجتناب از معاصی و مراعات حدود و الهی عمده امور است و یاد داشتن خدا و در صحیحین وارد است که حق تعالی می فرماید ای ابن آدم اگر مرا در دل خود یاد کنی من هم ترا در دل خود یاد کنم و اگر مرا در حلقه و مجمع یاد کنی من هم ترا در حلقه و مجمع کروبیین و ملائکه مقربین و ارواح انبیا و اولیا علیهم السلام یاد کنم و آن حلقه و مجمع بهتر از حلقه و مجمع تست و اگر از من بقدر یک بالشت نزدیک شوی من بسوی تو بقدر یک گز نزدیک شوم و اگر بسوی من قدم قدم بیائی من بسوی تو دوان بیایم و در سنن ابن ماجه و دیگر معتبرات وارد است که حق تعالی می فرماید من همراه بنده خود می باشم چون مرا یاد میکند و هر دو لب او بنام من می جنبند و در جامع ترمذی و دیگر صحاح وارد است که شخصی از آن حضرت ﷺ پرسید که یا رسول الله عبادات اسلام بسیار است مرا یک چیزی عمده بفرمائید که من بالکلیه مصروف آن شوم که تمام عبادات اسلام را کما هو حقها نمی توانم ادا کرد فرمودند باید که زبان تو تر باشد بذکر خدا و بیهقی و دیگر محدثین رض روایت کرده اند که معاذ بن جبل چون از آنحضرت ﷺ رخصت شد و بسمت یمن روانه گشت چیزهای بسیار از آن حضرت ﷺ پرسید آخر کلامی که بران مقطع سخن بود این بود که یا رسول الله از اعمال خیر کدام یک محبوب تر و مقبول تر نزد خداست فرمودند که آدمی تا وقت موت بذکر خدا تر زبان باشد و ابو بکر بن ابو الدنیا بروایت ابو المخارق آورده که آن حضرت ﷺ فرمودند که من شب معراج بر شخصی گذشتم که بتمامه او در نور عرش غائب بود گفتم که این کیست مگر فرشته نیست مرا گفتند که فرشته نیست این مردی است که در دنیا زبان او بذکر خدا تر بود و دل او همیشه متعلق بمسجدها می ماند و کاهی پدر و مادر خود را از مردم دشنام نداده و در کتاب الزهد امام احمد و دیگر کتب معتبره وارد است که مردم پیش ابو الدرداء گفتند که فلانی صد برده برای خدا آزاد کرده است ابو الدرداء گفت که فی الواقع این مبلغ بسیار است و او بسیار است لیکن از این افضل و چیز است اول ایمانی که روز و شب آدمی آن را لازم میگیرد دوم آنکه زبان او مدام بذکر خدا تر باشد باز ابو الدرداء گفت که آن حضرت ﷺ میفرمودند که آیا خبر دهم من شما را به بهترین عبادات شما و پاکترین اعمال شما نزد خدا و بلند کننده تر درجات شما را و آنچه بهتر باشد شما را از خرج کردن زر و سیم و از آنکه در جهاد با دشمنان ملاقات کنید پس آنها گردنهای شما را بزنند و شما گردنهای آنها را مردم گفتند یا رسول الله بلی البته ما را از این عمل خبر نشان دهید و خبردار سازید فرمودند ذکر الله و بیهقی بروایت عبد الله ابن عمر رض آورده که آنحضرت ﷺ میفرمودند که هر چیز را صیقلی است و صیقل دلها یاد خداست و هیچ چیز در نجات دادن از عذاب الهی آنقدر کار کرنی نشود که ذکر الله میشود و این حروف را و بار فرمودند مردم عرض کردند که یا رسول الله آیا جهاد در راه خدا تیز برابری ذکر الله نمی کند فرمودند نمی کند اگر چه مرد مجاهد شمشیر خود را آنقدر بزند که بشکند و طبرانی و بزار و بیهقی بروایت ابن عباس رض آورده اند که آن حضرت ﷺ فرمودند که هر که عاجز شود از بیداری شب و بسبب بخل خرج کردن مال در راه خدا نتواند و بسبب جبن و بزدلی نتواند که با اعدای دین جهاد کند پس می باید که ذکر خدا را بسیار نماید که تدارک این نقصانها خواهد کرد و نیز محدثین مذکورین بروایت ابن عباس رض از آنحضرت ﷺ آورده اند که هر که چهار چیز از جناب خداوندی عنایت شد او را خیر دنیا و آخرت حاصل گشت دل شاکر و زبان ذاکر و بدنی که بر بلا صابر باشد و زوجه که بر ناموس و مال آن شخص نگهبان و امین باشد و ابن حبان بروایت ابو سعید خدری رض آورده که آنحضرت ﷺ فرمودند که مردم بسیار بر مسندهای بلند نشسته و بر بالشهای نرم آرمیده مشغول بذکر خدا خواهند بود حق تعالی ایشان را بسبب ذکر با وجود این ترفه و تلذذ دنیوی در بهشت در درجات بلند عطا خواهد فرمود و در صحیحین وارد است که مثال یاد کننده خدا مانند مرده زنده است و مثال کسی که خدا را یاد نمیکند مانند مرده است و طبرانی بروایت ابو موسی اشعری رض آورده که آنحضرت ﷺ فرمودند که اگر شخصی در کنار خود در و پیاله گرفته تقسیم نمودن شروع کند و دیگری در برابر آن یاد خدا کردن بلاشبهه یاد کننده خدا افضل باشد و طبرانی و بیهقی بروایت متعدده آورده اند که اهل بهشت را در دل بر هیچ چیز حسرت نخواهد ماند مگر بران ساعتی که بر ایشان گذشت و در آن یاد خدا نکرده اند و در صحیح مسلم و دیگر صحاح از آنحضرت ﷺ مرویست که هیچ جماعه برای ذکر خدا نمی نشینند مگر ملائکه گرداگرد ایشان در میکشند و رحمت الهی ایشان را می پوشد

ذکر الله افضل است از همه عبادات

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وسکینه بر ایشان نازل میشود و حضرت حق تعالی ایشان را در مقربین حضور خود بخوبی یاد میفرماید و همین مضمون را ابن ابی الدنیا باین لفظ
روایت کرده عن ابی هریرة و ابی سعید قالا قال رسول الله صلعم ان لاهل ذکر الله اربعا تنزل علیهم السکینة و تغشیهم الرحمة
و تحف بهم الملائکة و یذکرهم الرب فیمن عنده و در صحیحین وارد است که بسیاری از فرشتگان مذاکره بخوبی برای تلاش اهل ذکر
میکردند و جای آن جماعه را مشغول بذکری بینند باهم آواز میکنند که باین طرف بیائید و اینک مطلب شما این جاست پس آن جماعه
پرهای خود را احاطه کرده و روزده ایستاده میشوند تا بآسمان و چون اهل ذکر فارغ شده متفرق میشوند آن فرشتگان نیز بآسمان
میروند حق تعالی از ایشان می پرسد حال آنکه او داناتر است از کجا آمدید فرشتگان میگویند که از نزد بندگان تو آمدیم که در زمین اند
و ترا یاد کنند و برای تو تسبیح و تهلیل میکنند حق تعالی می فرماید که آیا مرا دیده اند فرشتگان میگویند که نه حق تعالی میفرماید که اگر مرا ببینند چه کنند
فرشتگان میگویند که اگر ترا ببینند یقین است که زیاده تر مشغوف ذکر تو شوند و بکمال جد و کوشش ترا یاد کنند باز حق تعالی میپرسد
که از یاد کردن من چه چیز میخواهند و از چه چیز پناه میجویند فرشتگان میگویند بهشت میخواهند و از دوزخ پناه میجویند حق تعالی میفرماید که
این هر دو را دیده اند فرشتگان میگویند نادیده طالب بهشت اند و گریزان از دوزخ و یقین است که اگر ببینند آن را زیاده تر طالب
شوند و از این زیاده تر گریزان باشند حق تعالی میفرماید که پس شاهد باشید که من ایشان را آمرزیدم و مطلب ایشان را بایشان
دادم یک کس از جمله آن فرشتها عرض میکنند که فلانی هم در میان آنها بود و لیکن در اهل ذکر نبود برای کاری آمده بود نشست حق
میفرماید که او را هم آمرزیدم این جماعه مرتبه دارند که همنشین ایشان نیز بیکار نمیشود و در صحیح مسلم و دیگر صحاح وارد است که روزی آن
حضرت ﷺ از خانه خود برآمدند و بر حلقه استاده شدند و پرسیدند که شما بچه غرض حلقه زده نشسته اید عرض کردند که برای یاد خدا نشسته ایم
و او را شکر میکنیم که ما را بدایت باسلام فرموده آنحضرت ﷺ فرمودند که قسم خورده بگوئید که شما برای همین غرض نشسته اید آنها قسم خورده
عرض کردند فرمودند که من شما را از جهت قسم ندادم که تهمت دروغ بر شما داشته باشم لیکن پیش من جبرئیل آمده بود و مرا خبر داده رفت که
حق تعالی بشما با فرشتگان خود فخری فرماید خواستم که وجه فخر را از شما تحقیق کنم و امام احمد و بیهقی بروایت ابو سعید خدری
آورده اند که حق تعالی روز قیامت خواهد فرمود که امروز تمام این مجمع را معلوم خواهد شد که بزرگی چیست و لائق بزرگی کدام مردم اند
مردم پرسیدند که یا رسول الله ما را خبر رسید تا خبر آن فرقه را بزرگ و کریم گوئیم فرمودند که اهل کرم آن جماعه اند که در مجالس ذکری نشینند
و نیز محدثین مذکورین روایت کرده اند که هیچگاه مردم برای ذکر خدا جمع نمیشوند الا بعد از فراغ ایشان فرشته از آسمان ندا میکند که مقصود
بر آورده شد بدیهای شما بنیکی ها بدل کرده شد و نیز از ان حضرت ﷺ روایت کرده اند که از عذاب قبر هیچ عمل آن قدر نجات نمیدهد که ذکر
خدا میدهد و از ابو الدرداء و ابی بن کعب و عبادة بن الصامت و عبد الله بن عمرو معاذ بن جبل و سلمان فارسی و محدثین بسیار
بروایت های بیشمار آورده اند که این بزرگان ذکر را بر خرج کردن مال و جهاد و دیگر عبادات عمده ترجیح میدادند کسی از ایشان گفت
تکبیرة واحدة خیر من الدنیا و ما فیها و کسی گفت لان اکبر مائة تکبیرة احب الی من ان اتصدق بمائة دینار کسی گفت که لان اذکر
الله من صلوة الغداة الی حین تطلع الشمس احب الی من ان اکون علی متون الخیل جاهدا فی سبیل الله و کذا بعد العصر حتی تغرب الشمس
کسی گفت لان رجلین اقبل احدهما من المشرق و الآخر من المغرب مع احدهما ذهب لا یضیع منه شیئا الا فی حق و الآخر یذکر الله حتی یلتقیا
فی الطریق کان الذی یذکر الله افضلهما و کسی گفت لو مات رجل یطأ عم الاقران و مات الآخر یقرأ القرآن و یذکر الله لرأیت ذاکر
الله افضل و تحقیق المقام آنست که فضیلت هر عمل بسبب محل تاثیر او مختلف است ذکر الله در تهذیب نفس و علاج غفلت و رفع حجاب بالاستقلال
کوشش کردن مال و جهاد و در کثیر ثواب و رفع درجات افضل کرده و ابن ابی شیبه از ابو هریره آورده است که اهل ذکر در نظر اهل آسمان آنچنان در نشان

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می نمایند که ستارها در نظر اهل زمین و طبرانی بروایات متعدده آورده است که آنحضرت ع میفرمودند که بر جانب راست تجلی الهی جماعه بر منبرهای نور نشسته خواهند بود که انبیاء و شهدا بر حال ایشان رشک خواهند برد حال آنکه انبیاء و شهدا نیستند و چون از وی پرسیدند که یا رسول الله آنجماعه کدام قوم خواهند بود فرمودند که آن مردم از یک فرقه نیستند بلکه از فرقهای مختلف و شهرهای مختلف بعض از جهة خدا باهم دوستی پیدا کرده اند و برای ذکر خدا جمع میشوند و ابن ابی شیبه از حضرت امام باقر رض آورده که هیچ چیز نزد خدا محبوبتر از ذکر و شکر نیست و لهذا در قرآن که مقام امتنان است همین دو چیز را طلب فرموده است که فاذکروني اذکرکم واشکروا لي ولا تکفرون و ازین است که در صحاح سته وارد شده که آنحضرت ع بعد از هر نماز فرض خود هم این دعا میفرمودند و معاذ بن جبل رض را نیز بمواظبت این دعا ارشاد کرده اند که اللهم اعني علی ذکرك وشکرك وحسن عبادتك آمدیم برانکه حقیقت شکر چنانچه سابق گذشت آنست که شخص بر نعمت الهی راضی باشد بانچه مرضی او تعالی است هر وقت که خواهد و از نامرضی او باز دارد و این مرتبه نهایت دشوار است و انچه در شرع شریف برای ادای این عبادت مقرر فرموده اند پس بازین قبیل است که اول هر نعمتی را از نعمتهای الهی در وقتی که بان نعمت ملتفت شود محض از تفضل الهی و ادبی لیاقت و قابلیت خود باز خود را و عمل خود ها را از ادای شکر آن نعمت قاصر فهمد بار حتی المقدور در انتهای الفاظ جامعه شکر که محیط جمیع نعمتها باشند کوشش نماید باز هر هر نعمت را جدا جدا در وقت ورود آن نعمت که بحسب ظاهر عقل آن نعمت نعمت معلوم نشود ملاحظه نموده بران حمد و ثنای زبانی یا جود و عطای مالی یا نماز و روزه بدنی و ذبح قربانی ادا کند حاکم و بیهقی بروایت حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقه رض ازان حضرت ع آورده اند که هرگاه حق تعالی بر بنده خود نعمتی ارزانی میفرماید و آن بنده میداند که این نعمت محض از جانب خداست حق تعالی مجض دانستن او را شکر آن نعمت می نویسانند قبل ازانکه بزبان ستایش کند و شخص بعضی اوقات جامه را برای خود میخرد و می پوشد و در ابتدای پوشیدن حمد الهی میکند پس آن جامه هنوز تا نوبتی او نمیرسد که او را از شکر گزاران می نویسند و همچنین چون از بنده کناهی سرزد میشود و در دلش ندامتی و خجالتی پیدا میشود حق تعالی در جریدهٔ اعمال آن بنده توبه آن گناه می نویساند قبل ازانکه بزبان استغفار کند یا توبه نماید و امام احمد در کتاب الزهد و بیهقی از ابو هریره آورده اند که او گفت که من در کتاب سوالات موسی ع از پروردگار خود خوانده ام که روزی حضرت موسی ع در جناب الهی عرض کردند که بار خدایا مرا چه قسم ممکن میشود که از عهدهٔ شکر تو برآیم حال آنکه کمترین نعمتهای تو بر من ازان بزرگتر است که تمام اعمال من در مقابلهٔ او توانند افتاد وحی آمد که ای موسی حالا شکر من کردی که خود را از شکر من عاجز دانستی و بیهقی در شعب الایمان از حضرت امیر المؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه آورده که هر که وقت صبح بگوید الحمد لله علی حسن المساء والحمد لله علی حسن المبیت والحمد لله علی حسن الصباح شکر شب و روز خود را ادا کرده باشد و بیهقی و ابن ابی شیبه از عبد الله بن سلام رض روایت کرده اند که روزی حضرت موسی ع در جناب الهی عرض کردند که بار خدایا شکری که سزاوار جناب تست چیست ارشاد شد می شاید که زبان تو تر باشد از ذکر من حضرت موسی ع عرض کردند که بار خدایا ما در بعض اوقات بحالتی می باشیم که ذکر ترا در انحالت نهایت بی ادبی میدانیم مانند حالت براز و وقت اراقت بول و وقت جنابت ولی وضعی ارشاد شد که ذکر مرا در هیچ حال از دست مده مناسب هر حال ذکری بگو حضرت موسی ع عرض کردند که چه گویم ارشاد شد که بگو سبحانك اللهم لا اله الا انت حسبي الاذي سبحانك وبحمدك لا اله الا انت و نیز بیهقی روایت کرده است که شخصی پیش آنحضرت ع می آمد و سلام میکرد و آنحضرت ع از وی می پرسیدند که کیف اصبحت و او میگفت احمد الله الیك آنحضرت ع برای او دعا میفرمودند روزی آمد و آنحضرت ع از و پرسیدند که کیف اصبحت انت یا فلان او گفت بخیر ان شکرت آنحضرت ع سکوت کردند تا پرسید که یا رسول الله همیشه بعد از احوال پرسی من دعائی میفرمودند و امروز احوال پرسیدند دعا نفرمودند ارشاد کردند که همیشه من از تو احوال پرسی میکردم و تو شکر می نمودی و امروز تو شکر نمی کردی و نیز بیهقی از ابو حازم آورده که چشم را هم شکری ست و دست و پا را هم شکری

بیان حقیقت شکر و فضیلت آن

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وشکر را هم شکر است و شرمگاه را هم شکر است پندارید که شکر زبان تنها ادا میشود شکر می باید که بجمیع اعضا باشد و هر که بزبان شکر میکند و تمام اعضا شکر نمیکند مانند کسی است که نزد او کلیمی باشد یک گوشه گلیم را بدست خود گرفته و تمام بدن او عاری ست این گلیم او را هرگز از گرمی و سردی و برف و باران فائده نمیدهد و در ترمذی و ابن ماجه بروایت ابو هریره رضا وارد ست که للطاعم الشاکر من الاجر مثل ما للصائم الصابر یعنی هر که شکم سیر خورد و شکر او مانند روزه دار ست در اجر و ثواب و بیهقی و ابن ابی الدنیا بروایت متعدده آورده اند که آنحضرت ع میفرمودند که دو خصلت ست که در هر که باشند او را خدای تعالی شاکر و صابر می نویسد و هر که در و نباشند نزد خدا صابر و شاکر نیست یکی آن ست که در مقدمه دین بالاتر را از خود به بیند و با و اقتدا کند و دوم آنست که در مقدمه دنیا پست تر را از خود نظر کند و شکر خدا ادا نماید و هر که در دنیا بالاتر را به بیند و بر حال خود حسرت و تاسف نماید یا در دین خود پست تر را به بیند و خود را و عجب انداز و خدا تعالی او را نه شاکر می نویسد و نه صابر و در ابو داود و نسائی وارد ست که آنحضرت ع فرمودند هر که وقت صبح بگوید اللهم ما اصبح بی او باحد من خلقك من نعمة فمنك وحدك لا شریك لك فلك الحمد ولك الشكر پس شکر آن روز را ادا کرد و هر که وقت شام همین قسم بگوید پس شکر آن شب را ادا کرد و ابن ابی الدنیا از انحضرت ع روایت کرده ست که هر که صاحب بلائی یا مصیبتی را به بیند و بگوید ثنا و ستایش ست آنخدا را که مرا نگاه داشت از این بلا و مصیبت که تر را بآن مبتلا ساخته ست و بزرگی داد مرا بر تو و بر بسیاری از خلق خود پس شکر آن نعمت را ادا کرده باشد لیکن علما گفته اند که این شکر را بو جهی بگوید که آن صاحب بلا نشنود تا دل او شکسته نشود و در ابو داود و ترمذی وارد ست که چون خبر خوش بآنحضرت ع میرسید یا امری مرغوب حاصل میشد آنحضرت ع برای ادای شکر سجده کنان می افتادند و ابن ابی الدنیا از عبد الرحمن بن عوف رض روایت کرده که آنحضرت ع روزی فرمودند که امروز مرا با حضرت جبرئیل ع ملاقات واقع شد مرا بشارت عمده دادند و گفتند که حق تعالی میفرماید که هر که بر تو یکبار درود فرستد من بر او ده بار درود فرستم و هر که یکبار بر تو سلام بگوید من ده بار بر او سلام بگویم من بخوشی این بشارت سجده شکر را خدا کردم و خرائطی بروایت جابر بن عبد الله آورده که آنحضرت ع میفرمودند افضل الذکر لا اله الا الله و افضل الشکر الحمد لله و ابن ابی شیبه و ابن سعد و دیگر محدثین بسند بر تر بروایت شداد بن اوس آورده اند که آنحضرت ع میفرمودند که چون مردم دنیا در بسیاری زر و سیم مصروف شوند شما را می باید که این کلمات را بسیار گفته باشید اللهم انی اسئلك الثبات فی الامر و العزیمة علی الرشد و اسئلك قلبا سلیما و لسانا صادقا و اسئلك خیر ما تعلم و اعوذ بك من شر ما تعلم و استغفرك لما تعلم انك انت علام الغیوب و در شرح چند چیز را برای ادای شکر چند نعمت مقرر فرموده اند شکر تولد ولد عقیقه ست و برابر موی سر او نقره را وزن کرده خیرات کردن و شکر نکاح ولیمه ست و شکر پوشیدن جامه نو آنست که جامه کهنه را بنام خدا بمحتاجی بدهد و شکر ادای زکوة صدقة الفطر و توسع و تکلف و تزین در روز عید الفطر ست و شکر ادای حج قربانی عید اضحی ست و تکلف و تزین در آن روز و شکر خوردن و نوشیدن و از خواب برخاستن اذکار بسیاری اند که در این اوقات ماثور شده اند و شکر مال آنست که بر خود و اثران را ظاهر کند و در لباس و خوراک بصورت مفلسان نماند و شکر سواری و جانور آنست که گاه گاه بمحتاجان عاریة بدهد و شکر مواشی آنست که شیر یک جانور را از انها براه خدا به مستحقان می داده باشد و شکر زراعت و میوه آنست که از خوردن آن کسی را منع نکند اری اگر کسی خواهد که بردارد بر او فرحت میرسد و شکر هر صنعت آنست که محتاج را بآن اعانت نماید خصوصا مثل کتابت و خیاطت و تعلیم قرآن و مسائل دین شکر نعمت علم ست و علی هذا القیاس و چون در سخن این همه تکلیف که ذکر و شکر و ترک کفران ست جمیع احکام شرعیه داخل شده اند زیرا که ذکر و شکر چنانچه گذشت مستوعب جمیع طاعات ست و کفران نعمت نامحیط جمیع منهیات و ادای احکام شرعیه تمام و کمال خیلی دشوار و شاق ست لاجرم برای تسهیل این مشقت طریق را نشان میدهند میفرمایند یا ایها الذین امنوا یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید اگر ادای حق ذکر و شکر و ترک کفران نعمتهای من بنظر شما دشوار آمد پس استعینوا

بیان طریق ادای شکر نعمت

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بیان تقسیم صبر بر نفسانی

بالجمله چون مدد طلبیدن بصبر بر سه قسم است از لشکرهای او و از من نوع شما که انسانید سه نوع معین فرمودیم تا در مهمات شما مدد کار شما باشد و آن این است که صبر و جانوران متصور نیست که محض شهوت دارند نه عقل و در ملائکه نیز متصور نیست زیرا که عقل محض دارند نه شهوت پس صبر که عبارت از ثبات در مقابله مقتضای شهوت و غضب است در هیچ مخلوق سوای این نوع نیافریده ایم اما این نوع پس در ابتدای وجود خود هر فرد آن بمنزله جانور میباشد که غیر از خواهش غذا چیزی دیگر ندارد و باز بعد مدتی خواهش بازی بر وغلبه میکند باز خواهش جماع لیکن چون باین حد میرسد عقلی نیز در وی پیدا میشود که روی شهوت او را از لذات عاجله برمیگرداند و بسعادت باقیه متوجه میکند و در این وقت در میان هر دو داعیه عقل و شهوت جنگ و نزاعی افتد اگر عقل شهوت را مغلوب کرد و در قابو ی خود گرفت پس همین است معنی صبر و صبر بر دو قسم است بدنی و نفسانی بدنی بر دو قسمت فعلیست یا انفعالی فعلی مانند عمل کردن باعمال شاقه و انفعالی مانند ثبات بر آلام و اجتماع

بیان اقسام صبر

و نفسانی عبارت است از آنکه نفس را از مقتضیات طبع بند کند اگر از شهوت بطن و فرج بند کرد و آنرا عفت نامند و اگر از طلب فضول بند کرد و آنرا زهد و قناعت نامند و اگر از جزع و فزع و بلند کردن آواز و طپانچه بر روزدن و گریبان و جامه را چاک کردن در وقت مصیبت بند کرد و آنرا صبر عرفی نامند و اگر در حالت غنا و دولتمندی از کبر و نخوت و ترفع بر هم چشمان بند کرد و آنرا فراخی حوصله نامند و اگر در حالت جنگ از فرار و تزلزل بند کرد و آن را شجاعت نامند و اگر در حالت غضب از ضرب و شتم بند کرد و آن را حلم نامند و اگر در سر انجام مهمی از مهمات از اضطراب و تحیر بند کرد و آن را تیز و سعت حوصله گویند و اگر از اظهار اسرار بند کرد و آن را راز داری نامند پس این لشکر الهی در هر مهم از مهمات دینی و دنیوی مدد کار است و حقیقت صبر آن نیست که آدمی کدورت امر کرده را در نیابد یا در یابد و آن را کرده ندارد زیرا که این هر دو امر غیر ممکن است بلکه حقیقت صبر همین است که با وجود کدورت و کراهیت طبعی از آنچه منافی عقل و شرعست خود را حبس کند و از اظهار جزع و شکایت خود را باز دارد و اگر اشک جاری شود یا نک چهره متغیر کرد و منافی صبر نیست زیرا که آن حضرت صلعم در وقت فوت پسر خود حضرت ابراهیم گریه نموده اند و اظهار حزن و اندوه و باین لفظ فرموده که والله انا بفراقك یا ابراهیم لمحزونون و نعاش و چون مردم درین باب عرض کردند ارشاد شد که این قدر غم و ملال و اشک ریزی از مقتضیات رحمت الهی است که در قلوب بندگان ظهور فرموده است و انما یرحم الله من عباده الرحماء و نیز ارشاد کرده که ان العین تدمع و القلب یحزن و لا نقول الا ما یرضی ربنا یعنی چشمی اشک میریزد و دل اندوه میکند و درین امر بنده را اختیاری نیست و اینقدر داخل حد تکلیف میتواند شد که لا یکلف الله نفسا الا وسعها آری زبان خود را بند میکنیم تا حرفی نامرضی او تعالی از آن نه برآید و در اینجا باید دانست که صبر بهمه حال که در اول درد و مصیبت و از علاج نفس واقع شود و هر گاه صورت مصیبت منکسر گشت و نفس را صدمه او فراموش شد ترک جزع و فزع و ترک شکایت در آن وقت در صبر معدود نمیشود بلکه آن را تسلی و سلوی نامند و آن نیز امری است که باضطرار واقع میشود و لهذا حکما گفته اند که اگر کسی را تکلیف دهند که دائما بر مصیبت جزع نموده باشد تکلیف الا یطاق باشد و از فضائل این خلق محمود که مسمی بصبر است آن است

بیان فضائل صابرین و فضیلت صبر

که حق تعالی او را در بسیاری و چند جا از این کتاب عزیز ستوده است و اکثر خوبیهای دارین بآن خصلت محموده بازبسته از آنجا و جعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا و تمت کلمة ربك الحسنى على بنی اسرائیل بما صبروا و لنجزینهم اجرهم باحسن الذین صبروا ما کانوا یعملون انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و ازین آیت معلوم شد که هر طاعت اجری دارد و مقدر بمقدار خود نیست مگر اجر صبر که بمقدار و اندازه نمی آید و از فضائل صبر آنست که عبادت عمده که روزه است محض صبر است از اکل و شرب و جماع و در حدیث قدسی در حق آن عبادت وارد شده که الصوم لی و انا اجزی به صبر فرموده اند و آیت ان تصبروا و تتقوا و یأتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین و نیز صابران را بمجمع عنایات خاصه خود ساخته اند و در حق اولئك علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون و در حدیث صحیح است که الصبر نصف الایمان زیرا که ایمان تمام نمیشود مگر بترک آنچه الا

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ست وبعمل انچه لائق ست ومداومت این هر دو کار بغیر از صبر نمی شود پس باین حساب صبر تمام ایمان ست چنانچه بهمین اعتبار حضرت امیر المؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه وعبد الله بن مسعود رضی فرموده اند که الصبر هو الایمان کله لیکن چون ترک نالائق وعمل لائق کاهی موافق خواهش دلی وشهوت نفسانی می باشد وکاهی نمی باشد پس انچه از قسم اول ست دران احتیاج بصبر نمی افتد نظر شارع مدقق فرموده آن را نصف ایمان قرار داد پس علاجی که در تسهیل تکلیفات شاقهٔ شرعیه بر نفس مفید ست تخلق بخلق صبر ست که هم در ذکر وهم در شکر وهم در ترک کفران نعمت تاثیر عظیم می نماید واگر با وصف تخلق باین خلق نیز بر شما بعضی تکالیف شرعیه گرانی کنند یاد در تحصیل حوائج ضروریهٔ معاش درمانده شوید وباین سبب شما را تخلی برای ذکر وشکر یا ترک کفران نعم میسر نیاید پس از چیزی دیگر هم نشان میدهم ومیگویم وَالصَّلٰوةِ ط یعنی ومدد وطلبید به نماز زیرا که نماز عبادتی ست مرکب وتریاقی ست مجرب مولف از چند جزو وجزوِ اعظم آن وخلاصهٔ ارکان آن دعاست که کره کشائی هر جزو وکل وکار روائی هر محتاج ست وباوصف انکه سبب قضای حوائج ست عبادتی ست مستقله ومیناتی ست جامعهٔ ذکر وشکر را پس دران شغل نفس وطبع شما تسلی می پذیرد که من در پی تحصیل حاجات خودم ودر سعی وتلاش معاشم وهم مقصد که ذکر وشکر ست از دست نمیرود وطریق استمداد درجهات وحوائج به نماز سابق گذشت که از اقسام آن صلوة الحاجة ست برای هر مطلبی وصلوة الاستسقاء ست برای طلب باران ومطلق نوافل اند برای دفع اضطرار تا در حدیث شریف وارد ست کان النبی ﷺ اذا خزنه امر فزع الی الصلوة یعنی چون آنحضرت ﷺ را امری باضطرار می آورد مشغول به نماز میشدند وحاکم وبیهقی روایت کرده اند که یکبار عبد الرحمن بن عوف رضی عشی رود تا انکه مردم گمان کردند که فوت یافته باشند واز نزد ایشان برخاستند ومکان را خالی کردند دران وقت مایوسی زن ایشان ام کلثوم بنت عقبه در مسجد در آمدند واین آیت را بخواندند که یا ایها الذین امنوا استعینوا بالصبر والصلوة وبه نماز مشغول شد ساعتی نگذشت که ایشان را افاقت دست داد وحیات دوباره یافتند ونماز حضرت ابراهیم ﷺ در وقتی که حضرت ساره ع را مردم پادشاه جبار کشیده برند سابق مذکور شد ونماز جریج راهب در وقتی که اورا تهمت بزنا کردند نیز در بخاری ومسلم ست بالجمله نماز با وصف انکه شامل ذکر وشکر ست تصویری ست معنوی وعبارات از ان تصویر به دیگر ممکن نیست واستمداد بدعا واب اهل ایمان ست قدیما وحدیثا وچه قسم از استمداد بصبر وصلوة غافل شوید حال انکه ان الله بتحقیق خدای تعالی مدد کار حقیقی در هر مهم وهر حاجت اوست مَعَ الصّٰبِرِیْنَ یعنی همراه صبر کنندگان ست زیرا که صبر کنندگان متخلق بخلق او تعالی که صبور وحلیم ست خود را متخلق میسازند وهر که خود را متخلق باخلاق الٰهی ساخت معیتی دیگر ورای معیت علمی وقدرتی که با هر خلق او تعالی را ثابت ست نسبت بآن کس او تعالی را حاصل شد وازانجا را آن معیت خاصه توفیق وامداد وتائید ونصرت بر نفس شیطان واعدای انس وجان ست که مانع از ذکر وشکر وباعث بر کفران نعمتها میشوند ونیز چون او تعالی همراه شما شد مقصد شما حاصل گشت که از ذکر وشکر وترک کفران نعمت نیز همین برای حبیب وچون این معیت خاصه بر محض صبر مترتب میشود بر نماز که عبادت جامعه ست ذکر وشکر وصبر را بالاولی مترتب خواهد گشت بلکه نماز خود معراج المؤمن ست وصورت قرب ومناجات دران حالت خود حصول معیت خاصه مقتضای طبیعت آن عمل ست وتمام ارکان آن نه جزا وثمرهٔ آن ولهذا ارشاد نشد که ان الله مع الصابرین والمصلین وهر گاه ثابت شد که صبر کنندگان را معیتی خاصه حضرت حق جل وعلا حاصل میشود ومعلوم بالقطع ست که او تعالی جامع هر کمال ست معیت او تعالی مستلزم معیت هر کمال ست بحد استعداد حامل ونیز بالیقین ثابت ست که از انواع صبر انچه اعلی واکمل ست صبر بر رفتن جان ست در راه خدا ودر طاعت او چنانچه گفته اند الجود بالنفس اقصی غایة الجود صبر بر فوت لذتی یا نقصان مالی یا موت دیگری که علاقهٔ قرابت باخود داشته باشد در حق آن تیج تبان ست پس حصول اکمل حیات که اول صفات ذاتیهٔ آن ذات مقدس ست صابرین را علی الخصوص این فرد اعلی واکمل را از صابرین تردد نمکنید وَلَا تَقُوْلُوْا یعنی ومگویید لِمَنْ یُّقْتَلُ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ یعنی در حق کسی که کشته شود در راه خدا وازانجمله صابران باشد در جهاد که ایشان اَمْوَاتٌ یعنی مرده اند زیرا که چون آن می

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

روح و از بدن او جدا میشود پس موت بمعنی عدم حس و حرکت و ادراک و شعور نیست بعبارتی دیگر روح روح را اصلا تغیری نمیشود چنانچه حاصل قوی بود حالا هم هست و شعوری و ادراکی که داشت حالا هم دارد بلکه صاف تر و روشن تر زیرا که تدبیر بدن و توجه بامور سفلا نیه او را از صفائی ادراک مانع میشد و چون از بدن جدا شد آن مانع مرتفع گشت پس ارواح را مطلقا خواه روح شهید باشد یا روح عامهٔ مومنین یا روح کافر و فاسق باین معنی مرده نتوان گفت مردگی صفت بدن است که شعور و ادراک و حرکات و تصرفات بسبب تعلق روح باوی از وی ظاهر میشدند و حالا نمی شوند آری روح را بمعنی موت لاحق میشود اول آنکه بعد از مفارقت بدن از تدبیر بازمی ماند تا وقتی که بابدن متعلق بود میدان تدبیر بر روح او فراخ بود دوم آنکه بعضی متمتعات و تلذذات مثل اکل و شرب و سیر و دور که بواسطهٔ بدن با آنها خوگر شده بود از دست او میروند و لهذا او را نیز در شرع شریف حکم بموت میفرمایند اما درین امور فقط مثلا میگویند که عمل نیک او بتمامه ختم شد و خاتمهٔ کار او بر این عمل شد و بر سعادت یا شقاوت مردم من بعد او را ادراک مافات متصور نماند و نیز میگویند که مال او میراث وارثان گشت زیرا که حالا او را کاری بمال اینجا نماند و زن او فارغ از نکاح گشت اگر بعد انقضای عدت با دیگری نکاح کند جائز است زیرا که علاقه که با این زن داشت و بآن متمتع بود موقوف بر بدن جسد بود و آن جسد از وی جدا شد مانند آنکه چون سوار اسپ خود را فروخت و یکراه را حاجت زین و توبره و لگام نماند و سود اگر چون دکاندار می موقوف کرد دیگر افزونی مال او را ممکن نیست همان اندوخته متعوناش باد است لیکن موت ارواح باین دو معنی هم در غیر شهیدان راه خدا است اما شهیدان راه خدا را بحقیقت این دو معنی موت هم نیست بل یعنی بلکه ایشان احیاء اند یعنی زندگانند زیرا که دانما در ترقی و تضاعف اجر و ثواب اند و عمل ایشان که بران مرده اند و دوران جان داده حکم عمل دائمی ایشان گرفته که گویا هنوز کرده میروند و در حدیث صحیحین وارد است که کل ابن آدم یختم علی عمله اذا مات الا المجاهد فی سبیل الله فانه ینمی له عمله الی یوم القیمة یعنی هر آدمی چون می میرد بر عمل او مهر ختم می نهند مگر کسی که در جهاد راه خدا مرده باشد که عمل او جاریست تا روز قیامت گویا جهاد میکند و همچنین تمتعات و تلذذات جسدانیه نیز از ایشان موقوف نکرده اند بلکه ایشان را بمجرد مفارقت ارواح از ابدان در ابدانی دیگر متعلق ساخته اند تا بواسطهٔ آن ابدان تمتعات و تلذذات جسدانیه بر دارند امام مالک در موطا و امام احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه بروایت کعب بن مالک آورده اند که آنحضرت ﷺ فرمودند که ارواح شهیدان را در شکم جانوران سبز رنگ مثل طیور میباشد و بنرگها می اندازند و ایشان را پروانگی میدهند که از هر میوه و هر درخت بهشت شکم سیر خورده بیایند و از نهرهای بهشت هر چه خواهند از شراب و آب و شیر و شهد بنوشند و آشیانهٔ ایشان قندیلهاست که معلق است بعرش و دران استراحت میکنند و اصل این حدیث متواتر است و در صحیحین نیز موجود آری ارواح شهیدان از تمتعات این جهان و تکلیفات دنیا دور افتاده اند اما تمتعات جسدانیه بی تکلیفات دارند و اصلا از رنج و غم و الم نمی بینند پس در حقیقت حیات ایشان اتم از حیات دنیوی ست و لکن لا تشعرون یعنی ولیکن شما شعور ندارید که ایشان هنوز در ترقی اعمال و تمتعات و تلذذات بدنی با شما شریکند بلکه از شما زیاده تر و افزون تر باین جهت که آن ابدان ایشان از نظر شما غائب اند و عالمی دیگر ورای عالم شما رزق ایشان و سیر و دور ایشان مقرر ست مانند کسی که در ولایت میوه ها میخورد و سیر شکوفه و گلزار می نماید اهل هندوستان چون او را نه بینند مرده انگارند و نیز باین جهت که ابدان گذاشتهٔ آنها را بهبت خود کور میکنند بی روح میدانند و باز از حیات ارواح آنها درین ابدان هیچ ظاهر نمیشود اگر چه بطریق خرق عادت از تلف و پوسیدگی محفوظ مانند مانند کسی که خانهٔ شخصی را ویران و خالی دیده حکم بموت او کند باقی ماند در اینجا سوالی جواب طلب و آن آنست که فرق درمیان تعلق ارواح شهدا بعد از مفارقت ازین ابدان بقوالب جانوران سبز رنگ و درمیان تناسخ که نزد اهل اسلام باطل ست چگونه توان فهمید جواب آنکه تناسخ آنست که روح بعد از مفارقت ببدن دیگر عنصری در دنیا متعلق شود و از سر نو نشو و نما پذیرد و جمیع لوازم نشاة دنیا دران متحقق شوند و این نوع تعلق ارواح شهدا را با ابدان جانوران پرنده بهم میرسد هم برین از عالم عناصر نیست و هم نشو و نما ندارد و هم جمیع لوازم نشاة دنیا دران موجود نیست پس از باب

mandegar.tarikhema.org
Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تناسخ نباشد و این هم وصورتیست که آن قوالب سبز رنگ را روحی دیگر از سابق متعلق نباشد و اگر آن قوالب روحی حیوانی از سابق داشته باشند و این ارواح را در آن قوالب بدن برای بهره مند کردن برزق در آورده باشند پس صلا با تناسخ اشتباهی نخواهد بود لیکن در الفاظ احادیث فی صلوات طیر خضر موید همان احتمال اول است و این خصوصیت شهیدان را ازین سبب حاصل شد که علی که بآن در حجاب الهی تقرب کردند همین موت و قطع علاقه روح از بدن بود چون حکمت الهی تقاضا میکند که جزای هر عمل مناسب صورت آن عمل می باشد ارواح ایشان را بعد از مفارقت با ابدان دیگر متعلق ساختند تا این علاقه عوض آن علاقه مقطوعه واقع شود پس حیات شهداء در عالم برزخ حیات جزائی ست نه حیات ابتدائی و نه حیات اخروی برای مجازات و تناسخ اگر ثابت میبود از قبیل حیات ابتدائی می بود فافهم الفرق و بهمین تحقیقات زائل شد اشکالی که درین جا وارد میکنند حاصلش آنکه مراد از زندگی شهیدان که درین آیت و در آیت ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا صریح ست پس اگر مراد ازان حقیقت حیاتست یعنی تعلق روح بابدنی که داشتند پس سم خلاف واقع ست و هم خلاف شرع زیرا که در حق شهدا نیز حکم موت کرده اند و احکام موتی مثل قسمت میراث و تنفیذ وصایا و عدت منکوحه و انقطاع نکاح و دفن وغیره برا نها جاری نموده و اگر مراد آنست که ارواح ایشان با شعور و ادراک خود باقی اند و بانواع ثواب مسرور و شاد ان پس این معنی خاص شهیدان نیست بلکه جمیع اهل نجات همین حکم دارند و مجرد بقاء روح با ادراک و شعور که داشت عام تر ست در حق هر مومن و هر کافر و هر صالح و هر فاسق و تحریر جواب آنست که حیات شهدا یعنی تعلق ارواح بابدانست برای استیفاء لذاتی که موقوف بر آلات بدنیست نه تعلق ارواح با ابدان سابقه و نه بقای روح با درک و شعور و این حیات جزائی ست که ثواب عمل ایشان را با ایشان باین صورت داده اند پس خصوصیت شهیدان ظاهر گشت و چون ارشاد فرمودند که دادا ذکر و شکر و ترک کفران نعمتهای الهی بصبر و نماز مدد جویید و کسانی را که صبر را بنهایت مراتب رسانیده از نظر شما غائب شدند و ازین جهان گذشته مرده نگویید حالا می فرمایند که چنان مپندارید که شما را مهمل خواهیم گذاشت و ذکر و شکر و ترک کفران نعمتهای الهی شما را القمر بلا دو مسخواهد آمد بلکه موانع این عبادت برای شما خواهیم فرستاد و جوهر صبر شما را بر محک امتحان خواهیم زد تا ظاهر کنیم که با وجود موانع بذکر شکر و ترک کفران نعمت صبر می کنید یا نه و لنبلونکم یعنی و البته خواهیم آزمود شما را لیکن نه بآن حد که طاقت را از صبر طاق کند و از حد تحمل شما برامده بحد تعجیز و تکلیف مالا یطاق انجامد بلکه بشیئ یعنی بقدر قلیل که طاقت تحمل آن دارید من الخوف یعنی از خوف دشمنان تا صبر شما بدین اسلام با وجود ترس از ایذای دشمنان آزموده شود و این امتحان بعد از هجرت که خان و مان خود را ترک کرده برامدند و از اقارب و عشائر خود که توقع نصرت و امن از انها می بود افتادند شروع شد تا آنکه مسلمانان را از مدینه برامدن و شوار افتاد هر یک از قبائل عرب ایذای انها شد و یهودیانی که گرد و پیش مدینه سکونت داشتند کمر بر عداوت و ایذای ایشان بر بستند و نهایت خوف در هنگام اخزاب رو داد تا آنکه حق تعالی از انحال ایشان در سورهٔ احزاب حکایت فرمود که هنالک ابتلی المؤمنون و زلزلوا زلزالا شدیدا و این دشمنی و عداوت محض بجهت اسلام بود و دیگر هیچ و نیز شما را آزمایش خواهیم کرد بقدری قلیل و الجوع یعنی و گرسنگی زیرا که سبب خوف کفار شما را سفر و تجارتی بود دیگر و جوه مکاسب ممکن نخواهد شد و انچه بعضی از شما پس انداز داشته باشند در سبب قتال و تهیه اسباب جهاد توشه این سفر مصروف خواهد گردید و این معنی نیز در ابتدای اسلام بعد از هجرت بشدت ظهور نمود تا آنکه آنحضرت ع با نفس نفیس خود و گرسنگی شکم را بر شکم می بستند و حالت حضرت ابو بکر صدیق رض که مشهور بمالداری بودند باین حد انجامید که آن حضرت ع روزی سبب شدت گرسنگی بی تاب شده از و لخانهٔ خود برامدند و حضرت ابو بکر رض ملاقات کرده حضرت ابو بکر رض عرض کردند که یا رسول الله سبب چیست که بیوقت از خانه برامده آید فرمودند گرسنگی حضرت ابو بکر رض عرض کرد که والله من نیز بسبب گرسنگی برامده ام این ست حال گرسنگی اضطراری که بسبب نایافت قوت بود اما گرسنگی

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اختیاری که عبارت از روزه است پس آن نیز در سال دوم از هجرت فرض شد و فضائل این عبادت بزبان پیغمبر بسیار از بسیار تر و ل یافت
مشتاقان ثواب از صحابه کبار رضی در صوم واکثار آن مبالغه کردند وَنَقْصٍ مِّنَ الْاَمْوَالِ یعنی و نیز خواهیم آزمود شما را بکم کردن از مالهای شما
که اکثر شان مصرف جهاد خواهد شد و برخی ازان در غارت و نهب کفار خواهد رفت و انچه باقی خواهد ماند بایجاب زکوة و صدقة الفطر و حسن
واضیاف و ایتام و تکلیف ایثار محتاجان بر خود و بر عیال خود و مبدم در نقصان خواهد ماند و پایمالی زراعات بآمدن فوج کفار علاوه بران
خواهد شد وَالْاَنْفُسِ یعنی و بکم کردن جانهای شما زیرا که اقارب و عشائر از اهل هر خانه در جنگها پی در پی کشته خواهند شد و در مشقت سفر جهاد بکر
و تشنگی و صدمات و نکبات تلف خواهند کرد بدیگری که در مهاجرین و انصار هر سال نقصانی بین راه می یافت و در جنگ احد از انصار هفتاد
کس کشته شدند و در جنگ بیر معونه نیز هفتاد کس از ایشان شهید شدند و بعد از شکست احد هیچ خانه در مدینه نبود که ازان صدای نوحه و شیون
برنمی خاست و کسانیکه درین جنگهای پی در پی زنده باقی مانده بودند کسی را از شکسته شدن دست یا پا و کسی را بکوری و کری و دیگر آفات نقصان
تن بهم رسیده بود حضرت طلحه رض را دست شل بود و علی هذا القیاس دیگران را وَالثَّمَرَاتِ یعنی و بکم کردن میوه های دل و جگر که عبارت از اولاد صغار
اند و مردن ایشان بر آدمی شاق تر از رفتن جان و تلف عضو است و لهذا این مصیبت را بعد از همه مصائب یاد فرموده اند و در حدیث صحیح وارد است که چون فرزند
مرد مسلمان می میرد حق تعالی بفرشتگان قابض الارواح فرماید که آیا شما قبض کردید روح فرزند بندهٔ مرا آنها می گویند که آری باز میفرماید که
آیا قبض کردید میوهٔ دل او را آنها می گویند که آری حق تعالی می فرماید که پس آن بندهٔ من چه گفت آنها می گویند که ترا حمد کرد و انا لله وانا الیه
راجعون گفت از جناب الٰهی حکم می شود که برای بندهٔ من در بهشت خانه بنا کنید و او را بیت الحمد نام نهید و اکر میوه ها را بر میوه های
درختان حمل کرده شود تکمیر لازم می آید زیرا که داخل در نقصان مال است و نیز آوردن این مصیبت بعد از مصیبت جان چندان بجمع
نمی شود و از حضرت امام شافعی رحمة الله علیه منقول است که ایشان می فرمودند الخوف خوف الله والجوع صیام شهر رمضان والنقص
من الاموال الزکوات والصدقات ومن الانفس الامراض والقتل فی سبیل الله ومن الثمرات فوت الاولاد. وجه ترتیب این
مصائب در ذکر آن ست که اول خوف را مقدم آورد زیرا که حلاوت ترک لذتی را فی الفور بر باد میدهد باز کرسنگی را که هلاک دران متوقع میباشد
باز نقصان اموال را که مقضی بکرسنگی می شوند و بیشتر وجه خوف از نقصان مال لحوق کرسنگی ست باز جهاد را آورد که غالبا مقضی بقتل
میشود باز نقصان ثمرات و اولاد را که در معنی موت بلکه بالاتر از موت ست چه آدمی بعد از موت ببقای نسل خود خود را باقی می انگارد و چون اولاد نماند موت
نسلی او متحقق شد که خود زنده ماند و چون در ین آزمایشها شما صبر کردید و کامل العیار بر آمدید معیت خاصهٔ حق تعالی نصیب شما شد پس ای پیغمبر
بعد از امتحان صبر ایشان از حال ایشان بکوت مکن بلکه قدری الی ایشان فرما وَبَشِّرِ الصّٰبِرِیْنَ ۝ یعنی و بشارت ده صبر کنندگان را بر ین مصیبتها
باینکه خدا همراه ایشان ست خصوصا الَّذِیْنَ یعنی آن صبر کنندگان که بر محض ترک جزع و قزع و ترک شکایت اکتفا نمیکنند بلکه هر مصیبت را وسیلهٔ
ذکر و شکر الٰهی میسازند و باعث تحصیل رضای الٰهی میدانند بحدیکه اِذَآ اَصَابَتْهُمْ مُّصِیْبَةٌ یعنی چون میرسد ایشان را مصیبتی هر چه
باشد خرد یا بزرگ نزد ایشان چنان میشود که گویا وقت نماز آمد و هرگز بسبب آن مصیبت از خدا غافل نمی شوند بلکه مشغول
بیاد او شده قَالُوْٓا یعنی میگویند ما را ازین مصیبت چرا مضطرب باید شد زیرا که اِنَّا یعنی تحقیق که ما مالک نفس خود نیستیم
تا محافظت خود از مصیبتها بر ذمهٔ ما باشد و ما را در فکر آن باید افتاد بلکه ما همه مملوکیم و بنده ایم لِلّٰهِ یعنی برای خدا و هر مملوک کسی
می باشد محافظت او بر ذمهٔ مالک و خاوند ست و چون خاوند ما غالب ست بر کل عالمیان پس نباید که ما از چیزی بترسیم
خواه دشمنان و ظالمان و کفار و اشرار باشند و خواه حیوانات مهلکه چون شیر و پلنگ و کژدم و مار و خواه
اخلاط فاسده و نیز چون ما مملوک و بندهٔ خدائیم و رزق هر مملوک بر مالک اوست و مالک ما

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و مالک ما صاحب خزائن است پس ما را از کسی چرا باید رسید اگر وقتی ما را برای حکمت و مصلحت ما غذا ندادو مانند طبیب مشفق که صاحب تجربه را
از غذا حبس میکند لابد وقتی دیگر خواهد بود همچنین جان و مال و اولاد ما ملک اوست و در دست ما بعاریت اگر مالک را عاریت بنمود
چرا بی جا باید شد علی الخصوص که ما را عوضی و ثوابی از افضل برین مصیبتها وعده فرموده است و انا الیه راجعون یعنی و بتحقیق ما بسوی
او رجوع خواهیم کرد پس ما را همه آنچه موعود فرموده است عطا خواهد کرد و عطای او بالاتر ازین نقصانات خواهد شد و نیز چون ما همه مملوک
بنده اویم پس هر چه نزد ماست بخشش و عطای اوست میتواند که داده را بستاند و باز دهد و نا داده را از سر نو انعام فرماید پس ما را ازین نقصانها
چه غم و اگر از مفارقت چند روزه ما را کلفتی حاصل شود نیز جای اندوه و ملال نیست زیرا که چون باز گشت همه بسوی اوست پس آن مفارقت
چند روزه نیز مبدل بوصال دائمی و صحبت مستمره خواهد گردید و در حدیث شریف وارد است که یکبار چراغ آن حضرت بسبب بادی
خاموش شد آن حضرت فرمودند انا لله و انا الیه راجعون حضرت ام المومنین عائشه صدیقه رض عرض کردند که یا رسول الله
این هم مصیبتی بود فرمودند آری هر چه از دردی بالن آدمی ظاهر و در دل او با او تعلقی بهم رسد مصیبت است و نیز در حدیث شریف وارد است
که آن حضرت فرمودند که هر مسلمانی که او را مصیبتی رسد پس در مقام جزع و فزع این کلمه را یاد بکوید حق تعالی او را عوضی نیک از آن مصیبت
عنایت فرماید و اجر و ثواب آن مصیبت در حق او ذخیره باشد حضرت ام المومنین ام سلمه رض میفرمودند که چون ابو سلمه که شوهر اول
ایشان بود و خیلی مرد بزرگ و صالح وفات یافت مرا این حدیث یاد آمد در دل خود گفتم که عوض نیک این مرد بزرگ چه خواهد بود
لیکن موافق فرمودهٔ آن حضرت این کلمه را گفتم حق تعالی مرا در عوض او آن حضرت را داد که در نکاح ایشان در آمدم و طبرانی بروایت
ابن عباس رض آورده که آن حضرت فرمودند که امت مرا چیزی داده اند که بهیچکس را از امتهای سابق نداده بودند و آن کلمه استرجاع
است که در وقت مصیبت باید گفت و بیهقی در شعب الایمان از سعید بن جبیر روایت کرده که این کلمه ابنای پیشین را هم نداده بود بدلیل
جاهلیتیان دلیل آنکه حضرت یعقوب ع در کمال حزن بر حضرت یوسف علی نبینا و علیه السلام همین گفتند که یا اسفا علی یوسف و انا لله و انا
الیه راجعون گفتند و بیهقی بروایت عبد الله بن عمر رض آورده که چار چیز است در هر که جمع شوند حق تعالی او را بی خانه در بهشت میسازد
اول آنکه در هر کار و بار خود التجا بخدا نماید دوم آنکه در هر وقت مصیبت انا لله و انا الیه راجعون بگوید سوم آنکه چون نعمتی از جناب الهی بابد
الحمد لله بگوید چهارم آنکه چون گناهی از و سر زند و استغفر الله بگوید و امام احمد و ابن ماجه و بیهقی بروایت حضرت امام حسین رض آورده اند که
آن حضرت فرمودند که اگر مسلمانی را مصیبتی رسیده باشد بعد مدت آن مصیبت را یاد کند و از سر نو انا لله و انا الیه راجعون گوید خدای تعالی او را
اجر تازه آن مصیبت عطا میفرماید گویا آن مصیبت او را امروز رسیده است و حکیم ترمذی بروایت انس بن مالک رض در حق نعمت کهنه و حمد تازه همین
قسم روایت کرده و طبرانی بروایت ابن عباس رض آورده که آن حضرت میفرمودند که بسبب موت اضطراب و فزع جبلی انسان است پس
چون یکی را از شما خبر وفات برادر مسلمان خود برسد باید که انا لله و انا الیه راجعون و انا الی ربنا لمنقلبون بگوید تا موت خود نیز در نظر آید و مهیا
باشد بیت جای آن به که درین مرحله آن پیشه کنی * که ز مرگ دگران مرگ خود اندیشه کنی * و نیز ابو امامه آورده که یکبار دوال چرمین پای پوش
آنحضرت گسسته شد آن حضرت انا لله و انا الیه راجعون خواندند و فرمودند که این هم مصیبتی است و نیز از بیهقی بروایت ابو هریره رض از آن
حضرت آورده اند هر گاه دوال پای پوش شما گسسته شود دیگر باید که همه جمع کنید و آن را مصیبت دانید و بران متوقع ثواب باشید بلکه
ابن ابی الدنیا و دیلمی از انس رض روایت کرده اند که آن حضرت شخصی را دیدند که پای دوال چرمین در پا پوش خود پیچه آهنی نصب کرده فرمود
که تو بسیار طویل الامل معلوم میشوی معهذا از تو اگر گسسته شدن دوال چرمین محروم میمانی اگر دوال چرمین پا پوش تو گسسته شود و بگوئی
انا لله و انا الیه راجعون از پروردگار خود صلوات و رحمت و هدی یابی و این عنایت او در حق تو بهتر از دنیا و مافیها باشد

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دیلمی بروایت حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقه رضا آورده که یک بار آنحضرت ع از جائی تشریف آوردند و در زانگشت مبارک خاری خلیده بود و بارها استرجاع میفرمودند و آن مقام را بدست می مالیدند چون من استرجاع ایشان را شنیدم نزدیک شدم دیدم که اثر خفیفی از آن خار در پوست انگشت مانده هست بسیار خنده کردم و گفتم یا رسول الله پدر و مادر من فدای شما باد این قدر استرجاع از این خار نامعلوم آنحضرت ع تبسم کردند و بر دوش من دست زدند و فرمودند که ای عائشه حق تعالی چون میخواهد بزرگ را خرد میکند و خرد را بزرگ میسازد از مصیبت سهل پرخدر باش قاعده معمول سعید بن مسیب و حضرت حسن بصری رضا آن بود که این هر دو بزرگ را چون نماز جماعت فوت میشد بآواز بلند استرجاع میکردند تا آنکه مردم برای تعزیت می آمدند بالجمله این قسم صابران که مصیبت را وسیله ذکر و شکر و پایه قرب خود نزد رب العالمین میدانند و آمدن مصیبت را شامل آمدن وقت نماز می انگارند اُولٰئِكَ عَلَيْهِمْ یعنی آن کرده بر ایشان نازل میشود صَلَوٰتٌ مِّن رَّبِّهِمْ یعنی عنایات خاصه تازه از پروردگار ایشان که بآن عنایات خوف معصیت در آخرت نمی ماند و هیچ گناه باوجود آن عنایات تاثیر نمیکند و صلوة در حقیقت نام همان عنایت خاصه حضرت حق ست عز و علا که از ضرر معصیت مطلقا مامون می سازد و لهذا مخصوص ست باصالة بحضرات انبیاء و این جماعه را نیز در افاضه آن عنایت هم رنگ انبیاء ساخته اند فرق این ست که در حق انبیاء آن عنایت خاصه موجب عصمت از گناه بمعنی دوری هیچ گناه از انها صادر نمیکرد و در حق این جماعه بسبب قصور استعداد ایشان بهمین قدر تاثیر می نماید که گناه کرده یا ناکرده برابر می افتند و لهذا در ترمذی و ابن ماجه و دیگر صحاح سته وارد ست که هر کرا سه فرزند نابالغ مرده باشند او را کلید بهشت و سپر محکم از آتش دوزخ حاصل گشت و چون بعضی مردان و بعضی زنان پرسیدند که یا رسول الله اگر کسی را دو فرزند یا یک فرزند مرده باشد او را این مرتبه بهم میرسد فرمودند آری قسم بخدا که بچه ناتمام ساقط شده نیز مادر خود را بناف خود کشیده به بهشت خواهد برد اگر لی صبر نکرد و متوقع ثواب از خدا ماند و امام مالک در موطا و بیهقی در شعب الایمان بروایت ابو هریره رضا آورده اند که آنحضرت ص میفرمودند که هر دی یا ایمان را پی در پی در جان و مال و عیال و اطفال او مصیبت ها میرسند تا آنکه روز قیامت باخدا ملاقات خواهد کرد و هیچ گناه بر او نخواهد ماند و امام احمد و نسائی و بیهقی و حاکم بروایت قره مزنی آورده اند که شخصی پیش آنحضرت ع می آمد و همراه او پسر او می بود روزی آنحضرت ع از او پرسیدند که معلوم میشود که تو این پسر را بسیار دوست میداری که از خود جدا نمیکنی او عرض کرد که یا رسول الله خدای تعالی شما را آن قدر دوست دارد که من این پسر را دوست دارم بعد چند روز آن شخص را آن حضرت ع از مجلس خود گم کردند و از مردم احوال او پرسیدند مردم گفتند که پسر او گم همراهش میرود و او را غم عظیم و اندوه شدید بران پسر لاحق گشته آن حضرت ع برای ملاقات او تشریف بردند و او را گفتند که روز قیامت بر هر دروازه بهشت که خواهی رسید او از اطراف دیده آن دروازه را برای تو خواهد کشاد و در بعضی روایات این قصه این هم وارد ست که بر هر دروازه دوزخ برای تو خواهد ایستاد تا ترا از در آمدن منع کند کذا ذکره ابن ابی الدنیا فی کتاب الغربا و بیهقی عن انس و حاکم بسند صحیح از بریده اسلمی آورده که ما روزی نزد آنحضرت ع حاضر بودیم که ناگاه کسی خبر آورد که فلان زن را از انصار پسر جوانی مرده هست او بسیار جزع فزع میکند آنحضرت ع برخاستند و یاران همه همراه ایشان روانه شدند چون در خانه آن زن رسیدند او را تعزیه و تسلیه فرمودند و ارشاد کردند که چرا این قدر جزع می نمائی او عرض کرد که من چرا جزع نکنم که هیچ فرزند مرا نمی زید پس من رقوم آن حضرت ع فرمودند که غلط ست رقوب همان ست که تمام اولاد او زنده باشند هیچ کس از انها ذخیره عاقبت نشده باشد بدانکه هیچ زن مسلمان را سه فرزند نمی میرند و او طالب اجر بر انها میشود مگر که بهشت برای او واجب میکرد و حضرت امیر المؤمنین عمر رضا عرض کردند که یا رسول الله اگر دو فرزند بمیرند فرمودند و دو فرزند نیز همین حکم دارند باز ابی ابن کعب سید القرا عرض کرد که مرا یک فرزند گذشته است فرمودند یک فرزند نیز همین حکم دارد لیکن می باید که در صدمه مصیبت اول صبر کرده باشی و باوجود این عنایات خاصه که صبر کنندگان را از حرف

mandegar.tarikhema.org
Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

معصیت وگناه ماموم ساخت وهم زنگ بنیاگردانید ایشانرا عنایات عامه که موجب گوناگون ثواب آخرت است نیز عطا خواهد شد چنانچه
می فرمایند وَرَحْمَةً یعنی وبرایشان مهربانی خداست درعوض تلف شدن جان ومال ایشان چنانچه آن عنایات خاصه درعوض صبر
ترک جزع ونفرع بود وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُوْنَ یعنی آن گروه ایشانند راه یافتگان که درین مصیبت راه باعث قوی
دوری ازجناب الهی بود وفاتح باب شکایت وناخشنودی راهی بقرب او وتحصیل رضای او گشادند واین سبب قوی
را عین سبب قرب وصال ساختند وکمال راه یافتن همین ست که ازهرجانب سراغی لمطلوب پیدا کنند وازهرکنج مدعائی خود برآرند
چنانچه درحدیث شریف وارد ست که عجب ست ازحال مومن که هرکارا وخیرست اگراورا حالتی خوش بهم میرسد خدای تعالی راحمد میکوید
وباین وسیله قرب خداوندی واستحقاق اجر وثواب حاصل میکند واگراورا حالتی ناخوش نیز بسترجاع می نماید وصبر میکند وباین
راه نزدیک میشود ومستحق اجر وثواب میکردد کویا ازهرطرف راه قرب برای او کشاده اند آمدیم برانکه نکته درانیار صیغهٔ جمع درصلوات و
صیغهٔ مفرد درحمت چیست نکته پیش آنست که صلوات عبارت ازعنایات خاصهٔ حق ست که نقسیم صابران را بچند وجه عنایت میشود اول انکه
چون ایشان دروقت مصیبت این عمل نمایند دیکران با ایشان اقتدا کرده نیز همین وتیره پیش کیرند پس ایشان راشرکتی درکارخانهٔ نبوت
ازین راه پیدا شود که باعث برسم صالح کشتند ومردم باقتدای ایشان راه قرب یافتند دوم انکه اعدا واهل شماتت که بیشتر شیاطین انس وجن
وحاسدان ومنافقان می باشند بشنیدن این کلمه ازایشان ذلیل وخایب وخاسر شوند واز وسوسه وتلاعب باز مانند وازین راه زیانی را
شرکت درمنصب پیغمبری حاصل کردد که کار پیغمبران همیشه طرد شیاطین واغاظت کفار ومنافقین ست ودرحقیقت اصل جهاد وخلاص آن همین
ست سوم انکه ثبات عزم ایشان وجد واجتهاد ایشان دردین الهی ورضا بقضا بمرتبهٔ اعلی برسد وآن نیز میراث نبوت ست
پس کویا ازسه راه استفاضهٔ درودی که مخصوص به پیغمبرانست می نمایند وبرای اشاره بتعدد این طرق لفظ صلوات را جمع فرمودند
بخلاف لفظ رحمت که مدلول او عام ست بر جمیع اهل طاعت ودران اختلافی نیست بهر بنده که اطاعت حکم خدا بهر رنک که بجا آورد مستحق آن شد
ودرحدیث صحیح ازحضرت امیرالمومنین عمر بن الخطاب رض آمده که ایشان درتفسیر این آیت میفرمودند که نعمت العلاوة
یعنی درین آیت برای صابران سه چیز موعود شده صلوات ورحمت که قرین یکدیکرانند واهتداء وراه یابی که علاوه برآنهاست وغرض
حضرت امیرالمومنین ازین تفسیر آنست که صلوات ورحمت کسی این فرقه ست که بزور صبر واستقامت وملاحظهٔ معنی استرجاع
آن رابرای خود مستوجب شده اند واهتداء محض وهبی ست ازقبیل جذب موقوف برصنع ایشان نیست وعدلین درلغت آن دو باز
شتر را کویند که باهم برابر ساخته بهر دو جانب پشتش می اندازند وعلاوه آن بچه خرد ست که بالای آن هر دو می نهند وبهمین مضمون اشارهٔ است
درآیت ما اصاب من مصیبة الا باذن الله ومن یؤمن بالله یهد قلبه یعنی هرکه برمقتضای ایمان خود دروقت مصیبت ثابت
شد حق تعالی دل او را راهی بمعرفت می کشاید وبسوی خود جذب میکند ولهذا محققین کفته اند که رضا بالقضا راه وطریق ست صرف وجذب
صرف آنست که هرکاه دل آدمی بچیزی متعلق شود وخاطر او بآن التفات کمال پذیرد حق تعالی درحق او آن چیز را باعث کلفت واندوه وملال کرداند چنانچه
حضرت یعقوب عم را چون فرط تعلق باحضرت یوسف ع بهم رسید برادران حضرت یوسف ع را بحسد آوردند تا ایشانرا ازحضرت یعقوب ع جدا کرداند و
حضرت یعقوب ع بکمال کلفت واندوه وملال کشید آخر متفرع برای ذکر حق کشتند وهمچنین حضرت آدم ع را چون تعلق مفرط بهبهشت بهم رسید
شیطانرا مسلط کردند تا ایشانرا ازبهشت براورده ودور افکنند وآنحضرت ع را چون تعلق مفرط بابقائل وعشائر خود که اهل یکدیکر بودند بهم
رسید ایشانرا ببغض وعداوت آنحضرت ص قائم کردند تا آنکه آنحضرت ع را بانتظار براورند وهرکاه درمدینهٔ منوره بسوی ام المومنین حضرت عایشه
صدیقه رض التفاتی کلی پیدا شد منافقانرا برخلانیدند تا بتهمت دروغ بیفروغ افک صفائی آن محبت را مکدر کردند وعلی هذا القیاس باجمع بندکان برکزیدهٔ خود بهمین معاملات

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اطاعت خدا کرده بجا بیاورد آری مشابهت کفار وقتی موجب حرمت فعل میشود که رضی بودن آن فعل بدلیل یقینی ثابت نشده باشد مانند تعظیم نوروز
و مهرجان وتعیید یا عیاد یهود و شمول هولی و دوالی و سبت و دسهره یا تلبیس بلباس ایشان و رفتن بمعابد ایشان و تشقه کشیدن و زنار بستن
و وقت مصیبت صاف تراشیدن و زنار را در کلو انداختن و در وقت خوردن و نوشیدن قصداً سر و بدن را برهنه کردن و اگر مطلق مشابهت
کفار کود را فعال مرضیهٔ الهی باشد موجب حرمت می شد لازم می آمد که حج و عمره و ختنه و عقیقه و صوم عاشورا و قربانی و تعظیم اشهر حرم و تعظیم
هدی و قلائد و دیگر بقایای ملت ابراهیمی که در کفار آنوقت که رایج بود یا نماز کسوف و خسوف و صدقه دادن دران وقت و آزاد کردن
و ضیافت مهمانان و مهیا داشتن آب بسر راه ها برای مسافران که معمول هنود ست نیز حرام میگشت آدیم برآنکه سعی بین صفا
و مروه در شریعت ما چه حکم دارد و هر چند از ظاهر این لفظ که فلا جناح علیه ان یطوف بهما چنان متبادر میشود که این عمل ضروری
نیست کردن و ناکردنش برابر ست لیکن لفظ من شعائر الله صریح تنصیص میکند برانکه این عمل ضروری ست و نزد شارع مطلوب و لهذا
آنحضرت ع برای دفع توهمی که از لفظ اول برمی خیزد ارشاد فرموده اند ان الله کتب علیکم السعی فاسعوا شافعیه بظاهر لفظ
که در عرف قرآن مجید از صیغ ایجاب ست مثل کتب علیکم القصاص فی القتلی و کتب علیکم الصیام و مانند آن تمسک کرده
بر سنیت این سعی قائل شده اند و به ترک آن حج و عمره را باطل می انگارند و تدارک آن را بدادن قربانی و امثال ذلک ممکن نمی
دانند چنانچه شان ارکان ست و حنفیه میگویند که این حدیث خبر آحاد ست و در قرآن مجید لفظی که دلالت برطلب این سعی میکند غیر از لفظ
من شعائر الله نیست و شعائر الله را فرض بودن لازم نیست مثل اذان و جماعت و نماز عیدین و قربانی و هدی و قلائد پس احوط آنست
که آن را در عمل تجویز کرده نشود اما در اعتقاد فرضیت و رکنیت او هم جرأت نباید کرد و همین ست معنی وجوب نزد ایشان و در صورتی
که نشود تدارک آن بذبح هدی نزد ایشان ممکن ست و امام مالک در موطا و بخاری و مسلم و دیگر اصحاب صحاح از عروه
بن زبیر که خواهرزادهٔ ام المؤمنین حضرت عائشه صدیقه رض بود روایت کرده اند که او در خدمت ام المؤمنین عرض کرد که در این آیت
مجید که ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما که ازین
مفهوم میشود که اگر شخصی طواف این هر دو کوه نکند باکی ندارد حضرت ام المؤمنین رض فرمودند که ای خواهرزادهٔ من بد گفتی و بد
فهمیدی اگر این معنی مراد الهی میشد ارشاد میکردند که فلا جناح علیه ان لا یطوف بهما وحالا که نفی گناه از طواف کرده اند امکان
نفی ثابت میشود که متعلق وجوب و ندب و اباحت ست لیکن چون ان الصفا والمروة من شعائر الله نیز فرموده اند و آنحضرت ع
و صحابه بر طواف این دو کوه در حج و عمره های خود نموده اند معلوم شد که واجب ست این طواف و نفی گناه از طواف بنابران
بود که انصاریان پرستش منات میکردند و آن بتی بود بر کوه مشلل که محاذی موضع قدید ست و برای زیارت او از مدینه احرام می بستند
و سبب نبودن اساف و نائله که بر صفا و مروه نهاده بودند از رفتن آنجا احتراز می نمودند حق تعالی برای دفع شبههٔ ایشان نفی گناه فرمود
نه نفی اباحت تا حتی که ازین لفظ متبادر میشود راجع بوجود آن دو بت در حالت طواف ست نه بنفس طواف چنانچه اگر بر جامهٔ کسی کمر زرد
تمر هندی باشد و او را فقیه حنفی بگوید که لا جناح علیك ان تصلی فیه صلوة الظهر اباحت نماز ازان فهمیده نمی شود بلکه اباحت
نماز در حالت نماز آری اگر ترک طواف را صریح مباح میکردند آن فهمید راست میشد و این جریر از قتاده آورده است که
کانت سنة ابراهیم واسمعیل ع الطواف بینهما و حاکم از ابن عباس رض روایت کرده که ایشان مردم را در میان صفا و مروه طواف
میکردند که این میراث مادر حضرت اسمعیل ع ست که برای شما گذاشته ست و خطیب از سعید ابن جبیر آورده که اقبل ابراهیم ومعه هاجر
اهلیهم السلام فوضعهما عند البیت فقالت الله امرك بهذا قال نعم فعطشتا الصبی فنظرت فاذا اقرب الجبال الیها الصفا

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فسعت فرقت عليه فنظرت فلم ترشيئا ثم نظرت فاذا اوفى الجبال اليها المروة فنظرت فلم ترشيئا ثم قمت الى الصفا قال فهي
اول من سعى بين الصفا والمروة الى آخر القصة و ابو داود و ترمذي بروايت حضرت عائشه رض آورده اند كه آن حضرت صلعم فرمود
انما جعل الطواف بالبيت والسعي بين الصفا والمروة ورمي الجمار لاقامة ذكر الله لا لغيره و ابن ابي شيبه از حضرت امير المؤمنين
عمر فاروق رض آورده اند كه هر كه قصد حج خانه كعبه كرده بيايد مي بايد كه اول نزد خانه بيايد و گرد او هفت بار بگردد باز نزد مقام ابراهيم
بيايد و دو ركعت نماز طواف عقب او ادا نمايد باز بكوه صفا متوجه شود و بالاي آن كوه آن قدر برآيد كه خانه كعبه نمودار شود آنگاه مستقبل
استاده شده هفت بار تكبير بگويد و درميان هر دو تكبير تحميد و ثناي خدا و درود پيغمبر عم مشغول شود و حاجت خود از خدا خواهد و باز بسمت مروه
همچنين برآن كوه عمل نمايد و نيز بروايت ابن عباس رض آورده كه در هفت جا هر دو دست را بايد برداشت اول چون بر آن نماز استاده شود
دوم چون خانه كعبه را ببيند سوم بر صفا چهارم بر مروه پنجم در عرفات وقت وقوف ششم در مزدلفه نيز وقت وقوف هفتم نزد يك رمي
جمار و از زرقي بروايت ابو هريره رض آورده كه سنت در طواف صفا و مروه آنست كه از صفا فرود آمده آهسته آهسته روانه شود تا آنكه در نشيب
سيل كاه برسد آنجا دويدن غاز نهد تا آنكه از نشيب برآيد باز آهسته آهسته روانه شود تا آنكه بمروه برسد و همين قسم چون از مروه بصفا برگردد عمل نمايد و نيز از
ابن مسعود رض آورده كه حضرت موسى على نبينا و عليه الصلوة و السلام چون حج گزاردند در همين مقام لبيك كنان رسيدند و از جناب الهي لبيك عبد
در جواب شنيدند و دعاي ايشان دران مقام اين بود كه رب اغفر و ارحم انك انت الاعز الاكرم و از عبد اسد بن عمرو ديگر صحابه رض
ادعيه طويله در اين مقام منقول و ماثور است آنديم بران كه درين جا ظاهر بيان فقها را اشكالي ست عظيم و منشا اشكال آنست كه در سنه يكصد و
چهار از هجرت كه مهدي عباسي حج گزارد و بتوسعه مسجد الحرام حكم فرمود موضعي كه دران آنحضرت عم سعي فرموده بودند داخل مسجد الحرام گردد
مهدي خانه محمد بن عباد ابن جعفر را كه متصل مسجد الحرام بود سعي قرار داد پس بنا بر بيان فقها را باين سبب اشتباهي عظيم رو داد و گفتند كه سعي
درميان صفا و مروه از امور تعبديه ايست كه متعلق بمكان معين ست و عدول ازان جائز نيست چنانچه طواف مخصوص بخانه كعبه و وقوف
بعرفات ست و چون اين قسم عبادات در غير مكان معين معتبر نمي شوند پس حالا سعي مردم را بكان باشد زيرا كه سعي آنحضرت عم داخل مسجد گشت و در مسجد
سعي ممكن نيست و عموما هم نيست چرا كه بنا بر حق اهل تقليد آنست كه امام مالك و امام ابو يوسف و امام محمد رح دران وقت موجود بودند و امام شافعي و امام احمد
نيز بعد ازان زمان عنقريب تبه اجتهاد رسيدند و هيچ كس بن تحويل و تبديل سعي انكار نكرد پس اجماع متحقق شد و در حق اهل تحقيق آنست كه مطلوب
شارع سعي درميان صفا و مروه ست و در آنوقت راه راست درميان اين دو كوه مسلوك بود دران سعي ميكردند من بعد راه ديگر درميان اين
دو كوه مسلوك گشت آن راه مسلوك قائم مقام راه سابق شد چنانچه چون در مسجد بنا بر احتياج از شارع عام قدري داخل كنند حكم مسجد ميگيرد و اعتكاف
در وي صحيح ميشود و علاوه آن كه بعضي محققين از اهل تاريخ نوشته اند كه جاي سعي در عهد آن حضرت عم خيلي
عريض بود و بعد ازان آن حضرت عم دران ميدان فراخ مردم خانها ساخته بودند و بقدر سعي كذاشته خانه محمد
بن عباد بن جعفر نيز ازين قبيل نو احداث بود پس مهدي آنخانه را بدم نموده پاره را ازان در مسجد الحرام داخل كرد
و پاره را براي سعي كذاشت پس در حقيقت تحويل كلي در جاي سعي واقع نشده اين ست حال صفا و مروه كه در اصل
از شعائر الله اند و محل ياد آمدن عنايت خاصه الهي كه با حضرت هاجر و حضرت اسمعيل عم بر صبر ايشان ظهور نموده بود و اگر يهود و نصاري
ديده و دانسته بر شما در طواف اين دو كوه بسبب نهادن بتان بران هر دو طعن كنند و بگويند كه شما نيز مانند بت پرستان مكانات
بتان را تعظيم ميكنيد و مانند اعمال اهل جاهليت بعمل مي آريد پس ازين طعن ايشان تكدر نشويد زيرا كه ايشان ميدانند كه سعي درميان صفا و مروه
از عهد حضرت هاجر متوارث ست و در آنوقت نام و نشان بتان نبود ليكن ايشان اين معلومات خود را مي پوشند تا وجهي از وجوه طعن بر شما بدست

pdf.tarikhema.org

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

ایشان افتد ولیکن نمی فهمند که بسبب این حق پوشی ملعون میشویم اگرچه مسلمانان باین تلبیس مطلع نشوند زیرا که اِنَّ الَّذِیْنَ یَکْتُمُوْنَ یعنی تحقیق کسانیکه میپوشند ما اَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنٰتِ یعنی چیزیرا که نازل کرده ایم ما از علامات ظاهره شعائر اسد وَالْهُدٰی یعنی وچیزی که عقل را راه مینماید بمعرفت شعائر اسد مِنْ بَعْدِ مَا بَیَّنّٰهُ یعنی بعد ازان که واضح ساخته ایم آن نازل کرده خود را بوجهی که هیچ التباس واشتباه در میان شعائر اسد در میان سعاید کفار نماند واین بیان واضح مخصوص باهل مطالعه وتدقیق نیست بلکه عام است لِلنَّاسِ یعنی برای همه مردم خواه دکی وخواه بلید وخواه طالب علم وخواه عامی آن را ما سدحر آحاد هم نساخته ایم تا کسی سیده باشد وکسی نرسیده بلکه درج کرده ایم اورا فِی الْکِتٰبِ یعنی در عین کتاب که متواتر است وخفای متواتر ممکن نیست لیکن اینها از راه کمال عناد در اخفای متواترات نیز سعی میکنند پس بلاشبهه اُولٰٓئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ یعنی این کرده لعنت میکند ایشان را خدا زیرا که مقابله غرض الهی میکنند او تعالی هدایت مردمان ورفع جهل میخواهد واینها کمراهی مردمان وبقای جهل میخواهند وَیَلْعَنُهُمُ اللّٰعِنُوْنَ یعنی ونیز لعنت میکنند ایشان را لعنت کنندگان اما ملائکه وارواح انبیاء وصلحا پس ازان جهت که ایشان سعی آنها را برباد میدهند زیرا که آنها در آوردن کتب الهی برای هدایت خلق ورسانیدن احکام او بمردم عمرها مصروف مانده اند واینها میخواهند که آن همه مساعی ایشان را رائگان کنند واما کفار ومنافق وفجار جن وانس پس ازان جهت که هرکس در وقت غرض خود میگوید که لعنت خدا بر هرکه حق پوشی نماید وآن لعنت بر ایشان می افتد بلکه باین معنی خود ایشان نیز خود را لعنت میکنند واما حیوانات وجمادات پس ازان جهت که چون بسبب شامت حق پوشی ایشان ویرانی عالم رو میدهد وقحطها می افتد وباها نازل میشود وروح ملکوتی هر تر وخشک بفریاد ونالهٔ می آید وکسانی را که بشامت آنها در بلا گرفتار شده اند لعنت میکنند وهرچند در رد این آیت در حق یهود ونصاری ست که برای طعن مسلمانان عظمت خانه کعبه وصفا ومروه را که معلوم داشتند میپوشیدند اما مضمون او عام است در حق هرکسی که دیده ودانسته امر واقعی را در وقت احتیاج باظهار آن پوشیده کند مانند کافر معاند که دلائل ایمان را بدل میداند وبر زبان نمی آرد یا کواهی که بر قضیه مطلع است وکواهی خود را میپوشد تا حق کسی ضائع شود وعلمای سوء که دیده ودانسته حق را از راه تعصب بپوشند وامرای ظالم که نزد ایشان حق کسی ظاهر شود واز راه طمع وپاس داری موافق آن حکم نکنند وآن را مصلحت ملکی بینند وقاضیان مرتشی که از راه طمع حق را باطل وباطل را حق کردانند ومشیران بی امانت که مصلحت معلومهٔ ملک ودین را بپوشند وخلاف آن مشوره دهند وابن ماجه ودیگر محدثین بروایت براء بن عازب آورده که ما روزی همراه آنحضرت صلعم در جنازه بودیم آن حضرت فرمودند که کافر را در قبر در میان دوچشم او گرزی نیرند که از آن گرز هر جانور غیر از ثقلین میشود وآن کافر را لعنت میکند وهمین است معنی این آیت که ویلعنهم اللاعنون وبیهقی از ابن مسعود در تفسیر این آیت آورده که چون موکلان هم تلاعن میکنند ویکی مر دیگری را لعنت مینماید آن لعنت را فرشتگان بر آسمان میبرند ودربانی نمیکنند آن لعنت میخواهند اگر آن شخص قابل لعنت میشود بر او می افتد واگر او قابل لعنت نیست بر گوینده برمیگردد واگر او هم قابل نیست بر یهود یان ودیگر مستحقان لعنت می افتد ولنعم ما قیل بیت این بدان مانند کس بر دوستی تیری کشاد ✦ ناگهان بر سینهٔ پر کینهٔ دشمن رسید ودر ترمذی وابن ماجه ودیگر معتبرات حدیث بروایت ابوهریره وابن عباس وابن عمر وابن مسعود وابی سعید خدری ودیگر صحابه رض این مضمون ثابت شده که هرکرا خدای تعالی علمی داده باشد وکسی ازان علم او را پرسد وانکس آن علم را پنهان کند وکوید خدای تعالی روز قیامت لگامی از آتش در دهن او خواهد انداخت ودر روایت ابن ماجه از ابوسعید این قید هم وارد شده که من کتم علما ینفع الناس فی امر الدین واز حدیث بلکه ازین آیت نیز استنباط کرده اند که فروری واجبت کرفتن بر تعلیم علوم دینی حرام ست زیرا که ازین آیت وازین حدیث معلوم میشود که تعلیم علم دین فرضست وبر ادای فرض اجرت کرفتن درست نیست مانند نماز وروزه فرض وچیزی ازین آیت میتوان فهمید که خبر واحد حجت القبول والعمل ست زیرا که فرض کردن اظهار

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فرض کردن عبارت آری آن عدم که بدین تعلق ندارند و مکلفین و ادای تکالیف شرعیه بآن علوم محتاج نمی شوند مثل طب و هندسه و اگر بعضی ریاضی و طبیعی و علم تواریخ و علوم شعر و انشا بر تعلیم آنها اجرت کرفتن جایز است لیکن در ایجاد دقیقه باید فهمید که اجرت بر نفس تعلیم حرام است اما در خانه کسی قطع مسافت کرده برای تعلیم رفتن یا اطفال را از صبح تا شام در قید داشتن علی است و برای تعلیم در مقابله این عمل اجرت کرفتن بلا شبهه حلال است و همین مفید و دلنشین بجلوس در مدرسه کسی تا مدت دراز نیز مقابل اجرت میتواند شد و ابن ماجه بروایت جابر آورده که آن حضرت صلعم فرمودند که هر کاه آخر این امت اول این امت لعنت کرد چنانچه در یک وقت در فرقه رواض این عمل شنیع رواج یافته پس در آن وقت هر که حدیثی را پوشیده دارد پس کویا جمیع کتابهای منزله الهی را پوشیده داشته و طبرانی در اوسط بروایت ابو هریره رض آورده که مثال کسی که علم را می آموزد و باز آن را اظهار نمیکند و پوشیده دارد مانند کسیست که کنج فراوان اندوخته است و خرج نمیکند و در بخاری و ابن ماجه از ابو هریره رض نقلست که میکفتند اکر آیتی در کلام الله نمیبود من نزد کسی حدیث روایت نمیکردم و این آیت برخواندند ان الذین یکتمون ما انزلنا الخ لیکن این همه غضب و لعنت خاص کسی ست که تا آخر عمر بر حق پوشی اصرار کرد و الا ازین وعیدی برآید بدلیل الا الذین تابوا یعنی مکر کسانیکه توبه کردند از حق پوشی و توبه صحیح آنست که ندامت برین کار محض از خوف خدا و ترس از عذاب او در دل پیدا شود نه مانند کسی که امانت کسی را منکر شد و چون او را مردم ملامت کردند اظهار نمود یا کسی که حاکم شهادت او را رد کرد و بسبب عار رد شهادت خود اظهار واقع کرد که این از باب توبه نیست و بر محض توبه هم اکتفا نکردند بلکه در تدارک فسادی که بسبب حق پوشی ایشان بهم رسیده بود نیز کوشیده اند و اصلحوا یعنی و اصلاح کردند آنچه را بحق پوشی خود فاسد کرده بودند مثل عقائد مردم و اعمال مردم و اموال تلف شدهٔ مردم و آینده نیز از حق پوشی دست بردارشدند و بینوا یعنی بیان کردن کرفتند حق معلوم را فاولئک یعنی پس آن کروه هر چند بسبب حق پوشی ایشان بعضی مردم از راه شماست نفس خود در ضلالت و کمراهی مانده باشند لیکن چون ایشان از طرف خود در اظهار حق کوشیدند اتوب علیهم یعنی رجوع برحمت میکنم بر ایشان و قبول میکنم توبه ایشان را و می برارم ایشان را ازان لعنت که مستحق آن شده بودند و انا التواب یعنی منم بار بار توبه پذیرنده بلکه عوض لعنت بر ایشان تفضل و ثواب ازانی میدارم زیرا که منم الرحیم یعنی بسیار مهربان بر بندکان خود آری ان الذین کفروا یعنی بتحقیق کسانیکه بسبب حق پوشی آنها کافر شدند و با وجود رسیدن بیان حق از طرف ایشان یا از طرف غیر ایشان از کفر باز نیامدند و ماتوا وهم کفار یعنی و مردند در آن حالت که کافر بودند اولئک علیهم لعنة الله یعنی این کروه بر ایشان افتاد لعنت خدا زیرا که ایشان تقلید حق پوشان را اختیار کردند با وجود آنکه بیان حق نزد ایشان رسید و همین افتاد بر ایشان لعنت الملائکة والناس اجمعین یعنی فرشتکان و مردمان همه آنها حتی خود ایشان نیز زیرا که در بعضی اوقات خود را خود لعنت میکنند و میکویند که هر که دیده و دانسته حق را انکار کند بر و لعنت ست و این لعنت ایشان منقطع نخواهد شد چنانچه لعنت کروه اول بتو منقطع شده بود زیرا که بعد از موت وقت توبه نماند و قبل از موت ایشان توبه نکردند پس ایشان خالدین فیها یعنی جاویدان باشند در آن لعنت و قطع نظر از انقطاع اثر آن لعنت در حق ایشان کمی هم نخواهد کرفت پس لا یخفف عنهم العذاب یعنی سبک کرده نخواهد شد از ایشان عذاب بسبب بدا و اعتیاد بلکه دمبدم الم ایشان افزون خواهد شد بسبب تبدیل پوست بدن و لا هم ینظرون یعنی و نه ایشان را مهلت داده شود تا دمی بیاسایند و قوت تازه برای کشیدن عذاب بهم رسانند زیرا که تخفیف و مهلت نیز نوعیست از اخراج عن الامتحان و آن در حق ایشان محالست و چون حال کسانی که بحق پوشی دیکران بر کفر و ضلالت اصرار کرده مردند چنین باشد حال حق پوشان را که بر حق پوشی اصرار کرده باشند و توبه ننموده قیاس باید کرد که چه خواهد بود و درین آیت دلیلست بر آنکه کافر چون بر کفر خود بمیرد لعن او و عذاب دوزخ بسبب موت از مه تکلیف برابر خواهد بود

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مجنون تسوّ بمجنون تکلیف از ذمّه زائل گردد و نیز قابل لعنت و برائت می‌ماند و همچنین بعد حال استغفار و ترحم و سوالات اهل ایمان و اهل صلاح بعد از موت مجنون پی‌برا که زوال تکلیف باین نوع حکم ملکان را احکام علیه متغیر نمیکند لان لا مولی بخواتیها و نیز از این آیت فهمیده می‌شود که تا وقتی که موت کسی بر کفر یقین معلوم نشود او را لعنت جائز نیست ضرورة انتفاء المشروط بانتفاء الشرط و چه قسم کافرانی که تا دم مرگ بر کفر خود اصرار کرده و لعنت جاویدان نباشند وَاِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ یعنی و معبود حقیقی شما یک معبود است و بس پس هر که از فرمان او روتافت و بسوی عبادت غیر او شتافت از رحمت او دور افتاد و از خواص بندگان او که فرشتگان و آدمیانند نفرین و سرزنش یافت آری اگر فی الواقع چند کس شایان معبودیت میبودند محتمل بود که یک کس از انها بر یک بنده بسبب قصور در عبادت خود و نافرمان بردار احکام خود خشم گرفته از درگاه خود میراند و دیگری او را بر رحمت خود جا میداد و از لعنت می‌برا ورد چنانچه در نوکری و آقائی و رعیت گری و پادشاهی این قسم احتمال ممکن و واقع است زیرا که آقائی و پادشاهی و استادی و پیری و مانند این مناصب خلقی در جاهای متعدد یافته می‌شوند و منحصر در یک جا نمی باشند انجا که منصب معبودی و خدائی ست این احتمال ممکن نیست زیرا که لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ یعنی هیچ معبود نیست سوای او و چنانچه معبودیت و را منحصر ست همچنان اوست الرَّحْمٰنُ یعنی صاحب رحمت عامه که هر چیز را منافع معاش او از وجود کرفته تا صفات و آثار بخشیده ست و همچنین اوست الرَّحِیْمُ یعنی صاحب رحمت خاصه که بفضل و کرم خود بعضی از مخلوقات را راه هدایت می نماید و توفیق سلوک آن راه می بخشد و مستحق ثواب اخروی میکرداند پس هر که با و کفر کرد و سر از فرمان او پیچید خود را از رحمت او دور افگند و چون دیگری رحمن و رحیم نیست لابد در ضد رحمت که لعنت ست افتاد و از رحمت آن رحمن و رحیم مایوس گشت پس توقع تخفیف عذاب و امید مهلت و فرصت او را از کجا باید داشت که این هر دو از آثار رحمت اند و او در دایرهٔ رحمت برا که در عالم غیر از ان دروازه و دروازه دیگر نیست بر خود مسدود ساخت و اگر کافران بگویند که انحصار معبودیت و رحمانیت و رحیمیت در یک ذات واحد محض دعوی شماست بر این دعوی چه دلیل دارید که ما را از لعنت ابدی میتر سانید هرگز در ذهن ما نمی آید که یک ذات واحد در اقاصی این قدر فضاهای بی انتها کجائش تواند کرد چنانچه ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ روایت کرده اند که چون آیت وَاِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ در مدینه نازل شد کافران مکه این را شنیدند خیلی تعجب کردند و گفتند کیف یسع الناس اله واحد و ان محمدا یقول الهکم اله واحد فلیأتنا بایة ان کان من الصادقین گوئیم که دلائل این دعوی بسیار ست هم از علویات و هم از سفلیات و هم از عوارض این هر دو و هم از متوسطات زیرا که اِنَّ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ یعنی تحقیق در پیدائش آسمانهای هفتگانه که حرکات مختلفهٔ سیارات سبعه در نشانی و زکی و وقوف و رجوع و استقامت انها و بودن آن حرکات کاهی بر توالی بر وجه و کاهی بر غیر آن دلالت برانها میکنند و هر یک از ان آسمانهای هفت کانه عجائب کوناکون دارد که واقفان فن هیأت بعضی از ان عجائب را دریافت کرده اند و آرندکان شریعت بعضی دیکر را بیان نموده مثلی انکه هر آسمان مسکن فرشتهای علیحده ست و در هر آسمان کارخانهٔ قضا و قدر بزکی دیکر دارد و ارواح انبیا و کاملان را با هر یک از انها خصوصیتی ست و عبادت عابدان و دعاهای داعیان از هر آسمان میکذرد و قوتی دیکر پیدا میکند و در هر آسمان ظهور شان الٰهی و تجلی آن ذات پاک بزکی دیکر ست و در هر یک از انها قنادیل نور که کواکب درخشنده اند معلق استاده و مطالع هر کواکب و مغارب آن از اجزای آسمان حکمی دیکر و اثری دیکر دارد و حرکت هر آسمان اندازهٔ دیکر مثلا آسمان آفتاب در سه صد و شصت و پنج روز و کسری و آسمان ماه تمام بست و هشت روز و آسمان عطارد و آسمان زهره مانند آسمان آفتاب دورهای خود تمام میکنند و آسمان زحل در سی سال و آسمان مشتری در دوازده سال و آسمان مریخ در دو سال و آسمان ثوابت در شش هزار سال یا در بست و پنج هزار و دو صد سال و آسمان محیط در یک روز و شب و همچنین حرکات ایشان در توجه تشریق یا تغریب یا میلان بشمالی و جنوبی و همچنین بانقصاص هر ستاره بمقداری که دارد از خردی و بزرگی و رنگی که دارد مثل سهیل

بیان مقدار کرد آسمانها

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

زهره و تیر کی زحل و تابش مشتری و سرخی مریخ و تاریکی قمر و زردی عطارد و همچنین ترکیب افلاک و ربط یک حرکت با حرکت دیگر و اختلاف
اوضاع ستارها که مستلزم حدوث اتصالات و انصرافات عنده و تاثیرات کوناکون از انها در عالم سفلی ظاهر میشوند و همه موافق
حکمت و بر وجه صواب و کما ینبغی یعنی در پدید آمدن این کرشمه دار دستدیر و خیری دارد در عین وسط عالم بوجهی که چون آفتاب بر وی
افتد سبب کثافت جرم او محرو ملی ظلی در مقابله آفتاب پیدا میشود و همزمان آفتاب حرکت میکند و تناول نور و ضیا در عالم تحقق میشود
تا انگه ماهتاب بگاه دران محرو ظلی می افتد خسوف میشود و نیز زمین را قدری از کره آب بتدبیر غیبی خالی ساخته اند تا مکان استقرار
جانور و درخت بران بهرسد و اوضاع بقعهای زمین را بنسبت آسمان مختلف گردانیده تا کدشن آفتاب و دیگر ستارها محاذ
سرهای ساکنان شهرهای زمین مختلف گردد و بسبب این اختلاف فصلها مختلف و مزاجهای کوناکون و اخلاق رنگارنگ
در آمیان پدید آیند و باختلاف آفاق طوالع و مطالع مختلف شوند و با این همه زمین را محل روئیدن نباتات و اشجار و جای برآمدن
حبوب و خلات و فواکه و ثمرات ساخته اند جایی درختان انبوه صورت بیشه گرفتند و جائی دریا و نهر جاریست و جایی کان معدنی
برآید کو یا خزانه فلزات ست و جایی چشمه میجوشد و جائی کوه های بلند سر بآسمان رسانیده و جائی مغاک نشیب رگ و ریشه تحت الثری
دوانیده و زمین با وجود این طرفکیها بار جبال را بر خود کرفته و انواع جبار را از مخلوقات پذیرفته شاه و کدارانان میدهد و کسی منت
آن نمی نهد هم مادهٔ خلقت آدمست و هم جای معاش اینها و هم جای سجود و محل عبادت و بقعهٔ ازان بخانکی خدا منسوب و بقعهٔ دیکر مدفن
جسد بندهٔ محبوب انوار آسمانی و جنبان این بقاع نورانی کان لم یکن کشته و معابد ملائکه در آسمانها رشک این آشیانهای تجلی و دل پرده
وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ یعنی و در اختلاف شب و روز که از عوارض علویات و سفلیات اند شعاع آفتاب آسمانی بصورت مخروطی که سر آن
بمرکز آفتاب چسپیده و قاعدهٔ آن باقصی از آفاق زمین منطبق کردید حقیقت روز ست و سایهٔ تاریک زمین که قاعده اش بر افقی از
آفاق منطبق ست و سر شن بنقطه مقابل آفتاب چسپان حقیقت شب ست این هر دو را باهم کمال تنازع و اختلاف ست این تاریکی و آن
نورانی و این سرد و آن کرم و این سیاه و آن سفید و این بسمتی میرود و آن بسمتی دیکر و این در ملکی و آن در ملکی دیکر و اینوقت آرام
و خواب و آن وقت تلاش و کسب و اسباب و اینوقت خلوت و آن وقت جلوت و اینوقت اختفا و آن وقت ظهور و اکر هیچ شب را
با شب دیکر و هر روز را با روز دیکر و همچنین جزءهای سال را با روزهای سال قیاس کنیم اختلافی نمودار میشود که آن سر شن پیدا نیست و درکی
و درازی هر دو بر ضد یکدیکر اند **مصراع** ز شب هر انچه بکاهد بروز افزاید ۱۲ جزء دورهٔ شب و روز بست و چهار ساعت ست
شش ماه شب دراز و روز کوتاه و شش ماه بالعکس و جائی که قطب سیار بلند می شود بعض اوقات تمام دورهٔ روزی باشد بلکه در بعضی
جاها که قطب فلک محیط محاذی سر میکردد تا شش ماه روز میماند و همچنین شب و روزها و شب ها روز شادی و روز ماتم و شب تولد
و شب وفات و روز جنک و رزم و روز عیش و بزم و روز مرض و روز شفا و شب رنج و شب راحت و شب افلاس و شب اغنا
و شب عدو و غنا و شب تنور و شب عید ان و شب دیکران باهم چه قدر اختلاف دارند حال آنکه هر دو مربوط بحرکت آفتاب
اند و هر دو در انتظام معاش حیوان و انسان بلکه نباتات و اشجار نیز در کار اتفاق هر دو ضد بر یک کار از عجائب امور ست و نیز
اون شب سبیل خواب بر مردم نمونهٔ موت و نفخهٔ اولی ست و بیدار شدن اینها نزدیک طلوع فجر نمونهٔ حیات بعد الموت ست در
نفخهٔ دوم و شکافته شدن تاریکی شب بظهور فجر مستطیل از نوادر چیزهاست کو یا جد و لی از آب صاف رمیان دریای پر کدورت روان
و هرکز باهم نمی آمیزند وَالْفُلْكِ یعنی و در روان شدن کشتیها و این صنعت و ترکیب محض از جناب الهی بعون حضرت نوح علیه السلام تا سبب امن باشد از غرق طوفان
بعد ازان در آدمیان رایج شد بخلاف صنعها و ترکیب های دیکر مثل عمارت و کردون و قلیه و غیرها که آدمیان بافکار خود برآورده اند و نیز روان شدن

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کشتی بر روی آب همیشه بقدرت الهیست زیرا که آدل موقوف بر قوت قوام آنست و لهذا در دریای شمالی که بسبب برودت مفرط در اکثر سال منجمد میماند کشتی روان میشود دوم موقوف بر خفت و سبکی ماده کشتی هست که بسبب تخلل و کثرت مسام منفعه ظرف جسم خفیف هوا میباشد والا بوزن یکفلوس از نحاس و آهن بر روی آب نمی تواند ماند و هزاران من از نحاس و آهن در کشتی بار کرده از اقلیمی باقلیمی می برند سوم قوت بادهائیکه در روان شدن کشتی مدد کار شوند و بقدر اعتدال بوزند تا از تلاطم امواج و تصادم موج و تاب کرداب سالم ماند خصوصا الکشتی یعنی آن کشتیها که بحری فی البحر یعنی روان میشوند در دریای شور زخار که در آن کناری پیدا نیست روی زمین هرگز بنظر نمی آید و علامات کوه و منار و دیگر طرق معرفت راه بالمره مفقود و راه فریادرسی در انجا مطلقا مسدود و آفتاب از آب طلوع میکند و در آب غروب می نماید غیر از آفتاب و ماهتاب و ستارهها و آب دریا هیچ چیز نمودار نیست اگر دلهای سوار شوندگان آن کشتیها را تقویت از جناب الهی نباشد برین شدائد صبر چه قسم توانند کرد و باز تدبیر الهیست که هر ملک و هر اقلیم را بچیزی از تحائف اجناس و قسمتی مخصوص کرد و اینده جائی زر فراوانست و میوه نایاب جائی اسپ بسیارست و خوراک کم و جائی غله فراوان ست و میوه بسیار و رز کم و جائی چیزی و جائی چیزی اگر این خصوصیات نمی بود کدام کس خود را درین سفر پر خطر و دریای پر هول می انداخت باز دواعی مردم را بر نقل امتعه هر ملک بملک دیگر بانگیخته و شوق سود تجارت در دلها محکم کرده تا خود را بآن خیال درین قسم شدائد می افکنند و بعضی افراد از شوق حج و زیارات انبیا و صلحا بهمین قسم مایتاب ساخته میبرد و بحر در لغت عرب نام دریای شور ست دریای شیرین را بحر نمیگویند الا گاهی بطریق مجاز و استعاره و اصل دریای شور که از اکثر جوانب محیط معمورهٔ زمین ست قابل آن نیست که در آن کشتیها روان شوند و آمد و رفت نمایند زیرا که جزائر معموره ندارد و سواحل او نیز آباد نیست اما چند قطعه از ان محیط در وسط معمورهٔ زمین درامده و باعث نقل امتعهٔ یک ملک بملک دیگر و روان شدن کشتیها در آن مروج ست از آن جمله پنجه از جانب جنوب درامده و متصل بمحیط شرقیست و از محیط غربی منقطع چهار شاخ ست چون نان هر چهار را از جانب غرب شمارند اول همین خلیج بربری ست زیرا که در حدود بربر از ملک حبشه میگذرد و طول این خلیج از جنوب بشمال یک صد و شصت فرسنگ ست و عرض او سی و پنج فرسنگ مرضلع غربی او شهرهای کفار حبشه ست دوم خلیج احمر ست که طول او از جنوب بشمال چهار صد و شصت فرسنگ ست و عرض او نزدیک منتهای او شصت فرسنگ و جائی که این خلیج تمام شده از آن جا تا فسطاط مصر که دار الخلافه آن ملک است شش روزه راه ست و بر دو این شهر بر شرقی نیل واقعست و بر ضلع غربی این خلیج شهرهای بربر و یعنی بلاد حبشه واقع اند و بر ضلع شرقی این خلیج سواحل و بنادر حجاز ند از آن جمله ست فرضه که بندر مدینه منوره رسول الله صلعم ست و در همان بندر قافله های مصر و حبشه بملک حجاز می رایند و از آنجمله ست جده بندر که بندر مکه معظمه ست باز سواحل یمن نیز بر همان خلیج اند تا آنکه بر زاویهٔ شرقیهٔ او شهر عدن واقع شده و سوم خلیج فارس ست طول او از جنوب بشمال چار صد و شصت فرسنگ ست و عرض او قریب یکصد و پنجاه فرسنگ ست و بر سواحل ضلع غربی او ملک عمان ست و لهذا این خلیج را بحر عمان می نامند و تمام ولایت عرب از حجاز و یمن و طائف و غیره در میان ضلع غربی این خلیج و شرقی خلیج احمر واقعست و همچنین آن ولایت را جزیرهٔ عرب مینامند و مکه معظمه و مدینه منوره نیز در همان ولایت ست و بسواحل ضلع شرقی این خلیج شهرهای فارس باز بهمونباز مکران باز دیگر بنادر سند اند و چهارم خلیج خضرست و این خلیج نیز از جنوب بشمال می آید و مثلث الشکل ست ضلع شرقی او متصل بمحیط شرقیست و ضلع غربی او پانصد فرسنگ ست و بر سواحل این ضلع ولایت چین معمورست و لهذا آن را بحر چین نامند و از زاویهٔ غربیهٔ این بحر تا زاویهٔ شرقیهٔ از بحر فارس کمی بیش ست زیرا که ولایت دکن و گجرات و کچهه بر سواحل آن واقعست و آنچه از جانب غرب بشرق می آید خلیجی ست عظیم که بر اکثر بلاد مغرب میگذرد و محاذی زمین سودان ست و تا بلاد مصر و شام سر میکشد

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این همه شهرها بر ضلع جنوبی او بنا اما ضلع شمالی او بر شهرهای اندلس مقابله میکند زیرا که تا آنکه بشهرهای روم میرسد و از آن جا شاخی از این خلیج
از شمالی زمین مقابله گذشته بر ملک بلغار میکند و طول معلوم این خلیج تا آن مقام یکصد فرسنگ و عرض او سی و سه فرسنگ است و
چون از آن نواحی گذشته بسمت مشرق میرود بیشتر در کوهستان غیر مسلوک و زمین های غیر مسکون میرود و از این جهت انتهای او معلوم
نیست که کجا است این است حال بحار متصله بمحیط اما آنچه متصل بمحیط نیست پس بحر طبرستان و جیلان و باب الابواب خزر و ارمن
است زیرا که این ولایات همه بر سواحل او واقع اند و این بحر مستطیل الشکل است از مشرق و مغرب زیاده بر دو صد و پنجاه فرسنگ
طول دارد و از شمال بجنوب قریب دو صد فرسنگ عرض دارد و چون این بحر را با بحار متصله بمحیط جمع کنند هفت بحر عظیم و رای محیط
در ربع مسکون زمین معدود میشوند و لفظ سبعة ابحر که در قرآن مجید آمده با آنها اشاره میتواند شد و با وصف آنکه دخول در این بحار
مهلکه است عظیم نجات از ان بهان تدبیر کشتی است که بالهام غیبی بشر را معلوم شده و در این تدبیر محض نجات از مهالک بحار مرعی نیست
بلکه این کشتیها روان میشوند در این قسم دریاهای زخار بِمَا یَنْفَعُ النَّاسَ یعنی بچیزی که نفع میرساند مردم را مانند عبور کردن
از خلکی بخلکی و بردن و آوردن اسباب و اموال تجارت و انتقال بناء عمارت و قطع مسافت طویله در مدت قلیله بی مشقت سیر
اقدام و سواری جانوران که بستن و کشادن آنها و نظر علف و آذوقه آنها حلاوت زندگی را خصوصا در وقت رسیدن منازل
بعیده و تعب و کلال بر باد میدهد و از عمده منافع کشتیها آن است که در حالت استراحت و خواب بسبب آن قطع مراحل توان کرد
گویا خانه ایست بر سر آب روان بلکه شهری است مانند پرنده روان هم سواران کشتی را به تجارت خود یا موصول به مقاصد خود
انتفاع است و هم کسانی را که این کشتی ها در ملک آنها فرود می آید بسبب یافتن چیزهای مرغوب نایاب انتفاع است و لهذا بما ینفع
الناس فرموده تخصیص بسواران کشتی نموده و در این لفظ دلیل است بر جواز سواری کشتی و جهاز و انتفاع به تجارت و مما انزل
الله یعنی و در انچه نازل کرده است خدا تعالی مِنَ السَّمَاءِ یعنی از جانب آسمان که اصلا مقر و معدن آب نیست زیرا که آب بالطبع تقاضای
قرار بر زمین میکند پس محض اثر قدرت و رحمت اوست که از آن جانب اضعاف مضاعف دریاها نازل میشود مِنْ مَاءٍ یعنی از قسم
که در ای آب دریا است هم در مزه و هم در اثر چه آب دریا شور است و آن شیرین و آب دریا محرق زراعت و مهلک حیوان است و آن مصحح
نشو و نمای زراعات و نافع ابدان حیوانات و آب دریا هرگز دافع تشنگی نیست و آن دافع و قامع تشنگی تاثیری محسوس دارد و آب
دریا تیره و کدر و غلیظ و آن صاف و شفاف و رقیق الاقوام و منافع مشترکه مثل تطهیر و قلع آثار و تلیین یوسخات و دخول در هر صنعت
نیز دارد بلکه بسبب جودت جوهر خود این منافع هم در وی اکثر و بیشتر میباشد بنسبت آب دریا خصوصا بعضی از صناعات موقوف بر همان
آب است آب شور دران بکار نمی آید یا آن را فاسد میکند مثل طبخ حبوب و عمل کچ و ترکیب ملاوات و اندرسه و غیره با آن آب
نازل کرده را انگان نساخته که در وقت نزول آن اگر کسی که آن منتفع شده باشد والا باز راه انتفاع آن نماند بلکه در زمین بعضی بقاع
را خاصیتی داد که آن آب در آن فرو رفته از راه دیگر چشمه های گوناگون از قنوات و خرارات و منابع جاریه پیجوشد و بعضی دیگر را خاصیتی دیگر
داد که آن آب را در خود کشیده نگاه میدارد تا چون چاهی و کاریزی کنند آن آب ظاهر شود و بکار آید و انقدر خود در تمام زمین مشترک است
که قوت جذب آن آب دارد اگر آنرا در قعر خود فرو نبرد یا از راه دیگر جاری و جوشیده نسازد البته قوت نامیه خود را آن بالیده میسازد
فَاَحْیَا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا یعنی پس زنده ساخت بآن آب زمین را بعد از موت آنکه یک قوت معطل شده آن زمین را بسبب آن آب باز بکار خود
مصرف شدنها چون خس و خاشاک زائل شده مرده باز در زندگی عود میکند و گوناگون نبات و گیاه و درختان سبز و پیاده و شکوفها و دانه ها بیرون آورد و نوا کز آن می برآید
جداول انهار و آن جا که میشود گویا فرش خشک شده مرده از سر سبزی عروق او آن گویند پوست سبز و مرصع ناخن ریخته اش از سبزه های ملی کشته روید و در فصل

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

... یعنی و پراکنده کرد در ان زمین بانواع تدبیر من کل دابة یعنی از جنس هر حیوان جنبنده نه پیدا که حیوان و قسمست تولدی که خود بخود پیدا میشود مثل مار و مار و کژدم و غوک و اقسام پروانه و حشرات الارض و وجود این قسم وابسته بامدن باران و غلیان حرارت مستکنه زمین ست یا بسبب اجتماع حرارت و رطوبت تعفنی معتدل بهم رسد و قبول حیات حیوانی نماید و توالدی مثل گاو و شتر و آدمی وسائر چرنده و پرندها و بقای این قسم مربوط بوجود نباتات و حبوب و خلات و فواکه و ثمایست که قوت این قسم همین چیزهاست و وجود این چیزها موقوف بر آمدن باران و قوران نامیه زمین ست و اگر کسی نیک تامل کند دریابد که از ابتدای ربیع چنانچه نمو اشجار و نباتات شروع میشود و در آخر صیف بانتها میرسد و بخگی پیدا میکنند همچنان ابدان حیوانات از ابتدای موسم بارش باران نشو و نما و بالیدگی و فربهی آغاز میکنند و در اول خریف بکمال حسن و جمال و فور لحم و شحم زیب و زینت میگیرند و البان و فضلات آنها بخگی و نضج و اعتدال قوام بهم میرسانند باز آهسته آهسته چنانچه در اشجار بی برگی و بینوائی و انحطاط سایه و میوه شروع می شود همچنان در ابدان حیوانات و لحم و شحم و البان آنها کمی و انحطاط محسوس پیدا میکرد و تا آنکه در قرب ربیع کمال لاغری و قلت لحم و شحم و البان بهم میرسانند و چون باز بارش باران شروع میشود بحالت سابق رجوع میکنند آری آدمی که از ذخار قوت برای خود میکند و سباع که قوت آنها لحوم حیوانات دیگرست بظاهر ازین تغیر و تبدل محفوظ می نمایند لیکن بالانتها اینها را هم مدار توسع در مآکل و مشارب و نضارت و تازگی بر جودت فصل باران ست و چون در ین مقام مذکور جانوران بری ست که بر زمین منتشراند بدلیل و بث فیها من کل دابة پس استغنای جانوران بحری از آب باران باکی ندارد و معهذا اهل علم حیوان نوشته اند که اگر سالی باران نبارد جانوران دریائی که زیستشان در بطائح آنهاست قصور می پذیرد پس آنها نیز محتاج بآب باران می باشند و محتمل ست که جمله بث فیها من کل دابة معطوف بر اترلن باشد پس لیلی دیگر بیان میفرمایند سوای لیل باران لیکن درین صورت ضمیر فیها را مرجعی خاطرخواه میسر نخواهد آمد مگر بتکلیف چنانچه پوشیده نیست و بر هر تقدیر بگر کتاب حیوة الحیوان و کتب تشریح حیوانات و عجائب المخلوقات را مطالعه نماید شمه ازین کارخانه وسیعه را دریابد و ما یعلم جنود ربك الا هو و از عجائب حیوانات انست که تصاویر نگارنگ اشکال بیشمار دارند خصوصا آدمی از جمله حیوانات باختلاف صور تها و اشکال مخصوص ست منقول ست از حضرت امیر المؤمنین عمر فاروق رض که شخصی نزد ایشان از راه تعجب گفت که مقدمه شطرنج نهایت اعجوبگی دارد که رقعه شطرنج باوجودیکه چندان طول و عرض ندارد اما باین مرتبه دران وسعت تعبیه نموده اند که اگر یک کس هزار بار بازد دو بازی او متفق نمی افتد هر بار بازی دیگر ظاهر میشود ایشان فرمودند که من ترا ازین عجیب تر نشان هم که دلیل کمال قدرت الهی ست بنگر که چهره آدمی بقدر یک بالشت و یک بالشت هم نیست با مقامات هر عضو دران مقرر ست که تغیر و تبدیل نمی پذیرد ابرو و چشم و گوش و بینی و دهان را از جاهای مقرره خود بجا نتوان کرد و معهذا افراد بی نهایت این نوع را اگر تفحص کنی هرگز دو کس را در صورت مشتبه نیابی هر یک را وجه امتیازی دارد اگر این تدبیر الهی نمی شد مردم باهم ممتاز نمی شدند و انتظام عظیم بهم نمیرسید و انتظام معاش و حوائج ایشان برهم میشد و هر چند جای رستن کشتیها و آمدن باران از جانب آسمان و پراگندگی جانوران در زمین دلائل مستقله وحدت و رحمت الهی اند لیکن اگر تعمق کرده شود این همه دلائل متفرع بر دلیل دیگر اند و آن تصریف الریاح ست یعنی گردش دادن باد ها از جهات مختلفه مثل شرق و غرب و شمال و جنوب و کنجها تیکه میان هر دو جهات ازین جهات ست و منقلب کردانیدن آن باد ها ست از سردی بگرمی و بالعکس و از تندی بر تری و بالعکس یا گه گردش باد ها و زمین آب روان شدن کشتیها و آمدن باران و انقطاع آن و استیلا و ... و زندگی جانوران گشتیدن ... از راه منافس و مناخر تا حرارت درون را بآن تسکین دهد و مبدم ... هوائی دیگری ... بدل آن بجوارم و آلایشها و آن بجوارم را

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

برآرد واگر شریک باد باپر وبیمه مناسب نباشد مواد وبا بیه اصلاح نه پذیرند وموجب فساد جوهر زمین [illegible] وتبخیر بهلاک شوند باز منافع باد باد مقدمه باران زیاده ازان ست که احاطه آن توان کرد اهل زراعت وفلاحت در هر تغییر وتبدیل زراعت ومیوه ها محتاج بباد ها میشوند ودر راندن ابر از جای بجای وبرانگیختن آن وتلقیح اشجار وکندگی وپختگی ثمار تاثیرات آنها محسوس ست وهمچنین در تفریق اجزای سحاب وتمزیق تار وپود آن ودر نظام عالم این همه چیز باد در کار ست وقتی باران می باید ووقتی انقطاع آن ووقتی ابر آمدن نافع میباشد ووقتی مضر پس کمال رحمت الهی ست که اسباب ضروریه هر حاجت را مهیا داشته واز آثار نادره باد ها فتح وشکست لشکر ها ست چنانچه در حدیث شریف وارد ست که نصرت بالصبا واهلکت عاد بالدبور ونیز کاهی باد سبب مرض میشود وکاهی سبب صحت وکاهی ابر را جمع میکند وباران می آرد وکاهی ابر را پاره پاره می سازد وزمین را خشک میکند وکاهی در خلاف بارور میسازد وکاهی میوه ها را بلکه بر کهارا فرو میریزاند ولهذا در حدیث شریف وارد ست بروایت مسلم ودیگر معتبران که آنحضرت فرمودند که چون از مضرات باد ترسان شوید باد را بد نگویید زیرا که باد بخودی خود نمی وزد بلکه مامور ست شنیده اید قول خدا تعالی را وتصریف الریاح ولیکن این طور بگویید اللهم انا نسئلك من خیر هذه الریح وخیر ما فیها ونعوذ بك من شرها وشر ما فیها وابن ابی حاتم از ابی ابن کعب روایت کرده که هر جا در قرآن لفظ ریاح بلفظ جمع واقع شده مراد ازان باد های رحمت ست وهر جا در قرآن ریح بلفظ مفرد آمده مراد باد عذاب ست چنانچه ومن ایاته ان یرسل الریاح مبشرات ودر قصه عاد اسلنا علیهم الریح العقیم وهمین ست اشاره نبوی در حدیث شریف که بر روایت حضرت عایشه رض در صحاح آمده که چون باد وزیدن آغاز میکرد آنحضرت ع میفرمودند اللهم اجعلها ریاحا ولا تجعلها ریحا وابو عبید وابن ابی الدنیا ودیگر محدثین از ابن عمر رض آورده اند که باد ها را حق تعالی در قرآن مجید هشت قسم فرموده ست چهار ازان آثار رحمت اند وچهار ازان آثار عذاب اما آثار رحمت پس مبشرات ومرسلات وذاریات اند واما آثار عذاب پس عقیم وصرصر وبرد وعاصف وقاصف در بحر وابو الشیخ ازابن عباس رض نیز همین مضمون را روایت کرده ونیز از عیسی بن ابی عیسی خیاط آورده که باد ها سه قسم ست صبا ودبور وجنوب وشمال وخروق ونکبا وهوا قائم صبا از مشرق می آید ودبور از مغرب وجنوب از جنوب وشمال از شمال ونکبا ما بین صبا وجنوب وخروق ما بین شمال ودبور وهوا قائم مادهٔ انفاس خلق ست وابو الشیخ بروایت انس آورده وابن ابی الدنیا وابن ابی جریر بروایت ابو هریره رض که آنحضرت ع میفرمودند باد جنوب از بهشت ست وهمان باد ست که او را خدا تعالی لواقح فرموده ست ومنافع بسیار دران برای مردم گذاشته وشمال را اصل از دوزخ می برآید لیکن در راه بر بهشت می گذرد پس او را اثری از بهشت حاصل میکرده وخنکی او ازین ست لیکن مورد این حدیث بلاد حجاز ودیگر شهر هائی آن ضلع اند زیرا که دریای شور بر جنوبی آن بلاد واقع ست باد ی که از ان طرف می خیزد رطوبت مفرط دارد وزراعات را بالیده می کند برخلاف شمالی که بر کوهستانهای خشک گذشته می آید چنانچه صبا ودبور در هندوستان ونجاری در تاریخ خود بروایت ابو الدرداء رض آورده که آنحضرت ع میفرمودند که حق تعالی در بهشت باد را پیدا میکند ودر هوای محکم بر روی آن می بندد که از دریا های آن در باد گذشته بر شما میرسد اگر آن در کشاده باشد سبب تندی باد ما بین آسمان وزمین متاثر کرده ونیز ابو الشیخ از بعضی صحابه رض نقل کرده ست که اگر یکتا سه روز باد بخنبد ما بین آسمان وزمین بر بو شود ونتن پیدا کند وابن ابی شیبه روایت کرده ست که آنحضرت ع فرمودند از شب وروز وآفتاب وماهتاب وباد اگر شما را ضرری برسد پس این چیز ها را بد نگویید زیرا که این چیز ها بخودی خود چیزی نمیکنند حق تعالی اینها را بر قومی باعث رنج وعذاب میگرداند وبر قومی دیگر باعث رحمت وراحت وبیهقی بروایت ابن عباس رض آورده که شخصی بحضور آنحضرت ع باد را لعنت کرد آن حضرت ع فرمودند که باد را لعنت مکن زیرا که او مامور ست وهر که چیزی را لعنت میکند که آن چیز قابل لعنت نباشد آن

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

لعنت بر وی از میکرد و هم بروایت ابن عباس من آورده که پیچگاه باد تند نمی وزید که آن حضرت صلعم بر هر وزانوی خود می ایستاد و
و باین وضع دعا میکرد و میگفت اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا اللهم اجعلها ریاحا ولا تجعلها ریحا ابن عباس من گفتند که تفسیر این
دعای آن حضرت در کتاب الله هست که ارسلنا علیهم ریحا صرصرا فارسلنا علیهم الریح العقیم وارسلنا الریاح لواقح وارسلنا
الریاح مبشرات والسحاب المسخر یعنی ابری که محض بتسخیر الهی معلق می ماند بین السماء والارض یعنی درمیان آسمان و زمین
حال آنکه طبع آب تقاضای نزول میکند پس معلق ماندن او در جو هوا بر خلاف طبع خود نیست مگر بتاثیر قاسری و مسخری که او را بر اقتضای
طبع منع میکند و نیز اگر دایما ابری ماند ضرری عظیم بر بندگان لاحق میشد که شعاع آفتاب مستور میگشت و رطوبات افزونی میگرفت و آمد
و رفت و حراثت بند میشد و اگر اصلا ابر نمیشد موجب قحط و خشکی میگشت پس مادهٔ ابر را بقدر معلوم مقدر فرمودن و در وقت حاجت
آوردن و بعد از رفع حاجت بجوبیت و نابود کردن که هیچ نام و نشان از آن نمی ماند نیست الا بتدبیر مدبری حکیم و اگر در جریان
تأمل کنی هم در بزرگی او هم در تراکم و تو بر تو آمدن او هم در پست و بلند شدن او هم در انبساط و تخلل او تا آنکه در یک لحظه تمام
افق را میگیرد هم در پاره پاره شدن او در یک لحه تا آنکه نام و نشانی از آن نمی ماند هم در رعد و برق و صاعقه و قوس قزح هم
در اختلاف رنگهای او بسبب انعکاس شعاع آفتاب و ان خصوصا قریب بطلوع و غروب و هم در سایه افکندن آن بر گاز و کان تشنه
کام و صحراورد و ان و هم در کمون و حدوث آن که پاره پاره پیدا آید و آخر چون کوه گران نماید و در وی آسمان بپوشد و چون
شهر زیان خروشد و مانند پیل دمان بلکه اسپ دوان شتاب کند لایات یعنی دلیلها است هم بر وحدانیت معبود و هم بر حکمت
و حیست او و اما استنتاج این نتایج ثلثه از این دلائل هشت گانه موقوف بر اند کی سلیقه معقول دانی است و لهذا باوصف آنکه این
دلائل هشت گانه مشهود خاص و عام و در نظر گاه انام جلوه گر اند میتوان گفت که مخصوص اند بقوم یعقلون یعنی برای قومی
که عقل خود را باستعمال و نظر و فکر کار فرا میشوند و لهذا در حدیث شریف در حق این آیت باعظمت وارد شده که ویل لمن
لاکها بین لحییه ولم یتفکر فیها یعنی وای است مر کسی را که این آیت را میان دو کاهٔ خود و مانند میوه خایده اکتفا کند و در دلایلی که
در این آیت مذکور اند تفکر و تامل ننماید و در بعضی روایات ویل لمن قرأ هذه الآیة فمج بها وارد است یعنی وای است مر کسی را که
این آیت را خوانده مانند آب مضمضه از دهان انداز د و این دلائل را بدل جاند هد و تطبیق این دلائل هشت گانه بر این مطالب
ثلثه بطریق عام فهم آن است که منافع آسمانها را با منافع زمین مربوط ساختن بدون جریان تدبیر واحد در این هر دو متصور نیست بلکه
در جمیع آسمانها و جمیع اقالیم مختلفهٔ زمین همان یک تدبیر جاری و اگر در هر آسمان روحی مدبر آن آسمان میشد و در زمین روح دیگر
یا ارواح دیگر بی تعلق و ارتباط با هم منافع یکی با دیگری مربوط نمیگشت پس اگر در هر آسمان و همچنین در بقاع مختلفهٔ زمین ارواح مدبره
موجود هم باشند لابد مقهور یک حکم و مسخر یک حاکم خواهند بود و شایان معبودیت که مقتضی تفرد و استغنا و قهر علی کل من عداست همان
یک ذات خواهد بود نه ارواح مقهوره که در اصدار خواص آثار خود محتاج بهم مرتبهٔ خود اند و تفرد ندارند این است طریق اثبات وحدت
از این راه اما اثبات رحمت عامه خاصه پس ظاهر است زیرا که در زمین مواد قابلهٔ صور گوناگون باوضاع مختلفهٔ سماوات که تحریک آنها بهم میرسد
واحداث بعد اخری بران مواد فائض میشوند پس معلوم شد که آن مدبر واحد هم رحمن بهیم است و همچنین اختلاف روز و شب دلیل صریح
بر وحدت معبود و رحمت او است زیرا که اگر ظلمت و تاریکی بدست دیگری میبود و روشنی و تابش بدست دیگری البته متحمل میشد که هر یک از انها در
اندک وقت تاریکی یا تاریکی را در وقت روشنی بوجود آرد و اجتماع متنافیین لازم می آمد و اگر هر یک از انها از کار خود در وقت کار آن دیگر
معطل میگشت و او را ممکن نمیشد که مقتضای خود را ظاهر تواند کرد و عاجز و زبون میگردید و قابل معبودیت نمی ماند و لا اقل کاهی

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خود آثار تنازع و کشاکش درین کارخانه نمودار میگردید حال آنکه تعاقب لیل و نهار و زیادت و نقصان آنها بر یک وتیره و یک نسق مستمر و دائمی است و نیز تبادل این هر دو رنگ در عالم سبب حصول اعتدال و انتظام مرجانوران است که دوام ظلمت مبرّ عالم است در نهایت مرتبه و دوام نور و شعاع مسخن آن است در نهایت مرتبه پس معلوم شد که مدبر این کارخانه باین وجه معتدل کمال رحمت دارد بر خلق و همچنین دلالت کشتیها بر وجود و وحدت معبود بسیار روشن است چه کشتیها جوهر ارضی غالب دارند و جوهر ارضی بلاشبهه ثقیل تر از آب است پس باید که در ته آب فرو نشینند و بروی آب نایستند و اگر گویند که هوا در اجزای آن جسم خشبی بسبب تخلل می درآید و او را خفیف میسازد گوئیم این سبب هم لابد بدست دیگری است و معهذا در صورت پر کردن کشتی به سنگ و آهن و امثال ذلک کفایت نمیکند چه هوا در آن وقت بغایت قلیل است اثر او در سبک کردن این اجسام ثقیله کثیره هرگز پیش نمیرود مانند آنکه کره مجوف از آهن بغایت تنک و سبک درست سازند و در آن هوا بسیار دم کرده بندکنند که البته در ته آب می نشیند پس بهتر همین است که قطع مسافت اسباب نمایند و بلا واسطه باراده قیوم مطلق تفویض کنند و نیز اگر روح مدبر دریای شور مقهور حکم مدبر جسم خشبی کشتیها و مدبر جسم هوائی که در خلال مسام آن نفوذ کرده آن را بروی آب استاده میدارد و میشد قابل عبادت نمیگشت که مدبر مقهور شایان معبودیت نیست و اگر مقهور نمیشد پس چرا بر آب دریا این همه اثقال را کردش کردن میدهد و چرا زحمت نمیکند پس معلوم شد که این هر دو مقهور حکم دیگری اند که هر یک را با دیگری صلح انداخته و رام ساخته و همچنین دلالت این تدبیر بر رحمت نهایت ظاهر است اول الهام این تدبیر از غیب کمال رحمت است دوم رحمتی که در حق مسافران و تاجران و کسانی که اتساع و نفائس بلدان بعیده بسرعت تمام نزد آنها میرسد اظهر من الشمس است و همچنین نزول آب از خیر هوا حال آنکه آب اثقل از هواست و دران حیز مخالف چه قسم متکون شد باز اگر ارواح مدبر جسم مائی غیر روح مدبر جسم هوائی است پس چرا در ملک غیر متصرف میشود و آن غیر چرا او را در تصرف در ملک خود زحمت نمیکند اگر مقهور و مغلوب است قابل عبادت نیست و اگر رام و مسخر است پس مقهور دیگری است که کلی او را مسخر و رام آن دیگر ساخته است و ثبوت رحمت درین کارخانه آن قدر ظاهر است که مستغنی از بیان است زیرا که زنده کردن زمین به نباتات و اشجار و ثمار و غیر اکه که هم سبب انتظام معاش حیوان است و هم باعث خوبی حال ایشان و در کردش بادها وحدت این راه ثابت میشود که اگر مالک هر جهت از جهات عالم شخصی دیگر میبود و در یک کار بادهای مختلفه الجهات مصروف نمی گشتند حال آنکه در مقدمه باران بتجربه رسیده که همه بادها خدمت میکنند و نیز هر گاه از جهتی جنبش باد میشد از جهات دیگر نمیشد و الا یک کس از مالکان جهات اربعه عاجز و ناقص میبود و لازم می آمد که همیشه بادهای مختلفه الجهات در یک وقت جمع مانند و کار عالم را ابتر کنند و ثبوت رحمت درین کردش نیز ظاهر و باهر است چنانچه در اثنای تفسیر ثمره از ان گذشت بلکه بنای کارخانه باران و ابر و کشتی همه بر بادهاست و اشجار و ثمار خیلی استمداد از بادها دارند و انفاس حیوانات موقوف بر بادهاست لهذا گفته اند که زندگی بر بادهاست و همچنین استاده ماندن ابر کثیف که کرورها من آب دران موجود است معلق درمیان آسمان و زمین دلیل صریح بر تدبیر قیومی است که مقتضای طبع هوا او را بالا رفتن میدهد و مقتضای طبع آب او را پائین افتادن میدهد و هر دو طبع را از مقتضای خود بندکرده زیر حکم خود میدارد و اگر ارواح مدبره این کارخانه مختلف می بودند هر یک از انها میخواست که من بر خود او در میان استاده کنم تا ابر سنگ نبارد و بران دیگری بارد پس اختلال عظیم درین کارخانه راه مییافت و وجوه رحمت درین کارخانه ظاهر تر از آنست که بیان کرده شود و اما عظم الهی درین دو آیت از قرآن است و الهکم الله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و الم الله لا اله الا هو الحی القیوم و نیز دلیلی از السنه روایت کرده که آن حضرت صلعم میفرمودند هیچ چیز سخت تر بر شیطان از سه آیات نیست که در سوره بقره اند و الهکم الله واحد تا آخر آیتین و ابن عساکر از ابراهیم بن میسره

اسماء الهی و دلالت آن بر وحدت

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آورده که آیاتی که خدای تعالی به برکت آنها ملهم یعنی آسیب جن وجنون را دفع میکند هرکه آنرا هر روز بخواند هرچه ازین باب در وی باشد بالکلیه
برود این آیات ست والهکم الله واحد وآیت الکرسی آخر سورهٔ بقره وان ربکم الله الذی خلق السموات والارض تا محسنین وآخر سورهٔ حشر
ونیز مکتفت که مرا خبر رسیده ست که این آیات بر کنجهای عرش مکتوب اند ونیز میکفت که این آیات را برای اطفال خود نوشته بدهند
تا امان باشند از فزع وخوف مناسبت مضمون این آیات برای این مطالب چیست جوابش آنکه این آثار از خواص این آیات اند
بتجسس مناسبت در خواص برکار نمیباشد ومعهذا می توان گفت که اسم اعظم عبارت ست از شانی از شیون الهیه که عموم واطلاق آن
همرنگ عموم واطلاق ذات مقدس باشد واین قسم شیون بسیار اند ونظر عمیق از هر جانب که فرورود در شانی از شیون که این صفت
دارد واقع میشود چون عارف دران شان با عموم واطلاقی که دارد تحدیق نظر میکند حکم می نماید که اسم اعظم همان ست ولهذا
در حدیث شریف در حق چند چیز وارد شده که اسم اعظم ست پس در ماکن فیه اگر از راه انعام واحسان وکار براری وحاجت روائی
مخلوقات قاطبة نظر را تعمیق نموده شود شان رحمت مستوعبه خواه ابتدائی باشد خواه انتهائی این صفت دارد که مدلول این آیت
ست واگر از راه قیومیت مطلقه واظهار وجود وهستی مستکن از خیز قوت بفعلیت غور کرده آید شان حی وقیوم این صفت دارد که مدلول
آیت آل عمران ست وفرق در هر دو نظر آن ست که نظر اول مبنی بر ملاحظهٔ مابیات اصالة واستدعائی آنها مقتضیات خود را فیضان
کمالات استعدادی واستحقاقی آنها بر انها وفیضان انچه استحقاق واستعداد آن بحسب ظاهر ندارند محض تفضل وانعام است گشته
ونظر ثانی مبنی بر تقویم حقیقی ذات اقدس هر چیز را بوجهی که او را فی نفسه هیچ هست وبودی نیست هرچه هست اظهار کمالات خود ست
آمده وهر نظر در مرتبهٔ خود مصیب ست وبکنه حقیقت رسیده وهمچنین این هر دو آیت اجمالا آیت اول وتفصیلا آیت دوم اشعار
میکنند باینکه معبود رحمن رحیم واحد ست ومرجع حوائج ودافع بلایا وحافظ آفات اوست وهرچه غیر اوست محض نمود بی بود ست
واین معنی در کسر شان مردة الجن مانند تیر بکیر می نشیند که بنای تمرد آنها بر دید خود وبر تفرعن وتالهٔ است خصوصا در آیت
دوم تصریح ست تا نگه جائی سیرود ودر جهان که آسمان وزمین ست ودوقت شورش ایشان که بیشتر وقت تاریکی وشب ست
والا عمل ایشان که ریاح بیرون بدن ودرون بدن ست همه مخلوق ومقهور حکم معبودی ست که حاکم بر کل خلائق ست وچنانچه
او شیاطین را قدرتی بخشیده ست که بسبب آن ایذا می توانند رسانید همچنان دیگر مخلوقات را می تواند که قدرت دفع شر
ایشان به بخشد ورحمت او عام ست وبآن رحمت نگهبانی هر مخلوق وحفظ او می فرماید وهمین چیزها ست که باعث شکست
جنود شیاطین میکردد باقی ماند درین جا سوالی جواب طلب حاصلش آنکه دلائل وحدانیت معبود حقیقی ورحمت او خارج
از حد حصر وشمار ست چنانچه بعربی گفته اند بیت وفی کل شیء له آیة + تدل علی انه واحد + وبفارسی گفته اند بیت
هر گیاهی که از زمین روید + وحده لاشریک له گوید + پس درین آیت تخصیص این هشت دلیل را چه باعث ست جوابش آنکه
این چیزها که درین آیت مذکور شده مشهود خاص وعام ست وپیش هر کس موجود ومعهذا دلالت این چیزها بر وحدانیت ورحمت او
تعالی بچند جهت اوضح واقوی ست از دلالت مخلوقات دیگر ایضاح این مبهم آنکه معبود را میباید که مستحق غایت تعظیم باشد بحدی که
فوق آن تعظیمی متصور نشود ودر عالم اگر کسی تعظیم کسی میکند بنا بر چند چیز میکند اول آنکه در زمین او سکونت دارد مثل رعایا دوم آنکه
در سایهٔ او ورد شی او میکنند مثل لشکریان که برای آرام کرفتن وخیمه واستمارت بر شاه قرار داری تملق وچاپلوسی او میکنند سوم
آنکه ذرایعی که اوقات باو محتاج شود وباین جهت تعظیم او نماید چهارم آنکه در سفر پرخطر سیر رقه ونگهبانی او محتاج شود مانند اهل شهر که با اهل شهر دیگر
وکوچ جان از زمین را تعلق وعدد الرمل والحصی می آرند پنجم آنکه روزی از دست او یا از خزانهٔ او میابد واورا او میخورد مانند نوکران که در تعظیم آقایان ست

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

میشوند ششم آنکه مواشی و سواری و دیگر حیوانات با منفعت را او بپرورش میکند و در وقت احتیاج عاریت میدهد و بشیر و روغن و جهرات
آنها سیر میکند مانند کسانیکه با میدهد استعارهٔ سواری و بارکش و بخشیدن شیر و جهرات تملق ارباب شتران و اسبان و مواشی مینمایند
هفتم آنکه صحت و مرض بدست اوست و اصلاح و افساد اخلاط بدنی در قبضهٔ قدرت اوست و ازین است که عامهٔ خلائق طبیبان و اهل تجربه را بسیار تعظیم
و توقیر میش می آیند و افسونگران و عزائم خوانان را که در مقدر آسیب جن و دیو و پری با آنها محتاج میشوند نزدیک بخدایی می پرستند هشتم آنکه
صاحب عجائب و غرائب ست و طلسمات و نیرنجات خوب پیدا ندو چیزهای که عقل بدریافت کیست آنها نمیرسد ظاهر میکند چنانچه عوام بهمین ما سبب
بیشتر فریفته میشوند و بتعظیم او منکس سر خم میکنند پس درین آیت برای اثبات وحدانیت معبود همین هشت چیز را یاد فرمودند گویا چنین ارشاد
میفرمایند که اگر شما دیگری را تعظیم بی نهایت ازان میکنید که در مکان او سکونت دارید پس اینک آسمان و زمین از من ست و مرجع جمیع مکانات
بسوی همین دو مکان ست پس ازین راه نیز غایت تعظیم منحصر در من ست و همچنین زمان که عبارت از شب و روز ست از آن من ست و
هر زمانی که کسی آن را بخود نسبت میکند یا دیگران بنام او مسمی میسازند مثل روز کالیکا و روز مابو و نوروز و مهرجان یا هولی یا دوالی
پس داخل در شب و روز ست که از آن من ست و علی هذا القیاس انتهای معاش شما یکی از سه جزست تجارت که عمدهٔ آن تجارت
دریا و جهاز ست و لهذا در مقام عمد کی تاجر همین را مثل می آرند و میگویند که فلانی جهازهای مال روان میکند و دران سفر پر خطر
رفیق و بدرقه محض عنایت من ست و نیز جهاز و کشتی که سواری آن سفرست بالهام غیبی من آموخته اید بخلاف دیگر ترکیبات صناع
مثل کردون کاو و قلبه و غیره که بنی آدم بفکر خود استخراج کرده اند زراعت که بنای آن برآمدن باران ست و آن محض
وابسته باراده و رحمت من و بپرورش مواشی و تکثیر نسل و اخذ البان و آسمان و صوف و پشم و پوست آنها و حیات
حیوان و بقای او بحفظ روح و اعضای او محض اثر قدرت من ست همچنین پیدا در آجال حیوان دخلی نیست و اگر در تصحیح و تسقیم
ابدان خود و جانوران محتاج معبودی میباشند و از آن راه بتملق و چاپلوسی او می پردازند پس تعریف ریاح و تصحیح تسقیم
ابدان بواسطهٔ آنها محض کار من ست اگر هزاران طبیب جمع شوند و لکوک او دیه مصروف کردند نمیتوانند که جلب فصول بر طبایع خود نمایند
و هوای هر موسم را موافق مقتضای طبع آن موسم سازند یا از الهٔ سمیه و وبائیه از آن نمایند و اگر از جنیان و شیاطین که عبارت از دیو
و پری اند ترسیده بکبار آنها یا با فسون خوانان التجا میبرد پس آن نیز منتهی بمن ست که الهٔ عمل شیاطین و جنیان مادهٔ ریاح ست
و اگر تماشای عجائب و غرائب می بینند پس اگر هزار مشعبد و حیله باز جمع شوند و ده هزار طلسم و نیرنج بروی کار آیند یک فعل عادی ستر را
حکایت نتوانند کرد که سحاب کران بار را باکرور ها من آب بی حیله و صنعت و بی اعتماد چیزی در میان آسمان و زمین معلق میدارم و هر کرنیک
قطره از آن نمی ریزد تا وقتیکه حکم نکنم و چون هر نعمت از نعمتهای دنیا متفرع برین چیزهاست و شعبه از شعب آنها پس رحمت نیز حقیقة و اصالة
مخصوص من باشد و بعبارت دیگر میتوان گفت که این دلائل شکاره که درین آیت مذکور اند جامع جمیع مخلوقات اند زیرا که در پیدایش آسمان ستاره ها
و بروج و فرشته ها و ارواح مندرج شدند و در خلقت زمین انهار و جبال و عیون و معادن در آمدند و در اختلاف روز و شب عوام و شهور و ساعات و دقائق
و اقسام نور و ظلمت منطوی گشت بلکه جمیع الوان نیز داخل گشته و در آمدن باران تمام کائنات الجو مستطور اند و در احیای زمین اصناف حبوب و علوت
و فواکه و ثمار و خضراوات و بقول از نباتات و ریاحین جنبه گردد و بر دشن باد تمام عجائب که هوا و عالم اصوات و نغمات و آلات عجیبه مثل باد آسیا و چرخه که او را بیاد حرکت
داده میرسند و اگر اسباب ساعت شناسی آوازهای غریب بروقت میدهند فهمیده میشود و در روان شدن کشتیها اشاره نیست جمیع ترکیبات صناعیه که از موالید ثلثه
مؤلف شده خاصیتی تازه بهم میرساند زیرا که کشتی مرکبی ست صناعی مؤلف از جسم جمادی که آهن ست از جسم نباتی که چوب ست و از جسم حیوانی که ناخذا و اعوان او بند و بحسب حاجت
در اجرای ان استعداد مینمایند باد بانها و رسنها بافتهٔ مصنوعه و معذا جریان او منوط بجسم متحرک اول آب دوم هوای متحرک و سحاب معلق در میان

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegat.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آسمان و زمین اشارت است بجمیع علامات و دلایل و آیات الآفاق و الانفس و هفت سموات اشارت است بجمیع علامات و دلایل و آیات و هالهٔ قوس که حدّت همه انبیا بر یک وتیره است و چون این چیزها مستوعب جواهر تمامها گشتند و عدهٔ اعراض را نیز محیط شدند و دیگر مخلوقی معقول یا محسوس باقی نماند که بآن استدلال توان کرد و نیز این دلائل هشتگانه جامع اند درمیان دلیل بودن و نعمت بودن و معهذا نعمتهای عامه اند که غنی و فقیر و وضیع و شریف و صحیح مریض و عالم و جاهل و مؤمن و کافر و صالح و فاسق و ران یکسان و برابر اند پس نشان دادن ازین دلائل باهره بر توحید و حمت که نعمتهای حاضره اند کمال باعث میشود بر آنکه تمامهٔ خلائق آن ذات پاک را بعبادت و محبت خاص کنند و غیر او را برابر او نداشتند و لیکن مِنَ النَّاسِ یعنی از فرقهٔ آدمیان که ممتاز بشعور و عقل اند از جمیع مخلوقات و مرتبهٔ هر نعمت را می شناسند مَنْ یَتَّخِذُ یعنی جماعه هستند که برای خود میگیرند اندادا کمال ضلالت و آمده و از حد آدمیت برآمده مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ یعنی سوای خدا که منعم حقیقی و محبوب بالذات غیر از و در عالم نیست أَنْدَادًا یعنی همتایان خدا حال آنکه این قدر دلائل ظاهره منع میکنند از آنکه غیر او برابر او تواند شد اگرچه یک کس باشد چه جای این همه انبوه خدایان باز بر اعتقاد و همتائی هم اکتفا نمیکنند بلکه در هر چیز آنها را برابر خدا میکنند حتی که یُحِبُّونَهُمْ یعنی دوست میدارند آنها کَحُبِّ اللّٰهِ یعنی مانند دوستی که با خدا باید داشت زیرا که او تعالی را بالذات و بالاصالة دوست باید داشت و هر چه غیر اوست یا بحکم او محبوب است مثل انبیا و اولیا و صلحا یا بنا بر آنکه بکردهٔ او تعالی وسیلهٔ حاجت روائی انیکس شده مانند مال و اولاد و وطن و خانه و اینها بی فهمید علاقهٔ محب بالذات و بالاصالة آنها را دوست میدارند پس بعضی از ایشان همچنان خود را بسبب سفالت طبع و رذالت نفس در محبت با خدا برابر میکنند مانند زنان و فرزندان و آبا و اجداد و یاران و دوستان و رئیسان و پادشاهان و امیران و دلیل مساوات محبت ایشان آن است که هرگاه مرضی این اشخاص با مرضی خدای تعالی یا التزام طریقهٔ آبا و اجداد و اطاعت رئیسان و پادشاهان و امیران مخالف حکم شرع می افتد ایشان متردد میشوند و در کرد و اب حیرت می افتند که ما را چه باید کرد و این طرف را ترجیح باید داد یا آن طرف را اینها را راضی باید داشت یا خدا را و بعضی غیر جنس خود را مثل زر و نقره و مال و اثاث و جانوران را برابر خدا میسازند و در توجه خاطر و تفقد و خبر گیری آن و اهتمام بحال آن و فکر پرداخت و تکثیر و تعمیر آن آن قدر منهمک میشوند که از خدا غافل میگردند و اوقات عبادت او را برباد میدهند و برخی از ایشان ارواح مدبره و ملائکه موکله را بر مخلوقات یا ارواح انبیا و اولیا و عباد و زهاد و احبار و علما را بی ملاحظهٔ علاقهٔ بندگی خدا و محبوبیت او بالاستقلال و محبت برابر خدا می سازند و در و قرابین بنام آنها میدهند و احکام ایشان را بی تامل و بی تأمل آنها برابر وحی ناطق الهی میشمارند بلکه بعضی از ایشان باصنام و هیاکل و قبور و معابد و مساکن و مجالس آنها افعالی که در مسجد و کعبه برای خدا باید کرد بعمل می آرند مانند سر بر زمین نهادن و کرد اکرد گشتن و دست بسته بصوت استقبال قبله در نماز ایستادن حال آنکه این محبت ایشان مقتضای ایمان بخدا و برای خدا نیست تا نزد خدا مفید افتد و در رضامندی او بکار آید زیرا که این محبت از حد مخلوق در گذشته است و در ایمان لازم است که در محبت مخلوق و خالق فرق کرده شود وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا یعنی و کسانیکه ایمان آورده اند اگرچه بعضی ازین چیزها را برای خدا و بحکم او محبوب میدارند و واسطهٔ وصول نعمت او می فهمند و بندهٔ مطیع او میدانند لیکن نه باین حد که برابر خدا سازند بلکه ایشان اَشَدُّ حُبًّا لِّلّٰهِ یعنی بسیار سخت تر و محکم تر اند در دوستی خدا هم باثبات باین چیزها زیرا که خدای تعالی را بالاصالة دوست میدانند و این چیزها را بقدر ظهور جهت محبت آلیه در آنها و باندازهٔ حکم او تعالی دوست میکنند چه جهت محبت الهی در ین چیزها نمی یابند محبت ایشان با این چیزها بعداوت و بغض مبتدل میشود و نیز هر چیز و کمال را مخصوص بذات الهی و فائض از جناب او می فهمند و وسائط را اول سبب میدانند و اگر سبب میدانند بندهٔ او میدانند مانند قلم و دوات و سیاهی و کاغذ و متصدی خدمتگار و چوبدار و دروازه و غیره خزانه و عامل پرگنه و پروانهٔ عطای بادشاهی و هم بنسبت بمحبت آن جماعه برابر کنند و نیز اگر آنگروه دوستی بی استحقاق با این چیزها هم رسانیدند و دوستی اهل ایمان خدا باستحقاق

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

انی ست وچیزی که بتحقق باشد سخت تر ومحکم تر میباشد از انچه بی تحقق میباشد ونیز دوستی اهل ایمان باخدا دائم وباقیست ودوستی
ن کرده باآن چیزها زائل وفانی زیرا که کافران بدیدن عذاب از انها بیزار خواهند شد وبجائی نعره محبت برادر خواهند خواند
چنانچه عنقریب می آید ونیز دوستی اهل ایمان باخدا در راحت وشدت ومرض وصحت وشادی وغم ولذت والم یکسان میباشد ودوستی
جاهلان باآن چیزها چون می بینند که در محبت آن چیزها مضرتی ومشقتی بمایرسد مبدل بعداوت ونفرت میگردد ودر وقتی که ازانها معذوران
ومشکل گشایان خود مایوس میشوند روی توجه ازانها برمیگردانند وبسوی خدا متوجه میشوند چنانچه در آیت فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله
مخلصین له الدین حکایت احوال ایشان مذکورست ودر آیه یوم یفر المرء من اخیه ومه وابیه سطور آمده یم برانکه محبت خدا به معنی دارد وعلما
ظاهر میگویند که محبت نوعیست از خواهش وخواهش متعلق نمیشود مگر بچیزی که بودن ونبودن او نزد عقل محتمل باشد وذات وصفات باری تعالی
چون واجب الوجود مدتعلق محبت بذات وصفات او تعالی معقول نیست پس معنی محبت او تعالی همین ست که عبادت وطاعت
او را دوست دارد باثواب ورضامندی او را دوست دارد وآهل سلوک ومحبت میگویند که کمال محبت باذات ست ومحبت تام
میل دل ست خواه معنی برغرضی باشد یانه زیرا که اگر در هر محبت غرضی هم ضرور نباشد وهر چیز را برای چیزی دوست میداریم ودور
تسلسل لازم می آید وهر گاه ازحال خود وبعضی از وجدان وتجربه در میابیم که در بعضی اوقات مرد عالم را محض برای علم اولی توقع غرضی از
دوست میداریم وهمچنین مرد شجاع را محض برای شجاعت او ومرد زاهد را برای زهد او پس ذات اقدس الهی که هر کمال را جامع ست وهر کمال
ذاتی اوست چرا محبوب نتواند شد وهر قدر یاد او بسیار کرده شود وعلامات قدرت وحکمت او را بیشتر در نظر آورده شود ونعمت و
احسان او را بر خود وبر تمام مخلوقات زیاده تر ملاحظه نموده آید آن محبت ترقی وتضاعف می پذیرد تا آنکه سلطان حب دل غالب
می آید والتفات بغیر او نمی ماند واز خطوط نفس فنا دست میدهد وعلامت محبت الهیه آنست که محبان ومحبوبان او را دوست دارد و
مبغضان ومبغوضان او را دشمن وبپرامون معصیت او نگردد وعبادت را بکمال نشاط وشوق ادا نماید ومال را نهایت خوشدلی در راه
او ایثار کند ودر آیات واحادیث بشمار محبت را منسوب بآن جناب ساخته اند ودر حق حضرت ابراهیم لفظ خلیل ارشاد فرموده ومحبت خدا را
بهترین وسائل نجات گردانیده چنانچه در صحیحین وارد ست که بادیه نشینی در حضور آن حضرت آمد وپرسید که قیامت کی خواهد آمد آن حضرت
فرمودند وای بادتو اچه سامان برای قیامت درست کرده که از آمدنش میپرسی او گفت که یارسول الله من نه روزه بسیار دارم ونه
نماز بسیار اینقدر هست که خدا ورسول او را از ته دل دوست میدارم فرمودند که خوش باش هر شخص با محبوب خود ست وتحقیق المقام
آنست که محبت کیفیتی ست جدا ورای اراده وخواهش وحاصل آن کیفیت میل ست باستطراب سوی چیزی آری این کیفیت چون در
غیر ذوات الاراده مخلوق نمی شود وشتبه باراده میگردد ونیز گاهی این کیفیت بعد از تصور نفعی وضرری بدل وارد میشود مانند اراده و
خواهش از جهت نیز آن را عین اراده میدانند حال آنکه این کیفیت نه اراده ست ونه موقوف بر اراده بلکه اگر کیفیتی مشابهت آن کیفیت
دارد میل طبعی اجسام بسوی امکنه آنهاست این قدر فرق ست که این میل در ذات الاراده مخلوقست وآن میل در غیر ذوات الاراده
نیز واین میل در دل مروح میباشد وآن میل در قالب جسم صاحبش که اصلا مشعور بغرضی نمی باشد مانند محبت فرزند خود ونفس خود میلی
مشابهت دارد بامیل طبعی جسم لهذا بعضی از عرفا فرموده اند بیت میل هر عنصر بود سوی مقر اصلیش + جذبه اصل ست سر شد سوی مستانه ام +
ودیگری فرموده بیت لقد صرت مقناطیسا فقلبی + لجذبات ایاها الیک عمیل + بجمله محبت بنده را باخدای خود از قبیل
محبتهائیکه معنی برغرضی ونفعی وضرری وتوقع حصول می باشد باید فهمید ودر تاویل ظواهر آیات واحادیث قدم
نباید نهاد ولهذا در معرض عتاب ارشاد شده که یحبهم کحب الله زیرا که محبت مخلوقات رنگی دیگر دارد ومحبت خالق رنگی

بیان محبت خدا غرضی نیست یعنی دارد

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دیگر بلکه اگر آن حال محبت کسانی که مخلوقات را همتای خدا میسازند و در محبت با و برابر میکنند نیک بسنگا فیم البته آن محبت ایشان را مبنی بر خیال انتفاعی و استمدادی در وقت حاجت خواهیم یافت اگرچه قابل این محبت هم ذات پاک حضرت حی لایموت ست نه مخلوقات لیکن این گروه را غشاوه و حجابی بر بصر بصیرت مستحکم گشته در غیر او تعالی قوت امداد را معتقد میشوند و او تعالی را حلیم و بردبار سفینه واز عزت او و شدت عقوبت او نمی ترسند و لَوْ یَرَی یعنی و اگر بداند الَّذِینَ ظَلَمُوا یعنی کسانیکه ستم میکنند بکر فتن همتایان برای خدا و برابر ساختن آنها با و در نذور و قربانین و عبادت و طاعت و محبت اِذْ یَرَوْنَ الْعَذَابَ یعنی وقتیکه می بینند عذاب الهی را در دنیا بآمدن مصیبتی یا حدوث مرضی یا غلبهٔ فقری و دران وقت متوقع امداد آن چیزها میباشند که بکار ما بیایند و از این عذاب ما را خلاص کنند و برحسب توقع ایشان واقع نمیشود اَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِیعًا یعنی این مضمون را که قدرت و قوت محض برای خدا ست در جمیع امور هیچ چیز از مال و فرزند و یار و دوست و پادشاه امیر و پیغمبر و پیر و فرشته و پری بدون حکم او مدد نمیتواند کرد و اگر بالفرض آنها را قوتی هم میبود برابر ساختن آنها با خدا هرگز روا نبود زیرا که خدای تعالی غیور ست از برابر کردن مخلوق و بالاد در غضب می آید وَاَنَّ اللّٰهَ شَدِیدُ الْعَذَابِ یعنی و اگر خدا سخت ست عقوبت او البته از همتایان خود دست بردار میشوند بلکه بیزار میگشتند لیکن اینها دران وقت هم این هر دو مضمون را نمیدانند بلکه عذاب الهی را برنا خوشی همتایان و خشم نمائی آنها بر قصوری که در ادای نذور و قربانین و طاعت و عبادت و محبت آنها کرده اند حمل مینمایند و زیاده تر در ارضا و چاپلوسی آنها میکوشند آری وقتی خواهند دانست که ایشان را فائده نخواهد کرد اِذْ تَبَرَّاَ الَّذِینَ اتُّبِعُوا یعنی وقتیکه بیزار خواهند گشت کسانیکه متبوع شده بودند و بفرمودهٔ آنها مردم همتایان برای خدا گرفته مانند پیشوایان گمراهی و رئیسان و حکام بی دین و شیاطین وسوسه اندازنده مِنَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا یعنی از آن مردم که تابع ایشان شده در کفر افتاده بودند و ایشان در دنیا برای کرم بازاری خود وعده های باطل بمردم میدادند و میگفتند که اگر در آخرت شما را ضرری رسد بر ذمهٔ ما ست در آنوقت پهلوتهی خواهند کرد و خواهند گفت که ما از ایشان واقف نیستیم و ایشان را باین کفر مشوره ندادیم تا تحمل پارهٔ از عذاب ایشان لازم نیاید لیکن این پهلوتهی کردن و تبرا خواندن آنها را هم فائده نخواهد کرد زیرا که حق تعالی علام الغیوب ست بر اضلال و گمراه کردن ایشان مطلع ست ایشان را مهمل نخواهد گذاشت بلکه سزای خود خواهند یافت وَرَاَوُا الْعَذَابَ یعنی و به بینند عذاب را از جهت اضلال و گمراه کردن خلائق نیز وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْاَسْبَابُ یعنی و گسسته شود در حق ایشان همه اسباب خلاص چه تابعیت و متبوعیت و چه قرابت و دوستی و چه انکار و تبرا و گریز و چه عهود و مواثیق بر تناصر و تعاون که در دنیا با هم بسته بودند و چون تابعان و پیروان خواهند دید که متبوعان ما از مدد کاری ما پهلوتهی کردند در آنوقت خواهند دانست که گرفتن همتایان محض خطا بود و قدرت و قوت محض برای خدا ست در هر چیز والا متبوعان ما آن همتایان مدد میکردند و اینها از ما گریز نمیکردند و نیز خواهند دانست که حق تعالی هرچند حلیم و بردبار ست اما غیور ست و اثر شدت غیرت او و شدت عقاب او ست که متبوعان ما بایمنتر به ازان هراسان شده خود را از ما کناره میکشتند لیکن دانستن این هر دو مضمون دران وقت هیچ سود نخواهد داد ناچار دست تاسف خواهند گزید وَقَالَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا یعنی و گویند کسانیکه پی رو متبوعان شده در کفر افتاده بودند و برای خدا همتایان گرفته چون خواهند دید که متبوعان ما را از ما تبرا خواندن و کناره گرفتن درین جا فائده نکرد و عذاب اضلال را دیدند و چشیدند پس معلوم شد که مکان تبرا کردن دنیا بود نه آخرت و آن از دست فوت شد لَوْ اَنَّ لَنَا کَرَّةً یعنی کاشکه ما را بازگشتی باشد بدنیا تا انتقام خود را از ایشان بوجهی بگیریم فَنَتَبَرَّاَ مِنْهُمْ یعنی پس ما نیز تبرا کنیم از ایشان در دنیا و تبرا کردن ما نافع شود کَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا یعنی چنانچه ایشان تبرا کرده اند از ما درین جا اگرچه ایشان را این تبرا کردن نافع نشد لیکن این آرزوی محال ایشان را غیر از حسرت و افسوس ثمره مذبوبرین یک حسرت در حق ایشان اکتفا خواهد شد کَذٰلِکَ یعنی همین قسم یُرِیهِمُ اللّٰهُ اَعْمَالَهُمْ یعنی خواهد نمود حق تعالی جمیع اعمال زشت ایشان را خواه نیک بوده باشند خواه بد حَسَرَاتٍ یعنی حسرت تنها شده و فقط

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حسرتهائی دلی نمانده بلکه آثار آن حسرتها مصیبتهائی سخت شده افتاد عَلَيْهِمْ یعنی بر ایشان زیرا که اعمال نیک ایشان مثل خیرات و صدقات
وعبادتهائیکه برائی خدا میکردند بسبب کفر نامقبول وحبط گشت بران اعمال حسرت ایشان ازراه نامقبولی وحبط خواهد بود اعمال بد ایشان را
مثل عبادت همسایان ونذور وقربانیکه بنام آنها میدادند موجب شدت غیرت الهی وشدت عقاب وتعالی گردید حسرت ایشان بران
اعمال ازراه قبح وضرر آنها خواهد بود واین حسرتها اصلا منقطع شدنی نیست زیرا که انقطاع این حسرتها بانقطاع عذاب ست وانقطاع عذاب
ایشان وقتی شود که ایشان از دوزخ برایند وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ یعنی ونیستند ایشان برایندگان از دوزخ اگرچه اهل ایمان که از امت
گناهان در دوزخ درامده بود ند بشفاعت پیغمبران وقران یا بنابر ایمان خواهند برامد وموافق قاعدهٔ عربیت که نزد معتزله مسلم ست چنانچه در
ترکیب ما انا قلت بآن تصریح کرده اند وگفته اند که تقدیم مسند الیه بر اسم صفت که در معنی فعل ست وآنرا متصل بحرف نفی آوردن موجب تخصیص نفی
به مسند الیه واثبات آن برائی غیر او می باشد این آیت دلیل صریح ست برانکه عاصیان اهل ایمان بعد از درامدن بدوزخ ازان خواهند برامد
ماند برامدن از دوزخ مخصوص بکافران باشد وچون دانستند که تابع شدن مغویان وگمراه کنندگان در انچه نامرضی حق ست این ثمره میدهد که
غیر از حسرت وافسوس بدست نمی آید واز عذاب خدا خلاصی بهیچ وجه میسر نمیشود پس یَا أَيُّهَا النَّاسُ یعنی ای مردمان برخلاف حکم شرع چیزها را
بتبعیت پیشوایان خود برخود حرام نسازید زیرا که این تبعیت نیز نوعی از اتخاذ اندادست مثلا یهودیان بعضی چیزها را که در شریعت موسوی
ایشان حرام بود مانند گوشت شتر وشیر او وجربی دو نبه وجانور ناخن دار مثل کبوتر وشترمرغ حالا هم حرام دانند ومشرکان مکه بحیره ووصیله وسائبه
وحام را حرام دانند وهنود گوشت گاو وگاومیش را وبعضی از قبائل عرب که بنو ثقیف وبنو عامر بن صعصعه وخزاعه وبنو مدلج اند روغن وقروت را بر بعض
متعبدان مسلمانان آب سرد را وطعام لذیذ را وبعضی جاهلان در بیماری خود یا بیماری عزیزان خود نذر بندند که فلان چیز را از ماکولات ومشروبات
برخود حرام ساختیم تا شفا حاصل شود وبعضی ناعاقبت اندیشان بنابر خشمی وحمیتی قسم خورده برخود چیز را حرام گردانند زیرا که حرام کردن چیزی برخود
گویا شرکت در کارخانه خدای ست چه منصب تحلیل وتحریم او راست دیگری را سزاوار نیست که در ملک او تصرف کند وتمام ترک این فعل قبیح آنست که چنانچه
از اعتقاد حرمت آن چیزها توبه نمایند همچنان کُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ یعنی بخورید از انچه در زمین ست زیرا که زمین وانچه در او است ملک خدا ست
وشما بندگان او وچون مالک بنده خود را در ملک خود ساکن فرمود معاش او را نیز بهمان ملک تضمن خواهد نمود آری اینقدر باید که آنچیز پاک باشد
حَلَالًا یعنی حلال که در شریعت پیغمبر آخر الزمان منع از دنیا مده باشد ونیز میباید که باشد طَيِّبًا یعنی پاک از تعلق حق غیر وغصب وخیانت ودغا
ورشوت وسوده وزدی آنرا از مالکش نگرفته باشند زیرا که اگر چیزی فی نفسه حلال باشد لیکن حق غیر بآن متعلق ست وآن غیر راضی نخورد نجس میشود
پس چنان شد که چیزی پاک بدست آلوده گشت ونجس شد وپاک نماند وچون در چیزی این هر دو شرط جمع شوند پس از خوردن آن احتراز واجتناب نکنید
زیرا که باز احتراز واجتناب از این قسم چیز اثر وسوسهٔ شیطان ست مخالف حکم شرع وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ یعنی پیروی مکنید
گامهای شیطان را وقدم بقدم او نروید که از طرف خود در مقابلهٔ حکم خدا حکمی دیگر برایید چنانچه شیطان در مقابلهٔ حکم الهی که بسجده آدم
اورا رسیده بود دشمنی برآورد که انا خیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین وچه قسم شما پیروی شیطان را اختیار کنید حال آنکه إِنَّهُ لَكُمْ
عَدُوٌّ مُبِينٌ یعنی بتحقیق او برائی شما دشمنی سبک که دشمنی خود را او اشکاف ظاهر میکند وهر که پیروی دشمن خود کرد خود را دیده ودانسته
در معرض تلف انداخت وعداوت او شما را مخصوص بهمین تحریم حلال نیست بلکه او در هر چیز دشمنی شما میکند زیرا که إِنَّمَا
يَأْمُرُكُمْ یعنی نمی فرماید شما را او مشوره نمیدهد مگر بِالسُّوءِ یعنی به بدی در اعمال تا مستحق عذاب آخرت
گردید وَالْفَحْشَاءِ یعنی وبیحیائی وبیمروتی در اخلاق تا در نظر خلق وخالق هر دو حقیر شوید وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى
اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ یعنی وآنکه بگوئید دروغ بسته بر خدا انچه نمیدانید حقیقت آنرا تا در کفر صریح گرفتار شوید

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[illegible] بیان شماست بیاد و چون کسی کوید که شیطان در بعضی اوقات سوای این چیزها نیز مینماید چنانچه از بزرگی منقول
است که او را شیطان برای نماز صبح بیدار میکرد زیرا که یکبار که نماز صبح از و فوت شده بود لو آن قدر گریه زاری نموده بود که دریای
رحمت الهی جوش کرده او را بصد مضاعف ثواب نماز بروقت عنایت کرده جواب آنکه شیطان در هر امر و نهی خود بدی را مقصود
میدارد و کوشش آن بدی فی الجمله نیکی هم بآدمی برساند مثلا کاهی از چیزی که بسیار بهتر میباشد به چیزی دیگر میکشد که در بهتری از آن
کمتر است تا بتدریج او را در اطاعت فرمان خود رام کند و آهسته آهسته ببدی صرف بچساند و کاهی از چیز که نیک میباشد اما اهل احوال
به چیزی دیگر که نیک تر و شاق تر است میکشد تا سبب زیادتی مشقت از آن نفرت پیدا کند و ترک نماید و ازین محروم ماند و کاهی
بجوف حصول عظیم در کاری بکاری دیگر که چندان ثواب ندارد کو نیک باشد مصروف میسازد چنانچه در قصهٔ آن بزرگ کذشت
غرض او محروم داشتن ازان ثواب بود نه ادای نماز باجمله هر که قرآن را تا اینجا شنیده باشد بالیقین میداند که شیطان شخصی ست
ملعون درکاه خدا و مطرود از رحمتا و دشمنی او با اولاد آدم موروثی ست و او برغوای ایشان کمر بسته و ظاهر ست که چون
آمر ملعون و مطرود باشد حال مامور و مطیع او چه خواهد بود و نیز چون آمر دشمن موروثی باشد مامور را چه خواهد فرمود و هر چند در
این آیت در منع از تحریم حلال ست لیکن ازین دو قید مستفاد میشود که در خوردن احتیاط باید کرد تا حلال پاک باشد و چیز را
که حلال نباشد مثل مردار و خون و شراب و خوک و دیگر حیوان در نرفته و نجاست خورا حلال باشد اما بسبب تعلق حق غیر پاک
نباشد مانند ملک غیر مدبون پروانکی او مثل بزی نوکر سفندی که از کسی غصب کرده باشند یا طعامی که بطریق رشوت کرفته باشند خوردنش
جائز نیست و لهذا ابن مردویه از ابن عباس رضی روایت کرده که روزی این آیت نزد آن حضرت صلعم خوانده میشد سعد بن ابی وقاص در همان
حالت عرض کرد که یا رسول الله دعا کنید که مرا حق تعالی مستجاب الدعوات سازد فرمودند که ای سعد در طعام خود احتیاط بسیار کن
که حلال و پاک باشد تا خود بخود مستجاب الدعوات خواهی شد باز قسم فرموده ارشاد کردند که بعضی اوقات مرد لقمهٔ حرام در شکم خود می اندازد و
دعای او تا شصت آن لقمه تا چهل روز مقبول نمی شود و هر بنده که کوشت او از سحت و سود و رشوت روئیده باشد آتش دوزخ باو
لائق تر ست و عبد بن حمید از ابن عباس رض روایت کرده که هر سوکند و هر نذر که در حالت غصه و غضب از آدمی سرزده میشود داخل
در خطوات شیطان ست و نیز از حسن بصری رحمة الله علیه آورده که شخصی پیش ایشان کفت که من قسم خورده ام که اگر فلان کار کنم بر هر
زانوی خود و غیر زده حج خانهٔ کعبه ادا نمایم کفتند که این از خطوات شیطان ست سوا رشتو حج کزار و سوکند خود را کفارت وده نیز از جابر بن
زید آورده که شخصی نذر بسته بود که هر بینی خود حلقهٔ از زر اندازد جابر بن زید او را کفت که این همه از جملهٔ خطوات شیطان ست کفارت سوکند
بده و این کار مکن که تا مدة العمر در معصیت کرفتار خواهی ماند و نیز از ابو مجلز آورده که او در تفسیر لا تتبعوا خطوات الشیطان کفت که
النذر فی المعاصی و طرفه آنست که این مردم متمی در دام شیطان کرفتار شده بر التزام رسم اباو اجداد خود در تحریم چیزهای حلال اصرار دارند
که آنرا از شرع ثابت نمیدانند حتی که وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ اتَّبِعُوْا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ یعنی وچون کفته میشود ایشان را که پیروی کنید حکمی را که خدا نازل
کرده است و وسوسهٔ شیطان و طریقهٔ آباو اجداد خود را کذارید قَالُوْا یعنی کویند که ما پیروی حکم خدا نمی کنیم زیرا که ما را کجا لیاقت ست که کنه حکمی
را دریافت نمائیم و نیز از کجا تعین هم رسانیم که آنچه شما میکوئید حکم اوست بل نَتَّبِعُ مَا اَلْفَيْنَا عَلَيْهِ اٰبَآءَنَا یعنی بلکه ما پیروی میکنیم آن رسم و رواج
را که یافته ایم بر آن رسم و رواج پدران کذشتهٔ خود را آنچه ایشان از قدیم بخورند و بپوشند و بخورند ایشان حرام میدانستند حرام میدانیم زیرا که پدران کذشتهٔ ما
از ما دانا تر و عاقل تر بوده اند که درین رسم و رواج نقصانی میبافتند هرکز آن را معمول نمی کذاشتند و نیز اکر ما خلاف آباو اجداد خود کرده در خوردن
و آشامیدن بپاکی بنائیم مطعون خلائق و خصوصا [illegible] ب عشائر خود شویم و ما را از برادری خارج کنند و با شماست و برخاست علانیه و مکالمت موقوف کنند چنانچه

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

همین عذر در هنود و هر قوم از تبال و کابه و راجپوت و غیرهم از رواج و رسم خود برنمی گردند قضی از جهال مسلمین نیز تا موقتی [redacted] و ترک بعض
بیوه ها و دیگر رسوم باطله همین قسم اعذار بیان مینمایند و ابن اسحق و ابن ابی حاتم از ابن عباس آورده که روزی آنحضرت صلعم با بهودیان هم کلام
شده آن قدر ایشان را خوبیهای اسلام فهمانیدند و در ترک قبول اسلام آن قدر ایشان را لاجواب کردند که هیچ جای عذر نماند و مقطع
سخن بدین افتاد که رافع بن خارجه و مالک بن عوف و دیگر دانشمندان آنها گفتند که حقیقت دین شما مسلم لیکن نتبع ما وجدنا علیه
اباءنا فهم کانوا اعلم و خیرا منا پس حق تعالی این آیت نازل فرمود و ارشاد نمود که از ایشان بپرسید که آیا ایشان پیروی پدران
خود خواهند کرد و بهر حال خواه بر صواب باشند یا بر خطا و گو کان آباءهم یعنی و اگرچه بوده باشند پدران که بحکم الولد سر لابیه نمونه
عقل آنها ایشان اند لا یعقلون شیئا یعنی نمی فهمیدند چیزی را از حسن و قبح و نفع و ضرر و مجنون و از حرکات بی ربط میکردند و لا
یهتدون ۰ یعنی و نیز راه نمی یافتند بفهمیدن کسی و راه نمودن کسی را که بفهمانید نکسی تا آن کس منفعه کلی فی الجمله عقل و شعور داشته باشد و ایشان از اعتقاد معاد مطلق نیست که
عقل معاش داشته باشند و پر ظاهر ست که اگر پدران کسی مجنون و بی عقل گذشته باشند هرگز او اتباع آن مجانین نخواهد کرد پس ایشان چه
قسم اتباع پدران خود را در هر حال برای خود اختیار توانند کرد و اگر ایشان بر عقل معاشی که پدران ایشان داشتند فرقیه شده اقوال و افعال آنها
را در مقدمهٔ ادیان نیز اتباع میکنند پس صریح خطاست زیرا که عقل معاش دیگر ست و فهم دین دیگر پدران ایشان مقدمات دین را اصلا
نمی فهمیدند بلکه درین مقدمات از حد انسانیت برآمده بودند و شنیدنی که انسان کلام را میشنود یا ادراک مضمون و دریافت منفعت و مضرت
و حسن و قبح هرگز ایشان را حاصل نبود و دلیلش آنکه ایشان بلاشبهه کافر بودند و مثل الذین کفروا یعنی و مثال کسانی که کافر میشوند در نمی فهمیدن
مقدمات دین و نهمانیدن دیگران آن مقدمات را بعینه کمثل الذی یعنی مثال آن جانور ست لایعقل که ینعق یعنی مانند زاغ آوازی
میکند برای جمع کردن یا برای کریز انیدن بما لا یسمع و یعنی بآن حروف و تقطیعات که خود هم نمیشنود و از آن حروف و تقطیعات الا دعاء
یعنی مگر خواندن را و ندا یعنی و فریاد را و کاری که برای او بخواند یا چیزی که از دور میرساند و میگریزاند اصلا او را از آن آواز دریافت
نمیشود و چون خود را دریافت نمیشود دیگر شنوندگان را چه قسم دریافت شود و چون اصل مطلوب و مهروب دریافت نشد منفعت و مضرت
او خصوصا در آخرت چه قسم دریافت خواهد شد پس این شنیدن بحساب نمیدن کویا شنیدن نیست و لهذا گفته میشود که همه کافران خواه پیشوایان
و خواه مقلدان و خواه پدران و خواه پسران صم یعنی کرانند که هیچ نمی شنوند و اگر بالفرض این شنیدن را شنیدن اعتبار کنیم بلاشبهه در اظهار
حق و نطق بمقتضای آن بکم یعنی گنگ اند زیرا که اظهار حق از زبان ایشان نمی تواند شد و سبب این ست که ایشان همه نظر بحقیقة الامر عمی
یعنی کورانند چون آن حقیقت را در نمیافتند بیان آن چه قسم توانند کرد و چون تعقل فرع احساس ست و محسوسات مبادی معقولات
و ایشان آن مبادی را کم کرده اند فهم لا یعقلون ۰ یعنی پس ایشان هیچ عقل ندارند در مقدمات دین کو مانند جانوران عقل معاش داشته
باشند و چون ایشان را در مقدمات دین عقلی نشد پس اتباع ایشان بعینه اتباع مجانین گشت باقی ماند در اینجا فائدهٔ چندان که یا ایها
الناس خطاب عام ست مسلمانان و کافران را حال آنکه نزد حنفیه اکثر اهل اصول کافران بفروع دین مخاطب نمی توانند شد و این
خطاب خطاب بفروع ست جواب آنکه کافر چون نااهلیت ثواب ندارد بعلی که حکم متربت بران ثواب میباشد مخاطب نمی تواند شد اما مباحات
از قبیل عادات و معاملات که کردن و نکردن آنها برابر ست نه بکردن آنها ثواب متوقعست و نه از نکردن آنها عقاب محظور انحکم ندارند خطاب آن کافر را نیز میشود دوم آنکه در
در سیاق این آیت لفظ الفینا واقعشده و در سورهٔ مائده و در سورهٔ لقمان لفظ وجدنا چنین گفتن چیست اهل عربیت نوشته اند که الفی خواه متعدی بدو مفعول میشود
و وجد مشترک ست در دو معنی یک معنی متعدی بیک مفعول میشود و بمعنی دیگر متعدی بدو مفعول پس در موضع اول از قرآن لفظی که صریح در
معنی متعدی بدو مفعول اصل بود آورده شد زیرا که مقصود همان معنی ست و در مواضع آینده بر لفظ وجدنا بنا بر شهرت او اکتفا نموده شد زیرا که ساوقیه

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

معنی مراد کند [redacted] اهل تدقیق گفته اند که الفی و وجد هر چند در اصل معنی مشترک اند که یافتن ست بر صفتی لیکن الفی بیشتر در معانی معقوله
مستعمل میشود و وجد بیشتر در اعیان محسوسه و چون درین سوره سابق مذکور شده است که این مردم در حقیقت تابع شیطان اند و از دشمنی او
بی خبر و شیطان دشمنی او محسوس نیست مناسب شد که در بیان لفظ الفی در مقام بیان فریب خوردن ایشان مستعمل شود و در سوره مائده مذکور
آن ست که قدمای جاهلیت بحائر و صوائب را حرام میکردند و افترا بر خدا می نمودند و این هر دو امر محسوس و مسموع بود و همچنین در سوره لقمان مذکور
آن ست که بعضی مردم بی دلیل عقلی و شرعی در مقدمات دین مکابره میکنند و بی شبهه این امر هم محسوس و مسموع است لهذا درین هر دو سوره لفظ
وجد مناسب افتاد دوم آنکه درین سوره لا یعقلون شیئا ارشاد شده و در سوره مائده در مانند این آیت لا یعلمون شیئا این فرق
بر کدام نکته مبنی ست جوابش آنکه نفی عقل سخت تر ست در نکوهش از نفی علم زیرا که آدمی با وجود عاقل بودن جاهل میتواند شد و بی عقل
نمیباشد مگر طفل یا مجنون و چون درین جا کافران بل نتبع ما وجدنا گفتند صریح عناد و استکبار ورزیدند پس نفی عقل از پیشوایان ایشان
در همین مقام مناسب افتاد و در سوره مائده از کفار همین قدر حکایت شده که حسبنا ما وجدنا علیه اٰباءنا و در رد این دعوی نفی علم هم کفایت
میکند زیرا که بجهل اکتفا نمیتواند شد چهارم آنکه درین آیت اشاره است بابطال تقلید بد و طریق اول آنکه از مقلد باید پرسید که هر کرا تقلید میکنی
ترد تو محق ست یا نی اگر محق بودن او را نمیشناسی پس با وجود احتمال مبطل بودن او چرا او را تقلید میکنی و اگر محق بودن او را میشناسی
پس کم از دلیل میشناسی اگر بتقلید دیگر میشناسی سخن همان خواهد رفت و تسلسل لازم خواهد آمد و اگر بعقل میشناسی پس آنرا چرا در معرفت حق صرف نمیکنی
و عار تقلید بر خود گوارا میداری طریق دوم آنکه کسی را که تقلید میکنی اگر این مسئله را او هم بتقلید دانسته است پس تو و او برابر شدید او را
چه ترجیح مانده که تقلید او میکنی و اگر بدلیل دانسته است پس تقلید وقتی تمام میشود که تو هم آن مسئله را بهمان دلیل بدانی والا مخالف او باشی
نه مقلد او و چون تو هم آن مسئله را بدلیل دانستی تقلید ضائع شد پنجم آنکه در مانند این آیت در اول سیپاره الم فرموده اند فهم لا یرجعون
و در اینجا ارشاد شد فهم لا یعقلون این تفاوت از چه راه ست جوابش آنکه این آیت در ان سیپاره در حال منافقین بود که با ایمان
رسیده از دور افتاده بودند و نمیتوانستند که باز بسوی ایمان رجوع کنند و درین سیپاره در حال کافران ست که از سر ایمان را
نشناختند و کاهی بآن آشنا نشده و حسن او را نه فهمیده پس هر لفظ در مقام خود چسپان ست بحدیکه لفظ دیگر در ان جا نتوان آورد
و چون ازین ضرب المثل معلوم شد که کافران مادام که در دام شیطان گرفتار اند اصلا قابلیت فهم خطاب الٰهی نمیدارند و مانند حیوانات
عقل مراشان بیعقل معاد نصیب ایشان شده پس درین حالت اتباع ما انزل الله از ایشان چه امکان زیرا که اتباع آن وقتی میتواند شد که او را
مانند شنیدن آدمی با دراک و شعور بشنوند و فهم کنند و باز با همدیگر آن را بیان نمایند و ایشاد رین باب گران و گنگان و کور اند پس باید
فهمید که در یا ایها الناس خطاب عام محض برای الزام حجت و ازالهٔ عذر ست مقصود بالذات خطاب با اهل ایمان ست و لهذا باردیگر خطاب را
خاص کرده میگوئیم یا ایها الذین اٰمنوا یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید و حواس و عقول شما در دریافت مقدمات دین صحیح و سالم است
مؤوف نشده بفهمید که مقتضای ایمان و محبت خدا آن نیست که از خوردن لذائذ و چیزهای بامزه احتراز کنید بلکه مقتضای ایمان آنست
که حکمت الٰهی را بغایت مقصوده آن حکمت برسانید و چیزهائیکه او تعالی برای خوردن آفریده است غایت مقصود از آن خوردن ست و مقتضای
محبت آن است که هر چه محبوب عطا فرماید آنرا بکمال نشاط و خوشی و هر چه منظور او ست استعمال باید کرد حتی که عاشقان از دست معشوقان تلخ را
هم شیرین دانسته خورده اند پس کلوا من طیبات ما رزقناکم یعنی بخورید از چیزهای حلال و پاکیزه انچه ما روزی داده ایم شما را
اگرچه لذائذ الطعم و گران بها باشد و اگر شما را خوف آن ست که اگر این قسم چیزهای لذیذ خوش آینده را خواهیم خورد در
آخرت گرفتار خواهیم شد و از عبادت او تعالی باز خواهیم ماند پس چنین تدبیر مکنید که در عین خط نفس مشغول عبادت هم باشید

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وَاشْكُرُوا لِلّٰهِ یعنی وشکر کنید برای خدا زیرا که خوردن چیز لذیذ نفیس که مرغوب طبع باشد شکر را از ته دل می برآرد و این قسم شکر عبادت
عمده موجب مزید محبت بمنعم حقیقی و این عبادت کما هو حقها بدون تلذذ نفس او نمیشود پس این تلذذ را وسیلهٔ عبادت [redacted] دانید
و وسیلهٔ عبادت را عبادت دانید و همین ست شیوهٔ عارفان که عادات را عبادات میسازند آری ناقصان عبادت را در نفس
کشی و فقر و فاقه و خشک خوری و خس [redacted] انکارند بنابر آنکه طبع ایشان مالوف بهمین عبادت ست و از مقتدایان خود همین
نوع عبادت را دیده و شنیده آمده اند لیکن همین در حقیقت خالص عبادت خدا نیست بلکه رضای طبع و عادت خود نیز دران آمیزش دارد
مانند آنکه خاوند غلامی او را بنابر حکمتی براحت و خواب و آرام بفرماید و آن غلام از راه کوته نظری بپندارد که این چیزها را از خدمت خاوند
خود باز میدارد میباید که من ترک خواب و آرام و راحت نمایم و در خدمتهای شاقه تک و دو کنم که این اطاعت و حقیقت اطاعت هم
و خیال خود ست نه اطاعت خاوند پس شما این قسم نکنید اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُوْنَ یعنی اگر هستید شما که خالص برای او قصد عبادت
میکنید و هم و خیال و الف و عادت خود را دخل نمیدهید چه منظور از عبادت رضامندی معبود ست بهر رنگ که راضی شود بیت
کرطبع خواهد ز من سلطان دین ✤ خاک بر فرق قناعت بعد ازین ✤ و چنانچه شکستن نفس و ترک لذائذ موجب یک نوع عبادت ست
که صبر ست همچنان توسع در مآکل و مشارب خداداد موجب نوعی دیگر ست از عبادت که شکر ست بلکه این نوع بمراتب راه محبت میکرد د و محبت
معبود اصل ست عظیم و معهذا شکر را هم از ان جناب طلب ست پس ترک بواعث و دواعی آن راه خلاف طلب آنجناب رفتن ست
که در بندگی رخنه می اندازد در حدیث قدسی بروایت معتبر ان آمده که انی والجن والانس فی نبأ عظیم اخلق ویعبد غیری وارزق و
یشکر غیری یعنی من باجن و انس در قصهٔ عجیبی واقع شده ام که پیدا من میکنم و عبادت دیگران میکنند و رزق من میدهم و شکر دیگران میکنند
و فقها نوشته اند که خوردن نفسهای آنی که بنده را میرسد در اصل مباح ست و امری که در کلوا و اشربوا ست برای اجازت و برو انگی ست
نه برای تکلیف لیکن گاهی خوردن واجب هم میشود چنانچه در وقتیکه مشرف بهلاک گردد و از ضعف طاقت حرکت نماند و گاهی مستحب میگردد
چنانچه برای موافقت مهمانان و از زید بن علی بن الحسین علیهم السلام که مشهور بزید شهید اند منقول ست که ایشان میگفتند که اگر شخصی باین
سه تقریب دو خوردن و بخش طعام تکلف کند محسوب نمیشود و در حساب آخرت معاف خواهد بود برای مهمان اگرچه خود هم ازان طعام بخورد و برای
افطار روزه دار گو خود باشد و برای مریض که رغبت طعام کم دارد و مکرر بفجاءت جنس لیکن بعضی از زنا و صحابه و تابعین رضا باو جود این نص
صریح و ارشاد واضح نفائس از راه احتیاط در خوردن آنها خوف اشتغال بنعمت از منعم و بدست آوردن تقریب نفس پروری دریافته حوائج ازان
تحذیر نموده اند و خود هم بنابر حفظ منصب مقتدائی ازان احتراز نموده و ازین عالم ست انچه ابن سعد از عمر بن عبد العزیز رحمة الله علیه آورده که
ایشان تروزی در مجلس خود گفتند که من شب طیده خورده بودم و در شکم من نفخی بهم رسانید زیرا که من متعاد تخمیر الحمر نیستم خوشامدیان عرض کردند که یا امیر المؤمنین حسنات
در کتاب خود میفرماید کلوا من طیبات ما رزقناکم واشکروا لله شما چرا الحمر لذیذه نمیخورید گفتند که سیهات شما ازین آیت چه فهمیده مراد از طیب حلت کسبت نه نفاست
و لذت و پیش آنست که آنجناب حضرت علم ترجمه داند که ان الله لا یقبل الا طیبا و ان الله امر المؤمنین بما امر به المرسلین فقال یا ایها الرسل کلوا من
الطیبات و اعملوا صالحا و قال یا ایها الذین امنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم باز آنحضرت ذکر کردند شخصی را که سفر دراز کرده پریشان
سر و ژولیده موئی و غبار آلوده براه حج میرود و دست خود را دراز کرده بسوی آسمان میگوید یا رب
یا رب حال آنکه خوراک او حرام ست و پوشاک او حرام و نوشیدن او حرام و از ابتدائی عمر بحرام بوده پس چه
دعای او کجا قبول شود و این حدیث در صحیح مسلم و ترمذی و دیگر معتبرات بروایت ابو هریره رضی الله عنه
موجود ست اما بین توجیه عمر بن عبد العزیز رحمة الله علیه متاخرین بدو وجه امر اورده اند اول آنکه اگر مراد از طیبات چیزهای

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حلال میبود مرمن کرا برای تعیین ست مناسب نمیشد زیرا که حلال همه خوردنی ست اجازت خوردن حلال مدیعی چه امید بایستی فرمود و جواب آنست که این تقدیر معنی تعیین را نظر باجزای ماکولات حلال باید فهمید نه نظر بافراد آنها تا اشکالی لازم آید و هر چه حلالست و بعضی اجزای وی حرام ست نباید خورد مثل خون و غدد و فرجین و خصیتین و مثانه و تخمه و نخاع یعنی حرام مغز چنانچه در کتب فقه آن تصریح کرده اند و نیز از هر چیز خوردنی زیاده از سیری خوردن بحدی که تخمه و سینه پید کند حرام ست پس اجازت خوردن از هر حلال مقید بعضی او باشد دوم آنکه اگر مراد از طیب حلال باشد تکرار بفائده در آیت گذشته یعنی یا ایها الناس کلوا مما فی الارض حلالا طیبا لازم آید جواب آنکه تکرار بفائده نیست بلکه صفت کاشفه ست برای اشعار بآنکه چیز حلال چنانچه ماذون شرعی ست همچنان پاک و پاکیزه هم ست که لوث نجاست ندارد و بالفرض اگر مراد از طیب حلال باشد پس لازم نیست که توسع از لذائذ آن فهمیده شود زیرا که در معنی طیب علمای سلف اختلاف بسیار کرده اند و لذیذ و خوش آیند طبع یک معنی ست از معانی آن چه ضرور ست که همان معنی مراد شود و بعضی گفته اند که طیب خاص تر از حلال ست و غیرش آنست که کسب او مقرون بخطاهی نباشد مانند قسم دروغ گفته متاع خود را ترویج کردن در تجارت و بار کران برپشت جانوران نهادن در مکاری و تکلیف مالایطاق دادن بزگاوان و کارکنان در زراعت و بعضی گفته اند که حلال آنست که مفتیان شریعت بحلت آن فتوی دهند و طیب آن ست که در دل خود نیز شبهه حرمت آن نباشد مانند کرایه مکان کردی و محصول زمین کردی که مالک برضا و رغبت خود بحل میکند و از جهت علمای دین ازان منع نمی توانند کرد لیکن کرد وار در دل خود می فهمد که این رضا و رغبت او برای احتیاج قرض ست پس در معنی رضا نیست و در همین باب ما در حدیث شریف وارد شده استفت قلبک ولو افتاک المفتون و بعضی گویند که حلال طیب آن ست که بقدر ضرورت بروجه کفاف اکتفا کند و نفس را از حقوق او مذهب و رخطوظ او مذهب مثلا از خوردنی که بقدر دفع گرسنگی اکتفا کند و از پوشاک که بقدر ستر عورت و دفع گرمی و سردی و از مسکن بقدری که پرده زنان و دافع باران و گرما و سرما تواند بود و لنعم ما قیل نظم دشت لقمان یکی گرپچه تنک چون کلوکاه نای وسینه خنک شب همه شب پیچ و تاب بدی ؛ روز نمه در آفتاب بدی ؛ پوالفضولی سوال کرد ازوی ؛ کاین چه خانه ست شش بدست وسه نی ؛ بادم سرد و چشم گریان پیر ؛ گفت هذا لمن یموت کبیر ؛ و در اینجا باید دانست که در حدیث شریف وارد شده که ان اطیب ما اکل الرجل من کسبه وان ولده من کسبه یعنی بسیار پاکتر چیزی که آدمی آن را میخورد چیزیست که از کسب او باشد و علماء در ترجیح مکاسب سخن گفته اند و بهترین آنها جهاد و غزاست زیرا که در حدیث شریف وارد شده که هر نبی را حرفتی داده بودند و حرفت من جهاد ست در راه خدا و بهتری این کسب آنست که غازی از طرف خود در اعلای کلمه دین سعی میکند و در ضمن این عبادت مال حلال غنیمت می یابد لیکن شرط آنست که در وقت غزیمت جهاد هرگز خیال غنیمت یافتن را در دل جا ندهد و نیت خود را خالص دارد و بعد ازان تجارت ست علی الخصوص تجارتیکه سبب کشیدن حوائج مسلمانان از ملکی بملکی و از شهری بشهری گردد که در حق آن در حدیث شریف وارد ست الجالب رزق والمحتکر ملعون و چون این هم تاجرست خدمت مسلمانان و رسانیدن حوائج ایشان با ایشان و دل بگذارند تجارت و حکم عبادت پیدا میکند بعد ازان زراعت ست که هم در ین کسب خیر تحصیل قوت مردمان و جانوران میباشد و هم توکل و اعتمادی قوی بر رحمت الهی که باران و باد ست متحقق میکرد و بعد ازین کسب صنعتهای دیگر باهم چندان تفاضل ندارند آری کتابت که حفظ علوم دینی و خزانه داری احکام شرعی و رسانیدن احجار بانیا و ملفوظات اولیا دران متحقق ست بهتر مینماید بعد ازان دیگر حرفتها و صنعتها که تعلق به بقای عالم دارند مثل معماری و کلکاری و خشت پزی و چونه پزی و روغن کشی و پنبه پزی و ابریشم پزی و جولاه گری و درزی گری و آردسازی بهتر ند ازان صنعتها که محض برای تکلف و تزین و تفاخر و رونق دولت می باشند مانند زرگری و نقاشی و کارچوب و حلواگری و عطر فروشی

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ورنگریزی بازاین صنعتها نیز چون بموقع خود باشند نیز وجهی از کراهیت ندارند بخلاف تکاسبی کردن اینها آلودگی بنجاست یا دروغ یا اعانت بر معصیت الهی یا دین فروشی یا بسیار گفتن و دروغ و فریب و دغا لازم میباشد مانند شاخ کشی و قصابی و گناسی و دباغی و حجامت و غسالی و مزه شوئی و صیاغی و رقاصی و قوالی و چره بازی و دلالی و وکالت پیشکی و اجرت امامت و اذان و خدمت مسجد و اجرت تلاوت قرآن و تعلیم آن که همه اینها مکروه اند بجمله منطوق این آیت همین ست که هرچه حلال نی شبهه ست کولذید و نفیس و گران قیمت باشد خوردن آن جائز ست و بنیت ادای شکر مستحب و مندوب میگردد و اصلا مخالف مقتضای ایمان و مقتضای محبت الهی نیست آری مخالف ایمان و منافی محبت الهی آن ست که محرمات او را بخورد و از رضامندی او دور افتد و لهذا او تعالی بر شما چیزها از ل فرمود و منافع حرام نکرده است بلکه انما حرم علیکم یعنی حرام نساخته است بر شما ازان چیزها که خوردن آنها معمول ارباب طبائع سلیمه ست مانند آهو و بز و گوسفند و گاو و میش و نیل گاو و گورخر و شتر و کبوتر و گنجشک و دراج و تیهو و دیگر جانوران چرنده و پرنده مگر المیتة یعنی مردار که خواه مرده باشد یکسی او را نه بروجه شرعی ذبح و شکار کرده باشد مثلا گلوی او خفه کرده کشته باشد یا بزدن چوبها و سنگها و غلولها کشته باشد یا از بالای بام افکنده کشته باشد یا یک جانور دیگر او را شاخ زده کشته باشد یا درنده او را کشته باشد که این همه چیزها مردار ست و حرام کردن مردار بر شما عین حکمت ست زیرا که پاک کننده بدن جانور روحست چون روح از وجود جدا شد مصلح عفونات نماند و رو نماند پس آن عفونات او را فاسد کردند و لهذا بد بو و بد مزه و بد تاثیر گشت و بجدی سمیت پیدا کرد که کشنده شد و اگر کنا سان و دباغان که از طفلی باز خوکر بخوردنش شده اند متضرر نشوند معتبر نیست زیرا که مصراع چو شد زهر عادت مضرت نبخشد و همچنین اخلاق و اشکال و صورتهای این مردم بسبب خوردن مردار بجدی تغیر پیدا نمیکنند که از دائره انسانیت خارج میمانند اگر بر شما مردار را حرام نمیفرمود شما هم همین قسم بخس و ناپاک و بد طبع و بد خلق و بد شکل میگشتید و در رذالت نفس و خساست طبع کرفتار میشدید آری در وقت جدا شدن روح از بدن جانور خون او را که باعث تعفن ست و حال جمیع اخلاط فاسده ست چون بذکر نام خدا بیرون برآرند بدل تطهیر روحی این تطهیر قائم میکردد و در شکار اگرچه بر اوردن خون بروجهی که بالکلیه ورشود ممکن نیست اما ذکر نام خدا در پاک کردن آن قائم مقام روح میکردد و لهذا در شکار ذبح ضرور نیست هر جا بنام خدا زخم رسانند حلال میشود آری جانورانی را که در قابوی خود ندیدن بر اوردن خون توان خورد و طریق بر اوردن خون آنست که حلقوم و مری و دو رگ بلند کردن را چیزی تیز خواه از آهن باشد خواه از سنگ و چوب باید برید زیرا که مجمع خون و محوالی قلب کبد ست و اقرب راه های برآمدن او بآن مکان همین سمت ست و لهذا نزد اطبا مقرر ست که مواد مجتمعه این مواضع را بقی می برآرند پس اگر خون را از بدن جانور بسمت دیگر کشیده خواهند که بیرون افکنند موتا و دیر میکشد و تعذیب و ایلام بفائده جانور را دون لازم می آید بخلاف این راه که هر کز فرصت نمیدهد و زود می میراند و نیز چون راه مدرامد و برامدن همین ست و نفس ممدوح ست میباید که روح را و مرکب روح را که خون ست از همین راه برآورده شود و نیز روح و خون از غذا متولد میشوند و غذا از همین راه میرود پس در وقت جدا کردن روح و خون نیز همین راه را اختیار باید کرد و نیز چون خون بسمت بالا جنبش میکند روح نیز همراه او بجنبش می آید و در حرکت فوقانی او را نوعی از خلوص و تصفی ازکدورات بهم میرسد و خباثت کم میشود و قابلیت آن هم میرساند که خاک بهشت شود و بجمله اگر مردار را که خبث عظیم پیدا کرده است نه طهارت روحی دران مانده و نه طهارت ذکر نام خدا و لا حق کشته بخورند آن شی خبیث جزو بدن شما شود و لبته ارواح شما تعلقی به چیزهای خبیث متحقق کرده و خبثی پیدا کنند پس محبت صمد از ان ارواح منقطع کرد و مانند ارواح شیاطین و سمیتی و تعفنی که دران جزو خبیث موجود ست علاوه میشود آری جانور بحکم حدیث صحیح پیغمبر صلی الله علیه وسلم که فرمود دو جانور مردار برای ما حلال ست یکی ماهی و دوم ملخ ازین حکم مستثنی است اما ماهی پس برای آنکه اصل ماده بدن او آب ست و آب بالطبع پاک و پاک کننده ست پس چنانچه نجاست در آب تاثیر نمیکند همچنان

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جدا شدن روح از ان جانور آبی نیز ما ثیر نکرد و حاجت بذبح او نماند و اما ملخ پس از ان جهت که خود بخود بی توالد و تناسل پیدا میشود و خون جاری ندارد و تعلق روح ۱ در مانند تعلق ارواح ملکوتیه کوه و درخت و دیگر جمادات ست و جدا شدن این نوع تعلق روح موجب تنجیس نمیکرد و هر چند هم جانوران دریائی همه حشرات متولده درین علت مشترکند لیکن چون سوای ماهی و سوای ملخ بسبب خبث ذاتی خود یا تولد از نجاست و تغذی بنجاسات حرام اند و مضر بخلاف ماهی و ملخ که ازین مضر تها و خبث ذاتی و عارضی سالمند این استثنا باهمین دو خاص گردید آمدیم بر لنگه از مردار بکدام چیز انتفاع درست ست و کدام کدام چیز از اجزای میته در حرمت داخل ست از روی این آیت حرم علیکم المیتة و مطلقا حرام شد اما خوراندن مردار بجانورانی که معتاد بخوردن گوشت اند مثل باز و باشه و سگ و گربه مختلف فیه ست و ظاهر آن است که جائز باشد و چربی مردار برای روشنی مثل شمع و چراغ بکار بردن درست ست زیرا که در حدیث صحیح وارد شده که مردم از ان حضرت صلعم پرسیدند که اگر موشی در روغن افتاده بمیرد آن روغن را چه باید کرد آنحضرت عم فرمودند که در چراغ بسوزانید و هرگز او را نخورید و موی مردار و پشم او و شاخ و ناخن و دندان و استخوان مرده همه پاک ست استعمال آن جائز زیرا که حقتعالی در سوره نحل در مقام بیان نعمتهای خود میفرماید که من اصوافها و اوبارها و اشعارها اثاثا و متاعا الی حین بی تفصیل مرده و زنده و نیز استعمال این چیزها در زمان آنحضرت صلعم شیوع داشته و استخوان فیل و دندان او رایج بوده و بالیقین فیل مذبوح نمیشود و آنحضرت صلعم از استعمال آن منع نفرمودند و همچنین پوست مردار چون او را باد و دیدن مصلح از رطوبات نجسه پاک کنند قابل انتفاع میگردد و اگر بآفتاب یا خاک خشک کنند نیز همین حکم دارد زیرا که در صحیحین وارد ست که یکبار آنحضرت صلعم دیدند که مردم بزی مرده را که از ان ام المومنین حضرت میمونه رضی الله تعالی عنها بود کشیده می برند فرمودند که چرا پوست او را نمی افگنید بهره پوست که بدباغت خشک کرده شود پاک میگردد و همچنین اگر جانوری که خون جاری ندارد مانند مگس و پشه و کژدم اگر در آبی یا چیزی دیگر بمیرند آن آب ناپاک نمیشود قابل انتفاع ست زیرا که رطوبتی که این جانوران دارند مشابه رطوبت اشجار و نباتات ست تعفن پذیر نیست و کرمی که در بعض فواکه میباشد مانند گولر و غیره مادر که می افتد نیز همین حکم دارد بلکه خوردن آن کرم بتبعیت آن میوه و آن سرکه نیز جائز ست اما آن کرم را جداگانه از ان میوه و از آن سرکه برآورده خوردن درست نیست و شیر جانور مرده و چشته آن نزد امام اعظم رض نیز پاک ست و همچنین بیضه جانور مرده اگر سخت شده باشد بعد از شستن نزد ایشان پاک میکرد و زیرا که این چیزها حکم موت قبول نمیکنند و نه از اجزائی متصله مرده اند بلکه طبیعت این چیزها را برای جدا کردن و افگندن ترتیب مینماید و اگر کسی جانور حرام را مانند سگ و گربه بر وجه شرعی ذبح کند در حکم او اختلاف ست نزد امام اعظم رح پاک میکرد و اما خوردنش روا نیست و نزد امام شافعی رح پاک هم نمیشود حکم مردار دارد در نجاست والدم یعنی و مگر خون را زیرا که خون در اجزائی حیوان اصل رطوبات متعفنه است گوشت و پوست همه از وی روئیده و لا تعلق روح با و پس جدا شدن روح از و تاثیری عظیم میکند در تنجیس او بلکه در حقیقت مرکب روح همان ست و جدا شدن روح از بدن عبارت از جدا شدن روح از آدست پس قابل طهارت بعد از جدا شدن روح نمی ماند گویا این جزو از اجزای جانور نجس العین ست که بهیچ تدبیر پاک نمی شود و نیز تعفن و فساد او بالذات ست و تعفن و فساد دیگر اجزای بدن بواسطه اختلاط او و ما بالذات لا یزول بالعوارض آمدیم بر آنکه خونی که حرام و ناپاک ست کدام خون ست خونی که در رگها جاری میشود فقط یا خونی که بر گوشت چسپیده مستعد پوشیدن صورت لحمی گردیده نزد امام اعظم رح حرام و ناپاک همان خون جاری ست و قطرات خون که بر گوشت چسپیده می باشد نه حرام اند و نه ناپاک. اگر گوشت را ناشسته بپزند خوردنش روا ست اما خلاف نظافت طبع ست و نزد امام شافعی رح آن خون و این خون هر دو حرام و ناپاکند اگر گوشت را بدون شستن پخته شود نتوان خود در حدیث صحیح وارد ست که آن حضرت عم فرموده اند جنانچه مارا دو قسم مردار که ماهی و ملخ ست حلال شده است همچنان دو قسم خون نیز حلال شده یکی از انها جگر و طحال ست که بلغت

بیان احکام در تعیین خون

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هندی آنرا کلیجی گویند و دوم طحال که بلغت هندی آنرا تلی نامند زیرا که از جملهٔ اعضای این دو عضو گویا خون بسیار مدد از صورت لحمی دو
و معهذا نظر بحقیقت عضویت حلالند و خوردن خون نیز اخلاق را بسبعیت مائل میکند و طبیعت و سبعی در مزاج پیدا میکند چنانچه در جنبیان که بسیار خون
خون معتاد اند و در دهاتیان نیز مشاهده و محسوس ست پس عین حکمت الٰهی ست که این چیزها را حرام فرموده و نیز اگر خون مرده را میخورد بدن
مضر تهائیکه در خوردن مرده بشمار لاحق میشود لاحق میشد و اگر خون جانوران زنده را بطور فصد کشیده بخورد چنانچه جنبیان میخورند این صورت بعینها
صورت در بند های خونخوار میگشت و شما از دائرهٔ انسانیت خارج میگشتید و معهذا جانوران شما بسبب آنکه مادهٔ قوت حیوان و مرکب
روح او خون ست از کارهای مقصودهٔ شما ضعیف میگشتند و عند الاحتیاج از منافع آنها محروم میشدید و گوشت آنها بی لذت میگردید و در سواری
و بار کشی تن نمیدادند بلکه در شیر و نسل آنها نیز قصور بین راه میبافت پس حرام فرمودن خون جانوران مملوکه ماکولهٔ اللحم شما بر شما بلا شبهه
مانند حکم حکیم و رئیس هر قریه است مزارعان آن قریه را که زراعت را در اول نشو و نما سبز و خام نخورند که در مآل کار مضرت عمده دارد و لحم
الخنزیر یعنی و مگر گوشت خوک را اگرچه مردار نباشد و بر وجه مشروع او را ذبح کرده باشند زیرا که این جانور بحمال مثل به نجاسات دار بخصوصا
نجاسات آدمیان چه خوراک او همه نجاسات و فضلات بنی آدم ست و گوشت او از خوردن همان نجاسات پیدا میشود پس خوردن
گوشت او گویا خوردن نجاست خود است و نیز روح این جانور حرص مفرط و شبق مفرط و بی حیائی و بی غیرتی مفرط دارد که روح هیچ
جانور را اینقدر افراط درین اخلاق نیست و ازین ست که از آدمیان کسانیکه گوشت این جانور را بطریق مداومت میخورند مانند
نصاری و بعضی اقوام هنود درین اخلاق کمال مشابهت باین جانور پیدا میکنند هم در بی غیرتی و نا حفاظتی ناموس و هم در حرص بر جمیع
مال و هم در آلودگی به نجاسات و چون تعلق روح این جانور باتمام بدن او ست خبث روحی او در همه اجزای او سرایت میکند پس تمام
بدن او بمنزلهٔ فضلهٔ آدمی ست که هیچ چیز از گوشت و پوست و موی و ناخن و پی و تار قابل انتفاع نمانده هر چند در خوردن نمی آید مگر گوشت
او و لهذا درین آیت فقط بر ذکر گوشت اکتفا فرموده اند زیرا که از سابق مذکور خوردن ست اما تمام امت اجماع دارد بر انکه این جانور بالعین
است هیچ چیز از و انتفاع نباید کرفت مگر امام اعظم و امام محمد رح تجویز کرده اند که بموی او جوالها و خورجین ها و دیگر چیزهای سخت میتوان دوخت
وَمَا اُهِلَّ بِهٖ یعنی و مگر آن جانور که آواز برا ورده شد و شهرت داده شد در حق آن جانور که لِغَیْرِ اللّٰهِ یعنی برای غیر خدا است
خواه آن غیر بت باشد یا روحی خبیث که بطریق بهوگ که بنام او بدهند و خواه جنی مسلط بر خانه یا سرائی که بدون دادن جانور ازایذای
سکنهٔ آنجا دست بردار نشود یا توب را روانه کردن ندهد و خواه پیری یا پیغمبری را باین وضع جانوری زنده مقرر کرده دهند که درین همه
حرام ست و در حدیث صحیح وارد ست که ملعون من ذبح لغیر الله یعنی هر که بذبح جانور تقرب بغیر خدا نماید ملعون ست خواه در وقت
ذبح نام خدا بگیرد یا نی زیرا که چون شهرت داد که این جانور برای فلانی ست ذکر نام خدا وقت ذبح فائدهٔ نکرد چه آن جانور منسوب بآن غیر
گشت و خبثی در و پیدا گشت که زیاده از خبث مردار ست زیرا که مردار بی ذکر نام خدا جان داده است و جان این جانور را از آن غیر
قرار داده کشته اند و آن عین شرک ست و هر گاه این خبث و شرک در دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود مانند سگ و خوک که اگر بنام خدا مذبوح شوند
حلال نمیکردند و کنه این مسئله آنست که جان مدار برای غیر جان آفرین نیاز کردن درست نیست و ماکولات و مشروبات و دیگر
اموال را نیز اگرچه از راه تقرب لغیر الله دادن حرام و شرک ست اما ثواب آن چیزها را که عائد بهنده میشد
از آن غیر ساختن جائز ست زیرا که انسان را میرسد که ثواب عمل خود را لغیر خود ببخشد چنانچه میگوید که مال خود را
بغیر خود بدهد و جان جانور مملوک آدمی نیست تا او را بکسی تواند بخشید و نیز دادن مال ازین جهت مستوجب
ثواب ست که آدمیان بوی منتفع می شوند و چون مرده ها بعد از مفارقت ابدان قابل انتفاع بعید

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ا ماند طریق نفع رسانیدن آنها در شرع چنین قرار یافت که ثواب اموال را که بستحقان برسانند آنها مانند سازند و بدون جان جانور اصلا قابل انتفاع آدمی نیست در زندگی پس از مردگی نیز قابل انتفاع او نباشد آری انچه از طرف مرده کردن در صدیت صحیحه است آنهم چنین است که داد اجابی خدا تعالی کرد و بآن مرده بخشیده شود نه آنکه ذبح برای مرده کرده آید و بعضی جهال مسلمین در این مقام کج فهمی کنند و میگویند که گوشت انچه بنام مردها داده شود بلاشبهه جایز است و ما نیز از ذبح کردن جانور بنام آن مرده همین قدر قصد میفهمیم برای فهمانیدن ایشان یک نکته کافی ست که بایشان باید گفت که هرگاه شما ذبح کردن جانور بنام غیر خدا نذر میکنید اگر عوض آن جانور گوشت همان مقدار خریده و پخته بفقرا بخورانند در دین شما آن نذر ادا میشود یا نی اگر میشود راست میگویند که مقصود شما از ذبح غیر از گوشت خورانیدن برای ثواب آن مرده نبود و الا تقرب بذبح نذر او کرده آید و شرک صریح لازم میآید و در لفظ این آیت که در چهار جا از قرآن مجید وارد شده قابل باید کرد که ما اهل به لغیر الله فرموده اند ما ذبح باسم غیر الله پس ذبح کردن بنام خدا همراه شهرت دادن و آواز برآوردن بانکه فلانی را و فلانی و بر فلانی میکنند هیچ فائده نمیکند و گوشت آن جانور حلال نمیگردد و اهل را از ذبح حمل کردن خلاف لغت و عرف ست هرگز اهلال در لغت عرب و عرف آن دیار و آن وقت بمعنی ذبح نیامده در هیچ شعر و هیچ عبارت بلکه اهلال در لغت عرب بمعنی بلند کردن آواز و شهرت دادن ست حتی انجا اهلال هلال اول طفل نوتولد و اهلال بمعنی تلبیه حج و غیر ذلک مستعمل ست و اگر کسی بگوید که اهل لغیر الله هرگز بمعنی ذبح لغیر الله فهمیده نخواهد شد و نیز اگر اهل را بر ذبح حمل کرده شود پس ذبح لغیر الله مراد خواهد شد ذبح باسم غیر الله از کجا فهمیده شود تا مدعای این مرد حاصل شود پس درین عبارت اهلال را بمعنی ذبح گرفتن باز لغیر الله را بجای باسم غیر الله ساختن قریب به تحریف کلام الهی میرسد در تفسیر مظهری میگوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة وقصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و کافران در جاهلیت در وقت رامدن از خانه و در راه بنام بتان آواز میکردند و چون بمکه معظمه میرسیدند طواف خانه کعبه مینمودند این طواف ایشان بخانه خدا هرگز از ایشان مقبول نبود و لهذا حکم شد که فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا پس درین جا نیز چون آواز برآورند و شهرت دادند که این جانور از فلانی ست و بنام اوست و برای او میکنیم و در وقت ذبح بنام خدا ذبح کنانیدند مهملا موجب ترتب حلیت نخست و سرش آنست که نزد عوام طریق ذبح جانور بهر گونه که مقرر ست متعین ست برای رسانیدن جان جانور برای هر که منظور باشد چنانچه فاتحه و قل و درود خواندن طریق متعین ست برای رسانیدن ماکولات و مشروبات بارواح خواه بقصد رسانیدن ثواب بآن ارواح نمایند یا بقصد تقرب و دفع شر و چاپلوسی و تملق آری ذکر نام خدا بر ان جانور وقتی فائده میدهد که تقرب بغیر خدا از دل دور کرده و خلاف آن شهرت و آواز نکرده شود که ما ازین کار بر گشتیم آمدیم بر آنکه درین سوره لفظ به را بر لفظ لغیر الله مقدم آورده اند در سوره مائده الغام و تخل مؤخر و جهش آنست که اصل همین ست که باء استعمال فعل و مقدم بر متعلقات دیگر آرند زیرا که با درین مقام برای تعدیه فعلست مانند همزه و تضعیف پس حتی الامکان ملاصق فعل باشد و این موضع اول قرآن ست درین موضع بر همان اصل خود استعمال فرموده اند و در سورتهای دیگر انچه محل انکار و مدار سر زنش ست یعنی ذبح بقصد غیر الله مقدم آمده و لهذا در باقی سورتها جمله فلا اثم علیه را نیز موقوف داشته اند زیرا که در اول قرآن مجموع شده آمده است و این هر چهار چیز که مذکور شد یعنی مردار و خون و گوشت خوک و جانوری که برای غیر خدا مقرر کرده ذبح نمایند ازان جنس ست که بر جمیع فرقها در جمیع حالات حرام ست نه ازان قبیل ست که بر فرقه حرام باشد بر فرقه دیگر حلال باشد مال زکوة و صدقات بر حالتی حرام باشد و در حالتی دیگر حلال مانند دوای که مرکب مسکر بر محرور مزاجان حرام ست و چون مزاج آنها بر وقت پیدا کند حلال میشود آری در وقت ناچاری خوردن این چیزها با وجود حرمت معاف میکند و بغیر اضطر یعنی آنکه ناچار کرده شود بخوردن این چیزها و این اضطرار را چند صورت ست اول آنکه بسبب گرسنگی بتباب شود و چیزی حلال برای خوردن نیابد خواه بسبب عمد و بی آنکه بسبب یافت

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وبابن مرتبه ضعیف کرد و که طاقت استادن در نماز نماند و بداند که اگر من این وقت بقدر سدرمق نخواهم خورد آینده از تلاش معاش
و اظهار حال خود نزد کسی و سوال و آمد رفت بازار درمانده خواهم گشت یا در سفری واقع شود و طاقت رسیدن بمنزل و آبادی
بعد و نماند پس آن وقت او را بقدر سدرمق و حفظ قوت خوردن این چیزها معاف است دوم آنکه مریضی گرفتار شود و دوای غیر ازین چیزها
نیابد یا حکمای متدین اتفاق کرده بگویند که دوای این مرض از همین چیزهاست مانند سنبل نفسی که بشیر اطفال لاحق میشود و آن را بلعت
هندو نامند که علاجش خون خرگوش است سوم آنکه ظالمی که قدرت هلاک کردن و ایذای شدید داون دارد او را بر خوردن این چیز
مجبور نماید و در بدن او هم یقین حاصل کرد و که اگر من این چیزها را نخواهم خورد فی الواقع هلاک خواهد کرد یا عضوی را از اعضای من تلف
خواهد کرد یا کسی را از عزیزان من همین قسم ایذا خواهد داد و آما شرط است که درین ناچاری هم باشد غیر باغ یعنی نه طالب لذت که چیزی
حلال موجود دارد اما بسبب کراهیت طبع او را نمی خورد تا آنکه نوبت او بابن حد اسخاد و لا عاد یعنی و نه تجاوز کننده از حد که زیاده بر قدر
سدرمق و حفظ قوت خورده رود و شکم سیر کرده و پس اگر بابن شرائط ازین چیزها در حالت ناچاری تناول کند فلا اثم علیه یعنی پس
هیچ گناه نیست بر او اگرچه این چیزها برحمت خود باقی اند زیرا که چون این چیزها خبیث را با وجود کراهیت در حالت ناچاری خوردنیست
این چیزها در جوهر روح او سرایت نکرده و چرا رفع گناه را در خوردن حرام ازین بی چاره بعید باید دانست حال آنکه ان الله غفور رحیم یعنی
بتحقیق خدای تعالی آمرزنده است گناهان عمده را که شخص بی اختیار و بی اضطرار فعل می آرد و این بیچاره را که بابن حد مضطر شده اگر لم
کرده است چرا آمرزش نکند و معهذا او تعالی رحیم یعنی مهربان است و مهربانی او تقاضا میکند که حفظ جان و قوت او هر نوع که میسر شود روا
دارد و باقی ماند در بیخا سوالی جواب طلب آن است که لفظ انما برای حصرست پس ازین آیت معلوم شد که هیچ چیز نزد خدا سوای این
چهار چیز از خوردنی ها حرام نباشد حال آنکه در شریعت ما نیز چیزهای بسیار مانند سباع درنده چون شیر و گرگ و پلنگ و کفتار و شغال
و سیاه گوش و سگ و گربه و همچنین سباع پرنده مثل باز و شاهین و باشه و جمیع حشرات الارض مانند مار و کژدم و موش و راسو و خارپشت
و دیگر جانوران نجاست خور مثل زاغ و زغن و کرکس و خرحرام اند جواب آنکه حصر ما عدا بر سبیل تحریم بلا واسطه بسوی خداست و حرام کرده خدا
فی الواقع در قرآن و رای این چهار چیز چیزی دیگر نیست آری پیغمبر وقت صلعم و رای این چهار چیز چیزهای دیگر را چنانچه بعضی ازان ما ذکر شدند
نیز حرام فرموده است اما چون نص قرآنی با ینمضمون آمد که هر چه پیغمبر بر شما حرام کند حرام دانید چنانچه در آیت یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث
مذکورست آن چیزها نیز در شریعت حرام گردید که بلا واسطه حق تعالی آن چیزها را حرام نفرموده و تقریر این جواب بابن وضع آیت سوره انعام یکم
معلوم میشود که قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الی اخرها و از روی حدیث نیز همین تقریر مستفاد میشود زیرا که اول آن
حضرت شهید فرموده ارشاد کرده اند که الا ان ما حرم رسول الله مثل ما حرم الله باز گفتند الا لیحل لکم الحمار الاهلی و کل ذی ناب
من السباع و لا لقطة معاهد الا ان یستغنی عنها یا و در عین تفسیر اشارت بجوابی دیگر ازین سوال گذشته است غور باید کرد
حاصلش ان است که مراد حصر محرمات از طیبات است و طیبات آن چیزهاست که خوردنش بسبب لذتی و منفعتی که دارند در
اربات طبایع سلیمه از سکان شهرها و قصبه ها رائج و معمول است و خنزیر نیز ازین باب است زیرا که نصاری گوشت او را
و بعضی خود را مثل لحوم مینوشند و در خوردنش منافع بدنی بسیار بیان میکنند و لذت طعم او هم از زبان خورندگان او مسموع میشود
و در جامع بغدادی و دیگر کتب مفردات مینویسند که گوشت خنزیر بری و اهلی زود هضم میشود و زود بگذرد و غذا اندک و بدا ما بقوت بود
جالینوس گفته است که موافق انسان معتدل المزاج بود و گویند قومی که گوشت آدمی خورند اگر گوشت خوک خورند فرق نتوانند کرد در لون و طعم و بو
و این دلیل مشابهت و مناسبت او با مزاج انسان است انتهی پس گوشت خنزیر را از جمله طیبات باد یعنی بجهت خباثت باطنی او در ذلت

mandegar.tarikhema.org
مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اخلاق و تلطخ به نجاسات و دیگر قبائح مستثنی فرمودن ضرور افتاد پس حصر او تکلف صحیح ست زیرا که حصر مطلق محرمات نیست بلکه خبائث که بعضی را انسان مذکوشدند از بحث خارج اند و در یحرم علیهم الخبائث داخل کلام متصور بر طیبات ست و از انها غیر ازین چهار چیز حرام نیست و گویا حاصل کلام چنین شد که یا ایها الذین امنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم لانه انما حرم علیکم من جملة الطیبات المیتة والدم ولحم الخنزیر الخ لاغیر هذه الاربعة فلا تضیقوا علی انفسکم بترک ماسواها من الطیبات در ین جا باید دانست که مضطر را جایز چه در خوردن این چهار چیز رخصت ست همچنان در دیگر چیزهای حرام نیز رخصت ست و آنچه از امام شافعی رحمة الله علیه منقول ست که اگر شخصی بسبب شدت تشنگی مضطر شود او را نوشیدن شراب جائز نیست و اگر لقمه در گلوی او بند شود جائز ست که بشراب آن لقمه را فرو برد پس بظاهر این فرق مستبعد مینماید لیکن بعد از امعان نظر معلوم میشود که شراب دافع تشنگی نیست بلکه زیاده تر موجب تشنگی میشود گو سرد باشد پس خوردن آن برای این غرض مفید نیست اگرچه شخص مضطر بظاهر قوام او که مانند آب ست فریفته شده گمان می برد که تشنگی من بنوشیدن او دفع خواهد شد و فرو بردن لقمه کار هر چیز رفیق ست پس برای این غرض مفید خواهد شد و دافع اضطرار خواهد بود

بیان مداوات بشراب و جمیع محرمات

و در مداوات بشراب و جمیع محرمات اختلاف ست در حدیث صحیح که در بخاری و مسلم موجود ست وارد ست که آنحضرت صلعم حماجه را از مستسقیان بخوردن بول شتر امر فرموده اند و ظاهر از دیگر محرمات هم برین قیاس اند اما تجربه و یا گفتن حکمای متدین شرط ست و گفتن حکمای بی دین مثل نصاری و یهود کفایت نمیکند و همچنین فساق از حکمای مسلمین و نیز باید دانست که تر و اکثر حکما سوال خواه بزبان باشد یا باظهار حال مقدم ست بر خوردن این چیزها بلکه سائر محرمات و خوردن محرمات مقدم ست بر خوردن مال غیر بی رضامندی او مثل غصب و دزدی و خیانت در امانت و رشوت زیرا که در خوردن این محرمات ضرری بکسی عائد نمیشود و حق کسی تلف نمیکرد و دوستی در دل کسی پیدا نمیشود و در خوردن مال غیر بی رضامندی او ضرر هم بآن غیر میرسد و حق اسلام یا حق ذمه و عهد هم تلف میشود و دل او هم میسوزد خصوصا مالیکه بسبب دین فروشی و پوشیدن حکم حق الهی برای طمع فاسد دنیا کسب کرده میشود که بهزاران درجه حرمت او اشد و سخت تر از حرمت مردار و خون جانور ست و در هیچ حالت خواه حالت اختیار و وسعت باشد و خواه حالت ضیق و عسرت حلال نیست و این مردم که در حلت و حرمت جانوران و اعضا و اجزای آنها بحث میکنند و با مسلمانان درین باب بجدال و نزاع می آویزند اصلا از خوردن مال غیر احتراز نمیکنند و مانند شیر در نوش مینمایند شاید از شدت عذاب این مال خوری حرام واقف نیستند یا دانسته را نادانسته می انگارند حال انکه اِنَّ الَّذِیْنَ یَکْتُمُوْنَ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ یعنی بتحقیق کسانیکه می پوشند آن علم را که نازل فرموده است خدا تعالی برای هدایت خلق و اعلم از قبیل اسرار و دقائق نیست که عقل عوام بدریافت آن نرسد و فهم آن نتواند که پوشیدن این قسم علم جائز بلکه واجب ست بلکه آن علم را احقاقا کرده و اینده است مِنَ الْکِتٰبِ یعنی از کتاب متواتر مروج معمول تا عامهٔ خلائق بآن هدایت یابند پس درین پوشیدن هم مخالف ارادهٔ الهی بعمل آورند که او تعالی هدایت مردمان و علم آنها خواست و ایشان گمراهی و جهل آنها خواستند و هم حق خلق و اهل مذهب خود را تلف کردند که آنها را از هدایت و علم محروم داشتند و طرفه آن ست که این مردم برین دو قباحت اکتفا نمیکنند و یَشْتَرُوْنَ بِهٖ ثَمَنًا قَلِیْلًا یعنی و خرید میکنند عوض آن علم منزل من الله متاعی اندک و دنیا را که در جنب ثواب آخرت هیچ محض ست و این خریدن ایشان بدو طریق ست اول انکه چون حکم منزل من الله مخالف غرض خود میباشد و در صورت اظهار آن حکم از زوال ریاست خود و قصور شیخی خود و بالاحق شدن ضرری باقارب و همشائر و دوستان و محبان خود میترسند آنرا برای حصول این طمع خود پوشیده میدارند و اصلا ظاهر نمیکنند دوم انکه چون حکم منزل من الله موافق غرض مستفتی میباشد و خود را در بیان آن ضرری هم نمی رسد بدون گرفتن مال یا منفعتی بیان آن نمیکنند و روایت نمیدهند پس حال این مردم در مال خوری حرام که آن را بدیه و نذرانه و شکرانه نامیده میخورند بدتر ست از حال

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org - mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مردار خواران و خون خواران و خوک خواران زیرا که نهایت کار آنها همین قدر ست که چیز بخش را در شکم خود ی اندازند نه آنکه سوزش دل یکسی رسانیده پرکالهٔ آتش را در باطن خود جا میدهند و این مردم حال ایشان این ست اُولٰئِکَ مَا یَاْکُلُوْنَ یعنے این کروه نمیخورند فی بُطُوْنِهِمْ یعنی در شکمهائے خود که کنایت از بواطن ست اِلَّا النَّارَ یعنے مگر آتش را که در دست و دهان و کلوی ایشان صورت طعام لذیذ و حلاوت نفیس کرفته باشد مانند کسی که در طعام لذیذ یا شیرینی اعلی او را زهر هلاهل خورانند که در شکم رفته آتش در شعلها میزند آری این مال حرام در شکمهائی حقیقی ایشان که بواطن ایشان ست آتش میشود و زهر در همین شکم مجازی که غلاف شکم حقیقی ست و پنبهٔ پوست او ست آتش میشود و باین سبب تاثیر آن مال بعجلت ایشان را دریافت نمیکرد و عجب آن ست که خوردن این مال فقط بر احراق بواطن ایشان اکتفا نمیکند بلکه اینهمه تقیید و تشدد ایشان را که در خوردن جانوران و کوشت و اعضای آنها بنابر دعوی محبت الٰہی و رضا جوئی او میکنند برباد خواهد داد و بکلی آثار غضب و ناخوشنودی او تعالی را نمودار خواهد کرد وَلَا یُکَلِّمُهُمُ اللّٰهُ یعنے و سخن نخواهد کرد با ایشان خدا بلا واسطه بلکه اکر عتاب و سرزنشے بر ایشان خواهد شد بواسطهٔ فرشتها خواهد شد مانند اخسؤا فیها و لا تکلمون زیرا که ایشان کلام الٰہی را در دنیا وقت حاجت اظهار نکردند و خدا را بر زبان نیاوردند و بمردمان نرسانیدند پس سزای ایشان همین ست که از هم کلامی او محروم مانند و کاش اکر در عین عذاب ایشان را سماع کلام الٰہی نصیب میشد آن عذاب ایشان را بسبب لذت شنیدن آن کلام فراموش میشد و راحتی در باطن خود میافتند لیکن این دولت هم ایشان را حاصل نخواهد شد کاهی حتی که یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یعنی روز قیامت که روز دربار عام ست و هم کلامی دران روز چندان مزیتی و شرفی ندارد زیرا که صالح و فاسق و وضیع و شریف حتی که بعضی کافران نیز کلام پاک را خواهند شنید مانند آنکه در روز دربار و وقت عدالت کناهکاران و تقصیر واران نیز سخنان پادشاهان را میشنوند و کاش ایشان ازین دولت محروم مانند و عذاب آتش فی الجمله وبال کناه ایشان را پاک کرداند و آتش غضب الٰہی فرو شود و بعد از چشانیدن عذاب ایشان را از لوث کناهان پاک سازد لیکن این هم شدنی نیست وَلَا یُزَکِّیْهِمْ یعنی و پاک نخواهد کرد ایشان را بعذاب تا بعد از پاک شدن قابل حوالهٔ بهشت کردند چنانچه کناهکاران با ایمان خواهند کشت زیرا که ایشان اصلا قابلیت درکذر و عفو و تخفیف و راحت ندارند وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ یعنی و برای ایشان ست عذابی دردد هنده از هر حیث و در هر وقت و چرا نباشد که ایشان خود سرمایهٔ نجات خود را برباد دادند زیرا که اُولٰئِکَ الَّذِیْنَ اشْتَرَوُا الضَّلٰلَةَ بِالْهُدٰی یعنی این کروه آن زیان کارانند که خریدند کمراهی را بعوض هدایت و در مقدمات دین بهتر از هدایت چیزی نیست و بدتر از کمراهی چیزی نی و چنانچه کمراهی خود را در عوض هدایت خود اختیار کردند همچنان کمراهی خلق الله را نیز بر هدایت انها اختیار کردند که علم دین را از انها پوشیده داشتند وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ یعنی و خریدند اسباب عذاب را در بدل اسباب مغفرت و در آخرت مضرتر از عذاب چیزی نیست و نافع تر از مغفرت چیزی نی پس در هر دو معامله برای خود آتش را پسندیدند فَمَآ اَصْبَرَهُمْ عَلَی النَّارِ یعنی پس چه بسیار صابر اند این مردم بر آتش کویا آتش چیز محبوب و مرغوب دانسته بجان و مال خود خریداری آن میکنند و اکر کسی را بخاطر کذرد که خریدن ایشان عذاب را بعوض مغفرت و صابر بودن ایشان بر آتش وقتی ازین معامله معلوم شود که اسباب عذاب بیقین منجر بعذاب شوند و اسباب مغفرت بیقین منجر بمغفرت کردند و این معنی ثابت نیست چه محتمل ست که اسباب عذاب را همای تخویف و تهدید سبب عذاب در شریعت بیان نموده باشند و فی الواقع چنین نباشد چنانچه پادشاهان بسیار ست که برای تخویف و تهدید چیزی میکویند و وعده میکنند و مطابق آن بعمل نمی آرند و همچنین در جانب مغفرت محتمل ست که برای ترغیب فرموده باشند کوئیم ذٰلِکَ یعنی این معنی که تحقق اسباب عذاب بمنزلهٔ تحقق عذاب ست و همچنین تحقق اسباب مغفرت بمنزلهٔ تحقق مغفرت ست ثابت و صحیح ست بلکه مدلول بِاَنَّ اللّٰهَ یعنے خدا ملهٔ پادشاهان دیکر نیست که در کلام او نقصان کذب راه یابد باز او تعالے هم این معنی را از بانے کس بیان

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نفرموده بلکه نزل الکتاب یعنی نازل فرموده است کتاب را مشتمل بر بیان اسباب عذاب و اسباب مغفرت و پادشاهان اگر خلاف واقع سیر میکنند
در قرآن دخل نمیتوانند بلکه نازل کردن کتاب هم بطریق مطایبه و مماسطت و فریب دادن نیست بلکه بالحق یعنی بحکمت محض است
که هرگز مقام مبالغه و فریب دادن نیست پس مواعید الهی را هرگز بر مجرد تخویف و تهدید یا ترغیب و تطمیع حمل نباید نمود وان الذین
اختلفوا یعنی و تحقیق کسانیکه در دل خود خیالات مختلف میکنند فی الکتاب در حق کتاب الهی که هرچه در وی از تخویفات
و تهدیدات و ترغیبات و تطمیعات است محض برای ترسانیدن و دلیر کردن است یا فی الواقع شدتی است لهم شقاق بعید یعنی
البته در مخالفت و دور دراز اند بمراد الهی زیرا که او تعالی از نازل کردن کتاب هدایت و تعلیم اراده فرموده است و اینها میکوشند که او
را محض فریب مرید و تخییل میناید چنانچه اطفال را فریب میدهند و تخییل میکنند این است حال کسانیکه در حق کتاب تردد و خیالات
مختلف دارند اما کسانیکه مواعید کتاب را یقین محض برای ترسانیدن و دلیر کردن می فهمند و جزم باین معنی میکنند و بر همین یقین باکرد
سریع و گمان او در شوت کرفتن بر بیان احکام او جرأت مینماید پس نوبت آنها از حد مخالفت اراده الهی در کذشته بعداوت و مقابله
رسیده است که بلاشبهه سبب ورود آتش است باقی ماند در اینجا سوالی چند جواب طلب اول آنکه ذکر پوشیدن آیات الهی و بیان عقوبت
ان سابق عنقریب در آیه اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون کذشته است دوباره آوردن همین مضمون درین جا بحسب ظاهر تکرار محض
مینماید جواب آنکه مضمون هر دو آیت متفاوت دارد ذکر اینجا در آیت سابق بمجرد جزای پوشیدن آیات الهی مذکور شده و درین آیت
جزای پوشیدن بغرض فاسد رشوت یا منفعت دنیوی و لهذا وعیدی که درین آیت مذکور است سخت تر است از وعیدی که در آیت
سابق مذکور شده آدیم بر آنکه درین آیت توبه کنندگان را ازین فعل شنیع استثنا نفرموده اند بنا بر اکتفا بذکر آن در آیت سابقه دوم
آنکه لفظ فی بطونهم در اینجا چه فائده دارد زیرا که خوردن نمیشود مکر در شکم اهل عربیت ازین سوال دو جواب نوشته اند یکی آنکه اورده اند
این لفظ برای دفع توهم مجازست زیرا که خوردن کاهی در غیر شکم نیز بطریق مجاز مستعمل میشود میکویند که فلانی سر دی خورده است و شلاق
خورده است پس اکر این لفظ نمیبود محتمل میشد که از لفظ یاکلون نار اراسیدن آتش بپوست بدن ایشان چنانچه حال همه دوزخیان است
فهمیده شود و مراد آن است که ایشان محض سوختن در آتش معذب نخواهند شد بلکه انکرهای آتش را در درون شکم ایشان خواهند انداخت دوم
آنکه در استعمال عرب اکل فی بطنه وقتی میکویند که شکم سیر خورده باشد در مقابله اکل فی بعض بطنه پس درین لفظ شکم سیر خوردن
ایشان آتش را فهمیده شد چنانچه مال حرام را نیز شکم سیر میخورند و بر قدر ضرورت ازان اکتفا مینمایند سوم آنکه بتعجب از صبر ایشان بر آتش که
از لفظ فما اصبرهم علی النار فهمیده میشود موقوف بر وجود صبر ایشان است بر آتش حال آنکه ایشان را اصلا صبر نخواهد بود چنانچه از آیات
دیکر معلوم میشود جواب آنست که مراد صبر ایشان بر آتش بعد از دیدن آن آتش نیست بلکه قبل از دیدن آن بر اثر وبی پروائی
ایشان را در ارتکاب اسباب آتش بطریق تهکم تشبیه بصبر داده اند چهارم آنکه ان کسوره در ان الذین اختلفوا فی الکتاب بمدخول خود
جمله است و ان مفتوحه در ذلک بان الله نزل الکتاب بمدخول خود مفرد و عطف جمله بر مفرد چه مستقیم میشود جواب آنکه حرف واو در
وان الذین اختلفوا فی الکتاب حرف عطف نیست بلکه برای حال است پس اشکالی لازم نمی آید و بعضی مفسرین ان کسوره را در اینجا بمعنی
ان مفتوحه در شته اند و کسره او را از جهت دخول لام پنداشته لیکن تکلف بودن این وجه ظاهر است و اکر علمای اهل کتاب
که حق پوشی میکنند و رشوت میخورند بکویند که ما را شما چرا خریدار کمراهی و عذاب و فروشنده هدایت و مغفرت قرار داده اید حال
آنکه اسباب ناچیزهای بسیار از آثار هدایت و اسباب مغفرت برای خود حاصل کرده ایم می کنیم لااقل این قدر خود میدانند
که ما در اوقات نماز متوجه بجانب اسیشویم و این قدر هم در مغفرت و هدایت کافی است کوئیم این همه غلط است زیرا که

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

زیرا که لیس البر یعنی نیست نیکی که اثر هدایت و سبب مغفرت تواند شد آن تولوا یعنی آنکه بگردانید وقت نماز وجوهکم یعنی رویهای خود را الی آنکه دلها را بعقائد درست پاک کنید و از لوث بخل و حب مال و بد عهدی و جمع و فروع تطهیر نمائید زیرا که نهایت این رو گردانیدن آنست که توجه شما واقع میشود و قبل المشرق یعنی جانب مشرق اگر قبلهٔ شما از مکانی که در وقت نماز میخوانید بسمت مشرق باشد و المغرب یعنی و جانب مغرب اگر قبلهٔ شما از مکانی که در وقت نماز میخوانید بسمت مغرب باشد و از توجه بمشرق و مغرب هیچ نیکی حاصل نمیشود چه این کار مشرکان و آفتاب پرستان نیز میکنند اگر شما حقیقت روی خود را بقبله میگردانید دل خود را نیز بسوی صاحب قبله میگردانیدید چون این نکردید معلوم شد که آن هم مقصود شما نبود و چون حال مشرق و مغرب که هر دو بجهت متشابه اند نزد جماعهٔ کثیر از مشرکان و آفتاب پرستان معظم و قبلهٔ عبادت ایشان چنین است که رو گردانیدن بآنها اصلا خوبی و نیکی ندارد پس حال جنوب و شمال و دیگر جهات ما بین از این بدتر خواهد بود ولکن البر یعنی و لیکن نیکی که اثر هدایت و سبب مغفرت است رو گردانیدن من آمن بالله یعنی کسی است که ایمان آورد بخدا و ایمان بخدا حاصل نمیشود مگر چون او تعالی را موجود یگانه و دانای نهان و آشکارا و قادر بر هر چیز و زنده و مختار که محبوب کسی نباشد و پاک از حاجات و منزه از محبت کسی نه و بی زن و بی فرزند و شنوا و بینا و راست وعده و در ثواب و عذاب و حکم مطلق در احکام و قادر بر نسخ شرائع و ادیان و بر فرستادن رسولان از هر قبیله و هر قوم که خواهد و بر نازل کردن کتابها بهر لغت که خواهد اعتقاد کنید و شما این اعتقاد ندارید و الیوم الآخر یعنی و نیز ایمان آورد بروز آخرت بوضعی که احوال آن روز از کتب الهی و از زبان پیغمبران او معلوم شده بی اعتقاد بشفاعت اسلاف خود و بی آنکه فرقهٔ خود را از راه شرافت نسب و حسب قابل عذاب بدانند یا عذاب خود را از عذاب دیگران کمتر و روزی چند انگارند یا دار الثواب را محض برای خود و برای فرقهٔ خود خاص پندارند و الملائکة یعنی و نیز ایمان آورد بفرشتگان که بندگان فرمان بردار خدا اند و بی مرضی او هیچ نمیکنند و آنها را دشمن نباید داشت که محبوبان خدا اند و مطیعان او و همچنین در حق آنها افراط و غلو نیز نباید کرد چنانچه هنود و اهل جاهلیت میکردند و میگفتند که اینها بالاستقلال تدبیر عالم میکنند و منزلهٔ دختران خدا اند و الکتاب یعنی و نیز ایمان آورد بکتاب الهی کتابی که ما بشد بر خود نازل شده یا بر غیر خود و بلغت خود یا غیر لغت خود و موافق احکام شریعت خود یا ناسخ آن و این ایمان حاصل نمی شود مگر چون آن کتاب را از تحریف و تبدیل لفظی و معنوی و تاویلات فاسده و توجیهات باطله برای سخن پروری خود یا برای اغراض دنیوی و طمع مال و جاه و تقرب سلاطین و امرا محفوظ دارد و مرتبهٔ آن را از ان بلند داند که بعوض چیزی آن را ارزان و مبتذل سازد و النبیین یعنی و نیز ایمان آورد بهمهٔ انبیا از حضرت آدم گرفته تا زمان خود بی تفریق و بی تعصب و شما بعضی انبیا را کشتید مثل حضرت شعیا و حضرت زکریا و حضرت یحیی حضرت عیسی علیهم السلام را از عهد خود و بعضی را تکذیب و انکار کردید و در پی کشتن افتادید و سحر کردید و زهر دادید و بجنگ برخاستید مثل پیغمبر آخر زمان که خاتم المرسلین و افضل انبیا است پس هر که باین نوع ایمان آورد و باین چیزها که دیده اعتقاد خود را درست کرد و دل خود را از لوث جهل کبر و فساد معرفت پاک ساخت زیرا که آدمی را مبدئی است که ذات پاک خداوندیست و معادی است که روز آخرت است چون ایمان بخدا آورد و بروز آخرت تصدیق کرد با مبدأ و معاد خود در بعضی از معرفت پیدا کرد اما او را در دانستن مرضیات خاوند خود که در روز آخرت بکارش بیاید و نامرضیات او تعالی که در ان روز مضر و مهلک شوند از دانستن و بکردیدن پیغمبران تا از زبان ایشان مرضیات و نامرضیات خاوند خود را بشناسند لابد است و اگر پیغمبران موجود نباشند کتابهای الهی که همراه پیغمبران نازل شده رجوع آرند و این جاعل عقیدهٔ خود نمایند و چون کار خانه پیغمبری و تنزل کتاب مربوط بفرشتگان است ایمان بفرشتگان مقدم بر ایمان بکتاب و پیغمبران است و چون پیغمبران را نیز اصالة احکام الهی بوحی کتاب معلوم میشود ایمان بکتاب مقدم بر ایمان بپیغمبران شد پس چون مکلف این همه چیزها را بدل و جان قبول کرد هر چه از تصدیق دلی بر ذمهٔ او بود ادا کرد اما حالا او را شاهدی برین تصدیق خود باید گردانید زیرا که تصدیق کار دیست بهر کس ظاهر

pdf.tarikhema.org
Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

می شود و عمدهٔ چیزی که شاهد برین تصدیق می تواند شد دادن مال ست که در تداول جا دارد بدون کمال کراهیت که کسی برای کسی مال بدهد کو تعظیم و سلام و ذکر و ثنا به نفاق می تواند کرد پس صاحب ایمان درست کسی ست که این کار هم کرد و آتی المال یعنی داد مال را لیکن نه دران وقت که از ان مال بی پروا و مستغنی شده باشد که دادن آن وقت دلیل کراهیت نیست بلکه علی حبه یعنی با وجود دوستی آن مال که خود هم بآن محتاج ست و امید زندگی دارد و صحیح البدن ست و می ترسد که اگر این مال را بدهم محتاج و فقیر شوم باز آن مال را هم بکسی ندهد که از و توقع منفعتی دارد بلکه محض برای رضامندی خدا آنرا صرف کند و بدهد ذوی القربی یعنی صاحبان قرابت را تا هم خیرات باشد و هم صلهٔ رحم و هم دوراز طلب عوض زیرا که اهل قرابت را همین عادت ست که هرگز دادهٔ قریب خود را در شمار نمی آرند بلکه هر قدر ایشانرا داده شود باب شکایت زیاده تر مفتوح میسازند و نیز مردم دیگر هم این دادن را بخاطر نمی آرند و شخص را بآن مدح نمیکنند و صاحب خیرات نمیدانند پس هیچ وجه عوضی در دادن این کرده مخطور خاطر دهنده نمی تواند شد و علی الخصوص که صاحب قرابت بدسلوک و جفاکار باشد و لهذا در حدیث شریف که بیهقی و دیگر محدثین آن را روایت کرده اند وارد ست که بهترین صدقه آنست که صاحب قرابت خود را دهی که کاشح باشد یعنی روکردان و نیز بیهقی آورده ست که مردم از آنحضرت ﷺ پرسیدند که یارسول الله آتی المال علی حبه چه معنی دارد زیرا که هر کس مال را دوست میدارد فرمودند که مقصود آنست که آن مال را در وقتی دهی که در دل تو خیال عمر دراز و خوف فقر در دامنش خطور کند و درنگ نکنی تا آنکه روح تو در حلقوم برسد در آنوقت بگوئی که فلانرا اینقدر بدهند و فلانرا این قدر حال آنکه آنوقت مال تو نیست مال دیگری شده و در ترمذی و دیگر صحاح موجود ست که خیرات بفقیر دادن یک خیرات ست و اهل قرابت خود را دادن دو چیز ست هم خیرات و هم ادای حق قرابت و محتمل ست که ضمیر حبه راجع بسوی خدا باشد یعنی مال را محض بر دوستی خدا بدهد نه برای ادای واجبی بر ذمهٔ خود مثل زکوة و کفارت مثلا زائد از قدر زکوة بدهد یا ازان مال بدهد که زکوة ادا نمی شود بسبب قصور از حد نصاب یا آنکه جنس نامی نیست مثل پارچه و پوشاک و حویلی و دوکان و درین صورت معاینت این دادن مال یا دادن زکوة که آینده مذکور ست بظاهر می شود و بعضی گفته اند که این ضمیر راجع بدادن مال ست که از لفظ آتی المال فهمیده میشود یعنی دادن مال را مکروه و شاق ندانست بلکه مرغوب و محبوب دانست و بخوشدلی داد و بهر تقدیر دادن اهل قرابت مقدم ست و لهذا انتها نوشته اند که زکوة مال را از شهری بشهری فرستادن خوب نیست بلکه زکوة مال هر شهر را بمحتاجان همان شهر باید داد و بگمان که زکوة دهنده را اقارب او در شهر دیگر باشند پس آنها را مقدم کند و زکوة مال خود را بآن شهر فرستد و استحقاق اقارب را ازین جا توان فهمید که تربیه و وراثت مال هم ایشانرا ست علی حسب مراتب القرب و در صورت عدم وراثت وصیت برای ایشان فرض بود و در ابتدای اسلام و هنوز هم در ثلث مال مستحب ست آمدیم بر آنکه فقر و احتیاج هم در اقارب شرط ست برای حصول ثواب یا نه ظاهر اطلاق آیت برین دلالت میکند که دادن مال اقارب را عموما از قبیل بر و نیکی ست اما چون در میان فقر و احتیاج شرط ست از نیجا پی برده میشود که در اقارب هم شرط باشد و لفظ بنابر طریق تقریر مذکور فقر موده باشد و تحقیق آنست که در اقارب برای حصول اصل ثواب بر و نیکی فقر و احتیاج شرط نیست که صلهٔ رحم میشود اگرچه خیرات نباشد و صلهٔ رحم هم در ثواب کم از صدقه و خیرات نیست آری صدقه و خیرات وقتی میشود که محتاج هم باشند و لهذا زکوة را و دیگر صدقات و کفارات را بدون فقر و احتیاج باقارب نتوان داد و الیتامی الیعنی می بدهد آن مال را به یتیمان که بی پدران صغر السن باشند خواه مرد ان و خواه زنان زیرا که بسبب صغر سن و خورد سالی تلاش و کسب نمی توانند کرد و بسبب بی پدری کسی خبر گیر آنها نیست پس ایشان را باجمیع انواع خود قرابت حکمی بهم رسیده ست که باجمیع مالداران را حق تعالی بدران آنها مقرر فرموده و بهمین جهت و بجهت شدت احتیاج آنها متصل ذوی القربی مذکور شده اند و المساکین یعنی و بی مایگان که دخل آنها کمتر از خرج ست که کسبی میکنند و راس المالی دارند

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ومراد اینجا ازین فرقه همان اشخاص اند که سوال و اظهار حاجت نمی نمایند و بقناعت و صبر سکون می کنند رانند بدلیل حدیث صحیح و صحاح وارد ست لیس المسکین الذی ترده التمرة والتمرتان واللقمة واللقمتان ولکن المسکین الذی لا یجد غنی یغنیه ولا یفطن له فیتصدق علیه یعنی مسکین آن را نه پندارید که بر در واز ها می ایستد و یک لقمه و دو لقمه از سر خانه وصول کرده می برد بلکه مسکین آنست که بقدر کفاف حاجت خود مال نمی یابد و کسی از حال و خبر ندارد تا با و خیرات برسد و بدلیل آنکه درین آیت سوال کنند گان را احد اکانه مذکور فرموده اند پس مساکین ورای آنها باشند وابن السبیل یعنی و بدهد آن مال را بسافر راه گذر که خرج ندارد یا سوارے و سایه ندارد که در وطن خود مالدار باشد خصوصا چون مهمان شود که گویا سوال بزبان حال می نماید و لهذا ابن عباس رض نظر باین خصوصیت ابن السبیل را بمهمان تفسیر فرموده اند چنانچه ابن ابی حاتم از ایشان روایت کرده میگفتند ابن السبیل هو الضیف الذی ینزل بالمسلمین والسائلین یعنی و بدهد آن مال را بسوال کنندگان خواه مسلمان باشد خواه کافر اگرچه حقیقت احتیاج ایشان معلوم نمیشود اما چون ذلت سوال و عار گدائی بر خود گوارا کرده اند صریح دلیل حاجت ایشان شده که آدمی بی ضرورت این ذلت و عار را بر خود گوارا نمیکند و لهذا در مسند امام احمد و ابو داؤد واقع ست بروایت حضرت امام حسین ع که آن حضرت ص میفرمودند للسائل حق وان جاء علی فرس و ابن ابی شیبه از سالم بن ابی الجعد روایت کرده که حضرت عیسی ع فرموده اند للسائل حق وان جاء علی فرس مطوق بالفضة یعنی سائل را حقی ست اگرچه سوار شده بر اسپ یاید و اسپ او را هیکلی از نقره هم باشد و در ترمذی بروایت ام بجید که از بعیت کنندگان آنحضرت بود روایت آورده که او گفت یا رسول الله سائل بر دروازه من میاید و نزد من چیزی که قابل دادن او باشد موجود نمی شود فرمودند که هرچه موجود باشد بده و او را خالی مگردان اگرچه سم سوخته بزو گوسفند باشد و ابو نعیم از ابن عمر مرفوعا آورده که سائلی که بر دروازه بیاید هدیه خدا ست برای مرد با ایمان وفی الرقاب یعنی و بدهد آن مال را در خلاص کردن گردنها خواه بندیان و اسیران که مسلمانان باشند در دست کافران و انیکس مالی را داده آنها را از بند کافران خلاص کند و خواه مقروضان باشند که در دست قرض خواهان خود مقید شده اند و این کس ادای قرض آنها نماید و هرچند این مردم در خوردن و پوشیدن محتاج نیستند لیکن در خلاص شدن از قید مخلوقات محتاج بمال اند و درینجا علمای عربیت را اشکالی ست قوی حاصلش آنکه فی الرقاب ظرف ست و سابق ذوی القربی با معطوفات خود مفعول به بود عطف ظرف بر مفعول به با وجود اختلاف جهت عمل چگونه درست شود و جواب این اشکال بدو طریق داده اند اول آنکه این عطف محمول بر حذف مضاف ست بتقدیر وآتی المال فی الرقاب پس عطف جمله بر جمله ست نه عطف ظرف بر مفعول به و همین طریق را صاحب کشاف در آیت لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین اختیار نموده و لفظ کم یوم حنین تقدیر کرده و از باب عطف جمله کرده اند تا عطف ظرف بر ظرف لازم نیاید دوم آنکه این ظرف معطوف ست بر ظرفی دیگر محذوف که متعلق والمسائلین ست یعنی والمسائلین فی حوائجهم وفی فک الرقاب و سوال عام ست از انکه بزبان قال باشد یا بزبان حال و تحقیق این مقام آنست که مدار صحت عطف بر معنی ست نه بر صورت لفظ و درینجا بحسب معنی اختلاف جهت نیست زیرا که رقاب ما سبق بر دو مصارف مال اند و معطی له و نه زمان و مکان دادن مال که بحسب ظاهر درین مدخول میباشد و آنها نباشند و نکته در تغییر اسلوب آنست که درین مصرف دادن باسیران و قرضداران معمول نیست بلکه مال را بکسانیکه اسیر کرده اند یا قرض خود میخواهند باید داد تا انها خلاص شوند بخلاف مصارف ما سبق که مال را بنحوے آنها باید داد که ایشان شوند ایمان حقیقی آرند و بدل مال و ادائے حقوق خلق که عند الله مقدم بر ادائے حقوق الله اند بازمی باید کرد حق الله را نیز کما ینبغی ادا نمایند واقام الصلوة یعنی و بپا استاده کنند نماز را بر وجه کمال زیرا که نماز عبادتی ست شامل جمیع اعضاء و اجزاء آدمی را از باطن تا ظاهر و چون او را راست کرد ادائے حق الهی از هر عضو متحقق گشت پس ازادائے حق بدنی که هر روز پنج وقت بر ذمه او واجب بود فارغ گشت واتی الزکوة یعنی و بدهد زکوة را که حق الهی بر ذمه مالست

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تا از ادای این حق نیز فارغ گردد که حوائج خلق را بدادن مال در مصارف شش گانهٔ مذکوره کفایت کرده بود و زکوة نام قدری معین است
از مالی که بران سال کامل گذشته باشد بشرطیکه آن مال بحد نصاب رسد و حد نصاب پنجاه و دو نیم تولهٔ است از نقره و هفت و نیم تولهٔ
از زر و متاع سود اگری را از هر جنس که باشد بقیمت نصاب زر یا نقره مشخص کرده زکوة باید داد و قدر واجب در زکوة این چهل حصه است اما مواشی و زراعت
که در زمین خراج نباشد چنین و تفصیل طویلست که در کتابهای فقه مسطور است و چون دادن زکوة را سوای دادن مال باقارب و یتیمان و فقیران
و مسافران و سائلان و بندیان شمردند معلوم شد که آن و ادن غیر از دادن زکوة است بعضی ازان واجب یا فرض است مثل خبر گیری اقارب
که محرمیت دارند و محتاج اند و مثل خبر گیری مسافر مضطر و صدقة الفطر و نذور و کفارات و قربانی و بعضی ازان مروت و مندوب و لهذا
مطالبهٔ آن دادن ازان کس هم میشود که زکوة بر و واجب نیست یا واجب است و ادا کرده است و همین است معنی حدیثی که ترمذی و ابن ماجه
از فاطمه بنت قیس رض روایت کرده اند که آن حضرت صلعم فرمودند که در مال سوای زکوة نیز حقی است و این آیت تلاوت کردند و بخاری
در تاریخ خود بروایت ابو هریره رض آورده که آن حضرت صلعم را پرسیدند که بعد از دادن زکوة حقی بر مال واجب میماند فرمودند آری و این آیت را
تلاوت کردند که وآتی المال علی حبه الآخر و آنچه از حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه مرویست که ان الزکوة نسخت کل حق فی المال
ولیس فی المال حق سوی الزکوة پس مراد آن است که حق مقدر خدا سوای زکوة چیزی نیست و این حقوق مذکوره اول مقدر نیستند بلکه حقوق
خلق اند نه حقوق خدا و تا حال تکلیفاتی که مذکور شد ازان قبیل بود که حق تعالی آنها را بر مردم خواه برای خود خواه برای خلق خود لازم
فرموده است بلی التزام انسان اما نظر بانچه بر ذمهٔ مردم از التزام خود لازم میشود پس نیکوکاران الموفون بعهدهم یعنی وفا کنندگانند بعهد خود
خواه آن عهد را با خدا بندند و نذری بر خود مقرر نمایند یا سوگندی بنام او بر کاری نیک بخورند و خواه با خلق عهدی بر بندند یا امانت
کسی را بگیرند یا با کسی وعدهٔ نیک کنند که در همه این صورتها وفا واجب است امانت وفا میباید که در دل مصمم باشد اذا عاهدوا یعنی وقتیکه
عهد بسته بودند پس اگر در آن وقت نیت وفا نبود و من بعد بسبب خوف ملامت مردم یا طمع منفعتی وفا کرد این وفا معتبر نیست کما انما الاعمال
بالنیات همچنین اگر در وقت عهد بستن نیت وفا مصمم بود لیکن من بعد بسبب ناچاری و لی معذوری یا بخوف ظالمی وفا نتوانست کرد معذور
است و در بیوفایان محسوب نمی شود و وفا بعهد هر چند بظاهر یک کار از کارهای نیکوکاری مینماید اما در حقیقت شامل جمیع معاملات
است که بنده را با خدا یا با خلق اتفاق می افتد مثلا هیری و مریدی و شاگردی و استادی و بت بودن و پیغمبر بودن همه متضمن عهد آلهی از جانبین
است که لوازم این علاقه را کما هو حقها ادا نمایند همچنین دخول در دین اسلام و شروع در طاعتی که پابستن عهد است بر اتمام موجب آن و لهذا
کسانیکه آن حضرت صلعم در آن زمان بیعت میکردند گاهی بر قبول حکم در عسر و یسر و خوشی و ناخوشی و گاهی بر آنکه کلمهٔ حق بگویند هر جا که
باشند و از هیچ کس در مقدمهٔ دین نترسند و تقیه و پاس ننمایند و گاهی بر آنکه از هیچ مخلوق سوال نکنند این چیزها بر ذمهٔ آنها زیاده تر لازم
میگشت حتی که بعضی از اصحاب صفه که بر ترک دنیا و جمع مال بیعت کرده بودند در وقت مردن یک دو اشرفی از کیسهٔ آنها برآمد مورد
وعید شدید شدند و نکاح و وکالت و شرکت و مضاربت و اکثر معاملات راجع بوفای عهد بود و بدون این خصلت محموده ادای حق هیچ
معامله بر وجه شروع متی تواند شد و لهذا این خصلت را تخصیص اسلوب فرموده و افضل با هم آورده بیان فرمودند و این همه خصلتها که مذکور شدند
از باب روئیکی بازه بشمانشان داده ایم بر وجه عموم بیان فرموده والصابرین یعنی یاد کنید شما صابران را از آنکه در حق ایشان عنقریب دیرات
و بشر الصابرین چه بشارت گذشته است و در کدام مرتبه نیکی از خصوصا چون صبر ایشان مستوعب و مستوفی جمیع سختیها
کرده و پس صبر کنید فی البأساء یعنی در شدت فقر مانند شما که از خوردن رشوتها با وجود آنکه چندان احتیاج
ندارید صبر نمی توانید کرد والضراء یعنی و در مرض و در درد و رنج و پرهیز نه مانند شما که از خوردن

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یک طعام اگرچه لذیذ و نفیس بود و به تنگ آمده گفتند لن نصبر علی طعام واحد و حین البأس یعنی و در وقت جنگ که هم قحط غله و آب و هم
هجوم دشمنان و خوف آنها و هم محنتهای بدنی و بی خوابی و زخم و تلف اعضاء و مینماید مانند شما که اذهب انت و ربك فقاتلا
انا ههنا قاعدون گفتند و چون کسی درین سه حالت صبر پیشه کرفت توان دانست که صابر و کامل است زیرا که مصیبت هاکه بر آدمی می آیند
در وقت امتحان صبر میرسد یکی شش قسم اند اول نقصان مال که آخرش شدت فقرست دوم نقصان بدن که مقدمه آن درد و رنج و مرض
و زخم و صدمات و کسرات اند سوم هلاک جان که بیشتر تا هنگام خطور آن وقت جنگ است و این هر سه مصیبت در سختی و شدت همین ترتیب
ترقی دارند و نیز توان دانست که صابر این کس محض برای اطاعت حکم الهی است و الا افراد بشر بسبب جزاهای مختلفه که در طبایع خود دارند
بعضی ازین مصیبت ها پروا نمیکنند مثلا بعضی مردم در وقت جنگ اصلا بیجا نمی شوند و باندک مرضی که رو میدهد حواس خود را از دست میدهند
و بعضی دیگر در فقر کشی خیلی ثابت قدم میباشند و از نام جنگ تبان رز میکنند و علی هذا القیاس و کسی که در جمیع این حالات ثابت قدم
برآید می باشد الا مغلوب طاعت الهی بجمله نیکوکاری عبارت از جامع شدن این اوصاف است اگر یکی ازین اوصاف هم فوت شود
نام نیکوکاری راست نمی آید پس اهل کتاب که جمیع این اوصاف را فوت کرده باشند حتی که در ایمان بخدا آن قدر قصور کردند که عزیر و مسیح
را پسران خدا قرار دادند و یهودیان ید الله مغلولة گفتند و نصاری بحلول و اتحاد قائل شدند و در ایمان بمعاد نیز همین قسم و اهیات معتقد
شدند کاهی گفتند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری و کاهی لن تمسنا النار الا ایاما معدودة و در ایمان بفرشتکان بهترین
فرشتکان را که حضرت جبرئیل اند دشمن خود قرار دادند و عصمت ملائکه را از سر منکر شدند و در ایمان بکتاب طرفه تفریق و تبعیض نمودند پاره را معتقد
شدند و بپاره دیگر کفر ورزیدند همچنین ایمان بانبیا نیز تا آنکه جماعه کثیر را از انبیا قتل کردند و داد مال خود چه امکان که بدل آن دین را
فروختند و آیات الهی و احکام او را بعوض متاع قلیل دنیا از دست دادند و نقض عهد خود عادت مستمره ایشان است چنانچه در سیپاره اول گذشت
ولی صبری ایشان نیز در عهد حضرت موسی بارها ظهور میکرد تا آنکه صریح گفتند که لن نصبر علی طعام واحد و بزدلی ایشان در جنگ عالقه
باین حد انجامید که اذهب انت و ربك گفتند پس ایشان را که هیچ یک ازین اوصاف ندارند دعوی نیکوکاری چه قسم راست آید آری
نیکوکاران همان اشخاص اند که جمیع این اوصاف را جامع اند و همین ظاهرست زیرا که نیکوکاری بار اعتقادست یا در اعمال و اخلاق اولئك
یعنی جامعان این اوصاف الذین صدقوا یعنی آن کرده اند که راست باز آمدند در اعتقادات و اولئك هم المتقون یعنی و آن کرده باشند
متقیان در اخلاق و اعمال پس در اعتقاد و اخلاق و اعمال هیچ وجه خلل ندارند و نیکوکاری ایشان در ظاهر و باطن کمال یافت آمد یم بر آنکه وصف صابرین
را منصوب چرا آوردند حال آنکه صفات سابقه همه مرفوع بودند و عطف این صفت بران صفات تقاضا میکند که این هم مرفوع باشد اهل
عربیت گفته اند که این را نصب علی المدح و الاختصاص میکنند چون صفتی را از جمله صفات چند بمزید شرافت و عظمت میخواهند که ممتاز کنند
برای اشعار باستیاز معنوی در اعراب امتیاز میدهند و صبر در شدائد و معرکه های جنگ صفتی است عمده این صفت را از ماسبق امتیاز دادن
ضرور بود بنابران اعراب او را از اعراب ماسبق تغییر کرده از رفع بنصب آوردند گویا چنین میفرمایند که ما خاص می کنیم صابران را بمدح عظیم کما
نیکی و ابو علی فارسی گفته است که چون خوابی که صفت های بسیار را در مقام مدح یا هجو مذکور کنی پس مقتضای بلاغت آنست که اعراب آن
صفات را مختلف آری و هر همه را بر موصوف خود بگیسان جاری نکنی زیرا که مقام مدح و هجو محل اطناب و مبالغه است و چون اعراب صفات مختلف
گشت در معنی اطناب حاصل شد زیرا که کلام در صورت اختلاف اعراب چنین مینماید که گویا چند نوع کلام است و اگر اعراب مختلف نشود
مجموع یک جمله میکرده و بعضی محققین از علمای عربیت در وجه آنکه اختلاف حرکت چرا مفید مبالغه در مدح و هجو میکرد گفته که اصل مدح
و هجو از کلام سامع است زیرا که چون شخص غیر خود را خبر میدهد که فلانی چنین کرد سامع غالبا بشنیدن نام او یا مدح و ثنای او

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

میکند و می گوید چه خوب شخصی را ذکر کردی یا او چه عاقل ست و چه قابل ست یا هجو و ذم او میکند بهمین طریق پس در وقت مدح و هجو متکلم میخواهد که خود را سامع قرار داده بهمان اسلوب سخن گوید بنا بران اختلاف اعراب دلیل مدح و ذم میشود و در حدیث شریف بروایت ابن مردویه و عبد بن حمید وارد شده که شخصی پیش ابوذر رضؓ آمد و پرسید که ایمان چیست ابوذر رضؓ این آیت تلاوت کردند و تا آخر رسانیدند آن مرد گفت که این آیت جواب سوال من نشد ابوذر رضؓ گفتند که شخصی پیش حضرتؐ آمده همین قسم سوال کرد آنحضرتؐ بروے این آیت را تلاوت فرمودند او هم راضی نشد چنانچه تو راضی نشدی آنحضرتؐ او را فرمودند نزدیک بیا چون نزدیک آمد ارشاد کردند که علامت ایمان این ست که چون از تو نیکے سرزد شود در دل خود خوش شوی و امید از ثواب آن داری و چون از تو بدی صادر گردد محزون و مغموم شوی و خوف عقوبت آن ترا در دل بهم رسد و ابن ابی شیبه از ابو هریره رضؓ آورده که هر که برین آیت عمل کند ایمان او کامل شود فی الواقع بعد از تامل درین آیت واضح می شود که هیچ چیز از تکلیفات شرعیه از مضمون این آیت خارج نیست و حکیم ترمذی از ابو عامر اشعری روایت کرده که من پرسیدم یا رسول الله کمال نیکے چیست فرمودند که در خلوت آن کنی که در خلوت کنی و ابن عساکر از زید بن رفیع آورده که ایشان را کسی از خوارج پرسید که در تکفیر ایشان چه می گوئید ایشان از اصحاب قبله اند و نماز و روزه را بطریق اسلام بعمل می آرند زید بن رفیع گفت که بر استقبال قبله و نماز و روزه فریفته نشوید نشنیده اید که خدا تعالی چه فرموده ست لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب تا آخر آیه پس هر که ایمان خود را باین چیزها درست کرد مومن ست و هر که بیکی ازین چیزها منکر شد کافر ست و چون دانستید که بهترین اقسام نیکوکاری صبر ست پس این خصلت را هرگز از دست ندهید خصوصا در وقتی که یکی از اقارب و متوسلان شما از دست کسی کشته شود و شما را غضب انتقام از قاتل در اندوه فراق مقتول و شرمندگی کمال عجز خود از محافظت مقتول و لحوق ذلت با هم مجتمع شده طرفه حالتی پیدا کنید و در آنوقت بی صبرے کرده خواهید که اکتفا بر برابری در قصاص نکنید بلکه بجای یک کس چند کس را بکشید و همراه قاتل پسر و برادر و خویشاوندان او را بقصاص رسانید یا عوض زن مقتوله اکتفا بر کشتن زن قاتله نکرده مردمان او را مانند شوهر و پسر نیز بکشید یا در عوض غلام خود که از دست غلام شخصی کشته باشد اکتفا بر کشتن غلام کسی را نکنید و خواهید که صاحبان آن غلام را نیز بکشید و بدانید یا ایها الذین اٰمنوا یعنی ای مردمان یا ایمان مقتضاے ایمان شما همین ست که از انچه بر شما از جناب الهی نوشته شده ست در هیچ حالت ازان تجاوز نکنید کتب علیکم القصاص یعنی نوشته شده ست بر شما برابر کردن در خون فی القتلی یعنی در کشتگان پس هر کشته را برابر کشته دیگر دارید و بسبب محبت و قرابت خود یا علم و فضل و نسب و حسب عمده زادگی و روزات و خوش صورتی و بدصورتی و صلاح و فسق باهم در کشتگان ترجیح و امتیاز نکنند که در عوض یک کشته چند کس را بکشید زیرا که اگر این نوع ترجیح و امتیاز را دخل خواهید داد مقدمه قصاص موقوف خواهد شد و جاری نخواهد ماند چه نزد هر کس کشته خود عزیزتر و گرامی میباشد چنانچه شما کشته خود خون داده پیدا می کنید دیگران نیز بر اقارب و غمخواران خود همین قسم جان نثار میباشند کی گوارا خواهند کرد که عوض کشته خود چند کس را ازانها بکشید پس الحر یعنی هر آزاد برابر ست بالحر یعنی بآزاد دیگر گو از روی علم یا نسب و جمال فضیلت داشته باشد مثلا یکی سید باشد و دیگر جولاهه و همچنین العبد یعنی هر غلام برابر غلام ست بالعبد یعنی با غلام دیگر و همچنین هر کنیزک برابر ست با کنیزک دیگر اگرچه یک غلام چیله محبوب پادشاه باشد و دیگر خدمتگار مواشی و همچنین یک کنیزک حرم خاص پادشاهی باشد و دیگر باورچی خانه و همچنین الانثی یعنی هر زن برابر ست بالانثی یعنی با زن دیگر اگرچه یکی بیکم محل نشین باشد و دیگری مزدور کوچه گرد درین جا باید دانست که مدلول این آیت همین قدر ست که اهل ایمان را می باید که بسبب غلبه غضب و کینه کشی در مقدمه خون بی صبرے نکنند و از حد شرع در کشتن تجاوز ننمایند چنانچه اهل جاهلیت بعمل می آوردند که اشراف بطراف میگفتند که ما عوض غلامان خود آزادگان شما را

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خواهیم کشت و بعوض زنان مردان را خواهیم کشت و بعوض یک مرد دو مرد را خواهیم کشت بعلت آنکه ما بر دین مقدمه هر دو آزاد یا مرد آزاد برابر نیست
و همچنین هر غلام را با غلام دیگر و هر زن را با زن دیگر و از جهت شرافت نسب یا عمدگی ترجیح و تفضیل ندهید و یکی را بر دیگری
نکنید و مفهوم مخالف این آیت که آزاد با غلام برابر نیست و مرد با زن و همچنین غلام با آزاد و زن با مرد پس عموما مراد نیست بلکه بر صورت
گرفتن دیت زیرا که دیت مرد آزاد قریب دو هزار و شصت درم سیم است و دیت زن آزاد نصف این مبلغ و دیت غلام و کنیزک قیمت آنهاست
اما در صورت معاوضه خون بخون پس تفاوتی نیست نزد حنیفه آزاد را در عوض غلام توان کشت شرط آنکه غلام مملوک او نباشد و
را عوض زن باجماع توان کشت و اکثر مفسرین که قتلی را بطریق تغلیب شامل مقتولان و قاتلان ساخته و برابر کردن مقتولان
با قاتلان مراد داشته اند درین مفهوم مخالف متردد میشوند بعضی شافعیان آن را بر مذهب خود دلیل می سازند و می گویند که آزاد
در عوض غلام نباید کشت و حق آن ست که استدلال باین مفهوم مخالف برین مذهب راست نمی آید زیرا که اگر این معنی مراد باشد عکس
این هم مراد خواهد بود و آن خلاف اجماع ست و نیز چون هر زن را برابر زن دیگر فرمودند کنیزک و زن آزاد برابر نیست حاصل آنکه اگر
در غلام و مرد آزاد فرق کرده شود در کنیزک و زن آزاد نیز فرق باید کرد و معهذا این مفهوم مخالف در میان مرد [illegible]
درست نمی افتد و هم مناقض عموم آیت النفس بالنفس ست و منافی حدیث المسلمون یتکافی دماهم اگرچه بعضی آرند اگرچند کس
یک کس شریک شوند آن چند کس را در عوض آن یک کس کشتن می آید زیرا که هر یک ازان چند کس قاتل آن یک کس شد پس غیر قاتل
نخواهد شد و همین ست معنی قول حضرت امیرالمؤمنین عمر فاروق رضه که لو تمالا علیه اهل صنعاء لقتلتهم و نیز باید دانست که حکم
قصاص خنثی صورت خارج و مستثنی ست اول آنکه مسلمان کافر حربی را بکشد که بالاجماع درین قصاص نیست و اگر ذمی یا مصالح را کشت اصحاب
ما نزد شافعیه درین صورت هم قصاص نیست و نزد حنیفه هست لیکن حدیث صحیح لا یقتل المسلم بکافر موید قول شافعیه ست و دوم آنکه
مسلمانی مسلمانی دیگر را از راه خطا کشت و این را طریق ست اول آنکه خطا و معرفت کند و آن مسلمان را بسبب شکل و لباس و همراهی نفر
کافر دانسته بکشد دوم آنکه خطا در فعل کند مثلا تیری یا غلوله بشکاری انداخته بود در میان کذر مسلمان افتاد و باو رسید و کشته شد درین هر دو صورت
قصاص نمی آید بلکه خونبها واجب می شود چنانچه در سورهٔ نساء مذکور ست سوم آنکه پدر یا مادر پسر یا دختر یا بنده و نوکر خود را بکشند که درین
صورت هم قصاص نیست خون بها باید گرفت چهارم آنکه مالک غلام یا کنیزک خود را بکشد و درین صورت نه قصاص می آید و نه خون بها لیکن تعزیر
دادن بر مالک لازم می شود باقی ماند درینجا سوالچند جواب طلب اول آنکه مخاطب باین کلام کدام مردم اند اگر قاتلان اند پس بر ایشان چرا واجب نیست
که خود را خود بکشند بلکه این فعل حرام ست و اگر وارثان مقتول اند پس آنها موافق حکم شرع مختار اند در آنکه اگر خواهند قصاص باز دهند و اگر
خواهند عفو کنند بلکه عفو کردن بهتر ست بدلیل والعافین عن الناس و اگر کسی سوای این دو گروه است پس کدام کس ست و معهذا بر دو گروه
بالاتفاق در مقدمهٔ خون هیچ چیز واجب نمی شود ندادن دیت و نکرفتن قصاص چه جای آنکه قصاص عبارت از برابر کردن ست و رعایت برابری
در مقتولان بر همه مسلمین واجب ست باین معنی که چون شرائط وجوب قود جمع شوند ایشان را جائز نیست که دران وقت رعایت برابری نکنند قاتل را تسلیم
نفس واجب میکردد با رعایت برابری و وارث مقتول را نیز مطالبه برابری باید کرد نه زیادتی و پادشاهان و حکام را نیز در کشتن برابری باید کرد پس
مخاطب باین خطاب جمیع مسلمین اند اما چون کفته شد کسی بدون تائید حاکم پیش نمیرود بنابران می توان کفت که مخاطب
باین کلام حاکمان اند پس دوم آنکه ظاهر آیت تقاضا میکند که در وقت کرفتن خون رعایت برابری واجب ست اما آنکه
عوض خون خون کرفتن نیز واجب ست پس ازین آیت فهمیده نمی شود جوابش آنکه آری ازین آیت این مضمون فهمیده
نمی شود و آیتی که دلالت بر وجوب معاوضهٔ خون میکند آیت دیکر ست، در سورهٔ مائده منقول از توریت که النفس

mandegar.tarikhema.org
مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بالنفس و معهذا میتوان گفت که مراد از برابری که در این آیت واجب شده برابری در قتل است و برابری در قتل صفت قتل است و صفت را واجب کردن مقتضی واجب کردن ذاتی است که موصوف بآن صفت باشد پس ازین راه ازین آیت هم وجوب قتل مفهوم کردید اما شرائط وجوب قتل مثل مطالبهٔ وارثان خون و بودن قتل از جنس عمد بلا شبهه در کار است سوم آنکه از برابری در قتل فهمیده میشود که در کیفیت قتل نیز رعایت برابری باید کرد مثلا اگر قاتل را بآتش سوخته باشد او را هم با آتش باید سوخت و اگر در آب غرق کرده باشد او را هم در آب غرق باید کرد و اگر دست و پا بریده یا چشم برکنده یا کوش و بینی بریده کشته باشد او را هم همین قسم باید کرد چنانچه در حدیث شریف بروایت بخاری وارد است که در زمان آنحضرت صلعم یهودی جنیت دختری را از انصار برای آنکه قتل زیور او فریب داده در خرابه برده سر او را بسنگ شکست آن حضرت صلعم آن یهودی را بعد از اقرار همین قسم کشتن فرمودند و همین است مذهب امام شافعی رحمة الله علیه جواب آنکه رعایت برابری در کیفیت قتل از این آیت فهمیده نمی شود زیرا که فی القتلی فرموده اند نه فی القتل و معهذا علی العموم رعایت برابری در کیفیت قتل نمی تواند شد مثلا اگر شخصی کسی را بسحر کشته باشد او را بسحر نتوان کشت نزد شافعیان نیز زیرا که سحر فعل حرام است و همچنین اگر شخصی بچهٔ صغیر را بلواطت کشت او را باین طریق نتوان کشت بلکه بشمشیر آری آنچه در حدیث منقولست برین قدر دلالت میکند که رعایت برابری در کیفیت قتل هم بهتر است برای تشفی خاطر وارثان مقتول چهارم آنکه اگر قاتل از کرده خود توبه کرد و بر ترک توبه اصرار نمود پس واجب کردن قصاص بر او البته معقولست که عقوبتی است از جانب خدا عوض گناه او اما اگر از ته دل توبه نموده و بران ندامت کرد پس باز در واجب کردن قتل او چه حکمت است ظاهر است که بعد از مقبول توبه بعقوبت نمی تواند شد جواب آنکه توبه که عبارت از ندامت بر ماضی و عزم مصمم بر ترک گناه در مستقبل است کار دلی است که خلق را بران اطلاع نمی تواند شد اگر توبه را مانع استیفای قصاص می ساختند هرگز حکم قصاص جاری نمی شد هر قاتل بعد از قتل میگفت که من توبه کرده ام و در یمخا نمی توان گفت که دروغ گفتن او نزد خلق بیش می رود خالق خود از حال باطنی او خبردار است زیرا که فرضیت قصاص کر فتن بر خلق است پس ترک قصاص باطلاع خلق بر قبول توبهٔ او در کار است و معهذا محققین گفته اند که حقیقت توبه در حقوق العباد آنست که با وجود ندامت و ترک گناه صاحب حق را نیز راضی کند و راضی شدن صاحب حق درین جا بتسلیم نفس برای قصاص میتواند شد و نیز در واجب کردن قصاص ثواب نیز حکمت هاست اول در حق قاتل زیرا که چون از اول بداند که اگر من کسی را خواهم کشت عوض او مرا خواهند کشت و عذر توبه مسموع نخواهد شد این دانستن او را مانع از خون ناحق خواهد کشت دوم در حق وارث مقتول که تشفی آن غم کشیده و واقف رسیده و همین است سوم در حق سائر الناس که عبرت گیرند و ازین قسم افعال شنیعه باز مانند و معهذا معاوضهٔ خون کر فتن و واجب گشتن پس اگر وارثان مقتول قاتل را خواهند و بدانند که توبه نصوح کرده است و توبهٔ نصوح او بدون حاضر شدن نزد وارثان مقتول او امر مخفی است و بجای پلوسی و تملق یا بدادن مال یا بآوردن کاری آنها را از خود راضی ساختن تمام نمی شود و البته از سر خون او خواهند گذشت و معاف خواهند کرد و اگر بسبب احتیاج در مال رغبت خواهند کرد یا در منفعتی دیگر آن را قبول خواهند نمود اما اگر از خون قاتل عفو نکنند و در گذرند پس این داد و ستد است یکی آنکه تمام وارثان محض برای ثواب آخرت بی عوض مالی یا منفعتی قاتل را معاف نمایند در نصوص خود در شرع چیزی بر ذمهٔ قاتل واجب نماند مگر آنکه شکر این نعمت آنها بدل و زبان بجا آرد و همیشه برای آنها دعای خیر کند دوم آنکه بالکل معاف نکنند بلکه بعوض مطالبه دارند و این صورت را در شرع بعضی احکام مقرر است فمن عفی له یعنی پس هر که معاف کرده شد برای او من اخیه یعنی از خون برادر دینی خود شیئ یعنی چیزی باین طریق که بعضی وارثان عفو کردند و بعضی نکردند و چون خون چیزیست که منقسم نمی شود حصهٔ بعضی را بخشند و حصهٔ بعضی را نبخشند ناچار در نصوصیت حکم شرع آنست که کشتن ساقط شد و وارثانی که

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عفو کرده باشند حصهٔ خود را از دیت بگیرند یا همه وارثان مقتول از سر خون او درگذرند ما مه مقابلهٔ مالی که از ولی دم مقرر کنند خواه بمقدار دیت باشد یا زیاده از آن یا کمتر از آن و درین هر دو صورت عفو کامل میست که عهدهٔ قاتل مطلق بری الذمه شود و اما چیزی که حالا بر گردن او باقی ماند فَاتِّبَاعٌ یعنی پس تابع مرضی عفو کننده است هر چه مرضی او باشد قبول کند اما بِالْمَعْرُوفِ یعنی بطوریکه در شرع مروج و معمول است در معاملات و معاوضات نه بطوریکه خلاف شرع است مثلا اگر وارث مقتول بگوید که من از خون تو درگذشتم اما بشرطیکه پسر خود را غلام من سازی یا با دختر تو زنا کرده باشم یا شراب برای من تیار کرده باشی یا نماز و روزه ترک کنی یا برای من فلانی را که بس یار اه زنی و دزدی کرده اینقدر مال بیار که ازین جنس همه شرطها مردود است درین چیز ها متابعت مرضی او نباید کرد و نیز واجب میشود بر ورثهٔ قاتل اَدَاءٌ یعنی ادا کردن آنچه بگفتهٔ او قبول کرده است اِلَيْهِ یعنی بسوی همان عفو کننده نه آنکه بحاکم یا قاضی یا وکیل سرشوت داده او را محروم سازد و آن قدر مبلغ خرج کند و ادا کردن هم میباید که باشد بِإِحْسَانٍ یعنی به نیکی و خوش سلوکی و قبول منت بر خود نه بر ترش روئی و خلاف وعدگی و دیر کردن از میعاد مقرر یا کم کردن از قدر مقرر یا بجای مبلغ سره ناسره دادن و بجای حالی تا ماهی زیرا که ذٰلِكَ یعنی قبول عفو خون از طرف وارثان مقتول نعمتی است خاص بر شما که در شریعت یهود یان بنود چه در شریعت آنها عوض خون خون کرفتن مقرر بود و همچنین در شریعت نصاری خون بها کرفتن مقرر نبود پس این توسعهٔ عظیم که اگر خواهید مفت برای ثواب آخرت معاف کنید و اگر احتیاج مال دارید خون بها بگیرید و اگر خواهید تا شفی غیظ و کینه کشی منظور دارید بگشید تَخْفِيفٌ یعنی سبک کردن است تکلیف شرعی را بر شما مِنْ رَبِّكُمْ یعنی از پروردگار شما وَرَحْمَةٌ یعنی و مهربانی است ازان جناب هم بر قاتل که به تعلق و چاپلوسی وارثان مقتول را بر معاف کردن یا خون بها کرفتن راضی کرده زنده تواند ماند و هم بر وارثان مقتول که اگر احتیاج بمالی دارند میتوانند کرفت و اگر ثواب آخرت را طالب باشند نیز میتوانند حاصل کرد فَمَنِ اعْتَدٰى یعنی پس هر که تعدی کند بَعْدَ ذٰلِكَ یعنی بعد ازین تخفیف و رحمت باین طریق که چند کس را عوض در یک کس بگشد یا غیر قاتل را بکشد یا قاتل را اول بعفو یا قبول دیت مطمئن کرده بگشد یا قاتل و را ای دست سزائی کند یا خلاف وعدگی نماید یا بد شواری او اساز د یا از قدر مقرر ناقص کند یا بجای سر ناسره دهد فَلَهٗ عَذَابٌ اَلِيْمٌ یعنی پس او راست عذاب درد دهنده در آخرت و در حدیث شریف صحیح بروایت بیهقی وارد است که هر که بعد القبول بعفو یا دیت اندام از طرف کسی آفت رسید پس وارث آن مقتول و صاحب آن جراحت در سه چیز مختار است یا قصاص بگیرد یا عفو کند یا دیت قبول نماید و اگر چیزی چهارم ورای این سه چیز خواهد پس هر دو دست او را بگیرید و کردن بزنید و اگر بالفرض تعدی کرده چیزی دیگر بعمل آورد فَلَهٗ نَارُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيْهَا اَبَدًا و نیز ابن جریر و دیگر محدثین روایت کرده اند که آن حضرت صلعم میفرمودند که لَا اُعَافِي اَحَدًا قَتَلَ بَعْدَ اَخْذِ الدِّيَةِ یعنی من هرگز معاف نخواهم کرد کسی را که بعد از کرفتن خون بها قاتل را کشت کو وارث آن قاتل معاف کرده باشد زیرا که خدای تعالی میفرماید فَمَنِ اعْتَدٰى بَعْدَ ذٰلِكَ فَلَهٗ عَذَابٌ اَلِيْمٌ و اگر کسی را از شما خاطر بگذرد که درین احکام وجه تخفیف و رحمت ظاهر است زیرا که عفو را جائز داشتن هم در حق قاتل مهربانی است که او زنده ماند و هم در حق وارث مقتول که کشتهٔ او باز نخواهد ثواب آخرت را چرا از دست دهد و بندهٔ خدا را چرا بکشد و همچنین در کرفتن خون بها که بالفعل بسبب مال و سعتی بوارث مقتول بهم خواهد رسید و کارهای او روا خواهد شد و هم قاتل را عبرت و پرهیزش خواهد شد که آینده بر سر اصلاح باشد و خون ناحق نکند اما در قصاص ظاهر است که کشتن آدمی کویا هدم بنیان ربانی است و معهذا تلف جان است که بعد از رفتن آن راه ترقی آخرت و تحصیل ثواب آن سرای و تدارک مافات بالکلیه مسدود میشود و بجز از منافع دنیوی بوجود انسان متوقع میباشد بکسر معدوم میکردد کویم اگر قاتل کشند همه تخفیف و رحمت در ایجاب قصاص است اگر قصاص را واجب میکردیم نعمت عفو چه قسم قاتل را دریافت میشد و ثواب آخرت چه قسم وارث مقتول را حاصل میکشت و همچنین کرفتن دیت

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چرا قاتل را بسبب یک مقتول چرا بقوت و غلبه مطالبهٔ مال میتوانست نمود و معهذا در قصاص اگرچه یک جان میرود اما جانهای بسیار محفوظ می مانند وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ یعنی و شما ایها المسلمانان در مقدمهٔ قصاص نفع عمده ست از زندگی که آن را نمی توانید فهمید زیرا که قاتل را چون در قصاص میکشند او نفس خود را باطاعت فرمان خدا بوارثان مقتول تسلیم نماید در آخرت از لوث گناه پاک برخیزد و از عذاب دوزخ خلاصی یابد و حیات ابدی یابد بلکه در برزخ و قبر نیز با او معاملهٔ عفو و رحمت واقع شود و روح در ریحان نصیب او کرده و پس این کشته شدن در حق او محض انتقال از دار الآلام بدار الراحة کرده و مقتول را بسبب آنکه عوض خون او گرفته شد و کشتن او را یکان رفت نام و جاه در پس ماندگان حاصل شد و عزت او افزود و مثل مشهور ست که ذکر الفتی عیشة الثانی و روح او را الی بسبب آنکه ناحق کشته شده بود نماند پس در عالم قبر فارغ البال میکذرانند و زندگانی آن جهانش تلخ و کدر نمی شود و وارثان مقتول را هم عزت و جاه افزود که عوض کشتهٔ خود قاتل او را کشتند و هم الم و غم کم شد و تشفی غیظ حاصل گشت و قبائل و عشائر قاتل را امن و اطمینان از طرف وارثان مقتول بهم رسید والا هر گاه میافتند میکشتند چنانچه در جاهلیت رسم بود و حالا هم در فرقهای جاهل مرسوم ست که بعد از وقوع یک خون از طرفین خونهای بسیار تا قرنها و پشتها شده میرود و هرگز احد الجانبین از جانب دیگر مطمئن نمی شوند و زندگی هر دو طرف بکمال تلخی میکذرد قصهٔ مهلهل که عوض برادر خود کلیب هزاران را کشت تا آنکه قبیلهٔ بکر بن وائل را قریب بفنا رسانیدند در تواریخ عرب مشهور ست و علی هذا القیاس معمول افاغنه کوهستان و راجپوتان و دیگر امم ست و سائر الناس را عبرتی و سرنوشتی بهم رسید که قاتل ناحق را این روز سیاه در پیش می آید پس هر گاه را بسبب غلبهٔ قوهٔ غضبیهٔ یا ثوران حمیت داعیهٔ قتل ناحق در دل خطور کند این عبرت او را از قتل مانع شود و او هم زنده ماند و کسی را که کشتن میخواهد نیز زنده ماند پس مشروع فرمودن این حکم سراسر رحمت و باعث حیات عامهٔ خلائق ست لیکن این نوع حیات را استعداد یافت میکنید یا اُولِي الْأَلْبَابِ یعنی ای صاحبان عقل خالص و مغز سخن میرسید و بر پوست آن قناعت نمی کنید و در بواطن حقائق نفوذ مینمائید و بر ظواهر امور اکتفا نمی کنند نه آنکه عقلهای خالص ندارند و از قصاص سوای اتلاف جان نمی فهمند و این حکم را مشروع نفرموده ست مگر برای آنکه لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ یعنی شاید شما پرهیز کنید از افراط در غضب خود تا از غضب خدا محفوظ مانید و میان العرب را بلا موجب بدم نکنید و خود را و غیر خود را از تلف نگاه دارید باقی ماند در اینجا بحثی چند اول آنکه از روی قواعد دین مقرر ست که اگر مقتول را کسی قتل نکند البته بموت خود می میرد زیرا که عمر مقدر را همین قدر بود و همچنین اگر شخصی قصد کشتن کسی کرد و بخوف قصاص بازماند آن کس البته بموت خواهد مرد اگرچه این شخص او را نکشد بنابر آنکه هر وقتی که وقت قتل او قرار دهند همان وقت وقت موت او ست پس از مشروع نمودن قصاص حصول زندگی چه قسم تصور توان کرد جواب آنکه حق تعالی هر خیر را بسببی معین فرموده ست که آن خیر در وجود و عدم تابع آن سبب خود میباشد اگر سبب موجود شود آن خیر هم موجود شود و اگر سبب معدوم شود آن خیر هم معدوم شود و مشروعیت قصاص هم همین طریق سبب زندگی ست که بسبب موقوف قصاص از کشتن باز میماند و این شخص و آن کس زنده می مانند مانند سائر اسباب و مسببات بلا تفاوت و هر که منکر اسباب شود و مخالف عقل و شرع و عرف میکرده و عند الله مذموم و عند الناس قابل ملامت میشود و منقسم شبهات در سببیت جمیع اسباب می آید لیکن بمعرفت سر قضا و قدر که سلسلهٔ اسباب و مسببات را باهم مربوط ساخته ست مندفع میکردد دوم آنکه این مضمون را قبل از نزول قرآن عربان هم سیدانستند و بعبارات مختلفه از ان تعبیر میکردند بعضی میکفتند که قتل البعض احیاء للجمیع و بعضی میکفتند که اکثروا القتل لیقل القتل و از همه عبارات مختصر عبارتی بود که بمنزلهٔ مثل در میان آنها شائع بود که القتل انفی للقتل حق تعالی در کلام اعجاز نظام آن عبارت مشهوره انشا را ترک فرموده این لفظ ارشاد کرد که فی القصاص حیوة بنابران علمای بلاغت در ترجیح

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این نظم قرآنی بران مثل مشهور سخنها گفته اند و خلص سخنان آنها را جمع بده وجه میشود اول آنکه آن مثل مشهور کلیه صحیح نمیشود زیرا که قتلی که از راه ظلم و تعدی ناحق واقع شود دور کننده قتل نیست از روی قصاص بلکه موجب زیادتی قتل قصاص ست و اگر در مثل مشهور در هر دو جا قید اعتبار کنند و گویند القتل قصاصا انفی للقتل ظلما کلام بسیار دراز میشود و آیت قرآنی بی تکلف این معنی را ادا میکند دوم آنکه قتل قصاص که قتل ناحق را دور میکند نه ازین حیثیت میکند که قتل ست بلکه ازین حیثیت که قصاص ست و این حیثیت از آیت معلوم میشود نه از مثل مشهور سوم آنکه غرض اصلی آدمی را دوزندگی ست و نفی قتل محض برای حصول زندگی مطلوب نمیشود پس تقدیر بغرض مقصود اولی است چنانچه در آیت ست چهارم آنکه تکرار لفظ بغیر ضرورت قبیح ست چنانچه در مثل مشهور واقع شده نه در آیت پنجم آنکه حروف ملفوظ آیت که باعتبار اختصار کلام بهمان حروف ست در آیت ده حرف اند و در مثل مشهور چهارده پس عبارت آیت مختصر تر شد ششم آنکه غالب در مثل مشهور اسباب خفیفه واقع شده اند و این مخل سلاست ترکیب ست و آیت باوجود تمام اختصار سبب وقت و فاصله بهم دارد هفتم آنکه ظاهر مضمون مثل مشهور مقتضی آن میشود که یک چیز بعینه سبب انتفاع خود باشد و آن محال است و در آیت قصاص را سبب نفی از حیات کرده اند و هر دو بظاهر متغایر اند هشتم در آیت صنعت تضاد در میان لفظ قصاص و حیات بکار برده اند و مثل مشهور ازین صنعت خالی ست هم لفظ آیت مبارک ست فال خیر ازان میتوان گرفت که مشتمل بر ذکر حیات ست و مثل مشهور کلام بد فال ست که نفی را از هر دو جانب بقتل احاطه کرده اند دهم آنکه آیت مشتمل بر دو اسم و یکحرف ست و مثل مشهور بر سه اسم و یکحرف و اگر حرف تعریف را شمار کنند پس در آیتی یکبار آمده و در مثل مشهور دوبار و اگر تنوین را نیز شمار کنند حرف باهم برابر میشوند لیکن زیادتی اسما در مثل مشهور باقی میماند علاوه آنکه افعل تفضیل را چون بغیر لام و اضافت استعمال کنند من تفضیلیه خواه مخواه مقدر میباشد پس تقدیر کلام در مثل مشهور چنین شد که القتل انفی للقتل من کل شئ پس اختصار کجا ماند نجست سوم آنکه ازین آیت معلوم شد که حیات و زندگی آدمی بهر نوع که باشد مطلوب شرع ست و لهذا ذکر خیر مرده را مستحب داشته اند و جانشینان او را تاکید فرموده که مراعات اقارب و دوستان او نمایند بلکه بنا بر همین سر میراث و وصیت او را جاری داشته که بعد از موت سبب بقای حیات خاندان و آثار او ست و لهذا کُتِبَ عَلَیْکُمْ یعنی نوشته شده است بر شما ای مسلمانان هر چند این حکم مقتضای ایمان نیست تا اول انحکم به یا ایها الذین امنوا شما را خطاب کرده شود وجه مال را بوارثان گذاشتن جبلی هر انسان ست و لهذا در همه فرقها مروج و معمول ست اما بر شما لازم کرده شد اِذَا حَضَرَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ یعنی وقتیکه حاضر شود یکی را از شما موت و علامات او ظاهر شدن گیرند از سقوط قوی و اشتداد مرض بحدی که طبیعت مغلوب کرد و لیکن اِنْ تَرَکَ خَیْرًا یعنی اگر گذارد او مالی را که زائد از خرج تجهیز و تکفین و لوازم ماتم داری و ادائی قرض او باشد اَلْوَصِیَّةُ لِلْوَالِدَیْنِ وَالْاَقْرَبِیْنَ یعنی وصیت کردن برای مادر و پدر و دیگر قرابتیان باین طریق که مادر و پدر مرا این بدهید و فلان قرابتی را آن بدهید زیرا که معمول مروج این ست که چون شخص می میرد تمام مال او را زنان و فرزندان او متصرف میشوند و مادر و پدر و دیگر قرابتیان هیچ نمیدهند حال آنکه در شرع برای مادر و پدر حقی مقرر ست و بعضی قرابتیان دیگر را نیز مثل جد و جده باوجود فرزندان بعضی مقرر ست اما این مردم پاس حکم شرع نمی کنند و وصیت مرده را زیاده تر مؤکد میدانند و بعضی قرابتیان را که حقی مقرر نیست نیز بحکم وصیت از ثلث مال چیزی نمانیدن مندوب و مستحب ست تا توشه راه آخرت باشد اما این وصیت میباید که باشد بِالْمَعْرُوْفِ یعنی موافق طریق معروف شرع پس اگر فقیر را از قرابتیان خود محروم داشت و برای غنی وصیت کرد طریق معروف نشد و همچنین اگر والدین را با بنی اعمام برابر ساخت نیز طریق معروف نشد بلکه هر را در شرع حصه مقرر ست برای او زیاده ازان حصه وصیت کردن خلاف طریقه معروفه ست پس این جمله شخصی را منع وصیت کرد آنرا وصیت میشود حَقًّا یعنی حقی که لازم ست مر متقیان را عَلَی الْمُتَّقِیْنَ یعنی متقیان اگرچه فاسقان را و بخلاف را تغییر و تبدیل او نرسد زیرا که مخالف شرع نیست فَمَنْ بَدَّلَهٗ یعنی پس کسیکه تغییر و تبدیل کند او را وصیت را بعد از شنیدن او گناه آن بر کسانی ست که تغییر کرده اند فَاِنَّمَا اِثْمُهٗ عَلَی الَّذِیْنَ یُبَدِّلُوْنَهٗ اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یعنی بعد از آن که شنیده باشد آن حق لازم بر اوست وصیت کننده اگر چه او را شاهد نگرفته بوده فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ یعنی پس گناه او مگر بر کسانی که تبدیل می کنند آن حق را نه بر کسی که موافق اظهار آن حکم نماید یا فتوی دهد زیرا که إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ یعنی بتحقیق خدا شنونده است قول وصیت کننده را و قول تبدیل کننده را عَلِيمٌ یعنی داناست بکسی که تبدیل کرده است بعد از یکه تبدیل کرده است اما اینهمه در صورتیست که در تغییر و تبدیل وصیت مصلحتی شرعی یا عرفی نباشد فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا یعنی پس هر که ترسید از وصیت کننده خطائی را که بسبب جهل باحکام شرعیه جایجا نموده أَوْ إِثْمًا یا صریح گناه را که دیده و دانسته غیر مستحق را مانند مستحق را محروم داشته یا حق او را ناقص کرده فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ یعنی پس اصلاح کرد در میان وارثان موصی که متصرف مال اند و قائم مقام اویند و در میان کسانی که برای آنها وصیت کرده است فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ یعنی پس نیست گناه بر او اگر چه در اصلاح فی الجمله بغیر او تبدیلی در وصیت راه یابد زیرا که إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی بتحقیق خدا آمرزنده و مهربان است کسانی را که به نیات فاسده ارتکاب گناهان میکنند می آمرزد و می بخشد این اصلاح کننده را که در این تغییر و تبدیل نیتی محمود داشته و چرا نیامرزد و چرا نبخشد باقی ماند در این جا بحثی چند اول آنکه این وصیت که در این آیت مذکورست ظاهر است که واجب است بدلیل کتب حال آنکه وصیت هیچ کاه واجب نمی شود موافق شرع نهایتش آنکه مستحب و مندوب است جوابش آنکه وصیت گاهی واجب هم میشود مثلا بر ذمه شخصی قرض کسی باشد مستکی و شاهدی بابت آن قرض موجود نیست و وارثان این شخص را بآن قرض اطلاع نیست یا امانت کسی پیش این شخص و مال این شخص مخلوط است و وارثان او مطلع نیستند تا بصاحب آن امانت برسانند در این صورت وصیت بالاجماع واجب میکردد و دوم بیمن قسم وصیت حدیث صحیحین بروایت ابن عمر وارد شده که آن حضرت صلعم فرمودند لائق نیست هیچ مرد مسلمان را که به قدر سه شب بر خود گذشتن و هر گز آنکه وصیت او نزد او نوشته موجود باشد آری این وصیت که در یجا مذکورست حالا واجب نیست اما در ابتدای اسلام واجب بود زیرا که احکام فرائض و حصه های وارثان از مال مرده رائج و معمول نگشته بود مردمان تمام مال مرده را حق زن و فرزند او میدانستند و بادر و پدر و جد و جده بلکه به برادران نیز با وجود دختران و نواسه ها نمیدادند و وصیت مرده را در ذهن ایشان قدری و وقعی عظیم بود و نمی فهمیدند که خلاف وصیتا و کردن گویا با او جفا کردن است و او را ایذا دادن بنابر ان دران وقت این حکم واجب گردید و حالا که احکام فرائض مرج و معمول گردید و هر کس و ناکس آن را دانست حاجت بوصیت کردن مرده نماند حالا حکم این است که اگر قرابتیان مرده وارث او میشوند موافق حصه های خود خواهند گرفت زیاده بر حصه ی آنها وصیت کردن جائز و نافذ نمی شود چنانچه در حدیث صحیحین آمده که إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَعْطَى كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ فَلَا وَصِيَّةَ لِوَارِثٍ واگر قرابتیان او بسبب مانع محروم المیراث اند مثلا مادر و پدر این مرده کافر اند و این مسلمان یا غلام و کنیز اند و این آزاد یا بسبب وجود وارث دیگر محجوب اند یا آنها میراث نمیرسد مثل نواسه ها با وجود برادران و عمزادگان پس در هیئت وصیت برای آنها مستحب است اما از سوم حصه مال اگر آن سوم حصه وصیت آنها را ادا نماید فبها والا هر قدر که برسد ازان باید داد و زیاده از سوم حصه بدون رضامندی وارثان در وصیت خرج نباید کرد و همین است حکم وصیتی که برای اجنبیان از فقیران و مستحقان و دیگر دوستان و آشنایان نماید دوم در روایات بسیار از صحابه ازان ترک خیرا بقدر معین از مال تفسیر کرده اند ابن عباس گفته اند که هر که شصت دینار گذاشته او را نتوان گفت که ترک خیرا و بیهقی از حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه روایت کرده که ایشان در وقت موت بر یکی از غلامان آزاد کرده خود داخل شدند او عرض کرد که من میخواهم که وصیت کنم فرمودند که مال تو چه قدر است او گفت که شش صد درم فرمودند که اینقدر مال را نتوان گفت که ترک خیرا وصیت کن و مال خود را برای وارثان خود گذار و نیز از حضرت امام المومنین عثمان رضی الله عنها آورده که شخصی از ایشان پرسید که من میخواهم که وصیت کنم فرمودند که مال تو چه قدر است او گفت که شش صد یا هفتصد درم فرمودند که این قدر قلیل است و خدای تعالی ان ترک خیرا فرموده است این را برای عیال خود

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بگذار که همین بهتر است حال آنکه لفظ خیر در عرف عرب برای مطلق مال مستعمل می شود و وصیت و میراث نیز در هر قلیل و کثیر جاریست این خصوصیات
را چه وجه است جوابش آنکه مراد این بندگان آنست که وصیت مستحبه برای غیر وارثان وقتی باید کرد که مال بسیار باشد و وارثان باوجود
وصیت مستغنی شوند والا وصیت خوب نیست که تلف حق وارث است نه آنکه لفظ خیر را موافق عرف لغت تخصیص باین قدر کنند یا میراث
و وصیت واجبه را مقید باین قید سازند سوم آنکه خوف در چیزی که مضمون الوقوع باشد و هنوز واقع نشده باشد گفته میشود در اینجا
وصیت واقع شد و بالیقین معلوم کردید لفظ خوف چگونه صحیح افتد جواب این بحث بدو طریق گفته اند یکی آنکه مردم صلح کار در مردن وصیت
کننده قبل از آنکه کار وصیت منصرم شود و نوشت و خواند و حضور و سهود در میان آید از حال وصیت کنندگی بیرون آید و قائل شود
کند که این مرد در وصیت خلاف شرع خواهد کرد و در همان هنگام آن وصیت کننده را فهمانیده او را از اراده ناصواب بگرداند
و اگر کسانی که آنها را بوصیت او نفعی میرسید یا وارثان که بآن متضرر میشوند در آن هنگام مناقشه و منازعت می کنند در میان هر دو جماعت
باصلاح کوشند پس معنی خوف حقیقة در اینصورت متحقق شد و استعمال این لفظ بجا افتاد و حاصلش آنکه تا وصیت کننده زنده است احتمال
فسخ آن وصیت قائم است پس متعین بوقوع آن وصیت از کجا آری بعد از موت وصیت کننده وصیت متعین و متحقق الوقوع میگردد و استعمال
این لفظ را بران حالت چرا محل باید نمود که ضرورتی نیست دوم آنکه خوف در اینجا بمعنی علم است و در بعضی عبارات عربان هم خوف
بمعنی علم مستعمل شده و درین صورت اشکالی نیست چهارم آنکه ازین آیت معلوم شد که چنانچه صدقات و خیرات بر اقارب مقدم است از
اجانب همچنین وصیت نیز مقدم است برای اقارب از آنکه برای اجانب باشد اما در اقارب دو شرط است یکی آنکه فی الحال وارث
نباشند که لیاقت وراثت داشته باشند دوم آنکه محتاج بآن مال باشند نه مستغنی و قاعدهٔ عربان جاهلیت بود که برای تحصیل نام
وصیت اجنبیان و دور دراز را از مال خود وصیت کرده میرفتند تا شهرهٔ آفاق شوند و اقارب را در فقر و فاقه گرفتاری گذاشتند
حق تعالی این آیت را برای دفع این عادت شنیعه نازل فرمود و درین آیت ذکر بر محض اقارب اکتفا فرمود که باینجا ارشاد شد که وصیت
برای نزدیکان بمنزلهٔ فرض است و برای اجانب بمنزلهٔ مستحبات فرض را ادا نا کرده به مستحب دیدن کمال سفاهت است و بر همین گفته
و تقدیم محمول است قول ضحاک که من مات ولم یوص لاقربائه فقد ختم عمله بمعصیة و قول طاؤس که ان اوصی للاجانب وترک
الاقارب نزع عنهم فرد الی الاقارب و قول حسن بصری و علاء بن زیاد و مسروق و مسلم بن یسار که الایة ثابتة ولیست بمنسوخة
لان القریب قریبان قریب یرث و قریب لا یرث فالذی یرث فقد اعطی الله حقه والذی لا یرث فله الوصیة و قرب
همین معنی از ابن عباس رض نیز منقول شده پنجم آنکه در هر جا در قرآن مجید قرابتیان را بلفظ ذوی القربی و اولی القربی یاد فرموده اند مگر در مذکور
وصیت و میراث که لفظ اقربین ارشاد شده و درین تغییر پنجه است جواب آنکه در مقام احسان و ادای حق قرابت جمیع اقارب برابر اند هر یک
را بقدر استحقاق او از احسان و حسن سلوک نصیبه باید داد و لهذا در آن مقامات لفظ ذوی القربی و اولی القربی مستعمل شده و در وصیت و میراث
هر که قریب تر است مقدم است و واجب است بعید را پس درین مقام لفظ اقربین چسپان است تا ترجیح قرب قرابت و قوت آن مفهوم شود
ششم آنکه لفظ اذا ما بعد خود را در معنی مستقبل میکند پس اذا حضر بمعنی مستقبل گشت و کتب فعل ماضیست تعلق فعل ماضی بزمان مستقبل چگونه درست
شود جواب آنکه اذا حضر بوجه تقدیم و تاخیر متعلق بوصیت است که معنی الوصیة است نه بکتب یعنی حکم آنکه خطاب علیکم جمیع مسلمانان راست و
اذا حضر احدکم الموت متعلق بوصیت پس لازم می آید که در وقت قرب موت یک کس بر همه مسلمانان وصیت فرض
کرده و این معنی باطل است جواب آنکه حکم یک کس غیر معین از جمعی بر سبیل بدلیت متعلق تمام آن جمع است
پس واجب شدن وصیت در وقت قرب موت یکی از مخاطبان هر که را تصور کنند متعلق بمحل مخاطبان

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کردید علی سبیل البدلیة واین معنی صحیح ست وجهی از بطلان ندارد ششم آنکه درین آیت دلیل ست برجواز اصلاح درمیان دو کس که متنازع و متجادل گردیده باشند زیرا که تنازع وتجادل غالبا بجز بارتکاب محظوری از محظورات شرع میشود پس اصلاح کردن درمیان متنازعین از اول وقوع منشرع را بند کردن ست وتیز درین آیت دلیل ست بر آنکه درهنگام مصالحه اگر شیب وفرازی در کلام واقع شود وتغییر وتبدیل قرار دادی لازم آید مضایقه ندارد وموجب گناه نمی شود ولهذا در حدیث شریف وارد ست که دروغ گفتن درسه جا دروغ نیست اول درمقام اصلاح میان دو کس دوم دروقت جنگ برای غافل کردن دشمن سوم درمقام رامی کردن زن خود لیکن شرط است که بسبب دروغ گفتن نقض عهدی وغدری لازم نیاید والا حرام میگردد ونهم آنکه باجماع علما وصیت نافذ نمی شود مگر درسوم حصه مال وزیاده ازسوم حصه وصیت کردن درست نیست بلکه ازسوم حصه کم کردن مستحب ست زیرا که درصحیحین آمده که آن حضرت علیه السلام برای عیادت سعد تشریف برده از او عرض کرد که یارسول الله من مرد مالدارم وسوای یک دختر وارثی ندارم اگر بفرمائید بدو حصه مال خود وصیت کنم فرمودند نه او گفت که بنیمه از مال خود وصیت کنم فرمودند نه او گفت که پس سوم حصه مال خود وصیت کنم فرمودند آری وسوم حصه مال هم بسیار ست اگر وارثان خود را مستغنی بگذاری ترابهتر باشد ازانکه وارثان خود را بگدائی بسپاری وتیز علما نوشته اند که اگر کسی را قصد وصیت باشد پس اصل آن ست که قرابتیان ناوارث خود را مقدم کند واز جمله آنها کسانی را که محرمیت دارند مثل خاله وعمه وخواهر وبرادرزاده وخواهرزاده وعم وخال برادر مقدم سازد وباز کسانی را که درشیر شریک اند باز کسانی را که مصاهرت دارند باز کسانی را که موالات دارند باز کسانی را که همسایگی دارند چنانچه دراحسانی که درحالت زندگی میکنند نیز همین ترتیب مرعیست واگر یکی را از وارثان خود زیاده برحق او وصیت کرد موقوف براجازت وارثان دیگرست اگر تجویز کنند نافذ می شود وهمچنین اگر زائد برسوم حصه مال وصیت کرد نیز موقوف براجازت وارثان ست وچون ازبیان حکم قصاص ووصیت فارغ شدند حالا میفرماید که ازین هردو حکم بفهمید که مردی را کشتن وسعی درزندگی بیگناه کردن چه نیکی دارد تا آنکه وصیت مرده را بعد از موت او لی تغییر وتبدیل جاری کردن که گویا زنده داشتن حکم اوست مرضی الهی ومسندیده آن درگاه ست پس یا ایها الذین امنوا یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید مقتضای ایمان شما آن ست که دربی کشتن نفس خم باشید که مردی راه دین ست وسعی درزنده کردن روح خود نمائید که وعده اصل از عالم پاک ومبکاه ست ولهذا کتب علیکم الصیام یعنی فرض کرده شده است برشما روزه که عبارت ست از بند کردن نفس از خورد ونوشیدنی وآشامیدنی وجماع از طلوع صبح صادق تا غروب آفتاب بشرطیکه صاحب روزه از حیض ونفاس پاک باشد زیرا که نفس بیشتر راغب همین چیزها میباشد واورا مرغوب اوفتادن درمعنی کشتن ست وبیشتر زمان رغبت او همان وقت ست که از خواب برمی خیزد وشهوت او روزه میباشد وحواس او کشاده هرچیز را می بیند ونام او را میشنود وتخیل میکند وآرزو مینماید ودیگران را ازهم صنفان خود می بیند که میخورند وآشامند وبازنان اختلاط میکنند نه وقت ست که دران وقت هرکس درخواب غفلت مرده وار افتاده نه خیری را می بیند ونه نام او را میشنود ونه هم صنفان خود را بهر کار نفس لذت ها مشغول می بیند رغبت میکند ولهذا معمول طوائف انام ست که درشب غیر از خواب شغلی نمی کنند اما جماع که درخواب واقع میشود پس عند التامل آن جماع مقتضای نفس نمی باشد که شکل وشمائل ولباس منویه واعضای زنان را دیده فریفته شده با آنها مشغول شود بلکه ان جماع از قبیل دفع طبیعت ست که مجاری منی را متملی میکند واین کس برای دفع ایذای آن امتلا در آن وقت تاریک که شکل دیوار شکل پری ممتاز نمی نماید آن منی را بهر کیف ومحلی میریزد وتسکینی حاصل میکند ولهذا این نوع جماع چون باجلال خود واقع شود از قبیل مطهرات ست مانند استبرای بول وبراز که موجب جمع وبقای حال وضع اند نه موجب قوت نفس آری بعضی ناقص فطرتان میخواهند که برای نفس پرستی شب را روز کنند وبه مشاعل وچراغان ونغمات اوتار تحریک نفس

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نموده بکاری که بروز میتوان کرد بهتر ازان بشب نمایند اما باز هم فرق بسیار ست و نکایت بی خوابی و کلال حواس و فور عقل مجروم
ماندن از استیفای لذات روز لازم این شغل ست بنابرین امور شب را محل روزه نمی توان ساخت که بالطبع وقت سکون و هنگام ترک شهوات
و مستلذات ست اگر آن را محل روزه قرار میدادند عبادت از عادت و حکم شرع از مقتضای طبع ممتاز نمی شد و برای همین سر نماز تهجد
و وقت تلاوت و مناجات شب را قرار داده اند نه روز را علی الخصوص شتهای روزه را وقت ادای تراویح ساخته تا کمال مخالفت مقتضای
طبع متحقق کرده که طبع برای دفع کلال روزه استراحت و قوه را میخواهد اما می باید که در روزهٔ خود بطریق هنود و صابئین که حبس خود و را
و بعضی فواکه و ثمار را و البان را میخورند دمی آشامند و بعضی ازینها در وقت شب از خوردن و نوشیدن امساک میکنند نه در روز
و آن را شبه می نامند چنانچه در دساتیر صابئین موجود ست عمل کنند که این طریق خلاف طریق شرائع الهی ست بلکه روزه بر شما فرض
شده است کَمَا کُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ یعنی چنانچه فرض کرده شده بود بر کسانی که قبل از شما بودند از اهل شرائع و ادیان که
مطلق خوردن و آشامیدن و با زنان صحبت داشتن روزانه در ایام روزه بر ایشان حرام بود و از عهد حضرت آدم تا آخر شرائع
که نصرانیت ست بهمین وضع مانده آری در تعیین ایام روزه امتها مختلف بودند بر حضرت آدم روزهای ایام بیض از هر ماه فرض بود
و بر یهودیان روزهٔ عاشورا و هر روز شنبه از هفته و چند روز دیگر فرض بود و بر نصاری ماه رمضان لیکن نصاری چون ماه رمضان
را در شدت سرما و گرما روزه گرفتن شاق دانستند چنان مقرر کردند که در موسم بیع پنجاه روزه عوض رمضان او انمایند و برای
تدارک این تغییر و تبدیل بست روزه افزودند و از حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه مروی ست که روزه عبادتی ست
اصلی قدیم که هیچ امت از فرضیت آن خالی نمانده از عهد حضرت آدم تا این دم این گمان نبرید که این تکلیف محض بر شما مقرر کرده ایم
و ابن جریر روایت کرده است که مسلمانان ازین لفظ پی بردند که طریق روزه را از اهل شرائع سابقه باید گرفت لهذا چنان قرار داده
شد که موافق اهل کتاب خوردن و آشامیدن را بعد از خواب موقوف باید کرد و همچنین صحبت زنان را تا آنکه این معمول ثابت
آینده منسوخ شد و عبد بن حمید و ابن ابی حاتم از عبد الله ابن عمرو ابن عساکر از ابن عباس رض نیز همین مضمون را روایت کرده اند بالجمله شما
نیز این عبادت فرض کرده شد برای آنکه لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۝ یعنی شاید که شما تقوی پیش گیرید بدو جهت اول آنکه مشق بندگردن نفس از ما فوق
و مرغوبات خود حاصل کنید و چنانچه در روزه بحکم خدا از ضروریات معتاده باز می مانید کو نفس شما تقاضای شدید کند همچنین در سایر ایام از نامشروعات
او تعالی هرچند مرغوب و محبوب باشند باز توانید ماند پس در فرض کردن این عبادت در زمش حبس نفس از مقتضیات خود شما را حاصل کرده و
مانند ریاضت جانوران و اطفال که در ترک مالوفات اول آنها را آموخته کرده باز بکار معتاد و مشغول بسیار ند دوم آنکه بشتر کنایان از شدت و صورت
قوهٔ شهوت و غضب پیدا میشود این عبادت این هر دو چیز را می شکند زیرا که مدار شهوت و غضب هر دو بر قوت مزاج و مثانت روح ست
و روح از غذیه و اشربه متولد میشود و چون در تقلیل غذا و شراب بکوشیده روح نرم و رقیق کرده و طاقت اجرای شهوت و غضب در رو نماند و بالاضطرار
ترک این هر دو خصلت دمیمه نماید لهذا این عبادت را در حق شما مقرر کرده شد اَیَّامًا مَّعْدُودَاتٍ یعنی روزهای چند شمرده شده که
نه بسیار کم باشند تا تاثیری در کسر قوت شهویه و غضبیه نکنند زیرا که نفس یکدو بار صد مرتبه ترک مالوفات را بخاطر می آرد و ازان حسابی برنمیگیرد و
بسیار افزون که همراه کسر قوت شهویه و غضبیه اعتدال مزاج و قوت طاعت و عبادت را هم در شما نگذارد و بسبب آن از عبادات دیگر مثل نماز
نوافل و سفر حج و جهاد و طلب علم و مطالعه کتب دین و عیادت مریضان و مشایعت جنائز و سعی در حوائج اقارب و محتاجان باز نماند
و در وجه تقوای شما قصوری واقع شود و آن روزهای شمرده شده روزهای یک ماه کامل ست زیرا که مدت یکماه مدت متوسطه است در میان
هفتاد سال که بسیاری از دولت این کار عاقل و سط همین مدت را اعتبار کردن مناسب دیده اند و نیز او وار حقیقیه که در تجددات اوضاع آسمانی متفرع میشوند هم یکی سه

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ست اول دوره شب و روز که بسته بحرکت اولی است دوم دوره ماه که وابسته بحرکت قمر است سوم دوره سال که وابسته بحرکت
آفتاب است و مدای این هر سه دوره ها دوره های متعارفه دیگر مانند دوره هفته یا سال نقوی دوره های حقیقیه نیستند بلکه از تکرار یک
دوره حاصل میکردند و ازین ادوار ثلثه اگر دوره شب و روز را اختیار میکردند دخول شب در دوره لازم می آمد و معهذا یک دوره
روز و شب بغایت قلیل است تاثیری ندارد و تکرار آن را تکرار نکرده شود و تکرار آن دوره بوجهی که در میان هر دو دوره فاصله باشد
نیز تاثیری معتد به ندارد و تکرار متصل راجع بدوره دوم میشود یا مانند دوم و همچنین دوره سال اگر قرار میافت بسبب تبدیل فصول و اهویه
و طول مدت موجب اختلال امر به میگردید پس اختیار دوره دوم متعین شد و معهذا در تعیین ماه سر دیگر هم هست که نزول قرآن اولا از لوح
محفوظ بآسمان دنیا واقع شده در مقامیکه مسمی است ببیت العزة پس مدت دوره حرکت همان آسمان را درین عبادت که مناسبت
تمام بانزول قرآن دارد اعتبار باید کرد و اگر کسی گوید که از لفظ ایاما معدودات همین قدر مفهوم میشود که آن روزها شمرده شده
اندازه مدت یکماه کامل متصل ازین لفظ چه فهم در یافت شد گوئیم که روزهائیکه بیان آنها بشمار کرده میشود و غیر از شمار نام دیگر ندارند روزهای
ماهست و روزهای هفته را بنامهای آنها میشمارند نه باعداد پس لفظ معدودات بر آنها صادق نمی آید زیرا که درین لفظ اشعار است بآنکه در نام آن روزها حدد
هم معتبر است پس احتمال دیگر باقی نماند مگر روزهای ماه زیرا که تواریخ ماه است که باعداد بیان کرده میشود مثل دوم و سوم و چهارم و
سلخ های ذکر عدد مدت تمام ماه هست بعد ازان تمام ماه را بمنزله واحد قرار داده صحا یا کسور را بشمارند پس گوئیا ما معدودات
بعد از وقت نظر گویا تصریح است بآنکه آن ایام ایام یکماه کامل اند و لهذا میفرمایند که اگر شمار این وسوسه بخاطر راه یابد که این مدت
مدت دراز است شاید بعضی را از ما بعد از شروع در روزه داشتن آن مدت مرضی در پیش آید یا سفری ضروری رو دهد پس از ما چه قسم
این عبادت سر انجام پذیرد پس بدانید که هرچند اصل فرضیت این عبادت بر همه شما است خواه مریض باشد خواه مسافر اما فی الفور ادای
او فرض نیست کرد بصحیحان غیر مسافر فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا یعنی پس هر که باشد از شما مریض بمرضی که صوم او را ضرر کند او علی سفر یا سوار
باشد بسفر در رواروی و روزه بر و شاق افتد و افطار کند فَعِدَّةٌ یعنی پس بر ذمه اوست شمار آن قدر روزها که از ماه افطار کرده باشد
مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ یعنی از روزهای دیگر سوای ان روزها شمرده شده که در روزه گرفتن آنها شروع کرده بود خواه آن روزهای دیگر فی الحال
باشد و خواه بفاصله و معهذا در بنوقت که ابتدای اسلام بود و بمشقت روزه خوار نشده اید باوجودی که هیچ عذر از مرض و سفر نداشته
باشید اگر بعضی از شما را توفیق روزه نشود پس برای توسعه بدلی هم از روزه مقرر کرده ایم وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ یعنی بر کسانیکه طاقت روزه
دارند اما بسبب بی عادتی می توانند که یک ماه کامل پی در پی روزه گیرند فِدْيَةٌ یعنی بدلی است و آن بدل طَعَامُ مِسْكِينٍ یعنی خوراک
یک مسکین است در عوض هر روزه اگر پخته دهد آن قدر دهد که هر دو وقت نان را بانان خورش شکم سیر بخورد و اگر خام دهد دو آنار کندم دهد که
بعضی را ازان غذا کنند و بعضی را مصالح غذا از روغن و هیمه و آب و نمک و نانخورش و این بدل ازان مقرر شد که چون این کس خود برای خدا
ترک طعام و آب و نمک نتوانست کرد باری این قدر بکند که یک بنده خدا را که مسلمان باشد از گرسنگی شب و روز نجات دهد و آن بنده مسلمان
در عوض این سر عبادتی و طاعتی که بجا آرد حتی در روزه آن روز و دران وقتی ازین کس متحقق گردد و بوجهی در جریده اعمال او ثبت شود و نیز چون
این مقدار را برای خدا داد پس در معنی ازین مقدار که خوراک یک کس تواند شد خود را باز داشت و فی الجمله مشابهتی بروزه پیدا کرد که حقیقت
باز ماندن از خوراک یک روزست و این بدلی حد اقل است و الا فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا یعنی هر که بتکلیف در طاعت زیاده کند یکی را بآنکه زیاده ازین
خدا را یک مسکین بدهد یا همین مقدار بچند مسکین بدهد فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ یعنی پس آن بهتر است برای او از اکتفا بر همین قدر در حق یک مسکین اکتفا نماید
که زیاده احسان موجب زیادت اجرت است در شریعت وَأَنْ تَصُومُوا یعنی و آنکه خود روزه گیرید خَيْرٌ لَكُمْ

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یعنی بهتر است برای شما از دادن فدیه روزه اگرچه زیاده از قدر واجب و بدانید ان کنتم تعلمون یعنی اگر هستید شما که میدانید فضیلت روزه و فوائد آن را و آنکه در کسر شهوت و غضب هیچ چیز بدل او نمی تواند شد چه جای دادن مال که اصلا بدن متقی نمی آرد و اگر خواهید که فضیلت روزه و فوائد آن را پس از زبان پیغمبر بشنوید در صحاح متواتر ثابت شده که آن حضرت صلعم فرموده اند هر نیکی در ثواب مضاعف میشود و یک نیکی را بجای ده نیکی مینویسند و موافق آن جزا میدهند تا آنکه بعضی نیکی ها را بجای هفت صد نیکی شمار میکنند لیکن حق تعالی میفرماید که روزه ازین حکم مستثنی ست زیرا که روزه خالص برای من ست و من خود جزای آن میدهم که روزه دار طعام و شراب و مرغوبات خود را محض برای من میگذارد و روزه دار را دو وقت سرور و فرحت فراوان حاصل میگردد یکی در وقت افطار و دوم در وقت لقای پروردگار و بوی متغیر دهن روزه دار نزد خدا خوشبوتر از بوی مشک ست و روزه سپری ست از آتش دوزخ و بیهقی روایت کرده است که شخصی از سفیان بن عیینه پرسید که معنی این حدیث قدسی چیست که کل عمل ابن ادم له الا الصوم فانه لی وانا اجزی به ایشان گفتند که این حدیث صحیح ترین احادیث و محکم ترین آنهاست و معنیش آنست که چون روز قیامت در میان آدمی و خدای او محاسبه واقع خواهد شد انچه بر ذمه او از حقوق خلق خواهد برامد از اعمال نیک خواهند داد تا آنکه هیچ عمل نیک باقی نخواهد ماند چون نوبت بروزه خواهد رسید حق تعالی روزه را در عوض مظلمه نخواهد داد و خواهد فرمود که این را بگذارید که خاص برای من ست و مظالمه باقی را خود متحمل خواهد شد و اهل حقوق را به ثواب راضی خواهد ساخت پس روزه همراه این شش بهشت خواهد برد و نیز در صحاح سته بروایات متعدده وارد ست که بهشت را هشت دروازه هست از انجمله یکدروازه را ریان نامست ازان دروازه روزه داران داخل خواهند شد دیگری همراه ایشان نخواهد بود و خاصیتش آن ست که هر که ازان دروازه درامد تشنگی از و دور شد ابدالآباد تشنه نخواهد شد و در صحیح ابن خزیمه وارد ست که هر که ازان دروازه خواهد درامد او را شربتی خواهند نوشانید خاصیت آن شربت این ست که تشنگی را بالکلیه دور میکند و نیز در صحاح سته بروایات متعدده وارد ست که هر که تمام رمضان را بحکم ایمان و طلب اجر و ثواب روزه گیرد گناهان گذشته او معاف میشوند و بیهقی بروایت ابوهریره رض مرفوعا آورده که در روزه ریائی تواند شد خدای تعالی میفرماید که روزه خاص برای من ست و من جزای او میدهم و معنیش آن ست که هر عمل خیر از نماز و تلاوت و ذکر خیر و خیرات و اعتکاف و حج و جهاد صوت دارد محسوسه اگر شخصی برای نمودن مردم آن صوت نمود کند میتواند شد بخلاف روزه که هیچ صوت محسوسه ندارد و تا خلق بران مطلع شوند گمان کنند که روزه دار است من روزه دارم و درین گفتن او متهم ست شاید برای تبختر خود دروغ گفته باشد پس یا درین عمل ریش نمیرود و خلق را بآن توان فریفت و نسائی و بیهقی روایت کرده اند که آن حضرت ع میفرمودند که روزه دار را پنج بوزکی ست اول آنکه نزدیک افطار یک دعای او خواه نخواه قبول میشود دوم آنکه خاموش نشستن او بجای تسبیح گفتن دیگران ست تسبیحهای او همه تسبیح میکنند سوم آنکه هر عمل خیر او ثواب مضاعف دارد مثلا نماز او و تلاوت و ذکر و خیرات دادن او از مردم بی روزه مضاعف است چهارم آنکه دعای او در حالت روزه مستجاب ست پنجم آنکه گناه او معاف و در نسائی و حاکم و بیهقی از ابوامامه روایت ست که من گفتم یارسول الله مرا عملی بفرمائید که در و فائده عظیم باشد فرمودند که روزه لازم گیر که مانند او عملی نیست و نیز درهمین کتابها بروایت ابوعبیده آمده که آن حضرت ع میفرمودند که روزه سپر دوزخ ست مادامی که آن را روزه دار نه درد و طبرانی در اوسط بروایت ابوهریره رض در تتمه این حدیث آورده که مردم پرسیدند که یارسول الله درین روزه چه قسم میشود فرمودند بدروغ و غیبت و فحش و شور و مجادله و در ابن ماجه مرفوعا آمده

Bayyinat.org - مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

له هر چیز را زکوتی ست و زکوة بدن آدمی روزه ست و در ترمذی و نسائی و ابن ماجه مرفوعا وارد ست که چون بجهت روزه
بامداد دهد دیگر بخورد و بهمی آشامند فرشتگان بر دعا و مغفرت میستند و استغفار میکنند و هر بنده و بنده که او بتسبیح مشغول میکرد و
و نیز در بیهقی بروایت ابو هریره رض ازان حضرت صلعم آورده اند که دعای سه کس البته مستجاب ست دعای روزه دار و
دعای مسافر و دعای مظلوم و نیز در حدیث مشهور آمده که هر که جوان باشد و شهوت جماع در خود یابد اگر مقدور نکاح
یابد پس البته باید که نکاح کند والا بر خود روزه لازم گیرد که دافع شهوت جماعست و بمنزله کوفتن رکهای خصیتین و ابن ماجه
و حاکم و بیهقی آورده اند که آن حضرت صلعم فرمودند که روزه دار را نزد یک افطار دعائیست که هرگز رد نمی شود و نزار
بروایت ابو هریره رض آورده مرفوعا که روزه داران را روز قیامت حوضی ست خاص که غیر از روزه داران بران حوض
کسی وارد نخواهد شد و نیز بروایت ابن عباس رض آورده که آن حضرت صلعم ابو موسی را برای کاری فرستاده بود

ابو موسی در عین دریا در جهاز سوار بود و شب تاریک ناگاه ابو موسی و یاران او صدائی از آسمان
شنیدند که میگوید باشید تا شما را از حکم خدا خبر دهم و از عهد او تعالی که بر خود لازم فرموده است آگاه کنم
ابو موسی برخاست و گفت ای عزیز یاد موافق می زد و شراع کشتی را برداشته ایم در عین دریا چه ایستم توقف
کنیم و ترا حاجت توقف چیست هر چه میخواهی بگو که ما بجان و دل میشنویم صدا آمد که حق تعالی بر ذات
پاک خود چنین لازم فرموده است که هر که خود را برای رضای او در روز گرم
تشنه دارد او را از تشنگی روز قیامت امان دهد و همین قصه را ابن ابی شیبه
و بیهقی از خود از ابو موسی نیز روایت کرده اند و در ترمذی و
نسائی و دیگر کتب معتبره حدیث ازان حضرت صلعم
روایت آمده که حق تعالی بحضرت یحیی پیغمبر
را هیچ چیز حکم فرموده بود که خود هم بدان
عمل نماید و بنی اسرائیل را نیز بفرماید
تا موافق آن عمل کنند حضرت
یحیی علیه السلام بنی اسرائیل را
اظهار آن احکام
توقف
فرمودند
حضرت عیسی
را وحی شد
که بحضرت یحیی بگویند
که حق تعالی شما را

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی - Bayyinat.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org